UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232276

UNIVERSAL
LIBRARY

مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

بمقتضای حکم سبحانی مطلق و مدلل گردیده ماهی بر حسن انتظامات جالیه نفوس دهر بقراطها و ان ما فاضات عقول

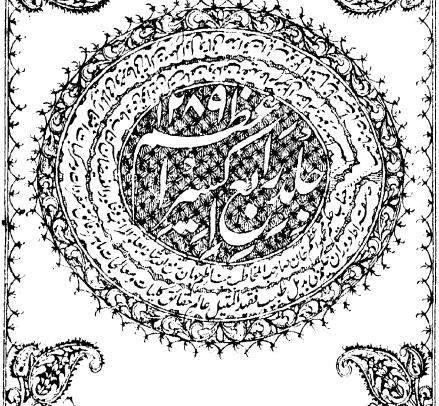


بباهتمام السید افخر ان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تحریر سید الحکام محمد مصطفی خان مرحوم

در مطبع انتظامی واقع کابل بتحلیه طبع نور دیده

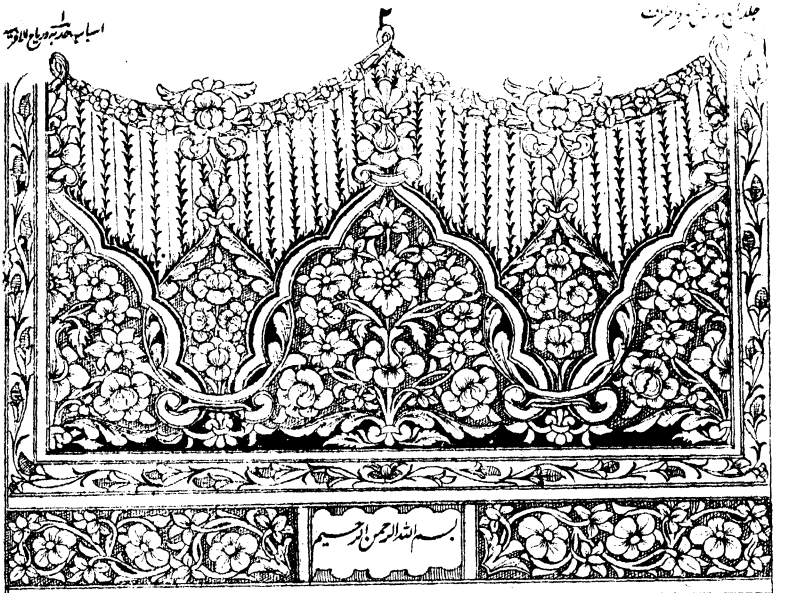
ما شاء الله لا قوة الا بالله

فضل حکیم شافی مطلق و بذل کریم ہادی برحق از افادات جالینوس دہر بقراط اوان ملا فاضلات حقیقی



بہتمام السید اخوان محمد عبد الرحمن بن ہادی محمد رشید خان مغفور و تربیت یافتہ ید دولت اژدر اعظم محمد مصطفی خان مدوح

مطبع ۱۲۸۹ ھ صاحب کانپور محلہ



بسم الله الرحمن الرحیم

امراض ظهر و اطراف یعنی بیماریهای پشت و دست و پا و آن سیزده مرض است

اعنی حدبه و ریاح الاقسه و وجع الظهر و وجع خاصره و دوالی و داء الفیل و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع ورک و وجع الرکبه و وجع ساقین و وجع عقبین و وجع کعبین و

حدبه و ریاح الاقسه

حدبه عبارت ست از زوال و قعرات پشت و آن اگر بجانب خلف پشت یعنی بسوی پشین باشد حدبه المقدم و المقصع گویند و آنچه از انتصاب بانکسرت استخوانهای سینه باشد قعس گویند اگر بجانب یسار یعنی بسوی پس پشت باشد حدبه الموخر خوانند و حدبه حقیقی همین ست و اگر بجانب یسار است یا چپ باشد آنرا الموخر نامند و ریاح الاقسه قسمی اخص حدبه ست که بسبب ریاح غلیظ حادث شود و بسبب حدبه بقول شیخ یا بادی بود مثل ضربه و سقطه و مانند آن و یا برنی از رطوبت مالی فاجی مزلق مرخی رباطات یا رطوبت غلیظ لزج مشبع رباطات فقاره و اکثر آنچه از رطوبت فالجی افتد حدبه الموالی باشد نه بسوی قدام و خلف و فالج ریح غلیظ محتبس بی نقار و مرد و مفتح نقرات باشد یا آنرا در عضلات نقار و خارج و تمدد و شنا و طرفی بود و بیشتر رومی باسهال رومی ال برنفیخ و رم و انفجار او صحت یابد و کذلک انچه از زیر صلب بود و انچه از تشنج مادی یا مبسلی افتد قلیل الوقوع سریع القتل ست و این همه یا باشراک میان چند فقرات و بتدریج بود و چنین نباشد و حدبه مخصوصا انچه بسوء مزاج حار یا بارد ریه مکان را تنگ کند و سوء تنفس حادث شود و چون در صبی حادث گردد سینه را از حسن انبساط و اتساع او منع کند و اعضای نفس خوف باقی مانند و بدانسبب نفس تنگ گردد و لهذا بقراط گفته کسی را که حدبه از زیر بود یا سرفه قبل از بلوغ بهم رسد هلاک گردد و کسی را که حدبه بر ریاح اقسه بیشتر حادث شود چون طعام قبل از وقت او هضم یابد و قصاب حدبه را ساقها با یک شود و انطاکی ذخیره سینه لینه که از اجتماع بشت و حدبه و امثال آن از نوازل بود در سر باده آنها احاله سردی خالص باشد و گاهی از غیر او بود و وقت وصول این آن است که ورم بدن را شل قبه حمام ست که ایام آخر بود و بسوی آن تصاعد شود و به تکاثف گردد پس سر شود و بسبب تحلل طول زمان کثرت پذیرد و دران جمع گردد و قوت از تصرف طبیعی در وی عاجز آید و دران تنگ شود و سیلان کند پس اگر چیزی از منافذ سفلی گردد و ذکام شود و یا در یک جانب آن بند شود و مثل شقیقه و لقوه افتد یا بسوی بدن نافذ گردد پس

اگر خاص بیک جانب بود مثل فالج افتد و اگر عام بمقابل بود و تعقد و تیبس و وجع مفاصل افتد و اگر فقرات را نالم کند التواء حدبه افتد و یا تخصل استخوانهای مجوف بود پس ملاج افزسه افتد و اگر بسوی نصف اسفل نازل شود وجع در کل خاصره افتد و یا یک پای را عام باشد پس عرق النسا افتد و یا در ابهام خاصة تحیر گردد پس تقرس افتد و یا ساق را مع ورم قرحه کند پس دار الفیل افتد و یا عروق ذات تلافیف حادث کند پس دوالی افتد **طرق تشخیص** اسباب بدین گونه اول تقدم اسباب باوی مثل وقوع ضربه و سقط و دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر ملمس و رم محسوس گردد و وجع ناهض شده و تب حادث شده و عظم بعض فردی قاسیه و نازیت آن باشد سببش رم حار بود و اگر رم و یا عراض او نباشد و گاهی در زیاده شود و در آخر کم گردد و بعد در وقت حاده و سببش ملاح باشد و اگر این کنار یافته نشود و روغن را نجا جاذبه پس اگر روغن بدیر جذب شود و تقدم تدابیر مطلوب و وجود دیگر علامات مطلوبه مثل بی رنگ سردی ملمس نیز بود و سببش مطلوبه باشد و اگر روغن بسرعت نشف کند و دلائل بر یبوست بدن و مقاسات حمیات حاده و هستفراغات یافته شود سببش یبوست باشد **علاج** اگر از مضره بسقط باشد فصد کنند و در دفعه از دست بموضع آن نمایند بعد آن بادویه قابضه مانند قسط و سنبل الطیب و مر سلیخه با سرکه ضماد کنند و اگر ورم با نقره بسوی داخل یا بجهت راست یا چپ باشد آنرا بمص محاجم خالی یا بوضع محجمه ناری بیرون کشند و طلای زفت مثل بادزی عاقرقرحا جهت جذب فقره سود دارد و بعد از گرفتن فقره بموضع خود ادویه قابضه ضماد نمایند تا آنرا بران شکل قائم دارد و اگر سبب ورم باشد فصد بایلیق کنند و بعد از نضج بمنضج صفر از مسهل آن تنقیه نمایند و در مسهل وهم یاسوم سنای مکی کیتوله سورنجان نیم چمچاشه اضافه کنند و ضمادیه ملینه مثل لعاب حلبه و تخم کتان و گل بنفشه و تخم خطمی و بیه بیط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل نیم گرم کرده بمالند و اگر سبب ریاح غلیظ باشد بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن دوران هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه سورنجان نیم چمچاشه بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از ان حب سورنجان بطریق حب ایارج عمل نمایند و فقرات را بروغن قسط و روغن بید انجیر عالمند و در موضع متقصی محاجم ناری نهند و اگر سبب طلبه بت فالجی باشد تشنج اتقی علاج فالج و تشنج اتقیه و تعدیل مزاج و کمادات و مروخات و اضمده و غیره نمایند و ایضاً در ریاح الافزسه ما الاصول از پوست بیخ بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه اصل السوس بیخ نرفس سداب تخم کرفس بادیان هر یک نیم چمچاشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو تولچه و گلقند عسلی چهار تولچه بدهند و بعد از یک وقت مخدوراب مرغ تنها و دیگر وقت نان با شوربای مرغ و بعد حصول نضج بمنضج تنقیه بدان از کند رسکبینج صبر غاریقون مقل هر یک سه ماشه بمع مخدوراب مرغ تنها حب سورنجان که در قول ابن الیاس بیاید بدهند و بعد تنقیه روغنهائی که در قول شیخ بیاید بمالند و ضماد یکه برای حدبه بیحی در همان قول مسطور مرد و اجوانی آن مساوی گرفته باضافه کلب بادیان و سداب و روغن بابونه بکار برند و از انوخه و سداب و قیصوم و خام و مرزنگوش و کلیل و بابونه هر واحد یکتوله مغز تخم بید انجیر سه توله جوش کرده در حمام نطول سازند بعده روغن بید انجیر بمالند و بدانند که ریاح افزسه و حدبه در ابتدا علاج پذیرد و مزمن و انچه از هرم یا تشنج بیبسی باشد لاعلاج ست **اقوال حذاق** سودیری مینویسد که خوردن سرطان نهری در قرن بریان کرده و کذا خوردن کرب بسلوق طیب بسیار جهز و زیت برای ریاح افزسه مجرب من ست و سنبل الطیب و کذا سنبل رومی نافع مرض مذکور ست **شیخ** میفرماید که علاج حدبه رطب و یابس علاج فالج و تشنج رطب و تشنج یابس ست در وجوب استفراغ و ترک آن و کیفیت ضمادات و نطولات و مانند آن و قانون ملاذ و یه حدبه که یابس نبود انیست که قابض و سخن و محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن ست که روابط قوی گردد و لیکن ورم یا دد تحلیل نشود بلکه ممکن ست که بعضو دیگر منتقل گردد و اکثر آن باسفل مثل پا بها انتقال کند و در ان فالج حادث شود یا درد و ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق شنیده باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض بی تخدیر و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنانچه در عرق النسا و برگ آن و برگ غار و قصب الذریره و اهلیلج کابلی و رسن مجتمع ست و گاهی ترکیب داده میشود ادویه قابضه را برده مثل گل سرخ و اقاقیا و گلنار را با دویه حاره سخنه محلله مثل حب الغار و جندبیدستر و برگ غار و روغن **و اما روغنهای نافعه** برای حدبه رطب و روغن اشیای حارة قابضه ست مثل روغن سرو و مثل روغن سداب و در اضمده ادویه محلله قوی التحلیل مثل برگ خربزه و برگ و جندبیدستر و سداب اضافه کنند و از روغنها روغن سداب و روغن جندبیدستر و روغن عاقرقرحا و فربیون تخدیر بین صورت تفلفل جندبیدستر عاقرقرحا

شخم خطل فرفیون جلنبیت جمله یک یا وقیه کوفته در روغن سداب یکهفته انداخته و بآفتاب گذارند و هر روز بار حرکت دهند و بعد هفته صاف نموده تبدیل ادویه مذکوره کنند و مدت بهمین منوال آرند و کلا آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند روغن قوی برای رطوبی و یرقی هر دو پیر جندبیدستر و شیح و آنسون هر یک درخشش و جوز مسرود عاقرقرحا و اکلیل الملک و قرطاما و اذخر و سلیخه هفت هفت کوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بقدر نصف آب در روغن آمیخته باز بجوشانند و چند بار چنین تکرار نمایند و در آن چند بیدستر و فرفیون و اهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفرشش رطوبات غریزه غلیظه را ضماد و برای حدبه رخمی بگیرند مسیعه سائله قسط قصب الزریره اهل مکدا وقیه فرفیون در هم روغن نارد بن قدر حاجت و اما علاج حدبه و ورم علاج او رام عسرة النضج و انفجار یا تحلیل خاص ها و رام صلبه کنند و کر ضماد ات برای حدبه رطبه این ضماد جیست بگیرند زوج در سن و کوفته هر دو در آب برگ سرو بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این ضماد نافع طب و یرقی سمت بگیرند راسن و اهل و زوج و کوفته در شراب مهر اپیز عدد مقل حل کنند با مثل مریم گرد و استعمال نمایند و چون معالجات بمشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد

اسمعیل و یوسف مینویسند که اگر سبب علت مادهٔ غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است اول آنچه بادویهٔ مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق اهلیله و سکنجبین عسلی هر یک علاج ربوا آنرا سود دارد اما ادویهٔ اضمدهٔ گرم و محلل چون جاوشیر و مقل اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک ست و ادویهٔ مقویهٔ قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی سمت مع نسخ در روغن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن در روغن بنفسه در روغن سداب سرو در روغن آب مطبوخ ادویه است اولی تر انست که ادویه محلله مقویه چون جزالسرو و مانند آن بکار برند تا منفعت تحلیل و تقویت یافته شود و آنچه سبب ریاح غلیظ باشد حسب سکبینج و روغن بید انجیر و الاصول البزور که مسخن ملطف باشد بدهند و این دو آنرا مخصوص ست

وج نارد بن یا سارون مصطکی و اچینی هر یک پنج درم مرده درم زرنباد و زنجبیل هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم سایسه یعنی بسرشت شربتی کنند و ثلث رطل آب شیر گرم و ضمادات همانست که در قول شیخ مسطور شد و انچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاهش مذکور گردد **ابن الیاس** گوید که اگر از ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون بقدر قوت هر صبح جلاب از عناب و خ عدد و عنب الثعلب ورم باشکر سفید و تخمین هر یک ده درم نبوشند و غذا با ماش یعنی تلیین طبیعت باید و مطبوخ ملین نمایند سنای مکی نهضت درم نفث خیلو و تخم کاسنی اصل السوس کوفته هر واحد سه درم عنب الثعلب پنج درم تر بد محلوک کوفته یکدرم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده فلوس خیار شنبر و تخمین هر واحد یازده درم مالیده صاف کرده نگاه دارند و چون درد تسکین یابد و ورم زائل گردد و اعضاء قوی الهضمین مثل این ضماد نمایند کهبد مقشر سست درم بار یک سایسه برگ مرزنجوش تازه سوده پنج درم آمیخته بر چار پاره بان موضع نهند و این ضماد بگیرد از اول بیشتر تلیین دارد مقل ده درم پیه یا کیان و بط هر دو غرابی با مغز ساق گاوسی درم مقل را در آب گرم حل کرده و شحم مذکوره گداخته خوب حل کنند و استعمال نمایند و بر قفا را دهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را کوفته در آب گرم چهار رطل کشانیده روز تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده روغن کهنه یک رطل آمیخته بر آتش نرم گذارند تا آب فانی شود و روغن بماند بر قفا را بمالند اگر از مزاج غلیظ باشد هر صباح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم بدهند و غذا زیره و شیر خوک با شیر گاو بادام ساسنو یا هر صبح این شربت اصول دهند اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم همه را دو چار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده عسل سرخ پنجاه مثقال صاف آمیزند و بقوام آرند دوده درم از این گرفته در آب گرم حل کرده جوشانده و بر قفا روغن بید انجیر یا این روغن بمالند نخجیر چاپدرم خار خسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بران یک رطل روغن کهنه انداخته بار دیگر بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا بان حب سورنجان کشند سورنجان یک مثقال تربد بحوف صمغ یک مثقال حب الغیل غاریقون انیسون هر واحد نیم درم صبر سقوطری یکدرم مقل مصطکی هر واحد یک دانگ همه را سابا بکسا بنیده بجوشانند و بر قفا بمالند و کرفس سرشته حب سازند و این یکشربت هفت و صبح خورده تا آخر روز زبان صبر کنند تا اسهال نیک کند و در آخر روز غذا بخورد و از شیره حب القرطم و گوشت

مالیدن سازند واگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات مغشیه سایر مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت خام مرزنجوش هرگ کرنب گ بید انجیر برگ یحیان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع متقطع حاجر نایی نهند واگر سبب او ضربه یا سقطه باشد بمسح دست رو فقار بموضعش نمایند و اطلیهٔ حار جاذب خون مثل این طلاء قسط و کبر و سنبل و کرنب و سلیخه مساوی کوفته بسرکه خمر حل کرده تسخین نمایند و اگر سبب آن تشنج باطات بسبب ضربت شدید موذی یا برودت شدید مشنج باشد این قلیل الوقوع سریع القتل والهلاک لاعلاج ست **ابن سینا** گوید که علاج حدبه حادثه از زیاخ غلیظه و رطوبات باستفراغ بدن از حب سکبینج یا حب سقمونیا و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطکی و نیسون استعمال کنند و آب گرم نوشند و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش و نام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج استدلالی کنند و در این ضماد حدبه طولی را نافعست سنبل رومی و قسط و حبه هر واحد مثقال مر نیم درم لادن قیصوم بابونه واقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو شش درم ادویه سابیده بآب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر بر نشود بر موضع دانع صلیبی نهند **ابو منصور** گوید که حدبه اگر از ضربه باسقطه افتد ابتدا ضمادهٔ مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و مغاث و روغن گل مانند آن سازند اگر از رطوبت لزج باشد حب شبطری یا حب سورنجان بخورند و روغن بید انجیر بجای الاصول یا مازالیزد لازم گیرند و تعاهد این دو ضماد نمایند و نسخهٔ آن چنانست که در قول یوسف گذشت لیکن در اینجا گل سرخ عوض مرست و روغن زنبق که در آن میعه و جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند بالجمله و آب پودینه و مرزنجوش و شبت مطبوخ نطول کنند و باضمادهٔ گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب و روغن جوز و تواباز غذیه یاد کرده و غلیظه حذر نمایند و ایضاً حدبه از خراج که در فقار پشت پدید آید حادث میشود و علاجش اولا فصد باسلیق ست و ضماد او بادویهٔ مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل شبت مازالبقول با مغز خیار شنبر و اگر این مرض طفل را افتد بر پستان مالش و روغن ضماد او اقتصار کنند چنانچه مذکور شد **ابقراط** گوید که حدبه زطفل را علاجی نیست و غیر آزار معالجه بتنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و مقتضای قول بقراط در اجناع پشت بهتر از مشروبات ست و از سایر بعضی آنست که غلبه کنند بسخنان رشکنند و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش همچنان شرب و غیره است و آنچه برای هر ماده از دو است معلوم شده پس باعادهٔ آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین مرض مختص ست از آنجا مثل فاریقون ست و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این سادی سوده جمع کنند و از آن یکدرم بخورده و تکرار نمایند در حدبه طولی خاص یا بدو از نجیرباست و تنجبین و از فلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصارهٔ کرفس یا طبیخ حی العالم مع تخم توت و از نجیرباست طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر و سداب و خردل و جوز بادام ست مجموعا و مفرداً این هر چهار ست که ماده بارد باشد و اما در ماده حار لابد ست از فصد و شرب شربت ورد و بارد جمع پشک بز در سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز یا روغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ اولی ست و آنچه برای اخراج اخلاط از حبه از پشت و سُرین مجرب ست آن روغن لفظ زقوم ست شربا و طلاءً و مثل اینست علاج درد پهلو و حاصره **ایضاً** در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلاست و حرکت سخت بعد تغذیه بمثل هریسه و بعد استفراغ و دعلاجش در رد اعصاب و اتحاد فرطیس مع امتلاء و کثرت اغذیهٔ محلله و خلط غلیظ و بخار غلیظ ست و علاجش آنست که چیزی بتر از تی بتر بیق شبت و عسل دبورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وجع مجاجم بر جبت منجبه و اگر حرارتی باشد و استفراغ بایاجات کبار و تناول مثروذیطوس و ترياق اربعه و مجون هرمس امیده سعادویت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت اضمده و نطول بهر محلل مقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه ممزوج بملایات متبوع بادبان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و نارد ین و زفر کس و این ضماد مجرب از ترکیب ماست ترمس حلبه با قلا جوساوی کوفته پخته نصف این خنفل کوفته در پنج آن انجیر خشک مربع انجیر هر واحد تخم کرفس اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر بسل سرشته بکار برند و این مجون در هر روز دو مثقال استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب ست از روزیکه ترکیب این مجون داده ام و نفع بسیار امراض عصب خطا نکرده فاریقون تربد مغاث سورنجان هر واحد هشت درم هلیله کابلی بسفایج فستق خولنجان هر واحد پنج درم مینخ اضق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر مصطکی عاقرقرحا جغطیا ناخواه الغار قرنفل فلفل هر واحد

سه درم و سه چند آن مغز تخم کدو بسایند و بردارند و از علاجات جید آن است بستن عصاره ست یکبار پیش نان گرم پس چاورس گرم پس نمک گرم پس صاعد و بهمین صورت سرخ هندی گویند که انجوذ دوای غاربقون و غیره در قول اطاکی گذشته مجرب صحیح ست و چون خلط زیج طبیب را مانده گردانیدن پشت و سرین و غیره خارج نشود پس سه درهم فصد زقوم استعمال نماید و این جب هندی ریاح افزوده و حدیده را بعد تنقیه مفتح از اده ویه دیگر است و بسیار کسان ازین به شده اند نخم کرفس فلفل فلفل دارفلفل یا بیان نمک طعام شیطرج هر واحد یکدرم بدبارده درم زنجبیل یازده درم بایدیزد و قریده مقشر مجوف هر یک پنجدرم کوفته بیخته قند سیاه سی درم قوام کرده دوران جبها بقدر بادام سازند و یکی ازان بجورند و این ابدرات تجربه کرده ام و صحیح یافته شد و خطا نکرده یا اندازه و مداومت و رایکه نزد قول ابو منصور گفته شد تجربه کرده ام

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ میفرماید که وجع پشت دو عضل او تاردر فاصل و خارج مطیف مصلب میباشد پس اگر الم مس دست و درد کند بسبب ورم خارج باشد والا در داخل بود و هر چه باشد یا بسبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت و یا بلغم خام متولد در عضلات و فقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات و رباطات او تار پشت و یا در حول یبح در اعضای مذکوره حادث شود و یا بسبب کثرت تعب و برداشتن بارگران و حرکات سخت و پشت خم کرده شستن و یا بسبب کثرت جماع و گاهی از اسباب حدیه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد و یا بسبب مشارکت بعض اعضا بود چنانچه بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن و یا بسبب امتلای شدید رگ بزرگ موضوع بر طول پشت از خون و یا بسبب ورم و جراحت در قصبه ریه و گاهی بمشارکت رحم باشد چنانچه قرب ایام حیض و در افتتاق رحم و هنگام دردزه و گاهی درد پشت از علامات بحران بود و طریق تشخیص این اسباب اگر درد بی ثقل تبریح حادث شود و زمین گردد و از مشی و ریاضت و مالش و چیزهای گرم تسکین یابد و هنگام سکون در شب و در سرما اشتداد نماید و در پشت سردی محسوس گردد پیشتر رودت مزاج باشد و اگر درد مع ثقل تقدم تناول چیزهای سرد تولد بلغم و افزونی در دو ثقل بند بر فور دیگر علامات مذکوره بر دودت مزاج یافته شود و سردی ملمس موضع وجع بود سبب تولد بلغم باشد و اگر درد ثقیل لازم بر یک وتیره بود و بعد غضب تعب و جماع متعب و جز آن که تحریک مادّه کند حادث شود سبب امتلای بلغم باشد و اگر درد تمددی و متنقل باشد و ثقل کمتر بود و از چیزهای گرم و تکمید و تدهین راحت و از اغذیه مفتح ضرر یابد بسبب ورم خوالیح در پشت باشد و اگر التهاب و لذع مع خفت بدن و عدم ضربان و رنگینی قارورهٔ و تشنگی و سکون باشیای مبرده بود سبب حرارت ساده باشد و اگر درد مع ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن بود و حرارت آن موضع و سرخی رنگ آن باشد و بهنگام حرکت درد شدت کند و شدت تشنگی و سایر علامات غلبهٔ خون موجود بود سبب امتلای رگ باشد و اگر ثقد مع تعب و برداشتن چیزی گران و مانند آن و کثرت جماع و یا علامات اسباب حدیه و یا آفتاضعف و هزال و ورم گرده و یا ورم و جراحت قصبهٔ ریه و یا قرب حیض و یا اختناق رحم و طلق و یا علامات بحران معلوم شود سبب یکی ازین اسباب باشد علاج اگر بسبب سردی مزاج یا بلغم خام یا یبح باشد علاج یبح افرسه کنند و یا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان مکوه یا در نجبوبه هر یک هفت ماشه بسفایج پنجاشه اذخر چهار ماشه انیسون سرو چهار عدد مویز منقی دو تولد با گلقند بسلی سه تولد بدهند بعد نضج تنقیه بحب سورنجان رحب سنتن کنند و جهت تعدیل مزاج معجون چوب چینی با عرق چوب چینی دهند و دغن قسط و سداب و بابونه بمالند و معاجین حاره و ادهان مصل دهند و در روغنهای گرم جند بیدستر آمیخته بمالند و همچنین حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان و دغن بید بیخ آمیخته ضماد سازند و غذا نخود آب و گوشت طیور با مصالح گرم دهند و قلیل غذا سازند و جائیکه مادّه نباشد صرف تعدیل و مالش و روغنهای گرم در بار دو سرد و حار کفایت کنند و ایضاً در یبح هر چه در یبح البواسیر گذشت بکار برند و اگر سبب امتلای رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند و بعد از نضج بمنضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع باشد رو غنهای گرم بمالند و ترک سبب کنند و اگر از اسباب حدیه یا بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن و یا بسبب ورم و جراحت قصبهٔ ریه و یا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد میدان توجه تمام فکر بعض ادویه مفرده و مرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم و کندر پوست زرد زیق نارنج کوفته ان مغز سفید نباشد و در شیشه کرده از روز یکشنبه سه هفته در آفتاب آویخته و کندر امداومت خوردن چوزه انجیر و کندر خوردن پوست سنگدان چوزه کندر اجمالاً قوابض هر واحد در وجع ظهر بار و مجرب سودمندی ست

و شرب نانخواه و کذا ماهیزهرج و پوست بیخ آن سه درم و کذا سرسن و کذا موسیائی بقدر نخود بها العسل و کذا آب کرفس تازه بعسل و کذا بندق هندی بقدر نخود و کذا تربد و کذا دارفلفل بعسل و کذا انیسون و کذا جاوشیر و کذا افوه الصبع بعسل و کذا حب الغار و کذا طبیخ برگ سنبلاو و کذا فاوانیا و کذا فراسیون و کذا حلتیت و کذا جاوشیر و کذا زعفران و کذا زراوند مدحرج و شرب و ضماد سنا و کذا مغز حب محلب بعسل و کذا مرزنجوش و کذا بیخ گورخرو کذا اسیسالیوس و کذا روغن تخم ترب و کذا کما فیطوس و کذا روغن بطم و کذا سعد و کذا روغن قندق و کذا تخم حرمل و کذا تخم باگهان شهد بعسل سخته و کذا روغن آجر و خردن نارجیل و کذا بقلهٔ حلبه و کذا مغز صنوبر کبار بسوزن سرخ و بیاکند شبانه روز بر آب تکرر کرده بعسل و کذا گوشت گورخرو کذا کرنب پخته و کذا لحم سقنقور و کذا مارماهی و کذا لحم گوزن و کذا طلا نمودن اکل فنع بستانی و مغاش روغن ناجیل کهنه و کذا روغن خردل و کذا روغن جوز کهنه و کذا روغن تخم نخوه و کذا روغن قرطم و کذا بیخ گورخر و روغن قسط و کذا روغن جندقونا و کذا روغن قنفذ و کذا بیخ سفرغ سرخ و ضماد برگ خرنزهره و کذا اکل آن و کذا مرزنجوش سوده بموم و زیت آمیخته و کذا تصبب لزیره بسرکه سرشته و کذا انسرین و کذا پشک نر و آرد جوساده بسرکه سرشته و کذا بیخ قثاء الحمار سوده در پیه پخته و کذا آرد ترمس پخته و کذا رفت یا بس گداخته ترمس سوده بدان آمیخته و بپاچه مالیده و کذا لحم ابن فرس و کذا سرگین کبوتر و حرف و شرب حقنه سکبینج و کذا روغن خسک و تپوشیدن مرغزی و کذا پوست و شقل و فطول شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع در پشت بار دست و خوردن کشنیز خشک باشکر و کذا اسفاناخ سرد پشت حار را نافع بود و دیگر مایوده نیم درم با عسل و یا با اشق و فرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نماید و کذا غاریقون دو درم یونه نیم درم در پشت بلغمی افیدست و دیگر خوردن لوبان برای مرجع ظهر مجرب ست و اگر شاخ آهو را وند کرده بگل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده قدری از آن با روغن گاو بخورند در پشت ریحی را بلغمی را سود دارد و دیگر اول پشت را برو غن چرب کنند بعده سپند ان یعنی الوان آب سائیده طلا نمایند و دو ساعت نشینند در پشت و تهیگاه دفع کرده و کذا جاد و آب سوده طلا کردن در آفتاب نشستن دو ساعت که در پشت بلغمی را مجرب ست خارقیون یکدرم با هیوانج سکبینج اشق مقل ازرق هر واحد نیم درم فرفیون شحم حنظل حجازی اقرطیون و روغن بادام چرب کرده هر یک ربع درم باهم آمیخته بجوزند بر روغن که در دافع در پشت و مکرست شحم حنظل مغاث سورنجان زیره سیاه فرفیون ابر ساجنه بیه ستر هر کدام سه مثقال جداورده و مثقال نیکوب کرده در سه طلا آب و کلیم تال ابر روغن بنفشه و اگر باشد روغن بید انجیر بجوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیمگرم بر پشت و کمر و خانه جان ضماد کردن بعد تنقیه بسیار مفید ست در آرنج گ حنا نیز تقویت و صابون حل کرده نیمگرم ضماد کنند حب چهار برگ که برای درد پشت ریحی و وجع مفاصل و ورک و تهیگاه و گردن و شانه و همه ورد های ریحی را بسیار نافع برگ تنبا کو سبز نازک کذا زنا بهندی کوپنل گویند و برگ نازک تاتوره و برگ نازک عشر ذنک طعام هر یک چاتوله سائیده جمها بقدر نخود ساز ند شربتی یک عدد صبح و یکی شام در روغن زیره در پشت برگه بالند و جوارش اسقف در روغن فلی و معجون مسیحی معجون تریدی و فلاسفه و جالینوسی در اقی هر واحد نافع در پشت ست **اقوال کابر** شیخ میفرماید واجب ست کرد علاج در پشت بسوی معالجات وجاع مفاصل و معالجات حدیه و من الله التوفیق رجوع کنند چه طریق علاج همه واحد ست اما معالجه بار و مشروبات و ضمادات و مرهمات مذکور در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ مثل ایارج شحم حنظل و حب منقن نمایند و معالجه آنکه از تعب مانند آن باشد بغذای جید و مرهمات معتدله در روغنهای نیمگرم باید کرد و آنچه از جماع باشد خلاص علاج کسی ست که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه بسبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده است و علاج کسانی بسبب استلای رگ بزرگ فصد بابصق کبه نیز هست که این فی الحال تسکین او نماید و خصوصاً چون اتباع مرهمات از روغن گاو مانند آن کنند و آنچه بسبب صدمه باشد علاجش علاج صدمه ست و اگر درد پشت بسبب برودت یا بسبب ضعف گرده بود پس می باید که اکثر علاج ازین در جهت باشد و کلام مستوفی در علاج گرده و ایضاً در تسخین پشت در باب حمایه ذکر کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بار و استعمال روغن فرفیون تنها ست و از مشروبات مجربه برای آن تریاق اربعه است یا روغن بید انجیر با آب گرفس و اینکه تقوع تخم دو سیاه و وج بسیار بچهار درم روغن گاو و دیگدرم عسل بنوشند این تا چهارده روز استعمال کنند و خوردن بلیون و اوبان او خیلی سود و وجوب سهل بار دمزاج را از اصحاب این در جنب تن ست و اما مضمادات پس تضمید سنجز زهره در دکننده را به کنند و تضمید بمثل جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج

و جنبد بیدستر و فرفیون سفر و دو مرکب بروغن خارو حب او و روغن سداب تخم او و روغن بیدانجیر و روغن بیده بسیار نافعست و آنرهم و غلات روغن قیروطی و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن آن خاصیت عجیب ست و اولی آنست که اولا پشت را گرم کنند و بپارچه و رشت بمالند پس تمریخ نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب درد پشت ماده خام بود علاجش نپایندن ماده باشد بهار الاصول و روغن بیدانجیر و استفراغ بقی و دوا حی مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با تخم خطمی را گرمیج را نیکو فته شب با نخود تر کنند و صبح جویشی دهند و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیزند صواب بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر درد پشت و خاصره از این میباشد معالجه بهار الاصول مع روغن بیدانجیر کنند و این حب سکبینج درد پشت و تنگیگاه را سود دارد و دیگر بزند حلبه و حبا الرشاد و تخم کرفس و ناخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته خیسانیده با هم سرشته حبها زند و صبح دو درم بخورند و اگر سببش سودا سرد و ساده باشد تبدیل مزاج کنند و بخورند با و شرو و دیطوس سخت نافعست و اگر سببش ریح و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و روغن بنفشه و بابونه بکار برند و اگر سببش استلای رگ پشت بود رگ باسلیق و ابا بض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند محمود گوید که درد پشت اگر از بردرت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ قارورهٔ بطوری نضج و تقدم تناول اغذیهٔ غلیظه یا از جوشن و بلدو عادت و طوبت زبان و قلت تشنگی رشدت و رو بلد بیداری از خواب غرق و ایذا از تناول فواکه رطب آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و مصطکی هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخواب شیر بخ بادام و بعد ظهور نضج در قارورهٔ تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ بانضج بحب سوسنجان یا بحب صبر یا بحب توتیا یا بمطبوخ سوسنجان کنند و در هر هفته یکبار تا بمقیات که در باب اصیل مذکور است یا بداستعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن بنفشه و خیری و خام بمالند و از تحمام و طعام شب فواکه آب سرد حذر کنند و بر تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا بمعجون هضم زندرآن حب صاحبان این مرض را نافعست شیخ خطمی شیطرج سکبینج و انگ صبر هندبیه بستر هر واحد یکدرم مقل ازرق یکدانگ کشیلان کوفته بیخته بآب گندنا حبها زند و این یکشربت ست و اگر از تعب کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب بحمام نمایند و هر صبح جلاب از عناب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش شیرهٔ بادام سازند پشت را بروغن بنفشه و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر صبح جلاب از عناب ده حدود شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکور را سفاناخ خورند و یا آب آنارین سه اوقیه با شکر سفید ده درم بنوشند و اگر فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک حقنه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر باکوش نشینند و در جای نمناک خواب کنند مجدی گوید که در درد پشت و خاصره نیز از اجناس و اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از غلط ردی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش بردرت مزاج و بلغم خام منصب در مفاصل باشد و این اکثری ست قی بآب اصل السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سوسنجان و حب منتن و حقنه قوی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد و طبیه پرهیز نمایند و بمجون فلاسفه نافعست و تصفیه بصبوح منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تنظیل بآب شیح و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن ماش بروغن سداب مفید دانند که استعمال او در یک نافع اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول و اوجاع پشت از بردرت و رطوبت رحم صحت نبخشد و اگر سببش کثرت تعب کثرت جماع یا سود مزاج حار یابس باشد هر صبح آب عنب الثعلب شکر و شربت آلو و خرمندی بنوشاند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمرهندی با آب عنب الثعلب یا بشیره خرزه دهند و غذا مزورات مطبوخ بمحموضات بشیرهٔ بادام و تخم خیار شنبر و اسفاناخ دهند و قرعه خورانند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارگنند قرشی گوید کرمی بلغمی بعد نضج تنقیه کنند و سکبینج و بین و ری با آب اصل السوس سکبینج عنصلی و شربت اصول یا آب کرفس سکبینج بین و ری و یا تخم دسیاه و بلیون و وج در آب گرم تمرکرد یا جوشانیده صاف نموده سکبینج عنصلی داخل کرده بهند و غذا چزوه مرغ و کبک کبتر پخته بشست یا تخم دسیاه و بلیون ساتاند و شحم قاوندی بمالند و بعد انضاج مناسب بخورانند و پشت را بچوبهٔ خشخاش مالیده و بعض شحوم و ادهان حاره بمالند و اگر از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس بعض خون نفاس یا منی از طوبت مجامع عارض شود آنرا فصد فی الفور زایل کند جماع اگر بسبب احتباس منی بود آنچه از فرط جماع باشد هر چه در تدبیر افراط جماع ذکر کردیم بعمل آرند فقط سعید گوید که

علاج در وقت تابع بر دورت بخور دن گلقند و نوشیدن آب طبوخ عود و اسهال طبیعت با نپخ مخرج خلط باید باشد مثل حب سوتیان کنند و با شش پشت بریت و بر یختن آب بیگرم بران و غذا نخواب و حقنه استعمال نماید و علاج در وقت پشت تابع حرارت بقدر باسلیق در ابتدا و شرب شیره تخم خرفه بسکنجبین و نوشیدن آب انار ترش و استعمال شیرینت آلوده تبرید موضع بصندل و گلاب کنند و غذا مرغوبه ساق یا غوره سازند و بر موضع سرد مجوانند و بر پشت آب سرد بریزند خضر گوید که انچه سبب بر ورد و بلغم باشد تفیه بلغم مثل حب الیارج یا حقنه مخرج بلغم مفتی سریع کنند و معجون مجوان مجوان خورانند و مار الاصول بر وغن بادام تخم یا روغن خروع استعمال کنند و اگر باده بسیار باشد بر مثل شور بای مخرد بعسل اقتصار نماید و در وغن بلسان بمالند و پشت را بخرقه درشت مالیده بعض شعوه حاره مثل پیه بلسون یا پیه نهنگ چرب کنند و این دو انیکو مست بگیرند روغن بسته و در وغن فارد و ران جند بیدستر کند و تخم انجره هر واحد سه درم فرنیون یک مثقال حل کرده بر پشت بمالند را گر دیگر حلل زیت برگ غار بیزند و شب پشت بمالند و صبح حمام نماید و در پشت کنه رامفید بود و یا سلق و برگ خرزهره بعض سوغنهای گرم مثل خایگینه پخته ضماد کنند و یا روغن بنفشه جزو بگیرند روغن فرنیون و جند بیدستر و میعه هر واحد یکجو و حل کرده بمالند و قی ترتب لازم گیرند گاهی از زدم پشت یا دیگر عارض شود و علاج شود و علاج اسبال است الا سبب ست میر عوض میتوان کرد و در وقت حادث از سری مزاج و بلغم خام معدی و اسهال تابع با بد بطبیخ بزور و اصول آن آشوب دیگر و ملطفات و مرهای برج و هند و حلبله ابکوبند و با آب بیزند و بر پارچه پلیده بر موضع درنیگرم بر بندند و چون خواهند که بکنند بحمام روند و خرقه را جداساز ند و آن جمع بر بندند و بسکین اوجاع ظهر بالغلبه شحم حنظل صبر بسکبینج هر کدام نیم جزو بند بیدستر مثقال هر کدام نیم جزو شتری دو درم و انچه اقرب بکثرت مجامعت باشد بترک کنند و در وغن بنفشه و روغن بابونه بالیدن مرهم بکنند

فصل خاصه یعنی در وقت تهیگاه

اسباب این مثل اسباب در وقت باشد و کذا علامات آن علاج علاجش بعلاج در وقت پشت کنند و خوردن حلوای تخم مرغ هندی مزبل و ذکر و مغلظ منی ست و اگر از بیخ ابهوا سیر باشد علاج آن نماند و خوردن مثقال بقدر دو سرخ وقت خواب و کذا جوب مثقال معجون آن محرب ست و سپستان با ش هندی که ران میگویند بتفصیل و تخم شبت داخل کرده باشند نافع و این همه را بر ابر ذکر مزبل و انیون بکیتوله مشترف قسط تلخ صبر زرد انه هر واحد نیم تولد بر اب ادرک حل کرده طلا و در افتاب یا نزد آتش عصور اخشک کنند و دو سه روز بچنین بعمل بندد و بقول اهل هند برای مرد کمر این حلوا نافع ست سنوه ثمه مغز تخم از ندهر یک شش دام رد وغن بسرشکر بکیلو از ده دوام شیر گاو نیم آنها و اول مغز ندی سوده در وغن بریان نمایند پس شیر آمیخته بجوشانند چون غلیظ شود شکر انداخته حلوا سازند معجب مزاج خورند و ایضا تخم ارند نمک لاموری سیده چوب هر واحد تولد لاگر گندنه نیم پاو بگیرند و از این نانی از کیطرف پخته بر بندند مفید بود شیخ میفرماید که اکثر این درد بحکی و بلغمی بود علاج این اعمال در وقت قریبست و از علاج خاص این درد است سکبینج حلبله و حب الرشاد و بانی اجزا همان حب سکبینج ست که در وجع ظهر در قول جرجانی مذکور شد و اگر بسبب بی مرد عضو یا در انچه متارک دوا باشد عارض شود علاجش علاج آن بود و بسبب سود مزاج حار ساده یا مع ماده کمتر افتد مگر بسبیل مشارکت اعضای مجاور بصعا و علاج و علامت آن ظاهر ست گر مانی گوید که در بلغمی و سحیح حمول شیافات سخنه مرتب از مقل اشق و انیسون و تخم کرفس و شحم حنظل سوسنجار مهنه هر یک و مثال آن سریع التاثیر ست نبا بر قرب موضع علت خضر میگوید که تشنجی شش نوع مخرج بلغم بعمل بندد ابو منصور میگوید که بلند تخم کرفس سکبینج و فانید ساخته بخورند و اجب الرشاد سه درم بعسل استعمال کنند تا آنکه ورم کند بعد به این قبیله بکار برند که عرق النسا را نیز نفعست گیرند حب ابتار بورق سکبینج پوست انار ان قبیلها سازند و مؤلف اقتباس گوید که اگر بسبب کثرت جماع باشد ترک آن نماید و روغن لبوب سه مثال رود و سه روز حمام متواتر کنند و دوا الملک بحکی هر دو اعلوخان یا مار اللهم ساده مزرج با چهارم حصه شراب هند و غذا قلیه زنگبی خاکینه با نان خشکار خوانند و خوردن سه دهی بیضه بمرغ بهطلی عظیم الاثرست

فصل والی

عبارت ست از فراخ شدن رگهای ساق و قدم بسبب کثرت نزول خون سوداوی بسوی آن دگاه از خون صرف غیر سوداوی دگاهی از خون بلغمی غلیظ افتد و به چونکه باشد ماده این مرض اکثر خونی بود که در ان عروق نباشد و الا در ان پای از تقرح و اورام خبیثه سالم نماند و اکثر پیکان و پیاده روان و جالان کسانی را که به پیاها بسیار ایستند چنانچه خدام امرا و سلاطین از رکوب طویل عارض گردد و خاصه چون ایشان استکثار اغذیه مولد سودا نمایند و در بلدان حار طبیعی

شکایت بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حاده واقع شود و بسبب انتقال ماده بسوی آن و مستعد شدن مذکورین آن دگاهی ابتدا افتد چنانچه اوجاع مفاصل ابتدا عارض شود و صاحبان طیلسان را کسان مذکورین بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج نپذیرد و گاهی از قطع کنند از قطع آن بسبب فقدان راه غذا عضو لاغر شود پس سودا سوی اندام ایشان چون قطع منع کنند امراض سوداوی و الیفولیا از ان عارض گردد و چون خوف صاف باشد از قطع آن خوف عروض الیفولیا نبود و گاه دوالی جهت حرارت حراجی یا عارضی ماده متعفن شود و بقروح انجامد گیلانی در شرح قانون مینویسد که مری امراض قریب این علت در پای بود و عقب قال و الیفولیا عارض شد بعد ازان باز مرض سپای دعارض گردید و الیفولیا زائل شد و تکرار این هر دو حال بران قریب با بارها دیده گردید و دوره این هر دو مرض در یک سال بران میگذرد دیده شد کسی را که الیفولیا بود و بحدوث دوالی در ساقهای او ازان خلاص یافت باحتمال تشخیص این مرض همین بس است که گاهی سطبر گردد اگر دساق و قدم ظاهر شود و گره گره گردد ران پدید آید و حرکت ثقیل و بکار بسیار و سریع و شوار گردد و تمییز نوع ماده آن از علامات مخصوصه هر واحد ازان در رنگ مضروب سابق و از وقت حاضر بوشیده نیست چنانچه رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود و این سلم است و در رنگ تیره مائل بغبرت یا سبزی بر خون سوداوی دلالت کند و این بمشقق و قرح سرعت نماید و در رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و زمی عضو بر خون بلغمی گواهی دهد علاج فصد با سلیق کنند بعد ازان فصد عروق ممتلی نمایند و از دست بمالند و بیفشارند تا خون تمامه بیرون آید و تنقیه سوء مسهل و مایعین کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند و بمقول اقتناع و این جز اطلای قطران و کذا زهره بز نر مفید بود و در علاج مهلت روا ندارند و معالجه این دو الفیل ما احد شناسند اقوال حکما مصنف اقتباس گوید بعد فصد با سلیق یا صافن تا دو هفته قی فرماید بفاصله یکروز بعد تنقیه عما الجابن مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان و سفوف لاجورد و حب لاجورد مجوف نجاح کنند و با بارنج مقرا و جوارش دلاجورد مخسوان مطبوخ افسنتین تربدی و حب غاریقون علویخان پس از نهای محلل قابضه مقوی عضو بان و چون تحکم و کهنه گردد عروق را تشگافند بطریق که در قول شیخ بیاید و اگر عود آن ترسند بعد بریدن رگ و اقع مهند بعده او یقه قابضه بارده مثل مهر و دو غاز و جز السرو و اقاقیا و حصاره حبة الخضرا و رماک اشباه آن بمضاد کنند تا باز عود نکند و ساق و قدم را قوت دهد و ضعیف و لاغر شدن نرود شیخ الرئیس مینویسد کرا با تدبیر دوالی نیست که استفراغ خون از عروق دست و تنقیه سوداوی اخلاط غلیظ و اصلاح تدبیر باید کرد و ترک هر مغلظ و حرکات متعبه و قیام طویل کنند بعد ازان بفصد این عروق متوجه شوند و هم خون سوداوی که اندران باشد بیرون آرند و در آخر آن فصد صافن نمایند بعده و هر اندک مدت تعاهد تنقیه بدن بمثل بارنج فیقرا بانک جوارش دلاجورد کنند و حتی الامکان از ادویت نمایند و شراب افتیمون و دلاجورد کم گیرند و حرکت را صلا ترک کنند و استعمال باط بر پای بستن آن از اسفل سوی فوق و از عقب تا زانو ساز نرود مذک طلی طلا بقیه مقصوصا زیر باط استعمال نمایند و الا آنست که حرکت کنند و مشی نمایند مگر بعد بستن پاها و در بستن خصوص بعد تنقیه بفصد دستها و پاها و نفس عروق دوالی خاکستر چوب انگور و روغن زیت گیران طرفه یا شیده باشد طلا کنند و طلای مس مطبوخ مرتطول با آب آن و پشک جوارشه و تخم ترب و تخم جرجیر این قبیل ست دگر سوای قطع تدبیری سود مند جلد ابشگافند و دوالی را اخلام کنند و در طول آن شگاف دهند و در عرض و راب همه خون که اندران باشد بیرون آرند اگر اساعل شدن دهند بعد تنقیه آن بشق کردن در طول نمایند و گاهی سل قطع اصلا نکنند و دران هنگام باید که استیصال آن نمایند و الا ضرر دهد و اگر سل بداع سبب و حیا ترست که سل گهای سرخ سوای سیاه کنند و اما با سیاه انچه از تنقیه نوشتیم اولا بعد آن زند و گاهی قرصه نوشود تا مبالغه در تنقیه کنند و بعد ازان اسهال اخلاط سوداوی و غلیظ نمایند و بعد قطع سل داغ واجبست که مولدات خلط سوداوی ترک نمایند و مداومت تنقیه بدان کنند تا فصول سودا کی پیدا نشود و دوالی را صلا دست نکند اگر وجه ماده بسوی آن غیر مسدود باشد یا حرکت کند انچه معتاد انجا که از پای بسوی اعضای اشرف بود و با انکه بحد و عنق خطر زند ماده منزوفه از عضو تحسین بسوی اعضای عالیه ست ملند اصواب آنست که بحد وسل و غیر و بعمل نیارند مگر بعد تنقیه ماده باقی ایلاقی و جرجانی گویند که علاج دوالی نیز همین ست که اول تنقیه بدن و ترک مشی کنند بعده گرما بکشانند و خون فاسد ازان بیرون کنند و بعضی را جلد شق کنند پس سر گهای سطبر و طول بشگافند و اخراج ماده که اندران باشد بکنند و بعضی را گرما چندانکه توانند کشید بیرون کشند و بیرند و این را تای سل گویند و باید که جمیع عروق قطع کنند و الا دوده عاود کنند و داغ کردن جواب تر از سل بود و تا تنقیه بدن مکنند بدستکاری نشاید کرد و بر آنکه جراحت مندمل نشود و بپوستاذان طوبات سیلان کند

ابن الیاس گوید که فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند و هر صبح جلاب با زعناب ده عدد عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا اجزوره یا ماش و نخود و شیر و با دام سازند و بعد ظهر نضیج و قارورهٔ تنقیه غلط سوداوی المطبوخ الفیتمون یا سجب آن کسند و چون تنقیه بدن کرد و بعد چند روز فصد آنفوق کنند و بعلامت بمالند تا باریک شوند و عصابه بحکم ببندند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظهٔ مولد سودا مثل کرنب و باذنجان و عدس و گوشت نمکسود و لحوم رنگاو و بز و مانند آن احتراز کند و در رفتار و ماندگی پا پهلو تقلیل نماید **نجیندی** گوید که بعد فصد باسلیق و ترک غذیهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و اسپ و شتر و امثال آن و ترک شبی و بر داشتن باگران و تعلیق پا سهار در رکوب هر صباح شربت عناب با آب عنب الثعلب هندو بعد تنقیه سودا نصف بعض رکیه یا حجامت بر ساق نماید و بران عصابه بعرض محکم غیر مولم ببندند و گاهی معالجه بدستکاری همکنند که جلد را شق کرده و دوالی را ظاهر ساخته در طول میشگافند و خون از ان بیرون می آرند **قرشی** و سدید و خضر گویند که از هر چیز مولد مادهٔ غلیظ پرهیز کنند و فصد از هر دو دست بتدریج و قدری بالنه و استفراغ سودا بلغم بعد نضج نماید و ایاج نیقرا مجاورمی بلیغ النفع ست و کذلک طیخ الفیتمون یا حب دوم ا الجبن یا شیر تازه و اگر این تدبیر زائل نشد احتیاج باظهار عروق متسعه از زیر جلد بشق آنها در طول مسائل کردن خون و یا قطع آنها تمام سه و داغ آنها افتد بعد ازان ادویه قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد مادهٔ ابلاد یگر منع کنند و گاهی ازین خوف حدوث الیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و ام الکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود و علاج نپذیرد و غذا قابض میدهد مثل چوزه مرغ با آب بماق و مفرورات کند و در بهداشت آن کند و در حمام داخل نماید و بر عضو آب بتکرم ریزند **انطاکی** در تذکره گوید که تنقیهٔ مادهٔ آن بفصد و قی و اسهال نفتد و انچه در نقرس دار الفیل مذکور گردد بدان طلا نماید مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی بالنهٔ علاج دار الفیل بعینه کنند و علاج قسم حموی بالفصد باسلیق از طرف مخالف کنند اگر مرض دسیکیای باشد والا از هر دو جانب کشایند و ابتدا بفصد خلاف پای علت متاخر کنند اگر تولد مرض متعاقب پا باشد والا ابتدا بدست راست نمایند و خون بتدریج بحسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد جلد بشگافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بود تفصید قوابض خوف عود داده باشد قطع عروق بالکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور یا بعض آنها بدانچه مذکور شد بحسب غالب مرکب نمایند و از صفرای صرف این مرض کمتر افتد لیکن از ان مرکب میباشد چنانچه از زردی عروق ملتویه مشاهده میشود پس اگر چنین باشد در علاج از انیز مرعی دارند **ابن نوح** گوید که ابتدا بفصد باسلیق اسهال سودا کنند و این متواتر نمایند و از همه چیز پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر بتمامی بعمل آرند بعد ازان از عروق دوالی یکی یا دو هر کدام که بزرگتر دران باشد بکشایند و همچنین یکی بعد دیگری کشاده باشند و آنرا بمالند تا همه خون برابد و بعد ازان بتعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از مولدات سودا اهتمام کنند **میلانی** مینویسد که اول در علاج دوالی اینست که پیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکهٔ گاو در اب شدید الحرارت که قریب بسوختن باشد تا اجزای لبنیه کما ببرند گذارند و بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده تا یک وقیه شود و تا وقیه نزیاده ازان کنند و بران مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه یا زیاده ازان مع ترک اغذیهٔ ردیه بعد ازان در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن او را نضیج و اصلاح دهد و درین نفع بسیار ست

واء الفیل

مرضیست که در ران ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر بسبب تحقن غلظ سوداوی بود و گاهی بسبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی با زخون جدید عارض شود چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید داول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و بسبب این شدت امتلا ضعف عضو بسبب کثرت حرارت و شدت جذب و بسبب شدت حرارت پای از حرکت و احوال معین هر دوالی بیرون علامت کند و گاهی متقرح شود و ازان خوف اکله بود و این مرض قدیمی از اقدام است و مستحکم ازان که عضو را باطل کند بفشود و تخفیف ازان محتاج بعلاج جنوبی دوالی بود **انطاکی** گوید که حقیقت دوالی انصباب یکی از دو خلط بارد یعنی سودا یا بلغم بر پای باشد پس مجاری آن از قریب انوتا نهایت پای غلیظ شود و مادهٔ او اکثار از هر چیز مولد سودای غلیظ مثل عجر بقر و ماهی بزرگ ست و معذ لک شبی صبر و نشستن باگران و نوشیدن آب قبل معضم و خوردن چیزی که قبل از انحلال صورت غذا عضو شود و هاء را متلا از زیاده کند علامت سودا وی آن التهاب و احتراق مع تیرگی عضو ست پس اگر حرافت ماده شود قرحه کند و کشاده و اگر کف پای بساق متساوی گردد و معذ لک متقشر ست شود در علاج آنش امید

صحت نیست والا فصد اکحل از سمی و تقریح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنا بر حفظ باقی بدن والا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی نبض و عدم تقریح قولنج و ریح آنست بالجمله تشخیص سبب مذکور بشمول دال کند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن خوشونت و شقاق خفیف یا تقرح بادهٔ سودا وی و عدم این آثار بادهٔ بلغمی دلالت کند علاج ماتقدم دلال علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و تبخیر ات و تبخاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه و ریغا فصد باسلیق و حجامت ساق و چسپانیدن زلو بسیار مفید بود و ادویهٔ محلله بقویهٔ قابضه مثل اقاقیا و اراک و عصارهٔ کیتیه التیس مالیدن آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه بستکم بندند اگر بسبب غلظ بلغمی باشد بعد از نضج بسهل بلغم حسب سوزنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکبار تنبه فی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظه و ثقیل و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یکماشه با زنجبیل نیم باشه سائیده در اطریفل صغیر آمیخته بخورانند و صبر مر و اقاقیا و پوست انار بسکر بسرشته طلا کنند و در بن مرض او دیهٔ گرم قوی الاسمان نهاستعمال کنند و شب و صباح در بوی بیدمشک و سنای مکی و هر دو از هر یک مثقال مقرح بید انجیر بسهل و قطران و شیخ جبلی و تخم خام و صباغ از هر یک هفت مثقال و از هر یک از ملک البقم و مغلوط بگوگرد و خوردن محم خارشت بستانی خشک و تر بمرارت کشیر و جگر خشک آن و کذا شحم حنظل بر بگ آن بنشاسته یا کتیرا اصلاح کرده و کذا سکبینج و شب یمانی هر خواهد نافع دافیل ست و این دو اسم وف بطبوخ سبعه او دیه را با جوست اسلم ستوده اند هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد آمله تین افتیمون اسطوخودوس خشخاش اقحوان تمرهندی بنشسته وصاف کرده بنوشند و از معاجین فعه برای این مرض انیست که هلیلهٔ ثلثه پانزده درم بخیسانیدن فلفل سیاه شصت عدد درم هر یک دو درم گوفته بمیل قدر راحت شکر بعد تنقیه تمام سه درم از ان بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد قی کنند ضماد ابیوه و بلوان لوبان و تخم سوسنبر بسرکه سائیده مفید و ایضاً کچری میتهی خورده بالائش او دیهٔ تنقیه و شهد نوشیده بیالغنی کردن و با بونه مرچ سیاه اجمود تخم سوسنبر چوب چینی با زنگ چوب نی برابر سائیده ضماد آمیخته تیمگرده ضماد کردن نیز نافع ست

اقوال حذاق شیخ سیفرماید که در اطریفل مرض خبیث ست کثرت پیشود و باید که بحالش نگذارند اگر ایذا ندهد و اگر موی تقرح گردد و خوف اکله بود سوای قطع آن از نیخ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن ست که استفراغات و خصوصاً بقی سخت نفع کنند و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر اضطرار آن باشد بعد از ان قوابض بر پای ضماد نمایند و اما چون بتحکم گردد امید رفع آن بعلاج مکتست و بدانکه جمله علاج این مرض که دران امید صحت بود مبالغه در علاج دوا لی و استعمال محللات قویه گویند که امید بن قطران آنرا نفع میکند و گاهی علقه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه دار اطریفل گردد و علامتش آهن کنند چرجانی میتهی دار اطریفل اگر مسرخ باشد علاج او آسان بود و هرگاه که رنگ متغیر شود و در رشت گردد علاج مکتر پذیرد و علامتش قی متواتر بود یا دویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای خود برکنند و اگر بفصد حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نا رفتن هم پای بر بالش نهاده و داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضلها را از قدم و انو تا بن ان بندند و گام آهسته نهند و هر هفته شستی ایارج فیقرا یا جوارشی آمیخته بخور بندد و پیوسته ماء الجبن کنجبین افتیمونی ساخته با فتیمون و الوئی نمک نفطی خورند و هر گاه که برخاستن و رفتن خواهند اول او دیهٔ قابض بر ساق و قدم طلا کنند و به عصابه بر بندند و بعد از انکه قی بسیار کرده باشد و تنقیه بسهلات کرده خاکستر کرنب بزیت انفاق بیامیزند و شرطی فا و پشک بزو آرد حلبه و تخم ترب و تخم خربیق هر یکی نوشته بخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس سرخه طلا کردن و دو طبوخ آن نشستن و بدان نطول کردن سخت سودمند ست محمود گوید که سبیش اگر خون سودا وی باشد فصد باسلیق کنند و بحجامت بسن و در وقت خون برآمدن تنقیه بدن بادویهٔ مطبوخ افتیمون یا عجب آن نمایند و در هر هفته قی دوسه مرتبه استعمال نمایند و دیا این حب بخورند که درین علت نافع ست قنطریون دقیق شحم حنظل هر واحد یکنیم دانگ تدبیر یکنیم درم مقل کتیرا مصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بخته بآب بادیان سرشته جماسازند دران کشیرت ست و بعد تنقیه فصد بالغ کنند و پای را بعصابه بر بندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند تا بالائی انو بسانند و چون تنقیه تمام بدن نمودند و خاکستر کرنب و بورهٔ نان و آرد شیلم که با آب شاخهای انگور یا چوب انجیر یا بدخن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشد طلا کرده بر بندند و تا یکروز نگشایند بعده اعادهٔ طلا همران نمایند و به بندند و بدستور اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پا بپرهیز کوب اغذیهٔ غلیظه مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ اصل السوس بادویان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم نوشند و غذا نخود اب شیرهٔ تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بادیان بحب صبر تا تنقیح آن یا بحب سورنجان یا معجون آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه باین متقی نمایند اصل السوس بیخ خربیق و تخم او تخم شبت تخم ترب برگ بیخ او بادیان

تخم مرتک کنکر زوهر واصد بیخ دوهم دراب خوب بجوشانند وصاف کرده دران تمک یکدرم عسل سرخ ده درم آمیخته بنوشند وبروعن بنفشه وبروعن گنجد آلوده در حلق اندازند تا
وبعد قطع اثر ادویه مسهله مطبوخ فصل صغیر بکار برند وبعد از هفت روز یکبار غذا خورند واز غذیه غلیظه وبادنیم خذر کنند واز نوشابه تر بقول آب سرد اجتناب نمایند
وایضا مقوی قلب کند فعل سیاه وفلغل یکدرم واحد سه درم قرنفل یکدرم واحد چهار درم همه را بالهم یکسا سیده هر صبح یک مثقال بخورند وبعصیر کنند وبعد قی
تخم طرطیه بآبه برگ سرو یا شراب قابض بر پای طلا کنند وترک مشی بالکلیه نمایند سعید گوید که علاج دوالفیل بعضد بالسلیق از دست مقابل پای علیل بتقویه بدن
بمطبوخ افتیمون کنند وما الجبن بنوشانند واز غذیه مولد سودا پرهیز نمایند وگوشت بچه مرغ دهقان صغار نه زنده بیفته غذا سازند واین علت مریض ابتر نشناسد
بهر آنکه چون مستحکم شود به نگردد چه علاجی است وبهر تقویت عضو مواقا قیا وصبر وعصاره عجینة التیس شب یمانی بلسبر که سرشته بران طلا کنند وادهم غل تا فوق بعضا
قوی بر بندند بعد طلا این قمری گوید که گر دوا تبدیل شود وعلاج کما ینبغی نماینده شود با بران حال بایستد نه زیاده نشود وعلاجش لزوم قی وضد زشی وقیام است
بعد ازان حب سورنجان کبیر مسمی تقیم النفی نفع کند بعده اجاده قی واسهال بهرات متوالیه نماینده واقدیه لطیف سریع الانهضام خورند واگر حمی قی کردن قریب باشد
از تخم کرنب وشونیز وخاکستر کرنب وتخم کوفس نطرون وپشک بزوآرد حلبه آب انار طلا نمایند ودیگر روز بدارند که تحلیل مینماید که تحقیق بنوشند این خشد وجالینوس گفته
که هر که طحال اوردی ممتلی از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده یا بسیار دوالی یا دوالفیل پدید آید بر آنکه آنها تحمل اسهال بدهای حاده وادویه خصه گوید که آنچه از غلظ
سوداوی باشد تنقیه بدستور دوالی کنند بعده اورنه قابضه حالی استعمال نمایند اگر ممکن باشد ترک حکم گفته جالینوس مانده نیفزاید بدیر زیارت بقصد کنند واگر آنچه از غلظ غلیظ
بلغمی او دوالمان قی دهد هفته بدستور دوالی کنند بعده اورنه قابضه حالی استعمال نمایند اگر ممکن باشد ترک حکم گفته جالینوس مانده نیفزاید بدیر زیارت بقصد کنند واگر آنچه از غلظ غلیظ
بلغمی او دوالمان قی دهد هفته دور روز متواتر واستفراغ بانیم کند وبعد دوم اطریفل صغیر با نیم درم تنقیه دهد تا بعد استعمال نماینده بصبر ومرارتا قیا وشراب قابض
وآب برگ سرو وجوزآن بر پای طلا کنند ایضا کی در نزهة میگوید که دوالفیل از خون بانیم افتد وعلاجش فصد بالسلیق پس بایض مرتین بعد تنقیه بشراب قابض مانند بول
وصبر واورمان قی وترک هر نامی وغلیظ وحامض وطلا وقایا نیز وسرو وما میشا برای مخفل قرین خصوصیت ست اکلا وطلا وگوید اقطران ومرمل با وروغن ست
که پیاده رفتن وحال خار شدن پای دوالفیل پدید کند واگر علاج بخور نداز بیرون طلا کنند شتر شک بز وچوب انگور بسکر نمزان بلیخ انفع ست ودر نزهة گوید
که در سودا وی او لا فصد بالسلیق از جانب مقابل کنند بعده سفوف سودا بجار الجبن کوفته بخورند بعده مطبوخ افتیمون نوشند بعده این سبکه در بین ناب
ودر دوالی از تجربات من سطاقیون بسفاج گل خشخاش هر واحد یکونیم مثقال مغز بادام تلخ مسقونیا هر واحد نیم جوزبوا بجوز وغربیون هر چهار هر واحد نیم جوز وزراب
شاهتره سرشته جهار سازند شربت دو مثقال بکسلبین نیم وسی صبح هفته دو بار استعمال نمایند بعده فصد بالض کنند واستعمال ضمادات ومطولات محلل با بونه
وانگلیه وسوس طبله نمایند وبعد تنقیه ماده تجامله ودویه قابضه مانع از صعود ماده مثل مورد وکرنب وچندر وماش وجوز آلسر ودوقطران وشیر وروغن بکار بردن همه نافع است
پای وقلت قیام وحرکت اجمال رند وعلاج دوالفیل حادث از بلغم اولا علاجست قی از آب ترب وشبت وعسل وسیر کرفاهی شود بعد ازان ملاصق نافع با
بالکل نافع است چند بدفعه نماینده در ضمادات دریخ جاوشان ومویز خ افزایند ودریخ جا حجامت در پای بدل فصد کنند وازین همه باقتصار اغنیه در قسم اول بر چیزیکه مولد خون
نباشد بود وچون چوزه مرغ با شکر وسویز در قسم ثانی بدوجزو منبر بوی در هر دو قسم مجزوره بیضه وباد ام با بدوادمان اطریفلات دین باب نیکوست متوقف
اقتصار نمودیم بعد فصد بالسلیق از جانب موافق وقی واسهال بمقیات سهولات بلغم وسودا بکارات ومرات واعتماد بر ضمادات ومطولات محلل با بونه مصطگی نافع با
زوفا بچسبانند ویا شرط بسیار زنند بالایش برگ بهت وبا بیدا بخیر بروغن گل چرب کرده ببرند تا رطوبت بسیار ازان بپالاید ودر هر هفته چهار بار شرط باز لو
بکنند ودر بر گهای مذکور بدینه تا چهل روز بندند راجم مسند علاج کنند واگر بدنشود وادهای بسیار وگرمتر بر گهای وجهانی که ابتدا از انجا شده باشد نهند
بر آنکه کاهنج گردد وپای را از بند گاه قدم بهزند وآن را در سه روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بند گردد

اوجاع مفاصل

بدانکه وجع مفاصل عبارت ست از دردیکه در پیوندهای اعضا حادث گردد وبسبب آن گرانی در مختص بعضو خاص نباشد ودر پیوندها دست وپا بود واز اعمال الاطلاق
وجع المفاصل گویند واگر مخصوص بود در مفصل ورک یا کعب یا صلب یا تنو نباشد از اسم خاص مثل وجع الورک وعرق النساء فهر سر وجع الرکبه خواهند واین جا جدا

مسطور گردد و بقول صاحب کامل گاهی این مرض در مفاصل کبیره بی اذعین وقفار و کبد و طحال غیر آن حادث شود حتی که سبب بودن این علت معلوم نگردد باجمله سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس قابض است که در مقام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسا فتد و آن صانع میباشد یا مادی و مادهٔ وی اقوام بود مشتمل خلط یا غیر وی تواند بود چون بلغم غلیظ و صفرا یا مرکب از بلغم و صفرا یا از سوداء و صفرا یا از بلغم خام سیاه یا از خون صرف یا خون صفراوی و خون بلغمی یا خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف مریض بسیار کم میباشد و از سوداء نادر افتد و بقول شیخ گاهی ماده این چیزی از جنس سم باشد شیخ چندی گوید متوالی گردن مرغزار نادره افتد که از ورم قریب از مفصل کمتر شاید و طبیعت بسوی آن دفع کند و عاجت کند بعد مفاصل که در جمله اقسام سانح میباشد یا ورم چون چنانچه در جمله اقسام سانح میباشد یا ورم چون چنانچه در اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوء مزاج ساده بغایت کمتر بوده و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرد اگرد مفاصل صاید و باشد که از آن ماده بر اطراف نیز نافذ شود و اما در عضلات و اوتار دنی آید آنست که این مرض بی تشنج بوده و خاصه این در هم سست که تشنج شود و در یم گردد و شل و ارام دیگر و همین یابس گوید که وجع مفاصل و فقر از خلط حادث بود و انشلاء صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنابر انصباب کم افتد و لهذا این مرض صبیان و خواجه سرایان و زنان بالسبب قلت صفرا و بدان حادث نشود و صاحب شفا الاستقام مینویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و مکه و الم و لذع حادث شود و هر چیزی که آنجا را مس کند حتی که از جامه پوشیدنی لذیذ آید و ممکن است که ماده در صدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آنرا بشکند و اطبا آنرا جوع الشوکه گویند و بدانکه سبب کلی اوجاع مفاصل مادی ضعیف مفاصل ست و اجتماع یا انصباب ماده دران و موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم ست و خصوصا بارد یا ضعف او در خلقت نه از جهت سوء مزاج او باشد جذب حرارت او و خصوصا چون علت بحرکت و اوجاع باشد یا اسباب غایی چون تعب کثیر بتدریج کوب الم ضعف مفاصل یا بعارضه موضع مفاصل یا بضعف او زیادتی بگیرد و حرکت عواد بالطبع بسوی آن و لهذا در پیاپی و سن اکثر افتد و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار ست چنانچه دعت و سکون و ترک حرکت معتاد و استحمام و ضعف موضع و تداخل طعام متداول افتد و خلیط مثل بلغم و سوداء جنس مواد و مجاری این وجع و اکال طعوم نا موافق نیز ترتیب تواند نمود شراب غیر قوی و ریاضت و حمام کثیر خصوص بسر استقلا نوشیدن آب بر سنا و رد حمام و ادمان حوض استحمام بر شکم سیری و کثرت رکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و قصد و حبس خون بواسیر و معالجه تنقیح نخوبکه رود قوی گردد و فضلات معتاد را باطراف دفع کند و آنرا قبول نکند پس باطراف منفذ گردد یا حرکات بدنیه و نفسانیه اخلاط را در جوش آرد و بمفاصل افکند و احداث مرض نماید و اکثر غضب شدید و شور حرارت در بدن و نبیذ مواد ساکنه باعث این مرض میشود و باجمله آرام و سکون در ریاضت بعد استفراغ و کثرت اجتماع یا استفراغ قوی ترین اسباب این مرض ست و شیخ در جبلی مینویسد که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بقوای اسمالی اندر بروی بالطبع یا بعلاج مستفرغ گردد ضرور بودی گردد باوجاع مفاصل اگر بسوی مفاصل منفذ نشود یا تجیبات عفنی اگر در گرما باقی ماند و عفن گردد و یا بورم مزاج چنانکه در کنج دان و نبل مواد جمع شود و مزاج گردد اگر در گوشت نرم آید و اما اگر طبیعت آنرا در اسهال بول دفع کند و بول غلیظ دائم غیر رقیق آید ممکن ست که از فنا که آن ایمن گردد و این علت بدان دفع شود و اگر چنان نباشد یکی از علل مذکوره پدید آید و اگر این مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل متعب یا ضربه یا سقط یا غضب و برد و سهر ضعف قوت مواد خام منجذب گردد و نافذ شود و اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث میباشد و این علت پیران را و اصحاب امراض حرمنه را و ناقهین را که تدبیر درعلاج ایشان بصواب نشده باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم جید ضعیف شود خصوصا اگر معالجه آنها بمسکنات سوداوی استفراغ دافی و دفع بالغ کرده شود و همچنین کثرت می پذیرد اوجاع بمفاصل بسبب آنکه خالی تر از سایر اعضا و محرکت او اکثر و مزاج او ضعیف و بر برد و ضع اورا طراف بعید از مدبر اول ست و بسیار باشد که مواد میان پیوندها تجمع شود و مثل گچ گردد و خصوصا خام از این و بیشتر مجتمع در مفاصل صاحبان این علت بر دیده خصوصا میان انگشتان پس انگشتها بهم پیچیده گردد و گاهی در داشته آید کند و گاهی ساکن گردد و مثل این صاحبان مزاج گرم را بیشتر افتد تا کثر آنچه میان انگشتان و در پیوه گاه او فزونی بر دیگر اندام و دسوی او جود کسی را که اوجاع مفاصل عارض شود بیشتر او را و الا نقرس عارض گردد و اوجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه ست بحدی که بعضی بر مزاج والدین موجود و بسیار باشد که معالجه رجوع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از آن باندیه سقوبه و را سبب هلاکت شود زیرا که فصول که بقیه فاضل ماندن در مفاصل آن دران معتاد بود بجای اعضای رئیسه رسد پس اگر بار دیگر بقیه فاضل جذب نکند صاحب آنرا در خطر اندازد و اول فصول که دران اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود

فصل سیم ست بسبب حرکت خون و اخلاط دیگر اندران و فصل خریف نیز مواسطار دانست اخلاط دران و هرگاه که صاحب اورام مفاصل نفرس را در اقبال و دوال پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی اورام مفاصل در حیات بجان کند و صاحب خلاصه گوید که چون روزگار برین علت دراز گردد مادهٔ اخلاط اندر مفاصل محبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن منجمد گردد اگر این دو شکلی که مناسب آن مخلط باشد ستحیل گردد پس مادهٔ بلغمی بصورت گچ گردد و مادهٔ سودی صورت لحمی پذیرد و سوداوی مثل انگشت گردد و گاه ورمی مینویسد که مادهٔ مفاصل همیشه منجمد گردد و این یا بسبب خطای طبیب بود در استعمال محللات قبل نضج مادهٔ و اعتدال قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند و تجمد گردد و یا از فرط در استعمال مخدرات برای تسکین وجع کند و یا آنکه در اصل مادهٔ غلیظ بارد لزج باشد و تجمد شفاء الاسقام گوید که جمع مفاصل امرض العرنا ستد از برای آنکه یا مبتلای آن بالکلیه خلاص از ان نمی یابد بلکه بقیه آن تا مدت عمر اوی ماند و یا عود صاحب او در او بود بسبب اندفاع مواد دیگر از اعضای مجسمه و شریفه بسوی اطراف و انحطاط گفته که این مرض مع تعفر بسبب کثرت مواد میسر یافت و ازین جهت اگر این مرض ملوک معروف ست **طریق تشخیص مفاصل** سهل است و جاع مفاصل اولا این امر دریافت کنند که سبش سوء مزاج ساذج ست یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که مرض در دو بلا انتفاخ دورم و بدان تغیر رنگ ست یا بانتفاخ دورم و تغیر لون و ازم ریض بپرسند که در وقت هیج عارض شده یا دفعةً و باورد سبکی او را نیز معلوم می شود یا گرانی پس اگر جای درد بلا انتفاخ دورم و بی تغیر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندکی اندک عارض شده و درد بلا ثقل ست باید دانست که سبش سوء مزاج ساذج ست پس اقسام او از کیفیت موضع الم بلمس دریافت کنند اگر بلمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگینی قارورده و سن و مزاج و فصل و تدبیر متقدم و غیرها آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سبش حرارت ساده ست **و اگر** بلمس سرد بود و دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سبش برودت ساده باشد **و اگر** یبوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سبش یبوست باشد **و اگر** با وجود مقدمه گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر و تمدد و شدید بود و صاحب مریض میوه ها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد سبش ریح باشد **و اگر** موضع در دمنتفخ و متورم و با تغیر رنگ باشد و بسیار عروض مرض دفعةً و ذوبان گوید باید دانست که سبش مادهٔ مخلطی ست پس می باید که نوع مخلط دریافت کنند باین طور که بلمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند و شدت و ضعف سبب پرسند مزاج و سن و فصل تفکر کنند پس اگر بلمس گرم نماید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد اگر با هیجان خون بود درد زیاده بود و در بیان و تمدد شدید و گرانی گوید و مزاج بسیار و موی و فصل ربیع و عمر شباب بدان شهیم بود و تقدم تناول غذیه و اشربه مولد خون بران گواهی دهد سبش مادهٔ دموی باشد **و اگر** بلمس سخت گرم و سوزان تر و بازردی رنگ یا سرخی اندک بود و گرانی و مرض بران و تمدد کمتر و درد شدید تر و سوزان تر و خلنده و سائل تر بنظاهر گردد و ورم و انتفاخ بدان پرگ نباشد و از ادویه بارد تسکین بسیار یابد و باعطش و سرعت نبض و نار یت بدان اکثر یابد باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم مرتوه ایبر سابق مولد اصفراوی بسبش مادهٔ صفراوی باخون صفراوی باشد **و اگر** بلمس گرم نبود و رنگ آماس گلگون باشد یا بصاحبت مائل بود و در مبادی اندک و نرم منبسط باشد و کثرت تقلق قلیل باشد و لزوم وجع متوسط مائل و عرض عمیق و فقدان علامات خون صفراوی بود و پیچیدگی های گرم نفع یابد و بران گواهی دهد سبش بلغم بود بلکه شهیم باشد و بسیار مرض فلغماقارورده و بطوء و خلاف نبض دوید گر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج سن و هوا و فصل و تدبیر متقدم بدان گواهی دهد سبش بلغم افراشتال غذیه بارد و رطب و احت و قلت ریاضت و ترک استحمام و غیره مولد فضول باشد بمیه بران گواهی دهد سبش مادهٔ بلغمی باشد **و اگر** موضع بلمس سرد و خشک باشد و رنگ باشد و رنگ و رم غیر منشرف بود یا بسبزی یا کبودی یا سیاهی از فرط تحدد و درد ان یک و تخفیف و آماس کم پاک باصلابت و قلت انتفاخ بعلاج بود و چیزهای گرم مفید شود و صلابت نبض و بطوء و تفاوت آن از فضل طعام و کثرت اشتهاء سائر علامات حار یم سوداوی و فصل و تدبیرهای گذشته مولد سوداوی دانند سبش مادهٔ سوداوی باشد **و اگر** علامات در خلط بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاخ و بحالت حار صرف و بارد صرف و گاهی از چیزی گرم و گاهی از سرد نفع یابد سبش مادهٔ مرکب باشد و آن اکثر یا باران حاصفراوی که تدبیر مطب سبر و مولد بلغم خام از اغذیه استعمال کرده باشند و از حرکات بر استلاء عارض شود و اوجاع این کسان یکسان باشد بلغم ملایم به تنهای بسیار و ایشان استقام یابند بحرکات معتدل الحار تم مع سکون چه حرکت مانع نضج بست و سفیدی رنگ مفاصل و ورم مائل بزردی و مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر مادهٔ مرکب از سه طبیعت دلالت کند **و اگر** حرارت ملمس شدید و درد با خارش و سوزش باشد و از چیزهای گرم باید پرهیزد و از تکلیف بسیار باید پرهیزد و مرهم های سرد و لعابیه باید و با تبض احت باید سبش مادهٔ مدی یعنی چون کم باشد

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدانکه سوزنجان که خصوصیت بسیار بمفاصل دارد قبل کردن آن در سهل و منماد اوجاع مفاصل حاره و بارده بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته بگلاب جهاسا ساند و مقدار ی بدهند که جهت تسکین درد مفاصل محرب نوشته و صاحب تحفه گوید که خوردن استخوان سخت انسان سه درهم بر هندیک مثقال و مشک یک نخود آمیخته جهت رجع مفاصل عرق النساء و صرع نهایت آزموده است و شیخ میفرماید قوی ذکر کرده اند که هر که پائی که تکلف نکنند البته خوردن استخوان آدمی سوخته شخصی از بهبود یافتن استعمال میکرد و ازان انتفاع می یافت برای نفرس و اوجاع مفاصل البته دیر جائی گوید که این دوا بوقت ضرورت و درد صعب باید داد و منفعت دیگر است که ماده را غلیظ کند و از سیلانی نزول مفاصل باز دارد و بدین سبب بعد استفراغ ها بدهند تا غلظ را باز آمدن ندهند محمد زکریا استخوان سوخته را دین باب می ستاید لیکن استخوان آدمی را شرط نمیکند و میگوید اگر پیه من دیرین آمیخته من دیرین و شکر طبرزد هر یک سه درهم بعد استفراغ ها بدهند تا غلظ را از سیلان باز دارد و مجندی گوید که من در اوجاع عرق مفاصل استخوان سوخته بزنار انجیر بوکرده هر روز یک مثقال با سوجز دادن بسیار کسان بر شد تردد تازی گفته که ماده این علت از اخلاط ربعه اکثر خالی از ریح نباشد پس معالجه این مرض عمایت ریح کردن مناسب و هر خلط را جب دانند لهذا بیشتر سوزنجان و اسارون در علاج این علت و خال ست و قتی در جمیع انواع آن کثیر النفعست بلکه اکثر از اسهال مستغنی میسازد چون ماده بقی و اسهال منع دفع نکرد و پس باید که مدرات توبه دهند چون استخوان محرق انسان و یا از هر حیوان که باشد و اگر کسی عادت بنوشیدن شراب یا بنگ یا خوردن افیون داشته باشد در وقت معالجه این علت و در استعمال منضجات و سهلات منع ازان نباید کرد و اگرچه استعمال مسخرات مطلقا در جمیع مفاصل چنین مسهلات منع آمده لیکن می باید که شراب را در عرق قیات مفرحه مقوی اعضای رئیسه چهارم یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوره و گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه و حسن ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب ابریشم و مرکب عرق زرد که مرکب مناسب مزاج بطال آمده و افیونی را جند بیدستر و یا از راه بطیخ و یا از عنفران و یا از راه انظله و یا از راه حقنه و امثال آنها بدهند و بعد از استفراغ ها بدهند که مواد بسیار بقوای ایشان نرسیده باشد

تبرید بیشتر از طبیخ که مدت استعمال نمیشود و اگر صفرا بود اندکی تبرید کند بعمل آید و اگر بلغم باشد اندکی مسخن و مجفف باشد بکار برند و اگر سودا بود آنچه مسخن و قدری طبیخ نماید استعمال کنند و این فعل را دارند فقط بلکه در همه تدبیر مثل طعام و شراب و خواب و بیداری و حرکت و سکون بعمل آرند و واجب است که اولا در تقرب و اوجاع مفاصل نظر کنند که از کجا خلط منصب میگردد و آیا آن خلط گرم است و یا آن هنوز در انصباب است و یا منصب شده و پخته گشته پس اگر هنوز در انصباب باشد معالجه بقطع آنچه جاری میشود و منع او و تقویت عضو که بسوی آن میریزد باید کرد تا از قبول نکند و قطع آنچه جاری میشود باستفراغ از اقرب جهت و تدبیر سوداوی مخلوط بود آنچه منصب شده استفراغ آن باشد اگر خلط منصب هنوز در انصباب است و یا مخلوط بود باید کرد خصوصا از مواضع موافق مخلوط شیخ میفرماید که چون تدارک اوجاع مفاصل در ابتدای حلول آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر تکمن و اعتیاد یابد خصوصا متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سبب او سوء مزاج سافج است تدبیر مزاج آسان است زیرا که آن از اکثر انتباب ساده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه در آن اعتنا بسوی آن میشود تنقیه بصفرا و خون است و همچنین گاهی جمود در سودی سبب الم میشود پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین محتاج الیه در آن تنقیه بلغم بود تا آنرا گرم کنند و گاهی میشود که سبب وجع گردد و این محتاج بتر طیب است چنانچه معلوم شده و اما چون سبب ماده باشد باید که ماده را که آن سبب میگردد بجذب آن بسوی خلاف جهت و تقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا از قبول نکند و ماده موجود را تحلیل کنند تا معدوم گردد و در این جمله بقوانین کلیه رجوع کنند و تبدیل کنند که صواب آنست که در ادویه تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را ضعیف کند و گاهی در رقتی فائده نماید و بعد از ان ضرر کند و تدریج نماید و واجب است که شراب اصلا ترک نمایند تا آنگاه که صحت تام یابد و بعد آن شاها و فصل بگذرد و استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشد بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل بعد از ایشان را نفع کند و باید که ایشان ترک محکم کنند حتی که در مفاصل یا رود و اگر از ان رستگاری نیابد گوشت طیور کوهی و دشتی و غزال و بره لحم قلیل الفضول خورند و اگر او لا در درشیت حارث شود بعد از بسوی رستماتی مستقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف سیل آن خارج گردد و باقی فواید در علاج مفصل جارو بار و سطور گردد ایضا تیغ در باب تجز از اوجاع مفاصل میتوانید کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اصهال هنگام سریع و عند قرب نوبت او واجب است و تدبیر معتدل در لطافت استعمال کنند و بالجمله واجب است که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه با استفراغ و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید از تراکم کنند و اگر سبب فساد اخلاط باشد مقابلة آن با استفراغ آنچه مجتمع گردد و مضادت تدبیری که او استول نماید باید کرد زیرا که بلغم متولد میشود و معونت بهرودت و طبیب را نزاع و مقابلة از سیاند از همچنین سودا از آنچه متولد میگردد و مقابلة او قبول آن میاند و چون تنقیه کرده شود صواب آنست که تقویت عضو و تقویت بعض نمایند تا فضول را قبول نکند و خصوصا وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی عضای رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و عصاره و آب عصی الراعی و حضض و مامیثا است و ایضا مالش مولغ نمک سوده بزیت مگر آنکه میس شدید باشد و اگر درم بلغمی باشد صاحب وزراوند مدحرج رود و در مرارت در سریع و شاهتره در یابست معتدل در کوب استعمال نماید و در آنچه تقرس اوجاع را بر انگیزد افراط نکنند و آنچه عادت او نبود یکبارگی بلا تدریج ندهند و اگر اتفاق آن افتد مالش روغنهای مقویه استعمال کنند و باید که اجتناب از رحوم غلیظه و هاضم شود و از نمک سود و از بقول مثل چغندر و نگذارند و خیلی نخایند و اما خرزه بقوله خلط مائی مضر بود و با دار نفقه کنند و حال او و بایدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب بطرا کنند و بجای جید الهضم سریع الهضم اغتنا نمایند و واجب است که از اتلاء و ترک ریاضت و معدلک از افراط در تعب ریاضت خصوصا بر استلاء اوجاع اجتناب کنند و از استحمامات گرم کنند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن بسوی مفاصل کند و اما آب چشمها از نافع بود در وقت مرض آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ از ان و در وسط دخول ایشان در ان نفع کند و خصوصا آب سرد بر مفاصل سخت گرمایه آن ضعف عضو نباشد و گاهی این ضرر حمامات رفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیا را برای ایشان است **مجوسی** گوید که اوجاع مفاصل در اکثر امر حارث همیشه دوار دهان لا متلای اغذیه و اشربه و قوات تخمها و سکرو استعمال جماع دائم لا سیما بعد استلاء از طعام و شراب سبع سکون و راحت و ترک ریاضت و استحمام و مانند آن از اسبابی که از ان فضول در بدن کثرت پذیرد و بدن اجالینوس منع کرده است از معالجه کسی که اعضا جان او من مرض حریص بشراب و فواکه و جماع باشد و هر گاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار نیست که اجتناب نکند از ستکثار طعام و اشربه غلیظه لا سیما انچه از ان غلیظ تر و مضر

باشد و از سکر احتراز نماید و از جماع منع کنند و اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت تخت معدهٔ خالی آرد و از جمیع فواکه لا سیما طبخ کند اگر اراده استعمال آن کند و میوه نیز نیخورد و مانان استکثار نماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد مضر آن و استحمام بعد آن و ترک ریاضت بدلک و حلاقین بدن مقدار حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیهٔ غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر مشترک اجتماع فضول است و تعاهد تنقیهٔ بدن بقی و بار و ابوال نماید بعد از ان عذ ذلک نظر کنند اگر جمیع مفاصل از سوء مزاج حار یابسهٔ حاد عارض شود غذا بلحوم طیور بسیار الا نه ضار قلیل الفضول مثل بحری کبار ابی بحیه و حبه و عدسه و میوه باشد و کل مرو بار رنگ خیار و بوار و عموان آب بنار و غوره و زیت مداومت نماید و ان آب نخورد اند و تعاهد بفصد قبل از وقت کمور علت و شرب طبوخ فواکه و خیار شنبر و آب لیمو ترش و لعوق اجاص و منقه بیشتر نماید و اگر از سوء مزاج بارد یابسهٔ یا مادهٔ بلغمی عارض شود تغذیه بلحوم حیوان کوهی و دشتی از طیور و وحوش نماید و تواند گرم سازند و تنقل بحب بطم و حبهٔ الخضرا و پسته بشکاره و سویق شعیر خورانند و تنقیهٔ بدن بحبوب مثل حب اصطفیقون و حب سورنجان و حب شطرج و حب بنفسج و مانند ان کنند و صاحب اورا باید که قریب بجماع صلاح نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا مادهٔ سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بطبوخ افتیمون کند و از غذیه بسیخته و طبوخ مصدعه و مضره باین تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل نقرس عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند اگر از استعمال این انچه عارض می شود دهو نکند و اگر نکند خفیف قلیل الوجع باشد و اما چون این مرض ابتدا در صدوث نماید باید که دران تدبیر یکی در هر قسم از اقسام او بر نیفتاد که در استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل سادج

یعنی انکه مادهٔ باشد سوء مزاج سادج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا بس چه رطب سادج موجب الم نمیشود پس در نیجا تعدید کافی بود بدانچ در اقسام مادی مذکور گردد و ایضاً اگر حار باشد بجهت تبدیل هیئت و منع و شر بیت لیمو سکنجبین یا مانی نافع گفته اند و گاهی درین بشرط خوف تصبا بادره تقدم حفظ احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری نمون برانند و سهل صفرا بنند تا مادهٔ که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و موضع الم که صلابت از ریزش مادهٔ محفوظ ماند بهر انگه الجاذب سودا ست و اگر یابد باشد و تسخینی کوشند باستعمال ادویهٔ حاره و تدابیر سخنه و اگر نجوا هند اندکی بالغم بسمن و حقنه مخرج آن مستفرغ سازند لیکن درینجا ترک استفراغ اولی ست بسبب احتمال خروج صفرا بلغم و اگر یابس باشد درین کمتر افتد باید که بتر طیب پرداخته در دردن بادام و کدو و گل و قیر و طی بیه مرغ و بط و مغز ساق گاو مالیدن و انخذیه مرطبه چون شیر گاو خوردن سود مند ست

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب نمایند بعد آن تبرید بضماد و شیرجات مدره چون شیره کاهو و کاسنی و خیار بن و تخم خربزه و خار خسک و مغز تخم کدو و هندوانه یا شاه بزغاب گل نیلوفر تخم کاسنی عنب الثعلب خیسانیده سورنجان سوده پاشیده و هندبه تخم خطمی درین خیلی مفید ست و بعد از تنقیح از سهل صفرا که دران اهلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شربت سهل در روز بحران اتفاق نیفتد و انکی که حرارت و التهاب شدید بود و پیش از فصد بعد آن آب کشک جو آب انار درد غن و آب بادام و آب تمر هندی و آلو بخارا و سکنجبین ساده و بزوری بارد سود مند ست و تا که عرض مرتفع شود و تزاید باشد جهت رد مع مادهٔ طلای نرد یا صندلین گل سرخ و فوفل با میثا قاقیا و مانند آن از ادویهٔ رادعهٔ قابضهٔ سکر و آب کفشیر سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویهٔ مخدره اضافه کنند و مدت انتها اندکی ادویهٔ محللهٔ مانند خطمی

مستعمل ست کہ شربت ضماد عرق عرق مرکب کذا صبر و کذا عسل خیار شنبر و ضماد و مزقطونا و سرکہ کذا آب برگ مصطگی و عصارہ ملحب و کذا آب بقدر شورا ان تازہ و کذا شنبلیلہ کذا آن گل سوسنجان ست و کذا آب گ جوہ کذا ملحب کذا بیخ سیر پیچ بسوزش مدبندی و کذا لعوش یون و قیض و آرد جو و کذا آب جدار و کہ رو و کذا آب کلکنی و دو من گل و آرد جو و کذا نعناف و آب ہی العالم و کذا آب برگ خرفہ کذا بیخ خرفہ کذا بیخ قنب کوفتہ بعد بلیغہ گرفتن مجرر منی و درست ہر واحد نافع و قبول حکیم علی رو من گل در صلابہ بدست امرسب جل کردہ و بر مفاصل علاکردن نافع و بیخ ست و کذا اضماد سوسنجان با آب شنبیز سرسودہ

ذکر بعض ترکیب برای وجع مفاصل حار از مطب اساتذہ کبار شیرہ کاسنی شیرہ خارخسک ہر یک شش ماشہ گلاب عرق کیوڑہ شربت بزوری یا رد ہر یک دو تولہ داخل کردہ بنوشند و روست سہ ماشہ صندل سُرخ و دماشہ سوسنجان کیا شہ ضماد نمایند **ایضاً** سوسنجان کیا شہ سودہ با طریفل صغیر یکتولہ بنوشند و گاہی شیرہ خارخسک شش ماشہ تولہ عوض کاسنی یکنند **ایضاً** سوسنجان کیا شہ سودہ بگلقند دو تولہ سرشتہ بخورند با الایش عرق عنب الثعلب ق خارخسک ہر یک پنج تولہ شربت بزوری یا رد دو تولہ بنوشند **ایضاً** کہ باب باشد نہ کاسنی شش ماشہ بعرق عنب الثعلب تولہ یا بجوش دادہ شیرہ تخم خیارین شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ بدہند **ایضاً** سوسنجان چار ماشہ گل بنفشہ اہلیلہ سیاہ تخم کاسنی ہر یک ششماشہ دو شانیدہ نبات یکتولہ **ایضاً** سوسنجان سودہ کیا شہ با طریفل صغیر یکتولہ سرشتہ تناول نمایند بعد آن شیرہ تخم خربزہ شیرہ تخم کاسنی ہر یک شش ماشہ عرق عنب الثعلب تولہ نبات یکتولہ تولہ آب کشی نیچا شہ داخل کردہ بنوشند گاہی در قبض بنای کی چا ہاشہ ہم افزودہ میشود **ایضاً** تخم خیارین کوفتہ نیم ماشہ عرق عنب الثعلب تخم کاسنی ہر یک شش ماشہ گل سُرخ سوسنجان تخم خطمی ہر یک چار ماشہ جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند دو تولہ آب کشی پنج ماشہ غذا شوربای قلیہ بانان یا خشکہ یا کچری **ایضاً** سفوف سوسنجان بارد کہ بعد فصد و تنقیہ کار آید و مجرب ست سوسنجان مصری بوزیدان پوست بلیلہ زرد مغز تخم ہندوانہ مغز بادام مغز تخم خیار ہادرنگ مغز تخم خربزہ مغز تخم شاہ دانہ تخم خشخاش سلاوی کوفتہ بیختہ شکر سفید چند ہم بیختہ ہر روز شش ماشہ با عرق خارشترہ دو تولہ بخورند **ایضاً** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم ہندوانہ تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفہ ہر یک دو تولہ سوسنجان بوزیدان ہر دو احد یکتولہ کوفتہ بیختہ باشیرہ جات استعمال نمایند **ایضاً** ضماد مغز تخم ہندوانہ شدت دہد و مفاصل حار و نقرس افیون دو درم خطمی دو درم آرد جو بست درم با آب عنب الثعلب بہ ضماد نمایند **ایضاً** عنب الثعلب تخم خطمی تخم خشخاش ہر یک دو درم آرد جو چہار درم تخم کاہو پوست خشخاش گل سُرخ فوفل سوسنجان تخم گل رمنی اقاقیا زرد چوب صندل سُرخ ہر واحد یکدرم افیون نیم درم آب سایبدہ ضماد کنند **ایضاً** کہ در وقت ہیجان دہد و تسکین الم کند مجرب ست افیون زعفران ساوی در شیر گاو سایبدہ روغن گل آمیختہ ضماد کنند و بعضی ہوم ہم داخل میکنند و اگر مغز نان میدہ عوض عفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز تسکین موجع بی بدیل ست **ایضاً** کہ در ابتدا ہموم صندل سُرخ گل خطمی حضض کی حضض ہندی ہر یک شش ماشہ آب عنب الثعلب تازہ ضماد نمایند و در انتہا برای تحلیل درم مغز خلوص و قولنجان سفرجل و گاہی بعد فصد با عنب الثعلب شش ماشہ آرد جو گل خطمی ہر یک سہ ماشہ فیون سوسنجان زعفران ہر یک شش ماشہ آب گاو بہ ضماد کردہ شود و اگر خواہند تحلیل عوض زعفران کنند **ایضاً** اگر از ساعد تا انگشتان در ورم باشد شیرہ تخم خیارین شیرہ خارخسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل الملک آرد جو گل رمنی صندل سُرخ در آب کہ وہ سفرجل بیایند ضماد نمایند و اگر در شانہ باشد بعد فصد بسلیق طریفل یا عرق شاہترہ بخورانند و گاہی بعد سہ روز سوسنجان بیخ نی با آب عنب الثعلب تازہ ضماد بسلیق کنند **ایضاً** بعد فصد سوسنجان دو ماشہ کاسنی کوفتہ شاہترہ ہر یک شش ماشہ گل سُرخ چار ماشہ عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ ہر یک نیم پاؤ جوشانیدہ شربت بزوری دو تولہ **ایضاً** بعد تنقیہ عناب شاہترہ کاسنی کوفتہ گل سُرخ سوسنجان جوشانیدہ شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال خداق** سویدی گوید کہ اگر قبل ہموم ادویہ اول آب سرد الطراف بنوشند مجرب النفع ست و اگر فوفل صندل سفید مساوی بگلاب سرشتہ دیا بر گ سودہ تازہ یا خشک صندل سُرخ دو درم سودہ دیا صندل سُرخ سفیدہ افاقیا آب کاہو سرشتہ دیا آب ہی العالم صغیر صندل سُرخ فوفل گلنار یا ہم سرشتہ دیا آب خرفہ زرد و صندل سفید و سُرخ دیا آب عنب الثعلب و فوفل زرد بزودیا آب بارتنگ تازہ و طراثیث و قند بہ و فوفل زرد دیا آب برگ بیخ سفیدہ زرد و فوفل با عصارہ کدو القیس زرد و افاقیا و قند بہ بگلاب سرشتہ دیا گل خشخاش گلنار و افاقیا و مصطگی بگلاب سرشتہ دیا آب گ علیق عرق آب تفاح گرم عوض گل خشخاش تر و گلاب دیا قند بہ و افاقیا و قند بہ البیع سفیدہ و مصطگی و گلنار با آب کاسنی و گلاب

سرشته هر کدام ازین نهمادات وقت احساس وجع چاپ گشت بلا تاخیر موضع درد و ضماد نماید و ضع حار و شدید وجع مفاصل مجرب پس ست سیصد می سنگبود که اگر حلط خون گرم کثیر الکمیت باشد بمقصد مقدار فاضل آن اخراج نماید و باقی را بطبوخ بلیله زرد و کابلی و انفسنین و بشاوجه و سورنجان و آلو بخارا و خربق هندی تعدیل کنند و اگر انجا تب باشد آب عنب الثعلب یا آب کاکنج و آب کاسنی خیار شنبر و یا آب بلاب مع بنفشه خشک و شکر ترتیب دارند و اگر پیلک کرشنه و در مفاصل مادهٔ خام باقی ماند در ان آبها آب کرفس و آب بادیان افزایند بعد از انکه درین یک مثقال یا بیش فیقرا یکشبانه روز زرکرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مولد مادهٔ منصب بسوی عضو الم باشد صرف عنایت کنند بتبدیل و اصلاح سوء مزاج آن که سبب این مادهٔ متولد میشود و انصباب میکند بعد ازان اماده نماید تبقویت نفس عضو آلم یا طلیه یا ضرکه از شتاب او تقویت عضو تحلیل یابد تا تخفیف مادهٔ حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و جوست چون پوست انار را در طلا یا سه کرده شاهتره شود پس سماق و حی العالم سوده و از جو بدان آمیزند بر عضو آلم بگیرند مرزنجوش و سرو زرد تابستان خشک کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و قبض و صندل مرخ و شیاف مامیثا و نوفل و گل رمنی با آب عنب الثعلب کرده میشود و چون ادارهٔ تبخیر قوی باشد صندل احمر مقشر سوده با آب کشنیز سبز و کافور طلا کنند بوعلی سینا مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا غلبهٔ دم بود باید که مشغول بمقصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام بمفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف رگ زنند بعد ازان استعمال فی کنند و خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافعتر است بعد ازان باسهال متوجه شوند و ابتدا بادویهٔ قوی نمایند اگر عدم نضج و غلظ مادهٔ مانع نباشد با وجود انکه رفق اهلم و تدریج اوفق ست بعده باتباع بسهلات منقی تدریج کنند و بعضی طبا زعم کرده اند که ابتدا بر رفق بعد رفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نماید و صواب این نیست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد تعجیل استفراغ نماید چون نضج به بینند و اگر غلیظ باشد بتقدیم چیزیکه ترقیق و نضج آن کند و آنرا حیا یا باندفاع بسوی جهت استفراغ کرده اند باک نیست و فیما بین آن تخفیف باطلاق طالیم کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند تا انکه نضج ظاهر شود و استلا محتاج تر نباشد لیکن بچیزیکه بکدر و مجلس اجابت کند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیار شنبر و بادرشت و سهوا ب ترست و چون ابتدا بانحطاط نماید باستفراغ غیر مبرد بتحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن بسوی مرض کند در رعایت بحرانات در روز چهارم یا هفتم و یازدهم نماید و وقت بحران فاضل برای ایشان چهار دهم ست پس اگر ممکن بوده افعال استفراغ تا نضج کنند و اقتصار به تنظیلات با آب سرد یا گرم یا نیمگرم کنند و اول آب سرد بریزند و اما طلیه حاره و مخدرات همه مضر اند حار بسبب جذب ماده و مخدر بباعث جمد و خام کردن آن ایضاً اطلیه بهره و غلیظ را نافع میکنند و رقیق غلیظ می نماید و اطالت مرض میکند و ما سوای آن ایشان را مضرست زیرا که ترطیب فاصل می نماید و بهمین سبب تشنی خود و غیر شیر الوقت ست و بزوری قوی البزور مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول میکند و تحجر او می نماید و چون نضج تام شود استفراغ بمثل سورنجان و جوب آن نمایند و فصد بر فق کنند و در زمان هنگام ایضاً طلا بمثل طلیب نمایند ان قدر که نه از انکه در اول ادویهٔ سهل ضعیف نوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و متدید به اسهال نکند بلکه گاه ترتیب سوء جامد دیگر نماید و سیلان او بسوی عضو کنند و واجب ست برای کسی که اراده تناول دوا کند انکه تاخیر غذا نماید بمدت ساعت تناول کرده مشغال نان بشراب اندک آب بچند ساعت درحمام داخل شود و غسل کند بعد ازان بانچه موافق بود افتتاح نماید بعده اراسه تعمال کند چه او اراده او جاع مفاصل پاک کند بهر انگاه او را نضجه هضم کبد عروق ست و خصوصاً در فرس حاد با وجود انکه اکثر از اهل اوجاع مفاصل حار و بارد و افرنجه رطب با سهاها کثیر از مشروب بی حقنه انتفاع نمی یابند و چون معالجه ایشان بحدرات میکنند صحت می یابند و از ابدان نحیف و مضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند و ایشان را از ان احتراق خون هم میرسد پس عایدین این جمیع امور نمایند و اما برد عاده از عضو و در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد بنابر کدورتیرا که آن دو امر دی پیدا میکنند یکی انکه ماده را بقشعار و دوم از حرکت او را بانواع دیگر پس در عظیم پیدا گردد و چون مثل این دواعی شود استعمال ملینات کنند دوم انکه اکثر اوقات بسوی اعضای رئیسه باز گردانده و در خطر انداز دو اما اگر ماده بسیار نباشد قلیل حرکت بود و مرهم او باک نیست الا انکه در عرق النسا باشد که در ران حبس ماده اندک میکند پس واجب بود که اندک ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما در آخر آن واجب ست که مشتمل شوند بانچه محلل و ملطف مخرج ماده از خون بسوی ظاهر باشد و اگر نه بحمام از شرط و مصل و بارغ و بحجامت و بمنقطعات باشد که بدان سیلان مواد کنند و تا زمانی مسدد عمل شدن نه دهند و از منقطعات سیر پیاز عنصل و بادرست و لبعه شیر تلخ و شیر انجیر و باید که محلل و منقط دوای بلین آمیز نه دوا المؤدی

بخش حضرت الله دوازده فرزند

تجمع مفاصل گردد مگر آنکه تنفیط نیز مثل تحلیل ست و تخفیف غلیظ و آمیختن شحوم مادویه محلله و منفطه نفع میکند و از سردی اجتناب نمایند و تدبیر دیگر ادویه محللات قویه را اول مرقبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار و تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد و البته باید که رعایت این در اکثر امراض کنند و خصوصاً اگر ماده کالزج یا سودا وی باشد و هرگاه اوجاع نشاند نماید و تحلل آن نباشد از سکون مع بشر و ب مطلیه سنگاری نباشد و مطلیه تسکین و بلطف تحلیل ماده کند یا تجزیه و مخدر استعمال کنند مگر عند الضرورت و بقدر یکه تسکین حدت در دنماید و هم استعمال و در حار بجرارت و اقدام بیشتر نماید و بسیار باشد که تخدیر نفع کند از جهت آنکه تغلیظ ماده متوجه کند پس محتبس گردد و از نطول سکون نافع نیست که جوذکا هو در سرکه بیزند تا مرا گردد و دران نطول کنند و از مسکنات و جع مخدره نیست که بگیرند افیون چهار مثقال زعفران یک مثقال و شیر گاو بسایند و مغزنان همید بدان آمیخته ضماد نمایند و ایضاً تخم شوکران شش درم افیون یکدرم زعفران یکدرم شراب حلو سرشته بقدر مطی مخلوط سازند و ایضاً بزر البنج و افیون و سپغول و اقاقیا و مغات بشیر گاه و طلا کنند و برگ آن سپوشند و ایضاً صبر سه درم افیون ده درم عصاره بنج شش درم شوکران چهار درم عصاره کاهو تیس شش درم بنج لفاح بست مثقال زعفران چهار مثقال افاقیا را در سرکه بیزند تا مرا شود و بدان آمیخته طلا کنند و ایضاً بیرچ سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند و ایضاً از سعد و افیون طلا سازند و از مخدرات ریختن آب بسیار ست از قبیل بنگ و ایضاً بزر قطونا را بآب گرم تر کنند چون منتفخ گردد در روغن گل سهم زده سرد کرده طلا کنند و یا بیرچ دود انگ بطلا و غسل بخورند خصوصاً **صاحب کامل** گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس زیاده و دموی باشد و مفصل آماس مائل بحمرت بینند باید که مبادرت بفصد یا سلیق نمایند و بحسب احتمال قوت و سن و فصل خون بیرون آرند و روز فصد بشوربای بچیز مرغ بطور زیره یا و یا آب انار سیخوش غذا سازند و بعد از ان آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاسنی مجموع چهار اوقیه جوشانده گرفته فلوس خیار شنبر بنج درم مالیده بنوشانند و اگر تب باشد بآب انار شیرین بشکر و آب انارین بنوشانند و تدبیر امراض حاده پردازند در موضع در طلای نرد و ایضاً در لین باب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب طلا کنند و بران جراده کرده پوست تربزه پوست خیار شنبر و یا خرنوب بلوط بگلاب و سرکه بانذک کافور سرد کرده بگذارند و تبدیل آن کنند و یا آب کاهو و آب حی العالم بمغزنان و آرد جو و اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو بلعاب بزر قطونا سرشته بر بندند و **مفصل علیل** را از سپوشیدن بسر که ضماد کردن سکن و جع ست و قیر مطی مبرهون از آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کاهو و روغن گاو سوم سفید باندکی سرکه و غیره اشیای مقوی مفصل و مانع انصباب ماده بسوی عضو بکار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو ریزند لاسیما در مرض نقرس در دراسا کن کند و همچنین اگر آب عنب الثعلب آب کاسنی و آب کاهو سرد کرده بریزند که این اخافیتی ست درین باب و چون درد ساکن شد ادویه یاد کرده بر عضو اضماد کنند مخدره نهند و بگیرند مغات پنج درم سپغول آرد جو هر دو سه درم پوست بنج لفاح دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم همه را با یک سایيده آب برگ کاهو و آب حی العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود این ضماد استعمال کنند که تسکین اوجاع بسیار میکند **صفت** آن افیون یکدرم زعفران دو درم کی هر واحد چهار درم با یک سایيده بشیر گاو و سرشته مغزنان آمیخته و روغن گل که دران هموم سفید گداخته باشد بران انداخته خوب صلایه کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالای شبرگ کاهو نهند **صفت** ضماد برای نقرس و وجع مفاصل حار بگیرند خطمی و بزر قطونا و آرد جو و زرده بیضه و مرد روغن گل و روغن گاو بدان ضماد سازند و دیگر آرد جو ده درم گل سرخ و برگ سوسن و برگ نیلوفر و نوماش هر واحد پنج درم روغن شاخاش سیخ تخم آن بست درم بنفشه ریحانی و مخلب خطمی هر واحد هفت درم عدس هفت درم سه درم حناکوفته هر دا حد دو درم زعفران و کافور هر واحد نیم مثقال همه را با یک سا ییده بزر زرده بیضه و روغن گل و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و اگر موضع ایلم متقشر در آب کشنیز رطب باندک کافور سوده ضماد نمایند نفع کند و دیگر بگیرند مغات خطمی و سپغول آرد جو و سورنجان سفید و صندل سفید مساوی دکوفته بیخته بروغن کنجی فرد و ده بجوشانند و اندکی سرکه سرشته بر مفصل درم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال اطلیه مبرده اسراف نکنند که آن تبرید تخلیط ماده کند و درین هنگام تحلل و استفراغ آن مشکل گردد و اگر درانجا درم باشد دران صلابت پیدا کند لاسیما اطلیه مخدره مع سکنه وجع که آن عضو را حذر و نقصان در حس و عارض نماید و اندر استرخا آرد پس هرگاه بینند که جزر ماده بتسکین یافت و بعد آن درد ساکن شد باده یه مقویه اشیای محلله بغیر اسخان مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدانچنان تکمیل ملک افزایند و ایضاً آرد جو را بآب کشنیز یا آب سفرجل سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج تحلیل قوی تر از ین افتد این ضماد استعمال کنند **صفت** آن بگیرند آرد جو و آرد باقلا

و بنفشه خشک خطمی هر واحد یکجزو صندل سفید اکلیل الملک هر واحد نیم جزو باریک سوده با آب کرنب و آب کشنیز بپزند و هر گاه حرارت ساکن شود و در وزن یک درم و مازو غلیظ باقی ماند بایدکرد این ضماد کندر مصطکی آن را بونه اکلیل الملک آرد جو خطمی بنفشه خشک هر واحد سه درم زعفران یکدرم همه را با یک سیاهیه با آب کرنب بیامیزند و بعضو آب بچکرم کردن را بونه و اکلیل الملک مرنجوش بر نجاسف بجسب مشابه ده حاجت بسوی تحلیل جمع شانیده باشند نطول کنند ایلاقی و جوجانی مینویسند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفتاندام از دست چپ گیرند و اگر در دست چپ باشد از دست راست کشایند در قطرتا خلاف در محاذات باشد و اگر در پهلو پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ باشد از دست چپ کشایند و اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود در گاه نهر دو دست زنند یکبار در حالت واحد و خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد دو سه روز بیاسایند ام مقی نمایند پس اگر قی کفایت نکند بعد قی کردن دوای مسهل دهند مراول نطولات و حنده مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور انضج در قارورہ ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد یا یام سجزان دهند و در مسهل دادن آنوقت ملاحظت کنند که حرکت ماده سخت قوی نبود و در دردر تعلق نباشد و الا الاطلاق و ضماد حار و مخدر در ابتدای هر عرض هر روزیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده تمامه در مفاصل ریخته شده از حرکت ساکن شده یا هنوز در انصباب بست پس اگر متحرک شده و حرکت او قوی بود استعمال ادویه راده و تقویه بکار نیارند زیرا که بهر دو سبب که در قول اول گذشت و اگر این خطا کرده شود دردها زیاده گردد و اعراض دیگر بسبیل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آیند زده دادویه ملینه بران گذارند تا انچه زاده فرود آمدنی است فرود آید در ریختن آب گرم و نمکگرم در این حالت سود دارد خاصه که با بونه و بنفشه در ان پخته باشند و مفرحات یا قوتی بخورانند و صواب تر آن باشد که هر گاه ماده بسیار نبود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود دیا استفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هر گاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سرد تر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کمتر از ان باید کرد در صفراوی و در امراض موسومی صفراوی سکنجبین سود دارد و لیکن در سومی ضد سکنجبین تر شی جائز نباشد از بهر دو امر یکی آنکه ترشی سرکه مضعف عصب است دوم آنکه قوت ترشی لطیف بتحریک یاده ساکن نماید و بماده مرض بیامیزد و در گاه فاجاری گرداند و بجایگاه دیگر رساند و در اوجاع مفاصل و المفرس موای اول استفراغ بمطبوخ ایلیله زرد و غیره کرد و قول مسیحی گذشت باید کرد و آن مطبوخ مهیا تمام نبوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر باین اوجاع تب بود آبهائی که در عیان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت مکثر باشد و در هر ایلیله زرد در حصه دو درم جلاب یکشبانروز تر کرده مالیده صاف نموده دو درم لعاب اسپغول بادی بهامیزده بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود و مستفرغ بمطبوخ بجای خود و بنوشیدن و حب سورنجان باید کرد و قبض مسهل دو ایه مدر بول سخت سود مند بود از بهر آنکه ماده این عرض فضله هضم ثانی و ثالث ست اندر ابول آن مزاج را پاک کند بقای تمام است کرد در قول بوعلی مسطور شد ابن الیاس گوید که اگر دموی باشد اول افصد کنند بدستور یکه در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد فرو دکتان آب بر نج سرد کرده نهند و یا این جلاب بکار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفید اب از یگل ارمنی بوشن ترکی گل سرخ همه اندر سرکه گلاب سوده طلا کنند و هر گاه چیزی از این حاضر نباشد جلاب و سرکه تر کرده ضماد نمایند و برگ قصب تر بسرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب سخت سرد بران ریزند که فی الحال تسکین بخشد در هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب تخم کاسنی هر چهار صد درم بشکر سفید صد درم بنوشانند و غذا مرورئه بنوشانند شیربه بادام دهند و اگر یاوی تپ التهاب باشد غذا ماء الشعیر تخم کاسنی و جلاب و یا آب نارپین مصطکی تخم آن ساده تر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد زرد بصندل سفید و سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند و بر فصل آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار شنبر ضماد کنند و یا اسپغول را بسرکه خوب باهم نرم زنند و بر موضع ضماد نمایند و قبض ضرور است در قارورہ تکمیل طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب الثعلب نفته خشک یا ترنیلو تخم کاسنی تخم خبازی هر یکدرم سه درم سورنجان سفید دو درم ایلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه طلا آب بجوشانند تا یکطلا آید و در ان خیار شنبر یا نده دو درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده بنوشند و تا آخر روز صبر کنند بعد بزبره بنوشانند شیرهٔ بادام غذا سازند و اگر درد و حدت باشد چنانکه مریض متحمل آن نباشد تضمید عضو باضمده مخدر مثل افیون و بیخ بنفشه تخم خاکشی سیاه هر واحد دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم درم اسپغول سه درم همه را با یک سیاهیه با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند تضمید نمایند

کرا و الاقصد کنند بطریق مسطور و بادهات طلا نمایند مثل خرقه مبلول در گلاب سرد کرده و یا اقاقیا و غیره او دیگر در قول ابن الیاس گذشت هر چه از ان حاصل شود یا بمعجون سادی بگلاب آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند و یا نیز قطونا مضروب بماست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم او هر صباح شربت دینار یا عناب یا شربت انار و سکنجبین بانی خوشانند و از انچه صاحب این علت را نفع می کند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ست و غذا فروارت طبیخ جو بشیر خشخاش قرو باشد که آب انار بیخوش و تبر هندی ترش تر کرده باشند یا نیز باج و هندبا اگر تب باشد یا الشعیر بدهند و تلیین طبیعت سقفه لین مثل نفشه و عناب و سپستان و سنا و تنجبین کنند و چون آثار نضج در تارورده پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد صرامات ایام محران نمایند پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه هر یک ده درم سنای مکی پنجدرم سورنجان سه درم شقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یکدرم گلقند بغدادی پانزده درم فلوس خیار شنبر ده درم تر نجبین پانزده درم بستور مقرر مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند نیز اورا که در اضمده همراه ادجاع مفاصل حار باردو در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیت آن باین مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیه آنها از مواد و تنگ کردن مجاری و سواک آنها مواد بسوی آنها بار دیگر زیرا که در ان تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی آرد جو ضماد سازند بعد از ان بدرجه قوی التحلیل باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زرده بیضه و پیه بط یا مرغ و مغز نان و مغزان و غیران که در ان کثیر التحلیل ست ضماد کنند و اگر حاجت بچربی افتد که از ان قوی تر در تحلیل باشد بابل ضمادها متقوی سپند و مرداسنج و مرد هنجهای لطیف مخلوط نمایند و ضماد کنند از انکه در تحلیل رسم اسراف نمایند و ملکه گاه تعیین اختیار نمایند و گاهی تحلیل پیدا زند تا اثر او باستقصا گردد سعید گوید که اگر در وجع مفاصل و تقرس حاد دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد از ان تبریدی فرماید که اشاره بان ملایم الشعیر نمایند اگر بسبب الغر باشد روغن بادام سازند و اگر الغر نبود و حلاب یا خیرا بند آب انار نوشانند و تعدیل طبیع آلو بخارا و حلاب تر هندی بشربت خیلو فر و آب عناب تسکین کنند و آب کاسنی بشکر و لعاب اسپغول بحلاب نوشانند و غذا بزورة زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاهو و جراده کرده و آب خیار و اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای عرض بعضو آب سرد بریزند و اگر ضماد منع کنند و هر گاه مرض بایستد بمرهمات کم کنند و بر موضع آب یاچین بریزند و مجلا قول در تدبیر اسرآنست که ماده اگر در سیلان باشد علاجش بچه یکدیگر رجوع کند باید کرد و اگر منقطع گردد علاج آن باشیای محلل نمایند خصه گوید که در دموی فصد از جانب مخالف نکنند و افضل آنست که دو سه روز در فصد تاخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد و تلیین طبیعت بمثل شربت بنفشه مکرر و آلو بخارا و تر هندی و آب عناب و انار و بفتا لو و هندبای لینه کنند و اشربه که در تب دموی بیاید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا الشعیر بشکر یا شربت خیلو فر و روغن بادام یا سویق بشکر دهند و هر گاه اشتهار اگیرند فراسفانج یا بقلا یعنی یا خرفه یا ملوخیا یا مرزه و ریشتا یا کدو و مدسیه حاجی زاغره و حماق و بیاس و انار ترش سازند و قرنفل و بان سرکه زبیت بخورانند و از محوم با کلیه اجتناب کنند و باد و یه را داده که در ان قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارد که در قول سابق مذکور شد و طلای نرد و نوفلی مانیثا و اقاقیا و خلان و مانند آن با ندک سرکه ضماد سازند اگر شدت در وجع مضطرب شود ضماد خمیره مخدره مثل افیون و سیر و بزر البنج و غیره و آب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای عرض تزاید آن بحل آرزو اما وقت انتفاع واجب ست که بامضمده که در ان اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند بعد و بدانچه در تحلیل قوی تر از ان باشد مثل اکلیل الملک یا بونه ضماد کنند انطاکی گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه بحسب ماده کنند بعد از ان طلا و الابزاع مثل آب کشنیز و حی العالم و العصفا نیه بعد بحللات مثل آرد جو و طلا و بعد انحطاط بمثل بابونه و اکلیل الملک نبایدر توت تحلیل آن نمایند و اگر در نیخ احمر یان مانع خواب باشد بدایت تسکین آن واجب بود و بمثل طلای استوخان سوخته و عدس و لعاب و افیون و زعفران و مغزان مربع و از ادجاعات ست که روائی دین علت از سورنجان خالی نگذارند که بر اقتصاص او بدان و تضییق آن مجاری را و منع آن ماده نازل را بار دیگر اجماع واقع شده و انچه در حار بالطبع نافع ست بند قطونا بسرکه در روغن گل و خطمی بار دجوه و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش ست مطلقا میرعوض میگوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصه انجا که در واندر اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال مناسب ست و تدبیر یکه در قول صاحب کامل گذشت بحل آرزده و چون وجع اشتداد کند و بیم یکی از ان تدابیر تسکین نپذیرد از استعمال ادویه مخدره چاره نباشد و ضماد بفرا استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع است و چون درد تسکین یابد مخدرات را بر دارند و بزیخ شرخ گل خطمی و بنفشه و آرد جو و سورنجان سادی بازرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این عمل در اواجماع مفاصل حار مستعمل ست پوست هلیله زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم

شمای کلی نشستین چو کوام تم رمینی بست دردم آنو بخار اده واقیه همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا ربع آید صاف نموده بنوشند در شربت و مکرر و شربت سفرجل یا سقمونیا سود مند ست این مجموعه فائده تمام دارد و اسپغول سه اوقیه در یک رطل آب بجوشانند با آتش ملایم پس پارچه بفشارند تا لعاب آن بالکل بیرون آید آنگاه سه اوقیه موم سفید و شش اوقیه روغن زیت آمیخته ضماد نمایند **شریف خان** در شرح اسباب مینویسند که بعض اطبا گفته اند اگر در دو عالم در مفاصل باشد فصد هفت اندام کنند و اگر مختص باسافل باشد باسلیق کشایند و چون مختص بعالی بدن بود رگ سر و زنند و گاهی محتاج بتکرار فصد میشوند و بسیار باشد که فصد فی الحال صحت بخشد چنانچه حکیم عابد سرهندی نوشته که این مرض بمولانا احمد عارض شد دست و پای او بیکار و انگشتها کج گردید و بر شکنجه قرار نمود و از زندگی یاس شده بود پس فصد سر دو باسلیق کشیدار گرفته بعد ازان شربت نیلوفر چسباب نوشانیدم و در یک روز از ده مرض اثری باقی نماند و بعض اطبای حق علاج بعضی مرضی بهمین تدبیر بر قیاس عمل بین کرده و بسیار را هلاک ساخته اند چه هر قیاس صحیح نمی باشد بلکه بعد فصد مطبوخ مناسب نضج ماده کنند نه هر گاه که دلبول نضج ظاهر گردد چه بوصوف برای این علت دهند و این مجمل بست انشاء الله بیان شیطرج هر یک چهار درم سورنجان بست درم خانیه چهار درم خانیه دوم مقل یا نزده درم آب کرنب سرشته جهار سازند شربت مذکور را بنیم درم تا سه درم دهند و باید که مسهل بحسب مخصوصه مفاصل بعد مسهل عام مثل مغز فلوس محلول در مطبوخ یا لقوع دهند و بعد تنقیه طلای نرد ضماد کنند **صفت** آن صندل سُرخ گل ارمنی نو فوال قاقیا حضض کلی مرداسنگ سفید اب اب خالص یا آب کشنیز یا عنب الثعلب تازه بند قوام باشکل نرد سازند و آجب ست که در دموی اهتمام به تبرید بیشتر از تر طیب کنند و در صفراوی مبالغه کردن هر دو ران هر دو باک ندارد و چون خون صفراوی باشد اوله یکسر نبین قلیل الحموضت دهند و گرنه یک چون دموی اشتیق مسهل شود اول مطبوخی که در قول سبق گذشت بدهند و چون سه روز گذشته و نضج زیاده ظاهر گردد دران سنا هفت درم مغز خیار شنبر ده درم افزایند و روز چهارم نوشانند و چون درین معالجه و معالجه این زمان نوعی تفاوت ست و ستوار ذکر میکنم تا در گراین هر دو علاج ناظر البصیرت حاصل شود چنانچه آن مرحوم در دموی و مرکب ازان و از مادهٔ غیر آن حسب حالات مزاج و خلط غالب بعد فصد و تسکین این مطبوخ یا لقوع و آب سرد اگر مستعمل غیر مورد نسخه آن عنب الثعلب عناب سپستان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل سرخ گاو زبان گل گاو زبان تخم خطمی خبازی شاهتره و هنگام زیادتی سودا افتیمون بسفایج افزوده میشود دران گفتند یا تر نبین چهار تولا حل کنند و گاهی کاسنی بر سیاوشان می افزایند و ازان او بیر یک دو درم یا سه درم کنند و بعد دو سه روز یک هلیله یا هر دو و مغز خیار شنبر هفت تولا در وقت باد ام دو درم افزایند گاهی شیر خشت و خیره بنفشه هر یک چهار تولا و گاهی تر بنفشه نیز مقرر درم یا شقال زیاده میکنند و این مسهل دو یا سه مرتبه استعمال نمایند گاهی بیان دو مسهل احتیاط میدهند و منضجات استعمال میکنند بعد تنقیه می نمایند گاهی مسهلات یکروز در میان بدون منضجات بیان آنها استعمال کرده میشود و در ایام راحت از مبردات و لعابات و اشربه بعمل می آید و بعد از مسهلات سفوف سورنجان معمولی چند روز تواتر استعمال میکنند گاهی جوهن سورنجان و غیره از مرکبات بکار می برند **مصنف** اقتباس نوشته که فصد باسلیق نمایند بدستوریکه در قول یالتی و مرض عرض مسطور شد دگر از فصد مانعی باشد بایکه فرو تر از جای درد و حجامت باشرط نمایند و در قلبه در دبران مرض پاکی زده گچم نهاده بزور بکنند که فی الفور در راد در میکنند و اگر اندکی باقی ماند در نجا همان زبان زلو اندازند و آب موق کاسنی و مکوه هر یک یکنیم او قیه با نیم او قیه شربت عناب طلای نرد علویجان ضماد کنند **صفت** آن مغاث بقدر ادویه و هندی تخم خطمی و مورد از هر دو سورنجان و گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در اب برگ مکوه سبز کشنیز آمیخته بشکل نرد ساخته وقت حاجت آب کشنیز سبز یا عنبی العلم و پوست مویز و خیار با دنگ هر دو اصد یکدرم و صندلین یکنیم درم گلاب دو درم استعمال نمایند و همچنین طلای نرد حکیم ابن ضوان جمیع ادرام خاره را و ابتا با و خصوص وجع مفاصل را نافع **صفت** آن صندل سُرخ گل تمیوا یا هر یک پنج درم صندل سفید عصارهٔ مامیثا هر یک سه درم گل ارمنی او درم نو فوال قاقیا حضض هندی هر یک دو درم مرداسنگ سفید اب از یزد تو تیای کرمانی هر دو اصد یکدرم کوفته بیخته با گاکاسنی سرشته نرد ها سازند وقت حاجت با آب کشنیز سبز و گاهو بکار برند و یا بر آشفته کرده تر و خیار با دنگ هر یک دو درم برگ گاهو برگ کاسنی برگ گلاب خرفه هر یک سه درم در سرکه و گلاب سرشته ضماد نمایند و در رمدهای دردناک و ورمهای آفتی افزایند و این ضماد نیز همین اثر دارد صندل سفید در گلاب سوده لعاب اسپغول حضض کلی هر یک سه درم آب کشنیز سبز و کوه و کاسنی و گاهو و نبتان افزوده و پوست و خیاف ملیثا هر یک دو نیم درم سرکه سه درم و آب انار کوهی دو برگ پنبه باقی همین اثر دارد و غذا نبوباش آش جو دهند و بقاصله سه روز از فصد گنجبین ساده و آب گرم یا دو آب

برگ تربت خیاجل کرده ق کنانند وبعد ازان دوای سابق نوشانند ویا آب مصور انار یا مربای او قیه با نیجبین یک رقیه وتا یکهفته برین تدبیر ثابت ماند ودر فرشتن در مرو قانی مرکز مغز خیاشنبر مفت تولهٔ تخم نیجبین شش تولهٔ تربت آلو مسهل چار تولهٔ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده تلیین طبیع نمایند وروز نهم شیر خیارین و مغز کدو شیرین و مغز تخم پرده به هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پادسیر پرآورده تربت انار وانیتی شربت عناب واحد کنیز تولا اسپغول چنج ماشه کف زده بنوشانند وهمین قسط تا پانزده روز بگذرانند ودر روز شانزدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند ونسخه این هاست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بجای عناب نخم اوقیه وگلقند ده درم وشربت آلو مسهل علوی یکن به ده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده وروز هفتدهم بهمین سابق در هندبع اضافه شربت بزوری یا رد چهار تولهٔ وهمین سان دو مسهل دیگر داده جهت تعدیل شیر خشک بدهند وگاهی شیرین کنیم ماشه گل سرخ یکماشه در شربت بزوری یا رد دو تولهٔ آمیخته بلیسانند وگلاب هفت تولهٔ بنوشانند وپوشیده نماند که پیش ازین قصد استعمال الطیه یا رده نخست خصوصاً کاوه ی اقوی تعدیل

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تهیید تسکین زیاده باید کرد وبادویهٔ یا رده کاردان قبض نباشد مانند چراغه کرد وکاهو کافور یا سکرد آب کشنیز بشربت بنفشه ضماد کنند ودر نخها اضافه نمایند وبرای اوجاع مفاصل از مجربات ست اسپغول کوکنار هوزن کوفته بخته تند آب بیخ نرتاسر اشود وروغن گل بقدر حاجت آمیخته ضماد نمایند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را تا کوفته قبل نمایند وضماد اسپغول را سرکا آمیخته نیز مفید بود وآب خیار وآب حی العالم آبکاهو وما نند آن ضماد آدظوا لا بکار برند وهنگام غلبهٔ درد وخوف غشی ادویهٔ مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن ادویه سکنه اوجاع خوردن لازم دانند وچون وجع مفاصل از صفرای صرف کمتر حادث میشود وازدوم صفراوی اکثر می افتد درینجا بتدا بالقصد لازم ست ودر مفاصل نضج تقیح صفرا بسهل آن یا بمطبوخ هلیله کبلیه کند واگر طبیع نرم باشد بمنضجات اقتصار روزند وماده را تحریک ندهند وبعد اسهال یا رات بارد چون کاسنی وخیارین وما نند آن با شربت بزوری یا رد یا نیجبین به بندد آنجا که مادهٔ مرض صفرا صرف باشد قی کردن نفع تمام دارد وبالقصد حاجت نباشد وازادویهٔ مسکن وجع عدس مقشر وتخم خشخاش سفید وسوسنجان خشخاش سفید وبلوط در کرکره وتخم کاهو وکشنیز خشک ست تنها یا مرکب بحسب حال مریض بخورانند وعند استعمال سوسنجان مراعات مفاصل بتدهین بآن باید کرد در یخته آب سرد بسیار بر مفاصل وضماد اسپغول مرآب گرم ملت کرده روغن گل آمیخته تسکین دهد ومیکند وهمچنین سوسنجان سفید ونبات ساوی سه درم با آب سرد خوردن مسکن درد شدید ست وکذا استعمال سوخته سوسنجان هر دو عدس مقشر دو درم با یک سوده هر روز یکدرم گلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد نبشاند واگر کشنیز خشک نیم یا هم چند آن تخم کاهو سخورند درد بنشاند وتخم قبض نماید واگر تخم خشخاش سفید دو درم با هموزن شکر سفید بهمدند وساکن کند وقبض دفع نماید آنچه ذای مخدر هنگام درد شدید تواند داد تخم کاهو بزر البنج سفید هر یک پنج ماشه شیطرج افیون هر یک یکماشه مثل جلغوزه جهار ماشه یکی ازان یا بهند واگر کوکنار بقدر حاجت در اب تر کرده مالیده صاف نموده در شب بنوشند آنقدر که کیف کند درد مفاصل عرق النساء شدید که هیچ دوا سود ندارد بر تسکین وی نماید وتباقی ادویه مفرده ومرکبه در علاج اوجاع مفاصل دموی مسطور شد بحسب جلاجت ازانجا اخذ نمایند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که در علاج مفاصل حار واجب ست که معالجه بچیزهای سرد دهد طلب آرام کردن اعالی غدهٔ وگواکه مطوخات وقطولات وقیروطیات کنند ودر یاضت باعتدال نمایند واستحمام آب شیرین ساز ند بعد ازانکه بر اطراف آب سرد بریزند اول حمام رخته باشد وآنرا بتدریج گرم استعمال کنند بعد ده آب سرد نفته در آیند وبر پای آب سرد بریزند وباید کاسمان ادرا سخیری نمایند که درمان گرمی بسیار نباشد بمثل شربت بزوری ورد بزوفه طبی مسهل وآبین دوا جیدست وزران ادرا روغن تسکین وجع ست بگیرند مغز تخم خربزه ومغز تخم خیار ومغاث وسوسنجان سفید هر دو احد یکچند وافیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته چهار درم باشکر چهار درم بخورند که حاضر النفست اطلیه مرکبه ابکار اطلیه میبرد قابض مثل صندل گاهی الم پدید آید بلکه احتیاج بمفتر ملین بود واینها بمرور ات بسبب تمدید آن بود آنچه مرخی باشد مثل بیضتج ورغن گل تیز طی استعمال نمایند گاهی بر موضع خرقه بلبول بسرکه می نهند واز مجربات آب برگ نی تازه ست که چون بدان طلا کنند در ساعت درد ساکن گردد وآیضاً بلوط را مار یک سایده خوب بجوشانند وساعتی طویل بدان نطول سازند واگر تحمل میرود باشد بنشینند وتمدید دهند مثل آب کاهو وآب غب البشاب وآب حی العالم وآب بقلهٔ یمانی وخیار وکدو وما نند آن بعمل آرند وچنین تضمید بشحم مرواشال آن بخرقه که آن تبرید تلیین هر دو کند وآب اسپغول در تبرید قوی ست وآیضاً صندل را میشاید وما نند آن در هر گاه درد ساکن شود باید که ببرد زند ودرد نکند واگر درد بقایای اوجاع مفاصل وفقر حرکت نافذ بود ست

کرفس بیخ هر دو عدد ازان هر سه ساوی و آب کرنب یا آب کاسنی بحسب مقدار جوارش طباشیر و علی هر دو عدد یا بزر خرفه و بیخ خلمی هر دو عدد یا بزر خرفه و تخم کدو و تخم خیار هر دو عدد و استحمامات حارهٔ مضر ایشان ست و اما بارد گاهی نفع کند در موضع و تقویت و تسکین موضع نماید **مسهلات** بگیرند بلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم شکر شش درم سورنجان ده درم و اگر صفرا بقوام آید و چون لعاب شود سقونیا یکدرم و دیگ انگ کبابه سه درم شکر طبرزد یک درم شربتی سه درم و ایضاً سقونیای محرق مطبوخ و مثل آب بترش یا سیب تا آنکه بقوام آید و چون لعاب شربتی کند انچه اندران باشد بگیرند و گذارند تا خشک شود و بگیرند از ان ده درم و از شکر طبرزد سه درم و اگر کبابه سه درم سائیده دو درم و چون صفرا بقوام آید و چون لعاب شود خشک کنند شربت ازان هر روز دو درم چون صفرا بقوام آید و اگر در انجا ترکیب ماده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند و شربت ورد باین ترکیب ایشان نافع ست بگیرند گل بنفشه گل سرخ دو مثقال عسل چهار مثقال سقونیای شوی او قیه و بیخ زنار بقوام آید دو مثقال انجا سه مثقال تمر هندی یا خیار شنبر و اب کاسنی و باد یان بخیسانند و اگر ترب نباشد مطبوخ از هلیله و شاه تره و آلو و تمر هندی و نشته بحسب حال بسانند و ایضاً بزر یدان و سورنجان **اغذیه** بارده غلیظه مثل عدسیه سبزه کوسا را غذیه بدهند و مثل حماضیه و بطلوس محمضه و سکباج لحم بقر و اغذیه مجمضه مثل کرسنه انتفاع یابند و واجب نیست که گرسنگی بسیار کشند و از فواکه بامرود خاصه و آلو سیب انار و شقاقل ایشان را خصمت داده اند و لیکن من مثل شقاقل و شمش انجیر و خوان بانیت بسیار پیدا کند مکروه بیمار **مجوسی** گوید اگر وجع مفاصل از صفرا باشد با بدکه مسهل صفرا مریض اول الباقی نمایند عقب استفراغ اطعام و شراب کز ان شان اول و تقیهٔ صفرا باشد مثل خربزه و سرخ و مارالشعیر و قریص بکنجبین کرده و بکنجبین آب گرم و نمکدان بخال پخ و انگشت بدو نمکین آلوده و حلق و دستی چندان مبالغه نمایند که در معده چیزی از طعام با کولی نماند و بعد آن اخلاط صرف بنیز اش تجویز کنند از خذا اخراج شوند و این رفع اول و سوم استعمال کنند و بعد ازان مطبوخی کنند ازان بلیله زرد و گل سرخ و عناب سپستان و مویز و تمر هندی و نشته و سنا و شاه تره و تخم خشوث و کاسنی و فلوس خیار شنبر اقتدا بندکی سقونیای مشوی و سورنجان و صبر هر واحد بقدر حاجت و اندک آن استعمال کنند و یا شربت ورد کز بکنجبین سیاه و آب برنج یا هندبا و غیره که در نوع دوم ذکر شد طلا نمایند و تغذیه علیل با غذیه ملطفه مثل مزورات معمول بکدو و بنوماش و اسفاناخ و قطف و بقلهٔ ایمانی سازند و اگر در انجا تب باشد بایده که در تبر محرقه و تطفیه نوعی که در تب صفراوی و امراض حادهٔ مسطور ست بکوشند و مثل مارالشعیر و آب ارماریا الخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بدهند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعد ازان آب شاه تره و آب کاسنی و آب کانجو و آب عنب الثعلب با مغز فلوس باید داد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند آبهای مذکور آب بادیان بفزایند و چون بست روز بگذرد و حرارت زائل شود در اب بقول مذکور مغز فلوس کبدم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون کیما و تمام شود و چند روز تجربه کنند و مزاج بدنی از مزاج مرضی آشکار شود مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این جب و هلیله زرد هر واحد یکمثقال در هم شحم حنظل چهار دانگ سقونیا یکمثقال و دانگ افسنتین یکدانگ سورنجان نیم درم هر واحد یکدرم کوفته بیخته جهاسازند شربتی بدهند درم و اگر صعد ضعیف باشد جوارش سفرجلی ساده سهل باشد **صفت** آن بگیرند سفرجل ناخی یا اصفهانی معتدل در تخم بخمند و کاویده تخم آن دور کنند و دران یک اوقیه سقونیای نطالی بپرورده قطع جدا کرده آنرا بپوشند بطلاق مشک سازند با لایش تخم آبریشم پیچیده و تنور معتدل الحرارة بریان نمایند تا خوب پخته شود و تمیز ازوی دور کرده در هاون سنگین با یک پاره نبات کف گرفته بسر شد و ظرفی برداشته وقت حاجت دو یا سه لعقه بمقدار یک مثقال شربت آن سقونیا را دو دانگ تا دو دانگ با شد بقدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آنکه جمیل مزبر اماض حاده را چون زنجاوه نکند **ابن الیاس** مینویسد که اگر وجع مفاصل و نقرس صفراوی باشد تقیهٔ بدن از صفرا بقی از اشیای حقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و کنجبین و آب گرم نماید بعد ازان تلیین طبیعت باید بطبوخ کنند بنای کی پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بیست عدد خشت شاه تره و تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد شش درم تمر هندی ده درم تخم خشوث سه درم همه را و سه مثقال آب بجوشانند تا بیک مثقال آید مغز خیار شنبر و تربنجبین هر واحد یا نزده درم بیالایند بنوشند یا عجب بنفشه یا بطبوخ خواکه یا بطبوخ هلیله تنقیه کنند و بعد صبح جلاب با تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب دو عدد و باقه بنفشه سفیده ده درم هر دو هندبا و یکدیگر نیز تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد سه درم و آب انار بترش شصت درم آن افشرده هر واحد سه اوقیه شکر سفیده ده درم تخم خربزه و خربزه و بنوماش شیره بادام و اسفاناخ نام سازند آنگاه بیاض بادرنجبویه و بادرنجبویه و بادرنجبویه و

همانست که در علاج مقاصل صفراوی در قولنج صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا اصل السوس عرق بزرگ سوسن ست وزبان زرده بیضه بنفشه عدد ورق کدو تخم خرفه اوا آنست که در استعمال اضماد بهره اسراف نکنند و اما غذا داشته او وجع و قوت مریض در تبریه استعمال مخدرات باک نیست زیرا که ضرر وجع بیشتر از ضرر بسیر مخدر ست وچون درد مبرح باشد باضمادهٔ مخدره مثل بزر قطونای مضروب بسکر و جراده کرده و آب خیار و آب حی العالم و ضماد کنند یا بقرد و غلوی رومی یا شعشا بخور انند و قضمید موضع باستحوان کنند سوخته دسوریجان و عدس تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و وبیخ آن نمایند و چون گاه درد بالکل ساکن نشود و حرارت زائل گردد این ضماد استعمال نکنند آنرا چو آرد بالفاظ خطمی نفشه خشک ثبت الکلیل الملک صندل سفید هر یک دو درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد زوال درد و حرارت غلظی باقی ماند بشربت دو اکلیل یا بونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت ورد و مکرر چهل درم با سکنجبین ساده بست درم مفید دو من نافع دانسته اند و لیکن او عدی را ندیدیم که از این معالجه شاکر باشد یکانگی بابوانی مرض میکند پس اگر از تبریه قوی دزائد سبب حرارت مزاج چاره نباشد آب بندوانه مقطر خرفه و خیارین و سکنجبین گلاب بدهند و غذا را شعیر و لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود **فرخندی** گوید که اگر این صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیهٔ صفرا بمقیئات آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماش شعیر یا نخود باشد و بشیرهٔ خشخاش اندکی ترش کرده با آب خوره یا سفاناخ یا کدو یا خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بحقنهای لینه مثل تخم کدو بنفشه و عناب و سپستان و جوکوفته نخاله بعد تنقیه مطبوخات یا انقوحات کردمان سنای مکی و هلیله زرد و عناب سپستان و شاهتره و کاسنی آویشن شمر خشت و شیرخشت باشد و یا آب انار شیرین مشحوم و شیرخشت کنند و او بیسکن وجع مثل عدس مستحاوان سوخته دسوریجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و از این جلاب مخدر سکنجبین الم ست مغز نان زرده بیضه بادنگ تخم شوکران و افیون و بانیز النبوع مع زعفران جلاکنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت **ابن بیطه** الحمد گوید که علاج مفاصل و تقرس حادث از مره صفرا بسهال مراتبدائی وجع بمطبوخ یا شربت و وجع سکنجبین بمربت کنند و شبرید مزاج بشرب ماء الشعیر و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد مضرت کنند و قصد بترطیب بدن باید کرد و علاج عضو آب بادرنگ صندل شیاف یا میناو فوفل و سفیدهٔ و کافور و گل ارمنی و گلاب آب حی العالم کنند و اگر در قوی باشد با دویا فیون یا بیرون یا مطلب بسکر آلوده نهند و غذا مرغ و ماش اسفاناخ یا کدو دهند و کاهو بخورانند و اگر تب باشد از غذا منع کنند و تدبیر طایم با مراض حاده پرداز ند و چون از ده هفته بگذرد و مبردات کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن میباشد **قرشی** خضر مینویسد که مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا و جبست که در علاج آن نیز ابتدا بفصد کنند پس اسهال مطبوخ فواکه قوی بسوریجان دنبز یدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر شل آب عنب الثعلب با آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال ادویه حاد اطلیه افراط نکنند که گاهی کثرت آن بهلاکت انجامد و چون مرض از چهار ده روز تجاوز کند سکون گردد تطلیل اعضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه در دهن بنفشه سازند و اندیه و اشربه آنچه در دوی گذشت و هر چه در تب صفراوی بیاید باید داد و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب اسپغول او دن بنکیوست و از مقیئات دو درم بیخ خرفه بسکنجبین استعمال کنند و از مدرات تخم خربزه و خیارین در لبکیه پرسیاوشان و فوه الصبغ جوشانیده باشند شیره برآورده بسکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند **محمد مشی** شرح اسباب نوشته آنچه تنقیه بقی نمایند که بقول قرشی ایشان از افعتر از استعمال ست زیرا که قلع ماده بتقیه حرکت سخت کنند و دران شرط نضج هم نیست و اطلیهٔ ادویه در اینجا خوب نیست بسبب قبض و حبس مانع از تحلل آنچه شیخ گفته که تقویت عضو بروارد کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص آن نیست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس ذکر کرده مضر صلب مفید شیاف مامیثا از عفران جزو احد یکدرم مرکز سبع خته چاردرم در آب عنب الثعلب آب کاسنی سبز سایده استعمال کنند دیگر مسکن وجع سفیدهٔ اب را زرده شیر گاو دو و طلا کنند دیگر با بوره آب عنب الثعلب سبز سایده طلا سازند و کذا بلعاب آب کاسنی و کذا حدس مقشر در گلاب و آب کشنیز تر سوده نافع و هر دو احد این دو ترکیب مرد استعمال نمایند در هر گاه گرم شود و تجدید آن کنند و نه زمستان گرم و هر گاه سرد شود و تبدیل آن نمایند دیگر که در آخر مرض مستعمل ست برگ کرنب طبخ کرده و با روغن بنفشه و زرده بیضه اندکی سرکه دار آرد جوروغن گلاب اضافه کرده بر فاصل فرسوده از حرم اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا آرایش جو بشکر یا پست جو اقتصار و زند و قریب شراب نگیرند **مؤلف** اقتباس مینویسد که اداویل مشل موی فصد کنند و مجامعت باشرط نمایند و بالای آن زلو چسپانند و نفخ صاد و نفخ

بمقتضیات صفرائی فرماینده وضماد سبزی کرده تالا بها بر سر آب سیما شند و کنا اسوار و کافور همچنین برگ گلابی و کاسنی و کا هو بالعاب اسپغول و سرکه و کافور نمایند بقوع آلوده هند و یا آب انار یخ مصور شمع آن و نیم او قیه باشربت آلو یک و قیه و یا مار القرع و یا مار الخیار و یا آب هندانه و شربت انار بن چپا تولهٔ غدا آش چو با شربت نیلوفر و هند و یا اسفاناخ و قطعت با برنج روز هشتم جهت تلیین خیار شنبر شش تولهٔ تخم بن هج تولهٔ گلقند چهار تولهٔ تمر هندی شش تولهٔ در آبهای مذکوره یا سیده روغن بادام داخل کرده بدهند روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم خربزه تر یزد و تخم خیار بن هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک شاهتره هر یک شش تولهٔ بر آورده شربت بنفشه سه تولهٔ حل کرده اسپغول هفت ماشه محروده بنوشاند روقت وداپس در شب شاهتره بنوشاند اسفاناخ خورانند و همین نطا تا روز پانزدهم روا و غذا دهند تا سه سهل تمام شود نرد تپ نرسد گرد و بر روز شانزدهم مطبوخ بلیله زرد با اضافه سورنجان دو درم و شربت ده درم بدهند و روز هفدهم هر سه رنجان دو ماشه در گلقند کلتوا آمیخته بلیسانند و شیرهٔ کشنیز و کاسنی و خیار بن هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عرق شاهتره چهار تولهٔ و عرق بید مشک سه تولهٔ بر آورده شربت بزوری بدو شیلو فر هر یک دو تولهٔ تخم ریحان هفت ماشه بدهند روز نوزدهم هم وقت شب بن سب بدهند سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم تخم نیلوفر سه درم و نیم کتیرا یک درم شربتی سه درم بهمین نهج سه چهار سهل بدهند تا نوبت روز بیستم پرسید پس اگر دردی باقی ماند وقت شب بن سب بدهند پوست بلیله زرد سنای مکی گل سرخ تر یزد بیفته سورنجان هر یک پنج درم صبر سقوطرا با آب کاسنی بسرکنیم و درم تخم خیار شنبر و درم تخم نیلوفر ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته بمنزلهٔ هندی جهاسانده شربتی از دو درم تا سه درم و صبح دو شیرهٔ قرطم سه تولهٔ و مغز بادام شیرین پانزده عدد خیارشنبر بست درم شربت سنا پانزده درم بدهند روغن بادام بقدر اضافه نموده بنوشانند و فردای آن تبرید هند بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یکتوله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیرهٔ تخم خربزه و قطر هر یک هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه تولهٔ تخم ریحان هفت ماشه و بقاصله دو روز بهمین نمط هر شب جهانخوانند و صبح شیرهٔ قطر و فیره و هند چهار پنج مرتبه تا تنقیه کامل حاصل شود و در مدرفع گردد اگر اندکی در دباقی ماند و ضعف بسیار بود و ایمنی از هندی جهانخوانی علو نیان نکند ماشه هر هر خطائی عود نکند لیکن شیرهٔ شکر گل سرخی هر یک سه عدد مروارید بیرق کهربا سوده طباشیر هر یک چهار جه زعفران کبیده شربت بزوری یا دو دو تولهٔ آمیخته بلیسانند شیرهٔ تخم خربزه و خیار و کشنیز هر یک پنج ماشه در گلاب کبوده و عرق بید مشک هر یک شش تولهٔ شربت سیب سه تولهٔ تخم خربزه شکر نبات پاشیده و دیگر قوی تر سورنجان کنیم ماشه انار هسل کشنیز طباشیر عود صلیب طباشیری هر یک سه جه مروارید و زمرد سوخته هر یک چهار سرخ زعفران کبیده شربت غوره دو تولهٔ بلیسانند و شیرهٔ تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب کبوده هر یک شش تولهٔ شربت خوکه سه تولهٔ هندبا دروغن گل یا داهی بالیدن نفع اعیاست همچنین سورنجان نیم ماشه در هجرا رش عود تر خش یا هجرا رش خوکه تر خش علو نیان نماشه خوردن مداومت بگلاب شش تولهٔ نمایند

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

و رابتدا بطبیخ شربت و اصل السوس مسهل آمیخته قی کنانند بعده نضج ماده بمنضج بلغم نمایند و بازاصل السوس تخم کاسنی هر نیم تخم خربزه تخم خطمی سورنجان بوزیدان خوشانیده گلقند داخل کرده منضج دهند و انیسون بارنجبویه پرسیاوشان فوه الصنیع نیز بحسب حال در منضج مای فرانیده تا بعد نضج ازمسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و یا در منضج مذکور سنا تربنجبین برنگ گل یا هلیله شنبر افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویه مخرج بلغم مخصوص اند اصل مثل تخم حنظل و سورنجان بوزیدان و تربد و ماهی زهج و تنطورپون و حجر ارمنی و حب النیل داخل کنند اگر وجع مفاصل نزلی باشد و بعد خواب بحرکت نرم استعمال نمایند بسهل سب ایارج استعمال نمایند واسطوخودوس گل بنفشه گ منفی دماغ از مضه در داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان نیز نمایند یحیی بن خالد همراه مدرات و مالش و ضمادتا ورده و ضماد با و راق معمول ست و بمعجون شیعه و اذاراقی و سفوف سورنجان نیز مفید و سورنجان حنضض جلبه تخم خطمی عنب الثعلب و غیره و در اقتضا ملطفات چون گل بنفشه و آرد جو و با بونه و اکلیل الملک و جدوار و غیر آن ضماد کنند و دیگر اضماد محلله ترا بادا کلیل الملک و با بونه و شبت و خطمی مسهله و مرکی و صبر بر خبه بیه تر و فیون و لعاب جلبه و نرگستان و مانند آن الخ جمیع تلیین و تحلیل یافته ضماد کنند و روغنهای گرم مثل روغن بید انجیر و نارون و قسط بادام و روغن ام و با بونه و شبت آمیخته الیدن نیز مفید ست

ذکر ادویه مفرده مفید مع مفاصل بارد سویدی مینویسد که ضمان آن با مین بری ست و اختلاط مری شیر بطبع صاحب ذخایر مفاصل بلغمی و غیره

تخم ماهو دانه تخم درم مسل ضماز زیت کهران پوست نانخ پخته باشند و شربت قند بیضه و جلوس طبیخ آن و شربت تربد و طلای روغن تخم مرا فی کنار و روغن تخم عود الخ

مخلوط بموم زرد و شراب و قصیده و تکمید بآن بر وفق تحم نارنج یا گل آن و اکل نارجیل طلای بروفق آن هر واحد مجرب من ست و اطبای دیگر نوشته
که شراب روغن بید انجیر دو درم بما العسل اکل خردل مطبوع بنفشه زاد ام شراب برگ ما هودانه در شور بای خردس پخته و کذا رسن مرزنجوش بسر که و کذا فاغره و کذا اذان
و کذا سناکی انفع الادویه در اوجاع مفاصل ست چه اخراج مواد از عمق اعضا میکند و کذا غاریقون ساده و ثولوثات با کنجبین و کذا شوربای خردس پشت پصطکی
و دار چینی یا قرطم و بسفایج پخته و کذا اکل تومه و کذا کنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم صبح وقت خواب تا پنجروز و کذا عصاره چغندر یک دیته چرائی کنجفتاب
غاریقون ناریشت ظفر مالی پخته و کذا فرفیون زبد دو درم بکنجبین و تقلا زرق هر یک نیم درم و کذا طباشیر پنج از خرتا ایام کثیره **وضماد** برگ بید انجیر کوفته با آش پخته و کذا سعد
سائله و کذا اسند روس محلول بروغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا بعسل و کذا پنج قصب فارسی کوفته بسر که مرشته و کذا اجاوشیر و موز مرخ منقی سوده
و کذا پنج قثاء الحمار مطبوخ در روغن و کذا قثاء الحمار و شل او بسر که و کذا پنج اوبسر که و کذا تخم سداب مثل آن کندش و یا بعسل و کذا حلتیت بسر که و کذا
عصاره هندقوقا و کذا روغن آن و کذا قنبیط دوجزو بادیان یکجزو با آب صبر تازه مرشته و کذا اپشک شتر و کذا آب برگ خرنوبه و کذا راتنج و کذا ابن عرس سوخته بسر که
آمیخته و کذا عصاره ترنجان با نمک و کذا خطمی و بیه مرغابی و کذا حروف کوفته با آرد خشکار آمیخته بشراب مرشته و کذا آرد حلبه با آب گرم بسر که مرشته و کذا مقل ازرق
و شحم بط و علک البطم و کذا استخوان سوخته و اشق و کذا مغات باطمی و سورنجان و آرد جو با سرکه و کذا زرده بیضه در روغن گل و شحم حنظل در روغن بادام تلخ و کذا
روغن ارقوم دو درم نرد و کذا پشک بز با نمک مطعلم یا بعسل و کذا مرس سوده بسر که مرشته و کذا شونیز و کذا عصاره قنطوریون دقیق و آرد مرس و کذا نافسا و کذا عسل
و سداب و کذا دماغ نرگاو و بروغن گل آمیخته و کذا نمک مطعلم و آرد گندم و عسل **وشرب وضماد** زراوند مدحرج و کذا مر مکی و کذا مقل الیهود دو درم و کذا اجاشیر
و کذا سداب تنها یا با شبت پخته و کذا ریوند و کذا اشق یک مثقال و کذا ثبت تنها یا مطبوخ بزیت و کذا شیطرج تنها یا با عسل و کذا برنگ کابلی که مفرح جلوست
فضیلت از مفاصل ست و کذا زفت رومی و کذا پیه روباه با عسل و کذا قنه بعسل و کذا عنبر و کذا علک البطم و کذا اذان شیعان و کذا انجدان و کذا انزروت و کذا عوصلیب
ونطول طبیخ کرنب و کذا آب کبر تی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون **وجلوس** در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته مهر انجته و تعلیق بسیدگاو و بدست
یا پای و اساک مجر مغنیطس در دست و لبس فتک هر واحد نافع اوجاع مفاصل بارد ست **ذکر بعض ترکیب** از تصانیف متاخرین خوردن بقین البقر
سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب یا با عرق بادیان بجهت وجع مفاصل بلغمی تجربه رسیده دیگر با بنجان آبریان کنند و شق نموده قدری زردچوب و نمک سوده
بران پاشیده به بندند کذر دو درم را زائل کند و تومی بریان بروغن گاو نیز مجرب ست دیگر ضماد خاب آب برگ بید انجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب ست
دیگر خوردن ساگ پنوار در روغن پخته مجرب نوشته و کذا ست لوبان بکیاشه خوردن مجرب دیگر خوردن سنای مکی سه ماشه بسپستان مهذب ست مفاصل
در باج بواسیر سود دارد و بعضی استعمال دباعسل مجرب نوشته اند دیگر که در تسکین اوجاع بارد قوی الاثر و معمول ست لوبان با آب سایبده بیگیرند بعضی با بادش تکمید کنند دیگر برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید ست بول سیاه اول روز یک مرنج در برگ تنبول بخورند روز دوم
دو مرنج و چند روز بر بن ادامت نمایند دیگر سورنجان بوزیدان بصطکی گل مرنج هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالاش شاهتره تخم کاسنی
پنج بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند دیگر سورنجان بصطکی هر یک ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته با اسطوخودوس
چار ماشه موز منقی ده دانه جوشانیده نبات یکنیم توله تودری چار ماشه پاشیده بخورند دیگر برای ورم پای وجود صدر از نزله بلغمی اسطوخودوس چار ماشه
سورنجان دو ماشه اصل السوس سی سیاوشان هر یک چار ماشه بهرق شاهتره پاوآفتار جوشانیده گلقند دو توله دیگر بعد تنقیه برگ سداب بادیان انجالیجی کلان
سورنجان پودینه جوشانیده گلقند دیگر سورنجان بوزیدان خاشتر بابونه هر یک چار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله دیگر تخم کرفس انیسون گاوزبان
عنب الثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان گل مرنج هر یک سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دیگر معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان خشخاش
اصل السوس چار ماشه نرسیاوشان شش ماشه گل مرنج چار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند دیگر بعد تنقیه معمول ست سورنجان بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم هر سه را سایبده در گلقند دو توله آمیخته با عرق خارخسک عرق گاوزبان و عرق خاشتر هر یک هفت توله شربت مهمول دو توله

تا هفت روز بخورند و دیگر بعقایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیره سیاه بریان پودینه هریک دو درم فلفل یکدرم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم بگلقند دو تولد و دیگر که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هریک یکدرم صبر دو درم شربتی دو درهم و دیگر برای مفاصل بعد تولد سپیچه بادیان اسطوخودوس سورنجان هریک چار ماشه موزنجش ده دانه جوشانیده گلقند دو تولد بنهند و برای شیر بچه دارد مقرر کنند و دیگر مسهل بعد تنقیح در مفاصل بارد بدرجه بادیان تخم بادیان بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هریک چار ماشه غب الثعلب نیم ماشه موزنجش ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا ماشه جوشانیده فلوس خیار شنبر شش تولد گلقند چار تولد روغن بادام چار ماشه داخل کرده بنوشند روز دوم اطریفل کشنیزی کیتولد خورده بالایش شربت بزوری بترتی شاهتره وعنب الثعلب جوش کرده بدهند یا سورنجان اصل السوس بادیان هریک چار ماشه موزنجش ده دانه جوشانیده گلقند دو تولد داخل کرده بنهند بعد دو مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر مسهل زیاده شود و اگر بعد مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده گلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق خاشتر عرق شاهتره بنوشند صبح وقت خواب شب حب برد الساعة بخورند **حب برد الساعة** که مسهل اخلاط غلیظ از مفاصل و اعماق بدن است و در رجع مفاصل و تفرس عرق النسا و رجع اعوص بعد یا صبر سقوطری سورنجان پوست هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده جهار سه شربتی دو درهم وقت خوراک بآب گرم **حب هندی** جهت درد مفاصل بخورند آن هلیله بلیله آمله سه هریک پنجاه شه گوگل همه وزن همه کوبند و چهار ده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند بروغن یا روغن خوزه وحب مسهل هندی که امراض اعضای سفلی در دفع مرض دارد کنند و ذکر ادویه هندیه فالج بلغمی مسطور شد **و دیگر** که رجع مفاصل و ضربه و باد و رفع کند از یاض قبل گاهی جوهم سبوس جوا رین بیخ سعیجه و میده ماش مقشر قند سیاه کنه هریک چهار دام سبوب بقدر نیم دام بسته یک حب نهار بخورند و چیز مُرخ نخورند و بر آتش مست نگذارند تا هفت روز **حب کچلا** که برای اوجاع بارده مزمنه مجرب ست و شهی دو دیگر امراض باردهٔ بلغمی مثل فالج و لقوه و اسخت نافع کچلا پر مدبیخ حنظل فلفل گرد هریک دو درهم کوفته بیخته در سه سال شکر نیم پاو قوام نموده بسرشند بقدر نخود یا قدری کلان از آن جهار سازند و یک حب یا دو هر روز بآب بخورند و طریق مدبر کردن کچلا اینست که کچلا را اول مر آب یا شیر ترکنند چون نرم شود مقشر کرده بقدر ناخن تبر اشند و خشک ساخته بکوبند بکار برند **حب اسکند** معمول مجرب اطبای هند جهت جمع مفاصل و درد زانو و پشت بعد تنقیه بر بن دامست نمایند سورنجان موصلی سیاه دارفلفل اجوین پیلامول سفرکنجده هرکدام یکدرم ستاور بدیاره تخمیل اسکند نانگوری هریک دو دام کوفته بیخته با قند سیاه کنه برابر دو به جهابقدر کنار نافی بندند خوراک یکجب یا زیاده علی قدر شخص **حب بدیاره** برای درد مفاصل زانو و پشت فلفل اجمود دارفلفل باهی بترنگ ویدوار سورنجان شیرین چیته بلوبان نمک سنگ فلفلیه هریک دهاندره درم تربد موصوف بدیاره پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله تخمیل یکهشت درم کوفته بیخته باجلاب قند سیاه کنه حب بقدر سه درم بندند هر روز یکی ازان بخورند **ایضاً** برای درد مفاصل سورنجان شیرین بترنگ کابلی هرچار حد یکتوله تخمیل مقل اسکند بوزیدان بدیاره موصلی سیاه هریک شش ماشه شیطره فلفل گرد زیره سیاه هریک سه ماشه موزنجش ده دانه بیخته بامویز صلایه کرده حب بقدر کنار نافی بندند یک صبح و یکشام خورند **ایضاً** بدیاره اسکند تربد موصوف هرواحد بکنیم تولد فلفل فلفل فلفلیه هرواحد یکتوله تخمیل سورنجان شیرین بترنگ کابلی هریک ماشه شیطره نانخواه هریک شش ماشه قند سیاه کنه پاوآنار حب بازند خوراک حسب مزاج **ایضاً** از عمل اطبای هند برای درد بند ها و قمام اعضا و استخوانها که بهندی ٹھہر ہوئوں گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دارفلفل کابلی زیره ی سفرکنجده هرواحد یکجزو موزنجش بیخ جزو حب بسازند دو درهم هر روز بخورند **حب سهم الغاز** بجهت وجع مفاصل معمول اطبای سهم الغاز سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یکتوله آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند با زرد شیره کنائی گرد کهرل نموده حب بقدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بست و هفت روز نه آسیر دو دال مونگ پر هیز نخایند **حب مفاصل** از معجبات حکیم فرزند علیجان که در مفاصل بلغمی نفعه آن بصحت تجربه پیوسته سورنجان تلخ ایلوه تربد سفید سنای مکی افسنتین نمک سانبهر شحم حنظل اجمود هریک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته مالیده در آب و سرکه ادویه کوفته بیخته حب برابر موشه بندند اگر مفاصل از چهار سال بود چهل نسخه بخورند و اگر از ده سال باشد نصف خوراک آن بوقت شب قدر سه ماشه **دوائی** که در هندی جوگر اج نامند و راز الوجع مفاصل بارد مجرب ست دارفلفل چوک پیلامول چیتر ک سنه هی پاپه بانگ اندر جو هینگ زیره سفید بهار نگی پنج شرشف جوا کهار گج پیل اجمود فلفل گرد مور یا زیره سیاه هریک چهار درم تربد پلاشی دو شدرم گوگل یک سیر حمایه را کوفته بقدر سه درم غلو لها بند نهاده یکی صبح

دیگی شام بخورند و از جمیع تریشها و چیزهای بادی پرهیز بدرقه **روغن ورق** که برای درد مفاصل بارد مجرب و معمول است برگ حنا و نازبو دو مثقال و اگر سمجه و ادرک و سعتر و ابرشم و سنبلها لوله و مکوکاهی برگ قوم عوض مکوکه میشود هر یک برابر گرفته آب برآورده و بمجنبد آن روغن کنجد آمیخته بمجوشانند و آب برگها و روغن کنجد اگر هر یک پاوا آن ربا شد اسپند تنجم شبت هر دو احد یکتولا اجوابن ششماشه دران انداخته بسوزند و تفتیک روغن بماند و آب بسوزد و صاف کرده انیون دو ماشه سورنجان تلخ یکتولا بسابیده آمیخته نگهدارند و بمگرم بمالند **سفوف سورنجان** که برای درد مفاصل اکثر بها آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله هلیله زرد تربد بی موصوف مغز بادام شیرین مصطکی سه السوس هر یک پنج درم زعفران کمینم دانگ قند سفید ده درم شربت انزدرم تا چهار درم وگاهی وزن هلیله تربد بی هر یک چهار درم کرده میشود دوز نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم **سقونیا** یکدرم عوض هلیله زرد دو تربد بی مصطکی درب السوس ست و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم **دیگر** که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد کمینم باشه زعفران ربع مثرخ قند سفید سه باشه ناب مرجوز ند **شربت مفاصل** پوست بیخ کبر بوست بیخ بادیان هر یک بست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون ناخواه ماهیزهر هر سورنجان هر یکده درم پوست بیخ کرفس ست درم قند سفید کن بطریق معلوم بپزند **ضماد نافع** درد مفاصل بارد و بدتقیه معمول سورنجان هر یک سه درم جوزبوا نصف صدر افیون یکماشه دو سیر گوفته بخته بروغن بابونه یا روغن خنا اگر نباشد بروغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر جذبه و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطکی و کندر و راقیا و عصارات طرا شبت هنگام احساس بهبادی درج چار گشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند رصنع حدوث و جمع مفاصل بلغمی مجرب سوپ بی ست **ضماد هندی** که بحت درج مفاصل مجرب مغز تخم ازند باش سیاه سیده چوب پهلک مول کوشت تلخ دیودار مغز بنه دانه کلنجی کنجد سیاه سرو الی اشت جوز مقشر تخم بهسیادی کوفته بتاب پخته ضماد نمایند **ضماد مجرب** حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق النسا و جع الورک بارد بگیرند پشکل بز خرنگ که چند روز اول در اداجه علیه خورانیده باشند و بار و غن سداب روغن بیتون حل کنند و اگر روغنهای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بید انجیر کشنده قدری آب و سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد ازان بموضع درج ضماد کنند و گرمای بید انجیر را بر روغن مذکور آلوده بر بندند و صبح بگام رفته شوینده **عرق** موصوف قند رطبیان که جهت ادجاع مفاصل مجفوده باد یکتاست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجوابن پوست هلیله زرد بر گ پیاز سه یک گناه باد بالا پوست هلیله کارنگ هیل تخم هر یک نیم آنا کمیلا یک آنا تلسی یاوسیر ربست و چهار آنا آب ترکرده بعد یکشبانه روز چهار دانا مرقی کشند شربت یکدام خته و در نسخه دیگر بجای مول بجای تلسی عوض **مطبوخ** منضج مادو جمع مفاصل عرق النسا بارد ازبیاض الداجد سورنجان بوزیدان هر یک سه ماشه ذنجبیل دو ماشه بادیان بار نجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه سونرمنتی بست صد انیسون چار ماشه گل بنفشه هفت ماشه جب قرط نه ماشه بکوفته چوش داده گلقند چهار تولا بدو صاف نموده بنوشند و بعد نضج ابزای سهملة افزایند یا مطبوخ سورنجان و هندو **مطبوخ سورنجان** که در ادجاع مفاصل مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطریون رقیق هر یک دو درم هر یک سیاه گاوزبان بار نجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال تربخبین بست مثقال دران حل کرده بنوشند **نوع دیگر** اصل السوس بادیان بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد بسفید سورنجان هر یک دو درم مجموعه را دو وطر آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده سی درم شربخبین بالیده بنوشند **مطبوخ هندی** نافع ادجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید بادرنگ ست بدیاره اسکند هر یک یکتولا چوب چینی سه ماشه نبات یکتولا دو نیم آنا آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام **معجون سورنجان** بنسخه یحیی بن خالد که در ادجاع مفاصل هوا عمول ست سورنجان دو درم سنای مکی پنج درم اسارون ذنجبیل زیره سیاه دارفلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن بیشتر شربتی بخماشه **نوع دیگر** بنسخه هندی نافع ادجاع مفاصل و نفیه سریع التاثیر ست سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیله زرد هر یک سه درم اسکند تربد بموصوف هر واحد دو درم زیره سیاه شیطرج اسارون ذنجبیل دارفلفل برگ حنا بدهاره هر واحد یک درم عسل سه چند او دو یه **معجون سنا** مجرب برای ادجاع مذکوره سنا نیم طل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بخته

بروغن گاو دوازده درم لب کرده بیک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفه بقوام آورده بشربت شود راک سه درم **معجون عشبه** که او جاع مفاصل و علل عضای تناسل
و جمیع امراض بارده را نافع ست عشبه مغربی بست و هشت درم دارچینی سو نجان هر یک پنج مثقال عود هندی اندرجو مصطکی زعفران عاقرقرحا
هر واحد یکمثقال جدوار قاقلهٔ صغار و کبار قرنفل خولنجان سنبل الطیب میل سازدن سنبل الطیب میخ سافج کبابه دارفلفل بهمن سفید دبیخ بسباسه جوزبوا فلفل گرنفل
دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یکدرم ورق نقره بست عدد ورق طلا ده عدد نصف عشبه را دوازده رطل آب بجوشانند تا چارم بماند صاف نمود و
نصف باقی را با دو پیمانه دوغ گاو بیخته با سه چندان عسل مصفی مقوم آب مذکور بشربت انگبین درم درم دوغ دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز هر یک دو مثقال ست
و عشبه بست و هفت تولهٔ **معجون چوبچینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع دردها مفاصل بارد و دافع ضعف قوی کسل محسن رنگ چهره ست چوب چینی هشت قلیل
مصطکی عود غرقی زعفران هر یک پنج تولهٔ دارچینی سنبل الطیب سو نجان شیرین سافج اشنه قرنفل دانهٔ هیل فلفل گرد دارفلفل بزیدان خشب بید بستر نجبیل شنبلیلهٔ گل سرخ
زیرهٔ سیاه نیسون خولنجان جوزبوا بهمین هر یک سه تولهٔ مشک یکتولهٔ عسل سه چندان اگر خشب بید بستر میسر نشود بدل آن جدوار انار ندخورا تا دو مثقال

اقوال فاضل مصنف اقتباس نوشته که اول **بطیخ** تخم شبت و ترب پوست سیاه که بالای اصل السوس میباشد وجز القی هر یک نه ماشه نمک طعام سه تولهٔ
نوشانیده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت سهل شود والا این منضج دهند اصل السوس انیسون از هر یک پنج ماشه سو نجان شیرین عنبالثعلب زنجبیل شاهتره
هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجبار زرد پنج عدد مویز منقی دو تولهٔ گلقند عسلی سه تولهٔ وغذا زنجبید نخود اب برغ فقط وقت شام
نان باشو. بای مرغ دهند و بعد چهار پنج روز اگر کثرت نضج و تقار رده پدید آید تنقیه بحب سو نجان و یا مسترد یا صبر زرد یا شیطرج فرمایند بع اضافه بعضی دویه سهله در
مطبوع و دالاجمت حصول نضج شربت اصول چهار تولهٔ دوغن بید انجیر مکتب ماشه و ماهیزهرج واسارون هر یک سه ماشه در منضج اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند
تا حصول نضج پس تنقیه نمایند و چون که در قول صاحب حاوی بیاید نیز جهت تنقیه ستوده ست و بدفعات تنقیه نمایند و پی در پی ندهند تا ضعف پدید نیاید و منضجات
میان مسهلات میدرده باشند و جهت تحلیل این جشماگذارند تخم شبت با بونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی بیدمر حریر بید بستر فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک دو درم
دروغنهای گرم مانند روغن بابونه و شبت و غیره بمالند و از غوردن فواکه رطبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و اجتماع و اعتدالهای شب اجتناب ورزند و بعد یکماه
این ماء الاصول هندپوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس از هر یک نه ماشه پوست پنج کبر پنج مویز یک یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر
بوزیدان ماهیزهرج هر یک چهار ماشه سو نجان شیرین یکتولهٔ گلقند عسلی چهار تولهٔ تخم خربزه هر یک یکمثقال تولهٔ در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند بالیده
صاف نموده روغن بید انجیر ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که باز نضج خوب حاصل شود پس وقت شب جهی از جوب مذکوره بخورانند وصبح در
ماء الاصول بر گ سنا یکمثقال تولهٔ تر بید سفید اکبر آبادی ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی سه تولهٔ مغز خیار شنبر هفت تولهٔ تخم خربزه شش تولهٔ اشرست خیار
چنار تولهٔ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا آنان باشو رباي مرغ دهند و صبح این تبرید دهند مصطکی سه ماشه در معجون سو نجان
نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه انیسون اسارون قنطوریون دقیق صعتر هر یک سه ماشه اصل السوس پنج ماشه در گلاب
یکمثقال پاو بجوشانند که بنجا یه بالیده مصاف نموده شربت بندوری حاسه سه تولهٔ تودرین نه ماشه کف زده وقت دو پهر غذا بدستور داده همین نمط چهار پنج
مسهل دهند تا تنقیه از عفن بدن حاصل شود پس معجون سو نجان کبیر و یا معجون چوبچینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوبچینی و یا ماه فرفیون هندو در آبزن ذکر
نشانند و یا دو آبزن علو نیخان و یا صاحب کامل و نماد راقم در روغن جوهر صل جالنده و روغن زرد علو نیخان در روغن سرخ حکیم کمل خان که تجربه پذیرفته هم آماده و بها لنده
و انگبین و تنکبیدات و سفوفات بکار بندند **صفت معجون چوبچینی** پوست اهلیلهٔ کابلی زرد و بلیلهٔ سیاه و آمله و دارچینی و بسباسه سنبل الطیب اسارون و زعفران
و قرفه سو نجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دارفلفل زنجبیل بادیان رومی و ناخواه و تخم شلجم و تخم زرد کش و بزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر چوبچینی برابر
تمام از آنچه گفته بلسه چند عسل قوام کنند شربتی سه شقال **صفت عرق چوبچینی** گیرند چوبچینی سه صد مثقال در ریزه ریزه نموده در پنج پاه طل آب بیفتاب
طبخ نمایند تا سی طل بماند پس بگیرند سنبل الطیب گل سرخ زرنباد و عود ترکی و خام و گاو زبان و مرزنجوش از هر یک شش مثقال در ریزه نموده در پنج پاه طل آب بیفتاب

خارخسک کتیرا بهچینی هریک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تمخم زردک بهمنین شقاقل خصیة الثعلب هریک ده مثقال پوست ترنج کوفی خولنجان قرفه عاقرقرحا هریک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفل سیه هریک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هریک یکقبضه ریحان تازه یکدسته مصطکی زعفران هریک دومثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب ۵ مثقال نبات موبز طافی هریک یکرطل همه اجزا را یکشب درطبیخ چوب چینی بخیسانند پس ترش کشته شربتی هر صباح و شام دو پیالی بخورند که آشامنده دو دسته قدم راه روند که حرارت غریزی افزوخته شود **صفت** عرق ماه فروردین تالیف حکیم مومن الملک ماه فروردین سیر خولنجان ناگلیسر بسباسه هریک نیم آنار چوب چینی یک آنار دانهٔ هیل و آنار سنای مکی سه آنار قرفه خصیة الثعلب هریک پا دسیر برعرق قندی سه سبو ترکرده بعد بیست پاس صندل سفید پوست ترنج و بنارنگی هریک پنج آنار زعفران دارچینی هریک یک مثقال قرنفل عنبر اشهب مشک هریک دو مثقال شربتی یکگلاس **صفت** آبزن برزالبیض سیاه دسفید دوج ترکی سورنجان تلخ بیخ کبر اکلیل نخجیل سداب صعتر مرتخوش پوست خشخاش مغز تخم بیدنجبویه زیره سیاه مک هندی گندنا هریک نه تولا برگ شبت وکرنب واکنو رد عشر هریک پا آنار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهر آگرد و پس کفتار زنده دست و پا بسته بیندازند تا پخته شود صاف نموده روغن بیدنجبویه مرکب بست پنج تولا روغن بادام تلخ ده تولا اضافه نموده در دیگ کلان بنشانند که آب او تا کلو باشد تا کپاس نشسته دانه بندی ذرت متواتر بعمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن جوصل جدا کنند **صفت** روغن جوصل که نبات لیفصل الله بیگ تالیف نموده شد بسیار مفید و قداره بود جوصل یکصد و خفتاد عدد هر دو را در گلاب آب باران بجوشانند که پیه تمام بالا آید از دست برداشته دیگر روغن قسط دو بابونه هریک بست پنج تولا آب بقدر حاجت بابونه بسباسه سنبل الطیب بونیدان خولنجان زرنب کبیره کبچری زراوند طویل اذخر چینی عود صلیب زیرهٔ سیاه پنج فی کمنه فوه زردچوبه ارمل هریک دو تولا قسط تلخ زنجبیل هریک سه تولا مغز تخم بیدانجیر مرزنجوش سورنجان تلخ هریک هفت تولا نیمکوفته یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند که بهچهارم حصه آید بالیده صاف نموده زعفران یکتولا مصطکی سه تولا جدا جدا بکنیم تولا بیضهٔ سیاه میعهٔ سائله هریک نه ماشه حل کرده بکار برند **صفت** آبزن علویخان بگیر مذاب کبریت بست من دا گر نباشد آب خالص دران بابونه اکلیل مرزنجوش برگ انار خربرگ نارنج بهار نارنج اسطوخودوس پنج نام گل یاسمین سفید دوج ترکی فوه الصافین بویه بیدمشک وکوبی برگ صنوبر عنبیثه مغربی برگ سداب هریک دو کف بجوشانند تا ثلث آب ببرود صاف نموده ثلث آب و زن آن روغن بیت داخل کرده گرگ دیاره باه دیا کفتار دیا بزکوهی هرکدام که باشد زنده بسته در عین جوش دران اندازند تا هر اشود پس بمعالجه آرند **صفت** ضماد یکدرده درم را دوا مرتب نفع بخشد سورنجان تلخ زعفران جدوانطاکی هریک پهار ماشه در آب برگ مکوه جدا جدا سایه ده سفیدی بیضهٔ مرغ آبسخته نیم گرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالایش سرپوش پوشیده بر آتش نهند تا پخته شود پس بروغن گل چرب نموده نیم گرم بر بندند صبح و شام **صفت** روغن زرد نواب علویخان زردچوب یک اوقیه اصل السوس سورنجان تلخ هریک نیم اوقیه ریوند خطائی یکمثقال استار دچهار آنار آب شیرین خیسانیده صبح بجوشانند که یک آنار آب بماند فرود آورده بدست مالیده صاف نموده روغن گل و بابونه هریک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمام بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل الطیب دو درم مامیران چینی پنج درم سوده آبسخته نیم گرم بکار برند **صفت** روغن سرخ فوه الصافین بادیان موج ترکی زرنباد سلیخه معدنجبویل بی ریشه اذاراتی دارشیشعان جوزبوا قرنفل سانج هندی هریک هشت تولا نیمکوفته یکشبانه روز زده چهار آنار آب شیرین بخیسانند روز دیگ بجوشانند که پنجه آید بالیده صاف نموده روغن کنجد روغن سرشف هریک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمام بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند **صفت** روغن علویخان مغز قلمکاه دو بیزهریک سه اوقیه زیره بزرگ شمیلست هریک چهار درم کوفته بجوشانند آبسخته بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل دو اوقیه را بر آتش گذارند زرد راوند طویل عبر الابیض سفید هریک یک کف نیمکوفته بادویهٔ سحوقه آبسخته در روغن بدم خته بآتش ملایم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فریبون صبر هریک یک کف سوده پاشیده بکفچه بزنند تا یکسان شود پس بکار برند **صفت** روغن جوصل نواب علویخان جوصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان تلخ بوزیدان خولنجان زرنباد چوبوا زراوند طویل عود صلیب زیرهٔ سیاه هریک دو درم قسط بحری قرنفل پنج فی هریک سه درم زعفران پنج درم خفاش زنده دو عدد روغن بیدمشک

و سه یک مستی فلفلی دار کرده گلاب نیم من آب دو من بر سر آن ریخته آتش میزنند آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و مستعمل نمایند و مستعمل انکباب و رقول شیخ باید صفت
کما را راقم جاورس نپیه دانه کنجی هر یک نه تولد ناریل کنه پنج تولد و بار چه سفت دو تابت بکار برند صفت سفوف سورنجان علویخان در علاج مجمع مفاصل
مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از دست سورنجان شیرین کیاشه کشنیز دو ماشه نبات برابر بعجر ند بعد از ان شیر بخم خرزه یکتوله شربت بکتوله بادیان تولد
بنوشانند ایضاً منه سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید ربالسوس پوست هلیله زرد هر واحد یکماشه مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه تخم خطمی پنج ماشه
سقونیا یکنیم ماشه کتیرا گل مرخ هر یک یک ماشه جمله کشیره شربت بست و بالای آن شیره قطر یکنیم تولد تخم خرزه یکتوله شربت ورد مکرر سنائی چهار تولد بنوشانند صفت دوا
نواب علویخان که بنا بر مزاصادق علیخان تالیف نموده بود و موی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبیح بنگ افیون مقطر و حرارت و مزاج از طفولیت میساشت
یک بیک درم مفاصل ۵ درم در هر درم دوست و پا پیدا شد اول تنقیه بقصد باسلیق هر دو دست کردند و بفاصله یک هفته مسهل دادند بعد از ان یک هفته باقی مانده بود
از استعمال این دوا در یکهفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یکدرم حلباشه دانه هیل عود صلیب کشنیز خشک رچینی هر یک نیم درم کوفته بیخته و شربت نشاسته نیم اوقیه
ورق طلا یکعدد ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بدرقه بشیره تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک دو درم در گلاب و عرق بید و شک هر یک هفت تولد شربت نوا کسه تولد
بنوشانند ابوسهل مینویسد که اگر این دو مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آن بحب شیطرج و حب منتن و حبیکه از تربد و خاریقون و ایارج فیقرا و شیخ خطمی و سورنجان
و ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و مرمل و فوه نمک هندی داشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند بعده ضماد از بابونه و اکلیل الملک جلبه و نرگس کتان
و برگ خاره و مرمل برگ کرنب و بیخ مقاث و صمغ طبم و روغن بنفشه ساخته بکار برند و طلاء مرتب از صبر و درم و مرسه درم زعفران یکدرم برگ خاپخ درم قسط زاوند یکدرم جمیع
هر واحد سه درم کوفته بیخته بسرشته بعسل آمیزند و ایضاً طلای نخود تنها سوده با آب کرنب سرشته نیکوست شیخ میفرماید که در مفاصل بارد تریاق نیز مناسب
و خصوصاً بعد استفراغ که آن تنقیه مواد باقی را هستگی و تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند چه مسهل ایشان بلغم را تنها نکنند بلکه جمیع صفرا نیز که اگر اسهال بلغم
صرف کنند فی الحال انتفاع یابند و صفرا عود نماید و سیلان بلغم بسوی عضو بار دیگر کند و باید که مسهلات ایشان شدید الحرارة بسیار قوی نباشد که اخلاط را
بگداز و بسوی عضو رقیق کند مثل آنکه از ان دو چند افتد کند و سورنجان در این معتدل کثیر النفعست بسبب اسهال اخلاط بارد را فی الحال و در لمان نفضی و یگرست که عقب
اسهال قبض و تقویت کند پس باین نفع ممکن نیست که فضول مجذوبه بدو بدو الیکه از اتفاق استفراغ نشود و رجوع کند و ایضاً بقوت دوای مسهل از سیلان در مجاری
منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر مسهلات و مستفرغات حارست چه اکثر انها توسیع مناقذ کند و آنرا واسع فراخ گرداند و لیکن سورنجان مضر معده است پس
واجب بود که با مثل فلفل زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی بادی مثل صبر و سقونیا برای تقویت اسهال دهی آمیزند و بعضی ذکر کرده اند که در جمیع الغراض فعل سورنجان
راست و دران ضرر بمعده نیست و مجرد ازین نافع ادجاع مفاصل ست و از مسهلات مروزه حب نخاع و حب منتن ست و ایارج روفس عظیم النفع بعد ازین انها
و قرص ست و حب الفیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی الحمار و قنطریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشرستین و مرمل و داشق و انزروت
و تقل و تربد و عاقرقرحا مسهل برقی زنجبیل کبدیه فلفل هر یک دو درم مغز قرطم دو درم بیخ جلاالغراب سه درم شربت هزده قیراط تا بست و چهار قیراط قیراط الوشش
یا هفت مجلس اجابت کند ایضاً زیره سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یکدرم صبر دو درم کوفته بیخته و دو درم سکر طبرزد بسرشته شبت بخورانند که فی الفور نفع کند ایضاً گیرند زوفا
و عنزروت و یارزغن بیدانجیر و عنزروت یکروز با بایرج فیقرا و یکروز تنها تا هفت روز گاهی آب شکوه بیخ و شبت مطبوخ اخذ کنند ایضاً گیرند سورنجان بوزیدان
و ماهیزهرج و فلفل زنجبیل و انیسون دو دو قوه بسل سرشته هر روز بمخورند ایضاً گیرند سورنجان هی درم شحم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده رطل آب پزند تا سه رطل آب
بماند شربت اذان هر روز نیم رطل با روغیر شکر و این بسیار عجیب ست مسهل خفیف نافع از زوت سرخ سه درم سورنجان سه درم سوده بروغن صد جوز آمیخته آب
شبت بخورند که بغیر عنف اسهال کند تخفیف بخشد دوائیکه هر روز استعمال نماید تنقیه بار دارکند گاهی فیطوس گاهی دیوس جنطیانا تخم سداب هر واحد نه اوقیه کوفته بیخته
هر روز یک مثقال بعد طعام سابق با سه اوقیه آب سرد نا شتا بخورند ایارج هر سن عجیب عظیم النفعست کسی که در ربیع چند روز آنرا بخورد مفاصل او را تقویت دهد و ان
اخراج فضول کند اکثر تجربه کرده اند و در ایام صوم قوی النفعست و در چین و ارام و اوجاع مفاصل مزمن گردد و باین تدبیر منسوب بحکیمی انتفاع یابند بگیرند ابهل خشک یکمثقال

جرمل

و در آب آنقدر گچ بپوشد یا بتش مالند یعنی شانند تا آب سیاه گردد صاف کرده یکوطل آن را زان گرفته سه اوقیه روغن گنجد بران انداخته بنوشند بران غذا حصر میکنند

ضماد ات تضمید بسرگین گاو بسیار قوی ست در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گوگاه از ببیا ضماد ات افضل ست **ضماد قوی** گیرند یک کهنه یکنیم وطل قطرون اسکندرانی یکوطل صلک ابطم فربیون هر واحد اوقیه ایرسا دو اوقیه آرد حلبه یکنیم وطل ازان ضماد مرتب سازند دایماً مثقل و جا شیه و پیه گوسفند بسیار نافعست برای آنکه زیاده خام در ترکیب و مفاصل باشد **ضماد و مصاص** نطرون دبق مشق نوره ازان ضماد بسازند یا گیرند فربیون مر روغن سوسن سوده طلا نمایند **ضماد قوی** گیرند بورق و عاقرقرحا و سک موینج و نوره و جمیع را آمیخته بعسل اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند **ضماد جیده** محلل اشق و حضض مساوی بشراب کهنه و زیت، اتفاق بلد و باقلا سا بیده ضماد سازند و ضماد سنجاکستر عر طنیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب ست و از اضمده نوعی جیدست که امتیاز بسوی آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و ازان جمله این ضماد ست بگیرند ابهل مجز السرو و تخم اسوخته ساوی هر واحد یکجزو و شب یمانی سدس جزو زراح سدس جزو غری السمک بقدر کفایت برای همه **دیگر** کدر بسیار امراض بکار آید و تقیح و جذب خار و استخوان بوسیده از عمق کند و استخراج نفعت بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده وزیره جلغوزه فلفل و دارفلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال اقاقیا و قرمانا عود و بلسان و کندر و بیه بیه و راتینج هر واحد ده مثقال موم سه سطل زیت هشت رطل شراب انچه رشتی هشت مثقال سوسن مقدار یکدرگد افتد، دویه طبیه کفایت کند شراب فائق بقدر یکدرگد سر اوویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته مل کرده استعمال نمایند **دیگر** که عرق النسا و درد پشت و پا و وجع سائر مفاصل را فی الفور نفع خشد بگیرند حلبه و وخرطزه گلی انداخته ران عسل مقدار کفایت ریزند و بر آتش بجوشانند تا طبخ شود و نگهدارند **دیگر** مثل آن زفت معدنی سه رطل روی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم وطل صبر حضبوب و موم و کبریت هر واحد یکوطل عاقرقرحا نیم رطل قرمانا یک قسط **مروخات** در مثل این یعنی مذکور روغن حنطل روغن چند بیدسته روغن خردل و روغن حرمل روغن قسط روغن بنفشه نافع و خصوصاً با میعه روغن بلسان گل تا انکه آب بر دو یار روغن قسط باحلیت و ازمر و خات نافعه روغن بنفشه ست که در ان نفی نپخته باشد و این جمله تمام نپخته ازین قبیل ست روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دو اوقیه عدد و آب برگ مرماحوز و زیت کهنه یک یک رطل زراوند چهار درم حنظل بیدستر سه درم ابهل پنج درم قسط سه درم هر ها با هم بزنند تا آب بر دو روغن **جاندوار نطولات** درین باب اینست که مرزنجوش و شبت و برگ خاروب و زیره جوشانیده نطول کنند و ایضاً انچه نفع بدان نماید مخمر مفاصل و بکبه ست بخار یکه در هر خمر دین سدس جزو حرمل کوفته داخل کنند و دران سنگ گرم کرده اندازند و زیر جامه نخور بدان نمایند و در طبیخ گوز رخ که جمیع اجزای او دران جمع کرده بشبت و نمک بزور و گندنا پخته باشند بنشانند و مثل این نسخ طبیخ کفتار و روباه موصوف است که آب جوش شدید دهند چنانکه دو ثلث آن کم شود و دران کفتار یا روباه زنده یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا منتفع گردد و آب صاف کرده دران بنشینند و یا برین آب زیت اندازند و پزند تا انکه مزیح شود و یا مثل آن که آب بر دو روغن بماند و دران بنشینند **واستحمامات** مر طبیعه ایشان را مضرست بسبب آنکه اخلاط را بگدازد و توسیع منافذ کند مگر در آرتشپه ها و اما استحمامات یابس مع مالش بنطرون و نمک اندغان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافعست **مسکنات حارهٔ لینه** بگیرند حلبه و در سرکه مخمر ذیح بآب بسایند و مرهم بپزند پس مسل سان ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و در صلایه مثل غالیه سوده طلا نمایند و غرغره کنند ان موضع بسته دو سه روز نگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضاً و اوائل و در بقایا العار حلبه و بزرکتان با روغن کنجد با هم زده مثل عسلی غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار باشد یکزبد بطب کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد بآرد ایرسا و آرد حلبه تمار و تخم دشبر اسپغول قلیل بر روغن حنا اندکی ضماد نمایند و ایضاً خاکستر کرنب با قیر و حلی چربی در روغن بابونه بسیار نیکوست **صاحب کامل** گوید که هرگاه وجع مفاصل از بردوت و مادهٔ طبعی باشد باید که اول مریض را سه روز گلقند عسلی بآبیکه دران زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از مخواب بزیت شیر سازند و تقلیل غذا کنند و از فواکه منع نمایند در روز چهارم بقاروره نگاه کنند اگر آنرا خام بینند یا بارج فیقرا قرص بدهند هر واحد یکمثقال کوفته بیخته با عسل سرشته تلیین طبیخ نمایند بعد از ان این ماء الاصول در هند بصفت آن پوست بیخ کرفس بیخ بادیان و تنطوریون هر یکی ده درم نیسون تخم کرفس بیخ اذخر هر قفا از خر سوسن بجان پوست بیخ کبر کما ذریون بلوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست سلیخه هر واحد سه درم حلبه نیخ درم مصطکی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یکنیم درم مویز منقی بست و چهار

در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده مقدار چهار اوقیه از آن با یک مثقال وفن بید انجیر چند روز بدهند تا آنکه آماس نضج پدید آید و خلط تلطیف پذیرد و دو روز راحت دهند و دران ایام بگلقند اقتصار نمایند و روز سوم بحب شیطرج یا حب رنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال مای سفید باید گوشت دریره تهوع تغذیه کنند و چند روز راحت دهند و دران ایام بگلقند شکری آب همیگرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد اباشیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و کنجبین عسلی قی آورند و بعد تنقیه بایدن اضمدهٔ نافعه استعمال کنند و باید که از استعمال ادویهٔ قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیف را خارج کند و غلیظ باقی ماند و دران هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی دران امر بعد صحت انجامد چه درین حالت خلط تحجر و تخدر میگردد **صفت** ضماد نافع وجع نقرس و مفاصل باقدر راوند طویل حبالفار جنطیانای رومی تفر الیهود هر دو اخر دره در دم همه را باریک سوده آب کرب شتر ضماد کنند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم کتان ده درم لعاب تخم ریجان هر واحد بست درم لعاب تخم کرفس ده درم افتیمون زیرهٔ تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سا با آب کرفس سرشته ضماد نمایند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بست درم لعاب بزرکتان ده درم افتیمون زیرهٔ قلقدیس نعنع قرطم سلیخهٔ مغاث هر واحد یکدرم تخییل چهار دانگ فرفیون نیم درم عدس نیم درم زعفران سه درم همه را باریک سوده بزرورهٔ بیضه در روغن سوسن روغن قسط و روغن نارد بین هر واحد اوقیه بپیه کبوتر بیچه بپیه خرس بپیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بوضع در دطلا کنند و اگر موضع را با آب و شیلم آرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع کند و ایضا بحضض الشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد بسرکین گاو و پشکل بز با خاکستر کرب باریک سوده بعسل سرشته استعمال نمایند هرگاه ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و قنطوریون دیوپوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و بوبونه و حند قوتی جوشانیده باشند بران نطول کنند و اگر این دو به بسر کهنه یا رستنه جوشانیده باشند و به موضع طلا کنند نافع بود پس اگر مرض را استعمال این تدبیر ساکن شد فبها و الا بقارورهٔ نظر کنند اگر دران نضج ظاهر باشد جوب و موصوفه برای این مرض که مذکور گردد به دهند و اگر علامات نضج ظاهر نباشد اعادهٔ ما را الاصول نمایند و لیکن دران اشیای سخنه ملطفه بحسب طبع مزاج بعض فعل کنند و همچنین به روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت بارد و کمیت خلط غلیظ بران انداز ند و آن روغنها مثل روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن نارد بین و روغن بان ست و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد جوب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله و ایارجات کبار بکار برند و بعد ازان مصاحبین سخنه چون تریاق و مثروذ و بطیوس مانند آن بعمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و دران هر آنست که من الکثر دبین امراض بعضی ادویه بعض مفاصل و نقرس و عرق النسا بعض ادویه را استعمال کردم و ازان منفعت بین ظاهر شد و در زمستان یافت و بار دیگر در وقت دیگر آنرا استعمال نمودم و فائده نکرد تا آنکه مرا اضطرار استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی مادهٔ مرض مرکب از اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد و بعضی ازان موافق نمی آید لهذا اصناف این ادویه در اینجا و در مقام ذکر ادویه مرکبه بحسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات سخنه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد و الا اخلاط سفالی و سلزالی محلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف خلط و تحلل عضو یکه دران مادهٔ محتقن باشد و حصول تنقیه بدن و قلت خلط ادویه سخنه و معجونات قویه استعمال نمایند که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائلهٔ آنها این باشند و معذالک سراف در استعمال آنها نشاید به هر آنکه مثل آن پیدا کند اعضا را گرم و خشک نماید گاهی به تشنج و حمیات حاده انجامد و همچنین دران مان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد و کدا این زمان و ابطای آن زیاده کند زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف خلط نماید و غلیظ ان باقی ماند و در مفاصل تحجر گردد و تحلل نپذیرد **بیان حبوب** نافع وجع مفاصل از مادهٔ بارده یعنی **صفت** حب سورنجان ایارج فیقرا ایلیه زرد هر واحد ششدرم سورنجان نوزیدان مابهترج هر واحد هشت درم مقل ازرق آب آنرا کرده ادویه را بدان سرشته جهار ساز نه شربت دو درم و نیم **صفت** حب شیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس بار دو قولنج را سود مند ست ایلیه زرد ایارج و شیطرج هر واحد پنج درم تربد هفت درم شحم حنظل نوه هر واحد چهار درم سورنجان دو نوزیدان و مابهترج هر واحد نه درم خردان تخییل سورنجان و زوفا هر واحد یکنیم سورنجان درم تخم کرفس فانخواه و رانیسون هر واحد یکدرم صمغ را در اب کرنب تر کنند و بران پنج درم کاغذ انداخته در سایه خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو درم تا سه درم **صفت** حب مفاصل سورنجان نوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یکدرم ادویه بسایند و مقل آب کرده بدان

وادویه سرشته جهاسازند و با آب گرم بخورند **حب دیگر** بلیله زرد نیجبیل هر دو صبر سقوطری هر یک هم مثقال افلفل و فلفل شیطرج و سقونیا نمک هندی هر یک ربع مثقال بایک سایده آب عنب الثعلب سرشته جهاسازند شربتی دو درم نیم تا سه درم با آب گرم **حب دیگر** نافع وجع مفاصل از مادهٔ بارد ایارج فیقرا چهار درم غاریقون دو درم قوه نرا و شیطرج سکبینج هر واحد یکدرم سورنجان بونیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته با آب کرنب سرشته جوب بندند **حب** نافع اوجاع مفاصل و نقرس چون از مادهٔ بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را مفید بلیله زرد سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس ها دیان ناکواه صعتر تا بهر راسن جرمل سورنجان سفید تخم حنظل نمک هندی هر واحد یکدرم هندبید ستر دوانگ ا رچینی نیجبیل قاقله وج زعفران سعد سکبینج هر واحد یکدرم دو مثلث دو درم صعتر دو اندرم فایندنجبی تربد هر واحد دو درم شقونیا سه درم همه را بایک سوده آب گندنا تر کرده در هاون سوده با نطف بیاویزند و ادویه خشک بدان سرشته جوب سازند شربت دو درم و نصف آب گرم **صفت حب** بلی پنج مفاصل بلیله بلیله آمله نیجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم سافج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید فایندنجبی هر واحد دو درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنب الثعلب با آب کرنب جل کرده جهابقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال **حب دیگر** مرجع مفاصل و نقرس بارد در انفع دهد سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ نیجبیل برگ پودینه کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته با العسل سرشته شربتی مثقالی **حب سورنجان** نافع این مرض سورنجان ا هلیله زرد هر نوع تخم حنظل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد صعتر هر واحد دو درم نمک یکنیم درم افیمون مصطکی هر واحد یکدرم فایندنجبی چهار درم همه را بایک سایده آب کرنب حب سازند شربت سه درم **حب دیگر مجرب** بلیله سیاه بلیله آمله نیجبیل شیطرج فایندنجبی هر واحد چهار درم صعتر فارسی ششدرم سورنجان سبست درم نمک هندی دو درم مقل پانزده درم با آب کرنب سرشته جهاسازند شربتی از دو تا سه درم **نوع دیگر** بلیله زرد صبر سقوطری هر واحد دو درم افتیمون چهار دانگ نیم تخم حنظل دار فلفل خرد ال سفید نیجبیل سورنجان هر واحد چهار دانگ نمک هندی فلفل سیاه هر واحد یکدرم دانگ شیطرج هندی نیم مثقال سقونیا یکدرم فایندنجبی یکدرم همه را بایک سایده آب کرنب سرشته جهاسازند در سایه خشک کنند شربتی مدم با آب گرم **حب شیطرج** دیگر نافع صبر سقوطری پنجدرم بلیله زرد سه درم نیجبیل فلفل خرد ال افلفل هر واحد یکدرم درم جرمل هندی روح شیطرج هر واحد دو درم فایندنجبی چهار درم همه را بایک سوده آب کرنب یا آب عنب الثعلب سرشته شربت سه درم **حب دیگر** تربد بلیله زرد هر واحد صفت درم بلیله کابلی چهار درم سنای مکی ده درم قصب الزیره کتیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یکدرم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار دانگ سورنجان دو درم افتیمون یکدرم و ثلث حب السلطین هفت عدد و اگر بایتقشود سقونیا می شوی یکدرم بگیرند کوفته بیخته جهاسازند خشک سازند شربتی دو درم و شربت نیم آب گرم و شربت **صفت معجون** نافع اوجاع مفاصل یارد سورنجان ششدرم پوست بیخ کبر تناد افلفل زیره سیاه هر واحد چهار دانگ نوشادر نمک سیاه کف دریا میده یابسه هر واحد دو دانگ ترنجبین نیم رطل یکدرم سایده بجسل کف گرفته بسرشد شربت و در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنج درم **معجون دیگر** سورنجان ده درم نیجبیل جرمل حنا فلفل بزرگ هر واحد دو درم یارد یک سوده بجسل کف گرفته بسرشد شربتی سه درم **جرجانی** و ایلاق مینویسد که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده بگلقند مسلی و آب طبوخ هادیان یا آبعه هادیان طب نمایند و یا چند روز ماء الاصول هندبیده بجب منقی و غیره تنقیه کنند پس از ان باقی ماده را بمدرات و ماء الاصول پاک کنند و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از نجه تنقیه کردن اولی کنند و اگر بمسهل حاجت بینند پس از ان بمسهل هندبیده تر تیبی که در قول صاحب کامل گذشت و اگر مادهٔ علت در از بود و رنجی صفرا بابلغم آمیخته بود در بیشه چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و بیم مخرج صفرا خالی نباشد بسیبی که در قول شیخ گذشت فرمایند نهضت که در جمله ادویه مستعمله در این علت سورنجان خاصیتی و منفعتی نیک ست و آن اینست که او نیز مانند بادیان و فرانکنه تا ماده مرض هیان بگذرد و دفع شود لیکن آن منفذ را چنان گشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر بار در ان منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منفذ ها را قوت دهد و تنگ نکند خلوط فتر فی و غلط دقیق زا از سیلان باز دارد و بدین کیفیتی ان دو مضرت ست یکی آنکه معده را زیان ادرود دیگر آنکه عضلها می فاصل را صلب کند بدین مضرت او با اختلاط

زیره و زنجبیل و فلفل از معده باز دارند و انیسون و بادیان ملینه و محلله چون سپرغ و بطبر بر عضلها طلا کنند و بعضی اطبا استعمال حریرهٔ سورنجان نیکو ندارند لیکن نبات اورا بازیره و مانند آن پزند و استفراغ بطبیخ آن کنند **صفت** سهل سورنجان درم بوزیدان سه درم ماهیزهره درم قرنفره دو درم کرفس انیسون پوست حنظل هر یک دو درم همه را درکنیم طل آب بپزند تا بنیم طل باز آید صاف کنند این شربت قوی باشد **صفت** حب قوی بگیرند زرد درم شحم حنظل عصارهٔ تشار اکهار ماهیزهره هر یک دانگی و نیم قنطوریون دقیق سورنجان مقل هر یک دو دانگ فرنیون یک دانگ این یکشربت بود **صفت** حب ضعیف سورنجان نیم درم صبر یک درم سقمونیا یک دانگ **صفت** حب سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم شحم حنظل دو درم ماهیزهره هر یک دو درم بوزیدان پنج درم سپند عاقرقرحا شق جاوشیر سکبینج هر واحد یک درم آب سداب حب کنند شربتی سه درم تا چهار درم **صفت** حب قوی هلیلهٔ کابلی بلیلهٔ آملهٔ شیطرج قاقله ماهیزهره سقمونیا بر بر شربت سه درم تا چهار درم **صفت** حب معتدل شیطرج در علاج فالج مذکور شد **صفت** ما بالاصول قوی بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون ناخوا سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر یوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق هر یک پنج درم همه را در سه طل آب بپزند تا بنیم آید صاف کنند شربتی ده درم با یک درم یا یک مثقال و غن بید انجیر و کمون اعمران ضعف اعصا نافع و جاع مفاصل اسود دارو تمور آن و قرابادینات سطوخودوس **صفت** طبیخ کفتار و کفتار را بتازی ضبع گویند و لنگ را بتازی عرج مانند و کفتار که در طبیخ بکار آید پیر و ماده باید و آنرا ضبعة العرجاء گویند از بهر آنکه کفتار چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ او بدین گونه سازند که گیرند کفتار پیر و آنرا ذبح کرده در دیگ پر آب همچنان در دست با پوست شکم ناشکافته اندازند و شست و نمک نیز دران اندازند چندان بجوشانند که مرا شود و آن آب را صاف کرده در آبزن اندازند چون نیمگرم شود چنانکه دست دران توان داشت بیمار را دران سه روز نشانند هر روز دو بار صبح و شام و هر بار در ساعت دران بنشینند و چون ازان بیرون آیند باید آب گرم بدن را بشویند و پارچه بپوشند و از هوای سرد محفوظ مانند و اگر این علاج در اول ماه کرده باشد در میان ماه دیگر بار این طبیخ تازه کنند سه روز دیگر همین ترتیب بکار برند و همچنین در آخر ماه و اگر کفتار بدست نیاید روباه یا گوشت گوزپدل آن باشد **ابن الیاس** گوید که از جمع مفاصل و نقرس ملینی باشد چون صبح جلاب با دیان و انیسون و اصل السوس هر واحد سه درم دارگلقند عسلی ده درم نوشند و غذا مرغ پخته و بیرنج و اچینی و زعفران سازند و این دو اتا روز ششم یا هشتم بدست و چون نضج در قارره ظاهر شود اسهال باین حب آورند **صفت** آن صبر سقوطری سورنجان تربد خراشیده هر دو غن بادام چرب کرده هر واحد یک درم نوشیدارو ماهیزهره هر واحد نیم درم غاریقون نصف درم شحم حنظل در دانگ نمک هندی یکنیم دانگ مقل مصطکی هر واحد یک دانگ همه را باریک کوفته بخیته با آب کرفس سرشته جهار سازند صبح بخورند و صبر کنند تا آنکه استفراغ نیک کند همه در آخر روز بخود اب و لحم تیهو و دراج غذا سازند و دو سه روز راحت دهند این مقلی بدنهند تخم ترب و برگ و بیخ آن و تخم شبت و بادیان و اصل السوس هر بیخ خرنوبه هر واحد ده درم آب خوب بجوشانند و صاف کرده نمک و عسل بدان اندازند نیم جوشند بعد نوشیدن نخود اب تمکین و قی کنند و بعد فراغ از قی گلقند عسلی ده درم با دیان سه درم آمیخته بجایند و فرو برند و از فواکه رطب خذ کنند و در ایام راحت هر صبح جلاب با دیان انیسون عسلی ده درم یا گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مرغ پخته نخود و شیرهٔ منعقد طرساننده و اقسام تنقیه بدن صاحب این مرض کنند چه بلغم عسر النضج و تحلل ست بیک مسهل یا دو مسهل منقلع نشود و در ابتدا بحبوب قوی الاتخان و اسهال جسارت نکنند که آن گاهی رقیق را تحلیل کند و کثیف از اخلاط باقی ماند تحلیل نشود و در مرض طول کند و تضمید موضع باضمادهٔ مسخنه اعلفه سازند مثل این ضماد **صفت** آن زراوند طویل حب الغار حنظل نا هر واحد ده درم اشق صبر زیره هر واحد پنج درم بیرنج یک درم ضماد نمایند و دیگر نافع این مرض بزرکتان لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بست درم مغز حب القرط سلیخه نشاسته هر واحد یک درم زنجبیل زعفران هر واحد نیم درم همه را باریک سوده بروغن بید مشک بسرشته بجای مرهم طلا نمایند که نفع این زود ظاهر شود یا ضماد سرگین گاو و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بکار برند و موضع را بآبیکه دران مرزنجوش تمیصوم و غیر آن کرده باشند بشویند و بروغنهای گرم مثل روغن بنفشه و بان مالش نمایند و تناول تریاق کبیر و مثروديطوس نافعست و یا حب شیطرج بخورانند **صفت** آن هلیله زرد تربد هر واحد یک درم ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل یک

شیطرج هندی خردل زنجبیل وج هرواحد نیم درم نانخواه تخم کرفس انیسون سکبینج مقل هرواحد یکدانگ بابرگ سپانیه ونعناع اورا در آب کرنب جل کرده اورا در یه بدان شسته جمله ساز ند واین دوخوراک ست **صفت** حب نافع این علت سورنجان یک مثقال بلیله سیاه بابیا آمله زنجبیل شیطرج هندی هرواحد سه درم کوفته بعجینه با آب سکرنج یا کرفس سرشته جمله ساز ند شربتی ازان دودرم **خبزی** گوید که هرصبح شربت ازبادیان جعل السوس وتخم کرفس یا گلقند عسلی یا شربت اصول یا سکنجبین بنوشند **صفت** ماءالاصول نافع برای اصلاح مواد بلغمی پوست بیخ کبر و بادیان وکرفس بیخ از هریک پنج درم آب سیاوشان علیحده بسان اصل السوس بکوبند هریک چهار درم نیم وزن عسل ششم درم کما فیطوس گماذ یوس قنطوریون هریک پنج عدد مویز بست درم درسه رطل آب بجوشانند تا آنکه نصف اوباقی ماند صاف کنند شربتی ازان پنجاه درم بالبنج درم گلقند یکمثقال سورنجان وغذا مزوره بنفشه وبنفشه وخطمی غرغره عنصل هریک شش درم بسرشتن مداومت نمایند هرگاه آب رقیق نگردد بجوش ایارج یا حب شیطرج یا حب سورنجان یا معجون آن امعال آورند **نسخه** معجون سورنجان گیرند سورنجان سفید شش درم بویزدان ماهیزهرج پوست بیخ کبر تیزه سیاه شیطرج هندی هریک دودرم مویز پوست بلیله زرد بیخ فلفل سفید صمغ ترنگ مندی برگ خناک دریا هریک یکدرم نیم گل سرخ فلجلان هریک سه درم تربد سفید پانزده درم زنجبیل سه درم عسل بصد وپنجاه درم روغن بادام یک ستار شربتی ازان یکدستار آب گرم وعلی الدوام سه درم واین معجون ضعیف الامعال متقابل القوی ست زیرا که طبیعت هربرداننی مخالف دیگرست ودر فعل ضعیف یکدیگر مانع از تمام فعل اوست وچنانچه بر شربت دوسه مسهل دیده اثر قوی دارد تقدم قی باآب گرم کنند پس آب اصل السوس پس آب شبت یا تخم ترب کز آنها اثر قوی ست وتقدم مقیئات قوت یکنند واز استفراغ مادهٔ غلیظ وخام مدرکنند تا رقیق خارج گردد وکثیف غلیظ باقی ماند واز تجوع اودر فاصل امن نباشد وصوا آب نسخت که اول لطیف ونضج کنند پس استفراغ بدوای مخرج بلغم نمایند مع اعتماد در تلطیف این ادویه تبدیل مزاج خارج از اعتدال نباید که تکرار مسهل بحسب احتمال قوت ونضج مادهٔ نمایند وزایج جهنمار سریع النفع ست لعاب بزرکتان لعاب تخم ملاب تخم ریحان مغز حب قرطم هریک ده درم سلیخه مغاث هریک درم بنجبیل زعفران هریک نیم درم روغن بادام روغن سوسن یازده درم قسط ده درم اودویه سوده بلعابات ودرغن آبخته مضمضا کنند وقطول آب طبیخ بابونه واکلیل الملک وقیصوم ومرزنجوش حاشا وصعتر وبویدنیه هرواحد یکچوزنا نفست **حب** نافع این نوع ایارج فیقرا سورنجان هریک یکدرم تخم خطمی کتیرا انیسون شیطرج ماهیزهره بویزدان زنجبیل هریک دودانگ تمویا نیم دانگ باآب کرفس حب سازند واین یکشربت ست **مطبوخ** نافع وجع مفاصل بارد بلیلیات ثلثه هریک سه درم قنطوریون دودرم سورنجان دودرم فتنین تخم کرفس انیسون سپاوبان هرواحد یکدرم سنای مکی سه درم جوشانیده صاف نموده بانیم درم گلقند دوده درم فلوس خیار شنبر ثلث درم غاریقون ویک مثقال روغن بادام بدستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند باقی همانست که درانقوال سابقه گذشت **سعید** گوید که اگر مادهٔ فاعل انقرس ومفاصل بلغمی باشد نضج مادهٔ بگلقند عسلی وسکنجبین هندی کنند وغذا نخواب سازند وهرگاه مادهٔ نضج یابد اسهال اودیا یابچب سورنجان نمایند وتقویت قوت باسفیدباج ودیگر کنند وآب شبت قی آورند واز ادویهٔ قویه اسهال دراتدای مرض حذر کنند بهرانکه تحلیل لطیف والقای غلیظ نباید وخروج او مشکل گردد وتضعید عضو بحضض وسرکین گاو وشکل بزعسل سرشته باید کرد وعضو را باآب ریا حبس بایسر کرکه کهنه که دران پورنیه جوشانیده صاف نموده باشند بنوشند **خضر** وقرشی مینویسند که علاجش قی واسهال ست بعد نضج تام چه استطلاق نضج درین واجب ست وخصوصا چون مادهٔ غلیظ باشد واشربهٔ بغلی حلو بشکر یا گلقند یا خمیره بنفشه دهند یا شربت لیمون باآب مطبوخ اصل السوس اگر باتشنگی وسیل بحرارت باشد وباشربت اصول وسکنجبین معتصلی یا بزوری باآب اصل السوس یا مطبوخ اصول سکنجبین عنصلی نوشانند ودر هرشب معجون بسیب یا عجون ورد یا معجون موج یا معجون فلاسفه تخم زدود رسعوض شش بها ودانیکه دران کما فیطوس ست ودر قول شیخ گذشت ودر دم استفاف نمایند که آن برای ادرار تحلیل عجیب النفع ست **اتخاذیه** از تحوم منع کنند مگر بضرورت تحم طیور ودهنده وحیوان دشتی بهتر از غیر اوست ودر ایام ابتدا آب تخم خشکاش یا عسل تنها دهند بعد چند روز استفراغ مادهٔ غذا کبوتر بچه یا تخم کبوتر بچه یا تخم کبوتر پخته یا شوربای تره بی بشت مقوی وغیره پس عصاره میرزا بانیره ده دهند وحتی الامکان تقلیل غذا کنند و تنقل مغز چوز ومغز چلغوزه نمایند **مستفرغات** حب فاصل یا مطبوخ سورنجان یا ایارج لوغاذیا یا حب منتن والایارج فیقرا تنها تقوی دهند یا غریقون دتر بد دهند واگر علی حلوکه دران تربد وموزیا یر ساده فادانیا افتد کیفیت قبلان استفراغ استعمال نمایند اولی ست **معتدیات** تخم ترب یا آب آن یا سکنجبین عنصلی یا ترب سکنجبین مذکور **ادویه موضعیه** نطول که در قول شیخ گذشت استعمال کنند واز ادهان حروفات روغن حنظل وروغن بسط

وروغن خردل است وازمرکبات نافعه زیت کدوان اقاعی پخته باشند واین صحت کلی بخشد یا تخم خرنج بعسل بعد حمام نافع بود و پیه شیر و پیه بلسون نافع النفع ست **ضماد** حلبه واکلیل الملک و بنفشه کندر و کندر و لقیمه سوده موم سرخ اضافه نموده بیمکرم استعمال نمایند و بنفشه گرگیر و در ساعتی که گرم باشد و نطول محلل حلبه نابونه واکلیل الملک و حلبه وآرد فول یا تربس و مرزنجوش و اسطوخودوس و برگ فاویشبت و خطمی و بنفشه و برگ کرنب نافعست و چون بطبیخ اسطوخودوس ضماد کنند اوجاع مفاصل را ساکن کند **استحمامات حمام** طب آب شیرین را بیشتر مضرست و اما حمام مجفف مسهب قبض طبع تعریق چون ان نمک و اشنان و نطرون بمالند نافع بود و حمامات آب نفطیه وزاجیه و نطرونیه و آب دریای شور سودمند ست یا گیزه گوگرد و نطرون و نمک بورق و برگ رمر نجوش و جوشانیده و آب آن استحمام نمایند بعد تعریق کشیره و آبزن بموال آب بطبیخ ادویه مذکوره یا زبیت که دران کفتار یا گوخر یا گوشتهای رو باه پخته باشند یا آبگیزه دران حیوانات جوشانیده باشند نافعست زیرا که آقچی تربست و بکیلوبن بعد تنقیه بدن باید تا بسبب قبضت جذب تحلیل او خلط بسوی مفاصل منجذب نگردد و اگر چیزی جذب کنند اندک باشد و طبیخ این حیوانات زنده بهتر ست و تفصیل مشحم آنها نیز تسکین مجمع مفاصل و تحلیل مادهٔ آن کند و تعقد مفاصل و صلابت آن ببرد پنجه تنین طیطوی آب نماده مسیخ زبیت ماکو آشنا و تیاقی فاروق دریه عظیم التفصت و پنجه تین تیاقی ربعه و اگر دریه علیع اصلا اثر نکند سه روز بهر بار صبح و دوم غفط سفید یا متقال اشتر بسخوانند کران خلاص نماید **انطاکی** گوید که در مفاصل او ربعه تنقیه ضماد بزعفران و فرفیون و بیدستر و عاقرقرحا کنند و انچه نفع می کند درین نوع گلقند عسلی و عالم السر بطبیخ قرطم ماهیوانه و دواچینی شیت و حلبه پست کلا و ثلاثا و نطولا و صبر بطلقا و بکتر و انچه درین علت نافعست ذکر خواهد شد و تجربه کرده ایم انرا تا اکیب با این دواست مغز بادام خرد بنا بر مداومت و خیز و بدشیطرج عود هندی عاقرقرحا به وا بریزه صبر صبطکی هر واحد شش مثقال باسه چندان عسل بسرشند شربتی ازان سه درم و نفع میکند این معجون سورنجان و حب آن و معجون هرمس و نجاح و شربت و خاصه انچه بخط طبیب تالیف یابد از ظفر یقون و زعفران خنظل مر مقل و همچنین باشق بزر ان و روغن تفاح اگار و آرد جو بستقونیا بطبیخ صعتر گاه گاه گندم **مولف خلاصه** گوید که جمعی از قدما و ازالا این بعضی نباتهای مدره اعتماد کرده اند شک نیست که این تحمل نزدیک بصواب ست چه بر گاه و قنادره فداو نه این علت رسوب غلیظ و لزج پدید آید بظرورا ندفاع خلط خام مجاری بول علامت زوال صحت صفت دوای مدر که محمد زکریا در استعمال نقرس او وجاع مفاصل یاد کرده بنهایت همی ستاید تا نخواهد برگ سداب خشک اسهل تخم کرفس یا بابونه و تخم هر یک ۲ درم قوة الصبیع مغز بادام تلخ منزوع القشر هر یک ۱ درم خرد کوفته بیخته یکدرم از ان مستعمال نمایند و از ایام زمستان شروع کنند و تا وسط ربیع رسانند و بعد دو چهار ساعت از خوردن دماغ خوک بخورند و تنقیه بدن قبل از استعمال این معجون لازم دانند و بعضی اطبا گفته اند که مالش و غوغر بیت که اندران ادویه نمی پخته باشند جمیع اوجاع مفاصل را زائل میسازد ولیکن تنقیه و ستیصال ماده در استعمال ضمادات و مرخات لازم ست و از جمله تدبیر یکه در علیت فائده عظیم دارد استعمال آبزن بطبیخ ضعیفه اعیا ست و طریق آن در علاج تنقیه مفاصل در قول صاحب کامل سطور خواهد شد و اگر بجای جمیع ضعیفه عرعار و باه گیرند و یا آنرا در آب و روغن زیت چندان بجوشانند که آب سبوز و روغن بماند بحسب صرف حاجت و بهمان طریق عمل کنند بهمین اثر دارد و هیچ دوا برابر این نیست مگر آنکه بسبب شدت عفونت مترفهان و آسودگان را استعمال این نمی توان بست.

علاج اوجاع مفاصل سودا وی

فصد باسلیق و یا صافن کنند بر رگ فراخ زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه باید دافر گیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و بمطبوخ قوی لطیف ماده پرداخته بعده فصد نمایند و بعد بمطبوخ ماذه مطبوخ سودمند مهمل آن بهند و یا حبت نفیع ماده این مطبوخ بدهند اصل السوس بیخ کبر بسفایج هر یک پنج ماشه بارنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک شش ماشه سورنجان چهار ماشه گلقند سه تولد فذا نخود اب کبک و دراج و پنجه مرغ دهند و وقت شام نان باشور با و بعد حصول نضج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون تربدی علویخان که در سورنجان اضافه کرده باشد باید کرد و وقت شب حب الاجود خوردانند و بکرات حرارت و بعده جهت تعدیل سورنجان سه ماشه در معجون نجاح و یا افتیمون یکتولا آمیخته بخورانند و ببرقه بگلاب کنند و یا معجون عشبه و چوب چینی بکار برند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل افراط نکنند و با ضمادهٔ ملینه مجلله چون بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و بهمل و جاوشیر و راتینج هر یک ۲ درم انجیر هفت عدد سایسه با پیه بزد و روغن بنفشه و قیر مطی کهنه روغن سوسن قسط و سیاه انجیر و قرطم و بابونه و موم و پیه گرده بزد پیه یا کیان و پیه بط ساخته باشند نافع بود و روغنهای گرم و تر بمالند و آبزن و غطوالات مناسبه بکار برند و حمام و ریاضت جهت ایشان پیش از تناول غذا سودمند ست و باید که اول موضع اورام را برد و روغن یاسمین و یا روغن گل چرب نمایند و یا بفرساق گاو که در روغن یاسمین گداخته باشند بمالند و ضماد ابر کاغذ سفت

نهاده بران گذارند و این حب برای دفع مفاصل که از غلظ غلیظ سودا وی باشد سودا را پاک میکند و هر غاریقون بسفایج هر یک نیم مثقال تربد بوصوف ثلث مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته جهانبند ایضاً برای مفاصل سودا وی و تقویت قلب زنبار گل گاوزبان گل نیلوفر مرزنجوش بادرشبو هر یک نیم مثقال سوده بهلیله مرابی یکعدد سرشته بنجر بند بالایش عرق عنب الثعلب بنوشند این سفوف چو چینی جهت مفاصل و نقرس و آتشک و دیگر امراض سودا وی مجرب و عظیم النفعست چوب چینی تراشیده چهار درم عشبه مغربی دو درم سورنجان الفیقون هر یک واحد یکدرم بسفایج هفت ماشه سنای مکی نود نیم درم گل بنفشه صندل سفید هر یک واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند شش ماشه آب بجوشانند اقوال حکما شیخ مینویسد باید که در اصحاب مفاصل سودا وی و اهبست که اصلاح محال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و در طبیب باین کفتند و تلیین با فتیمون و مانند آن سازند و الحاح جمیل صرف بدون تلیین کثیر نباید کرد و نیز خواجه در اصول کلیه معلوم شده ابن الیاس گوید که در وجع مفاصل و نقرس سودا وی هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم از شکر سفید دو درم بنوشند و غذا مرورز شخوره شیر خوشه قرطم بخورند و بیکدیگر در راه خورند و بعد طعام نقیع درقار و روغنقیه بدن بحسب سورنجان یا بحسب طبیعت آن یا بحسب شیوع طرح کنند و یا تلیین طبیعت و استفراغ خلط باین حب نمایند صفت آن بهلیله زرد و سیاه صبر سقوطری بادیان هر واحد یکدرم فاغل دارفاغل نجبیل خرد ال هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی نقل هر واحد یکدانگ همه را با رب کاسنی بسایند بآب کرفس یا کرنب سرشته جهانسازند این دو شربت سست و با خلط سودا وی را باین بطبیخ مستفرغ ساز ند سنای مکی هفت درم بهلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم هوز بطافی ده درم شاهتره هفت درم بهلیله آمله سطوخودوس هر واحد چهار درم فاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل آید افتیمون در صره بسته دران اندازند و ساعتی صبر کرده از آتش فرود آرند و دران غلوس خیار شنبر و تخم بین هر واحد ده درم بسایند و ایارج فیقرا یکدرم بران انداخته سحر گاه بنوشند و بران صبر نمایند چند انکه استفراغ جیده کند بعده در آخر روز روغنخود و مغز قرطم و تخم کاکیان و تخم خدا سازند و بر بدن مجون مداومت نمایند که نافع دین علت ست بهلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم موز بطافی ده درم فاغل دارفاغل هیج کبر هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بعسل کفت گرفته سرشته شربتی ازان یک مثقال و مفاصل را بروغنهای گیرنده بالغی نکو تر مالش نمایند آن طلا کنند برگ خاره و درم تخم چاپنج درم قسط تلخ سه درم حرف چهار درم نطرون سه درم بابار یک سابیده بروغن بادام یا سمن آمیخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و بعد از ان باضماد بشحوم و ادویان حاره ضماد کنند مجندی گوید که قصد کنند اگر احتیاج آن بود بعد احتباط تام بقدر قوت و سن و فصول و بعد نضج باین مطبوخ مناسب تنقیه بدان نمایند و تنقیه او جایست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنجدرم و هلیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از بلیله تا اسطوخودوس هر یک سه درم و از قنطوریون تا افتیمون هر یک دو درم و تخم بین پانزده درم و روغن بادام یکدرم سست باقی بحاله بستور و اگر اراده قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا افزایند و تبریخ مفاصل سرد و خشای گرم تر کنند و تغلیل آب اودنیه محلله مثل اکلیل الملک و بابونه و خطمی و بنفشه و نیلوفر و بزرکتان و مانند آن نمایند فصد گویند که استفراغ سودا بفصد و استعمال بعد انضاج بتلیین افتیمون کنند و چهار منی نافست و الا شربت جلاب با رد و هندبا یا حار اگر تشنگی و خوف از حرارت نباشد و گاهی دران بعد الاسهال السوس یا ده گرده بیشه و یا مالم شیر شکر و بنفشه و قدری بادیان و دموی سازند مثل آنچه خود ملوخیا و اسفاناخ مع تسخین آن مثل عسل و ماء یا زیر قلیل البحاره و خصوصا در سودای احتراقی و با همه این محال بقیه ضماد و سازند و بقیه و طیات و شحوم و ادویان حاره طب مثل پیه باکیان و بط و روغن کنجد یا دلعاب حلبه و تخم کتان مالش کنند و آخرین لطول قریب باعتدال و نیکوست بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده بآب آن لطول کنند و بشغل آن ضماد نمایند حکیم شریف خان مینویسد که اسهال بعد انضاج تمام کنند بشراب الاصول مقوی یا فتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع ست و اسهال بحسب افتیمون و سورنجان مع طبیخ آن نمایند و بمجون بنجاح نافست و ترکیب اسهال بحیره نافع سودا در مالیخولیا یاد کرده شد و زنی را وجع مفاصل سودا وی عارض شد و امتداد نمود و معالج بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج ادویه لونی بحار الجبن معاودت مناسب فرمودند و صحت یافت و سودا حار احتراقی بود و محلوف گوید که در زمانه من نیز زنی را وجع مفاصل عارض شده بود و اطباء انواع علاج بکار بردند حتی که حب سم الفار هم داده و هیچ فائده مترتب نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب دره اشتد او وجع در جمیع اعضا ظاهر روزه سعین شد چون اعرق او با حمرت رجوع کرد و نداشت که سبب مرض مذکور مادهٔ سودا وی ست و علاجش منع شراب و نوشانیدن عرق عنب الثعلب و گاوزبان عوض آن و دادن ماء الجبن با سفوف سودا لونیه درم و دقوق الاسقولوقیا

ازان نجات یافت و این علاج متداول سرفرط عمارت مخزن فن گردید **صنعت اقتباس** نوشته گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک آتشک قدیم و این در هندوستان کثیر الوقوع میباشد و علاج بدشواری می پذیرد و علامتش آنست که در وسی شدید بود و بادر می مائل بسیاهی و سوزشی و طاوسی رنگی و شقیقیت بول و خروج آن با حرقت علاجش اول نصف با سلیق و با هفت اندام کشانیده و بقیه مفاصل سه چهار روز جهامت باشرط کنند و بقیه مفاصل یکهفته ماده بهمین نوشانند با سفوف سوسنجان و حب سوسنجان علویخان و سفوف لاجورد و حب آن کرده بالعکولیا گذشت **صنعت** حب سوسنجان علویخانی سوسنجان شیرین وزنج درم تربد سفید غاریقون سفید گل سرخ سقمونیا هر یک ۵ درم سقمونیا را شوی بوزیدان کثیر اروزنج عقربی لاجورد مصطکی هر یک نیم درم حب منقی مدبر بکنیم و درم شربتی سه درم و سفوف سوسنجان ایشان در علاج مفاصل نرموده مرکب خواهد آمد و بعد الفراغ ماهمین اگر دردی و ورمی باقی مانده یا بوده التفاتی بایکه کند فصل بهار و صحم مناسب تنقیه بفصد و مسهلات سود اکنند بعده مفاصل یکهفته چوچینی نیم خورانند و تخلصی زدن تا هفت شب ست سال مرض مفاصل بعد زوال آتشک صدیدان شده و هر روز پاس تشمل شده بود و در ران راست بقدر دو پیسه سوزشی بود که در سه روزی سه چهار مرتبه نوبت بقشبی رسیده می سمی الجوان چوچینی پنج درم و در هفته دو بار تجویز آن نمودم و همین تدبیر تا یکماه معهود صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوچینی خوراندم بوزیدان کثیر اروزنج عقربی دو تولہ اسطخودوس الطیب گل سرخ کبابه بود خام گل گاو زبان برگ فرنجمشک ها در نجبویه بیاندرجه شیرین بریشم مقرض مغز تخم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سوسنجان شیرین مصطکی الثعلب بوزیدان هر یک ۲ مثقال زعفران دو درم مشک عنبر هر یک یکدرم همه های آماده سیب و عسل مقوم بهر شدند شربتی دو مثقال **صنعت** عرق چوچینی بگیرند چوچینی ریشه مثقال سعد زرنب سانی هندی وزج ترکی عود هندی گاو زبان دزنج عقربی بسفاق خبیر هر یک ۲ برگ فرنجمشک در نجبویه گل سرخ انشته خولنجان شیرین اسارون اندرجه شیرین هر یک ۲ تولہ خارخاسک دیان تخم فرنجمشک هر یک پانزده تولہ **الاعظم** باد نجبویه و شاهتره هر یک مصبت تولہ انگلیسی همین تودرین پوست بیروزن پوسته پوست تزنج مثقال قاقلہ بوزیدان هیل بواجوزبوا سپاره دارچینی هر یک تولہ چای حطائی باد یان حطائی پوست جوز گوه هر یک چهار تولہ سیب والایتی پنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ تزنج هر یک ۲ قبضه در عرق شاهتره باد نجبویه دوا دارچینی هر یک شش گلاب پنج شیشه مشک عنبر شب یکدرم شربتی ازده تولہ تا بست تولہ دیگر امراض باهم نفع بسیار دارد چنانچه نزلہ وضیق و رطوبات معده و آبله و تنگی دم الاخوین و داء الاسد و قوباء و جرب و وجع الورک و انواع و شت و عرق النساء و جع البواسیر و نفخ معده و سپرز سوزاک کهنه و قرحه رحم و قروح خبیثه عسر الانزال و سفت حصات کلیه و مثانه است و دیگر می راسیب آبستنک و جع مفاصل شده بود و تماثل گشتهای هر دو دست و پای مانده مرخیا نیم پخته شده بود ند باند کی خمیدگی و در مفاصل دست و پا و رم مانند سیکه چاشنا نگ و نجالی مرده بود از مدت دو سال میدانست **حکیمی** ما همین هم داده بود و هیچ فائده ازان بظهور نیامده من اورا تماشا مه جوب **علاج السلاطین** معمولی بقاعده کیموز رد عدد خوراندم و غذا شوربای مرغ حق گوباتان خشکانه تنوری مقرر داشتم و بجای آب عرق کما فیطوس و بادیان داوم و مرد دست معهود چهار درم حصه و رم باقی ماند پس جوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان مانزوی مرغ سلیمانی سه شه نهاگه کیا شه نبات برابر سوده در مسکه گاو تازه بکنیم تولہ آمیخته لیسانیدم آنچه **عرق جوانشه** تولہ در شربت بزوری چهار تولہ نوشانیدم و آبے غذا بدستور معین داشتم در مدت سه هفته بهمین تدبیر **صحت** یافت **حکیم علویخان** می نویسند که یکی از اطبای عصر را مدت بیست سال رد مفاصل بسبب آبستنک بوده و ازین معجون چوچینی باعجب وقه مرض معترضایه بکلی گردیده و شبے سفرلی پانزده درم چوچینی موصوف بهمه صفت مفتادرم گل گاو زبان بسفاهج فستقی باد نجبویه هر یک ده درم مویز منقی یکصد عدد طل مجموع را در پنج من زنجبیل گلاب عرق سیاه مشک شب بخیسانند و روز دیگر در ریگ گنگی یا سبوی تازه قلعی کرده انداخته سر آن را بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آن را بخمیر و گل حکمت محکم نموده و مقدار پنج من و نیم همه قلم پاک دو شاخ درشاخ در زیر آن بسوزانند تا تمام رسد پس یکروز فرو آورده بمالانند و بنات سفید یک من تبرزد عسل مصفی یکطل روغن نیم عراقی داخل نموده در قدر مضاف بجوشانند و کف آنرا گرفته صاف نموده بقوام آورند پس گیرند دارچینی سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنای مکی خولنجان سوسنجان ناخه هیل مصطکی زعفران زهر یک ۲ درم **حکیم** چوچینی اعلی سی و پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال عفران چهار دانگ پوست بلیله کابلی پانزده درم کوفته پیخته بعجین ساز اندده هر روز دو مثقال نیم صبح و همین قدر شام تناول نمایند و در نشخوند و دیگر وسیع عقربی باد نجبویه را تبع گل گاو زبان از هر یک ده درم را جوده معسول دو نیم درم اضافه شده وزن چوچینی پهل و نیج رم نموده بسیا میفزاید **حکیم غلام امام** در قرابادین معمولی نوشته که این حب جهت درد بدن با که بسبب آتشک باشد بسیار مجرب است

فراسانی بلادر گلاه دور کرده اجمود اسبند هر واحد سه مثقال سیاه دوام کوفته بقدر گنار و شتی حب سازند و سر روز یک حب صبح و یک شام خورند بعلاج سخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کچری و دال مونگ خشک و نان گندم پرهیز از ترشی و بادی در پرهیز صحت میشود و اگر دهن جوش کند غصه بعمل آید و اگر قبض سهل خورند مفید باشد شود و این معجون چوب چینی و اکثر امراض مفرده و ادویه مجتمعه خصوص کبیب آتشک باشد نافعست چوبچینی سه مثقال قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ هر دو مثقال خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال افسنتین چینی قاقله فلفل سیاه عدسی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال شیعال دارفلفل عاقرقرحا هر یک چهار مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت درامزجه ضعیفه یک مثقال و درامزجه متوسطه دو مثقال و درامزجه قویه سه مثقال مایحتاج پرهیز و اندرز در نسخه دیگر حکیم شریعت خانصاحب وزن چوبچینی چهار درام وازار قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه وازار مازچینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه وازز نجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله بجنبین دو ماشه دانه هیل سه ماشه کشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در وصف آن قلمی نموده که برای تقویت باه و دفع مفاصل کار بسیار آتشک بهمرسیده باشد بنی نظیر ست و مجرب میر بهمار الدین در خلاصة التجارب مینویسد که شخصی علت مفاصل که منشا آن آتشک کهنه و دانک کشتهای سوخته او هر یک مقدار بادنگی کوچک شده دانک گوشت در تنگ آن بسیاهی مائل بود و مادهٔ آن از سودا و بلغم بود یا دست الیدا و بهن المفاصل و گاه گاه تعلل مسهل صحت یافت و اگذشتان او بحال اصلی رسید و مدروی دائم الخمر بود و اکثر اوقات اندیشهٔ غلیظ خوردی اما و اوقات علاج از آنها پرهیز نمود صحت روغن نارکیل یا سیاه راسو دوم بیفگنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد و چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن هر سه روز بمالش یکبار مدتها دران روغن

در تحلیل اکثر اورام خبیثه سود مند ست

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیش ازین معلوم شده که این اکثر از مادهٔ مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در گلقند بکیتهٔ آبخته بخورند بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شیرهٔ تخم خربزه و در مرقیات برادورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تهٔ مذکور بسیار خوانده میکنند و معجون عشبه نیز درین باب مجرب ست و از ادویهٔ محلله ملینه مانند اکلیل الملک بابونه شبت و خطمی و صبر لعاب حلبه تخم کتان تخم خارخسک و روغن گل و روغن بید انجیر و روغن حنا مالند خصوصاً گه سورنجان تلخ وبیخ نی وجد دارد دران انداخته باشند و صابون و خار اب سایبده میگیرد و خمار دردن نیز نفع میکند و اگر مواد بسیار باشد میباید که بعد انقضای منضج مرکب حسب ترکیب مواد اسهل مرکب حسب نایه تخلط تنقیه کنند و اگر بعض تواکیب مفید این نوع مسطور میگردد حسب حال بعمل آرند مثلاً اگر تب باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو تولا حل کرده خاکشی تخم ماشه پاشیده بنوشند غذا شاله و دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تب باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی دو دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو تولا خاکشی شش ماشه دهند و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه سه ماشه جوشانیده گلقند دو تولا حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند غذا کچری و اگر با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بجوشانند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه تولا داخل کرده بنوشند و اگر درد کشش ران و مواضع مقعد و رباح و عسر بول باشد مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده پیغول پاشیده بدهند و اگر جمع در اعضای سافل اعالی و بخولی و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه شاهتره قصب الذریره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه گلوشنبات جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند ایضاً معجون سورنجان تخم زنا بالایش عنب الثعلب بهفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل منیلو تخم کرفس تخم کاسنی هر یک چهار ماشه تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شیرهٔ بادیان هر یک شش ماشه اصل السوس شاهتره قریه مفیه هر یک چهار ماشه نبات دو تولا دهند یا تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین وخربزه و نبات کنند ایضاً سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقند بکیتهٔ آبخته بخورند بعده شیرهٔ خارخسک شیرهٔ بادیان هر یک پنج ماشه دراب برآورده دران شربت بزوری دو تولا داخل کرده بنوشند تسمهٔ شربت اینست تخم خیارین خارخسک

تخم کاسنی بیخ کاسنی گل بنفشه بادیان هریک دو تولد در سه پاو آب ترکنند صبح جوشانده مصاف کرده با شکر سفید نیم آتا یکقوام آرند بعد سه چار روز ترکرده وکمی پذیرد و منضج و مسهل دهند **ایضاً** بعد مسهل گلقند دو تولد عرق گاوزبان چهار تولد عرق مکوه پنج تولد مالیده و مصاف کرده شربت بنفشه دو تولد تخم ریحان چار ماشه بنوشند بعد ده عنب الثعلب بنفشه گل سُرخ پرسیاوشان هریک نصف ماشه اصل السوس چار ماشه تخم خیارین یکتولد بیخ بادیان خام شب هریک ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح صاف نموده شربت بزوری بار دو تولد داخل کرده بنوشند **ایضاً** سوزنجان ماشه سوده گلقند دو تولد سرشته شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هریک شش ماشه شربت بزوری بار دو تولد فاکشی شش ماشه ده بعد بعده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه سوده و شیره بادیان هفت ماشه افزایند بعد سوزنجان بلوند یدان هریک چار ماشه تخم کاسنی کوفته خیارین کوفته هریک شش ماشه جوشانیده گلقند دو تولد داخل کرده دهند بار گل سُرخ قصب الزریره هریک چار ماشه افزایند بعد معجون فلاسفه چار ماشه خارخسک شش ماشه **حب سورنجان** مسهل اخلاط را مفاصل منضج حکیم صالح خان خال حکیم علوی خان سورنجان سیون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلوند یدان هریک دو مثقال صبر سقوطری تر بدسفید بدر هریک پشت مثقال سقونیا مشوی مقل ازرق هریک یک مثقال مقل ادرق آب گند ناحل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حب سازند شربتی یکدرم **نوع دیگر** که مفاصل را منضج و مسهل بسیار مفید بنسخه دکاء الملک خان سورنجان صبر سقوطری پوست هلیله زرد هریک درهم واحد یکنیم درهم تخم تلخ شقاقل تلخ اصل یکنیم درهم تا نیم آتا زرد و آتا آب بجوشانند تا چهار سد صاف نموده بآنها روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد روغن بماند اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته بکوبند و آب آن صاف کرده اگر پاو سیر باشد یار و غن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و بیمگرم مالش سازند نافتر باشد **روغن مفاصل** حکیم اجمل خان که در ادجاع مفاصل مجرب است افیون هشت دام روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار کچلا بست عدد افیون را در شیر حل کرده پس روغن را کچلا داخل کرده ظرف آهنی بجوشانند بالش مالیده تا شیر و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند **سفوف سورنجان** معمول حکیم شریف خان در مفاصل و نقرس و عرق النسا و مسهل اخلاط و مستعمل بعد نضج ماده مفاصل سطبر منضج تا پنج سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد مغز بادام مقشر هریک سه درم زعفران نیم درم سقونیای مشوی یکدرم گل سرخ ششدرم قند سفید سی درم واگر ماده بلغمی بود تا بسفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقونیا نیم درم خیانه خورا ک یک مثقال آب سرد قدر نسخه حکیم غلام امام مدین بسد چهار درم مست و تر بدسه درم و بگ خلاده و درم عوض سقونیا دو گل سُرخ نوشته و قند نیم وزن ادویه شربت پنج درم **نوع دیگر** از اختراع حکیم علوی خان که برای جمیع اقسام مفاصل منضج و در دپشت و عرق النسا مجرب النفع ست و تشنج را کز انواد غلیظ باشد زیاده مفید و این سفوف را مثل مفید بسیار ست و معمول سورنجان بیست مثقال گل سُرخ سنای مکی هریک پنج مثقال پوست هلیله زرد تر بدبجوب خواشیده بروغن بادام چوب نموده مغز بادام شیرین هریک چار مثقال بیوزیدان بسفیدی مستقی مصطکی ربع بالسوس هریک دو مثقال سقونیای مشوی لاجورد منصول هریک یک مثقال عنبر اشهب دو عدد آتا قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاهدارند مقدار نیم شربت دو درم باب سرد **شربت منضج** که برای نضج مواد بلغمی و سوداوی مفاصل و نقرس و وجع ظهر و تهیج اطراف مستعمل عناب پانزده دانه آلوبخارا دو انزده عدد مویز منقی یکتولد انجبر بست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب الثعلب تخم خبازی اصل السوس قطر یون دقیق گاوزبان تخمیل بادرنجبویه هر دو احد دو تولد پوست بیخ کرفس نانخواه انیسون تخم کشوث پوست بیخ که گل سُرخ هر دو احد یکتولد تخم کاسنی چهار تولد سورنجان یک دقیه بلوندیدان دو دنیم تولد چلغوزه پنج خیارین هریک پنج تولد تر بدموصوف شش تولد نبات سفید یک من تنکابنی بست تولد بدستور شربت بسازند خوراک دو دقیه بعرق گاوزبان و بادیان سای تهیج و تهیج سورنجان با سفوف سورنجان برای وجع مفاصل فائده کامل دارد **ضماد محلل** گل بابونه گل خطمی سورنجان بیخ فی اکلیل الملک مضعف کی کوفته بیخته آب عنب الثعلب و روغن حنا بگرم طلا نمایند **منضج** عنب الثعلب اصل السوس هریک چار ماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ بادیان هریک پنج ماشه سورنجان نیم کوفته سه ماشه تخم خطمی شاهتره هریک شش ماشه شب آب جوشانده صبح چوشانده گلقند داخل کرده بنوشند بعد مسهل هند **مطبوخ سورنجان** نافع در دو مفاصل و نقرس مسهل بلغم صفرا سورنجان پنج مثقال سنای مکی پنج درم گل سُرخ پوست هلیله زرد هریک چار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هریک سه درم قدر بدموصوف بادیان هریک دو درم بگ خلاده یک درم انجبر پنج عدد پوست بادام مویز منقی هریک بست عدد سنای مکی شش درم انجبر مغز چلغوزه فلوس خیاشنبر هریک ده درم بدستور کچلا آرند **منضج و مسهل** که برای ادجاع مفاصل معمول و مجرب ست بادیان پنج بادیان خنثی عنب الثعلب

پر سیاوشان گاوزبان سورنجان گل بابونه بادآورد خطمی خیارشنبر هرکب شش ماشه گل سرخ نه ماشه تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس هرکب هفت ماشه قطونا یوسن تخم خرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل هرکب سه ماشه مویز منقی بست دانه آلو بخارا هفت دانه در آب جوشانیده گلقند چهار تولا بالیده صاف کرده بنوشند و بعد از یکهفته نفشه نه ماشه سنای مکی یکتولا نوشانند فرای آن مغز فلوس خشخش تولا روغن بادام شش ماشه واگر نباشد تر بدستور هم در داخل نمایند و بهمین نهج یکروز در میان دو میل میدهند پس مفوض سورنجان مسهل تا سه روز متصل میدهند و بعد از تنقیه کامل معجون سورنجان را دو مرت نمایند بعد ازان تدهین باد بادان مناسب بعمل آرند

نوع دیگر از مطبوخ علوخیانی شاهتره بادیان بیخ کاسنی هرکب شش ماشه سورنجان اسطوخودوس سیاوشان عنب الثعلب گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ هرکب چهار ماشه جوشانیده گلقند آفتابی سه تولا داخل کرده بدهند گاهی اصل السوس پنج ماشه عوض شاهتره و سورنجان و اسطوخودوس گل نیلوفر میکنند بعده مسهل دهند **دیگر گل بنفشه هفت تخم کاسنی کوفته گل سرخ خارخسک عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان تخم خرزهره هرکب شش ماشه بادیان چار ماشه مویز منقی دو تولا جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشانند** و بعد ظهور نضج سنای مکی پوست بالیده زردچوب قرطم هرکب نه ماشه در مطبوخ داخل کرده فلوس خیارشنبر شش تولا گلقند چهار تولا روغن گاو سه ماشه افزوده مسهل دهند **قطونا** که بجهت مفاصل مفید بیخ بادیان نمیکوفته پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نمیکوفته تخم خرزهره نمیکوفته سورنجان نمیکوفته پرسیاوشان عنب الثعلب گل بابونه در آب جوش داده صاف کرده قطونا میدهند و آب نشینده بعد خروج ازان روغن سورنجان مالش فرمایند **دیگر** که در رفع مفاصل حکم تریاق دارد ام بیل و قدری عنب الثعلب آب جوشانیده صاف کرده آنرا نیز نشینده و قطونا سازند و بعد فراغت روغن گل با خاکه دران اهل خشک سپید آمیخته باشد بالیدن میدهند **اقوال طبا** سمی گوید که هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد صدیده باشد باین دو اطلاق کنند **مضمضه** صندل زعفران صبر مرشیاف ماهیشا هر واحد دو درم کرنب سوخته چهار درم کوفته بیخته آب عنب الثعلب آب کاسنی سرشته بکار برند **جوهری** گوید که این مطبوخ نافع وجع مفاصل ست اگر از بلغم و سودا باشد بالیده زرد کابلی و سیاه هر واحد پنج درم مویز ده درم شاهتره هفت درم بسفایج هاریقون کوفته بالیده الاصل طوطیا هر واحد دو درم پوست بیخ کبر هر یک هفت مقطر یون سه درم هم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بدیران سه درم افتیمون انداخته مجالند و صاف کرده نیم رطل ازان گرفته دران تر بدیک مثقال مایرج فیقرا یکدرم نمک نفطی نیم درم داخل کرده بنوشند **ایلاقی** وجه جالینوس گوید که اگر ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیه بحب سورنجان کنند **صفت** آن صبر یکدرم سورنجان دو ثلث درم مغز چهار دانگ بالیده زرد چهار دانگ سقونیا یکدانگ گل سرخ مصطکی هر یک نیم دانگ بکوشند شربت داگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند بهتر بود دیگر بالیده زرد تربد هر واحد یکدرم و نصف مقل نیم درم جزو شحم حنظل سقونیا هر یک ثلث جزو کتیرا عشر جزو شربتی سه درم **دیگر** بالیده زرد یکدرم صبر چهار دانگ ماهیزهرج بوزیدان هر یک دو دانگ سقونیا یکدانگ جمله بکشربت بست **صفت** مطبوخ سورنجان بگیرند بالیده زرد بست درم بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم سورنجان نمیکوفته دو درم پودینه نباشه یکدرم مصطکی اگفته در سه رطل آب بپزند تا بیکرطل آید صاف کنند شربت دو ثلث رطل با دو اوقیه شکر **صفت** جمی که مرمرکب از صفرا و بلغم را سود دارد ایارج فیقرا شش درم سورنجان بگیرند بالیده زرد بست درم بالیده زرد هفت درم مقل هشت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم با آب گنه ناجب سازند شربتی سه درم **صفت** مطبوخ سورنجان دیگر که صاحب صفرا و بلغم را سود دارد بگیرند بالیده زرد پانزده درم تربد بسفایج شاهتره هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر واحد یکدرم گل سرخ سه درم همه را در یکمنیم آب بپزند تا هفتاد درم باقی ماند صاف نموده بدهند **حکیم بایزید** میدهند که اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کند دو سه روز متواتر بعده جهت نضج مواد مطبوخ سورنجان دیگر که در قولنجی گذشت بدهند و پس از حصول نضج تنقیه بدن نمایند بحب سورنجان مع اضافه بعضی ادویه مسهل در مطبوخ مذکور چنانچه برگ سنا یکمنیم تولا مویز منقی دو تولا بیرون خطمی نه ماشه بنفشه یکتولا خیارشنبر هفت تولا گلقند چهار تولا شیر خشت پنج تولا ترنجبین پنج تولا شربت سنا و دینار هر یک دو تولا روغن بادام پنجماشه اضافه نمایند خود وقت شام شلم را اسفاناخ دهند در روز دیگر این هر بدو هند شیر بجا بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه و گاوزبان چار ماشه شربت بنفشه سه تولا اسپغول تخم ریحان هر یک سه ماشه دهبن نطه چهار پنج مسهل داده بجهت تعدیل مزاج سورنجان شیر خرن دهند که گل بنفشه یکمنیم ماشه سوده در اطریفل کشنیز یکمثقال آویخته بلیسان دو شربت بنفشه دو روزی معتدل هر یکی تولا بدو عرق گاوه و کاسنی هر یک هفت تولا بدو شانند اگر ماده مرکب از خون و بلغم باشد تنقیه فصد بالیدن کنند بعد منضج و مسهل مرکب از ادویه مطبوخ خون و صفرا و بلغم دهند و لیکن باید که دو سه روز کاسنی سورنجان ساده و شربت بنفشه و نیلوفر و زرشک متعمل هر یکی تولا بلیسان دو شربت بنفشه و زرشک متعمل هر یکی تولا بدو شانند اگر ماده مرکب از بلغم و سودا باشد گلاب نه تولا بدو شانند

فصد قیفال
فصد باسلیق

علاج ادجاع مفاصل حری

کالفتن چهار تولد و گلاب عرق بادیان هر یک سیم یا چهار ده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای برنج دلوده با نان و بنده بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج تنقیه بمسهل ملغم مرباینهی که در ربع البوا سیر گذشت با ضافهٔ سوس نجان نماید و بعد از تنقیه مقل یکپاشه در معجون سوس نجان نه ماشه آمیخته لیسانند و بالای آن عرق صعتری نخواهد نوشانند و چون گرم رادرین باب اثر عظیم ست لهذا آن در علاج جمیع مفاصل ملغمی گذشت و معجون سوس نجان همراه مدرات حاره مثل شیره بادیان و نیسون و تخم خوشه و زیره سیاه و شربت بزوری حار معمول ست و در غضای مخلوی محلل مانند روغن گل یا بونه و شبت بالنده و خوردن معجون کاسنی یا ضل الهتاد و مرهمی مرقوم ست که اگر برگ شاخ آگ صاف کرده در ظرف گلی نو بدهالانها وه و میان آن قدری گندم نهاده با تشن نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند و بقدر کف دست با آب خورده باشنه برای دردهای هر جا که باشد نافع قوی این انگباب برای دردهای نیز مفید ست برگ سرخ گل بنفشه و برگ کرچه هر کدام چهار تولد را با آب کافی نمایند تا اگر عرق غرقی منهل الطبیعی نباشد اگر نباشد ناگزیر هنگرهٔ مشک کوچک زرد چوب دار بهلوا رده دال مدس جلبه سوده خشک بالنده و یا روغن بابونه آمیخته بالنده و بالای آتش پنبه کنند نباید برای دردهای هر جا که باشد مجرب ست و ایضاً برای دردهای پیوند عضو دفعة درآید و دردهای شدید پیدا کنند شبیلیس شده را با یک سوم مشک مالش کنند و اگر ضعف دوران آن گل یا بونه آمیخته بمان نافع تر بود و اگر بروغن بابونه آمیخته بمالند اولی حرارت بوعد مالش زنبه یا پارچه بسته بندد و اگر کاهیل مود را بر ساعد همان خشک بمالند و بالای آن پشته کهنه بپیچند جهت دردهای مفاصل مفید ست و برای دردهای که از ان وست و پای مانند مرچاگند و نک شور هر دو را با سرکه جوش داده لیپ سازند مدهوران برگ اژدر شاده پیچیده بپزند و در هوا کشاده نسازند مدهول آن مذکور مجرب حکیم ارزانی ست **روغن شبیلیس** که جهت جمیع وصلابت مفاصل و دردهای غلیظ مجرب ست روغن کنجد یا روسیر آب شبیلیس تازه یعنی اورک دو سیر بجوشانند تا که آب جذب شده رد روغن بماند **روغن دیگر** که بادگرفته و مبطل شهوه را مجرب ست روغن السی و روغن مشرف روغن بید انجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دو هزوه یا بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آگاه سیر آمیخته بقدر نرم بجوشانند تا روغن بماند بر عضو مفلوج سه صد کرت بمالند و بالای آن برگ هزوه یا برگ آگ بر بندند **ضماد** برای دردهای عاقرقرحا کاهیل اجوائین اسالی شبیلیس کچور سابیده بروغن بید نیم ضماد کنند دیگر که ادجاع اورام دردی مفاصل ران فصت جدد ا بیشتر اتیس بیخ کدوی تخ که بهندی کهمه نامند کالی نیری جوز بوا افیون نخ شبیلیس کچلا سادی کوفته نخ کچلا را سوده با آب برگ زیره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشینند تا خشک گردد بهتر والا شب مالیده برگ بید انجیر گرم کرده بران بسته بخوابند و بعد از خشک شدن با آب گرم بشویند و دیگر دردا عضا را که بسبب باد یا سیر سرد بهجت کذا مجرب ست فلفل دوزده قاقله نوشادر یک سرخ شبیلیس یکمجوز سوس نجان پانزده مجوز دو روغن گردگان بست مجوز دوم زرد بیخ مجوز دو روغن کنجد دو سیر جمله پنج خوزنیز خاصیت دیگر جلبه پنج خوزنیز خاصیت در علاج جمیع مفاصل ملغمی مذکور شد بسبب استعمال نمایند در علاج مزاج افرسه عبد اسطور گردد شیخ میفرماید که علاج مفاصل حری مثل علاج حدیدی حری باشد آنچه درمان مع مانع تسکین می یابد معتبر ست انست که گیرند فوه و بنا خواه و خطمی نا و زراوند دو چوبینه و تخم حنا و سوس نجان هر جزیدان و اهلیله هر چهار دفعات جزایی سلوی انیون نصف یکجزو شیرخشت دوم

علاج تحجر مفاصل

بنا بگفته چون بر اصحاب مفاصل نامه دراز گردد و ادویه اندر پیوندها تحجر شود و دقت و حصلابت پدید آید در این باب بسبب روات مادهٔ منصبه چون غلیظ بارد لزج میباشد یا از سوء مزاج معالج که بایته اضعو جوارده و مخدره و یا محلله و یا مذیبات قویه پیش از نضجهاده استعمال کرده باشد که گاه این تحجر پدید میرسد که هیچ دوا که بکار برند مطلقاً تفوذ نکرده و در اکثر مفاصل که بعد زوال آتشک فتد تحجر دران پدید می آید با کجا بعد تنقیه موضع را باد بان تبخیم و دعابات گرم مالند و یا انجیر مطبوخ بیاز و عدد الکمیاه و یا روغن مطلا کنند و یا اوراق حمام مرطب مستوا تر استعمال نمایند و در اشجا نشسته روغنهای طبیعه محلله مانند روغن بید و روغن بنفشه و سوس نجان بمالند و جهت حصول نضج سواد این مطبوخ بنوشند سوس نجان شیرین گل بنفشه گل گاوزبان بسفایج انقیون باد نجبویه عنب الثعلب گ شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه پوست بادیان انیسون درنج عفرنی هر یک چهار ماشه تکلف چهار تولد غدا سپستان مرخ تنها نه بند و قت شام نان باشو با خوراند تا پانزده روز و در شانزدهم بعضی ادویه بیعضا مانند برگ سنا و بلیله سیاه هر دا صد گنیم تولد و میزنند تفی مرد تولد تربیت نضیب ربع بند خطای مربی که باشد خیار شنبر بهجت قوه ادرار شبیلیس شش تولد روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت شب سوس نجان بالا یار جات

کبار نه ماشه خوانند و بعضی آب بعرق گاو زبان کنقادر زند و وقت دویم بگلوآب چوبه مرغ و هندبه وقت شام نان باشوربا خوانند و در هفت یوم این تبر بدر شانند سورنجان شیرین دو ماشه صعطی کماشه در جوارش عود شیرین و خمیر گاو برشیم ساده هر یک شش ماشه آمیخته بلیسانند بعد ه سورنجان شیرین با زنجبویه یک هفت ماشه گاو زبان انیسون هر یک پنجماشه کشوث و زنجبل هر یک سه ماشه در عرق گاو زبان و جوانه هر یک نیم با پنجه شانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه تولچم فرنجمشک و تودریین هر یک سه ماشه کف زده خوشند و غذا بدستور خوانند و همین نمط هفت شش سه روز یکبار داده بعاصل برشت روز چوب چینی نخورانند بتجربه چوبچینی یکروز در میان کنند در روز چوبچینی سه مالند تا بصحت انجامد اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متوالی ازین سفوف و ضماد استعمال نماید **صفت** سفوف سورنجان شیرین هلیله برگ سنا هر یک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دانه فلفل دیان هر یک دو نیم درم حب النیل بدیسه درم ریوند خطائی چهار دنگ درم نمک لاهوری بقدر دانیقه شتری دو مثقال **صفت ضماد** پیه بط و مغز خالی و مغز ساق گاو هر یک کنیم تو ان سه تولچم کتان جامه هر یک دو تولچم پیه و مغز صعطی المثل و سورنجان هر یک پنجماشه بستور مقرر بسازند و بجیز برگ ریواس بستن آن گرم گرم فی الفور تسکین درد و تحلیل ورم میکند همچنین با شه و برگ منه و الو و برگ سمجه و برگ بهمان و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع و صاحب دا اشکوی بجز برگ جها و نور و برگ بی دانه مجربات نوشته و **ذکر بعض ادویه** نافع صلابت مفاصل آن گویند که ضماد اشق مخلوط بزنبیت و عسل یا محلول بسرکه تنه و کذا مغاث و کذا حب آن و کذا انجیر مطبوخ بسرکه بسته و کذا پشک بزسوخته بسرکه سرشته و کذا پشک بز کوهی بسرکه و کذا اکلیل الملک و کذا انجدان بروغن سوسن و کذا بجه الصوتانه با انجیر خشک سوده و کذا کما فیطوس کن با غظ و کذا موم و زفت و اشق هر سه آنچنان گداخته و کذا دبق را تبع دو مرتبه مخلوط و کذا خیری زرد و کذا روغن آن بموم زرد و کذا کنجد و کذا اچرک گرم بسرکه مزبت و کذا اچرک بدن کدرهمام برهمی آید و کذا بموم و کذا بیه خرس و کذا جاوشیر و کذا عنه خام **وجلوس** مع زبت که روباه زنده دران مرا نهفته باشند و کذا در آب کبریتی **و مشرب ضماد** خطمی و بیخ آن در آب طبیخ و کذا مسکه هر واحد نافع ست دیگر آن گوشت خایشت صحرائی مسیحی و لدال تعقد مفاصل و صلابت آنرا مجرب نوشته و گویند که بستن قطعه مسرب بر تعقد مفاصل و بیخ طبیخ تخم شبت نیمکوفته در آب پخته کثیر النفعست و کذا تعصید انجیر بکنجد و اشق **ضماد** کذا بجهت تعقد مفاصل مجرب ست کنجی بقدر مثقال مغز بمن بابونه آب مرزنجوش بسایند تا شل مرهم شود ضماد نمایند دیگر که تجربه مفاصل را نافع و محال صلابت ست حامیه مغز بادام تلخ سوده اشق و مثقال پنج روغن کنجد یا خایا سوسن حل کرده باهم آمیخته ضماد کنند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که این بیخ مدر است مفاصل که در طریق تحجر باشد نیکوست بگیرند مغز تخم حبه انجیر سه اوقیه روغن بادام یک اوقیه روغن گاو یا یک اوقیه عسل نداخته بر مفاصل ضماد کنند و گاهی درین سرکه کهنه یک اوقیه داخل میکنند و اینضا مینویسد که باب مفاصل سخجوه بیخ قفه مرحاره و مواد غلیظه را مذه و اجب نیست که تحلیل ایشان بالتمین کنند بلکه واجب ست که ملینات و محللات معا استعمال نماید و انچه بدان جراست از تحجر کنند اضماد معمول ازاد کرسنه و قرص بسکنجبین ست و از انجدان و خاشا با پنیر و از حضض و اشق بشراب کهنه و زیت انفاق دیگاهی درین آرد با فلاد اخل کرده میشود و انچه تحجر مفاصل را یا از آن کند طریق تحجر باشد نافع بود اضعد و در دفاع **مقولات** که در علاج او اجاع مفاصل بغیر خلیظ الاخلاط ذکر کردیم و از قرص بسکنجبین بسه کلا مزج آب ایشان را نافعست و ایضا بیخ بحوث و ایضا تضعید بیلپوس در آب حل کرده که این تحجر مبتدی را منع کند و همچنین بطولات با بیکدران پوشیده و حاشا نیخته و با بسرکه جوشانیده باشند و پنیر کهنه مطبوخ خاصته در مرقه خایه شیر فروتن و فرنجوی آب خاکسته و کرنب سوخته **صماد** کامل گویند که هرگاه مفاصل از صلابت تعقد عارض شود و گیرند رد و باه زنده و در زیت الفاق بخته دران بیت تیمگرم مریض را بنشانند که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و مرکبان و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و خطمی مفید ست و اگر مقل مر لعاب حلبه گداخته در ها و ن سوده بر تعقد طلا کنند زود تحلیل نماید و ضماد کنجی در آب مرزنجوش با یکسایه نافع تعقد ست **ضماد** دیگر موم و تخم کتان هر واحد یکچو حلبه نیم چو بابونه سایه نموده بر تعقد طلا کنند زود تحلیل کند و اگر آنرا نیم و تحلیل کند دیر گاه دیر ست نقرس و درج مفاصل طول کشد و عضو لاغر گردد و دران انبیم علاج منفعت ظاهر شود

طبیخ نخشبه هر جا سوده ست **صفت** آن بگیرند نخشبه عجاوه دست و پای او را تمام بریسند و آنرا نده در دیگ پر از آب شیرین انداز ند و آن گوشت گوزن تقدیر صالح و تخم دیه سیاه و سفید هر واحد یک کف بگیرند و تخم گذر و تخم شلمو رسداب و لباب و بادیان و برگ کرفس گنجنه های بنفشه هر واحد پنج درم زیت خوشبو یکرطل کرنب بنفشه دو سر بار یکصد و پنجاه دانه خوب بجوشانند تا آنکه سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بمیار اندران بنشانند دآن آب نیمگرم باشد تخم یکدران تا یکساعت

کنجد

نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند و هر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً در این علت در زیت که اندران ماهی پخته باشند نشستن نافعست بن یامین یا بن الیاس گوید که علاج تعقد مفاصل اینست که هر صبح جلاب با آب بادیان و اصل السوس هر یک سه درم و گلقند عسلی دو درم بنوشاند و غذا مزورهٔ خزو و مرغ محب قرطم دهند و تنقیه بدن بسیوسه و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل یاد کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه بط و غیره گرم کرده بقول صاحب کامل گرشت بالند و زیاده باشد عرجا را در زیت اتفاق پخته و آن زیت را در آبزن اندا خته مریض را دران بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و تا بعضو این مواد نماند و صفت آن جلبه بزرگتان کنجد هر را هدده درم سوده بنفط یا روغن سوسن بسرشند و تناول کنم گرز مطبوخ بنفوسیاه و اگر نباشد بسرخ نافع بود و تا دست و پا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت اکلیل الملک و بادیان و حاشا در گرم و بر سجاب و نمام شامهم نهند و لیم پیه بط نفر ساق گاو در روغن زیت یا کنجد یا سمن گداخته بمالند و صاحب این علت را تناول شیر و تر شیر مهاد میوهای تر جماع و تخم نشستن در آب سرد و طعام شب اجتناب کند و قماربازی نماید اگر زمانه تابستان باشد بر مداومت تناول طرفیلات و صابون مرسیات گرم باید کرد **خجندی** گوید که در تعقد تجویف کرتیه و دوای ملین دو هفته دیگر محال استعمال کنند و چلوس طی نطولات محال باید نمود و مداومت استفراغات نافع از اجتماع مواد تعقد مفاصل نماند و این مضمار تجویف را نفع کند جلبه تخم کتان کنجد کرتیه لعاب خطمی مقل پیه بکیان مردی زیت مردی روغن سوسن بر مقدار مرتب ساخته بر موضع مضمار کنند و دیگر آرد جلبه ترمس بزکتان انجیر الیه جمله را علی الرسم جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ بادبان بلینه و محاله مثل شحوم طیور و مخ ایشان را سود مند ست و لعاب بزرکتان لعاب خطمی کنجد مسحوق با آب مرزنجوش همه را مخلوط نموده بر موضع ضماد کنند **نقرس** و آن عبارت ست از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در انگشت لهذا ابن جزل گفته که مفصل بهام پا را نقروس گویند و ازین اسم نقرس را خذ کرده اند و وی تسمیهٔ حال باسم محل را بعضی گویند که اگر در بند دست و انگشتان او درد و ورم افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از تجلوا وجاعی ست که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی از جانب آن و بعده عام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی در هم کند و باد این را و تا روز عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود و چنانچه جالینوس گفته و لهذا چنان اتفاق نیفتد که اورام و اوجاع صاحبان نقرس متوجی گردند و چنان عارض شود که جلبه خصیتین اصحاب نقرس را اگر گردد و نقرس صفراوی بشیه بسرگ مفاجات کشد و خصوصاً عقب تبریدبسیار و صاحب کامل می نویسد که در نقرس شدیده تر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام میرسد و آن مفصل حسیست و سمت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید بمفصل می نماید و بهمین جهت هرگاه ماده بسیار بود اندفاع او بمفصل حسی مشکل برگشت باشد و دری بود دهر اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سر بن باشد محدود و بهر آنکه این مفصل متفرق گردد و تمدید او کند و جماع لامیعاد بمفاصل استیلا طعام قوی ترین اسباب این مرض ست و اندر الفوائد گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس تعلیل تفسیر این تجویل نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر طعام ابدان خود از زدی فضول مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و حضور و دعت و ترک یاضت در استحمام استعمال می نمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود و اما از صبیان احدی را ندیدیم که از این مرض عارض شود مگر هنگامی که از اوجاع مفاصل در دست و زانو حادث میشود بدانسبب فی الجمله در دو در مفصل قدمین پیدا میگردد ایضاً بقراط گفته که زن را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و بسبب آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از ان خارج میشود و جالینوس نوشته که بعضی زنان را دیدیم که نقرس ایشان از احادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه رویه کرده بودند و ایضاً بقراط گفته که مرض نقرس در سبع و خریف در اکثر امر حرکت میکند گاهی وجع نقرس موروثی بود بسبب ضعف عضو یکه در بدن آباء و اجداد او ضعیف باشد و گاهی نقرس از وجع مفاصل از هم و غم یا سهر و غیره از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض در وجع مفاصل و عرق النساء سیکی اعراض گردد و گاه کثرت غذا را فائده داشته کند و آرام در صحت استعمال نماید و دان جماع لامیعاد طعام کند و استعمال یاضت کم نماید و مفاصل ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و مواد یکه بمفاصل رسیده دریا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد گاهی این علت که از غلظ بلغمی لزج متولد شود هرگاه که مکث او در مفصل طول کند غلظ و لزوجت او بسفر او حقی که از این چنگونه متولد شود و مثل آنکه در مدینه پیدا میشود در هر گاه چنین باشد تصحیح مفصل سهیل نباشد و یا ماده محدثه این مختلط از مواد اربعه بود و بر آن از طبوخ اخلاط علامات ست دلال نماید و آنچه حدوث آن از مثل این بلد میباشد در وقوف بران عسر تر باشد در هر گاه که در نقرس درم بود اکثر مدت و طول کند و در چنین باید تسکین باید

واین وقتی باشد که ماده غلیظ بود و مجرای لطیف باشد زیرا که بدرستی از آن سکته نمیشود و ابن الیاس گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع و رم و کثرت عصاری حبس متحلل آن و کثرت حدوث آن از رطوبات و کثافت جلد این مواضع ست که ماده در آن بسرعت تحلیل نمی پذیرد و اقسراطی گوید که در این شدید تر از باقی انواع مفاصل سرسان باشد که این مرض اکثر مردمی مبتلا شود و از سوء مزاج ساذج نادر افتد و ماده منصبه بسوی این عضو بقبول سیار بود و بسیار بود و مقصد آن تنگ ست و ابن سینا مواد محدث نقرس را مخالط صفراوی حاد خالی نمیداند و بجهت این مرض خواجه سرایان و زنان و کودکان عارض نمیشود و صاحب تریخ گوید که این ظن از امراض متوارثه دور نیست از خواص ست که موضع صرع و تشنج گردد و الم شدید کند و گاهی صرع از او رای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل بهام آغاز نماید کثیر الوقوع ست و ابو منصور گوید که سبب نقرس اصلی مواد باطراف ست و این بسبب قوت اعضای رئیسه ضعیف طراف و ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتر و سوء هضم طعام و جذب کبد کیلوس غیر هضم و بسبب تولد حرارت عرضی بکبد از هجوم یا حرکت سخت یا احتمام و مانند آنست بقراط گفته که در و نقرس رصیف و ربیع اصحاب مره سودا را هیجان کند جالینوس گفته که درد نقرس مشایخ کمتر بود از آن صحت نیابند بنابت گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف تر باشد از آنکه در جانب چپ بود **بالجمله** نقرس نیز از سوء مزاج ساذج و مادی مثل سایر مفاصل حادث میشود و اسباب طریق تشخیص و علاج هر سبب این هاست که در اوجاع مفاصل مسطور شد و در اینجا نیز بعض علاج آن جهت اقبال اطباء گذشته و مشورت در تذکره اخواص مجرب نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل و نه سال رسیده باشد بر صاحب نقرس سکون دهد و آنست و از ابی گفته که تعلیق ساق سار است بدان جانب که نقرس است و آن از جانب چپ نقرس تسکین دهد و نماید و مکرر تجربه کرده ام تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیه نافع نقرس حار بارد نوشته اند

علاج نقرس حار

بدانکه در اینجا افراط تبرید باشره و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که در آن خوف اعادهٔ ماده از مفاصل بسوی اعضای رئیسه هست و این موجب هلاکت گردد و اگر اینچنین خطا رود بهر تغییری در اعضای رئیسه ظاهر شود و رعشه و خفقان و غیره رو نماید بزودی آب خیگر یا طبیخ حشایش مرخیه مجازه چون بنفشه و بابونه و مانند آن بر مفصل مؤلم بریزند و مفرحات یاقوتیه خورانند **سویدی** گوید که ضماد عصاره کشنیز سبز و کذا فوفل بسرکه سرشته و کذا اسوبق شنیز با آب جی العالم صفیر سرشته و کذا عصاره خیار سنبر با مشتم حدة آن سرکا آمیخته و شرب نیم درم ماهبوداده و کذا طبیخ برگ آن هر دو برای نقرس حار مجرب من ست و ضماد عصاره جی العالم تنها و با صندل سفید و کذا عصاره ماهیتا با آب کشنیز سبز و کذا طخلب تنها و سویق و با بسرکه و کذا آب عنب الثعلب با صندل سفید و یا با بوش در بندی و یا با روغن بنفشه و کذا عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفر جل بریان و سرکه و کذا اشکوران و کذا اسفاناخ مسن مخلوط با روغن گل موم کرده یا افیون و زرده بیضه بریان و شنیز زن و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا زعفران الحدید بگلاب و سرکه سرشته و کذا سفیداب با آب جی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی با آب کشنیز و اندک سرکه یا سویق و کذا شیر زن بریع و رم زعفران و خرنوبه افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و طخلب کذا با قلا المطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا اسفاناخ و بیخ جی العالم کذا دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته بسرکه آمیخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا اصندل سرخ بگلاب سوده و اندک سرکه و آب خرفه و افیون و کذا خبث الحدید روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یکدرم در شیر زنان حل کرده **و بلع** عدس بریان هی دانه برناشتا و **فطول** طبیخ کرنب عصاره آن **و تعلیق** سحر مفتیس و کذا پای خرگوش است بر پای نقرس است و پای چپ آن بر پای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع بر پای راست و پای چپ آن بر پای چپ جانب نقرس حار راست **مسیحی** گوید که اگر نقرس مزمن باشد باید که ابتدا باخراج خون نماید بعد از آن فطور محلط غالب کنند اگر [illegible] ادویه مسهل صفرا مثل اهلیله زرد و آلو و ترنجبین و شاهتره و مستین و صبر و سقمونیا استعمال نماید اگر بلغم بود با دو میه سهلان مثل ترنجبین و حب منقلا و اشق و کبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات مبرده طفیه مثل عصاره معمول در برگ کرنب جوشانده و نیم برده بیضه خام سوده و ورد ی سرکه روغن گل ست و یا روغن [illegible] با جو آمیخته و اگر اعضای چکرین افتد که تبرید زیاده ترکند از عصی الراعی و عنب الثعلب برگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و مرتر از این آنست که بزر قطونا در سرکه با هم نرم کنند و روغن گل آمیخته بر سر مرکرده استعمال نماید و هر گاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضماد می باشد که در تبرید بگذرد از این بود خطی سا بسرکه بر هم زده استعمال کنند و اگر در وقت شدید بود چند انکه طاقت برد ثبت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کلاهور و لبن خشخاش و شنیز زن و لفاح

چون هر واحد بآرد جو بیامیزند و بر موضع گذارند و قوی تر ازین فیون ست و بایه که کمتر باستعمال میآشامند مگر آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آنکه اندک دیوانگی پیدا شود استعمال آن ترک باید کرد زیرا که از آن تخدیر عضو و اضمحلال و حرارت غریزی او میکند و اگر اتفاق استعمال آن ناچار افتد غیر واجب گردد بر عضو مریض لطابات محلول بر وغن بابونه تهند و ازین نضج و اعادهٔ حرارت غریزی بسوی عضو نماید و هرگاه نقرس از غلظ صفراوی حاد باشد و چست که تنقیهٔ آن غلظ کنند بعده بتبرید و تلطیف استعمال چیزی نمایند که تعدیل حدت و لذع کند و استفراغ بادویه لینه کنند که در ان لذع و حدت نباشد در آن مثل بنفشه و بابونه و نیلوفر و خیار شنبر ست و اگر میسر نباشد قوی از قند با این دو به تقریب استعمال کنند و حدت او بکثیر او طباب و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و خلمب و کاهو و سپیدهٔ چوبرادهٔ کدو و برگ بید و نیلوفر و آب کدو و آب عصی الراعی و آبگاهو تهند و اگر درد شدید باشد و حاجت بچیزی افتد که تبرید لطیفه بیشتر کند باین قیروطی اندرکی افیون و عصارهٔ لفاح آمیزند و مداوت یخته آب سر برعضو کنند که این عظیم المنفعت ست حب که سهال از نقرس صفراوی کند صبر یکدرم سقمونیا بیست درم گل سرخ دو دانگ سونجان سفید نیم درم جماز مانه و این بگفته ست طلا برای نقرس حار صندل گل سرخ شیاف مامیثا فوفل بوشن و بندی هر چهار یک جزو افیون بیست جزو بسرکه و آب طلا کنند و وا که تحلیل نقرس حار بعد سکون حرارت و اهیب و کند موم را بروغن سوسن گداخته لعاب حلبه لعاب اسپغول و برگستان و خطمی بآن حل کرده ضماد نمایند ابو منصور گوید که اگر نقرس از حرارت باشد و آثار خون ظاهر بود فصد بسلیق آدمی محاذی عرض گیرند بعده آب آلو و بنجمین بنوشانند و اگر این طبیخ نرم نشود شربت ورد مقوی یا بنجمین محلول بگلاب یا بنجمین معجون تخم کاسنی و خیار یا شربت آلو که دهند هر کدام از نیما سقو نیا بقدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد از ان در آخر هم مطبوخ سونجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یکی دو یا دو دفعه بنوشانند بعده فصد کنند و انچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند شلماب اشیر سرکرده آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود بران روغن بنفشه یا کدو بقدر یکدرم یا روغن بادام دو درم چکانیده بدهند اگر التهاب شدید نباشد اجلاب بدهند و اگر نحیف نبود مار اشیر و شکر صرف بدهند و آب آلو و عناب تر بهندی و جلاب یا بنجمین معمول از تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند و یا لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجای آب روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند قبرای مرض که در پای باشد بهتر فصل آنست که قی کنند بعد استفراغ اطعمهٔ واشربهٔ حامضه بدهند و اشربهٔ بنفشه و بنجمین یا آب چغندر یا سفوف تخم آن یا کنگر زده خورده قی آورند و در ابتدای امر باد و یا لینه مثل عدس آب عنب الثعلب طلا کنند و پاچه بطبول بسرکه و گلاب و کافور سرد کرده بران گذارند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و آزار دهد مسکن چه دانست که گیرند سونجان و عدس مقشر هر واحد یکجزو استخوان سوخته ربع جزو شکر همه را زده درم تر تاخیر سم بخورانند و در اول امر آزار دهد مسکن نیفتد آب بسیار سرد بر عضو دیا آبیکه دران مورد یا پوست درخت بنق یا پوست انار یا برگ شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب قدری افاقیا جوشانیده حل کرده سرد کنند و بر عضو زنند و چون درد قی بر عرض بگذرد عضو را در آب گرم یک لخته نهند پس آبرده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیهٔ بدن بفصد و استفراغ کرده باشند این طلا نمایند صفت آن گل سرخ صندلین گل اسپغی هر یک بست درم شیاف مامیثا ده درم فوفل صفید اب و بوش و بندی هر یک پنجدرم آب کاهو بسرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد چیزی از ادویهٔ مخدره بآن بسرکه سایده ضماد کنند و چون درد ان تسکین یابد بادویهٔ مطلقه تسکین نکنند مثل آرد جو و خلمی سفید و بنفشهٔ خشک آمیزند و یا سفرجل یا بیزر تاهرا شود پس سایده بآرد جو سرشته ضماد کنند ضماد محلل درم حار رد و آخر ضرر ضماد کنند موم در روغن سوسن گداخته لعاب حلبه و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر لوبیا بیزر تاهرا شود و سایده گرم ضماد کنند تحلیل قوی بدهد و تسکین نماید همچنین سویق شعیر آب بسرشته ضماد کردن قوی تر ازین آنست که این سویق را با آب کشنیز تر بسرشته و یا گیزر خطمی سفید و آرد جو و بنفشهٔ خشک و اندک بابونه و اکلیل الملک و آب کرنب سرشته ضماد سازند تا گرد عضو تشنج و میل ظاهر گردد موم هم بروغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند و حقنه لین بدهند تا بعد آن زند و قد اعتدال نیت و طعوم طبیعی کوهی و درشتی و کمک بطریق تمام و ریاسه و حصرم سرشته بدهند و اگر دیگر پیشرفی شراب ابنطاکی گوید که علامت معالجهٔ نقرس مثل وجع مفاصل ست الا آنکه نقرس حار را نفع میکند بالجمله اعلم و کشنیز و خاسه کرده آرد جو و هر سه را بعلیق موی کوک تسکین آن کنند و همچنین قیروطی بران چسپ دانهٔ عدس بریان هر روز پاچول و روغن طلا بزره بیخه و افیون نیز مسکن هر دو آنست

علاج نقرس بار دوم مرکب

هرچه در علاج مفاصل ساذج و بلغمی و سوداوی و مرکب سطور شد بعد تشخیص سبب بحسب سبب محدث مرض بدان علاج کنند **سویدی** گوید که طلای برده خرد گل ارمنی و ضماد مستحلط بگندم نرم ناشتا خایسیده و نطول طبیخ شلم کرات هر واحد برای نقرسهای رد مجرب من ست **وضماد** شیر انجیر آرد جو و کذا انجیره و حلبه و سرکه و کذا لعاث بسرکه و کذا اقط الیهود و آرد جو و نطرون و کذا ماغ انجیر ققار العما بسرکه سرشته و کذا اگر کرنب مطبوخ و یا سرکه گرم کرده و کذا آب کرنب مطبوخ و سرکه و کذا زرالبیض سفیده کوفته و خراب آمیخته و کذا سرگین کبوتر و کذا تقال نرش و کذا حنظل سترده مالش بدان و کذا جاوشیر نرمیت خوشبو یا مگو شت موزیه و کذا زبد البحر بفرنیه دوانه آمیخته و کذا صاب لبان سرکه یا با زرشک و کذا سرکه شکل مشهور کذا اقرص خیار شنبر و خوش یا ی کذا پوست خ کهر و کذا اگیر گیاه و سوخته تنها یا با زیت خوشبو و کذا پیه بره با زیت و کذا صمغ سداب کذا قنطوریون سرکه زنی ست و کذا باد اور د آرد با قلا آمیخته و کذا زعفران و پیه بز نر و پشکل آن و کذا روغن نقوم موم زرد و کذا برگ بید انجیر سوده پخته و کذا صدف کلان در سکوره دهان بنشسته سوخته و کذا روغن سفیده و کذا جوز اسپیو می ربا با قلا آمیخته آب گرده و کذا نامیران چینی و کذا اصطلی سرکه سرشته و کذا زخوان قمه سرکه حل کرده و کذا خوان ماکیان سفیده و کذا زگلاب بسرکه حل کرده **و شرب** با بوده انجیر در مرجما البسل کذا برگ و بخور مرمیر با تخم شوبا پخته و کذا تخم حنظل و کذا دانه انجیر بسل و مرجای آن و کذا آب کرنب و کذا شبانه روز تر کرده صاف نموده با طلای بغدادی بعسل شیرین کرده هر روز نا سه روز متواتر و کذا ابوست بیخ کبر سوده با العسل گرم مکرر کذا زهر طبوخ طبیون و کذا اهم نرسوخته و انیسون و بادیان مساوی هر روز نیم اوقیه تا سه روز و کذا اسکه عنصاوه کذا آب پودینه نهری **و شرب ضماد** تفر الیهود در سرکه و کذا اطبیخ فاوانیا و کذا اشق و کذا جاوشیر و کذا صبر و کذا روغن و کذا امعر مجالب کذا صاب الفیل و کذا مغز نپسته دانه بعسل کذا قنطوریون دقیق و کذا راسن و کذا سپیدار ماه و کذا عسل خیار شنبر و کذا دار شیشعان و کذا ابرسا و کذا ارگ سرده و کذا زفت و کذا اسداب بستانی و کذا شیطرج بعسل و کذا بهمن سفید و سرخ و کذا اقط سفید و کذا اناخواه و کذا زوج و کذا زراوند طویل و کذا احلتیت و کذا اسکبینج و کذا بوده نهری **و طلا** و ضماد طبیخ شلم و تخم قفر الیهود تعلیق طلا خالصه و کذا مرجان ربا یی و جلاسن سرخ و کذا ابر جلد شیر و کذا زر طبیخ حماما بعسل عضو طبیخ کشوث هر واحد نافع فقرسهای رد ست **ابوسهل گوید** که اگر نقرس از خلط غلیظ بارد باشد باید که اول در یافت نماید کیفیت و کمیت و آنگاه در هیچ بدان است یا بسوی عضو الم عضوی دیگر پخته پس اگر در هیچ بدن باشد باید که اول استفراغ جمیع بدن بقی فرماید باین نمط که اطعمه کثیر مختلف تخم نخورانند و طلای حلتونشانیده قی کنانند سه مرتبه در شش روز بعده مرتب کرده سکنجبین عنصلی تر کرده و خرق ادران خلانیده باشند قی آورند و بعد ازان هفته مرتبا نقطه یون دقیق در اوند طویل و نطرون و فخ سنبل عسل استعمال کنند و اگر خلط سخت غلیظ باشد در هفته عصارة الشاه و حنظل انارند بعده حبتین و حب شیطرج و حب سورنجان هندی دایمی دهد اگر بخر انند تا آنکه تنقیه بدن نماید بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا مثل این بار دیگر پیدا نشود مشابه شود و بطیخ بس و معجون هر سنی تریاق کبیر استعمال نماید و در بر موضعه در ضماد ات ملطفه محلله مثل ضماد معمول از کرنب سوده زعفران ضماد مرتب از زرده بیضه و مغاث ذر عفران و کمک سوده و طلا و روغن سنبل و روغن غار دو روغن سداب هم آمیزند و در نحط خلط مرض ضماد از برگ غار و بابونه و حرمل و اکلیل الملک خام و مرنجوش سانه و قیر مدنی از فرفیون و عاقرقرحا نطرون جوشانیده هر روز چند بار بر عضو نطول کنند **و اگر** خلط سودا وی غلیظ باشد باید که ادویه مخفف بسیار استعمال نکنند بلکه در ابتدا تسخین های اعتدال تمام نمایند مثل خردل تر بزکتان و قطف بیضه و طلا و تنقیه بدان ای سودا با قیه بزن بسفیداج و خرق سیاه کنند **و اگر** خلط مرکب باشد دو ادویه بیموافق ترکیب آن استعمال نمایند و بایین مطبوخ استعمال در نقرس مرکب دایمی کنند بلیله زرد پانزده درم تربد سفید بسفیداج سنای مکی شاهترج هر واحد چهارده درم سورنجان سفید تخم کاسنی و کرفس و بادیان و گل ارمنی هر واحد نه درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده بار دو درم نبات سفید بنوشند **حب سورنجان کبیر** برای نقرسهای رد ایام خیقراده درم تخم خطمی قنطوریون هر واحد پنجدرم فرفیون دو درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد پنج درم تربد سفید ده درم بنجبیل شیطرج فوفل فلفل جندبیدستر جاوشیر سقمونیا احلتیت قدمقل هر واحد پنجدرم سه ساخته دو نیم درم تا سه درم ادان بخورند **طلا** برای نقرسهای رد سفید سامانه جندبیدستر فرفیون مرمکی صبر اقاقیا مساوی بشراب کهنه طلا نمایند و با بیکه دران بابونه تخم شبت نطول کنند بر عضو هر بار شش نماید روغن سیسنبر و بلش نماید روغن سیسنبر و جاوشیر و علبه و تخم کتان و شق ضماد نمایند **با بن نوح** گوید که اگر نقرس از زمانه بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد استعمال ادویه ملطفه آب ترب که دران خربق خلانیده باشند و ترب سکنجبین تیز کرده باشند بعد ازان حب سورنجان معروف بقیم الارمنی یا حب شیطرج یا حب بابانی بخورانند و حقنه حاره کرده در حال

[illegible]

عرق النسا میاید یا حقنه کردن ابو سهل اندرا دویه مسهل مزمن مثل قاریقون و تریاق فاروق و آردکرسنه بشراب خشک و روغن سداب آمیخته ضماد کنند و دور
انخطاط بقبل بهبود محلول کندان اندرخطمی سفیدوقدری عقیدالعنکبوت سرشته باشند ضماد سازند یا بگیرند کنجد بسته ۱ درم برگ مرزنجوش تر ده درم هر دو را سابیده بلعاب جلبه
آمیخته بگذارم ضماد نمایند و چون درد شدت کند چنین ضبیه عرجا باشلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ملاقی مسطور شده بکار برند و غذا نخود اب یا زگوشت طیور کبوتر
و انچه تغلیظ خون کند مثل لحوم وابزین و اربنج هندبا و جمیع مضرات که در علاج کلی اوجاع مفاصل مسطور شد احتراز نمایند و چون هریس فاسخت ۲ و دوای مرمحمد زکریا استعمال
کنند و آن در وجع مفاصل بلغمی قول صاحب خلاصه گذشت و جالینوس گفته که نفرس را دوای ملطف و مدر نافع بوده و چه تلطیف قوی کند بلغم افاعی ست لیکن باصحاب
ابدان صلب بگرگوشت استعمال کنند که نفرس از ایشان بیرون متوسطین و مرزلین بستعمال آن بلاک میشوند و مدرات بول غلیظ مثل تخم سداب بری و زراوند مدحرج و حنظل با جوشنده
بدهند و تریاق الافاعی قلع این مرض میکند چون در مستان هر روز بعد جشم طعام انجوزه دو جم اگویند که این مرض ۳ تا بهار مبسوز نده خاکستر او بسر که بر نفرس طلا کنند مگر نفرس مبدا نماید
و مقشرین ادویه مانع انصباب ماده بسوی قدم نمایند و ادرار اگر برگشته بر بیه میریزد و مرفق مختنق گردد بلکه لزوم تریاق کبیر نمایند که خلقی کثیر از ان صحت یافته و حمام خشک و
آب چشمه با نفرس اسود مند بود و جهودی گفته که در نفرس چیزی نافعتر از روغن کلکلانج ندیدم چون بادام شیرین بدان آمیزند و آن سرا بیون گویند کسی که
اراده تحرز از نفرس کند باید که تلطیف غذا نماید و احتناء بهضم کند و اغذیه غلیظه نخورد و کسی که استعمال سختین آب نمک بر پای خود مدام کند از نفرس محفوظ ماند همچنین لکه
بنمک ان ضماد کنند و آبن ماسویه گفته که صاحب نفرس ۴ اسهال یا بارزن نیفتد یا روغن بیدانجیر نافعست و ثابت گوید که در نفرس از استعمال ادویه شدید القبض مثل آب انا
دانگور و مانند آن و ایضاً از قوی التحلیل حذر کنند و حنکی ابن بن گفته که اصحاب نفرس ۵ بوشیدن موزه در تابستان نفع میکند و جالینوس گفته که سیر را با بیک سوده بر نفرس که اخلاط
غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا آبله افتد بعد ۶ وه کرده آب نمک بشویند که این نیکوست و چون نفرس هیجان کند این دو انجوزانند سورنجان و مصطکی و شکر سفید
مساوی وقت خواب سه درم با آب گرم بدهند و اگر بارد المزاج باشد زیره و نجبیل در ان زیاده کنند و تعاهد ادویه مدره قلع تام نفرس و اوجاع مفاصل کند لادر نوع عارآن
و اسهال در اوجاع اسافل بدن استعمال نکنند مگر بعد تی ورنه اکثر مرض زیاده گردد **صفت** حب ماهیانی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و شحم حنظل و صبر و بابونه زرد هر یک
هشت مثقال شیطرج و تربد افتیمون دشبر هر ۷ مثقال و قرنفل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فربیون و جند بیدستر و مصطکی هر یک صد مثقال صمغ را در آب ترکنند و ادویه
بدان سرشته جسا زند شربت سه درم **داود گوید** از مجربات برای نفرس ۸ رطلا و نطول بهوال فسان و سرکه کبریت و نطرون و دم حیض گرم هست و گاهی بدان
آرد ترمس و حلبه سرشته بیشود و جمع مراعات کند که در مفاصل گذشت زیرا که ماده هر دو یکی است و بدا اندک قوم و کربنبا را نافع آشیای ست که درین علل غذا و طلا ۹ استعمال کنند
چنانچه سناو سورنجان از اجل ادویه آنست و انچه تسکین او فی الحال نماید نباتون کبوتر جمع کرده روغن آن و از اجل ادویه معجون هریس هست و نطولات
او کاهو و زیت کهنه و زعفران ست سمر هندی مینویسد که این روغن حنظل مجرب ست و جالینوس گفته که آن نافعترین چیزها و علاج نفرس و وجع مفاصل ست
حنظل را مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آنکه قوت او در آب آید و صاف کرده روغن یافته با بجوشانند تا آبش فانی شود و در روغن باقی ماند و بردارند و استعمال کنند

عرق النسا و وجع الورک

عرق النسا دردی بود که از مفاصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین و چون این چیز بماند اکثر عرق النسا
منتقل گردد و در شیخ مینویسد که عرق النسا منجمله اوجاع مفاصلست و آن دردی ست که از سرین آغاز کند و از پس آن نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر که
مدت او دراز گردد نزول او زیاده شود بحسب قلت و کثرت ماده آن و گاهی تا انگشتها رسد از ان پای بدان الاغر شود و رکوع و استوای قامت دشوار گردد و گاهی با نخلاع طرف
منجر شود یعنی عش ورک از مفاصل بود و گاهی ماده آن مستاصل شود بسرعت عود کند و اما عرق النسا و نفرس بسرعت عود نمایند از ادنی سبب این بنا بر
وضع عضو بود در اسفل و این علت مورثی بود خصوصاً نفرس را ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد بعد ده عصبه عریضه در آید و چون در دکند مهیا بانصباب ماده از جمیع بدن
از فوق بسوی آن گردد و غیر از مواد محتقنه بدان امر گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه در عصبه عریضه باشد و بسا ست که رطوبت مخاطی در حق ورک بود
و زمانی را که میان زانو و حق ست مستر خی گردانند و ورک استخلاع سازد و قبل آن حال و میان ایشان گاه ۱۰ انخلاع عارض شود و آن مرتبع الخروج باشد و عرق النسا

۱ دانه خرمای پاینده
۲ نان بن با آب جوشانیده
۳ دفع کند آن مرض را
۴ نفرس
۵ نفرس
۶ وه کرده
۷ هر
۸ نفرس
۹ طلا
۱۰ گاه

اشد اوجاع مفاصلست وداغ کردن ازان امین گرداند تواما وجع الورک آنست که دران درد ثابت در سرین باشد ونازل نشود مگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد اکثر اوقات ضعف در ورک سبب طول علوص بعضی اشیای صلبت یا بسبب ضربه لاحق سرین یا بسبب درمان رکوب عارض شود واسباب این همان اسبابیست جاری مفاصل الا اکثر اینها در یکی خام افتد وبیشتر انتقالی بود از اوجاع رحم مزمن باقی مدت طویل قریب ده ماه وگاهی زیاده ومختلف تیز از اعتلای عروق ورگ زخون وازاورام یا ضی خون رسیا افتد مگر انکه اورام مذکوره بسبب خون خود شل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشد چنانکه گذشت اندکی گاه بر ران صاحب وجع الورک سرخی بقدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود ودران خارش سخت عارض گردد وصاحب آن خواهش بقولات کند درست ونیچ وزنبیر وقیچی سی گوید که فرق میان عرق النسا وبین مفاصل آنست که درد درین اندر ظاهر استخوان آن بود تا مفصل نرانو وگاهی تا کعب تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد وحدوث آن بالا خاط دسوخی غلیظ باشد یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل سرین وگاهی درین علت بسبب لزوجت ابن خلط درک متخلخل گردد وچون زمانه بابن علت دراز شود پای لاغر گردد واز ان لنگی حادث شود زیرا که سوءی پای فذا کما ینبغی نرسد ولاغر شود ولهذا بقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود ومزمن گردد پای او متخلخل شود تمام پای او لاغر شود ولنگ گردد وشاید تیز این علت آنست که در جانب چپ عارض گردد وعرق جانی گویند که نسا رگی ست که از سرین تا شاشانگ وتا انگشت کوچک فرود آمده وچون ماده این علت درین رگ واقع میشود وجع مزمن وطول آن بیرون اندازد عرق النسا گویند واسباب ق النسا ودر سرین همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد وعلاج نیز یکی ست لیکن از بهر آنکه این موضع غائر ترست ودر میان گوشت بسیار ست وماده مرض غائر تر بود علاج بهر دو جا که یاد کرده می آید وعلامات نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده وعلامت مختصه عرق النسا آنست که در اوصاب الاعضا رطوبتی مخاطی بوده قامت بشواری راست تواند کرد یا بجمله علاج مادر ورک عرق النسا حسب سبب بتشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نماید واگر ازان فائده نشود مسهل بلاد طلا کنند وهمچنین بشیر زقوم وحنظل بیدستر یا بشیر آنجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد ومواد ازان جاری شود وباید که جراحت را مندمل شدن نهند واگر ازین تدبیر هم نشود داغ کنند

علاج عرق النسا ووجع الورک حار

هرچه در علاج اوجاع مفاصل دموی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق النسا نمایند ودر ابتدای مرض نیز بمرخیات ضماد کنند وایضا در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهترم وگل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هریک شش مثقال شاه دانه بادیان گاذربان تخم خلمی هریک چهار ماشه موز منقی دو توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند وبعد چهار بچوزه بلدیه سیاه افقیون تربد موصوف هریک شش مثقال شاه دانه فلفل سه ماشه تسهیل دهد وشاه سنای مکی تخم قرطم هر دو احد یکتوله داخل کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله نیم بچین چهار توله روغن بادام نیم پخته اندوده مسهل دهند وبعد مسهلات سفوف سورنجان استعمال نمایند یا سورنجان سوده ماشه باطریفل صغیر توله سرشته باعرق کاوه دیا شاهتره بخورند ومقل بریروغن گل سوده ضماد سازند وگاهی سورنجان با طریفل باشیره تخم خیارین شش مثقال شاه تره شنبر چهار ماشه نبات دو توله وگاهی با شیره خارخسک وشیره تخم خربزه هریک شش مثقال نبات یکنیم توله داده میشود وگاهی در عرق النسا شنبلیله وجوز ابی قصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیره خیارین شیره کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفری نوشانند وصندل مسرخ آب کشنیز سوده ضماد میسازند وگاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیره تخم خربزه شیره خیارین شیره خارخسک شیره بادیان شربت بزوری داده انیون بروغن خلمالیه میشود وبهتر آنست که پنجاره ادعات وقابضات زخم طلا کنند ودر ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحرارة مثل تخم کتان دانه بونه در روغن شبت وامثال آن ضماد کنند واگر از خط اضماد دارد کرده باشد ودران خوف خلع مفصل بود مدارک آن سبز دن مریض در حمام گرم وپختن طبیخ ادویه مرخی تعلیم کنیم بعضو نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن کنجد بیمار که باید کرد اقوال مهرج یحیی گوید که در عرق النسا اولا فصد باسلیق باید کرد بعد ده خلط غالب را گر صفرا باشد بصبر وآب بادیان وآب کاسنی دهلیله تنقیه آن کنند ودر ابتدا تنقی کردن بعد طعام آزاد نافع بود یوحنا علی مسیحی گوید که در علاج عرق النسا داوجاع ورک درگیه باید که بقولین مذکوره در اوجاع مفاصل سوجع کنند وبعد از آن که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آنست که در نیچ اداسی اورام در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که اداه عمیق بود ودر اورام در انچا جسب آن نماید ماده را چنان گرداند که تحلیل آن دشوار گردد ونیچ مفصل میسازد چه آن غیر نرم میسازد بلکه وجیست که اگر اراده تسکین می رساند در ابتدا باشد تسکین آن مرخیات ملینه کنند مگر آنکه چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد ودر علاج اینها در بلد باید وفصل بار دو در موسم فربه دشوار بود در شرق چپ دشوارتر ست تا مار دموی نافع ترین چیزها فصد ست

و فی الحال زان انتفاع یابند لاجرم فصد لازم دست گیرند بعد از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و فی الحال کردن درمان نافع بود و اما اسهال گاهی ضرر کند و افتصار بر فی قوی کنند تا اسهال داده رسوی اسفل جذب کنند مگر آنکه معلوم شود که مادهٔ علیل ست و چنان نیست که همه روز فاتحه کنند پس فصد پاکشانید و بدانکه فصد عرق النساء و عرق النسا ناخنتر از صافن ست مگر آنکه در عضد و جانب وحشی نبود بلکه نوع دیگر باشد که بعضد او در طرف انسی بود که در آن جا فصد ناخنتر از عرق النساست باآنکه این هر دو شعبه رگ واحد اند و مثل باسلیق و قیفال ست نیستند لیکن چالینوس ذکر صافن و رگ را بعض نکرد فقط و فصد رگ را بعض ناخنتر از عرق النساء و صافن هر دو ست و فصد رگی که بساق خصر و نصر باست بکشانید و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ ناخنتر از عرق النساست چنانچه اسیلم ناخنتر از باسلیق در امر مرض کبد و طحال است

صاحب کامل گوید که اگر عرق النساء را باشد ابتدا بفصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون بقدر حاجت نمایند و باندک سهل الانهضام مثل سکوم بپزند و بکیان و تیهو و مانند آن با سفاناخ یا خبازی یا چغندر پخته غذا سازند و از اغذیه که اغذیه بطی الانهضام و ایضاً از استعمال اغذیه حریفه و شیرین و سائر فواکه حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و بر روغن کنجد یا لش نمایند و اشیای مبردهٔ قابضه نزدیک آن نبرند که آنها منع از تحلل کنند و فضول را بسبب دخول عضو منعکس سازند پس از تحلال اول و شوار گردد و بهر آنکه این عضو کثیر اللحم ست و قوت او دیر به برده تا مفصل علیل نرسد بلکه یاده او را از انجا محتقن نمایند و از تحلل آنرا باز دارند و آفت زیاده گردد و در داشت او کند و لهذا می باید که مسح عضو بروغن کنجد کنند که آنرا در او دن کوفته روغن او بر آورده باشند و مریض را در خانه او سط حمام داخل کرده باب معتدل الحرارة نطول کنند هر روز تا یکهفته بعد از ان بعض ادویه سمساد و هند مثل حب سورنجان که دران صبر و هلیله زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم بخورانند و عقب آن مطبوخ فواکه مقوی با شکر و سورنجان بدهند بعد از ان ابتدای مرض کرنب نطی کوفته بقدر سی مثاقیل و زرده بیضه دانه کی زعفران حل کرده بر عضو ضماد کنند **صفت** مطبوخ فواکه گیرند هلیله زرد کابلی و شاهتره هر واحد هفت درم هلیله آمله هر دو احد چهار درم آلو بخارا بست عدد مویز طائفی بست درم تمر هندی پانزده درم سناه و درم بفشه پنجدرم کماذریوس پنجدرم تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس دیان انیسون هر واحد یکنیم درم هر دو را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر داخل کرده نیمگرم صبح بنوشند و بعد از ان بسبوس باریک سوده بسکنجبین پخته ضماد کنند و در اول مرض ضماد یکه سابق مسطور شد استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد بکار برند **صفت** آن گیرند گل بابونه واکلیل الملک مرزنجوش هر برگ خار هر واحد ده درم تخم حرمل پنجدرم باریک سابیده با آب مقل محلول سرشته ضماد کنند و هر گاه ضماد را بعد انمایند با آب نیگرم آنرا بشویند و بکیه دران بابونه واکلیل الملک تنطور یون و پوست بیخ کرفس و حاشا و شبت و صعتر هندقوتی جوشانیده باشند بران نطول سازند آگر این دو به را در سر که پخته بر عضو طلا کنند منفعت بین نماید و فلوس نرگس کرده با یکدرم از اول مرتعشه الینه بعمل آرند بعده فصد باسلیق کنند آگر درد و شدت کند روغن چند که دران اندک نطرون آمیخته و قدری صوف ازرق دران تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند تا نفع بود و این بهتة الله گوید که چون عرق النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد باسلیق از طرف مرض گیرند و بعد فصد اگر چه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو کنجبین یا لعاب اسپغول بجلاب یا آب انار یا چاشنی را نیز بشانند و اسهال طبیخ سورنجان کنند و اگر زیاده مساعدت نکند حقنه لینه بکار برند از بیخ نی سوده بسر که سرشته ضماد نمایند و آب ریاحین بر عضو ریزند چون زیاده مرض متوسط گردد بر روغن نیلوفر مانش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و بزودی راست غذا سازند و اگر بنشود و فصد عرق النسا کشانیده و از مالش عضو بروغن قبل تنقیه بدن حذر کنند و چون صلاح بابد از بیخ مرغ بریان یا اسفیدباج آن غذا دهند و از حلوا پرهیز ند و اگر عرق النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال مریض بطبیخ هلیله کنند و شیره تخم خیار بشنبر با روغن نیلوفر آب تر هندی کنجبین تقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام کنند و بر مزاج نمایند غذا بره و مثل بارنگ خیار و کاسنی و کدو سازند و تربد عضو طحال و سر که نمایند و فصد عرق النسا گیرند و هنگام صلاح غذا بچه مرغ با آب جاری خورند

ابو منصور گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع کشانیده بعده فصد عرق النسا کنند بعد از ان دی کنانند پس از ان طبخ سورنجان بنوشانند **صفت** آن هلیله زرد بست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید کوفته دو درم و در طل آب بجوشانند تا در ثلث رطل باقی ماند صاف کرده دو درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از تجربات دیرین آنست که تربد طبیب مزاج با استحمام

از آب شیر بز و اغذیه مر طبخ کنند و از برگ لب تازه سوده یا اصول قصب سوده بسر کرسر شسته ضماد کنند و کسی که از مطبوخ مذکور استعمال کند این جنبهند صفت آن صبر یکدرم سقوطونیا ربع درم گل سرخ یکدانگ سورنجان سفید یکدرم تخم کاسنی و کرفس و بادیان هر یک نیم درم جمله ساز نده باین کیفیت ست دشابت گفته که در عرق النسا بادویه مقویه مثل گل سرخ و صندل و امثال و مخ رانیوون و مانند آن ضماد نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عرق آن منع کند پس انحلال او متعسر گردد و چنین گفته که عرق النسا چون از امتلای درم بود بر صاحب او ضربان اشتداد کند و مجمد بن زکریا گوید که عظیم ترین آشیاء حضر آنست که در عرق النسا اصفده قبل از تنقیه بفصد و قی و اسهال هر چه زودتر اجب بود استعمال ادویه مسهله از ایون سر انیوون گفته که اگر مریض متحمل باشد بهتر آنست که دو روز حقنه کنند پس فصد او بگشایند که این دو جذب خلط را مخل قوی تر ست محمد اکبر مینویسد که مجرب ترین حیلها در عرق النسای موسمی آنست که در حمام آب گرم غسل کنند و غذای مرطب خورند بعد رفتن بستر مرغ و بط و مانند آن بالمانند تا کیموس بعد از ان گرم عرق النسا میان خصر و منصر پای مقابل درد کشایند بعده فصد او را بسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود در وقت شست بر درد گل کنجد گرم کرده بمالند که در وقت بماند و بسیار دیده شد که بعد تنقیه دواء داروی مسهل بخورد طریق دواع دریون آنست که سیخ آهنی گرم کنند و بالا تر از اشتالنگ هشت انگشت مضموم بر رگ عرق النساء داغ نهند از ان رگ مره دار باشد و بعد بستن ان از انو بیشتر ظاهر شود و اگر ساق ظاهر نشود میان انگشت خنصر و منصر پای بخط عریض هندوار هم داغ دهند و بهتر آنست که هم در پای داغ دهند و هم در ران بالا تر از کعب به هشت انگشت صاحب ابدال گوید این همانست که سودند و میان پای و شنگاه فند و آن رگ الصناره بر داشته سه بند و داغ دهند که البته از الم مرض گردد و احتراز از جماع و ترشی لازم و دانست

علاج عرق النسا و وجع الورک بادوم مرکب

هر چه در علاج اوجاع مفاصل بالمعنی سودا وی و مرکب مسطور شد حسب اده بعمل آرند و آنچه در اینجا بالخصوص آید موافق حاجت بکار بندند **گر ادویه مفرده** نافع عرق النسای بعد تنقیه تمام و مضمد صافی ضماد کردن تریاق فاروق متواتر و خوردن آن هفت بار بعد هر سه روز یکبار بقدر یک مثقال در هر مرتبه مجرب سویدی ست و کذا بیخ کبر کشوث جمت عرق النسای بالمعنی و شرب و ضماد قنطریون رومی رقیق و کذا سعد اعلک البطم و کذا سعد سالک یک مثقال و کذا اشم حنظل و کذا بیخ او کل النفع ادویه ست و کذا حرمل و کذا اقحوان السود و درم و کذا حب بلسان و کذا هود بلسان و کذا لبن بلسان و کذا افربیون بعسل و صمغ آن و کذا شیطرج بعسل و کذا دو قو و کذا حلتیت و کذا زنجبار و کذا بیخ سوسن سفید و کذا سکر عنصل و کذا کندش و کذا قرطا و درمنه و کذا سقمونیا و ورق کذا تا نخواه و کذا افسنتین بعسل و کذا خولنجان دو درم و کذا حرف و کذا شحم نعام و **ضماد** برگ رسن کوفته بشراب پخته و کذا خاکستر بخور مریم سبز کرده و کذا خطل سبز و لک بادان و کذا حاشا و سوسن بزیت کهنه و کذا چرک بدان کرده حمام جمع شود بزیت و کذا انجدان مخلوط بروغن ایرسا و موم یا بروغن حنا و کذا شیطرج و بیخ او راسن آمیخته تا نیم ساعت و کذا برگ هر دو سا وی سوده تا ربع ساعت مالیدن و کذا قسط بسیک دو جزء بادیان کبیخ و صبر کبیخ و آب صبر تازه سرشته و تنها آب صبر تازه یا بزیت کهنه سرشته و کذا مغز پنبه دانه بعسل کذا زده و بار دو و کذا زاج بشراب کهنه و کذا لبوه و بدشتی و کذا مامیران چینی و کذا گل یاسمین و برگ آن و **شرب** فوه الصبغ بالمسل و کذا هوفاریقون دو درم چهل درم متواتر و کذا کماخیطوس بعسل تا چهل روز و کذا قسط هندی بعسل و کذا زوفای خشک بعسل و کذا زنجبیل و کذا بزر کرفس و کذا افربیون بصطکی و دارچینی و کذا تخم سداب از دو درم تا دو درم هفت روز متواتر و کذا احیا هود انه نیم درم و کذا اطفلوق و کذا صاب الفیل و کذا فرسک بابونه یا کابلی و کذا اسعد پخته دو جزو لبنسون کبیخ و بادیان کبیخ هر روز نیم تا سه روز متواتر و **حقنه** مطبوخ بزر جنر اسن و کذا بطبیخ ایرسا و کذا اثوم که بقوی فعل حقنه ست و کذا آب برگ کبر و اطراف زمام او و کذا ارزغن قرطم و مری شیر و **ممسخ** فربیون یکدرم بزیت کهنه ده درم و کذا قسط هندی بزیت کهنه کذا روغن قسط و کذا زیت کهنه و کذا خاقش مر آب زیت پخته تا مرا شود و صاف نموده با دیگر چوشانیده تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و کذا خنصا بزیت پخته و **محمول** فتیله کرده از پشکل بز و **تعلیق** شرب ذهب هر دو احد نافع عرق النساست **ذکر ادویه مفرده** که مفید وجع الورک ست بیخ کبر مجموع بکشوث هندی تسکین الورک یا رد مجرب سویدی ست و کذا شرب بابونه یا کابلی مر بلغمی و کذا شرب ضماد یونه و کذا شرب سکبینج عن فصلی و کذا شرب ضماد و ارصنی و کذا شرب تخم بابونه نیم درم بجلاب یا بعسل و کذا شحم قاذی چون سعد مر ادان در شوربای کندم یا در مرقه گوشت بنوشند و بعد شرب آن قدری از شحم مذکور در مرغ قرقه آهنی بر آتش گرم کرده بر درک بمالند از مجربات اوست **و شرب** تخم بلیون و کذا افربیون نیم درم با دو درم سهلة و خوشبو و مقل ازرق و کذا زراوند مدحرج بعسل و کذا زعفران و کذا طبیخ اسارون تا مدار زده روز جهت من راو کذا ترنجبین شیده دو درم تا چهل درم بعسل و کذا اسارونست کل انجیر و کذا انزروت دو درم بروغن جوز و کذا فاوانیا بعسل پخته **و شرب و ضماد** سنا و کذا خاکه کذا کنجیز

و کذا اپوریقه بری و کذا اسارون و کذا صعتر بری و کذا اشق و دشقاقل العسل و کذا جزر هندی و کذا زفت طلب و کذا زاهل و کذا اسورنجان و کذا اذاخر چینی و کذا زبد طباشیر ردی و کذا شیح ارمنی و کذا روغن بیدانجیر و کذا افسنتین رومی و عصاره آن قوی از انست و کذا برگ سرو بحسل و کذا فقاح او خرو کذا حسک و کذا افاریقون و ضماد حرمل کذا برگ کبر و کذا آرد تربس بسر کرفته و کذا سقونیا و آرد جو و سرکه و کذا صدف بحری سوخته و کذا آرد و شیلم بسرکه سرشته و کذا اهلیلان بسرکه سرشته و کذا کندش و کذا روغن بنفش کران روغن یاسمین بفید ست بوم زرد و آمیخته و کذا اسکبین هر تر کذا عصاره حنظل و روغن آن و کذا روغن حب البلسان و حقنه سکبینج و کذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع ست باقی اکثر همانست که برای عرق النسا مسطور شد اقوال اکابر مصنف اقتباس مینویسد که سبعی قال النسا ماده فضلیه بلغم خام بود لیکن از رطوبت و سودا دیت هم خالی نباشد پس فصد باسلیق کنند و بفاصله ائیه چهار روز عرق النسا کشایند و بایه که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند بعده تصد کنند و پس از ان این منضج دهند اصل السوس انیسون تخم کرفس هر یک پنجاشه بادیان بادنجبویه کلوه برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر سفالج هر یک سه ماشه کلقند بسه توله و غذا انخود اب بیخ مرغ بپزند و بعد حصول نضج بدستور یکه در وجع مفاصل کذشت مسهل دهند و روغن شبت و کل کنجی بمالند و اکر باقی ماند زاغ بدهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد و باید که در معالجه این علت تساهل نکنند تا شکی نیاورد و نقیه ماده بکرات باید کرد و میان دو مسهل فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که مادهٔ عرق النسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل بسرعت عائد میکردد و از اجماع وجع مفاصل بلغمی و رواعات بیرنزند و سبب چهار برگ کرد علاج در پیشت نوشته شد و پنجانه نفع دارد و سبب پنجم روغن هفت برگ بسیار مفید صفت آن آب برگ کریله باره ماسی شبت ذنیب و تنباکو و تاتوره و عشر و سنبهالو هر یک چهار روغن کنجی بپزاید و آب باران نیمه همه بیجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن کل نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که نیمه آید پس سورنجان تلخ بزر البنج قسط تلخ کل بابونه هر یک یکدرم اسطوخودس کبیتوا میمنه یا بسه وجنه هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و همه را کوفته و محبوب کرده علاج وجع الورک بیاید و درینجا هم نفع میدارند و علاج وجع الورک اینست که اول فصد باسلیق کنند و بفاصله آب جوشانده یا بورسه و زوفا بقیات بلغم قی نمایند باقی علاج مشترک است که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این همان دانست بیخ بربوینه عاقرقرحا تخم شبت جلبه هر یک دو درم زرد چوب چهار درم مال الکلنکی قنطار الحانوشک هر یک شش درم پوست درخت عشر کنه مغز تخم بیدانجیر هر یک هژده درم درآب شور شب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب بهم کرد و بدست مالیده آب غلیظ کرفته کبریت کنند هر یک بیست درم سورنجان تلخ بیخ بزرصعطی هر یک ده درم درآب مذکور انداخته شراب دو آتشه اضافه نموده تا سه پاو متصل کهل کنند که مانند مرهم شود و بپاچه سفت مالیده بر جای درد کذارند دیکر قوی تر از اول آب دریا جوا دو منذوا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو درد روغن بیدانجیر چهار توله حلوا بیه بزر البنج بزرکتان جلبه تخم شبت بنجبیل هر یک چهار درم بابونه سورنجان تلخ کبوکچی قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته جای دردرا بروغن چرب کرده کرم کرده بر بندند حب که در رصه سالها رادر مدت دو ماه زائل میکنند پوست بول کهنه اسبند لاهوری اهبل مرج ترکی بدرابه کلوسنبر کوکرو نجبیل زنجبیل شیرین هر یک نماشه بکذکن سرکه کرفته حقنه کنند و آب طبوخ آمیخته جهاسا زند بعد کذاشتن صحرائی برک سناتر بسفید پوست هلیله زرد بلیله آمله هر یک سه توله بنجبیل بیخ کبر هر یک یکدرم توله مقل زرق تخم مصطکی بیخ درم سوده باد و ئیه سابقه مضم نموده جهاسا بند و یک حب صبح و یکی شام بدهند آنجا که هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب طبوخ ریواه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق و هدهد و ضفادع صحرائی و بحر کرکس کرکس اکر هیچ بدست آیند بهتر والا یک یا دو هر چه بهتر سه تا در نشاندن نفع کثیر میدهد و اکر ازین هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بخورند نهایت و بعد انقراغ ازچوب چینی کر باقی ماند زاغ دهند و ختم آن تا چهل روز سائل را ند بعده بر ابراهیم بدله شل هر هم ابیض اصفر علاج کنند و اما اکر انچه از انتقال مادهٔ وجع عرق افتاد اول در اصلاح نرسم کردند پس عائد وجع الورک پدید آید زود روغن مرج احت و حلتیت جالنده و بقول محمد کبر ا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ حرم افتد و کوزنی را بعد از سقاط حمل درم منتقل بعرق النسا کردد اول رنک عرق النسا زرد و شتالنک جاف و خشی باید زرد روغن بوزن نیم پاو کیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه بآب کرم بخورانند و در مطبوخ شکط اشیع دهند یا یکعدد حب چهار برک که در علاج در پیشت مرقوم شد تا یکهفته و غذا مرغ حق کوبانان خشکار دهند ابو سهل سکویه که اولاد عرق النسا فصد باید کرد بعده اکر غلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرج و حب سنتن و حب سورنجان کنند و حقنه مهتر تبا زتنطوریون و حنظل و شبت و سبوس کندم و انجیر و تخم کوفته و دقق مری و عسل و روغن بادام و روغن قسط بعمل آرند و اقوی ازین حقنه معمول زماهیزهر مرغ و تنطوریون و زباوند مرغ کبر و خرق سیاه و صفید و حب مرغ سورنجان و عاقرقرحا و حنظل و مازریون دو مغز قرطم و تخم شبت سته هر یک آب غوره بجوشانند و ازان آب یکبار حل کرفته روغن بادام یا روغن بان بقدر دو اوقیه بران افزوده

نخستین روغن برای عرق النسا

هیگرم حقنه کنند و اگر عصاره این حقنه التهاب در کرب بهم رسد بعد از آن حقنه مطفیه استعمال نمایند و مدام حقنه قویه بعمل آرند تا آنکه رطوبت لزج منعقد که آن موذی است خارج گردد
بعد از استعمال آن حقنه باز استفتوخودس بعضو آلام زایل نمانند برگ غار بست درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهار درم نطرون سه درم کوفته بیخته پس گبر بزدوده
نیم طلا و روغن بلسان و قیه بگدازند و بران اورده بیاندازند حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسپانند و بگیرند و بر صوف و در روغن سداب بیارند و تحنا
یا روغن قثاء الحمار تر کرده نطرون و عاقرقرحا و مر کبه بران آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض بران علاجات زائل نشود باید که طول نشوند بلکه مریض را چند روز راحت داده باز همین
علاج شروع کنند و این فعل مرات کنند که امراض انجام رساند و ایضا این را قی نفع کند امادر ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد ازان با دویه منقی مثل کنکمز و وچز الفی و تخم ترب
و تخم سرمق آب بطبوخ شبت مع نمک کنجبین عسلی یا اگر حاجت بقوی تر افتد بحربق سفید کنند و هر گاه مفصل رک قریب خلع گردد و مرض مزمن شود باید که بحربق در رک ذراع نهند
در سه یا چهار موضع و جراحت آنرا بسرعت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار وقتها داده بقیحها کالبران نهند تا آنکه جمیع اخلاط عضو ازان خارج گردد و بعده علاج آن اعضا بالطبع رو بصلاح نهاده
و مریض را غذا باطعمه سریع الانهضام معتدل الغذا دهند و از جمله تدابیر مولد استلذاذ اخلاط خام مثل تناول طعام و پری شکم متواتر و مکرر و جماع و حرکت بطعام نپیزند چه این امور
شیخ میفرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکبه را منع قائم مقام ادرام غلیظ در استحقاق علاج اند و اقرام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و تا وقتی اخلاط از سهل
ست بسبب تحریک سهال اورده را بطرف درد وقتی تحریک ایشان طرف کند بهتر آنست که از بزور تی وصل بود و اگر بمقیئات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیظه باید داد تنقیه کنند
باید که تعبیت مابین باشد و بلطفه مسوغه کنند و ایضا مدبلغمی احیانا بلکه اکثر بفصد احتیاج افتد بعد تنقیه مدرات و مشروبات نافع و اجاع مفاصل و دوای هر سر خامه استعمال نمایند
و آبهای بسیار عجیب است که مانند یوسن حنفیانا هر واحد نه اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یک طل کوفته بار یک بیخته یک لعقه بخورند و ایضا ضماد ات محللات
محلله را آبشیه ها استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنه ها عمل آرند بعد ازان محاجم بشرط بغیر شرط بر سر ران استعمال نمایند و محرات منفطرات بران نهند و تا حصول صحت
مندمل شدن ندهند و در ضمادات مستعمل اندرین باب حدت آن برای دو غرض یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن بسوی خارج و حدت آنها برای دفعی
مکروه بود و اولانست که گاهی تخفیف ماده کند بدون تجفیف آن نماید و غیر قابل علاج گرداند فاعلمه و اجب بست که از ملین غافل نباشد و گاهی تلیین محاجم و وضع آن برای جذب افتد
قطورات و آبزنات بگیر ند روغن حنا یک طل سرکه نیم طل نطرون ربع طل قاقله کمینم و قیه و در ان صوف زوفا تر کرده تکمید موضع نمایند و آبزنات ازسیاه اوده یه
مقرره محاله مذکوره درین باب استعمال کنند تا مام رضات مثل وغرقیه مطرد روغن فرفیون بور وغن عاقرقرحا و روغن حناور وغن جند بیدستر بست و بعد تنقیه استعمال نمایند
و قیر و حلیات بجاوشیر و فرفیون و اوبان مذکوره مجعل آرند و طلیه مضادات این ضماد محلل جذاب ساده بسوی ظاهر از عمق ست تخم سداب بی حساب انار بی دان نطرون
شیم ابنی قرطا ناشم حنظل ناخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت موم اشق هر یک شمن من بار دو شش مثقال اجاوشیر چهار مثقال کهربت چهار مثقال بستور مرمی سیاه
و اگر بعرق النسا بشک بسر کرکند مثل دوا را لاول و افضل ازان باشد و مراهم محوه و منفطه بسیار نیکو ست و باید که قطاعات را بکشانند بعده دوای مجفف بران
بپاشند و باز اعادهٔ تنقیط کنند تا آنکه صحت یابند ایضا بورق کهربت یک طل زیت یک طل ازان طلا ساز ند و ایضا ضمادا نافع مومیز بکمینم طلا دو سی سوخته دو طل عاقرقرحا بیست طل
حرف یکمینم طل با رد کهربت بورق هر یک نیم طل زیت سه قوطو لات جمع صنوبر با بار و گذاخته همه را بستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و ایضا گلبز ند بکنجد و گوگرد سوده
و بکنجد و زفت و بر سر من طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آنکه از خود بالا افتد تا آنجا بابت نیست که گلبز ند بات شیطرج سبز ند بات بستان هر بار یک بسایند و با پیه
جمع کرده بر سر من و موضع رد و نهند و به بندند و چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس حمام داخل کنند و چون اندک عرق کند و ازان فارغ نمایند ضماد ازان بجا گرد
بر موضع صوف بزاج هفت تاده روز نهند و اعاده کنند که این از خواص نافعه ست ایضا عنبر نیج و دارچینی و ایضا ثافسیا غنی کنند و ایضا ثافسیا و موم و روغن سداب قی ایضا عاقرقرحا و فلفل
و زهر اسبوس طلا بزاق و مومیز و انان مرهم سازند و گاهی دران حرف زیاده کرده بیشوده و انچنان مرض مزمن شود و ازانوا نافع کند قیصر طی فرفیون ست و ایضا روغن حنا شست
اوقیه سه چهار اوقیه نطرون و دو اوقیه عاقرقرحا یک و قیراط دل عاقرقرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و بوش خفیف داده بران سرکه و نطرون را اندک اندک دران
صوف آلوده بر موضع درد نهند و دیگر مثل این را طلیه گلبز ند موم مصفی صد مثقال علک لاانباط بست و پنج مثقال تخم ریحان دو سو سن و پارزه دو مر هر واحد شش مثقال
قطران پنج مثقال مر هم بسازند بر موضع درد وحق درک طلا کنند لاسیما اگر باد محرک آلام خون را سخ در نفس مفصل یا بلغم غلیظ زجاجی متشرب قی مفصل باشد هر مسکین

عرق النسا بگیرند زیرت کنه بزه دانه قیه برابر دانهٔ اسپرک دنگ طعام و عاقرقرحا یک لانباط هر دو احد صد مثقال برابر دانهٔ مس سه اوقیه زنجار و کندش و بیخ مازریون سیاه و زراوند مدحرج هر دو احد دو اوقیه دنگاهی درین عاقرقرحا یک اوقیه انداخته میشود و دیگر بگیرند انجدان تخم سداب شتی وحب الغار و برق منطل پشیم و انخواه و قردمانا هر دو احد چهار مثقال سداب ترسیانی نوشادر خشک و ملک لانباط و راتینج و اشق پیچ گوساله هر دو احد شانزده مثقال گوگرد غیر سوخته چهار مثقال روغن خنا هر دو اوقیه و دیگر بگیرند زفت چهار دانگ و قیر زراوند مدحرج اوقیه و نیم موم یک مثقال صمغ صنوبر چهل مثقال کبریت غیر محرق یک مثقال بوره نیم سنجق یک قسط عاقرقرحا نیم مثقال قردمانا یک قسط سداب زرد نیم مثقال گذاخته شود راسایید مخلوط سازند مدهالنه **مسهلات** امهل نیک بادام النفع حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج سه و مثل حب الغاج و مثل معجون هر سه کدر ربع بخورند چیزی نیست و کسی که آنرا بخورد مفاصل و رنان و عرق کند و دران امهال سیاه نیست بلکه تنقیه لطیف کند و اجزای او در مسهلهٔ شحم منطل و تنطوریون و صمغ و ماهیزهر و شیطرج و عصارهٔ قثاء الحمار است و دیگر منطل دو صد و سوراخ کرده انچه در جوف آن از شحم و حب باشد بیرون آرند و در هر دو صد درغن کنجی پر کرده بپوشند و یک شب بگذارند و صمغ آنرا مع روغن در دیگ کرده بران یک کیل روغن منصف آب انداخته بپزند تا آنکه منطل سخته شود پس آنرا در کرده آب روغن را بجوشانند و بران نان پاکیزه کوفته بیجه بقدر یک انعقاد بران گرد و مثل حالینه شود انداخته ازان بنادق بقدر نخود بسازند و ازان هژده عدد مریض بعد استحمام بخورد و درجه دیگر طبیخ روغن بصارهٔ منطل ست و چون تنقیه باسهال وفق کرده شود و مرض طول کند محلولات و محتمها ازاد و یه مسهلهٔ خون مثل طبیخ قثاء الحمار و منطل مهره گاو و عاقرقرحا و تنطوریون و حرف شیطرج و طبیخ ملک ماغ بعمل آرند کرین همه درین وقت ایشان را نافع بود و گاهی بر کندوگاهی در حقنه فتیون داخل کرده میشود و قبل از تنقیه بسیار مدت از سائر علاج منع کند و اما در نوآن نافست و خصوصاً هرگاه تنفیط نفع کند و مبتدی بحجز خود عارض شود و باعث علت مندرج گردد **صفت** حقنهٔ سجحه منطل و حرف و بیخ کبر و تنطوریون و قثاء الحمار و شیطرج و فوه جوشانیده باب آن حقنه کنند و بشغل آن بزرگ ضماد نمایند و از قضمای نافعه برای آن این حقنه ست و ایضاً بسر که و سبوس گرم کرده ضماد سازند و گرد ران جامه بدان بندند بسبب احمرار موضع خون داغ سخت دهند تا خون ازان جاری گردد **مجوسی** گوید که هرگاه عرق النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که امر باستعمال فی کنند بعده او دیه مسهله مثل این حب دهند **صفت** آن غاریقون و تربد هر دو احد چهار دانگ صبر و سورنجان و شیطرج هر دو احد نیم درم شحم منطل هر دو دانگ همه را با یک سایسیده جهاسازند شربتی از نیم درم تا سه درم حب شیطرج نیز دهند و بعد تنقیه بدان تضمید و برک برا تینج و مویز و عاقرقرحا سوده بسکنجبین با شراب مسهل سرشته باید کرد و ایضاً این ضماد بعمل آرند **صفت** آن پوست بیخ کبر و پونه عاقرقرحا هر دو احد یک چهارم و عصارهٔ قثاء الحمار و حب الغار هر دو احد نیم خرد همه را با یک سایسیده بشراب مسهل سرشته بر سر عرق ضماد کنند **ضماد** دیگر عاقرقرحا و نطرون هر دو احد دو درم قسط و حب الغار شاهتره هر دو احد یک درم زفت را در روغن بنفش یا نیت گداخته او دویه آمیخته ضماد سازند و دیگر درین باب نسخهٔ این همانست که در قولنج بوسهل گذشت و دیگر حرف و فردال پوست بیخ کبر هر دو احد یک چهارم و آب مرزنجوش با یک سایسیده بر سر عرق ضماد کنند و باید که بر موضع روغن خنا باندک بورق دعاقرقرحا و مویز سوده و روغن مصطکی و ماند آن باندند **ضماد** مؤلف فلوس موم صندروس ملک البطم بسته بیخ زنگار مرتوتیه و قطران مویز سوسن هر دو احد پانزده درم ادویه را سایسیده موم و قطران گداخته بیامیزند بر برک ضماد کنند و اگر مرض با بن تدبیر ساکن نشود چیزی ازجوب مسهلهٔ نافعه این بدهند و اگر فصل تابستان باشد باید که در اثنای این قی جاهی شود استعمال کنند بعد به اضعف ذکر کرده بعمل آرند و در آبزن آبگینه دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و تنطوریون و پوست بیخ کبر و سداب کرنب جوشانیده باشند بعد ازان که قطن و درک ابر و غن ناردین یا روغن قسط یا روغن ناجیل و مانند آن مالش کنند تا آنکه مرض نقصان پذیرد و اگر علت باین تدبیر تسکین نیابد بدان **حقنهای** نافعه عرق النسا استعمال نمایند و بعد از آن این **حقنه** **صفت** آن خارخسک و شبت دابونه و اکلیل الملک و سداب هر یک احد یک کف تنطوریون یک قبق ده درم منطل کوفته دو صد درهم قثاء الحمار کوفته نیم بیجه درم عاقرقرحا کوفته سه درم پوست بیخ کبر و قرطم و مغز تخم بید انجیر کوفته هر دو احد نیم بیجه درم جلبه چهار درم همه را در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل باز آید دو دو نلث رطل ازان گرفته بران مجی و عسل و روغن سوسن و زنبق هر دو احد یک و قیه بسکنجبین یکدرم مقل مر درم حنبد بیدستر نیم درم آمیخته همه را دران بیامیزند با ندک آب طبیخ درو روغن تا مخلوط شود و بدان حقنه کنند و عقب حقنه بر پشت و سرین و روغن قسط و سوسن مالش نمایند و دیگر بیخ سوسن آسمانجونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده چهار ده قیه ازان گرفته روغن زنبق و مری و عسل هر دو احد یک اوقیه نداخته غرب عمل کنند و نیمگرم حقنه نمایند که فیصت و دیگر قوی تر

از اول شبت و بابونه و خارخسک و سماب هر واحد بیست درم قنطوریون دو پوست بیخ کبر هر واحد دوده درم جلبه و قرطم و بزرقطونا و بادام مقشر هر واحد پنج درم حنظل کوفته مرتبی عصاره سکبینج در اثیخ و جاوشیر و کمون نطی هر واحد سه درم شیطرج هندی دو درم سبوس گندم یک کف همه را دشت حلل آب بجوشانند تا یکنیم حلل بماند نصف حلل از آن گرفته مری در روغن قسط و نارد ین و سوسن هر واحد اوقیه بورق را نرمی کنیم در آمیخته تیگرم حقنه کنند و دیگر خارخسک قرطم کوفته و تخم بیدانجیر کوفته و مغز خشت مشمش کوفته هر واحد یک کف حنظل کوفته دو عدد سداب گندم اهر واحد یک پسته و شش حلل آب بپزند تا یکنیم حلل بماند روغن بیدانجیر یک اوقیه آمیخته در سه مقعده بدان حقنه نمایند که عرق النسا را نافعست و ایضا حقنه بجهت ایشا دود آبی سخت مصاص کرده روغن بیت اندر آمیخته در وعرق النسا و در قطن را نفع میکند حقنه دیگر یکی اوقیه نیت و دو اوقیه مسل و دیگر یک اوقیه قطران نیم اوقیه ملک البطم دو اوقیه آب شیرین خوب جوشانیده حقنه کنند و بران صبر نمایند که امسال خلط مخاطی کند گاهی سمال خون نماید و اگر دو طول کند باید که استعمال پنج حقنه متواتر نمایند و دارویه قنطوریون و روغن قثاء الحمار و روغن قثاء الحمار افزایند صفت حقنه دیگر مرهٔ بهیه یرخ و دزدانه طوال قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر و خربق سفید و سیاه و حرمل سوسنجان و خطمی عاقرقرحا و مازریون و مقل قرطم و شبت هر واحد بقدر حاجت همه را در آب خوب جوشانیده و دوازده اوقیه آب صاف کرده روغن نارد ین و روغن بنفشه هر واحد دو درم آمیخته تیگرم حقنه کنند و بران صبر نمایند و گیرند

قشاء المحار نباشد حنظل بدل آن دست و بیار باشد که صاحب عرق النسا در دو سه من را سال خون افتاده و مرض زائل شود **صفت** شیان کرمانی و بیشه را سورنجان و هر یک سه مثقال زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل شحم حنظل نمک هندی جندبیدستر زیاد قسط ماهیزهری هر یک سه درم سداب انیسون باویان مورد مانی فاویه مساوی و بعضی سیه و چیلمنگ آن زیاده میکنند و مایرج هر سن بسیار قانع هست در فصل سرد روز متواتر دهند کمتر آن یکهفته و در طبیع گفتار و طبیع زود باشتن سود دارد و آنرا که هیچ علاج فائده نکند فقط سفید از دمی تا شقالی سه روز با شراب دهند **ابن الیاس** گوید که در عرق النسا هر صبح جلاب انیسون و تخم کرفس هر یک سه درم و گلقند عسلی دو درم بنوشانند و غذا مزورهٔ تخواب بمغز قرطم دهند و اگر هر صباح جلابی او شنگنبین سه درم و اصل السوس سه درم بخورانند و صاحب این مرض از تناول اطعمهٔ کثیر الغذا بطی الانهضام و سائر فواکه و شوخوارزی و آب سرد احتراز کند و با شیاف اینجا تحلیل و یا بارد و ضماد تکند زیرا که این عضو کثیر الصحت قوت دوا با مفصل نرسد بلکه عضو اصلب کند و از تحلیل منع کند و هرگاه ضعیف در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا سیب صبر یا منقوع آن نماید و بلینات و مسهلات مرکبه خوب منقی بلغم استعمال نکنند مگر بعد منضج تمام تا ماده رقیق تحلیل نشود و تکثیف آن بچگر نگردد پس روا شد داد نماید و بعد تنقیهٔ تمام این ضماد و نطول بکار برند و نسخه بر این هر دو در علاج عرق النسای حادّ بقول اصحاب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه فی کنند و با این ضماد کنند که در شفای این مرض از ضماد دیگر قوی تر است **صفت** آن پوست پنج کبر بویه یاقر قرحا هر واحد دو درم عصارهٔ قثاء الحمار حب الغار هر واحد پنج درم قطرون قسط تخم هر واحد دو درم حب الرشاد کبد درم همه را با یک سایه بکوبند و بیخته رقت پنج درم را بروغن دنبق یا زیت که داغته او دیه بدان آمیزند و ضماد کنند و اگر مرض این معالجه زائل شود فبها و الا از سه الجه طول نشوند نیز که مفصل در ک عمیق غائر ست ماده غلیظ از ان تمامه خارج نمیشود و این هفته فعل آرند فارغ شوند که قرطم هر دو یک واحد یک کف شبت و با بونه و سداب هر واحد هشت درم قنطوریون دقیق دو پوست پنج کبر هر واحد دو درم علیه و بزرکتان هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم سپوس کنند یک کف زیره سه درم همه را دوشش رطل آب بپزند تا یک نیم رطل باز آید صاف کرده مری در روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بورق ارمنی نیم درم فلوس خیارشنبر بانزده درم آمیخته در هفته اندا خته نیکرم هفته کنند و اگر مرض مزمن گردد و طول کند باید که تی در هفته متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان زیاده نمایند که این ادویه را با وجود استفراغ بلغم خاصیت شریفه در عرق النساست و در علاج این اهمال نورزند که بسرعت بسوی لقوی رحی انجامد و اگر در داشتن او نمایند و بعض اطاقت بر داشت آن نباشد مخدرات مثل فلنیای وحشی و بیشه بدهند تا مرض نافی استراحت نماید و قوت او رجوع کند بعد از ان اعادهٔ علاج کنند و بدو دوای مذکور استعمال نکنند و این معنی در صاحب این مرض تا نخست **صفت** آن سورنجان پنج درم بادیان مغز بادام مقشر هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر برابر همه شربتی سه درم با آب دانش عضو بروغن قثاء الحمار در روغن قسط و زنبق و خیری نرم نماید و در آب کبریتی و نطرونی و آب دریای شور ماننده آن نشانند و اگر باین حاجات تسکین نیابد بر حق و رک محاجمهٔ ناری نهند و تعلیق علق نمایند و الا بگم آخر الدوا داغ کی داغ بران موضع گذارند **ابن نوح** گوید که اگر عرق النسا از خلط بارد خام باشد اولاً قی استعمال کنند بعد به حب سورنجان کبیر معروف بقیم الزمنی بخوراند **صفت** آن ایارج فیقرا تریدبه بر هر یک ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق سورنجان بوزیدان ماهیزهر هر یک پنج درم فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر واحد یکدرم جمله را سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و هفته بادویه حاره کنند و انچه مخصوص باین مرض است هفته یک نوبت سپوس هست که در قول مجوسی گذشت و یا حروف با آب پختهٔ زیت دران انداخته هفته نمایند و چون در وقت کند ایضاً یک مثقال ازان بردغن یا بشیر بخز ندویا شیاف **علاج** عرق النسا شحم حنظل و سکبینج بردارند مذکر فتیلهٔ محمول از سر سن مجفف و انزروت یا خرق معقود بسبل نهست و بعد تنقیه مالش و دغن فرفیون نفع کند و یا مغز تخم سپرغم بسرکه بساید و مصل سرشته ضماد کنند و همچنین ضماد و پوسنیه که آنرا در جذب ماده از عرق خاصیتیست و فقط را نیز این خاصیت ست و همچنین فقاع اذخر را و چون امر مضمد گرم و دامان ضماد کنند تا کم سجع پیدا نماید که ایشان از سجع به شوند و چون مرض مزمن شود و طول کند ضماد و تفریح کردن قول جرجانی گذشت بکار برند تا آنکه آبله قلنه و از ان آب سائل شود و تکمید با آب گرم نمایند و چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعادهٔ آن کنند و مرض را گرسنه دارند تا اخلاط را قلت پذیرد و اگر طول کند روغن خلنج و بلسن درک با شد بر سر ران داغ مثل دائره نهند و صاحب این مرض صحت خود و مداومت قی نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از اغذیهٔ غلیظه بتوانند پرهیز کنند و اجتناب جویند و جالینوس گوید که سواری برای رجوع ادرک مضرست زیرا که بسوی آن فضلات بریزند و بیاند و قی گوید که علاج عرق النسا مشکل ست چون بنان و امزجر طرطیر جیرا و در سر بن جالب افتد

و محمد بن زکریا گفته که چون اراده داغ کردن باشد باید که بکاوند و بکنند تا مستوی گردد بعد ده داغ کنند و الا رداو بعد و داغ شیخ همچنین بست و گفته که وجع الورک او شیدن رو دفن بید و نیچه بر بلاج و آب خسک تا یکهفته نفع میکند و گفته بهترین چیزیکه حق تعالی درین موضع آفریده آنست که بسرعت عسل بلاور حلا کنند تا آبله بهم رسد و بگذارند تا آنگه آب جاری گردد بعد ق مندیل شدن ندهند واین قائم مقام داغ است و گفته که مردی بر سرین افتاد و پس دسم کرد و همیشه درد میشد تا آنکه بران جبر بر کی ذرعفران بهم بسته شد بصحت یافت **انطاکی** گوید که علاج وجع الورک مخالف وجع المفاصل نیست مگر در منع رداو داغ او لا نیچا بلکه ابتدا بالحلات کنند و فصد و ست مقابل بهم و سبالغه در تلطیف نمایند اگر باده رقیق نباشد و نیچه مخصوص عرق النساست اکثار تناول حب ذهب است یکدرم و حب سورنجان بارده یکدرم و بهمین هم بهلیله خورد و ایه آنرا بسیار نافع بود و کذا نطول تربیخ کبر و حلیه و گز سنگی و ران مجرب ست بسبب تجفیف ماده و فصد عرق النسا کنند و از **حقنه مجربه** طبیخ بیخ خطمی و بیخ کبر و تلیون و شرب حب الرشاد و میعه ست و کذا اسارب مطلقا و تحم آن شهرا و تریاق بعد تنقیه و داغ آنرا به کند اگر دیر طریق ماده افتد **سعید** گوید که اگر عرق النسا حادث زلبغ باشد تنقیه معده بقی از بیخ بین و ترب کنند و بقته بحقنهای تو به و اسهال او با یارج نمایند و مبدلات مزاج مثل شهر بست عسل گاو قند عسلی یا بهند و غذا انجوداب و یا زیره باج سازند و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافعتر برای خلط غلیظ از گز سنگی نیست و بر سرین آرد تر مسن بشراب سه شنه ضماد خایند و مالش عضو بروغن بارد بن سادنبر اس اگر ساکن نشود فصد رگی باید کرد که بالای کعب ست از طرف پای علیل و اگر یافته نشود فصد صافن کشایند و اگر زمانه طول کند در آب چشمه های کبریتی یا نطی در آب دریای شور نشانیده و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ بران نهند **و اگر** خلط سودا وی باشد اسهال مریض بطبیخ افتیمون کنند و گلقند شکری یا بهند و آب بیمکه مغلوط قند و شیره خاص بجلاب آب فلوج و شربت نیلوفر یا بهند و غذا مرو رئ زیر یاموبر عضو یرگ چنار تازه سوده ضماد کنند و موبر و روغن بنا لند و آب ریا حیه بین ان ریزند و در آخر فصد عرق النسا گیرند و اگر در صلاح آن تاخیر گردد حقنه قوی اهمال نکند که بدان بیشود و انشاء الله تعالی **مؤلف** خلاصه در دیگر تا خرین مینویسد که بعد تنقیه این ضماد عرق النسا و مفاصل مزمن را سود مند دارد اشکنه که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام سه مثقال هر دو را باهم سایده با آب دهان حل کنند **سیماب** کشته شود و در ده مثقال صابون آب گرم گداخته اضافه نموده ضماد کنند و این سفوف در تنقیه اصحاب خاص عرق النسا و نقرس و غایت سود مند ست و از مجربات برا کلسوس و جمع کثیر یاد جمع امراض مذکوره نجات یافته اند سورنجان تربد بنفشه رب السوس تخم خیار شنبر کی استخوان قحف آدمی شنگرف سفید مجموع مساوی کوفته بیخته نیخ درم با بیکدرا ن کما فیطوس خوشانیده باشد بدهند و این مسهل در تنقیه مفاصل کافیست **صفت** مرهمی که درین باب سخت سود مند ست و از مخترعات اوست گل مرخ دو قبضه پوست بیخ قنب تازه شقاقل قبضه هر دو را باده حلال شراب یکروغن کنجد شانزده درم شمع انگاه صاف نموده بآتش ملایم بردارند تا شراب جمله بسوزد و در ته ظرف چیزی غلیظ بجوش عسل بماند بستانند و در هاون سنگی بیاویزند بادی بیامیزند بهم زنند تا شل مرهم شود انگاه یکدرم زعفران و یکدرم مرزنگوش و یکدرم زهر کرنب اضافه نموده لت کنند و انگاه بدارند و عند الحاجت استعمال نمایند که در تسکین اوجاع مفاصل بی نظیر ست و گویند که خوردن اسبند بقدر چهار ماشه تا دوازده شب برای عرق النسا مجرب ست و بعضی گویند که از یک ماشه شروع کنند و بتدریج بیفزایند و هر گاه حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک بکاهند همچنین تا چهل روز و هر شب وقت خواب بخورند که درین باب از مجربات ست و در حدیث شریف وارد ست که برای عرق النسا بگیرند الیه گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر نانشتا یکصد بخورند و بعضی نهادن الیه شگافته بر سرین مرهم در وجع الورک تا آنکه متعفن گردد و بعد ه از ان جدا کردن مجرب دانسته اند **صفت** جوی که بقول رازی در ساعت تسکین میدهد عرق النسا کنند و بیخ شش باز اطلاق کنید صبر سقوطری پوست هلیله زرد سورنجان هر واحد یکدرم جمله را سازند مجموع یکشربت ست و ادامت بر ین جب کردن مجرب ست **حب سعد** کردن قلع بلوط از مفصل و یک قوی الاصل ست سعد سورنجان بوزیدان هر یک نیم درم با هیزج هر دو دانگ بدو ثلث درم شمع حنظل ربع درم فرفیون دانگی بوزیدان یکشربت ست **دوای هندی** که سمی بچاروانه دوای اکبر ست جهت وجع الورک وجع اکبر که مجرب الوان اجوان کلونجی یعنی هر چهار برابر بدن کوفتنی کیجا کرده هر صباح آنقدر که در گرفتن گنجشت آید با آب مجرد زده در کاستن و افزودن حسب مزاج مختار اند و بعضی مال گنگنی و تخم خیار اضافه میکنند صاحب تذکره هندی گوید که این شش تخم انفع ادویه اند **دیگر که عرق النسا را مجرب** نوشته زنجبیل سفوه یکیاد و بار یک کوفته بیخته یکتولہ سیماب آن اندازه بدهند باهم حل کنند چند انکه بهم در دیگدان شود و بردارند و قدحی از ان می مالیده باشند روزی دو سه دفعه **روغن خفاش** نافع عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل چند بیده ستر قسط تلخ هر یک سه درم نرا و ند چهار درم آب مرزنگوش روغن زیت هر واحد یکدرم حل شیر کرد

شیخ کرده دوازده عدد آبخالص بقدر ضرورت همه را آنجا کرده پنج دقیقه بجوشاند چنانکه آب برود در روغن بماند ضماد کند از برای ورم حار و عرق النسا تحلیل کند از ریاض والد مرحوم سوسن جعلی بابونه شبت آزه حاشیه تخم کتان سوده آب کرچک شده ضماد سازند **مطبوخ** قوی الاثر برای استیصال ماده وجع الورک و عرق النسا معمول مجرب مصطفی انیسون هر یک دو درم بنیم بیخ افسنتین هر یک سه درم فوه شیطرج سورنجان بنویدان هر یک پنج درم بیخ کرفس بادیان هر یک هفت درم حلبه نیم کوفته هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا چهار حصه آب بماند صاف نموده ثلث مثقال هر روز بار روغن بیدانجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند **نطول** کسیکه عرق النسا مفید ست بابونه اکلیل الملک بنفشه محل خطمی کنجی بقدر حاجت در آب جوشانده صاف کرده نطول فرمایند و بعد از ان روغن مالیدن بسیار فائده می کند

وجع الرکبه

یعنی درد زانو اسباب بطریق تشخیص علل آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از بیخ حادث میشود و ایضا در حار تیز بیشتر خاصه گرمیان و خاریان نبات سفید بیهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند و بآرد جو کیخو و پشک بز بود جزو بسر که روغن زیت ضماد کنند که در رودهم آزما نافع بود و ایضا باسلیق کنند و اطریفل صغیر یکتوله خورده تخم کاسنی نیکو نرمه ناشته سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک هفت تولچه شانیده صاف نموده نبات نموده تخم کرده بنوشند و ایضا در ورم مزاج و حرارت ملس آن سورنجان بویدان هر یک شش ماشه سوده باطریفل صغیر تولچه شربت بیخ بزرند بالایش عرق شاهتره هفت تولچه گلاب سه تولچه بنوشند و حاضر سورنجان باطریفل سرشت همراه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت تولچه عرق شاهتره و نبات دهند و گاهی عرق کاسنی بیچوله شربت بزدی بار دو تولچه عوض عرق شاهتره و نبات میکنند و اول فصد بایلیق میگیرند اگر ماده نشود مسهل دهند و اگر ماده باشد شیره تخم قرطم و بادیان و نبات بدهند و روغن تخم سپستجه طلا کنند و ساگ پنوار در روغن پخته بخورند و تا برگ طلی سورنجان کوفته بروغنهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ خمیر با آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این منضج نافع اصل السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دوازده دانه پسته بسته دانه گلقند سه تولچه مسهل سورنجان صغیر خورانند و این جب مسهل نیز برای درد رکبه نافست سورنجان پوست هلیله زرد تخم خطمی مقل تربد موصوف مساوی کوفته بیخته بسیاز بدیک مثقال با آب گرم بخورند و این طلا برای وجع که معمول حکیم اجمل خانست خطمی کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف بماند صاف نموده بار و غن نیتون بست و پنج درم بجوشانند تا که نصف آب برود بعد حب الغار سوده دران انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان و بیخ بنفشه و حنای خشک هر یک نه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند **مطبوخ** نوبدان نیز در زانو درد و پشت دفاصل اسود درد و نخوه آن همان مطبوخ قوی الاثر است که در عرق النسا بار دوم قول مؤلف خلاصه مقرر مسطور شده لیکن در اینجا ما بین هر سه درم عوض مصطفی و انیسون ست درم تخم بیخ اذخر پنج درم و شربتی و چهار اوقیه یا دو مثقال روغن بیدانجیر و این نطول مرجع رکبه و مفاصل را مفید ست داب پوست بیخ کرفس سورنجان بویدان شکاعی بادآورد بابونه اکلیل الملک مصوم در آب جوشانده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت ازان تالش روغن حاضر دست **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که ضماد فرنیون یکدرم زیت خوشبوده درم موم دو درم وکذا شرب سندروس محلول بروغن کنان چهار درم ضماد بدان برای وجع رکبه مجرب من ست **وضماد برگ خرنبه** سوده وکذا گل آن وکذا پشکنبه تنها و با مثل آن آرد گندم بشراب یا سرکه سرشته وکذا جذر توتیا وکذا سرگین گاو بسرکه وکذا گوگرد کهربا زیت و دوغ بخرقه آلوده وکذا عصاره سداب بتانی **وشرب** تربد با نخبیل که مزاج ماده بلغم لزج غلیظ از ترکیب بست وکذا تخم خطمی وکذا فرنیون وکذا شنبلید که آن گل سورنجان ست با نخبیل وکذا مطبوخ لمکا فیطوس با عسل و کذا مطبوخ هلیلون **وشرب وضماد** حلتیت و کذا جاوشیر وکذا قنه بصل کذا زرد روغن بطم وکذا ناخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق و کذا پیه کفتار و کذا تخم کرنب خطمی کذا مرکب و کذا شبت **واکل** جوز هندی و کذا اکم گورخر و کذا شاخهای هلیلون مطبوخ تعلیق جاوشیر معظم نسخه جانب مؤلف هر دو اصناف وجع الرکبه است **انطاکی** گوید کذا جماع که مثل وجع الورک ست در اسهال ماده و سائر احکام لیکن این مجربات دین شرب با نگبین ست و انزردت بروغن جوز و از اطلیه این روغن تخم ترب ست و بمگ و فلی با آبرزه سس عسل و کذا ضماد صابون با همچنان خاصا حب **خلاصه** گوید که در زانو ابد ستور نقرس علاج نموده بعد از تنقیه بمدرات ضماد آنکه مذکر شد استعمال نمایند **مجنون** سورنجان موافق نسخه یحیی بن خالد که در علاج او جماع مفاصل بالمعنی مذکور شد مجرب ست وضماد که در زانو انیون و شنگرف ست

در علاج وجع خاصہ گذشت در وجع بیحد بغایت سودمند است و آنرا هم بمالیدن برای درد زانو و ساق و مگر و پشت و ساعد بغایت نافع است مصطکی رومی یک وقیہ سوم روغن رومی هر دو را باچهار وقیہ روغن زیت برآتش ملایم مجوشانند تا همگی گداخته یکسان شود برداشته نگاهدارند عند الحاجت نیمگرم بمالند **مصنف** اقتباس مینویسد که علاج این نوع تقریبی که در وجع مفاصل کرده اند مالیدن روغن قاقندی مرکب روغن اسقیل مرکب روغن جندبادر روغن جنطیانا از مخترعات نواب علوی خان بسیار فهیست و برگ آنکه تنها بروغن سرشف چرب کرده بستر عظیم التفست و کذا برگ چغر و کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

بگوئید که اسباب این یکی ضعف مضم و خصوصا ضعف ثالث ست تقدم بر گواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و اکل الدر بقوت با ضمده و مجذرات آن آنچه بیهضم سوم کثرت خروج خون از بواسیر یا حیض یا اسهال مدی و یا مطلق اسهال فی حیز و یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود آثار غلبه اخلاط بحیکه در تشخیص اسباب وجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا مدفون کرده است و بظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب **علاج** در قسم اول و دوم بنهجی علاج نمایند که در مخلص مذکور شده و حتی الامکان مرض را گرسنه دارند و اگر متعمل آن نباشد تقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر بشخوار اب اقتصار نمایند و در سوم تقویت اعضای رئیسه کوشند بمقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص مادہ کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند بعده روغن گل تنها و یا سوسنجان تلخ و نرگس البنج و مصطکی هر یک سه ماشه سوده آمیخته بمالند و همانچه در وجع الظهر و غیره مفید ست دریغ نهاد هم نفع دهد چون بحر الحاسن در فصد سر دو فاید و بفاصد سه چهار گیری قی کنند فی الحال فائده مفید بهره از مسهل مستغنی میسازد در هر چهار خلط و ایضا برای درد در دوم ساق که سفید صندل سرخ پوست کچنار مرداسنگ کشنیز سوده ضماد کردن سوسنجان سوده با طرفل صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته خارخسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن فائده ست و ایضا برای درد ساق که گویا شگاف میشود شاهتره گل سرخ هر یک ششماشه سوسنجان سفید ریوند چینی هر یک دو ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سوسنجان بیخ نی بگلاب سوده ضماد کنند و ایضا برای درد ساق و مچ پا دریان جوشانیده عنابات افسل کرده بنهند و صاحب تلخیص گوید که در معالجه این علت تهل روا ندارند که منجر باستقا می گردد و یا فالج و بمرگ مفاجات میکشد

وجع الشوکہ

واین دردی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد بسبب رسخی غلیظ تیز باشد و مادہ آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا و یا خون بلغم غیر ترکیب با خلط مذکوره نمی افتد و شیخ و شراح قانون مینویسند که سبب وجع الشوکه اخلاط حاره ردی لذاع کاذن بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حلول شود و مزاج وجعیه او را فاسد گرداند و وجع جبانی در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که مادہ این علت در گرمی تیزی بدان حد نبود که در استخوانها نافذ گردد و استخوانها را تباه کنند و بشکنند و این مرض را بعرفی وجع الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس در وجع الشوکه آنست که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در وجع الشوکه در استخوان باشد بالجمله علامتش آنست که درد شدید با تمدد و خارش سوزش اعضا باشد و از رسیدن بآب چه و دیگر چیزها در زیادت پذیرد و در اندرون طول عضو بود یا شاد کاده و خیشه بدرجه رسد که استخوان آن را انگشت فشارند **علاج** اول زودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد والا گر صافی نبینند و حسب خلط غالب تنقیه بدن شیخ موافق شوند و در صورت مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلا مسطور شده و بعد تنقیه روغنها محلله و آبزنات ملطفه مجففه بچوزات که در انچه از طرق شستن مهر آبزنات عظیم الاثر ست و تشخیص او در ساق پای ست و این مرض عارض شده و بنوعی نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساقش مطعول بتر قرحه و بهمانوقت بر

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا ضغطه بموزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای خردو یا گل ارمنی و رامیثا در آب بگلاب حل کنند و آرام کردن و دوای مخدر دادن و مجموعه نداشتن نیز نافع بود اگر بسبب اسباب مواد بسیار از اعالی بدن بآنجا باشد در ماده دوی فصد کنند و در رخوص گل

باشد روزه بلغمی قی متواتر بصبه تنقیه بمسهلات بلغم نمایند روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کمند گردد تیزاب قاره قی بالیه بدن کثیر النفع بود و اگر سخته متغیر شود و رحم خارج گردد باید که زبان غنم را وسیع کنند خواه از آزاد دیده اکاله پس هر گاه عضو اندوده پاک شود ضماد مازو را در سرکه سائیده و بر بندند و یا خاکستر ملوط را با پیه مخلوط نموده بنهند و اگر در انفجار رنگ کند برای نرم کردن جایز است نهند یا چکتی زنبه بران بندند تا آنکه نرم گردد و بعده بشگافند و مالجه را مجدد ملذه نهند

ضعف مفاصل و بطوی مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج است و گاهی از ضعف کثیر از ستر خای ساق و یا از انفساد اطراق غذا بسوی آن باشد چنانچه مرده بسیار فربه لاغر می شود و پس از تعیین علاج اعیا نمایند بالجمله در آخر کتاب گفته آید و در باب ستر خای مطلق مسطور شد بکار برند و در انفساد ادوی تقلیل غذا کنند انتهای گوید که برای مشی اطفال چون بطی گردد بهتر آنست که نیم درم بابونجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کزنب اکلاً و نطولاً جوزده و کذا خروان مطلقاً و مورد و گل سرخ و مازو و عدس و چاپلاضا و اردغن خار و زیت کهنه بخوبی محرب است و کذا مالش روغن بدن و نا چیل و شستن اطراف درحام آب سرد و سوید ی جهت اطفالی که نشان ایشان در وقت غم دیر کنند می نهند سدگاگر کرب جوش کرده تنها و یا بجوز و زیت و سیر خر شبو ساخته بجوز اقتدی بعجت در فتا آیند و مجرب صحیح ست مالش مفاصل ایشان بروغن جند قوقا نیز با خاصیت محمد آفرینی ایشان دارد طبیخ تخم لیسان مکذا در طبیخ حند قوقا و کذا تدبین مفاصل بروغن آهن بری که آنرا خوب کوفته در آب زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای سرعت مشی ایشان نافعست

حمیات

یعنی تبها حمیات جمع حمی ست که از انفعالی تب گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی ست که در دل مشتعل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از انجا بدل آید از دل الی القلب روح و خون بطریق شریانی و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و اگر گرم گرداند بحد یکه افعال طبیعی را ضرر نرساند نامش حرارت غضب و تعب چون نوبت آن بشبیت رسد آفت افعال رساند بدانکه حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم ست **اول** حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارتی ناری عنصری ست که از مزاج بدن و قوام بدن ستقاد میشود و از آلایش و حرارت عارضی از ان حاصل میگردد و تا زمان حیات در بدن می ماند و بدین تقدیر تفاوت میان او و حرارت غریبی جا هیت نیست بانکه تفاوت بینها از ان جهت ست که غریزی مصلح بدن ست و غریبی بعد آنست و ارسطو و دیگر محققین بر آنند که حرارت غریزی فائض میشود بر مرکب متعدل بر نهج فیضان نفس ناطقه بسان فیضان نفس نموی قوی و آن مقوم یعنی محصل وجود بدن انسان ست و مادام که حیوان زنده است موجود میباشد و بقول ابن ابی صادق آن جوهر حار رطب بدنیست حیوانی که آنرا حرارت و دفی میگویند و بقول بعضی آن حرارت اعتدالی ست و جنس حرارت اعتدالی نیست که آن ناری ست بلکه از جنس حرارتی ست که از ابخره ساعدی فائض میشود و بدین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت نوعی و حقیقی ثابت میگردد **دوم** حرارت عنصری آن حرارتی ست که از ابخره ساعدی فائض میشود و بدین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت نوعی و حقیقی ثابت میگردد **دوم** حرارت عنصری آن حرارتی ست که خود ماهیت بدانی انسان ست و در حیات بعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از انست که بدن مرده سیاه و متعفن میشود اگرچه او را در برف دفن کنند **سوم** حرارت غریبی و آن حرارت ممرضه موذیه مضر بافعال است یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود و از شان او ابدای ابدان ست و آن نه مقوم موجود بدن ست نه مقوم ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی ست و بقول بعضی آن حرارت عنصری ست و آنرا غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت و حدت پذیرد در بدن منتشر گردد و مضرت بافعال رساند **و هر او** از افعال طبیعی افعال خسوب بطبیعت مدبر بدن ست از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام ست و خواش آب هضم غذا و شست و برخاست و رفتار و گفتار و خواب و بیداری جماع و مانند آن از امور طبیعیه که بروفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانند که حالینوس بر اقسام پنجگانه بود قسم تقسیم نموده یکی حمای عرض دوم حمای عرض حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد از آن حمائی عرض آنست که میان آن که عرض نبود و واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است و عفونت خود عرض نیست بلکه آن سبب عرض باشد مانند حمای دوم که آن عرض در رست و با وجود دوم در رمی فی نفسه مرض ست و اکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در چهار جنس کرده اند یعنی حمای یومی و غلظی و دقی و چهل بدان مع تب محکم تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که همه انچه در بدن انسان ست از سه جنس خالی نیست یکی اعضای حاوی رطوبات و ارواح و آن مشابه آب جام ست دوم ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی و انچه که در بدن پراگنده است و آن همچون هوای حمام ست پس مشتعل شود حرارت غریبی

از روی مقتضای اولیه یکی از این اقسام خلط باشد که در بدن انسان جنس جسمانی خارج از آن یافته میشود پس اگر حرارت تب بر اعضای اصلی از روی تشبث دائم تشبث کرده چنانکه حرارت آتش مثلا بدیوار یا برای حمام یا منفاخ حداد یا دیگ طبخ تشبث شود و آنرا حمی دق نامند و اگر حرارت باختلاط منتشبث گردد از روی تغلب اولی گردد پس از ان در اعضا منتشر شود مانند آنکه تشنآب حمام را گرم کرده در حمام بریزند و سبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوید یا گرم در دیگ بریزند و سبب آن دیگ گرم گردد از آن حمی خلطی گویند و اگر حرارت بار واح و انجره تشبث اول تشبث گردد پس از ان در اختلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود بعده گرمی آن بآب و دیوارهای آن متعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند و مراد از اشتعال اولی هر جنس آن بود که از سر شدن یک جنس شعل سر شدن مجاور آن کرده جنس باقی بدست واجب باشد و از سر شدن هر دو جنس باقی سر شدن آن واجب نباشد و ایضا مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آنست بسببی استقرار ورزد حرارت که شعل بر وی تشبث متعلق بدان باشد در اختلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه تشبث نشود بدان نامی نگردد و شدت حرارت که باختلاط تعلق گرفته اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون اعضا راسخ و قائم شود در ق باشد و دیگر اینز هر چند قیاس کنند بالجمله از مجموع حمیات بوجه قریب ست و گاهی

تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی از ان عاده ست و بعضی غیر عاده و بعضی غیر مزمنه یعنی غیر مزمن و بعضی مزمن و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم مستقیم و بعضی ردی اعراض منکوه بعضی مختصره و بعضی از مدکه آغاز اشتداد اوارت و صورت یابد و بعضی از ان متشابه بود و بعضی حاد و بعضی بارد و بعضی بارد بازه قشعریره و بعضی بسیط و بعضی مرکب

بیان مستعدین حمیات

بعضی شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع غائره و متراکم بیشتر کشند گان از نوا کر طب مائی و کثیر الاستلاء و تخمها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات از سکان کوهستان نهاد یا ضعت و اقتصار کنند گان بر اغذیه جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن و کهول اندو چون این امور مذکوره تا کم حرارت و رطوبت در بدن پدید کنند آنرا اشد بلا بدان از روی مستعد تر بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدیدترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حار رطب اند خصوصا چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان اعرق و بول دراز بود و ایضا ابدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده میباشند از تب یومی ابتدا کنند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و بساست که بسبب بس مزاج صدر قتال فتنده و قریب این هر دو ست ابدانی که در ان رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت متحول باشد در این جنس ست که در ان حمی مخاطا رابتدا کند بعده بجای خلطی منتقل گردد بعد از ان آنکه در ابتدای حمیات و یبوست متساوی بود و در رطوبت بسیار باشد در ایشان امهیئه حمیات عفنی در ابتدا عارض گردد و ابدان بارد رطب بارد یا بطیئ ترین ابدان عروض حمیات نادر و چون عارض شود بدیر ابتدا کند

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را وقات را بر سه ست مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود تزیید و وقوف نزول و منتهی و انحطاط یعنی کمی و مرضی گاهی این اوقات کلی میباشد بحسب کل حمی از اول تا آخر و گاهی جزئی بحسب نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتهاست و آنرا نزول انحطاط مریض از نفس حمی هلاک نمیشود و سبب بتدای طبیعت بر اده بدفع الا بسببی از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و ابتدای حمی گاهی در وقت اختناق حرارت غریزی از مادهٔ غامره عضو ست و ابتدای کلی و قتیست که بضع یا غلان مضاد نضج را فزی ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات و لیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در سوداوی خلط مرار ظهور او شدید خلط مرار میباشد و در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده در این هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا در ان نیست و همچنین گاهی در هر روز اول از حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل نگ بل معاینه میگردد پس گمان میشود که آغاز ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا در ان موجود بود لیکن خفی باشد و تزیید وقتی ست که در ان حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج ظاهر گردد و انتهاء وقتی ست که در ان قتال میان طبیعت ماده اشتداد نماید و حال فلبه یکی بر دیگری از ان هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال ست میان هر دو و مدت او در حمیات ذوی نوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر نوبتی که بعد او ست باین نوع که بعد تخفیف تر از سابق بود و یا بد نوبت و این شناخته میشود در نوبت سوم از ان هر دو مگر در این سومی بحکتر و سریع الزوال از ان هر دو نوبت باشد و هر دو نوبت زیاده نمیشود و در اکثر نوبت یکه

مقتضای امراض حاده این است بطبیعت متحمل نمیشود و در ساعت جلدی میکند بگرد و امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه شاهد میشود و ذوائب بسیار دخشت و شدت و غیره جمیع احکام خود را بجا نزد منتهی آنها رضیع و صداع و تمام خلط ظاهر میشود و انحطاط ها دقیق است که زمان حرارت غریزی بر ماده مستولی میشود و از اعضا صدور میسازد و آن حرارت تفرق جمعا و اندک اندک می نماید و درین وقت حرارت باطن خفیف میشود و بسوی اطراف منفوذ میگردد تا انگلیل می پذیرد و قیاسات که طبیعت غالبی میکند در بین حالت و امثال این حمیات از خشت حادث در حرارت باطن پس گمان مینماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور میکند بقدر تمام قوی کذا امید میشود و از مقاومت پس ازان اعراض میکند و اعراض مرض خشت می پذیرد بسبب تب مقاومت پس عقب او موت رو می نماید این از عرف عام افاقت الموت نامند بدانکه منتهی مختلف میباشد در امراض اندر قرب بعد پس امراض حاده جداً یعنی در کمال حدت بعید ترین منتهای آنها تا چهار روز است و حمیات یوم ازین قبیل است مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض حاده شمارند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمی کند آنکه منتهای او قریب باشد فقط بلکه مذکلا از جمله امراض فی خط بود و قریب حاده جداً در قریب منتهی و در خط امراض حاده مطلقاً است و او آنست که منتهای او تا هفت روز باشد چون محرقه و غب لازمه و بعضی ازامراض حاده آنست که در حدت کمتر ازین ست و او آنست که منتهای او تا چهارده روز میباشد و او تا بعد ازین حاده مزمنات ست باب دیگر پس مزمنات ست تا چهل و شصت روز و زیاده بران تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در امراض آب نماده مزمنه ناقست بسبب اراده تدبیر غذای مریضان چنانچه عنقریب آنرا ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا و تزیید انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی می باشد بسبب فرط حدت ماده پس ازان وقات جزئیه دران بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر بانحطاط می کنند اگر محول الصحت گردند ایضاً حمیات مختلف میباشد درین از منذار یعه کلی باشد یا جزئی پس بعضی ازان آنست که ابتدای او طول میکند چون غب که ابتدای او بسبب خلط و حدت و رقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزیید آن طویل میباشد مثل مؤخر بسبب غلظ و کثرت مادهٔ آن یعنی آنست که انحطاط آن طول نمیماید مانند محرقه که بسبب حدت و لذع مادهٔ آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض خصوصا منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یا بس صرع و سکته و خناق ازامراض حادهٔ جداست و شقیقه الصدع و محرقه حاده لاجداست و ربع و قالع ازامراض مزمنه ست و گاهی از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند بر انکه منتهای او قریب ست مثل غب خالصه زیرا که زمان او اخیر او از سه ساعت تا چهارده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ است بسبب منتهی بعید مانند غب غیر خالصه و اگر آنرا ذوائب نباشد بلکه ماده او حار بود چون سوخوص پس مرض حاد باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد و گاهی از سمع مریض پس اگر او سبر سعت لاغر گردد و چهره او پلو یا مائل شود مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و گاهی از قوت پس اگر ضعف در ان سرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض غیر حاد باشد و گاهی از سن فصل پس سن حار مثل شباب و دهر و دو فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض سرعت می نماید و در انسان بارد مانند کهول و مشایخ و در هر دو فصل بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان ست که در بلد حار منتهی سرعت می نماید و در بارد بطو و گاهی از نبض پس اگر نبض متواتر عظیم ست مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد و گاهی از ازمنه پس اگر مدت یکسال آن طویل باشد مرض مائل بازمان و غیر حاد بود اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد و اگر زمانه البته نباشد آن از قصر مدت و حدت در جنس او باشد و گاهی او قات مرض شناخته میشود از جهت اوقات نوائب پس اگر این بیشتر باشد بر تقدم منافات که تقدم نماید بطریق تفاضل که از اول تا آخر مرض یا زیاده نماید مرض در تزیید باشد زیرا که بعض امراض آنست که تا آخر اوقات تا بعضی انحطاط بر تزیید جاری شود بسبب نفوذ نوبت دیگر امراض آنست که تقدم تزیید دران بیشتر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس ثلثیه اگر در اقدم شود بر وقت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی های او نیز وقوف یابد پس مرض در منتهج باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت حافظ ساعت واحد را بنحو یکه هر روز در همان ساعت بیاید طویل المدت باشد و همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض همی که دلالت بر تزاید دارد و وقوف آنها که دلالت بر وقت متعاد دارد و نقصان آنها که دلالت بر انحطاط کند و از تزاید نوائب آن مرض طول او در قصر او چه مقدار زمانه نوائب اگر به بستور سابق باشد پس مرض راتب بود و اگر کم گردد پس انحطاط بود اگر زیاده شود

غالبا و تزیید باشد وگاهی در انتهاء وگاهی در ابتداء و گاهی در تمامی مدت و گاهی متناوبه نباشند در شدت و در زیادت مدت **وگاهی** متناقصه میشود و آنچه از استفراغات پس از مرض نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد او باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد یا بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض گوئیم دیر بطول مدت **وگاهی** متناقصه میشود از جهت نضج و ضد نضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلا چون نفث بادکی نضجی یا بول که دران عجائب ظاهر گردد و پس آن اهمال تزیید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضا چون نضج یا خلاف او بسرعت از نفث یا غمام ظاهر شود بدانند که منتهی قریب است و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید است **واما** شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی ست که در ان نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او و علامات حمیات مفنی معلوم شود و او آنست که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطو ظاهر شود و در رنگ سست و پایین تیرگی نماید و اطراف سرد گردد و خصوصا طرف گوش و بینی و او فتیکه در ان اثنا حرارت ظاهر گردد گاهی همراه ابتدا تغیر رنگ کسل و غم و بطوی حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و تشریر پیدا شود و شانه و پشت مبتلا شود گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج و صداع غلیظ و طنین گوش و عطاش و کشیدگی اعضای بدن عارض میشود و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف میگردد و آن ابتدا و انتهاست و در وقت تزیید نصف اول آن وقتی ست که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع می نماید و حرارت در جمیع بدن تساوی منتشر میگردد و در نصف اخیر آن وقتی ست که همیشه آن حرارت منتشر باستوار تزاید باشد و در وقت انتهاء وقتی ست که در ان حرارت از اعراض بحال خود باقی باشد نه ناقص نه شدید و نبض عظیم تر از آنچه باشد و سریع تر و متواتر بود و در وقت انحطاط زمانی ست که در ان اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض باعتدال آید و شروع نماید بعده بدن در ان بعرق آغاز کند و باقلاع قوی گردد و بسیار باشد که نزدیک حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بصحت نماید و لازم ست که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی ست یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارد و ضعف و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود در ان بینی که بزنیم برای تو شفای یعنی میان تمام شمالی از اوقات جزئیه از یوقت پس تامل باید کرد که در غیب اندر اکثر احوال تقریر ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد ازان گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاده گردد و این زمانه تزیید بود و پس گرمی می بایستد و آن منتهی باشد بعد ازان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقلع گردد و دراین میان انحطاط ست **و بدانند** که مدت مرض مختلف کند یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و یا برودت آن **وگاهی** بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی در شتی جلد و تنگی مسامات کند و دیگر اسباب طول مرض علامات طول مرض مسطور گردد **الوسهل** گوید که وقت ابتدای تپ قتی ست که در ان اندر بدن اضطراب از ان زمان ظاهر شود و از این وقت تا آنگاه ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانه ابتدا ست و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن مایه صعود ست و از این وقت تا ظهور نقصان مرض و خفت اعراض آن زمان انتهاست و بعد این در وقت آن زمان انحطاط ست و بیشتر آنچه بسوی آن اضطرار از معرفت این زمانه باشد آن زمانه منتهی خصوصا در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن میباشد و بحران در ان حادث میشود و بر عرض در ان خوف میباشد و مریض بعد انتهائی هیچ دگر علت دیگر بر آنگاه محال ست که از اعراضی هلاک کند بعد از آنکه انتهاء کند و بانحطاط رسد گاهی استدلال کرده میشود بر انهاء حمیات که آنرا فترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم نماید و یا طول کند زیاده بر انچه سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشد دلالت بر تزیید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کنند و هرگاه نوائب اعراض آنها متساوی باشد دلالت بر انتهاء کند و مرض طویل المدت طویل الاوقات و قصیر المدت قصیر الاوقات میباشد سهر آنگه در حمی ربع و نغی گاهی نوائب بسیار مستوی یافته میشود و در عرق خالص گاهی لائح صعود در یک نوبت ظاهر میشود پس دلائل انتهاء در نوبت دوم ظاهر یافته میشود پس دلائل نضج در انحطاط در نوبت سوم ظاهر میگردد و در شناخته میشود اوقات حمی بطبقه از تزیید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد پس اگر آنرا فترات نباشد و در ان اعتماد بر نضج و ما و الا و کرده میشود و هر قدر که مرض حاد تر باشد حرکت او سریع تر بود پس اوقات او تنگ گردد و در تعرف از منه او بسوی دکا و حدید قوی احتیاج افتاده و شناخت و قصر مدت مرض و طول او و از شدت اذیت و شکایت او و خفت آنها گرده میشود زیرا که ممکن نیست که امراض شدید الشکایت مزمن گردند بلکه باید زودی هلاک کنند و زیادت و نقصان آنها بحسب ان دفع نماید وگاهی مرض قلیل الشکایت و اذیت بوده باشد و مع ذلک بسیار طول کند مثل حمی یوم و در قصر زمان مرض فرق او سوی بلدو فصل حار و بارد بسیر ملطف

وغذا قلیل لطیف و بدن متعفن کم فربه و کم فرخی رگها اعانت کند و اضداد اورا بر شیا معین طول زمانه مرض باشد و شدت حرارت تب و قوت اعراض او اطباق او دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بطول زمانه او کند خصوصا اگر دیر نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزاید اعراض تقدم در دور و در قصر دورات مرض دلالت دارد و بالضد آن بضد آن و دفع حمی نیز دلالت بقدرت زمانه او کند زیرا که حمیات یوم لاعما لا اکثر در یکروز تا چهار روز منقضی گردد و غب خالصه تا چهارده تجاوز نکند و در اکثر امر منقضی شود و در دورت یکهفته اگر سلیم باشد دنا ما غیر خالصه که اعراض دباعراض بلغمی مخلوط میباشد آن بحسب مخالطت مادهٔ بلغمی بلوی طول کند حتی گاهی تا یک فصل زیاده ازان باقی ماند و آن حمی سوی غیر سلیم ست زیرا که بادی حدت عسر نضج و افساد و احتباس او در حمیات لازمه همه دورت کوتاه تر ازینی فترات میباشند مگر تب دق که آن طویل ست در هر گاه حرارت در دق از روی اندفان و خفا شدید تر بود طویل تر باشد و بالضد در اما حمیات مطبقه قوی الحرارة و احراق مثل غب بسیه دوره ی که آنرا امراض حاده نامند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هر گاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند و در هر گاه متوسط میان این دو حال فرض باشند در یکهفته تا دو هفته منقضی گردند و درین حمیات خطر بسیار عظیم ست و اما بلغمی در ربع طول میکشند مگر آنکه در سلیم ست و بلغمی غیر سلیم و حمیات دنبالی قصیر المدت حمیات لیلی طویل ابو منصور گوید که ابتدا در اجتماع حرارت بسوی قلب صدر باشد و جمود بشکامی که حرارت ببسط در بدن کثیر شود آنگاه تفکیک حرارت در جمیع بدن مساوی منبسط گردد و انخطاط چون حرارت از جمیع بدن بتساوی مخلل گردد و مواضع دسلی از ان خالی شود و گویند که ابتدا عرض تب ست جمود و در تفکیک دران بقوت و شدت زیادتی نماید و انتهاء وقتی ست که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انخطاط آنست که طبیعت قهر کند و آنرا بسوی خارج دفع کند و خوف بر مرض تا انتهاء وطول مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی ست لاسیما اعراض زیرا که اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشد دلالت کند بر آنکه در صعود و صعیم ست و جاری میشود حکم تاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تب در انتهاء دور هر گاه تب چهار دور بود اوقات او واقع باشد حتی گاه گاهی در صعود قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات او بر سبیل متساوی میباشد و ایضا هر مرض را مثل این اوقات میباشد مگر آنکه بعض او خفی تر و دقیق تر از بعض دیگر ست صاحب کامل گوید وقتی که مریض سرد احساس خفا نماید بتغیر مضر نضج او تازی بدان تا وقتیکه دران مرض ابتدا بنضج نماید آن وقت ابتدا ست بر قول صحیح و اما وقت تزاید وقتی ست که دران طبیعت بالنضج مادهٔ مرض شروع نماید در مرض و قوت او زیاده شود و قوت ضعیف کردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضج ست و آن وقتی بود که دران مرض ایست و زیاده گردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط بعد وقت منتهی باشد نزد سکون اعراض و افزد نقصان و قهر قوت مرض و اما استراحت مریض تا آنگه مرض او منقضی گردد و اما دور گروه میشود بر بن اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و اعراض او و نضج و عدم او ست اما از طبیعت مرض پس بنظر کنند در اشیا یکه باجتماع آنها مرض حادث شود و آن اعراض خاصه او ست مثل فوات الحب که اعراض خاصه حمی دق و تب دجع ناخس سال ضیق النفس ست پس اگر این اعراض از ابتدای مرض تنمیز زیاده نشود و مرض در ابتدا باشد اگر قوت مرض عظیم آنها زیاده گردد و بر بدن مریض تغلل آرد و قوت او اگر گردد مرض تذیبا باشد اگر قوت عظیم باشد مرد بران واقف گردد مرض منتهای خود رسد و اگر اسابق که شود مرض مضمحل که راحت دهد یا بدر مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان بود که در بعض حمیات صداع در بعض آن انخطاط دهن در و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث میشود پس این اعراض هر گاه در قوت بغیر انبده مرض در زیادتی باشد هر گاه در قوت باشد رسیده در ان زیادتی ظاهر نشود در نهایت مرض دلالت کند و اگر قوت دهد ملال مریض نیک گردد و دلالت بر انحطاط مرض نماید و اما از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج نه در بول دنه در براز و نه در نفث مرض در ابتدا باشد هر گاه چیزی ازین علامات نضج ظاهر گردد مرض تزید باشد و هر گاه نضج کامل گردد مرض منتهای خود انتهاء نماید و درین هنگام در انحطاط شروع کند نزد استراحت مریض و نخست مرض انحطاط ظاهر شود و پس اگر مرض از حمیاتی باشد که با دوار نوبت میکشند نظر کنند در اعراض لاحقه آنها در اوقات نوائب زیادتی و نقصان آنها و در نضج و عدم آن چنانچه ذکر شد و در تقدم نوبت تنبه تاخر او و طول او و قصر او و طول مدت سکون او و راحت بدن ازان و در تقدم و تاخر او عتدال او در طول قصر پس هر گاه نوبت تنبه و قتی که دران نوبت میکرد تقدم نماید ایذی دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تنبه انحطاط و نقصان باشد و درین باب سزاوار آنست که نظر چنین نماید نه در اندک بسیاری از حمیات ست که آنرا در طبع او باشد که نوبت او از وقت معین خود هر دور تقدم نماید بسیاری از آنست که تاخر کند پس نگاه باید کرد اگر تب تقدم نماید و قتیکه از وقت اوست تقدم دران او در زیادت باشد و اگر تاخر کند دران وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس گاه زیان نوبت تنبه از تزاید سابق نوبت

و تیز باشد و اگر یکی تازه بود تب و انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تب در وقت واحد بود و زمانها نیز یا متساوی باشد تب بمنتهای خود رسد و اگر در قسمتی حمی چنان باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدم و تاخر مقدار واحد باشد تب بمنتهای خود رسد و اما طول مدت سکون آن در جمیع ازمان پس هرگاه مدت سکون نوبت تب قطره طویل بود و معدل بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آنکه تب انحطاط است و اگر مدت زمان متروک و قصیر بود بر عکس و غیر نقی و غیر خفیف بود تب زیاده باشد و اگر زمانه نوبت تب متساوی نزمانه متروک و باشد و مریض احوال واحد باقی ماند و مریض اورا در وقت فتور حمی خفت و راحت بهم نرسد تب بمنتهای خود رسیده باشد و باید دانست که مدت زمان هر دو اضداد این اوقات اربعه بحسب طبع مرضوع قصر او باشد بهر آنکه زمانه ابتدا و تزاید امراض حاره قصیر میباشد و بمجنین نهایه انتهای انحطاط زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت میکند و اما امراض متطاوله پس مزمانه اوزیاده از قسم اربعهٔ طویل میباشد بهر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضج دران تاخیر میکند و بدانسبب زمانهٔ اوطول میپذیرد و اما امراض متطاوله در فصل تابستان قصیر المدة میباشند بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضج مادهٔ و تلطیف خلط و عدت امراض حاره در زمستان اندک حلول میکنند زیرا که سردی هوا اخلاط را خام میکند و در نضج تاخیر می نماید و دلیل بر این کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان اوقات باردهٔ و هرگاه بصاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کند زیرا که این قسم عرق بکثرت خلط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تب صحی ست کثیر الوقوع و متوافر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او باهم تمام و ارد پس در معالجهٔ آن تنقیه و عدم تساهل واجب تر از سایر امراض باشد زیرا که عیب بر جنس نوع و فصل حمی بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقه آن و اجتناب تشبث بسهل در بحران خصوص در شش و اشال آن موقوف نباشد بعلاج تب اقدام نماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستعداد بجوش تب قوی ست در علاج این نهایت احتیاط نماید که در اندک حرارت تلخی ذق می انجامد و جمیع اشربهٔ غیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحالهٔ بصفرا دارند بخلاف شربت خیلو فرکه این با خاصیت مستحیل بصفرا نمیشود و آمیختهٔ آب بسیار در این شربت نیز مانع استحالهٔ ست بنابر استیلای مائیت بر صفرا و شیر با ذرنجبین نیز مستعد استحالهٔ بصفرا ست و سکنجبین و سایر حموضات مصلح آنست و آب سرد در حمیات شدید الحرارت مفید ست خصوصاً کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی المزاج باشد مگر آنکه احشا ضعیف یا دران درم بود یا آنکه خلط غلیظ و خام باشد در مثل این مزاج و خاکشی خاصیت عجیب در رفع حمیات یافته اند و از اکثر حمیات استعمال میکنند و هرگاه در احشا درم بود سکنجبین استعمال نباید کرد و بقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و بعد از روغن بدر حمیات باعث زیاد و عفونت ست و در روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن بدین هم قلیل او لی تر و در حمی نزلی چند بادام خوردن مضایقه ندارد و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته اند و هرگاه با تب قولنج عارض شود تا ساعه نگشاید بادام شیرین نهند و دین وقت حقنهٔ مناسب بکار بندد و بدانند که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی استیلای حرارت غریزیه بر اعراب از دهن جاری میشود و دراین حالت وارد بر رطوبت غریزیه فضلیه که در ابدان ایشان ست و حرارت غریزیه آنرا گداخته بگذرد مدم تشنگی گاهی باوجود حرارت مفرطه مزاج میباشد بنابر آنکه رطوبت ذائبهٔ بجای آب صرف نمیگردد در حاجت آبی نشدن نیشود و بدین چنین مزاج نباید خوف ذبحان تبرید واجب ست و طبیب ناقص گمان غلبهٔ رطوبت ادویه حاره داده مریض را در مرض بلاکت می اندازد افطاکی در تذکره اولی الالباب مینویسد که برای حمیات مجربات بسیار ست بعضی ازان متعلق بحروف و کتابات ست و بعضی ازان متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور سموم و زهره محلل و تعلیق طلق در قصبهٔ سبز که در روز شنبه اخیر از ماه بریده باشند و بخور باستخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط از ان با دو چند آن آب نوشادر و خضاب کردن بدست و پای بخوا و مصطفر و زعفران با کشنیز سرشته در مطلق حمیات مجربست و کذا تعلیق هفت درم برگ مورد یکدرم حلتیت بر ران چپ غرقدا ازرق بر شاه ران چپ و آویختن خواص است که شب شنبه بی قبر مقتول برود و از ان یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد بجانبی التفات نکند تا آنگه در راه بجای سد کذا نخاره دیگر تفرق شده باشد و خاک آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تب بنوشد گر واگر خود بیاشامد و بخوابد و کسی را کلام نکند تا آنکه عمل تمام شود پس تب زائل گردد باذن الله تعالی

تعلیم اکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس ست یعنی حمای یومی خلطی و دقی پس هر یک ازان و اقسام آن جدا جدا بتفصیل تمام و بسط تام

برای افادهٔ خاص و عام بتوفیق خلاق انام بعرض تحریر و تسطیر می درآید

حمیات یومیه

بدانکه حمی یوم عبارت ست از تکاول مزاج طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریبی گرم شود آنگاه آن حرارت بقلب رسد و دران افزوده بتوسط شریان بجمیع اعضا رسد و اعضا را گرم سازد و آنها را گرم سازد و چون حرارت دین بتعلق و تشبث بروح میباشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد کندهٔ جگر ست حمی یوم طبیعیه گویند بتقدم تخمر و سلوم تقاول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان او ست و اگر بروح حیوانی که در قلب ست متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند بتقدم غم و فرح و غضب و خشی و حرارت محامر شاید و یبست و اگر بروح نفسانی که در دماغ ست تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند بتقدم هم و فکر و سهر دلیل آنست و ازین معلوم شد که حمیات یومیه منقسم بسه قسم شود یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم احمای مزاج نیز گویند بسبب تعلق او بدان و در زبان یونانی ستیماریدس و بقول بعضی فیماریا سنا مشتق باشد از استنشاق و از اسم حیوان مانی که متولد میشود و در یکروز می میرد و آن از انبات الیوم گویند و این تب حمی یوم از ان نامند که تب مذکور بسبب تشبث آن شبی لطیف یعنی ارواح که بسرعت تحلیل میشود کمتر ست که از یکشبانه روز تجاوز کند بخلاف حمیات دیگر که منتقل گردد و آن کثیر الوقوع ست و در اثنار دیگر تا گاه حمیات دیگر روی دهد و اگر دیر تر سیر آن خطا کند ست

اسباب حمیات یوم

بدانکه حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیه و بادیه و یا نفسیه یعنی الحق بروح او لا مثل غضب و غم باشد و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون همین گویند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیه سخنه بالذات و یا بالعرض ست منحلله مواد اخلاط بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و غیره و ستنماولات اغذیه و ادویه حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب و از دحام و اوزام ظاهری زیرا که تسخین اوزام باطنی از زدیاد تجاوز میکند و گاه بعضی ازان حادث از سدد و تحمر میباشد و آن حمی یوم ست که سبب آن بادی نیست بلکه بدنی ست و اسباب آن بادی بود یا بدنی در اثنار اورده بدان حدنرسد که تجاوز نماید از انچه بروح بدان تشتعل شود و اگر ازان حد تجاوز نماید در وقت و یا در یکی از حمیات خلطی ابتدا زند زیرا که اسباب بادیه گاه اسباب متقاوده میشود یعنی سابقه را چون گرمی آفتاب و حمام گرمی آن بمعونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تقاوده نباشد حمی تی گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که حمای یوم نمیباشد مگر از تعب بدن و روح و این غلط ست زیرا که گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر اعراض مگیر ندرد یکبار و گاه از سدد و تحمر تجاوز می نماید اگر ازین قدر تجاوز کند باید دانست که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آنست که تشبث حرارت از روح بسوی اعضا و اخلاط تجاوز نموده و این قول محقق نیست چه جالینوس گفته بساست که حمای یوم تا شش روز باقی می ماند و بعد ازان انقضای تام می یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمیباشد هرچند انتقال بجنس دیگر نماید زیرا که بعد آن اثری البته می ماند و انقضای حمی یوم چنان باشد که اصلا اثری ازان باقی نمی ماند و این تب یعنی حمی یوم سهل العلاج بسبب قبول سریع و تلطیف موجب المعرفت ست و چه نیز ابتدای دق که صعب ست بسبب عدم ظهور علامات و سرعت مرور مردم ازو وقوع در حمیات یوم و اشتباه بسیاری ازو دی حضر بدان اگر تدبیر غلط بر ایشان درین حمیات کرده شود کسی ست که بمزاج آن حرارت و یبس غالب باشد پس بسرعت از انک سخن بود ی بحمای دق میگردد و اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بعضی انجماد اگر غلط گرم شود و بعد او بدنی که بران حرارت و رطوبت غالب تر باشد و آن بزودی بود ی حمیات عفنیه میگردد و بعد او کسی که زمان حرارت بیشتر باشد بدنی که یبوست دران بیشتر باشد بکسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را گرسنگی و تشنگی بسیار و مقاربان او بیدادی کشد و یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی بزودی او را حمای یوم هم میرساند که تشریره و چون تدارک آن ننمایند فی الحال طعام خورانند بزودی او را احمای عفنی عارض گردد بسبب همجوار صفرا و اگر تنگی غذا بران کنند و تلطیف تدبیر نمایند بزودی بحمی دق شود و صاحب کامل گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث میشود و اسباب بادیه مجدد تنجی یوم چهار قسم ست یکی جنس اشیائی که بدن از انفعال ملاقی شوند یا انچه سخن او بالفعل باشد مثل حرارت آفتاب و آتش و هوای حمام چون ان مکث را طول دهند یا انچه تسخین او بالقوه نماید و آن استحمام با همانی ست که قوت دهنده حاره بدن مخالط باشد مثل آب قیر و آب گوگرد و یا انچه بتکثیف سمام نماید بالفعل مثل غسل با آب سرد که فضوان خالی زاد را بطن بدن محتقن سازد و یا انچه تکثیف آن بالقوه نماید مثل اغتسال آب شب و جمله ابدان چنان نیستند که هرگاه متکاثف شوند حمی یوم بآن حادث شود لیکن ابدانی که از انها بخارات حاره طبع حار یابس متصل گردد پس این هرگاه کثیف شوند آن بخارات مر دا از تحلل منع کنند و حرارت دران مجتمع گردد پس اگر مواد یکه اندران ست غیر مستعد بعفونت باشد انان حمی یوم حادث شود

واگر مستعد بمفتوح باشد ازان حمی مختلف حسب نوع خلط موجوده بدن پیدا گردد دوم حمی حادث از ان حمی مطبقه حاصل شود سوم حمیتی خطرناکی که قبول هر دو اثر شود چهارم حمیتی که از عضوی خاص بعضو دیگر منتقل شود پنجم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود ششم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود هفتم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود هشتم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود نهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود دهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود یازدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود دوازدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود سیزدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود چهاردهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود پانزدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود شانزدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود هفدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود هجدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود نوزدهم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود بیستم حمیتی که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود

علامات خاصه حمیات یوم

ممیز حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یومیست کان از اسباب آن در جمله سابقه نمیباشد بلکه اسباب آن در جمله میباشد و مبتدی تبضاخط نبود و آن در اکثر اوقات ابتدا بلرزه و سردی بست و باد و فتور حرارت بحسب اکسل و خواجب فرو رفتن بعض اختلاف و صفر آن نمیکند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه بسردی و یا اندک قشعریره و تحس بسبب تبخیر سیلان بخار کمیموس حی با عصاب عارض میشود و بسرعت زایل میگردد و گاهی دران بندرت لرزه عارض میگردد بسبب کثرت بخار سوداوی عضلات تحس آن انتقال آن غیر دافع مقتضف باشد بلکه ادرک خوش آینده بود مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب سکرة هر گاه در اول حال تنضیج و نهض نیک باشد پس حکم باید کرد بحمای یوم زیرا که بحول در تغیر میگردد و اگر چیزی که حمای یوم بست در چنین برازاد تنضیج غیر مائل بزنگی از رنگهای خلط بود و گاه در بدایت غلبه تعلق و گاه طافی میباشد بانکوئی رنگ اگر اوقات افتد که رنگ آن بزنگ اعتدال نباشد تواند آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدن جهت تغیر میگردد و که سبب تغیر لون مقارنت آن میکند و اگر چه آن تب نباشد چنانچه در حمای تعفیه و مانند آن گفته آید و بعض اوقات مائل بتواتر و قوت و عظم میباشد بسبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در حمی که از انفعالات عضو شریف مثل هم و حزن کردن هنگام نهض ضعیف باشد و یا در فم معده خلطی لزاج یا بروتی مخزنی باشد و یا سببی دیگر از اسباب مغیر بعض غیر تب بود و که سبب آن بعض مختلف باشد بسبب صدمه آفت در قوت و اگر باشد بانظام بود بسبب ضعف سبب آن اگر مخالفت این نماید بسببی دیگر خواهد بود و مقدم بر حمی و یا مقارن آن اشتمال تعب شدید و یا نوع شدید در احشاء و مانند اینها گاه بعض صلب میگردد و بسبب هم رسیدن برودت شدید مکثف مبرد و یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تعب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن بطی میباشد و سریع میگردد و زیاده تر از نبض طبیعی گر در بدرت و سرعت آن قلیل میباشد زیرا که دران حاجت بتبریج زیاده تر از حاجت باخراج بخار فاسد بود بجهت آنکه بخار دران فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض و انقباض او مشکل گردد از نفس حال او را دریافت نمایند و نبض اعدل از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عودی نماید و این علامت جیدست و بدانکه هر چند بول و نبض دران نیکو تر باشد دلالت بر حمای یوم کند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعفنی تخمی و موجعی که هضول رنگین و نبض مختلف نباشد ضعیف یا صفیر میباشد و از دلائل حمی یوم آنست که ابتدای آن سبک ملایم باشد و در زمانه تزاید آن اندک و در ساعت زیاده نباشد و بانتهای آن اعراض شدید صاحب نبود و حمی عفنه بعد این بود و ایضا در ان اعراض صعب و حدت حرارت شدید نمیباشد و مانند آن در اوجاع راس و پشت و مانند آن کم میباشد و اگر با آن صداع یا موجع باشد ثابت لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می نماید بر آنکه حمی یومیه سبب دائم زوال آن بعرق و بندادوت و تری بدن شبیه بعرق طبیعی میباشد مثل خلطی و ایضا نه شدید الافراط در کمیت بود و سبب عدم ماده بلکه قریب باز عرق طبیعی میباشد در مقدار او و چنانکه او قریب از آنست در کیفیت آن پس اگر عرق بیفتند حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود و از آنچه تجربه حمی یومی بدان میکنند آنست که صاحب او را در حمام داخل کنند پس اگر مکث دران مثل قشعریره غیر متاد پیدا کند معلوم کنند که آن تب حمی عفنیه ست و صاحب او را از حمام فی الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقا تغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدانکه حمای یوم بسیاست که منتقل میشود بحمیات دیگر بقدیکه بر آن اعضاء او خلط را در لحظه او در یابد و بقدریکه مقارن گردد بسببی آن را از اسباب دیگر مثل جوع یا سهر غیر آن جوز خلط و تصرف غذا مثل آنکه اگر حال اقتضا نماید که حمای او را زاده شود یعنی اگر مزاج او حار یابس و اخلاط صفراوی باشد طبیب خطا کند در انداختن بندی حمای او بتدریج و اگر حمای او قی اگر اعضای اصلی گرم گردند یا حمای محرقه گردد و صفراء حدت احتراقی بهم رساند و بدان لحمی موسی بسوی فرخس کند آن حمای موسی ظهانی بلا عفونت ست بسیاست که انتقال سنماید بحمای عفونی و همچنین اگر حمی یومیه محتاج بمادت و تنضیج سمام تخلخل جسم باشد و نظر باینده حرارت مشتعل گردد و اندر اخلاط مختلطه بدن باشتعالی که بقوت گرم کند و تسفس سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن اینست که حمای یوم بدون عرق دریا تری وفی بدن دریا با عرق ادرک بغیر نقاهت برق فروشنیده و مدت انحطاط آن طویل متمر باشد بغیر آنکه نبض بحالت اصلی آید بلکه نبض اثری از تپ باقی بعید و اگر صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی خلطی یا دق می نمایند و اگر اسباب شدید باشند و بست آن طویل کشد انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد محبس شریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تپ یکسان و آهسته در همه اعضا نماید و بر استلاء نزدیک و اطعام زیاده تر گردد و نبض حافظ استوا با صلابت و صغیر باشد و سائر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای موی غیر عفنی که سوء خلط نامند عروق بدن مملی و بر خاسته نبض عظیم و از دیاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات محفونی گردد و اقشعرار و فشار بدن و اختلاف نبض صعود تضاعف آن ظاهر شود و حرارت سوزان یا بسوء مزاج عارض نشده و نماید و اما بول پس گاهی دران نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

اصناف حمیات یوم

بدانکه این تپ باعتبار وقوع انتساب آن باسباب خلط غیر قسم ست چنانچه شیخ میفرماید که از انواع حمیات یوم بعضی منسوب باحوال نفسانیه و بعضی منسوب باحوال بدنیه و بعضی منسوب بامور خارجیه ست **اما** منسوب باحوال نفسانیه منجمله آن حمای یوم غمیه و همچو گفته بعضی و سهریه و نومیه و فرحیه و فزعیه ست که اگر شدت هر یک از نها عارض گردد **و اما** منسوب باحوال بدنیه بعضی ازان منسوب بانمال و حرکات بود و ازان تعبیه و استفراغیه و وجیعیه و غشیه و وجوعیه و عطشیه ست و بعضی ازان منسوب بغیر انمال و حرکات باشد و آن سدیه و تخمیه و مدریه و تشفیه و غذائیه و شرابیه ست **و اما** منسوب بامور خارجیه مثل احتراقیه بحرارت آفتاب و سموم و تنش ست و مثل بردیه و استحصافیه و اغتسالیه مسیح گوید که اصناف حمی یوم یا از ملاقات چیزیکه تسخین بدن از خارج کند مثل احراق شمس حمائر و یا از امتناع چیزیکه تحلل بخار حار از بدن کند چنانچه از استحصاف جلد بسبب سردی و استحمام بآبهای قابضه عارض شود و یا از تعب مفرط و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا و یا از ورم حار در کبد یا سان و یا از غضب و یا از غم و هم حادث گردد **و اما تشخیص** حمی یوم و اقسام آن اگر کسی شکایت تپ کند و سبب از اسباب مذکوره معلوم نباشد و ازان روز اول قاروره و نبض و رنگ وی مریض بسیار متغیر نبود و تپ نرم سا کن یا حرارت غیر سوزان باشد و بغیر لرزه و سردی اطراف شروع کند و بدون عرق شائع بلکه با بندک تری بدن شبیه بعرق صحیح فراجان بسرعت نائل گردد و با وی اعراض قویه مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که از لوازم حمی عفنیه ست هیچ پیدا نباشد و نوبت واحد بود و معاودت نکند و گاهی آن نوبت دو سه روز باقی ماند بدانند که حمی یوم ست بعده شناخت اقسام آن چنین باید کرد که اگر با وجود علامات مذکوره نبض مائل بصفر و ضعف باشد و گاه گاه میل بصلابت کند و بول اصفراری باسوزش و حرکت چشم بغموض و غور مع سکون حرکت آن و چهره مائل بزردی و خشک و کسل اعضای پیسه بود حمی یوم غمیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض بایکدیگر **و اگر** این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم مع خود آن بسوی خارج و مائل بحمار باشد و نبض خامل منخفض بود بدانکه در حمی یوم مع ضعف مائل بعظم بود و بدان ادراک شهوق باشد حمی یوم مهیجه باشد **و اگر** آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد مائل بغموض نه بتجویف بود و مائل بغور و باشد و نبض مختلف و شهوق و غموض **و اگر** شر معتدل بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم نکدیه باشد **و اگر** چهره سرخ یا زرد و منتفخ باشد شبیه بانتفاخی که در سهریه بود و چشم سرخ و بیرون خاسته باشد گاهی لزعه عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد و با بندک درخشندگی باشد و نبض ضخیم ممتلی شاهق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد **و اگر** تقدم نخوابی و ثقل اجفان و تمیع آن و فتور فتن چشم باشد و کدورت بول با زردی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسوه ماندگی در اعضا گوید حمی یوم سهریه باشد **و اگر** سبوق خواب راحت بسیار و خصوصا خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم نومیه و راحیه باشد **و اگر** علامت و قریب بعلامات مذکوره باشد مگر آنکه سخنه چشم او مثل سخنه چشم صاحب فرح باشد و نه سخنه چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرحیه باشد **و اگر** علامت آن قریب بعلامات غمیه باشد الا اختلاف در نبض شدید تر و سخنه چشم سخنه عرب بود و در اضطراب آن و کشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد **و اگر** تقدم تعب و زیادتی گرمی مفاصل از دیگر اعضا بود و ماندگی و بیمی در بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن تداوت عارض گردد و اگر تقلب معتدل بود و حرارت مخفف یا بر رود

مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود ندادت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او عرق خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد صافی رقیق بود حمی یومیه تعبیه باشد و ملمس جلد در تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم مشتد الیبس نماید و اگر هوا سرد باشد ملمس جلد سرد قلیل العیبوبه و اگر مع درد سر یا چشم یا گوش و دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع و امراض باشد حمی یومیه وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت بغیر علامات حمیات یومیه دیگر باشد و نبض در ان مختلف الاحوال بود و گاهی ساقط و باطل گردد و هنگام غلبه بردورت و گاهی سریع و ظاهر شود و نزد استیلای حرارت و مشابه نبض اصحاب بول خشک بصلابت مع دودیت باشد حمی یومیه غشیه بود و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد بدن خشک نبض ضعیف صغیر بود و گاهی بسیل بصلابت کند حمی یومیه جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یومیه بدون ظهور سببهای نزاسباب بادیه عارض شود و طویل الانحطاط باشد و خصوصاً چون بدون استفراغ و ندارت و تری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یومیه سدیه است و علامات استلاء را بدان کثیر الدم مثل جوان و دموی مزاج و مولد آن یا غلیظ الاخلاط و لزج تاکید بر تشخیص این تب نماید و فرق میان امتلائی موی و خلطی دیگر چنین کنند که درین تب آنچه سدد بسبب غلظ اخلاط و لزوجت آنها باشد بران علامات معلومه بر آنها دلالت کند و کسل و تهوع و تهان و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن اشال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و خلط سوداوی مزاج در سوداوی باشد و در آنچه انتفاخ بدن و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون باشد و آنچه سبب آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد و غیر آن در بدن ظاهر بود و اگر سدد از اخلاط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود صغر نبض اعجب نباشد و اگر تغیر آروغ بد خانیت و بول عدیم النضج مائی باشد و وجع و تخمه و خشم و غلشم و لیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهیج و در پلک ثقل نیز بود حمی یومیه تخمیه باشد و هرگاه آروغ متغیر بصحت گردد و بشفای او حکم باید کرد و اگر تقدم اورام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ نماید حال صحت بود و نوع حرارت شدید باشد مگر آنکه تابع حمره بود و ندادت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر باشد و بول مائی سفید بود حمی یومیه دمویه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه چرک شستن گردد و غبار بر جلد و با خشکی و درشتی پوست بدن و سرعت و صغر نبض مشعر بغلبه بول بود حمی یومیه قشنیه باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سر گاه با ثقل و استلای سر بود و بانفس عظیم باشد و ظاهر بدن بسیار گرم از داخل آن بود و تشنگی گرم و گرمی و سوزش چشم و بیوست جلد و حمره و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یومیه حریه سمویه شبیه بحامیه باشد و اگر تقدم رسیدن سرمای یا غسل آب سرد اتفاق شود و بدن در ابتدای لمس غیر شدید الحرارة معلوم شود و بعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد و نبض مثل نبض حمیه وجوعیه صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سردی شدید بود و گاهی مثل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی نگین باشد حمی یومیه متصافیه از سرمای باشد و اگر تقدم افتسال آبهای قابض بود و چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و دود باعث آن در مثل آب انار و پوست انار و غیره داده شده مشاهده گردد و بعد نمائی از سرمست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیر تر و سریع تر باشد و بول شدید البیاض و رقیق تر مثل بول بز بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یومیه استحصافی از سیاه قابضه باشد و اگر چهره و چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت لهب در موضع جگر و معده باشد حمی یومیه شرابیه یا صفرائیه یا دوائیه باشد و فرق میان هر سه از تقدم تناول هر یک از ان ظاهر گردد و اگر بالعلامات لازمه کار حاصر ضعیف غیر حمی تمیز ان کلی

معالجات حمی یوم بطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب بالذات سبب موجب آن پرداز نه چنانچه در غشی و مهمی فرعی و فکری از اکبر و اجل و اهم و مقدم و مقرحات بارده و هضم و تبرید قلب و الاله اهم نماید و همچنین در دستهری و تیهی و دموی و جوعی و عطشی و تخمی نیز از اهم و اجل نماید و اگر ازین تدبیر نرود و علاج تب بلغمی کند یعنی تبرید بالغ و تضعیف دهند بالجمله در همه تبرید باشره و تدابیر آن استعمام خاصه نمایند و درین حمی حاجت بفصد و حجامت کمتر افتد و بقول قرشی علاج حبس مقابل بسبب ست مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غیبیه مثل استسانت فرح در فرحیه و مثل تقدیه و جوعیه مثل استفراغ در استلائیه و مثل تقطیع و تحصافیه و سدیه و مالئش ملایم دران سه گونه بین هر دو بالنفع ست و گاهی بادی حاجت بشیره تخم خیار اقتد و تبرید و تر طیب در اکثر حمیات یومیه بلا مختی باشد یه و اشربه و شموم مرطب معتدل العوامی نماید شیخ میفرماید و اجبست که جمیع اصحاب حمیات یومیه را قبل از جمیع سریع الهضم مجبور نماند بسبر انکه محموم علیل ست و علیل مؤلف و آن قادر بر اصلاح غذای روزی هر چه هضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یومیه تعفنی

وجوعی و کسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد و کسی که شکوه از تشنگی نماید ابتدا بتناول لقمهٔ نان مرطوب یا دشراب تر کرده رخصت داده اند تا فاقد تر باشد و همچنین کسان اند غذا دهند و اگر چه در ابتدای تب باشد بمعنی امتناع ترفه یعنی توسع در غذا نموده اند و طوشاره بلطیف یعنی غذه ترفه کرده اند مثل حمی سدی و استحصافی و دوری و امثال آنست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نماید سوای انچه استثنای آن کرده شد و آن تعبی و جوعی مرطبی ست و در اینجا تاخیر غذا مناسب نیست و آب ضرور است و جب ست که در اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی ست و خوف ضعف از نیست و آن افضل علل ست در تبدیر دم و اعضا لیکن اگر در اینجا ضعف در احشا باشد و یا تپ امتداد نماید و یا حمی سدی بود بهتر آنست که اکثار در ان ننمایند زیرا که حکام ابدان نزد وقتضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض ست یکی تر بطیب دیگر تعدیل و تخلخل مسام و دیگر تبدیر در ثانی الحال یعنی هنگامی که خوف وقوع ضعف نباشد و باید که صاحب حمی سدی از حمام اجتناب نماید بسیار باشد که حمام ثوران مرض محمودی نماید و همچنین تحمی مگر در انواعی ضرور و اتساع مسام و انحدار تحمه که در اینجا نیز حمام کردن دوم جب ست و صاحب ذکام حمام نکند مگر آنکه احتراقی باشد و جمیع اصناف حمیات یوم را واجب ست که جلوس در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای تر بطیب و تبرید خواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند جلوس در هوای حمام حتی که عرق کنند و قائم ترنم اگر بطریق انصباب باطلا باشد تبدید مسام نماید پس سخونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سدهٔ ظاهری مثل استحصافی و تشفی یا سدهٔ باطنی مثل سدی پس اگر با تمریخ دلک اشتریک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر طوبت بسیار باقی گردد تجفیل آن کنند و اگر ملاقات طوبت اندک کثیف بدن نماید و آنرا استفراغ نمایند سوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سدی یا متلائی و تحمی و دلسی یا کدر حمای استحصافی بدن آن را زمود احتمالی باشد ابو سهل گوید که معالج جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحکام دبغ اکرده میشود و دو معالجه هر یک از احدان خصوصاً باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا بطریق دیگر بحسب طبیعت سبب فاعل آن گردانند مثلاً کسی را که این چنین تپ قبیل استحصاف بدن و از قبیل دو درم درهم رغن باشد آن محتاج بود بلیسه کردن در هوای حمام زیاده تر خاصته کسیکه تپ او از قبیل استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تپ از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا صوم باشد آن بلیسه در آب گرم محتاج تر بود و این برای تر بطیب بدن او بود لاسیما کسیکه حمای او از متعب یا از سائمها یا از حرارتی شدید و اما رد غن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند و بدان مالش بآهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه تر بطیب و نمایند و اما سائر اشخاص که ایشان را بسل لحق شود و بسیبی از اسباب دیگر باید که استعمال رد غن بکتر از صاحب تعب نماید و کسی را که حمی یوم از قبیل دو درم درهم رغن باشد پس صاحبت او بر دو غن کتر از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل آن نماید و بمقدار هر حمی یوم بقدر سبب فاعل آن نماید مثل آنکه معالج حمی سهر یا تخواب و انچه از تعب باشد بر احت و انچه انهم بود تسلی کنند و هر چیزکه خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد نافعست برای حمیاتی که اسباب و عوارض نفسی باشد و اچه از دردم تحم رغن باشد معالجه بعلاج آن دردم نمایند جرجانی گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها و کردن استفراغ و نکردن آن و رفق در حمام و نرفتن بر انست در علاج این تپ تدبیر این امور ظاهر کرده میشود و ما غذا پس هیچ کس از اصحاب حمی یوم از غذا بازنمانند مگر کسی را که سبب تپ او تخمه باشد و دیگران را غذای لطیف خورد و گوارا باید داد مانند خلط نیک تولد کند غاصه مرد صفراوی را که در ابتدای تپ فراشا یافته باشد اگر در آغاز تپ هم باشد غذا نه چندان در آب خالص یا در گلاب یا در آب نارید و آب سرد مزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تپ یاضت درنج و نایافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر بیش سده و انسداد و مسام و کثافت جلد باشد یاضت معتدل و مالش نخوتهای دشت یابد بتهای مختلف فرمایند بعد هر حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام کشاده و عرق بسیار آید و انجو تحلیل نپذیرد صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را طعام سودمند ترین چیزیست باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که انچه از سبب معلوم شود مع تاخیر دو روم باشد تدبیرش تهیه آن مرغی است یا از قلت غذا و علاجش تناول غذاست و همچنین قطع اسباب هم رشه اولا پس تهیه بدن پس اگر از حرارت باشد

ملا
بیماری بدان مبتلا شود
تحلیل ایدوا
عده بیماری
حمای
حمای
حمای

تبریه پیوشیدن پارچه کتان و صندل مثل گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و مورد و خرانب آنها و قدری بین برد و غنمهای آنها و قدری چیاولا با آب اگر فصل گرما باشد و الا نباشد و هم نشستن در آب بیگانه کنند تا سام تخلخل گردد و بعده آب بر سر برای تسکین حرارت و حبس آن بدینه و خوردن اغذیه بطیخ خصوصا با برد مثل کدو و خرفه و شرب ماء الشعیر بدنها و آلو و تر هندی و انجیرات دران قی کردن با آب هندوانه کنجبین سیاه دست و همچنین نوشیدن شربت فواکه عام الشیر یا روغن و بکلیدن اقارب بعده اگر قشر ریه یا صدر اح احتمال کند پس محرب اینست که بگیرند بگلقند سی درم عناب بست عدد خمیر بنفشه تر هندی چهل عدد خیار و دوازده درم مرد اگر قبض شدید باشد بر گ سنا نباشد شش درم و اگر صداع قوی باشد جوشل گلقند اضافه کنند و مجلوز شش حصه درم آب شیر زن بچوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده نوشند و این مجرب است احتیاج بنکرار او کمتر افتد و هم سبب حمیات یوم بدرت باشد یا بدن مائل بسوی آن یا مزاج بارد یا موجب او غذای بارد باشد از مجربات اینست که قی بشکر گرم کرده فرا بندد تجربه کرده ام و علاج حمی یومیه نفسه استعمال گلاب و صندل شربا و طلاء در قابیه آب سیب دام و رد و گلاب که دران عنبر حل کرده باشند و در کبد به آب عناب و گلاب بکافور و در گرما و جوانی و الا بنفشه و صندل الی انتباهه تا اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بالعلوی آید حسب سبب بکار برند

علاج حمی یوم غیبه

که از حرکت روح بسوی مجاهل اوتان و دران بسبب قطع عرض مشغول دانند عمر باقسام کلام و حیلها نمایند و همای سرور او در حکایات نادر بشنوند یا قوت بهاء و مفرحات بارده بمخرزه دار مشروبات عرق بید مشک و گوزه و گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و شربت انار و سیب و نیلوفر و مانند آن نوشند بگاه یا صطبل شیه کرفته و کاهو و مغز تخم کدو و مانند آن قشر و صندل سفید و آب کاسنی سبز کشنیز تر بنکاهو و کافور گلاب بسینه طلا نمایند و بخلیه خوشبو بپوشند و در غنمهای سبز خوشبو مثل سرخ و بنفشه نیلوفر بمالند و فواکه بارده مثل خیار و تر بمخرزه اندرویا خیمه مرد اربید سلاد یا ترش کنند الا جرد و مفسول طبا شیر هر یک یکپاشه آمیخته ورق نقره کعبد و پچه بمخرزه بالایش شیر خرفه بنفشه نیلوفر و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب گاوزبان بچاشه در مفرحات مذکوره برآورده شربت یاقوت علویخان سه تولد یا شربت نیلوفر فواکل کرده تخم شربتی بچاشه یا تخم بالنگو پاشیده بنوشند و هر روز لباس نو پوشند و از چیزهای سبز و مجلف پرهیز نمایند و شراب بآب سرد و گلاب و عرق بید مشک و بندر و قلیا اسفاناخ تخم زدوده آب هفت سر و بنوشند

اقوال حکما شیخ میفرماید لازم است که کثیر خول آبزن نماید و آن قصد آن در استحمام آب حمام گردانند سوای ادویه بعدا زان کثرت تبرید کند که در حمای ثانیه نافع تر از حمام ست و بمفرحات و عطر باید و شتغال و رنند و بر سینه او اطلیه سرد و از لعابات و عصارات و عرقیات خوشبو نمند و شراب مخرز بآب بسیا نبوشانند که آن برای ایشان بهترین دواست **صاحب کامل** گوید کسی را این قیاس نگیرد و هم حارث شود باید که حیله کنند در تسکین غم و سرور نفس او برانچه ممکن بود و در اصناف آواز باری سرور آور شغل فرا نشان عود و طنبوره و نغمهای خوب بشنود و بدالش بدن برفق از اندک کنند و در خانه اول حمام داخل کنند و در آبزن معتدل الحرارت در اند تا بدان حرارت بسوی ظاهر بدن باصطلاح منجذب گردد و افادیه معتدله مثل سعد و مرزه و بزر خالبه و چوبه مرغ و مکیان و پای عضاضی و بادرنگ خیار و انچه مرطب بدن باشد تخم زانند و در دیگ فغه کثرت غا بکنند و شراب ریحانی مخرز بآب هندبه مجب سه عادت بدین فصل موجود اگر سوم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل استشار خواب نمایند و ایام متوالی این تدابیر مشغول آن تا حرارت و ارابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** در جائی مینویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بیشتر مصروف دارند و حکایات خنده و نوشادی بسیار عجیب الجان خوش مانند آن مشغول باید کرد و اغذیه لطیفه سریع الهضم و مرطب چون بیضه نیمبرشت و پای تازه خرد و خیار و اسفاناخ و ماش قشر کنند و مغز دوغ صاف کرده بقدر یک مانند کنند یا بدان تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبزن فارغ شوند بنفشه نیلوفر کرده بر سینه بدن با هستگی بمالند و شراب بمخرز بآب بالنعنه دهند و بر بستر نرم غرابانند و عطر با گلهای سرد بر طرف بپوشانند و از هیچ اعتنا نمایند بر سینه اطلیه بارد مرطب چون لعاب اسپغول آب برگ خرفه و برگ بنفشه گلاب صندل و اندر گاو فور طلا نمایند چند روز بدین تدبیر مشغول باشند انشاء الله شود حمی یوم جنسی مگر از اجناس تبها مگر دو ابن الیاس گوید که تضمید سینه بصندلین و گلاب کنند و صبح نرم بست یا فصد بیشتر باید کرد اگر بدانند که بدن و در و گلاب و هم بریت سر کرده باشد و هم بریت سر کرده باشد و هم بریت سر کرده باشد

زیرا که هر فکر و تفکری متعلق و مربوط بقوه متخیله است و هر چند آن قوه مشغول باشد بفکری و خیالی بقوه متخیله مشغول باشد و هر چند که

روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بران چکانند و چار پنبه کشیده سر را بخار آن آرسند و بعد انبساط تب اگر دیر آید بران تشنه اطراف بخشد اما زود بر آینه تا هیچ عرق نکند مصنف گوید حار و صفیر نیوسیده که شربت بنفشه یا شربت خاکشی هر کدام که باشد دو درم با شربت بنفشه گلاب دو درم بهم کرده و نوشند و غذا لبا الشعیر یا روغن بادام اسپرغم خاکشی هر دو بهم تعدیل یابد یا کدو یا نیلوفر بریان دهند و فطرات بارده کدوان خشائش بارد شامل بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل و امثال آن بپزند و بدهند یا خیار شنبلید و نیلوفر و گل کدو و بید و بید بپزند

علاج حمی یوم نوبیه و ربعیه و فرعیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری و حرکت از روح تحلیل میشود چون بخواب راحت طول کند تحلیل نشود و ازان تسخین روح و تب عارض شود گاه تب لازم شدید حرارت او و مثل آنکه از غضب عارض میشود دیس نوبیه و ربعیه تعریق در هوای حمام و غسل مستدل با آب گرم و مالش بدن بانواع مختلف و تقلیل غذا و اما الواجب چیزی که بدن و مزاج طبیعت را بحالت معتدل کند و واجب چیست که شراب بنوشند و روغن شیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر بعد آبکیه دران سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گاو بابونه بریک مشت جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف مزیل الهضم مثل جوجه مرغ و نان رو ده دهند و علاج فرعیه قریب از علاج غضبیه است و همه تدبیر دران اباحت سر درد تحقیق اوست ابن الیاس گوید که اگر از خواب نفرط در راحت تب آید صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا بزور و اش مغز بادام و یا بهم الشعیر نخود سازند و دو درم عرق آورند و با آب گرم کمدان قیصوم و خاکه و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فرعیه

گاه از فرع تب لازم شود بسبب آنکه از تب عارض میشود علاج او قریب از علاج غضبیه است و باید که از خوف ایمن باشند و بشارات دهند و شربت سپیب و شربت صندل و عرق بید مشک و شراب آب نار انفعست و بقول صاحب حاوی صبح شربت سپیب و گلاب هر یک دو درم بنوشانند و غذا لبا الشعیر با چوجه مرغ بدهند و صندلین و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض دو درم و مفرح یاقوتی با رد یکنقال بدهند و غذا بزوره از شک یا با اثر دانه یا سماق بلحوم ماکیان و تیهو درباج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد رسد که تب مضر افعال جمیع بدن و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که باب شیر بدن بگیرد و مغسل کنند و علل بعمل آرند و عضلات رلیه و خون گرم یا باونه بمالند و شربت نیلوفر و گلاب بنوشانند و غذا کلا با چیزی بنالد یا مرغ خورانند شیخ میفرماید که علاج ایشان راحت ست و استحمام و تفریح بعد آن خصوصا بعد مقاصلوه تناول طعام حسن الکیموس طب مقدار معهود ایشان از جنس لحم مرغ بریان مرغ دبره و روغان بادام و ماهی خراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف ست پس واجب نیست که تفریح مضغم غذائی کنند که آن سبب صحت هضم سیکون بطیئة شود و غذا اگر اخته نمایند چیزی که اندک از ان غذای بسیار دهد مثل ان غذائیکه مذکور داشتند زیرا که هضم آن سریع تر باشد و بعضی نعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب احیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این بجواب نیست و باید که نواکر طب تناول نمایند شراب مفرح با آب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب مانند آن اگر معتاد شراب نبوند و تفریح آن بیشتر از تفریح دیگر صاحبان حمی یوم مرغ بریان باید کرد و در تفریح بفشه بهتر بدن او بدان ست و واجب ست که تفریح حمام بدن نماید خصوصا سر کردن و فقرات پشت و همه مفاصل او و خصوصا بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و بارچه او و مجلس او گرم کنند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیه تعدد و ماندگی اعاده آن نمایند یا همه چیزهائی که در باب آن نوشته شد از آبزدن و تفریح و مالش صاحب کامل گوید کسی اگر این تب را تعب باشد باید که مکروهی رحمت در وی ضعیف که فصل آزاد واجب کند و خواب بسیار استعمال کند تا آنکه تعب او سکون یابد و تب او بانحطاط شروع کند بعد ازان در حمام اندر خانه او سط داخل شوند و در آب شیرین غسل کرده آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا ازان بدن او بس عارض از تعب طیب یابد و بعد خروج از آبزن نشسته و نیلوفر و بید مشک خنک معتدل و لاسیما سواحق مفاصل عالند و استکثار روغن نمایند تا عضلات او گرم شود از بسیل لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار بر زنانند خوب ملائم کنند و موافقتر باشد بعده با رد یگر با آبزن اعاده نمایند یا آب نیمگرم بران ریزند گر بسیل شدید باشد ازین عمل و یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک باشد یکبار یا دو بار کفایت کند بعد ازان از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا لطیف چوجه مرغ و یا چوجه بره سازند و خوب پخته باشد و یا کاهو و اسفی و خرفه مجوز ند و کشنیز غذا به نعناع بسازند و شراب بحسب مزاج بحسب فصل و بلد و عادت نیوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض شرب شراب بسیار بود باید که شراب به مقدار معتدل

و کیفیت و کمیت یا زیاده اندک از مقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیای مذکوره یا اکثر آن حار باشد و حادث او بشرب شراب نبود و یا عادت شراب قلیل باشد پس آب کنک ابیض رقیق مفرح با آب بسیار دوهند و استکثار از خواب رحمت و سکون نمایند و اگر بعد از ان بقیه تب باقی ماند اعادهٔ تدبیر مذکور را استحمام و غیره کنند سعید و ابن الیاس مینویسند که سکنجبین گلاب هر دو احد دوه درم خوشانده غذا را المشعیره و یا مزورهٔ ماش بکدو و یا کاهو و کاسنی و خرفه نخورزند و اتا بحوض استحمام نمایند و بعد تخطیط لازم ست که در حمام در آن حال کفند و لا محاله عوض آب نیکو که نمایند بر خاصل آب متواتر بریزند و بدن را بر روغن خفیف کدو یا عتدل بالمدوانه مقام کردن و سپس هوای حمام منع نمایند و بکدو تا عرق تنها یند بعده اعادهٔ آب فاتر نخلی نمایند و اگر گرمی زمستانی شد و روغن خیری یا روغن بابونه بالمدوانه بعد خروج از حمام مقبولات مذکوره غذا سازند و هنگام صلاح تام مخور دن هیچ چیز منع نوا طراف جدی اجازت دهند و از همه مخصوص فاخته سیحی احتراز کنند

علاج حمی یوم استفراغیه

و درین عارض میشود از اضطراب اخلاط تند و سهال قوی حرکت روی مفرط کردن حمی مشتعل شود و اکثر اشتعال بسبب ماندگی باشد که تابع سهال بود و گاهی از دیر سهله بسبب آنکه تسکین کنند این تب آنقدر گاهی بر نمیخیزد پس فصد بود بسر آنکه فصد زائل کنند از بدن طوبت اخیره و در دو یت نهاتا آنکه آزاد خانه مرا یکه گرداند بسبب غلبهٔ صفرا بالجمله اشتر باده قابضه مثل شربت سیب به و شیر و تخم خرفه و هندوانه و خضرهٔ باردهٔ مقویه مثل صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک آب مورد و گلاب بردل و جگر نهند و اغذیهٔ قابضهٔ باردهٔ مثل برنج با نرشک انار دانه دهند و فاذهر با دروغ گاؤ درین باب اثری عظیم دارد و انچنین قرص خشخاش قرص طباشیر قابض و در باقی استفراغات مثل فصد و حجامه و غیره ضعف زیاده شد پس برای رفع ضعف و تب شربت سیب و نیلوفر هر یکی مع تولد دماء اللهم ساده نه تولد دهند و اگر قوتیه خواهند شراب تیق نوچهار حصه بحار الحمیخته بنوشانند و خیر کم مرارید وزمرد و گاو زبان مفهری و شربت بانقوت یاقوت بالمعنی عنبر و زرد کل استعمال نمایند و غذا قلیله نگسی بیضه مرغ و شیر بز یخ یا دامی دهند شیخ مینویسد که اگر لطف چاشت یابد بر آنچه در ابواب آن مذکور شده و قند یا عسل بر آنچه تقویت بیشتر نماید بمقدار ضعف بالقوه بسیر دوه درم طبه کنند و در ان تواضع دخل کرده باشند و بر سر حشوات و نطولات مقویه سیخنی بالفعل غیر تیکم استعمال نمایند چه هر چیز که تیکم را ضرار و تحلیل قوت کند و از انجمله است سوخت که در روغن کدو یا روغن بادام شیرین یا روغنی که سر زیاده از ان و خوشبو باشد تر کرده بیفشارند تا آنکه اکثر اجزای روغن از ان جدا شود و در قلب جگر سپرد ات نهند ابن الیاس گوید که برای حبس شکم هر صبح سفوف حب الرمان پنج مثقال با رب سرو در نیم درم و یا پست جو چهار درم با رب سفرجل دو درم و درم بحر از اند و یا گیر ند اسپغول دو تخم با رتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد یکدرم در ریان نموده بر روغن بادام چرب کرده و غذا فرموده سماق تخم بالکیان و در راج و تیهو و هندگر با وی خون پرچش نباشد و اگر با اسهال خون پرچش باشد گیر سفوف نشاسته پنج درم و بر روغن بادام چرب کرده در گلاب آمیخته بخورند و غذا فرموده حاوورس مقشر بریان بغرغره دام بریان و تخم درراج و تیهو و هندوبه بر معده و جگر صندلین و گل ارمنی و اقاقیا مساوی کوفته بنیخته بگلاب و یا آب کشنیز سرشته ضماد کنند و یا چه بگلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند چرجانی و ایاقی مینویسند که انچه سبب دوره سهل باشد بحبس شکم معالجه کنند و غذائی که قوت میطوث افزاید بدهند و این ماء اللحم سخت سود مند ست بگیرند گوشت تازهٔ پشت گوسفند که همان ساعت ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پارهٔ تنک سازند و در پاتیله کرده پنج درم گلاب و پنجدرم آب سیب تیز شرش بران آب به ترش بران افگنند و چنان بگذارند که گوشت گرم شود و آب خویش بگذارد پس آن آب را که بگیرد بردارند و دیگر بار آبهای مذکوره بر افگنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت ازان جدا شود و در رنگ گوشت گوسفید گردد و باقی آب را زدی بردارند و همچنان را دیگر بار در پاتیله کرده اندکی آب کاهو و آب کشنیز بریان در آب کرده سبز بسیار اندکی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی نرشاسته بریان و طباشیر سوده آمیزند و هر دو را گرفته سخت خیف شده باشد عوض آب فواکه اندکی شراب ریحانی کنند که قوت زیاده کند و اگر شیم باره بر روغن بصطکی یا روغن بنفشه تر کرده گرم بر معده نهند سخت نافع باشد و اگر تب سخت گرم باشد و تشنگی هم آرد بر دل و جگر ضماد بارد نهند و روز دوم حمام و آبزن بکار برند و غذا سرد تر و سبک دهند و انچه بعد فصد حادث شود همین علاج باشد لیکن بچیزهای قابض که قبض طبع نماید حاجت نباشد و هر چه مبرد و مرطب باشد و انچه مسکن صفرا بود سود مند گویند که گاهی در فصد خون از مقدار واجب کم گیرند و بدان سبب ابجرهٔ ساکنه و اخلاط تحرک شده و روح را گرم ساخته حمی یوم پیدا کند در ین صورت باز بسرعت فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفنیه انتقال ننماید

علاج حمی یوم وجیعه

بدانکه گاهی در وقت شدید تسخین روح کند تا آنکه تب مشتعل گردد پس تسکین و جع نمایند بدانچه در باب هر یک مسطور شد بعد ازان معالجه بعلاج حمی یوم نمیله از آنجا که

و دختر لیمون محام و مبرنج و تفاحیه با غذیه بارد رطب و نوشیدن جلاب و غیره و نمایند و اگر از نوشیدن شراب خوف حرکت رجع باشد نباید نوشید

علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی را بسبب اضطراب حرکات روح سخت تبی که مشغلب به تپ گردد و عارض شود و بساست که از تپ بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علامت تبی حمی تامه از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن دواء المسک محلول بگلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای چوزه مرغ یا آب انار میخوشان کنیم و برنج خوانند و دیگر اغذیه سریع الهضم حسن الکیموس و هندوانه اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب در یوم اصتباع نخورند غشیان شراب افتد مبرنج بما اللحم بعد آن شربت دیگر می شراب خوف از تپ نکنند و چون از غشی خلاص شا نمند تپ شبیه بذبولیه و قبیه باقی ماند بقانون آن از تپ بدرقه طبیب بشمل الرشیر و شیر برنج و قرص کافور معالجه نمایند **ابن الیاس** گوید که شربت حماض و گلاب عرق گاو زبان هر دو واحد ده درم و مفرح یاقوتی یکدرم بدهند غذا مرغ زیره با عنران و محوم مانیان و کبک تیهو خورانند اگر تپ باقی نبود و اگر باقی باشد ماء الشعیر بحریره مرغ دهند و بر بینه از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب عرق گاو زبان و عرق بیدمشک از هر واحد ده درم مفرح یاقوتی یکدرم بنوشانند و اگر نیز کشنیز خشک نیم درم طباشیر یکدانگ گل نیلوفر یکدانگ ارید نا سفته نیم دانگ همه را با یک سوده بشربت سیب یا درم شربت نخود تخم

علاج حمی یوم عجیه

گاهی تجارت در بدن حدت پذیرند چون غذا نیابند پس تپ پیدا گردد باید که طعام دهند اما دقت تپ از شعیر و سویق و غیره با غذیه بارده رطبه مثل فرورات عمو الازرد و سفانج برغن بلوط و مثل حریره معمول از کشک جو مع قوان بعد الان اغذیه جدید الکیموس قوی مثل شوربای محمر جدی و کباب و نوشاش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر فرهار توله و عرق گاو زبان و گلوه و بید مشک هر یک شش توله بنوشانند و بقول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب شش درم و یا رب سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم گلاب ده درم نوشانند و بقول بعد مثل کاهو و اسفاناخ و خیار بادرنگ سخر انند و آب نیگرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیگرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بریدن بمالند برای تر طیب

علاج حمی یوم عطشیه

سبب این قسم از سبب جوعیه ست و این اعلی باین است که بسبب نقصان آب بسکن حرارت قوی و لبخره حدت پیدا شود باید که خشتا بسیار مضمضه و غرغره فرمایند پس آب سرد اندک اندک دهند تا آنکه تشنگی ساکن شود و دست و پا و آب سرد بدهند و شیره غوره بار برده با شربت نیلوفر دهند و اتخم کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید هر یک نه ماشه و آب برگ کاسنی و گلوه و کاهو سه گرفته بر جگر یوم صعار کنند و خوردن دو بیدین فواکه بارد بسیار نافع و غذا دوغ یا کاه و کدو خیار یا کدو بادرنگ و تراش کشیده عدلان اخل کرده باشند بدانق شکاکر یزد خوارزم و شیره غوره و آب ترمنجی و آلو بخارا و آب انارین و آب خیار و امرود و مشمش سرد کرده و یوب بارده مثل سیب انار و ریباس و زرشک نشاسته و استحمام آب نیگرم کنند و خواب آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد تر خورند شیخ بیفرماید که آب سرد و آب فواکه بارد خصوصا آب انار نوشانند و طیب بدن با بزین کنند و اگر استحمام با آب سرد ممکن نبود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشد بعد از ان دو ابن الیاس گوید که آب شدید البرد و آب فواکه بارد نوشانند و یا آب انار میخوش سیاه و قیه کبیه سیاه ده درم و یا آب خرفه نیاه ده درم و شکر سفید ده درم بدهند غذا با ماء الشعیر سازند و قرطبیب بدن با غول آبزن و حمام نیگرم و در مختن آب شیرین نیگرم بر نمایند بر بدن روغن بنفشه و کدو و بادام شیرین بمالند و در آب سرد در آیند

علاج حمی یوم سدیه

و سدد گاه در سام جلد بسبب ضعف او یا قلت غسال او یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا بسبب سیدن سردی مکثف و یا بسبب غسال آبهای قابضه مثل شبیه و زاجیه و یا بسبب احتراق شمس یا شدت گرمای در لیف عرق و سوائی و فوهات دموی آنها بود و چون حمی سدیه سیگوید اشاره باین قسم دوم میکنند و این عارض میگردد از قلت تحلل و کثرت استلاء و احتقان و عدم تنفس و اجتماع بخار کثیر که محل نشود پس حرارت مفرطه حادث شود و مادام که استمال آن در لطف اجزام بود که آن روح حمی یوم باشد اگر در خلق مثل شود حمی سوفو خس از شتد و اگر این اشتمال بدوی بعفونت گردد که سده و عدم تنفس آن او واجب کند منتقل بحمیات عفونت گردد و مثل اینها سه یا از کثرت اختلاط خون بود و یا از ظلمت و یا از لزوجت نماند یا بسبب وقوع چیزی از اسباب سده در آلات رئیسه در مجاری مثل برودت مقبض مجرا بدرم مضغط یا ورید بین

گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور شد و این تب پیوسته حمیات یوم که مستقل بر ذات گردد زیرا که درین مادهٔ مستعدهٔ تعفن فساد در بدن بسیار بود
و ایضاً درین تب عطش و التهاب و لزوم حرارت و قاروره متوسط میان نایت و قمئیت باشد و این تب بعرق بشکل کند بسبب انسداد مسالک آن و قوت فاعله بحمیات فلطی بود در طول مدت چنانچه گاهی تا سوم روز و ما بعد آن باقی ماند اگر سدد بسیار و قوی باشد و بحکاکیت و قمئیت هم مستحصا نیست از خارج نباشد و اگر سدد اندک باشد زوال آن سرعت کند اگر مدت بسیر خطا واقع نشود و دراین حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب ثبات سدد که آن سبب است پس گویا که آن از انواب باشد و این تب اکثر منتقل بر دو اقسام اگر در دو سر دلالت کند بر آنکه آن بغوثیه شده و حمی اسدیه چون مرجع بعد فصد در جانب راست بدن پیدا کند از اعادهٔ فصد چاره نبود لاسیما چون تب یکسان شود و مرجع دوام نماید باحکام و خلط غلیظ سکنجبین یا سودای حارسه چنانچه تولد رگلاب و عرق بادیان هر یک هفت تولد بنوشانند و غذا کشکاب بابادیان و صبح آن صبح کرفس سخته بدهند و سه نوبت خیار شنبر هفت تولد در عرق بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک هفت تولد کفتد و شربت دینار هر یک چهار تولد روغن بادام پنجاه تولد نوشانند و غذا دوغ شام خورد آب پخورش مرغ بدهند و صبح شیر و بادیان تخم خربزه و تخم طرطیر هر یک هفت مثاله در گلاب یا دوا آنار بر آورده شربت کشوث علویخان چهار تولد تخم کدو چهار هفت مثاله نوشانند و بعد از تلیین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه بمالند بعده آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه خوب بمالند و غسل کنند و هر گاه تب باز عود کند و نوبت آید باید که قبل از نوبت پنج ساعت بدستور نمایند بعده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق بدید آید و استلای موی نخست فصد کنند و تب بسر سوء خسی در زمه وورزمی بتدبیر عضو موف کوشند شیخ در علاج این تب مینویسد که آن بسبب کثرت اخلاط و الاستلا احوج ان یبادر الی الفصد و الاستفراغ و لان یفصد و لم یحم بعده فهو خیر اذ احی فالتقدم اولی و ان کون ضرورة اعم و فی الفصد تدبیر ی الاخلاط و تخلیط بینهما فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد و الاستفراغ مولف گوید که قوله ان کان بسبب کثرة الاخلاط شرطست و قوله و الاستلا عطف بر اخلاط ست و قوله یجب ان یبادر الی الفصد خبر آنست و قوله و الاستفراغ عطف بر فصد ست و قوله و لان یفصد شرطست و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله و لم یحم بعده جمله حالیه میان آن هر دو ست و قوله و اذا حی شرطست و قوله فالتقدم مبتدا ست و قوله اولی خبر آنست و جمله اسمیه جزای شرطست و قوله و ان تکون ضرورة بمعنی الا ان یکون ضرورة و تکون تامه ست پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تب کثرت اخلاط و کثرت استلا باشد نه غلظ و لزوجت پس واجب بفصد و استفراغ کنند و هر آینه اگر فصد کرده شود و حم نشود تب نیاید آن بهتر ست بسبب کم شدن چیزی از ماده و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت طرف مادهٔ باقی متوجه شود و در انضاج و تحلیل آن نماید و چون تب آید بعد فصد پس توقف در فصد دوم مستفرغ فرجوست انتظار نضج موافق ترست و در بسیر آن زیرا که حدوث تب در نضوت غالباً وقتی باشد که چون فساد در رطوبا بعد دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد انتشار و تفرق آن نماید پس مواد صالح مختلط خواهد شد و آنرا فاسد خواهد کرد و دران صورت عظیم ست چنانچه شیخ بعد ازین عبارت میفرماید که فصد اخلاط راجاری میکند مواد اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد فلهذا توقف باید کرد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب مواد بسوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد در جانب بسبب کثرت ماده که از فصد اول خارج نشده پس درین صورت اعادهٔ فصد چاره نباشد بهر آنکه این دلالت میکند بر آنکه ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نمود و آنرا تمام منع نکرد بسبب کثرت آن پس معاودت بفصد واجب بود اکنون بدانند که این معنی بر تقدیر یست که فقط دلان بکسر هر دو خوانند و اگر دلان مصدریه خوانند شود پس قوله دلان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه جزای آن و قوله و لم یحم بعد جمله حالیه ست پس معنی آن چنین باشد که فصد مثلی و صاحب سدد بهر حالی که عارض شود باشد یعنی قبل نوبت و اگر اتفاق قبل از فصد لازم شود توقف اولی باشد از روی انتظار نضج مگر آنگاه که ضرورت مثل انصباب مواد بسوی قلب و غیره باشد پس توقف نباید کرد و ایضاً بعد جمله مذکوره شیخ مینویسد که بعد تنقیه بچیزی که منفعت سدد دارد مثل محاری باید که مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح محاری نمایند زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط غلیظه بسوی بعض مجاری چسپیدن دران میشود و درین احتراز بسیار ست و گاه اوقات بغوثه در سده می افتد و اگر مواد غلیظ باشد و فاصله از مدافعه خلقت خونی تنگ باشد بالکل ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول دفاعیه فاطاعت آنها این تب را فراجی نماید و از انتقال و بغوثت منع میکند خصوصاً اگر در فصد و استفراغ مبالغه نماید و قریب بنضجی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد بلکه سدد معلوم شود آن از غلظ کیفیت آنها حادث شده باشد پس سیاست که زیادتی فضل استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت بتفتیح افتد و تفتیح بحالیات اولا و به و اولا اخذ بدو چون عرض محمی ست تفتیح جرح

کردن مجالی چاره ممکن نیست زیرا که تب را فرو نشاند یا کم کند بعد از چهار روز ساده کاهش پذیرد یا آنچه پیش از چهار روز کاهش پذیرد یا آنچه پیش از چهار روز کاهش پذیرد و نه از چیزی که در نضج خلط و جدا باشد و نه از زوجت نبود و مثل کشک جوشیده نباشد از آنکه شکر قریب است از غذا است بسبب بودن نشو غذایی در دوائی در دان تفتیح و جلاست مخلوط کردن آن بکشک شعیر بکار نیست بعد چون بستفراغ کرده شد اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نفرموده شد مثل مجالی غیر حار که نه کرده شده واجب است که نظر کنند اگر تب کم شده شدت او زائل گردیده است بگذرد نوبت ثانی او را خلط ضعیف شده و نظر نکرده کنند اگر از اعدیم النضج نیافتند بلکه مائل باعتدال قوام در سوب دلون یافتند و ولا حظه بعض نمایند اگر از دال بر عفونت نیست او در انقطاع و انضغاط او نیافتند تدبیر این تدبیر نکند که بعضی کنجبین و غیر خایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند و وقت تدابیر آینده اگر آن تدابیر عفت باشد و تدبیر نمودند لک شیائی کرمان جلای مشدال شد مثل این آورد باقلا تا آرد کرسنه و آرد اصل السوس نرم او نده سوده با ندکی عسل آب باید کرد و اگر بقوی تر ازین حساسیت نفیه کف بورق ست و اگر معلوم شد که حمام چیزی قیء طبع او می نماید و تقشیر به پیدا میکند در آن یک لمحه توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تقشیر او حمام کنند چون از حمام بر آینده لازم نیست که قریب طعام شراب تنوند بگذرد بعد از نوبت و اگر حال واجب کند که چیزی طعام بدهند و بسبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکنند و آنچه دران تقشیر باشد مثل ماء الشعیر رقیق که دران آب بسیار جوشانده کم باشد و بکار نرفس نیک پخته باشد نیز شاند و اگر نوبت او معاودت نکند بعد سه نوبه دوم حمام کنند اگر خواهش او را باشد یعنی از حمام اول رحمت و ضعف حاصل شده باشد و صبر بسکون حرارت حمام غذا دهند اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره و رخوام نرنگ نیکو باشد پس قوی تر ازین حساسیت نفیه سده نماید و بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه مثل معالجه سابق بدو او حمام کنند و غذا بدهند اگر نوبت مثل اول آید قوی تر از ان آید و بدان حسب واجب نبود بلکه بگیفی غیر فضیع القوام باشد انتقال حمی عفنی نماید و علامتش علاج تب عفنی ست **صاحب کامل** مینویسد که علامتین گفته که اصل مرین تب اکثر بحرکی مطبقه مزال میگردد و پس می یابد که هر گاه قوت دین و فصل از فصد منع نکنند مبادرت بفصد نماید و بمقدار حاجت خون برانند اگر قوت قوی باشد اخراج خون بسعدی نماید که نضجی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تب محتاج بفصد بیشتر از حمیات دیگر ست بسبب امتلاء که دران است و اگر تحمل خون نکند بعد از ان غذای مریض جام الشعیر کردران بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشد باید کرد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین یا شربت لیمو دهند بهر آنکه این تدبیر نافع در تفتیح سده و تقطیع اخلاط غلیظه در داخل بدن و تنقیه آنست و نشاید که مریض اشیای منفخ سده قبل استفراغ ده هند زیرا که چون سده بگشاید و اخلاط و مجاری جاری گردد ایمن نباید بود از آنکه جذب شود باوی چیزی دیگر از اخلاط لیکه در عروق ست و در مجاری تب پیوسته بسبب کثرت آن و بسبب غلظ آن و لزوجت آن و لاسیما اگر در رگها و مجاری هیئه باشد پس سده شدیدتر و قوی تر شود و تب عفونت للاعما حادث گردد و مقدار شدت سده از قوت تب و شدت آن شناخته می شود و چون استفراغ بفصد کرده شد روز اول براحی الدن گفته شده باو در روز دوم سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و بعد از ان بدو سه ساعت بماء الشعیر مع نشل آن غذا ساز ند و یا مرقوه دیر پاک دهند اگر ماء الشعیر نخورند یا جریره معمول از آب بموس گندم بدهند چون روز سوم در تب نقصان بین ظاهر گردد و در مریض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و نه در قاروره دلالت بر سده و عدم نضج بود باید که مریض را مرخص کنند و بخانه خود بفرستند و بحمام خانه بدن او باشیای جالی و منقی و مفتح مثل آرد جو و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تب او قدت شتد اداد معلوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و کمتر انچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هر گاه که حمام خارج شود یا سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و غذا بدانچه روز دوم داده اند بدهند و صاحب ابد را چیزی از شراب ندهند البته که آن تب را قوی کند و در روز سوم علام اگر دیدن بول چیزی از دلائل حرارت و سده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام خایند و تدبیر او مثل تدبیر روز دیگر نزدیک سازند که حمی زائل منقضی خواهد شد و در روز پنجم سکنجبین و جلاب بدهند و غذا بچوزه مرغ و دراج و مانند آن سازند بدان بادوات او در غذا بتدریج بحد عوض کنند **جانی** و ایلاقی میگویند که چون تدبیر کشادن سده لطیف کمر دلی غلظ غلیظ یک نوع ست علاج این تب انچه از سده تولد کند انچه از غلظ خلط تولد شود یکی است و فرق در علاج هر دو پیش ازین نیست که اگر سبب این تب سده بود و استدائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق مادهٔ امتلا کنند و اگر امتلا سخت غیر باشد تلطیف طبیعت بما الفواکه سکنجبین ساده تمام بعد از ان تدبیر کشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند تدبیر تفتیح سده نپردازند و وجه آن در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و اما تدبیر کشادن سده آنست که بعد اخطاء تب یا زوال نوبت در حمام داخل شوند و آب نیمگرم بر بدن میبار یزند و در آبزن نشینند و دران تا دیر بمانند و روی و بدن را بارها و جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه که نفته و داخل السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زاوند که نفته بیخته بسیار شسته بآب جل کنند و بر بدن بمالند پس بشویند

و اگر این تب معاودت کند و نوبت ظاهر گردد و نوبت قوی باشد بچهار ساعت قبل از نوبت تب در حمام در آیند و در آیدن نشسته چون از حمام بیرون آیند در خانه پاچه پوشیدن نخسپند تا عرق آید و این تدبیری خوب است در علاج این تب و بدین تدبیر تب طبیعت خلاص یابد و سدها هی اندرونی زایل شود و مفتح باید کشاد چون کنجبین ساده و برزوری و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ تخم بادریان یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس و شربت افسنتین و مفذ اهم اگر کشک جوشانده بادیان پخته و آب بیدمشک و عرق نارنج ادام سازند اخلاط غلیظ را هم بدین مادهٔ لطیف توان کرد و اسباب مولده ظاهر و باطن خویشتن باز دارند و ملوش و حمام بر وفق نبشته و غیر آن سخت سود دارد و مجالینوس میگوید که اگر خداوند این تب را علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او را غذا باز دارد بهتر که طبیب منع کردن از غذا در این تب را خلاط را تیز کند و هرگاه که این تب از پس سه روز نگسارد نشان آن باشد که حمی عفونی گشت ابن الیاس گوید که اگر از سده در رفوات ساعت جلاب از تخم کاسنی و گل بنفشه هر دو درم خیارشنبر و تخم خربزه هر یک سه عدد شکر سفید دو تخم چهار عدد هر دو نبوشانند و غذا از شعیر دهند تا علیه طبیعت بیمار الغوا که یا بطریق آن ملح فلوس خیارشنبر و تخم خربزه هر یک سه عدد هر دو درم و با آب انار سبز دو درم بنوشاند اگر زیادتی علامات متاثای خون مثل سرخی چهره و خشونت گرانی سر باشد قصد کنند و خون بقدر قوت و اجابت بیرون آرند و هر صبح جلاب با نه عدد بنفشه تخم کاسنی هر دو عدد سه درم شکر سفید ده درم و تخم خربزه ده درم بدهند و غذا با لشعیر سازند و بعد از انحطاط در حمام و غسل کنند و دران مالش بدن با آب نمک گرم و سبوس گندم سازند تا علیه طبیعت با آب آلو و تر هندی و تخم خربزه و شیرخشت تمام

علاج حمی یوم تجمیه یا متلائیه

شیخ میفرماید که گاهی این تخم یا از تخم ربع پیدا شود و حرارت مشتعل گردد و تلهب روح کند پس تب حادث شود و خصوصاً در ابدان صفراوی مزاج و آنانکه وسیع المسام نیستند بهر آنکه اکثر فضول ایشان بجوف خانه گردند و تخم میشود و دران آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تب کسانی است که صفرا تخم و در یاضت و حرکت و آفتاب و حمام شروع کنند پس صحبی حرارات در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابدان ایشان ربع واقع و بسیار شکر باشد و اما در مادهٔ آروغ ترش دهد صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا نشود و از تسول بآروغ ترش گمان میشود که آن بسبب غیر تخمیه بهت از استحالهای گرم و اسهال شدید یا وجع کالتفاق مقارنت او بدان افتد و چون طبایع ایشان منطبق گردد انتفاع یابند و تب ایشان زایل گردد بسبب خروج فضول دخانی بتمامی فاسد و علاج کسی که طبیعت او از ایشان محبس باشد و کسی که مستطلق باشد مختلف بود بهر آنکه در اول تلیین طبع و در ثانی حبس شکم بعد و ثوق بنقای بدن از غذای فاسد کرده میشود و کسی که از تخمه تب کند طبیعت او در محابس نرم شود پس او را نصد کنند بسهال بر آن قوی گردد و گاهی کبدی شود و خفقان و سیاهی زبان و ان دلالت کند و اعراض حمی یومیه با متلائی مشابه اعراض حمی مطبقه گردد پس چشم وی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قارره مسرع گردد و اکثر تا سه روز باقی ماند و بدان که حمی تجمیه گاه بحمار یا موقت دوره آید و معذلک حمی یومیه باشد لیکن نبض او صحیح بود پس بسبب هم استقبال و حمی عفنی الحوسی گوید که با تخمه وارث از تخمه گاهی این طبیعت بود و گاهی اضباس آن و آنچه با زوی طبیعت باشد روایت کند و او را در آنچه با اختباس بود صعب تر باشد پس بسبب اختباس کمیوس بری یا بجمله علاجش علاج تخمه است اگر طعام در معده باشد تقی اخراج آن کنند و اگر در امعا بود با سهال و تلیین بگلقند محلول در گلاب عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب گاهی شیرخشت در تکمین حمل کرده میشود و گاهی اقتصار بقوی تر ازین می افتد و چون انتهای طعام ضعیف گردد و تب قائم بود داده میشی ندهند مگر بعد زوال تب و اشیای خوشبو بیشتر ببویانند و اگر طبع نرم بود و آب گرم کافی بود منفعت جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرده را در بینی بچانند تاثیر و نفع عظیم ست و اگر غذای فاسد محرق خارج نگردد و گلقند زیاده کنند و ابدا اول تمیسات صفرا تقی کنند و بعد نقای تمام شربت لیمون کافوری و گلقند هر یک تولد بلیسند تا تخمیر تقاحی لیمونی علوخان سه تولد و عرق زرشک گلاب هر یک شش تولد نوشانند بجای آب گلاب بدهند و غذا کرد و ندهند و صبح شوربای برغاله زرشک آلو سیاه و خل کرده بدهند بالایش چوارش عود ترش نه اشه بلیسانند و وقت شام نان تنک با شوربا بدهند قال جمه شیخ میفرماید که صاحب این تخم خالی ازان نبود که طبیعت او قبض باشد یا نرم بود پس اگر قبض باشد بسهال و کنند اگر غذای فاسد امعا باشد و اگر چیزی از طعام نضل رسده باقی است واجب ست که قی کنانند پس بسهال آورند و نظر کنند که مرض که دام چاشق می باید پس معلوم نمایند که آیا صواب ست مر استفراغ او بگفتهای محولات ست و یا طبایع شوربای ترش فوق تا اسهال آورد یا انحدار غذای فاسد از معده با خاید یا هضم کند و دلالت بر صواب در تجمیع این تدابیر حال آروغ ست پس اگر طعام واقف بفوق فاسد وقی متقدر بود و حق اگر گرد نبود

بسوی آنکه التفات بحمی نکنند و ظاهر استعمال نمایند تا انحراط مرض اعضا حاصل شود و یا آنچه ضعیف تر از آن باشد بشکمی که بکار برند و یا قطوات و اضعده یا ضعف مذکور در باب ضعف و اضعده مسهل معروف برای مسهل استعمال نمایند و چون مضمد گردد و یا نفس فارج شود و یا اعانت بحمول کنند و بران گرسنگی گذشته تا آنکه شبه ربطلان آثار تخم نماند بعده غذای خفیف میرود اعضا چیدالکیموس تناول نمایند التجا بجواب رجوع کنند از آنچه مکوفت راد استلای خفیف کفایت کند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند اگر شی مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا تمام مستفرغ شود و انتظار انحطاط نوبت کنند و دران هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آنکه در انجا بسیار کار و شوار بقوت گردد و دران حالت اندر حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او باشیاییکه معلوم ست و بعضی آن در باب سهال مسطور شده باید کرد و ازین قبیل ست پشم پاره در زیت مقوی با نسنتین یا روغن ناردین تر کرده چندان افشره یعنی کمتر روغن ازان جدا گردد و بعده نهادن و گرد استغال و دادم کنند و آنچه خارج شود و غیر جنس غذای فاسد یافته شود در روغن مغرجل فاتح تازه و روغن مصطکی بطریق نکور بعمل آرند و بعضا در روغن ناردین برای ایشان مضرت نیست و گاهی استعمال این روغنها بطریق قیر وطی کرده میشود و خصوصا چون استعمال استن آنها بر شکم ایشان نکنند و گاهی حقنه با ضعده قوی از اضعده مذکوره در بیضه داب نوشانند اگر آن مخلوط آید و تقدیم ایشان بچیزی نمایند که غذای او سبک باشد مثل خرد و خصی و هایی حنطی و بادانه تقدیم چیزی از فواکه و عصارات و رنوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد تحریک آن از اشیای سهله کنند و خصوصا بسفر جلیات و چون ازین تدبیرات فارغ شوند معده صلاح نیابد باستعمال جوارش ماکه باضعه و مقوی معده و مفتح سدد است باک ندارد و آن بعد زوال تب و اعراض بکار برند بسبیل تصدر و ازین آنست که دران تعجیل نکنند تا اگر اخلاط تحکی بکار پرسل استعمال نمایند اگر ضرورت آن بسبب کثرت خون مخوف نبود و اگر نبود و اعضا مملو شاشند مار الشعیر ست و غذا شل حصرمیه یکبار و اندک بادام و خواگاه او را سرد نمایند و شمومات بارده بکار برند و اقراص کافوریه دران ریزند و داخل نکرده باشند بده بهند تا زبان را سیاه نکند صاحب کامل گوید که اگر این تب با زمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شی خارج غذای فاسد بود بجذبه سکون تبخیر بعض را در حمام داخل نکنند بعد ازان بنان سمیذ بسلوق آب ناریا آب غوره یا سکنجبین معمول ازان غذا سازند و اندک آب بیجا مروقبل از غذا اقتصاص نمایند و پست جو دو کعک با آب نار یا آب بیب بخورش ترکرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی که از دن بخشی عارض شود باید که معالجه آن معالج بخشی حادث از استفراغ نمایند بیاشیدن گلاب سرکه کرده بر چهره و بالش و ستها و غیر آن که در علاج بخشی مذکور ست چون افاقه حاصل شود با غذیه مذکوره غذا دهند بعینه آنکه در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حب الرمان در هندبا و روغن سیب روغن سرو مغرجل در معده بالغد و قطونا مشل است که روغن گل با آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چند آن باشد بجوشانند تا آب برود و در روغن باقی مانده باضعده معمول از صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک رامک و عصاره بهیه التین و آب مورد و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده مضاد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود در روغن نفستین بر معده بالغد و اگر در معده دود و ضعف باشد باید که تکمید معده بپارچه گرم نمایا بسلول بر روغن بنفشه گرم کرده یا در روغن جزر یا سوسن یا مستطرق تر شده آن از در روغنهای خوشبو کنند چون الم ساکن شود و اسهال منقطع گردد غذا چیزی دهند مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن یا کرد و تاج با آب غوره یا آب انار و ماهی رضراضی مشوی بر تقاله باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد چهار سفرجل جوارش تفاح مسک طیب جوارش عنبری بقدر حاجت بدهند و صبیح در حمام داخل کنند در روغنهای خوشبو مالش نمایند در حمام تادیر نه نشینند و اما آنجا که طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم را پس نمایند و نظر کنند که آیا طعام بسوی معای قاق یا بسوی معای قولون منحدر نشده باشد از مرض سوال کنند که در شکم او بگدام جا گرانی یا سوزش محسوس میشود و دوغ آرد مرغ چه گونه ست پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلای شکم ست باید که جوارش کمونی کند دران بورق ارمنی و چند از روغن بابونه که در نسخه نهست بدهند و آب گرم بر شکم بتواتر بریزند و اگر طعام فاسد بسوی معای سفلی منحدر نشده باشد آب گرم را سفل شکم فعلول کنند و چون اصل سفل تحریک بین نماید باید که شاخه برطرز دیا حقنه ملین بعمل آرند پس اگر مرض در اماسوزش در یابد حقنه از عناب پستان دو مغز مقشر بنفشه در روغن بنفشه و روغن گاو بهستا زند و اگر نفخ و ریاح در یافت کند حقنه که دران چیزی مقشی رایج مثل کرنس بادیان چنزیه و جوزبه مانند آن داخل کنند و بکار برند و بعد حقنه حقنه غذا بجوزه معمول از چغندر بطریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش مرض یابند و اگر ریاح محسوس گردد شوربای بزیت جزیره و اوا چینی دهند و صبیا آن مریض را در حمام داخل کنند و در آبزن نشانند پس اگر مرض چیزی گرانی در اعضا احساس نماید غلوس خیار شنبر و کلقند آب گرم مالیده بدهند و بعد تلیین طبیعت غذا شوربای

چندروز مرغ بطریق بریان پخته باید داد و در محراب تنها و چون خواب تمام آید دقیق الم ساکن شود و اعادهٔ غذای او تدریج نماید و اما باقی هر جا بانی مینوشند که اگر طبیعت ضعیف شود و سوای طعام فاسد چیزی دگر نباشد باید بود و چون آب گرم چرعه چرعه بخورند تا معده و امعاء از باقی طعام فاسد بشوید و پاک کند و بعد انحطاط تب استحمام نماید مگر آنکه بسبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد برآمدن از حمام تقویت معده بگلقند یا میبه ساده یا کنجبین سفرجلی نماید و اگر در اسهال خلط دیگر آید و قوت ضعیف شود از حمام منع کنند و معروف انا رداند و هندوستانیه بیرا سا که طبیخ مشتمل شوند و اغذیه بارد که نساد کنند پذیرد مثل سماقیه و ترشک و زرشک و انار دانه و اشربه نیز مثل شربت لیمو و غوره و انار و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و دست جو آب انا تا ترش دوغان که خمیر آن بسرکه کرده باشند بخورانند و قبل غذا شربت به یا انا تا ترش طبیعت ساده و هندوانه اگر طبیعت قبض باشد دقی شود اگر بود و تدبیر بر حضم طعام و دفع آن باید کرد بجوارش فاویه یا معجون راحت و کسی که طعام نمیخورد یا طعام غلیظ یا میشخرد و ازان تب پیدا شود و انتظار آن سایدان تب نکنند بلکه تدبیر بر حضم طعام و دفع آن باید کرد و سر آنکه این تب مثل تب مطبقه چند روز نپوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حار و مزاج حار بود تلیین طبیعت بمار الغفرا و آب انارین و شیر خشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلیین کمونی و حب فاویه و معجون راحت نماید صفت حب فاویه دارفلفل ازچینی قرنفل مصطکی زنجبیل نارشک مساوی کوفته بیخته ده درم ازین جمله با دو درم سقمونیا وده درم شکر طبرزد و یکدرم کتیرا آمیزند و بآب انا شیرین یا بگلاب جوشانیده بخورانند و سه ساعت بعد طعام بگوارد و روز بار باشکند صفت معجون راحت معدطی قرنفل زنجبیل فلفل دارفلفل جوز بوا سوای کوفته بیخته ازین همه ده درم سقمونیا وده درم اضافه کنند و حلاب از آب بشیرین و شکر عسکری بقوام آورده او بیه بدان بسرشند شربتی دو درم و برای ضعیف یکدرم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت ابن ماسویه گوید اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بقی کنند بدین طور که سکنجبین و آب نیمگرم حل کرده بنوشند و بالتمشت و اصل السوس هر دو اعدد درم در آب جوشانیده صافی نمود و مره مرغ کهنه در سکنجبین پخته درم ده اخته بنوشند و قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا معجون خیارشنبر نماید یا حقنه این معمول از سناو بنفشه و عناب و نیلوفر و سپوس گندم و خطمی هر روغن کنجد و فلوس خیارشنبر مانند آن از شیای مذکور بر فق حقنه کنند و بعد تنقیه معده و امعا بقی و اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد و معده و گلاب ده درم بر هندوقند فیروزه انار دانیا زشک یا سماق بچوزهٔ مرغ و تیهو و دراج سازند و اگر ازین معالجه طعام از معده و امعا منهضم نشود و در جا لی متوقف باشد و قی متعذر بود نعمی النفات نکنند و چیزهای سفرجلی مسهل و نیم مثقال آب گرم حل کرده بدهند و طوالت محله مثل بونه و شبت و اکلیل الملک و بیخ مجاشت و نام بر شکم ریزند و هر گاه معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در محراه داخل کنند و با غذیه لطیف سریع الهضم غذا سازند و بر معده و روغن سفرجل و مصطکی و نارین بمالند و اگر از اکثار طعام تفضل بسبب مزاحمت حجاب معده و قلب ریه تب حادث شود با دو یه مذکوره قی کنند و از بورهٔ ارمنی و شحم حنظل هر واحد دانگی خطمی و بنفشه هر واحد نیم درم با یک سیر آبدشکر منعقد سرشته شیاف سازند و یا حقنه طین بهل آرند و تفضیل غذا نماید و خواب کنند ابن ماسویه گوید که علاج بقی از سکنجبین و آب گرم کند و بعد تنقیه اگر طبیعت قبض باشد تحریک طبع آب ترهندی و سکنجبین یا آب آلو بخارا بحلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد دقی مفرط بود تقویت معده آب انار دانه مع رب به و آب سفرجل مطبوخ سرکرده لپلپه شیر خانید و اگر سر خی بحول افتد و اعراض تب قوی گردد قی و اسهال نباشد و قوت قوی نبود فصد مرفق کنند و اگر تشنگی شدید باشد بریحت و پای و آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند و بر لب انار آب سرد بدهند و بر باشای و گلاب سرد کنند و هر گاه متساکن شود در حمام داخل کنند و آب بیمگرم بر بدن ریزند و بجواب او مرکنند بعد آن وقت انبرودت دهند و در آخر چون تب زائل شود و شهوت قوی گردد بیخ زوفا مع سرکه آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم و ربعیه

بدانکه حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد گاهی بادی و قتی بود و در آن چهار دشوار حمی یوم نباشد و اما اورام خلطی مثل صفراوی و بلغمی خراجات کند در اعضای ظاهر نشود خصوصا اورام سرد گرم که در اعضای غددی دور بجوف سمی پیوندد مثل آنکه در بن الاذن فضول جگر و بغل و فضول ران زیر گوش و فضول مانع افتد پس تابع آن حمیات باشد و گاهی نبود از آنکه انچه از اورام بسوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن از جنس حمیات یوم بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر انچه عارض میشود از ین حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و جراحات و ضربه و سقطه بود و مواد بسوی آن مندفع شود و در راه آن نرود و محموم نگردد و آن حمیات از جنس حمیات یوم میباشد و اگر انچه عارض میشود از حمیات تابع اورام که

اسباب آن متقاومه مثل امتلا و سدهای سابقه بودان حمیات عفنیه میباشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع اورام اصوان مقدم بود اکثر حمی عفنیه باشد بر گاه حمیات اصوال اورام تابع بود یا آنکه گاهی تجلات این باشد و بقدر آطوار این حمیات را حمیات خبیثه نامیده انچه ازان طبع یومیه نخیه یومیه باشد و اکثر یومیات یوم تابع اورام دموی بود و گاهی بر تبع حمره و مانند آن عارض شود **بالجمله** مبادرت کنند بفصد ازرگی که مر آن موضع درم را مناسب تر بود بعد بقیهٔ مادهٔ درم باسهال نرقوع حامض یا حلو پاک کنند و غذا اسفاناخ و بنوماش و برنج و هندبا علاج فلغموني یا حمره خانید و در علاج این تب شیخ سفر مایدو اجب ست که در آن تقدم فصد و اسهال نمایند و علاج درم کنند بانچه در باب دو اجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و اغذیهٔ کثیر التغذیه نخانید مگر بعد انحطاط تام و دران از مطفیات مبرده مر طبه چاره نباشد و اضمدهٔ مبرده بر جوف عجوز علیل و اورام نهند چنانکه درم را صر نرساند مادهٔ آن خام نکند بلکه بطریق میان او و میان قلب از دوی تبخیر پندند و تعرق نماید **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از درم صالب و غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد ازرگ موافق عضو و ارم کنند و بطلیهٔ موافقه طلا نمایند مثل اطلیهٔ مبرده و قابضه که دفع و منع از اقتضاب مواد نماید و اشیای مطفیه مبرده چون مار الشعیر و آب انار و حلبات لعاب اسپغول و شیر و تخم خرفه نوشانند و غذا بمزورات معمول بکار دارند مثل اسفاناخ و قطف آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش در راحت در مواضع باردهٔ استعمال نمایند تا آنکه این درم ساکن شود و تحلیل و نضیج یابد و انچه دران باشد مستدفع گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای درم **صاحب حاوی** گوید که علاجش فصد ورم اسهال مطبوخ فواکه آب آلو کنند و هر صبح جوارش اغناب آلو بخارا هر واحد ده مثقال کاسنی گل بنفشه هر واحد سه درم تخم کاسنی گل بنفشه هر واحد سه درم مرتبخبین ده درم نبوشند و تلیین مطبوخ بابن مطبوخ نمایند سنای مکی پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلو بخارا دسیاه هر واحد بست عدد پسته ان سی عدد بابونهٔ زرد پنج درم مرتبخبین ده درم همه را در سه رطل آب پزند تا بیک رطل رسد صاف کنند با شیر خشت و قرتخبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا مار الشعیر و هندبا و نگذارند که طبیعت قبض گردد بعد ازان تدبیر درم باضمده و اطلیه بوافقه کنند و آب انار نرش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند از تناول لحوم اجتناب ورزند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که رگی که فصد آن مر آن عضو را موافق تر باشد بکشایند پس مادهٔ درم را سهال از بدن پاک نمایند چند روز غذا با کرفس دهند بعلاج آماس که در بقاع مشرفه باو کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد و قوی بلا افراط شربه سپرکهٔ مقویه چون شربت انار و سیب ترش و لیمو و تریخ و اب نو اکه برای تقویت ان فم معده و هندبا و سعید کوید که علاج حمی حادث از درم صالب و لا انقبضه با سلیق از جانب مخالف مجاری درم کنند و از خراج خون در چند دفعه بحسب اقتضای حاجت و بسا حاجت قوت نماید و بعد فصد تبرید مزاج نوشیدن مار الشعیر و بعد آن سکنجبین و شربت شیر خشت تخم خرفه سکنجبین سیاه نگذارند طبع قبض باشد با آب نقوع مع شربت نیلوفر تلیین آن کنند و تبرید درم با شیای قابضه مانند هندبا و مثل صندل و شیاف ماميثا و آب جوالعالم و گلاب غذا نمایند و بعد سکون حمی و تحلل آن مرفوع ادویه حمام داخل کنند و در هوای او نباشند تا مادهٔ مجتمعه در بدن تحلیل یابد و اثش معتدل بغیر ردعی کنند و بعد اصلاح با غذایه لطیفه مبرده مثل فرورات بقول ابن رود غذا دهند و از استعمال اخوف کنند و اگر در بدن خلطی نباشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن توسیع در غذا نمایند بخوراندن بچه مرغ معمول با بهای سرد و مثل آب غوره و آب آلو و آب سماق و تفصد ماء الجبن فرمایند تا دران بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی در بافند بر آن آب مطبوخ ادویه محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت طبیعی عود کند و در اخذ به و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از جوع و برسام ایمن گردند

اعلاج حمی یوم مشفیه

یعنی انچه از فضلی در سرشتی پوست بدن افتد و این تب نیز مثل سده تابع عارضه تحلل بسبب سده و غیر خالص حاصل از چرک بود و اکثر مرد م چون عادت خود را از هوا ترک نمایند تب کنند و مبتلا میشوند و نشان کسانی باشد که در بادان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ریزه و بسبب احوال عارضه ایشان از سهر و تعب موجب سخونت پس جلاب گرم از شکر سفید و تخبین هر واحد ده درم صبح نوشانند و اشربهٔ بارد در طب در و نقهای سرد و ترکه در علاج حمی یومیه مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عنف و اجب بود و غذا ماء الشعیر و هندبا و بقول شیخ علاجش تنظیف بدن و استعمال حمام و تعریق دران بعد انحطاط تب بست و بالش مثل سبوس گندم و آرد بادام و اب تخم خربزه و قدری اشنان و بورهٔ ارمنی و غذای او مطبخی و طب سالق بندو فراب ممزج بآب بسیار دهند و معاودت حمام مکرات نمایند

علاج حمی یوم حرره

گاهی از حرارت هوا اگر حمی تمام در مانند آن حمی بود عارض شود بسبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای متشوق و اکثر این تب از شدت حرارت آفتاب باشد و اول تعلق آن بروح نفسانی بود و اگر اول سر بدن یا بدر هوای او گرم گردد پس متلاوی منقلب شود و حمی گردد بعد و بر بدن منتشر گردد و گاهی دل تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا و قتیکه محفظ سر از حرارت کرده شود لیکن اکثر حرارت شمیه رود دماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک بود سر او مستولی گردد و غیر شمیه از قیقه و حمامیه و غیر آن در قلب اثر کند. **باجمله** اگر کسی اعضم آن رنده دست و پای او را بآب سرد بشویند یا در آب سرد فشانند که محرب ست و از جماع اجتناب ضرور بود و دهن گلاب آب بید کند را بر سر مالند و فرو خورند و کاهو و کدو و خیار خورند و اگر تشنگی غلبه کند باب سرد مضعضه کنند و اگر چاره نباشد اندکی آب نوشند و شراب قیق ممزوج سود مند بود و افشره فالسه که با قند و گلاب مرتب باشد بسیار تشنگی را ساکن ست و اگر تبنده دیر کرده نخور آنرا ریزه ریزه تراشیده یکروز مرا آب بر تشی بر دارد بعد ازان صاف نموده با بات سفیده شیرین ساخته بخورند مفرح اذیت یا دهوم می نماید و ایضا اگر انبه خام را دو خاکستر گرم پنهان سازند تا گداخته شود پس بر اورده پوست او دور کرده آنرا بمالند و بدستور شیرین ساخته بخورند ازاله تسمیت هوا بسیار است و ایضا قرنبدی رافع ماندگی راه و ساکن تشنگی ست و رفع تسمیت هوای حار میفاید و افشره آن بسبب اقبال طبیعت و خواص قوی ترست و اگر کسیر و سایبده در گلاب و نبات حل کرده صاف نموده بخورند ساکن تشنگی و رافع تسمیت هوا ست **اقوال حکما** مصنف اقتباس میفرماید که اول این تخلخ بو یا نتن گلاب و اگر سرکه و عرق بید شکر و روغن گل همه برابر آب گل سدا گلاب دو چند صندل سفید چهار باشد کافور یکباشه دو قرو با یک چین ترکرده بر سینه و دل و پیشانی گذارند و بیدا دکش سرو سازند و شربت نیلوفر با شربت هر دو نوشند و بو بدین ریاحین نگهدارند نارنج برگ نارنج و لیمون کاغذی گل سیب به و بادام نیلوفر خشک و یاسمین فصست و این پاشویه کنند برگ بید ساده و گل چاندنی نیلوفر و سوسن گندم و نمک شور هر یک مشت و در هوای سرد پوشیده تن و کشاده روی بدست و پای شستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد فواکه ترش فهست و فقاع کشکاب با شربت نیلوفر دهند و حضرات گاوی که دران کدو خیار یا باد رنگ بکدو تراش تراشیده باشند یا نان تنک و یا برنج دهند و یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانیه همراه اچار آلوه و بالیمون کاغذی و بامهای قرنبدی بر هند و آب سرد با گلاب بالماسه نوشانند و خشکه گیلانی با مرای کرده بسیار مفید ست شیخ میفرماید که در علاج این تپ ابتدا نمایند بمبردات از نطولات بر سر و سینه از روغنهای بارد و خصه صندل و روغن گل بریزند سرد کرده بر سر و سینه انجای دور متواتر بریزند و آب سرد مانند آن از آبهای سرد نوشانند و مدام این تدبیر بعمل آرند تا انکه تپ لخطاط نماید و چون تپ مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزدیک خوف نکنند اگر بادی باشد و استحمام باب نیکرم کنند و هوای حمام اگر گرم شدن نه پذیرد از آب گرم بر سر از خوف نکنند که آن ترطیب و تحلیل حمی نماید و حاجت او بتبریخ نبود و چون از حمام خارج شود سر او را در روغنهای سرد مثل روغن گل و نیلوفر فرق دارند **صاحب کامل** گوید که علاج حمی یوم حادث از حرارت شمس سه مقام مجلس در سه مواضع باید نمود که دران باد شمالی آید و باشتمام صندل سفید و گلاب کافور و نیلوفر گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تب در سر میباشد و باید که بر سر او گلاب بگیرد و روغن گل نیم جزو در سه ربع خود بر برف سرد کرده متواتر بسرات کثیر از قطعه بریزند بعد ازان دین نطول صندل سفید آمیخته پارچه کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا انکه تپ لخطاط نماید و دران هنگام اندر خانه اوسط عمارم داخل کنند و بر سر و سائر اعضا آب شیرین نیمگرم متواتر بریزند تا بدین ترطیب بدن و تحلیل خلط ردی حاصل شود و اگر دوسان آب نبفشه و نیلوفر با بونه جوش دهند بهتر و نافعتر و مرطوب بدن باشد چون بدن از حرارت آفتاب دسمام بس اکتساب کرده باشد و همچنین می باید که بعد استحمام برای ترطیب سر اندک روغن بفشه و نیلوفر با روغن کدو بر سر بریزند تا ازین ترطیب جید اکتساب نماید و چون از حمام برآیند ساعتی استراحت نموده مالش سیر کرده بشکر نوشند اگر حاضر باشد والا نان را با آب سرد برف ترکرده بخورند و پاسست جو با آب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد دهند و یا سکر و زیت بمغز خیار و خرفه یا فرفره کرده مائی مقیر قوابل گرم نهند و اگر خواهش چیزی باز فواکه باشد قبل غذا قوت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد بر برف سرد کرده بخورانند و بعد غذا انجوبار و سکون نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که ده درم سرکه بست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب بجنبانیده بر برف سرد کنند و پارچه بدان ترکرده بر سر و سینه نهند و صندل و کافور و ریحان دین افزوده بپوشند و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر نارونج سرد کرده بپوشند و خیار بادرنگ را بر برف سرد کرده بشکنند و بخورند و پای در آب گرم نهند و بمالند اگر درین آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شکوفه بید پخته باشند نافع تر باشد و در خانه که آب سرد میاشند و یخ نباشد بسیار بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و ریحان دین

ودران بنشینند و بر بستر نرم بخوابند بصداع باد ازین خاندان باد ندارند تا بیهوشند تا بر سعده گرانی نکنند لیکن بکثیر بت تمام بخورند و خوش گردند و اشتهای شربت بنفشه و نیلوفر و غوره و ریباس و تریخ و آب انار این سرکرده اند کی روغن گل بران چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر بنشاند و بعد از انخطاط تب حمام نمایند و از خستن در خانه گرم و هوای گرم احتماء کنند اگر در آبزن نجمگرم نشانند سودمند باشد و اگر نشود کام باشد روغن ازوی دور دارند **ابن الیاس** و مجندی گویند که در تب یوم حادث از حرارت آفتاب زیر باد کش مبلول بگلاب بنشانند و آب سنگلاب بسر ریزند و فرفد کان در سرکه و گلاب بپرورند سرکرده قرنفوده یکی این دیگری بر سر نهند و در حین بحالت تمیز مسند و شکر سفید و تریخبین هر دو را حده روم یا بگبین و گلاب هر دو را حده روم بپرورند سرکرده بنوشانند و غذا را آب انار ترش یا تمر هندی یا لیمو ترش کرده و بعد از انخطاط نرم حمام داخل کنند بعده یکساعت راحت داده روغنهای سرد بر بدن کله و بکاهو و شانش سطلب هندوانه و قوت ترش بر برف سرد کرده تناول نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام باب گرم و حرارت هوای حمام عارض شود شربه تخم خرفه و تخم کنجبین سیاه ده روم هر دو را بنوشانند و غذا را سماقیه و شکر سفید ده روم و یا تمر هندی از هر یکی حبه ۱۰ و بعد از انخطاط نرم حمام

علاج حمی یوم استحصافیه

و این بر دو قسم است **یکی** آنکه از سردی و غسل آب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار رطبی محتقن شود و بطریقه در تشفیه گفته شد پس تب یوم پیدا شود و بسیار است که بصفوت مودی گردد **دوم** آنکه از غسل آبهای قلیض مثل شبیه زاجیه بحالت مسام ظاهری بشدت عارض شود پس انجز محتقن گردد و روح گرم شود و تب آید و این مبتنیر صودی بصفوت گردد **یا بحالة** بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت باشد اول این تب پارچا بپوشانند تا عرق کند و چون تب بانحطاط پذیرد بحمام داخل کنند و مسام را بآب مائل بگرمی و هوای گرم نمایند بر بدن آبیکه دران مثل مرنجوش و شبت و خام جوشانیده باشند فطول سازند و اشهای جالی مسام و مرخی آن کرد علاج حمی یوم تقشیفه مذکور شد بعد ازان دو روغن بآب گرم مسیا نمایند و باید که تقدم استحمام بآب گرم و استحمام هوا کنند بعد ازان روغنهای موسع مسام بالله و ایضا بر سر ایشان مثل روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و بافندیز نخفیف فذا سازند و قطیه و تشمیم خوشبو نمایند و شراب بیضی قبق یا مزج آب بنوشند و این آب برای ایشان بهترست هر آنگاه در ان تعرق داد راست و الاشهر روغن برای اصحاب تعب نافع تر از باب استحصاف ست و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند که بدقیق بشدت تسلیم الا آنکه استحصاف از دک بود که گاهی از قدر شراب بسکینا باید و باید که تلطیف تدبیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام و استحمام آنها بآب گرم اکثر باشد و در مالش روغن قاقیر بسیار باید کرد **یوحنا** گوید که هرگاه حمی یوم از سردی و برودت عارض شود و بدن مستعد تصعد گردد باید که مریض اورا در موضع گرم نشانند و بجز قتای نرم هیچ نوشند و بدن اورا مالش ملایمت نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند و تا دیر اندران نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بکشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد و بعد ازان عرق مالش را بر روغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا انجوان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بیارامند چیزی خوب بپوشند بعد ازان غذای لطیف مثل جوجه مرغ و تیهو و در اج و امثال آن بطریق اسفیدباج یا زیرباج با شوی میالمج بخورانند و مرنجوش خام و شیخ بپوشانند و شراب یحیائی بنوشانند اگر استحصاف اطنک باشد تا بحوارت خود قیقسم مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید و هرگاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب باقی بماند معاودت حمام و سائر تدابیر که مذکور صباح دیگر نمایند **و اما** آنچه گاه استحصاف از آب شب یحانی یا بعض آبهای قابض گیرند باید که تدبیر شرش مثل تدبیر مذکور نمایند اگر آنکه استکشاف مالش بسیار باید روغن نیلوفر و روغن خشخاش هر دو را حده روم و آب شبیه بران بگرم بیشتر بریزند هرگاه نوبت این تب طول کشد ابتدای آن شبیه با ابتدای تب بطبقه باشد و خوف تادیه آن بحمی عفن بود باید که مبادرت نماید در علاج آن بقصد و غیره که در علاج حمی یوم سدی مسطور شد **جرجانی** گوید که در علاج قسم دوم صواب ترآن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاه دارند لیکن هرگاه در گرمابه شوند یکساعت اندر هوای آن صبر کنند پس تر و آبزن نشینند و مدارا بآبزن مرنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک قیصوم سخته باشند تا جلا دهند بخار این آب نرم تر شود و مسام گشاده گردد و عرق کند و بعد آنکه ان عرق بسیار اعضا را مرخی جلب الغذا یا شبت یا مرنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو و چندر و نخود و دست و امثال آن بخورند و قدح اول آن شبت و زیره و دارچینی جوشانیده و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گسارید ن تب لیفه بدین ترتیب بگذارند و بدین نوع غذا دهند **ابن الیاس** گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک تدرست و هر صبح شربت بنفشه و مرنجوش و احده روم و شیرا می غذا را مانند و مطبوخ شبت مائل کنند و نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود با غذیه لطیفه مثل زیرباج حالیان و تیهو و دراج بدهند.

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب بصرف قوی بسبب گرمی دل و جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع تحماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره بسرکه و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل و آرام و خواب تعطیل نیابد و اگر نیکر شربت جلاب آلاس خاصیت بحیث است اکثر تسکین و قلع آن را الغو میکنند و اشربهٔ ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب و مانند آن با آب سرد اندک اندک بدهند و هیچ گونه شربت جلاب آلاس خاصیت بحیث است اکثر تسکین و قلع آن را الغو میکنند و اشربهٔ ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب و مانند آن با آب سرد اندک اندک بدهند و هیچ گونه صندل تر و خشخاش و بنفشه و شربت انار این تسکین تهاصی حمیوی علو جنان چاره نوله در گلاب و بید مشک کیموشه و عرق نرگس هر یک چهار تولہ بر بروت سر کرده نوشانند و اگر درد سر شدید باشد قرقی کنند بکرات و مرات و با تلیین طبیعت مثل آب انگور و زد الو و تمر هندی و شیر خشت در گلاب و بید مشک تغذیه از بوار و ده مفردات و یخچه مرغ با آب انار سازند و گاهی صحیح تلیین انواع الغوا کرده مانند آن و بفصد وقی اقتدا و فصوصاً چون صداع ایشان دوام نماید باید که در حمام بعد انحطاط تپ اول کنند و آب نیمگرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه و مثل چکانند و چون احمام خارج شوند و یکساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خوراک نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعادهٔ تدبیر نمایند و روبصحت آرند

علاج حمی یوم غذائیه ودوائیه

گاهی اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و دعیکه حمی یوم شمیره در اکثر امراض دماغیه در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه در روح حیوانی میباشد حمی یوم غذائیه گویند پایه و در روح شمیری بود و علاجش ادرار بمفردات معروفه مثل لعاب اسپغول شیره و تخم خرفه و خیارین و خربزه و کنجیین سماده و آب سرد بسر بروت سر تلیین طبیعت بمثل شیر خشت و تمر هندی و یا آب انار و آن و شیر خشت و یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو مسهل نماید و اصلاح جگر اول شیاست بمثل آب کاسنی و بقول یارو دیگر چون کاهو و خرفه و کنجیین منبعات ادارت بسر بهره از صندلین کافور و گلاب و عصارهٔ گل مُرخ و عصارهٔ بقول یارو سرد بالفعل تلطیفه با نوشیدنی بارده رطبه مثل آب شیر برشکر و روغن بادام شیرین و خربزه مکرر و اسفاناج و سرنج بروغن بادام کنند و هر چه در علاج حمی یوم حریه مسطور شد در اینجا سود مند باشد **صاحب کامل گوید** که علاج حمی حادث از تناول غذای حاره و اشربهٔ حاره بخوابانیدن مرئیس رجای سر در است اگر فصل میبایست بمقابل یار بشمالی باشد و بارکش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه و مغز جلاب آب انار به بربروت سر کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا پست جو یا گندم بآب سرد و شکر دهند و هنگام خواب لعاب اسپغول بهدانه با نبات و یا جلاب روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مرئی دکاسنی مرئی و خیاری سخر انند و نرد و خوش معتدل الا بانجوا انند و اگر دوم گرما باشد خرفه و مغز خیار و بار رنگ هندوانه یکجا بکوبند و آلو بخارا و توت و شقاقل و پخته نرم بخورند و تضعید کبد و معده بصندل گلاب یقیچی و سوا و آبگوشت آب بکاهو و آب خرفه بروغن بنفشه و روغن گل موم سفید نمایند و صاحب این مرض نزدیک شراب نگردد و در حمام داخل نشود **مصنف حاوی گوید** اگر بسبب تنفیذ ادویه حاره یا دویه اره یا شرب شراب بصرف قوی باشد جلاب آلو بخارا و عناب و احد بست عدد تمر هندی شکر سفید و تخم خربزه و خرفه و احد و ده درم بنوشند و غذا لهٔ الشعیر کیبار و اغرر و زد تلیین طبیعت بنقوع نوا کرخانیده یا آب انار مانین بشم تخم خرفه و رسله و قیه شکر سفید ده درم بهندبا شیره تخم خرفه و سکنجبین سماده و ده درم بنوشانند و اگر از ما الشعیر گرانت باشد غذا بنوره ماش رشته و یا دوغ کرده بسازند و یا جلاب شکر سفید ده درم بهست جوشانده بسر کرده دهند و تناول مفتخیاره یا در رنگ هندوانه و شربت خرفه و بنفشه و قرقت مسرخ خام نوشیدنی باشد و اطراف و آرام و خواب و تغذیه بنوره کوفته یا ریباس ترشک یا نارمانه و صل انار سیخوش ریباس و بعد انحطاط تب آحمام آب بیمگرم تا بست

علاج حمی یوم زکامیه ونزلیه

هرگاه از زکام بانزلهٔ حاره بسینه و احتباس آن در دماغ باعث انسداد مسامات راس و تکاثف بخارات و امتلای دماغ از سودی و یا از استیلای اخلاط حمی یوم عارض گردد و علاجش معلوم نزلهٔ و زکام کنند و فصد نمایند و اگر بانی بود بر بقرقرگردن حجامت کنند و خمیر بنفشه و شربت آن و عرق بکرات دهند و اسهال بطبوخ نرم فرمایند و تسکین بسیار نمایند و از گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تب و سعال احمام داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا خود بی بسر سام و فات الجنب نگردد و این الیاس گوید که اگر از زکام نزلهٔ حاره باشد چون ابتدا بانفثه سه درم و عناب سپستان هر دو احده و ده عدد و شکر سفید و تخم خربزه هر دو احد ده درم بنوشند غذا ما الشعیر ساده دیا شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند

علاج حمی یوم زحیریه

و سبب این همانست که در حیز گفته شد اول بجا پذیر متوجه شود که بنوال آن هم خورد زائل می گردد و سفوف الطین و سفوف نشادر این باب اثر تنقیه دارد

حمیات خلطیه

و مراد از خلط در اینجا عام طبوبات بدن است نه زیرا که تب گاهی از عفونت یعنی در مانند آن از اقسام طبوبات ثانیه حادث نمیشود بلکه بجمله حدوث تب لازم اخلاط بود و گرچه مرارت یکی آنکه حرارت غریبه خلط را گرم مزاج مقدار طبیعی کند و خلط چون زمد و تب آرد و این نمیشود مگر در خون فقط زیرا که سوای خون خلط دیگر بسبب سردی مزاج یا قلت مقدار امکان تب از حرارت غریبه خلط دیگر نباشد و حدوث عفونت دران نمی تواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است هرگاه زیاده گرم شود و جوشش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و این نوع را حمای خلطی نامند و بقراط آنرا سونوخس نامید یعنی تب دائمه و لازمه و لازم این تب نسبت بحمی یوم بود جهت اشتراک در اکثر علامات مدت مرض دوم آنکه حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی کنده کند بدان سبب تب آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که دران عفن گردند گرم سازند پس عضو که متصل آنست بجوارت آن گرم شود همچنین عضوی بعد عضو دیگر بجوارت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و توسط شاپین بجمیع بدن تشبث نماید و این قسم را حمی عفنی و عفونی گویند و تعریف آن چنین یکنند که امراضی را گویند که مختص بی اخلاط بسبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و بعده آن گرمی بروح و جرم قلب متعادی گردد و آنگاه بسایر اعضاء رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادی ست که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم را بسبب از استعداد و خاصیت خود برآید و نو عیت او باقی باشد یعنی باهمی که پیش از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز همان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که بعض گندگی و بوییدگی را گویند که صلاحیت هضم ازان منقطع شده باشد و لیکن قابل تفتیح و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آویزد و آنرا نتواند پختن و نتواند تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آنرا فاسد سازد و موجب سوء مزاج شود و لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالفعل گندیده باشد بلکه رطوبت جسیمه یعنی بالقوه گندیدگی است و اگرچه بالقوه خشک بود چون مفلوس و یا برگ گل خرفه که بر هم نهاده دارند اگرچه بالقوه خشک ست لیکن گندیدگی زود بدان راه یابد چنانکه نبت بقول شیخ الرئیس غیر مسموم است اول آنکه از غذای ردی حادث شود چون ماده متولد ازان صمیا بعفونت باشد و این بسبب ردائت جوهر آن بود مثل حمیاتی که از ماهی ساخته میشود و مثل گوشت خشک کرده و یا بسبب کمیت قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خون مائی رقیق ازان پیدا شود و بدانسبب باندک حرارت بجوشد و عفونت پذیرد مثل فواکه و بقول بعض سیار طبی بانگ و یا بسبب آنکه مستحیل بخون نیکو نشود بلکه خلط ردی بار و خام باقی ماند و حرارت غریبی آن را جز آید و حرارت غریبی آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ امرود و شفتالو و زرد آلو و سیب بهی و شربفه و مانند آن متولد گردد و یا بسبب ردائت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آنکه گوشت خام پنیر بانان فطیر بسازند و یا بطبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب قلت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق چه این بسبب بی ترتیب خوردن آن باشد مثل آنکه اشربه و فالوذجات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام غذیه مختلف با هم در یک وقت تناول و دوم آنکه سبیش سده باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تفصل از مسام و قروح گردد بسبب آنکه ردی بدن را طاقت هضم جید یا عاجز آن مزاج نبود و ایضاً در فعل قوی نیز ازان باشد که در غذا و خلط هیچ فعل و اثر تمام از انجام نگذارد و مثل این مزاج را اخلاط ردی پیدا نماید و یا انچه پیدا کند آنرا فاسد سازد و بسبب تقطیع پیرامون مزاج در هضم و بسبب تحریک ایاه بتبوکیک قاصر آن مادهٔ متولد را و این اسباب همین در تولد سدد و مولد عفونت اند سوم آنکه سبب اجتماع خارجی از هواهای ردی مثل هوای ربائی و هوای بیشه ها و آبهای استاده و متعفن شده و جلوه و منفعله باشد که از اراه مسامات و تنفس با خلاط دارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور از این اسباب جمع میشوند تا کثر سبب عفونت شده میباشد و در سده حادث میشود و یا بسبب کثرت خلط و یا بسبب غلظت آن یا از وجهت آن پس هرگاه سده حادث شود و عفونت در اخلاط پیدا گردد بسبب منع مخرج و خاصه اگر عضب سده حرکات دواعی هضم را بتمامی مختل کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول سمنات را بتمامی یا ترک مراعات هضم سده جلد و ترک تلافی تقصیر اگر آن تقصیر نسبتی سده رسد باطلیدن سخته برای مدارک تصور هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از آنکه طعام سابق هضم شود که این هر سه در سده می افزایند و گرمی پیدا میکنند و حمای عفنی مدام یا غب در تمام بدن باشد و یا در یک عضو بسبب ضعف آن یا بسبب شدت حرارت غریبه

آن یا بسبب دوآن که گرم تر شده دعا وه از بدن گردآمده و در بدن عفن شده باشد و صاحب کامل گوید اسبابیکه ازان اخلاط متعفن شوند پنج است دوآن کثرت مقدار خلط و غلظ آن و لزوجت آن و سدو عارض ازان و عدم تنفس نابی سدو بود بهر آنکه خلط را چون تنفس سدو دگم گردد عفن شود چنانچه رطوبات خارجی را عارض میشود هرگاه بوا بدان سد و انواع حمی عفنی بسیارست بعضی ازان بسیطه و بعضی مرکب بود اما انواع بسیطه که آن معروف بخالصه است چهارست بسبب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقه و آنرا سوخوس گویند دوحادث آن از عفونت خون بود و بآن خطر باشد زیرا که مریض را راحت ندهد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آنرا اغب گویند سوم حمی حادث از عفونت مره سودا و آنرا ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آنرا حمی امواجه نامند و هر واحد ازین حمیات را ربه منقسم میشود باصناف دیگر چنانچه حمی موسی سه قسم ست و تفصیل هر یک در مقامش خواهد آمد اما حمیاتیکه از عفونت مخالط تولد نه یابد و هر واحد ازان منقسم بدو صنف میشود یکی آنکه دائم بغیر فتور باشد دوم آنکه آنرا اوقات نوبت باشد و ازین هر دو آنست که اگر خلط دوم داخل عروق عفن شود حمی دائم پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی ذی فترات حادث نماید و اما حمی حادث از عفونت خون مطبقه میباشد زیرا که خون داخل عروق ست چون بگندد آن عفن میشود او در جمیع خون سایی میکرد و حرارت دران مساوی منتشر متصل میشود و دوام تپ دائم بود تا آنگاه ازین شی عفن تمامه فانی گردد یا منضج یا اصلاح یابد یا آنرا هر دو امر لاحق شود تا تپ از خلط دیگر یا دائمه بهر آن میباشد که چون خلط داخل عروق متعفن شود از تحلیل و استفراغ نه چنان که خیر آن بسبب کثافت و تلزج هر دو گرد باقی زاند بدین جهت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آنگاه نوبت ثانی لاحق شود و همچنین حرارت ازان نوبت باقی ماند و بحرارت نوبت ثالث متصل گردد و لک در سائر نوائب تا آنکه مثل مطبقه شود و اما اخلاط متعفن خارج عروق احداث تپ نبوائب بهر آن میکند که خلط متعفن تمامه در کیجا نیست مگر اندک نابک بجائیکه در ان متعفن شد جمع میشود و اجتماع او در وقتی که میان هر دو نوبت از نوائب حمیات ست بظهور میرسد گاهی اتفاق افتد که خون خارج عروق متعفن گردد و حمی مطبقه پیدا شود و ازین بهر آنست که چون در عضوی از اعضاء مقدار کثیر از خون جمع شود و رم پیدا کند و بسبب انسداد منافذ آن عضو از و رم عفن گردد و بدانسبب خون متعفن گرم شود و آن عضو او رم بسبب آن گرم گردد و ازین گرمی از آن عضو حرارت از عضوی بعضوی و در شرایین عامد آن عضو برسد تا آنگاه گرمی بدان اصل شود بعد ازان حرارت بقلب بتوسط شرایین بهمه بدن برسد و دائم تپ لازم گردد تا آنوقت که ورم پخته شود و ماده عفن ازان برآید و بدین سبب بعض حمیات مطبقه گردد و بعضی ازان نوائب دوا آید

انطاکی گوید که حقیقت حمی عفنی آنست که اخلاط متراکم میشوند و مجاری حرارت را بند میسازند پس عفونت بقدر حرارت غریزی واقع میشود تپ خارج و داخل بیان و حملات چون آب با تمار سد مشاهده میکرد و گاهی عفونت حادث میشود بسبب خلط دوم که لزج یا غلیظ شود و حبس کند و هر چه که باشد چون نفوذ منع گردد تعفن بمرسد و احتراق و اشتعال واقع شود یا عود در داخل عروق و دران هنگام تپ دائمه نامند و ازین حقیقت منفک نمیشود و آنرا فصول در زمان میباشد که زیاده میشود و انحطاط می پذیرد یا محفوظ الا دوار بود بسبب بقایای صحت در قوت که بران نسبت ها محفوظ مانده و یا مختلط باشد اگر فساد آن جزئی از اخلاط باشد مستغرق گردد و باشد پس دائمه شدیدترین انواع در عصیان تحلیل ست بسبب اجتماب ماده در ابرام عروق و درین هنگام ماده متعفن میشود و از یک مدک مشتعل میگردد و گاهی ماسوای خون بالتفین گلی واقع شود بخلاف خون چه تفین او بتمامه بزهم بوست و عظام خارج عروق باین آنچنان مطلق حمی الدق گویند لیکن هر خلط که خارج عروق متعفن پذیرد لازم نیست که تپ دوری باشد چنانچه از کلام اطبا مفهوم میشود بلکه انسب بود در تپ موسی را دور نمیباشد بهر آنکه نوبتها براسی خلطی باشد که در خارج عروق متعفن شود فقط و خون و منجمد متعفن نمیشود مگر در ایام بزرگ و دران وقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق و ملخص ست که هر خلطی که در داخل عروق متعفن شود تپ او مطبقه باشد و کذا دوسوی که ماده آن در خارج عروق نبع او در متعفن گردد و اسباب جمیات علی الاطلاق فساد هوا و تناول خوا که و لاسیما انگور و استعمال شراب آب آنست و خلط آن باد هان قبل هضم سابق ازان هر دو گوینده خون شیر سرکه در یکدیگر زدن و امثال مسدده و ملحات و آنچه لطیف و فساد او سریع پذیرد باشد شیخ میفرماید که خلط قابل عفونت باصفراست و متعفن شود ازان و فضان لطیف حاده یا خون که متنجگر در ازان بخار لطیف یا بلغم و ازان تبخیر نماید بنمازکثیف و یا سود او ازان متعفن شود و ازان کثیف بخاری و عفونت صفرا تپ غب یعنی یکروز در میان و عفونت خون تپ سبعه یعنی اطباق نوبت بروز بدن ظهور فترو عفونت بلغم در اکثر اتپ غبه یعنی زمی نوبت و زهر یروز و عفونت سود اتپ ربع یعنی در روز در میان و اجب میکند و تکان خون داخل عروق ست پس عفونت او در داخل عروق باشد یکدیگر را عظیمه و جلیه و اما صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن میگردد گاه در خارج عروق و آن دماغ و معده و جگر و یا سار یقا و امعا و رحم و مجاری سینه و ریه و غیر آنست

علاج حمیات خلطیه بالاتفاق اطبا بعد از تنقیه و تلطیف و تحلیل و استفراغ بقدر حاجت و ترطیب و تبرید و تسکین و تنویم و تغذیه بغذای لطیف و ترک غذا و ترک حرکت و ریاضت و ترک جماع و ترک حمام و ترک شراب و ترک ادویه حاره و ترک ادویه مسخنه و ترک ادویه مجففه و ترک ادویه مقویه و ترک ادویه مغلظه و ترک ادویه مسدده و ترک ادویه ملحه و ترک ادویه مرطبه و ترک ادویه مبرده و ترک ادویه مسکنه و ترک ادویه منومه و ترک ادویه مغذیه و ترک ادویه لطیفه و ترک ادویه حاده و ترک ادویه مسخنه و ترک ادویه مجففه و ترک ادویه مقویه و ترک ادویه مغلظه و ترک ادویه مسدده و ترک ادویه ملحه و ترک ادویه مرطبه و ترک ادویه مبرده و ترک ادویه مسکنه و ترک ادویه منومه و ترک ادویه مغذیه

وچون در خارج عروق عفن شده باشد وسببی دیگر نباشد مثل عفونت دم اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب رسد واجب میکند دوری وفوتی که بری هر دو اصل باشد
تا نادر نگردد پس تب هر یک بنوبت عارض میشود ودیگسار دگر تب بلغمی که اگرچه بگسار دامادر بدن بقیه ضعیف ازان باقی می ماند واین نیز خلط مرده که اگر چه خارج
گرمها تعفن گشته شود تب اولازم باشد وچون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد از دوم تب واجب کند دیگسار وملکه دوازدهم لازمه باشد لیکن از اشتداد دوات
بود که گاهی گرتر میشود وگاهی آهسته تر واز ان نوائب واشاخته میشود اما اگر عفونت خلط داخل عروق اندر جمیع عروق وسیره باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب است
بوده باشد اشتداد دوات ونقصانات آن نظام نخواهد شود وتب لازم بر یک تیره باشد نه کم شود ونه زیاده واما چون خلاف این باشد در یازده یم اندر داخل گماده هم در خارج نهاده
عفن شود از یک منفس یا شدید یا مختلف وچنین بود تغییرات ظهور بین نماید در عفونت خارج عروق منقطع میشود ودر بازاز سر نو عود میکند وتب لازمه میباشد هر آنگاه ماده که در
بعض مواضع خارج بدن در انقضیه متعفن میشود در مدت نوبت بران حرارت عفونت می آید پس طوباتی که بدان حرارت عفونت متعلق باشد بسبب فانی وتحلیل گردد
واز بدن خارج شود بعرق وبخار وغیره استفراغات زیرا که محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلل وخروج آن باشد پس در ماده یت وارضیت آن که خاص تب حرارت
نیست باقی ماند هر آنگاه حامل حرارت وعفونت را بوی جسم رطب لابد ست چنانچه دیده میشود واز حال عفونت اگر اس وی مزابل کرانه دگر اندک مشتعل میشود تا آنگه جمله خاکستر میگردد
ودران حرارت باقی نمی ماند چون در خلط محترق بعفونت حرارتی باقی نماند تب باطل شود تا آنگه بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود ودر آنجا بقیه حرارت از عفونت
اولی باقی ماند واگر چه ماده عفونت باقی نماند ولیکن موجود باشد منبوز علت متعفن اولی ودر ماده اولی پس ماده ثانی که بدان وارد شود بسبیل تعفین مشتعل گردد در وارد عفونت بوجود
حرارت مقتضی تعفن در کند در طوبات متعفن تحلیل خاکستر شود دیگار خود متعدی گردد تا آنگه مدد مشترک میان مشتعل قابل اشتعال منقطع شود وماده فانی گردد ومیان بقیه
نماید بقیه تب باقی نماند تا انقطاع تجلب ماده دیگر بسوی موضع آن باشد واما چون عفونت در داخل عروق باشد قلع ماده آن بسرعت نشود وتحللات متعذر بود بسبب کثافت
جرم عروق وتنگی آن وبسبب دیر سرایت عفونت نزدیک ماده که در عروق ست ببعض دیگر پس هر آنچه مجاور آن باشد متعفن شود وبعد ببری دیگر
ودر کند وهمچنین هر آنچه محصور در عروق ست بالفعل بسیار دیر سوء حال بخار ازان بسوی قلب دوام می نماید واز قلت تجلب سطح شریان بسوی جمیع بدن میرسد
حاصل نخواهد شد لاجرم تب دائم ولازم باشد ابن عباس گوید اسایکه بدان ادوار حمیات نائبه مختلف میگردد دو سه گونه است یکی بسرعت اجتماع خلط متعفن از بطانی آن دوم
بسهولت تعفن خلط وسه آن سوم بسرعت استفراغ او دیگری آن بسبب بلغم تر پس بلغم هر روزه حادث میکند بنا بر سرعت اجتماع او بجانیکه وران عفن شود وبسبب کثرت مقدار
او در بدن وبسهولت تعفن او بسبب طوبت او ودیگری آن استفراغ او بسبب لزوجت او دمه سوداوی حادث میکند که یکروز نوبت کند ودو روز نه بهر آنگه بسطی الاجتماع بسبب
قلت مقدار آن وعسر تعفن ست بسبب برودت ویبس آن ومیرد الاستفراغ ست بسبب آنکه لزج نیست تا امره صفراوی یکروز در میان حادث می نماید زیرا که متوسط آن
مابین سوداو بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از سودا بلغم ست واکثر مقدار از سودا وابیس مزاج از بلغم ست وارطب مزاج از سودا واز آن لطف جوهر ازنه بروز نوعست پس
بهمین اسباب دوازنوائب حمیات مختلف پیدا شده براهی همین اسباب بعینه مدت زیاده نوبت حمیات مختلف میشود زیرا که همی مواظبه در اکثر امر نوبت او هر دو ساعت
میشود وبسبب غلظ بلغم ولزوجت آن که بسرعت تحلیل نمیگردد همی ربع در اکثر امر بست وچهار ساعت می ماند واین بسبب غلظ خلط وبسیار او بود که آن بسرعت متعفن
نمیشود وچون عفن گردد بسرعت تحلیل نشود واین بهر آنست که مثال او مثال جسم صلب همچون سنگ ریزه وآهن ست که آتش دران هر روزه بسرعت عمل نمینماید بخلاف
عمل کردن بسرعت تلطف بسرعت نمیگردند واما همی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می نماید واین بسبب لطافت خلط می باشد واز قلت لزوجت او ست
که بسرعت متعفن میشود وبسرعت از عرق مستفرغ میگردد وگاهی مدت زیاده نوبت هر واحد ازین حمیات یکبار کوتاه تر از زمان مذکور دیگر تبه دراز تر میشود وتب را
سه سبب ست یکی طبیعت خلط واین چنان باشد که هرگاه خلط غلیظ تر واشد لزوجت او بر مزاج باشد زیاده نوبت تب از تر خواهد بود وهرگاه قلیل اللطف
واخلط مزاج واقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه تر باشد دوم مقدار قوت مریض واین هر آنست که هرگاه قوت مریض قوی باشد تا آنکه خلط را دفع کند
واخراج آن بعرق نخواهد مدت نوبت بیشتر قصر خواهد واگر ضعیف بود مدت نوبت بطول باشد سوم سحنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل واسع المسام بود زیاده نوبت
همی قصیر تر باشد هر آنگه خلط ازان بسهولت وسرعت تحلیل می یابد وچون بدن کثیف تنگ مسام باشد نوبت تب طویل تر خواهد بود وخلط بسرعت تحلیل نشود

تحلل تحلیل

وهرگاه جمیع اسباب قصر نوبت تب مجتمع گردد مدت نوبت حمی کوتاه تر باشد از آنکه میباشد هرگاه مجتمع شود اسباب طول نوبت حمی مدت زمان نوبت تب دراز تر بود از آنچه میباشد چون مدت نوبت تب کوتاه تر بود صاحب تب بدانسبب زودتر الفقهای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تب باشد و راحت یابد و هرگاه مدت آن دراز تر بود محموم از حمی پاک نشود تا آنکه نوبت ثانی آمدن لاحق گردد و پس میان هر دو نوبت وقت راحت نباشد حمی که بدین سبب تب شدید حمی دائمه گردد و تأیید این مقدمات که اوردناه واجب حمیات مدام لازم النظام تر تیب بود عاوم آنکه خلط عفن بتغیر از حال خود بدگر دو نوع دیگر از اخلاط بدان مخلوط نشود و در تدبیر مریض خطا واقع نگردد بدین که هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و متحیل بنوع دیگر شود مثل آنکه خون مستحیل گردد بصفراء یا سوداء متعفن شود پس اجزای لطیف آن تحلیل بصفر اگردد و اجزای غلیظ او آنچه اکثر بود و اما یابد هرگاه از اخلاط دیگر عفن منحط گردد یا خلط دیگر عفن سازد چنین که بسبب طبیعت آن نوبت کند هرگاه مریض تدبیر روی که از بیان اخلاط دیگر بدان اوتوانند شود استعمال نماید حمیات مختلفه بحسب طبیعت هر واحد از آن برانگیزد و بدانسبب نظام ادوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدم نماید یا ادوار دیگر غیر ادوار رکبه قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در آن بحسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار صدوث آن باشد ابن سینا گوید یا اگر بعضی از حمیات مختلف الادوار حمیات مختلفه کیفیات اخلاط است پس مزاج صفراوی یا بس است و حرارت قوی کیفیات فاعله و یبوست قوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت و ماده بگردند اثر کنند یبوست روز دیگر مانع آن گردد و بلغم چون بارد رطب است در بردت ضعف فاعلتین بمرطوبت ضعف منفعلتین بست نضج او یعنی فتره او اندک وقت باشد و آن شش ساعت بست و مکث او نهزده ساعت باشد چون مرطوب است و در بارد یابس است و در آن ضعف فاعلین یعنی برودت و قوی منفعلین یعنی یبوست مجتمع شده حکم آن بسیار دراز میباشد و آن چهل و شش ساعت بست و اخذ آن بست و چهار ساعت بوده بوعلی مینویسد حمیاتی که از اخراب قلاع و تفتیر میباشد گاهی نظام آن در تعدد دو زیادتی بود و در راحت و در ازمنه اشتداد و انتقاص شکسته میشود بسبب اختلاف مواد و در کثرت و قلت و غلظ و رقت و یا بسبب اختلاف آن در جنس اطلاق یکی از بعضی مواد منتقل شود پس جنس ماده دیگر مخالف آن در نوع مجرب سه دنه در کثرت و قلت و غلظ و رقت فقط بلکه در جنس طبیعت چنانچه تب بلغمی بصفراوی منتقل شود چون تب بلغمی بسیار استعمال کنند در تب صفراوی بلغمی انتقال نماید چون افراط تجربه و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود بنحوی که تغلیظ غذا و کثیر آن کرده شود پس غلظ ماده زیاده گردد و این موجب عسر تحلل آن شود پس نوبت طول کند و یا بسبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوتها ضعیف گردد به سرعت تحلل ماده قادر نباشد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه گردد و یا بسبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود نوبت را از ابتدای حرکت تا آخر آن ترک نماید پس نوبت طول محسوس گردد و بدانسبب که نوائب تب متقلعه در اکثر امر ابتدا بقشعریره یا سردی یا لرزه حمی مختلفه یعنی تشعر یره و سردی و لرزه علمی بوده در ناقص و بر دو مسطور گردد و سردی قشعریره هر دو جمع شوند بسرکه آنچه مادهٔ متعفن مرکب از بارد و از لزج بود گاهی بعضی حمیات ترکیبی یا بنحو که در بیوست تب لازم شوند و این شناسان باشد که چون خلط ابتدای تعفن در موضعی نماید پس گاه بران عفونت آید خلطی از جنس او یا از غیر جنس او در موضع دیگر متعفن شود پس این عفونت ثانی بعفونت اول ملاقی گردد و بیده امر متصل شود چنین حمی که تب احد لازمه معلوم شود گاهی حمیات عفنه باقسام دیگر از ترکیب که در باب احوال حمیات مرکبه مفصل مذکور گردد ترکیب یابند و بدانکه ادوار حمیات گاه دراز میشوند گاهی کوتاه و طول آن بسبب غلظ ماده یا زیادت آن یا بسبب کثرت آن یا سکون آن یا بسبب ضعف قوت یا بسبب ضعف سن یا بسبب انسداد مسام میباشد پس خلط تحلل نمی پذیرد و قصر آن بسبب اضداد این اسباب میباشد پس آنچه که اسباب دراز می بیشتر جمع شوند بطبق آن تب دیر تر گذرد و آنچه که اسباب کوتاهی بیشتر گردد زودتر گذرد و گاه نوبتها سریع و طول میشوند بطوری که آنها بسبب آنست که مادهٔ قلیل یا بطی الحرکت بسوی معدن عفونت بسبب غلظ خود باشد و این مثل ماده ربع بود و به سرعت نوبتها یا بسبب آنست که ماده کثیر و مثل الغمر یا بلغم چاهی که نوبت

آن بطی گردد و یا ماده لطیف بود مثل صفرا بهر آنکه سریع الحرکت بسوی معدن عفونت است و زردی ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت دران داخل عروق میباشد بعد ازان حمای مقلعه که عفونت دران در جمیع بدن یا در نواحی قلب بود و مشایخ را حمای صالب یعنی چنین گویند دوام نماید و اشتداد کند کمتر عارض شود بسبب سردی مزاج آنها و قلت تنخیر دیشان **و اما نبض** پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف میباشد بسبب اختلاف آنها و اجناس آنها و بسبب اختلاف نوع و احد از انها در شدت و در ضعف در قوت اعراض و ضعف آنها بسبب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض لین اصلابت در نبضات عارض میشود بسبب ورم حار شدید الا ان ورم حار در عضو عصبی یا در عضو صلب یا بسبب شدت بدن هنگام استیلای سردی در ابتدای آنها و گاهی نبض لین میباشد بسبب مادهٔ طالبهٔ لینیه یا غلیظه در عضو مومی بسبب ورم و عضو لین مثل فم المعده و المثانه و لیفه غشی یا بسبب تی متوقع نزد ولادهٔ حمی یقلع از عرق و نبض در ابتدای توائب ضعیف منضغط میباشد بسبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن بتنقیه و ترویح

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

مسیحی گوید که طبایع حمیات شناخته میشود از خلطی که آن ماده اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بزمانهٔ فترات و سهولت آن که او چه قدرت پس واقف شود بر نوع تپ و معرفت تپ لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و بتمامه قلع نشود بلکه آهسته گردد و فقط و حمی نائبه را چنان یافت آرد که تمامه منقلع شود بعده در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کند و اما قلاع بعرق در بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازم اصلا نباشد علامه مبینه بسیار علاماتی که حمیات را یکدرو روز تقدم نماید و مندر آنها باشد آن بیحوابی و ملیله و کرب گرمی بدن کمتر از حرارت تپ و تمطی و تثاوب و کسل و گرانی دست و پا بعد خواب و تمدد و ضعف و گرانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آنست که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات بسرعت نکنند لامحاله آن تپ لاحق شود قول شیخ میفرماید که گاه دلالت میکند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه آن خصوصا چون آن از سبب بادی نباشد و ایضا نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد بحیثیکه حاجت بتنقیه و دفع بخار دخانی نشدید تر بود بنسبت بجذب هوای سرد و درین حمیات حرارت سوزان بود نه ملایم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفنی را ملیله تقدم کند و ملیله حالتی ست که از مخالطت کند حرارتی که بجد تپ نرسد یعنی میان تپ و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن مانذگی و تکسر و کسل و خمیازه و فواره و صداع و نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استحوان پهلو و صداع و ضربان سر باشد پس گاه طول کند حمیات عفنیه افگند و ضعف و زردی رنگ پیدا کند و گاهی همراه ملیله تقدم حمیات کثرت آب دهن و بینی و غثیان و کثرت بول و براز بسیار عفن و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود و تواتر و نبض عارض شود نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض دران عارض شود نوبت بیاید و علامت آغاز تپ باشد و انضغاط نبض فشار دران نبض و صفر مختلف ست که دران نبضات کبار تموی واقع شود و سرعت قوی میباشد و اما اختلاف نبض در زمانها ابتدا و تزید و اخوص دلائل حمی عفنی ست و اگرچه در تپ غب بسیار ظاهر نمیشود بسبب خفت مادهٔ آن که صفراست و در زمانها انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات حمی عفنیه خالی بودن دور هٔ اول از عرق و تری بدنست و حمی یومیه بخلاف این میباشد و زمانه تزید آن مختلط غیر متناسب و غیر متشابه بود و طول زمانها تزید نیز دلالت میکند بر آنکه حمی عفنیه ست و از دیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید مینماید بعده از علامات اوست که اگر تپ مقلعه باشد یعنی تپی که میگسارد و بنوبت باز می آید ابتدا بلرزه یا قشعریره کند و در اکثر امر بعرق یا تری جلد بگذارد و بنوبتها دور نماید و اگر تپ لازمه باشد مدع تفتیر یا غیر تفتیر مشابه حمی یومیه در نبض و بول و تمام نقا و سکون اعراض نبود و اکثر با تپ عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان و خصوصا نزد زمانهٔ انتها بود و تعلق کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقابل مادهٔ وقوت آنرا واجب کند پس گاهی مادهٔ وقوت غالب شود همچنین نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف افتد کند و اما صلابت نبض گاه میباشد و دائم بودنش واجب نبود مگر آنکه با تپ ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو صلب مثل غشا و عضله و عصب و رباط باشد و اگرچه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مشابه پس جرم رگ و مجاهدهٔ بجوانی باشد و تا وقتیکه نبض قوی نگردد و بسرعت قوی سریع نشود هنوز حمای یومیه بود و بجای عفنی منتقل نگردد و گاه در ابتدای تپ خام دلی نضج بود با قلیل النضج و این نشان قلت و ضعف مادهٔ باشد و گاهی بول بد بود بغلیظ و گاهی حاد بود و بدانکه از حمیا

مادۂ مہلکہ کمتر خلاص یابند مگر بنابنت عضو بسبب انتقال مادۂ آن در مفصل آن عضو وچون تپ بعد سکون ورم وذہاب الجبن مانند آن مثل ذات الریہ وذات الصدر باقی ماند باید دانست کہ بقیۂ مادۂ ورم ہنوز باقیست و مادہ بسوی موضعی سیل کند کہ مدران ورم ظاہر شود

علامات حمیات لازمہ

رعشی دلالۃ اختلاف نبض یعنی آنکہ یک حرکت آن سخت سریع از دیگر باشد بحسب تپ بسیار ظاہر بود ودر اکثر آن غیر منتظم و بی وزن باشد وتپ دوام کند ومنقطع نشود بعد بست وچہار ساعت کہ آن مدت الطول حمیات دائرہ اعنی ربع دائرہ ہست وہمراہ او ازاحوال مذکورہ کمی متقدمہ مثل تقدم لرزہ وخیران نباشد وباشد دلالت میکند بران لزوم اوست زیادہ تر از یکشبانہ روز وشدت اختلاف حال آن نزد زمانہ فترت یدکہ گاہ کم شود وگاہ اشتداد کند ایہ

ذکر امور فارق حمیات عفنیہ ومشترک در بعض آن انچہ از حمی بسبب عفونت صفرا بود حرکت آن یکروز در میان باشد خواہ آن حرکت ابتدای نوبت بود چنانچہ در غب نادرہ یا ابتدای اشتداد باشد چنانچہ در غب لازمہ کہ قسمی ازان کہ معروف بحرۃ ہست حرکت آن بسیار غبی بود وآن مثل لازمہ مطبقہ باشد وغب خالصہ کہ مادۂ او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم وغیرہ میباشد حار بود بسبب لطافت مادہ وحرارت آن عظیم سوزان باشد بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم ہست بسبب آنکہ صفرا بسبک بطبیعت ہست وبسبب آنکہ آزار یکروز زمان راحت ہم بود ومدت نوبتہای او کوتاہ تر ازمدت دیگر تپہا باشد بہر آنکہ مادۂ آن لطیف تر بود زود پختہ شود وزود تر تحلیل پذیرد وغب غیر خالص الطول بدت از خالصہ بود بسبب غلظ مادہ وخالصہ کم ہست وزاد رہفتہ نوبت کند مگر از خطا مثل استعمال اطعمہ وغذاہای سرد بسیار وغب دائمہ اکثر در یکہفتہ منقضی گردد **واشیخ** از عفونت خون باشد آن تپ دائمہ لازمہ بود وحرارت آن بسیار وعلامات مشترک صفراوی نباشد واکثر در چہار روز بانتہا رسد اما این تپ باخطر باشد از بہر آنکہ لازم بود کدامی روز از ان بیمار آسایش نیابد **واما** تپ بلغمی موانظہ در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد ومدت او طویل بود بسبب لزوجت مادہ وغلظ وسردی وکثرت آن وبدان سبب نضج وتحلیل بدیر یابد وعظیم الخطر ہست بسر آنکہ مدت اقلاع یا نقیۃ او اندک بود وہمچنین آن فساد وضعف در فم معدہ لابد باشد واین اعراض ردی از غشی وخفقان وسقوط اشتہا آورد وبلغمی لازمہ مشابہ تر بدق بود در لزوم تپ ونرمی حرارت ولاغری اعضا بسبب آنکہ ایام مرض قلت تغذیہ گزیدہ نباشد باآنکہ گاہی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب میگردد بسبب برد مجدد مصلب آماده ودران ہنگام اعتماد در فرق ہر دو بر علامات خاصہ بدق بود وہر قدر کہ مادۂ تپ بلغمی بلغم خالص کمتر بود نوبت آن کوتاہ تر باشد مگر آنکہ قلت خلوص وطائل بسبود او بود پس مدت او دراز تر باشد **واما** تپ ربع غیر حاد بود بسبب برودت مادہ وغلظ ویبس آن ودشواری نضج وتحلیل آن وطویل باشد بنابر اسباب مذکورہ وگاہی خالص آن تا یکسال بکشد وغیر خالص آن در مدت کوتاہ تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا کہ زمان راحت آن طویل میباشد وبہر آنکہ حاد نیست بنحویکہ توابع واعراض شدید مثل صفرا باشد وسلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش مریض تا دو روز در ربع وغب ثلثہ ومفترہ منقضی گردد ندقی یا اسہال یا عرق یا در بول وامامحرقہ منقضی شود مثل این ہستقرنیات دبرعات **وبدانکہ** زیادۂ ابتدا در غب طول کند وانتہا در مطبقہ واخطاط در محرقہ وانتہا واخطاط در موانظہ بآنکہ ربع لازمہ دائمہ وموانظہ بتمام الاقلاع کمتر یافتہ میشود در ربع جمیع اوقات آن طویل بود وموانظہ عبد الاخطاط باشد وچون معالجہ حمیات بطریکہ سزاوار آنست نکنند وخصوصا حمیات در میہ حال مریض بذبول ودق مؤدی گردد وخصوصا در حمیات حادہ کہ دران تغذیہ صاحب ربع ودغذا ندہند بسبب غیر مقبول طبیعت بر نضج مادہ ویا نوشانیدن آب سرد واجب باشد وآب ہند بسبب غیر مضی کہ مادہ را خام نگرداند ودارک عدم نوشانیدن آب بتطفیہ دیگر بسازند پس اشتعال زیادہ شود وبدن خشک گردد وبدق بالجملہ باجمالا اگر غرض در غذا دادن وآب نوشانیدن بمراعات امر قوت وتطفیہ قوی تر از ہر دو غرض مذکور یعنی نضج مادہ وعدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا وآب سرد کنند واز ین ہر دو منع ننمایند واز مراعات آن ہر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

بدانکہ ماخذ دلائل حمیات چند امر ہست یکی تدبیر متقدمہ کہ او در زمان صحت چگونہ بودہ ہست مثلا اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل عسل وخربزہ وخربا

و حلو یا مخمره باشد دلالت کند بر آنکه تب صفراویست چنانچه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تب بلغمی نماید و تغذیه بعد سدد و کرنب و قنبیط دال بر تب سوداوی بود دوم از احوال اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از حال ایام و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و برازد چهارم از حال تب در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او پنجم از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس ششم از مقارنات مثل صداع و سهر و غیرهان و قس علی و غیر آن بجهت آنکه حمیات را اعراضی چند ست که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی ست که دلالت میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت حرارت و کمیت آن زیرا که بعضی از آن آنست که لدغ شدید از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده و بعضی آنست که اول لدغ کند بعد ضعیف شود بسبب تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لدغ نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آنست که حرارت او رطب بود مثل تب بلغمی و بعضی آنست که حرارت او یابس باشد مثل تب صفراوی و اما عرضیست که دلالت بر جنس حمی مینماید مثل اعراض خاصه بحمیای چون تنفس قشعریره و لدغ حرارت در ابتدای نوبت و اقشعرار و امثال که دلالت میکند بر خیانت حمی مانند قلق و هذیان و سرو تشنگی سخت و شدت حرارت و اما عرضیست که دلالت بر نضج ماده و غیر نضج آن میکنند مثل احوال بول که اگر آن در قوام و لون راسخ در سوء معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تب کند و اگر کدر یا غلیظ احمر و اصفر و ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اما عرضیست که دلالت میکند بر آنکه ماده در مقاساتش مکور گردد و اما عرضیست که دلالت بر سلامت محال ملم ضد آن میکنند و آنچه عنقریب مذکور شود و بدانکه برای سخنه احکام بسیارست مثلاً چون رنگها متغیر گردد بر صاصیت یعنی سفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی و یا ترهیج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که سبب جای او تخم باشد و مانند سرعت مضمور و دلاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تحلل آنها بسبب سعت مسام مینماید و برای حرکات فی نفسها یعنی جریان آنها بر مجاری طبیعی و خروج آنها از عادت یعنی قشویش آنها یا سقوط آنها دلالت میکنند بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامت و قشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارد و برای اشیای دیگر نیز که عنقریب مذکور گردد و اما اعراض حمیات بعضی آنست که در وقت منتها میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب راس و بعضی آنست که در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در اوائل حمیات لاحق میگردد بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن جائیکه ماده هست و کثرت صعود بخارات از اضطراب مبتدی در بدن تا آنکه اشتعال آنرا تحلیل نماید و اما نسبت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در سدد عفونت و حرارت ست و اشیائی که از ان حال تب و آنکه او از کدام نوعست شناخته میشود و آن حال تب ست در حدت اولین او و حال تب در وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط مذکور یعنی حمی حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تب در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن و حال تب در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده خارج عروق میکند و بخلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد چنانچه میباشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر بساطت حمی و اگر و غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب و آن حال تب بحرقه آن لبعق بسیار دانند که یا بخلاف آن بهر آنکه تب صفراوی ترک میکند لبعق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی گویند که در دموی عرق تا تمام بمقتضای آن میباشد

و حال تب بر حسب سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسیر

بدانکه قشعریره که از الفاظ فارسی فراشاد و در هندی پهریری گویند حالتیست که در می باید مریض در بدن خود از ان باختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر یعنی در جلد و بعض آن در داخل یعنی در عضلات و سوی برتن خیزد و تکسر یعنی شکستگی اعضا که از آن را در هندی ہڑپھوٹن گویند آنست که در یابد آدمی در خود حالتی که گویا بپیوندد اعضا و استخوان او را بچیزی گران که فتد او و مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسر قشعریره ضعیف ست و نوعی از آنست چنانچه نافض قشعریره قوی شدیدست و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی درین شرطیست که با وی خلش و خبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که علیل نتواند که اعضای خود را نگاه دارد از خبش حرارت غیر ارادیه که در ان واقع شده

و بتسکین ساکن شوند و گاهی مریض سری بغایت احساس کند و گمان کند که او در برفست و گرم نشود و گاهی چنان اشتداد نماید که بیمار دریابد که مفاصل اعضای او را از یکدیگر جدا میشوند یا قرع استخوان و گاهی آواز دندان شنیده میشود و گاهی انسان از چارپائی بر زمین می افتد بسبب اضطرار و لهذا مریض را ضبط مینمایند پس نافض مرکب از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعادیه دیگر برد بود بالجمله صعوبت و سهولت و سرعت و بطوی نافض بحسب اشتداد و انتقاص و رقت و غلظ ماده بود پس آنجا که ماده غلیظ باردیا حار بود و داعیه قوی باشد نافض بغایت قوی افتد و بالعکس آنجا که ماده سوزنده و گرم بود چنانچه در خالص گرمه نافض دران قوی باشد لیکن بسرعت زایل شود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنانچه در مواطبه نافض بطی الزوال باشد و گاهی برد قوی باشد و باوی نافض قوی نبود در مثل حمیات بلغمی و ربع و سببش عدم مادهٔ سوزان و ضعف قوت دافعهٔ عضلها باشد و از اسباب اشتداد لرزه شدت دفع قوت دافعهٔ عضلاتست که از خود دفع سودی نماید لهذا هر چند سبب نافض قویتر و لزج تر باشد نافض شدید و مفرط گردد و همچنین هر قدر که سبب لرزه آور لازع تر باشد لرزه شدید تر باشد و خون در حالت لرزه بداخل فرو میرود و سبب فراشاو برد و لرزه بقول جرجانی و شیخ هیچ گونه بهت یکی تیزی و سوزش خلط که بر عضلها بگذرد و بسوزاند دوم عجز قوت و ضعف حرارت غریزی سوم سردی هوا چهارم سردی خلط و آن بلغم و سوداست پنجم میل حرارت بباطن و توجه آن بسوی ماده از جهت آنکه ماده در باطن باشد و فرق میان آنکه سبب فراشا و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آنکه سببش سردی خلط باشد آنست که اگر سبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار با آنکه سردی نمی یابد بر پندارد که سوزان اندر اعضای او میزنند و اگر دست بران گذارند گرم باشد و بسبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر سبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او در میان برف نهاده اند و اگر دست بران نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و تشعریره آنست که تشعریره زیاده از بین نباشد که بظاهر سرما همی یابد و باطن گرم باشد و حرکات غیر ارادیه چون لرزیدن اندامها و بهم زدن دندانها هیچ نباشد و نافض خالی نباشد از آنکه بیاید اعضای خ و دلازم کهنهای میراد فرو تواند داشت و همه اعضا را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود بالجمله فرق میان هر دو در مقدار قوتست یعنی نافض تشعریره قویست چنانچه تشعریره نافض ضعیف بست و سبب احساس لرزه در نوبت تپ و عدم ادراک آن هر وقت با وجود بودن ماده موجب لرزه در عضو آنست که هرگاه خلط حار یا بارد اندر بدن ساکن بود عضو یکه آنخلط اندر آنست با وی الفت گیرد و بمجاورت آن عادت کند و ازان منفعل نگردد و احساس حرارت یا برودت او نکند زیرا که سوء مزاج حاصل ازان خلط در ان عضو مستوی شده بنحویکه مزاج اصلی را باطل کرده و مقاومت باقی نمانده پس هرگاه آنخلط بحرکت در آید و متفرق و پراگنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک بسببی از اسباب مثل حرارت مفرقه یا غیر آن منفعل گردد ازان عضو بکیفیت غیر ملائم آنست و احساس حرارت یا برودت آن بسبب سوء مزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت او و مرور او بر اعصاب عضلات بلرزد چنانکه نزد سختی آب گرم یا سرد بر جلد او لرزه میکند تا آنگاه سوء مزاج مختلف بران مستولی گردد و بالوف آن شود پس اذیت ساکن گردد و اعضا از حرکت بایستد و بسبب آن نافض عارض میشود از بلغم زجاجی منتشر در بدن و مؤدی بحمی نمیگردد و گاه او را دوار میباشد و قوت آن مانند قوت نافض مؤدی بحمی نمیباشد و ماده که احداث اعیا بقلت خود مینماید لرزه بکثرت خود قبل از تعفن پیدا میکند پس اگر متعفن نگردد و مؤدی به تپ نشود و گاهی بر دو نافض عارض میگردد و بنابر فرو رفتن حرارت بسبب غذا و مانند آن آنچه بتوجه بطبیعت بسوی داخل و غور حرارت واجب کند مثل ورم باطنی و نافض و برد در حمیات بسرآن مقدم میباشد که خلط خام اولا بسوی عضلات میریزد و آن بسرودت خود نسبت بعضلات مؤذیست بعده چون بعفونت شروع کرد بگرمی ابتدا می نماید پس برودت او محسوس نمیگردد و گاهی لرزه بر حمیات مقدم میباشد بسبب لزج خلط و قوت دافعهٔ عضلات چنانچه لرزه میکند انسان از سختی آب بسیار گرم بر جلد او و خصوصا چون آب شور باشد و گاهی اولی شی لازع سبب گرمی حرارت غریزی بسوی باطن میشود پس سردی مستولی میگردد و بالزع حار سردی میباشد گویا که سردی مشتمل بر ظاهر بدن بود و لزع حار نزد غشای باطن باشد و گاهی لرزه بسبب گریختن حرارت بسوی باطن میباشد چنانچه در اوجاع باطنه بنابر توجه طبیعت بسوی آن مع خون و روح برای اصلاح آن پس ظاهر بدن سرد میگردد و بدان سبب بیمار لرزه و سرما می یابد و گاهی نافض و تشعریره دلالت میکند بر صحت در حمیات لازمه و این در منتهای حمیات محرقه یافته می شود بسرآنکه دلالت می نماید بر آنکه مادهٔ صفرا محتبس در داخل از عروق خارج شده

لیکن اگر آن بانضج و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت میکند بر انکه این قدر لرزه بسبب غلبهٔ قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه هست و قسمی از لرزه هست که دلالت مینماید بر موت و او آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و بقراط گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تب غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید از این علامات موتست **و اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه میباشد **اقطاکی** گوید که گاهی نافض بحسب کثرت خلط می پذیرد و لهذا نافض بالغی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و بهمین جهت آنرا قشعریره مینامند همچنین اکثر اطبا تقریر نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قویتر میباشد بسبب حدت آن و کازرونی هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حاد تر و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفرا اولا بقوت ابتدا مینماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در برد خلط بارد بعکس این میباشد لاسیما سودا بسبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد **مجوسی** گوید که انچه سزاوار است دانستن آن از امر نافض در سائر حمیات آنست که در زمان ابتدا از زیشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید **فائده** بقول شیخ همچنان تحیر و دوار مندر بد و سست و حمیات مشایخ مدفون غیر ظاهر میباشد و بساست که سبب طول حمی غلظ در احشا میباشد پس مریض را آرزشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در انجا ورم هست یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حمای او مدفون در باطنست و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید **قرشی** گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکند فلهذا گاهی از ان ذهن صحیح میشود دفعةً و گاهی بدان تب نیز خفت می پذیرد و موجب آن اینست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختفاص آن بحلق شعر در سرما و عدم بپوشیدن سر بجا مباشد **حکیم شرف خان** مینویسند دیده ام که در اکثر از ستران موی سر مریض تکس کرده و عود نموده و ایضاً دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بود ند میگفتند که حمیات مازائل میشود و تخفیف میباید بتراشیدن موی سر و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد هنگام ترک آن و باشد که این بسبب عادت بود و احوط آنست که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند اگر بعد معتاد آن باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تب حرارت قویتر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اقتدکند و قارور ه بی نضج و گاهی بدیو غلیظ باشد و زمانهٔ تزید تب طویل بود و تشنگی در دسر در اکثر و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقهٔ دهان و یبوست اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حمای خلطی باشد **بعده** از مریض سوال کنند که تب هر وقت میماند یا گاهی می آید و گاهی میگسارد **اگر** گوید که همیشه میماند باید دانست که مادهٔ آن داخل عروق است پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد گرها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی متسلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و با تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات سابقه خون بافته سوقوخص باشد و این تب دموی است که از غلیان خون افتد **و اگر** این اعراض بشدت باشند و تپ گرمتر از سونوخص و مشابه تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بد بود حمای مطبقه باشد و مادهٔ این نیز متفق داخل عروقست **و اگر** با عراض مذکوره در دپشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و کثرت توجع و کرب [illegible] شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه بود حمای جدری و حصبه باشد **و اگر** با تلخی دهن و تشنگی شدید و غشیان و قی یا اسهال

صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب بدن و صداع و بیخوابی و خشکی و تشنج لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و ناریت بول بود اگر صفرا متوجه بدماغ نبود والا قارورهٔ سفید و رقیق بود و این مندرج بسرسام باشد بشرطیکه مادهٔ برعاف مندفع نشود و تب یکروز در میان شدت کند و بی لرزه و سرما آید مگر بسبب سهران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و غب لازمه باشد و آن تب صفرا ویست که مادهٔ آن داخل عروق متعفن گردد **و اگر** بر عرض شدت باشد حتی که زبان خشن و زرد بعده سیاه گردد و سرعت و تواتر نبض و غور عینین و صریان صدغین و اسهال صفرای کراثی و با اختلاط عقل و ذهول و خفقان و خشی و افراط گرمی در سینه بود حتی محرقه باشد مادهٔ آن صفرا یا بلغم شور ست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود **و اگر** تب هر روز شدت کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد و نبض سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که نسبت و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود تب لشفه باشد و آن تب بلغمی ست که مادهٔ آن داخل عروق متعفن گردد **و اگر** روز چهارم شدت کند و با آن سردی و لرزه و عرق بنا شد و زمان شدت تب بست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه موجود بود ربع دائره باشد و این تب سوداوی ست که مادهٔ آن داخل عروق متعفن شود **و اگر مریض** گوید کتب گاه می آید و گاهی زائل میشود باید دانست که مادهٔ آن خارج عروق ست و درین صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن باده در دماغ بود و اگر با تب قی و درد معده باشد علامت تعفن باده در معده باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشا و امعا و مسار یقا باشد و اگر با درد ران باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن در صدر بود و علی هذا القیاس بس بپرسند که تب هر روز می آید یا یکروز یا دو روز در میان یا زیاده بران و در شب می آید یا در روز و گرمی یا سردی در باطن زیاده محسوس میشود یا در ظاهر **اگر** گوید که هر روز می آید با لرزه و سرما شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت و قوی نبود و گاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود و در آخر کم گردد و چون وقت نوبت تب بدن را لمس نمایند حرارت در اول اعتدال ظاهر نشود مگر بعد ازانکه موضع دست گرم شود و مسام کشاده گردد و تری بر بدن پیدا بود و عرق کمتر آید **و اگر** آید اندک بود در تمام بدن شامل نباشد و بادی عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتهاکم نشود و اکثر در فم معده و در محسوس گردد و نفخ در شکم بود در تحلیل بدن و تغیر چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر مختلف در ابتدا متفاوت بود و در آخر متواتر نگردد و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و بر از زیر رقیق بلغمی باشد و تب باقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تب طویل باشد حتی که حرارت در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند و شش ساعت زائل گردد و اقل زمان نوبت آن هشت ساعت و بیشتر تبره ساعت بود و گاه غشی بسبب ضعف فم معده و سقوط اشتها عارض شود موا ظبه باشد و آن تب بلغمی ست که مادهٔ آن خارج عروق متعفن گردد و ایضاً این تب در مزاج بارد رطب بلغمی و سن صبیان و مشایخ و فصل سرما و سواد بلاد سرد تر و مردم بسیار خوار و اهل راحت و سکون و کثیر الاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود **و اگر** گوید که تب گیر و زر در میان می آید پس اگر تشویر یه و لرزه شدید و سرما طویل مع لذع و نخس ابتدا کند و بدن زود تر گرم شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و نبض کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیز بو باشد و تب بعرق کثیر مفارقت کند و اکثر در امزجهٔ حار یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربهٔ حار یابس خورده باشد یا ادویهٔ حار یابس بسیار خورده باشد یا ورزش بسیار کرده باشد یا صناعت او با تش باشد مثل حداد و دقاد و لاغر اعارض شود و مدت نوبت تب از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و اکثر در دور چهارم منتهی شود و اگر تا دور یه هفتم امتداد نماید از قلت تجاوز نکند غلبهٔ دائره باشد و آن تب صفراویست که مادهٔ آن خارج عروق متعفن شود **و اگر** درین تب مدت سرما دراز باشد و حرارت در حدت کمتر ازان بود و وقت نوبت بلانظام و مدت نوبت تا دوازده ساعت افزون باشد و تا بست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض اغذ تب ماند و زیاده تا سی و شش نیز دراز نبود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و این

گمان تب ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سرگرانی بود و سخنه زود گداخته نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یا زبود و بول غلیظ و رنگین گاهی بسبب صعود ماده بدماغ کرنگ یا سفید باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود و غب غیر خالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط برطوبت است پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و رازونی و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بحد خالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تب بلغمی قریب بود و اگر هر دو ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد **و اگر گوید** که تب دو روزه میان می آید و بالرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن بست و چهار ساعت بود و بانقل و کسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید انتهائی باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لزاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بفزاید لیکن بقیاس حمی غب صغیر متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول به بولی نضیج و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد و عرق بقیاس تب بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف الالوان غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال بر این تب تقدم نماید و مزاج مریض بارد یابس و مسن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول غذیه مولده سوداء مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و گمشود و غیره بافراط بود ربع دائره باشد و آن تب سوداویست که ماده آن خارج عروق متصفن گردد و این علامات و قتیست که این تب از تعفن سوداوی طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت سوداوی غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او در ازبود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق بطی تر و نبض مائل بلینت و لیس و بول سفید و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی مس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و خزآن که از لوازم بلغم ست پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات غلبهٔ خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سخنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تبریان دالالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات لازم دموی عارض شود و نبض در این عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیر و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با فشعار و بر دابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل و مزاج و سخنه مجارا پس بران دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سوداوی طبیعی باشد علامات تعفن سوداوی طبیعی که مذکور شد با ضعف نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار روبه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد **و اگر گوید** که تب دو روزی آید و یکروز نه ربع معکوس باشد و آن تب سوداو ایست مرکب از دو ربع **و اگر گوید** که تب روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بران می آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و حزآن باشد **و اگر گوید** که تب شب می آید و بروز ها میکند تب لیل باشد **و اگر گوید** که تب بروزی آید و بشب رها مینماید تب نهاری باشد و مادهٔ این هر دو تب بلغم باشد **و اگر گوید** که تب را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن مختلط بود حمیات مختلطه باشد **و اگر گوید** که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد خام کم حرارت از بول تب بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر بهر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت مادهٔ مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت تا بست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل از این منقضی شود حمی القیاوس باشد **و اگر گوید** که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تب بنوبت آید تب لیقور یا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تب نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تب لازم باشد و برودت غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود **و اگر** وقت آمدن تب غشی حادث شود حمی غشائیه باشد پس اگر بدو تب بلغمی هر روز دو نوبه کند و با تب بدان و تبریز رو بود و رنگ روی صاحب او بریک حال نماند اگر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد

وبیرون جسته بود وقت بهجان آید سیاه مثل لب کسی نماید که شاتوت خورده باشد ودر سرهای پهلو درد ونفخ پدید آید واگر قی آید ترش باشد مادهٔ آن بالغم خام باشد
واگر با وی صفرا غلیظ مخلوط شود ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا وقی صفرا وی ودیگر آثار ترکیب صفرا بران گواهی دهد واگر دورهٔ او
در اکثر بدو رغب آید یا لازم باشد وبا آن تشنگی شدید وکرب والسیب وغم بود ودر ابدان حاریا بس مزاج حادث شود وبدن بسرعت گداخته شود ونبض صغیر
ستوار تر بود در یکدو نوبت سقوط قوت ونبض پدید آید ودر مدت اندک مریض بیمار سالها نماید مادهٔ آن خلط حادسمی صفرای کرانی یا زنگاری باشد
واگر تب عام بود وبخلق کثیر حادث شود وعلامات وباظاهر بود وظاهر بدن سخت گرم نباشد ودر باطن سوزش ومبقراری وحرارت قوی بود وباد
عظم وتواتر وتنگی نفس وبد بوی آن وشدت تشنگی وخشکی زبان باشد وگاهی باغثیان وسقوط اشتها ووجع فواد وعظم طحال وکرب شدید وتسلیل بود
وگاهی سرفهٔ خشک وسقوط قوت واشراف برغشی واختلاط عقل وتمدد شکم باشد وبا آن سهر واسترخای بدن وفتور در حرکات بود وگاهی باد
بثور احمر وعارض شود که گاه بسرعت ظاهر شود وجلد غائب گردد وقلاع وقروح حادث شود ودر اکثر نبض متواتر صغیر بود وتب در اکثر بشب اشتداد
نماید وگاهی صاحب اورا حالتی مثل استسقا حادث گردد واسهال مراری وغیره افتد وبراز او نرم بدرنگ وگاه سیاه واکثر کفناک بدبو باشد ودران
اعضا واخلاط گداخته براید وبول مائی مری سودا وی بود واکثر صفرا سیاسودا بقی برآید وعرق بدبو آید وتب بااعراض مذکوره بقوت آنرا ابتدا کند وبخشی
وسردی دست وپا ولیشعوس وتشنج وکزاز مؤدی گردد حمی وبائی باشد واگر تب تابع اورام بود ودر ریا ثقل درعضوی باشد وآن عضو گرمتر از سائر
اعضا بود ونبض در ابتدا صغیر ودر انتها سریع الانقباض باشد بعد عظیم وسریع ومتواتر گردد بحسب عضو ومادهٔ پس منشاری یا موجی گردد بحسب عضو
درعصبیت وبحسب وبول در اکثر گرنگ بود بسبب میلان مادهٔ بسوی ورم حمی ورمی باشد واگر علامات مخصوصهٔ حمیات بعضی یا بعض مرکب ومجتمع یافته شود
وهرگاه در تب اول لرزه آید پس لازم گردد وهیچ عرق نکند ویا در میان تب هر وقت سرما ولرزه معاودت کند وازپس دوسه لرزه یکبار عرق کند وایضاً هرگاه
در تب لازم لرزه قوی باشد ومدت سرد ماندن دست وپا سخت دراز گردد تب مرکب باشد پس اگر نوبت تب یکروز دراز تر وآهسته تر از نوبت غب بود ویکروز
کوتاه تر لیکن گرمتر باشد واکثر در یکنوبت دوسه دفعه قشعریره ظاهر شود وگاهی اعضا گرم شوند وقشعریره هنوز ثابت باشد وابتدای تب تزید آن شدید الاضطراب
بود وانتهاطویل باشد وهرگاه معلوم کنند که بدان گرم میشود وتب عقریب بانتها پیوسته قشعریره معاودت کند ومنتهای او در اوقات جزئیهٔ وکلیهٔ قبل منتهای
حمی بلغمی وسریعتر ازان بود وبطی تر از منتهای حمی صفراوی باشد وهمچنین انحطاط طویل بود وکمتر بعرق فتره کند وروز سوم تب مشابه روز اول در نوائب بود
وچهارم مثل دوم در تفتر باشد ونبض عظیم وسرعت وتواتر از غب کمتر بود ودر اضداد آن یعنی صغر وبطو وتفاوت قلیلتر از تب بلغمی باشد وبول بطی النضج بود
وقتی مخلط از صفرا وبلغم وهمچنین پیدا باشد شطر الغب باشد واین تب مرکبست از مادهٔ بلغم وصفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها در ازتر باشد وقشعریره ضعیفتر
وتضاغط نبض قویتر بود وحرارت سردی قبول کند ودیر تر گرم گردد در ابتدای مرض وتشنگی اقل وقتی صفرا کمتر وبول شدید البیاض خام وعرق کمتر
وسن کودکی یا پیری ومزاج بارد بلغمی وهمچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب فصل وبلد وصناعت بارد باشد واگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه تر باشد واطراف
زودتر گرم گردد وتشنگی وقی صفراوی زیاده تر باشد وعرق بسیار کند وقشعریره بلرزه مائل باشد ونوبتها دیر تر گذرد وبول رنگین تر باشد وسن شباب وفراج
گرم وعادت بخوردن اشیای گرم وهمانند آن از فصل وبلد حادباشد واگر صفرا وبلغم هر دو برابر بود اعراض ودلائل نیز برابر پدید آید وقشعریره صرف نادر وغیر نافض
ونه متعدی بنفض باشد وچون ترکیب این تب از مادهٔ صفراوی ولازمهٔ بلغمی باشد واو آنست که اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نموده اند لرزه ضعیف
باشد وگاهی برد وقشعریره دران تکرار کند تا آنکه مادهٔ خارج عروق که آن صفراست در منتهی غلیظ گردد ودران حرارت احشا وشکم مع برد اطراف کرنز نماید ونبض
بسیار صغیر ومتفاوت باشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد ونه بسیار قشعریره ونبض اعظم واسرع وکرب شدید تر باشد واگر بهر دو اتم ترکیب یابند
ناقض البته نبود وغب لازمه را عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد واگر چه غب لازمه در شدت رابع نبود قبل از رجوع بلغمی در شدت لیکن بسبب قلت صفرا وکثرت بلغم

معالجه کلی حمیات عفونیه

بدانکه تب صفراوی لازمه وخصوصاً محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تب دموی بعد آن تب بلغمی بعد آن تب سوداوی وهرگاه تب عارض شود باید که اول از علامات مادهٔ آن دریافت کنند بعد آن بحسب احتیاج تبرید وتسکین نمایند وبهتر آنست که بلیلجات را درحمیات ندهند وغرغره کردن لبنیات درحمیات باعث ازدیاد عفونت بود وگویند که علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آنست که مواد اخارج عروق باشد زیرا که اخلاط آن بعینه بهمان اخلاط است جز آنکه این محتاج بفرط تبرید وتلطیف باشد واگرچه تبرید بسیار تفجیر الطبی سازد الا آنکه تسکین صورت آن میکنند زیرا که در حدت زیاده نبود بسبب آنچه با مواد آن در عروق ودر خطر شدید تر باشد بسبب کثرت حرکت آن وفائدهٔ جلیله که در آخر حمیات اطفال مستفرغ گردد از نیز ملاحظه نمایند مسیحی مینویسد که حمی عفنیه علی الاطلاق سوء مزاج مع مادهٔ هست واندا احتیاج به تبدیل کیفیت ونقصان مادهٔ میشود وکیفیت حمی حرارت ویبوست ست پس حاجت در ازالهٔ اولی بتبرید میرود ومرطب می افتد ومادهٔ حمی مختلف میباشد واگرچه در جملهٔ عفنیت چنانچه در عفن صفرای عفن بست ودر بلغمی بلغم عفن ودر ربع سودای عفن پس استفراغ بر واحد از این اخلاط حاجت می افتد یا دو یکه از ایشان آنها استفراغ آن خلط بود واز حمیات بعضی آنست که سوء مزاج در ان قویتر از مقدار مادهٔ میباشد مثل حمی عجب پس آن محتاج به تبرید وترطیب بیشتر از استفراغ ست وبعضی آنست که مادهٔ در ان بیشتر از مقدار سوء مزاج بود مثل حمی ربع وحمی بلغمی در ان حاجت باستفراغ زیاده تر از تبرید وترطیب باشد وهرگاه چیزی باید که هم تبرید وترطیب کند وهم استفراغ مادهٔ بهتر باشد هرگاه یافته نشود باید که ترکیب کنند وبرای هر واحد از اغراض مذکوره آنچه موافق باشد استعمال نمایند شیخ الرئیس میفرماید مانند که غرض در معالجهٔ حمیات عفنی گاهی متوجه میشود بسوی تب پس تبرید وترطیب مزاج احتیاج افتد وگاهی متوجه میگردد بطرف مادهٔ هنگامیکه احتیاج بانضاج یا استفراغ مواد بود وانضاج در مادهٔ غلیظ لتعدیل اوست بتفریق وتلطیف در مادهٔ رقیق لتعدیل او وتغلیظ وتکثیف وتبساست که باین هر دو غرض مذکور تناقض واقع میگردد چه ذات تب مستدعی تبرید ست وغلظ مقتضی انضاج واستفراغ وتحلیل واین دو اگر امری استعمال دوای حار صورت نبندد پس درین هنگام رعایت اهم از هر دو امر واجب ست وگاهی تناقض میکند مقتضا شدت حرارت تب از تبرید بشل آب بهندوانه وماء القرع وماء الخیار وسائر بقول ومقتضای مادهٔ از تقلیل وانضاج پس این تناقض منع میکند از نوشیدن آب فواکه وبقول الا آنکه مادهٔ بکمیت وکیفیت قوی نباشد وبالجمله حزم واحتیاط آنست که تا خیر آب فواکه تا یکه فته نمایند واقتصار بر ماء الشعیر کنند وتخم فواکه باصحاب تب عفنی مضرست بسبب غلیان وفساد آنها در معده ومبساست که در یک چیز انضاج وتلطیف واستفراغ وتبرید نیز یافته میشود چون سکنجبین وبدانکه گاهی شدت وحدت تب بدرجه رسد که در تدبیر سبب از انضاج واستفراغ خصت ندهد بلکه مقتضی تبرید بلیغ برای تسکین باشد وخصوصاً چون قوت را طاقت مقاومت وصبر شدت نیابند واگر قوت را مقاوم وصابر آن یابند قطع سبب نمایند وتدبیر خلط از انضاج کنند وغذا را قطع سازند ودر تبرید ی نمایند که مانع تحلیل باشد واگر قوت را قاصر یابند مشغول بتعدیل مضاد آن گردند به تبرید والعاش قوت بغذا وچون تبرید قوت بالعاش آن وقدر مضاد آن نمایند متوجه بمرض شوند وبنضج واستفراغ پردازند وچون درین حمیات تبرید نباید نمود باید که بچیزی نکنند که در ان قبض وتکثیف باشد مانند اقراص مبرده که در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد نضج واستفراغ واقراص موافقتر برای کسی ست که تب او متشبث بعمد وجگر او گویا که تب دق بود در لزوم وتشبث و بدانند که علاج حمای عفونت مخالف علاج دق ست زیرا که علاج دق منحصر بر مضادت مرضست وعلاج حمی عفونیه مقصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه بران وبر قطع سبب آن واگرچه بمشابهٔ کل مرض نباشد وتغذیه صدیق قوتست از خصت بعفن آن ودشمن قوتست از جهت آنکه دوست ودشمن آنست وآن مادهٔ ست زیرا که آن معین بر دوست واز جهت معالج محاجت ودر تدبیر او بالقانون که جدا نه گردد وباید دانست که ممکن نیست معالجه تب مگر بعد از معرفت آن پس اگر نشناسند جنس ونوع حمی را باید که تلطیف تدبیر نمایند وجهد کنند که مریض را نوبت تب ملاقی نگردد وگرانکه تسکم او داشته باشد وبحرکت طبیعت در روز نوبت بهیچ چیز حمی الامکان نکنند ومعالجه باستفراغ وامثال آن تنها نماند وباید که مراعات حال قوت در جمیع آن از تدبیر غذا واستفراغ نمایند پس اگر قوت قوی باشد وغالب بدن خون بود ویا باخلاط غالب خون باشد فصد واجب ترین چیزیست وخصوصاً چون فصل سرخ غلیظ باشد واصفرا ی خود که بادی زرد فصد خون خلیهٔ صفراوحدت آنست فصد اسهال لطیف فرمایند خصوصاً اگر در انجا طبع یابس مجتمس باشد مثل ماء الشعیر وشیر شتر اندک ویا ماء الشعیر وسکنجبین اگر طبیعت

نرم نشود و مثل شیر خشت مانند شربت بنفشه زیاده نمایند و غایت غرض از ان تلیین باشد نه اسهال و اطلاق عنیف و بهتر نزد من استعمال جوشانده یکه مختاج الیه در قوت باشند و از حقنهای مشترک النفع خفیفه حقنهٔ ترب از روغن بنفشه و آب برگ چغندر و زردهٔ بیضه و شکر سرخ و بوره هست و چون این تلیین بوسایط بکار برند دست که در اثنا محتاج بضعیف تر از ان باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده هست و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد از ان متوجه باد دار شوند مثل سکنجبین مطبوخ با بیخ کرفس و مانند آن بعده بقریق و تفتیح مسام نمایند چنانکه بسیار گرم نباشد مثل لعش بروغن بابونه و تظلیل بشراب ابیض و آب شیرین نیکوم پس اگر تپ ممتد بسیار باشد هیچ تبرید و تظلیل جایز نیست و چون در بابندکه خلط در اول مراحل معده هست قی فرمایند هیچ زیکدران مخالفت اخلاط نباشد بلکه مثل سکنجبین با آب گرم اگر خلط را طبیعت تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکند اگر آنجا میل خلط بجانب معا باشد و احساس بقراقر و اسخدار اسفل یا مانند آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک یا اسفل کنند و در تغییر خواب و آب و استفراغ جدا نکو گردد و هنگام انحطاط تپ ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب قیقی ممزوج با آب و اغلش بروغنهای حلوا یک نسبت

و بدانکه چون صداع و تپ با هم مجتمع گردد اولاً علاج تپ کردن اولی ست و بدانکه گاهی صداع تپ را کرده و بانحطاط آورده باشد بسوی تزید بانمی آرد بسبب وجع دماغ پس لازم ست که اولاً جستکین صداع پردازند و چون بلغمی شیر خوار تپ بهم رساند واجبست که اصلاح شیر مادر او نمایند بادویهٔ مناسبه و چون فاروره بیماری باشد در تپ دلالت بر ورم کبد مینماید و علاجش آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین ست پس هرگاه حدت تپ ساکن گردد بقدر مذکور قصد و رم نمایند بتعلیل و تلیین و چون با تپ قولنج نباشد مادام که انفتاح طریق آن نگردد و ماء الشعیر نیاشامند بلکه شوربای خروس و پند اگر واجب بود تلیین بحقنهٔ لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل کنند بعده ماء الشعیر رقیق تا شانه اگر ضرور باشد و گاهی با تپ فالوج بهم میرسد پس اولاً معالجهٔ تپ نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نخود اب بزیت برای ایشان نیکوست اگر تپ احتمال آن نماید و ترک کنندهٔ عادت در تدبیر خود گاهگاهی تپ در خود احساس مینماید و آنرا مضر نیست زیرا که سبب ترک عادت در تدبیر ست و عود بسوی آن اکثر در علاج او کفایت میکند **صاحب کامل** گوید میباید که در علاج حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تپ و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر بغذا و اختیار آن آما تسکین حرارت تپ باید که باشیای مبردهٔ مرطبه از اغذیه و اشربه و ادویه کنند الاسزاوار نیست که اشیای بارد مطلقاً استعمال نمایند یکی بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل موجود و بحسب مزاج بلد **اما** بحسب مقدار مزاج مرض چنانچه باید که هرگاه تپ قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبردهٔ مطفیه افتد و اگر حرارت تپ قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عامست در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مقدار باید کرد لیکن باید دانست که معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض ممکن بود علاج آن بمثل اشیائی که بمقاومت مرض فاکنند خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحس و تقریب بطول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد **و اما** علاج بحسب مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تپ باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت باستعمال چیزهای قلیل التبرید افتد و چنین اعتبار جاری میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج بر این مثال **و اما** استعمال اشیای مبرده بحسب سن مریض و فصل حاضر و بلد مسکن مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند و اجبست که تطفیهٔ حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشند باید که تبرید و تطفیهٔ مذکور بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی یعنی برودت و رطوبت و یبوست بر همین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا بحسب گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی مینویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تپ از خواب منع کنند خصوصاً اگر اندیشهٔ مقدمهٔ تپ فراشا یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد و مباسات که در وقت انتهاء ضرر نکند و خداوند تپ گرم را در تابستان در شبخانه و سرداب خفتن نشاید و اول تر آنکه در بیجا مرطوب پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که بتنفس میگیرند خنک بود **تدبیر آب سرد** بقول شیخ صاحب تپ را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون باده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خامتر گردد و منع نضج نماید و کذلک اگر طول کشد باید داشت و بدانند که چون قصد نفع کنند بعده استعمال آب بطریق بدنمایند شفا حاصل شود یعنی استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام کند

واخماد حرارت غریزی نماید و دران شفا نبود و اگرچه پیش ازان فصد نافع کرده باشند و الا خلط رقیق صفراوی را اکثر سرد تر بهترین چیزهاست لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا هردو یا مبرد باشند یا در اعضای تنفس مرض بود و دم بود یا اندام او در دباشد یا مزاج او قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بیمار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد چه ایشان بسرعت تشنج میکنند و فواق هم میرسانند و الا زین حیثیت که مادهٔ صفرا بود یا غلیظ که تفتیح یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی او قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب سرد خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شیء بود و بگاه یا طبیب اجسام محرقه آب سرد کثیر المقدار تا کمین دم بمریض بدهند چنانچه رنگ او بسبزی گراید و لرزه بران افتد پس اکثر تب صفراوی مستحیل بالغی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و ماده را بعرق و بول اسهالی دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعض مواضع ورم پیدا و خوف مضرت حرارت تب و تشنگی بود و گمان شود که تب از تشنگی مؤدی بذبول اگردد آب سرد منع نکنند و سکنجبین گاهی تشنگی را کم کند و تقطیع نماید و اخلاق آورد و مضرت او بسیار بود مثل مضرت آب سرد نیست و دران جمع مادهٔ تکثیف آن نبود و همچنین جلاب ممزوج به آب بسیار پس اگر یکی ازین هر دو با آب ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن مادهٔ کمتر باشد و چون شرب آب سرد جایز نبود سبب آن بودن بدن مستعد بانسداد و مسام و بران اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تب دیگر شود بنابرحدوث سدهٔ دیگر جدید و گاهی این سده تبز از اول باشد و چون آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل المضور افاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مشانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اگر کسی را از صاحبان تب منع آب سرد و اجبست کردن مضرت خود ازان ضرر بیا بد بلکه چون بینند که سخنه تو سیت و عضلات غلیظ و مزاج حار یا پس و استفراغ ماده کرده باشند احیاناً در اکثار آب سرد رخصت دهند **مجوسی** گوید که ازشان آبست بدید و ترطیب پس اگر تپی از نهایهٔ طبقهٔ محرقه باشد و علامات تفتیح ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف نه دارم نباشد صاحب او را از شرب آب شدید البرد منع نباید کرد و الا شرب آن ممنوع ست و اگر چه فصل گرما و تب در غایت حدت باشد لاسیما بگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد بدهند و بهرگاه تب نائبه باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تب بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند همچنین هرگاه تب غیر حاد باشد و غلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضر نهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و اخدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثار امر قراقیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب دران فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی رودهٔ صائم منحدر گردد ازان بسوی جگر گردد و صدر رودهٔ بسهولت نافذ نشود و هرگاه ازهمچنین باشد اورا بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و اندک نشاید کرد آب نوشند گرچه بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زود تر از معده فرود رود و مضرت غسل آنست که مزاج گرم کنند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و اطبای مابین اند که سکنجبین شربتی ست مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب و جایز نیست که سکنجبین سخت نکنند مگر بعد از انکه سرکه را بطبع سرد و خشک و یا سردی تیز و نفوذ کننده بهت مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد **بیج** جزوی ازوی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه ازان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل سرکه و منفعت هردو بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری غذا خلط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسبب ضعف و بدشواری برآید آسانی بیرون آرد و سدهای اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را با دراول و عرق بیرون آرد و گاهی تلیین طبع کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها با اثر باشد از بهر انکه سکنجبین ترش اثری قوی آرد منفعت و مضرت او بسبب بود و کسیکه از سکنجبین ترش بزودی منفعت نیابد علامتش آنست که مرض باخطر است و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت بحدیست که سکنجبین آنرا

لطیف نیتواند کرد بلکه غلیظ تر میکند زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل میشود و باقی لزج تر میگردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین بطوبت لزج را لطیف کند و بآسانی آنرا بسر فیرساند و آلات تنفس را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسر فیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس سکنجبین طیب و احبست که اندر رسال ماده از کلی بیشی و غلظت و رقت آن نگاه کند تا ماده بنضج نزدیک باشد و فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل دیگرم و مدبتا خلط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد آب سرد بیامیزند تا تشنگی ننشاند و قوت تبرید بشکند و حرارت ناری را ساکن کند و سوء مزاج باطنی را بکشاید و بول بیخ و مدبرون برد دهند تا خلط را لطیف تواند کرد و بگدازد و لعاب بنان بسیار لزج نشود و مدبین سبب در حیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل بآب یا گلاب آمیخته سخت موافق آید و در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فصل زمستان قوی تر از فصل ساده باشد در اضماج و تلطیف و تفتیح سدده تا بید دانست که در سکنجبین ترش و مضر تست یکی آنکه خداوند سرفه را زیان دارد دوم آنکه بسبب زدانیدگی خوف بود که اگر در بدن صفرا یا خلط شور و تیز باشد آنرا تیز دارد و با معا فرود آرد و گذاز آن برا معا سبب سحج گردد خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صواب تر باشد تا ازین ضرر تها المین تر باشد **صاحب کامل** گوید که از اشربه دوا یه سکنجبین بست و آن شربتی ست موافق برای صاحبان تپ زا سکنجبین ساده موافق اصحاب حمیات صفراوی و محرقه هست زیرا که مبرد و مطفی و مقطع لزوجت خلط و ملطف و منفذ در عروق و مفتح سدد و مخرج خلط عفن بابول ست الا آن صالح نیست برای سرفه و امعا که بسوی آن خلط حادر میزند زیرا که آمیزش آنجا را تیز کند و دردان جراحت کند و اما اگر معمول از زنبور باشد آن نیکوست برای حمیات بلغمی بهر آنکه قوتیست قوی تلطیف و تنفیذ دارد بر اول شیخ سکنجبین بزوری بهتر از سکنجبین سرکه است و آن شربتی ست که از سرکه و عسل سازند و بعد از پاشیدن هوا فروش کنند و بعد سرکه تند را بآبی آنقدر بران ریزند که بالای شکر نماید بلکه آنرا مکشوف بگذارد پس آنرا بر آتش گذارد تا آتش اورزم باشد یا رها کند تا سرد شود آنگاه بکار برند و سماعتی نگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آنکه سرکه و شکر ممزوج گردد بعد آنچه بر یکدو انگشت بالای آب باشد بران ریزند و جوش دهند تا بقوام آید

تدبیر جلاب و ماء العسل

صاحب کامل مینویسد که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی ست و ماء العسل ملطف و مقطع بلغم غیر تبرید شدید ست و از جمله اشربه دوا یه شربت بنفشه طین طبرزد و عناب خشونت قصبه ریه و صدر و مسکن تشنگی ست **ایلاقی و جرجانی** گویند که هر گاه میوست غالب بود جلاب طوبت بیشتر از ماء العسل دهد پس سوء مزاج پابس عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تبهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر آنکه انتهار در پیچم خواهد بود سوای جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خوف استحالهٔ جلاب در معده بصفرا بود چندان آب باوی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی ننشاند و صفرا نفرماید و آنچنین جلاب از آب بهتر باشد زیرا که زود تر سرد گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب بیخه بهتر ازخام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلیین طبع ضعیف تر باشد و ماء العسل همچنین باشد و چون خوف کنند که ماء العسل در معده مستحیل بصفرا گردد ایضاً آب بسیار آمیزند چنانکه آب بر عسل غالب بود تا تشنگی نیارد و اگر دواعی گروه غلظی باشد باد را بول آنرا بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد بآسانی برانداز دلیکن در اضماع رطوبت سکنجبین قوی تر ازان باشد زیرا که خلط غلیظ تر و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود و علاج آن بچیزی ملطف باید کرد تا قوت او در غشای صلب که استر پهلو با و دو قایه و غلاف اعضای باطنی ست بتواند گذشت و خلط را لطیف تواند کرد و قوت ماء العسل بیش ازان نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم مطوب و سرد مزاج را سود مند بود زیرا که در پاک کردن سینه و شش سکنجبین قوی تر از ماء العسل باشد و بدانکه اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز و رحم صلب یابد لازم باشد ماء العسل مقرر نمود و صاحب سدد را هم مضرت بهر آنکه جگر و طحال آنرا بسبب شیرینی زود تر و بیشتر جذب کند پس زیاده از مقدار طبیعی بکشد بحدیکه در مجاری تنگجبد و سده زیاده گردد و دهن گهانک شود و در سکنجبین خوت شیرینی بسر که شکسته میشود و جگر و سپرز را در جذب آن چندان شوق نباشد و بقوت سرکه زود تر تلطیف میگردد و سده کشاده شود و نگاهی ماء العسل ساده با انسان تندرست را کید و مجلس صفراوی کفناک می آرد پس اگر احساس چیزی از نهاد نماید از نوشیدن ماء العسل بپرهیزند و نگاهی در حمیات و بائی مستفرغ صفرا بسیار افتد و هر چند استفراغ صفرا میشود حرارت و کرب زیاده میگردد و این علامت غایت حرارتست و ممکن بست که زوده را بحران شدید تولد کند

پس ماء العسل باید داد و نه جلاب نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و تو شنیدی ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و در راه ماء الشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب ماء العسل آبگینه تابیدا دادن سود مند آید

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تپها بر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض بصد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تب غب حرارت غریزی ناری میشود باده تپهای عفونی بعضی سوخته و نضج نیافته و بعضی خام باشد و تدبیر دفع آنچه خام باشد و تدبیر نضج آنچه خام باشد هر دو با هم باید کرد و در وقت بیمار در بدن گاه باید داشت و وقت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و آنچه مزاج آزا بدل کند و نگه دارد اشربهٔ باد دست و آنچه قوت را نگاه دارد چیزی غذائیست و معدهٔ مریض را از شربت و غذا حمایتی نشاید کرد و بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه عوض ربطوبت که حرارت تپ از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود هیچ مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کردند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید یکی اندران جلا و لزوجتیست و آن معتدل در لینیت و جلا و ازلاق و استوای قوام و رطوبت بود در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نسازد و بسبب آنکه طبع او در ست تشنگی بنشاند و بنا بر لینیت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و تر ست تعدیل گرمی و خشکی نماید و بحسب آنکه تمام پخته باشد زود بهضم شود و بالتسبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنا بر آنکه بلادر جهت مرقق و جالیست بزودی در عرق گذرد و غسل آن کنند و اندران نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه از چیزها رقیق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب سازند لزوجت و زمی و همواری قوام باشد لیکن الضاج و جلا نباشد و ازان در گلها آلودگی بسیار ماند در حقنه مرغ نیز شرت همچنین لزوجت و لینیت ست لیکن بر فم معده و رنگ بسیار کند و نضج نیست و از فم معده ناگوارید فرود و زیرا که فعل فم معده اشتهاست و هضم کردن نیست و بسبب بسیاری در رنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و ازین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر ست و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر ست یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاده نیست چنانکه در بعض خوردنیهای دیگر ست مثلاً عدس که جرم او قابضست و آب او مسهل ست و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد این هر دو خاصیتی دران یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یکیک در اشربهٔ دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب بطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام غلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع جز بکشکاب یافته نشود بنا بر علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب ندهند تا طبیعت مشغول بهضم چیزی غذائی نگردد و بدانند که هر چه ماء الشعیر بنوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هر گاه چیزی با وی در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصهٔ طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین ست بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و بهواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد پس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد ازان ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد بهضم آن باشد آزانیک قبول کند و زود بهضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بنشوید و دفع کند و عروق و مجاری خلط را پاک کند و گاه دفع با دو راه بول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هر چه کشکاب آزا تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بهتر ین رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها ازان منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید بر جلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب هم بهمین حالت که در دور دوم یا اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را **شیخ الرئیس** در شرح قانون میگوید

۴ ... در رنگ کردن ... و اخلاط را ... در معده ... بعضی ... ماء الشعیر را ... نیز ...

که قسمی از ماءالشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیف آن در آب آید و این قسم را در علاج و مطبوخ در نعفست اگر نیکو پخته باشد بهتر آنست که دران آب بقدر بست سکوره و چهار یک سکوره باشد و بعد پختن قریب دو خمس آب باز آید پس آب بسرخ رقیق ازان بگیرند و این قسم ماءالشعیر غذای آن کثیر و قریب طبیعی و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تیز و او معتدل است و زود تر هضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماءالشعیر آنست که دران چیزی از جرم جو آرد آن باشد و بهتر نزد ما دران قسم آنست که طبخ او و نهایت سفرطنا باشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و جهد از وجعت شدید نرسد و این قسم غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معده یا در جوهر خود و اگر چه آنرا حرارت غریب از باب سوم مزاج بسیار عارض شده باشد و ماءالشعیر را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جو را دران میان سکنجبین و ماءالشعیر با هم کم و بیش مصلحت بینند و اگر شدت و اجب نیست نوشیدن ماءالشعیر بر قبض شکم بلکه نخست قبل او بچقته یا شیان طبیع را ملزم کنند پس کشکاب بنهند و اگر کسی بیار در معده ماءالشعیر ترش گردد کشکاب رقیقتر نوشانند و اگر باز ترش شود هیچ کرفس و مانند آن انیسون معده و مقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل مدبران آمیزند خصوصا اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماءالشعیر در معده نفخ کند محمود و مزاج اندک سرکه خمر مدبران ممزوج سازند و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد عقب آن بعد دو ساعت ماءالشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلاء دهد و بعرق و ادرار اخراج آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدم جلاب ماءالشعیر فتاده در تطبیب افزاید و این هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تر بنهند و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود **حکیم شریف خان** مینویسند که اجماع واقع شده بهت بر انکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماءالشعیر نیست و مشتمل بر ده خصالست یکی آنکه بار دست دوم منضج سوم مسفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در شیام بدن ششم مذید ششم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیضان خلاط فاسد نمیکند دهم منفتح در معده نمیشود و ما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ نیست و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را اختلافست نزد بعضی دو چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهار چند حصه آب یکحصه جو و نزد دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق معاضف آنست که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف کرده چند جوشانند بران بریزند و با تش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از ان بالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن بالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست **بسیل** اکثری قوت گاه تقویت منظور بود بر بعض **ماءالشعیر** ملحم دهند و طریق تحسین آن بنسبت گوشت بپزند تا گداز شود بعد از ان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که بهنگام **ماءالشعیر** را خواهند که فرود آرند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبیخ جید دهند تا **ماءالشعیر** بقوام مستوی آید پس صاف نموده بکار برند و **آرالشعیر** محمص قابض شکم ست و طریقش اینست که جو را مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم ست بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه قابضه مناسبه اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در اول عرض تپ استعمال کردند بعد مراعات آن واجبست که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که بسبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن مذکور شد بلکه بسبیل قطع سبب بود و ماده را چاره چه بارد تا انضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام سبب تهیج او و عدم استفراغ تمام عائد بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحالهٔ سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از انضج خلط مدبر با خلط نیک مخلوط میشود و بباعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج و پس بخروج خلط طیب غالبه کثرت می پذیرد و غرض از انضاج خلط تعدیل قوام ماده ست تا آنکه سهلا و قابل دفع بآسانی گردد خلط رقیق متشرب و غلیظ ناشف و لزج چسبنده هر یک ازین مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد و لزج تقطیع پذیرد پس کسیکه طبیب اول این صناعت واجبست که بداند زمان استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج و تعاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر صعب ست و بسا ست که

استفراغ نمی‌نضج بحرکت می‌آرد مواد را فعل کامل نمی‌نماید و بساست که مادهٔ جسیمه را طبیب غلط مینماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا بآسانی و بی‌نائبه خارج شود و اگر ده بسیار متحرک منقل انعضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمی‌دهد یا از ان و رام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را در بدن گذارند قبل از نضجی که دران نضج متوقع باشد و خطر اندازد چیزهائی که نضج خلط رقیق لامحالا طول ازمنه را نمی‌باشد که دران توقع نضج خلط معتدل بود پس بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آنچ و چون طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه قصد از قبیل چیزی نیست که دران از قبل نضج شامل انتظار باشد و در مسهلات نکشند و انتظار نضج در اخلاط دیگر که میشود تا خلط سفر در دفع شود و چون تاخیر قصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن قصد نباید کرد زیرا که بیفائده است بلکه بسا ساست که هلاک کند بسبب موانات او و ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلط از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند مگر در ابتدا و انتهای مطلقاً هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غلبه نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چندانکه بدان مادهٔ مرض مستدفع شود حرکت دهند آنرا بدو دفع بحرکت طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت دادن آنرا فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب حسن نیست نه منازع و این نیست که بقراط آنرا نامیج نامیده است چنانچه گفتیم باید که دوائی مسهل بعد نضج مادهٔ مرض استعمال کنند فاما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد و اگر آنکه مرض مهیاج یعنی شیر السیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امراض مهیاج باشد و مثال این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آنچ وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریه است که در وقت خود نباشد و آنوقت فراغ طبیعت از شغل بسیار است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت یا در نوبت این قدیمه است بمنع ساقط قوت و هرگاه استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فترة یا وقت سردی نمایند و استفراغ بامسهال روز نوبت نکنند و نه قصد کشانیدن و استفراغ صناعت مضادت و همت میل استفراغ طبیعت نکنند و نوبان ان خلط بچیزی از نخرید یک روز نوبت نمانند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مشوار خلط است پس و تحریک جمع شده کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در مادهٔ اشیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بتوان نیارد بسبب تنگ کردن مجاری و دران خطرست بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدانکه مساست که احتیاج بدوائی قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال خلط غلیظ را نیز نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد و استفراغ نکنند یا هم نکنند تا باعث سقوط قوت نگردد و در ای در وضعف آنست که تا ممکن بود یعنی استطاعت خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد و مرات قصد که هر مرتبه مقداری خون بگیرند بهتر است از آنکه مقدار که یک دفعه خون بسیار برارند و وجه سبب که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار استفراغ کردن و خون سامان برای استفراغات نبود بساست که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت ضعیف گردد و از مصارعت بحرانات منتظره و مستبین مسهلات خیار شنبر بست و گاهی بران سقمونیا انداخته می‌شود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود و چون مادهٔ غلیظ باشد و بستر آنست که غسل و تربیت صبر در اب کاسنی و آب عصیر کنند پس حب بسته استعمال نمایند و اما بلیله زرد را قوی استعمال نمایند و ما اگر از استعمال او دور فرار یافته شود بگیرند زیرا که بلیله بعد اسهال مقبض مسالم مفتح حابس شاست و اگر از ان چاره نباشد بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انار بن عظیم النفع بست و خاصه تخم آنها افشرده یا در اوقات غلبهٔ پوست و صفرا و حاجت بتر طریق دارد مسهلات بعضی مرتب از بنفشه و سقمونیا ست بنفشه بقدر یکمثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی دران اندک تنقاع داخل کرده میشود و گاهی از نبید وارد مطبوخ دران سقمونیا داخل کرده شود و او مرتب میکنند مثل حب بابن صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نبید انگ تا یکدرم و بخورانند یا شیر شیرخشت پنج درم و تربخبین پنج درم آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز ترسد سی جزو آبها را جمع نموده دران شیر خشت و تربخبین تر کرده صاف نموده بقوام آرند نزدیک بانعقاد رسد پس بر تخش فرد آورده بگذارند تا گرمی آن فائر گردد بعد که کافور یکدانگ سقمونیا یکدرم سوده بران پاشیده برهم زنند و در مکان معتدل یا مائل بسردوت نگاهدارند از حرارت محل تحلیل نشود شیر هی از ان نوشند و درم درم تا دو درم و گاهی شکر نگاهی از شیر خشت تربخبین

وشکر طبرزد ناطف یعنی برفی سازند و سقونیا و کافور دران بمقداری داخل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک بلسوج و سقونیا تا نیم دانگ آید پس مخور طبیعت باشد بی کراهت **ابن عباس** گوید که ما استفراغ خلط عفن باید که بادویه که کنند که ازشان آمتا استفراغ آن خلط محدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر آن تب غب بود بادویه که ازشان او استفراغ خلط صفرا و بست و اگر ربع باشد بادویه که ازشان آن استفراغ خلط سودا وی بود و اگر مواظبه باشد بادویه که ازشان دموی استفراغ بلغم باشد و اگر تب لموی بود بقصد و اگر تب مرکب باشد بادویه که ازشان ما و استفراغ خلط غالب و ترکیب بدو چنانچه عقرب بنگور گردد و باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده شود و گفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که شناخته میشود و این بحدس و تخمین صناعی بتقریب و این امریست که آنرا میشناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مت طویل کرده باشد و نشناسد که دوای مسهل در ابتدای مرض ندهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنگه خلط بالجه باشد پس هرگاه خلط رائج بینند و آن از بعضی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا رساند و قلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول امر ننمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و با آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استدلال ننمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ باید آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و ماهر گاه انچه با سهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ او نمایند زیرا که این اندیاد مرض میباید بقوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزیکه درین حال خارج میشود آن خلطی ست که احتیاج بسوی آنست و سزاوار نیست که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در خشش او منظر دارند و آن قوت مریض قوی باشد و فصل بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر بمیل خلط ست و تفصیل این امور سته مع هیچ امر دیگر در قول جرجانی می آید **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در نهای عفونی استفراغ فرماید پنجست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تب دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنهٔ مریض پنجم معرفت مادهٔ ششم حال خامی و نضج مادهٔ هفتم جانب میل مادهٔ هشتم سال و عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار **اما انچه** تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر نوبت تب مستوی بود معلوم باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغ باشد تا انقضای نوبت تب توقف باید کرد و اگر تب لازم باشد و فتیکه تب آهسته شود یا روز و شب انوقت که هوا خنک تر باشد بعمل آرند **و انچه** تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد خلطیکه خارج می باید کرد یکبار فعه بیرون آرند تا بدان بیکبار باک نشود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد لیکن بهر تعدیل مزاج اشربهٔ بارده و مسکنه استعمال نمایند تا هر وقت که مزاج باعتدال باز آید قوت نیز بدان رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی باشد و نه سخت ضعیف استفراغ بتفاریق یعنی اندک اندک بعد فات کثیر باید آرد تا قوت بر حال خود بماند و ساقط نگردد و مدت میان هر استفراغ چندان باید کرد که از خلط خام بعضی پخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعد ازان استفراغ بار دیگر کنند و حکم قصد بلا انتظار نضج و غیره همانست که از قانون منقول شد و اندر میشرح و قنها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس هرگاه که طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت و اگر انبر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب باید استفراغ کند و اما از طبیعت بسبب وجوه چند نماید و بدانکه بر استفراغ که بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از انکه اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را بحرکت کرده باشد چنانچه مریض را غذا دهند و غیر وقت غذا مثلاً در انتهاء که آن بدترین وقتهای تغذیه بست تا قوت او ساقط نشود **و انچه** تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم ست و مرض هم گرم استفراغ بمرتبندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند بسلیمه و شاهتره و امثال آن جائز بود **و انچه** تعلق بسحنهٔ مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار صحیح و فربه باشد کثیر الاخلاط بود باستفراغ کردن دلیر باشند و اگر خشک لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول نشوند و از استفراغ باز دارند **و انچه** تعلق بمادهٔ مرض دارد آنست که نگاه کنند اگر مادهٔ بیماری خون باشد خلطی مساوی خون باشد فصد اولی ترست خاصهٔ اگر بول سرخ غلیظ بود بعد از آنکه طبیع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو

۷ بدانکه نگاه کردن و رای مسهل در ابتدای مرض ندهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنگه خلط بالجه باشد پس هرگاه خلط رائج بینند و آن از بعضی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا رساند و قلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول امر ننمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و با آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استدلال ننمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ باید آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و ماهر گاه انچه با سهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ او نمایند زیرا که این اندیاد مرض میباید بقوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزیکه درین حال خارج میشود آن خلطی ست که احتیاج بسوی آنست و سزاوار نیست که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در خشش او منظر دارند و آن قوت مریض قوی باشد و فصل بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر بمیل خلط ست و تفصیل این امور سته مع هیچ امر دیگر در قول جرجانی می آید **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در نهای عفونی استفراغ فرماید پنجست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تب دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنهٔ مریض پنجم معرفت مادهٔ ششم حال خامی و نضج مادهٔ هفتم جانب میل مادهٔ هشتم سال و عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار **اما انچه** تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر نوبت تب مستوی بود معلوم باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغ باشد تا انقضای نوبت تب توقف باید کرد و اگر تب لازم باشد و فتیکه تب آهسته شود یا روز و شب انوقت که هوا خنک تر باشد بعمل آرند **و انچه** تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد خلطیکه خارج می باید کرد یکبار فعه بیرون آرند تا بدان بیکبار باک نشود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد لیکن بهر تعدیل مزاج اشربهٔ بارده و مسکنه استعمال نمایند تا هر وقت که مزاج باعتدال باز آید قوت نیز بدان رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی باشد و نه سخت ضعیف استفراغ بتفاریق یعنی اندک اندک بعد فات کثیر باید آرد تا قوت بر حال خود بماند و ساقط نگردد و مدت میان هر استفراغ چندان باید کرد که از خلط خام بعضی پخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعد ازان استفراغ بار دیگر کنند و حکم قصد بلا انتظار نضج و غیره همانست که از قانون منقول شد و اندر میشرح و قنها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس هرگاه که طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت و اگر انبر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب باید استفراغ کند و اما از طبیعت بسبب وجوه چند نماید و بدانکه بر استفراغ که بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از انکه اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را بحرکت کرده باشد چنانچه مریض را غذا دهند و غیر وقت غذا مثلاً در انتهاء که آن بدترین وقتهای تغذیه بست تا قوت او ساقط نشود **و انچه** تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم ست و مرض هم گرم استفراغ بمرتبندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند بسلیمه و شاهتره و امثال آن جائز بود **و انچه** تعلق بسحنهٔ مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار صحیح و فربه باشد کثیر الاخلاط بود باستفراغ کردن دلیر باشند و اگر خشک لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول نشوند و از استفراغ باز دارند **و انچه** تعلق بمادهٔ مرض دارد آنست که نگاه کنند اگر مادهٔ بیماری خون باشد خلطی مساوی خون باشد فصد اولی ترست خاصهٔ اگر بول سرخ غلیظ بود بعد از آنکه طبیع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو

وغیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت و اندرو وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون میشود مادهٔ مرض هست یا نه اگر قوت قوی داده مادهٔ مرض باشد چندان باکنند تا مقدار حاجت بیرون آید و گرنه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که ماده بغلیظ و لزج باشد و قوت سخت قوی نبود و طبیب را حاجت استفراغ باشد پس بمسهل قوی که فعل او اندک باشد استفراغ کنند تا قوت دارو خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و کم فعل او استفراغ بسیار نکند تا ضعف نیارود و چنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید ساخت باین صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج با هفت درم گلقند بسرشتند یا غاریقون نیم درم و سقمونیا سه دانگ و اگر این ادویه بسیار باشد عصاره گل سرخ تازه یا با شربت ورد خورند جائز است **و اینچه** تعلق تنخامی و سنگی ماده دارد آنست که استفراغ قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن بسوی عضوی شریف باشد و استفراغ که پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده لختی کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و در نضج باقی سهل گردد و بهر استفراغ که بهر تنقیه بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید کرد و گر وحی پنداشته اند که مقصود از پختن خلط آنست که خلط رقیق شود از بهر آنکه خلط صفراوی رقیق باشد گوئیم که از تنزیه بدن حاجت نیست و این پنداشت باطل است و بهم از پختن معلوم شد که طبیب بهر گاه را دو استفراغ نکند تخست انتظار نضج نماید بعد و استفراغ پردازد یا اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنانکه بقراط آنرا بیم میگوید اگر استفراغ آن کنند روا باشد اما طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط و هیجان آنها آنست که خلط در بدن بسیار از جای بجای میگردد و صاحب او بیقرار باشد و در این حال طبیعت اراده معونت او طبیب بدفع آن بطریق آن بسکند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کنند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از ان راحتی تمام پدید آید **و اینچه** تعلق بمیل ماده دارد آنست که بنگرد تا میل ماده بسوی معدهٔ هست استفراغ بالای کنند و اینرا قی چیزی دهند که از عادت بسوی دهن رانباشد و بر سکنجبین و آب نیگوه و مانند آن قناعت کنند و اینچه میل بسوی با معاد دارد استفراغ باسهال کنند و اگر میل ماده بجانب حدیه جگر بود استفراغ باد را بول کنند و اینچه میل بجانب مقعد دارد استفراغ باسهال کنند باد را و هر که جگر با سوداوی بود و اگر میل بر دهای سفلی دارد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این بسیار است یکی در مقابلش گفته آمد **و اینچه** تعلق بسالهای عمر دارد شرح مسکن او فصل سال دارد آنست که بنگرد اگر سن شبابست و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغ نیکو حاجت آن باشد یکبارگی نفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و مسقالبه فصل تابستان یا زمستان باشد از استفراغ ابا باز دارند و اگر ضرورت باشد استفراغ اندک کنند مدخات و مرفقات نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و با حتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که دران هوا خوشتر و حرارت غریزی قویتر باشد و اندر زمستان نیز مسهل قوی کمتر فرمایند و اگر ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندرتن برانگیزنده تر باشد **و اینچه** تعلق بعادت بیمار دارد آنست که نگرند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج باستفراغ آن افتد باید کرد استفراغ بمسهل بمقدار استیلاج بغیر احتیاط و خوف نمایند و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که عادت آن داشته باشد و همچنین در استفراغ بفصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد و حاجت فصد بود اخراج خون بقدر حاجت کنند و اگر عادت آن نداشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا بر خلاف عادت طبیعت حمل شی قوی نکرده باشد **اما ادویه** که در تپهای گرم بدان استفراغ کنند اینست اگر گرم جوان و تب صفراوی باشد استفراغ بآب گرم تهدی و شیر خشت یا آب آلبه و شیر خشت یا آب لبلاب و شیر خشت و اندک خیارشنبر باید کرد و اگر یاسقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حاصل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و لی شیر خشت و غیر آن بهتر و اگر ماده بغشه و حب بغشه باشد این نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یکدرم سقمونیا نیم دانگ یکدانگ کتیرا یکدانگ اگر مراعات فم معده نکنند سقمونیا منسوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب بهل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر مراعات فم معده فوت باید نیم دانگ بودینه داخل کنند و حب مسهل که در قول شیخ گذشت جزو جوان را که حرارت بران سخت غالب باشد نشاید داد و اگر بست دو درم جلاب بست دو درم آب آلو یا آب تمرهندی بگیرند و اگر سقمونیا دران حل کنند مسهل تمام باشد و کسی را که فشان باید داد به سقمونیا آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تپهای بر قانی برای جگر گرم خواهند هر روز سقمونیا در ماء الجبن حل کرده بنوشند صواب باشد **صفت** معجونی که اسهال کند و حرارت را ساکن گرداند سکبینج مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم اسپوس

یکنیم رم ترنجبین یا شیرخشت بست درم دراب بگداخته بقوام آرند و بگیرم سقمونیا یا گیر اجزا ران بسرشند جمله بشش شربت صفت قرص طباشیر مسهل معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصارهٔ رز شک هر یک یکدرم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یکدانگ جمله را بآب کاسنی سرشته قرص سازند و اگر خواهند بآب عنب الثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند صفت حبی که در تپهای اگرم و درشتی سینه باید داد بقشه یکدرم شیرخشت یکدرم هر دو بعسل خیارشنبر سرشته حبها سازند و از اگر حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بقدر باید تا هر شب پنج درم شیرخشت بخاید

تدبیر تغذیهٔ صاحبان حمیات خلطیه

ابو سهل مسیحی گوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوعست یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و مرض زیاده نکند و ازان کم نماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استعراج کرده میشود از مرض و قوت مثل آنکه اگر مرض قوت اقتضی است و او آنست که در چهار روز منتضج گردد باید که تدبیر او از ابتدا لطیف باشد تا آخر الی المنتهی باشد باید که تدبیر اول امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و بهرگاه بمنتهی رسد تدبیر لطیف استعمال نماید تا طبیعت مغیر بر جسم غذا از انضاج مادهٔ مرض مشغول نشود و اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر اول امر لطیف بود و اگر ضعیف باشد باید که از لطافت تدبیر او اول مرتقلیل نمایند و در لطافت او نزد حضور منتهی زیاده کنند و دران بجد غایت لطافت نرسانند و اما تدبیر خاص بهر مرض پس معرفت آن از نوائب جزئیهٔ استعراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب است که منع کنند از غذا در اوقات همیجان تب و اندکی قبل ازان و اما در اوقات قوهٔ مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند یا بمعنی که آیا لطیف باید یا غلیظ سه گونه هست یکی قوت که آیا آن قوی یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی یا بعید المنتهی سوم نوائب تب که آیا هر روز نوبت میکند یا بطور یوم یا غب پس مادهٔ غذا شناخته میشود از حال مرض در حدت و لطافت آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغذیه در یافت میگردد از نوبتهای مرض و اقلاع آن در بعض اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه هست **بوعلی سینا** مینویسد که موافقترین اغذیه برای صاحبان تب اغذیه رطبه است خصوصا برای کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین باغذیه رطبه پس موافق می آید از جهت که او شبیه بمزاج اصلی ایشانست و ازین حیثیت که ضد مرضست و چون تب شروع کند و طبیعت قبض باشد ثاقل هاضمه خارج نشود غذا اندک البته و واجبست که ملاقی شود اینان را نوعی از دائره و رتبه طبقی یا نوعهای شسته در تب دی فتره در حالیکه شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان در ین وقت غذا خورده باشند طبیعت بهضم مشغول شود و از نضج و دفع باز ماند و مرض مستحکم گردد و ازینجت واجبست که تاخیر تغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق توافق وقت انحطاط یا وقت عاوت غذا افتد آن بهترست و بدانکه از تغذیه و تدبیر بعضی آنست که کمال لطیف باشد یعنی خون رقیق ازان متولد شود و قلیل التغذیه بود و بعضی آنست که غلیظ بسیار بود یعنی خون غلیظ ازان پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضی آنست که باین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت منع غذاست و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ اصحاء و حالت مرضست و اغذیه متوسط مائل بلطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر اب انار و جلاب سیار رقیق و بعد آن الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر بشرط آنکه صاف کنند و آن متوسطست و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و بچهٔ بره و بز غاله است و الطف از آنها کبک و بچهٔ مرغ و الطف از امتهات مرغ و ماهی تازه و دراج و الطف از انها بازدی بچهٔ مرغ و تیهو و بیضهٔ نیم پخت رقیق العوام و ماهی بسیار کوچک و الطف آنها کشک شعیر و الطف ازان نان سمید محلول در اب سرد بحدیکه رقیق باشد اما غلیظ آن غذای قویست و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تبست زیرا که آن جامع بغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و از لاق و جلاء و تطیب و لینت و مضادت بحمی و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض ست و از نجهت رسوب نمیکند و در مثانه متشبث نمیشود و اگرچه تنگ باشد و دران بصوص بحمراء و بیری نیست و گاهی جلاشل بلغم نمیاید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند و قدما بهر گاه محتاج میشدند بسوی تلطیف الطف از تدبیر بکشک اب آن استعمال میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماء الشعیر و تنفیذ او برای آب و تطیب او بدان و جلای او و تفتیح او و ادرار او بسیارست

وحرارت او کمتر و آن لاهاب زیادتی قوت مینماید و اگرچه کم باشد و متصل آن بسکنجبین عسلی ست زیرا که او غلیظ تر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلاء و تلطیف آن قوی تر ست و دوران تخمین و مضرت باحشای حار مثل عسل نیست و اما الآن فی زماننا عسل للقصب که آن نکرست خصوصاً صاف آن که منفصل از عسل زنبور ست و اگرچه جلای او کمتر از جلای عسل ست و بهمچنین بسکنجبین شکری و لیکن لابقصار بسکنجبین تنها گاهی مورث سیچ میگردد و در این امراض حاده و مخوف ست و بهرا نوشیدن مالالشعیر و بسکنجبین بسالهٔ جدا نوشته ایم و بدانکه مقتضی تلطیف تدبیر طبیعت مادهٔ مرض و تسکین طبیعت از انضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آنست و اولی باوقات برای تلطیف وقت منتهی ست زیرا که در ان هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتد او مینماید پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که آن بهضم غذا ست مشغول گردد و خصوصاً نزدیکان بحران و اما قبل از ان قتال مستحکم نمیشود پس در این وقت در غذا دادن ضرر بسیار نمیباشد و از انچه مقتضی تلطیف تدبیر ست آنست که بفصد یا اسهال تسکین و حدت بود پس در هیچ حالت با یکدیگر از قضای آن حاجت فارغ شود بعده غذا دهند اگر غذا واجب بود و الا نی دیگر مثل احتباس فضل یا ورم معده و غیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوت ست و بهترین اوقات برای تغلیظ و قتیست که در ان قوت مشغول بسپید بادهٔ مرض نباشد و آن اوائل مرضست و واجبست که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت مرض میشود مثل تلطیف میگردد و فصل تابستان بحسب زیادتی تحلیل او حاجت بزیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیرا که در ان قوت بهضم بسیار دفعهٔ و فا نمیکند و بهر آنکه تحلیل در ان بتفاریق میباشد پس واجبست که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس بود زیرا که در ان بحسب قلت تحلیل آن احتیاج بسبدل بسیار نمیباشد پس اگر بدل یعنی غذا یکبار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا بیکدفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل تابستان نباشد و فصل خریف زمانه روی ست موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در بادهٔ میشود و از بیخست در ان احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت و میان قهر ماده نباشد بسبب وجوب رعایت هر دو امر زیرا که اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار و فساد زیاده شود پس در ان تدبیر معتدل تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی ست و بدانکه اگر بمقتضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نی بود هر آینه واجب تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده میشد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف میشود و چون قوت ضعیف شد علاج نافع ممکن زیرا که معالج قوتست نه طبیب و اما طبیب خادم ست که آلات یعنی تدبیرات بادویه و اغذیه پسوی قوت میرساند و چون این دانسته باید که نگاه کند اگر مرض بسیار حاد باشد و او آنست که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا ینهتم و معلوم کردند که قوت در این مدت که میان ابتدای آن و انتهای آنست ضعیف نخواهد شد تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بقدای بسیار نکنند بلکه بتلطیف تدبیر نمایند و هر چند بتر که طعام مطلقاً باشد در حدود تندا در روز بحران و اگر بیند که مرض حادست لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم ست که بتلطیف تدبیر نماید لیکن نه بکمال اطافت بلکه در روز منتهی در روز بحران خاصه اگر بسببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که در ان هنگام تغذیه واجب بود و اگرچه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا مترتب از مزمن در طول منتهی باشد بتلطیف تدبیر نمایند زیرا که قوت تا منتهی باوجود تلطیف تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با این همه در جمیع اصناف لازم ست که اول تدبیر غلیظ کنند تا قوت باقی ماند و آخر تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت بتمامه مشغول بدفع مرض گردد در میان ابتدا و انتها بتدریج از غلظ بالطف روند تا آنکه قوت محفوظ ماند تا بمنتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست بمباست که حال واجب کنند که اقتصار بر حلاوه و مانند آن تا کیفیت نمایند و خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر بالشعیر کنند و چون بطبیب حال مرض مشکل گردد و نداند که آن حاد یا مزمن یا متوسط ست پس میلان بتلطیف اولی ست از میلان بزیادتی ما بمراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت در مرض حاد اولی ست بحدت آنکه در ان تفتح روی نیست و در دست طبیب استفراغ ست هرگاه خواهد بعمل آورد و یا بعمل نیاورد خطای او معلوم شده و بالجمله چون خوف از سقوط قوت کنند بعد بالولی ست و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف اند از انچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا و خصوصاً چون معتاد بخوردن بسیار باشند زیرا که ایشان را اگر غذا ندهند اگرچه در ابتدای تب باشد بلکه در اصعاد وقت از ان که آن وقت منتهی ست حال ایشان خالی نیست از دو امر

بحدت آنها اگر ضعیف القوة اند غشی بر ایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر بسیار بدت نگذرند و اگر قوی اند در زبول افتند بحدت و علامات ذبول بر ایشان ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بساست که غشی بر ایشان قبل از ذبول افتد بحدت انصباب صفرای بلاذع بمعدهٔ ایشان و در بعضی مردم کمیست که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون تب از ایشان منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسی که حرارت غریزی او در کمال قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتواند کرد و از ایشان کمیست که او را بهم میرسد الم و جع در معده بسبب انصباب صفرا و صداع بمشارکت معده و صعود آنچه و ایشان را بهمان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بساست که قناعت مینمایند بمارالشعیر و بساست که محتاج میشوند بآب میختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بساست که احتیاج قی بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و بسیش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفر الفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج بآب بسیار یا شراب ممزوج بآب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از ارباب قابضه بلیسند تشکین یابند و پیرتر و ضعیفتر و صبیان از ایشان قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند خصوصاً اگر متلذذ اعضاء و فراخ عروق باشند در هوای سرد و تر بسیار باشد که اطباء خطا مینمایند در امثال این مرضی از دو جهه دیگر زیرا که منع مینمایند ایشان را از غذا در اول امر و چون قریب بانتهاء میرسد و معلوم میشود که قوت ساقط میشود در اثنای غذا میخورانند بضرورت پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلط کمتر از بر غلطی بود می عارض میشود و برای این مرضیکه ایشان را در نزلات حاد و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نضج بهم میرسد و قلق و تململ میکنند و بدن ایشان سیکوبند و مواد قوتهای ایشان را منضغط میسازد و تجارات ایشان کثرت مینمایند پس میشوند صداهائی که در خارج نباشد و بر بستر از پهلو بپهلو گردند و تخیل مینمایند امور غریبه را قعر اوعشه میشود و لب زیرین ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان محزون میباشد بسبب ثقل معده و صعود آنچه و رديء بسوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض و بحسب وقات او و بحسب قوت مریض و بحسب اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنهٔ بدن و بحسب میل اشتهاء و بحسب اوقات نوائب تب و بحسب عرض اسباب مانعهٔ از تناول غذا بر مریض باشد اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی از ان حاد و بعضی متطاوله میباشند واجبست که تدبیر مریض بغذا حسب حدت مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را قسام ست بعضی از ان در غایت حدت باشد و او آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی گردد و بعضی از انها حاد بقول مطلق ست و او آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حادست که دران انطباق بود و او آنست که از چهاردهم تا بستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در غایت لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا مارالعسل و سکنجبین و اگر از ان قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که مارالشعیر بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از ان نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد مارالشعیر بالثفل او دهند یا مارالشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا مارالشعیر در اول روز و بعد نیم روز مزورة کند و یا اسفاناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری می شود در تدبیر امراضی که آن کمتر و حدت ازین میباشند بدانچه غلیظتر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدیدتر بود باید که غذا لطیف تر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا غلیظتر بود تا آنکه در بعض امراض حاده مارالشعیر رقیق بدهند و انچه دراز تر ازان باشد مارالشعیر غلیظ و مارالشعیر بثقل آن دهند و اما امراض متطاوله مثل حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاول باید که اندران تغلیظ غذا کمتر و تلطیف نمایند در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض بمنتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض ایمن نباشند و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قویتر نزد منتهی باشد واجبست می باید که تلطیف غذا یا تقلیل او در امراض متطاوله بهنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از بهضم غذا مشغول گردد تا او را بر نیامدن دهد و مقهور گرداند و قد ما تشبیه داده اند قوت مریض را

بزاد راه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر بهر آنکه مسافر اندازهٔ زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد همچنین طبیب اندازهٔ قوت برای مقاومت مرض بحسب کوتاهی و درازی مرض میکند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاهست و منتهای آن قریب لطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد آن محتاج بزاد قلیل بود و اگر مرض درازمیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر را اگر سفر بعید باشد مقدار کشیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او منزل مقصود خریج نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد **واما** تدبیر غذا بحسب ابی قاتح مرض چنان باید که در ابتدای مرض مائل بلغلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف یکبارگی نشود که این آزار مضر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد بعد ازان از غلظ غذا اگر کمتند و اندک اندک بتدریج لطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس در آن هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد بر جلاب و مالصل و شربت بنفشه تا قوت بمضم غذا مشغول نشود و عنایت او بقاوست مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر ناقهین نمایند **واما** تدبیر غذا بحسب قوت مریض چنان باید که اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار حاد باشد و مرض منتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه مزوج با آب اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعید باشد تغذیهٔ مریض مائل بغلظ در دفعات کثیره اندک اندک کنند تا مدبر تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای مریض باغذیهٔ معتدله در میان نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا مهند یا سالصل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض متوسط معتدل در یکدفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند مدبر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید و در مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید الدلالة استدلال که هرگاه مرض زاستلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض زاستفراغ باشد و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند و از کمیت او بکاهند و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض زاستلا بود و یا قوت قوی و مرض زاستفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد **واما** تدبیر غذا بحسب ابی فات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی دران قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل بود تا نفس آنرا نیک قبول و بسوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا نزدیکتر نزدیک کنند در وقتی که اندران حرارت غریزی قوی بود و در جمیع بدن منتشر شده باشد و اخیر از غذا دادن دهند حار بالفعل بود و همچنین میباید که در سائر امراض بعمل آرند **واما** تقدیر غذا بحسب عادت باید که نظر کنند اگر عادت مریض در صحت او کثار غذا باشد باید که ازان غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگر چه طبیعت مرض آنرا واجب کند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع کنند و نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند **واما** تدبیر غذا بحسب سحنهٔ بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التخلخل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نکنند و بحسب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و ازان منع نمایند اگر آنرا واجب بینند **واما** تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تب نائبه باشد دو روز او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن بسه ساعت تا نگاه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض را اقتضای تمام نوبت تب صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعلای بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن از ازین مواضع و رسیدن آن بسوی اطراف **واما** در حمیات مطبقه باید که از غذا در اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوقت واجود در انهضام و اسرع برای انجذاب او بسبب خفت حرارت باشد **واما** هرگاه نوائب تب مختلف غیر منتظم باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت بدان خورانند **واما** تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض و میل او بسوی غذا اینکه بدان میل دارد است که بنگرند اگر مریض را غذایی کثیر منتابعة نافعه موافق باشد مگر بعض آن در نفعت کمتر از بعض بود در مریض سیل بغذای اقل منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض نمایند او را غذائی که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافقتر از کثیر النفعت باشد بسبب قبول نفس او آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان معالجه مرض تدبیر او نمایند جاری بگردد **واما** تقدیر غذا بحسب السبایق از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر او معده مریض فضله

غذا باید در معای او چیزی از ثفل باشد باید که بجز چیزی بالبته غذا ندهند تا آنکه معده و پاک نگردد و اثقال از معای او بتمامی خارج نشود و همچنین اگر مریض مختاج باسقفرغ بود مسهل یا حقنه یا شافه یا بلعصه یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آنکه استفراغ بدن و تنقیه آن کنند پس بر این قیاس باید که تدبیر بغذا در سائر امراض باشد و این را دستوری گردانند که در باب اعطای غذا بمریض بران بنا کرده شود جرجانی و ایلاقی مینویسند که هر گاه طبیب اراده حفظ قوت مریض نماید از چیزی غذا اجاره نباشد لیکن اول دوران رعایت ده چیز مد نظر دارد و ازان جمله نه چیز همانست که در قول ابن عباس گذشت و دهم بنضیجت و سوای آن مسائل که در قول بوعلی و اهرن مسطور شد در بیجا مرقوم میگردد چنانچه گویند اما آنچه تعلق بطبیعت مرض دارد آنست که حال مرض در تزیدی آهستگی و میانگی بنگرند پس اگر مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا بحسب طبیعت مرض بحسب درجهٔ آن اندر آشفتگی و آهستگی باید کرد و حال در حالات مرض نیز در قول سابق مذکور شد اما در مرض که در نهایت الحدت باشد اگر قوت قوی بینند از غذا منع کنند و هیچ غذا کرد ران کثافت باشد ندهند بلکه یکبار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و روی بسادهٔ مرض آرد و آنرا نضج دهد و دفع نماید و اندک جلاب شکری با آب سیب آمیخته بدهند چنانکه در رنگ و مزه جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض بافضل سخت گرم باشد بعد این جلاب اندکی سکنجبین مقتل ممزوج بآب یا گلاب بسیار بدهند و یا عوض جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار و غیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب انار ترش و شیرین باید داد و گر روز ششم که جلاب بلا مار الشعیر باید داد یا آب انار بین اندک و روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد کرده بدهند و این را طبیبان تدبیر پس فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض ازان نوع باشد که در روز نهم یا چهار دهم میان آن بحران کنند هر روز دو بار ماء الشعیر غلیظ یا با ثفل او باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هر چند مرض آهسته تر باشد تدبیر غلیظ تر باید کرد و آب مرغ و بازو بے تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زرده بیضهٔ مرغ نیم پرشت با پیاز داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و در صحت تدبیر لطیف و آنچه تعلق باوقات مرض دارد آنست که کیموس را نگاه تغیر تدبیر سهت رانیان دارد تکلیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغیر تدبیر باید کرد چیزی غذا داده نشود و نه اندر وقت نوبت حمیات مختوی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نشاید تا آنکه کشکاب بقیق هم نباید داد و آنچه تعلق باشتهای مریض دارد باید دانست که ذاکر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آنرا نیابد اشتهای کبار گے ساکن نشود و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبیعت بیمار و آرزو بدان نگراید آنچیز نیز سود مند نیفتد و چنانکه باید هضم نشود زیرا که طبیعت او آنرا قبول نکند و قوت را دران حظی نباشد بلکه خلط ردی ازان تولد کند و مرض او دراز تر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب اولی تر آن باشد که طبیب متابعت اشتهای مریض کند و اگر داند که آنچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح او بچیزی دیگر ممکن باشد تا ازان نوع که آرزو کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مدت اندر متابعت اشتها بیشتر است یا در اشتها باز داشتن پس در هر کدام ازین هر دو که ضرر کمتر باشد آنرا اختیار نماید و آنچه تعلق بفصل سال دارد آنست که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال ست لیکن از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط اندرین ترین بحرکت آیند و بگداز و زیادهٔ شود غذا اندک تر و دیر تر ازان باید کرد در زمستان تا استلا بدان نباید و آنچه تعلق بسالهای عمر دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک ست غذا باز نگیرد و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگر چه بزیادتی دفعه غذا صابر تر از کودک باشد و بعدم غذا مثل کودک بدان مضرت نرسد و هر وقت بغذا و مدد بتفاریق محتاج بود تا حرارت او خرج نشود و خامه نگردد و غذا بسیار یکبار هم نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیراند چنانکه بزیر بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال هر دم عوان و اکهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد تدبیر خرمچی گوید که شراب تسخین و تلطیف و تقویت بدن و تجدید هضم میکند لیکن ارباب حمیات صفراوی را و در حمیات حاده نباید داد اما در حمیات متطاوله مثل غب غیر خالصه و تپ ربع و مواظبت چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق کم کمنه و نه نوباشد باقدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج مادهٔ و تلطیف آن نماید و بر هضم یاری دهد و طبیع را ملزم کند و در اول نماید و خواب آورند و شخصی را که در سر خود گرانی در یابد نباید داد زیرا که از نشان سکرات

۲ حمیات خلطیه

امتلای راس را مانند فضول بحیث آنکه حرارت او را دفع آن بسوی سر زود دی کند و باوی اخلاط بدن مرتفع گردد و صاحبان حیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر نبود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند چرجانی گوید که شراب شیرین از بهر آنکه بمشیر غلیظ باشد سده آرد و خاوندتب صفراوی و دموی را سخت زیان دارد لیکن انچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب مزه را سود دارد و منافذ نفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آنرا قوت منضجه و جالیه باید و مالعسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیدند

معالجات حیات حاده

شیخ میفرماید که انچه ذکر یافت از تدبیر یلیین و دارو و تعلیق و انضاج پس استفراغ بعد از انها و انچه گفته شد از تغذیه این همه از انجمله است که حفظ آن در نیچا واجب بود و اما وجوه تسکین بشدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطعیه و ضمادات و ما دویه باشد و با مساکل مثل لعاب اسپغول و لعاب بیدانه و آب برگ خرفه و رب السوس و دهن بنفشه تسکین عطش نمایند بهر آنکه گاه باشد که حلق صاحب مرض جاف تا تر نماند و خشک نگردد از جهات نافعه بسیار است و گاه انتفاع یابند باستعمال حقنهای معمول از اب بیدانه و خیار و کدو و برگ خرفه بروغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار دهد که مهما امکن هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و بدبو و تعلیق باد کش بسیار کنند و بخ بسیار تبرید برته نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر خانه قریب العهد بگچ گل از گل خالص باشد و خصوصا آنکه اندران بجای کاه قطن بردی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون دران فوارها و رشاشات بریزند و آب شیرین در انها سیلان کند و بستر بر حوض بشبکه پوشیده بود و فرش که بران خواب کنند از بوریای طبرستان و مانند آن باشد و سائر فرش از اطراف بیده و به و ریحان بران گلاب پاشیده و سیب و نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و گرد فرش او طبقها نیکه در انها شیوها باشد از ورق بارک خوانچه خوشبو بارد مثل سیب و به و اقسام امرود خوشبو گلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بران صندل و کافور زده و اندکی شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا و اما تدبیر غذا آنست که معلوم شده از شرب ماء الشعیر و جلاب وغیره و اگر یا تبرید ارادهٔ تلیین باشد ماء الفرع و آب هندوانه و قثاء مشوی خاصته و اما ماء الخیار و کاهو بسیار که بغایت نافع و اترج مصلح تسکین عطش ایشانست قفاع معمول از نبات میده یا از انجبن مرتب از نوع بعد تصفیه شدید ست و اگر با تبرید ارادهٔ قبض باشد آب انار و سیخوش و ترش و آب جوزه و آب قوت سیاه و آب ترشی لیمو غیر تکمین و آب ترشی تریخ و آب زرشک مانند آن مثل آب سماق بدهند و اما اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصا گلاب یا عصارهٔ برگ گل سرخ تازه بصندل و کافور سازند و آب کشنیز و آب کاسنی را با نها تبرید بسیار ست و لعاب اسپغول با سرکه گلاب این تلیین بست و لطول کردن بر جگر بمبردات اعظم و انفع چیزیست بحیث آنکه چون مزاج جگر اعتدال یابد دران صلاح اکثر اعراض بود و بساست که آب صلاح یابد اگر آنجا نزلهٔ سرفه و یا درد سر و گرانی یا تمدد باشد هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم ست که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول باشند بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد بسوی اسفل و منع تصاعد آن بمثل حقنها و مجمره و باشویه و اگر نزلهٔ و گرانی سر و غیره نباشد از نطولات و طلا انچه بخوا هند استعمال نمایند و مضرترین نطول در مثل حال امتلای سرد و شیدن شیر بر سر ست زیرا که بساست که احداث ورم در سر نماید و هلاک میگرداند و سالمترین اوقات تنطیل راس با امتلای آنست که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل این وقت بساست که مضر نباشد بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته میشود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخرین و یبوست آن پس اگر خواب یابساب یا ترنجبین مشوم دریابند از تنطیل و تبخیر حذر کنند و کوشش بر جذب ماده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر با ضمده باکی نیست و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید بهنگام تفرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجبست زیرا که بساست که سبب طویل مرض میگردد با وجود آنکه اکثر طول مرض سالمتر از صرت آن بود و واجبست که در حیات حاده از دفع صحیح حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده مینماید و طبیعت از پختن فضول بسوی اسعاد دفع او از ان نفرت میکند مگر آنکه بسبب غلبهٔ فضول باشد و گاه فضول بسوی عالی راجع مینماید و در دشر اسیف و نفخ دوالی در دسری آرد و گاهی شرست خشاش

را در تعلیقه مادهٔ رتیقه برای انضاج و دق تنویم بوقوع عجیب میباشد انتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد مینماید در اخر بحث حمیات مسطور گردد انشاء الله تعالی

حمیات دموی

و آنرا مطبقه گویند بدانکه متقدمین حمای مطبقه تب دائمه را گویند از جهت خلط که باشد و تب دموی را نیز نامند بسبب دوام و استمال و عدم فتور آن تب در وقت بسبب اطباق نوبت بر نوبت هنوعی که فترهٔ ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای موی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند باجمله حمای دموی بر دو قسم ست **قسم اول** آنکه از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم ازان اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنانچه حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده ست یا از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی معتقن گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آرد چون حرارت بر تضیف آفتی فی الجمله و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت او کوتاه تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول درین اندک ظاهر میباشد و بدین سبب دیگر روز منقلع نمیشود بلکه در اکثر اوقات هفت روز میکشد و ایضاً بغیر تنقیهٔ ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون ست و از قسم حمای دق نیز نیست زیرا که درین نسبت حرارت اولا در اعضای اصلی نمیباشد و زینجهت بتحریر و تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقلع نمیشود و بعد تناول طعام قوی نمیگردد و مزمن نمیباشد و ایضاً درین حرارت حادهٔ ناریه و سخونه ممتلئه منتفخ میباشد نه منخرط تخیف و شیخ و جرجانی مینویسند که حمی سخونت و غلیانی آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را شامل گردیده نامند و آن از جملهٔ حمیات ست که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه اینست و نه آن و فرق میان این تب و حمیات یوم آنست که سبب این تب اولا گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تب و حمیات عفونت آنست که سبب تب عفنی عفونت اخلاط است و سبب این تب عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده ست نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بیشتر منتقل میشود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس آنرا مثل حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن بنسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سونوخوس غلیانی را در ابتدا بمشابهت بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از انجا بی ربو یعنی تنگی نفس حادث شود لهذا بعضی آنرا حمای ربویه گویند و بملاکت میرساند و حرارت آن رطب بخاری حمی می باشد یعنی اگر دست برا ندام او نهند گرمی او با تندگرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب مبس ماده میباشد و وقوع سبات و عسر کلام برایشان رویست و مورث سرسام و تب دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال و در جوانی تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصه گوشت و شیرینی و شراب خواره را عارض شود و ممکن ست که در سونوخس خون از حرارت تعفن پذیرد و مطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آنکه از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوعست **نوع اول** آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقه حقیقیه همین ست و این تب بسبب قلت و کثرت تعفن اجزای خون بر صفت ست و هر یک را نامیست یکی متزائده که آنرا زائد نیز الصوت نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف بود و بعد به ساعت قوت و صوت او بهمی افزاید تا آنکه در آخر صعب گردد و منضغطه بصعت شود یا هلاک کند یا بحمای یگر انتقال نماید و این بدترین انواعست و علاج آن مشکلتر باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از انچه تحلیل میباید عفن گردد و آن یا بسبب کثرت مقدار خون بود که چون یکجزو از ان عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تب از روی تزاید دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت غلبه نماید خواهی عفونت از یکجزو آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبرهٔ بدن از حفظ خون چنانکه باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید و ایضاً در ابتدای کار قوت تحلیل

انچه از خون متعفن شده قوی نباشد پس متعفن متحلل زیاده گردد و بسبب تلز بدن و کثافت آن پس جزو متعفن ازان بسرعت تحلیل نشود و با جزای دیگر در بدن عفونت ساری شده منتشر گردد و ایضاً نزد این حالت ترویح کم شود بسبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد و دوم منتاقصه آنرا منحطه نیز نامند و این آنست که ابتدا بشدت کند بعد آن همواره اندک اندک نقصان پذیرد تا آنکه در اخر ضعیف گردد و این سالمترین انواع ست و اعراض او در بدایت شدت نبود زیرا که دلالت کند بر آنکه تحلل اجزای خون دران بیشتر میشود از انچه متعفن میگردد بنا بر اضداد اسباب مذکوره یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن و فوت قوت و تخلخل بدن سوم متساویه که از استشابه و دافقه نیز گزیده و او آنست که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در جمیع احوال و سهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه انچه تحلیل میشود مساوی آنست که تعفن می پذیرد بسبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون در رکیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این هفتاد و نه بر یک حال متشابه باشد بعده دران تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که این تب در اکثر تجاوز از دوازده روز نمیکند زیرا که از امراض حاده ست و بداند که همگی خون بدن یکدفعه عفن نشود الا اگر موت بران سبقت کند و بوعلی میگوید که جالینوس گمان نموده که تب دموی از عفونت خون نمیباشد بجهت آنکه خون چون عفونت میپذیرد آن عفونت ملطیف او مینماید و دران علیانی پیدا میکند و بدان سبب صفرا میگردد و خون نمی ماند پس دران هنگام تب صفراوی باشد نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجه آن بعلاج این هر دو یا شد و این قول او خلاف قول بقراط ست و حق صحیح قول بقراط ست گاهی از عفونت خون تب پیدا میشود چنانکه جالینوس گوید که تب دموی با سائر حمیات مرکب نمیشود زیرا که عفونت چون در خون باشد عامه و شامل بر خلط ما باشد در عروق و در این هنگام ترکیب متصور نمیشود بخلاف صفراوی نیست و در این قول تناقض ست بعضی مذهب او که مذکور شد بالجمله سبب این تب امتلای خون و سده ست و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود و خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال رطوبت سخت و گاهی عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن خواه مائیه طبیعی پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت خلط خام پس آنرا حمیا بعفونت گرداند مثل آنکه متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تب لازم بود زیرا که مادهٔ آن داخل عروق ست و فرق نکند بسبب عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن بتوسط عروق و انقضای آن باعضای نیک باشد یا بگرد و اقسام او سه ست چنانچه مذکور شد و بدترین آن مناسب آنست زیرا که تحلل دران کمتر از متعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن، باستفراغ محسوس مثل رعاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود گاهی بعرقه بموسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بلیثرغس منتقل بعقود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هر گاه دران سبات و نفخ شکم که لفان مثل آواز طبل آید یا تحمل عارض شود و اسهال نفع نماید بعده بریدن او بثور سبز عریض هیرون آید آن از علامات موتست و علاج این تب صعب تر بود و اما وقت خون و خلط آن شناخته میشود و از انچه خارج میشود ازان در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه بمستوی در اکثر میباشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن بظهور علامات آنها ست و از مقام هر یک معلوم شود و اما علامات طول آن از تاخر علامت نضج در قارورهٔ و نبض و تاخر انحطاط و جود و اختلاف حال آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفترسات گاه ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل ست بر آنکه بدن مملو از خلط خام ست و اما بر مدت بحران آن دلالت نکند و ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر نشود در روز هفتم بحران نکند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون تا آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن ست که روز چهارم بحران کند نوع دوم آنکه از عفونت خون در خارج عروق افتد و آن تبی ست که از اورام و دمل عارض شود و حمیات اورام و موسوم بمثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا معا یا گرده یا غیر آن از اعضاست و این نوع را حمای ورمیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات ورمیه علیحده نیز مسطور گردد

علاج تب دموی

در سونوخس فصد هفت اندام یا سلیق کنند و گفته اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تب صفراوی نماینده و ایضاً لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک شش تولة برآورده شربت بنفشه دو تولة داخل کرده خاکشی پنج ماشه یا شیده بدهند بجهت شام لعاب بهدانه یا اسپغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً اگر بانیکی و کندی حواس و قلت اشتها یا سکنجبین ساده عرق عنب الثعلب و شاهتره حل کرده بخوراند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده تولة خیسانیده یا جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو تولة داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه عرق شاهتره پنج تولة گلاب چار تولة شربت نیلوفر دو تولة بدهند و یا عناب هفت دانه تمرهندی سه تولة در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی باشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمرهندی دو تولة اگر بر مزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمرهندی در عرق شاهتره خیسانیده با شربت عناب وغوره در پاس اندرش دهند و باشد که بسبب الشعیر و سماء القرع حاجت افتد اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خارخسک هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو تولة دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چار ماشه افزایند اگر بادرد مثانه باشد بعد فصد لعاب اسپغول کمتوت تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه تولة گلاب چار تولة برآورده شربت لیمو چار تولة داخل کرده خاکشی پنج ماشه باشیده بنوشند روز دوم آب آلو بخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود عنب الثعلب پخته روغن گل آمیخته قرص لبسته بر موضع مثانه ببندند بالجمله درین تب گاهی فصد تنها کفایت میکند و بتدبیر دیگر حاجت نمی افتد و گاهی با دو جزو فصد به تبرید و تلطیف خون بشل شیرهٔ کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هر چه سرد باشد و لعاب اسپغول و آب آلو که هر دو اعتدالی خوانست و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت بمثل آب انارین و تمرهندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت اختلاط صفرا بمسهل خفیف صفرا مثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیلهٔ زرد محتاج میشوند و شاهتره و عناب در تب دموی داخل تمام ادویه استعمال آن ضرور ست و در چنین تب عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات الطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و باشویه بدستور دهند تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشسته کرده باشند و خود را از پا چها پوشیده دارند و بعض متاخرین مینویسند که در تب سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات خون مثل شیرهٔ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب کلان و آلو بخارا هر یک هفت عدد در گلاب عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش تولة برآورده تمرهندی سه تولة مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چار تولة داخل کرده بنوشانند و یا سماء القرع با شربت نیلوفر بدهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کچری طبی مونگ و نان بارکده و اسفاناخ و کشنیز سبز کرده ران عدس یا بنوشش پخته باشند از آلو وغیره ترش کرده بخوراند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیارشنبر شش تولة ترنجبین گلقند هر یک چار تولة آلو سیاه نه عدد در گلاب یک پاو مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق با اضافهٔ لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه اسپغول هفت ماشه یا شیده بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه تولة در عرق نیلوفر و عنب الثعلب یک شش تولة بنوشانند و در مطبقه ایضاً ابتدا بفصد نمایند و خون بقدر صالح بگیرند و تطفیه بشل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک بجهت آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و پنج کاسنی و مانند آن از معوضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب کاسنی و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد و اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمرهندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی و تمرهندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظهٔ قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب هندوانه با شیرخشت جهت تطفیهٔ خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبکیهٔ عناب بسیار دران جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب

گاهی دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و خشکی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصة التجارب است و آب سرد را در تسکین حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون دخل عظیم است و لطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسهال لطیف صفراوی نفوع مسهل یا مطبوخ فواکه یا آب انارین مع هلیله آورند و یا تمر هندی و عناب و آلوی بخارا تلیین نمایند و گاهی بقرص کافور حاجت افتد و بقول مصنف اقتباس و مطبقه تا هفت روز همان تدبیر کرد در سوء نوخس مذکور شد بعمل آرند و ترک غذا تا سه روز اگر توانند بغایت نافع بود والا اندک اندک از اغذیه لطیفه بدهند در روز هشتم بمطبوخ آلو و یا نفوع آن و یا مطبوخ شاهتره تلیین طبع نمایند در روز نهم شوکا سنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و شاهتره و نیلوفر و عنب الثعلب هر یک چهار تولة برآورده شربت نیلوفر سه تولة داخل کرده تخم نیلوفر چهار ماشه پاشیده بنوشانند و غذا ریچ و بنوماش مقشر یا عدس و یا شلغم خفی دهند و همین منظار روز دوازدهم سه مسهل داده تبرید نارو زیاتر و هم بدستور دهند پس اگر اندکی تپ باقی مانده باشد باید که روز شانزدهم مطبوخ مذکور پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یکتوله شربت ورد کمر الهلیلج چهار توله اضافه کرده بنوشانند و غذا بدستور دهند و روز هفدهم قرص طباشیر لین چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در آب کاسنی عرق و یا آب بید ساده عرق نه تولة برآورده شربت بزوری باردیا معتدل سه تولة تخم شاهتره هفت ماشه بدهند و شوربای برغاله با نان تنک و با برنج خورانند و اسفاناج در قلیه انداز ند اقوال حذاق مسیحی گوید که در حمیات مطبقه نیز حفظ اعراض عامه که در علاج کل حمیات عفنیه مذکور شد یعنی استفراغ ماده و تبدیل سوء مزاج و تدبیر غذا باید کرد و ماده این حمیات داخل عروق محصورست میباید که در آن فصد نمایند بلا احتیاط و حذر تا عفونت بخون سرایت نکند اگر گردد حتی که چون بطبیعت حل هر انچه ثقل آن میکرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغییر آن بجودت قادر گردد و سوء مزاج در پی حار حرارت تپ و میش آنست پس باید که همه تدبیر آن مبرد و مرطب باشد الا آنکه رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیرا که استعمال اشیای رطبه در هر تپ مامون العاقبت ست و امابرودت آنها دائم طلب نباید کرد بر آنکه استعمال اشیای بارد غیر مامون در عاقبت است در جمیع حمیات ولهذا اشیای بارد بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن تجدید و تحصیل کثیر احتیاج افتد زیرا که واجبست که آنرا بعد انضج مادهٔ مرض و هنگامی که قوت قوی و عادت مطابق باشد و گرنه مرض عضو شریف ضعیف و دوار نم باشد استعمال نمایند شیخ میفرماید که غرض در علاج تب دموی استفراغ خون کثیرست تا آنکه غشی قریب گردد و تغلیظ جوهر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیهٔ آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد بترشی یا لطف خون در کسیکه مولدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مولدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و بیخ کاهو خورده باشد و انضاج مادهٔ فاعل تب و تحلیل آن اما استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست و در هر فصل که تب عارض شود و انتظار بحران و انضج نباید کرد و گر آنکه تخم باشد که از ان حذر کنند و گذارند تا طعام هضم گردد بعده فصد نمایند پس اگر تب دوام کند فصد کنند و مرة بعد اخری فصد نمایند تا آنکه قریب بغشی گردد یا غشی افتد اگر بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز تبرید مزاج قوی مثل سائر مبردات میکند و اگر ضعیف باشد از اباک میکند و بعد انکه فصد و نوشیدن آب سرد بسیار کند از تدبیر دیگر غنی میساز د و تفریق در فصد اولی ست انچه که استحیال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون نبسوی مخالفی نباشد زیرا که اکثر دران که قریب غشی رسد بلاغ بود و بسا ست که تا بح فصد بالغ فی الحال اسهال صفراوی و عرق باشد و یا بدیکه عرق را هر وقت نشف کنند تا بسیار آید که اکثر ازان صحت حاصل شود و انچه از ضعف غشی بفصد بالغ عارض شده باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم ست که مدام تلیین طبیعت کند از مثل آب انارین و آب انار شیرین و منوشیر تا بحد شیر خشت و تمر هندی و شیاف خفیف و گاهی نزدیک نضج احتیاج استفراغ بمثل هلیله و شاهتره و خیار شنبر و مانند آن میشود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست ندکند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانه کنند پس اگر چیزی ازین بسبب عارض ممکن نباشد اسهال نمایند بطریقیکه در محرقه میکنند و تبرید بچیزی کنند که مفتح باشد مثل تربشیا و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری باردیا سکن غلیان باشد مثل تخم خرفه عناب و انار تا اگر فصد غشی عارض شود زان در آب خوره تر کرده بخورانند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد قطع نکنند مگر نزدیک مقاربت غشی و اما تغلیظ خون مثل مرب عناب کنند و آن اینست که عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصه بماند و مالیده صاف کرده با شکر بقوام آرند و هر قدر که شکر کم باشد

بهتر ست وایضاً عدس مخصوصاً معمول بسرکهٔ ترش تیز ازین قبیل ست واز خوردن دب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد ضرر کنند واما تریدآن بمثل آب تودع عدس سرد کرده وآب برگ کاهو افشرده سرد کرده وشرب آب سردا گر مانعی نباشد مناسب بود وگاهی چندان می نوشانند که رهدهی افتد ورنگ سبز میشود پس گاهی ازان صحت حاصل میگردد وگاهی منتقل بحمای بلغمی میشود وعلاج بقرص گل وغیره کرده میشود واین علاج اعضی متقدمین ومبعض متاخرین بنسبت آن بخود کرده اند ونوشیدن ماء الشعیر علاج برای آنست ولیکن درحالت زمی طبیح وبهترین اوقات نوشیدن آن وقت شدت غلیان وکربه واشتعال بود تواتر خفقانست وبباید دانست که اقتصار بر تبرید وترک فصد واسهال درسد دوحقن می افزاید وعفونت وحرارت درثانی الحال زیاده میشود واما تقیهٔ آن بمثل مسهلات صفرا بحسب اختلاف وجوب قوت وضعف باید کرد واما منضجات خلط خام که باخوان باشد مثل عناب وسپستان وبنفشه وشاهتره وبادیان گل سرخ وتخم کاسنی وکشوث ومویز منقی وآلوی بخارا دهند زیرا که گاهی خلط خام بسبب عفونت خون میگردد ودر اخر بتپ مثل قرص کافور وقرص طباشیر خورانند واین قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هرواحد سه درم تخم خرفه پنج درم مغز تخم خیار چنبر چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم وازان قرص سازند نسخهٔ دیگر وخصوصاً نزد ضعف جگر بگیرند گل سرخ سه درم عصارهٔ ترشک دو درم مغز تخم بادرنگ وخیار وخربزه وتخم خرفه وطباشیر هرواحد یکدرم صمغ ونشاسته وکتیرا هرواحد نیم درم ریوند چینی وزعفران وکافور هرواحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند واما اغذیه پس عنابیه وعدسیه ترش کرده ورمانیه وسماقیه دهند واگر ازچیزی ازین خوف قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیر خشت یا شکر کنند وبآلو وبقرعیه وحماضیه وفواکه امرود چینی ومانا ورسیب شامی وبقول کدو وخیار وبادرنگ وکاسنی وبقلهٔ مبارک وحماض وکشنیز ومانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف قوت وغیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن در اخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند صاحب کامل مینویسد که راس وافضل چیزیکه امتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن اعنی در روز اول ودوم وسوم میشود آنست که صاحب اورا فصد کحل یا سلیق کنند اگر قوت وسن وفصل مساعدت کند واز خون مقدار کثیر برارند تا آنکه اورا غشی عارض شود زیرا که اگر این بعمل آرند یا تپ قلع گردد ویا خفیف شود ومدت او کوتاه وصاحب او از خوف ایمن گردد ولما آنجا که قوت وسن ومزاج مریض وفصل اخراج خون بسیار یکسان واجب نکنند باید که بحسب وجوب حال اخراج خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند وبعد فصد آب انار شیرین وترش باندک سکنجبین ساده یا آب ترمهندی بجلاب یا رب غوره ورب آلو میخوش یا رب ترشی تریخ ومانند آن آب سرد یا برف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد وغذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد بزوره معمول از کدو واسفاناخ یا بیخ کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار یا آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی تریخ یا آب عصارهٔ ترشک بعد پس ماش سازند واگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچهٔ مرغ وتیهو ودراج ومانند آن دهند وروز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا این مرض از امراض در غایت حدتست ویا از حادهٔ مطلقه ویا از حادهٔ که لبطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند وقوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب یا شربت بنفشه وآب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید واگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر یا ترک آب انار میخوش بهند اگر از امراض حادهٔ مطلقه باشد که از دو نهضم تجاوز نکنند وقوت قوی بود مریض را در اوقات روز آب انار میخوش بشکر یا بجلاب یا آب ترشی تریخ بشکر یا آب غوره اقتصار کنند وباوی چیزی از قبض نباشد وبعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم باده درم نبات سفید بدهند وبعد چهار ساعت یا نزدیک سکنجبین ساده آب سرد دهند ووقت خواب شب لعاب اسپغول ولعاب بهدانه بجلاب یا آب انار بدهند واگر بدین شربت خواب نمایند منفعت بین یابند وصفت آن اینست بگیرند آلو شیرین بزرگ سی عدد تمرهندی نیم رطل وهر دو را در سه رطل آب بجوشانند تا یکرطل باقی ماند صاف کرده بران آب انار میخوش وترشی تریخ هرواحد یکرطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا بنصف باز آید وبران یکرطل نبات وربع رطل گلاب اندازند وجوش داده کف برارند واز آتش فرود آورده سرد کنند واز ان هر شب بانزده درم تا بست درم باد دردم

تخم خرفه باریک سوده بخورند واگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید دانک لعاب اسپغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند واگر مریض ضعیف باشد باید در صحت
خود معتاد بکثرت تناول طعام بوده یا در هر روز دو بار عادت غذا داشته باشد باید که مارالشعیر دو مرتبه در هر روز بدهند پس اگر نفس مریض بچیزی از این مایل
نباشد مریض را در اخر روز کعک باریک کوفته بشکر و آب سرد یا پست جو یا پست گندم مغسول با آب گرم و سرد کرده با نبات بدهند و اگر این واجبتر بود
سرکه و زیت بمغز بادام و زنگ و خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بران برف انداخته باشند و مانند آن دهند و اگر مرض از امراضی باشد که از نشان و انقضا
در چهارده روز یا هفتده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت نذکور یا سکنجبین با آب تربز بدهد او بعد طلوع آفتاب مارالشعیر شکر بدهند
و در ساعت چهارم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و بعذای قلیل از مزورات معموله از بقول نذکوره با آب غوره وغیره غذا دهند ولا سیما اگر قوت ضعیف و عادت
مریض بخوردن دو بار در روز باشد و اما اگر امراض در بشیر از این مدت انقضا نمایند باید که غذا زیاده تر از این و غلیظتر که در تدبیر امراض گذشته بدهند
و باید که بمعدل انقضد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیار شنبر و تنجبین و تمر هندی و آلو و مشمش خشک و شیر خشت بحسب حاجت کنند
و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدهند و اگر احتمال این نمایند شافه معمول از خطمی و بورهٔ ارمنی و شکر سرخ و اندک تر نجبین ساخته بردارند و اگر طبیعت
ازین چیزها اجابت نکند حقنهٔ لین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جوکوفته و بنفشهٔ خشک و برگ چغندر و سپستان در روغن بنفشه و شکر
سرخ و آب چغندر افشرده در روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را مارالشعیر بنایند اد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال چیزی
که تلیین طبیعت نماید و اگر بدهند جنایت کثیر بر مریض کرده باشند و همچنین هرگاه مریض محتاج بفصد باشد بدون استعمال فصد مارالشعیر بنایند اد
و همچنین اگر مریض دردی در بعض اعضای باطنی در یابد سزاوار نیست که مارالشعیر و یا غذا و یا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت یا سیاه
گردد و فوکنان مبلول در لعاب اسپغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند و اگر تشنگی سخت باشد لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام شیرین بدهند
و مارالقرع با ندک آب انار و آب بهندوانه بدهند جرجانی و ایلاقی مینویسند که در سونوخس مبادرت بفصد با سلیق و هفت اندام کنند و جالینوس میگوید
آنچه از فصد و حجامت مانعی باشد و در احتمال آفتی نباشد علاج آن باب سرد کنیم و اگر در احتمال آفتی باشد بنوعیکه تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر
از مضرت تب باشد علاج آن هم باب سرد کنیم و بعد ازان اگر قوت قوی باشد بکشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر بهر دو آفتی در کشادن
و کم کردن امتلا دو یه بارد بکار بریم محمد زکریا گوید بسیار باشد که اندر تب حاده آب سرد بهند و تب فی الحال ساکن شود لیکن بعد ازان تب آهسته تر آید یا شاید
که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و بسبب این آن باشد که طبیعت در تبها صحیحان باشد و بسبب آب سرد ازان
باز نماند و دران تاخیر افتد پس طبیب واجبست که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیج هیجان بیند در آب سرد تاخیر کند والا اقدام بر شرب آن نماید نیز اگر
خطر راب سرد دادن بیش ازان نباشد که بیماری دراز نشود و اگر ندهد خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تب محرقه یاد کرده آید و شکویه میگوید که من هر دو طریق را
آزمودم نوشیدن آب سرد را کم خطر تر یافتم و بعضی طبیبان گفته اند که اندرین تب استفراغ همچنان کنیم که در تب محرقه دهیم بدان او دو یه کنیم و جالینوس میگوید
هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که باقی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تب هیچ علاجی نافعتر از فصد نیست خاصه چندانکه بحد غشی
رسد و اگر قوت چندان باشد که متحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته که اندرین تب هیچ حال تاخیر فصد نشاید کرد زیرا که اگر فصد
کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار بمفاجات بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تب عفونی شود از بهر آنکه طبیعت
خون بسیار را گرم شده از سیل کردن بعضوی واز عفونت نگاه نتواند داشت تا بجمله هرگاه در فصد تاخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل
گردد زیرا که اندرین تب هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا بفصد بود یا بسهال یا بادرار بول و اندر تاخیر فصد حرارت خون
زیاده گردد و قوی تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیاده کند یعنی بسبب تقلیل رطوبت
و انتهاب واجب کنند و التهاب مقتضی تسکین ست و تسکین حرارت بچیزهای سرد نتوان کرد و سرد یها سده زیاده کند و بسبب سده امتلا نیز فزاید و اختناق

بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تب اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد با وجود مساعدت قوت خطای بزرگست و هر وقت که طبیب بر سر بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز زیاده روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصة که علامات امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشد و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد و اگر از بن اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای مرض باید کرد و در تزاید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصة اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تب بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت در تزاید مرض و در انتها در انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را باید وصف ضعف قوت در فصد و اری نشاید کرد اگرچه همه اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جایز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت نکند و فصد یا حجامت بعجل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد بمقدار ناموافقت اسباب دیگر اسهال باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه یا آب لیمو بجلاب دهند و شربت ریباس بشکر موافق ست اگر فصل گرما باشد این شربه آب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آنرا می برف دادن صواب تر ست زیرا که سردی آن و سردی یخ و برف معده را بزنجاند و اگر اندر احشا درم باشد پنج درم فلوس خیار شنبر و سی درم تخمین و وده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یکنیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیار شنبر و تخمین در آب عناب و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماء الشعیر با آب انار شیرین دهند و بست و اسپغول و شکر در آب اند دهند و بر سو ضع درم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و در اخر صبر و زعفران با آب کشنیز ضماد سازند و یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در اب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد اخیر نکنند **صفت** ضماد یکه درین موضع سود مند باشد سوم روغن الموم سفید و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دوسه قطره سرکه با هم بر نتند و بر چوقه کتان ملطا کرده بران موضع نهند و اگر درم جگر یا معده یا رحم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی با بن اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد بر نهند و اگر مستان باشد نیکو گرم نهند و اندرین تبها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صفراوی عرق یا خوان آمیخته باشد و تب تیز سوزان باشد و چون تب محرقه بنوبت غلبه گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن من فصد اعتماد بر قوت باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازهٔ حرارت مبالغه باید کرد باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد **ابن الیاس** گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمرهندی و شکر سفید یا تر نجبین هر واحده درم در اب سرد حل کرده بنوشند و یا گیذ انار بن بشیم آمها فشرده هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و تر نجبین هر واحده درم و یا روب خاسع خون مثل رب حصرم و ریباس لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم بر برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت برب آلوی سیاه و بنفوج مشمش یا بنفوج فواکه سرد تر نجبین و شیر خشت و ماء الفواکه نمایند و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر بجوزهٔ مرغ دهند و استفراغ بدین با بین طبیعی کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمرهندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و شیر خشت و تر نجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ صالح نماید بعده و اخر روز ماء الشعیر بست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بر بالای پنج درم و طباشیر نیم درم به بهند و زبان را در هر روز سه مرتبه بسر که و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بر روغن بنفشه مسح کنند و نفع میکند ایشان را شربت عناب اگر با تب سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماء الشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف یا کدو فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب فی ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در محب شمال یا زیر باد کش بسلول نگلاب باشد و باید که بدن را بپارچا

پوشیده دارند تا مستشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را بند نسازد و اگر با این تب سرفه در دو پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم عناب و سپستان هر نه عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بشربت بنفشه و ترنجبین و شیر خشت یا فلوس خیارشنبر هر واحد بست درم کنند و اگر باد وی سر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم را با گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از تلیین و شیاف اجابت نشود آن حقنهٔ لین بعمل آرند بنفشه و خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم مرکوفته کشت برگ چقندر یکدسته هر دو را در دو طل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم آبکامه پنج درم روغن بنفشه ده درم بران ریخته حقنه کنند و بعد از آن تلیین طبیعت بسکنجبین سادهٔ وقرص طباشیر تلیین نمایند و هرگاه در بدن بقیهٔ مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد گیرند تخم کاسنی سه درم پوست پنج کاسنی پنج درم و در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن را در بول و تلطیف اخلاط و تنقیهٔ عروق از بقایای اخلاط کند **صفت** آن تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست پنج کاسنی پوست پنج هر یک هر واحد هفت درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ هر واحد پنج درم همه را نیکو فته در دو طل آب و نیم رطل سرکه تند یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا پنج آن برود مالیده صاف کرده شکر سفید یکمن بیفزاخته بقوام جلاب آرند **نجدی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمرهندی یا شربت انار یا شربت عناب با آب شدید البرد یا با یخ یا با برف بنوشانند و غذا بمزورهٔ عدس محض با آب فواکه ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلیین طبیعت بشیر خشت و تمرهندی یا بشربت ورد مکرر و شیر خشت یا با آب انارین مشحومین و شیر خشت یا بشربت آلو مسهل یا بقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ و ریوند چینی کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و باد وی سر فرو نبود لعاب بهدانه یا بزرقطونا یا مذک نبات که بسیار شیرین نگردد و بر دهن بادام و طباشیر بدهند و اگر باد وی سر فرو نباشد اشربهٔ مذکوره و سکنجبین ساده با آب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و اینچنان نافع این مرض ست آب کاسنی سکنجبین و شربت صندل یا آب شاهتره یا آب هندوانه هست سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده بشکر و آب سرد یا پست جوشکر بدهند و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده میشود و بالجمله این تب را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلیین سخت لین کنند و این تلیین نافع این علت ست آلوی بخارا عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه بادیان تخم کرفس هر یک دو درم ملیلهٔ زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده و کشیده کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم باده و درم سکنجبین ده درم خیربزه بنوشانند **ابو منصور** گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت بفصد کنند و خون بسیار برارند و اگر زبان مریض سیاه گردد و اعراض تب محرقه عارض شود تدبیرش بدانچه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و یوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و هنوز در ابتدا باشد رطوبت مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تب خارج شوند از شراب و لحوم و شیر پرهیز کنند تا آنکه خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و بقراط گفته که کل تب دائم اگر در روز سوم منقلع نشود بهتر امید وار ترست و اگر در روز سوم شدت کند دلالت بر شر و صعوبت نماید و اصحاب صناعت گفته اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات دائمه ست و ثابت گفته که مریض را در جمیع امراض حتی المقدور شب با جلاب اسپغول و بعد از آن بنوشانند و بعد تنقیه یا طهور نضیج گل ارمنی از یکدرم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل خلط و منع مادهٔ مائل بصدر ست و محجن بن زکریا گوید که اگر دین تب تاخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر بثر سب و شدید البرد مریض نمایند و چندان بنوشانند که رنگ سبز گردد و ارتعاد کند پس اگر تب آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعادهٔ آن نمایند تا آنکه آهسته گردد و تب نرم شود و بعد تدبیر حمامی این نیکند و این تدبیر حمی بسیار نافعست و تجربه و امتحان آن کردم و از ان خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لزوم او نمایند مگر آنکه تب با ورم معده یا جگر باشد و با وجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت بسوی آب شدید باشد و از ورم معده خوف نکنند الا آنکه ورم در جرم جگر یا گرده یا شانه و خاصره و حجاب حاجز یا ورم صعب باشد و علامتش شدت التهاب تب و هیجان خفقانست اگر بر این حال دوام کند آزار مطفیان تشکیل نماید

فصل ثانی فی تدبیر الحمیات الدائمة

فصل ثالث فی تدبیر الحمیات الدائمة

فصل رابع فی تدبیر الحمیات الدائمة

و بران نجات نبود زیرا که قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام آن را خلاص نبود دگر نوشیدن آب سرد تا آنکه رنگ سبز گردد زیرا که اشیای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسبوی آن باشد نرسد و اینچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد از ان رنگ مدت ایشان را غشی افتد و عرق درجوف آنها و دماغ نشیند و دماغ بشگافد رعاف یا قی خونی تهانیده هلاک شوند و در ننوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تب و تبدیل آن و صلابت درم دراحشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیهٔ حرارت او باقی ماند آب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا وصل دهد علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب بست و اگر چه این نضج و بحران را بطی میسازد زیرا که من این طریق را حریز و دیگر یا خطر دیدم و نمیگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم و لیکن می آنرا در معرفت انتهاء و نضج و هنگام ادنی ضعف که در قوت عارض شود و گفته که هر گاه در تب مطبقه فصد را تاخیر افتد رب ترشی تریخ و تمر هندی دهند که آن عفونت خون منع کند و تطفیهٔ حدت او نماید این همه بیهوده است گوید که علاج تب دموی فصد را مبتدا است و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیرا که اخراج خون درین تب علاج عظیم ست و لازم نیست که با یام سابق از ابتدای آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در ساعوا یام فصد کنند و در استفراغ بزودی از روزهای بحران احتیاط نمایند تا قوت را زحمها دعائق نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیرا که در ان توقع بحران بعرق یا برعاف ست و محتاج تر از انواع ثلاثه این تب بسوی فصد متزائده ست پس باقی انواع با آنکه نوع اخیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدیدتر ست و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد از آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آلو بجلاب بدهند و شربهٔ تخم خرفه و تخم خیار بسکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء الفرع بسکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرفه و مکتان در لعاب اسپغول آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود تقویت سر بصندل و گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بگلاب کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تب ساکن شود مزورات معمول بکند و دو اسفاناخ و بیخ کاهو و شاخ خرفه خورانند و هر گاه صحت یابند در حمام داخل کنند و غذا بیخهٔ مرغ با بهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند خضر بن علی گوید که اولا ابتدا بفصد و تطفیه و تلطیف غذا و تلیین طبیعت بحقنهٔ لین که دران جو داخل بود و فتیلهٔ مسهل و آب تفوح آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیخ آلو و شمشم و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی و خطمی و تخم خیار باشیر خشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا پست جو با آش جو بشربت نیلوفر و استعمال تفوح تمر هندی و آب انار میخوش مشموم مناسب پس اگر تلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بیند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلیین و تدبیر تاروز دهم بدستور باشد در روز دهم ریوند خطائی طفل را بریع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیارشنبر یا دوغن بادام بدهند و عقب آن شوربای بیخهٔ مرغ بیخ مقشر بخته باید داد پس اگر تب در روز یازدهم زائل نشود تلیین طبیعت بحقنهٔ لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمرض مناسب نبود شیرهٔ گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یکجزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر پراورده ترنجبین سه جزو حل کرده شربت آلو و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تب منقطع نشود ریوند و غاریقون در عسل خیارشنبر بدهند و اگر نفخ در فم معده بود تخم کشوث اضافه نمایند و غذا شوربای چوجهٔ مرغ باشد تا آنکه تب قلع گردد و این معالجات از ین حیثیت نیست که آن تب دموی ست بلکه از انجهت ست که آن تب عفونیه ست و این وقتیست که تب دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تب اصلاح مزاج هوای داصل بقلوب لیشیا بست و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد نعم العلاج ست الظاکی در زبدته میگوید که علاج تب دموی فصد و اخراج خون با سقطصاست و اگر چه بدفعات بود بحسب قوت بعد ازان استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدبیر مثل روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل ناشتا مش عدس و زرشک و انچه مخصوص بمطبقه ست شربت عناب و مطبوخ خولنجان و ماء الفرع و ماء الشعیر ست این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره مینویسد که علاج سوماخس کائن از خون داخل عروق بلا تعفن فصد ست تا بغشی رسد اگر چه

در وقعات باشد بعده تبرید بروب فواکه و اشربهٔ آنها و سکنجبین تمر هندی و گاهی حاجت بماء الشعیر افتد و بسیار باشد که بمجرد قصد قطع گردد و بسا که بماء القرع و مائش برود خنهائی که در عنب مذکور گردد احتیاج نشود و علاج مطلقهٔ کائن از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد مبادرت بفصد بست اجماعاً و اگر کل متعفن گردد جالینوس تا بعین لی از فصد اولاً منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون و جبست تا صاف گردد و باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و اصول و تغذیه بچیزیکه مولد آن باشد سوای لحوم و مشل هوا شی چیزی نیست و عدس با سرکه بالغ النفع بست و مزورات آلو و انبار باریس و هندوانه و آبدین دوا برای این تب مجرب و از تراکیب بست و نسخهٔ آن همان مطبوخ اجریا ست که در علاج سرسام و موی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه بست آزمایا دیده شده و مالش بدن خصوصاً دست و پا مجرب و کشنیز و سکر کنند و بعصفر و حناضاب بر پای بندند و هر گاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج هر کدام باید و از عجیبات شربت شربت چهار مثقال از آب کشنیز آبدایان هیزده درم بست

حمیات صفراوی

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم ست غب دائره و غب لازمهٔ محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بی دو یا غیر خالصه و آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی یا اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز میان هر دو نبود و قرشی در شرح قانون مینویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسمست که آنرا غب دائره گویند یا در داخل عروق باشد و آن دو قسم ست زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آنرا محرقه نامند و یا چنان نباشد و آنرا غب لازم خوانند و محرقه نیز اگرچه لازمه بست مگر آنکه هر گاه او مخصوص باسمی گردد این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد از این سه نوع یا مادهٔ آن صفرا تنها باشد و آن خالصه بست یا چنان نباشد و آن غیر خالصه باشد پس اقسام حمیای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان مینمایم **قسم اول** در غب دائره و این را در یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکثره نامند و آن تب صفراویست که یکروز در میان آید بالا زده و سرما و مادهٔ آن در خارج عروق متعفن گردد پس اگر آن مادهٔ صفرای خالص باشد غب دائرهٔ خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مرهٔ صفرا باشد آنرا غب دائرهٔ غیر خالصه نامند و چون مادهٔ غب خالصه صفرای خالص ست و اندر گوشت و مائل بپوست واقع امید سرعت قبول تنقیح و تحلیل درین بیشتر ست اما بجهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید مادهٔ بی تنقیح و بی استفراغ ماند پس بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی افراط بجوف و اپسین منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قویتر و شدیدتر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتدا القوت کند بعده اندک اندک نرم گردد و بسرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالمتر از حرارت محرقه بود و هر قدر که لمس دست را بر بدن مریض طول دهند للهاب زیاده گردد بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقهٔ التهاب زیاده شود و نبض او سریع غیر مستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف دران هر دو باشد و در ابتدا وقت انبساط حمی از تضاغط نبض لابد ست و خاصهٔ این تب ست که یکروز در میان آید اما اگر دو غب مرکب گردد دو نوبتهای او مانند تب بلغمی هر روز عائد شود پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجبست که رعایت دلائل دیگر نماید از نبض فاخر و رده و تدبیر سابق و دیگر علامات مادهٔ صفراوی و نوبتهای آن بتوکه آنست و لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هم مینمایند که شدت عوارض دلالت بر حدت مادهٔ میکند و ضعف بر برودت مادهٔ و اگر سه غب مرکب شود در بعضی اوقات نیز تب هر روز آید اما یکروز کم و یکروز زیاده همچون شطر الغب که مادهٔ صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یکروز در میان آنست که چون سه غب جمع میشود یکروز نوبت یک غب میشود و در روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض ست و فرق درین و در شطر الغب مذکور از اعراض لازمهٔ هر یک تا کید و اصحاب غب را گاهی چنان خلوت عارض شود بسبب اذیت از روشنی و کلام و آواز ها و بسیار باشد که غلیان صفرا نزد دماغ احساس نمایند و فرق میان غب خالصه و غیر خالصه آنست که مادهٔ خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر ایشان زیاده

نشود و پس اگر ازین بسیار زیاده گردد آن غیر خالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا نه ساعت باشد و در بعضی صورت در چهار یا پنج دور منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا عرق باشد و همچنین خالصه از هفت دوره زیاده نگردد اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و دران ادرار بسیار یا عرق یا قی یا اسهال منتقی بدان از صفرا واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده تر شود آن از جمله غیر خالصه باشد و همچنین اگر مدت لرزهٔ آن طول کند غیر خالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزهٔ آن بر یک نمط محفوظ النسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف و غیر منضبط بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیر خالصه ازان گرانی بسیار و تمدد در سر و ریاید و گاهی بعرق دافع منقلع نشود و گاهی بلرزهٔ قوی ابتدا کند و تزید آن مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدم کند و نافض نماید و اعراض صعب دران کم بود و ایضاً غب غیر خالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع شود و در اخر نوبتها عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق میبا شد و در غیر خالصه غلیظ **و فرق** در غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که شطر الغب را دو مادهٔ متمایز که باهم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیر خالصه مادهٔ واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا که شی واحد اند و بدین سبب فعل هر واحد ازین دو خلط بانفراده محسوس نگردد و لهذا برای شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و در اے غب غیر خالصه یک نوبت و غیر خالصه گاهی تا سه یا زیاده از طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در اخر بتبیج رو د و پاک و تر بل و بعظم طحال مؤدی گردد و ثابت بدن فرقه گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید که تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و مجندی گوید که گاهی بحران این تب به بثور لب میشود و از انفجار سیتی تبخال گویند و بدان تب زائل میگردد و از ابرات آزموده ام و علی بن زین گوید که این تب از حمیات سلیمه ست البته هلاک نمیکند مگر آنکه تب دیگر گردد و فرشی گوید که چون در دوسر در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت نماید و در روز یازدهم بحران گردد **قسم دوم** در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفرای لازم دائم ست که یکروز در میان شدت کند ولی لرزه و سر ما آید و سبب این تعفن صفراست و در تمامی عروق بدن بعد از قلب و درین تب اعراض نسبت بغب دائرهٔ خالصه مشتبه باشد و نسبت بحرقه لرزه دران نبود مگر بسبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در اخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آنست که حرارت و سوزش در محرقه شدید تر بود و فترات درین ظاهر تر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان درین نباشد بخلاف محرقه دیدانند که مادهٔ غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یکهفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض بسبب خلوص و عدم خلوص مادهٔ نسبت که صفرا باشد و آنرا هن گویند که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه میگردد **قسم سوم** در محرقه و آنرا بزبان یونانی قاسوسس و قوسوس و قاریقوس و قارطوس نامند با اختلاف نسخ و آن تب لازم حاد شدید بریک و تیره و قوی الاعراض ست و بقول شیخ محرقه از جنس غب لازمه ست بسبب لزوم آن الا لقاوت اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن بقرب قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصةً و بالجمله در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائره صفرا در لحم و بسوی جلد بود و در غب لازمه در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و وهم او مینویسد که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه ست یکی محرقه صفراوی و آن مثل غب خالصه ست در غب و سبب آن کثرت عفونت صفراست یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصةً یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق تحت دوم محرقه بلغمی و آن مثل غیر خالصه ست و از بلغم شور اقتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچه بقراط در اپیذیمیا گفته و بلغم مالح از مائیت بلغم مع صفرای حاد پیدا شود پس صفرا که متعفن شود در مائیت مخالط مائیت بسیار بلغمی باشد و ملاسیدیه گوید که بلغم شور در حکم صفراست

درحدت ولفوذ وچون درعروق نواحی قلب ودم معده وکبد تعفن یابد حدت واشتعال عظیم ماند صفرا بهم ساند وچون محرقه دراعراض شدید تر اغلب بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه تر از غب باشد درینصورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا بهلاکت رو نماید وبیران راحمیات محرقه خالصه کمتر عارض شود واگر عارض گردد اکثر هلاک شوند واما کودکان وجوانان را بسیار افتد لیکن درصبیان خفیف تر وقلیل الخطر باشد بسبب رطوبت امزجهٔ ایشان ودرشبان صعبتر بود بسبب ناریت امزجهٔ ایشان وکثرت انجرهٔ آنها معین آن ولباساست که درصبیان مع سبات افتد بنا برانکه حرارت غریزیه تنویر انجره بسوی راس کند وبقراط ذکر کرده کسی راکه درتپ محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را ازان زائل کند همچنین زوال اختلاط عقل برعشه گردد واکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود وهیچ اوگفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد ممکن عطش نماید وحرارت درمحرقه دراکثر امر قوی درظاهر نبود ودرباطن قوی باشد ونکسر اعضادران کمتر از غیر خود بود وچون صبیان را عارض شود از اضداد ایشان کراهیت کنند واز اقبال نمایند وشیر که مص کنند فاسد وترش گردد وگویند محرقه که باشدت اعراض بود مسمی ست بحاده ونکس درمحرقه کمتر افتد واگر افتد سبکتر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیری کرده نشود والا بروز سوم هلاک میکند درازی فرموده که خدر بعضی اعضا با خفقان درهمان روز موت در پیست وانچه درفصل بهر افتد بدتر باشد وبحران این تپ بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود وانچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید وانچه از هشتم بگذرد غالب دران خیر بود وانچه از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند وانچه از هفتدهم بگذرد واگر خطائی در تدابیر نکنند هیچ خوف نباشد جهت سرد شدن ماء فی الجمله ومقاومت قوت وتقلیل سبب والفت دل بآن وگفته اند که درمحرقه چون ناگاه راحت پدید آید دلی انکه بحران ظاهر بوده باشد استقراغی یا انتقالی وبدون تشکیل باشد بادرهٔ موافقه وبدون انتقال از هوائی بهوائی لائق تر دوسرعت نبض آهسته شود وقوت ضعیف باشد زود بمیرد ودرین تپ نه قشعریره عارض شود ونه عرق مگر نزد انقلاع آن وسائر اعراض حمای غب درین تپ قویتر وشدید تر باشد حتی که درین زبان یا سیاه شود وآن بدتر ست ویا خشن گردد واین سالمتر ست ویازرد شود وآن متوسط میان هر دو باشد وغثیان بی قی نشان بودن ماده ست درحوالی معده ومحرقه بامطبقه بسیار مشابهت وفرق میان هر دو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد نماید واین را اشتداد از روی غب بود وقویتر ازان باشد وبادی سرخی رنگ رو وچشم مفرط نبود بلکه اندک باشد ونه بیری رگها ونه تمدد در بدن بود ونه حالت شبیه بربو وضیق النفس چنانچه درمطبقه باشد وبقراط گفته هرکه را حمای محرقه باشد بعده در آخر لرزه حادث شود تپ منحل گردد واگر منحل نگردد در وقوت مریض قوی باشد یا خطر بود ودیگر ضعیف باشد هلاک گردد وجالینوس گوید کسانرا خواص حمای محرقه بدیان ورعاف ست وحمیات محرقه در زنان قلیل الخطر از انست که در مردان ودیدانکه اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید در اعلی امست بیشتر در روز ششم هلاک کند ودر روز چهارم بدان مبتلا باشد دران عرق سرد وغیر آن بود

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهو ی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره وعرق العنب ونیلوفر وسایده هر یک چهار یا پنج تولد برا ورده شربت نیلوفر دو تولد داخل کرده خاکشی از یکنیم درم تا دو مثقال با شیده بنوشند واگر قوت ضعیف باشد وبا بات خفقان بود عرق بید مشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان بقدر سه سه تولد نیز اضافه کنند وصندل سفید را در گلاب سا یده پارچه بآن تر نموده بر جگر ودل نهند از برای قلق واضطراب وخفقان بسیار مفید بود وعطر خس وصندل وگلاب ونیلوفر وکشنیز سبز بهم یا نند ودر غلبهٔ هذیان روغن گل وسرکه وگلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند کر صداع را نیز کثیر النفع ست وایضاً هر گاه با تب درد سر بود یا بیمار در آب گرم صرف نشیند یا در آبیکه ادویهٔ بارد در آن جوشانیده باشند وادویهٔ حاجم ملی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد ولخلوق بارد استعمال نمایند وگاهی محتاج شوند بفصد سر ودو گاهی حاجت بفصد صافن نیفتد اگر باده حوالی قلب بود وقوت وخون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع وسهر بسبب تصاعد انجره یا عرض دیگر لاحق شود تدبیرش بیاید انچه در مقام هر یک مسطور ست ونیز زود ذکر اعراض حمیات حاده در اواخر بحث حمیات مذکور گردد باید کرد واگر سرفه باشد لعاب بهدانه در

تبرید اضافه کنند واگر درد گلو باشد شیرهٔ عناب داخل کنند وغیر غرغره مناسب نمایند ونزد شدت حرارت شیرهٔ مغز تخم ترنج زیاده کنند وتا چهار روز بر سبیل
همین بزور اکتفا نمایند ودر پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز قوت تب افتد که دران هیچ وجه تحریک خوب نیست وخیارین بسبب
قوت ادرار محرک است واگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خربزه نیز داخل نمایند وبروز هفتم تخم خیارین از سنخ دور کنند ودادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد از قشم
مناسب بود بسبب قوت تفتیح ومیبس آن وحرارتی که در امست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر وقتیکه قبل از روز هفتم نیز استعمال آن نمایند
واگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بدانه که در عرقیات مذکوره برآورده باشند شربت نیلوفر ویا شربت انار فاکشی افزوده باید داد
وعند قبض طبیعت شربت بنفشه وبزرقطونا استعمال کنند وقوشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تب استعمال
میفرمودند واز برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول مفید بود ونیز اسپغول را در پارچه بسته در آب انداخته ودر بر سر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید
ودر تب صفراوی هیچ اشربه بغیر ترش احتمال استعمال بصفرا ندارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود وشربت طبیکه بالغی نباشد دادن شیرهٔ
آلو بخارا وشیرهٔ زرشک وسکنجبین مناسب باشد وغثیان وقی را هم نافع آید وگاهی عند کمال شدت تب مبردات کافور یا قرص آن استعمال کرده میشود
اما آنچه که ماده بمنسبت حرارت غالب تر باشد تنضیج وتنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید وبعد تنقیه تبرید افزایند در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه
قبل از هفتم بهیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبیخ آب خواکر نمایند وجائیکه تب شدید باشد احتیاج منضج نمیشود در روز هشتم ودهم دوا از هم
از مسهل بارد تنقیه کنند والبته اگر تب زائل نشود وبالبقیه ماده در یافت گردد روز هشتم مسهل داده در روز نهم مبردات دهند ولیکن قلیلین منسب بالعده مسهلات ومخرض فاکشی
اسپغول کنند در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیه حمی باقی باشد مسهل سوم دهند بعده اگر ازین تجاوز نماید وتب باقی ماند از تبرید شدید
باز نماند وبمعالجهٔ غب غیر خالصه میل کنند والبته بعد مسهلات وعدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات یا سپار الخیار مشوی ویا ماء الهندبا بطریق مخصوصه
آنها میدهند ومعمول آنست که بعد پنجروز از مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر آب کاسنی سبز مبرد وشربت بزوری وخاکشی بدهند وگاهی عوض
کاسنی مبرد فوق پیکیده کاسنی کرده میشود وبعد از ان باعلاج تب مرکب پرداخته غذا در ابتدا آش جو وکچری مونگ دهند وگاهی برنج جریش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر
واناره واشتال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن داب سرد مینوشانند واگر تب رضا از ان لذت می یابند واگر تب شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربهٔ مذکوره شکر یا نبات
اندک اندازند صفت قرص طباشیر ملین کبیر بعد تنقیه گر تب باقی باشد در حیات صفراویه ومرکب معمول است طباشیر چهار درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هفت
صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش هر یک یکدرم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه صفت شربت بزوری بنشنهٔ معمولی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه
خارخسک هر واحد یکتولا بمیرانیکوفته شب در آبه کنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آنار شکر سفید بقوام آرند میرزا علی شربت لیف نوشته که ترب صفراوی اول
عرق عنب الثعلب وتولا بر میس الاشربه دو تولا شربت نیلوفر دو تولا خاکشی چهار ماشه دهند وبجای شربت سکنجبین نیز خوب است بشرطیکه سرفه نباشد ودر تزاید مخرج تخم
کدو ی شیرین دو تولا بر نسخهٔ اول بیفزایند ودر شدت حرارت لعابات بارد علی سبیل البدلیه وشیرهٔ کاهو بیفزایند وتبرید دو وقت کنند ودر روز چهارم خیارین وپنجم روز
مغز تخم هندوانه وششم روز تخم کاسنی بر سبیل بدلیه بیفزایند در روز هفتم کاهو ودر روز هشتم مسهل از تخم خیارین ومشیر خشت دخیار شنبر وگلقند وتمر هندی والوی بخارا
وگل سرخ برادویهٔ تبرید افزوده بدهند واگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دهم مسهل لعاب بهدانه واسپغول شربت نیلوفر بحسب حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو بیفزایند
ولعاب ریشهٔ خطمی از پیچش الدین سازد واستاد در نسخهٔ مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میرساند واگر از امراض صدر مثل ضیق وغیره باید باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه
گاو زبان مویز منقی در مسهل داخل سازند وبلیلجات قبل از شازدهم دادن ممنوع است وغب خالصه تا شازده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از پانزدهم
شیرهٔ اصل السوس وعنب الثعلب افزایند وپس ازان در مسهل بلیلجات ومنا نیز اضافه کنند سوء هضمی مینویسد که ضماد گل کدو نافع گردد والتماد حادث در حیات
صفراوی ومجوب منست وشرب ماء القرع بانبات وکذا ترشی ترنج وکذا آب خوره وکذا آب بهندانه واکل جرم آن وکذا الفقوع مشوش خشک کند گل نیلوفر وکذا گل بنفشه
اکریلین نیز مست وکذا آب لیمون وشربت آن که مسکن قی نیز مست وکذا خیار شنبر وکذا سپستان که النفخ ادویه مرقت البول است وکذا تخم کشوث که مفتح سده ست

وکذا سویق قرع وکذا لبسیت جو وحماض وشرب صندل سفید وخرشف برگ وشاهی خلاف وکذا قصب فارسی در خانهٔ صاحب تب وتغذیه بزرهٔ خیار
وکذا اسفاناخ که افضل اغذیهٔ صاحبان حمای صفراویست بعد چهار دیهم وشرب جغنه تخم اسفاناخ هر واحد نافع حمای صفراویست **انطاکی** در تذکرهٔ خود
مینویسد که عنب یا خالصه باشد واو آنست که یکروز نوبت کند وروز دیگر زائل شود ویا کثیر المادهٔ سریع التحلل باشد واو آنست که هر روز آید ویالا نه بود
واو آنست که منفصل نشود واغلب از اهل این صناعت قسم دوم را مرکب از دو غب مینامند وچنین نیست واز این معلوم شد که حکم کلی بر حمی که هر روز آید
بنحو کلی آن بالغی ست خطاست وهمچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات وعمده درین علامات خاطیه ست بالجمله خالی نیست که اشعار واقع شود یا بقوت
ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معا یا ضعف آن بهمچنین وهمه از علامات معلوم شود پس دو اول واجبست مبادرت بقی از آب وعسل آب هندوانه
یا انگه تلمی از دهن منقطع شود وآب دران شیرین گردد بعد ازان در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت نرم باشد یانه ودر صورت اول سکنجبین بهالشعیر
وعناب وشرب آب انار وماء القرع بشربت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند ودر صورت ثانی بمرتبندی وآلو وگل بنفشه افزایند ومطبوخ ترنجبین بهمچنین
وشربت ورد صاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصا در قسم سوم واگر چنین ادویه میسر نشود در قسم اخیر سماق قسم سوم نیز ودواجبست مبالغه در تبرید
در سفنهٔ اول بخوت انتقال این تب بسوی دق واکثار از آب خواکر بعد هفته مذکور دگفته اند بمنع آن اصلا اولا واین احکام بحسب اقسام غب متغیر میشوند
چنانکه گفتیم بعده صدید بعد تیلیین وتضیج نه قبل آنها جائز بود هرگاه علامات امتزاج ادهٔ آن بانحوان ظاهر باشد والاغب خالصه بشط الغب منتقل شود چنانکه
صحرقه بتشنج یا دق انتقال مینماید بهنگام تقلیل تبرید وواجبست تازگی بدن بادهان بارده مثل روغن کدو وبنفشه ومورد وبقرنش گلها ودر قرب آب
ولباس مصقول وغسل دست ویا بآب سرد واستنشاق وطلا بمورد وصندل که هر دو در سکر وگلاب وآب کدو تر کرده باشند خصوصا که تب باصداع
باشد وگاهی حاجت باستعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود با شدت حرارت والا بآب خلاف وزرشک اکتفا نمایند وهرگاه قوت در نوائب
ساقط شود استعمال مسلوقات در راحت جائز بود خصوصا در سردی والا اطریه یا مزورهٔ آلو وخرفه کفایت باشد وکدو را باسکر دریخا فائدهٔ اعظم ست
واین دو از ترکیب من مجربست **صنعت آن** سنای مکی گل بنفشه بستان غناب هر واحد او قیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو خیار هر واحد
نیم او قیه همه را در چهار صد درم آب سرد بزنند تا پنجاه درم بماند بازنده درم خیارشنبر وبست درم ترنجبین مالیده صاف نموده استعمال کنند وسه مرتبه تکرار
آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا آخر قریب باشد بعد ازان این حبوب بقدر یک مثقال باشربت بنفشه وآب مرتبندی **صنعت آن** صبر بونه جینی
دوست هلیلهٔ زرد هر واحد یکجزو سقمونیا گل سرخ مصطکی انیسون کتیرا هر واحد نیم جزو ماء القرع یا خلاف جهما سازند وتکرار استعمال کنند اگر تب
زائل نشود واین از مجربات ماوعدیم الخطاست **صفت** مسک الارواح هنگام سقوط قوی از نواتر حمیات بکار آید وباقی احراق وفتور وخفقان
وانچه بدماغ از نکایت تب واصل شود ولاغری وادبار قوت شایسته زائل کند گلاب عرق بید عرق لفنع هر واحد یکجزو کل مجموع پنجاه درم باشد دران
مصطکی در بوند وبا دبان هر واحد یکدرم بیخ شانند تا نصف بماند صاف کرده در هر طرل این شربت سیب وشربت بنفشه وشربت ورد خوشبو
هر واحد سه اوقیه داخل کنند وبقوام آورده استعمال نمایند **صفت** نقوع که در اغر حمیات مستعمل میشود وآز استعمال میسازد وایضا از مجربات ماست
پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد او قیه سنای مکی گاو زبان تخم کاسنی شاهتره زرشک کشنیز خشک هر واحد نیم او قیه بکوبند وبا مثل نصف آن هر واحد
انجیر بیرمنقی وانجیر وسپستان تر کرده بعد شش ساعت ازان بنوشند وبعد چهل وهشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد ازان در حمام داخل کنند وبمورد ومازو
وعدس ماقماع گل سرخ سوده بسر که سرشته مالش کنند وبعد آن بحناء وعصفر بسر که سرشته وکشنیز سبز بردست وپا خضاب نمایند وراحت لازم گیرند مثل تخم رجان
وبزر قطونا وتخم مورخوزه دارنجبویات شرب آب تفاح بشکر در غبست وتعلیق زعفران ومرجان ومخبر بموی بکر وخرقه حیض اول او **ایضا** در زیر همینویسد
که تنقیهٔ صفرا نمایند بمسهلات مع اصلاح اغذیه وتبرید چنانکه در علاج دموی مذکور شد مع مبالغه ماء القرع وسکنجبین وآب هندوانه وترمرتبندی ومجبب صبر
وانچه اختصاص بغب دارد قرص بنفشه سماء القرع وماء الشعیر وآب مرتبندی بخیارشنبر ست وکذا شربت لیمون وطبیخ هلیله وکذا اصه ربایه که فرش خمر ستا

وصفصاف وبرگ بی فارسی نمایند و بزور ذی الحاب مثل تخم مرو داسپغول بنوشند و انچه تجربه کرده ایم آن است که بسکنجبین دراین علاج بعینه برای محرقه نیز بهست قرشی وسد یکا ذرونی مینویسند اگر با غلبه صفرا در خون باشد یا نه فصد تامل نمایند یعنی در ابتدا نکنند بلکه بعد از نکه نضج و تنقیص صفرا بحدته و لزوجی و اخراج خون اندک نمایند و خصوصا اگر غیر خالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر بهند و اگر تشنگی یابند با شربه تخم خیار و خرفه و مغز کدو و بهند تا تفتیح سدد و تسکین عطش و ادرار و تبرید نماید و گویند کدام اولی است که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم استعمال کنند و بعد از نکه نضج اگر اصلا تلیین نباشد شربت بنفشه و نیلوفر و پنجبن شربت دینار یا یکی از ان هر دو بشربت آلو و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حاض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حاض فوقی باید داد که تب یا ضعف قلب و معده باشد یا توقع حامض یا حلو شکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بهند و اولی آنست که در روز دوم و سوم روز نمایند زیرا که در توقع قوت اسهالیه سست و ایضا دران غذا گفته است یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی انکه بشربت ورد مکرر یا هلیله بهند زیرا که آب انار اسهال را بحصر میکند پس اجبست که انچه با دی جمع کننده ایضا اسهال بالحصر را شاید نه لین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در اب گرم و الیه و با شکر یا شربت بنفشه بهند و این اولی است بمراتب که شربت بنفشه مصلح تمر هندی است و این نیز اصلاح آن مینماید و آب بهند و انه با شکر یا سکنجبین بغایت نافع[۱] و یا لقوح نیکوست و اولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم است و این توقعیست که بدان ارادی تلیین قوی و اسهال باشد بحیث انکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر دفعا بتدا اکثر آب فواکه نمایند تلیین طبیعت هر روز دو سه مجلس بغتته و حقنه بکلین کنند اگر طبیعت با شربته مذکوره نرم نگردد در اخر روز دوم و شب و هنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصا اگر تب با تشنگی باشد و هر گاه عطش افزاید کند شربه تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو و یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تب صفراوی خصوصا خالصه احتیاج بخرزاین کافور در بعض اشربه مذکور افتد و گاه در انجا غثیان وقی باشد آب زلال تمر هندی با شکر و یا تبرخبین و هندو گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند و در فعل قویتر میگردد و یا بشربت نیلوفر و سکنجبین اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع تر بات[۲] و یا لقوح با تمر هندی چهل درم عناب و ده عدد گل نیلوفر پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بست درم تبرخبین بیفشید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود با شربت تمر هندی یا شربت آلو بالو دران حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حاض یا شربت انار ترش ممنغ با سکنجبین رمانی و هندو گاهی این قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت دران هنگام بچهتهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر قی و غثیان مثل شربت انار ممنغ منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و کشنیز خشک و زرد و هر یک سایبده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت غثیان صعتر و الهتاب آن درین کافور افزوده میشود مسهلات نقوع مقوی مثل شیر خشت و ریوند و با آب انارین با هلیله (بهند و هلیله را قبل از نضج تا ماه دو هفته ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال ست و ایضا اگر چه آن مسهل صفرا ست لیکن دران تلیین و تجفیف بسیار ست و ازان خوف سوداء یا بلغم است) پس احسن درین تب ترکی آنست و یا چهل درم شربت ورد مکرر با سه سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالحصر ست و یا مغز خیار شنبر با شربت بنفشه و ورد و نمک بادام شیرین دهند و خصوصا اگر با تب سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در اب گرم و الیه و با شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه حوص شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی تبرخبین با مغز خشت اضافه میکنند و اگر تب صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک هیاج باشد با وجود انکه خطر استفراغ قبل از نضج در غالب امراض صفراوی کمتر از انست که در غیر او ست[۳] و روز نوبت خصوصا که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست و مادر روز ششم خطر عظیم ست زیرا که گاهی دران بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بسهیل تاخیر اتفاق افتاد الا بحران روز ششم ردیست بر انکه قبل از نتا بود پس اگر دران روز اتفاق مسهل شود غالبا بالاک کند خصوصا اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تا خیر غذا دو یا سه روز نمایند و برای شربه مناسبه قصار و روز نهد بعد ازان ماء الشعیر یا شیر و مغز نان در اب سرد تکرده و یا شیر و پست جوز خصوصا اگر با غثیان باشد هر کدام از انها باشکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر انکه ضعف

[۱] نسخه ۲ افزوده: و یا لقوح با تمر هندی و سکنجبین و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت دینار و شربت آلو و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت سیب و لیمو و حاض فوقی باید داد که تب یا ضعف قلب و معده باشد یا توقع حامض یا حلو شکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بهند و اولی آنست که در روز دوم و سوم روز نمایند زیرا که در توقع قوت اسهالیه سست و ایضا دران غذا گفته است یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی انکه بشربت ورد مکرر یا هلیله بهند زیرا که آب انار اسهال را بحصر میکند پس اجبست که انچه با دی جمع کننده ایضا اسهال بالحصر را شاید نه لین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در اب گرم و الیه و با شکر یا شربت بنفشه بهند و این اولی است بمراتب که شربت بنفشه مصلح تمر هندی است و این نیز اصلاح آن مینماید و آب بهند و انه با شکر یا سکنجبین بغایت نافع و یا لقوح نیکوست و اولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم است و این توقعیست که بدان ارادی تلیین قوی و اسهال باشد بحیث انکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر دفعا بتدا اکثر آب فواکه نمایند تلیین طبیعت هر روز دو سه مجلس بغتته و حقنه بکلین کنند اگر طبیعت با شربته مذکوره نرم نگردد در اخر روز دوم و شب و هنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصا اگر تب با تشنگی باشد و هر گاه عطش افزاید کند شربه تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو و یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تب صفراوی خصوصا خالصه احتیاج بخرزاین کافور در بعض اشربه مذکور افتد و گاه در انجا غثیان وقی باشد آب زلال تمر هندی با شکر و یا تبرخبین و هندو گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند و در فعل قویتر میگردد و یا بشربت نیلوفر و سکنجبین اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع تر بات و یا لقوح با تمر هندی چهل درم عناب و ده عدد گل نیلوفر پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بست درم تبرخبین بیفشید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود با شربت تمر هندی یا شربت آلو بالو دران حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حاض یا شربت انار ترش ممنغ با سکنجبین رمانی و هندو گاهی این قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت دران هنگام بچهتهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر قی و غثیان مثل شربت انار ممنغ منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و کشنیز خشک و زرد و هر یک سایبده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت غثیان صعتر و الهتاب آن درین کافور افزوده میشود مسهلات نقوع مقوی مثل شیر خشت و ریوند و با آب انارین با هلیله (بهند و هلیله را قبل از نضج تا ماه دو هفته ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال ست و ایضا اگر چه آن مسهل صفرا ست لیکن دران تلیین و تجفیف بسیار ست و ازان خوف سوداء یا بلغم است) پس احسن درین تب ترکی آنست و یا چهل درم شربت ورد مکرر با سه سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالحصر ست و یا مغز خیار شنبر با شربت بنفشه و ورد و نمک بادام شیرین دهند و خصوصا اگر با تب سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در اب گرم و الیه و با شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه حوص شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی تبرخبین با مغز خشت اضافه میکنند و اگر تب صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک هیاج باشد با وجود انکه خطر استفراغ قبل از نضج در غالب امراض صفراوی کمتر از انست که در غیر او ست[۳] و روز نوبت خصوصا که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست و مادر روز ششم خطر عظیم ست زیرا که گاهی دران بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بسهیل تاخیر اتفاق افتاد الا بحران روز ششم ردیست بر انکه قبل از نتا بود پس اگر دران روز اتفاق مسهل شود غالبا بالاک کند خصوصا اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تا خیر غذا دو یا سه روز نمایند و برای شربه مناسبه قصار و روز نهد بعد ازان ماء الشعیر یا شیر و مغز نان در اب سرد تکرده و یا شیر و پست جوز خصوصا اگر با غثیان باشد هر کدام از انها باشکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر انکه ضعف

[۲] نسخه ۲ افزوده: و یا لقوح با تمر هندی و سکنجبین و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت دینار و شربت آلو و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت سیب و لیمو و حاض فوقی باید داد که تب یا ضعف قلب و معده باشد یا توقع حامض یا حلو شکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بهند و اولی آنست که در روز دوم و سوم روز نمایند زیرا که در توقع قوت اسهالیه سست و ایضا دران غذا گفته است یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی انکه بشربت ورد مکرر یا هلیله بهند زیرا که آب انار اسهال را بحصر میکند پس اجبست که انچه با دی جمع کننده ایضا اسهال بالحصر را شاید نه لین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در اب گرم و الیه و با شکر یا شربت بنفشه بهند و این اولی است بمراتب که شربت بنفشه مصلح تمر هندی است و این نیز اصلاح آن مینماید و آب بهند و انه با شکر یا سکنجبین بغایت نافع و یا لقوح نیکوست و اولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم است و این توقعیست که بدان ارادی تلیین قوی و اسهال باشد بحیث انکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر دفعا بتدا اکثر آب فواکه نمایند تلیین طبیعت هر روز دو سه مجلس بغتته و حقنه بکلین کنند اگر طبیعت با شربته مذکوره نرم نگردد در اخر روز دوم و شب و هنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصا اگر تب با تشنگی باشد و هر گاه عطش افزاید کند شربه تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو و یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تب صفراوی خصوصا خالصه احتیاج بخرزاین کافور در بعض اشربه مذکور افتد و گاه در انجا غثیان وقی باشد آب زلال تمر هندی با شکر و یا تبرخبین و هندو گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند و در فعل قویتر میگردد و یا بشربت نیلوفر و سکنجبین اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع تر بات و یا لقوح با تمر هندی چهل درم عناب و ده عدد گل نیلوفر پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بست درم تبرخبین بیفشید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود با شربت تمر هندی یا شربت آلو بالو دران حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حاض یا شربت انار ترش ممنغ با سکنجبین رمانی و هندو گاهی این قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت دران هنگام بچهتهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر قی و غثیان مثل شربت انار ممنغ منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و کشنیز خشک و زرد و هر یک سایبده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت غثیان صعتر و الهتاب آن درین کافور افزوده میشود مسهلات نقوع مقوی مثل شیر خشت و ریوند و با آب انارین با هلیله (بهند و هلیله را قبل از نضج تا ماه دو هفته ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال ست و ایضا اگر چه آن مسهل صفرا ست لیکن دران تلیین و تجفیف بسیار ست و ازان خوف سوداء یا بلغم است) پس احسن درین تب ترکی آنست و یا چهل درم شربت ورد مکرر با سه سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالحصر ست و یا مغز خیار شنبر با شربت بنفشه و ورد و نمک بادام شیرین دهند و خصوصا اگر با تب سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در اب گرم و الیه و با شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت بنفشه حوص شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی تبرخبین با مغز خشت اضافه میکنند و اگر تب صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک هیاج باشد با وجود انکه خطر استفراغ قبل از نضج در غالب امراض صفراوی کمتر از انست که در غیر او ست[۳] و روز نوبت خصوصا که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست و مادر روز ششم خطر عظیم ست زیرا که گاهی دران بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بسهیل تاخیر اتفاق افتاد الا بحران روز ششم ردیست بر انکه قبل از نتا بود پس اگر دران روز اتفاق مسهل شود غالبا بالاک کند خصوصا اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تا خیر غذا دو یا سه روز نمایند و برای شربه مناسبه قصار و روز نهد بعد ازان ماء الشعیر یا شیر و مغز نان در اب سرد تکرده و یا شیر و پست جوز خصوصا اگر با غثیان باشد هر کدام از انها باشکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر انکه ضعف

[۳] نسخه ۲ افزوده: و در روز نوبت خصوصا که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست و مادر روز ششم خطر عظیم ست زیرا که گاهی دران بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بسهیل تاخیر اتفاق افتاد الا بحران روز ششم ردیست بر انکه قبل از نتا بود پس اگر دران روز اتفاق مسهل شود غالبا بالاک کند خصوصا اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تا خیر غذا دو یا سه روز نمایند و برای شربه مناسبه قصار و روز نهد بعد ازان ماء الشعیر یا شیر و مغز نان در اب سرد تکرده و یا شیر و پست جوز خصوصا اگر با غثیان باشد هر کدام از انها باشکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر انکه ضعف

در نبض یابند که دران هنگام شوربای بچه مرغ واجب بود واگر ضعف مدرک نشود بما الشعیر و مانند آن بدون بچه مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف بهرسد و مرض در انتها یا قرب بانتها باشد شوربای بچه مرغ دهند در معده فاسد گردد لهذا بسبب اشتغال طبیعت دران هنگام بدفع مرض از غذا و کرب آرد و تشویش ذهن پیدا شود و بدان تقویت معتده حاصل نشود پس هرگاه تب خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزورة انار دانه یا آلو یا زیرباج یا لیمویه یا اسفاناخ یا خرفه یا لوخیه یا بقلهٔ سماقیه دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و بسکر یا آب لیمو ترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضے کسان قناعت بمزورات نکنند بلکه مهتاج بچه مرغ در ایام ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان تساهل بدن اند و اما خود ایشان را غذا در روز نوبت و در حالت قبض طبیعت نباید داد

ادویهٔ موضعیه لتسکین صداع ایشان و تنویم آنها بچیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و در سمر کر بسبب حرارت بود مذکور شد مثل تخشاش و بنفشه و نیلوفر و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدانچه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیار و تبریه جگر ایشان بهندان خرد و مسیلون بگلاب و آب کاسنی یا آب خیار باندکی سرکه بر محل جگر بمالند و گاهی اندک کافور دران اضافه کرده میشود و شستن دست و پا با آب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع بود بجهت تسکین صداع و کشیدن ابخرهٔ متصعده بسوی دماغ ایشان و وا میست که در ابتدای نوبت آب گرم و سکنجبین قی کنانند و در وقت شدت حرارت شیرهٔ برنجاسف با سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق ادرار عرق ایشان را سکنجبین با آب هندوانه یا آب سرد یا بشیرهٔ تخم خیار نمایند و عرق را مسح کنند تا مادر ادرار زیاده گردد و در مسکن آب بپاشند و دران حرارات آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به و زعرور و خیار و از ریاحین برگ مورد و برگ بید و اوراق اشجار بارد خوشبو مثل برگ سیب و ریحان بران آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و گل بنفشه بدارند و جمیع لخلخهای بارد و خوشبو را مرتب از گلاب و آب خلاف و نیلوفر و آب مورد و بپوشانند و اندک سرکه دران افزایند الا اگر بچوابی باشد قریب سرکنگبین دهند و گاهی حقنه بمثل آب هندبا نیا آب خیار ایشان را نفع کند **بعض متاخرین** دستور العمل علاج تب صفراوی چنین نوشته اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت گاوزبان و عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تب شربت نبات و آب گلاب و عرقیات ادویه یک دهند و یا شوینده کنند باز شیرهٔ گاهو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز تخم کدو بشرط تشنگی بسیار و گرمی زائد بفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر تب و تشنگی تسکین یابد و منضج صفرا خواهند نقوع دهند تازه و نضج یابد اگر سرفه و زلزله نباشد آلو بخارا از رشک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب تر کرده صبح مالیده و صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تب و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه او دویه سکنجبین دهند که همین نضج خواهند داد و تا چهار روز چنانکه مسهل مهلک ست دوای قوی نیز ممنوع ست مگر دیر قان با شرکت کبد که بحران او روز چهارم مشخص آلو و تمرهندی و آب کدو و آب کاسنی و آب تربوز و غیره جائز داشته اند اما بر گاه علیهٔ صفرا بود و تب یکروز در میان یا هر روز آید شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی هریک شش ماشه سکنجبین دو تولا داخل کرده دهند در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در محرقه کهنه آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین نیز بجست و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت دیکر و شربت دینار بحسب تقاضای وقت و مزاج و هضم و نارون هفتم کر روز بحران تب تسکین مزاج نموده باشند و درین اثنا اگر خود بخود اسهال شود قرص طباشیر فیولی چهار ماشه و کشنیز خشک چهار ماشه و کافور قدری و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب الآس یا شربت تبی یا رب آن دو تولا دهند و در صورت بودن سرفه نرسی موقوف دارند و بعد از سه ماشه واصل السوس چهار ماشه در انضمام ضم سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش تولا و تمرهندی سه تولا بالعاب اسپغول داده و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیر خشت هریک چهار تولا فزایند و اگر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی شتوی و شیرهٔ تخم خیارین یکتولا مغز فلوس تمرهندی مالیده نیز بدهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائد مادر القوع با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین صفرا و بیجان آن نافعست و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و همچنین مادر الخیار و آب تربوز و آب کاسنی درین باب با شیرخشت و قرصهای مذکوره نافع بود و اگر روز نوبت

روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضرر گاهی مهلک ست و اگر غب دائم و ملازم باشد گاهی می بود و چهار سه روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائز ست بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک پانزده خیسانیده یا جوشانیده نبات یکنیم تولا خاکشی چهار ماشه داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تب شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیره مناسب یک روز مثل شیره کاهو یا شیره مغز تخم ترنجبو یا شیره خیارین شش باشه نیز آمیختن جائز ست از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و در میانه روزهای مسهل تبریدی منضج باید داد بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب خیلی خالصه باشد در ادویه سابقه بادیان گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا کچری یا آش جو یا کدو دهند ایضاً بعضی علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیره مغز تخم کدو یا عدس اسپغول و شربت نیلوفر بدهند و روز چهارم شیره تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و روز پنجم کدو تنها بدستور مسکن باید داد و بجای شربت سکنجبین کشنده و روز ششم که روز سکون فی الجمله تب است مناسبت شیره مغز تخم بهندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جائز نیست که خطر ناکست و روز هفتم که روز نوبت اول بحارین ست بجای تخم کاسنی و خیارین شیره مغز تخم کدو بدهند و درین روز پیچ و به تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب ترنجبین خمیره بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب برزقطونا و شربت نیلوفر و عرق بید مشک بخورانند سکنجبین بعد مسهل درین روز لعاب خبز خمیر حدوث صحیح مناسب نیست و روز دهم مسهل را روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز اتمام زور و نوبت فی الجمله تحریک در مواد باشد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرور ست شیره تخم خیارین بدهند و با حتیاط ضرورت تسکین شیره تخم کدو و لعاب برزقطونا و بزری تسکین حرارت مسهل مؤخر الی بقیه ماده از مسهل با شربت نارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بید مشک دهند اگر بقیه تب باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند و روز سیزدهم هر چند روز نوبت درین روز بقانون مقرر تسکین ضرور ست و لیکن چون تنقیه شده اثر تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تب ست فی الجمله تحریک ضرور ست شیره تخم کاسنی و خیارین با لعاب برزقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران ست و استعمال محرک هیچ و مجوز نیست شیره مغز تخم کدو و بهندوانه با لعاب برزقطونا و شربت بنفشه و عرق بید مشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه بعد از بحران ست اعانت بر دفع بقیه ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیره خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم تب زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هر چه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد بعمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت فی سکنجبین و آب تمکر کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب باشد آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سر آب سرد بدهند و سکنجبین در نوبت نیز مناسبت و چون تب فرو آید پاشویه فرمایند و یا بهیا داب گرم نمایند و مانند تا بقیه حرارت از سر فرو کشد و عرق کرده آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب ندهند و روز راحت اشربه مطفیه مثل شربت لوز و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و مارالشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور هند و اسهال صفرا بمارالفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار مع شحم آن افشرده و شربت ورد و کمر و شیرخشت و مانند آن کردن تلیین اندک مع تسکین مضرر باشد باید کرد و غذا بمرورات ترش معمول از تمر هندی و مشمش و انار و نیشوق و از بقول بارد مثل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب ست و آب تمر هندی با نمک یوم راحت و بدون نمک روز نوبت انفع ست و اگر پراسپ که برزالوی او میباشد بقدر چهار سرخ در گلوری یان نهاده قبل از آمدن لرزه سیک گرمی بخورند برای دفع لرزه مجرب نوشته و ذکر بعض ترا کیب نافع تب صفراوی از مطب اساتذه کرام لعاب اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه در عرق کاسنی و عرق غب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج تولا برآورده شربت نیلوفر دو تولا حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند گاهی عوض تخم کدو و عرق غب الثعلب و عرق شاهتره شیره خیارین و لعاب بهدانه سه ماشه و عرق بید ساده کرده میشود گاهی بجای خیارین و عرقیات شیره کاسنی داخل کرده

دیگر تبریه آلو بخارا ده دانه بعرق شاهتره ده تولا دست مالیده لعاب اسپغول یکتولا نبات یکنیم تولا داخل کرده خاکشی چارماشه پاشیده بنوشند و دیگر آب تمرهندی سه تولا تخم شیونیز معز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار تولا گلقند دو تولا بدهند دیگر سکنجبین لیموئی سه تولا بعرق عنب الثعلب هفت تولا گلاب چهار تولا داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند دگاهی شربت لیمون دو تولا و بجای عرق مکموه عرق شاهتره ده تولا عرق کیتوره چهار تولا کرده میشود و دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیره تخم خیارین شربت بنفشه اسپغول پاشیده و گاهی تخم خربزه شش ماشه خمیره بنفشه دو تولا عوض شربت بنفشه میکنند دگاهی بعد مسهلات آب تمرهندی سه تولا شربت نیلوفر دو تولا خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده میشود و دیگر خیسانده گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه نبات دو تولا داخل کرده بنوشند و دیگر عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل حمای صفراوی فلوس خیارشنبر شش تولا تر تنجبین چهار تولا آلو بخارا ده دانه گلقند چهار تولا بعرق بادیان عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دو پهر شنبه دارد شب شلغم تا دو پهر بجای آب عرق شاهتره عرق کاسنی عرق مکموه هر چه مناسب باشد دیگر فلوس خیارشنبر شش تولا تر تمرهندی چهار تولا شکر سفید چهار تولا برق شاهتره دو مثقال تولا مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و دیگر برای مراقی بارطوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی پنج بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی دو تولا خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هر یک شش ماشه تمرهندی دو تولا شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده بنوشند **ذکر بعض ادویه مرکبه** مفید تب صفراوی این جوشانده زهره درتپ قی صفراوی و تسکین حرارت معموله زهره خطائی ساییده دو جزو مروارید صلایه کرده یکجزو هر دو را باز باهم خوب صلایه کرده حب بگلاب بسته بقدر دو ماشه بدهند حب برای تب صفراوی و لرزه بلنگ چهار جزو کافور یکجزو ساییده حب بقدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گهڑی بیش از آمدن لرزه و تب بدهند و حب الشفا معمول حلوبخان نیز مجرب است **دوائیکه** تب لرزهٔ صفراوی را نافعست تمرهندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ دو دام دران حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول بقدر دو دام در قدری آب انداخته بنوشند و بعد یک گهڑی شربت مذکور بعمل آرند که مجرب و ملین طبیعت ست غذا شربت تمرهندی با خشکه یا نان یا کچوری مونگ **دیگر** گیرند ست گلو وطباشیر هر دو را سفوف ساخته یکماشه در تب گرم با لرزه و سرمای شدید آید بدهند روز اول بر طرف شود و اگر گلوی هیزرا با قرص طباشیر ساییده یا خیسانیده بدهند نفع بین کند **دیگر** برای تب غب بعمل اطبای هند تخم خربزه مغز تخم کدو هر یک بعول دانه جوهر یک دو دام در چهار سکورهٔ آب جوشانیده شیرگرم بنوشند **دیگر** برای تب گرم مستعمل ایشان آملهٔ برگ بهنگ بادیان هر سه را دو پیه ساییده در شیر بز کهام باشد بیامیزند و در پهلو کف دست و پای خوب مالش کنند تب فرو آید **دیگر** شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خربزه هر واحد دو درم داب اورده آب تمرهندی دو تولا افزوده اسپغول مسلم یکتولا غرده بنوشند و یا شیرهٔ برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم آب سایده سکنجبین ساده دو تولا داخل کرده بنوشند **سفوف** که حیات حاره را مجربست قند یکجزو تخم اسفاناخ دو جزو شکر مساوی خوراک دو درم صبح و شام آب **دیگر** تب دارزه را عجیبست برگ خیال و کوکنار مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند **مطبوخ آلو** که لطیف الفعل ست و در تب غب جهت دفع حرارت و تلیین شکم در حالت ضعف قوت و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلو بخارا بست عدد تمرهندی ده درم هر دو را در دو طرف آب بجوشانند که مهر شود پس صاف کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز بدین مداومت کنند **مطبوخ هندی** که برای تب لرزهٔ صفراوی عجیب الفعل ست خس صندل سرخ کشنیز هر بست نیخ تخم خربزه یا کاهو گلوی سبز هم مساوی بگیرند و هر روز بقدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند و در مجربات نوشته اند این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بنوشند تب گرم دور شود و هر فرض که از شربت شراب پیدا شود مفید بود تا پنجروز یا هفت روز بکار برند و صاحب کمله سوای خس بجهت تب صفراوی مفید تر

اگر گفته اگر زیاده تر میخواهند خس نیلوفر صندل سفید بقدر ایند و اگر قبض مطلوب باشد دو ارغل یا زیره سفید زیاده کنند و برای مع قبض مورد منفی اضافه نمایند و در سوخ اصل السوس مناسبت ایضاً گلوی سبز و همینطور با پر آگل نیلوفر خس صندل سفید و سرخ برگ با نسبه دستور جوشانیده بدهند و اگر احتیاج تلیین افتد ملیله داخل سازند یا مغز فلوس بیقرار ایند و اگر مریض از خوردن ادویه مذکوره عرق کشیده و هند لقوع برای غیر از مجربات حکیم علی جناب بخاطر آلو بخارا بست عدد تمر هندی دوازده تولد راب تر کرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند و روز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد یا وقت نوبت در اواخر روز باشد و بعد از نوبت هر گاه اشتها شود غذا بریخ و شربت تمر هندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بقدر ثلث یا ده مثقال قرص کافور و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارد و شربت صندل و امثال آن علاج کنند و در رجال روز نوبت از فیوج و رق الخیال و کافور بحسب مزاج وقت غلبه ترکیب کرده بدهند

اقوال حذاق سویدی گوید که شرب آب انار ترش هشت اوقیه با دو اوقیه سکنجبین و کذا تخم خیار سکنجبین و کذا مغز تخم کدو و در حمای غب مخرب منیت و شرب طباشیر کذا شربت بنفشه و کذا آب لیمو شیرین و کذا ماء الشعیر و کذا ماء الغناب و آخلاط بزر قطونا و شربت و مرزنجوش و کذا بزر قطونا با روغن بادام و اندک سرکه و خرش برگ و شاخ نرم صعتر در مسکن و تعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب قالب مخلوط کردی که چیک مربی بسر که در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب ست و فاذر بهر معدنی را چون در آفتاب نهند و عرق کنند و آنرا صاحب حمای غب بلیسد کرب و زائل شود و تب بشکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که درین تپ تبخیف از انچه در مرحله قبل گفته شود بکار برند و لیکن چون در بخار لزده و نوبت و آسایش میباشد پس عنایت به چیزواجب دانند **اول** آنکه در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و اشتداد تب هیچ قسمی از اقسام غذا نباید داد و بعد از فرو شدن تب بوقت اشتها در دادن غذا و آب سرد مختار انده و در ابتدا دادن مسهلات قویه و ملیینات منع نمایند بلکه بخار شیرین و تر بخیبن و آلوی بخارا و گلقند تلیین بلیغ فرمایند یا بمقوع دواکر و یا بمطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد یا بمقوع مشمش که در قول صاحب کامل بیاید **دوم** آنکه در شروع نوبت سکنجبین ساده چهار تولد در گلاب و آب هندوانه هر یک یکینم پاو داخل کرده نوشانیده تی کنانند و سه چهار نوبت تکرار نمایند و بسرمرغ از خارج مدد کنند تا تی قاتم حاصل شود بعده طباشیر سه ماشه در شربت لیمون کاغذی دو تولد آمیخته بلیسانند و شربت صندل ترش و سکنجبین مقطری هر یک دو تولد در عرق بید ساده و نیلوفر و گلاب هر یک شش تولد داخل کرده بدر قه نمایند و بعد از انقضای دوره جست در دو سر و رفع بیهوشی یا شویه یکنند و ضماد تخم عقشر در شیر بز نسایید و بر شیانی و صدغین نمایند که فی الفور در راد و رسکند و بهوش می آرد و همچنین ضماد دال بهوماش مقشر در شیر بز نسایید و ایضاً دال خشک کرد ضماد برگ بید ساده تنها و کذا برگ گلاب چنانچه بسیار کسان بدین تدبیر بزودی صحت یافتند و حاجتی به تنقیه نیفتاد و غذا یا کک خرفه با دال بهوماش پخته با برنج و یا کدو به لیمون ترش ساخته بنان تنک دهند **سوم** آنکه در روز هفتم چون بحران تام نشود پس باید که بروز هشتم یا دهم و یا دوازدهم بسکلین مناسب اسهال صفرا نمایند چنانچه بعضی را از شیره گل سرخ و بنفشه یک یکتوله برگ سنا یکنیم توله و آب آلوی بخارا یا نزده عدد و گلقند چهار تولد شیر خشت چهار تولد ترنجبین شش تولد شربت ورد مکرر چهار تولد سکنجبین ساده سه تولد ده دوازده بار اجابت طبیعی بلغرافت شده و بعضی را بخیار شنبر و ترنجبین هر یک شش تولد گلقند و شربت ورد مکرر هر یک چهار تولد سکنجبین سیر تولد تمر هندی هفت تولد روغن بادام هفت ماشه پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده و بعد از ان نوبت باندک پرهیز و حرارتی یکدوره یا دو دوره آمده پس بحذر و مراعات غذا و کم خوردن نوبت بدوره سوم نرسیده و صحت تام یافتند و افضل آنست که ترنجبین را در تهای جاو صفرا و بی ترشی استعمال نماید کرد و بنا بر آنکه این نیز مانند کرد مستحیل بصفرا میشود لیکن باید که بعد از نوبت سوم انچه یکبغم فزا بود هرگز ندهند که بیم انتقال خلط بغیر خالصه و تب بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین بزوری معتدل و اصولی نفع عظیم کند و ساده مفرح و دواظاک در ابتدای ظهور باری استعمال آب سرد از بیم برافتاد نوشته و بعضی اشخاص بای من در شروع دوره در حوض پر از آب سرد تا بگلو نشستند و از جمله آنها بعضی در مرتبه اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند **چهارم** آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار دو دیگر میرد ادات و مرطبات و حامضات مضعف معده اصلا ندهند که در وقت غیر حرارت ضعف آورد و آنها لبسی مضر و قبیح بطول میکشد و ممکن ست که غلط دیگر متولد شود و وحشت زیاده گردد و چون درین تپ مجال آسایش بسیار ست پس بدادن آب سرد بسیار دو دیگر میرد ادات چندان لیری نکنند کذا فی الاذهن **پنجم** آنکه در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و باری مرغوب غیر مضعف مشغول نمایند و قی کنند

واگر نتواند اندک ملین معدل صفرا مثل آب افشرده انارین نه تولد ترنجبین یا نیخ تولد و سپند و در روز راحت نقوع فراکر و شاهتره بسنجد جامع الجوامع بدیهند ششم آنکه در وقت غلبه تب فرود آمدن ارزه اشتهیه سرد کند مقوی قلب باشد مانند شربت لیمو و لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیموئی خلوخان در گلاب عرق بید مشک داخل کرده بدهند و یا طباشیر دران آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری آب تربزد بهند فی الفور حرارت و تشنگی را کم یا بنشاند و در انحطاط باید که دست و پا را در آب نیگرم لمحه بدارند و بنا بر فرشی و درستی زبان پوسته آلوی سیاه و یا زد الو و یا مرسندی و یا سپند را در دهن دارند و یا از انجاب سپغول و بهدانه و ریشه خطمی گلاب براورده لمحه بمضمضه نمایند هشتم آنکه روز سیزدهم از غذا مطلقا باز دارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشک فربه و شیر یا آب مصطکی و زرد تا بنوبت هفتی کروز چهاردهم بهست بخیر گذرد کذا فی النفیس الکبیر هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نماید که غذا خالص بغیر خالص مبدل گشت پس ضرور است رجوع نمایند و در نضج مواد بشیر اعانت فرمایند کذا فی اصول الاکرام الفهرستی نهم آنکه بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که اماده بکدام جانب متوجه است مثلا اگر میلان علی بود مانند قم معده علاج تلخی دهان و عفونان و دفع وقلت اشتها باشد پس باید که اول اوگرای بنوشاند و بمقیئات صفرا فی کنند بعده طباشیر سه ماشه در ماءی سیتوبه دو توله آمیخته با گلاب بنوشاند و اگر اماده با سفل مائل بود علاج مسهل بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نماید و اگر میل بحد جگر بود صلاح آش حساس مثل لسان الحمل و شکم بود با ندکی در دپس بمدرات اماده را دراندو بر خلاف جانب میل اماده نضج کی را دفع نماید که آن باعث ضعف و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکلیل فائده بدانند که بعد از نضج و تنقیه اماده جهت تحلیل باقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد تا دو سه روز بلکه کیفیه متواتر قرص طباشیر بنوشانند و در شربت گشوث علوخان بکنیم تولد با مروق کاسنی و مکوه و هر یک یک دانگ تولد شربت بزوری معتدل چهار تولد بدهند کذا فی المفتاح ابو سهل گوید که گاه آنرا غرغره میشود و مادهٔ حمای غب را با شیای مدر صفرا سیول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده شود و یعنی اگر حرکت آن بسوی فم معده بود و برفم معده ریزد و استفراغ کرده میشود و با سهال از مقتضای امینه اگر حرکت او بسوی ما بعد باشد و استفراغ کرده میشود و بعرق از مروخات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تلطیف کرده میشود سوم مزاج حمای غب را بچیزی که تلطیف آن با الطبع کند مثل کاهو کشک شعیر و بنشر آب سرد و گاهی تلطیف آن بچیزی کنند که مطفی او باشد و یا بعرض باشد مثل چیزهائیکه استفراغ مادهٔ حمای غب را بسوی کند زیرا گاه استفراغ کنند بدن سرد و مگر گردد و گاهی لطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع برد و اهم باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید و تلیین بعضا که نه تب بتخفیف آن دفع آن کرده شود و باید که استعمال کنند از ین اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و انچه معتاد آن باشد و بیشتر باشد پس اگر شوت معتاد آن و یا استحمام در یکروز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تپ یعنی شراب قبل از نضج ماده تب ننوشند حمی زیاده و قوی گردد لاسیما غب بجهت آنکه شراب مادهٔ تپ را زیاده کند و مدت و بحران را دیر تر نماید پس سه روز زیاده گردد و هرگاه بعد نضج ننوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا برساند پس تبرید و تلطیف کند زیرا که آب تنها عسر النفوذ است و از جهت آنکه تحریک استفراغ بسوال عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و آن که شراب صاف غب باریک سفید ممزوج با آب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن سرد و طبیعت او بمقدار امکان مهضم مریض باشد و آن مثل کشک دوزرده بیضه و ماهی رقراض دلک و دوغ و خیار و کاهو و بقلهٔ سیمانی و مرغ و جوجه مرغ و بازوهای دراج و کبک و بچه بزی است پس بعضی از ینها تلطیف صرف کند چون زرده بیضه نیم پخت و بعضی تبرید و تلطیف دو کند چون ماهی رقراضی و بعضی تغذیه و تبرید و تلطیف و تنقیه مادهٔ تب را مثل کشک جو دلند از ین فضل چیزیست که صاحب حمای غب آنرا تناول کند بوعلی سینا مینویسد واجب کند یاد دارنده اصولی را که ذکر کردیم در علاج کل حمیات عفنی از اسهال مغذا و جمیع ابواب که مراعات آورد حمی را و حبست و بنا بر آنست و التفات نکنند بسوی قول کسی که رد ابتدا بمسهلات قویه و بسیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که ذکر شد بلکه لازم ست مبادا طبیعت انتظیف بضعیف بمثل آنکه از انجا ذکر کردیم و بمثل ترمندی که قدر چهل درم شب دراب گرم تر کرده صاف نمایند و شیر خشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا آب انار بن و شکر و بمثل طبیخ بلیله آب ترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو بر ترنجبین و یا شربت بنفشه یا خیره بنفشه و گاه لعاب اسپغول بعضی شربه مثل شربت آلو الولایق و تلیین بکند یا طبیخ عدس بلیله و یا جغنای لینه مثل جغنه و طبیخ خطمی و جغنای و پستان و اصل السوس و مویز و روغن بنفشه و بصارهٔ چغندر و روغن بنفشه و بورق بدستور معلوم و این تلیین بجغنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان نباشد که صواب آنست که مادام الشعیر و مثل آن از مشروبات غذائیه از غذیه و مزورات ندهند

آن باشد که از در بیرون آمدن قبض کند و بگذارد که بیرون آید و بگذارد که بیرون آید و بگذارد که بیرون آید

مگر هنگامیکه تلیین طبیعت کرده باشند مدا پنجه مذکور شد باوجودا نکه اسهال در ابتدا دتب غب خالصه کمتر ضرر دارد از شل اوده گر چه آنرا نیز ضرر بزرگست هاگر ممکن بود که فصد تاسه دوره نکنند عمل نمایند و گذاشتن جوشانده مرض هیاج خواهد شد فصد کنند پس اپنجه از خطاها طاقع شود که از غیر این خطا خواهد بود و وصیت کنم تحریک بچیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و خدا نه هند مگر نزد شعر لطف مذکوره و ادار بول بشیوه بزور نمایند و باید که در دو نوبت بر مریض در وقتی باشند که آن گرسنه بود و در معده او چیزی نباشد بلکه دا حبست که هر صباح یکنخبین بنوشند و بعد ازان بدو ساعت ما الشعیر دهند و روز یکنوبت نباشد و یکنخبین بعد نوبت نیکو ست و همچنین نهاد ن پای در اب گرم تا بقایای حرارت را جذب کند و مستحب بست که در یکنخبین خصوصا داوا خر شیشه بزور مر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چار ساعت و بعد نوبت ما الشعیر دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب دانه و مانند آن بدل ما الشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او در و جهی مذکور سابق نمایند و هر قدر که ممکنی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول بکشک جوزان در اب سرد ترکرده یا بخشه و یا شیشه او در اب گرفته غذا بایدساخت و گاهی از بنوشاش و عدس ساخته میشود و هرگاه طعام در معده او ترش گردد سوای ما الشعیر بسیار قریب چیزی ندهند و اگر اصلا چیز بنوشیدن آن اقدام نخواهد بیخ کرفس ندران اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تب غیر شدید و غیر خالص بود در ان اندک فلفل داخل کنند حسب حال بقراط پس اگر علامات برقرب بحران دلالت کند سوای الشعیر و آب انار و یکنخبین اکتفا کنند و فواکه نیک سوای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلوچه تازه خام ست و اما هندوانه چیزی عظیم النفع ست با وجود لذت آن تلیین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستنبویه که کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ کاهو ست و بدا نکه مقصود در تغذیه صاحب غب یا تلیین ست چنانچه در آخر آن اطراف تهیه و خروس خصی و مغز سر هیچ یکسی که غثیان نباشد و زرده بیضه داده میشود و یا تبرید و در طبیخ هر دو چنانچه شل آب کشک جوسیده هند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصا در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید در یابند و یا خوف انقلاب بحرقه یا غب لازمه باشد پس گاه بیمار حیران برسد و فضج در قارده به بینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزا ست پس اگر بحران در تنقیه بدن از اده نمی کند بستر والا در آن هنگام معالجه بچند یکا عانت طبیعت به ان تا سبعه و از ادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و نقیض طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر از بینند اغراض بمسهل کنند و از انجمله سقمونیا بقدر یکدانگ در حلابست و یا طبیخ هلیله بتر هندی و تربخبین و میویز و اصول کاسنی و با دیان و خیارشنبر بدستور یکه مید انند و مختار آنست که آنرا مقوی بشاهتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضا قرص طباشیر مسهل موافق ایشانست و آنین نسخه مستعمل درین مرض ست بگیرند پوست هلیله کرد چهار درم مغز خبه بست درم سقمونیا یکدانگ، آب سرد بخرند و بعد ازان معالجه با دراز نمایند و اگر در انجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان چیزی از مطفیات قویه که در ند بسیار امراض هارا گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن براضعه که بسینه نهند قناعت میکنند و اما حمام باید که قبل از نضج تر باید نگردند و بعد نضج و نزوا خطاط آن افضل علاج ایشانست و خصوصا معاد آنرا و با وجود آن خطر اداد خال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از شل این خطار در غیر غب خالصه ست و دا حبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا طب باشد که دران عرق برفق کنند بحیکه قلب ایشان بالتهاب نگردد و بر و غن بنفشه و روغن گل مضروب با آب بالش کنند و دران مقام اطول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست لذا طالت مقام تر و خروج از حمام در آب بیگرم نشینند و بقدر استدا ذ دران مقام کنند که آن موافق بود و بعده چون از آبزن بعد حمام خارج شوند شراب بیض بفتیق ممزوج بآب سیار نوشند و پس از چار ساعت غذا عرق بسیار کنند و اگر او ده مرض چیزی باقی باشد از ان نضج یابد و بعد ازان باغذیه سبزه کم طبوخ بقول بدین صفت غذا سازند و بعد ا نخطاط از نوشیدن شراب ممزوج با آب تحرز کنند و تدارک کنند آب انار نند در اعضا بقوت شراب و مخالطت آن با آب چیزی بدا کند در شراب از استعمال آن بدست پس درین هنگام شراب بممزوج تبرید شدید و تر طیب کند و اگر در انجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند مثل آب مروق کاسنی و عنب الثعلب یا یکنخبین کی در ان خود مدمثل خیار بن و اصول مذکور بیخ کاسنی بخیسانند یا بکوبند و بعصارت کامل گویند که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتلطیف حرارت و بتفریغ خلط مستعفن باشد پس حمای غب ممتاز بهر دو امر ست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه قویتر و بیشتر از ماده باشد احتیاج در علاج آن بتلطیف حرارت بیشتر از خبایت باستفراغ ماده باشد بهر حال چون این تپ ابتدا کند باید که تلیین طبیعت باشیائی کند که با وجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشند مثل آب انار بین نم یکن

افشرده وشکر ومثل آب آلو وتمرهندی یا خیارشنبر الیده باشند یا آب لیمو باشکر وشربت ورد مکرر بسکنجبین بارد یا آب سرد هر دو اصد بعد رحمت
بنوشانند پس اگر باتب صداع وکرب باشد باید که حقنه لینه کنند وران مالالشعیر وعناب وسپستان وبنفشه ونیلوفر وخطمی مسوس گندم در روغن بنفشه وشکر سرخ
تا بکام داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را بسفل جذب کند ومسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد واگر فصل گرما باشد واگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا
دارند وبعد از استفراغ روز دوم وسوم آب انار چاشنی دار وجلاب بازک تخم خرفه یا یک سوده ویا آب ترنجبین مالیده صاف کرده بازک آب بنوشانند
ویا آب خیار بازک تخم خرفه وطباشیر بنوشانند ودرمیان نوبت بعد رفع لرزه وسرما آب سرد قوی الببردت بنوشند اگر در معده وجگر ضعف ودرم نباشد ولاسیما اگر
خلط نضج یافته باشد حدیث آزار در شکستن تیزی حرارت فعل نیک ست وضرر کمتر از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را که تپ او غب خالص نباشد یا غیر لوز حمیات
نایب باشد تا آنکه نضج ظاهر گردد ودر وقت لرزه هم ندهند واگر روز نوبت نباشد مالالشعیر چهل درم تا پنجاه درم باشکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند وبعد چهار ساعت
یا نیم ده درم نایب سپستان ده درم بنجبین ساده آب سرد بنوشانند وآنرا میخوش نکنند ونباید که سکنجبین عقرب بالشعیر دهند وناوی آمیزند تا آنرا از معده قبل نضج آن نافذ نکنند
ودیدن را غذای جید نرسد وایضاً مالالشعیر تنها بدو تنویم میکند اما وام که در معده بافت قبل رسیدن آن بجگر واستحاله آن بخون واگر مریض سکنجبین قبل از مالالشعیر
بیک ودو ساعت بدهند باک نیست که این موافق تر ست وایضاً بعد مالالشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا مالالشعیر را از معده وامعای دقاق ببسوی جگر
بسهولت نافذ کند وبعد ازان بیکدو ساعت مزورهٔ معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ وبقلهٔ یمانی وخیار وکاهو بروغن گاو هر کدام از نیمناک حاضر باشد آب انار وآب
غوره ودوغ بادام یا سرکه زدوده بروغن بادام یا معز بادرنگ وخیار وکاهو وخرفه آب جسرم وآب انار وآب آلوی تازه یا آب زرشک مانند آن از اینها پاره
که آنها صاحب این تب سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراطد در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیه هر طبیه موافق جمیع صاحبان تب اند ولاسیما کبوتران
وزنان وکسی که اطبه مزاج ایشان باشد وصبیان اطبه مزاج جوانان اند وزنان بیشان محتاج اند در حمیات بتر طبیب زائد تر تا بحال طبیعی خود تا رجوع کنند
ومع ذالک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیه ایشان بیشتر سرد کنند واز ین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار یا شراب
ولعابیه اسپغول شیره تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت باب سرد بدهند وبران خواب کنند در روز نوبت مالالشعیر ندهند تا خیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت جمعیت
آن کنند پس اگر نوبت در اخیر روز باشد بداد مالالشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست دیگر باره تدبیر برین حال باشیای مبرد مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج
در بول پدید آید پس این تب اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند وبهر گاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند ودر خانه اوساط
بنشانند وآب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند ونضج او کامل گرداند واگر صاحب این تب خالصه لابحام بعد روز هفتم داخل کنند واگرچه علامات نضج
ظاهر نشود باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا بالفعل از ین عادت باستحکام کند آنرا موافق تر بود ولیکن دخول در حمام مریض را غیر قوی
باشد ومعدهٔ او خالی باشد یا غذا بود ونشاید که مریض را لک بسیار استعمال کند تا آزار ماندگی پدید نشود ما بکه غرض طبیب از داخال او بحمام ریختن آب معتدل الحرارت
بتر می باشد تا بقایای صفرا تحلیل گردد وتر طبیب خشکی بدن نماید وبا یکدیگر ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیگرم پس اندک گرمتر ازان بعده آب
معتدل ودر حرارت بعد ازان بتدریج یکدو بار از سر تا پیر از نند واگر نفس مریض مائل بسجری از باهی رضا ضی یا ناری یا بچه زوج کوچک باشد در خوابند بران او باک نیست
که آن تر طبیب بدن او کنند ولیکن ماهی طریق سکباج وبچه مرغ تاب غوره وآب انار ومانند آن بپزند واگر مریض را قشعریان عارض شود در دهن تلخی دریابد در
استعمال قی بسکنجبین قی آب گرم وپاک کردن معده او مضایقه نیست واجمق شربت انار یا شربت غوره یا آب سرد وگلاب بنوشند واز سائر اشیا که در ان حدت
وحرارت باشد از غذا وغیر آن اجتناب نمایند وسکون وراحت بجمل آرند وغضب نیاورند که این مقوی صفراست پس صاحب حمیات غب خالصه چون این تدبیر استعمال
نماید تب او از هفت دوره تجاوز نکند وبسیار باشد که در چهارم وپنجم وششم دوره منقضی گردد حمیات غبانی وایلاقی میباید که سبب حمیات عفنی وچیزیست
که اجتماع خلط عفن در بدن دوم حرارت وفساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط وتعدیل مزاج باید آمد تب غب جاحت بتسکین حرارت غریزیه وتدبیر
مزاج فاسد بیشتر از تنقیص ماده باشد لیکن اولی تر آنست که مادهٔ بسیار مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند وموافق ترین چیزی برای آن آبانا رین میر

گر در قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار یازده درم خمیره بنفشه بگلاب مالیده صاف کرده و مقدار دو درم اسپغول با شربت آلو آمیخته
این شربتها حرارت غریبه را بنشاند و طبیعت را زم کند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد تلیین طبیعت بحقنه لین اولی تر باشد ضعفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و برس
گندم هر یک ده درم غب دانه بست عدد سپستان پنجاه عدد کشک سی درم همه را در چهار آثار آب بجوشانند تا بیک آثار آید صاف کرده مقدار پنجاه درم تا سه استار
ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ در آن بگدازند و پنج درم آبکامه آمیخته بعسل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر خطمی و بابونه هر یک ده درم سبوس گندم ده درم درم انجبر
پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند ده استار ازان گرفته ده درم لعاب اسپغول ده درم روغن بنفشه بیامیزند ده درم بوره کامی درآن
حل کرده بکار برند و اگر پنج درم آبکامه آمیزند قوی تر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبیعت را نرم کنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر وغیره نشاید داد و اگر طبیعت هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضی طبیبان گفته اند که درین تپ دوائی که دران حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ازین قبیل
از اکله تپ عرق گردد یا بسرسام باز گردد لیکن هر چه تری و سردی امید دارد باید داد محمد زکریا گوید که اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه بود و گیرنده بست و پنج
درم پوست بلیله زرد و در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم تخم خربزه بیرون آن حل کرده روز راحت هر گاه بنوشند و گویند دانگی و نیم
سقمونیا در بیست درم جلاب یک بار آمیخته باشد حل کرده بروز آسایش بدهند کرتن را یکبار از خلط صفرا پاک کند و بعد ازین شربت تب باز نیاید و اگر باز آید
ضعیف باشد و همچنین میکوید اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل تنعم یا ضعیف بود هر شربت ده درم تمر هندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا عسل
گردد و مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشند و بران خواب کنند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر آلوی پخته و مالیده دهند اجابت کنند
صبح آلو را بکار برند و با تمر هندی در آب گرم تر کنند و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف تر باشد و قوی گفته اند که اگر در ابتدای
مرض و در تزید آن حاجت تلیین طبیعت باشد هر روز دو استار تر بخبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمر هندی در آب گرم شب تر کنند
و صبح مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشند و حموضت میکوید سه استار تر بخبین در آب سرد حل کرده کسی را که تلطیف تدبیر
حاجت آید بجای کشکاب باشد داول تر آنست که در تپهای گرم دست از تر بخبین کوتاه دارند و اگر چاره نباشد بتمر هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن انجاک دهند
تر بخبین خوش اهند داد هفت درم شیر خشت دهند بجمله تر بخبین را در تپ صفراوی بدون چیزی ترش چون آب خورده و آب انار ترش و آب آلو و تمر هندی نشاید داد زیرا که حاصل
بصفرا گردد و اگر در تپ دیان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب شربتی مرطب چون جلاب خام یا آب آلو و آب تمر هندی و آب خیار ترش و ماء الفرع و آب نهدوانه
و آب برگ خرفه و شیره تخم او و لعاب اسپغول باشکر بنوشند و اگر دیان خشک نشود پیش از ماء الشعیر کشکینجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب راحت کند ماء الفرع مروج یا آب انار
بسبی که گفتیم باشد و نوشیدن شیره مزور سرد اراد بول اندرین تپ آفتی باشد و اصل درین تپ آنست که در روز نوبت بجز شیره تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمر هندی آب عنبر
مشک نخورند یا آب انار ازین یا آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نیاید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین روز هر چه خواهند
ماند چون کشکاب بغیر آن دو روز ندهند در روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب با نرسکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت و مزورده
ماش قشر یا طفشل از ماش مقشر آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزوره کند و با غوره بسازند و بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه گوید بسیار لطیف ست اگر در مزوره
صفرا باشد بدان تحمیل کردد و مزوره زرشک و آلو بنوشق بمغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که در روز نوبت پنجم باشد شم در ین صفت باید گفت بزیره و تخم خیار
و تخم خربزه هر یک بست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته دو سی درم سرکه دو سی درم آب بجوشانند تا بنیم آید صاف کنند پس شیره تخم او سی استار شکر آمیخته بقوام
آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تپ هفت باشد داین هفت نوبت در چهار ده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیط و طبیب غلطی نکرده باشد بعد از
نوبت پنجم غذا کمتر و سبک تر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و از روز سیزدهم باشد آرزو زیاده منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند و در نوبت
هفتم اگر ایام گرد و تپ منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که گفته شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی بخرنوس دران سکنجبین بپزند
ابن الیاس گوید که علاجش سه گونه ست اول تلطیف که حرارت غریبه و دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر بغذای موافق و مختار و بابه که هر سه جمله از تخم کاسنی و نیلوفر

هر واحد سه درم وازترنجبین و شکر سفید هر واحده درم بنوشند دیا تمر هندی بست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحده درم دوآب سرد حل کرده دیا جلاب آب انار بن مشجه بن سماق وقیه وازشکر و ترنجبین واحده درم وغذا مالاشعیر و یا برصیاوشان آلوی سیاه ده عدد وازترنجبین شکر سفید هر واحده درم مربهند و همین تمبر هار دو درشم بگذرانند بعده روز بیشم تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش ثلثا یا بین مطبوخ **صفت** آن سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک بیست درم آلوی سیاه عناب واحد بست عدد آلوی چیلی سپستان هر واحد بیست عدد هر یک را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید دران شیر خشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند و محکم بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند بعد ازان با ماالشعیر چهل درم غذا سازند و اگر نفس از مطبوخ کار نباشد و بر شرب او قادر نبود شربت ورد مکرر یا چهل درم با سکنجبین ساده بیست درم و آب دو رطل بنوشد و این مقیئست که فصل تابستان قوی و مریض را تشنگی شدید باشد و الا این حقنه تلین کنند **صفت** آن سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم عناب سپستان آلوی بخارا هر واحد بیست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یک دسته برگ چغندر یک یا قه خطمی یک کف کشک جوش یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند دران خیارشنبر و شکر سرخ و شربت بنفشه هر واحده درم داخل کرده در حقنه انداخته بعمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی کرده تبدیل مزاج بحلابات سرد مثل سکنجبین ساده و آب منداوانه و شیره تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند و اگر با این تب سرفه و درد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین شکر سفید هر واحده درم بنوشند و یا جلاب تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحده درم غذا ماءالشعیر دهند و اگر از تب چیزی بعد این تبها بر باقی مانده و تبدیگر مسمل فراوان آورند و چون تب بالکل زائل شود با یکه هر صبح سکنجبین ساده و گلاب آب واحده درم قرص طباشیر لؤلؤ بن یکمثقال بدهند این سه تا روز چهار دهم و بعد انقضای چهار دهم هر صبح شیره خرفه با سکنجبین ساده دهند و اگر احتیاج بتلیین نباشد قرص طباشیر لؤلؤ بن با آب نقوع سه اوقیه و ترنجبین بست درم بدهند و غذا مرغزی و آب انار ترش یا آلوی کوهی یا تمر هندی با گلرو و اسفاناخ بامزوره ماش یا سفاناخ و کدو دهند **صفت** قرص طباشیر لؤلؤ بن نافع درین تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد یکنیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد نیم درم همه را با یک سیلیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند در سایه خشک کنند شربتی ازان یکمثقال دهند تا کنار شان حمیات استخوان ایران و تجفیف آن بکثرت تحلیل و آن محتاج ست در دو با بحالت طبیعی بسوی چیزیکه تبرید و تطیب کند پس اگر فصل گرما و سوس جوانی و فراخ اصلی حبا یا نبض و مزاج عرضی نیز همچنین باشد احتیاج به تبرید و تطیب زیاده تر افتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید که هر صبح شیره تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند و بر برف سرد کنند اگر مزاج و معده ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع ست و چون مرض منتقص شود و تب زائل گردد و بینند که ماده مرض منقطع شده مریض را در حمام داخل کنند و چون از حمام خارج شود زمانی طویل استراحت کنند تا ثبوت بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم بگلاب و مق بدهند هر گاه که باشد ده درم بنوشانند و غذا مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی یا مغذا دام و شکر سفید و لحوم بچه مرغ و ماهی صغار رضراضی دهند **تجندی** گویند هر صبح سکنجبین ساده بشربت بنفشه و نیلوفر بنوشانند خصوصا اگر با صداع باشد یا شربت تمر هندی یا شربت اجاص و شربت بنفشه و تلیین طبیعت روز فتره آب انار این بشیم آلی فشرده بشیر خشت و شربت ورد مکرر یا شربت آلو مسمل یا نقوع مشمش نمایند و غذا ماءالشعیر یا خوباش ترش یا آب فواکه حامضه و بکدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تب ست سنای مکی پنج درم یا پوست هلیله زرد سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک ده درم تمر هندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیر خشت ترنجبین گلقند بعد ادوی هر یک ده درم بسم مقرر مرتب ساخته صباح بنوشند و الا این حقنه تلین کنند و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا عوض تخم کاسنی آلو و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد پنج درم ست و وزن عناب سپستان هر یک پانزده عدد چوکوفته پنج درم باشد بدستور و چون این تب پرشد دانمایند باید که تلیین طبیعت باشیائی کنند که با وجود تلیین او تبرید نیز کند مثل تمر هندی و آلو و آب هندوانه بسکنجبین ساده یا شیره تخم کدو یا تخم خیارین با شربت بنفشه و اگر با سهال یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و هندبا قالینوس گفته که حذف کنند از تلیین شکم محموم در روز دوم الا بحاجت عظیم و آنهرن گوید که اگر تلیین شکم صاحب غب بسبب ضعف او یا بسبب عسر اجابت و شدت مرض ممکن نباشد آب فواکه مزلقه حقنه کنند و ثابت گفته که

چون امتلاج بخورانیدن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در قاروره و بعد تنقیه و چون اراده تبرید جگر نمایند خرفه بپزند نمایند بعد خلو معده از طعام بعسل آرند و علی ابن زین گوید که معالجهٔ غب بمبردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تب طول نماید و ورم پیدا کند سعید ابن بیته الله گوید که چون حدوث این تب از سخونت مزاج و خروج او در حرارت و یبوست و استیلای بدن از صفرا بود واجب است که علاج او استفراغ مادهٔ زائدهٔ عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم ست که ابتدا بتلیین طبیعت با آب آلو و آب تمرهندی بشیر خشت و آب انار بین بشهم آنها با شکر یا شربت ورد و کمر بسکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی و استلا بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوزده بر استعمال مبردات مثل ماء الشعیر قبل دوزده بچهار ساعت اقتصار کنند تا مریض آزاقی نکند و مزاج او حدت پذیرد و بعد از ان بسکنجبین و آب انار آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دارد و آب تمرهندی بدهند و در زمانهٔ التهاب و شدت عطش شیرهٔ تخم خربزه و ماء القرع بسکنجبین بشکری و لعاب اسپغول آب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماء الشعیر بدهند و در شب استکثار مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور بسکنجبین خوراند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا بمرزه سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خوف حدوث خشی در روز دوزده باشد قبل نوبت انذکی از مغز بادام سبلول با آب انار ترش خوراند و اگر قی زیاده شود و رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بسالش روغن مورد کنند و اگر خلط مراق نماید قرص طباشیر قابض آب سیب استعمال کنند و شیرهٔ انار و انار رب بهی و تبرید معده با و آب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تب مفارقت کند از بچه مرغ کوچک آب غوره یا آب انار یا آب انبه بارید غذا سازند و بعادت و سکون امر نمایند **ابو منصور** گوید که جوانی را دیدم که آزاد حمای غب بود چون نوبت چهارم آمد با بیاستاد و دو قیء مفارقت میکرد و جد الشد و اعراض او در افزایش شروع کرد پس بسیار بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار برآورد و تب منقلع شد و خروج تام از ان یافت و ایضاً در حمای غب الصفرا نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت قابض و زمانهٔ تنقیهٔ او بعید باشد اسهال با آب اکثار دکنند یا نقوع بلیله و غیره که از محمد زکریا در قول جرجانی مسطور شد بکار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماء الشعیر بشب خیسانند چه اگر قرب نوبت دهند آزاقی کند غذا بمقول بارد سازند و مزورانی که در ان تربینی و ترشی باشد دنان سمید محلول در اب مصبوغ دانا بنیخوش و شکر بخورانند و بست جو را و آب گرم ترکنند و بگذارند تا سرد گردد بعده آب سرد شسته باشکر بنوشند و اگر غذای قوی تر خواهند زیر پای یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر و روغن بادام بار زعفران و یا سنبوسک با سفانخ و کدو و بطریق مزوره و کباهو و شاخهای چغندر مسلوق بر روغن بادام بار و غن گنجد شیرین یا بسماق ترش کرده مصیل و بادام سرد و کمیخته و با مزوره ماهی کوچک و کره و شاخ خرفه و یا سرکه و بادام خوراند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغز تازه خیار و بادرنگ بخورند ماء القرع و آب بهندوانه با جلاب و کنجبین و بهندا تعدیل مزاج کنند و لیکن تبرید بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود در سه مجلس هر روز آید مسهل نه دهند و سائر تدبیر بعمل آرند و دل آبهای مسهل آب انار بنوش بلعاب اسپغول بشب بنوشانند و بر جگر او در شدت و در اوقات خلو شکم خرقه در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته بر نهند و وقت غذای او قبل نوبت بسه ساعت و بعید تر از ان نیز و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تب قوی تر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای مسخن از اغذیه و تعب مسهر و حمام و شستن در آفتاب احتراز کنند و اگر تب بالتهاب و حرارت شدید باشد در رو نشیدن ماء القرع یا ماء الخیار یا آب بهندوانه یا لعاب اسپغول با آب انار بنوش یا جلاب تگنبر نمایند و ماء الشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز باشد غذا کمی باشد باردیگر ماء الشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماء الشعیر بقدر دو ساعت بسکنجبین داده بخوراند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب ست بعمل آرند **صفت آن** بگیرند ماء الشعیر دو اقیه لعاب اسپغول یک اقیه روغن گل و یا روغن بنفشه خام دو عدد صفرا یک خام یک اقیه سفیدی هیضهٔ خام دو عدد همه را با هم آمیخته بدان حقنه کنند و میان حقنه کردن و نوبت تفاوت کند و نوبت نگذرد بیش از سه ساعت روز نمانده بمرغ و برغالهٔ بخورانند بعد ازان بعادت و رکند **خضر** گوید که در وقت نوبت نقوع عناب آلوی بخارا با شربت بنفشه و شیرین ساخته بنوشانند و استادمن گفته که واجب ست احتراز از انکه محموم را نوبت ملاقی شود و معدهٔ او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و قوت وقت جهاد او قوی باشد و دران وقت باغذا محتاج نبود چنین ست امر در سائر حمیات نامبه پس اگر غلطی افتد و غذا بقرب نوبت داده شود قی کند یا نگذارد

که سکنجبین بآن حل کرده باشند و بعد قی تسکین نمایند و خواب آورند و شربت لیمون یا نیلوفر یا ناریخ دهند و از نشستن کافور مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که هر دو سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تب سرد گردد بسبب غیر رحرارت آن بسوی باطن و متحرارت غائره بسوی سر پس اطراف را داراب گرم نمایند و شرب آب سرد ترک نمایند و گاهی کبد ایشان ضعیف میگردد پس تقویت آن بشربت اصل السوس و غیره کنند و تنقل بگلقند کنند و شربت لیمون و بسی فرمایند

علاج عنب لازمه

بدستور علاج عنب دائره معالجه فرمایند اما در اینجا نسبت بعنب دائره بیشتر بنفیج ماده کوشند و مبادون سهر دوات شدید چندان مبادرت نکنند خاصة اگر غیاب بود و دانه ظاهر نشود و تنفیه فرمایند و در ابتدا جوشانده بنفشه و لیموی با آب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبیعی نکنند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و ناریخ و شیره تخم کاسنی و آب ترمسی و آلو بخارا افشره و یا تبریه بالعاب بدانه باشه لعاب اسپغول بزرقطونا و تخم کاسنی شش ماشه و در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق بیدمشک برابر کرده سکنجبین بزوری باسا ده و تولا حل کرده خاکشی با شیشه بدهند و گاهی شیره خیارین نیز افزوده میشود و یا خیسانده تخم کاسنی بگوفته عنب الثعلب گل سرخ گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یکسیم تولا بهندوشند و اگر تب تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر طبرزد سه ده یکمثقال در سکنجبین دوتولا نیخته بخورانند بعد از ان شیره ترشک شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه در عرقیات مناسب برابر کرده شربت نیلوفر و قولا اضافه نموده بنوشند و اگر بغیمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند و اگر تب اول روز مع سر آید و باز لازم گردد دبا نزده سر فرصه باشد لعاب بهدانه شیره تخم کاهو دراب برابر کرده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیره تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب الثعلب خطمی هر یک هفت ماشه بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل السوس مقشر هر یک چهار ماشه خبازی شاهتره هر یک شش ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه دو تولا خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز کرفس خلال نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دوم مغز فلوس شش تولا گلقند چهار تولا سنای مکی شش ماشه روغن بادام پنج ماشه افزوده شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق نکوه و غذا سه پرشله دیگر روز تبدیل بهدانه شیره تخم خیارین دراب برا ورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند در روز دوازدهم در مسهل گلقند یکتولا سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر همان تبدیل بعده و آب بفارقت نکند در پنج مذکور غیاب پنج کاسنی بهر منفی اضافه کرده دو روز دیگر داده روز شانزدهم بجزای مسئله مسطوره افزوده مسهل سوم دهند بعده همان تبدیل و اگر باخلط جگر و اندک تبیج چهره باشد شیره تخم کاسنی در عرق کهوه عرق شاهتره برا ورده شربت بزوری باره خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن پاب بنوشیدن دهند و اگر با سفره منی طبع باشد شیره تخم خربزه بریان شیره اصل السوس عرق بارتنگ برا ورده بدستور سابق داخل کرده بارتنگ باشیره بنوشند و اگر بازده فصل گرما باشد و بعد منضج و مسهل تلخ گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شربت نیلوفر ده تولا خاکشی شش ماشه دهند باز غنابه و دانه اصل السوس چهار ماشه بابهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بعده مسهل برعایت علل دهند و اگر تب صداع لاقی و قی باشد خاکشی شش ماشه بعرق عنب الثعلب ده تولا گلاب چهار تولا نمک گرم کرده سکنجبین ساده دو تولا حل کرده دهند دوم روز شیره تخم خیارین شش ماشه افزایند باز برعایت تنضج غناب پنج دانه گل بنفشه چهار ماشه عرق شاهتره و عرق نکوه هر یک پنج تولا جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شیره کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو تولا خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تب کم شود تبدیل شیر جات چنانچه گاهی بجای خیارین شیره مغز تخم هندوانه و گاهی مغز تخم کدو و گاهی بجای کاهو شیره تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی در دسر مراقی و بخارات باقی بود شیره کاهو مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه نبات دو تولا اسپغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیره خربزه نهان وزن نمایند و اگر با طپش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات و خفقان باشه فصد کنند و اگر خلط کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاسنی شش ماشه شربت نیلوفر دو تولا خاکشی چهار ماشه دهند **مصنف اقتباس** مینویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار تولا بآب بهیدانه بنسبت پنج تولا داخل کرده صبح دهند و وقت شام اسپغول نه ماشه خورده شیره خیارین نه ماشه با شربت آلو و بالنجدان

چارتوا خورند و باشویه از گل نیلوفر بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم دشک شود هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارسنی و سنبل سفید و گشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب عرق بید مشک هر یک یکمثقال تولا آب گل سد گلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک تولا سنبل سفید خضض تخم کاهو گل ارمنی هر یک چار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو دوپیاز بریخ یا با لک و ماش دهند و روز چهارم شیره بنفشه یکتولا در گلاب و عرق مکوه و نیلوفر هر یک شش تولا برآورده آلو بخارا هفت عدد تخم هندی چار تولا الیده شربت نیلوفر چار تولا داخل کرده بنوشانند و وقت شام آبی انارین تولا و نبات سه تولا دهند اگر اجابت ملیغ نشود و بشیافات و حقنهای لینه بارده طبیعه را کشایند و اگر فصل سرد نیز گرم بود فی الحال بسمال صفرا برآرند بخیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک شش تولا برآورده آلو بخارا هفت عدد تخم هندی چار تولا الیده شربت نیلوفر چار تولا داخل کرده بنوشانند و وقت شام آبی انارین تولا و نبات سه تولا دهند اگر اجابت ملیغ نشود و بشیافات و حقنهای لینه بارده طبیعه را کشایند و اگر فصل سرد نیز گرم بود فی الحال بسمال صفرا برآرند بخیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک

شش تولا آلو بخارا بست عدد گلقند چهار تولا شربت آلو مسهل پنج تولا روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند حجت آنکه این علت از امراض حادهٔ است و تعلیل تعجیل باید کرد والا بهلاکت میرساند کذا فی سر الاطبا و وقت شام غذا شلهٔ اسفاناخی دهند و صبح شیرهٔ خیار بزرگ کاسنی هر یک شش ماشه لعاب لیسوفطی سه ماشه در گلاب عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش تولا برآورده شربت نیلوفر چار تولا داخل کرده بنوشند و غذا بدستور دهند و در خلاصة التجارب نوشته آب سرد هر ساعت بتجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنبانند و این تب تا یکهفته هرگز نمیکشد و مبادا تمر هندی زائل میشود بسبب لطافت داده گذاقی المحلی **بعضی** گویند که تخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند بمثل کشنیز تر و آب انغوزه و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خیارین با شربت لیمو باشربت آلو اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بکشکاب آب سرد و آش انار در زشک و تمر هندی و تعلیل طبیعت کنند هر روز دو مجلس بشربت بنفشه و آب انار یا تمر هندی یا بانذ کی شیر خشت اندرین آبها یا در کنجبین قندی یا داب انارین فشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خنک مدر کنند مثل شکر و بنفشه و داشاه آن آلو و سیه بریخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج به بینند اگر غلبه خون باشد فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب بگذارند و فصد ناقص نیز کنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربت بنفشه و غذای لائق و چون قوت بازآید بعد شبانروزی یا قلا اسهال صفرا کنند از ملینات مناسبه و اگر بعد نضج در خون غلبه نباشد و سخنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی الحال باسهال صفرا مشغول شوند و اگر بقی نیز تلخی صفرا دفع کنند مفید بود و غذا با شربت بنفشه آش آلو بریخ سرد کرده نافع باشد معتاد آزاد آش آلو با بانذ کی پخته و چقندر درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر زیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاجهای محرقه بکار برند **شیخ** میفرماید که علاج غب لازم چون علاج غب دایره هست لیکن مراعات با حوال نضج داده بیش ازان باید کرد که در غب دایره و تبرید بسیار تمیین معمول است و تسکین حرارت اشربهٔ قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و کنجبین داده و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل و شربت حماض اترج خوردن و خرفه بصندل و گلاب و انذکی کافور سرد ساخته سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصد در تبرید و ترک تلطیف درین تب خطر عظیم دارد چه اکثر موذی برق میگردد و درازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج میشود هنگام تقصد در تلطیف بر عایت تقریب بحران عمل کرده اگر مادهٔ بر حرارت غالب بود اول بنضج او کوشند بمنضج بارد بعده مسهل صفرا دهند و در اخر بتسکین حرارت رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض بار الفواکه دهند و در صورت لیت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر فربه باشد آب خیار سرد کرده دهند که تسکین عطش و سر فرو میکند و افشرهٔ آلو کم ترشی مفید میشود **ذکر بعض ادویه** نافع تب محرقه شیرهٔ تخم کاهو نارمشک لعاب اسپغول نارمشک لعاب

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هر چه در علاج غب دایره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت غالب ترست یا مادهٔ اگر حرارت غالب تر باشد اول بتسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوب و افراط تبرید درینجا ضرور و حیث تسکین حرارت اشربهٔ قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و کنجبین داده و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل و شربت حماض اترج خوردن و خرفه بصندل و گلاب و انذکی کافور سرد ساخته سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصد در تبرید و ترک تلطیف درین تب خطر عظیم دارد چه اکثر موذی برق میگردد و درازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج میشود هنگام تقصد در تلطیف بر عایت تقریب بحران عمل کرده اگر مادهٔ بر حرارت غالب بود اول بنضج او کوشند بمنضج بارد بعده مسهل صفرا دهند و در اخر بتسکین حرارت رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض بار الفواکه دهند و در صورت لیت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر فربه باشد آب خیار سرد کرده دهند که تسکین عطش و سر فرو میکند و افشرهٔ آلو کم ترشی مفید میشود **ذکر بعض ادویه** نافع تب محرقه شیرهٔ تخم کاهو نارمشک لعاب اسپغول نارمشک لعاب

بهدانه سه ماشه عرق کاسنی عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج تولد شربت نیلوفر دو تولد و دیگر به الفت الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ پوست پنج انجیار پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق مکو عرق بارتنگ بر اورده شربت بنفشه دو تولد خاکشی شش ماشه اخل کرده بنوشند و اگر قبض بسیار باشد شیرهٔ اصل السوس سه ماشه افزایند و دیگر که بعد سه روز از اسقاط حمل تب آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بر اورده شربت بنفشه دو تولد خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند **دیگر** اگر تب و قی و غشوه گی و بول دم برازبر دو موضع از کثرت انصباب صفرا و حرکات سوداوی محرک طبیعت و صفرا به باشد و غم جوان فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چار تولد گلاب دو تولد شربت نیلوفر دو تولد خاکشی شش ماشه وقت شام و شیرهٔ غاب پنج دانه شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ تخم کاهو هر یک شش ماشه عرقیات ده تولد شربت بنفشه دو تولد خاکشی پنج ماشه بحبت صبح دهند و باشویه کنند و شاخ بریا هم بکنند **دیگر** برای تب حاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه آب نخود انار پخته داده در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بر اورده شربت نیلوفر دو تولد خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی بارفراط و بول سوزان باشد شیرهٔ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خربزه سیاه هر یک یکتولد اضافه کنند و خیارین بوقوف نمایند و روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه عنب الثعلب گل سرخ هر یک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم خیارین تخم کاسنی هر یک یکتولد شب در اب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت تولد تمر هندی چار تولد تربخبین دو تولد گلقند دو تولد مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یکتولد اضافه کرده بنوشند وقت تشنگی بجای آب عرق کاسنی بیاشامند وقت دو پهر نخود اب سه پهر شلهٔ ملایم بخورند روز دیگر تبرید داده فردای آن در مسهل بسنای مکی هفت ماشه اضافه کنند **دیگر** اگر در تب محرقه اضیسانده بزبان عارض شود باشویه و گلخیرو تبرید بکار برند و چیسلانده بوقوف کنند و بار چه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند **دیگر** اگر با سوء تنفس بنا بر هیجان باده بود انتظار نضج نکرده برای تنقیص مادهٔ مسهل خفیف دهند **دیگر** اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرهٔ کاسنی هر دو اصد یکتولد در عرق بادیان ده تولد بر اورده گلاب دو تولد انگبین دو تولد داخل کرده خاکشی باشیده دهند و فارنگی پخته جائز دارند **دیگر** اگر مردمخی صفراوی مزاج دارد خون خالی عرق باشد فصد نکنند که مهلک ست و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هر یک چار باشد در عرق عنب الثعلب ده تولد جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو تولد خاکشی چار ماشه دهند و اگر آثار ذرب ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بعد سه روز اصل السوس چار ماشه افزایند و عوض خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شیرهٔ کاهو کنند **حب کافور** نافع جهت محرقه و دق و مسکن حرارت صندل بگلاب سوده زهر مهره سوده کات سفید کتیرا تخم خرفه مقشر تخم خشخاش هر یک یکدرم کافور عنبر هر دو اصد نیم درم مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هر دو اصد یکنیم درم بلعاب بهدانه یا اسپغول جمع ساخته دو اتی تخم خاکافور در حمای دق خواهد آمد **سفوف هندی** مفید تپ محرقه ست گلو طباشیر هر سه سوده صندل سفید سوده هر دو اصد یکمثقال کافور عنبر هر یک نیم مثقال سفوف ساخته بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خورانند **قرص طباشیر** کافور حیات حارهٔ مستعمل طباشیر یکتولد از رشک دو تولد تخم کاهو سی مقشر مغز تخم کدو سی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر دو اصد یکتولد گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کتیرا نشاسته هر یک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یکماشه عنبر افیون دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول افراص سازند خوراک سه ماشه با یک کاسنی هر وق یا چکیده آن **قرص طباشیر کافوری ملین** در تبهای گرم مجرب راس السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گرد سماق هر یک پنج درم زرشک طباشیر هر یک شش درم ترنجبین دو درم کافور یکدرم زعفران یکماشه بدستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمولست طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید هر یک چهار ماشه و نیم ماشه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو خرفه مقشر هر یک یکتولد بزر الیج دو ماشه کافور سه ماشه زعفران یکنیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه ازان سایه در شربت نیلوفر رشته بلیسند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که بیع تدبیری نافع تر از یکسن حرارت نیست و آن بدستوری نمایند که در علاج غلبهٔ مره مذکور شده لیکن در بیخ از تبرید مبالغه نمایند و آنچنان باشد که وقت صبح ماء القرع و ماء الخیار بوزن چهل درم

گرفته شربت صندل چهار تولا آمیخته بریزوف سرد کرده و یا بشوره پرورده اول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم تولا آمیخته بلیسانند و پس
بنوشند اگرچه اقراص بعد بنضج و تنقیه بعمل می آید لیکن در اینجا حاجت انتظار النضج درین امر هیچ قصور نباید کرد و از دوازنی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در
خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین کهنه از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی و آب آلو و ترنجبین و مانند سکر کهنه صندل و قدری کافور ترکیب
داده باشند عظیم النفع است و نزد فقیر بقوع الشیر سه تولا در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت تولا و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک دو تولا آبی
عظیم دارد و از صندل سفید گل بنفشه و کتیرا بید و کشنیز خشک کاهو هر یک پنج ماشه سوا کتیرا بریشانی و صمغ نما نیذ و صندل سفید و کشنیز خشک و تخم مورد
هر یک یکتولا در گلاب دوغ گاو سوده بر معده و جگر دوال نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب دوغ تر سازند و خیاره و بادرنگ تر بریاره کرده بیوانند تخم
و مغز آنها نیز تا رک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه هم بیوانند آب برگ بید ساده و بید مشک و طباشیر و کشنیز سبز و عرق بید مشک و گلاب هر
یکتولا حمضض کی صندل سفید بوش در بندی هر یک چهار ماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یکماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر و هندبا و یا اسفاناخ و بنوباش و کشنیز سبز
بانان و یا برنج خورانند و همیسان تا هفت روز نگذارند و در هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هر یکه پانزده ماشه آلو بخارا ده عدد سیب
در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم یا دو خیسانیده صاف نموده خیارشنبر هفت تولا ترنجبین پنج تولا گلقند چهار تولا شیر خشت سه تولا بالیده باز صاف کرده
شربت آلو مسهل علیخان چهار تولا روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام شام اسفاناخ خورانند
و روز نهم این تبر مدد دهند طباشیر ده ماشه سوده در خربزه صندل ساده یکتولا آمیخته و رق نقره یکعدد پیچیده بلیسانند و باقیش شیر خیارین و مغز تخم کدو و ترنجبین هر یک سه ماشه
لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت تولا برآورده شربت نیلوفر چهار تولا حل کرده اسپغول نه ماشه شرف زده بنوشند
و وقت دویم غذا خشکار گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین مسهل دهند پس نگذارند اگر اندکی تب باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت نیلوفر دو تولا آمیخته
بلیسانند و بالایش مالالفتح یکنیم یا دو شربت صندل سه تولا و شربت نیلوفر یکنیم تولا بدهند تا روز پانزدهم روز شمار زده هم اگر تبی باقی مانده باشد بالمطبوخ هلیلهٔ زرد
و شربت ورد مکرر البلیلی چهار تولا و سکنجبین ساده چهار تولا بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچه مرغ خواره با برنج دهند و روز هفتم هم قرص طباشیر ملیس سه ماشه در شربت انار
شیرین دو تولا سرشته باشیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یکی سه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک هفت تولا برآورده شربت بزوری
معتدل یا برد چهار تولا حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا بدستور دهند و بهمین نسبا باشد که نوبت این تب تا هفته نزدیک رسد و چون شر و مفارقت دنیا دشوار که
مطبوخ هلیله حاجت آید لذا فی الاکلیل قدیر بهار الدین قلمی فرموده که هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض همچنان بر جای باشد سکرگاه قرص کافور و سکنجبین یا بید داده و وقت طلوع
آفتاب کشک بسیار کرده بعد از اوای مگیر شربتها سرد کرده دهند آب سرد بستور لطیف کند اگر از احتساب بسیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج فصد فرموده اند و بعد از ان مسهل صفرا و آنگاه سکنجبین
و فصد چنانچه آمد تواند کرد و در طبقه پس فصد وقتی واجب شود که علامات استمالهٔ خلط بران ظاهر بود و قوت قوی الا استفراغ صفرا باید کرد و چهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل
باید ساخت و سائر ملینات قوی گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی رخصت نیست و بعضی از مکی مقوی نیاد طبیات با مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بلغم فرموده
قوی یا مناسب بی دو بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز شبقت خویش دو مجلس اجابت صفرا کند و این علامت جهت آنکه آن خلط دال بر غلبهٔ خلط بدست و میل
کردن طبیعت بدفع آن و بالاشک چون مددی نباشد بزودی طبیعت ازان عاجز آید و تدارک نپذیرد بل هنگامیکه مریض را ازان اجابت خفت عظیم حاصل شود و مطبوخ
از علامات چنان دریابد که خلط کم رقوت و افیست و همان مقدار انقا حاصل میشود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را در سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که
بعد ازان قوت استفراغ نگه نداشته باشد و داده میهاج ست کذا فی النبض الکبیر و اگر از هفت روز نگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کند و اگر از هشت روز نگذرد
و قوت و فاکند در روز دهم استفراغ باید نمود اگر محتاج باشد و چون از دهم نگذرد باستفراغ حاجت نشود چه اگر قوت بر جاست بر جریان نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله
خشک شده است و اگر قوت ضعیف ست خود استفراغ نشاید کرد و در هیچ مرضی مخالف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان مدرکه حرارت این تب غالب داشته
و اشتهای طعام نداشتند و از شدت تشنگی رنج یافته و احشای ایشان هم از آفتی خالی نبود و اینظور نضج که روز هفتم میباشد در تب البته نضج ظاهر گردیده بود

دوغ گاوی بریخ و یا الفسرد کرده ۱ درم همراه طباشیر سه ماشه بنابر منع آن از عفونت و آنانکه معتاد بهم بودند گاهی بی نان از جزات گاوی بسیار میدادم و تبرید عظیم می بخشید چنانچه اندکی فراشاید امید کرد و بعد ازان هر روز همانوقت تا سه چهار روز فراشاید بستور میشد بلکه غشیان و تهوع وقتی هم پدید آمدی و تب هم بهمانقدر بحال خود بود و فترتی ظاهر پیدا میکرد ولیکن جهت رفع فراشاید تب و درگیر عوارضات طباشیر گرد سماق دوانیهیل وست گلو هر یک سیماشه سوده در شربت لیمون نیلوفر هر یک یکنیم تولا آمیخته لیسانیده و غذا چون میخواستی پلاو خشکه گیلانی با جزات مقرر داشتم از روز چهارم بهم خیر میگذشت و بروز نهم هم و شهر دهم صحت کلی می یافتند و باید دانست آنجا که از خشکی زبان و دهان لبها بتر قد و بسیار بسیار بریخ بود باید که پیوسته آلو بخارا و یا زردالو و یا تر هندی در دهان فارغ و یا بدانه و باید که لعاب از بدانه دریشه خطمی و تخم خطمی و گل خطمی و گاوزبان همه دیا هر چند بست آید در اب شیرین برادرده لحجه مضمضه کنند که بسی ملکت

شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج باستفراغ نشوند مثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص مادّه بجهت تخفیف بطبیعت در انضاج باقی مادّه و اخراج چیزی که در امعاء و قریب او باشد تا بجز ازان بسوی سر و قلب صعود نکند و مورث قلق بیشتر نگردد پس تعجیل درمان اولی است و الا استفراغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر دران صغر البسیار خارج نشود و گاهی نفع می بخشد اگر در انجا قارورده کند و سرخ باشد و محرقه محتاج بتلطیف تدبیر شدید تر است زیرا که مرض حاد تر و بحران و منتهای آن سریعتر بود و همچنین بتر بید بالفعل چیزیکه آنرا بخور نداز غذا و دوا با وجود بودن آن باید داد و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگر چه اشتهای او نداشته باشند و خصوصاً در شخصیکه از ان چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تحلل بدن آن مانع و ایضاً محتاج بود بتبلیین در ابتدا قویتر مثل شربت و در مکر بسکنجبین و آب سرد و یا شربت بنفشه یا حقنه لینه تا مواد و اخلاط بسوی اعلی متصاعد نشوند و ایضاً بمعالجات حمای ساده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از شربه و ملینات و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تب خوابکردن راب ترهندی با شکر محلول نیکو باشد و گاهی اندکی کافور دران داخل کرده میشود اگر احتیاج به تبرید قوی باشد و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاسنی ایشان را خیسوت و هندوانه یعنی مغز تخم آن در نزدیک کمال احتیاج آب و مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا مستحیل بصفرا نگردد و برای ایشان بهتر است و در شرب آب سرد باینچه مذکور شد از نبودن درم در جوف و ضعف در معده و کبد و ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چنان بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اخلاط دهن طلب آب را فراموش میکنند پس واجبست که هر وقت اندک اندک از ان بنوشانند بجرعهای بسیار تا خشکی بر حلق و دهان ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک دیده شود و اعراض مفرط آنرا بدانچه در ذکر اعراض مذکور گردد و هر چه در ابواب آنها مسطور شد معالجه پذیرد و باید که از افراط در اعراض رصاحب محرقه احتیاط کنند که دران خطر بزرگست و واجبست رعایت نفس ایشان چه شدت و توانائی آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس حمایت آن بالطبع بارد خوشبو و تدبیرات مقویه شربا و طلاء نمایند و نواحی صدر را تشنیع شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و بیوست و باید که حفظ رؤس ایشان نمایند بسرکه و روغن گل و صندل و گلاب و کافور و مانند آن انچه تبرید راس و دماغ انجا زان حفظ رطوبت آن کنند و تظلیل بطبوخات کرده ران بقولات بارده بکوشش کرده باشند چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام و اخراج حرارت باید که در گاه بیداری بایشان ادشتاد نمایند معالجه آن کنند بمنومات مثل شیره تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش اگر چه از خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بدنیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکوست قرص کافور ست و دران قرص سکنجبین بشیره تخم خیارکاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم بسکنجبین ان نسبت و پنج درم تا سی درم بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنچه ا سهال باشد قرص طباشیر خالص تا

قرص کافور که نیکوست طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم دنیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل اسفید یکنیم درم رب السوس نشاسته هر واحد یکدرم کافور یکنیم گل نیلوفر عنفران دو دانگ شربتی ازان دو درم

البیضا گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ تخم خرفه هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا رب السوس هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ کافور یکنیم دانگ شربت دو درم و هر گاه مرض انحطاط یابد نمایند بجام که آب مائل بسرخی باشد پاک نیست و حمام نرصاحبان حمای محرقه برای کسی محبوب تر ست که تب او زیاده شور باشد

مصنف ملکی گوید که هر گاه حمای بطبقه از عفونت صفرا باشد و قوی الحدت و عرارت بود و بغلبه اشتداد کند مثل حمای معروف بقوسوس آن محرقه است پس می باید که استکشاف تر بدید و تطفیه حتی الامکان نمایند که از تبخیر

موافق ترین چیزیست که در بین مرض استعمال آن کنند واگرچه در نضج و بحران در کند دران ضرر نیست و بهگاه درین تدبیر تقیه کرنند مریض را خطر دارد و مدین جهت باید که مریض را در اول روز ماء القرع سی درم و جلاب ۵ درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد و بعد از ان عقب آن ماء الشعیر یا آب انار بدهند و وقت خواب با ماء الخیار یا آب هندوانه با ندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در ترتیب وی مسطور شد با نیم درم طباشیر و یکدرم مغز تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما با ربع بریرف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرفه و کاسنی و بنفشه و بنفشه و قید علی ای حال معمول اتاب کاسنی یا کشنیز و خرفه و گلاب مضروب ببوم سفید که بر وی گل و روغن بنفشه مانده کی سرکه ساخته باشند باید کرد و سر کرد و نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشه تازه و صندل و گلاب کافور بیابند و مسکن او سرد باشد زیبا باد کش که دران باد آید و باد در مواضعی که دران هوای شمالی آید و آب بپاشند و از سید و گل سرخ و گل سپید و بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و دران شکر گیزه اندازند تا مریض دران نظر نماید و اگر فصل زمستان باشد قدیلی میگردانند و مسکن معتدل الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بچادرهای معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا هوای سرد استنشاق نماید و تلطیف حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی کرد سینه و قلب است و وتاراز حق حرارت غریزی باطل آن حاصل نباشد و مریض را بگفتن کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره باین تدبیر ملازم باشند تا انکه مرض بمنتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که تلطیف غذا و اقتصار بآب انار و آب سیب مپیوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض باضمحلال افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران بعرق خواهد شد دران شک نبود دران مریض را از جای سرد بموضع قلیل الهوا برسند و اگر بینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض رو بانحطاط آورد انگاه بتدبیر اقامین پردازند و بهگاه در بدن بقیه مادهٔ مرض باقی مانده و تحلیل نشده و در گرما بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنقیه باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر دو احد بست درم با یکدیگر بیامیزند و قدیه سکنجبین بزوری سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای مادهٔ غلیظ کند و تنقیه آن از طرق مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و دران منفعت کثیر در بقایای اخلاط ست و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که تفوح شمش استعمال نمایند که آن تنقیه بدن و اخراج بقایای اخلاط حادرا زان برفق و سهولت کند **صفت آن** بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بست مدد سپستان سی عدد مویز منقی بست درم تربندی بست درم گل سرخ هفت درم بنفشهٔ ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر دو احد چهار درم سناشش درم شاهتره ده درم بادیان انیسون هر دو احد دو درم پوست بلیلهٔ زرد کوفته پانزده درم در شش رطل آب جوش تخفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و شب در خانه گرم بدارند و بعد سه روز صاف کرده ازان هر روز چهار اوقیه بگیرند و قیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض دران تدبیر نمایند و از نظاهر حذر کنند زیرا که ادنی نظاهر صاحب مرض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا دوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض متطاوله مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آنکه ازان استکثار کنند و دران ارکان نمایند **ایلاقی وحرجانی** مینویسند که درین تب با طن گرم تر از ظاهر میباشد پس تدبیر تسکین حرارت دران خویتر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهار گونه ست تبرید هوای خانه و خوراندن اشربه و اغذیهٔ باردهٔ و استعمال ضمدهٔ باردهٔ و بار بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا و معالجات حمیات حاده مذکور شد و اما شربت که از شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ تخم خرفه تخم کاسنی ساخته باشند و آب آلو و آب ترنجبین اگر طبع نرم بود آب انار دانه و دست جوا و اگر زمی طبع بیش ازان نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزیکه زمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده تر گردد بقبض آن بردارند و بهترین ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب خیار تر میل و با را لقرع با ندک آب غوره یا اندک شکر با کنجبین یا بدو لو و هر روز ازین شربتها اندک اندک بخورانند و بهگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تب و اعراض آن بر مال خویش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ده بدهند و وقت براه ران آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر معده و جگر و دماغ و اعضای اندرونی ضعیف و درم در بدن نباشد آب سرد منعت نافع باشد بالجمله در اب سرد دادن انتظار نضج باید کرد **صفت** شربت صندل بگیرند صندل سفید سوهان کرده

پنجاه درم و بکشانند روز یا بیشتر در سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و آب کرطل ضمیا نیده بجوشانند تا بنیمه آید مالیده صاف نموده باشکر دو طل بنوشانند آنرا شربتی قوی باشد و تخم خرفه و اگر کسی را سفره باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بیا یاشد که بیمار بسبب برآمدن بخره باغ از خوردنش غافل نشود و اگرچه تشنه باشد آب نخورد و نخواهد هرگاه اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت دو درهم و اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد بلعاب اسپغول رقیق یا جلاب خام یا آب انار یا بیدانه دو درم آب نخورد و اگر آب نخواهد دعائه ترهندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی ننشاند و اگر انما عی از فطولات بر سر نباشد بر دعن گل یا نیلوفر سرد کرده آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی ننشاند و اگر با تقی مثل زکام و نزلات و سرفه باشد یا در سرگرانی یا سینه دلیل صعود بخارات بود باغ باشد با وجود این موانع هیچ از این نشاید کرد و مضرترین چیزی با این موانع دوشیدن شیر سر بسر است از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این و غیرها آب سرد و شیر سرد سود مند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سرگران تر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال بینی دروی سخت سرخ باشد خون از بینی آید و درین صواب باشد و الا تدبیر الا آماده بجانب پا بیا باید کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تب باشد پس شربت خشخاش بماء الشعیر با حرارت دیموت تب برا بری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری شکم و سرو بنی پدید گردد و تشنگی زائل شود و اگر بسیار پرسند باز خفتن ملوث دارد و تکلیف تغیر عادت نمایند از بهر آنکه خفتن بران شکل دران را خشک گرداند و بسیار تشنه شود **صفت** جبی که تشنگی ننشاند مغز تخم خیار با درنگ تخم کاهو ورب السوس اصل السوس و تریجبین مساوی سا ییده بلعاب اسپغول یا بهدانه جهسا سانند و درد هن گیرند **صفت** قرص طباشیر کر تشنگی ننشاند طباشیر پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار با درنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسپغول قرص سازند و هر صبح روغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بیرون آرند و دندان را بمسند یل درشت بمالند تا بخار و درشتی زبان برخیزد و عقب آن اندکی آب یا شیر اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرفه و کتان بگلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور بر سر ساعت ببویانند و بر جگر سینه خرقه کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن از ین احتراز نمایند در وقتی که بیمار در ان عرق کند و بشکوه او اسرد نکنند تا تحلیل را کم نزدیک ست باز ندارد و مرض طول نکند و اگرچه درین تب درازی مرض سالمتر از تیزی تب بود محمد بن زکریا گوید سحرگاه آب آلو دهند و باد او کشکاب و خیره و آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول در فرو نشاندن حرارت هیچ تقصیر نماید کرد و بسیار طبیبان جاهل اگر گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تا خیر کند اتفاقات نباید کرد که من بهر دو طریق را آزموده ام تسکین حرارت را بی خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت بارها سبب مرض بهرض ست تا احتراق حمی دماغ و معدهٔ او را بریان کند و اعصاب را کشند و قوهٔ خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث دماغ اعصاب و عضله ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر دران بنفشه و خطمی کوفته بیخته بسرشت سخت موافق باشد بر سینه و گردن کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته بر روغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غذای صدقه اشاره کرده ایم بکار برند و اگر بیمار غذا نخواهد یا بخورد ان بود در روزی دو بار کشکاب باید داد بار دوم آنوقت که قوت تب اندکی دران ساکن شود و در روز یکه تب سوزان تر و صعب تر بود کشکاب با آب آلو آمیخته باید داد تا هر بار بسیار برای شهری تعب نکشد و قدار صعوبت تب معدهٔ او از شربتی سرد باز چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و حالیس درین تب وقت صعوبت حرارت آن مارا طعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات خواهد آمد و اطعمهٔ خوشخو که اشتهای طعام بجنبانند پیش او نهی آرند جوان مرغ ملفوف بخیر و مشوی در تنور کهنه پیش او بشکافند و بسیار باشد که بسبب نصد صعب تر شود و لذا تب سوزان تر گردد پس اول در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر بر خلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غلبهٔ صفرا دایره مذکور شده و اگر طبیعت نرم باشد بمجس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب سکنجبین چند باید کرد **صفت** قرص طباشیر مسک گیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب الاس نیکوفته و بهی پاره کرده بیزند و بنوشند و اگر دران گل ارمنی یکدرم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قوی تر باشد و شربت سیب

نسخه قرص طباشیر

نسخه قرص طباشیر

وهبی وریباس آنرا موافق باشد واین سفوف لطیف آنرا نافع بود صفت آن اسپغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هریک دو درم صمغ عربی یکدرم واگر اسهال خونی باشد درین سفوف که بادام الاخوین ریوند چینی زیاده کنند و بشربت بهی دهند یا آب بسماق یا آب برگ خرفه یا آب برگ حماض و غذا مزورهٔ انار دانه یا سماق یا رز شکسته که دران برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب و آب سماق فیک باشد ابن الیاس گوید که علاج عنبالثعلب است هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و تربخبین هر یکدرهم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماء الشعیر یا بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش و هندبا و آب انار ترش بشیم افشرده سه اوقیه و شکر سفید و تربخبین هر یکدرهم بنوشانند تلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند و طبیعت محتبس نگذارند و در نیمروز آب صادق البرد بیاشامند و لهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء و باید که مبالغه در تبرید و تلطیف نمایند زیرا که تاخیر در تبرید و تلطیف در شل این مرض خطرناکست و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نمایند اورا غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد دکر چیل مثقال با سکنجبین ساده بست درم و برف دوسن کنند و این وقتیست که با تب سرفه نباشد و هرگاه ایشان را سعال خصوصاً با سهر عارض گردد هر صبح جلاب از شربت بنفشه و شربت خشخاش هرکدام که باشد ده درم با تربخبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر و تخم کاسنی تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بست عدد و سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران شیر خشت و تربخبین هر واحد بست درم مایه صاف نموده بهنگام بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در اخر روز غذا بماء الشعیر سازند و در سه روز اسهال از تبرید و تلیین غافل نباشند و چون بینند که مریض بنیان میگوید باید که موی مقدم سر او بتراشند و خرقه کتان بسرکه و گلاب و صندلین و روغن گل آغشته بنهند تا دوع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت دماغ نماید و مساعدت بساعت تبدیل آن نمایند و بگیرند صندلین گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر فرفیون و در شیشه قرص سر اندانته خوب جلبانیه بر ساعت بخلجه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان مثل ال وزیر خشات سبلول بگلاب باشد وزیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سبز پر از آب بنهند و رو بروی آنها خیارکها هو کدوی تر و سیب و گل بنفشه تر و نیلوفر بر دارند و بیاد کش که بران گلاب پاشند تروح نمایند و بر سینه بگلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما نیز باشد و اما هرگاه سرما باشد در مکان معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوئی بارد مقوی دماغ مثل بنفشه تر و صندلین گلاب ببویند و هرگاه تنقیهٔ بدن کردند و عرق از صفرا پاک شد هر صبح شیرهٔ تخم خرفه بست مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه بنجانه مثقال یا آب بید و ماء الخیار هر واحد پنجاه درم بقرص طباشیر تلیین کنند مثقال و غذا ماء الشعیر تخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آنکه چهارده روز برین مرض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند و غذا مزورهٔ زرشک یا آلوی جبلی یا مغز هندی یا انار دانه یا مغز بادام و پنجم مرغ سازند و هرگاه حرکت کند و قوت قوی گردد بعد بست روز در حمام داخل نمایند و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد و زیادهٔ معتدبه تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن شود و حرکت مکتسبه از حمام زائل گردد بعده شربت سیب یا شربت بهی هرکدام که باشد ده درم با گلاب ده درم و یا اگر سکنجبین باده و گلاب در عرق بید هر واحد ده درم بنوشانند و جامهٔ صندلی گلاب بران پاشیده بپوشند و امتصاص انار سخوش یا انار دانهٔ منخوش و سیب ترش و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندبا و بنفشه خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو سازند مجندی گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمرهندی یا آلو و جلابات بلعاب اسپغول غیر صادق العلاوه جرد بنوشند و در مسکن بارد نشینند و تلیین طبیعت بتمرهندی و شیر خشت و شربت ورد دکر ببرف مریخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک و آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار سخم کوفته با تربخبین خشک یا شیر خشت و هندبا و غذا ماء الشعیر بمزعفر یا دام یکدو یا کاهو و اسفاناخ با آب غوره ترش کرده یا خیرترش و مانند آن و یا نان مخمول با کل بگلاب شکری ترکرده بدهند و تلیین طبیعت بمقتضای لینه بمثل تربخبین عناب و سپستان و جوکوفته و بنفشه و خطمی و خیشه رسازند و آب صادق البرودت سیما در تیمر و زخصوصاً در فصل گرما منع مکنند و اگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیلهٔ زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ خاکراکه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد دکر مع شربت وینار

یا شربت آلو مسهل نمایند و از عدس شکم خدر کنند تا ماده مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون هفته خصوصا با بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت بنفشه یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از بریده و ترطیب و تلیین غافل نباشند و این مطبوخ آزمایش است و نسخه او و همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در سیچاوزن نیلوفر و غیره هر یک دو درم و عناب سیستان هر دا حد یازده عدد و شیر خشت ترنجبین هر یک یازده درم مست و غذا بنوماش مغز بادام و چون هفته که هذیان نیکند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقه درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و با بهها بشویند و با شیای خشنه بمالند و در نهادن ادویه بارده بر سر مضر تست پس ترک او نمایند و قرص کافور نیکدرم بشربت صندل یا آب خیار یا هند و انه یا مارالقرع برای ایشان نافعست و آنچه بر زبان او از صفرا یا سودا باشد بخرقه کتان که در آن اسپغول و شکر باشد بمالند **ابن هبته الله** گوید که طبیب باید که در اول امر بدن را از علاج شدید مسهل قوی نماید بلکه ابتدا بمسهل کند مریض که آب آلو و آب تمر هندی بسکنجبین مرتب از تخم کاسنی بنوشانند و مارالشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیه روز مارالقرع یا طباشیر و جلاب و شیره خرفه بسکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در اخر روز مارالشعیر بنوشانند و در شب هر دات دهند و تبرید جگر بصندل و گلاب بخرقه کرده نمایند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و صحت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور فورا دهند و صبح مارالشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط لقیح بود مریض را بشربت آب ببرف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شربت شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول بسکنجبین نمایند پس اگر طبیعت قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر مسک دهند و رب سیب و نیلوفر و صندل و کافور بنوشانند و در خموشی سکاکین کنند و بیارچها پوشند اگر موضع شدید البرد باشد رو بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا فراغ قلب باعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مرتب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچه مرغ معمول با بهای مذکوره غذا سازند و اگر خون جمع مرض باشد آب کاسنی بسکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حار را بسلامت برادر انشاء الله تعالی **ابن نفوح** گوید که محرقه محتاج تدبیر در علاج بمثل آنست که در حمای غب گفتیم مگر آنکه آنرا قوی سازند بسبب زیادتی این تب در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را در این تب هر شب آب آلو و تمر هندی بنوشانند الا اگر طبیعت هر روز دو مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب مارالشعیر و در روز به ساعت مارالقرع یا مارالخیار یا آب تربوز دهند و غذا نان معسول یا سفوت مخبص شکر سازند و در آب نوشیدنی انداز ند و لعاب او جلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که زیاده از دام در دهان گیرند و انچه بر زبان او خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقه کتان بمالند و لعاب بزرقطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده بسر و چهره بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدید البرد بنوشانند بنوعیکه در باب حمای مطبقه مذکور شد تا آنکه رنگ متغیر گردد و در عده افتد که با بن صدت تب را در ساعت ساکن نماید پس همه را عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت بشدت انطلاق نماید آب پشت جو با قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین و شکر از ان در دو دراز مدر ب انار و سیب و بهی ترش ساده مدهند و اگر بزیان شدید باشد کثرت دو شیدن شیر سرد نمایند و بر دو ران بنفشه سعوط فرمایند و جالینوس گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امرود و بهی متحمل نکنند مگر آنکه بر مریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس بر گاه مریض را ضعیف دیدی در معده او صفرا بودی آمزاطعام میخوراند در وقتیکه التهاب تب اندران بودی بجهت خوف ضعف طبع و اراده تعدیل معده آن ظاهر آن گفته که صاحب حمای محرقه را آب مرند همند مگر بعد ظهور نضج که آن بتلیید حمی و تغلیظ ماده و احداث سدد مینماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد دو شیدن شیر بران نشاید و نه چیزی از روغنها و آبها بران نهند و نه سعوط بکار برند ولیکن در سیخالت استعمال انکباب بطبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندران باید نهاد و آن زیاگفته که در این تب مریض را منع کنند اگر اراده نوشیدن آب سرد و رب نوا که ترش نماید و در تبرید و ترطیب آن قصور نکنند که در ان خوف هلاکت ست چنانچه سابق مذکور شد و آخر گوید که هرگاه در امراض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و مارالشعیر افتد بسکنجبین نماید و مارالجبن نیز مثل دست و در محرقه اسهال چیزیکه مخرج صفرا باشد بغایت نافعست

علاج غب غیر خالصه

در ابتدا سه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن اندازه تبرید بر مقدار اخلاط صفراوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت باید و رعایت حرارت و اعانت نضج و تخمیر

مسهل بحسب حاجت تواند کرد و اعتنا بتقویت معده نباید کرد و باید اشربت تمر هندی و سکنجبین سادهٔ بزوری بهتر از شربت آلو و تمر هندی باشد بعد ازان نقوع یا غیر آن ایام مسهل استعمال کنند و در ان منای کلی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کرده شد پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تربد نیکوتر عقب مسهل دهند و دران هنگام منضج را قوی سازند تخمکیه دران اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند غلظ و لزوجت و کثرت و غلظ و قوت مساعد باشد استعمال تربد بورزند و غایر یقون بدنیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تپ بشکند لیکن هنوز باقی باشد قرص در وضیع و کبیر و قرص مشک صغیر و کبیر مانند آن در شربت بزوری یا در معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت وینا نیز استعمال کرده میشود لیکن استعمال اقراص بالنقوع مناسب یا مطبوخ یا بگلاسنی مروق یا با سکبینج و گاهی بالنقوع و منضجات و مسهلات بالگلاسنی مروق استعمال میکنند و بعضی اوقات شیاف علی شرط الغرغاره آید و بدانند کنکتین ترین تپ آنست که بعد هر دو سه روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند بارعایت حال یا رگ غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیرهٔ کاسنی و یا دیان و خیارین و تخم خربزه با سکبینج مدری موافق ست و اگر در نوبت ترک غذا ممکن نبود در اخر تپ حریره یا آش جو یا اندکی بیست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی یارچه نان خمیری با شربت نبات بهتر از بیست بود **صفت** قرص طباشیر یکدرم خالص بعد تقیه که احساس گرمی کنند موسط طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاهو مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم گدوی شیرین هر یک سه درم رب السوس نه درم تخم نیلوفر سانی ده درم قرصها سازند خوراک چهار یا شش و نیم **صفت** دوا انکه برای غیب غیر خالص کهنه مجر بست برگ انبه و برگ نی و برگ سیب و گل بابونه و اشنه هر یک سه تولهٔ انیسون یکنیم تولهٔ در یک سیر جوش کرده قبل از نوبت بخورنمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یکماشه در شربت قنطوریون یک تولهٔ آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث علوخان چهار تولهٔ در عرق مکوه و شاهتره و کیوره هر یک چهار تولهٔ حل کرده بنوشانند غذا شوربای مرغ بنان خشکار و تا یکهفته استعمال نمایند **اقوال محرره** مصنف اقتباس مینویسد که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر و قسمت بحسب اعراض و لوازم چنانچه اگر صفرا بلغم غالب زد و بسیار دوا زخالصه شده معالجه خالص پردازند بازیادتی رعایت جانب نضج و روز هشتم این طین عظیم الاثر ست خیارشنبر هفت تولهٔ گلقند چهار تولهٔ شربت ورد هر چهار تولهٔ سکنجبین ساده تولهٔ روغن گل هفت ماشه در روز نهم شیرهٔ بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر مکوه برابر دوره بشربت نیلوفر خواهند یا سپنول دهند و بهمین نهط تا دوازده روز بگذرانند و روز سیزدهم جهت نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر تخم خیار ماشه آلو بخارا هفت عدد گلقند چهار تولهٔ تا روز پانزدهم در روز شنبه زرد مطبوخ پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه سنای مکی هر واحد یکتوله خیارشنبر هفت تولهٔ شربت ورد مکرر چهار تولهٔ ترنجبین هفت تولهٔ روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شد باشور بای بچه بزده دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی مکوه هر یک هفت تولهٔ شربت بزوری یارد چهار تولهٔ تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بهمین نهج اقتضای تپ ثابت مانند علوخان در عشرهٔ کامله نوشته اند که طریق تدابیر فی الجمله آنست که ببینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات استلای خون ظاهر بود فصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نضج در غیر روز نوبت و بحران قوی بعد از فصد بدنند و شربتهای حالی و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندران تخود و اندک با دیان و یا صعتر و اشیاه آن پخته باشند و آش جلیم چو دران تخود و اندک شبت و زیره کشنیز و چوجه مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و انقاع شرف و اشیاه اینها و بعد از نضج تمام بتلیین بلایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس معالجهٔ تپ بلغمی مانبرید پردازند و سر دیها و ترشیها ندهند و بدانند که مدتی دراز باید و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد بر فق بعد از نضج و مراعات قوت بدواجمی متوجه باشند و بالجمله احوط آنست که روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار تولهٔ در اب سرمق نیم آثار و نمکطعام یکتوله آمیخته بدهند قی کنانند و دو سه مرتبه کرار نمایند تا تقیه بقی خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیمونی هر یک دو تولهٔ آمیخته بلیسانند و بالایش گلقند عسلی چهار تولهٔ در گلاب و عرق مکوه و یا دیان هر یک نیم پاو جوش کنند کریشه آب صاف نموده نیمگرم موشانند و غذا نخود اب چوجه مرغ بدهند و یانان مشور بای مرغ یا نان تنک دهند و بعد از دوازده دوازده دوره جهت حصول نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و یا دیان برگ شاهتره بادرنجبویه مکوه گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین انیسون هر یک سه ماشه موز منقی یکنیم تولهٔ

بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه تولد و بعد از حصول نضج تقیه بچون خیارشنبر کوفته باضافه وبعضی ادویه در مطبوخ مستعمل زیاده خطائی هفت ماشه برگ سنا دو تولد بوست بلیله زرد بلیله سیاه هر واحد یکتولد خیارشنبر شش تولد ترنجبین هفت تولد شربت دینار چهار تولد روغن بادام پنج ماشه وقت شام غذا به ستور دهند وصبح قرص افسنتین سه ماشه سرشته همراه مروق مکوه وکاسنی هر یک هفت تولد شربت بزوری سه تولد بیمه و سه چهار روز استعمال نمایند بعده این مطبوخ دهند شکاعی بادام در تخم کشوث افسنتین خافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه قلمی هر یک هفت ماشه مویز منقی یکتولد شربت افسنتین دو تولد وچون بعد چهار یا پنج ماه مبینند که بکلام تدبیر نمیرود و قاروره بسی غلیظ و رنگین ست باید که فصد باسلیق و یا اسلیق و چنانچه گذشت وبرای دادن شیره تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب و عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری چهار سه تولد اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت بزوری مستدل یکنیم تولد بلیسانند روز اول یا دوم یا سوم موقوف میشود و الا مکرر تا بعد از شش ماه صلابت در سر نرباید چید پدید آید اگر صرفا برای ازین دو شوایت و خصوصا کرسنه و یا اسهال هم بار باشد پس این دو باید دهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطکی و خمیره گاوزبان هر یک هفت ماشه آمیخته بلیسانند و تخم کشوث پنج تخم خربزه پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یکنیم هر یک پنج ماشه عرق مکوه یکنیم افسنتین دو تولد خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** علویخان که بعد هفت هشت ماه درین باب از مجربات قرص زرشک چهار شنبه دار خطائی جندبیدستر هر واحد بقدر یک نخود در شربت کشوث والدا وشان دو تولد آمیخته بلیسانند بعده بادیان نه ماشه قیسون تخم کشوث هر واحد یکتولال آمله عود قماری عود صلیب هر یک یکدانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت تولد جوش کرده الیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار تولد خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند **دوای** دیگر از مجربات حکیم شریف خان ست و راقم هم اکثر اجا استعمال کرده هرگز تخلف ندیده گلقند و سکنجبین ساده هر دو را یکنیم تولد آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه تولد در گلاب و عرق کاسنی دو کوه هر یک پنج تولد نیکو مرنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این تپ دراز گردد ضعف ریه و جگر و دم جگر و سپرز و ما سارا یقا عارض شود پس باید که معالجه عضو مؤوف کوشند بدستور یکه هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر باستسقا گشته بهلاکت می انجامد کذا فی بنضل الکبیر و بباید دانست که بعد زوال این تپ تا حصول قوت تمام از استعمال آب سرد و دیگر سرد یها و تریها و تر شیها اجتناب ورزند تا مورث امراض صعب نگردد **و اگر** بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اگر از نضج و ادرار و تعریق و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید بحمام بروند و نجرز معرق استعمال نمایند و بتنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنچه از صرف دواعی باشد کذا فی التلخیص و قرص ورد کرده زیر نافع در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و آسیری را کار از دست پنج ماه مبتلا بتب خیز خالص بود و اندک صلابت جگر و تنج سپرز و اطراف میداشت این دوا دادم و دوا را الکم کم صغیر بسنجه والد علویخان هفت ماشه در ورق طلا یکدو پیچیده اول بلیسند بعده شیره تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و کوه هر واحد یکتولد در گلاب و عرق مکوه و شاهتره هر یک ده تولد برآورده صاف نموده در دیگچه قلعی دار انداخته زیر او آتش چوب کنار دو شاخ کنند و سفال آب انداخته مدور بشکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند و تا هفت بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علویخان سه تولد خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند و غذا تودرشته پچه بزبانان نشکار مقرر دارد شتم و تا دو هفته همین دوا و غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و تشخیص نگردید ماه غیب غیر خالص داشت و در شروع ماه ششم زیر بر اسیری و در تپگاه و معالیق جگر و سپرز بدرجه بیقراری دید و ضعف کمال و سقوط اشتها با یبوسه سیاه بود من بعد معاینه نمال اول فصد سلیم چپ کرده خون بمقدار شش تولد گرفته دران دوا دادم شیره بادیان قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب و عرق کیوڑه و عرق بید مشک هر یک هفت تولد برآورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو تولد داخل کرده تخم خربزه چهار ماشه تودرین دو ماشه کفته زده بنوشند و غذا بلاو بنوازش بقلیه زرد کی و شلجمی که بروغن گاو زیاده پخته باشد و هوا معتدل باشد و هیچ دوا جاری نشده بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیر و درد موقوف گردید لیکن دو روز تپ بوقت مقرر اندک خفیف آمد بهت رفع تپ روز دیگر این دوا دادم قرص گل صغیر سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یکنیم تولد ورق طلا لکعدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصول علویخان شربت کشوث ایشان هر یک

سه تولید کشی یکتوله در عرق نکوه و شاهتره هر یک یا دآنار داخل کرده بچشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن عرق شروع گردید و تا چار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شده و تب خفیف همان وقت می آمد و بهمین تدبیر در سه هفته از دوره تب هم نجات یافت و اشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هرگاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض را طعام بحذر و احتیاط بخورانند پس لازم است که مسکار از غذا کمتر دهد اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا با عتدال استعمال نماید اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب غب غیر خالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تب قوی باشد باید که روز فترة غذا دهند در روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت او گردد و در ترک غذا نقصان در مرض پیدا کند بسبب فنای ماده و اگر قوت او تحمل این را ندارد واجب نکند باید که هر روز غذا دهند ولیکن غذای او در روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجب است که در بین تب آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در ماده تب ضرر بیشتر از ان کند که حمام میکند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون ماند بطبیعت را امکان استیلا بران باشد و ایضاً گاهی صاحب این تب را تصدیع پوست شکم یا ضدة منضج بلغم معده و شکم و مرض تمدد حادث در شکم بسبب بلغم فائده بخشد و ایضاً حسوهائی که بسرعت هضم شود تا از نافع بود زیرا که هرگاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض طول کند بجهت آنکه آزار هضم نکند مستحیل بسلیغم گرداند در ماده تب و در عسر نضج آن افزاید پس بدانسبب تب دراز تر و دشوار تر گردد و آنچه استعمال حقنها در غب خالصه باید لین باشد چه ماده او لطیف سهل الاستفراغ است و در غب غیر خالصه حقنهای حاده می باید چه هرگاه در این تب بدل در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه بآشیای مقطع و مسخن باید کرد تا غلظ بلغم و از وجب او قطع گردد و برود و التهخین باید پس سهل الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتلطیف بسیار چه مزاج حمی بیشتر و با استفراغ خلط ماده تب نکند بود و در غب غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که ماده این تب باشد و اقل عنایت بتلطیف مصروف دارند و گاهی معالجه غب غیر خالصه باشیای مدر بول کرده میشود اگر اشیای مذکوره شدید الحرارت و مبین نباشند والا در حرارت تب بیفزایند و جزو طب فریقی که در بعضت قانی سازند و غلیظ تر باقی ماند و آزا غلیظ عسر التحلل گردانند پس میباید که ادرار بچیزهای حار یا بس باعتدال نماید و مع ذالک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی در بین علت استفراغ ماده بوریه بسهل صفرا و بلغم رقیق نفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود و استفراغ در غب غیر خالصه و همچنین در تب بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ میفرماید امور یکه بدان علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن امور است که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیص یکگاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده میشود و آن چند امر ست یکی آنکه در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه دران انتظار اکثر تا زمانه انحطاط نمیکنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که دران با وجود نضج تا کرزمانه انحطاط تمام نمیگردد سوم مواد و خروج آن بسهل و حمام بوجه حسن نشود سوم حمام که آن برصاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیهٔ هر روزه یا قریب تغذیه از انچه اشیاء مضر بود بلکه واجب یکروز غذا دهند و آن یوم را صحت و دیگر روز نه و آن یوم نوبت است و در اغذیه ایشان انچه جالبی و گرم اند کما باشد می باید و تغذیه در اوائل علت غلیظ تر بود از انچه در اواخر خالصه باشد بعده بتدریج تلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف دران در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار لطیف بود و هیجم آنکه تبریدکتر باشد بسبب قلت حرارت ماده آن ششم آنکه در ابتدا حقنهٔ حاده تر بعمل آرند اگر سیلان ماده بقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در مارالشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل آنکه برای کسیکه در معده او مارالشعیر ترشی گردد بیان کردیم بلکه قوی تر از ان باشد پس گاهی احتیاج میشود باینکه دران زوفا و صعتر و پودینه و سنبل بجهت مزاج بیزند و چقندر ایشان را نافع دانند خلط نخود سیار الشعیر و در آخر آن نخود اب نافع بود و واجب است که در قرب غیر خالصه را بعد از ان نظر کنند و بجهت آن تفاوت میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیر خالصه قرب بسیار از خالصه باشد میان هر دو بمخالفت اندک خلاف ورزند زیرا که گاهی ورزیدن ایشان غلیظ بیفزاید فصد کنند و چون فصد کنند احتیاج بحقنه نیفتد و بدانکه نافع تر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن انچه قریب بعتدال ست آنگاه تند

مطبوخ و سکنجبین ست و گاهی بهمین هر دو خیارشنبر داخل میکنیم و قویتر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و هنتا و اسند از دو سن بتر از مسهلات دیگر ست و آن حقناست که دران قوت خار خسک با بونه و خشخاش و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و دران خیارشنبر و روغن کنجد و بورق باشد و گاهی حاجت بحقنهٔ حاد

ازین افتد بسبب اجتماع اخلاط قلما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بچیزی از گلقند و سکنجبین اصولیست و بعد دو هفته و حصول انضج مثل طبیخ افسنتین ست که آن نافع بلطف ماده مقوی معده ست و دران قوت اسهال دادار و تفتیح نیز هست و بجبین آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافعست و اگر از دو چهار دهم تجاوز کند بخوردن قرص ورد صفید یک نیست و اگر مرض طول کند از مثل قرص خافت و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بکمادچه باشد و ضماد ازین قبیل ست

گرازان چاره نیست دلیصا تضمید پوست شکم ایشان بدانچه انضاج نماید و ارخای تمدد کند اگر انجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ دادار غاغه و خوف نکنند و آز مستفرغات جیده برای ایشان کنیست که گیرند ازایارج پنج درم و تربد بیست درم و عصارهٔ کاسنی و خافت هر دو احد سه درم و تخم کرفس و بلیله از زرد و کابلی هر دو احد پنج درم و آب کرفس جهار سازند شربتی ازان دو درم و آزین قبیل ست این مطبوخ جیدتالیف اگر بگیرند خافت و افسنتین و بلیلهٔ کابلی هر دو احد پنج درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم کاهو و تخم کرفس و شکاعی دباداده درم هر دو احد سه درم تربد سفید یکدرم خیارشنبر شش درم مویز منقی بست عدد و سپستان سی عدد و انجیر ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و بسم متعارف دراب بجوشانند و ازان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدو آب قوی ست و ضعیف بسن و جهی افتد اما قوت او بسبب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او بسبب آنکه استفراغ بسیار در یکدفعه نکند و این چنان باشد که اذ شربت دوای قوی کم کنند بلکه بتدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دو بست که تکثیر قی و هیج آن ممکن بود تا قلیل او اسهال خلط ردی نافذ کرد کثیر او اسهال آن بسیار نماید و او اسلاقات گاهی افذ کرآن هیچ فعل نمیکند و مثل این دوا بکار برند بگیرند تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده تر ازان بحسب حاجت و سقونیا قریب یک طسوج یا زیاده ازان گلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از فاریقون و سقونیا بقیاس مذکور یعنی از اول نیم درم و از ثانی یک طسوج و گلقند بسرشند و بخورند و یا این دوا در اب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند صفت کامل

گوید که چون این تب از مخالطت بلغم اصفرا میباشد و داده دران بیشتر از حرارت بود اندازه‌ای باید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد و بهر حال باید که بقارورهٔ نظر کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مرض را مادام الشعیر بشکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا بشوربای بچه مرغ معمول با آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا بمرزه و مغز خیار و با رنگ پخته بدهند آن تربد و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیارشنبر و تنجبین و تمرهندی بمقداری نمایند که طبیعت باعتدال آید و بعد ازان مادام الشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و در روز نوبت سکنجبین تنها با آب سرد قناعت کنند و بعد از انقضای نوبت بمزورات غذا سازند و چون بر مرض هفت روز گذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ با سهال یا بقی یا دار ابول شروع کنند اما با سهال اظرج افسنتین نمایند زیرا که با فسنتین دیرین تب از چند وجوه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض ست و بیخیت او مقوی معده ست و چون معده درین تب ضعیف میشود بسبب بلغم لیس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را بهضم دهد و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم از کثرت ضعف معده شود هر گاه قادر بر هضم اغذیه نبود و دوم آنکه افسنتین او دار ابول کند بتلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفرا ست و آن اصل خلط محدث بهر این تب ست و استعمال افسنتین نشاید الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بسر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده ست یکی ازان قابضه و دیگر مسهله پس هر گاه قبل از نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده نضجاحت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله ارادهٔ اسهال آن خلط نماید بسبب خاصی و متانت آن بدان قادر نباشد و دران حمل طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و او هر گاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند قوت قابضه کند او نشاید تقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت بسرعت خارج گردد و ایضاً در بعضی اوقات استعمال کنند آب بلیله با مذکر تربد و بسفایج بشکر یا فلوس خیارشنبر بحسب ادعای حاجت از کیت و ایضا این قرص بنفشه استعمال کنند صفت آن

بگیرند منقشه ریحانی چهار درم تربد سفید یکدرم سقمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم بار یک سابیده شکر سرخ پنج درم آمیخته باب گرفته بخورند آنرا دهند که در بن تب ست چه ازشان این قرص اسهال صفرا و بلغم بست و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از انکه غلط نضج یابد و علامتش ظاهر گردد الا آنکه مرض مباین باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض لاقلق بود که دران هنگام استفراغ غلط کنند و دران تاخیر ننمایند و اما اگر غلط بالغ نباشد و علامات نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا اگر استعمال آن کنند لطیف غلط مستقر غ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند نضج او متعسر شود و ایضاً استعمال حقنه باید کرد هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق باشد یا معا بینند پس اگر غلط بلغمی غالب تر باشد حقنه محلله که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر غلط صفراوی غالب تر باشد حقنه معدل میان لعینه و حاده بعمل آرند و اگر غلط مائل بفوق و ناحیه فم معده باشد و مریض تلخی دردهن یا لمنع معده یا غثیان در یابد باید که استفراغ نیفتی بعد غذا استعمال نمایند که اسهل تر برای خروج اوست پس اگر غلط بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزی بلطف مقطع مثل دینه و ترب عصیر آن بر سرکه و اگر صفرا غالب بود مریض را شکر جوشانیده و سکر و کاسنی و سرنج و مانند آن خورانند و چون استفراغ نیفتی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین و آب لیمو استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یکبار شربت بدیه بند و هرگاه ماده مائل بجانب محدب جگر بینند و قریب شلر سیف جانب راست ثقلی هم سر دارد و یه بدر بول دهند که استعمال نمایند و لیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و دیان بوده و اگر مغز تخم خربزه و بادیان و دو قوساوی بار یک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا سکنجبین وقت خواب آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تدبیر طی کنند و از سه هفته در گذرد و اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد صفت ازام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون بگیرند بعده لطیفه و قوته بجوجه مرغ و تیهو استعمال کنند هر روز قرص طباشیر ملین یکمثقال با سکنجبین بکنیم او قیه در آب سرد بهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد ننمایند و پس اگر علامات غلبه بلغم ظاهر تر بود یکدرم استفراغ بلغم با سهال قوی کنند بنوعیکه در علاج تب بلغمی مذکور گردد و فیما بین استفراغات زمانه بقدر ای باید کرد بدان دیان قوی بود و غلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض عمده ترین تدابیر ست و بعد استفراغ در دین تب چون بطول انجامد قرص ورد صفرکه بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک نیم او قیه سکنجبین ممزوج آب سرد بدهند و اگر قارورده رنگین و نبض سریع باشد الشعیر کاندران بادیان پخته باشند استعمال نمایند و قدغه بلطیف مثل بچه مرغ و تیهو معمول بطریق زیرباج با سفیدباج سازند و غذا رو غیر نوبت باید داد هر روز نوبت ترک غذا کنند و ملطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض افنای ماده کرده شود و اگر قوت مریض تحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند یا کشک جو با چیزی از پست گندم آب سرد بقدر مسل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریزیه بسبوی یا سفل از سینه و شکم بهند و باید که از غذا بتطی الانضمام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد کیسا عت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که کمتر قوت باشد آب ممزوج بنوشانند که ازان انتفاع یابد و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد بسبب ازدیاد صفرا و تدویب غلط و انتشار آن در جمیع بدن پس سدها پیدا شود و باخلاط نیک بیامیزد و آنرا غیر فاسد گرداند بالجمله میزاد نیست که شراب در دین تب در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات نضج و آنکه در دین مرض تضیید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج غلط بلغمی و مانع از تولد اد اندران نمایند و این ضماد آنرا نافعست بگیرند لادن سه درم و در روغن سوسن مخلوط بریزغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و راک هر واحد دو درم بار یک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد کنند و ایضاً استحمام با آب گرم کراندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر غلط مائل بطا هر باشد مثل نفع و حکه و بنفسج ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تب خاصةً در حمامی بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این حمیات کنند که ماده آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کنند یکی آنکه این غلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سد و افزاید و بدان سبب عفونت زیاده گردد دوم آنکه چون غلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و باخلاط جید مختلط شود و آنرا متعفن سازد سوم آنکه استحمام تحلیل

لطیف ماده کند و غلیظ آن باقی ماند و منضج و محلل آن شود اگر دو صاحب این تب را میباید که راحت و سکون استعمال کند تا خلط ساکن ماند در موضع خود تا آنکه نضج یابد و از حرکت و تعب اجتناب نماید که از این اذابت خلط و انتشار او در بدن گرداند و با خلاط جیده بیامیزد و آنرا فاسد کند و احالهٔ آن بعفن نماید و در ماده تب زیاده و دکت آن طول کند بهر آنکه جالینوس ذکر کرده که این تب بروی جوان عارض شد و بر آن شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آنرا این تب در آخر فصل تابستان حادث گردید و تا فصل ربیع مکث نمود با وجود آنکه تدبیر او نیک کردم بالجمله مزاوار آنست که در این تب تدبیر کهنه ذکر نمودم استعمال کنند و از ما سوای آن اجتناب ورزند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که بعد این تب از غب خالصه بمقدار طول نوبت تب باشد پس بمقدار یکروز و از روز زده ساعت افزون باشد بعد و از غب خالصه بدان مقدار بود و علاج باندازه درازی آن متغیر سازند پس اگر نخالصه نزدیک باشد علاج او مانند آنکه گذشت و اگر از آن دور تر باشد علاج متغیر سازند و اگر قارورهٔ غلیظ و رنگین باشد نخست فصد اولی زبود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلیین طبیخ بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه ناقعتر بود و بر اشربه و اغذیه باردهٔ چندان دوری نماید که رود که در غب خالصه باید که دوا گر در هر چند روز طعام لایق تی بخورند و قی کنند سخت سود مند باشد و بعد از نضج مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو و نخود تهیه نمایند نافعتر باشد و اما آنچه اعانت بر نضج نماید مثل سکنجبین بزوریست یا گلقند با سکنجبین سرشته با آب بادیان گلقند دران مالیده و اگر گلقند را در آب گرم بدست بمالند و اندکی با دیان دران جوشانیده صاف کنند و سرکهٔ آمیخته بسکنجبین سازند شربتی لطیف منضج باشد و چون از نضج پدید آید تا هنگام تدبیر استفراغ باید کرد و چیزیکه بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیارشنبر دران حل کرده باندکی ترنجبین کرده باشند و شربت افسنتین مسهل موافق دانج معده و مقوی آنست تا غذا هضم کند و ازان بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین گیرند افسنتین رومی پنج درم ترنجبین سفید تراشیده پنجاه درم دوا گر در سه من آب بپزشانند تا کمین بماند صاف نمایند و هر صبح چهل درم باده و درم شکر یا بیکدرم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطکی از خرسانج هندی سنبل میر غار یقون گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب بپزند تا بنصف آید صاف کرده کمین عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته بقوام آرند و در بعضی نسخها یکدرم پنج بادیان و یکدرم پنج کرفس و انیسون و ناخواه یا بادیان و اسارون هر یک نیم درم و اغناع یکدرم زیاده کرده و قرص نفشه درین مرض مستعمل نافعست و در نسخهٔ آن در قول بعضی صاحب کامل گذشته لیکن در اینجا وزن سقمونیا دانگی و نشته و اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی دران قرص یک دانگ بوده بدینه انیسون زیاده کنند و دو دانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کرده او دیه بدان سرشند و جماسا زند بکار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بوعلی سینا که در قول او مسطور شد بعد صد درم بانیم دانگ سقمونیا مسهل موافق است لکین ده درم تخم کرفس دران بسیار دست گمان در خطای ما سخت اگر چنان نزدیکی فکر بلیغ کرده باشد از ده درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر قرص گل و مانند آن موافق باشد و نسخهٔ قرص طباشیر همانست که در ذیل علاج این تب مسطور شد و نسخهٔ دیگر که در تپهای که با تشنگی و سرفه بود سود مند باشد اینست **صفت** **آن** طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هر یک چهار درم مغز تخم خربزه خیار و خیار با درنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یکدرم ساییده بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص دردی برای غب غیر خالصه که دران صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم خیار مغز تخم خیار هر یک چهار درم قرصا ساز ندازهر یک مثقالی **نسخهٔ دیگر** در تب غب غیر خالصه که صفرا و رطوبت برابر بود نافعست گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یکدرم تخم کاسنی پنج درم شربت یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب سرفه باشد سود مند بود بنفشه گل مغز تخم خیار هر یک پنج درم مصطکی یکدرم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هر یک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک پنج درم شربتی یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تب سرفه طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کتیرا رب السوس هر یک چهار درم قرص سازند و هر صبح یکمثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج باسهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم ترنجبین زیاده کنند و شربت دو درم نماید **صفت** قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و ضد او دیرفان و در دماغ و جگر را مفید بود عصارهٔ غافث پنج درم گل سرخ مسهل الطیب هر یک دو درم طباشیر سفید سه درم تخم خربزه ده درم شربتی یکمثقال **صفت** قرص ماذیون که در غب غیر خالصه که با تشنگی و درد سر بود و طبع قبض باشد سود مند بود ماذیون هفت روز در سرکه کرده

نسخهٔ شربت افسنتین

نسخهٔ قرص طباشیر

نسخهٔ قرص دردی

نسخهٔ قرص بنفشه

نسخهٔ قرص غافث

نسخهٔ قرص ماذیون

خشک نموده آرد جوهلیله زرد نبات سفید مساوی شربت یکمثقال **صفت** قرص قرطر در تپها نیکه با اسهال باشد سود مند بود قرطر وطراثیث وبلوط وحلالس وتخم حماض برابر شربت یکمثقال دهند **صفت** قرص زرشک در تپها نیکه با تشنگی وگرمی ومعده وجگر باشد سود مند بود زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصاره غافث منزتخم خیار وخیار بادرنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم فرفیون هریک دو درم لک ریوند چینی سنبل الطیب هریک یکدرم کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده او دیسوده بدان بپزند وبهر قرصی بوزن یکمثقال سازند شربتی یک قرص **صفت** نسخه دیگر او کده در تپها نیکه با ورم معده وجگر باشد ناف بودزرشک انزدانه پاک کرده مورد السوس وگل سرخ وتخم خیار وتخم خربزه هریک سه درم مصطکی وسنبل وعصاره غافث هریک دو درم فوه وریوند چینی زعفران یکدرم وتخم کشوث نیم کاسنی هریک سه درم طباشیر کمتر درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال وبسیار باشد کلخ سر باشد وحاجت باضافه کردن شکم آید ونسخه ضماد بهانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا مصطکی دو درم زیاده است واگر دو درم مازیجی ودو درم زرنباد اخل کنند قویتر باشد واشیای مدبول بعد طبخ مفید نافع بود وبهترین چیزها درین باب سکنجبین مزوری بود **ابن الیاس** گوید که علاج غب غیر خالصه شطر الغب آنست که هر صبح جلاب ازتخم کاسنی واصل السوس هرواحد سه درم وشکر سفیده دو درم بنوشند وغذا ماالشعیر بانخود وماء الجبن پخته ویا ماء صباح جلاب ازکنجبین ساده ده درم وگلقند ده درم بیاشامند واز شرب آب سرد وفواکه رطب ولقول صدر کنند وسزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت باستعمال مسهلات قویه وافراط در اسهال کنند وچون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب ازتخم کاسنی واصل السوس هرواحد سه درم ونیلوفر چهار درم وآلو بخارا ده عدد واز شکر سفیده دو ترنجبین هرواحد دو درم بنوشند ودهمین طریق تا روز هفتم گذرانند ودیگر گاه آثار نضج وقرار وره پدید آید اسهال باین طبخ سازند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر گوفته هرواحد سه درم اسطوخودوس سپستان گوفته هرواحد چهار درم هلیله زرد وکابلی هرواحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه غناب پستان هرواحد بست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران فلوس خیارشنبر نازده درم ترنجبین بست درم مالیده وصاف نموده بگاه صبح بنوشند وبران تا آخر روز صبر کنند تا تنقیه نیکو گردد بعده در آخر روز ماء الشعیر گرد ران نخود پخته باشند غذا سازند بعد یک یا دو یاسه روز بحسب قوت وماجت دهند بعد ازان قرص نفشه نخبر انند تا آن اسهال صفرا وملغ نیک کند ونسخه آن همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در پنجاب پوست هلیله زرد یکدرم عوض شکر ناب خالص سرشته قرص سازند وآن همه یکشبه بست صبح با آب گرم یا جلاب شکر سرخ ده درم بخورند وداگر درین تپ بلغم غالب بود هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم گلقند ده درم بنوشند وغذا ماالشعیر با نخود ویونه ودوار چینی دهند ودیگر گاه خلط مائل بجانب محدب جگر محسوس گردد وعلامتش آنست که قریب اسفیدگاه ادای بشاده دیده مدده مثل بادیان وشیره بزور نباد استعمال کنند واغذیه مدده مثل نخود ودوار چینی دهند واگر باده بجانب مقعر گردد میل کند وعلامتش احساس ثقل در معده وقی وتوسع مست تلیین طبیعت بعجون خیارشنبر بمقدار مثقال یاسنای مکی هفت درم وشکر سفیده ده درم کنند واگر زیاده نوبت مریض متحمل ترک غذا نباشد ماالشعیر با نخود پخته واندکی از شکر سفیده بدهند افضل دریمن آنست که هر صبح از شربت کنجبین ساده وگلقند شکری هرواحده درم تجاوز نکنند وبر شرب اودیه بسیار مطعف دلیری نمایند تا ماده لطیف شده بسهوی سرعود نکند واز ان سرسام متولد گردد لاسیما اگر بادی صداع یا صاحب مرض ضعیف الدماغ باشد ولهذا بقراط گفته که تپ مشایخ وبلغمی مزاجان این میباشد ودر ایشان بیلادت حمی ولین آن مغرور نشوند وبر تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط وتثبیت وبعد تنقیه کنجبین بزوری وقرص مفرد نافع بود واجزای قرص درد همانست که در قول جرجانی گذشت هرواحد سه درم بادیان سرشته قرص سازند در سایه خشک کرده هر صبح یکمثقال بخورند واگر تپ مزمن گردد قرص فتنه دهند بعد ازان هر صبح کنجبین ساده ده درم گلقند ده درم مالیده بنوشند وغذا زیباج از لحوم ماکیان وقیموه وکبک ودراج وغذا زده بطبیعت قبض شود بلکه در هفته تعلق قوت وطاقت تلیین آن نمایند وتصفیه معده ودرین مرض بضماد مقوی معده وسخن آن ومضمضه داده که در معده باشد باید کرد مثل این ضماد **صفت آن** سماق مصطکی لادن عدلک الانباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته وباقی را سوده بدان آمیخته وطلا ضماد سازند ودو بار هفته بکمام داخل کنند واین نطول اعلی آرند بابونه اکلیل الملک مجوز شبت وراب پخته آب گرم هریک بسیار بریزند وداز معالجه این علت غافل نباشند که بعرف عوامی بسده ودستسقا میگردد **حنجندی** گوید که بدین زیرقریب از تدبیر غیر خالص مت الا نکه دولت برق قبل الدوار در روز های نوبت باید کرد وقبل ازان باء الشعیر وبعض شربه ملطفه مثل سکنجبین چشیده باگ عم کنند واگر مرض طول کند ماء الشعیر کرد ران پوست پخته بادیان

و برگ او و تخم او پخته باشند بنوشانند که آن لطیف ماده را خارج آید ق ق هول کند تعاهد بخور بیخ بادیان تخم آن کنند خصوص وقت ازیر بیخ هندبا و چیره هندبا آن و دو برگ بنفشه تا آنکه عرق آنها بیرون آید نهادن دست و پای در آب گرم زیر جامه تا گرمی و بخار آن بجمع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص ورد گرد حمیات بلغمیه کودکان گردد و نفع صبر داده کاسنی و بادیان بدهند و اگر از سه هفته تجاوز کند بتدبیر اصحاب حمای بلغمی پرداز ند لیکن اصل مراعات احوال نضج ست و تدبیر بسکنجبین مرتب از تخم خیارین و تخم کاسنی و استعمال حقنهٔ لبن معتدل و این دواها ئل ستراز مسهل ست و نوشانیدن مدرات و گفته اند اگر قارورهٔ غلیظ بینند فصد کنند و نادانم که چگونه فصد درین تب نافع باشد چه آن مرکب از پختگی و هم و صفراست و فصد دران بیطلوبه مفید جوابد شد و در روز نوبت غذا مار الشعیر شیره مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج پس از روز چهارم یا هم اسهال فاسقون کنند و قرص نفشه آنرا نافع ست و از اقراص نافعه برای این تب قرص ورد صغیر ست نسخهٔ آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم رب السوس یکدرم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یکدرم جمله ادویه ساییده قرص سازند شربتی ازان بمثقال و این قرص حمیات مرکبه را گر دران صفرا غالب باشد نیز نافع بود ابن نوح گوید که بهر اسهال این قرص در و بخوراند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو و خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم آب خرفه قرص سازند و بقدر قوت بخورند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین و آب گرم و باقی همانست که در قول مجمد بن گذشت

حمیات بلغمی

بدانکه از قانون و شروح آن مستفاد میشود که تب بلغمی کمتر از دو نمای مقیاروس مولود مینس گویند بر دو قسم ست یکی زائبه که هر روز نوبت کند و مادهٔ او خارج عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جوف خالی دربدن متحقن گردد و آنرا ابو بی مواظبه و در یونانی امقر تیوس و اصطر مالیوس نامند دوم لازمه که مادهٔ آن داخل رگها نقص پذیرد و آنرا التقه گویند و تب بلغمی را در اوقات کلیه مثل سائر حمیات نبود و کمتر اوقات ابتدای آن در اکثر هجده روز باشد و اقلاع آن در اکثر بحران میان چهل و شصت روز بود و اسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند و الا سیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت مادهٔ و قلت او و تحلل بدن و انحلاع او از مسام بسبب غلبهٔ بطیعت بر مادهٔ و اطوال اوقات این علت زیادهٔ تر مدید باشد باوجود آنکه انحطاط او نیز دراز تر از غیر بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه حامضه و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تب بلغمی عارض شود باصحاب امتلاء که نزاول آنها بسوی معده ریزد و در ان متعفن گردد و بدانکه گر باتب سردی باشد نبض ضیق و صغیر گردد بسبب تکثیف بر و درت و تقبض آن و علامات بلغمی دائره آنست که آشپخه بسبب بلغم زجاجی و حامضه باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه در زجاجی شدید تر بود و لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی دران بیکبارگی نخیزند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود بعد ازان بجدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد و گرم نشود مگر بسواری و بیکبارگی گرم نشود و نه بتدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او را در ابتدا تشریره منی الخاط گردد پس سردی بسبب مادهٔ باشد که عفن نشده و تشریره بساعت آنکه متعفن گشته و اعظم سردی و لرزهٔ آن در ادوار منتهی باشد و این تب از مادهٔ نباشد که تخس پیدا کند تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع بجزئه دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت چیزی نرم ست و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما انچه از بلغم شور باشد تشریره بدان تقدم نماید و سرما و لرزه او اشتداد ننماید و چون تبی بگذرد سردی قویتر شود و اگرچه باندازهٔ سردی زجاجی نباشد اما انچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب تشریره و سرما و لرزه کمتر تقدم نماید و سردی آن کمتر از سردی هم انواع بلغم باشد و حرارت این تب در اکثر امر بدون التهاب و کرب بلا عظم شوق بسوی هوای سرد و آب سرد و کشادن بدن متحمل و نفس عظیم و ناخم باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زیادهٔ تر مدید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بتهاتر است و آن هنوز در تزید باشد زیرا که باز در زیادتی شروع کند و همچنین آنرا در زیادهٔ انحطاط و قوفات باشد و رنگ صاحب تب بلغمی مائل بسبزی و زردی درمیان سفیدی باشد تا آنکه مجموع مثل رنگ لازیز نماید حتی که در منتهای تب که در ان سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدید تر از تواتر و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن سریعتر از نبض ربع نبود و گاهی بطی تر از ان یا مثل او در ابتدا باشد و شدید الاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان و ضعیفان این تب اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تب بلغمی از صحیح ترین دلائلست و تقدم اغذیهٔ مولد بلغم و تخمها و سحنهٔ بلغمی و رنگی مائل بسفیدی و ضعف

هم معده و سقوط استهما و گاهی غطیط طحال و مسبوق آروغ ترش بسیار در اکثر اوقات نیز بر تب بلغمی دلالت کند و بسبب تشابه ترین حمیات بدق ست از جهت آنکه حرارت او شدید نباشد و مفاقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را خالف بدن لابد باشد بسبب ضعف هضم که قلت اعتدال آثار لازم ست و لهذا بعضی معالجهٔ آن بعلاج این کنند و بدوست مریض انجامد و فرق میان هر دو آنست که تشنه بعد تناول غذا شدت او نکند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین میباشد و بالعکس تقدم مدابیر بلغم فزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بران گواهی میدهد و تب بردو مواظبه میشتد میگردد و بسن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف دق که نبض در ان صلب و محتد بود و تحته رز بر رز بگذارد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات حذاق بدید آید و گویند که تب لشه بزنان و پیران و خواجه سرایان و بیکاران و نزل فراجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حاکمند یا حرکت عنیف ننمایند و کسانی را که میوهای سرد تر خورند و بالاخص آب سرد نوشند و غوب سرد کرده و یا مضعفات معده خورده باشند و بران حرکات عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم انزا بسیار خورند و استفراغات کمتر کنند و چون کمنه شود و رم او و اطراف ظاهر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران این بعد روز چهارم بود و اکثر میان بست و سی و روز افتد و بعرق باشد یا بسهال و اکثر اوقات تب بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصتهٔ لازم این تب ست چنانچه غطیط طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن از ان تب زائل نشود و جالینوس گفته که ردی ترین حمیات دائره بلغمی نائبه ست خبیثه و ابن الیاس مینویسد که حمای بلغمی دائره تب طویل عسیر المرور ست که بسرعت زائل نشود و بسیار باشد که تا شهور باقی ماند و مع ذلک خطرناک نیست و منجر باستسقای لحمی گردد و اسهال گاه و زمستان یا خریف حادث شود و اسلم او آنست که نوبت او قصیر و عرق دران کثیر باشد و در لشته نبض شدید تر و در سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار غلیظ و رنگین و کدر باشد و در رشرش ساعت فتره کند و از بقیهٔ حرارت خالی نباشد و مادام این تب عرق نکند مگر ندر و انقلاع کلی از تب بلغمی آنست که دران اعضا گرم نشود و آنرا زمهریری نامند **انطاکی** گوید که در حمای مواظبه گاه خطط او موارب بود و گاهی تقدم و تاخر نماید بسبب حرارت مزاج بر دوت آن اگر شدید و سریعه دوره تغیر شود و تجدید در کسل و خمیازه و فازه و قلت حرارت ابتدا کند بعد به عراض اذا لرزه و سرما و غیر آن یاد نی نماید و بسیش علامت اشیائی مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل آب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقیب تناول چیزهای بارد ست و علامتش لین نبض و صغر آن و لذا و بعده اختلاف آن و سفیدی قارورهٔ و رقت آن بسبب دست و فساد معده و سوء هضم در بیجا مثل صداع و رغبت لازم نبود و قلت عطش مگر آنکه بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آنکه بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص حلو و مالح آنست که صلابت نبض در مالح باشد و در اولین نبض حلو مع تشویش و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت در یکوقت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی ست **انتباه** حمیاتی که در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای القیا لوس و لیفوریا و تب لیلی و نهاری و حمای عشیهٔ غلطیه همه جداند کور گردد ۵

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبر دیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ده خاکشی هر یک بمقدار مناسب باید داد و یا گلقند بعرق عنب الثعلب و گلاب مالیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نیابد شیرهٔ مغز تخم کدو با تخم خیار این استعمال کنند و بعد دوسه روز چون حرارت ساکن شود جو شانده و دیه نانا سبد هند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تب شدید الحرارت میان قوم بلغمی ضیانه استعمال کرده میشود و بالجمله چون ماده این تب غلیظ ست روز پنجم او دیه قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب را بگرم تر کنند و صبح بالمیده صاف نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم کزان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و ترنجبین سفید و هلیله کابلی نیز محکم نموده اند و در مسهلات او شل کمر هندی و آلو و عناب و غیره از ادویه صفرا داخل نکنند مگر نزد بس حاجت بدان و قتی کردن نزد و آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تب معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر لازمین تدبیر تب نزد و قرص کافور یا قرص گل بآب کاسنی سبز فروش یا با چکیدهٔ کاسنی و شربت بنفشه و خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین هر دو مزوج نموده و با شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا در بین تب و در هر تبی که مدیز ائل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی بکار آید از عرقیات مناسبه روز اول بکیوش روز دوم دو جوش و پنجمین تا

[illegible] نزد و دیه نانا سبد هند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تب شدید الحرارت میان قوم بلغمی ضیانه استعمال کرده میشود و بالجمله چون ماده این تب غلیظ ست روز پنجم او دیه قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب را بگرم تر کنند و صبح بالمیده صاف نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم کزان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و ترنجبین سفید و هلیله کابلی نیز محکم نموده اند و در مسهلات او شل کمر هندی و آلو و عناب و غیره از ادویه صفرا داخل نکنند مگر نزد بس حاجت بدان و قتی کردن نزد و آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تب معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر لازمین تدبیر تب نزد و قرص کافور یا قرص گل بآب کاسنی سبز فروش یا با چکیدهٔ کاسنی و شربت بنفشه خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین هر دو مزوج نموده و با شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا در بین تب و در هر تبی که مدیز ائل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی بکار آید از عرقیات مناسبه روز اول بکیوش روز دوم دو جوش و پنجمین تا

هفت روز یک جوش زیاده داده باشربت بزوری دیا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک جوش کنند برای تب بلغمی و مرکب بسیار مفید بود
لیکن این نسخه خاکشی مطبوخ مخصوص حمیات داخل عروق ست که نفوذ و تفتیح سدد از جوشاندن زیاده تر حاصل میگردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات بجهت
لطافت مخصوص ست و در ستور بعض متاخرین در معالجه حمای بلغمی اینست که بر تفتیح بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده
گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منفتح می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از
گذشتن هفته و ظاهر شدن تفتیح مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو تولا انجیر زرد سه دانه برگ سنا یک تولا در منفتح افزوده جوشانیده
صاف کرده مغز فاوس خیارشنبر شش تولا گلقند چار تولا مالیده باز صاف نموده روغن بادام چار ماشه اگر نباشد شیره مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند
و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قوی تر خواهند بوقت چهارگهری شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه با آب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بعد
گذشتن دو ساعت از مسهل قوی پنج مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی کیتولا گل بنفشه پنج ماشه مویز منقی دو تولا تخم کاسنی نه ماشه سپستان
یازده دانه گلقند یا شربت بنفشه دو تولا دهند چون سه یا پنج روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند و للاسه و قبض شود و همچنین تا از حب ایارج صبح یکروز بار
اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانده ندهند که شکم دم گردد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد ازان تب مفارقت نکند دو سه هفته بگذرد و قرص گل صفیر با
عرق بادیان وغیره دهند و گر اد ویهٔ مفرده یونانیه و هندیه که در تب بلغمی نافعست نوشیدن طبیخ خافث بسکنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب
سودمندست و گذا شاسیدان آب کاسنی صحرائی لاسیما بسکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان بسکنجبین شکری و گذا آب بادام و یا طبیخ آن و گذا طبیخ برسیا
بسکنجبین و گذا اطبیخ پنج اخر بسکنجبین و گذا تخم بادرنجبویه و گذا تخم کاسنی و گذا تخم خربق سفید و گذا تخم شاهترج و گذا تخم ترنجبین بعد تفتیح و گذا پوست شجر آزاد و تخم
بابیلای کابلی و سیاه و باشاهتره در بیخ و خربق بعد کمال تفتیح و قی کردن بقطعهای تر ب سکنجبین تر کرده یا آب تر ب سکنجبین آمیخته یا تخم تر ب کوفته جوشانیده
صاف کرده سکنجبین آمیخته و تعلیق آشخوان بازوی راست خروس مرغ کرده بر صاحب تب بلغمی و گذا چشم راست خرس و قاط دار چینی در اغذیه و اکل گرگ
هر دو اصناف نافع تب بلغمی ست و دیگر در بیان اصناد مرحوه مرقوم ست که اگر خانهٔ عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یکعدد در قند سیاه پیچیده بی اطلاع
مریض پیش از نوبت لرزه و تب بلغمی و ربع بخورانند دفع شود باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار ست در تب صفراوی زنهار ندهند دیگر شب یمانی نباتات
مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از نکباشه تا دو ماشه آب سرد بخورند و اگر ریگی را بریان نمایند بهتر ست اما کسی را که سر خشک باشد او را نباید داد و این
دو ا بعضی کسان را شکم براند و فی الفور تب زائل شود و دیگر که صاحب دل باشد و هیچ بحرکت تپهای باردهٔ مزمنه از تجارب خود نوشته روز اول دار فلفل یک عدد شب
در آب خیسانیده صبح دار فلفل با آب آن بنوشند روز دوم صد و روز سوم سه و همین نوع تا چهارده روز بجا آرده دار فلفل رسانند انگاه یکی یکی میکاهند
تا بیکی آید انشاء الله تعالی شفا بخشد و دیگر که تپهای مزمن را مفیدست بر گ شفتالو دو نیم صد عدد هر اکه یکصد فلفل سیاه ساییده علی الصباح بنوشانند هیچ کس بدو قی
نافعست و دیگر جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده بسکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث
ساییده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت تولا بیاشامند و دیگر حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه التقایا فعلی الاتصال
دوائی یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه باشش مثقال آن نبات سفید کوفته بیخته مسفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند و دیگر نافع تب بلغمی کزنبل کرچه سه عدد
با یکدرهم فلفل گرد با آب ساییده بنوشانند و اگر مغز کرچه با آب سوده در بینی چکانند تب لرزه را فرصت ندهد و دیگر نافع حمای بلغمی برگ آک زرد شده را انگشت خاکستر
نمایند و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند و گر اد ویهٔ مرکبه یونانیه و هندیه که مفید تب بلغمی ست تربد برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو تولا
بخورند بعده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهترج هر یک پنج تولا برآورده شربت بزوری یا شربت بنفشه نیلوفر دو تولا
داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و دیگر برای تب دردناک گلقند دو تولا در گلاب چار تولا عرق کوه عرق بادیان هر یک پنج تولا مالیده صاف کرده خاکشی نباشا
پاشیده بنوشند و دیگر در حالت قبض طبیخ شربت بنفشه با آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار نباشد شربت بسفرجل با شربت انجیر موافق بود و یا شربت اگر سپستان

وبسفرجل وانجیر ومویز منقی واصل السوس وشکر وتربخبین وگاهی سنا نیز داخل کرده بسازند باشیره تخم خیارین وکاسنی بدهند **حب قطم** برای حمای موانظبه مفرح حب العظم کبیرم قریب وصوف یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هریک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته جمله بسازند بعرق بادیان جمله یکشربت **حب هندی** جهت دفع تب مزمن السبندیان نیم تولہ سیاہ دانہ فلفل هریک یکتولہ کوفته بیخته درقند مساوی سہ نیم تولہ آمیخته بوزن نیم پهلوی غلوله بندند وباب گرم نهار بخورند **نوع دیگر** بجهت تب دوازده میگری بیان سماگه بریان نمک لاهوری اجوائن خراسانی هریک یکدانگ کوفته بیخته بآب برگ دهتوره مشیره جهابقدر بخود سازند دو گهڑی پیش از آمدن تب لرزه یکجا دو حب بخورانند **حب سم الفار** برای تب لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار تولہ گل سرخ چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سابیده حب بقدر فلفل گرد سازند وچهار گهڑی پیش از آمدن تب یکحب بخورانند دو از ترشی ومباوی وروغن پرهیز کنند وحب آنند بیرون وحب راهبان نیز در حمیات بلغمی نافعست **دوای هندی** برای تب لرزه از بیاض استاد مغفور دارفلفل فلفل گرد وقرنفل وسنبل هریک واحد یکدرم اجوائن دو سک شونیز هریک نیم درم سفوف کرده بقدر یکدرم بخورند **ایضاً** برای تب هر روزه بلوا جوانسه اندرجوملیتی جمال نبیب هریک شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضاً** برای تب لرزه هر قال طبقی منسل کنیری هر دو را در آب کیگوار چهار پاس کهرل تمام بعده در سکوره نهاده گل حکمت منوده خشک کنند ودر دره آثار پاچک شتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول ابتدا دو بیخ در برگ تنبول با مصالح یا در بتاسیه یا جوارات بدهند روز دوم وسوم یک یکسرخ دهند غذا کهچڑی مونگ **دوای** نافع تب بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دارفلفل بگعدد نبات سفید بقدر تولہ در اسابیده بنوشند **سفوف** نافع تب لرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند **سفوف قند** که جهت تب وارزه معمول ست فلفل گرد دارفلفل کلونجی چرایته گیرو هر واحد یکماشه برگ قند ۵ ماشه کوفته بیخته یکماشه آب سرد یکگهڑی پیش از نوبت تب به بهند واگر مریض طفل باشد از یکماشه کمتر دهند **شربت** کرایرای تب بلغمی ماسرفه وربو دسوالقنیه معمولست بادیان تخم کاسنی تخم کشوث بسفرجل سازج هندی سلیخه اساروون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی بادارد گل خافث زوفای خشک هر واحد یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لک محلول شکر تبریال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هریک دو درم اصل السوس تخم خرنزه تخم خیارین هریک سه درم مویز منقی چهاردرم انجیر زرد دهت عدد قند سفید یکرطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه تولہ **نوع دیگر** معمول در تب بلغمی زمرکب بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره بادارد شکاعی گل خافث هریک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خرنزه هریک دو مثقال قند سفید کسیم پاو بدستور مرتب سازند **قرص افسنتین صغیر حکیم** عابد سرهندی نوشته کدرین تب جدید وعلیق شدید ضعیف حادث از بلغم حلویا حامض یا زجاجی یا مالیخ در قوی معده وکبد وضعیف آن وبسیط یا مرکب با تب دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی کرفیایت تلخ باشد تخم کرفس اساروون انیسون مغز بادام تلخ مساوی باریک سابیده آب سرشته قرص سازند ودر سایه خشک کرده بانداز آب استعمال نمایند **قرص** انیسون یکدرم وزن میتوان یکدرم وربعی دیدم که از قرص افسنتین منتفع نشد وبا استعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هریک چهاردرم عصاره قاقله سازج هندی اساروون هریک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یکدرم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند دو بقدر یکدرم بالیق افسنتین استعمال کنند **مطبوخ** که بجهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی بادارد هریک دو درم عرق گاوزبان وعرق عنب الثعلب وعرق بادیان جوش داده شربت دینا را گلقند چارتوله حل کرده استعمال نمایند **ایضاً** بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم پرسیاوشان سه درم گلقند دو تولہ سنجبین بزدی دو تولہ انداخته بنوشند **ایضاً** که با سرفه نزلی باشد اصل السوس چار ماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی ده دانه بعرق بادیان ده تولہ جوشانیده شربت بنفشه دو تولہ خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **لقوع** نافع تب ونزله گل بنفشه شش ماشه بهد از سماع ماشه روغای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یکنیم تولہ داخل کرده خالشی شش ماشه باشیره بنوشند **قوال الکبیر** عیسی بن یحیی گوید که حمای بلغمی را موانظبه نامند بهر آنکه هر روز وارد میشود پس معالجه آن برامر کلی چنان باید کرد که تطفیه بیشتر و استفراغ بیشتر نماید و دوا بتفصیل باید کرد تر کردن تا اگر بران

چهار نوبت بگذرد پس مجموع مرا اشیای ملطف مادّه موافق آن بنوشانند بعد ازان چون خلط لطیف گردد استفراغ بادویه مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی بمعده کنند و خاصّه بقسم آن اوّل و غایت باید معده در وقت منتهای مرض باشیائی کنند که اعانت در استفراغ مادّه نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند و باید که غذا قلیل التبدیر قوی التلطیف و تقطیع باشد و از اغلظ ابتدا کنند و مدام ملطیف برفق نمایند تا آنکه نزدیک منتهای مرض لطیف گردد بعد ازان ادویهٔ مادّه بتدریج بسوی غلیظ کنند شیخ الرئیس و شراح قانون میفرمایند که علاج تب بلغمی تابعه مختلف میشود بحسب اوقات او اعنی ابتدا و انتها و انخطاط و بحسب ظهور نضج و خفای او اندرین تب و بحسب مواد آن اعنی بلغمیهٔ حامضه و بلغمیهٔ زجاجیه و بلغمیهٔ ملحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا اندرسه چیز یکی در رجوب تلیین معتدل بگلقند وغیره وقتی سیماز دونوبت اوّل دوم در رجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون برتب سه روز بگذرد ماده درین تب رقیق گردد پس اگر تا خیر مدر تا سه روز کنند انسب ست و قبل آن تحریک ماده کند و ایذا رساند و هیچ نفع نکند و سوم در استظهار ملطیف تدبیر بر اعتدال و مساست که در سه روز اول برباء الشعیر بشکر اقتصار کرده میشود بامید آنکه منتهای او قریب تر بود یا سبب رقت ماده و یا باعث قلت آن و اگر بیقین معلوم شود که منتهای او بعید ست ملطیف تدبیر کنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع ست درین مرض بلکه در ابتدا تا هفتم روز تبغلیظ میل نمایند بعد ازان بتدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار ملطیف تدبیر اولا واجب میکند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید ست ممکن بود که تلافی ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند بعده بتدریج بتلطیف تا وقت منتهی کنند و هر گاه از روز هفتم تجاوز کنند بتلطیف تدبیر قیام نمایند چه این ضعف آرد در ضعف قوم معده افراید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد بتلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تب بلغمی بالجمله واجب تر ست از آنچه در ربع واجب بود و لهذا لازم ست که در خوراندن او مثل بچهٔ مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند یا الخطاط ظاهر گردد بعد ازان علاج مختلف میشود و آنچه سبب سکون و حلو باشد و آنچه سبب ابزاجی و حامض بود که ازین حمی فزو مو یوس نمیرسی که بدن دران گرم نشود حادث میشود بآنکه در اولین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج بتلیین بدو ای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیتین یعنی زجاجی و حامض بدو ای سخت تر حاجت میشود بسبب غلظ و لزوجت ماده و در اولین احتیاج بتلیین میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که در ان تسخین بسیار نباشد و اگر چه تخفیف کثیر بود و در ثانیتین حاجت میباشد بتبرید بتسخین و تقطیع بحرافت خود نماید و خصوصاً هر گاه بلغم مخلوط بصفرا باشد در مثل اولا بدست از همچون کموني و معجون کبریت و استعمال مملحات مثل مری و اوفیقا و یه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری تا روز هفتم و ایضاً استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بدست و سکنجبین تلکی یا عسلی شدید المنفعت ست و ایضاً ماء العسل بزوفا و ممکن ست که بدین تدبیر برسند بآنکه اراده تلیین کرده شود و خصوصاً مسهل مرتب از انگشتر فارسی که آن مسهل ملین ست و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب لبلاب بمالند و اگر اراده تلیین زیاده باشد خیارشنبر و فاینند بدان مخلوط سازند و ایضاً گلقند مرتب بشیره تربخبین در آب لبلاب حل کرده و بران الحاح بسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصاً اگر بادهٔ بلغم صفرا باشد چه خروج آن بودی بصفا و مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل دوا را التر بدر بهر شب و مثل مصطکی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره رانند و مسخنهٔ دوا را التر بد انیست که گیاه تند بخبیص و مصطکی هر دو اعده جزو تربیخ هر دو نبات سفیده مثل مجموع ادویه کوفته بیخته هر شب بقدر یکمثقال یا کم و زیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی مید هند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه احابت کند احتیاج آن نباشد و آنا مزمن انتظار نضج بهتر ست و تلیین بچیز ها نیکه اولا ذکر آن نمودیم اولی ست بلکه دو جهست که از انکی از بلغم بیرون آرند و باقی تا نضج بگذارند و این بسزی داند که بلغم کلیکه بود بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیهٔ ادویه را در ایذا ندهند همچنین که ابتدا کرده شود از دو انیکه مشابه بود آب انگور و تمر هندی و غناب و مانند آن انچه مضعف معده یا رخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر اراده مائل بزیادتی برود درت علوشد مغز قرطم آمیزند و اگر اراده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خیره بنفشه یا خیر خشت یا بنفشه خشک سوده بیامیزند و اسعانت بحقنهای لینه معمول از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد و قتی بآب تب تربزر سکنجبین بزوری تمر کرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عرض عنان

وتغیر دائقه دهن تخم ترب سوده نیمثقال بآب سرد بخورانند وقی باوجود آنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت و قاطع این علت بسبب اخراج مادهٔ آنست ولازم ست که رقی تا روز هفتم برای تنضیج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود واگر بر مریض قی کردن متعذر باشد بران اجبار نمیتوان نکنند واگر آنرا قی خود بخود آید وخصوصًا در ابتدای دوره بند نکنند مگر وقتیکه افراط نماید وضعیف کند بشل مینه وشربت بنفشه نفع واپخ بعد ازین ذکر آن خواهم کرد بجس آن پردازند واگر در سر عارض شود نطولات بابونجی مع نبات دوبار در ست وپا با در آب گرم و پستر ساقین بقوت استعمال نمایند واگر احتیاج بمار الشعیر افتد آنرا باصول مثل بیخ بادیان کرفس بمقدار معتدل بپزند واستعمال نمایند ویا کنجین عسلی باوی دهند اگر مار الشعیر در معده ترش نگردد ویا مار العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد واولی اوقت شرب مار الشعیر آنست که در بول مریض ابتدا از رنگینی باشد پس واجبست که اولا گلقند بخورانند وبعد دو ساعت مار الشعیر بنوشانند ولازم نیست مالش بدن بمروحات محلله وریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک باشد که آن ارخای احتقان بتسخین طلب خود نماید واز آب سرد اجتناب کنند وهرگاه بول غلیظتر وسرخ تر بینند فصد کردن بدنیست وواجبست که دران هنگام سکنجبینات زیاده دهند وبدانند که مالش تن از معالجات نافعه برای اینانست وهر قدر که بلغم رقیق تر وغلیظتر باشد مالش نافعتر بود وگویند که مالش بنفشج عنکبوتنا مع روغن زیتون بسیار نافع ست بالخاصیته وهرگاه مرض در تزید شروع کند وبعد از تزید بابدیکه اکثر عنایت بقوم معده مصروف دارند واپخه تقویت آن کند استعمال مضوغات متخذ از پونیه ومصطکی وانیسون ست واستعمال قی بنحویکه مذکور شد برتر مع تقلیل غذا وگلقند که در زمانهٔ تزید وبعد روز هفتم دهند بدان اوقات مقوی فم معده که دران ادرار بول بسیار بود مثل انیسون ومصطکی مخلوط سازند وبآب گرم دهند وخصوصًا در ابتدای دوره که آن مقاوم تر لازم ست که مریض از تطفیهٔ عطش کاذب خواهد که دران هیجان نماید واکثر در استفراغ بلغم وخام در وقت تزید رخصت میدهند واولی آنست که انتظار نضج تام نمایند وهرگاه مرض بحدت شروع کند وشدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند بلیلهٔ زرد وصبر وعصارهٔ غافث وعصارهٔ افسنتین هر واحد پنج درم زعفران ومصطکی هر واحد شش درم قرص سازند هر روز یکعدد م وهر شب نیم درم ازان بخورند وچون بنضج پدید آید اعانت نضج بشل برگ کرفس وبادیان وبیخ اذخر وپرسیاوشان نمایند واگر معلوم شود که ماده بسیار بادست باستعمال اندک فلفل در غذا واستعمال اندک شراب قویتی زبیار بای نشیت وگاهی اعانت کرده میشود بر انضاج وتحلیل از دردی مهونت قوی بهر وخات محلله واین مواد فقر ست درین مرض ازانکه در سائر حمیات بود ولازم ست که در تدبیر بهر وخات اعتبار قوت وتب والزه کنند اگر قوت قوی باشد وتب بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند والا رغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه وخیری وسوسن وزیت استعمال نمایند وهرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دواییکه تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان وکرفس چاره نباشد وگاهی ببزور آنها وبانیسون وامثال آن مسکنجبین بدهند که دران زوفا وحاشا افتد وتا استعمال قرص گل حاجت آید گاهی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن کندر ومصطکی وسعد واسفنتین وبمانند آن بحسب وجوب مشاهده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی وسعد افزایند واگر اراده تحلیل مع تخفیف بود کندر واسفنتین بامثال آن زیاده کنند وشراب رقیق ایشانرا بعد گذشتن چهارده روز نفع کند بسبب تلطیف خود وتقویت حرارت غریزی واداره وتعریق او وچون نضج وقوت طبیعت بیند اقراص افسنتین بخورانند وبعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نیامیده ومرض در ابتدا نیست آب گرم که دران مثل تخم کرفس وانیسون وجوز جوشانیده باشند بنوشانند وایضًا امثال ومثل تخم کشوث وبادیان وتخم کرفس استعمال کنند وقوتیرا زینها نطولات وتبخرات ومانند آن مثل ملک وغیره ست وگاهی در نافض شدید ومطبوخ باین نسخه میدهند بگیرند نخیل وصعتر ونانخواه هر واحد سه درم کشنیز چهار درم گل سرخ پونیه هر واحد سه درم مویز هفت درم بریسم مقرر بجوشانند شربت سپستان قوته وهرگاه نضج تام بنگرند استفراغ دوار نمایند بادویکه قوی باشند ومثل دوار الکبریت بخورانند واگر اراده از بلغم بارد ترمثل زجاجی وحاضن باشند تریاق فاروق بدهند وایضًا لازم ست که بعد تنقیه قرص ورد کبیر بآب بادیان خورانند وهر شب دوار الترید وحب صبر معمول بلغاف یا مرتب باداویه دهند واز قبیل این مستقرغات مطبوخ باین نسخه بگیرند اهلیله سیاه غافث هر واحد پنج درم نمک هندی سه درم بادادر ودشکاعی هر واحد چهار درم انیسون سی درم آب کرفس بخوشانند وبقدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند وقویتر ازین قرص ست بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت

عصاره خافث پنج تخم کرفس دیان هر واحد چهار گرم سرخ مسهل الطیب بودینه هر واحد هفت قرصا سازند وازدرم تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** برد پنج مذکور از هر واحد دو مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه کاسنی بادا ورد خافث هر واحد چهار دم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و چند روز بر بنار بجوشند تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نزدازمان و استدا دخافض بدهند گیرندایارج عصاره خافث افسنتین کاسنی بادا ورد هر واحد پنج تخم کرفس دیان انیسون هر واحد سه نمک نفطی چهار تخم کشوث هلیله کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص و ردسبت تربدسی وازان اقراص سازند واین مسهل قویست **ایضا** صبر هلیله زرد ریوند مصطکی عصارهٔ خافث افسنتین هر واحد یکجو زعفران نصف جزو سابیده استعمال نمایند واین خفیف تراز اول ست **ایضا** ایارج هلیله کابلی نمک هر واحد چار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یکنیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه کاسنی بادا ورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند واین در نفع قریب نسخه سابق **مطبوخ جید** غافث پنج اصل السوس یا نخواه هر واحد سه تخم کرفس دیان هر واحد چهار گل سرخ پنج پنج مجموشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نزدارادهٔ انضاج و تحلیل بقیه **ایضا** اصول ثلاثه یعنی پنج بادیان و پنج کاسنی پنج کرفس و پنج کاسنی هر واحد دو درم شکاعی بادا ورد خافث افسنتین هر واحد پنج قطونیون سه درم جوشانیده چهار اوقیه ازان بنوشند هرگاه در بلغم غدویت وغلظ باشد **ایضا** حشیشهٔ غافث شاهتره شکاعی بادا ورد افسنتین هر واحد پنج مویزه هلیله زرد ده درم دراین برای بلغم شور و آنکه صفرا بران غالب باشد موافقترست و اگر غاریقون تا یکدرم و ثلث سفوف کرده یا بعسل آمیخته چند روز بخورند آب گرم تطاول مرض را منع کند باخراج بلغم غلیظ و تخم الجره مثقالی بعد انضج بسیار عجیب ست سفوف کرده یا بعسل بدهند واگر برای محموم حبوب سهال مسبار ند باید کرد ان بسبب ضعف جگر ریوند دو تخم کشوث زیاده کنند و بسبب ضعف معده مصطکی و انیسون و بسبب ضعف طحال و غلظ او بیخ کبر واسقولقندیون هر آنکه اکثر همراه این تب غلظ طحال بود دگاهی برای آن بزیاده کردن سعد وحب البان حاجت میشود و مع ذلک در استعمال مسهلات احتیاط حال شدت تب کنند تا افراط تسخین واقع نشود **واما مستفرغات** که آن قویتر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج ست از انجمله انیست که در شربت مذکورهٔ سابق حب تربد زیاده کرده شود وحقنهای قویه استعمال کنند واز قبیل آن این حب ست مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یکدانگ ایارج فیقرا نیم درم بسکبین عسلی جهاسا خته با آب گرم بخورند و منجملهٔ آن حب مصطکی و صبرست واگر اراده مایل باسهال بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یکمثقال دسقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و بقدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید **وایضا** غافث و افسنتین و پرسیاوشان و هلیله وشاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده تر بخبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هرگاه در مادهٔ شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد واگر بدن متحمل اسهال نباشد توجه بملطفات و مبردات و معرقات ازدیاد و تهیج آن جوشانش و حمام نمایند و از جمله چیزهائیکه هنگام عدم احتمال بدن باسهال قوی احتیاج بدان افتد نفوع مصر مسل ست **وهرگاه** مرض رو بانحطاط آورد و درین هنگام بحول احتمال مسهل الطعام باک نیست **واما اغذیه** انسان پس لطیف مثل سرکه زنیست وگاهی در ان اندک مری می آمیزند و قصدا در اخر نبیذ الماغذای قویتر نبود بچه مرغ و بک در اول ست بعد انحطاط ولازم ست که در ان خصوصا از تضیج پرهیز کند در ان تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم حامض رطبی الخ باشد گندنا و نخود اب بهترین اغذیه برای انسان بود چون در ان زیره و شبت و زیت داخل سازند و ایضا بوارد[۹] معمول از چغندر و آبکامه و سرکه و زیت مغسول و کواخ[۱۰] مثل کامخ مکرر کاسنی شبت و صعتر و انجدان و دلیلون و اجتناب از بقول سرد و حلزت نماید و وقت غذا بدایه خفت نوبت یا اقلاع آنست و قبل نوبت مکرر از چهار ساعت فاصله باشد و الا اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که تضیج موکول بخواب تحلیل بیدار باشد و حمام ایشان راشاید المضرست مگر بعد انحطاط **تدارک قی** ایشان چون افراط نماید باید که در ان استعانت بمثل سیب و شربت انار نغناع معروف نماید و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند انار دانهٔ منبوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم در دو رطل آب بجوشانند و دران چند شاخهای پودینهٔ تازه انداز ند تا آنکه آب بنصف آید **تدارک اسهال** ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او بدانچه معلوم ست از قوابض معتبره یعنی تصرف در اسباب سته ضروریه که منجمله آن غذاست و از ادویه قابضه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن عنب آن چو چه مرغ بریان یا مطبوخ و بخوردن یاروائح منعش قوت مثل روائح کباب و خواکر خوشبو چوان سیب و بی و امرود سازند **واگر** تبخیر در وجه و اطراف عارض شود باستعمال مثل این قرص انتفاع یابند

نسخه جدید

بگیرند انیسون و ملک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مغز خربزه هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و مفاح از هر هر واحد سه درم عصارهٔ خافث سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و ازان قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل امرو سیا و دواء الملک و دواء الفلفل افتد **قرص** برای علول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ خافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم قرص سازند و بوزن یکدرم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه ساییده باشند بدهند و ناخواه بعسل سرشته را منفعت عظیم است در حالت طول این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بهاش بدین طور کرا بتدا از منکبین و ارمنیین کمند و هر گاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدان لک رجوع کنند و اگر سخونت بدان لک استداد نماید مالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آنرا ترک نمایند و مجصور دیگر متوجه شوند و ازروغنهای نیک زیت شیرین ست که دران قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مناصف و جوان از مالش روغن فارغ شوند و روغن را نشکف کنند تا کرب نیارد و تجسد بدیسم و اگر عقب لک با لیس دالک بروغن کمند باکی نیست و بدانچه حفظ معدهٔ ایشان اهم شمرد نمایند آن مالش فم معدهٔ بشمل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قویتر ازان روغن رازیانی ست و ادنا مضرهٔ ناخواهیست که بابونه و انذک مصطکی را در شراب مع دو چندان عسل بپزند و اگر اشتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال کنند بلکه بیفزایند کردان خرمای خامه خرمای پخته و اکلیل الملک و افسنتین چون شانیده باشند ضماد نمایند صاحب **کامل** گوید که علاج حمای سوداویه شمل علاج سائر حمیاتست اعنی بتلطیف حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده در تب بیشتر از حرارت بود باید که عنایت دران اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا استرواز آنست که تدبیر صاحب اودر آغاز حدوث آن باین طور نمایند که صبح بسکنجبین دواوقیه با ندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین با قدری آب آمیخته باید داد و اگر دران حرارت قوی لذاع و بلول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب مارالشعیر که اندران بادیان پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر مارالشعیر دهند قبل از نوبت بخش ساعت بدهند و اگر ساعت میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منحر گردد و معده ازان خالی شود و چند روز همین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منقضی گردد و اگر در پنج حدت و حرارت نباشد مارالشعیر استعمال نمایند کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا مرزه معمول بسکر و سکری و مری و کردیا و دار چینی باشد و اگر فصل تابستان بود سکر و زیت معمول شکر و نخاع و مطرخون و کردیا و هندوانه و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطبوخ و مشوی و مکبب خورانند و تواتل و بقلفل و زیره و دار چینی باشد و هر گاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه بعضی ادویه مسهل بلغم مثل تربد غاریقون و مغز قلم باید کرد این حب مسهل بلغمست **صفت آن** بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را بابرگ سایبه جها سازند و باب بیگرم سحرگاه بخورند نافعست باذن الله تعالی دیگر بگیرند تربد سفید و مغز قلم هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس نیم دانگ همه را بابرگ سایبه حب بندند و در سحر با آب گرم بخورند و در هر هفته یکبار گاه و در وسط او گاهی بدان استعمال دهند و نمایند و قتی بعمل آید بسکنجبین که دران ترب خیسانیده باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد و اگر قی وقت نوبت استعمال کند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماءِ شور مع ترب بخورند و ایضاً استعمال قی تخم ترب و تخم سرمق بسکنجبین عسلی سرشته و آب گرم که دران شبت جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضاً درین تب گاه گاهی اشیای مدره مثل کرفس و بوست بیخ بادیان تازه استعمال کنند و این با غذیه مخلوط سازند و باین طبیخ اصول بنوشند **صفت آن** بگیرند بوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو دو انیسون و حاشا هر واحد بقدر حاجت و در آب خوب بپخته صاف نموده گلقند دران مالیده نیگرم بنوشند **صفت طبیخ دیگر** که قویتر ست بگیرند بیخ کرفس و اصل السوس هر واحد دو درم شش غافث و حاشا و افسنتین هر واحد هفت درم مویز طائفی بست درم شکاعی یاد اور دهر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب واحد کینه درم بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه بلیلهٔ زرد هر واحد پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه ازان با هفت درم گلقند شکری بخورند و هر گاه مدت این

دارنگرد و بدان حمای بالمام شود باید که عنایت بفم معده و تقویت آن نماینده بنحویکه تصفیه آن بضمادی کنند که دران لاذن و گل سرخ و ورک مسک باشد و این ضمادات سکنجبین اصیل سه درم لاذن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را بار یک سایبده مضوغ و مسبوس یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن بسرشند و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند **صفت آن** قرص ورد یکدرم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را بار یک سوده با هفت درم گلقند بسرشند و باید که گلقند را خوب بخایند تا انضمام او بسرعت گردد و عمل او نیک شود اگر قرص فاتوف با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر بلغم بسیار دارد سفیده با شد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سدد در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص فستین یا قرص لکث بسکنجبین بزوری بدهند و اگر لذت سرد آب ولا سیما آب یخ سرد کرده منع کنند و هرگاه این تب طول کند و بلول سفید و فصل سرما و دس بسری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را بیاقی کبیر یکدرم و زرمیان بوزن دو دانگ تا نیم درم با بیکه دران زیره و حاشا یا قدری ساسارون بچوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل مشروطیطوس و سعتر بنیا بقدر سنقه بدهند نافع باشد و آما هرگاه فصل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزهای معجونات حاره نباید داد و در اغراض که ذکر آن کردیم سکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهدهٔ قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیا یکه بموافقت آن استدلال احتیاج بسوی آن میکرده شود قیقصا نمایند و باید که صاحب این مرض را از همه فواکه تر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و میوز سفید که دران اندکی قبض باشد و شکر و عسل را که مغز و طم و پسته و جبة الخضرا بخورند در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انقلاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تب از انحطاط شروع ننمایند که آن ردیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و آب مطبوخ بابونه و گاو زبان و مرزنجوش نمام و مرنجاسف و شبیح و مانند آن از اشیای ملطفه نطول و آبزن سازند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که در علاج تب بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده بلغم شیرین باشد اولا دویه معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلا چون گلقند با سکنجبین گرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش باز نجاحی باشد اولا دویه قوی تر و گرم و ملطف تر مثل فلافلی و کوبی و مانند آن دهند و حمل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض غایت بسبب چیز مصروف دارند بدین طبیعی بقدر اعتدال دوم قی بانداز هٔ معتدل سوم تدبیر او ربول بادویهٔ ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع کنند بلکه تدبیر معتدل کنند و آنچه که تدبیر مریض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته از ان برگردند و بالجمله تدبیر غلیظ درین تب جائز نیست چنانچه در تب ربع جائز ست و اولا مزوره تنهائی گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره مرخ باید داد و بهترین تدبیر در علاج این تب آنست که در ابتدای امر مرض خاصته در ابتدای نوبتهای فرمایند بسکنجبین عسلی و آب گرم و اسپغ آسانی را یا غنیمت شمارند و اگر چیزی بر باید تلطیف ماده کنند و با معافره برده آنچنان ماده غلیظ باشد سخت چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا زوری بدهند قی با آب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب تر کنند و صبح برارزده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یکساعت ترب و تخم ترب و شبت و آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی تر آن باشد که قی بعد یکهفته فرمایند و بهترین بسیاری برای تلطیف ماده گلقند ست در آب گرم حل کرده و بعد یکهفته اگر حاجت بچیزی ملطف تر افتد با بیکه دران گلقند حل کنند بادیان یا تخم کرفس بچوشانند که لطیف تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و عسل که دران قوت فزونی باشد ملطف ست و لیوخا ابن سرافیون آنست که تا هفت روز گلقند و آب بادیان و مانند آن نشاید دا و بعد هفت سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد و اگر چه اثر نضج ظاهر نشده باشد شب و ۱۴ الرتبه دهند اگر طبیخ نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر مجروش و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنچی آنرا سرما و لرزه نوبت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سودمند بود **صفت** شربت صعتر تخم صعتر و فانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بیست عدد جمله را در دو صد درم آب بپزند تا سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت یک ساعت مقداری درم گرم کرده مجروش بگیرند **صفت** شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه و بابونه و حاقر قرحا نیکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید باین حب اسهال آورند نسخهٔ آن همانست که در قول صاحب گذشت لیکن در پنجاه وزن تربد چهل دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ ست و مثل یکدانگ فرموده و نوشته که جهار آب کرفس بازند **صفت**

نسخهٔ الاصول

مار الاصول که بعد ظهر از تفتیح نافع هست و در ربول کنند بگیرند بیخ کرفس و بیخ باریان و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد یکمثقال تخم کرفس یک دو درم جمله را در یکمن آب بپزند تا بهیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده در دم گلشکر دران الیده صاف کرده بنوشند صفت مسهلی که تنقیهٔ بدن مازاد و تب بلغمی کند و از ترکیب محمد زکریاست ایارج فیقرا پنجدرم ترنجبین یکدرم شحم حنظل یکدانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یکمثقال یکدانگ مصطکی یکدانگ جمله را شسته با انجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض بارد المزاج باشد تریاق اربعه باب باریان بدهند و اگر بالاصول که در قول شیخ گذشت و دران قطورین و فتیله در دم داخل ست اجزای آن در دومن آب بپزند تا نصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی دران داخل کنند بهتر باشد و اگر آب صفرا باشد این بالاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ مطبوخ دیگرست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن بی بیخ پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب و ایلیه کابلی مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و زن مصطکی دو درم و بادارد بیخ درم و هلیلهٔ زرد ده درم و هلیلهٔ سیاه هفت درم نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست که در قول شیخ گذشت و دران ایارج هفت درم ست لیکن در بیخاوزن ایارج فیقرا هشت درم و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم و مثقال سه درم افزوده مقل را داب کرفس حل کرده ادویه سرشته جهاسازند شربتی بگیرند دو درم تا دو درم و اگر از مسهل مانعی نباشد اعتماد بر بالاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قوص گل در بخالت و بعد ظهر اثر تفتیح سخت نافع باشد صفت قرص گل بنسخهٔ ابن کریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب عود خام فقاح اذخر هر واحد یکدرم شربتی سه درم بمالاصول و گلقند لوغ دیگر اگر مرض طول کند مادهٔ سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس باریان هر یک سه درم بپودینهٔ خشک تا قلعه خیر یوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر یونه چینی سنبل الطیب فطر اسالیون مصطکی زعفران هر واحد یکدرم گل سرخ ده درم شربتی سه درم بمالاصول و اگر بر پشت پای و پشت چشم و روی تهیج و درم ظاهر شود این قرص فقیرا باید ساخت و نسخهٔ آن همانست که در قول شیخ برای تهیج وجه و اطراف گذشت لیکن در بیخا بودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مرا حوزنوشته و جمله را با آب عنب الثعلب سرشته و صاف سازند و هر صبح یکنیم درم بمالاصول بدهند صفت قرص گل بنسخهٔ جالینوس که در تبهای کهنه کهار اسخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون گل سرخ صبر هر یک چهار درم سانج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم با آب کرفس سرشته قرص سازند و با آب باریان و کنجبین بدهند و اگر ناخواه سوده بعسل سرشته سه درم بدهند در آخر تبهائی که با لرزهٔ شدید باشد و بدبرگرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که در تب مواظبه اول انچه هی باید کرد تلطیف بلغم بمجلابات ملطفه و مالشعیر مرکب با ملطفاست و هر صبح جلاب با کنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم دران مالیده بنوشانند و غذا مالشعیر کردران باریان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دهد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مالشعیر با تخم و باریان پخته دهند و در نیم وز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید کنجبین ساده ده درم با آب سرد بنوشند و باهر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قارورها ظاهر شود در سوب بینند تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یکنیم درم هلیلهٔ زرد کابلی هر واحد هفت درم مویزطائفی ده درم حب القرطم پنج درم همه را در چهار رطل آب بیجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر پانزده درم دران مالیده صاف کرده بر اگر سه دار و از بارایار فیقرا یکمثقال انداخته سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز آب کشک جوکه دران دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد والا ساده بدهند بعد دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخوراند و نسخهٔ آن همان حب تربد و مغز قرطم ست که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت مقی که ملطف بلغم نماید و قی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه تب راه داب خوب بپزند و صاف کرده دران آب کنجبین ساده ده درم و نمک طعام یکدرم انداخته بنوشانند طبیب زیرک باید که در معالجه این تب ملول نشود زیرا که ابطی البرء عسر الانقلاع کثیر العود ست و در هر هفته یکدو بار بحسب قوت تفقد امر طبیعت نماید پس اگر طبع قبض باشد تلیین آن بسنای مکی معجون

نسخهٔ قرص گل

خیار شنبر وحب ایارج وحب وغاریا باید کرد دو در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان وانیسون وتخم کرفس وتخم خربزه دهند وقرص ورد وقرص غافث آزاد انافع ست وهرگاه مرض طول اکند بهر تقویت فم معده گلقند یا مصطکی بخایند وفرو برند واین ضماد بر فم معده نمایند **صفت آن** قصب الزیره سک امک گل سرخ هر واحد ده درم عفران نیم درم همه را باریک سوده بآب مرزنجوش مخلم وقیصوم بسرشند وبایدکه غذا لااشعیر بالحم تیهو ودراج ونخود ودار چینی دبادیان دهند وعقب آن گلقند ده درم یا مصطکی بکدرم خوب خایده فرو برند وهر صبح قرص غافث بکدرم باگبین بزوری ده درم بخورند **صفت** قرص غافث بگیرند عصارهٔ غافث ترنجبین هریک شش درم طباشیر گل سرخ سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده بآب خالص سرشته قرص سازند **صفت** سکنجبین بزوری تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد بیخ درم انیسون یکدرم همه را نیکو فتد در سرکهٔ کنه ربع رطل وآب دو رطل یکشبانه روز تر کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید وصاف کرده شکر سرخ وفانیذ یکرطل داخل کرده بقوام آرند واگر فصل گرما وسن شباب قشنگی باشد سکنجبین ساده درم باگلقند یکدرم یا شکری ده درم اقتصار کنند وغذا فروج وتیهو وباکیان دهند وبهویز سرخ طالقی وکشمش ومغز قندق ومغز خرمالب مقشر فرمایند وازجمام ودرامدن اندر آب سرد باز دارند باقی هاانست که در قول صاحب کامل گذشت **مخبزی** گوید اگر حرارت بشدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو آب سیب وآب برگ کاسنی وبادیان بنوشند وهرگاه آثار نضج پدید آید بطبوخات یاتنها تنقیه نمایند **نسخه** مطبوع مناسب آن بادیان بنجویه گاوزبان هریک سه درم تربد سفید یکمثقال بادیان افسنتین جاشا تخم کاسنی هریک دو درم پوست بلیله کابلی پوست بلیلهٔ زرد هریک سه درم فلوس خیارشنبر دو مثقال گلقند یازده درم روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر وسنبل وحب قرطم وایارج مطروحست واگر ارادهٔ اسهال مفرط باشد ایارج سرد ارد وکندر وهر قدر که خلط غلیظتر باشد ولکن مقعر باشد واگر فم معده ضعیف باشد باید دیناشفته دانا نخواهش معمول اندکر مری وچقندر وزیت غذا سازند وفم معده را بروغن بادرین یا روغن بان بمالند ومصطکی وکندر ومانند آن بدهند وچون از چاره روز نجاوز کند احتیاج بسکنجبین بزوری افتد وآین قرص غافت ایشان را نافعست **نسخه** آن عصارهٔ غافت ترنجبین هریک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هریک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یکمثقال بسازد الاصول وبایاین طبیخ پوست بیخ کرفس دبادیان هر واحد ده درم وتخم این هر دو دو ناخواه وانیسون ذریره وبار اورد وتکاعی هریک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل بماند وصاف کرده دو اوقیه ازان ماده درم سکنجبین وبکدرم قرص مذکور به نوشند وشونیز با عسل سرشته سه درم بخورند وازناخواه نافعست چند روز بران مداومت نمایند **ابو منصور** گوید که علاج حمای بلغمیهٔ دائمه آنست که در ابتدای نوبت تب از سکنجبین عسلی یا وقیه آب بگیرم قی کنانند ودر قی بر مریض دشوار نکنند پس سکنجبین وآب بسیار بنوشانند وانچه بسهولت برآید غنیمت دانند وجد بهتفاوت واستقصا ننمایند وهرشب این دوا بالتربد بخورانند تربد مثل سرمسوده ده درم مصطکی وزنجبیل هر واحد یکدرم نبات بمجموع شربت یکمثقال الا آنکه طبیعت دوبار در روز دشب اجابت کند وچون صبح شود گلقند شکری پنج درم با انیسون ومصطکی بخورانند وعقب او سکنجبین عسلی یا وقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید ودفع بلغم بخشد ووقت طعام او حتی الامکان ابعد تر از وقت نوبت کنند وسکنجبین غرغره فرمایند ومالش سینه وفم معده بروغن بادرین یا روغن بان یا بوغن یا بعضل او دهان حارهٔ لطیفه کنند وتقویت فم معده وکبد بکندر ومصطکی وسعد ومانند آن نمایند واگر حاجت حقنه باشد بآب بشیت ویا بوند سپستان واندک عسل وروغن کنجد گاه گاه بعمل آرند واگر حاجت بسهار الشعیر مس کنند با تخم کرفس وبادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد نبایداد واین تدبیر نا کیفته بکار نبرند اگر در طول نوبت او را عراض اولی رو نماید ووقت نوبت تاخیر کند بهمین تدبیر بگذرانند واگر تب را زائد یا واقف بینند اسهال قوی باین معجون آورند **نسخه** آن همان مسهل ست که در قول ایلاقی گذشت بعد ازان تعدیل تدبیر نمایند اگر مرض ضعیف باشد بچهٔ مرغ ولحم بریان وقلیها ومطبوخات دهند واز شوربا وثرید اجتناب کنند واگر تب از چهارده روز نگذرد قرص ورد یا طبیخ پوست بیخ کرفس وغیره که در قول عجزی مذکور شد بدهند ودر هر دو شب یکبار بدواء التربد اسهال کنند واگر هنوز تب قوی باشد معجون مذکور دهند وهرگاه در تب نقصان بین نماید لزوم حمام کنند وهر روز قبل از غذا عرق آورند ودر پیرانه از شب آب سرد نمایند که آن تب را بغایت دراز سگ داند **نسخه** تفلونظ خلط بنجر، اوه واگر تشنگی باشد آب گرم بتسکین او نمایند سبب گداختن خلط وتحلیل آن واگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ بنفشه

و اکلیل الملک و نمام بریزند و بروغن بسوط بنمایند کرد و اگر سرما بلرزه تب آشتاد و نماید وقت نوبت آب گرم کردان مصطکی و حبق و غیره ادویه که در قول شیخ گذشت جوشانیده باشند بنوشند و زیر جامه آب طبیخ حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و نمام و شبت و یا طبیخ عاقرقرحا تجویز نمایند که آن منع سردی حادث در تب و در ربع نمیکند و اگر اماده غلیظ جاه باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزه دهن بست سنکبجین بدهند که آن غلط اومی افزاید و اگر اماده رطب لین باشد و علامتش خروج او در قی یا برازست سکنجبین باید داد که آن جلای غلط بارد و تفتیح سدد جگر و گرده و انحدار غلط رطب نماید و شراب قوی کهنه صرف نافع بود و این قرص نافع سوء مزاج درحمی بلغمی ست بگیرند انیسون و مصطکی و گل سرخ هر یک چهار درم سانج هندی و افسنتین دکمزره و تخم کرفس یکدرم عصاره غافث و مصطکی و بادیان هر یک سه درم مویج بگیرند درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یکدرم آب گرم و سکنجبین عسلی بخوراند سعید گوید که علاج حمای نائبه بغیبه بنجوی باید که ملطف و مقطع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب بنوشانند و بعد آن گلقند شکری دهند و بعد صبح مار الشعیر انزه چهار ساعت از زمانه نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد پس سکنجبین بعد ریاضی دهند و قلیلی طبیخ آب تمرهندی و سکنجبین کنند و یا کیله قریب نیم مد بگلاب و آب مورد و راک نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض مار الشعیر گلقند دهند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و قوت قوی باشد تنقیه بدن بایاریج بایجب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص مفشده و شکر دهند و اگر قوت متحمل آن نباشد حقنه کنند و بتخم سرمق و سکنجبین و آب مطبوخ شبت قی آورند و اگر قوت ضعیف بود و تفتیه ممکن نباشد مار الشعیر کردران پود ینه پخته باشند یا شامه امنه سکنجبین بنوشانند و اگر در معده ترش گردد عوض آن بزوره زیر یاج یا سکره و مری و شکر غذا سازند و اگر زمانه طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا بدراج و تیهو مطبوخ کنند و امر بخایدن مصطکی نمایند و اگر مریض را قی عارض گردد و بدن متملی باشد عکس آن پرداز ند و خاصة در ابتدای نوبت و اگر قی کمتر نماید رب انار با پود ینه بدهند یا رب جمرم یا انار دانه که دران پود ینه جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب طبوخ انیسون بنوشانند و زیر مریض آب طبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند و اگر زبانه تب در از گردد و تهیج و جوا طراف بسبب برودت خلط غالب رو نماید قرص گل سکنجبین بخوراند و اگر مزاج بارد باشد قرص لکی دهند و تدبیر چون غذا و ریاضت و سائر عادات کنند تا آنکه بدن قوی گردد قرشی و خضر مینویسیم که علاج تب بلغمی انضاج بلغمست و تنقیه آن و تقویت فم معده قوی در هر نوبت بالکتر نوبتها اشربه سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قشر اصل هندبا و همچنین شربت بنفشه سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد با سکنجبین بزوری یا عصاره آب گرم و یا جوشانده تخم خیار و بادرنگ و کاسنی و زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری لیکن در هند و بزور با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تب انضاج بلغم تعلا میکنند و آب لیمو لیکن کمتر افعست و شربت انار شیرین هنگام سرفه نیکوست و نزد تشنگی آب اصل السوس و شربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاهی مار العسل حار یا جلاب گرم یا آب اصل السوس استعمال کرده میشود اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقند شربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عصاره بچوشانده باریان و اصل السوس و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال کنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد و سکنجبین یا افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب افراغ نگردند هم حیات عفنیه آنکه مرض بهشت روز نرسد و هرگاه از بست روز تجاوز کند و زمانه او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا قرص ورد کبیر افتد یا مثل قرص انبر باریس را بشربت پوست بیخ هندبا و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافث فعل عجیب ست درین تب و طبیخ غافث و شکاعی دباد او رد و شاهتره و کاسنی و کشوث و اندک خطمی تنکر با سکنجبین تنها یا بگلقند بدهند و گاهی این ادویه با دویه بطین طبیعت مثل تمرهندی آلو بخارا و سپستان ترکیب میدهند و ازان شربتها بسازند و اما آلو بخارا یا تمرهندی تنها ایشان را مضرست و آلو مضر ترست ده درم سکنجبین آنرا نافعست و در دماغ الترید از نرم تا مشغال و تا دو درم طبیعت اگر معلوم کنند که در جگر ضعف بست شربت دینار با آب کاسنی مروق باندک آب سماق و مروق با شکر تنها یا باریوند اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد و ادرار ادرار و گرسنگی و لباس بدن و تقویت فم معده آنرا نافع ست مستفرغات منجبه یا آنها تقویع حلو یا تنجبین ست و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره در مستفرغات ایشان غاریقون اندر مطبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیر گردد سکنجبین بزوری و اصولی دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند غاریقون ریوند تخم کشوث غافث هر واحد نیم درم پوست بلیله کابلی یکدرم در شربت اصول پکاله قریه آمیخته بلیسانند و از مستفرغات جریره این طبوخ مست سپستان

سی عدد تخم خیارو کاسنی و خارییقون و اصل السوس وزن شش هریک دودرم مسفیلج و قنطوریون دسنای مکی و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ زرد هریک پنج درم خوشانیده صاف کرده خیارشنبر ازده درم تا پانزده درم تربخبین یا شکر با گلقند بسته هردرم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هریک نیم درم مقل ازرق و کتیرا هریک پنج درم و دیاحب الیارج یا الایارج فیقرا و یاحب الراوند و هلیلهٔ کابلی و خارییقون و مقل ازرق و کتیرا و تربد هریک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام حب کرده تخم خیارشنبر پوست

و یا لعوق خیارشنبر بانمک خارییقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند از انجاش قوت آنها تلیین طبیعت ایشان بریوند و بنخبین یا بمقاتل مسهله یا حقنهای لینه کنند و دران قنطوریون افتیمون و مسفیلج و قنطوریون افتیمون و مسفیلج و قنطوریون افتیمون و مسفیلج و

گلقند شکری چهار تولہ در گلاب یا دو آتار و عرق بادیان نیم پاو بجوشانند که بنیم آید صاف نموده نیگرم بنوشانند و غذا نخواب چون مرغ و یا شوربای بچه مرغ بی روغن
بابان تنک دهند تا یکهفته و در قوانین العلاج مرقوم ست که تطیف غذا در اوائل لازم بود چون بنوشاش بریخ و ماش مقشر و شوربای چوجه مرغ بعد نضج و ا
باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهار درهم نخود اب بگوشت کبوتر بچه بعد بست و یکم و بجای آب در ابتدا برابر العسل اکتفا و زنده و الفقد نفسه
بمقتضیات بلغم قبل از نوبت فی کنند بکرات و مرات و قید یکهفته جهت آنست که معده بنجاشد میشود و در هم پیدا مینماید و روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از
کدام قسم ست پس مناسب آن ادویه بکار برند چنانچه در بلغم زجاجی ادویه قویه و گرم ملطف تر باشد مثل شکاعی و بادارد و افسنتین و خاقت و جعده و قنطوریون
دقیق و بر نجاسف و مانند اینها و در و یا گیر اصناف خفیف از اینها به هند و اغذیه منضجه گرم در بریخ البسیار دهند و بعد الاقتضای دوره غذا دهند و جهت تقویت
معده این ضماد کنند لاون سکاالمسک مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یکتوله آب برگ ریحان و پودینه سبز و تا پانزده روز بر زیرین تدبیر مانند و لیکن
جهت حصول النضج این مطبوخ دهند اصل السوس مقشر انیسون پرسیاوشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه پاشه هر یک هفت ماشه مویز منقی یکنیم تولہ انجیر زرد
سه عدد گاوزبان پنج ماشه خمیره بنفشه گلقند عسلی هر یک سه تولہ دیا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت در روز شانزدهم وقت شب معجون مسهل
حلوبخان سه ماشه یا معجون کاذ مذکور گردو دانند و صبح در مطبوخ مذکور بر گ سنا یکتوله تا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یکتوله ریوند خطائی
تربد سفید هر یک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر شش تولہ تخم بین پنج تولہ شربت دینار سه تولہ روغن بادام پنج ماشه و آلو بخارا ده عدد اضافه نمایند
و وقت دوپهر نخواب دهند و وقت شام نان ثرید شور با و یا شله بخورانند و روز هفتم هم تربد بدهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی
مرکب حلوبخان نه ماشه آمیخته بلبسانند و صل السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق گوه
و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش تولہ جوشانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری صولی حلوبخان سه تولہ تودرین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده
بنوشانند و غذا بستور و همین طور سه چهار مسهل داده بعده قرص عافت سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله آمیخته با مطبوخ که در ان اصول ثلاثه شهت و در
قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درهم و گلقند ده درهم داخل کرده دهند صفت معجون مسهل تربد سفید برگ سنا حب النیل مدبر هر یک سه درهم
گلقند غاریقون هر یک دو درهم سقمونیای منشوی یکتوله مغز تمر هندی چهار تولہ در سه چند عسل و قند قوام ساخته بقدر شربتی از کدام تا دو درهم در دوا التمر
هر شب یکمثقال داده در بین باب بسیار نافع ست و بعد از حصول نضج باید که باز تکرار نتقیه نمایند بستور سابق و اگر از بین تدبیر هم مفارقت نکنند بین نکنند
اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسلیم باشاید و خون بقدر قوت بسیار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مولد مستفعنه حاصل النفع ست و اگر از بین تدبیر
نیز باقی ماند مرقوق دوا المبارک بشربت بزوری دهند و هر گاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخه آن همانست که در قول البلاقی بعد قرص گل بنفشه
این رکریا بنوع دیگر مسطور شده و آنچه که بعد چهار پنج ماه یا کم و زیاده تهیج و اماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که قرص گل بالایارج فیقرا که در قول بذکر خواهد
قول شیخ گذشته بدهند و بتدبیر سوداالتقیدد رجوع نمایند و لیکن بالفاصله یکروز تا سه هفته وقت شب دوای مرازی دهند اجزای آن همان مسهل ست که در
قول ایلاقی گذشت بانبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار تولہ در عرق عنب الثعلب یا بادرنجبویه هر یک هفت تولہ دهند و روز دیگر دوا الکرم
کبیر نه ماشه و شربت افسنتین و سکنجبین فهی هر یک دو تولہ در عرق گوه یا دو آتار حل کرده بدهند و بخور برگ نیب و یا دیان جهت عرق آوردن و در رفع این تب معمول است
و بخور حاقرقرحا همین اثر دارد و الطائی گوشت قنقد سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله لیسیدن در رفع این تب از عجیبات خود فرموده اند بچنین بخور لثه حیض نیکه
اول بار او را حیض آمده باشد دور عشره کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم ست که بعد از گذشتن چهار راه یک فنجانه کشکاب یا نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل
از نوبت دادن در سه روز رفع این تب میکند بجهت کثرت ادرار و رفع تشنگی و بقراط در فصول نوشته که اگر گرم قبل از نوبت بر بیمار الک بگردان مجرب ست و تاجی
شناوالله صاحب فرموده در معالجات شافی قلمی فرموده اند که در تب بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز مستمر گلقند عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر ازین چیزی دیگر نیست

علاج حمای لنقه

علاجش بعلاج حمای مواظبه نمایند مگر اقدام بر تسخین ملطفات دریخا باحتیاط و تدریج نمایند زیرا که ماده این تپ در عروق محصور است از سخت بسرعت تحلیل نشود بلکه باستعمال ادویه محللهٔ ملطفه متحرک و متبخر گردد و حرارت آن بسوی اعضای صمیمیه خصوصاً قلب بطریق عروق رسد و آن گرم گردد و بدق مؤدی شود و ایضاً از آن خوف حدوث سرسام باردست چنانچه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تب صفراوی زیرا که ماده را تمام کند و مرض بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر باستسقا شده علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیهٔ بلیغ بقی گاه گاهی بعد طعام بقی مناسب یا باسهال برفق بعد ظهور نضج بمسهل نضج پذیر مناسب بود و آنجا که صداع باشد بحقنه و شیاف شکر تلیین طبع اولی ست و دیگر تدابیر که در غیر خالصه مذکور شد حسب حاجت بکار برند غیر از مخدرات و از جمله جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بر گلقند تنها خواه بعرق بادیان و امثال آن بحسب وجوب بمشاهدهٔ حال اقتصار ورزند و تلیین طبع بمغز خیارشنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس مظنی فائده نماید و استحمام بعد نضج تمام کثیر النفع ست بشرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع نباشد و اگر التقرحه مشتبه بدق باشد طبیخ اصل السوس با دیان پرسیاوشان هر یک چار ماشه موریه معتقی ده دانه ناخواه دو ماشه تر تفل چهار عدد جوشانیده نبات یکتولا داخل کرده دهند بعد از ان مسهل بدهند و دستور العمل بعض متاخرین در علاج این تپ آنست که هفت روز نضج ماده بدین دو اکند گل بنفشه اصل السوس با دیان هر یک چار ماشه عناب بهفت دانه جوشانیده گاهی شربت بنفشه دران حل کرده خاکشی باشیره بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند گل بنفشه با دیان عناب الثعلب اصل السوس هر یک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب به دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر تخمین هر یک شش تولہ گلقند چار تولا مالیده بانصاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشانیدهٔ مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم مسهل مذکور روز سیزدهم و چاردهم و پانزدهم عناب الثعلب تخم کاسنی هر یک چار ماشه گلاب بانزده تولہ در جوشانیدهٔ مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند عناب به دانه گل بنفشه گاوزبان با دیان مکموه اصل السوس هر یک نه ماشه بوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یکتولا جوشانیده فلوس خیارشنبر تخمین گلقند روغن بادام بانوزان سابق افزوده بدهند روز هفدهم الهلیلهٔ مربی بگلاب شسته بخورند بعده دوای روز چاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز نخود اب و شب شوربا و خشکه روز نوزدهم قرص گل صعتر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند بعده شکاعی بوست بیخ کاسنی عناب الثعلب هر یک چار ماشه خیارشنبر تخمین گلقند حل کرده بدهند بعد ازان همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود اقوال افاضل شیخ الرئیس می فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلقنه علاج بلغمیه مانند علاج هر روزه ست و فرق فیما بین آنست که درین تب باید که استعمال ملطفات حاده بآهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و طلاء عسل فارسل و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کند زیرا که این ادویه نضج ماده برفق نمایند و تحریک آن بسوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی کامخ شبت و کامخ کبر ایشان را نافع نماید و خصوصاً در وقت ظهور آثار نضج در داده و تدبیر غذائی ایشان در مراعات زمانها تبع توسیع در اغذیهٔ کثیر الغذا و اخلاط آن یعنی بتجویع و تلطیف و قوت قوهٔ و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه ست که در سابق مذکور شد و از ادویه جیده برای ایشان قرص عشره ست که در ان ده ادویه ست و در قرابادین نوشته و ایضاً از ادویه جیده مجربه برای ایشان این قرص گل سرخ شش درم رب السوس شاهتره سنبل الطیب هر واحد چار درم معطی کهربا هر واحد سه درم انیسون دو درم و ایضاً این قرص غافث بنسبهٔ آن غافث چار درم گل سرخ یکدرم و ثلث طباشیر دو درم و نیم ادویه بآب قرص سازند و ایضاً غافث ساده قیه گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب نیم رطل طباشیر چار ادویه و ایضاً این قرص افسنتین بنسبهٔ آن افسنتین اساروں تخم کرفس انیسون مغز بادام تلخ شکاعی بادا ورعصاره غافث معطی سنبل الطیب هر واحد دو درم جرجانی و ایلاقی مینویسند که علاج این تپ همچون علاج تپ بلغمی ماهیت جز آنکه در علاج این تپ باشربه و ادویهٔ نضجیهٔ ملطفه چندان دلیری کنند در زمانه که توان کرد و خاصه اگر باوی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیرا که این تپ آن باشد که در وقت تزاید ماده لطیف تر گشته بدماغ براید و سرسام آرد پس اولی تر آن باشد که معده را بگلقند قوت دهند و برای تلطیف خلط از سکنجبین ساده

یا کنجبین کبریان پنج بادیان پخته باشد یا جلاب با بادیان با آب کفس جوشانیده تجاوز نکند واز قرص گل نیز تجاوز نکند واز براین بقراط گفته بهست که تب مردم پیر ارزم را آهسته تر باشد و برزمی را آهسته تر پس ایشان غره نشاید کرد و بر چیزهای گرم دادن دلیری ننماید کرد والا بعد احتیاط تمام و اگر دماغ قوی باشد وصداع نبود و تب آهسته باشد بعد تنقیه بلغم بسجعها کنند که دران شجم حنظل باشد و دارچینی نماند و قرص محافت و قرص افسنتین سود مند بود

صفت قرص غافث بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شونیز دو درم **نوع دیگر** عصارهٔ غافث شش درم گل سرخ سنبل طباشیر ترنجبین هر یک دو درم شربتی یکمثقال وصفت قرص افسنتین در قول شیخ گذشت یکمثقال ازان با پنج درم گلقند و با نزده درم سکنجبین ساده بدهند و نسخهٔ قرص گل نیز در قول مذکور مسطور شد لیکن در اینجا عوض ربا السوس اصل السوس نوشته و شاهتره و انیسون بطروح ست و شربت آن یکمثقال و چون اکثر این تب در آخر مؤدی باستسقا میگردد پس هرگاه علامات آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد و نسخهٔ ما را الاصول که از ابرار بول نماید و مزاج را باصلاح آرد همانست که در علاج حمای مواظبه در قول ایلاقی بحوالهٔ قول صاحب کامل مذکور شد **مصنف حاوی صغیر** نوشته که در تب لنقه هم صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و پوست پنج آن پنج درم واز شکر سفید و ترنجبین هر واحده درم بنوشاند و غذا ما الشعیر با بادک نخود پخته بدهند و یا

را بتدا سعی جتناب نمایند تا موجب هلاک نگردد کزانی لاذیمیزا دوای نواب علویخان که در رفع این تب بعد سه چهار ماه از مجربات
قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یکتولا بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی و عرق کاسنی و عرق گلاب هریک دو تولا ترکرده و جویی اناخته بطور
رهنی بجکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند بعده و ظرفی مسی قلعی دار که بر آتش اخگر چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده تکمین بزوری و تولا داخل کرده
بنوشانند و در خلاصة التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید است تا نخواهد مقشر یکتولا شب در اب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یکپیاله آنرا
بعسل شیرین کرده بدهند دوائی که حکیم بقا الله خان انجربات خود نوشته اند از قلفل کبیده قرنفل دو عدد در عرق کاسنی دکموه هریک یکنیم تولا شب خیسانیده
صبح بدست مالیده قند یکتولا افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم تولا و دیگر اجزا بهمقدار مذکور بیفزایند تا چار روز پس هر روز بنخود یکدانه اضافه کرده شود تا بکدانه
تا هریک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سر فرو بتبع اطراف پدید آید این دوا بند ص شیرهٔ کموه خشک شیرهٔ گلوی سنبر یکیکتولا
واصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق کموه و شاهتره هر دو یا و آنار برادرده مثل کوکنار هفت نوبت چکانیده شربت بزوری حار
و شربت کشوث والدعلویخان هریک دو تولا داخل کرده و هفت عدد یارهٔ سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت از دست پناه گرفته دران انداخته
صاف نموده بدهند ولیکن باید که اول قرص نهصتین سه ماشه در شربت کشوث دو تولا بلیسانند و بالای طعام مصطکی سه ماشه در دوا الکرم آمیخته بدهند
صبح و شام تا یکهفته که عظیم الاثر است و سالی تا مدت سه ماه لقمه دانشتم و هر چند تنقیه و تعدیلات بکرات و مرات بکار بردم سودی نکرد حکیم کبیر علیخان خاتمهٔ
احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر بفصد اسهیل نمودند و این دوا دادند شیرهٔ فتاح از خرهفت ماشه شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه در عرق کموه و انیسنتین
هریک هفت تولا برادرده بار بها سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه رداغ داده شربت قنطوریون نواب علویخان دو تولا داخل کرده خاکشنی
و تخم بادرنجبویه هریک سه ماشه کف زده بنوشند تا دو هفته استعمال این فرمود در مدت یک هفته از این تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی صفرا نیز باشد بدانکه اقسام سودا البته نباشد و هریک ازان مخصوص باسماء و احکام است و آن شش قسم است اول الفیالوس که آنرا فالیوس گویند
و الفالیوس نیز گویند و در سریانی فرسولسوس نامند و آن تبی باشد که درمان اندرون بدن بر ورت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حد و شاخص
از بلغم اجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برد خود سرد گرداند پس از بخار آن عفن شود از بخار گرم در ظاهر بدن منتشر متفرق
گردد و در ظاهر بسبب آن دو اپنج متنفس نشود و در باطن سردی آرد و بر ورت او قبل از زمان نوبت بهر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضو یکه
او اندر است از آن الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که
مالوف او نیست از آن منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه که عفونت دران آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و لزوجت خود
در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی ازان حادث گردد و این تب تا دیر میماند و بنجر یا استسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند و دیران ازین تب
کمتر نجات می یابند دوم لیفوریا که آنرا لفوریا نیز گویند و آن تبی ست که اندران در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن بر ورت و این تب
در اکثر بلغمی بود و گاهی صفرا وی حادث از صفرای محترقه بسیار غلیظ و آن عفن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعل شود و عفن گردد آن موضع را
گرم گرداند و هر آنگاه چیزی که ظاهر بدن را گرد کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود پس ظاهر بدن بانتشار بخار آن بسیار گرم نگردد و هر آنگاه قوت مع
خون در روح بسوی خیز اذیت که آن باطن بدنست متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنانچه در غشی و خصوصاً ظاهر گاه در ظاهر بدن
بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً هر آنگه بسیار باشد که ازان بلغم که در باطن بدنست بخار قلیل ضعیف الحرارت متحلل گردد
و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت ازان بخار زائل شود متصل آنکه از بخار آن گرم
زائل میگردد پس هرگاه آن بخار زائل شد و آن بخار بلغم اصل قبل از عفونت شدید البرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع دراکثر تابیه بود

واما این تب از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندک و غلیظ در باطن باشد و غلیظ شود و آن موضع را گرم گرداند و از این سخن بسیار بسبب قلت و غلظ آن تحلل نشود و کفاف ظاهر بدن را گرم نسازد همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر بسبب عدم تحلل ابخره گشته و بسوی آن جانب نوع صفراوی الطبقه و مسمی نامند و اما الیفوریا اسم جنس ست و صفراوی نوعی از انست و لیفوریا در مدت طویل از نظر الغب میباشد بسبب تحادد شدید صفرا یا بلغم انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که الفوریا از صفرای محترقه داخل عروق و بلغم خصوصی قریب سطح جلد که حرارت بحد حلول او نرسد عارض گردد و در این نوع اگر برودت ظاهر اشتداد نماید حرارت باطن بحد تسدید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و تعلل رسد پس در علاج ادجای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم که در میان هفته عقب اموت رو نمود و اگر چنان نباشد بخلاف این پردازند سوم آنچی که دران هر دو اصداز حرارت و برودت معاً در هر یک از باطن بدن و ظاهر آن در حالت واحد یافته شود یعنی آنکه حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود شیخ میفرماید که مثل این تب اگر باشد پس چنان افتد که دو مادهٔ بارد بلغمی باشد که بسبب تعفن یکی از ان در باطن بدن حرکت کند و دیگر ظاهر آن و همه بالکی از ان هر دو در ظاهر و باطن بسیار منتشر نباشد بعده و قتیکه هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از ان بخار حار لطیف بنواحی خود رساند و آن هر دو چون بارد ست ببخار خود گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند بسبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معلوم شده و آن مرور مادهٔ بارد را عضلات که برود ت آن انس نداشته باشد تزعزع کنند که صدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی را طوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث شود که بدان صفراوی بنابر سرعت قبول او تسخین را بسبب حرارت خود گرم گردد پس ظاهر بدن و باطن آن را گرم گرداند و اما طوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بگذارد و سائل گردد و آن بارد ست ظاهر بدن و باطن آن را سرد سازد چنانکه برسد و جائیکه بست که هر دو در طوبت متمیز باشند و یا مختلط باشند و یا انفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد همان دم حمای غشیه و آن تبی ست که چون بسته آید کند غشی حادث گردد و بیمار در سر نوبت بیهوش بدون قوت و بی طاقت شود و دران غشی بسبب مادهٔ آن در آید بسبب بلغم خام تخمی متفرق بسیار در بدن کرا کرتت او قوت مقهور گردد و لختی از ان بجانب دل و فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت در آن ضعف فم معده کند و آن بلغم چون متحرک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی را اگر مقهور گرداند و متحیر کنند از تدبیر غشی در آید عاجز شود چنانکه اگر قوت را با مادهٔ بگذارند تدبیر مادهٔ وفا نکند و اگر با مستفرغ مادهٔ با قوت تنگی مشغول شوند مادهٔ عصیان نماید بسبب غلظ و کثرت خود و بحرکت ذاتی قوت و روح حرکت کند و اگر با مستفرغ از آن با سهال یا قصه سختی مشغول شوند قوت متحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید در اینجا دو حکمون مادهٔ غشی افتد و با این همه حاجت ایشان با مستفرغ باشد بسبب غلبهٔ مادهٔ بکمیت و کیفیت او و ایضاً حاجت ایشان بغذا فاضله با شد نه بکلی اما بسیاران خام بود در ان خوفی نباشد که غذا ببدن دهد و بقای قوت نماید و بدن را غذا باشد بسبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه قوت تحلل نماند و بنده مادهٔ فاسد زیاده گردد و اگر غذا نه بنده قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که بسوی قلب چیزی از مادهٔ بارد محدث غشی بر خیزد پس بعض سفیه و طبی در متداوت شود بسبب برودت مادهٔ مصبوب بعده بطبیعت در تسخین مادهٔ و تلطیف آن جهد کند و عفونتی که بعض اجزای آن را بسوی قلب تحریک داده بدان اعانت کند پس قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و در ضرر حرارت آن افتد پس نبض سریع خصوصاً در انقباض آن گردد و مع ذلک صغر و بطو و تفاوت غالب بود و اگر با این تب در بعض اجناس مریض نرم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ فصل از نوبت در انواع این تب مع انضغاط نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بسیار را ببادرهٔ دوم و یا سوم ملاک میکند و اگر با این عوارض قوت دوره شکم گرد و آید امید سیاه بر همه بدن پدید آید عقر بسیار ملاک گردد و ایضاً این تب در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی با اخلاط رقیقه مدیده افتد و اکثر تلف صفراوی شدید الرقت و غوص ردی المجوهر بسی باشد که از اتعفن در ابدان بسیار حار یابس مزاج عارض شده باشد و این نوع حادث بود که نبض قوت را در یک یا دو نوبت ساقط کند و یا تهیج زوبانی بعد که در بدن بسرعت حادث شود و گاهی با وی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ الرئیس این نوع را کاذبه و سمات صفرا خواند و حادث شود حمای غشیه رقیقه امدیده بسبب تفرا عضاء و انخراط آن بسرعت و عروض غشی و گاهی غشی در جمیع اوقات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید و سهره و استفراغ

مفرط و حرکت مفرط و تدبیرش در ذیل تمارک اعراض حمیات حادهٔ مسطور گردد **انطاکی** گوید که از حمیات مرکب تپی ست که آنرا منشیه نامند بسبب وقوع غشی و نوبت آن و این حمادت شود بسبب کثرت تحلل مادهٔ فاسد بسوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و حس غالبًا برود و بادی غیر قوت بسرعت و سقوط نبض ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و نوبت آن آید و بادی علامات آن ظاهر شود گاهی با صفرا بود و نوبت غب آید و در بره و حال دقائی ابهر متربه شرط نیست بلکه اکثر بیست و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تپ عسیر العلاج اند که صفراوی قطعًا هلاک کند و چرا نکند که نیز دوا بحرکت خود بجذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب ترا کم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب پس از نبجهت عسر گشت **پنجم** حمای نهاری و آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترتهای او بشب و این تپ در ازتر و دردی تر بود از تپ لیلی زیرا که مادهٔ او از مادهٔ لیلی غلیظتر ست و الا بسبب حرارت روز تحلیل میشده و بسیار باشد که بسبب طول خلط و عروض او در گرمی روز در تپ دق اندازد و اگر این خبیث نبود سوے عروض او وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آنرا غذا بشب دهد و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف بیداری خواهد داد آن قوت را ساقط میکند و مقاسات حمی در گرمی روز و بیداری در سردی شب ضرور دردی اندازد و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست **ششم** تپ لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز زیاکند و این نیز مثل نهاری ردیست و طویل المدت بلید الحرکت غلیظ المادهٔ عسر الانفعال از مفصل طبیعت و مادهٔ این هر دو تپ بلغم زجاجی لزج ست که در بدن منتشر گردد لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج انفیالوس

علاجش مثل علاج تپ بلغمی نمایند اول مسکنین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول بروز دوم اورا مناسبها استعمال کنند و بعد از یکهفته و یازیاده ازان چون مادهٔ نضج یابد بر همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر و گلقند و روغن بادام نیز دو مسهل دهند و در استعمال ادویهٔ منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه و لثقه گذشته مرعی دارند و این تپ نیز مثل جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطکی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تپ نزد من لابد ست استراج چیزی از علاجات سودا و تبعصی گویند که علاج شش خفیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنانچه دلک تمادی و گرم داشتن بدن در پنجی مفیده ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیهٔ خلطیه و مواظبه نزدیک ست و لیکن دلک و گرم کردن ظاهر بدن در پنجی جائز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندام آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سخنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان فی الحال مفیده ست و فاضل سیاه گوفته در عسل و سیر غالب در طعام بتفاریق و جندبیدستر لعسل آب نافع بود **شیخ** سیفرماید که علاج انفیالوس و لیقور یا قریب از علاج حمای بلغمی ست که سابق مذکور شد و نامبرده و لازم ست که اولا ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضا گاهی درین هر دو سرکه غوره مطبوخ بعسل و شربت و مرا مرده میشود اگر عفونت شدید و حاجت بمسکنین بسیار باشد بعد ازان بتدریج از طریق نوشیدن بروز مثل باديان و کرفس و آب اوراق آنها تا نضوج صبر و قرص ورد بمصطکی و صبر دایارج فیقرا بوجه خافث نمایند در هر دو اعتنا بمعده فرمایند و قتی بآب لوبیا و ترب و شبت و پودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه درین هر دو تپ آنست که از هلیلهٔ سیاه و زرد و تر بدو شکر سازند و از انجا نضج بلیغ دارد حقنهای مائل بحدت ست که دران مغز قرطم و قنطوریون دقیق و شبت و بابونه و خارخسک و اکلیل الملک و مری و عسل افتد **مجوسی** گوید که ابتدای علاج اولا در علاج انفیالوس باستعمال گلقند در هر روز بنجایید ان نیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیمگرم بنوشند و بعد دو ساعت ازان دوا و قیء کنجبین بروز بیاشامند و اگر سردی شدید بابول خام باشد گلقند و سکنجبین هر روز عسلی بکار برند و غذا بچه مرغ بطور اسفیدباج یا زیرباج یا مطبخی بدار چینی و زیره و کرویا و ما نند آن پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند **صفت آن** تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بجریر بیخته بسکنجبین بسرشند و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد استعمال فردای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر در معده ضعف باشد انگ مصطکی و عود بدان اضافه نمایند

والا در سعده منصف نباشد و در انجا حرارت بود قرص گل سکنجبین بخورند و بر روند حمام داخل کنند و آب نیکو گرم بران بریزند و در حمام زیاده قیام ننمایند تا لطیف خلط گمازنده غلیظ باقی ماند و سبع و دلک معتدل در سایر بدن اداء استعمال نمایند بعد ازان بسائر تدابیر اصحاب حمای بلغمیه پرداخته در جرجانی و ایلاقی گوینده که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس لیفوریا یکیست نزدیک ست و بیشتر عنایت بقی باید کرد و قی بسکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و ازاول مرض تا هفت روز بهر صبح هفت درم گلکند بخاید و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بست درم بنوشد و بعد یکهفته لتقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند **صفت** حب صبر صبر سقوطری دو ازده درم هلیلهٔ زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر دو احد یکدرم کتیرا مقل هر یک یکدرم شربتی دو درم **صفت** لتقوع صبر صبر سقوطری چهار دانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یکشبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد **نسخه دیگر** ایارج پنج درم در دو من آب سبز نقاعه نیم من باز آید صاف کنند و دو درم ایارج فیقرا در ان حل کرده در شیشه کرده در جای گرم نهند و روز سوم سی درم ازان گرفته نیم گرم بنوشند معده را از خلط لزج پاک کند و صلاح متولد از نجا معده را زائل نماید **صفت** شربت گل گل سرخ اقماع جدا کرده دو من گیرند و در دو من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کرده دو کیلو عسل دو من شکر انداخته بقوام آرند **صفت** مسهلی که بعد از نضج باید داد و نسخهٔ او همانست که در قول مجوسی گذشت و در اخر این حمیات کموتی و فوذنجی و مانند آن سود دارد و بعضی اطبا گفته اند اگر این تپ بمرد پیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که ازان خلاص نیابد و اگر مرد کامل و قوی باشد ادویهٔ ملطفه مثل دوا المسک مرسال الاصول بدهند اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرود یطوس و تریاق کبیر نافع بود **ابن الیاس** گوید که بهر لطیف بلغم را ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بارنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بنوشانند و غذام زورهٔ بنوشانند و غذام زورهٔ دام دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و معجون خیارشنبر قرص هفت کنند بسکنجبین بزوری با قرص غافث و لک و گل بخوراند و اگر سرخی شدید یا بول غلیظ سفید خام باشد تخم کرفس با دیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و فغر حب قرطم بلجوم ماکیان و تیهو و راج دهند و یا هر صبح سکنجبین بزوری حار که دران حصاره غافث باشد ده درم با قرص غافث یکمثقال بخوراند و غذا نخود اب و مغز حب قرطم و اصفری زیره و کرویا و هر گاه نضج تام در قاروره بینند این حب دهند که آسانا نضج و قالع بلغم زجاجی غلیظ از عرق بدن بقوت صبر سقوطری یکدرم غاریقون نیم درم تربد سفید یکدرم مقل یکدانگ باریک سابیده بآب کرفس سرشته جهار سازند و این یک شربت ست سحر گاه بخورند و تا آخر روز زیان صبر کنند و هر گاه اسهال نیک کند جلاب بارواز شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا نخود اب و گوشت ماکیان و گوسفند بسازند دو یا سه روز راحت دهند بعد بسکنجبین بزوری ده درم با قرص گل یکمثقال بخوراند و باقی تدابیر او تدبیر حمای بلغمی ست

علاج لیفوریا

و قسم سوم که دران حرور بر دمعا محسوس گردد و حالجه این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج بر فق در استعمال ادویهٔ حاده و اجاده مقطعه از تدبیر انفیالوس ست و دلک بدن و تبخیر اوبره و غمهای گرم بسیار کنند و رب غوره بعسل بنوشند و هر چه در علاج مواظبه مرقوم شده بکار برند لیکن بگرمیها اینجا آن جرأت نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی یا کندر یا قاقله بخایند و الطافی گوید که قیاس مقتضی آنست که علاج قسم سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریاست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب خیر خالص باشد و دلک در اینجا نیز بسیار نافع بود و بتدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطر الغب پردازند و گلقند با سکنجبین بغایت نیکوست و بقول الطافی اولا بعلاج صفرا معالجه نمایند بعد ازان مالش بدن از بورق و ارمنی و قصب الزریره محلول در غالیه یا روغن بابونه و قی کردن با آب عسل و هندوانه درین نوع بغایت فعل محمود دارد براین عمدا نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین بسیار ده و گلشکر باید داد و در اخر حرص نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شد مطالعه باید کرد صاحب **کامل** گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا بتدبیر حمای بلغمی باید کرد و بحسب مشابهٔ نضج غلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او باشیای ملطف سازند

مثل گلقند و مصطکی با بیکه اندران بادیان و تخم کرفس نیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی با آب حاشا با آب بود یه کلوی دهند و قرص افسنتین و بعض ادقات سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیاناً بحسب حاجت بسوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق و لکین این کاشیا البعد بالنضج و تنقیه بدوای مسهل مکرر از تریه غالبه یرقان و ایارج فیقرا و شیخ حنظل و حب الغیل و غیر آن که استعمال نماینده و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نماید بمطبوخی که در ان بلیله کابلی و بلیله سیاه افتد تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند در بدن او آبیکه در ان بابونه و کلیل الملک حاشا و بوره بقدر باشند نطول سازند و مالش بدن بر نحوی که از ان بابونه و شیح و قیصوم یا شبت مطبوخ بود و بعد از فسخ قسط نمایند مصنف حاوی و نجدی مینویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بخورند و غذا مزوره ماش و مخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افزاید نماید مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم مینوشانند و غذا مار الشعیر یا مخود و در معالجه این تب از ملطفات و مسخنات غیر شدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تب از اخلاط بلغمیه رقیقه غلیظیه است و اعراض لازمه او متفاوت نشوند از قلق مریض و اسیب ذکر و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم تخم کاسنی و صاف کرده سکنجبین بزوری و دلیلی طبیعت بحقنا نیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج در قارورهٔ ظاهر گردد اسهال مطبوخی نمایند که در ان اسطوخودوس و ترید و خاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و مشروبات یونانیان نافع است و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویه ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکنند مطبوخی که در ان آلو و عناب و سنا و شاهتره و بلیله زرد و کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض نائله ساکن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از اره صفرای محترقه غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مار الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال مطبوخ خولنجان یا مطبوخ هلیله زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع است

علاج حمای غشیه و بلغمیه

هنگام غش علاج غشی نمایند و بعد ازان علاج تب بلغمی کنند و حقنه لین کردن اندک حدت باشد بعسل آرند و مالش بدن بپارچه درشت سازند و خوان آورند و هنگام گرسنگی در ابتدای نوبت بمار الشعیر شکر یا عسل شیرین کرده و بنان کرده در مار السکر ترکرده باشند غذا دهند و هر صبح یکمثقال تخم کرفس چوشانیده سکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیهای نافع است و اگر از صفرای غلیظه باشد علاج غشیه بالصد نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند نافع تب غشی و مرکب است آلو بخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ موبز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفیده هر واحد یکتولگاوزبان بسفیدج بنفشه گل خافث هر کب دو درم تخم کشوث یکدرم تخم سفید یکمثقال یا دو اگر عرض آلو دو تولا تمرهندی ترکرده آب آن اندازند جایز است خوراک تا سه تولا اقوال حذاق شیخ سفیدبار یکه علاج این تب باشد استعمال نماید و بعد از تنقیه تدبیر بریعت از ادویه لطیفه بسوی ادویه قویه و خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس بحقنا تنقیه مادهٔ کرد ار اسعاد عروق قریب آن باشد از فضول نماینده در ماده باقی عروق بعیده تلطیف بدرک استعمال کنند که آن بهترین مستفرغات و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تب عاجز مبتلم گر بمالش بدن و بهترین وجه در مالش انسان آنست که اول قدما را بالا بزیر فرو بمالند بپارچهای درشت خراشنده بعد پس از نهار از بالا بزیر بعد ازان دستها را از دوش تا کف دست بتوبکه جلد سرخ گردد پس ازان پشت و سینه و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و ران و نهاد غیر آن بترتیب اول و بهر تبه که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانه مریض نهمد مالش بگذرد و نیم و خواب اگر بگذارند و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل مار العسل است و خصوصاً با قوت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی ازان در اب دوخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب صحیح بدهند و اگر آنچه اسهال مفرط باشد مار العسل را زیاده مده طبخ دهند تا قوت التقاط کرد که آن اسهال کم و معتدل دنافع کند و غذا بیشتر بهد و سکنجبین عسلی نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شراب آب سرد باشد آب سرد مزوج کرده

باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آبگرم اقتصار نمایند و تناول جلاب شربه گرم کرده ایشان را اولی تر ست مگر تزوضرورت فصل سخت گرم و شدت بیقرار کردن گرمی و تشنگی سخت و موافقترین چیزیکه برای تشنگی دهند سکنجبین مسلی ست و شراب رقیق ایشان را ابتدا نافع بود و خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی باشد و این مکتبر بود و خصوصاً در سپرین که اگر تب قوی باشد صاحبان این تب را بعد غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بطبیب واجب ست که نبض صاحب این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هرگاه ببیند که قوتش در ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب بمزج یا آب تر کرده بخوراند اگر ورم احشا مانع نباشد زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد نه علاج را وجهی باشد و نه امید خلاص را جای یعنی هرگاه مثل این تغیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود دانستن طعام از انجمله است که بمشوی آن محتاج اند نزد اشتداد غشی پس خوراندن آن نفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما غذائی که بران خورانند یعنی در شب بخورد و از پس آن بخسپند آن ماء الشعیر ست و بران مزید کنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا العسل تر کرده بخورند و تمام برای صاحبان این تب مضرترین اشیاست و همچنین هوای گرم و سرد لیکن اندک خلط صفراوی باشد وقتی سهل بود تخفیف نماید بسیار نافع فوذنجویه المجمل فی کردن برای حاجت برآوردن دران خلط اولی ست **جرجانی** و ایلاقی مینویسند صواب آنست که اولاً از شروع تب تا سه روز ماء العسل دهند هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیمایند و یا دو حصه کشک و یک حصه نخود بجسب مشاهدهٔ حال بپزند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل تر کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیهٔ رودهٔ بحقنهٔ از آب چغندر و اندکی بورق و اندکی روغن بادام یا بزر قطونا و مبدل اورا بر روغنی که در ان قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستهای مختلف و یا هرچه درشت تا خلط لطیف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد و جای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی میکند و آب باسکنجبین آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سر با آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائز ست و اگر ماء العسل بدهند بپزند و فاوانیوس خوف گرمی ماده باشد ماء العسل ساده صواب نباشد و اگر طبیعت مجیب باشد تدبیر قبض نماید کرد مگر آنکه خون سقوط قوت باشد و اگر بسیار از ماء العسل نفرت کند و یا اسهال زیاده تجاوز کند بحوض آن ماء الشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و انار دانه و گندم با هم بپزند جائز باشد و فصد کردن هیچ وجه جائز نبود **الطاکی** گوید که جالینوس در حیلة البرء گفته که علاج این بفتیلهای لین و قضمهای قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیهٔ مادهٔ امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله بکار برند سنای مکی کمجز و سرگین موش نمک بورهٔ ارمنی تخم خطمی تخم ملوخیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو العسل مقوم سرشته مثل خسته زیتون شیاف سازند و بروغن گل چرب کرده بردارند و بعد ساعتی تبدیل نمایند و با این حقنه بعسل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یکدرم یا وقیه غاب پستان تربه سفید از خر هر واحد نیم او وقیه تخم کاسنی رب السوس هر واحد سه درم شحم حنظل بورهٔ ارمنی تخم کرفس هر واحد یکدرم یا چقندر و یا بیخ پنیر دو یا سه درم بدان حقنه کنند یا نوک زیت اگر سرما باشد و الا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت متحمل باشد و ملازمت تغذیه بجمات اربعه بدن کنند و ابتدا بالسافین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند بماء الشعیر آزاد مزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مدبر تخم کرفس مع مصطکی باشد و غذا آب کعک بشکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد بیخ مرغ در قوارهٔ پنیر دوغ یا بیخ نان شیره و بایره بنوشانند **ابن الیاس** گوید که ابتدا بپاشیدن آب سرد بگلاب بر روی صاحب این مرض کنند شکم و بغلها و بیخ دست و پای او بعصا بها محکم ببندند تا ماده با سفل منجذب گردد و دین دینی او بندکند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین ساده با آب گرم در حالت غشی بنوشانند تا مولد الزام معده با سفل منحدر سازد و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و یا تخم کرفس سه درم چه منقی صاف نموده سکنجبین ده درم بران انداخته بنوشند و غذا ماء الشعیر شکر سفید شیرین کرده بدهند و بحقنهٔ لین کردن ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه منقی هفت درم اصل السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن بنفشه یا بگاو و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بورهٔ ارمنی هر واحد نیم درم بران ریخته حقنه کنند **قرشی** حکایت کرده که این تب والده او را عارض شد و از خوردن شراب و غلظ گشت نموده بود پس تنقیهٔ او بعد نضج ده مرتبه بنومام بادویه کردن غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن

این کتاب از کتابخانه ... وقف شده است

درحالت این ماده بحال خود بود واین همه نزو فراغ از تنقیه و هم بر طرف گردد واز ابتدای مرض تا آخر آن شوربای بچه مرغ از ان قطع نکردم و شروب در نخیل ایام تقیه وقت صبح شربت لیمو نهاد و بشربت بنفشه و یا شربت سیب و یا شربت عناب بود و آخر و شربه تخم خیار بن کنجبین مصنف اقتباس گوید که در بن تپ هیچ چاره نبود جز آنکه اندک اندک غذای مرباقی منضج بدهند مانند شوربای مرغ که خود دران افتاده باشد اندکی انار دانه کوبی و همچنین شوربای مرغانی قبل از نوبت و ایضاً دو انکه باحاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فاربرهریری و جوا هرهره و جدوار و غیره و مشک و امثال اینها بقدر دو سه ماشه و شربت سیب و باهی و یا شربت یاقوت دو تولد سرشته همراه عرق کیوره و یا در مغلی حلوا و اشباه اینها و قبض شکم را بشیاف تینه و حقنه گرم در حالت غشی بکشایند و عوض آب مادالعسل دهند که دران قوت بعض ادویه ملطفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان کتفین فرمایند که همان وقت هوش می آید و همچنین لسبتن راسها و ستها عظیم الاثر است و چون نوبت تپ بگذرد و ضعف بسیار باشد ما اللهم ساده را با شراب ریحانی بهمارم حصه بنوشانند و غذا نان نرم اول در شراب ریحانی بعده در شوربای مرغ خوراند و باقی معالجه همه انچه در موضع خود بلغمی نوشته شد بعد آمدن رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

المعالج حمی محرقه علاج کنند اول گلاب و عرق بید مشک بریخ سرد کرده بر رو و سینه زنند و ربطا اطراف و دلک و وضع محاجم بدستور بلغمی نمایند و این لمخه بجویانند عرق بید مشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک تولد صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و مومیای بدن را از موچینه بر کندن فی الفور بهوش می آرد و همچنین نخستین آب شیرین تازه برناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصله یک وجب و همچنین مالیدن سر که و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شربه ترشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و ترشک و کاسنی و بید مشک هر یک شش تولد برآورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو تولد داخل کرده بنوشند و یا آب منصور انارین ته تولد با نبات سه تولد دهند و غذا نان شربه یا اب انارین و عرق بید مشک خوراند و یک گندم قبل از تپ این دوا دادن در منع دوره آن اگر غلیظ و اگر گل ارمنی هفت ماشه در آب و یا یک فنجان بیخ سرد کرده و عرق زرشک سه تولد و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو تولد آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبر سی و یا قیموليا و یا نیشاپوری و یا دم غزالی نافع است و همچنین نوشیدن مسکه در آب و یا و آیضاً مقطر سرکه دو درقوانین العلاج مرقوم است که بدو رساه دوم مرض طلبا شیر کافوری علویخان سه ماشه در شربت صندل سفید دو تولد یا دو نخ گلاوی دادن و جائله بار یک کنه و ردوئی که صندل سفید دران سابیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن غلیظ الاثر است و غذا آش جو با مغز بادام صندل و اندک عرق بید مشک و بهندو بر نشته بچار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداگلاب فرش نموده بالایش در هر لمخه صندل سفید در گلاب سوده بپاشند و نگذارند که مشک شود همچنین گل ترنج و سداگلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گوز بل و یاسمین چون دو سه نوبت ازمدایه مذکوره بگذرد بس هیچ بعلاج غیب خالص پرداز ند و مصنف اقتباس نوشته که مرضی ایش از شروع دوره سرکه قطر سه تولد در آب بیخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طلبا شیر ست گلوداز بسیل هر یک یکماشه سوده در شربت انارین دو تولد لیسانیدم و چهار ساعت الامکرر دم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر سینه و ناخنهای هر دو دست و پا بفاصله یک وجب بریزند همنوز نوبت ریختن آب به چهار مشک تمامه نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر این دوا دادم زهر مهره یکماشه جواهر هره دو ماشه در شربت لیمون دو تولد آمیخته با شربت انارین و شربت ترشک دو دو تولد در عرق بید مشک و عرق صندل هر یک پنج تولد بخورند و غذا قورمه بچه بشیر خواره بانان روده و اچار مقطر که دران لیمون کاغذی و کچوه را بنه افتاده باشد و مرباهای گونده و تمرهندی مقرر داشتم و در روز چهارم همه دوا بسر سابق بکار بردم و شیر برده و حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم بفضل آتی بخیر گذشت و صحت کلی یافت و بقول حکیم میرضیاء الدین عبرت کنجبین تفاحی علویخان در کیوره و گلاب و عرق کاسنی دادن و یا شوبه کردن و شاخهای شیدا نافع است اقوال مهره النطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود انچه از موده ایم اینست که یک تیلط فاذ زهر مع دو قیراط زباد و سی درم گلاب هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بست درهم سکنجبین و پنجاه درهم ماء الشعیر و قت دو پهر و بر تلب و اطراف این نخامه طلا سازند برگ سوداب

جزاوه کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل بیع جزو سرکه مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سرکه و نصف آن باندک کافور نرم نشته استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هر گاه قوت عود کند باموجود بودن این حقنه بعمل آرند صنعت آن خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره و کاسنی و خبازی و پسیان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم ربع اوقیه سبوس حنا ستا پاک کرده هر واحد بیع اوقیه چوشانیده صاف نموده آب بقدر نیم کیلو هر واحد سه اوقیه تخم بین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر بعمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماء الشعیر بسکنجبین و بعد سکون اخلاط دواوست آب انار بین نمایند و قبیل او خطاست زیرا که بجنس خلط تحریک شود و هر گاه غشی تواتر کند کلک و شکر شراب و شکر کرده بنوشانند که نافع و بعد او انعاش قوت بسرعت نماید و بلغم جاپن طلا کنند بو علی مینویسد که تضمید سینه او صندل و گلاب باید کرد و انعاش قوت بغذای اندک اندک نمایند و لیکن غذای او مثل نان در آب انار تر کرده یخ سر و نموده مے باید اگر مریض را اشتها باشد و همچنین در آب نواکه قابضهٔ دیگر و اگر برای قوت احتیاج مصوصات معمول بالا بجز مزع بسرکه و آب غوره و بقول بارود خصوصاً کشنیز سبز باشند نافع بود این الیاس گوید که هر صباح آب انار پن بشم آن افشرده سه اوقیه با نیم بین دو درم و یا تم هندی و شکر سفید هر واحد دو درم بنوشانند و یا بگیرند آلوسیاه دو عدد و عناب یا دو عدد و تم هندی و شکر سفید و نیم بین هر واحد دو درم و جلاب ساخته بنوشند و غذا ماء الشعیر که دران نیلوفر و تخم کاسنی پخته باشند هر ساعت باب انار میوش آمیخته بهندبه و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا قرع شمش باید کرد و استفراغ او مبالغه نکنند تا غشی بمبادرت نکنند بسبب سقوط قوت و مریض فواکه بارد مثل بادرنگ و خیار و سیب ترش همه بر برف سرد کرده بخورد و بر سینه بصندلین و گلاب و کافور و اقاقیا و آب بنفشه و سانده زیرا و برگ خلاف فرش کنند و حوالی اطراف گلی پر آب نمایند و اگر مریض همگام گرسنگی نان در آب انار بین مالیده بخورد ابو منصور گوید که مبادرت کنند در ماء الشعیر یا آب انار میوش و آب سیب ترش آمیخته بهندبه و بیمار را در زنگان هوادار نند و پیراهن او را صندل و گلاب تر کرده بپوشانند و بدن او را صندل و گلاب بمالند و حوالی او برف بیارند و تبرید هوا سازند و نرد یک او برگ بید و آبگور و سیب بهی و تربز فرش کنند و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر هویدا نمایند و در خانه گلاب پاشند و هر ساعت انرک انرک نان میوده در آب انار میوش ترکرده بخوراند و بجزع معمول آب حصرم و خیار و کدو بدهند و آب سرد بنوشانند و قبیل نوبت اقدام نمایند و آب انار که دران نان میوده تر کرده باشند یا ماء الشعیر یا شراب رقیق آب لیمو آمیخته بنوشانند و اگر قبیل از نوبت نیدن این غشی اتفاق نیفتد دانش بکاهند و کلک سوده در آب سرد تازه آمیخته یا ماء الشعیر یکبار غشی شدید تر باشد کلک سوده بشراب رقیق که باهیچ از آن آب سرد آمیخته باشند و جور سازند و بماء الشعیر یا قرع و روغن گل سرد کرده حقنه کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و سهر و از جمیع استفراغات پرهیز باشند و غسل آب سرد کنند و در هر وقت و اگر چه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تب او بغایت شدید باشد روغن بادام کافور بنوشانند

علاج تب لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد بهمان قانون استعمال نمایند و لطیف تر کنند و هر چه بهمان قانون مزع فرمایند و در ماء الشعیر بزور برده و شربت بزوری تعلیق بجام و ریاضت سود دارد و حقنه بماء الشعیر و بین الیاس گوید که در حمی نهاری صحیح سکنجبین ساده بگلقند شکری دو درم بنوشند و غذا ماء الشعیر مزع پخته و تلیین طبیعت بغلوخیار شنبر کنند و با یکه بشب غذا بهندبه و نگذارند که بر متهلا خواب کند و جاب و انگلیین بیدلری نیند و لیکن اسلم و اقصر تست و بعلاج نهاری معالجه کنند غیر آنکه غذای او در روز وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

واین دو قسم ست یکی ربع دو خمس و سدس و ما فوق آن و این جد استطور گردد پس اگر مادهٔ ربع خارج عروق متقن گردد تب روز چهارم آید و آنرا ربع دو گویند و در یونانی مطط اطوس نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق عفن شود تب لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آنرا ربع دائمه خوانند و این کمتر افتد و اگر دو ربع مرکب شود در روز نه و آنرا ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مولدات سوداست مثل بادنجان و کم تبعید انچه تعفن او نماید و آن حرارت غریزی ست و از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال ست که بدان سبب سودا را بجذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار گردد و سودای طبیعی در دی خون طبیعی ست و غیر طبیعی حراقی و رمادی ست که از سوختن اخلاط حاصل شود پس انچه از احتراق خون حادث شود آنرا

سودای دسوی گویند و ربع که از تعفن آن افتد ربع دسوی نامند و آنچه از احتراق صفر امتولد شود سودای صفراوی گویند و ربع که از عفونت آن افتد ربع صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم پیدا شود سودای بلغمی خوانند و ربع که از تعفن آن افتد آنرا ربع بلغمی گویند و آنچه از احتراق سودای طبیعی تولد کند سودای سودای نامند و ربع که از عفونت آن عارض شود ربع سودا وی گویند و تنقیحی اطبا گمان کرده اند که ربع از سودای طبیعی متولد نشود زیرا که آن متعفن نمی شود بسبب یبوست خود و عدم رطوبت و مثل این قول نباید شنید بهر آنکه از شان هر رطوبت بالفعل آنست که تعفن پذیرد و اگرچه در اسعداد عفونت متفاوت باشد زیرا که انچه یابس بالقوه باشد بعید الاستعداد برای عفونت از رطب بالقوه بود و اکثر ربع عقب امراض و حمیات مختلفه و عقب حمیات متفقه بسبب اختلاف اخلاط متولد آنها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیرا که هر گاه مدت طول کند اخلاط خاکستر شوند بسبب عبر طبیعت از تدبیر آنها و مستفرغ نگردند بسبب عصیان آنها و سودا اکثر پذیر و پس و قتیکه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسیار باشد که ربع عقب مرض طحال پیدا شود و مدتها طحال را در آزار و جع یا سلابت طحال خالی نبود و سالها ربع آنست که از ورم طحال یا غیر آن حادث نشود و نه باوی ورم طحال بود زیرا که ربع که از ورم طحال پیدا شود بیشتر با استسقای زقی و قیلهائی مؤدی گردد و ربع سلیم از امراض ردیه سودا و یا مثل مالیخولیا و صرع و سکته و فالج و تقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص میگرداند و در ان امان از تشنج رطب ست زیرا که در ربع خلط یابس ست و آن در اکثر مرض سلیم و کم خطر بود بخلاف حمی صفراوی و اگر در علاج آن خطا نیفتد مدت دراز آن بر کسیان زیاده نشود و اگر از مذر علاج خطا کنند یا ماده بنهایت غلیظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نماید و فوق آن و تنقیحی اطبا گفته اند که مردی کهل یا این تب تا بست سال لزوم نمود و رازی گوید شخصی را دیدم که تا چهل سال تب ربع داشت و آطاکی گفته میگویند که اقل مدت این تب آنست که در نیم سال منقلع گردد و از معالجه من اکثر در چهل و پنج روز زائل شده و در دوره پانزدهم منقلع گردیده و گاهی بعد موقوف شدن سه دوره یا نزده نمود و ربع طویل اکثر با استسقای انجماد و ربع صیفی در اکثر قصیر المدت بود و خریفی طویل باشد و شیخ الرئیس گفته که فصل خریف دشمن صاحب حمی ربع ست و از علامات حمی ربع دانره آنست که اول لیه ماولزه اندک شروع کند بعده در به نوبت سرمای او بیفزاید بعد ازان نزد منتهی اندک اندک کم شود و بعد ازان بتدریج کمتر گردد چنانچه در بلغمی و چونکه ماده غلیظ و سرد باشد دیر گرم شود و هر گاه بدن گرم گردد حرارت مشتعل بر تمام بدن نباشد بلکه در بعضا حرارت باقشعریره بود و این تب مؤدی بضعف بصر شود و لیکن نزد نضج زائل گردد و نوبت ربع بست و چهار ساعت انگاه باشد که ماده آن سودای خالص صرف بود و اگر از احتراق خون یا صفرا بالغ باشد مدت نوبت او از ان کم گردد و بسیار باشد که حمی غب و فصل تا بستان افتد و به تب ربع در زمستان باز گردد و اکثر حمیات مختلف المواد بحمیات مختلطه که نوبتهای آن از انظام نمود مؤدی گردد بسبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد حمیات پس هر گاه آن بقایا مستقر پذیر گردد و بر ربع استقرار نماید نبض در ربع مائل بصلابت بود بسبب یبوست مخلط که آن شریان را بسوی داخل میکشد گویا که مثل نبض بهر باشد و تواتره و مائل باستوا بود تا وقتیکه مخلط سودا وی متحرک نشود و هر گاه حرکت کند نبض مختلف بسیار گردد بسبب غلظ ماده و تفاوت او نزد قرب و ظهر باشد و این دلالت تام بر ربع ست و اکثر و تان اتفاق افتد احساط غیر مستوی و انقباض شدید السرعت بر خلاف آنکه در غب بود و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمی در صفر و تواتر باشد و لیکن مثل او در ربط بود و قبول در ربع اندر جمیع اوقات مرض در عدم نضج مشتبه بود بسبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد نهایات جید لیکن احوال او در رقت و غلظ و صفای کدورت و الوان او مختلف باشد زیرا که سودا از اخلاط متولد شود و از علامات نضج ماده ربع کمی سرما و لرزه است و غلظ و سیاهی قاروره و لینت نبض و بدانکه چون حادث این مرض ابتدا آن از سودای طبیعی بغایت کم می باشد و در اکثر بعد از نهایات عضی دیگر بسبب احتراق آن خلط احداث می نماید پس علامات هر خلطی که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسطزمان علامات مرکب شود بسبب استحالهٔ تحقق و تمیز احوال خلط اول بعلامات سودا ے خالص رجوع نماید

علاج کلی حمی ربع

بدانکه تب ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق می باشد یکی آنکه بسبب سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب او احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بحسب غلبهٔ خلط بدانچه دریابد انچه لایق مسطور شود و هرچه در اقسام این تب مذکور گردد علاج باید کرد و درین تب بسیار پرهیز میکنند و بعد از چهل روز که ماده نضج یابد تنقیه کنند و دستور استعمال ملیلجات نماشته و مسهلات انواع حمی ربع اینست که در ربع صفراوی پوست هلیلهٔ زرد نه ماشه و هلیلهٔ کابلی هر یک چهار ماشه و مساوات هم جایز است و در سودا بعکس آن و در بلغمی هلیلهٔ زرد دو ترک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل میکنند و درین تب اگر ضرر بطحال و تغیر حال کبد می باشد پس لازم که علیقه از احوال جگر و طحال باخبر باشند تا صلاحیت نیفتد و گاهی گاهی جهت تقویت آنها دارابتد اسکنجبین و در وسط مرض و آخر آن بعد از نضج قرص ترنجبین و غافث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذای اصحاء بدهند لیکن مایل تر بطعامهای رقیق و شوربا و سرد تر و شیر و خضرات و از جمله مقولات ریح پرهیز باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نمایند و در ضرورت اندک اندک بنوشند بطریق مکیدن و معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه عوض او عرق گاوزبان و شاهتره و باعرق عنب الثعلب مناسب ست مگر بعد جوردن طعام کمیه و مرتبه آب خالص باید بنوشد و اگر آبهن تاب یا طلا تاب بود بهتر ست و در ابتدا هرچه آورا قوی کند نشاید و او چون خربزه و شیرین و بادیان و مانند آن که بحسب استفراغ دقیق مادهٔ و بقای غلیظ ـ نضج تاخیر میکند و قصد و جمیع اصناف تو ان کرد مگر آنجا که خون مزج و نضاف آید که درین حالت البته نباید گرفت که ضرر دارد و در شروع هر ماه فصد اسیلم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سودا دو روز نوبت طول را مالیدن و مزج بلا شرط بران نهاده بسیار یکبیدان مجرب حکیم ارزانی مرحوم ست که لغایت نفع میدهد و اگر مجربه ناری نهند بهتر باشد شیخ میفرماید که درین مرض اول گاه گاه کنند که آیا از سودای دموی ست یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی بعد ازان تدبیر هر واحد بدانچه مخصوص آنست و مذکور شد باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج ست که دران مشترک اند و آن اینست که مادهٔ همه را کم کنند ابتدا ایشان اجب ست که تامل نمایند اگر غلبهٔ خون بینند و خصوصاً اگر ربع از سودای دموی بود دران هنگام فصد کنند و خون بقدر حاجت بگیرند و گاهی کثرت خون در دامت او واجب میکند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نمایند ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج ضد سودا که آن خون ست و از جهت تحریک اخلاط بسوی خارج و در ابتدا از خلط محدث تب سخت استفراغ نمایند برای تخفیف نه برای تنظیف یعنی اخراج مادهٔ تمامه که این وقت نضج باید و لیکن استفراغ بعد یکروز از نوبت باشد تا طبیعت از مجادلهٔ روز نوبت استراحت یابد و واجب ست که در ابتدا دارا قوی کنند و با یکه مرجبات استعمال نمایند و اگر در مشروبات مرخیه صواب نباشد مثلاً بسبب ضعف معده بدل آن جلنجبین موافقه مرطبا زمثل بنفشه و خطمی و خبازی بهل آرند لیکن جلنجبین باشد چه در رقتهٔ قوی الگاه خصت داده شود که مرض منتهی رسد و اگر طبیب دلیری کند و در ابتدا اسهال قوی سودا بمرات نماید و آن مرض را تمامه منع کند صواب باخطا باشد بنابر خوف انصباب یا دق بتخصیص بر عضوی شریف و واجب ست که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم و بند و آنرا زآب سرد باز دارند و باقی ایام گوشت تیهو یا بچهٔ مرغ در ابتدا تا سه چهار روز ضرور ست بعد ازان بچهٔ مرغ تنها بهتر بود و اگر غیر روز نوبت کلقند در آب گرم مالیده دو سه روز هر صبح و شام بدهند و یا سه درم کلقند زرده درم سکنجبین بدهند و طبیب سدید اند که واجب ست استعمال دوا بمخرجه به خلط محترق در تب گرم کما سهال بدان در ابتدا کنند پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از جنس هلیله و بنفشه اگر بلغمی باشد چیزیکه دران قوت از تربد بهور و اگر سوداوی باشد چیزیکه دران قوت از بسفایج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد و ایضاً او میداند که مادهٔ الجبن بهترین بدرقه برای استعمال قوای موجوده در ادویهٔ مذکوره ست و گاهی استعمال مادهٔ الجبن تنها بنهاج میرساند خصوصاً بر گاه حرارت مسلط بود و گلقند خوب جوشانیده آب صاف او گرفته قائم مقام مادهٔ الجبن ست و خصوصاً هرگاه در معده ضعف باشد و یا خلط بادی غالب بود

والیضاً قی از اسوناً نافعه است دران خصوصاً قبل از طعام و بعد طعام و بگیزید خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر سوداوی باشد و نضج او در ابتدا تمام نیست بلکه در بعضی وقت باشد و واجب است که در ابتدا اداوائل نضج تا قبول نضج کامل سختی نکشند و استفراغ فضول بچیزیکه گرمی قوی نماید و نه بچیزیکه خشکی قوی آرد از و نه بچیزیکه باسهال ضعیف کند و ایضاً نه بچیزیکه در ابتدا از تلطیف مدبر ضعیف نماید و بدانکه چون ربع و فصل گرما اشتداد کند باید که اولا مادهٔ الشعیر بسکنجبین نوشانند تا نضج طریق برای درد و فضول نماید و بسرعت منقضی گردد و این بعد فراغ نوبت مقدم بسر یا چهار ساعت باید و هرگاه ربع در سرما عاض شود مدرات بکار برند زیرا که در سرمای زمان فصل تعفن می باشد و برای خوردن اقراص و جمی خیست و بدانند که اشیای بارد و رطب سهل الانهضام جید الکیموس موافق این مرض ست از جهت تب و از جهت مضادت یکی از دو کیفیت سوداکه آن یبوست ست پس واجب بود استعمال آنها نیز مثل استعمال اشیای حار رطب بنگامی که خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفای حرارت و خام کردن ماده و بعد یکه از ان ضرر نضج نباشد و یا مخلوط سازند بان چیزیکه تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معدل برودت حار باعتدال اند و از جملهٔ اشیای بارد و یابس اجزا زمانیدو اشیای بارد و رطب موافق این مرض مثل کاسنی ست و کاهو و خربزه و شقاقل و احیاناً و واجب بود اجتناب از امثال نبا با بسبب شدت برودت و این در مثل کاهو موجود ست و در خربزه شیرین نیست و یا بسبب شدت ادرارُ و دی تغلیظ خون با نفصال مائیت و این در خربزه موجود ست و یا بسبب تهیئهٔ بَرد مخالط برای عفونت و این موجود ست و در شقاقل و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد و رطب کنند و اما اغذیهٔ حار باعتدال باعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع ست خصوصاً چون اراده تعدیل حرارت او بنگام عدم ارادهٔ استعمال بدان بر انضاج بیارد و رطب کنند مثل احتقان انچه بکاسنی و در ابتدا نوف نیست تناول چیزی که در ان ملوحت و حرافت تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض از ان چاره نیست و قرص قسنتین تا آخر مرض نافع ست و انچه بربع نفع کند لشستن و در آب گرم و شیرین قبل انفجار بر بدن ست و استحمام که در طبیب کند و عرق نیار و بهیجان حرارت نماید و لزوم آرام و سکون و ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل فکر و هم و غم و تجنب کنند و جمیع حیات سوداوی مختلج بمرطبات بود اجده مختلف باشند در اندازهٔ احتیاج اسهال بمسهل با اختلاف خلط محترق و حاجت او بسهوی مخففات نبا برآن باشد که دران قوت تقطیع و جلا و اطلاق بود نه بسبب تجفیف که آن در بیخا بالذات مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نماید باجود جید و تقویهٔ بامین قوی الحرارت و لطیف آن حسب وجوب حال سوداکه بسیار یا کم و یا حار یا بارد باشد در رعایت طحال و کبد تدبیر آن کنند تا صلب نگردد و مرض نکند و گاهی و تنقیه تقی احتیاج بآب ترب و تخم آن مخلوط بسکنجبین افتد و گاهی استفتاح کرده میشود و تقدیم خوردن چغندر و نمک دریایی و خردل و مانند آن انچه جلا و غسل کند قبل آن و گاهی استعانت میکنند بعد ازان بترب و آب بسیار پس عقب آن بسکنجبین می نوشند و قی می کنند و انچه آنرا نافع می کنند تناول آن روز نوبت و قی کردن بران و از مضرت سرما و لرزه و حدت پرهیز میباید ایستن کرتوم و غسل بخورند و بسکنجبین عسلی نوشند و اطعام مثلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند و بگاه نوبت منقضی گردد و شب اندک غذا و سپند صبح استحمام کنند و بنیج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی باهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می کند و اگرچه قی نیاید و قی کردن قبل از نوبت برای هر خلطی که باشد تخفیف نوبت و اقلال آن می نماید و تدبیر جید انیست که روز نوبت ترک غذا کنند اگر بانی از ضعف و غیره نباشد و تا انقضای نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد بر هم مقرر حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد در حمام تاویر نه نشینند سوای رنجیدن آب گرم بر بدن بمقدار یکه از ان بدن لذت یابد و ترطیب نماید که زانکه بحد نوران خلط سر دور و زسوم استعمال قی کنند برای دفع فضول طعام و برای آنکه مجام آنرا قبض کرده و گرفته باشد و با وجود این برای صاحب ربع سزاوار ست که استعمال قی در روز نوبت نه کنند گیلانی می نویسد که انچه نزد ما تجارب متعاقره صحیح یافته شد اینست که روز نوبت قبل از ان به پنج ساعت تخمیناً امر کنند تناول قدر صاع از حلوای لذیذ و لاسیما انچه بمغز بادام شیرین ساخته باشند بعد از اشربهٔ لذیذه انچه از ان لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دو سه ساعت بران صبر کنند بعد ازان آب گرم ساده یا آبی که در ان چیزی از تخم ریب کوفته و از شبت و قدری عسل نوش کنا و نمک هر شانیده باشند بقدر آنکه از ان تکم شیرو دبعد ازان حرکت کنند تا انچه خورده است قی شود

پس باستقصائی نمایند کرا بن تیز تخفیف در نوبت و تقلیل اشاده مرض میکند و عقب او نفض بلیغ حاصل میشود و قوشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بتربلیه و اشربه و اغذیه بیشتر است از انچه در جمیع حمیات مادی باشد که کمتر از حاجت تب دق و این بهر آنست که مادهٔ آن شدید الیبوست است و الحاجت او به تبرید کمتر بود و صاحب این تب بمسخنات خفیفه کثیر الرطوبت انتفاع باید و حاجت درین تب بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیاتست زیرا که ترقیق مادهٔ یابس اعنی دشوار ترست از ترقیق خلط رطب لهذا نضج آن در مدت دراز تر میشود و اورا قوی مباشت که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد و پس اقدام بران نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که درین تب حقنها بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعاء و ترطیب آن و ازالهٔ ضرر یبس ماده و درین تب منع از آب سرد بیشتر از انست که در تب صفراوی دموی دکمتر از تب بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی مست و این بر آنست که حرارت نوبت مضرت برودت آزا اندک تدارک سے نماید

علاج ربع دموی

از فصد مسهل و غیره هر چه در علاج المنوليا دموی مسطور شد بعمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید نکنند و بداند که ماده از شدت غلظ بزنی آید پس آنرا بحمام و دیگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که دران نوماش نقشر و نخود نیکو فته پخته باشند با فتیت آب تمر هندی و آب انار ین بود دارد و ایضاً اسمال سودا بسائر المجین مقوی با فتیون مانند آن انچه مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل شفشه و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و بسفایج و مقل ازرق و تربخبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و مانا الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد سلیق یا صافی چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا فتیونی هر یک دو تولهٔ آمیخته بلیسانند بالک گلاب کنته هفت تولهٔ بنوشانند بعده تنقیهٔ سودا بطبوخ افتیون فوا کهی حکیم علویخان نمایند نیز سود مند است **اقوال حکما** شیخ میفرماید که اگر سودا دموی باشد بعد فصد رگ یا سلیق انتفاع باید بعد ازان استفراغ لطیف کنند بمسهلے که در ان منقیات خون از قوای شکاعی و باد اورد و بسفایج و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و عناب آلو و گلقند افتد و این نوع ربع سریع القبول برای علاج ست **مجوسی** گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و دران اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود و سن منتهای شباب باشد باید که مبادرت بفصد باسلیق یا بهفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه و دردی باشد خون بمقدار حاجت اخراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی ازان بیرون نیاندازند و هرگاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیهٔ مریض بقدر اے محمود الگیموس مثل لحم بچهٔ مرغ و اکیلای تیهو و خروس خصی فربه و بیضهٔ نیمبرشت و گوشت برغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طباهج و اسفیدباج و مطبخه کردران دارچینی و کرویا و شبت افتد باید ساخت و از اغذیهٔ مولد خلط غلیظ سودا دی مثل بزبزگ و بقر کامل و کوالینج و البان و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند **ایلاقی** وجه جانی مینویسد که علاج ربع دموی که از کثرت در خون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا الحال از دست چپ کشایند اگر خون تیره و سیاه برآید مقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ برزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جمید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم ازان مثلاً اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط زرم و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج غیر فربه دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و مانا الشعیر به تر تیبی که مذکور شد سود دارد و اگر بسهل حاجت آید این طبوخ شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلو بخارا موزینقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست پنج بادیان و بنج گرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم تربخبین دران حل کرده باز صاف نمایند این طبوخ هلیلهٔ نیز نافع بود **صفت آن** هلیلهٔ زرد و کابلی منتقی هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم موزینقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد پوست پنج گرفس پوست پنج بادیان انیسون هر یک یکدرم برگ گرفس تربرگ کاسنی هر یک دسته کوچک پودینهٔ تر ده شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بست درم همه را دوسه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند دو نیم رطل ازان سی درم تربخبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و بادزده درم فلوس خیار شنبر زیاده کنند و تا بست روز از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند و یا آب انار ین و یا آب آلو و سکنجبین

واگر حرارت قوی نباشد سکنجبین بآب بادیان ترصواب باشد وقی کردن در جمیع انواع ربع نفع دارد **ابن سینا** گوید که این تب اگر حادث از احتراق خون باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چهره سرخ بود فصد بسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاهر نباشد فصد نکنند بلکه هر روز ماء الشعیر سکنجبین زنبوری خوشنما دهند و بعد آن سکنجبین بها ده دهند و بهنگام قبض طبیخ آب آلو و عناب بشکر یا بدواد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار بنوشش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین با آرد دهند در ابتدای حدوث آن اشربهٔ ترش بدهند و اگر التهاب عظیم باشد اندک ببوردات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بیخه مرغ دهند زیرکه پرهیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتها تلطیف تدبیر کنند و در روز دوره از غذا منع نمایند بطبیعت بهضم آن مشغول گردد پس هرگاه علامات نضج ظاهر شود تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دوره بآب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن ده درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند و در تسلیم طبیعت بتهضه حریص گردانند و هرگاه مرض از چهل روز تجاوز کند قرص عافت سکنجبین ساده بدهند و اگر تهیج در پی ها ظاهر شود قرص انسنتین سکنجبین بزوری بدهند و تا علامات نقاوت ظاهر نشود و حمام فسخت نمایند و هرگاه خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکه علامات نقا پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آنکه تب منقضی گردد **ابن الیاس** گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاهر باشد فصد بسلیق یا هفت اندام از جانب راست کنند و هر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی هر یک سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مرغزه بنوشاش و نخود و مغز بادام سازند و بعد ده روز تنقیه سودا با بن مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان بادیان اسطوخودوس بیفلیج نیلوفر هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم بنفشه ۱ تریاخشک پنج درم هلیلهٔ زرد کابلی دو فلیتون درصره بسته هر واحد هفت درم شاهترهٔ تریکه سته واگر نباشد تخم آن سه درم آملوی سیاه عناب سپستان هر واحد بست عدد تربد خراشیده دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و تخم خیارین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و دو اخر روز بمرزه نخود و بنوشاش و مغز بادام مع لحوم مالکیان فتیمود کبک غذا سازند و در اول المر تلیین طبیعت باستعمال ملینات لطیفه مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و تنجبین یا ماء الجبن کنند و اگر بمثل این اشیا طبع نرم نگردد این جقنهٔ لین بعمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم سپستان بست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف بزرگ چقندر یکه سته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده روغن کنجد و آبکامه هر واحد ده درم فلوس خیارشنبر یانزده درم داخل کرده بکار برند و روز نوبت غذا ندهند و دام بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد تنهم **المنصور** گوید که اگر در بن تب بول غلیظ و بدن سرخ و عرق متمادی باشد ابتدا بفصد بسلیق کنند از دست چپ بعد از ان بعضی ادویهٔ مسهل سودا مذکور در باب الیخولیا بدهند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** هلیلهٔ زرد و سیاه هر یک ده درم سنا و شاهترهٔ هر یک پنج درم آلوبخارا سه عدد عناب بنجاه دانه تخم کاسنی بادیان هر یک سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بر آن شش درم افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و صاف کرده بنوشانند و قبل دورهٔ آن روز نوبت بسکنجبین و آب خیگرم نمی کنند و در دیگر روز با آب کاسنی و غیره که در قول الباقی گذشت بدهند **الطاکی** گوید که اگر از خون محترق باشد اولا فصد بسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد والا از دست چپ و از بن تفصیلی خلافیکه در نیخواه است رفع میگردد در خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند اگرچه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن در گذرد تبه تصور نمایند و هرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید قطع نکنند و قطع او واجب بود والا سودا غلبه کند فصد غیر بسلیق و نیخواه نموده و این زاله فاضل است و بعد از فصد ملازمت این نقوع واجب **صفت آن** انجیر مویز هر واحد دو اقیه عناب سپستان آلوبخارا تمرهندی هر واحد یک اوقیه انواع هلیلجات هر واحد نیم اوقیه بدستور مرتب ساخته بنوشند دو هر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیخ این بنمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کند تدبیر یکه در ربع سودا دی بیاید واجب بود **میر عوض** نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ بسلیق از ند راست یا چپ بطریقیکه در قول الطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چند ان گیرند که رنگ آن متغیر گردد و هرگاه که خون سرخ ناصع برآید فی الفور بند کنند که اخراج آنچنین خون موجب مضرت کلی ست الگاه انقوع اجز انیکه در قول مذکور مسطور شد و عرق گاوزبان و عرق شاهترهٔ شب تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مطبوع قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیارو کشوث هر یک سه درم اصل السوس

او نہ شکر ہر یک دو درم گاو زبان پنج درم با شربت خاب سکنجبین سہ مثقال بعد از طبخ نضج مطبوخ مسہل نہ در قول البالیگر نشت با ضافہ تخم کشوث سہ درم مورد مشتی دہ درم بلیلہ سیاہ پنج درم زنجبار یک درم مکرم ہنوشند باز تدبیر اول رجوع کند و بشربت خیار شنبر یا ماء الفواکہ و ماء الرقع و ماء الشعیر مناسبہ حیات مدت دراز مشود بتوعیکہ در ربع سودا وی باید علاج نمائند

علاج ربع صفراوی

ہر چہ در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا میز بشکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویہ و عرق گاو زبان اضافہ نمایند احسن باشد و یا جلاب باورنز شدت تشنگی و یا حادث ہنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب بعرق گاو زبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بہ بندیا مطبوخ مرقشی کہ در قول سیر عرض مذکور شد استعمال نمایند و گاہی صتاج بشل شربت آلو یا لقوح آن افتد چنانچہ حکیم علی گیلانی مبتلا باین مرض شدہ بود و شبی قرشی را در خواب دید کہ اشارہ باستعمال آلو بخارا نمود پس استعمال او بطریق دوا و غذا و شرب او کرد و بعد یازدہ روز تب مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویہ ترشی تریخ نافع حمای ربع حادث از احتراق صفراست و واجب است کہ در مسہلات این نوع مثل شاہترہ و ہلیلہ زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمر ہندی و بنفشہ داخل کنند و در ینجا حمام بعد نضج نفع دہد و غذا بنواش و برنج با غوره بہ شربت و اگر قوت ضعیف بود در وزن راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطبا** شیخ میفرماید کہ اگر سودا صفراوی باشد بطبیب لازم ست استعمال تبرید و ترطیب بالغ از ادویہ مثل شیرۂ خرفہ خیار و سکنجبین و غذا مثل ماء الشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا بمثل آنکہ از بنفشہ و سپستان و عناب و آلو و تنجبین کنند و آنکہ از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج کہ بعد اخذ ماء الجبن دران بجوشانند یا سکنجبین افتیمونی و شربت و رد و آب ابلاغ و خیار شنبر و اما اسہال تمام بہ است کہ بعد بست روز میسر آید زیرا کہ نضج در بیت ظاہر شود اگر ہاده سودا بحی صفراوی باشد بعد ازان تدریج نمایند بچیزیکہ تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معدہ صاحب این نوع ربع افتد بمرورات از ادویہ ان اطلیہ نمایند در حرارت آنہا از مثل بابونہ و فسنتین و اکلیل الملک و مانند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی کہ در روز نوبت گاہی آزار مواجی نشود و اگر چہ روز نوبت اقتصار از غذا برانزک غذای لطیف کنند و از منقیات نافعہ در این نوع طبوخ ہلیلہ بہ است و افتیمون و سنا با سکنجبین کہ دران بنفشہ مطبوخ باشد و گاہی آزار حلیت برنشتا میخورانند خصوصا روز نوبت و قی میکنانند اگر از خوف غشیان نشود چرجانی و ایلاتی مینویسند کہ علاج ربع صفراوی نزدیک دموی ست اول نصد کردن و ہر روز کہ نوبت تب نباشد در آبزن گرم نشینند و ماء الشعیر با سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان تر بنوشند بقانونی کہ در علاج ربع دموی مذکور شد ہر یک بوقت و جایگاہ خویش و طبیعت بمطبوخ ہلیلہ و غیر آن کہ در قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنۂ نرم استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا اگر وقت حرکت خلط باشد قی کنند سود مند بود **صفت** مطبوخ کہ بدان قی کنند ہلیلۂ زرد کابلی ہر یک ہفت درم بنفشہ افتیمون سنای مکی ہر یک چہار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزہ بیکو فتند تخم خربزہ ہر یک پنج درم ہمہ را بپزند و صاف کردہ بمقدار صد درم با کشر ازان یا بنجاہ درم سکنجبین آمیختہ نیگرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث انیسون تخم کرفس عفران ہر یک سہ درم ریوند چینی اک مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر جبل البان ہر یک چہار درم گل بیخ تخم کشوث ہر یک شش درم بادیان پنج درم کوفتہ بیختہ با آب کرفس قرصہا سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا با آب بادیان یا آب کاسنی **صفت** قرص دیگر ترکیب با بت بہ و قرنفل گل بیخ زرشک طباشیر ہر یک سہ درم تخم آلو کاسنی تخم کشوث ہر یک دو درم صمغ عربی نشاستہ ربالسوس ہر دو احد یکدرم لک مغسول ریوند چینی عصارۂ غافث ہر یک نیم درم قرص سازند شربت یکدرم **صفت** سکنجبین افتیمونی کہ در ماء الجبن بکار آید افتیمون دو درم بسفایج دہ درم گاو زبان پنج درم با ربخبویہ سہ درم خربق سیاہ دو درم بسفایج و خربق را نیکو فتہ و افتیمون و خربق را جدا جدا در صرہ بستہ جملہ را در صد درم سرکہ و صد درم آب بپزند تا بنیمہ رسد صرہ افتیمون را در حین مالیدہ صاف نمایند و یکمن شکر داخل کردہ سکنجبین سازند و طعام ہر روز مزورۂ ماش و کدو و قلیہ خیار و زیرباج بمغز بادام دہند و با سہ ہفتہ نگذرد دراج و جوجۂ مرغ ندہند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چہل روز گوشت بره و بز غالہ دہند و از میوہا انار بایدداد **سعید** گوید کہ اگر تب ربع از احتراق صفرا حادث شود نضج را ماء الشعیر نوشانند و بعد آن سکنجبین و تربد و ترطیب مزاج کنند و اسہال نمایند دفعہ خارج نکنند بلکہ در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم کنند و غذا

سکنجبین افتیمونی

روز راحت بمزورات سازند و نزد صلایا جارت بچه مرغ دهند و در حمام داخل نمایند و از تعب و صوم و سهر حذر کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از احتراق صفرا بود در هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ۱۰ عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا از الشعیر یخود و بچه مرغ و بعد نضج تمام تنقیه بدن از صفرای محترقه بایع مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم بلیلهٔ زرد گل سرخ هر واحد پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز بروغن بنفشه و ماش مع تخود و مغز بادام و اندکی سعتر و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده معجون نخاج پنج مثقال داخل کرده صبحه بنوشند **صفت** معجون نخاج مستعمل درین تب پوست بلیله و آمله و بلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید اسپغاجا افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل گرفته بیرشند شربتی ازان هفت درم و یا این حب بخورانند که اسهال سودا بر فق نماید پوست بلیلهٔ کابلی اسپغاجا اسطوخودوس افتیمون هر واحد یکدرم نمک هندی یکدانگ گل سرخ دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا یکدانگ کتیرا را در اب گرم حل کرده او به کوفته بیخته بدان سرشته جهار سازند و این یکشربت است **جندی** گوید که درین نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار بمارالجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج رموسیت مگر فصد و سکنجبین افتیمونی آنرا نافع بود و اکثر استفراغ او بقی در ابتدای نوبت باشد و بعد نضج تنقیه بایع مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمرهندی ده درم سنای مکی پنج درم بلیلهٔ زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یکدرم بر سبیل مقرر تا سه صبح بنوشند محمد بن زکریا گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدنست و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن التش ملتهب در فضولست پس اگر فضول را نیابد منطفی گردد **انطاکی** گوید که علاج ربع صفراوی بسکنجبین ساده و ماءالشعیر و ترنجبین و خیارشنبر و افتیمون بسیرست و پرهیز از انواع ربع که طول کند علاجش بعلاج ربع سودا وی باشد لیکن تخلص سودا باستحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت **مصنف** علاجه بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که روز نوبت بسکنجبین و آب گرم یا بآب خریزه بندی و غسل و آب گرم قی آورند و جهت تلیین شربت ورد مکرر بسکنجبین و شربت بنفشه استعمال نمایند **صفت** مسهل که بغایت مناسبت سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال غاریقون سفید دو مثقال آلوی بخارا ده دانه در یکپاسه آب بجوشانند تا بنیم آید صاف نموده شیرخشت چهار دانگ مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال مالیده صاف نموده و روغن بادام یکدرم خاریقون یکدرم مثقال افزوده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال بدستور مایخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل بلیلهٔ کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم لیزار نخیط باشد یا بعضی افتیمون تربدی و حب غاریقون علوی خان تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبرزد شبت مع سکنجبین کهن دران ترتب ترکرده باشند خصوصاً نوابتدای نوبت کنند بعده گلقند بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و اپنچه در ربع سودا وی بیاید حسب حال بکار رند چنانچه مطبوخ خیکه در قول انطاکی خواهد آمد و لاباً گلقند بعده بسکنجبین بزوری و گذاب کرفس باشکر و حب لقیت خیلی سود مند ست و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص خافت برای تقویت طحال باید داد و آنجا که سرماولزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبرخ بنفشه و بابونه و گل خیرو و گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر پیدن رسانند **اقوال مهره** شیخ میفرماید که گر اسهود باشد سکنجبین عسلی با آب کرفس و بادیان و مانند آن اپنچه منضج و ملین طبع باشد و گری باعث ال کند چون گلقند عسلی ده درم بیکی از بهره و آب مذکور هر روز بدهند و اگر احتیاج بتلیین زائد افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیزند اندک اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی بسکنجبین بزوری عسلی و مانند آن مثل آب خریزه و تخم ترب و نمک آورند تا آنکه در نضج شروع کند و تمیید معده و تنضید آن بدانچه قوی تر باشد حتی که خرما و انجیر و مانند آن مثل حاشیه و مصطکی سازند و همچنین تدریج آن بادیان عاره بتدریج تا روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلظ احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که دران قوت خربق سفید باشد چنانچه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در اب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خربق سفید در ترب خورند و یا قوت خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگرچه خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع مرکبی پنج درم زعفران فلفل اسالیون هر واحد پنج درم

سنبل الطیب چهار درم و نیم جندبیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس دیاهر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه سیسه هر واحد دو درم و ثلث سیسالیوس اندرو خوان معجون هر واحد یکدرم و دو ثلث درم و ایضا اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنجروز یکبار تبه خوردن نافع بود افتیمون ناخواه خارقیقون هر واحد هشت درم تخم کرفس با دیان انیسون هر واحد سه درم سنکفطی پنج درم اریج فیقرا تریدسفید هر واحد سه درم شربتی دو درم و نیم **اهلیلج** وجرجانی گویند که در ابتدای مرض چیزی استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند عسر ترشود و هر روزه دو درم جلنجبین دیباتر زه دو درم آب با دیان ده دو درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر اراده تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر و نیم من آب لبلاب آبسیخته بخورند و اگر وقت لبلاب نباشد پنج درم ملیله سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم آب تفوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یکبار بخورند صواب باشد **صفت آن** تربد و ثلث درم و یعنی چهار دانگ ترنجبین نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جمله یک شربت است و اگر مریض محرور و فصل گرما بود و الا بجبین شکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقنهٔ نرم سازند صواب بود **صفت** حقنهٔ نرم از خیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم با بونه پانزده درم شبت پنج درم در یکمن من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه ده درم شکر سرخ و یکدرم نمک دران حل کنند و بکار برند و طعام بهرنرم و اگر مریض طبیعت برگ چغندر را سفاناخ بپزند و با آبکامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و گنجشک و از خواه از خیر شکری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سواری کند بایشت و تربد و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قوی دشوار بود تربد را چون بدرم بپزند و در ریگ گستر نمد و انذک نمک بران پاشند و بالای آن صفت دیگر از تربد بهمنهد و نمک انداز نمد و همچنین سه چهارته نهاده سنگبنجبین عسلی بر سر آن بریزند و بکشب بگذارند و صبح چندانکه توانند از ان تربد و طعام ماهی شود با چغندر ریخته و با خرذل سوده بخورند و بعد آن سنگبنجبین با ب نیمگرم مزه شند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و مسام را بکشاید و اخلاط را نرم کند و هرگاه از نرم نضج پدید آید مسهل مثل مطبوخ افتیمون بخشند و نضج آن در مطبوخ بهی سود دی و قول صاحب کامل خلیفه بدانکه اگر اریج مهند **صفت آن** افتیمون یکدرم تربد نیم درم مرنجاه و دو دانگ سفید اریج چهار دانگ تخم کرفس با دیان گبر گبر دو دانگ اریج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم تمک هندی هر قلی هر یکدرم و هر آب دینه جهار سازند شربتی یکدرم و وقت خواب مطبوخ صبح بنوشند و اگر بدن بسیار هفته دو درم و نیم و وقت خواب بخورند مدتها و این سفوف بعد نضج در هر هفته یکبار بخورند و نسخهٔ آن نیز در قول مذکور تواند بود هرگاه درست نشود و فصل سرما آید صاحبین گرم مثل سعون حلیتت و فلافلی بخورند **صفت** معجون حلیتت بگیرند برگ سداب مغز فلفل انگذ هر چهار برابر کوفته بیخته در شهد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال تا ثابت بن قره و محمد زکریا میگویند اگر وقت نوبت مثقالی از این معجون بخورد و خوردارد جامه گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نوع دیگر** ترنجبیل فلفل نانخواه سلیخه هر یک سه درم حلیتت چهار درم سنبل الطیب ده درم بوره یکوهی انیسون هر یک پنج درم مسل مصفی سه چندان همه شربتی یکدرم تاب با دیان و کرفس **صفت** فلاسفی فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل هر یک بست درم عود بلسان سیزده درم ترنجبیل تخم کرفس سلیخه سیالیوس اسارون هر واحد شش درم بوره یکوهی انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چله درم مسل مصفی دو چندان همه شربتی یکدرم تا یکمثقال **صفت** قرص که اندرین تب سود دارد برگ سداب حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جندبیدستر یکدرم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم کبریت سوخته دو نیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد ظهور نضج و استفراغ قبل از نوبت بسه ساعت مقدار دو درم با آب گرم بخورند و اگر هر هفته شتر دو یطوس و تریاق بقدر دو دانگ بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تب حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدهند و آب با دیان بسکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور علامات نضج طبیعت آب عناب و هلیله کبلند و از اغذیه غلط پرسنر کنانند و بعد نضج اوذک شراب بنوشانند و دواخر زیرباج بچهٔ مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد قرص زرنب بسکنجبین خورانند و از افراط در غذا و استلا از ان حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیکوفته و تخم کاسنی هر واحد دو درم گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مرورا و نخود و مغز تخم قرطم بخورند و تهیو و تدروساز ند و این تدبیر ساده روز کنند بعده بقارد و و نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد باین مطبوخ اسهال آورند **صفت آن** سنای مکی هلیلهٔ سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم تربد خراشیدهٔ کوفته دو درم با دیان تخم کاسنی تخم شوشت افتیمون رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم با در نجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویزطا

ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و تربخبین هر واحد یازده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بران افزایند سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یکمثقال بشکنجبین یزدی ده درم بخورانند و روز نوبت منع از غذا کنند و آب گرم که دران شبشت و ترب و بیخ خرزه و نمک و عسل و اصل السوس جوشانیده باشند قدحی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت و پیچان قوران میباشد و حرارت تب آزار مرتفع میسازد پس مخلط بسهولت خارج میشود **تخمجندی** گویند که هر صباح مطبوخ اصل السوس و تخم کاسنی و بادرنجبویه با گلقند شکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره بمطبوخات تربدیه استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله کابلی سیاه و کابلی بادرنجبویه هر یک بیخ درم تربد یکمثقال گاوزبان افتیمون درصره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی کشوث هر یک دو مثقال غناب ده عدد غاریقون نیم درم فلوس خیارشنبر تربخبین هر یک یازده درم روغن بادام شیرین یکمثقال برسم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آزار نافع ست

نسخه آن عصاره غافث یکجو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو تربخبین بقدر یکه دران دو به جمع گردد و این قرص تحمیات کهنه و ریقان و دردجگر و طحال را نیز نفع کند و تقتیع سده نماید شربتی ازان یکمثقال ست باده درم سکنجبین یزدی **صفت آن** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب یکرطل سرکه یکشبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

بطریق مایخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو تولا اول سحر خورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بیدمشک عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو تولا آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شربت طحال عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان بنوشند و بعد فاصله داخل کرده میشود **دیا اصل السوس** تخم کاسنی گاوزبان سطوخودوس عنب الثعلب موز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرورست و بقیه علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج دوا از بادیان چار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یکنیم تولا داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در مسهل فلوس خیارشنبر شش تولا و تربخبین یا شیرخشت و افتیمون بصره بسته و بسفایج واسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون درصره بسته هر واحد دو درم سپستان موز منقی هر یک بیست عدد بسفایج یکدرم بیخ چهار عدد گلقند ده تولا **بالجمله** بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که انیهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی و جوب مخرج سودا و مالش بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و احتمال این مادر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید کرد درین تب اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین مسهلات زیرا که خلط سوداوی عسر الانفعال ست در یکدو مسهل تمام مادر نمی آید و نقای تمام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد هر مسهل ساده را مهیا باستفراغ بسعی منضجات سازند بعد ازان بآهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده تمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت خالی نگردد بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشانیده باشد که بقصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک بدهند در مارالجبن گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرشک بدهند چون مارالجبن قریب نیم آثار رسد مسهل باین طور دهند افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هر یک یکتولا بسفایج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت تولا گلقند چار تولا روغن بادام شش ماشه با مارالجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند و دوا المسک جلوه و قرص انبر بار دیس بوعلی سینا نیز بکار برند و غذا کبچ مجری در تخم خواب و گاهی ماءالشعیر در تخم خواب یا همراه شربت انار شیرین دهند

ذکر بعض ادویه یونانیه و هندیه که نافع تب ربع ست حب الشفا از بیاض حکیم علویخان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و یابسه نافعست دو درتب ربع و سائر تبهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی بیخ دانگ افیون تخم نانوز

هر واحد یکمثقال کوفته بیخته با بیکه دران شیر خشت حل کرده باشند بقدر نخود سازند پس برای تب ربع پیش از نوبت یکساعت با آب م سنه حب فروبرند و برای امراض مگرد وحب صبح بخورند مجربست **حب بلیله** حکیم محمد جعفر علاج تب ربع محمود آقا بابن حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم راحت وقت طلوع آفتاب دو مثقال ازین حب تناول نمایند و بالایش قهوهٔ دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا درین روز نخواب گوشت خروس بچه سازند و در روز دوم گلقند هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال باعرق گاوزبان یا آب آثار حل کرده بنوشند و غذا آن روز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در چهارم حوالی از حوصات و لبنیات و بقولات پرهیز سازند بگیرند پوست بلیلهٔ زرد و پوست بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه و برگ سنا هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصاره افسنتین یکنیم مثقال مقوی نیای شوی شاهتره هر یک یکمثقال نمک هندی یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام حب ساخته جهاسازند و دو مثقال با قهوهٔ مکرر یکدانگ بخورند و در روز نوبت این حب ذرب بکعدد صبح و شام فرو برند **صفت حب ذرب** طلای مکلس نوشادر معدنی هر دو ازخطائی برگ قنب هر دو یکمثقال جوزبوا مصطکی زعفران هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یکدانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته جهاسازند بقدر نخود **حب حلیتیت** که حمیات ربع را سود دارد بلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث هر یک دو درم حرف یکدرم حلیتیت یکنیم درم دویه را کوفته بیخته با آب جهاسازند وخشک کنند شربت یکدرم با آب گرم **حبی** که برای تب لرزه مجربست ریوند چینی یکماشه تخم دهتوره یکنیم ماشه سونٹه سه ماشه کوفته با آب آدرک یک پیر کهرل کنند وجهارابرابر باش هندی بندند و مسبب مزاج بدهند و بعضے تا چهار عدد خوراک این برای تب صفراوی گفته اند **ایضاً** که بجهت تب ربع مجرب برگ دهتوره سیاه برگ پان نگنیری فلفل گرد هر یک دو نیم درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام با آب گرم بدهند در دو سه نوبت دفع شود و یک حب دو گهڑی پیش از لرزه بدهند و اگر گرمی معلوم شود شیرهٔ بادیان بگرم بدهند **ایضاً** که ربع را نافع ست پلاس پاپڑه پوست سرخ ازدی دور کرده مغز اومغز تخم کرنجه مساوی بسایند وقدری آب آمیخته بقدر فلفل جهاسازند و هر روز یکحب بخورند مجرب نوشته **دوائی** که تب ربع را دفع کند کلونجی چهار درم باریک سایده باشهد خورند چهار روز متواتر روز یکه تب آید از صبح آن شروع کنند **دیگر** که برای دفع لرزه و تب معمول است سمندر پهل یک عدد سایده یکساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب لیموی کاغذی نیم عدد افشرده بنوشند بچنین تا سه نوبت **ایضاً** برای تب ربع برگ تنبول مغز بادام هر یک سه عدد برگ قنب یکنیم ماشه نبات شش ماشه سایده قبل شش گهڑی از آمدن تب بنوشند **دیگر** که زوال تب ربع مجرب نوشته انگزه یکماشه نمک دو ماشه هردو را در یک سیر آب بجوشانند هرگاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود **ایضاً** که در جمیع انواع ربع و تب مرکب مجرب آبک یعنی چونه مقدار سه چهار ماشه با کمر زیاده دراب حل نمایند و یک عدد لیمون کاغذی دران افشرده بگذارند هرگاه را جزای غلیظ آبک نشیند آب صاف آنرا که بالا ایستد بنوشند و در دو آنرا نیز دو بار کند این دوا وقت شروع نوبت تب یعنی ظهور لرز و گرانی بخورند اگر یکبار کفایت نکند نوبت دیگر بدهند **دیگر** دافع تب ربع نوشادر سه سرخ فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته روز نوبت خورانیده باشند **دوائیکه** آنرا جرانکس دهتوره گویند برای دفع تب لرزه مجرب تخم دهتوره درسکوره کرده دهن آن بندنموده گل حکمت کرده در آتش نهند که سوخته خاکستر گردد پس برآورده آن خاکستر بقدر یک سرخ و دو سرخ مرا را تا چهار سرخ با قدری آب دهند تا چند روز **ایضاً** منسی بجرانکس دافع تب ربع و یلغنی و صفراوی نافعه توتیای سبز بیخ مالکنی ورقی زده مالکنی چونه صدف پانزده ماشه باریک سایده آب کمیکوار چهار پاس کهرل نمایند و یک قرص بسته زرد سکوره نهاده گل حکمت کرده در چقر ربع کیدر سه چاک دشتی تنوره بالا داده آتش دهند هرگاه سرد شود برآرند خوراک یک سرخ در بتاسه غذا شیربرنج در سه روز تب دفع میشود و در ربع روز نوبت از صبح دهند این دوا هر تذرکه کهنه شود اثیر او زیاده می شود **دیگر** در نسخهٔ حکیم ارزانی جنت مکانی وزن نیلهٔ تهوتیه نیم درم هر تمال در چونهٔ گلونگ هر یک دو درم ست ونوشته که حشیشهٔ کنوار تا دو پاس کهرل کرده در بغال خام پخته طلا نموده سفال دیگر بران پوشند و کناره هر دو سفال که باهم پیوسته باشد از گل و پوست شالی محکم گرده در آوه کلال یا در پاچک دشتی آتش دهند یکپاس آتش بسیار باید داد چون سرد شود برآرند و مرد کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفته باید داد و از ترشی و بادی و روغن پرهیز نمایند این دوا تب ربع کهنه زائل می شود و بعضی کسان را کاراین دوا تی شود دفع زود تر دهد و چونهٔ صدف و گلونگ عبارتست از انکه صدف یا گلونگ را در آتش بپزند تا سوخته سفید شود **ایضاً** آب سفید

چهار درم زرنیخ سرخ دو درم توتیای سبز یکدرم سایسیده دراب بکپاس کهرل کرده بپنبه آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیر برنج **دیگر** که بخاصیت عمل کند در ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ اشخار آبک ساده بحق کنند و در سفال کرده زیر آتش دهند تا پخته گردد و اندازهٔ پختگی آنست که ریزه از چوب نی یا کاه در میان دوا ایستاده کند که چوب بسفال نرسد و آتش متوسط کنند پس بزیره چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سراو سیاه شده و آتش گرفته باشد و رنگ دوا گردد دوا پخته شده باشد پس فرود آورده باز سابیده بقدر یکسرخ در تابه سپیش از نوبت بدهند در روز راحت هم دهند **دوائی** که تب ربع را مجرب نوشته و دیگر تبهای مزمن سود دهد سپند ریپل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر با هم کوفته بقدر یکیک ماشه یا کسری زیاده بحسب مزاج و سن مریض پڑی بندند و یکی از ان یک گڑی پیش از آمدن تب باب سرد بدهند و پرهیز هیچ نیست و سمندر ریپل انچه بار یک سرد و از انچه خشک خرا باشد بهتر است **شربت** که مصنف دار الشفا برای بجهت جمیع سودا وی ساز مجربات خود نموده گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج مثقال در یکنیم پیاله آب بجوشانند تا نیم پیاله بماند صاف نموده با شصت مثقال قند سفید بقوام آورده هر صبح در هفت فاشق آب جل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که درین تب مجرب سر هندیست بادیان بزر سیاه هلیلهٔ سیاه قرص ساخته استعمال نمایند از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظ فانه من الفیوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عماد الدین محمود چون روز نوبت قبل از نیم پنج و ساعت مقداره و خوتا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند مسمی ست بجب لولو جند حلیت دار چینی قرنفل شونیز مرصاصا میعهٔ سائله ربب سه درم افیون سداب فلفل گرده هر یک یکدرم عسل بقدر حاجت **اقوال حذاق** سودیرا گوید که شرب غافث و کذا السرو کذا الاشتر غاز و کذا الاجود چهار تولا الاسفل عجیب دارد و کذا هو فاریقون در شراب و کذا مبیر بایه فروش بقدر یا قلا و کذا تخم بنگ کشت دو درم و کذا شونیز سوده بسکنجبین و ارزشنیه اگر تب بسیار طول کند و کذا خردل و کذا قسط و کذا آب کاسنی و کذا غاریقون و کذا لوسه درخت آزاد درخت با هلیلهٔ سیاه و شاهتره در ربع یا خریف و کذا آب کاسنی صحرا و کذا کرفس باقه جوش شدیده داده صاف نموده با سکنجبین و کذا نانخواه و کذا آب برگ بادروج و کذا برگ حنظل و تخم آن سرکدام چهار حبه و کذا بیخ بایه بزغاله بقدر سه با قلا و کذا بابونه و کذا زیره و کذا تخم لسان الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت و کذا شور بای خروس پیر بقدر لقمه کوفته و بسفیدهٔ پخته و کذا غاکستر شاخ برگ چون در نیم ماه بسوزد و سوزانندهٔ او کلام نکند تا فراغ از صوختن آن و کذا طبیخ اسقولقندریون و کذا اطریفلین چهار برگ یا چهار تخم آن بشراب **اکل** خرشف و کذا السان الحمل مسلوق بروغن بادام و کذا از گوشت خار پشت و کذا لحم افعی مدبر کرده در تریاق می اندازند و کذا فصل بریان و کذا جرم طرخشقوق و کذا کرنب و کذا ترب و کذا لحم ناقه در روز راحت در چهار دوار که مجرب بالقوست و کذا بیخ باکیان که افضل غذای صاحب ربع ست و کذا دراج و تیهو و زرزور و کذا نخود اب مطبوب بدار چینی مصطکی **و تعلیق** هدیه یکعدد و بازو پر بسته بر صاحب تب و کذا حصین الدیک در خرقه کتان بسته و کذا کرم عکوب که آن حرمست و در سراو میباشد چون در جلد مدبوغ بپیچند و کذا خاکی که بران سنگ سیاه رنگ بول کند بندقه آکنده بسته و کذا قرن حیه سقرنه و کذا فقوه گردن بط و کذا طحال غوک و کذا استخوان میت و کذا قطعه لحم تیس و کذا زنار بیچه سرخ بسته و کذا عظم سودراج دار بادزی خروس که ناموسی دارد سرخ پر زرد خرقه کتان بسته و کذا ام سیم راست نفس کرده دندان نکاله تمساح و کذا مزاج الطیب یکعدد که مجرب صحیح ست و کذا استخوان غوک و کذا استخوان کتبوت بر بازو بستن و کذا البالای پیش کور و کذا جلد فیل و کذا عظم لوح که در بازوی مخالف بشد از جانب چپ گرفته **وبلع** فاسفس شقه بتمامه با قلای کوهی خرده داخل کرده و کذا پیش سر دراز سوراخ با قلا کرده بموم بسته نموده **و بخور** تخم تربخ و کذا عرق بنی سراب و کذا اجله مارشیت و کذا بیخ بقله الربل و پوست بیرون لبلاس صاحب لفاضل شربة تعلیق تنزه کذا دوتو کذا حلیت و کذا بندق هندی قطع چوبه بستی از درخت بجکشت انرا دست خود دا بدان بروا نماند منافع حمای ربع ست و اگر گیرند شکنبه نیم درم تخم اسی مغسول دو درم و ترب ربع بدان تنقیه کنند مجرب ست **ابو سهل** گوید که در حمای سودا وی کهنی ربع اگر در صاحب آن آثار غلبه خون بینند و قوت قوی و سن و فصل محتمل باشد فصد از دست چپ باید کرد و بسی خون نگاه نکند اگر سیاه باشد بیرون آرند و اگر سرخ باشد نرفع نکنند و قصد للطیف غلیظ کند آن ماده تب ست و تبه آن برای خروج سازند و بگاه علاج نضج ظاهر گردد و بدین کیم سودا بایستگی نضج خون شناسند تا مقوی نکنند با فضول الخلاط مخالف خارج نگردد و بقا نماند و تب ربع باید که متوالی خون نیک باشد تا بحرارت و رطوبت خود اده و این تب را علتی سودا ئی گران بادیا بست مقصور نماند و قوت فعل آن خلیه و تلطف محل بی باشد و این بهتر آنست و گاهی از غلظ سودا وی در معده و محال ریاح و نفخ غلیظ موذی پیدا میشود و چنین کم باشد شامل الحلین و فصل و جزیره

معمول از زیت و مری و بقول یمین شکم بهر آنکه آنچه در بدن مجتمع شود بتدریج خارج گردد و غیر مؤلده خلط غلیظ باشد زیرا که غذای غلیظ از استفراغ منع کند و خلط سوداوی افزاید و همچنین مؤلده خلط ماردی و خلط بارد و نفخ نباشد و قابض شکم نبود و درین تب او لا حقنه کردن بحقنهای لینه نفع کند تا ترطیب مواد این خلط نماید و آنرا مهیا استفراغ کند و بعد استعداد حقنهای قوی استعمال نمایند زیرا که این خلط بشدت خارج میشود و ایضاً درین تب در هر چند روز یکبار اول جمیع حماد مثل خرزل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و درین تب مشی معتدل و درک معتدل سود دارد و باید که در ان حمام در ابتدای مرض استعمال کنند و چون تب ربع طویل العدد میباشد پس میباید که تدبیر غذا در ان اندر ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد بعد ازان هر قدر که مرض بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند و در لطافت او بیفزایند تا آنگاه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد بعده چون مرض در انحطاط شروع کند تدبیر را لغلظ اندک اندک بازآورند تا آنگاه که در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انعشاش قوت و بهبود بدن بصحت بود و این تدبیر سبب عام در جمیع امراض مزمنه و هرگاه تب ربع بمنتهی رسد باید که تلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا مادگی و حرکت نعل طبیعت را قطع نکند بعده چون مرض منتهی گردد و خلط که آن ماده مرض ست نضج یابد دوای مسهل سودا کبرات و مرات بخورند و بعد ازان مریض را چیزی از تریاق بخوراند تا آن لطیف بقیهٔ این خلط و تحلیل آن کند و تنقیه بدن ازان نماید و بدل تریاق دوا الحلیت و مثروذ لیطوس جائز ست و نشاید که مریض را چیزی از بن معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن بمسهلات بخوراند تا بیجان و تحریک خلطی که آن ماده تپ ست نماید پس بسوی اعضا برند و با غلاظ نیک که در انجاست مخلوط گردد و احالهٔ او بطبیعت خود گرداند و هرگاه این عمل در موضع واحد از بدن کند تب در شدت افزاید و سوء مزاج غلیظ گردد اگر عمل او در دو یا سه موضع بود بحسب آن حمیات ربع حادث شوند و تب مرکب گردد **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر سودای سودای صرف از قبیل مرهٔ دی خون باشد اسهال او در ابتدا مکروه است و هنگام قبض باید لبلاب فانیذ تیکوست و استعمال گلقند عسلی و شکری خوبست و در آخر آن استفراغ بمثل طبیخ هلیلهٔ زرد و سیاه و شاهتره و موز نمایند و چون ماده مرض نضج یابد در بن هنگام مزمهرا قصد موقع بهتر است از باسلیق فصد نمایند بشرطیکه غلبهٔ خون ظاهر گردد و بالا بطعام قی بقوت یابد سنگ حنضل و حاجت کنند و امان او نمایند که آن اصل بزرگ ست و استفراغ بادویه و حقنهای قویه سازند و دویه که در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول و غیر مغسول و آب برگ بنفشا فلون بمثابت عسل ست و گاهی نمرد عصیان ماده احتیاج بحبوب سیاه افتد و گاهی در صفراوی سنا و شاهتره با فتیمون و قی بسکبین کفایت کنند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سودا وی آن تریاق و مثروذ لیطوس و دوا الحلیت بخورند و فلفل تنها در اب و مثل خرزل بخورند و این اشیا مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعده تا زمان نضج همچنین فلافل و مانند آن از جوارشات حریفه بقطونا و بچیزی مانند چنانکه قبل از نضج تحلیل نکنند زیرا که اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند بع ربع دیگر مرکب کند و گاهی با مراض دیگر آید و خصوصاً در سودا و حریف و اگر در اخر این مرض قصد واجب کرد بران اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع با تدبیر ساختم که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدم بعد ازان عسل تجربین و پس ازان تریاق خوراندیم و گوئیم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد بسیار نافع ست چون نضج ظاهر شود و وقت انتهاء رسد و صاحب تب ربع را صحت و کاهی کبر و خردال دران بکار آمده و همه بخوردن قوت ملطفه قوی باشد بخوراند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تب بخوراندن مثل دوا الحلیت بقدر کنار ناخن صبح و پسین قدر سه شب اگر تب حاد نباشد و اصل او صفرا نبود دوا آن اقراص نافعه درین وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزدیک انحطاط این قرص است

صفت آن بگیرند عصارهٔ غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولقندریون و لک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و جعد البان و باد یان هر واحد چهار درم آب کرفس سرشته قرص سازند و آب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه ست چون مازریون بیخ بادیان بگیرند مر مکی بست و بیفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطر اسالیون پانزده درم انیسون ده درم حاقر قرحا قسط فقاح او خبر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل تجلیل بسرشند و شربتی مثل جوزه و گاهی الطبا در آخر این مرض در ابرای قلت ایذا ان و کثرت حرارت بتلطیف ماده ناقیین را دوائی باین صفت بخوراند بگیرند زرنباد بنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا و ایضاً ازین قبیل ست

چون گیرند پودینهٔ بستانی چهار مثقال و مغز خربزه بست مثقال و اقاقیا سیصد گرم یک مثقال و زبان و بادرنجبویه و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکوست اینست که بگیرند مویز منقا نیم هری و تخم شنبلیله و مورد تازه هر واحد یکمثقال و راب خیسانیده خوب بسجوشانند و صاف کرده یک اوقیه ازان بنوشند و ایضاً تخم کرفس و انیسون و قرطمانی هر واحد پنج درم سعتر و شنبلیله و غافث هفت درم نانخواه چهار درم مسکاعی سه درم مویزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یکرطل آید و دوای جید برای ایشان اینست بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یکدرم با آب کرفس و یا ایضاً قرص بابن صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و با بادیان و سنبل الطیب و زعفران هر واحد پنج درم لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار شنبر هر واحد شش درم با آب کرفس قرص سازند و بسکنجبین بخورند و چون لرزه استشداد نماید قدری کردمان با آب بیفزایند و آنرا نفع کند و اگر این کفایت نکند بدانچه نکور شد بحسب وقت آنرا قوی سازند و تخیر مطلوبی که دران شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند با آنچه پخته نخورند آمیخته آنچه ذکر مسهلات که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم افتیمون فسستین هر واحد پنج درم هلیلهٔ کرز و عصارهٔ غافث آملج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک دو درم چوشانده ازان بسازند و اسهال بآهستگی نمایند و یا بگیرند بکشمش ده درم هلیلهٔ کابلی افتیمون هر واحد شصت درم شاهتره و غافث هر واحد سی درم شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث بیخ از هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یکرطل باقی آید حب خفیف چون در سریج روز بکار استعمال نمایند درین تب نافع بود و مجرب است تربد سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک سه درم بسفایج شش درم خارپقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم با آب پودینه جهاسا سازند شربت یکنیم درم و هر گاه با وجع طحال بود باین دوا انتفاع یابند و در فتح اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم خارپقون دوازده درم هلیلهٔ سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افتیمون هر واحد هشت درم شکاعی با دارد کما فیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم شرط فایخ هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم ازان معجون یا حب سازند

تغذیهٔ ارباب ربع

صوابتر آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری تلطیف مائل کرداند بحیثی که قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهومات اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل مادهٔ و تخفیف اعراض بر ایشان در قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد ازان لابد ست از انعاش قوت بمشلهای رضراضی و بیضهٔ نیم پخت و بچهٔ ماکیان و تیهو و هر گاه مریض بمدت مثل مدتی که دران زهومات منع ست برسد و آن سه هفته ست و مرض هم نگردد از مراعات قوت چاره نباشد و خوراندن غذائیکه آن قویتر ست مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرندهٔ نرم گوشت مانند تدرو و دراج و ماهی جیدکه بزرگ جثه نباشد و بدانکه شرط در غذای صاحب ربع آنست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافع خلط نباشد بلکه محلل نفخ مولد از سوداء بود دوم آنکه غلیظ نباشد بلکه لطیف غلیظ بود سوم آنکه قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون متولد ازان محمود بود و اکثر غذا که چنین باشد آنست که دران حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه قبل نوبت و اختیار ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات معلوم شده و ایضاً معلوم کرده اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت نوبت و قریب آن لابد بنظر ست و ازینجا میشود لیکن صواب آنست که تب بر خلط شکم ملائی گردد تا طبیعت بمادهٔ غذا فریاد ده مرض مشغول نشود تا آنکه مادهٔ مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود صاحب کامل گوید که هر گاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نشاید کرد و دوم استفراغ بچیزی از ادویه مسهله در اول مرکند مادام که خلط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل بزمی الذک باستعمال غذیهٔ ملین شکم مثل بقول محمول بر کرس و زیت باشد چون اسفاناخ و چغندر و سرمق و شورباهای خروس و قمقره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک باندک مغز قرطم و هر گاه طبیعت فیض شود تلیین او با آب آلوی شیرین و مویز و سفاناخ و خیارشنبر و ترنجبین یا ماء الجبن بشکر و مانند آن باید کرد و یا روین ادویه طبع نرم نگردد و هضمهٔ لین یابد چند در روز کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا درین تب کنند و دران غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در مادهٔ تب فزاید و غذای

لطیف همواره استعمال نماید که قوت را ضعیف کند و قلمذ را باید که تعدیل غذا نماید تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نماید پس هرگاه تب بمنتهای خود برسد دران هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمداومت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض دهر روز بگلقند سکنجبین متواتر اقتصار نماید و روز نوبت تب از غذا منع کند تا طبیعت بهقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تب البته استعمال نباید کرد مگر بعد منتهای آن در انحطاط و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بکشاید و ماده رقیق گردد و مدام شل این تب درین تب تا ظهور علامات نضج استعمال نماید و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد او دیه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کند صفت آن هلیله کابلی و سیاه هر واحده درم هلیله آمله السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بست عدد مویز منقی بست درم سنا پنج درم انیسون روی هر یک پانزده بسفایج کوفته گاو زبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته از آتش فرود آورده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آلوش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یکمثقال صبر سقوطری و نمک نطفی هر دو احد نیم درم حب سیاه دو دانگ باریک سوده بران انداخته هنگام منوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و بعده قرص غافث و مثقال باد و اوقیه سکنجبین عسلی ممزوج بآب بدهند و روز نوبت سکنجبین کهدران تربت تر کرده باشند بآب گرم مطبوخ مشبث استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تب بعد از نضج در هر هفته یکبار این دو استعمال نماید صفت آن هلیله هندی و کابلی هر دو احد هفت درم بسفایج افتیمون هر دو احد سه درم همه را یکبار سایده سه درم ازان با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالاش آب گرم بنوشند و این دو دارو روز دیگر از روز نوبت بخورند هرگاه زبانه این تب متمادی شود و مدت او طول کند و فصل سرما بدران لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که دران بعض معجونات حاره مثل معجون جلیلیت یا حب جلیلیت در هر سه روز نیم مثقال تا یکدرم استعمال کنند و باندازی از معجون فلانفلی بخورند و نسخه آن در علاج ربع بلغمی در قول املاقی مسطور شد و این معجون و دیگر چیزهای ربع را بعد نضج سود دهد و نسخه او همان معجون جلیلیت نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن در اینجا وزن نانخواه و سکنجه هر واحد شصت درم ست باقی بدستور و ایضاً در هر هفته معجون مثروذیطوس یا تریاق کبیر هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا تلطیف خلط نماید و باید که از این معجونات قبل از نضج مادهٔ مرض حذر نماید که ازان مضرت بسیار حاصل شود و باید که از انها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی از انها با حتیاط استعمال کنند و در اکثر اوقات مردمان این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث و سکنجبین یا گلقند و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین با آنکه دران بود دیئه نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا منضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و پرهیز مریض از غذیه بیاز بس و مأکول سودا و غلیظ الجمله پرهیز نماید و باید که صاحب این تب را شراب بعد نضج مادهٔ مرض ندهند و لیکن شراب کهنه نباشد و نه ممزوج مانند آب باشد و چون این تب بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او بتدبیر لطیف کنند مانند تهیو و بچهٔ مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازدی طبور و گردن آنها و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و مادهٔ او باک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نماید تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تب مصروف دارند و عنایت باین هر دو تا ضعیف نشوند و باید سود دران هر دو اغلظ ماده نشود باین طور نماید که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و آماد ابتدای او سکنجبین انیسونی عسلی استعمال کنند ابن الیاس گوید که اگر از عفونت سودا باک بهر صبح جلاب از گلقند زده دو درم و تخم کاسنی سه درم و بیوست بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بنوشاش و مخور و مغرغب قطع بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا بجوب مسهل سودا کهدر ربع بلغمی مذکور شد یا بمطبوخ افتیمون یا بحب آن نماید و تلیین طبیعت بمعجون کجاح و سنا و تخم شاهتره و با درنجبویه دگاو زبان کنند و باید که درین تب اسهال متواتر نماید و باید که کسر از و فواشار درین تب بدلک و ادرار و تعریق نماید و تناول شوربای خروس پیر با خود و بسفایج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است

و ایضاً ستاول تریاق کبیر یا مشروبلیطوس در هر ماه یکدرم تنبه بود و سنه بود و تناول این معجون برای این تب نفع بین دارد و سنبل الطیب مج هر واحد پنج درم
ملفل نجیل هر واحد یکدرم حلتیت دودرم ناخواه سلیخه هر واحد چهار درم همه را باریک سابیده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ازان یک مثقال تا یازده یا
یازده کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یکمثقال اسکنجبین بزوری یا مار الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تب قصد تدبیر آنکس نماید
که اراده فربه شدن بدن خود نماید و نگاه دارد اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر گردد باستفراغ قویتر روا زند و اگر تب از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه
قوتا باشد توسع غذا بران نماید و هر صبح بقدر جوزه فلافلی یا بقدر کنار دوا الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و سرداب
بنوشند و خاصیت دواء حلتیت ست که آن تشکین بر دوت تب و منع لرز کند و همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه ازان بنوشند که یک
اگر یکدرم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بهار العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغن که در ان قسط و عاقرقرحا
یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند بگیرند عصاره غافث سه درم لک رومی
حب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم تاب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی ازان بسکنجبین یا آب بادیان و کاسنی
و کشوث بخورند و اما از اصحاب حمای ربع کسیکه تخیف البدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود با غذیه و ادویه چاربا بس علاج کنند که این در ترتیب دق
آنرا می اندازد بلکه معالجه او بهر طبیات و مسخنات نماید مثل استکثار دخول حمام بغیر انکه در ان عرق آید و در پختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در ابزن و مالش
بروغن کنجد و خیری و شراب رقیق بمثل او آب مزجو ج و اعتماد در اسهال او بر الانجبین یا نبات کتند و غذای او خروس پیر مع بسفایج و نخود باشد
و روز دوره تی بسکنجبین مع گلاب و آب نیلوفر م آورند و لزم این قرص نمایند **صفت آن** گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث
هر واحد یکدرم ریوند عصاره غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یکدرم سازند و یکی ازان بخورند و بگیرند افتیمون و سایبده و مویز منقی
سرشته هر صبح بخورند و غذا بسرکه زیره مع زنجبین کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد
سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زرده بیضه دا بجیر از عسل ترکرده بخورند و تنقل بعزبا دام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و فانیذ و حبه الخضرا
و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و پیش از ورود دره طعام های پر آب گرم که دران بابونه و شبیح و پودینه جوشش داده باشند بنهند و پارچها بپوشند تا بخار او
ببدن رسد و روز و گرم شود خصوصا در قرشی مینوشند اگر از درخون کثرت یابند بعد چند روز که نضجی حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی برآید فی الفور بند نمایند
و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سوط پردازند بتدریج و بدفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق در دوا المسک حلو خوردن نیکوست
و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و معتدا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دره
و روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را بشل مالا الشعیر بشکیا شربت نیلوفر یا بزرده ملوخیه
یا اسفاناخ یا کاسنی یا تخم بلنجن بروغن بادام مشغول دارند و در روز راحت غذا بمثل بچه مرغ و ماکیان فربه و بره یکسال بطور سفید پاچ پخته یا با نار دانه و مویز و یا
با آب لیمو و شکر سازند و از مسهلات این ادویه مطبوخ نیکوست عناب سپستان تمرهندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی بسفایج شکاعی یا دارو تخم ریحان
شاهتره هلیله سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیارو کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم سکنجبین
خیارشنبر یکدرم روغن بادام و بانزده درم گلقند داخل کرده بریوند چینی یکدرم و مخلر سنی و لاجورد و مقل ازرق و کتیرا و سقونیا هر یک ربع درم تقویت داده کشک خیر
و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکوست و کذا افتیمون بشیر لعاج دایارج لوغاذیا محموده و دواجیست که اعاده او استفراغ مرة بعد اخری نمایند تا بدان ناگردد
و سفوف مسهل سوداء بمار الجبن مشکور ست و کذلک آب شاهتره و شربت شاهتره مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت قی بسکنجبین و صمغ شیشم
و اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعده غذا باشد بتبرست و بعده بر تقویت معده گلقند و شربت لیمو دهند و اعتنا بدوا ایشان نمایند
در بعض اوقات و خصوصا نزد شدت حرارت و عطش بشیره خیارین و خربزه و کاسنی و روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در ابزن آب شیرین نشینند و آب

حمام بیشتر از هوای او استعمال نماید و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس بر جاکه معلوم شود بداند که محل مادهٔ سمیت عفونت
بمالند و آنموضع را بروغن بابونه نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در ابگرم نهند **انطاکی** گوید که انچه از نفس سودا باشد واجب است که اولا این مطبوخ بنوشند
که آن عجیب النفع کثیر الفائده است من تالیف آن نمودم و بتجربه صحیح یافتم **صنعت آن** جوشانیده شود دوسر آلو بخارا اسطوخودوس بسفایج تمرهندی هر
یازده درم افتیمون عصی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیارگاو زبان هر واحد هفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه
گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده جند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیگرم با شکر یا شربت بنفشه بنوشند
و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکنند و تمام نضج ظاهر شود سفوف سودا بماء الجبن چند روز بدهند والا شیر شتر با فتیمون دهند تا نضج
تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطاست بسبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام
در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و تطیب با دهان بارده نمایند و هر گاه نوبت زیاده شود احتقان با شیر بای کلر با یکجا جایز بود و اگر آن زائل نشود و گوارش
غلیه یقین یکدرم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجربست چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیه بقول مثل
اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدهند و هر گاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند و الا جائز ست اگر مضم وسعت کند و از مجربات مثل طبول الکلاوی شیرا
است و کذا اگر نرس و بحر با قسنتین و تعلیق یاقوت و صله و موش و اکل طحال خار پشت و بحر بزیره او و در نوبت نوشته که شرب افتیمون و بسفایج و لاجورد مخصوص
بربعست و از مجربات مرواریدست محلول در نرشی ترنجست و بحر تخم او و شرب آب کرفس شکر در خواص آمده که پارچهٔ زن ذات النفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را
زائل کند و کذا خوردن لحم تفند و تعلیق عظم مشقوب دباز وی خروس مدبر هم **مؤلف** اقتباس و خلاصة التجارب نوشته اند که چون زمانهٔ این مرض و نوبت آن
مدارست در زمان شالش بسیار و خلط سوداوی بسی حاصی ست تدابیر آن بر فق باید کرد و در ابتدا اغذا ندهند اما ای معاده لطیف چون بچهٔ مرغ و گوشت بچه بز شیر خوار
که دران زردک و یا شلجم و یا چغندر و یا اسفاناخ و یا کشنیز سبز افتاده باشد بر روغن گاو پخته بانان تنوری خشکار دهند و استقراغات قوی نباید کرد و محرکات
خلط و چیزهای گرمی و خشکی افزا در باید داشت و در خریف طمع بزوال آن نباید کرد خصوصا که اندران فصل عارض شده باشد همچنین بیشتر از هفتاد روز
در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج مادّه درین تب بیشتر باید کرد از جهت بسوست و غلظت مادّه و در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید
و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت لبشش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا و هندبا و مدرات و معرقات و هر چه رقیق اخلاط را
دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سودا و آنچه که آفتی در سیر نباشد اول بعالجهٔ آن پردازند که تب بزوال آن زائل میشود
و اگر بیمار دسترس مالجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است
آنچه که مادّه سخت غلیظ باشد هر بامداد و هفت درم سکنجبین ساده مرشته بدهند و موز منقی با مغز پسته و بادام تقل کنند و هر گاه غذا خواهند جوجهٔ
بمرغ فربه جوان و یا زیر پای بمرغ بوقت اشتهای بکار برند و از فصل متعفن دور باشند و گویند که بدین تدبیر بسیار تبهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر باخراج
مادّهٔ غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقنهٔ معتدل این در هفته یکبار دیگر روز نوبت و شیاف بلین معتدل از شکر و بنفشه و مغز خیارشنبر و مانند آن بکار برند
در هفته یکدو کرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی بگلقند آمیخته صباحای غیر نوبت دیا سکنجبین افتیمونی
با گلقند سرشته هر گاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و بیتر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از هر نوبت
و بعد از تنقیه بمسهلات سودا تحذیر بحب الشفا و امثال آن لازم بود بشرطیکه در غب خیر خالصه مذکور شد و حب الشفا را درین باب اثری عظیم ست چنانچه از
استاد واز یکسال این تجربه داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بود ند ازین دوا در دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند چینی کبجره ریوند چینی دو جزو تخم
جزمائل سه جزو جمله را باریک سائیده با دو برابر آن عسل بر شند و در حریف حضرت استاد را در ربع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت آن دو آنروز قرار یافت و غذا
نخود اب بمرغ فربه و قلیه و پلا و چرب بگوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه جوان و امثال اینها و گاهی اندک سرکنگبین کم ترش با طعام و گاهی

گلقند با سکنجبین عنصلی صبح خورند وازسرد یها و سیوهای سرد و تر و آب سرد او دیه پرهیز کنند و تنقیه نیز کم فرمودی و چون نوائب ضعیف شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار باقلا مرکبی را با دو دانه فلفل سوده با یک قاشق آب گرم بمخورند جهت منع تعفن خلط و دست و با وتن را گرم نگاه میدارند و آزوز طعام و شربت در صباح اندکی بمخورند تا بسیاری خلو معده اخلاط را زود بحرکت نیارد و قوت برجای ماند چند نوبت چنین عایت نمودند صحت یافتند و این دوا در اکثر بحمانات خفیف آزمودیم نافع آمد **بالجمله** اگر ربع از سودای طبیعی باشد چند جزء های گرم و تر بکار باید داشت و در نضج سودا محض کوشیدن و هیچ سختی نکردن و من جمله اقسام آن برنق مرض را کنه باید ساخت انگاه بر نفع آن بدستور کوشیدن و آنچه آفت طلحال سبب آن شده باشد اولا علاج سبز باید کرد و بسیاری را دیدم که علاج سبز ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شد و بعضی ترک طبیبان را دیدیم که محل نبض را بر ساعد لقبتیله داغ میکنند و ربع کهنه بدان زائل میشود و بسیاری را اندر خریف در جائیکه دو شاب می پزند نشانیدن دو سه شبانروز و خود را گرم نگاه داشتن را بخار بوی بخار دو شاب شمیدن و بخار و هوای آنرا در یافتن سخت نافع آمد و مجرب است با وجود یکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن اینچه سخت کنه باشد ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف انچه در زمستان فصل فتد و نوبت باشد و آنچه که دو شاب میوزی پزند و غلبه باشد هوای آن انسب بود **میر عوض** مینویسد که استعمال مرواریدی محلول در اقسام تپهای سودا وی باعرق گاو زبان و امثال آن از مجربات است و این مرد اندرین باب بغایت صعوبتی میکشید بیاندیشید برگ صبر تریک قطعه و پوست بالای آن تراشیده مغز او برابر آنش در اندوده قدری زرد چوبه و اندکی نمک سیاه بران پاشیده از آتش فرود آورند و در پارچه انداخته بفشارند آنگاه زوی بهر دو آبه مقدار یک مثقال بنوشند انشاء الله تعالی در سه روز بکمال سازد **نوع دیگر** که در سه روز فائده تمام دهد پوست درونی درخت نیم پنج درم و در نیم آبار آب بجوشانند و چون نیم بماند صاف نموده سه چهار قطره سنگ چقماق با تافته اندران فرو برند چند انگاه آب مذکور سه روز مداوم کرده بنوشند و چون جوانی را دیدم که از مرقی لبس دراز باین علت مبتلا بود هیچ دارو سود مندی نیامد آخر برگ کرنجوه با بیست و یکدانه فلفل سیاه با آبه سایده صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت و باید دانست که در تپهای بسیه مزمنه که سخت باز ماند گاهی استعمال دو یا سه مخدر قبل از نوبت بسبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد و چون چند نوبت باین نوع بگذرد و بسیار از علت بیرون آید باذن الله تعالی **صفت** دارو یکه درین کار عجیب الاثر است ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود نوبت بدو ساعت چند انگه بدو دانگشت برابر بمخورند لیکن باید که نخست بدن را از اخلاط پاک کرده باشند **نوع دیگر** افیون یکماشه فلفل سیاه دو ماشه انگشت چوب کیکر شش ماشه هر سه را با هم سایده بدارند و مقدار یکماشه با گرم و زیاده مریض قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو بجانب قبله ایستاده فرو برد و باید که قبل استعمال این دوا بدو پاس غذا میل نموده باشد والا ناشتا قی آورد و فائدهٔ دوا فوت شود و یک خوراک کافیست والا در سه روز زائل میکند باذن الله تعالی

علاج ربع لازمه

در اینجا نیز نخست بنگرند که مادهٔ مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند بدستور یکه در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده مع رعایت حرارت و برودت اینجا لائق حال باشد از انجا اخذ نمایند و ایضاً اینجا در هر حال فصد سابق و یا صافن واجب بود و داد را بول نیز بعد از نضج در اینجا بسی نافعست بما بالاصول معتدل و سکنجبین و امثال آن هر چه در گرمی و سردی معتدل باشد اگر حاجت تلیین بود ملین مناسب یا مطبوخ افتیمون و هندبا در ابتدا بگفتهٔ اولین بسنند و مسهل قوی بعد نضج تمام باید دادو دی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی بگلقند و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند و استحمام با آب شیرین و مالش ملایم نفع دارد **شیخ** میفرماید که قانون علاج درین قریب قانون ربع دائره است و در اشیا اندک مخالفت دارد از انجمله منست که میل بسوی اعتدال در مسخنات و بسوی تبرید درین تب اولی بود بسبب لزوم تپ پس واجبست که در علاج این مثل سکنجبین و گلقند و سکنجبین بزوری و یا بالاصول معتدل و افشرجات بعسل استعمال کنند و منجملهٔ آن اینست که فصد درین واجب تر بود زیرا که ماده در عروق محصورست خروج او فصل باشد و از انجمله سنت که در غذا رخصت لحوم درین مرض کمتر بود بسبب کثرت اشتعال قلب درین و از دیاد تسخین لحم اهلیاقی و وحوجانی مینویسند که اتفاق ربع دائره کمتر افتد و اگر باشد بسبب آن بود که ماده در دو یا سه عضو باشد و بهر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاجش همانست که مذکور شد لیکن تدبیر طعام و شراب دارد باید که

همه مائل باعتدال باشد و اولی تر چیزی سکنجبین ساده شکری و گلشکر بود و اگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماء الاصول معتدل بآب بادیان تر و آب فرس
استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تب سود دارد و گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده یا بزوری معتدل
باین نسخه بنوشانند **صفت آن** تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان هر دو احد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر دو احد پنج درم نیکوفته در دو طل آب و نیم طل
سرکه کهنه بکشایند روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک طل داخل کرده بقوام آرند و بگیرند گلقند شکری
ده درم و درین سکنجبین آمیخته بدهند و باقی علاج او مثل علاج ربع دائره ست از تقیهٔ خلط سودا و فصد باسلیق در هفت اندام درین تب اولی ست اگر علامات
خون ظاهر باشد و مریض بحسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود **المنصور** گوید که معالجهٔ این سکنجبین و گلقند و ماء الاصول بادیان و هندبائی کنند و فصد باسلیق
کنند بعد ازان صافن بکشایند پس ازان شروع بادرار بول نمایند اگر یابد الحرارت بود دو غذا بنخواب و سرکهٔ زیت سازند **انطاکی** گوید که علاج حمای ربع دائمه در اقسام
مثل ربع دائره ست بغیر قیاوتی مگر در دائمه حدت از خون کردن فصد صافن و اواخر علاج کنند و در ابتدای مریض بیشتر قی باید کرد از ان تحلیل مرد نماید و دیدم از علامت تحلیل آن تسویه
موی سفید بسبب شیب علاج آن مواد را در اعمال او در رطوبت غریبه پس سیاه میشود چنانچه شان حرارت غریبه مدار است و هرگاه اشتداد نماید موی سفید گردد و بسبب فطاء احتراق و بسیار باشد که
ازین قبیل ملازمت شرب بسفایج مطبوخ بزوری بیشتر شیرین ساخته **مصنف** اقتباس میتوانید کرد نزد مریض آنست که اول گاو گاو باسلیق و یا صافن فرو دست تا هیجان او گلقند شکری
و سکنجبین بزوری دو تولا بیاسانند و بعد دقیقه گلقند بچهار تولا در عرق شاهتره و بادرنجبویه یک هفت تولا بالیده صاف نموده بدهند و بعد دو ساعت یکهفته این مطبوخ بدهند برگ شاهتره بادرنجبویه
بسفایج اهلیلجین گل سرخ هر یک هفت ماشه فشتین سه ماشه تخم کشوث در لسانه بسته ۴ گاو زبان یکپنج ماشه مویز منقی نیم تولا گلقند سه چهار تولا غذا انخواه اچیز مرغ بعد کباب او دو ادویه وقت
دو پهران باشورباد و پلاو بچهٔ مرغ دهند و تنقیه بمطبوخ افتیمون غاریقون نواب علوخان نموده جهت او را سکنجبین افتیمونی بزوری ایشان در گلاب بدهند و جهت
تقویت خمیرهٔ مروارید و ماء اللحم دهند **صفت** خمیرهٔ مروارید بگیرند مروارید ۱ سفته یکتوله بعرق کیوره و دهه مشک صلابه کرده بسد بشب سبز طبرشیر گل گاو زبان
هر یک نه ماشه بسفایج مویز منقی عنقرنی تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته آمله مرزی کلان بست و پنج عدد در کیوره یکشبانه روز خیسانیده مالیده جامه چند آن
قند قوام ساخته در وی طلای محلول سه ماشه حل کنند شربتی هفت ماشه نانه ماشه **صفت** مار اللحم گوشت طلوان بزبیخ آثار گوشت بچهٔ مرغ سه حصه دگل سرخ
پنج تولا بسفایج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاو زبان بستان افروز هر یک سه تولا گل گاو زبان چهار تولا برگ گاو زبان هفت تولا ابریشم مقرض خام
بست و پنج تولا صندل سفید سه و نیم تولا مویز منقی سی تولا زعفران سه ماشه ریحان سبز پودینه برگ ترنج هر یک نه تولا گلاب پنج شیشه آب شیرین چهار شیشه
بدستور مقرر یکشند شربتی از نه تولا تا یازده تولا و قرص گل کبیر و قرص زرشک کبیر درینجا بسیار نافع ست و این جب راقم برای ربع دائره و لازمه از تجربها مستند
درسه چهار دوره بپیمایند و هرگز تخلفی نمیکند و لیکن بعد از تقیه بوست بیخ بقلهٔ یمانی صحرائی که آنرا بهندی کهو چه گویند سه تولا زنجبیل صبر سقوطری هر یک یکنیم تولا
کوفته بیخته جهابعد زنخود سازند شربتی یکجب قبل از نوبت تاب گرم و صاحبزادهٔ مظفر علیخان را از نه ماه ربع لازمه بود و از ماء الجبن هم فائده مشاهده بود بلکه
ضعف زیاده گردیده بنابر تقویت خمیرهٔ مروارید اللحم مسطور در جهت رفع نوبت حب مذکور دادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تب خفیف می آمد
پس جهت رفع دوره عوض حب مذکور طبا شیر و ست گلو و دائرهٔ بیل هر دو احد یکماشه نبات برابر روز نوبت ۱ دوم و بنابر رفع تب هر روزه شربت افتیمون
اصولی علوخان سه تولا در عرق شاهتره گاو زبان هر یک هفت تولا نوشانیدم و غذا پلاو دو قورمه بانمان تنوری مقرر داشتم و خمیرهٔ و ماء اللحم بدستور دادم
در یکماه صحت یافت **ایضاً** نجوخان بهادر را از مدت یکسال و سه ماه تب ربع می آمد و از ماء الجبن نیز فائده نشد و رنگ همه بدن سیاه شده بود و اندکی سنجی در
سپرز هم بود و از ضعف طاقت قیام و قعود هم نمانده حکیم میر ضیاء الدین عبرت معالجه باین طور فرمودند که وقت صبح بر سه ماشه در خمیرهٔ صندل تر شش
رازی یکتوله ورق طلا یکعدد و سرشته شربت سیب و شربت افتیمون هر دو احد یکنیم تولا در عرق شاهتره و عرق گل بر ابریشم ساده هر یک هفت تولا حل کرده دادند
و غذا وقت دوپهر پلاو کبری با چار آمله و قورمهٔ بچه بزبانان تشکار مقرر نمودند و وقت شام شربت یاقوت علوخان دو تولا در عرق شیرینه تولا و تخم فرنجمشک
هفت ماشه **صفت** عرق شیرینه بسفایج هر دو پنج عنقرنی تخم شربتی تخم فرنجمشک گاو زبان هر یک پنج تولا ابریشم خام بست و پنج تولا گل سرخ گل شکری هر یک

هفت تولہ آب لیمون شیرینی آب انار و لایتی ہر یک نیم آثار آب تربوز دو آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیر و یک آثار برگ خرفہ نیم آثار و سہ فلوس نبات یک آثار شیرخشت آثار عرق شہتیر شیرینی از ہر تولہ تا بست تولہ و قبل از وقت دو ہ یک گھڑی ردای آبک سختہ لیمون کہ در ذکر ادویۂ نافع ربع دائرہ مسطور شد نوشانیدہ ازین تدبیر در ہفت یکنیم ماہ لرزہ موقوف گشت لیکن بر روز دورہ تپ بمعمول خود می آمد برای رفع آن سفوف برگ بادرنجبویہ سہ ماشہ با نبات بدہ برای می دادند و ہر روز سہ بار کشوث والہ علوخان و شربت افسنتین ہر یک دو تولہ در گلاب و عرق سیب مشک ہر یک ہفت تولہ بنوشانیدند و بہمین تدبیر رد و ماہ صحت کلی یافتند لیکن سیاہی بدن باقی بود بہ جہت رفع سیاہی و ضعف خمیرہ گاو زبان عنبری با عرق زرد گل علوخان دادند در مدت سہ چہار ماہ سیاہی رفع شد صحت عرق زرد گل بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کردہ پنج آثار گل گاو زبان گل فرنجشک گل سرخ ہر یک نہ تولہ برگ گاو زبان بسفایج مرویج عقربی ہر یک ہفت تولہ ابریشم خام چہل تولہ صندل سفید پنج تولہ اشنہ سنبل الطیب ہر یک چہار و نیم تولہ عود و خام و عود غرقی ہر یک سہ و نیم تولہ زعفران نہ ماشہ مشک عنبر شہب یک سلہ شہتیر از ہفت تولہ تا پانزدہ تولہ باشربت تبول نواب علوخان بہمار تولہ و تخم فرنجشک نہ ماشہ

علاج ربع معکوس

و این ہم نوعی از ربع ست کہ در روزی می آید و یکروز نہ و ہمہ اسباب و علامات این مانند ربع دائرہ بود لیکن ربع اسلم ست و این ادوار ملکہ مہلک ست کذا فی الاندیس و علاجش تقریبا ہمانست کہ در ربع دائرہ مسطور شد ولیکن باید کہ در نیجا در تقویت و تفریح و تسکین مبتلا از اسہال ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویہ و یاشاہترہ در ین باب از مجربات ست و ہمچنین سفوف تخم ہرد و انبات مسادی شہتیر ست سہ ماشہ و گاہی این نوع در آخر ربع دائرہ می افتد و در دورۂ چہارم ہلاکت می انجامد و گاہی از ابتدا شروع بہ یک دو دورہ کشیدہ بعرض عشی بلاک مینماید قسطا بن لوقا گفتہ کہ نوعی از ربع ست کہ آنرا منعکس گویند و او آنست کہ در روز نوبت کند و یکروز راحت دہد و علاجش مثل طبیف تدبیر در روز اول کنند تا غذا بالطبیعت تفکر نیارد و تنشیط بدن روز دوم بحمام و راحت نمایند و استعمال قی روز سوم کنند زیرا کہ حمام ترقیق اخلاط نماید پیلوان او بسوی معدہ کشند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

کہ آن خمس و سدس و سبع و تمن و تسعہ و عشر ست ہر یک کمتر دل داسامی ہر یکی از ینہا بحسب دورۂ او ماخوذ ست مثلا اگر سہ روز در میان آید خمس گویند زیرا کہ روز مع روز ترک آن پنجم روز باشد و ہمچنین اگر چہار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را ہمچنین قیاس کنند تا عشر کہ ہشت روز در میان آید و زیادہ از عشر نیز اتفاق افتد و پنجمی قرشی گویند مردی را دیدم کہ تپ او در ہر ہفتہ روز یکنوبت می آمد و حکیم ارزانی مینوشت دیدم کہ سیزدہ روز در میان او را تپ می آمد و شرح اسباب نوشتہ کہ شخصی را در ہر ماہ دو بار تپ می آمد بالجملہ بقول شیخ این حمیات را در یونانی نیاطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دوازدہ نامیدہ اند بسبب طول دور آن ہا و الطفا کی گفتہ حمای خائنہ و سمی متراقیہ و متعدیہ از مجاری طبیعی و این مسمی باسم ادوار آنست پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و ہمچنین دیگر اقسام آن دو جو خمس اجماعی ست و اما مافوق آنرا جالینوس منکرست و دیگران اثبات آنہا میکنند چنانچہ قول قرشی و غیرہ مذکور شد و سدس و سبع و ما فوق آنرا بالقرا نیز ذکر کردہ و جالینوس گوید کہ من در عمر خویش این تپہا ہیچ ندیدہ ام و نہ خمس جلی قوی را دیدم کہ آن حمی مثل خفی ضعیف ست و نیز گوید بعید نیست کہ سبب این تپہا تدبیری بود یعنی سببی از اسباب بادیہ باشد چون حرکت و ریاضت قوی و دفعۃً یا طعام و شراب دوای نامواتی یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر اندر مزاج اثر کند ہر وقت کہ سببی از ین اسباب تازہ شود تپ تولد کند یعنی سبب ادوار و عودات آنہا عودات تدبیر و ادوار آن باشد نہ ادوار مواد بانکہ منصب گردد و میگوید کہ او بعینہ در استحان این تپہا رعایت کردن ایشان ہی یعنی ناغلطی واقع نشود و یعنی امتحان نمایند کہ آیا این حمیات از عودات تدبیر ست یا از ادوار اصناف مواد و شیخ الرئیس میفرماید کہ جالینوس مثل منکرست برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا کہ میگوید ندیدہ ام و نمیگوید کہ نمیتواند شد پس او منکر شد و مثل خود بست کہ برای امثال این تپہا اصل دیگر یعنی سوء تدبیر گفتہ و چون بلفظ بعید نسبت گفتہ و بالجزم نگفتہ کہ سبب این تپہا آنست لہذا او را منکر موجب شد لیکن بالقرا تحقیق قول در وجود سبع و تسع نمودہ و این در ظاہر تعذر و تستحیل نیست تا احتیاج برجوع دران بسوی تاویلی افتد کہ صدوث آنہا از عودات تدبیر ست و اقوالی کہ بقراط در باب این حمیات گفتہ امنیست کہ سبع طویل المدت ست و قتالہ نیست و تسع در مدت او از تراز آنست و مہلک نیست و گفتہ کہ تپہای دیگر

حمیا نیست نزیرا که قبل از نسل یا بعد آن افتد و این بمعنی بر تجربه ادست و شیخ گوید که ما گمان نمیکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه ست و جا نیست که از نسل مراد ق باشد و مراد او از این خمس مطلق نیست بلکه مراد او از این آنست که بعضی از صنف خمس از بدترین تپهاست بمراتب او قبل از ذق و بعد آن بود زیرا که حمیات چون طبع اکل کنند و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضاً دق چون بسقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آمد ق ریا دیت و عفونت عارض شود پس حمیای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از مراضی کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی اتفاق میفتد و ایضاً واجب نبود که گویند حمیای خمس را مادهٔ خاص لابد زیرا که ربع بسبب آنکه مادهٔ آن سوداست دوره بطریق ربع نمیکند بلکه بنا بر آنکه او قلیل و غلیظ ست و بعید نیست که در بعض ابدان سوداغلیظ تر و قلیل تر باشد و انوا عفونت عارض شود و بنگاه تحرک او بسوی مستودع اجتماع او در ان بطی تر باشد پس جائز ست که نوبت بطور خمس نماید بغیر لزوم مادهٔ خامس مقروی نقله از من گفته که حمیای تسع را مشاهده کرده ام و انا خمس را ما نیکار دیده ایم و برای آن مضطر نگفتن این سخن نبوده ایم که در انجا تخلیط دیگر بود **الحاصل** این حمیات از قبیل حمیای ربع اند زیرا که مادهٔ این تپها از جنس مادهٔ ربع بود لیکن آن ماده غلیظ تر و کمتر باشد و لهذا بسرعت مجتمع و متعفن نشود پس زمانهٔ راحت دران طول کند و اکثر این تپها از سودا ئی بلغمی باشند و بشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند **علاج** معالجهٔ این تپها همچون علاج تپ ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از انکه نضج تمام پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلاً اگر صاحب تپ لاغر خشک مزاج باشد تنقیه بادویهٔ مخرج سودا ئی حرارتی نماینده و اگر شحیم بسیار خوارد بادویهٔ مخرج بلغم و روز نوبت قی بسلطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده هر چی دارند بدانچه در حمیای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین قلیل الحموضت نفع دارد و اشربهٔ اندیجبسب حرارت و بر دوت مزاج اختیار نمایند همچنکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد **شیخ** میفرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی ست و احتیاج در علاج آنها بریاضتی صوم و تلطیف تدبیر و نوشانیدن ماء الشعیر و ماء الاصول و تحلل و نضج باید و ایضاً احتیاج بتغلیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضادتر ین ست و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوب نمیکنیم چنانچه تلطیف تدبیر را استعمال صوم تا مدتی برهم ریض می نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم تغذیهٔ غذیهٔ جیده الغذا و سریع الهضم و مرغ خوار و نخودزار و غیر مغلظ مادهٔ غیر مزید آن میکنیم و از نافعترین حالجات برای این قی گردنست بخربق و تخم ترب و ترب که دران خربق خلا نیده باشند و تخم ترمس و استفراغات بالا رحت و بعد ازان استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و درین هنگام نفع میکند تعریق بادویه در حمام گرم بغیر استعمال آب بغیر استعمال مرطبات **مجوسی** گوید حمیای که در هر پنج یا شش روز نوبت میکند چون حدوث آنها از خلط سودا دی مفرط الغلظت باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع می افتد از تلطیف خلط و استفراغ آن بادویهٔ مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافث و سکنجبین و گلقند احیاناً و بصوم در روز نوبت قی سکنجبین که دران ترب قطع کرده ترکرده باشند و باب شبت و نمک هندی و عسل و بهمه انچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند **جرجانی** گوید که مراد علامی بود او را این نوع تپها می آمد و من همچنانکه جالینوس گفته گمان برده ام که این غلام هر وقت تخلیط میکند و بدان سبب هر وقت این تپ تپ همی آید پس گوش بران داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تپ او نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم و روزهای راحت که بی تب بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم چند نوبت همچنین نگاه داشتم معلوم شد که تب سبع ست و مزاج او گرم بود او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین بشیرهٔ تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و روزهای دیگر گلشکر یا سکنجبین ساده دادمی و غذا از بیاج و شوربا بسنده بود و شبت دگوشت بره یا مرغ دو روز پیش از روز نوبت شب خواب دادمی یا زیباج مزوره بغرنباد ام و روز نوبت جز سکنجبین زوری نخوردند تا آنکه آب آبسیاه تنها نخورد قبل از آمدن نوبت آن روز مساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون بنجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی و این حب را بازپس نداد م بدین طریق علاج تپ اوزائل شد **ابن الیاس** گوید که علاج ها و اخراج بلغم غلیظ از بدنست و اینکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس شسیده کوفته هر دو احد درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز خربزه طبیخ و لحوم دراج و تیهو و کبک و هندو قلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون بنجاح کنند و روز نوبت ام بصوم دهی غذا بالکل نمایند و قی با طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک عسل و نکنجزد آور ند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع ست

در معالجه این تب اهمال ننماید چه مودی بربیع بسرعت میشود اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات وافر و اخلاط بسیار نبود دیر تر انجامد **ابن ماسویه** گوید که علاج حمیاتی که بنوبت خمس و سدس ما فوق آن آید بترک بد پرهیزی و اسهال وقی باشد زیرا که این حمیات حادث میشوند یا بسبب فرط احتراق یا بسبب رداءت تدبیر و بدین جهت واجب است که در علاج این تنها تمسک ننمایند بلکه در علامت حمای بلغمی و سودا وی مذکور شد اگر بدن نحیف باشد اسهال سودا و تدبیر اصحاب ربع کنند و اگر فربه باشد تدبیر ارباب تب بلغمی نمایند **ابو منصور** گوید تبی را دیدم که در هر هفت روز نوبت میکرد و مریض نحیف البدن حار یابس المزاج بود پس لزوم اسهال سودا بالمجمن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بست و هفت روز نوائب او منقطع شد **سدید** وغیره شارح قانون مینویسند که مادهٔ این حمیات لابد شدید الیبوست باشد و الا عفونت را در زیر آن سبب بطی قبول نمیکرد و هرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای آن جائز نبود مگر در روز نوبت فقط و امادر ادامهٔ حالت عادل بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان میباشد پس واجب آید که غذا در این ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود و مائل تر بجانب تلطیف یا اندک تلطیف تر باشد زیرا که تغذیه از مزاج طبا است پس مثل معدل این ماده باشد **انطاکی** گوید که علاج این انواع بتسخین و تلطیف و استعمال ادویهٔ مخرج بلغم و سودا است مع جاری داشتن بدن در بین همه بر مجرای صحت باغذیه و ما در این باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ از بن تهانده ام ولیکن میگویم که چون بسفنج بجوشانند و آب او گرم با دارچینی بنوشند علاج ناجح باشد بسبب تحلیل بوای اول سودا را و بسبب ثانی بلغم غلیظ را بتلطیف آن و در زنهار گوید که مخلص بدان نیسوت و با دارو دوا مشوست و سه برگ بیخ شرگا در خواصت که بخورد سرگین فیل تب را ببرد **شریف خان** مینویسد که زنی را تب بود و معالجه او اطبای نامل میکرد ند هرگاه تب او طول نمود پسر او نزد من آورد و چون در حال او نگر کردم دانستم که حمای خمس ست پس علاج او به تنقیه و تلطیف نمودم زیرا که مادهٔ آن از صفرای محترقه بود بعد ازان با لمجبن نوشانیدم و نفع بلیغ نمود و با لمجبن جزا دویهٔ خفیفه مثل قرص انبر بارس و غیره ممکن نبود و حدت ماده و ضعف مریضه از استعمال سفوف لاجرد و غیر آن از ادویهٔ قویه مانع بود و سن مریضه قریب شصت سال بود و تصور تب او این بود که گرد و زبشدت می آمد در روز دوم بشدت کم ازان و در سوم کمتر از شدت دوم و در چهارم کمتر از شدت سوم و در پنجم شدت روز اول میکرد بعد ه در ششم مثل ثانی و در هفتم مثل سوم و در هشتم مثل چهارم و در نهم مثل پنجم شدت میکرد و بهمین هیئت مدتی بود **مؤلف** گوید که از کلام این شرف الحکما مدرک میگردد که آن حمای خمس لازم نبود پس قول بعضه که این حمیات دایره سیاشه کثیر به شبه

حمیات مرکبه

بدانکه ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب باعتبار ست و حمیات مرکبه از امراض مجتمعه ست نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آنست که از اجتماع دو مرض یا زیاده بران مرض وصفی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیر احکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنانچه شیخ الرئیس مثال او داده و شبوه داده زیرا که آن مرکب از سه مرض غیر وبعنی سوء مزاج مادی و تفرق اتصال و مرض ترکیبست و آنرا احکام و علامات غیر آنست که برای مفردات اوست مثل زیادتی مقعره در حجم عضو و جمع ریح و انفجار و ما مثل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آنرا علامات غیر علامات مفردات او اعنی قرحه و تیب دق نیست و نه علاجات و احکام غیر آنکه برای مفردات اوست و همچنین تب مرکب مثلا سطر الغب که آنرا علامات غیر علامات مفردات او از غب و بلغمی نیست و نه علاج غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرد و مرکب مجرد اصطلاح ست نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنانچه آن معتبر در تعریف مرض مفرد است **بالجمله** حمیات با یکدیگر ترکیب می یابد و اقسام مرکبات او بسیار ست و ضبط او ممکن نیست **گاهی** از انواع داخل در دو جنس بعینه مرکب شود مثل ترکیب تب دق با حمای عفنی و حمای یوم با حمای غلیانی و **گاهی** از یک نوع داخل در جنس واحد باشند آنکه از دو جنس قریب الصفه با غیر خالصه مرکب گردد و بر دورهٔ نائبه بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود و یا از دو ربع مرکب شود در دو روز اتحاد کند و یکروز نمائد و آنرا ربع معکوس گویند چنانچه سابق مذکور شد و یا سه ربع ترکیب یابد بنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی و ثالث باشد و یا سه غب مرکب گردد پس اگر بطریق مبادله آید نوبت روز سوم شدید تر باشد بسبب اجتماع اعراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای دور روز اول و ابتدای یوم ثالث بود و همچنین روز پنجم و این ترکیب از سه غب مشابه شطر الغب باشد چنانچه ترکیب از دو غب مشابه نائبهٔ بلغمی میباشد

و یا از دو خمس تک یک نوبه در دو روز آید دو روزه و یا خمسه مرکب شود دو سه روز آید و یکروزه و یا از دو سدس ترکیب یابد دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید و مانند آن **و گاهی** از دو نوع و یا اکثر از ان داخل در جنس واحد مرکب گردد مثل غب بالغب چون حمای معروف بشبه الغب مثل ترکیب حمیات اورام مثل غب بامحرقه و انچه از بن هر دو از دو ریه صفراویه ترکیب یابد **و گاهی** واقع میشود ترکیب حمیات بوجه دیگر و او انست که از دائره کلیتوع بالازم همان نوع مرکب گردد مثل غب دائره بالازمه و مواظبه بالشقه و ربع دائره با دائمه و یا از دائره کلیتوع بالاز دو نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دائره با مطبقه و یا غب بالشقه و یا غب بالشقه و یا ربع دائمه و یا مواظبه با مطبقه و یا مواظبه با غب لازمه و یا مواظبه بالشقه و یا ربع دائمه و لشقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته اند دو تپ لازمه مرکب نشود معتبر نیست **و گاهی** انواع ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آنکه دو خلط ممتزج باشند یا منفرد و مانند آنکه هر دو مساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آنکه حمیات متداخل باشند و یا مبادله و یا مشابکه و تفصیل این آنست که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات **بالبعض دیگر** بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج پس اگر هر دو خلط در محل تپ بهم مختلط و ممتزج باشند از ابتدای نوبت آن هر دو و اقتضای آنها در زمان واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر دو از دو خلط منفرد باشند در ان هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و چنین اقتضای آن هر دو هر دو از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد و یا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و این هیئت الصق گویند که ترکیب حمیات بر سه قسم ست اول ترکیب ممازجه و این انگاه باشد که ماده هر دو تپ یا خارج عروق بود و یا داخل عروق و در این هنگام ابتدای فوائت و اقتضای آن هر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب مشابکه و این وقتی باشد که هر دو احد از دو خلط منفرد بود یعنی یکی از ان داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد و ثالث ترکیب مقارنه و این وقتی باشد که چون هر دو احد از دو تپ دوره خود را تمام کنند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد خواه خارج عروق و شیخ میفرماید که اصناف ترکیب حمیات سه گونه ست یکی ترکیب مداخله و او انست که هنوز یک تپ در بدن باشد که تپ دیگر داخل شود پس بالضروره اعراض مشتد گردد دوم ترکیب مبادله و او آنست که بعد گساردن یک تپ دیگری داخل شود خواه بعجز و مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس دیگر بدل از اولی باشد در بقای حرارت بعد اقلاع آن سوم ترکیب مشارکه و او انست که هر دو تپ بیکدفعه در گیرند خواه ترک آن دگر باشد یا نه و مشارکه را مشابکه نیز گویند حرکت شدت مداخلت و محسوسی گویند که گاهی سه نوع از حمیات مذکور مرکب گردند و گاهی چهار نوع یا زیاده بر این از اختلاف ترکیب مرکب شوند و شارح اسباب مینویسد که ترکیب حمیات عفنیه یا شائی بود و آن تاسی و شش قسم ست و یا ثانی باشد و این یکصد و شصت قسم بود و یا رابعی باشد و آن یانصد و شصت قسم بود پس جمله انواع این هر سه ترکیب هفتصد و پنجاه و شش میشود و گفته که خماسی و ما فوق آن نیز بر این قیاس بود و از هیچ قسم ترکیب دیگر از ادی نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود و گاه بر سبیل اختلاط باشد چنانچه تپی لازم بود و دیگر سارد و دیگر یا بانظام و اینچنین تپ را مختلط گویند و حمیات مختلط جدا نکو نخواهد شد و سمرقندی گوید که از حمیات مرکبه کثیر النوع آنست که از ترکیب صفراویه نیز افتد و دانند از این تپ میان سائر مرکبات مخصوص بسمه واضح گردیده و آن شطر الغب ست و این علیحده مسطور گردد **الحاصل** در معرفت حمیات مرکبه مهارت تمامه در کار ست تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته اند که بر نوع تهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه در نوع تهای حمیات باید که بدیگر اعراض لازمه مختصه بهر واحد استدلال نمایند زیرا که ترکیب در ترکیب هم اختلاط می افتد و اعتبار نوبت ساقط میگردد چنانچه گاهی تپ مرکب دوره شبیه بدوره مفرد باید بدوره مرکب دیگر شبیه میکند مثل آنکه از ترکیب غب دائره و غب دائره نوبت تپ هر روز می آید همچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نوبت هر روز دوره دوره تپ یلزمیست پس هرگاه معالجه بتدبیر تپ یلزمی کنند مریض هلاک گردد و از اینجا معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تپ ضعیف ست پس در معرفت نوع تپ اعتماد بران نکنند بلکه لازم ست که فرق نمایند میان این حمیات باعراضی که لائق هر واحد از موادبات مشیخ و شراح قانون مینویسند که اگر این حمیات از غب خالصه مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای او بقصر عرعت کند تا آنکه اولا اضعف از ان متلاشی گردد و غب ثانی باقی ماند مثلا چون صفراوی خالص در دو موضع متعفن شود در دو موضعی صفراء آنگ در دو موضع دیگر

صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر دو احداث نمایند بسوی قصر جلدی خواهد بود بسبب شدت حرارت و حرکت صفرا و بساست که نوبت تپی که مادهٔ آن اندک ست خواهد شد
وگاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند بر آنکه باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر آنکه نوبت تپ دیگر که بر تپ اول داخل شده و طبیب عالم بدلایل
بر تپ و اعراض در اعیب ست که ترکیب تپ را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزد یک طبیب مجرب که معالجه بوقت نظر میکند آسان ست اما در زمانهٔ اگر در
وسط هم دریابند غنیمت ست و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت سخت مشکل ست خصوصاً چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لشقه که مادهٔ آن
بلغم شور باشد زیرا که اطباء در بین مرکب فترات و اتساد ایی لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر واقعات جزئیه برای این حمیات باشد و مفقود بود والامر
علامات انچه اظهر بود در عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لازم تپ و لذع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که در اینجا حمیات عفونت
فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی کز ظاهر شود تپ و او متصل متشابه که شبیه بسوط نوخس باشد در روز و ام آن در آن هنگام
از رجوع کردان بسوی دلائل چاره نباشد و عمده در این انتقای علامات سوفوخس و غلبهٔ خونست که از نبض و قارورده و احوال مریض معلوم شود و بهر گاه فوت های حمیات
کوتاه باشد لاتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فترة ظاهر گردد مثلاً چون تپ مرکب از دو عفونت خالص العدد باشد و بهر یکی از این هر دو در روز گیر دو یکی هفت ساعت
باشد پس وقوف گردد و غب دوم از روز دوم بهفت ساعت گیرد و البته اتصال نخواهد شد مگر بسبب امر عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد حمیاتی که قوت آن
طویل باشد مثال آن چون چار حمیات تصویر مرکب شوند پس یکی از اول روز تا ناشیر روز گیر دو دیگری از شیر روز تا سه مغرب و سوی از مغرب تا نیم شب و چهاری از نیم شب
تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و بهر ساعت تلاحق خواهد شد و بهر گاه حمیات مختلفه در مدت و اوقات مثل شطر الغب مرکب شوند و اوصاف آن
منفع شود بسبب سهولت تحلل مادهٔ او که صفراست در مزبت عروق باقی ماند و تقطیع گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطر الغب مرکب شود
غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر یا غب باشد غب قلع گردد بسبب صدت مادهٔ شطر الغب بماند و اگر بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود و بلغمی یا
سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطر الغب منسبت بلغمی و سوداوی لطف ست بسبب بودن صفرا جزوی از مادهٔ آن و هر گاه بینند که حمای مطبقه ست و مادهٔ او
بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزهای بسیار عرق بگیرد تپه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هر گاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و نقبض آن
بینند و ما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه مبتلا شد صاحب کامل گوید که انچه از حمیات مرکبه ترکیب او بجهت مجاورت باشد معرفت او سهلست از
اوقات نوائب حمیات و مدت زمانهٔ آن پس اگر حمای دائمه با تپ نائبه مرکب گردد استدلال بران نماینده حمای نائبه با لرزه که در وقت نوبت تپ افتد و در دائمه بدو لم
و اما انچه ترکیب او بجهت مخارجت باشد معرفت او عسر شاق ست بسبب اختلاط علامات بعضی آن بعضی دیگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این عسر
واصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهرتر باشد و سزاوار آنست که درین باب جودت
تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد ننمایند زیرا گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و الطبای ناقص مقرر میکنند
که آن حمای مواظبه ست و گاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب ست و در ان علاج ناموافق استعمال مینمایند و بدان سبب
تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد و بهر آنکه در ان ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا میبایدکه استدلال بر ترتیب از نفس طبیعت او
و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد بعضی گویند که در هر واحد از ترکیب غلطی واقع شود
لیکن در ترکیب دو اخلط و مشابکه اکثر غلطی افتد و طریق تمیز رجوع بسوی عراض هر واحد ست و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات
مفرده را محکم کرده و در ان تبحر داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب انچه دور او در هر دو روز باشد
و این بعد آن باشد که در ان از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یکروز و غب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد
و گاهی تپ کند بجای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق و گاهی یک تپ لازمه بود و دیگر دائر بران و گاهی اوقات و نوائب متفارب سکنند و یا در یک وقت متفق
شوند و گاهی متباعد گردند پس ناظر به وارفاسد شود این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یکروز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بران نوبت نماید

در روز سوم غب آید در روز چهارم فترة افتد و در روز پنجم اتفاق نوبت برد و افتد و دران امر مشتبه شود و بر اسباب او وقوف دشوار گردد و ایضاً گاهی باین مریض اتفاق افتد که روز چهارم او را حمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس در نظم فساد زیاده شود قرشی در شرح قانون مینویسد که چون تب چند روز پی در پی اگیرد و بعده یک روز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تب باشد زیرا که اگر یک تب بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی مع البته ترک نمودی و یا مقتضی ترک بودی و روزهای بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تب بحسب عدد ایام اخذ بود و ضابطه در معرفت حد حمیات تردد ترکیب و معرفت اسم نوع حمی آنست که ایام اخذ تب با ایام ترک آن ضم نمایند و یکدیگر را بیفزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات بحسب عدد نهایات مثال این آنست تبیکه سه روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تب باشد و حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهارست و اما آن ثمن باشد بدانکه ایام اخذ با ایام راحت هفت ست و چون یکدیگر را زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق ازان ثمن باشد و همچنین تبی که سه روز اخذ کند و شش روز ترک نماید این ست تب باشد و تب عشر بود اما حمیات بهر آن باشد که عدد ایام اخذ سه ست و اما آن تب عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون این یکدیگر را افزود یم عشر باشد و مشتق ازان تب عشر باشد و غیر ازاین قیاس نمایند **علاج** اولا کیفیت ترکیب تب بخوبی دریافت نمایند بعده بحسب آن هر چه در حمیات مفرده مذکور شد ترکیب داده بعمل آرند باید مراعات فصل و حال مریض و ابتدا و انتهای عرض و این سه نیات موقوف بر رای طبیب ست تا هر چه مناسب بود بعمل آرد و اینجا که تب از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در مستکین کوشند و از اشربه و اغذیه هر چه لطیف بود بدان امر نمایند تا مادهٔ زیاده محترق نگردد و در جملهٔ تقویت جگر و طحال لازم دانند و بهر قوانین که سابق مذکور شد در اینجا نیز مرعی دارند و بعض ادویهٔ مفرده و مرکبه که در اینجا مسطور و دیگر در حسب حاجت استعمال کنند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه کزانخ حمیات مرکبه بهت شرب باد اورد و کذا از فواکه آن حراست و کذا از یقون و کذا ریوند بعد نضج تام و کذا گل سرخ سه برابر چهار برگ آن و اکلیل سرطان نهری بریان با نگ فلفل سیاه و کذا لحم خارپشت چند مرتبه و تخم رسن گوش فیل و کذا زنجبیل و کذا از خرزهره فیل و کذا از خرزهره سرخ قفقد بستانی و قطایق استخوان بازوی راست خروس سه روز به دار و کذا از چشم راست خروس و کذا از لوم قرمز خشک کرده در خرقه کتان بسته و کذا هر دو بال او را در کرمک و کذا از قطعه سرگین گوزان و قطعه شاخ آن هر واحد نافع حمیات مرکبه در مرتبه ست و اختلاط افیون در ادویهٔ حمیات مرکبه مقوی فعل آنهاست و تولید شیر طبیخ غافث بسکنجبین در حمیات مرکبه و در مرتبه و تفتیح سد و حجب سودا نیست و استعمال نقشه با گفتند در حمیات مرکبه بدی عدیل ست و راقم اکثر شیر که او را شیره و یا دیان و شکر اعمل آورده و در حمیات مرکبه و بلغمیه مفید یافته و خوردن ریوند با شیرهٔ خرفه تیز برای اکثر اقسام تب مجرب نوشته اند و اگر تخم کشوث بقدر چهار ماشه در آب شیره پرورده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بنوشند بتهای مزمنه را نافع ست و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سایده و در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق بنفشه غب المثلث بهفت تولا بنوشند **دیگر** در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع و معمول ست بگیرند گلوی سبز نیم دانگ تا یکدانگ را در پارچه نموده در ظرف گلی از اندازهٔ آب خالص بران ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی فشرده آب زلال آنرا با شربت مناسب بنوشند و گاهی بهمراه قرص مشک قرص گل نیز استعمال کرده میشود **دیگر** اگر این دو دوا سایده یا خیسانیده یا جوشانیده یا قرص طبا شیر دهند نفع بین میکند و بیاشامند گلوکه در دحت نیم چمچه بستر باشد و در بین باب سیرهٔ الصبح شسته و شسته بر کی که بقدر یک مثقال خرده شده و گاهی در رحالت بودن سوزاصل السوس بقشر نگرفته تیز بران خیسانیده و بجهت علت حرارت شیره تخم خیارین افزوده میشود و گاهی او دیه دیگر مثل کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ بادیان و تخم خطمی و گل بنافث و شکاعی و غیره حسب حاجت همراه آن خیسانیده داده میشود **دیگر** بقول ابن هندو همایه بهفت ماشه ماسادی آن شهد در اجمع شانیده نوشند نافع حمای مرکب نزلة اصل السوس بهمان هر یک چهار ماشه پرسیاوشان بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه نبات یکنیم تولا داخل کرده بنوشند **ایضاً** بنابر تب مرکب گل سرخ گل بنفشه اصل السوس تخم کاسنی نیکوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم تولا آمیخته خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** بنفشه بهفت ماشه اصل السوس چهار ماشه الو بخارا پنج دانه تخم کاسنی نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح گلقند داخل کرده مالیده صاف نموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** اگر بعده مسلسلات در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر علیحده سوده بشربت انارین دو تولا سرشته بخورند بالایش آب کاسنی سبز مروق ده تولا شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه

نبات بکنیم تولد نبوشند **فائده** چون تپ غشی بعلاج معمولی ازاده یه منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از نمس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم کند و اگر تپ نباشد بر بیج و اگر از نمس کردن خفیف بدون غمز سوء تنفس گردد آفت در عضلات باشد و اگر ازین غمز کردن سوء تنفس نشود و چون غمز قوی باشگشت کند سوء تنفس پدید شود باید دانست که آفت در احشاست خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و از نفس جگر درد نمیشود بحیث عدم حس الا بواسطه غشای محلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تپ بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند بکتوله لبسکنجبین ساده کنیم تا ایرشته نخورانند بعد آن کاسنی شاهتره و موز منضج بعرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو تولهٔ خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایند با قرص گل صفیر چار ماشه سوده با شیره بدهند بعده اگر اسهال شود طباشیر سوده لبشربت انارین سرشته بلیسانند بالایش شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه نبات یکتوله بنوشانند و اگر اسهال بدستور باشد بارتنگ چار ماشه دانهٔ بهیل سه ماشه سوده با آب پخته شربت انار شیرین دو تولهٔ زعفران یکماشه سوده داخل کرده بدهند بعده شیرهٔ خرفه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار شیرین زبرهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب الثعلب چار ماشه در عرق عنب الثعلب پاسیر جوشانیده گلقند دو تولهٔ داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تپ بعلاوه کبد گلقند بکتوله در عرق عنب الثعلب نوگلاب دو تولهٔ مالیده صاف کرده شربت بنفشه بکتوله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند باز اگر شکایت درد و قولنج شکم باشد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب دراب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده بنوشند **ایضاً** اگر تپ و سرفه داخل جگر باشد عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان دراب جوش داده مالیده صاف کرده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند باز تخم خطمی و خیازی و گل بنفشه افزایند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تپ بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که ذکر گردد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاوه کبد اول تبریدات داده روز سوم چنانچه معمول است منضج از بنفشه خطمی عنب الثعلب گل و زبان هر یک چار ماشه موز منضج مذکوره و غیره جوشانیده گلقند دو تولهٔ داخل کرده بدهند و بعد تنضج و مسهل سنای مکی بکتوله گل سرخ شش ماشه در طبیخ و منقیا شسته پنج تولهٔ تر بخبین چار تولهٔ روغن بادام شش ماشه بدستور معمول افزوده بدهند بعد ازان اگر تپ مفارقت نماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زر شک خورده بالایش از کاسنی دو تولهٔ چکیده ساخته با شربت بزوری دو تولهٔ خاکشی شش ماشه پاشیده یکهفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه بجهت تفتیح سدد کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل السوس چار ماشه نبات یکتوله خاکشی چار ماشه دهند با شربت بنفشه دو تولهٔ در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک پنج تولهٔ حل کرده خاکشی پاشیده باز شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چار ماشه شیرهٔ خارخسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو تولهٔ خاکشی پاشیده باز بجای شربت گلقند دو تولهٔ شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه افزایند باز آب کاسنی سبز مروق هفت تولهٔ شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری یارده دو تولهٔ بدهند باز قرص طباشیر سوده افزایند غذا شله **ایضاً** چون بعد تنقیه معمول تپ باز خود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت تولهٔ لعاب اسپغول شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری یارده دو تولهٔ خاکشی پنج ماشه غذا شله باز قرص زر شک صغیر چار ماشه سوده بگلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده تولهٔ شیرهٔ بادیان شش ماشه شربت بزوری دو تولهٔ باز شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار تولهٔ شیرهٔ اصل السوس چار ماشه شربت بنفشه دو تولهٔ خاکشی چار ماشه دوم روز گلقند دو تولهٔ آب کاسنی ده تولهٔ شیرهٔ خیارین شیرهٔ عنب الثعلب هر یک چار ماشه شربت بزوری معتدل دو تولهٔ خاکشی پنج ماشه باز بجای خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب الثعلب اصل السوس چار ماشه کنند باز همه شیرجات موقوف نموده آملهٔ مربی یکعدد بورق نقره پیچیده با شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تپ کهنه و سرفهٔ شدید وقتی و صلابت معده شیرهٔ کلوه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین در عرق کلوه عرق شاهتره برادرده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و کلوه خشک مغز خیار شنبر در اب کلوه سبز حل کرده نیمگرم بر شکم ضماد سازند بعده ازالهٔ عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خیازی تخم خیارین خیسانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای تنقیه

تب دسه گبذر رعایت تب اشنائی قرص زرشک صغیر چارماشه بکنجبین بیدسته یکتوله سرشته باشیرهٔ خیارین وشیرهٔ کاسنی هریک شش ماشه عرق گلوعرق کاوزبان عرق کاسنی هریک چارتوله شربت بزوری دوتوله خاکشی شش ماشه صبح وبجهت شام لعاب بهدانه دوماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی اگر آثار نزله وزکام ظهور نماید دسه روز لعوق خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هریک چارماشه نبات یکتوله بدهند اگر زائل نشود بهر نضج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه هریک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هریک چارماشه دراب کاسنی نیم آثار شربت ترکرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دوتوله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چارروز داده روز مسهل سنای مکی یکتوله فلوس خیارشنبر شش توله گلقند ترنجبین هریک چارتوله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعده تعدیل وتقویت نمایند **فائده** دراوایل حمارکاحشا وتهای مزمن ومقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی ازاستانده ماثورست چنانچه مردم نحیف باجی وسرفه ومسلولین بالوقت ضرورت ملین مرتب مارالقریح ومارالخیار ترکرده معمول ست ودراین تعدیل بعده تنقیه بکاهی بدند **ایضاً** برای تب کهنه وکثرت تشنگی وعقب نوشیدن آب زلعوریول کردن وسوزش بدن شیرهٔ خرفه سیاه شیرهٔ گلو درعرق شاهتره دراورده شربت انار داخل کرده اسپغول یاشیده بنوشند اگرازاسپغول طبیعت رهم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن موسم هیز وسل خاکشی چهارماشه عرق عنب الثعلب دوتوله عرق کیوره دوتوله اندک گرم کرده شیرهٔ اصل السوس چارماشه شیرهٔ وتخم کاسنی ششماشه نبات یکتوله بازشیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دوتوله خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن شبته هیز وسل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان هریک چارماشه شیرهٔ وتخم خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزوری دوتوله خاکشی ده توله شربت دیاقوذا هریک یکتوله اصل کرده خاکشی چهارماشه پاشیده بنوشند وبجهت شام دیاقوذا یکتوله وعرق کیوه هفت توله بعده دوسه روز شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ وتخم خطمی هریک چارماشه شیرهٔ بادیان چارماشه عرق عنب الثعلب یازده توله شربت بزوری معتدل دوتوله خاکشی چارماشه پاشیده دهند وبجهت شام سفوف ست گلو دوماشه طباشیر نیم ماشه مغز کنول گاو سه ماشه دانهٔ هیل کبار ماشه مخلوط دارند فاضل سه عدد شیرهٔ وتخم هریک چارماشه شیرهٔ بادیان هریک پنج توله عرق عنب الثعلب هفت توله بات یکتوله بهمه غذا شربت بعده عوض اصل السوس شیرهٔ عنب الثعلب هریک چارماشه دهند وبجهت الصیب وده درسفوف آویزند بازیج مقشه سفوف بادویه مفرحه چاربار دمع تقویت معده باید داد دار فاضل سه عدد زانخواه دوسرخ مغز کنول گاو سه ماشه اصل السوس چارماشه رب تمر هندی چارماشه عنب الثعلب شست ماشه سوده بقدر مناسب درگلقند یکتوله سرشته تناول نمایند بالایش عرق کوه عرق بادیان هریک پنج توله بنوشند غذا پلاو کدو **ایضاً** حمای مزمن مرکب از شاهتره شش ماشه سورنجان شش ماشه شیرهٔ وتخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دوتوله دار فاضل چارتوله عرق بادیان هفت توله گلاب چارتوله جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دوتوله خاکشی چارماشه دهند بازشیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند بازشاهتره موقوف نمایند **دوائیکه** درحمای مرکب از بلغم وصفرا خصوص بعده تنقیه معمول ست گیجبین گلبنفشه هریک چاردرم بهم آمیخته بخوند عقب آن شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم خیارین هریک سه درم درعرقیات مناسب کشیده شربت بزوری بارد دهند درهم اضافه نموده بنوشند وگاهی خاکشی بقدر سه درم نیز اضافه کرده میشود **ایضاً** که برای تب مرکب از صفرا وبلغم مجرب نوشته کاسنی خشک هریک بکتوله اجمودنه ماشه دار فلفل شش ماشه جمله را بحصه نمایند وبک حصه آب پنج توله شب ترکنند وصبح آب صاف آن بنوشند وهمان توله دیگر آب دیوانه انداخته بدارند وشام بنوشند وهمچنین تاسه روز هرروز وقت بعمل آرند **دوائیکه** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشه بلوی درخت نیم ناشته الایچی کلان شش عدد دیگوفته دراب جوش داده تخم هندبه صاف نموده نبات دوتوله انداخته بنوشند **سفوف هندی** که درحمیات مرکبه نافعست ست گلاب شیرهٔ آملیله سپید یکنیم توله نبات سفید یکنیم توله خورد کرده ازچهارماشه تاشش ماشه معمولست **سکنجبین بزوری معتدل** جهت تپهای مرکبه بقطیع سدجگر وسپرز نافع وادرار بول سکنجه تخم کاسنی بادیان تخم کدو تخم خیارین تخم خربزه هریک سه درم نیوست پنج کاسنی پوست پنج بادیان هریک هفت درم همه را بیکوفته بسرکه تند بست درم وآب سه رطل یکشبانه روز ترنمایند وبجوشانند وصاف کرده باندک من گذارند بعد ام آرند وبکار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب مزاج معموله مجرب معمولست تخم کاسنی بادیان هریک پنج مثقال پنج کاسنی

اصل السوس تخم کشوث تخم خیارین از هر یک ده مثقال تخم خربزه پنج مثقال گل کشوث رشتهٔ کشوث تخم خربزه پنج بادیان رب السوس هر یک هفت مثقال قند سفید شصت مثقال شیرخشت سی مثقال بسرشت مرتب نمایند **ایضاً** مسمی بشراب الحیات که بعد از بست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احتساد دفع تحلیل بقایای مواد ادرسکنجبین بزوری بسیار نافع است زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث رشتهٔ کشوث هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان کز مازج هر یک دو نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم بقوام آورند هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در ترب صفراوی و موسوی باشیرهٔ خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و با قرص صغیر هر کدام که مناسب داند با شیرهٔ تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزوری** بتوین بسنجد بهت و مکرر بعمل آمده برای تب مرکب حمیات کهنه و ادرار بول و حبس و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافعست تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هر یک پنج مثقال ارست پنج کاسنی گل خافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هر یک سه مثقال کل شنتی را نیکوفته جمله را یکشبانه روز در پنج رطل آب ترسانیده و مویز منقی بست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غذا نباشد عوض آن شاهتره یا فستین اندازند دو گاه چهار مثقال بادیانه خطمی یا ریک نموده بعد قوام آوردن اخراج سنگ نافعتر گردد **شربت** برای تب مرکب از صفرا و بلغم پنج بادیان پنج کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث تخم کاسنی بادام درد گل خافث هر یک سه درم تخم خیارین تخم مصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر دا حد دو درم قند سفید سه چند او به **ایضاً** برای تب مرکب که قریب بدق بود نافعست تخم کاسنی بادیان پنج کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هر یک سه مثقال مویز منقی بست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه بادادرد تکاعی هر یک دو نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین یا وسیر بقوام آرند **ایضاً** که برای تب با تهیج اطراف مجرب ست پنج بادیان پنج کاسنی هر یک چهار درم مویز منقی دو تولد بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک سنبل هر یک دو درم قند سفید یکنیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیارتخم بادرنگ تخم خربزه هر دا حد یک مثقال و ربع آن پنج کاسنی دو مثقال و نیم پنج بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق معتاد تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در ترب مرکب بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان پنج از هر یک دو درم بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ برای رفع تب کهنه و استسقا و یرقان نمک سانبر بریان نمایند کاسنرخ شود بهوزن آن گل که از ان طرف میسازند ممزوج کرده با ریک سایبده جهابسته در شیشه گلاب حکمت کرده اندا خته عرق چکاند شربتی دو سرخ تا چار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سدهای جگر و استسقای حار زرشک لک معمول داصلی گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال ریوند صینی یکمثقال گوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب مرتی **قرص گل** کرجت تبهای کهنه هوا پیوست گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین رومی هر دا حد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب خمیر سازند وزن چهار ماشه همراه بکیلهٔ کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص من بنفشه** که تب کهنه را بسیار فرا نافعست بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیارکتیرا هر یک پنج درم اصل السوس گل ارمنی شاهتره هر یک سه درم مصطکی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال **مطبوخ** که در حمامی که بکار آید بادیان بادادرد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر هر یک پنج تخم کشوث پنج کاسنی هر یک پنج درم گاوزبان هر یک سه درم تمام آب بر سند هر گاه سوم حصه بکنجبین سیاه و یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده دو نوبت **مطبوخ** که برای تب کهنه عدیل ست گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر دا حد یکتولد شب در آب کرده صبح جوشانده صاف نموده دو تولد شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر بلغم غالب باشد عوض کاسنی نانخواه دوای هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سوفرهم باشد اصل السوس مقشر نیکوفته دو درم فرا نمایند و اگر ترب مرکب بوده مثل تخم کشوث گل خافث و افسنتین و شکاعی فرا نمایند **مطبوخ هندی** برای تبهای کهنه مزمن حمیات سرخ تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم کشوث تخم بادرنگ تخم کدو تخم خرفه تخم بادرنگ هندی تخم خیارین تخم کاسنی تخم کشوث گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر هر یک پنج درم گاوزبان هر یک سه درم اصل السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم بادیان پنج کاسنی هر یک دو درم قند سفید سه چند او به **ایضاً** برای تب مرکب که قریب بدق بود نافعست تخم کاسنی بادیان پنج کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هر یک سه مثقال مویز منقی بست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه بادادرد تکاعی هر یک دو نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین یا وسیر بقوام آرند **ایضاً** که برای تب با تهیج اطراف مجرب ست پنج بادیان پنج کاسنی هر یک چهار درم مویز منقی دو تولد بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک سنبل هر یک دو درم قند سفید یکنیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیارتخم بادرنگ تخم خربزه هر دا حد یک مثقال و ربع آن پنج کاسنی دو مثقال و نیم پنج بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق معتاد تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در ترب مرکب بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان پنج از هر یک دو درم بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ برای رفع تب کهنه و استسقا و یرقان نمک سانبر بریان نمایند کاسنرخ شود بهوزن آن گل که از ان طرف میسازند ممزوج کرده با ریک سایبده جهابسته در شیشه گلاب حکمت کرده اندا خته عرق چکاند شربتی دو سرخ تا چار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سدهای جگر و استسقای حار زرشک لک معمول داصلی گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال ریوند صینی یکمثقال گوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب مرتی **قرص گل** کرجت تبهای کهنه هوا پیوست گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین رومی هر دا حد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب خمیر سازند وزن چهار ماشه همراه بکیلهٔ کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص من بنفشه** که تب کهنه را بسیار فرا نافعست بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیارکتیرا هر یک پنج درم اصل السوس گل ارمنی شاهتره هر یک سه درم مصطکی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال **مطبوخ** که در حمامی که بکار آید بادیان بادادرد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر هر یک پنج تخم کشوث پنج کاسنی هر یک پنج درم گاوزبان هر یک سه درم تمام آب بر سند هر گاه سوم حصه بکنجبین سیاه و یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده دو نوبت **مطبوخ** که برای تب کهنه عدیل ست گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر دا حد یکتولد شب در آب کرده صبح جوشانده صاف نموده دو تولد شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر بلغم غالب باشد عوض کاسنی نانخواه دوای هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سوفرهم باشد اصل السوس مقشر نیکوفته دو درم فرا نمایند و اگر ترب مرکب بوده مثل تخم کشوث گل خافث و افسنتین و شکاعی فرا نمایند **مطبوخ هندی** برای تبهای کهنه مزمن حمیات سرخ تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم کشوث تخم بادرنگ تخم کدو تخم خرفه تخم بادرنگ هندی تخم خیارین تخم کاسنی تخم کشوث گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر هر یک پنج درم گاوزبان هر یک سه درم اصل السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم بادیان پنج کاسنی هر یک دو درم قند سفید سه چند او به

هر یک یا هر دو نوشند یکهفته دو هشت سکردار نند و یکهفته آب پنج ساشته هر گاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد مدافع سن او کم کنند **ماء السند باد الیاس** بس عبارت چیده

کاسنی سه حمیات مرکبه مذکوره مدوم نیاید باشد از آب برگ کاسنی نضج بسیار نمایند بارها بتجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیلوفر کبود شش توله در شب در آب یا در عرقیات مناسبه مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و اندوده گرمی شب بمانده در صافی کنند که هر چه گوشته آنرا بکار برند چوب بست نباشند داخل نمود و بهفت مرتبه شل بهمین گیرند قطره قطره بچکانند بعد ازان آب صاف گرفته با شربت مثل شربت بزوری و با اقراص مثل قرص گل بکار برند و دادن چهل روز یا بست روز یا کم و زیاده بحسب برای طبیعت و از ابتدای شروع تا انتهای مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در اطفال ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق** صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تپ مفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند و وجود تمیز و حس و تخمین صناعی استعمال نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط ست یا زسنیا بیشتر ازان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو یا یکدیگر ممتزج ست و یا هر واحد ازان هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوت ست و یا یکی ازان قوی تر از دیگری و یا شدید تر در خط پس هرگاه دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد بامتزاج تدبیر ازاد و یه و اغذیه موافقه هر واحد ازان هر دو با یکدیگر مزج متساوی و اگر یکی ازان هر دو قوی تر از دیگری باشد استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر دو تدبیر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیف تر و هرگاه باشد دو تپ یکی شدید الخطر از دیگری باشد باید که توجه علاج و تدبیر بسوی تپ شدید الخطر بود تا ازان مریض ایمن گردد و همچنین میباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و ازانجا که حمیات مرکبه کثیر العدد و مختلف الاسامی و الصفات است ممکن نیست که برای هر واحد ازان ترکیب خاص و کلام مفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای متوسل علاج ازین حمیات باید که در علاج حمیات مفرده مراعات باشد و صورت هر واحد ازان و علاج آنها بانفراده شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که ازان ترکیب یابد بجودت قیاس علاج نماید مثال این حمای شطر الغب ست که عنقریب مسطور گردد چرا که گوید که هیچ نا که تپهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی دموی دلغمی و سوداوی علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجبست که بنگرد تا علامات کدام تپ قویست و ترکیب آن از چه اده هست پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تپهای مرکب و حمیات مخمس و مسدس و غیر آن اولی تر آن باشد که استفراغ کمتر کند تا اختلاط کم نشود و حرارت با عضای اصلی متعلق نگردد و بدق اد انکند و قوت بسبب کثرت استفراغ ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند مادام که قوت برحال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنچا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن ترکیب قرص از چیزهای باردو طب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین و بدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو مغز بادام و کشنیز و غذا باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه و مرزه و باک و آلوی بخارا و در همه تر شیها دلده و خیار و اسفاناخ داخل کنند زیرا که دو و اسفاناخ سرد و تر ست و اگرچه نارنگست چون در تر شیها باشد از عفونت دور بود **ابن الیاس** گوید که اگر دریافت نمایند که آیا امتزاج در خلط امتزاج متحد مستحکم ست یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص شطر الغب و باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عرق ست یا در اخراج آن و بنگرند که آیا یک ماده ازان هر دو شدید تر در حدت و بشیر خط نائست چنانچه در حی معروف بشطر الغب میباشد پس علاجش گاه باستفراغ کنند و گاهی بتلطیف باید که صبح جلاب از تر هندی و شکر تر بخمین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا را لشعیر بخشخاش دهند اما اگر اخلاط بعد غیر محترق نگردد و دوا را استکمال الی استراق منع کند و یا

جلاب بلاذ بخمین سه اده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یکمثقال قرص طباشیر بلغمین بیاشامند اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن تپ و اسهال بلغمین خفیف مثل این بلغمین کند سنای مکی هفت درم گل سرخ بیخ و درم تخم هندی دو درم کاسنی سه درم تر بد خفیف اشیه دیگر مرطوبات خاشنه مزبوره بخمین پانزده درم و اگر بلغم غالب باشد و با وی عطش و لسیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود و یا چار تدبیر بحسب اجب و غالب و نوعیت و خط شدید تر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط مستفرغ محترق شده اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت و قمع عاین بلیه کبری و داهیه عظمی نماید و اگر مع ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لسیب قوی و بول ناری بد بود و نبض دقیق صلب بود و بدان خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی و قرص کافور و مارالشعیر بسبب طبانات نهری بدهند و سبالغه در تبرید بدن و تر طیب آن نمایند **تجذری** گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب دائمه ست یا دائره فخطیه ست باید قبیه

بیان حمی مرکب

ولازم ست کہ تفتیش اسباب اعراض نماید بعد معالجہ باہم کند یا بانچہ زوال تب دوم مبدون زوال اول نشود و محمد زکریا گفتہ کہ ممکن نیست تصور حمیات مرکبہ بعلاج مخصوص بدان بلکہ معالجہ بترکیب علاج مفردات آن کند و بالجملہ شربت تمرہندی بکنجبین سادہ بعرق کاسنی و گلاب بہ ہندوانہ اقراص فوفل در شل این حمیات قرص طباشیر یکمثقال بادہ درم کنجبین ست و اگر قوت قوی باشد اسہال سختہ لین نمایند و بمسہلات خفیفہ مثل سنا و تمرہندی و شیر خشت و ترنجبین و خیارشنبر و گلقند و مانند آن و اگر مدت بطول شروع کند و بسر فہ باشد قرص کافور شربت خشخاش بخورانند ابن نوح گوید کہ طبیب راست راہ آنست کہ التفات بنظام ادویہ کند بدان حکم نماید بلکہ باید اسعان نظر در اعراض و دلائل آن کند پس ازان معالجہ بحسب آن در قوت و ضعف و خلوص و اختلاط دہ نماید و بر کسیکہ ہر روز تب کند اقدام بعلاج تب بلغمی نکند چون اعراض بدان شہادت ندہند و نہ بر کسیکہ یکروز در میان او را تب آید بعلاج حمای غب بلکہ حکم باعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات مرکبہ از علاج حمیات مفردہ امتزاج نمایند و ہرگاہ مریض را دو یا سہ تب آید و یکی ازان خطرناک باشد علاج تب خطرناک نمایند و از دیگری خوف نکنند و مثال این آنست کہ شخصی را تب ربع باشد پس از اندرم معدہ یا جگر یا دیگر اعضا تنفس او تب حادث شود و ہر صورت ہمگی قصد باین تب و رمی کند ربع و نوبت او را بگذارد و اگرچہ قوی باشد چون بدین شخصی را تب غب می آید و نوبت تب بچہار و بیست ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب در او معلوم شود و لیکن آن تب خطرناک قوی نباشد پس کہ در غب خالصہ باشد پس علاجش بعلاج تب بلغمی بقدر مشاہدۂ قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد بہاء الدین گوید کہ در حمیات مرکبہ علاج ہر یکی بتدابیر معلومہ و مفردات آن باید کرد و بآدابی اہتمام در مراعات قوت بواسطہ بودن مریض ہر روز از مدت تب و بعد از نضج و کمتگی مرض چون بدان مخدری رفع نوبت یکی کردہ شود بدان دستور ہر روز آن دوا باید داد در رفع نوبت دیگری نمودن اگرچہ ممکن بود کہ رفع کینونت رفع جملہ شود جہت قادر شدن طبیعت بر تحلیل مادۂ فاسد و اگر ازالۂ بعضی شکستہ بود اسہال را رفع باید کرد و نواب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض قوی بر بند و قوی باتن او بازآید و مزاج علاج را قابل تر شود آن ہنگام ازالہ آن نیز آسان باشد و اشتباہ میان مرکب از غب خالصہ و غیر خالصہ و شطر الغب عظیم بود لیکن در علاج یکی گیرد قریب باشد و در قرص سدس و غیرہ اگر ترکیب واقع شود علامات و معالجات ایشان قریب علامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفنی علاج آنست کہ خلط فاضل فاسد را برفق استفراغ کند بعد نضج تمام و بعدہ قانون علاج دق مرعی دارند و انجا کہ دق با حمای سودا وی افتد کہ از احتراق بلغم افتادہ باشد کمتر بود علاج آن سخت مشکل باشد جہت آنکہ با وجود مبس غالب تدبیر ہر یکی ضد تدبیر دیگری باید و ایضاً چون با حمای بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلہا جز توسل بخواص اشیا چارہ نباشد و اما مرکب از غب لازم بود و از علامات و معالجات این تب قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را بینجا تحیر بیشتر واقع ست تدبیر باحتیاط تر و باہتمام تر باید کرد

شطر الغب

بقول شیخ و شراح قانون این تبی ست مرکب از دو تب کہ یکی تب دیگر بلغمی باشد و مادۂ او مرکب از صفرا و بلغم بود کہ علیحدہ علیحدہ متفض شوند چہ اگر یکجا متفض شوند غب غیر خالصہ حادث شود پس شطر الغب ہر روز نوبت کند بنوبت بلغمی و دیگر روز نوبت غب بلغمی ہر دو باشد و این را بسببی مشابکہ و توافق بود کہ ہر دو تب یکبارگی انعقد کنند و یا بسببی مبادلہ و جوار کہ یکی بعد اقلاع دیگری در گیرد و یا بسببی ما خذ و طرکہ یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و دشوارترین اقسام در معرفت نوع او است پس ثانی دو شطر الغب گاہی ہر دو تب لازمہ باشند اگر عفونت ہر دو خلط داخل رگہا باشد و گاہی ہر دو دائرہ باشند کہ منقلع شوند اگر عفونت ہر دو خلط در خارج عروق بود و گاہی صفراوی مادۂ بلغمی اگر عفونت او داخل عروق باشد و بلغمی بخلاف آن بود یعنی مواظبہ دائرہ و گاہی این ہر دو بالعکس باشند و اطبا شطر الغب خالص تب مرکب از غب دائرہ بلغمی لازم گویند و ماسوای آن ہر سہ قسم مذکورہ را غیر خالص شمارند و این ہر دو اصل استقلال نیست زیرا کہ مجرد اصطلاح ست و در معالجہ بحقیقت نضج نمی بخشد بالجملہ شطر الغب چہار قسم باشد یکی خالص دیگر غیر خالص و گاہی دو تب پیاپی بسوی عفونت صفراوی بود و گاہی ہر دو معاً متوافق باشند و ایضاً گاہی مادۂ فاعل حمای بلغمی غالب تر بود و گاہی مادۂ فاعلہ حمای صفراوی غالب تر باشد و ہر چند کہ مادۂ بلغمی بنہایتی صفراوی بدار از تر گردانند و در بحران بطی تر سازند مادۂ صفراوی نوائب بلغمی را گوناہ کند و گاہی شطر الغب بطول بماند تا نہ او ما فوق آن گردد بسبب اختلاف علاج ہر دو مادہ و تحیر طبیعت و گاہی از شطر الغب مرض حادث پیدا شود و گاہی از قاتل ترین حمیات بود زیرا کہ محدی بدق و امراض مزمنہ کثیر گردد بحیث بدی نماید و گاہی استدلال بر شطر الغب از وجہ مخلقہ بود پس گاہی از اعادات واقع شود و گاہی از اعراض و وقوع از عادات مثل آنست کہ انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد

وعفونت زود تر پذیرد بعد آنرا کم کند و در ریاضات معتاد ترک نماید و اغذیه و اصناف تدابیر بگوناگون استعمال کند و بلغم بسیار شود پس هر وقت شط المتحقن شود عرض او شط الغب باشد و انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد آن با ریاضت بسیار نماید و تولدات صفرا از اصناف تدابیر سخنه استعمال کند و صفرا کمتر نماید و هر وقت شط متحقن شود عرض شط الغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند یعنی کودک جوان گردد بعد کودکی و غلبهٔ رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی و صحت مزاج پس حال کودکان از حالهای کودکی بسالهای جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد و با ریاضت و تدبیرهای گرم کند و استعمال کند و حال جوانی نبهولت رسد همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا بسیار بود و با ریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر رطوبت افزاید استعمال نماید بدین سبب بیشتر حالها او اخر هر دو شط الغب باشد و اما اعراض شبیه بهم و علل هر دو چیزی مانند و بر اوحال نضج و علامات او و حال نشنگی و قلت و کثرت و حال لمس و اختلاف و حال تشویره و لرزه در کرار و احوال اوقات و فوائد بیعم شط الغب و شط حاصل کامل

گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص ست آن تب را سطر لیطاوس نامند آن شط الغب ست و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاهی این تب از روحهای متساوی در قوت مرکب شود گاهی از دو تب که یکی قویتر از دیگر باشد پس بر شط الغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آنکه دائم بود بسبب حمایی عفنی و هیئت دوم آنکه آرزا نوبتها در هر روز باشد لیکن نوبت یکروز ضعیف سهل و یکروز شدید صعب بود بسبب خفت او حرکت بلغمی دائمه ست در یکروز مفرد و بدون لرزه بنا بر بودن مادهٔ او داخل عروق و بسبب صعوبت او در روز دیگر بنا بر بودن نوبت غب دائرهٔ ست و حدوث لرزهٔ شدید که باغب می افتد و با وجود آن حرکت تب بلغمی که هر روز نوبت میکند سوم آنکه بدان دراوقات نوائب صعب لرزهٔ شدید حادث گردد و گاهی لرزه دو تشویره دران دو سه یا چهار مرتبه در یکروز متکرر نماید چهارم آنکه او با وقت متساوی در قوت بود شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و آما اسطر لیطاوس غیر خالص بعضی ازان آنست که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد و بعضی آنکه یک تب غالب تر در ترکیب آن از دیگر باشد الا آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه ازان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد دران لرزه هر روز آید لیکن روزی ضعیف با تشویره و سردی اطراف باشد و روز دیگر بلرزهٔ شدید و سوزش و تیزی بود و یکروز اعراض تب بلغمی تنها ظاهر گردد و روز دوم اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه ازان مرکب از غب لازمه و التقدیه باشد دران لرزه و تشویره نبود و آنچه ازان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد آن شبیه بحالت اصلیه بود الا آنکه مخالف او باشد دران که لرزهٔ آن شدید نبود زیرا که لرزه دران نوع بسبب تب بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه شبیه بقشعریره بود و باقی خفی نبود و بلکه مشابه بحالت اصلیه باشد و گاه بود که

نشاید ماحاسیکه نضج ظاهر نشود اما اگر طبع قبض بود یا مبنات توان داد و هرچند نضج ظاهر نشده باشد و دستور العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب اینست که منضج از بادیان پرسیاوشان سوخ منقی بهدانه در یکنیم یا و آب جوشانیده چون نصف بماند شربت گاو زبان آمیخته دهند و یا بر نجاسف چهار ماشه مجموعا بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هفت تولد و یا هر دو نیم نیم یا و جوشانیده صاف کرده شربت اصل السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد جوشانده بادیان بنفشه عنب الثعلب گل بنفشه زرد خشک سه ماشه در نیم لیتر آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو تولد یا شربت خشخاش مکیتوله یا دو یا قرقرا داخل کرده دهند و اگر مواد با قراط باشد ادویه منضجه یا ادویه منضجه داخل سازند مثل بادیان پنج بادیان کاسنی عناب پستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تلیین شکم بعد از گذشتن چهار روز هلیله زرد بهمراه یکعدد و وقت شب نیز بازیست و هرگاه ماده نضج یابد ادویه مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در طبیخ مذکور گل سرخ سنای مکی داخل کنند و هلیله زرد برای اخراج مادهٔ صفرا و بلیلهٔ کابلی برای اخراج مادهٔ بلغم و هلیلهٔ سیاه برای اخراج مادهٔ سودا نیز مسهل داخل سازند و اگر عادت قبض باشد هلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه بارتنگ خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه وغیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند

ذکر بعض ادویهٔ نافع تب ولرزه افیون چهار درم حصل اسفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یکدرم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته مهما سازند بقدر سرخ و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب تا سه سرخ بدهند **حب هندی** کرد از الهٔ تب لرزهٔ صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است دارفلفل قسم خرد کرد آنرا مکپیل گویند مغز گردکان مجوزه هر یک سه ماشه زیره سفید بزرگ خیلیان هر یک یکنیم ماشه مارمیک سامیده بآب جمهما بقدر رنخوه سازند و یکعدد صبح و یک وقت ظهر و یکعدد وقت شام بدهند همیان سه روز بکنند **ایضاً** کرد تب و لرزهٔ مزمن را مجرب است پر اسپ مقدار نخود افیون یکسرخ برگ نیم درنیم عدد برگ شفتالو یکنیم عدد جمله را سوده در قند سیاه سه حب سازند دو ساعت پیش از آمدن تب یکعدد فرو برند چون تب شروع گردد یکی دیگر بخورند اغلب که حب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند دو افیونی را افیون بیشتر اندازند و نیم برگ نیم و شقتالو باید که در طول بستانند نه در عرض **قرص غافث** کرد جهت شطر الغب و تپهای کهنه مجرب است عصارهٔ غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ پنج درم آب اقراص سازند شربتی یکدرم **مطبوخ** مجهت بقایای شطر الغب صفرا و صفیطی هر یک نیم درم اصل السوس پنج بادیان پنج کرفس هر یک دو درم شکاعی غافث هر یک سه درم تخشیر خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و بهر دو نیم رطل یا سه **اقوال اطبا** شیخ میفرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید بهقراغ ماده بطریق اسهال قوی و ادرار و تعریق بیشتر از تلطیفه باشد و در مسهلات انتظار نضج لازم نبود مگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم را نرم و تشویش مجرک قوی نیارد مثل آب لبلاب یگلقند اگر بلغم غالب باشد و مثل ترنجبین و شیر خشت و لعوق مرهندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر استفراغ بهر دوای قوی کنند معالجست و ایضاً واجبست که قی بجهت مادهٔ غالب باشد با آب ترب یکنیمین گرم نزد غلبهٔ بلغم و با کنجبین با آب گرم نزد غلبهٔ صفرا و باید که ادرار بادویهٔ معتدل نماید اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد **واما** ادویه نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات اقسمتیقیست که روی وجید باشد و لیکن استعمال او بعد هفتم روز و ظهور نضج باید و اگر در استعمال او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکند و کرب و هم و غشیان پیدا کند پس بر ماده سبب قحی خورد و خشک کند و سبب قحی خوردش تبدیل ماده بخلط سوداوی و جالینوس و اطبای سابق او بسیار التشعیر کردن از ترکی فاضل باشد معالجه جمی نمودند و بعضی الطبا گفته اند که جالینوس در سهو فروفته بخوبکه تجویز ان لازم می آید و تامل نکرد که فلفل تب برا فروزد و بسیار التشعیر تبدیل ماده کند و این محارض خطائی کرده که مختص باین معنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت است که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد بسمد در خیزد با دویه مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دو اسے مرکب تمیز کند پس قوت مبرده را بسوی تب و ناحیهٔ قلب برای الطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسیکه معالجه شطر الغب

بغیر این کند و طبیعت بر تمیز قوتین قوی نباشد بهتر که علاج نکند مسود نیز داین کس که اعتراض کرده مسلوبه که لازم آن بود که ملطفات بدون تسخین قوی مثل کرفس وشبت استعمال می نمودند است که مکرر بیت که فاضل بسبب قلت خود بدان اگر می نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و ملطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد وما والشعیر معاون اگر زده در ایصال قوت او و ترکردن مواد را تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجیب آنست که جالینوس را از کسانی شمار کرده که جاهل نام از جنبیتی که فاضل ملهب جمی ست و آنرا از سجایای شخصی شمرده که ازین غافلست تا آنکه قوی بخلط فاضل بما والشعیر داده و اما مرکبات ازاد و یکه استعمال آنها در وقت میان تزید و انتهاء واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص ورد ست **قرص** خفیف جید برای شطر الغب نسخه آن همان قرص گل ست که در ادویه حمیات مکرر مسطور شد و دیگر برای تب ملتهب گل سرخ شش درم تخم خماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم مرزنگوش طباشیر تخم خرفه هر واحد دو درم کتیرا عنفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یک دانگ قرص لسازند **قرص دیگر** جید برای صاحب این تب و خصوصا اگر مع وذاک شکایت اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران مرزنگوش یا عصارهٔ او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ با قماع او لک صمغ بریان که با بر هر واحد پنج درم تخم خماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم ازان قرص لسازند **نسخهٔ دیگر** جید ست گل سرخ شش درم مرزنگوش صمغ تخم خماض هر نا چهار درم سنبل الطیب عاقد طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار بر هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یکنیم درم رب السوس یکدرم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع سود ده قرص سازند **حب جید** برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات مودی احتشاد خصوصا بر گاه مادهٔ ملغمی غالب تر باشد صبر سقطری بلیله زرد ریوند حظائی عصارهٔ عاقد عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو با آب کاسنی جهاسا زند شربتی دو درم **نسخهٔ دیگر جید** صالح در قرب نضج و مسهل ست صبر سقطری عصارهٔ عاقد عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو با آب کاسنی جب ساخته دو درم **نسخهٔ دیگر جید** مخرز ندابن عباس گوید که شطر الغب حمای ضعیف ی خطرست زیرا که بدن صاحب او از تب خالی نبود بسبب لزوم تب بلغمی بران و تکرار غب و در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه در ان اشتداد نماید و حرارت دران قوی گردد بول رنگین بود و بدن شکایت قوی بر دارد بسبب اجتماع دو تب بر بدن و بسیار باشد که او این تب مدق انجامد بسبب شدت تکلیف او بدن را و اغفای او و طبوعت آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او را مار الشعیر بشربت بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب بدهند و در نوبت بمزورهٔ معمول از کدو و بنوشاش قطف و اسفاناخ یکبار ریز یراج و یکبار با آب انار غذا سازند و در خلو نوبت بچوزهٔ مرغ یا تیهو بطریق اسفیدباج یا زیراج یا مستوی با آب انار و آب غوره و در وقت نوبت شربت تخم خرفه بجلاب با آب سرد و مغز تخم خیار بدهند پس اگر بدن درین تب قوی باشد و آنرا لاغری و شکلی عارض نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیار شنبر و تمر هندی و اندک ترنجبین نماینده در بعضی اوقات هفته این بعمل آرند و لیکن تمهید درین تب بحسب قوت یکی از دو تب باید کرد پس اگر حمای غب قوی تر و شدید تر دانند باشد قصد تطفیهٔ حرارت و تنقیهٔ صفرا مبتدیه کنند و اگر تب بلغمی قوی تر و شدید تر بود قصد تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر بر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هر گاه این تب طول نماید قرص طباشیر لبسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض رقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تب کلایت رساند در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن مار الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب ذق بعمل آرند و تر طیب آن بدانچه در علاج حمای ذق مذکور گردد حتی الامکان جهد سازند **جرجانی** و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تب آنست که تدبیر تلیین ملیح حقی و ادرار اول و تفتیح مسام و تعریق و تنقیهٔ بدن از ماده بچیزهای سهلتر و بسکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فرمودن از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد التفتیح کنند و اگر حاجت تلیین پیش از نضج باشد دانهٔ صفرا و بلغم هر دو برابر بود و فلوس خیار شنبر با آب سرد و بسکر و مغز تخم خیار و قدری تربد جائز ست و اشربه ازان نوع که در غب خالصه مذکور شد و درین باب گلقند و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین ساذهٔ عسلی و شربت غورهٔ عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی با دیان موافق باشد و ادرار اول با آب نخود و شیرهٔ برزور در عرق با دیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در غب خالصه مذکور شد و در زیادتی تب قوی تر باشد مزورده با آب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آنرا که تب آهسته تر باشد در اجر و تدرو بریان کرده با آب غوره دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر

حاشیه: ما بقیات کلام ابن سینا در علاج شطر الغب که در نسخهٔ مطبوعهٔ کلکته نیست و در نسخهٔ مطبوعهٔ بولاق مصر مندرج است

واگاه مه واندک باریان در زیره داخل کنند هر یک بحسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب باد و دیه ازان نوع باید ساخت و باجمله در علاج این باب باب علاج غب غیر خالصه بطاعه باید کرد صفت حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا کدرم شحم حنظل نیم درم مقل یانیم درم یعنی کینه انگ کتیرا دودانگ مقل کیه انگ جهاسازند چنانچه رسم است و حبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای هر سه جزای همان حب جدید است که در قول شیخ گذشت و نوشته که در بعضی نسخها عوض بسلیقه زرد صبر سقوطریست و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین مساوی شود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخه قرص خفیف ست که در قول مذکور مسطور شد و در نسخهٔ قرص گل بگیرند همانجا نوشته که شربت نسخهٔ اول دو درم و نسخهٔ ثانی دو نیم درم ابن جبهة الله مینویسد که انواع این تپ سه بهت بگی آنکه هر دو خلط دران متساوی باشد و علاج او متوسط نماید مثل گلقند و آب گرم و ماء الکشک و شربت سکنجبین و غذا مرورهٔ زیریاج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت و لرزه و عرق وقتی ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین معتدل در آب بگیرم مست و شرب ماء الشعیر بگلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد بعد از ان و تنقیهٔ بدن بمطبوخ و تعدیل مزاج بگلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و شرب آب الو و آب ترنجبین بشیرهٔ تخم فرفیون و سکنجبین و هرگاه داعی اوضحت باید غذا مرورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد استعمال شوربای بچه مرغ زیریاج با آب انار و اسکباج دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد و تا بدان استعمال نیفزاید سیوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم ست که گلقند بخورانند بعد از آنکه دران مصطکی و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیهٔ بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمانه تب طول کند قرص خافث و سکنجبین استعمال کنند و غذا بزور زیریاج سازند خنجندی گوید که صبح شربت از سکنجبین سادهٔ و تخم کاسنی و تخم فرفیون خوشانند اگر بادی قشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و با شربت لیمو و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی در ابتدا تا لیمین بحقنه بمعتدل ادنی از مسهلات مشروبه و شرب مدار است و باید که تدبیر بلطف بگر سنگی بنشیند از تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع است و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع کند و غذا ماء الشعیر تخم دو بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر و گرنیا و عصب مزج بمغز بادام یا بچوزه مع اگر قوت ضعیف باشد بزیریاج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قرمادهٔ مرض ست و وقت آن اما نهایا بخطاط بود پس اسهال با فنسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و انچه این مرض را نفع کند نهادن دست و پا را در آب گرم و نهادن آب گرم بر جامه و مخمر از بادیان و بیخ آن زیراو تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهارم قرص افسنتین و فاشت یا قرص گل بعینه و سکنجبین بزوری بخوراند الخطائی گوید که اگر قوت ساقط نبود نرومن و حبیست قی بطبیخ شبت و عسل کنند و سکنجبین داده شود گرم در روز تا آنکه نقای عالی بدان ظاهر شود بعد ازان مالمسل ابارایقون کبیر و زنجبر زرد و تربد اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب درین تپ از اکابر مشایخ است صنعت آن صبر زرد یقطون هر واحد یک جزو تربد بیخ زرد هر واحد نیم جزو گل بنفشه یک جزو مصطکی نیم جزو با آب گرم قرص جدا سازند شرح کیفیت اصول مطلقا و بالخصوص در نافعه و سکنجبین و هر دو دائره و در هفته دو مرتبه بخورند مقابله ست که اگر آنجا قلاع باشد و دلالت روشن آن واجب بود و الا قصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا سیر نشوند خضر گوید که برای صاحب این مرض سرا از آنست که لاورد سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا هنگ نضج یابد زیرا که حرکت و مخت اخلاط را رقیق گرداند و آنرا عروق منتشر نماید و با اخلاط یک متزوج گردد و آنرا نامستعد سازد و در مادهٔ تپ بیفزاید و ازین جهت این تپ غفلت نباید کرد از آن مؤدی بسدد و استسقا میگردد

سیر بهاء الدین در رسالهٔ التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج ابتمام تمام ست باستفراغ لیکن قبل از نضج تا مرقی و بایه قرص دوازدهات لاله سقی کند از هر خلطی که خواهی دفع کنند و اگر قبل از هر نوبت بقی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و در هشت طبخ بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی که خواهی دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بتنکین حرارت احتیاج بسیار بود و لازم باید کرد شید بنوشیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا و بلغم باید کرد لیکن اگر غلبهٔ بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد مکرر میکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد سنا و شیر خشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب باشد قلوس خیارشنبر در آب مروه منقع حاضر و اندک تربد مناسب بود و شوربها و غذا کاکرد شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربت وغذای صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغم قطع و منضج بلغم بکار باید داشت و در رارو تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ بمسلطه نیکو ظلیم نافع آید و بسه تولد رای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی پنجه ساعت کشکاب با ندکی فلفل سا بیده فرموده است و نافع یافته و زن جوانی را که در فصل خریف در رسی شطر الغب داشت از نائبتین و اعراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد بست و پنجم ذکر نوائب آن طاهر و مقرر شده بود در حین نوبت بلغمی مسهلی بیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سا بیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنچه مرکب از غیر نائبتین باشد چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج باحتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طریق تنضیج و تدبیر در رفع آن بیشتر کردن اگر مساوی باشند حد وسط نگاه داشتن عنایت برعایت قوت هر چه تمامتر باید نمود و قرص گل کاغذی مانند آخرین تب از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تب لازم باشد نباید داد مگر وقتی که نکنه شده باشد لانگاه حافظ الصحت و اشال آن نافع آید مصنف اقتباس مینویسد که بسا باشد که این تب تا بکمال میکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج خفیف از غیر خالصه نمایند ولیکن در پیچا بر تقدیر در نضج و تنضیج مسام و تعریق بیشتر از غیر خالص گوشند باد خال حمام معتدل و بجز و هر گاه این تب کهنه گردد و مریض را سخت بلرزاند پس استفراغ باد و یه قویه نمایند اگر بتمامه صحت کلی حاصل گشت فبها والا باز منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آنرا بمخدرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قرنفل و غیره گذرانند و تلاحظه کنند که تب چیست دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون ماده این تب مختلط ست و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر مضبوط هر گاه در اول قرص منضجات حاره در دیگر پیها داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر سازند و فساد آن باخلاط داخل عروق سرایت کند و تب لازم پیدا شود و لیکن چون تب کهنه شد ماده سرگشت و تخفیف یافت و طبیعت بآن فوگرشد پس آن هنگام منضجات و گرمیها بزودی تحلیل آن کنند و مجال آن فسادات نماند و تلاحظه قرار گرفتن نوائب برای استعمال مخدرات بهر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبیع را مشغول میسازند از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در وقت آن تسکین میکنند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کنند و نگذارد که تعفن پذیرد و هر گاه آنوقت مقرر گذشت بر حسب اقتضای طبع مرضی تنضیج دران کیفیات و حالات پدید می آید تا بار دیگر محل نوبت میرسد انشای آنصورت میکنند و چون محل نوبت مقرر نیست هر گاه که کیفیت مخدر بر طرف شده ماده محکمت آمد و فعل خود تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد تبخیر تسکین آن مشکل بود و ممکن است که از مخدرات غلظ یابد و بمفسر دو فسادات دیگر سخت تر ازان بظهور آید که علاج آن مشکل گردد و در عشره کامله نواب حلوبخان مرقوم ست کسی را که تنقیه کرده باشند و تب کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت بتنقیه دیگر نباشد و بی تکلف مخدرات بکار برند و دستور استعمال مخدرات آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند مقدار یکه دانند که آن مقدار بیمار را البته می گیرد پس بدهند اگر مزاج مریض ضعیف ست از اشربت مقوی که غذایت محض دران نباشد دهند مانند شربت سیب و عرق کاسنی و بید مشک و مانند آن و اگر زیادتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا از عسل تنها یا از سکنجبین مرزنجوش یا در شربت دینار دهند و اگر مریض مخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده ازان مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد همچو افیون که تخدیر آن مضر نبود والا بجواب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و انجا که مریض را در مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل ازان غذای مناسب مزاج اندکی بخورانند انگاه مخدرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند و خصوصاً که بیمار نازک مزاج باشد و انجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن حذر واجبست از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در اثنای راحت تدارک بیبوسی و حرارت باد و یه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد یا شد باید کرد مانند شربت به وانارین و سیب و گاوزبان در عرق گاوزبان و بید مشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد ازان تا اقتضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بودا ز آب سرد و دیگر چیزهای سرد و تر شیها اجتناب واجب دانند و تا سه چهار نوبت بدستور مخدر بکار برند و هر گاه نوبتی بدین تدابیر بخیر گذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذرانند انگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر بکار نبرند و با شربه و اغذیه علاج کنند انجا طبیع را بلعبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد فائده بدانند که بیماریهای مملکه که درین تب در ماه هفتم و شتم و یازدهم و بیش پدید آیند اینست

یادداشت مخدرات و دستور استعمال آن

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تبخیج رود و دست و یاوسدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی **اما** در صلابت جگر و طحال این دو داد هند قرص کبر سه ماشه در سکنجبین بزدری دو تولہ بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون هر یک سه ماشه تخم خبکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی فلفاح از هر یک بیخ ماشه برگ شاهتره پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک هفت ماشه جوش کرده گلقند سه تولہ سکنجبین عنصلی کهنیم تولہ داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی جبل عدد برگ گزدو تولہ در اب شور بپزند کوب عطر شود مالیده صاف نموده مقدار شق هر یک چهار ماشه ساگه کنند یک هر یک سنیم ماشه برگ سداب شنگرف نرنج هر یک کنیم ثقال گل گزبرگ سرو هر یک سه ماشه سرکه دو نیم تولہ آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچهٔ مرغ با نان روده بهند و بجای آب بر عرق کوه دگر الکفا کنند **و اما** در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و بچنین نیم قرقره و طلا و نیم آثار ازان گرفته مصطکی چهار ماشه برگ تنبول سخته عدد الایچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سنبل شته بیخ شاه تره بیخ آب صاف نموده نبات سه تولہ داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخاره با نان تنک دهند و جای اختلاج را بپارچه درشت مالیده روغن جوز مالند **و اما** در اختلاج دل و جیگر و گاو زبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت تولہ بدهند و یا انوشادر و لولوی علویخان با عرق بادیان عنبری دهند **و اما** در اختلاج جگر جواهر مهره یکماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یکعدد و شربت یاقوت دو تولہ آمیخته با عرق سیب مرکب مصوص علیخان تولہ و عرق ابر شیم ساده و تخم فرشک نه ماشه بدهند و غذا بلاد و قلیه زردک شلغم بخورانند **و اگر** هر سه اقسام اختلاج را نفعست الا جورد مغسول مصطکی پوست بیخ کبر هر واحد یکماشه سوده در دوا المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه تولہ در عرق عنبر پنج تولہ عرق رزشک هفت تولہ تخم شربتی هفت ماشه بنوشند و هر گاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه وضماد بکار برند که فی الفور بهوش می آید صفت لخلخه گلاب و سرکه مقطر هر یکی کیتولہ شنوز و سنبل الطیب عود خام هر یک سه ماشه عطر عنبر مجموعه هر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد دال بهوا نمی مقشر بشیرزده سه تولہ عود خام سه ماشه روغن گل سه تولہ سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد عطر گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دو داد هند عرق کیوڑه عنبر و گاو زبان عنبری هر یک پنج تولہ تخم فرشک هفت ماشه **و اما** در غشی متواتر بدستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد **و اما** در تبخیج رود و اطراف ضماد ذاذی انیسون و برگ عنب الثعلب نمایند **و اما** در سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی علاج بتبخیج نمایند که در مقام آنها مذکور شد **حکایت** نواب نظام علیخان را شطر الغب لاحق شد و از قدیم مراقبت در مزاج میداشتند در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت بالرغ ضعیف سه چار بار می آمد و تب تا چاشتگاه می ماند و هفت ماه بران منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطباء دقیقه قرار داده ببردات شدیده مثل قرص کافور و مارالقریح هر رود وقت میدادند و اندک تبخیج رود و اطراف هم ظاهر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد با سلیق دست راست خون بوزن دوازده تولہ گرفتم و این دو ادام شربت یاقوت نواب علویخان و شربت کشوث والد امشان هر یک دو تولہ در عرق کیوڑه و عرق عنبر و مارالقریح ساده هر یک سه تولہ حل کرده تخم فرشک چهار ماشه پاشیده و غذا مطبخین یا بالائی جزرات گاوی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمول چهارم حصه بعرق کیوڑه و دو حصه مزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی دیگیتوله کشمش دادم اختلاج بمجرد اخراج چون چهارم حصه مانده بود و وقت شب دوره تب هم بقدر نیمه صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دوا المکرم صغیر چهار ماشه شربت بزوری یا صول علویخان یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن مروارید گلابی بخورانیدم سه تولہ شیر و انیسون سه ماشه شربت کشوث والد علویخان دو تولہ نوشانیدم و گفتم اگر اوقات دانهٔ انار شیرین و لایعی که چهارم حصه آن دانهٔ عمل شاه متقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواهر مهره جدوار خطائی اظفار الطیب هر یک یکماشه در شربت یاقوت و کشوث هر یک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته شربت سیب ولایتی دو تولہ تخم شربتی چهار ماشه و هر روز مروق گلو یکتوله و انیسون یکماشه اضافه نموده تا ده روز هر دو وقت دوا و غذا بدستور دادم و از روز یازدهم مروق وغیره بکنور یکه شروع کردم کاستن آغاز نهادم روز بستم اختلاج و تبخیج و لرزه همه موقوف شد لیکن تبی خفیف بحمولهی آمد بروز بست و یکم تبدیل غذا کرده پلاو مرغ حق گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یکماه دو دانه انوشادر و لولوی جواهر دار هفت ماشه ورق طلا یکعدد و عرق عنبر هفت تولہ مارالمسک ساده سه تولہ مقرر داشتم و منتقل دانهٔ انار بدستور و بهمین تدبیر دو روز کنیم ماه صحت کلی یافتند **ایضاً** زنی حامله را شطر الغب عارض شد

وتا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم میداشت و در شروع ماه ششم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیمروز ناگاه انخلاع قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من لخمه دهنیا یکه سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یک پاس بهوش آمد پس این دوا دادم جوابر مهره لاجورد مغسول هر یک یکنیم ماشه شربت سیب دکشوث هر یک یکتوله سرشته براده شیره انیسون پنج ماشه وزرشک و رشتاشنجار هر یک چار ماشه دوا دیان هفت ماشه معاً کالمعتاد و نباتی پنج ماشه شربت حب الاس و خشخاش هر یک یکتیم تولد لک مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چار ماشه بجوشند وقت رفع دوره این بجوشد دوا دم چرائی سبز نیم آثار بادیان نیم بادسنبل الطیب شش هر یک چار درم عناب بسر شانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد هشت گلی آب انداخته گرداگرد داشته همه تن را بدان ضمادی پوشیده تحمیر کنند و چون عرق بیاید جامه پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد هشت دگر آتش سرخ کرده در هشتها اندازند تا باز آتش گرم شود و عرق بسیار آید و چنین دو سه مرتبه هشتها اندازند بهمین تدبیر دو هفته بست روز صحت یافت **سر هندی** گوید که انچه تجربه کرده ایم این تب را قلع کند و نکس نشود اگر صفرا در ان غالب بود اینست که تخم کاسنی بیکونه نگل نیلوفر اصل السوس شش بیکونه هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک طل آب شب تر کنند و صبح بجوشانند تا همه گرد دو درین بار مصافحه کرده دو درم شکر سرخ در تجمیر آنچه باز مانده سوده بیفکنند و هرگاه تفتح ظاهر شود حل طبیعت بقدر تن نقشه بسهل نمایند و شخه آن در علاج یرقان خالصه مذکور شد قول ابن الیاس مذکور شد صبح آزار آب گرم تخم خربزه عناب و طبوخ مناسب بنوشند و بعد ازین تب ترک غذا روز نوبت بتمامه و اگر متحمل نباشد مانند الشیعه بالنخود پخته با نمک شکر سفید بدهند و برادویه ملطفه بسیار جسارت ننماید تا بسرسام و غیره انجامد سیاه اگر بادی مدراع یا منعف دماغ باشد و در علاج او شتاب نکنند زیرا که در اکثر موردی باستسقا و غیره از امراض سدیه میگردد دیا بدکه روز نوبت صفراوی تبریه و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبریه دو اسهال مخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال مخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدانکه حمای مختلطه که از اخلاطه نیز گویند چنان باشد که گاه زادوری دو نوبتی معین محفوظ نباشد چنانچه تبی لازم باشد بعد از ان بغب منتقل شود و یا تبی چند روز بطریق لزوم یا فوقان آید پس برود و باز مرتبه دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تبها نیز مختلط میباشد و تعیش یا دوم بعض اعضا باشد و علامات وجود در دست و یا سوء تدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیر آن پس بسبب دراورد و ورود عوارض آن عوارث تدبیر پیروی داد و از آن باشد نه از دوا و مواد که منصب شده و عوارض آن و علامتش وجود تدبیر ردیست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی تر مزاج اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره هست و این نوع منتقل بتبع گردد و یا استحاله اخلاط بجنس یکدیگر بدون احتراق چنانچه اگر خلط صفراوی منتقل میشود نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبریه و یا اختلاف نه مواد در کمیات وقلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود غلظ و بیس او بیفزاید و نوبتها و ان از جنس باسه سی و غیر آنها منتقل گردد و یا قطعت مریض زیرا که قوای او چون ضعیف شود بر عوارث تحلیل اره قوی نگردد پس نوبت طول کند و نتواند و مبادا باشد که تب تابیده الحمه گردد بسبب عدم تحلل مادهٔ منصبه نوبت اولی بمادهٔ موجبه نوبت ثانی بلوی و مادگیر اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوبات که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بعل و غیره مفصل سطر شد **علاج** در وی علاج در هر کدام در موسوم تبریه و اصلاح تدبیر و دوا احتراق گاه استفراغ و گاهی تلطیف نمایند تا از استکمال احتراق باز مانده و مستفرغ بسبب شدت ریاضت و استیلای تب متعفن نگردد و این تبریه و اصلاح تلطیف درین تب نافع نوشته اند اعناب بسد انصاب ماشه لعاب بسد انصاب ماشه شیرهٔ تخم خربزه و خیار این هر یک نه ماشه شربت نیلوفر نه درم قوت خاکشی چهار ماشه و گاهی بجای خربزه و خیار این شیرهٔ تخم کاسنی بیخ ماشه و گاهی بعوض خربزه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و گاهی عوض هر قیمات بارد و بکنجبین بزنند عوض خربزه شربت نیلوفر و خاکشی داخل کرده میشود تا بجمیع طریق علاج این تب آنست که در حمیات مذکور مسطور شد مع رعایت غلظ غالب گویند که درینجا در تنقیح و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابقوصر گوید اگرچه محافظت بسیج و زکند با وجود آن در عضوی یا اعضا دردی و ضعفی محسوس نباشد باید دانست که ازادوی انتقال بر بیماری خالی نبود پس در صورت اول لازم است استفراغ صفرا و بلغم معاً گاهی و تلطیف گاهی کما لا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم علاج تب مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج دوم مقصود مصروف داشته بنوعیکه در باب آتی مذکور است بعمل آورند

حمیات ورمیه

بتهانکه تابع اورام بود بسبب حدوث ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم ست **اول آنکه** بتبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نخست از جنس حمیات یوم باشد زیرا اکثر اوقات متولد از نوج دزین اورام مسبوق بقلب ستادی شود و سبب تب گردد بدون عفونت مادهٔ آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقطه و ضربه و همچنین حمیات یوم مستقیل بجنس دیگر حمیات شود سبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و سبب کثرت ماده استلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر لسبب عظم ورم یا قرب او از قلب ستادی بسوی قلب گردد تب از غیر جنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات از اسباب سابقه بدینه و استلا آت باشد و گاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شود و در لحوم رو مختمس گردد و عفونت آن بسوی قلب ستادی شود و این نوع گویند که اگر تب از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و در ان خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتدا از غیر سقطه و ضربه باشد خطر او بسبب شرب عضو بود

باجمله علامت این تب آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بدن و منقل و پس گوش تب عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم در ذیل مفصل مذکور شد

دوم آنکه بتبع اورام باطن افتد و این تبها عفنی باشند و سخت و آسانی این تب بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تب بحسب ماده بود و بسبب قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تبهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیار ست و بعضی اورام باطن را نامهای خاص ست همچنین حمیات آنرا اسامی مخصوصه ست مثل قرانیطس که دریونانی اسم ورم حاجاب دماغ یا نفس دماغ ست و تابع او تب بود که آنرا حمای قرانیطسیه گویند مثل سرسام که در فارسی اسم ورم را ست و تابع او تب باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند و مثل شاقی که نام ورم نواحی حلق و حنجره ست و تابع او تب بحسب ماده او بود و آنرا حمای خناقیه نامند مثل برسام که اسم ورم غشای صدر و ضلاع و عضلات باشد و تابع او تب باسرفه و ضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشاست و تابع او تب باشد که آنرا حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حاریه ست و تابع او تب و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفه دائم بود و آنرا حمای ریئیه گویند و امثال اینها و اما اورامیکه آنرا و حمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر ست و تابع او تب گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی در کتف و چنبر گردن زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده ست و تابع او تب و سقوط قوت و شهوت و دوام استخوانهای صدر باشد و مثل ورم طحال ست و تابع او تب گرم باشد و مثل ورم کرده ست و تابع او تب با درد گاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تب گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تب همچون تب ورم مثانه بود و دانند که بمثل این اورام اگاه تب پیدا شود که ماده آن حار نفسه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب از این هر دو یا حار بعفونت باشد مثل ملغم عفن و از اورام باده حدوث تب ممکن نیست مگر باین وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی باوی مستمره و دازده باشد شیخ میفرماید که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعضی احشا باشد پس درد تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بران دلائل منخ الطبت صفرا بسیار باشد و بخون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و آن اورام باطنی مثل ورم صماخ و غیر آنست که سابق مسطور شد و گاهی مختلف میشود حمیات آنها در شدت و ضعف بحسب قرب از قلب و بعد ازان و ایضاً انچه ازان در اعضای لحمیه باشد تب او شدید تر باشد و انچه در غشائیه و مانند آن بود تب او ضعیف تر باشد و انچه در جوار شرایین بود تب او شدید تر باشد و انچه در چهار اورده تنها باشد تب او ضعیف تر بود و این حمیات از اداد خفیفه خالی نبود و اگر چه لازم باشد بسبب مواد منصب بسوی اورام آن باد و ارد بحسب تدارک آن و بسبب قلت آن و بحسب جذب حرارت و الم در انجا بس بر امی برخلط دور لائق ادبا شد و بدانکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب و مانند آن زائل شود و تب باقی ماند و این دلالت کند بر انکه تهای تمام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کشند بدق مودی گردند و خصوصا گاه اورام در جگر باشد و اما اورام حجابیه چون تب آن محکم گردند مهلت دق ندهند چه اگر ضعیف باشند بالانتقال مرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند در اکثر بلا اجمال هلاک کنند و علامات و اعراض با حمیات در ضمن مالم یستقع یافته میشود یکی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض منشاری و موج ناخس بر ورم نواحی صدر و همچنین سرفه خشک دلالت بر ورم

ثانیاً و مانند آن از اعراض ذات الجنب و ذات الریه و ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای عصبیه باشد دوم علامات و اعراضیکه دلالت بر عفونت مادهٔ تب مثل دلالت شدت تب بنوبت غب بر اینکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملایم و عالمی شبیه بحجت و سر دو بر اینکه مادهٔ دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن و موضع محاذی ورم بر اینکه بلغمی ست سوم علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم و سکون تب و اعراض مظهور ریم بسیار در قاروره و احوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تب بعد سکون آن و ظهور تقیح و ثعل و حرقت در موضع دیگر یا صفاقی قاروره و خلوآن از ریم و گاهی مختلف میباشند و اورام باطنی در اسجاب جمی دقوت آن و دوام آن و فترهٔ آن بحسب عظم و رم فی نفسه و عظم عروق آن بحسب اعضای آن زیرا که از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شدید المشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس هر دو بصورت تب قوی دائم لازم باشد و بعضی آنست که بعید از قلب قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب میکنند بلکه اکثر آن مفتره باشند و از جنس حمیات مختلطه و حمیات غب دربع و خمس و سدس و دوباوی از زمقشعریره باشد و اورام آن مثل گرده که آیا این حمیات اورام ست یا حمیات مذکوره و ثقل در موضع گرده و ناحیهٔ گرگاه و درد و اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت سعتا و بران دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو رئیس باشد یا قوی المشارکت باوی و باشد الیحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود باشتداد حمیات تابع اورام آنرا قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن اعراض غریبه و گاهی باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تب صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت درین اورام مشتعل گردد بسیار شدید الحرارت بناشد خاصه در محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه مادهٔ ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود و سبب بدی عدم شدت حدت در اینجا آنست که عفونت در اورام غیر ناشی و غیر متحرک بسوی خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود علاج بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات عاده کنند از تنکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از روح و ارخاء و تحلیل و انضاج و تنجیه و تنقیه و الحاح زیرا که اصل درین تنها علاج ورم ست مع مراعات علاج تب از تبرید و تلطیف با این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجهٔ عاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات بنوشیدن آب سرد و بهخوابیدن در حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچهٔ سبوس باشیای بارد مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی العالم و خرفه و کشنیز باندک آرد جو سفید مدام بر بردن مکرر کرده و تبدیل آن جایز بود و گاهی زیت اتفاق در دهن گل برای ارضاع القبض بدان مخلوط کرده میشود و اگر کاهو مفسول مبرد خورند بدان انتفاع یابند **بالجمله** احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تنها هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم ست پس باید که بعلاج ورم به عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تب خود زائل گردد و دوام ورم باطنی حاره نصد در ابتدا ضرور ست و بعض ادویهٔ معمول اساتذه ناضج تب مدام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته از اینجا نیز ملاحظه فرمایند

حمیات وبائی

بدانکه وبا تعفن فساد ست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هر گاه هوای ملکی متعفن شود و از راه دهان و بینی و مسام و شرایین بدل رسد روح آنرا فاسد گرداند و طوباتیکه اندر دلست جملگی آنرا متعفن سازد و از دل بدماغ و جگر رسد و ارواح و طوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت غریزی بسیار اعضا سرایت کند و رتب عارض گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود هلاک گرداند و اگر بمیت مفرط دران باشد مملت علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریعست بنابرآنکه ضرورت استنشاق هوا در سته ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریست که دمی و لحظهٔ خالی ازان نتواند بماند بحیثیت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بتروییح و اتصال مدد هوا پس هر گاه آن هوا عفن فاسد گردد اخلاط بدن خاصةً اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام ست مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آنملک را عارض شود و اگر کسی را که بدن او از اخلاط بد پاک باشد و مسامات او کشاده نباشد و مزاج او قوی بود و بتبیر دوافع آن فساد مشغول باشد گاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد و سبب وبا سه گونه ست یکی اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب با یکدیگر و تاثیر شعاع آنها بر بعض از بعض و تغیرات هوا و مولدات و احتقان ابخرهٔ رديه در وجوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از امور یکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات

عالم السوا التخفیات احدی را بران اطلاع کما ینبغی حاصل نیست دوم اسباب ارضی مثل جبال اقی قتال عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن گردند وهوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل قاذورات و مستنقعات جلود که تعفن بسیار یابند و باعث فساد هوا گردند سوم اجتماع اسباب سماوی وارضی هر دو موجب فساد هوا واین بدترین وبا باشد و علامت وبا آنست که هوا بتنفس دشوار شود مردم را خوش نیاید واز ان تفرجی در احتی نیابند بلکه متنفر و متاذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی برایند و در هوا نظر کنند آنرا گرد آلود و دود ناک و غلیظ مکدر مشاهده نمایند و بر سر عمارت بچوب دود خبیثه نماید بی آنکه دودی باشد و حیوانات ذی الحس مثل ثعلب و هدهد و خفاش بگریزند و آشیانهٔ خود یا بلکه سینه و بیچ خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند و غوک و حیوانی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و مرغ و هوام و حشرات بسیار شوند و حیوانات و حشرات کز زمین مسکن دارند مانند موش و مار و کژدم و هزار پا از سوراخ خود یا بر زمین آیند و یا زدان نروند و انچه برنیایند بمیرند و آنرا خوابد و قوع و بسبقت تغیرات هوا بود در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت و فصل و وقت و غبار ناکی هوا و غلظت و تیرگی و رطوبتهای بی محل ممتد با تعاقب حر و برد و در اواخر تابستان شهب و رجوم و ستاره دنباله دار و سیر خها بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد خصوصاً تابستان و کثرت تیرگی هوا اندران فصل و بسیاری زرع نبات خبیثه و باران در موسم خود کم بارد و لیکن ابر بای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش مصاف بی ابر کم باشد و غلات را دران سال نقصان عظیم رو دهد و خریف عمیقی در بیع پشتاشی گردد و بدانند که در بلاد حاره و در امن که وبا و فساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع میشود در بلاد حاره و یا حاره کثیر الرطوبت دور از کوه کمتر می افتد و وبا کز در فصل ربیع افتد ردی تر و خبیث تر باشد و فساد هوا ضرر نکند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر آنها و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدید تر از استعداد کهول و مشایخ بود و بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیاست و خصوصاً اگر طاعون بادی یا بود و مردم از بیم بلا کمتر بر جای بایند اللهم احفظنا من شر کل بلاء و وبا ء شیخ الرئیس میفرماید که گاهی عارض میشود هوا را استحاله در کیفیات او بسوی حرارت و برودت و در طبیعت و جوهر او بسوی تغیر و عفونت چنانچه آب را عارض میگردد و متغیر در طعم و رنگ و بد بو و متعفن میشود و این را دانا مند و همچنانکه آب متعفن نمیشود در حالت بساطت خود بلکه بجهت اختلاط او از اجسام رضیهٔ خبیثه که بدان ممتزج گردد و آنرا از بساطت او خارج کند و جمله را کیفیت ردیه پدید آید همچنین هوا متعفن نمیشود در حال بساطت خود بلکه بنا بر مخالطت او از بخرهٔ ردیه که بدان ممتزج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اخلاط گاهی بسبب وزیدن بادهای بسیار باشد که بسوی موضع نیک خالی از فساد ابخرهٔ ردی رساند از نواضع بعید ردی که در ان مغاک آبهای بد و اجسام گنده در معرکهٔ جنگ یا در ان وبای قتال بود و آن اجسام را دفن نکنند و منسوز ند و گاهی بسبب قریب ارضی از موضع حادث دران باشد و گاهی عفونات و ابخرهٔ بد در باطن زمین پیدا شود باسبابیکه بجزئیات آن شعور ندارید پس آن بخارها بر اید و مضرت او بآب و هوا پدید آید و بسر گاه بسببی ازین اسباب مذکوره هوا متغیر شود و با تولد کند و حمیات حادث بسبب هوای بالبس کمتر بود از حادث بسبب هوای رطب مگر صفرا در هوای بالبس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد و حمیات و بائیه از هوای که در رطب افتد و حمیات در هوای طیب اکثر بود لیکن آن در حدت کمتر و در مدت دراز تر و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود و در حدت بیشتر و در صحت یا بارکت سریعتر باشد و افضل فصول آنست که حافظ طبیعت خویش باشد و ابتدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و در طبیعت شکلی الاشکال فلک ست که من بعد بیاید ذکر شد اگرچه قوم منجمین دران چیزی غیر منسوب بحجت صحیح میگویند لیکن واجبست دانستن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع در عالم کون و فساد از بادها و غیره اشکال سماویست و سبب قریب او احوال ارضی و دران هنگام قوای فعالهٔ سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعلهٔ ارضی مانروا غنا صر تطیب شدید واجب کند در هوا تا بگیرند ابخره و ادخنه بسوی آن و انتشار او دران و تعقیب آن بحرارت ضعیفه که کائن در ادخنه و بهگاه هوا بدین طور گردد و بسوی تغلب و دو مزاج روح را که در بیست فاسد کند و انچه حادی او طوبت ست عفن شود و حرارت خارج را طبع دران حادث شود و او از طریق شرایین در همه بدن منتشر گردد حمای وبائی افتد و خلقی را از مردم عالم گردد خاصه که در نفس ایشان استعداد بود زیرا که فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث نشود و چون استعداد ابدان برای انفعال وبائی آنست که بدن مستعد باشد بخلط ردی باشد چه بدن پاک از فضول ردی ازین کم منفعل میشود و ایضاً ابدان ضعیفه از آن

منفعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند همچنین ابدان واسع مسام که بسبب الاتحام وگاهی در حمیات وبائی مریض حاذق سریعا و حرارت زیاده معلوم کند و نبض هول لیکن تغیر نشود مع ذلک بسرعت مهلک باشد و الحاد و اعراض متعاقبه شوند و اکثر کسی را که از اصحاب این تنفس بود شود میسر نزیرا که عفونت در قلب مستحکم شود و آن قویترین سبب بلاست

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بروبا از اشیا اینکه قائم مقام اسباب است عبارت است که هجوم شب در ابتدای خریف کثرت نماید چه هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار و زیاد وزد و غلظت و سیاهی و ضبابی پایبند گردان بدان کند و همچنان غبار نمناک تشنگ یابند و باران نبارد باید دانست که مزاج زمستان فاسد شده و آبهای بستانی خبیث ردی بود و در آن قلت بارش در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و روزی چند هوا مکدر گردد و باز مدت یکهفته یا زیاده بران صاف شود بعده سردی بشب و شدت گرمی در روز و ابرها و کدورت هوا و حرارت حادث گردد و با بیاید و حمیات وبائی و جدری و غیره احداث نماید همچنین هرگاه تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود و گاه اشجار را غبار ناک کند و در خریف شب ویران و نباز ک باشد این علامت وبا ست و همچنین هرگاه در فصل ربیع که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود در روزی صاف گردد و آفتاب صاف برآید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پرده غبار طلوع کند حکم حدوث وبا باید کرد و آن علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب ست مثل آنست که خوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر در آیند و موش و دیگر جانوران که در تعرز مین سکونت دارند بظاهر زمین برآیند و چون مدهوش و متحیر و بی بصیره باشند و حیوان ذکی الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانهٔ خود بگریزند و همچنین هرگاه هیئت خود بگذارند امیلاقی و جرجانی مینویسند که معنی وبا فساد هوا ست همچنانکه آب جوله در آب دان دریاند و با بسبب آنکه چیزی از قوت نباتات مبدل بیاماند و بطبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان و میان مغاکها دیر بماند و با بسبب انبخرهٔ رديه با دخان که با دی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد با و نرسد و از انجمنانند طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و هیچ چیز بارزح هر حیوان شدیدتر و از امتزاج از هوا نیست و هرگاه که هوا دری گردد ضرور مرض بعید و امات عارض شود و لهذا اجانوران که حس آنها لطیف تر ست مثل بر سنوک و لک لک از جائیکه هوای آن ردی گردد بگریزند و قوی باد هوای تر بیشتر از ان افتد که از هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک و با کتر باشد و در فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه مثلا در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران بیحد نباشد و بی سرما و باران معتاد نبود و در فصل بهار برعایت اعتدال باشد و بی گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال برینگونه باشد اندر ان سال وبا نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دانست که هرگاه وبا بدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن خلط بد نباشد هوای بد بدران اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کرده باشد یا هر روز حمام نماید و مسام او بدان سبب گشاده باشد زود در مسام او هوای ردی در آید و اخلاط را و را فاسد کند اگرچه در بدن خلط ردی نباشد هوای بد بدران اثر کند و هوای بد سبوعا و نباتات را سباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هر که از میوهٔ او گوشت آن جانوران خورد که از ان نباتات خورده باشند مضرت آن بدو رسد و اکثر اوقات و با در آخر تابستان پدید آید و گاه باشد که همه علامات تب وبائی در یک شخص بدید آید و گاهی بعضی از ان ظاهر شود و بعضی نه و قلت و کثرت ظهور آثار او بحسب کمی و زیادتی ردائت ماده ست **انطاکی** گوید که تب وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب و هوا و خروج آنها از بسلطت یا یکی از ان پیرود و این تغیر واقع میشود یا باسباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب صواعق باشر وق ذی شعاع مثل مریخ که در ان هنگام اجزای سمیه در هوا و آب منفصل میگردد و از ان تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود و یا باسباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مردهای گنده و روائح کریهه و اعتبا سن انبخره و کثرت زلازل و مثل منافع و مواضع برنج و کتان و شدید ترین آنها آنست که عقب جنگ افتد زیرا که بوی آدمیان قوی الفعل ست و گفته اند که این تب مخصوص بسه علامات است **اول** تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود و لذا حال فضله بود مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متغیر **دوم** عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان بهوا و شرب ایشان آب را و اکل خواه که آنرا فاسد نکرده داخل شود و اکل لحم حیوانی که از ناهمین فساد بدین رسیده باشد **سیم** با مدگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع از ان اختیار نماید **سوم** تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران در بهار

حیوان دگی مثل کبک ولقلق وکثرت ضباب واز علامات اوکه محتمل مشارکتست تواتر نبض ونفس وشدت کرب وخفقان مع خفت حرارت ازظاهر وخروج مواد بالوان مختلفه در قی اکثر وصداع ست **علاج** بعلاج تب دموی پردازند وچیزهای خوشبو بویانند ودوا در المسک بارد ومفرح بارد خورانند ویا قوتیا وتریاق الذهب وجوارش مرجان ومعجون راحت را درین باب منفعت عظیم ست وهرچه در علاج دق بیاید حسب حاجت بکار برند گرجام وشراب نوتیازه کهنه ریخا نشاید ویا بجز ظهور تب اول فصد باسلیق کنند وخون بسیار گیرند وبعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه رب نارتریش یکتوله سرشته بخورند وبالایش شیره کاسنی وخیارین ومغز تخم کدوی شیرین در زشک هر یک نه ماشه وتخم کاهو هفت ماشه وآلوی بخارا هفت عدد در گلاب وعرق بید مشک ونیلوفر وبید ساده هریک شش تولة برآورده شربت نیلوفر ولیمون هریک دو تولة داخل کرده دهند واز گل بنفشه وصندل سفید وتخم کاهو هر خصص هریک سه ماشه بر صد غدن وپیشانی ضماد نمایند وپارچهٔ باریک را در دوغ یا در آب صندل سوده تر نموده بر سینه نهند وگذارند که خشک گردد ووقت ظهر آب افشرهٔ انارین نه تولة باشربت صندل ترش ویا شربت سیب لیمونی ملوبخانی دو تولة دهند که بسیار نافع ست وهمچنین افشرهٔ لیمون کاغذی وتر تهندی وفالسه وکرنده وانناس وراحت جان هر واحد سفید وغذا خشکهٔ کیلانی ویا دیگر غذا که زود تر قابل باشد بامرباى تر تهندی وکرنده وانبه داچار مقطر کردان آمله وکچور مرد لیمون افتاده باشد خوراند وآب سرد وبهرة ویا بشوره پرورده شکم سیر یکبار نوشیدن علیه الاکثر واندکی اندک نوشیدن ضرر عظیم میرساند وگاه فوراً دو گلاب وصندل وسرکه در گلاب باش کرده ساعت بساعت در خانه باشند وبرگ ترنج ولیمون کاغذی وسیب دیرخان وانبه وبید مشک وشنبره وگاهو وبید ساده وگل نیلوفر تازه وگل جاندنی وگوژمل تودهٔ توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند ولمحور شاشات ابرق بید مشک وگلاب بریخ سرد کرده بپاشند وبیمار را در فسحتی بدارند وعطر خوش دیاسمین سفید بسویند وبر بدن خود مالند ونوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یکبار نافع ست وکذا در سرکهٔ آب سرد ممزوج بالسنا صفه وکذا هم گلها چون گل داغستانی وغیره وهمچنین نوشیدن سرکه مقطر بوزن پنج تولة در یک پیالهٔ آب بریخ وهمچنین صندل ترش وعرق نرشک وعرق فواکه ولو الصور نفع سید هد **دوا نیکه** در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه باشربت انارین سرشته بخورند بالایش آب کاسنی تازه مروق آب عنب الثعلب سبز مروق هریک هفت تولة سکنجبین ساده سه تولة حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یکوقت آش جوبانات دهند ووقت ضعف گوشت بچهٔ مرغ وبرغاله وطیور خفیفه مثل تیهو وکبک بخورند وسماق وغوره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج لحم رواست واگر گرمی تب زیاده باشد زردهٔ بیضهٔ مرغ جایز ودیک وقت هر چه مناسب باشد وغذای غلیظ مثل گوشت دواب وشیر وفواکه ممنوع ست **ایضاً** که در این تب در حالت افاقه توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هریک شش ماشه تمر هندی سه تولة عناب پنج دانه در عرق بید ساده وبید مشک وکیوژه وعرق گاو زبان هر واحد سه تولة عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هریک پنج تولة گلاب چار تولة خیسانیده خمام الیله صاف کرده گلقند یا خیرهٔ بنفشه سه تولة الیله مذکوره نموده بنوشند واگر حرارت کم بود پنج یا دیاک شش ماشه یا دیان چهار ماشه کشمش سبز ده تولة داخل سازند واگر زیاده قوی العمل خواهند شربت ورد دکمر چار تولة فلوس خیار شنبر وخیرهٔ بنفشه هریک سه تولة وهلیلهٔ زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست وگاهی برای دفع غفوت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع مطلق ست وعمل زود تر گردد ودرهٔ سنای مکی نه ماشه وگل نیلوفر شش ماشه اگر حدت نباشد جایز ست **ایضاً** که در حال لینت طبع توان داد شیرهٔ برزشک پنج ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ برفه شش ماشه شیرهٔ تخم خیار چار ماشه در عرق صندل وکیوژه هریک دو تولة عرق کاسنی عرق بارتنگ هریک چار تولة گلاب آب لیمو وسرکه آب لیمو هریک یکتوله برادوا شربت سیب شربت انارین منقع شربت بهی شربت ترنج شربت غوره هریک یکتوله داخل کرده بارتنگ چار ماشه پاشیده دهند واگر حرارت زاید باشد قرص کافور قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چار ماشه سوده همراه دوا دهند وبرای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند وگاهی شیرهٔ دانهٔ سیل سه ماشه اگر گرمی کم باشد تخم ریحان بریان چار ماشه پاشیده دهند **شربت فواکه** که جهت فساد خون وتب محرقه وبائی وحرارت کرده وقی صفراوی واسهال مراری نافع ست ودر مرض حصبه وجدری که با غلبهٔ صفراویت بهمرسد بسیار مفید ومعمول عناب بلسب دانه سماق انار دانهٔ ترش کشنیز خشک هریک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل وعرق کاسنی هریک نیم طل شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نصف نماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود آب هندوانه آب خشکار آب سیب شیرین هریک ده درم عرق بید مشک گلاب هریک بست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند داخل کرده بقوام آرند واگر آب آلو وآب حصرم وآب ترهندی

هم اضافه کنند تو تیر گردد **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که جمله علاج ارباب جایی بائی تخفیف و تقلیل مواد است و این بفصد و اسهال باشد و لازم ست که در ان ایام بدون باستفراغ کنند پس اگر مادهٔ غالب دموی بود فصد کنند و اگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند و بدانکه تبرید خانه ایشانرا صلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه باین طور کنند که گرداگرد فواکه و ریاحین باردهٔ و برگ شجر باردهند و لخالخ و نضوحات معمول از فواکه باردالرائحه و ازکافور و گلاب و صندل بکار برند و در خانه هر روز چند بار بپاشند و خصوصاً گلاب و خلاف و نیلوفر و اگر در خانه رشاشات آب باشد بهتر بود و اما اصلاح هوا عقریب ذکر کنیم و بر ایشان که استعمال کنند قرص کافور و لوب باردو آب رانب و رائب مسکه گرفته و گلاب که در ان بصل ترش خوشبو حل کرده باشند و ایضاً سرکه آب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار بکار سخت سود مند ست و اما اندک اندک گاهی بهمچنان حرارت کند پس اگر امر متمادی گردد تا مکنه شراسیف بکشد و دست و پا سرد شود و بیداری و اختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و بست شدن بنظر آید انرا استعمال بوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چاره نباشد و چون استمها ساقط گردد غذا بزود رنخورانند زیرا که اکثر کسیکه بزود رنخورد ان دلیری کند و بقدر بخورد طبیعت او بطعام اقبال نماید عود نماند پس لابد ست از جبر کردن ایشان بر غذا و واجبست که اغذیهٔ ایشان از ترشیها و مجففات باشد و قلیل المقدار بود بهر انکه اغذیهٔ ایام وبا نیز زود می باشد پس کثرت او از جهت رداءت و ایضاً از جهت استلاء ضرر کند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که تدبیر کسیکه او را تپ بائی بود آنست که اول بدن را از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه بیخ و میوه های خوشبو و بصندل و کافور و گلاب و ریاحین باریحان و بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت اندک گلاب و سرکه آب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند رب خوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی ترنج و رب ریباس و رب لیمو انچه حاضر باشد و اگر ازین هیچ حاضر نباشد سرکه آب بیمایند و سرد کنند و دران قرص کافور حل کنند و یا مصل ترش در گلاب بگدازند و قرص در ان حل سازند و بدست مصل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی قرص کافور سود مند باشد و تشنگی ننشاند آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یکبار گی شربتی تمام بخورند سود دارد و اندک اندک زیان دارد و بر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد و خاصتهٔ بر طعام و اگرچه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد **سعید** گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده میشود و استکثار ربوب قابضه مثل رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب ترنجبین و سکنجبین ساده بنوشند و سعتر کا و اقراص کافور رب ترنج بدهند و تبریز سینه بصندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و رمانیه دهند و از دخول حمام منع کنند و از استفال آب سرد نمایند و از اغذیهٔ حاره و شیریهٔ حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم آب برف بنوشانند و یا مجنبیر ساده و گلاب هر واحد ده درم آب برف حل کرده بدهند و یا قرص صندل هر کدام که باشد یکمثقال با شربت خماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا مزوره از آب غوره یا ترشک یا انار دانه یا سماق مع بیخ مرزنجوش و مغز بادام و اسفاناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بکنند و یا بگیرند آب عصر او با سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یکطل و در انوشکر بقوام سازند و هر صبح سه اوقیه آب برف بنوشند و کبر محلل و رائب و آب آن دو نوع سکه و ورکرده ایشان را نافع ست و باید که تبرید خانه بپاشیدن آب و نهادن فواکه باردهٔ و اطراف اشجار باردشل بید و شاخ نگور و برگ سیب و ریاحین باردهٔ و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چند بار بپاشند و اگر در اینجا سرد گلاب آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا گفته بخوراتیکه مذکور گردد و هر صبح غسل صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیهٔ ایشان مانند ترشیها باشد مثل سرکه و سکنجبین و مصل و مضیره و زرشک و انار دانه سماق و اگر قوت ضعیف باشد با بیخ مرغ بسازند و از استلا و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هر چه محرک اخلاط و مسخن بدن باشد حذر کنند **انطاکی** گوید که اولا فصد و اجبست بعد تنقیه و ملازمت اشربهٔ بارده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حامض و قی تا انکه معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکور در حمیات حاره بعد ازان عنبر فادزهر یا گلاب بعده شربت گل ارمنی یا مختوم و طلا با سپیدهٔ دکه دران کافور صندل حل کرده باشند و پاشیدن سرکه دوینه و آس و بخور بعنبر یا لادن یا طرفا و از مجربات دین تپ آنست که گیاه نسی درم گل سرخ خشک و بست درم گلقند شکری و همچند هر دو گلاب خالص و همه را در چهار صد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیکو گرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند و اگر

اعراض شتاد و شمانیه بادی بست درم خمیره بنفشه یا گل او کتازه باشد یا خشک آمیزند **حکیم ارزانی** مینویسد که هرگاه تب وبائی ظاهر شود بزودی تن را از اخلاط فرزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را لبقوا که و عطریات بارده چون سیب و لیمون و نسرین و غیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا بادهای دنیایه و چون بتروبیح حاجت آید هوای خانه را بسیار کش بجنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هر چند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد و آب شدید البروت یکبار شکم سیر دادن لبجه جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل دکافور سرکه گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن سود مند است و نوشیده نماند که هم جهات درین مرض تقویت دل و دماغ ست و ازالهٔ عفونت و چون عفونت در سکنهٔ الرطوبت زود اثر کند واجبست که از اغذیهٔ رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و لزینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که نخوت شبوهم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت میدهد دل و دماغ را و خشک میسازد رطوبات را و زائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر در باشد و بخور بدرجهٔ اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی ازان نرسد و تنفس خفگی نکند **میر بهاء الدین** نوشته علاج این تب آنست که نقل هوا کنند اولا آنگاه بستور یکه در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا مرعی دارند و عوض مواضع گرم کافوریات اندر تر شیها خورند دیگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قوی پدید نیامده مبادرت کنند بخنک ساختن بدن باستفراغ رطوبات زائده بقصد و مسهل سبک و یا ملین قوی و با استعمال غذاهای ترش و خشک کنندهٔ بدن و تریاق مثل مرغ یکه از آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا سماق بریان کرده باشند و بنیره و کشنیز خشک آنرا آلوده و یا نارد انه کوفته آگنده و خشکه پلاو و دیگر اطعامی دیگر کم رطوبت که تریاق و ترش باز و قرص کافور اندر آنها دادن و اندر دفع بی مسکه نافع بود و هر روز یکنوبت و گل ارمنی و گل مختوم که شربت تر شیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و در تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم کرده باشد اندک بزور طعام باید خورد چنانچه استلا نشود و خلو نیز نماند و تدبیر مسکن و بوییدن تریاقیات بدستور یکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود اعظم تدابیر بود و لیکن گرمیها و خوراست گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدانچه ممکن گردد و طریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و اگر بلغم غالب باشد قیء دهند و اگر صفرا غالب باشد مسهل دیگر فرستند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار و اینها انتظار نضج نباید کشید که مجال تنگ ست و غرض تقلیل رطوبات ست نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف ست فسادی کند و آنچه اعراض بد ظاهر شده باشد استفراغ نتواند کرد و توسل بتریاقیات خنک و معتدل باید کرد و در عین مسهل دادن حال بعد فصد تمام اگر هر صبح و شام مصعور انار ترش یا شربتی عصیر غوره که حتی الامکان بزرگ اندران حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کند بهترین تدبیری باشد **مؤلف** اقتباس میفرماید که اگر غلبهٔ خون یافته شود و باید که اول مرگ با سلیق زرده خون بمقدار حاجت بگیرد پس همان روز و یا فردا صلاح دوسه روز از فصد ملین مبارک در گلاب و عرق بید مشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند و اگر آلو و یا تخمهندی و تربخبین و شیر خشت هم ضمکنند میشاید و مسهل هر گز ندهند و رعایت قوت و ضعف ملحوظ دارند زیرا که هر اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که آندکی از مواد سمیه برایشان ریزد و فسادی عظیم پیدا کند و بمرگ مفاجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را لمحه لمحه بسر کند که حالتیت دران حل کرده باشند یا شند و بعد از تنقیه کردن مطبوعات تریاقات باورده و مربوب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهر حال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم طرخینه گردد و اطراف سرد شوند زود دم زدن و شوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حارهٔ بزرگ مانند مثروذ و لیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پنبهٔ و دیگر گرم کننده بپوشند و لختی بدق را بمالند مالیدنی سخت و جدوار سه ماشه در مسل سه توله آمیخته بلیسانند و بجای آب مالالعسل دهند و سعال شدید پیدا شده بود در روز دوم آن آثار تعاون در همه اعضا پدید آمدی و در روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر میشد و ضعف و بیماری تشنگی و بیخوابی و بیقراری غلبه میکرد با سوزشی و بدبوی دهان و بر روز پنجم دیا هشتم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا بر روز هشتم خیانچه معمولست مسهل میدادند در گذشته ابیر مبتلا بکار می بردند همه علامات مذکوره زیاده میشد و بر روز شمر یا دهم انطباق مرئی پدید آمدی و بعد یکپاس بهلاک گشتی و هر کسی که زود من بیرسیدی بی انتظار روز بحران بر روز دوم یاسوم یا چهارم دل فصد با سلیق و یا اکحل میکردم خون بقدر قوت میگرفتم و بعد پنج شش گهڑی مغز خیار شنبر یفت تولد و گلقند چهار توله در عرق بهار نارنج و گلاب هر دو یک آثار و شربت آلو مسهل نواب علیخان چهار توله در روغن بادام شش ماشه میدادم و بجای آب گلاب عرق بهار نارنج و گاو زبان و قت شام

غذا خشک گیلانی با مربای تمرهندی خورانیدم و صبح زهر مهره بزری یکماشه طبلشیر دو ماشه در شربت سیب دو تولا آسیخته لیسانیدم و بالای آن شیره منعنع بزیره و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه اطعمه اسفیول هر یک سه ماشه در عرق بهار لیموی کاغذی چهار تولا عرق گاو زبان عرق بید مشک هر یک شش تولا برادرده شربت بسه تولا تخم فرنجمشک هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق مری هم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامید و اگر احیانا کسی را انطباق مری پدید آمدی مجوزناری و یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زنخ میگذاشتم و دران وقت زردی بیضه مشک هشت دوعدد در آب باران پخته بقطر شیره کرده با پارهٔ نان رده میداوم و ازان مراعین صحت می یافتی پنانچه قریب بالفصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای کلی یافتند و دو سالی ماند از آخر فصل زمستان هوا لقاحن پیدا کرده مورث تب مطبقهٔ دموی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک میشد چنانچه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علیخان را مع بعضی ندیمان دفعة در سر و گرانی اعضا با تکسر پدید آمد و بعد از ظر تب شدید با غثیان و هذیان عارض شد وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون و افر گرفتم که بیشی انجامید نه همه اعراض مشدت تب پهمان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تب و در دسر خفیف باقی ماند پس من شیرهٔ خیارین و کاسنی و زرشک هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش تولا برادرده شربت عناب و صندل هر یک دو تولا داخل کرده هر یکی را همین قدر دادم و سه نخود از صندل سفید و کاهو کشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کرده من بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در دوغ سایيده بار پهٔ ملی تر کرده نماده و فذا جوزات گاوی و مربای کرنده و تمرهندی با خشکار گیلانی مقرر ساختم و لخنخاز بنوش در بیدی و گل ارمنی و وداغستانی و خصف کی و صندل سفید هر یک سه ماشه آب کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کمنه هر دو احد یکتولا کافور یکماشه تیار کرده بوپانیدم و بر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند

تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا بدانکه در ایام وبا نباید ستان را و اجبست که اگر از خلط فروتنی در بدن باید تنقیهٔ او نماید اما بی حاجت تسکین بهتر از تحریک ست چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت بافت انجامد حجت ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هر چه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع و استحمام و جز آن ازوی باز مانند و مداومت زهر مهرهٔ خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای وبا ست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر پنج با گلاب و گل مختوم نیز رافع مضرت هوای وبا ست و بوئیدن ترنج و فرشکون بر گ آن مجرب ست و بوییدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز دافع فساد هوا ست و بخور موم جهت دفع عفونت هوای وبا نافعست و تبخیر کافور سعد و صندل و سکر عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ نارنج و لیمو نیز دافع وبا ست و بیدگلاب در خانه باشیدن نیز نافع بود و پیش کسیکه پیتا مدام باشد هوای بد با و نمیرسد و همچنین بگلابدشتن سیب و بهی و نا شپاتی و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ نزدخود از اشر هوای وبا محفوظ دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور دریونج و طرفا مجرب ست و کذا بخور عنبر و شم او خوردن ترنج و نارنج و سرکه همه مجرب و پیاز مشهور النفع ست و اگر پشم آنها باشد در تقول گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و بخور کردن جسد خاصیت عظیم دارد و بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن در ین ایام نفع تمام دارد

شیخ الرئیس میفرماید که اصلاح هوا بحسب اصحاب نه یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحاء مرضی آنا آنچه بحسب اصحاب او عرض دران باشد که تخفیف هوا و منع عفونت آن کنند بهر چیزیکه باشد پس اصلاح بخور عود خام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و میعه و سندروس حلیت و علک و قرنفل و علک البطم و لادن و عسل و زعفران و سکر و سرو عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و اسپل و ورج و شاهانک و باد ام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات ترکیب میدهند و در نجاه سرکه و حلیت بپاشند و اما بحسب اصحاء مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس مساج و طرفا و ریباس نمایند و بابد که تبخیر همین را بکنند و واجبست که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او از هر وجه از قلت غذا مائل بتخفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و نه حمام و ناشره و ترشی ها هرگز نکنند و اصلاح هوا بدانچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بجموضات کنند و تقلیل آن نمایند و لیکن لحم را استعمال کنند در جموضات پرنده و لحام و قرابص و مصوص مرتب بسرکه و غیر آن از سماق و آب غوره و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصا کبر در سرکه پرورده و حلیت با لخاصیت نافع ست و منع عفونت میکند و انچه از وبا خلاص گردانند استعمال تریاق و مثروديطوس قبل تاثیر وبا و حدوث حمی ست مع سائر تدبیر صواب از اغذیه وغیره و دوا معمول از سیر و جزو و مخروطین و هر یک بمجوز هر روز ازین قریب سیکدرم استعمال نمایند که این نافع و باست **ابو منصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و باد بر شب و روز دوام نماید و ریح

بقیه تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا

جنوبی دران بکثرت باشد و یا هوا اندران در اکثر کدر غبار ناک غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم ست که مبادرت بتنقیهٔ بدن از فضول اخلاط حار طیب کنند
خاکر و انجا ادنی دلیل خوان باشد فی الحال قصد نمایند و لحظه دران توقف نکنند و لحوم و شیرینی و نواکر طیب و حلوا و حمام و اغتسال آب گرم و شراب مزور ترک نمایند
و اگر از لحوم چارپایان ناشد بچهٔ مرغ و دراج و بره و بزغالهٔ معمول بسر که بخورند و در اغذیه با کاسنی رسر که نمایند و روب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب
سکنجبین شکری ترش نمایند و لزوم مجلسی که در وازه او بسوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدای حذر کنند و اگر در آخر تابستان حرارت شدید باشد
و خریف شدید پیش کثیر الغبار و طبلی المطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب بیاشامیدن آب نکنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیه در اثقاب و صوم و مداومت
گرسنگی و تشنگی نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق لشکر و آب برف خورند و از اغذیه مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج با ب بسیار و ماء الشعیر و نوشند
و خصوصاً ابدان حاره یابسه و اشکنار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیهٔ مبرده نمایند و قیلولهٔ در مکان سرد لازم گیرند پس اگر درین زمان بسیار مردم
و بهائم مریض شوند و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسیکه مریض شود بسرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و لب و سوزش و تشنگی
و سردی دست و پا یابند و قی کنند و در اسهال مادهٔ بد مختلف براید باید که از ثمرات و بقول که دران فصل پیدا شوند و شرب آب که بظاهر زمین ایستاده باشد احتناب
نمایند و در خانه تنشینند و از هوای بیرونی نگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مریخ و لک و مه ابوی عفن و بدبات تجویز بصندل و عود و طیب و عود در گلاب
تر کرده و کافور و قسط و کندر و میعه و مسک و مرنمایند یا ریهٔ صندلی بپوشند و بر دروازه پارچه در گلاب تر کرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند
و آب و سرکه ممزوج هر چه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آزاد نافع بود اگر بدن پاک باشد و گاهی خاق در بیخ کرت تمام
در بعض سالها و مع ذلک قاتل بود پس باید که اقدام بفصد سر و حجامت ساقین و اسهال شکم نمایند و هر شب بگلاب که دران سماق تر کرده باشند و بر
قوت شامی و برب جوز غرغره سازند و گاهی سکنجه و فالیج در سر اکثرت نماید باید که تعاهد تنقیه بحبوب مذکوره در باب آشامانند و تمریخ و تطلیس و غرغره و تقلیل غذا
و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که نظر عرضی کنند که دران حادث شود. تمام باید بامداد آن کنند و در فصد گفته که اگر دوای صبوز عفران و مر کرد در قول شیخ گذشت
هر روز در وقت و با کیفیتقال با شراب ممزوج با ب یک اوقیه بخورند سخت سود مند ست و ندیدم احدی را که این دوا در ایام وبا خورد و سالم نماند محمد زکریا گوید باید دانست
که این ادویه در هر حال استعمال نباید کرد در جالینوس گفته که شرب گل ارمنی بسرکه و آب سرد و باران نفع کند و تریاق الافاعی خیلی سود مند ست **ایلاقی** و جر جانی گویند
که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که ردی نگردد باید نظر کرد دران هر روز چند بار عود و مصطکی و چوب گز و غیره که در قول شیخ گذشت بمخی
بسوزند و نگذرند در سر که حل کرده هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر و با بشیه ازان افتد که در هوای خشک بدین سبب دستار افتد که
مرطبه باز دارند و طعام خشکی افزایند خورد و گوشتها بسماق و زرشک و ریباس و انار دانه و خوره و سرکه باید پخت و از عادت مکرر باید خورد تا استیلا پیدا نکند و جلیت
در مزاج سرد تر سود دارد و این جمله تدبیر مردم ستان و تدبیر منع مضرت و باست و باید دانست که در ایام وبا اگر سنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد
مناصفهٔ بیمار را که حفظ قوت او می باید و بدانند که اندک غذای نیک خوردن امید وارتر از طعام بسیار فتن باشد **صاحب کامل** گوید که امراض حادث از تغیر هوا
گاهی بسبب تغیر جوهر هوا و استحالهٔ او بسوی فساد و عفونت بود پس در مردم امراض ردیهٔ متنالهٔ مثل طاعون و حمیات پخته حمله و جدری و غیره پیدا کند و امراض
وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن انچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از شان او ست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوای رد ست
در اوقت و مستعد بقبول مؤثر دران از بن امراض باشد پس اگر حدوث آن املا از فساد هوا ست یا بود چون این حال برای هوا در اکثر اماکن و اوقات و طوفات
بدان حادث میشود لهذا واجب ست که احتراز از حدوث این امراض اولا بفصد کنند بعد بدوای مسهل کز ازشان او ست فراغ فضول حار باشد بعد ازان باستعمال
تدبیر سرد مجفف و باجتناب از ملاقات هوای گرم و مسامت و تعرض بآفتاب و استعمال سکون و راحت در جای سرد و تهویب آب جاری و مکان بلند شمال رو به
و فرش خانه ببرگ بید و مورد و گل سرخ کنند و ظروف که دران مورد کوفته مطیب بگلاب و صندل و کافور باشد بنهند و تفوح مطیب بدان دهند و بخورات با نشه
و تخمیر در مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکه ممزوج دران بپاشند و آب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند

وانخوم مواشی مسن وانغذیه مولد کیموس ردی اجتناب نمایند واگر وبا دران هنگام در کدام مواشی افتد از لحوم آن ماشی اجتناب ورزند بر لحوم طیور مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و کبک و مانند آن بطبوخ بسرکه و عدس و آب انار و آب غوره و آب سماق و حماض و نرشک بوارد معمول بعضی اینها و مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و کاسنی هرروز قدحی نمایند و از حلواء و فواکه شیرین و سریع الفساد حذر کنند و انار و امرود و بهی و سیب چاشنی دار و ترش و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف بنوشند و قریب نهیذ نگردند و بر سیب و برب ریباس و برب حصرم و شربت لیمو آب برف بنوشند و درین باب از تناول گل ارمنی بسر کعمز و بیخ بابونج منتفع یابند و اگر فصل تابستان شدید الحرارت باشد مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با کنجین ساده یا برب غوره دهند و چون اکثر کسانیکه براین خوف حدوث امراض بابئیه بود و صاحب مزاج حار رطب و طفل یا صاحب سن حداثت باشد زیرا که مزاج حار رطب بر ابدان اینها غالب بود پس ایشان را امید باید که استکثار از اخراج خون بفصد و غیره کنند و در استعمال اشیای مبردهٔ مجففه که مذکور شد بیفزایند و بهگی پرهیز از تدبیر و اشیای مسخن مرطب نمایند و گاهی امراض وبائی مملک اکثر در هنگامی حادث شود که چون خریف شدید السموم قلیل الماء عقب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقه و صفراوی که دران قی صفراوی در کف و غلظش باشد پس درین هنگام واجبست که اقدام باستعمال تدبیر مبرد و مرطب نمایند مثل ماء الشعیر و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب و بزوری و خوردن تربوز و مغز بادرنگ و خیار و مورات معموله بالقطف و بقلهٔ یمانی و بیخچهٔ مرغ معمول بعدس و آب غوره و آب انار و روغن بادام و نوشیدن پست چو آب سرد و نبات و مانند آن از تدبیر و از ما سوای این اجتناب ورزند و آیا که فکر کنند باموا ضبیکه درین وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام نمایند بتنقیهٔ بدن از جوف تا فهه آنها مع تدبیر مسخن ملطف که در ابتدای علاج امراض بارده مذکور شد و همچنین لازم ست که هرگاه در مردم غیر این امراض حادث شود تدبیر بچیزیکه مانع آن ارض باشد بتنقیهٔ بدن از خلط محدث آن و ابراد دیدل بمواد موافق آن از اغذیه و ادویه کنند و ایضاً چون این امراض و بائیه گاهی حادث گردد از قبیل بخارات عفنه مخالط هوا مثل بخارات متحالله از مردهای مردم و بهائم و مثل از آنکه دران بقول و فعال که بسیار افتد پس عفن شود و احبست که باوجود از تنقیهٔ ابدان و تدبیر بمضاد مرض حادث در بدن که مذکور شد ازان بلاد و جائیکه دران واقع این افتد جدا شوند اگر این ممکن بود و الا بکنار بالای آن باد که بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و باد سرد آبهای خوش هوا و درختانیکه دران هوا بسیار نباشد و سرکه بسیار باشد و بورد و ریاحین بارده فرش کنند و تبخیر در مسکن بتخورات خوشبو مثل عود و صرف و صندل و کافور و مشک و زنباد نمایند و اگر تبخیر موضع بکنند و سندروس کنند خیلی موافق بود و اکثار از استنشاق ریاحین بارد خوشبو نمایند پس سیکه ارادهٔ خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر بدین مثال نماید حجندی گوید که چون وبا عفونتی ست و هر عفونت را لابد ست که از حرارت غریزی باشد که در جسم رطب فعل کند و این چنان باشد که حرارت غریزی نه بمقاومت آن ضعیف بود فلهذا اشیاء بارد را نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا ماده کم گردد و تاثیر او کم قبول کند و این مثل استفراغات بفصد و اسهال وقی بود و یا بلطفای حرارت غریزی فاعل عفونت و از آن مثل اشیای بارده قابضهٔ قاطعه بود و میباید که این اشیا مجفف باشد تا بتقلیل مواد نیز نفع کند زیرا که اشیای مرطبه مهیا برای عفونت بود بتکثیر ماده همچنین یا بتقلیل و یا بتقویت حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود که در ان خاصیت تقویت و منع فساد باشد چنانچه در تریاق و چنین نباشد چنانچه در حلتیت و در دونج عقربی و مانند آن خصر گوید که تدبیر وبا آنست که هنگام ظهور علامت او قبل از حدوث او مبادرت بسوی استفراغ بفصد و بادویه یا مأمون الافکه خالی باشد بسمیت نفس بسوی آن ادویه تریاقیه باید کرد اگر اسلا محسوس گردد بحسب آن مثلا زیرا که ابدان نقوا از هوای وبائی کمتر منفعل میشوند و تا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا باستفراغ خصوصاً بمسهل اولی ست و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش شکر یا بکنجبین ساده یا شربت حماض بالیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش آب سرد بلکه ببرف نمایند و جماع و شیء منها و فواکه شیرین و سریع الفساد مثل شفتالو و خوبانی و خربزه و آلو و انجیر و توت و هر انچه از زیاد و خلط بر دارات یا حدت و حرارت بطبع الحاق او را استحاله بسرعت حادث شود ترک نمایند و از اغذیه غلیظه و ردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب نو پرهیز کنند و کهنه آن چند

ضرر کند بلکه گاهی نفع کند خصوصًا چون بگلاب و عرق بید ممزوج بود و بران تقلن بمرورات ترش کنند و بر اغذیه بطریقه مثل بچه مرغ و تیهو و دراج بطریق زیرباج یا با آب انار وغیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بخرفه و برجمفحات اقتصار نمایند و صحنای شامیه نافع است و کل حوامض نیکوست و هر اخوشبو مثل سیب بی الم و زعرور و انار و ترنج و انچه سریع الفساد نباشد بخورند و از بقول کاهو و کاسنی خصوصًا بسیار کنند و از کرفس و جرجیر و رشاد و پیاز الا بسیار کپرورده و گذشته و مانند آن اجتناب نمایند و در اب مشروب گل ارمنی بحوشانند و یا بانذک سرکه آمیزند و در مسکن آبس خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب آب میه هر روز بپاشند و طرفا بسوزند بصندل و کافور و عود و لبان یا گل سرخ و غیره تبخیر سازند و استنشاق موهم و بای حاده شاذ بی مرار و مقابر نافع است و قدما بقراط بر زمین سودان و ما عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده و امر کردن بجمع کردن آتشها ر خوشبوداران و غیره گرداگرد شهر و تدخین آن نمود و بدان فساد هوا اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و ازین جمله حکمت اطباء ظاهر شد و آنچه قدما بموافقت آن برای مقاومت و با اتفاق دارند تریاق الاقاعی ست حتی رهالینوس گفته که در وبای عظیم که پریشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانیکه استعمال او کردند و صبر و غیره اجزای او هم است که در قول شیخ مسطور شده نیم مثقال ازان با گلاب و بعضی اوقات تناول نمایند **صفت** شربت که وبا و طاعون و جدری و حصبه را نفع بخشد و تقویت معده و کبد هم زیاده و تقویت قلب و تسکین جوش خون و قمع صفرا و دفع اخوکند و خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب ترشی تربچه و آب سیب میخوش هر دو احد یکچیز و آب بهمان و سرکه خمر هر دو احد یک جزو و مقابل هر رطل ازین مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یکشبانه روز بگذارند پس صاف کرده با هم چندان شکر افزوده شربت بسازند و بر دن آورده ازان آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان ازیک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم ازان بحسب استعمال نمایند **انطاکی** گوید که واجبست تقدم بفصد بعبة تنقیه بحیز یکه مزاج خلط فاسد را غالب باشد و کثرت اکل بقول و تطانی و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و نیز پنهان این همه مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و آنچه متعلق باحکام او و استیفای علاج او ست در طاعون بمقدر گردد و در رزنبست گفته که لازمست بخور بسیه و مقل و فرش در مکان بهورد و فنا غ و شمع بسیار و سیب و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات و خصوصًا چون سال ربیعی باشد **بعض متاخرین** مینویسند که هرگاه آثار صدوث و بظاهر گردد باید که مردم آن بلده مبادرت به تنقیه بدن از فضول و حجامت وقی و اسهال و ادرار و تعریق و غیره بحسب واجب و تخفیف رطوبات باستعمال مجففات و تقلیل غذا و مسکن نمایند لیکن نباید که بمسهلات قویه مصنعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب الملوک و حب السلاطین و سقونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بلینات نهند مغز فلوس بارزن با بادام و بلیله زرد و غن چرب کرده و ترمنبدی و شیر خشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بسترین مجففات است و فم و معده نیز مضرست بلکه باید اندک اندک غذا تناول نمایند بمقدار یکه برزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوء هضم نرسد و فضول بسیار ازان تولد نیابد و از اغذیه نرخوارک رطب سریع الهضم تر مانند گوشت بسیار و روغن بسیار و تنبیلی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و بقول و امثال آن پرهیز کنند و نشستن در گرمابه و حرکت ملایم دادن بهتر از سکون مطلق ست و باید که ملاحظه نمایند اگر صدوث و با از اسباب سماویه باشد لازم ست که در مکان غائر پست سقف بلند در دار و مسکن نمایند و هوای آنرا تعدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجبست که در مکان بلند و صحرای بلند و سیع ساکن شوند و اگر از هر دو سبب باشد دران هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آنست که خانه اختیار نمایند که دران جمیع آب فواره و نهر نباشد و سرکه کرد ان بیاز و سیر پرورده باشند بر سطح خانه و در و دیوار رو تموّ آن اکثر اوقات پاشند و اگر زارج و زراوند طویل و غیره با و بیزنجبر کرد رقول شیخ گذشت مجموع یا پنج میسر آمیه با عسل سرشته تبخیر نمایند و لطوخه ساخته بپوشند و لیکن بجد یکه دخان تبخیر ایذا بدماغ نرساند و بهتر از بوییدن خوشبوها بمارعایت ضد مزاج شخص و هوا چنانچه در مزاج حار طبوب مانند کافور و نیلوفر و صندل و در مزاج بارد طیوب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و جندبادستر و امثال اینها بپوشند و دائم پیاز میسر در سرکه پرورده بپوشند و پارچه اندر آنها کرده پیش بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان بر نیایند و الا سرکه بسیر و پیاز پرورده قدری با خود بسر برند و دائم تخم مرزنجوش تر کرده بدان تر کرده نزدیکی و دهان بران بر دارند و بر بوی در مکان خود معاودت نمایند و هر چه بخورند دران بسیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیه ترش بی چربی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات آن بلد حتی للمقدور نخورند و تریاق الطیین و بر شعثا و فلونیای رومی و شربت کلاوی دهفرحات یاقوتیه و جواهر خطائی و فاذزهر معدنی هر چه میسر آید گاه گاه

بحسب مزاج و لائق تناول نماید و هر روز خوردن نیم درهم از این دوا مفید صبر سقوطری مرکی زعفران کشیری مساوی کوفته بیخته بعسل کف گرفته منعجن سازند ولیکن بنگامیکه هوا سرد بود و سردی بر مزاج غالب باشد نه گرمی که در این مضرست و خود را از غم و هم و غضب محفوظ دارند اگر تشنگی غالب باشد جرعه جرعه آب بیشتر دهند و گاهی بر مضمضه تنها اکتفا نمایند و اگر سر که بمقدار یکه تغیر فاحش در مزه ننماید با آب بیخته بنوشند بهتر است از آب خالص بلکه سرکه بهترین مصلحات آب و نافعترین اشیا در وبا ست و اگر سرکه نباشد آب را جوش دهند و اگر توانند که آب آن بلد و خصوصا آب چاه و حوض و تالاب نوشند اولی ست و آبجاری را چندان مضرت نیست و با وجود این امیر امید دار فضل پروردگار بوده وسواس و فکر و اندیشهٔ باطل را بخود راه ندهند زیرا که واهمه خلاق ست **انتهی** قال الشیخ الرئیس حمیات جاریهٔ حصبه را از جنس حمیات بلغمی شمرده و آن را از امراض عام و بحران ملازم خواند

حمیات الطفال

بدانکه تبها که بصبیان حادث میشود اکثر تب غلظی میباشد بسیط بود یا مرکب و نوع آزا بطوریکه در طریق تشخیص حمیات غلظیه مسطور شد تشخص نموده علاج آن سبکتر از علاج تب بزرگان کنند لیکن طفل شیرخواره را چون تب عارض شود اصلاح شیر دایه کنند تا استعداد عفونت ازان مندفع گردد و نیز قوت طفل بسبب ضعیف قادر بر احالهٔ ادویه و اصلاح آن نیست و غرض ازین آن نیست که آن در علاج کافی ست بلکه این جمله شرائط ست گاهی اصلاح شیر به پرهیز میکنند و ادویه را بالجمله اگر تب دموی حادث شود و طفل را از شش ماه باشد بعد از سه روز نبایدکه سرنماگی لوش او را تر نمایند و قدری خون گیرند و اگر در پنجاه روز نیاید نیز مضایقه نیست و گفته اند که اگر چه اخراج خون از دیگر مواضع معروف نیز سود مند ست لیکن خون سر گوش دواتی تر در ازالهٔ غشی و ضعف قوت بیشتر به رسیده و گاه باشد که خون بعد از سه روز دیر بیرون نیاید و چون گردن گوشهای او را سخت بمالند خون آمدن گیرد و اگر طفل صغیر و موضعه چوان و دموی مزاج باشد بلا توقف موضعه را قصد کنند و استعمال کاما فوز نشاید و از مسخنات به پرهیز فرمایند و ملطفات خوانیچون عناب و خشخاش و شاهتره و امثال آن که در حمامی دموی مذکور شد استعمال نمایند و عناب جوشانیده صاف نموده سرد کرده در شبانه روز نبات نوشانیدن در ازالهٔ تب بطیقه و حصه قوی الاثرست و در انجا که با وجود این تب صداع نیز رنج دهد و از اخراج خون تسکین نپذیرد باشویه کنند و طبیعت را بشافه نرم فرود آورند و شموم و طلای مناسب بکار برند و مبادا که لازم این نوع حمی ست که عرق نمی آید مگر در زکاتب. غافت می نماید و لهذا الاعتراق درین بسیار مفید ست و تدبیر مرقه ایست که گاهی نی تازه و تر از آکوفته بیفشارند و بتدارک سرد کف دست و پای مریض بمالند و بدن را بسیار چها گرم دارند که عرق بسیار خواهد آمد و اگر تب صفرادی باشد بتلطیف طبیعت موضعه بسیار القوا که و دیگر ملینات مناسبه نمایند و اگر طفل تناول غذا نموده باشد قدری او را نیز بنوشانند و الا تدبیر موضعه کافیست و اگر در مزاج موضعه غلبهٔ خون دریابند او را فصد نمایند و جهت تسکین صفرا دکسر حدت آن سکنجبین با عرق کاسنی و خاکشی سنگ بشوی و یا دیگر اشربه و ادویه مسکنهٔ موافقه بخوراند و از اشیای مولد صفرا طفل و موضعه را باز دارند و اگر طبیع او قبض باشد لبشیافات لینه آزارنرم سوده برلب دست و پا تدارک سرد کند بمالند حرارت قوی را فرو نشاند و آب انار شیرین و آب خیار با طباشیر بدهند که سود مند ست و اگر بتعریق احتیاج باشد همان تدبیر معرقه که در تب دموی مذکور شد بعمل آرند و باشویه نیز مفید ست و اگر صداع نیز آن باشد و ازین تدبیر تسکین نیابد با ضمده و اطلیه و شمومات پردازند و بقول شیخ درین نوع تب طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخوراند لیکن استعمال حموضات وقتی باید که معدهٔ طفل از شیر خالی باشد و بعد از تناول حموضات بزودی شیر باو ندهند تا از ضرر تحجین و فساد و سمیت شیر محفوظ ماند و باشویه که در تهای گرم بجهت ازالهٔ صداع و جذب حرارت سود دارد اینست گل بنفشه گل خطمی برگ بید برگ کنار سبوس گندم هر واحد بقدر حاجت جوشانیده استعمال نمایند و بعضی چند تیکوفته و بعد جوش آب هندوانه می افزایند و شافه لینه در تهای گرم بکار برند و سریع العمل ست اینست که گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم سنابیخ درم مترقشقر شیر هفت درم تخم خشخاش یکدرم شکر سرخ هفت درم کوفته بقدر حاجت شیاف سازند و بر دغن بادام چرب کرده استعمال نمایند و اگر تب بلغمی باشد بزنجبیل سفر در آب جوشانیده یا لقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و بعضی گفته اند که این دو ا بعد از سه هفته طفل و موضعه را چند روز دادن فائده تمام میکند و در ابتدا هر با مداد موضعه را آبیکه دران بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس جوشانیده باشند با گلقند بدهند و طفل را نیز قدری ازان بخوراند و آب سرد کمتر دهند در تشنگی اگر تشنگی هیز نباشد و بعد از نضج ماده اگر موضعه را مسهل بلغم دهند مناسب ست و سائر تدابیر و ادویه مجربه که در تب مرکب بیاید هر چه انسب دانند بکار برند و از هر چه مرغی و مضعف معدهٔ طفل ست پرهیز کنانند و اگر تب سودادی باشد و این کودکان را در افتد پس بحجت تفتیح ماده اول موضعه را طبیخ موز منقی و بادیان و اصل السوس و سپستان با گلقند بدهند

او غذا نخورد اب سازند و بعد از انقضای چهل روز مسهل سودا دهند و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذا خوار باشد پرهیز قوی هرگز نفرمایند لیکن از استعمال فواکه رطبه سریع الفساد چون خربزه و شفتالو و بقول شدید البرودت چون کاهو و کاسنی و هرچه پار دیا بس بود اجازت نهند بعد ازان دوا الرطلیت بر ضعه دادن سود مند ست و همچنین دیگر ادویه بحر بزری و چون این تب مزمن بسیار غایت امر قصد دران مراعات نضج مادهٔ ست بار عایت قوت و تا هنگامیکه دران ادویه بر ضعه کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر بحسب انواع مادهٔ سودا وی یعنی سودای طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع بتفصیل مذکور شد و اگر تب مرکب باشد هر چند اقسام اولیسار ست لیکن بحکم کودکان را بیشتر افتد شطر الغب و غب غیر خالصه ست و قانون علاج آنها اینست که در علامات ترکیب آثار غلبهٔ هر خلط که دریابند ادویهٔ مخصوصهٔ آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضج و تنقیه و پرهیز ست بسکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار سود مند ست و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد باز داشتن ضرور ست بلکه آب گرم دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تب کمتر را سود دهد و ناخواه سوده بعسل سرشته همین حکم دارد و اگر مصطکی باریک سوده همچند آن نان خشک سوده بیامیزند و مقدار نخود بهمراه سازند و بعد از طعام کم طفل را بخورانند مفید ست و بسیار باشد که در تب نایرهٔ بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بچند ساعت مقدار نخودی از جند بیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوزبوا قدری بعسل سرشته پیش از نوبت خورانیدن و از آب باز داشتن در منع لرزه سریع الاثر ست لیکن نگذارد استعمال شربت اقلاد و سه نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده ست و میدانند که طفل غذا خوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر توانند کلا دا از نگوشت و روغن باز دارند بهتر و الا هر چه خواهش نماید و شدید المضرت نباشد میتوان داد و زیرا که تدبیر اطفال دوام تغذیه بر خلاف تدبیر بزرگانست و در اکثر امور مناسبت طبع بیمار در صورت ازمان مرض مخصوصا کودکان را در خوراندن اغذیه واجبست و تمکن غذا در هیچ صورت جائز نیست که موجب ضرر و فساد کلی ست **فائدهٔ جلیله** در حمای عفنی اگر ماده و موسم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود بنضج و استفراغ و اگر حرارت تب محتاج بتسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول بتسکین پرداخته بعده باستفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بالعرض و یا استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره و مانند انشاید که موجب غلظ ماده و طول مرض میگردد و اگر ورم سبب تب بود در هیچصورت تبرید مضر دردم ست پس مفتحات و مدرات معتدله قلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکه در تب حادث شود در رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی مبنی ست بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید ماده محتاج اسهال ست و این هر دو در ورم ممتنعتوان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تب باقی باشد مسکنات و مبردات لطیف کافی بود و اگر ادویهٔ قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و الزام اسهال دفع نکرد و الا جرعه محللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل بادارد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن یا دیگر ادویهٔ مدرهٔ باردهٔ و در وقت طبابی فرهنگ گنین و غیره که سید هند نفع میکند

حمای دقیقه

بدانکه معنی دق در لغت لاغر و نزال ست و چون حرارت این تب ماوی و نرم باشد و نزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تب دق عبارت ازانست که حرارت غریبه اولا با عضای رئیسه تعلق گیرد چند انکه رطوبات بدن را بتدریج نافی سازد و این تب بالحسب الانتقال حرارت از رطوبتی بر رطوبت دیگر سه درجه ست و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمه ست که در بدن دو جنس رطوبت ست یکی را رطوبات اولی گویند که عبارت از اخلاط اربعه ست دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیا در بدن پدید می آید و آنچون یافضول باشد همچون عرق و اشک و سنی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن و یا غیر فضول یعنی آنکه از حالت اولی استحاله یافته و اعضا را نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیر فضول چهار قسم ست **اول** رطوبتی که خلط صورت خلط کرده و هنوز قبول صورت عضوی نکرده محصور در گماهای باریک بود که آنرا عرق مشیریه گویند و چون ازان منفصل شود در اعضا حاصل گردد و مغذی بدن این رطوبت ست باستحالات دیگر و سبب بیمار یها بسیار میشود بقبول عفونت و فساد و فجاعت و غلیان **دوم** رطوبتی که با خواه ساقیه گذشته در همه اعضا پراگنده ست بسان شبنم و مستعد برای تغذیه آماده و آن بعینه رطوبت اول ست چون ازان جدا و منفصل گردد

اضافه کنی اصل حمای دقیقه از حمیات مزمنه ست که بعد از دو ماه و بیشتر بر آید و بعد از سه ماه و بیشتر بر آید و بعد از سه ماه و بیشتر بر آید و بعد از سه

واستحالهٔ دیگر باید و این رطوبت اجزای بعضا صل را نیز زوم میدارد و هرگاه که بدن غذا بخا بطبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگوارد و غذا سازد سوم رطوبی است که قریب العهد بجود و نعقاد باعضا گردیده و بحسب مزاج بحد بعضا مستحیل شده نازجهت قوام یعنی غذای آمیخته و بصورت مزاج عضوی یافته لیکن هنوز بصلابت عضو نگشته ازجهت قرب عهد بسیلان و این قابل تر برای تحلل از اجزای قویهٔ اعضاست چهارم رطوبتیست که اتصال اجزای اعضای مقرر صلیکه میگیرد ابتدای خلقت بدانست و این ماده که منی کنان اعضا متکون شده را عضا حاصل ست و لزبطلان متفرق و تفتت بهرسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی محصوره و دوم یعنی رطوبت طلیه روغنی ست که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب العهد بانجا در روغن متشرب در جرم فتیله است و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت ماسکه اجزای مرکبات رطوبی ست که بدان اجزای پنبه اتصال دارد و ازان فتیله ساخته شده پس هرگاه عوارت غریبهٔ قسم اول را ازین رطوبات که اندر عروق صغار محصورست تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن مصبوب در چراغ رافانی کند و کار بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد و این مرتبه اول تپ دق باشد و باسم جنس یعنی مطلقاً مخصوص گردد و در یونانی آنرا اطیقوس نامند و علاج این آسان بود لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعلهٔ چراغ روغن چراغ رافانی نماید و در افنای روغن متشرب در جرم فتیله شروع کند و این درجهٔ دوم دق باشد و بزبول مسمی گردد و بیونانی قارلیموس و مارسموس گویند و ذبول را سه مرتبه ست ابتدا و وسط و انتها و تشخیص این درجه آسان بود لیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبهٔ اول این درجهٔ دوم قابل علاج بود و بسعی تمام و مرتبهٔ دوم کو وسط آنست ممکن العلاج بود بجد و جدی کامل و مرتبهٔ سوم که انتهای اوست مریضی که بانتهای این درجهٔ دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد و خصوصاً چون نوبت بکبی لحم و ظهور عظام بسبب تحافت و خشکی رسد و اگر در قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعلهٔ چراغ چون فتیله در طوبات اصلیهٔ آنرا در احراق شروع کند و این درجه سوم دق باشد و باسم مفتت و مخشف موسوم گردد و در یونانی انجیس و اماطس خوانند و این امکان علاج ندارد و بدانکه گاهی دق گویند ازان مراد جنس حمی دق بود یعنی هر قسم را دق گویند و گاهی ازدق مراد درجهٔ اول از درجات ثلاثه آن باشد بهرآنکه چون هرد و قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و مفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود و یا از اسباب بادیهٔ اسباب سابقه چون حمای بومیه و دریه و محرقهٔ و غیرخالص و غیرخالص و شطر الغب و درم حار سینه و جگر گرده و شانه و امعاء و رحم و سدهٔ ماساریقا و حرارت مشئ معده و جگر و گرده و غیرآن که حرارت بدل یابد و بدواسباب بادیه چون غم و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش ست و لاسیما در سن شباب با مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و چیزآن که دلیل و اگرم کند بغایت زیرا که مبدای دق دل ست آملی گوید که حدوث این تپ ابتدا و در اغلب از اسباب بادیه بود و چون بدین مستعد برای قبول آن بهرسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا قلت و رود ادخذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویه مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قرارت کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط بسبب اشتعال ارواح دماغ آن حدت و تاریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره از استعمال مضادات مبرده و یا بسبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام شدت تشنگی و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از اضطرار او نزد سقوط قوت و قوارتفشی یا استعمال اشیای حار مخش قوت مثل شراب و مارالعسل و دواللسک و غیرآن از ادویه مفرحه و اغذیه لطیفه محاره پس هرگاه بتقلید سند و بدان سوء مزاج حار بود و ران حرارت متمکن گردد و در دق اندازد و یا از سبب قلت تقلیل غذا بود هنگامیکه حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد و باعضا منتشب شود و گاهی دق حادث شود بسبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نماید و احتداد اشتعال آنها زیاده گردد و تب قوی شود و در دق اندازد و گاهی دق بسبب افراط اسهال افتد و گاهی از دشدید مسخن روح شیخ و بعض شراح قانون مینویسند که گاهی حرارت جگر و به و معده مؤدی بدق میگردد اگر حرارت این اعضا بدل متعلق گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هر چند حرارت جگر و شش و معده و هم بذبول میکشد لیکن تا آن حرارت متصل بدل که معدن حرارت بدنست او را نکشد این مرض متحقق نگردد و این مرض از قسم حمیاتی ست که آنرا نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهی دق بعد حمیات یوم افتد و گاهی بعد حمیات عفونت دار و ام دق و اکثر انتقالی میباشد و کثرت که ابتدا عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند خلط مره صفرا آن

مشتعل نشود بلکه لازم ست که حرارت و روح اولاً گرم گردد بعده بر ورایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آنکه سبب بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق حرارت بعضا بعضا سوایی دماغ و اخلاط شوق آنکه در جوف قلب حرارت قوی پیدا شود و بسبب واحد گاهی بسبب دق میگردد و گاهی سبب حمای یوم میشود مثل تعب و هم وغیره اسباب بادیه پس بسبب شدت تعلق او دق حادث شود و بسبب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چوب را بر دود و چه بسوزد و یکی بر وجه تسخین آن دیگر دران و این بجهت تعلق ضعیف بود دوم بر سبیل اشتعال و آن تعلق قوی تر از انست و حمای عفونت و وری بسیار بدق منتقل گردد بسبب شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف فذا دران یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب باطلیه واضده و خصوصاً در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار باشد که اضطرار طبیب در دق اندازد چنانچه در قول آتی گذشت و گاه دق مفرد بود و گاهی با حمیات عفونت دار مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و مدس و سبع ست بهر آنکه درین حمیات احتیاج استفراغ بسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول مرحله المعرفت سهل العلاج ست بسبب دشواری شناخت آن و رابطه الاشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحای اشفته ست از بجهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار خاصه آن و بسبب سهولت علاج آن قلت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در اخر آن بسهل المعرفت صعب العلاج ست بسبب آسانی معرفت او و ظهور خشکی اعضا و غلبه یبوسه بر بدن و صلابت و دقت نبض و غیره علامت مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر ست و آخر و بول البته غیر قابل علاج ست زیرا که اعاده رطوبات منویه با وجود سقوط قوه تنها غیر ممکن ست بامکان عادی **انطاکی** گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بسوی اعضا تجاوز کند حتی که در رطوبات اعضا بسبب حرارت مشتعله درین تبخیر کند چون برای چراغ روغن نفوذ کند استخوانها بار یک شود و موت رو نماید و ازینجهت بعد تمکن لاعلاج بود و قبل تمکن آن بسهل العلاج پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر با عضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً آنها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی باقی اعضا بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود فطعاً لاسیما در کسانیکه مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس بسوی قلب متعدی شود و بعد آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق ست بقول اصح بلکه قائلین بتقدیم دماغ تصریح نموده اند که تب قلب مخوف تر ست پس این قول اجماعیست و اختلاف کرده اند در انکه متشبث بر باغ اولاً مخوف تر ست یا متشبث بکبد بقرائط و اتباع و درازی و سبیح ابوالفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و تختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هبر و دفریق بر ند بسبب خود تا استدلال نموده اند و ما تا حال ترجیح احدی درین مسئله منقح نشده و از شیخ الرئیس چیزی درین باب ندیده ایم و بداند که اقسام خلط نه شت گونه ست چهار از ان اصلاً معروف نه ست و چهار آنست که در قانون آنرا بر طوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس الا جرم این تب چهار قسم شد بحسب هر دو رطوبات ثانیه اول تشبث بر طوبتی که در عروق ست و آنرا دق مطلق گویند دوم تشبث بر طوبتی که در عظام ست و مسمی بعضو یبست و اول بزبول موسوم گردد و سوم آنکه متعلق بر طوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب با عضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا را بر انحصار دق درین سه نوع اند و ابن خیر را دق نفتت نامند و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله ست و چهارم دق نفتت ست و آن تعلق تب بر طوبتی ست که از اعضا گویند و او آنست که تماسک جوهر عظام بدانست و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مخففات و جماع خصوصاً بر طوبت معده ست و آنرا اسباب آن طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش دران و خطا در غذا یا در زمان او یا در مقدار او ست و گاهی از ورم منسد بسبب صبر حرارت افتد قدما کثرت تعلق اشیای حاره یابس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و آرایس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و آر صناعت گرم مثل آهن گری و آنرا کثرت تعرض ایضاً او در زمستان مبنویسد که تب دق حرارتی ست که از اعتدال تجاوز کند حتی که با ستخوانها و طوبتی که در انهاست بتدریج متشبث گردد و اول او را در مطلقاً و ثانی او را ذبول و آخر آنرا نفتت گویند و اول آن مدرک نمیشود مگر با بر نبض ایا مستولظ نفس خود را زیرا که هرگاه غذا را بهضم شروع کند این تب مشتعل گردد چنانچه هنگام ورود در روغن چراغ روشن میشود و اما باقی اقسام اصل الا در اکست زیرا که ذبول بدن را تخلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون با خر رسد آواز باریک شود و چشم و بناگوش فرو نشیند و فاخیانا کج گردد و این تب یا از ترتب عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب و یا تخلیط و اغذیه و ادویه واقع شود

دقلقانی آن ممکن نبود دگاهی ابتدا گاه حادث شود چون هم وغم وکدر افراط نماید و دق شدید تر از روی خطر آنست که با بس مزاج دلاغر از دمثل ملک حجاز بفصل گرما حادث شود ابو منصور از جالینوس نقل کرده که ابدان صفراویه بیخفته یا بسته مستعد برای وقوع در حیات اند بهر گاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت وسهر و جماع اسراف کنند در دق افتند و اگر حیات دق و ذبول نزد حریص در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حیات قویه یا طویل الدت شروع گردد دق نعیش ردی باشد و چون عجلتی یوم آغاز کند آن دق مبتدی غیر مستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مؤدی گردد و ایضاً جالینوس گفته که ذبول و دم کر سبب آن ورم رد و نه تولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول انجامد گردد دیده ام که سبب آن ورم مری و شانه و گرده و ورم طحال و ورم ساریقا بود و بهر گاه از این طرق الامعا و درازی مدت آن تب آهسته پدید آید و معلوم شود بسببی از اسباب که ذکر شکی در دل و نواحی آن تولید کرده است حکم باید کرد که تب دق ست و چنین گفته اند هر تبی که یکهفته بماند و آهسته و لازم بر یک حال بود نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته بالای ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند سخونت پذیرد و جمیع گوید حمای دقی که از اسباب سابقه حادث شود آن از ابتدا ذبولی بود و اینچنان از اول گویند و چون زیاده شود از ذبولی بدل نامند **طریق تشخیص** تب دق و اقسام آن هر گاه تب حادث شود و سه روز یا زیاده دوام کند و منقطع نشود و قوی الحرارت نبود و باری چیزی از اعراض حیات حاره مثل تشنگی و قلق و گرمی خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و ضربان و صداع و بدبوی اول و عظم و اختلاف نبض و لازه و غیر آن از اعراض تابع حیات عفنی نباشد و دران فترة و نوبت پدید نیاید و مع ذلک حرارت ساکن ملایم دائمی قائم بر یک حال باشد مگر عقب غذا بهر وقت که بخورند اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تب حمای دقی **و ایضاً** نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ثابت بر حال واحد و بول مائی بود تب آهسته و لازم باشد و بهر گاه دست بر بدن بیمار گذارند سخت گرم نبود و در تلمس حرارت کم از حرارت سونوخوض و غیر آن از حیات خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن تر باشد و چون مساعتی دست بر بدن ماند گرمتر نماید و بقوت و سوزش بسیار نرساند و مواضع عروق و شرایین گرمتر از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود حتی در حمای لازمه و فترة کند چنانچه در تب دائره و بسیار از اوقات حرارت سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوء مزاج تفرق و مستوی شده ست و مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده مشتد گردد و نبض قوی شود و اندکی سیل بعظم نماید چه طعام و دق مدقوق بهتر اگر دو عن در چراغ باشد که روشنی آنرا مدد دهد و چون تب از غذا زیاده میشود لهذا جهال الطبا از غذا منع میکنند و مریض بالکلیه میگرداند و این از دلائل قویه این تب ست از نجاست که بعضی الطبا برای امتحان این تب گفته اند که صاحب تب را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان یابند که بعد طعام او را دائم تب زیاده میشود و چهره او سرخ میگردد و نبض او منظم و سرعت میگیرد بی شک آن تب دق باشد و اگر چه بعد تناول غذا در سایر حیات لاحاله اشتعال و تغیر در احوال رو مینماید اگر اضطراب حرکات طبیعت واجب نماید لیکن هر تغیر و اشتعال دق و دیگر تبها فرق بسیار ست و آن اینست که در تبهای دیگر بعد غذا فزایش و طول نوبت تب و تکسر و گرانی اعضا و سردی ست و پیوا اختلاف نبض زیاده میشود و در دق هر چه ظاهر شدن تب هیچ نباشد بسر طبیعه باد دیگر تب مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال سائر حیات بعد قضا غط نبض نباشد و نه براد دار معلوم بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال پدید آید و اگر بول را تشخص نظر کنند و بهنیت دران محسوس گردد این همه دلائل درجه اول باشد و بهر گاه این در چه بحد ذبول نجاذب کند صلابت نبض و ضعف صعب و تواتر آن زیاده شود و خصوصاً اگر سبب قوی در دق اولا ثابت شود تحلیل نشود تواتر او بسیار باشد و همچنین بسرعت میگراید و نبض از تقسیم معروف بذنب الفار گردد و آن نبضیست که بتدریج در اختلاف از نقصان بسوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و این بهتر آنست که طبیعت جد کند از اذیت خلاص یابد پس نظر طبیب باید و از صفر برای طلب تسهیم بنظم منتقل گردد بعد ازان ضعف غلبه کند پس بصفر انتقال نماید و همچنین تسهیم نبض قلب الفار دکتاب نیز اعلم تفصیل اتم و اشتمال ذبول که یا دردم باشد اگر از شرب شراب حار بود بدل ذنب الفار نبض مسلی باشد یعنی در وقت مثل مسل بود بسبب افراط تحلیل خراب رطوبات را و اعراض ذبولی مثل ضعف نبض و صفرا و بسیار باشد بدین زیرا که بدین حملت ندید بلکه بهلاکت سوق کرد و بالجمله ذبول دبنیت و سوب چون صفات محسوس ظاهر تر شود دلیل اندکی غلیظ گردد و چشم غائر شدن لاغر گیرد و مریض لاغر شود و گوشت او نقصان پذیرد و بر جلد او خشکی و چهره او لاغری رو نماید تا که ذبول بر تبه اول باشد علامات مذکوره نیز کمتر پدید آیند و چنین زیاده تر میگردند تا که بمرتبه دوم رسد و ما دلم که بعقیده او گوشت دخوان و تازگی در وقت باقی بود و استخوانها گوشت پوشیده باشند و نبض

زیاده و دقیق مصلب نباشد و علامات مذکوره قوی مستحکم نگردد امید صلاح و رجای علاج قائم بود و در اکثر اوقات مریض لایق مرض زائل شود و هرگاه ذبول با نهایت رسد غور چشم استاده و چوک خشک چشم کثرت پذیرد و سراستخوانها از بر عضو و از چهره بلند و ظاهر گردد و صدغین فرو نشیند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی از جلد و چهره برود و بیان ماند که بر آن غباری افتاده است یا از آفتاب سوخته و بر داشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم پنکی آلود و لیموشیده و بغیر خواب بود و بینی گودن بارک شود و گوشها تنگ و کوچک و زرد گردند و حنجره بلند شود و استخوان سینه ظاهر گردد و آواز باریک شود و عروق ظاهر و خالی از خون نماید و موی در اثر گردد و پیش افتد و کتفها برافراز د و شکم لاغر بود و به پشت بچسپد گویا که جلد خشک ست که کشیده شده و بباوی جلد سینه بکشد و هرگاه از درجهٔ دوم تجاوز نماید و بدرجهٔ سوم رسد و هیئت در ذبول پدید آید و خشکی بدرجهٔ رسد که گوشت همه بدن تحلیل رود و موی بریزند گیرد و ناخنها منحنی و متقوس گردد و بجز نوشت و استخوان هیچ نماند پس امسال ذوبانی عارض شود و عنصر فنا بگذارد و طمع در صحت او نباشد زود بمیرد و الا طاکی گوید که هرگاه ذبول بدرسه انتقال نماید ظهور حرارت کم گردد یا معدوم شود و نبض نیکی گردد و قارورهٔ رقیق صافی و ناخنها سبز نماید و از آن رائحهٔ منخنف الصدر کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و ساعتها دقیق گردد و لمس خشک شود و نفس تنگی کند و سرفهٔ خفیف ظهور نماید و اگر مرض و ادراک امسال باشد در دران خون آید بیمار روز چهارم بمیرد و الا در روز هفتم زیرا که اذ و بان سبب تخفیف سرعت کند و گویند که از علامات و است کثرت سپیش قریب موت و تغیر الحق تعلیم این همه که مسطور شد از دلائل دق مفرد بود اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفنیه آنست که باوجود دوام تب نرم منوبت عفنی مشتد گردد و از قشعریره یا لرزه هم خالی نباشد اگر مادهٔ تب عفنیه خارج از عرق بود و ایضاً با بهر تب که مرکب شود از اعراض خاصهٔ او توان دانست و نیز از دلائل ترکیب او با تب عفنی بقای حرارت خشک بعد آخر خط نوبت و بعد عرق وافر ست و زیادتی در ذبول و سخافت نسبت با تکاک حمای عفنی واجب کند و در هیئت در ذبول و بر از بعد اگر دق ظاهر و تب عفنی خفی بود تضا غط نبض واقع در ابتدای نوبت بران و لالت کند چه مثل این تضا غط البته در دق هند و غیره موجود بود و بدانند که گاهی دق متشبث بمعده ابتدا نماید پس خراج جگر بسبب مجاورت معده فاسد گردد و تبی قدمین در آن رسد و شود و بعد از آن [illegible] کثر الاکات مدقوقین از اشتباه ایشان به باحیان لشقه بود زیرا که جمال اطبا آن را لشقه گمان کنند و معالجهٔ دق ابطال آن باید از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی بسط یابد و علامات انتقال حمای دق در سجنت حمیات یومیه گذشت و بقول شیخ از دلائل انتقال حمای یومی مسوی تب دق کشت [illegible] حرارت در روز سوم ست و در اکثر حمای یومی بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و هرگاه تب از آن مدت تجاوز کند و علامات اسی [illegible] ظاهر نشود بلکه تا روز سوم استمرار و استداد نماید آن دق باشد و بقول جرباقی هرگاه حمای یومی از سه شبانروز در گذرد و علامات مذکور ظاهر نشود و حرارت از آنچه اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از آن شود آن تب واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دانست که حمای یوم دق منتقل گشت. **علاج** اگرچه دق بعد استحکام علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه بحمای لشته میباشد اما اگر طبیبی بصلابت و دقت و تواتر بعض در زیادتی حرارت جداً غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و یا قرص کافور با تخم بید یا مار الخیار یا مار القرع دهد در صورتیکه حمای عفنی با تب دق مرکب نشود و معدهٔ مریض ضعیف نباشد داد ن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر و شتر بسیار مناسب ست و اگر سرفه هم باشد خمیرهٔ خشخاش مثل آنکه در علاج نزلهٔ و سرفه مزمن گذشت با قراص مذکوره آمیخته باید داد و یا اندرین تب گاه فواره از چهار سرخ تنها گاه با طباشیر گاه یا مروارید گاه با قرص طباشیر گاه فوری چهار با شه یا زعفران سبز سوده چهار سرخ یا لعل سرخ سوده چهار حبه خمیرهٔ مروارید با خمیرهٔ گاو زبان یا شربت نیلوفر آبستنه بخورند یا لایش شیرهٔ خرفه تا دو تولد یا لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو شربت نیلوفر و شربت تمرهندی و حماض خمیره بدهند بالجمله تقویت و تبرید در ین تب پیش نظر باشد و اگر امسال شریک بود قابضات چون طباشیر گاه با شه و گاه قیصوری چهار سرخ با شیره با رتنگ و رب بهی بدهند و اگر تب عفنی با تب دق مرکب شود امسال بزنجبیل کنند مثلاً گل بنفشه نیلوفر عناب سپستان خیار شنبر گاو زبان ا سکی خبازی شب در عرقیات خیسانیده مغز فلوس تمرهندی تخم خربزه گلقند و روغن بادام داخل کرده بدهند و شیرشت برای اخراج صفرا نیز اضافه میکنند و در علاج تب دق بهر نوع تبرید و ترطیب نماید یعنی با شیر یا آب الیان و هیوا و اطلیه و تمر خود آبزن حمام و غیره و بعض ادویهٔ بیروشل که فوراً باعث تخفیف میشود و همچنین بعض اشیای مطبوخ مثل شراب موجب تسخین میگردد. پس باید که

کافور با دو یه مطبوخ مخلوط نموده بخورانند و همچنین شراب آب مروج کرده وقت بحضور غذا دو یه هند و در بین تب مرحیات و مفتحات معده اصغر ارکنند و ادویه مطبوخ آب جوشانیده
اندران نشینند پس هرگاه بیرون شوند رخص کند و بتمام بدن بمالند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و بشویا بی گوشت بزه یا جوجه مرغ و بیضه ان ابرو
و آش جو غذا سازند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیم پخت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و شکمین و تیز و گرم و گرسنگی و غم و غصه احتراز
کنند و در مساکن بارده و مهب باد شمال و کنار آب مسکن سازند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که در ترتیب دق مستعمل ست بگیز گلوی سبز برابر حضت نیم پخته بقدر یکتولچه
شب یمانی آب ترکنند و جمیع آب زلال آن گرفته با نبات شیرین ساخته بنوشند و بدین مداومت نمایند که مجربست و اگر سرفه هم باشد چلپنج ماشه اصل السوس مقشر نیم کوفته با گلو
بخیسانند و همراه تریاق الزراد استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیره خیارین یا مغز تخم کدو بقدر هفت ماشه نیز با آب زلال آن اضافه کنند دیگر تخم گاو زبان بودانه
کوفته پخته یا قند سوده برابر ادویه مذکوره بقدر حاجت بدهند و بعضی اوقات طباشیر دست گلاب فروزده نموده و نفع این دو سرفه دق بهیچ دست و حمول حکیم بقاخان
دیگر شیره تخم اسفناخ در دوق مجوب نوشته و شیره مغز بادام با شکر نیز نافع و دیگر گوش خرز اشر طاز زده پنج یا شش قطره خون او با آب باران آمیخته بنوشند و غذا از شیر
باشد همچنین سه مرتبه کنند گویند که مالیوس را شفا میدهد و دیگر گویند که نخورانند حیض نزنیکه اول بار او را حایض آید طاز الرا حمای دق آید طاز الرا سل و خصیه ست و با کی نماند که اثر
مردم خانهٔ آنها بمرض دق مرده باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه اتفاق قضای میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن چهارهٔ آن فوراً آن شلوار بند را
در دیگ خانه بسوزند انشاء الله تعالی بازماندن مرض کسی را مضاحب آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجربست آبزن که در حمای دق بکار آید فایدهٔ عظیم و تبرید نمایان دارد قشر
گل بنفشه مشحی شیر جوشانیده تخم خطمی بر گ کاسنی برگ بید برگ حنا بزی تراشه کدو و تراشه ترنج و تراشه خیار تخم کاهو برگ آن برگ خرفه برگ اسفناخ جملها بر جزا نیها
سیر آمیده در آب بسیار بجوشانند و مریض را دران بنشانند لیکن سر بهوا بیرون از آب باشد و آب نیگرم بوده بعد بر آمدن و نشف بدن بروغن بادام طبخ چنین کرده
و خشخاش فغیره مالش بدن سازند و نزدیک اطبای هند آبزن از شیر بز باشیاده گاو مفید ست و بدن را بدان مالش کرده باشند حب شفا برای بدوق
و سلول و نزلات حاده و تقویت قلب حذاد نجربات حکیم ملوخان مرواریدسوده یکمثقال شکر یکمثقال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یکمثقال تخم خطمی
سفید یکدرم کتیرا مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم بنفشه بابونه فرنشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر ربالسوس سرشم ها جنبر السوس سرشم ها شب هر یک دودرم
کافور قیصوری یکنیم دانگ افیون عصیر زعفران هر یک نیم درم کوفته پخته بلعاب بهدانه سرشته جهاسازند بقدر نخود شربت بیخ صد و دو گرد مزاج بسیار گرم ربالسوس یکدرم
و عنبر نیم درم کنند بهر شست حب کافوری کبابه تبرید نافع و شنونت سفید و سرفه را دافع بزر البنج نیم ماشه افیون یکماشه گل نیلوفر مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه
هر یک دو ماشه طباشیر ربالسوس تخم خرفه کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته پخته بلعاب اسپغول جهاسا لقدر نخود
سازند بهر جمع هفت حب یا شیره تخم خرفه دودرم و شیره تخم خیارین دودرم ربالسوس یکدرم با شربت نیلوفر مکرر بهر مرتبست دوسه روز نفع بین میکنند نوع دیگر حب مشفی
و محرقه و بوقت لیت طبع نیز مفید بست مروارید زهره صندل سفید گلاب سوده هر یک یکمثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بیان صمغ عربی بریان تخم خشخاش سفید بریان مغز هر یک
بریان ربالسوس هر یک یکدرم زعفران یکدرم بزر البنج افیون هر یک یکدرم کافور نیم مثقال با شربت انجبه نیمه پخته بلعاب صندل شیره تخم خیارین هندوانه الیصفا از ملوکان
کرمجوب با تخلف ست ربالسوس تخم خلمی گل ارمنی هر یک دو درم صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه صندل سفید تخم خیارین
گل گاو زبان کل کنار هر یک یکمثقال مغز بهدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یک دانگ افیون یک طسوج بلعاب اسپغول سرشته جهاسا لقدر نخود سازند شربتی وقت صبح صد دانه
و شام سه عدد با شیر خرفه و آب سداب یا عرق گل کافور داله حکیم علوی حب کافوری تالیف مدالله حکیم علوی جالی برای امراض شدید الحرارت و حیات حلاوه و تبرید قوی کبابه سال باشد هر یک کافور قیصوری نیم
مثقال طباشیر مفید مروارید نه مفته صندل سفید کشنیز مغز تخم کدو هر یک یکدرم و مثقال مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهره هر یک یکمثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ عربی را در عرق صندل
حل کرده با نخود و بیضه پخته و انچه نوشتنی ست کوفته پخته مجموعی بنا نیکو سرشته جهاسا لقدر نخود سازند شربتی یک مثقال با انچه مناسب باشد و دانیکه بدوق و سرفه معمول آب
عنب الثعلب سه عدد مروق هفت تولچه شربت نیلوفر دو تولچه آب دوق افزایند و هر روز یکدوتولچه آب دوق افزایند و هرگاه سرفه غالبه لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شربت بنفشه
یکتولچه ماشه اضافه نمایند باز شربت سابق عجاز افزایند و روز بروز یکدو ماشه گلقند دو تولچه در عرق بادیان هفت تولچه مالیده صاف کرده دهند تبدیل رفع درد آب چهار هفت تولچه شربت بنفشه

دو توله خاکشی شش ماشه بجارخیرو خشخاش سپید و بدوقت شاهم خیرو مذکور همراه لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شربت بنفشه خاکشی بعده قرص طاق کافوری تخم خیرو آمیخته
همراه آب خیارشنبر شربت بنفشه خاکشی اغل کرده بخورند و آب خیار یکیک تولا افزوده تا دوازده تولا رسانند بعد ازان اگر دست و پا و رم کنند باز آب مکوه مروق همراه قرص مذکور و شربت اسحاق هندی
ایضاً برای تب دق و ضعف جگر و سرفه طباشیر صمغ عربی اشه یکسان شربت بزوری باردا آمیخته همراه شیرهٔ خیارین یکتوله شیرهٔ تخم خشخاش سه ماشه در عرق مکوه
برادرده شربت انار شیرین یکتوله خاکشی شش ماشه داخل کرده بخورند **ایضاً** برای دق و سرفه و زحیر لعاب بهدانه لعاب بیخ خطمی عرقیات نبات بارتنگ گرانمایه فشوده چهار تخم
درعرق عنب الثعلب جوش داده سرب بهدانه و بادام داخل کرده تخم خارشنبر سه دانه بروغن چرب کرده خوارانیده بنوشانند بهنگام دانه بیرون آیند سفوف الطین بیخ اشیر غن
چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب بیخ خطمی شیرهٔ تخم خرفه عرقیات رب به بارتنگ تخم مروارید شاهدوتب قریب دق بعد اسقاط حمل
هفت ماشه خیرو خشخاش غوره بهدانه سه ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی پنج ماشه مراب جوش داده صاف کرده شربت بنفشه خاکشی اخل کرده بنوشند
چون در بعض صفرا تواتر معلوم شود سپستان موقوف کرده شیرهٔ مغز بادام مقشر تخم کاهو اضافه کنند بعده چون طبع نرم گردد رب به بارتنگ عوض شربت و خاکشی کنند و وقت
شام لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس و ماشه در عرق گاوزبان برادرده رب به بارتنگ اخل کرده بنوشند و قرص سلطان کافوری مرتب سازند **ایضاً** برای دق مزمن
باتب خلطی که کاسنی سبز مروق شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه در عرقیات و شربت بزوری باز شربت موقوت کرده بارتنگ افزوده بنهند و برای تقویت جوارش آملہ مرتب سازند **ایضاً**
جهت مروق قرص طباشیر کافوری چهار ماشه سوده بگلقند دو تولہ سرشته بخورند بالایش شیر برنج و سیر نبات دو تولہ بنوشند اگر حمای خلطی باتب دق مرکب نباشد شیر خرفه و روغن آب
ریواس والامنوخ **ایضاً** اگر جوان بکربنت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد و هر روز یکدانه بهدانه سال نیز آمیخته سفوف ست گلو گاوزبان صمغ عربی طباشیر هر یکی و ماشه طلای
چهار ماشه کوفته بیخته بارتنگ مسلمه ماشه آمیخته ازین مقوف بقدر نه ماشه همراه لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ عرقیات ده تولہ شربت خشخاش
دو تولہ تخم ریحان شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حامله صفراوی و نزلی فراخ و حرقت بدن و دست و پا بعد غذا شیرهٔ مغز تخم بهدانه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه
درعرق عنب الثعلب و تولہ نبات یکتوله خاکشی شش ماشه دهند روز دوم شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند و بجای خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانه تخم کاسنی شش ماشه
اضافه کنند پس اگر ضعف بسیار و نبض دقیق بعده طعام نرم خشک نزاله بسوی حلق متوجه بود حمای عفنی همراه دق نباشد برای تطییب مزاج و تسکین تپ گدائی شیر بز
یا سیر نبات یکتوله خاکشی شش ماشه چندروز دهند باز همراه قرص طباشیر چهار ماشه سوده بشیر بز دهند و شیر بز سرفه را بس نیز معمول است **ایضاً** برای دق آب روز
شیر بز ممزوج بخود باز نیم پاو شیر روز کنند و یکدام هر روز بیفزایند تا بیک دام هر روز کم کنند تا بنیم پاو رسد لیکن خاکشی چهار ماشه پاشیده خورده باشند و پرهیز دوا نشکنند
کنند اگر در یکبار فائده نبیند چند بار همچنین فرمایند و بکاهند و الا موقوف سازند **دوائیکه** برای دق معمول اهل هندست سبوس گندم دو قدح آب شب تر کنند و صبح صاف
کرده از یکدام کلوی بز نر دوده مدروز غلطان و نصف مغز کرنجوه در همان آب شیره کشیده ازان بچه گذرانیده همچنین سه هفته بنوشانند **دواء المسک بارد** نافع خفقان و خشکی حار
دق و سل مروارید ناسفته کهربای سمعی مبسد لبر سیم مقرض هر یک دو درم طباشیر سفید غنچه گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید تخم خرفه هر یک چهار درم مشک خالص دو دانگ
بدستور مقرر مرتب سازند با نبات مقوم سه چند اده بشربت خیار یکدرم تا یکمثقال **نوع دیگر** برای دق که امسال باشد مشک کافور هر واحد یکدانگ صندل سفید بگلاب سوده مروارید
کهربا مرجان زهر مهره آملہ طباشیر گل سرخ پوست بیرون پسته زرشک کشنیز مقشر بریان گل گاو زبان نشاسته بریان هر واحد یکمثقال دم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل بنفشه هر
تخم خرفه بریان دق نقره هر یک دو درم قند سفید دو چند شربت حب اللس یکچندان سوده بستور مرتب سازند **سفوف کرده** دق مسل و امسال باشد مسل سرفه خشک کهنه که با حرارت مزاج بود
همراه محلوست کثیر اسفید چهار نیم صمغ عربی دو نیم دام مغشاه اصل السوس هفت و نیم ماشه مغز تخم خیار مغز تخم سرده مغز تخم ترنج هر یک سه درم و نیم کافور نیم
سیر صندل سفید دو دام پخته قند سفید شش دام پخته سفوف سازند و اگر سیمین جرا معجون سازند نفع زیاده کند **ایضاً** برای دق از بیماض الدم حرم کثیر اصمغ عربی طباشیر هر یک
پنج ماشه سایسه سه حصه کنند و یک حصه نهار با شیر بز که تازه باشد **ایضاً** برای دق سرفه خون هم آید مجوز بست گلو طباشیر کشنیز مقشر هر واحد دو درم
صمغ عربی دو الاخوین قاقیا کثیر اگر با بسد هر یک یکدرم سفوف سازند و یکدرم ازین در دو تولہ شربت کدو آمیخته بلیسند **شربت مرکب** با سفوف سابق بعمل می آید عناب پانزده دانه
بنفشه گاوزبان تخم خطمی خارا جوی هر واحد دو درم تخم خشخاش مویز منقی اصل السوس مقشر هر یکدرم چهار درم سپستان بست هفت عدد سپاه دشان بیخ انجبار یکدو سر برادہ صندل

هر واحد سه درم قدری سفید نیم رطل شربت نیلوفر فریم طل شربت مرتب سازند **عرق کافور** از والد حکیم علیخان نافع سودمند برای حرارت یبوسی دقی و عرقها و گل نیلوفر گرده تازه باقلمون از هر واحد یک قبضه برگ کاهو کنب بید برگ کاسنی جوشانده شقال گل سرخ دو مثقال تخم خرفه سه نیم من تخم خربزه سه نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک دو مثقال عرق بید مشک نرگس نیلوفر عرق بید ساده هر یک یک من گلاب دو من بسته و مقر عرق کشند در وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بست مثقال سوده صافی کرده دران بگذارند تا حل شود بدان بگذارند و دیگر حکیم مجروح وزن گل سرخ یک اوقیه کدو تازه نیم من صندل سفید دو مثقال و عرق بید مشک و عرق بید ساده هر یک دو من ست و گل بید شاهتره گل گاوزبان گل بید مشک هر یک یک اوقیه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو تخم خربزه گاو بشقه هر یک ده مثقال عرق کاسنی دو من آب بقدر ضرورت عرض برگ کاسنی تخم خرفه و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر مرقوم ست **نوع دیگر** کدقوی تر ست کافور پنج درم برگ کاهو کاسنی پونه مجنون و بابونگ و فاکشی همه شیر هر یک چهار تولہ کنب بید نه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی خشک خیارنی خشک خلمی کاهو شنبلیله هندی هر یک دو تولہ صندل سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک چهار تولہ کنب بید نه تولہ گل گاوزبان گل نیلوفر گل بابونگ و فاکشی همه شیر هر یک چهار تولہ کنب بید نه تولہ

طباشیر هریک یکمیر درم تخم کاهو سیر درم مغز تخم خربزه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو معدوم ربالسوس یک مثقال کافور یکنیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند **مقوی طباشیر کافوری** نافع جمیع تپ دق و حمیات محرقه و مسکن تشنگی کافور کبد هم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خربزه تخم کاهو گل سرخ صندل سفید هریک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **مفرح دیگر لولوی** از اخراج ملوخیان که برای تپ دق و سل و خفقان حار و حمیات محرقه مفتیکه بالاسهال باشد و آبهای نفث الدم و سل سال زرد و کبدی و دفه دانی مجرب است مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش سفید تخم کاهو تخم خربزه قشر تخم کهر بای عنبی ربالسوس غنچه گل سرخ هریک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی سبد محرق هریک یکمثقال کافور قیصوری یکدرم زعفران ابریشم مقراض هریک دو دانگ کوفته بیخته آب بادرنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص** مجرب جهت تپهای حاره دق که بالاسهال بود مروارید ناسفته زبرجد سایسیده هریک یکدانگ طباشیر گل اغستانی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم خاص بریان گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست بیرون پسته حب الآس دانه هیل هریک دو دانه نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو کشنیز مقشر هریک یک دانه خرفه قشر بریان صندل سرخ صندل سفید هریک چهار گوفته بیخته بشیره برگ بادرنگ اقراص سازند خوراک نیم درم ماء الجبن **قرص** ماء الجبن زهر دهانوی تپ دق و دموی صفراوی و اخلاط محرقه و سرفه جاره و تهیب خمار و ضعف قشگی نافعست طریق ساختن آنها نیست که یکنیم خیار و یکدرم تازه و از سر کار و چند جا بزند پس مثل زردپا آرد جو که مخالست آن بقدر یک انگشت باشد گوفته در تنور بی که شدت گرمی آن فرو نشست باشد بدارند تا بریان شود صبح از تنور بیرون آورده گل ختمی ورد کرده سرآزاد بریده بیفگارند ماء الجبن بریده مصلح مفرده همراه شربت نیلوفر بدهند داول روز از هفت قوله شروع نمایند بعد از ان یکیک درد و قوله هر روز اضافه نموده تا یکرطل رسانند چون باین مقدار رسید واشرع الاقه که مقتضی وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاده باشد بیخ بر جگر سر فرو برده بکار برند و پس از ان بدستور هر روز کم کنند و دو اد ان چهل روز زیاده و کم موقوف بر رای طبیب است و باید دانست که ماء الجبن مستحیل بصفرا میشود پس در سوداوی مزاج که خوف استعمال دارد باشد باشربتی مناسب استعمال نمایند و جائیکه سرفه مانع استعمال تر شی باشد سویق جو بی شکر و نیلوفر برای اصلاح آن نیکوست و ماء الجبن را در نسبت بماء القرع زیاده دارد و زیاده جمی را نفخ میکند و تسکین صفرا نمیشود و ماء **البطیخ الهندی** بیشتر از تربوز جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته اند که مثل آب کدو تسکین بصفرا میشود لیکن فقیه چند جا حمی دق که تپ راه او تپ صفراوی بود آب کدو باشربت بانفشه استعمال بصفرا استعمال کرده آب بادرنجبویه گفته و باعث از دیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آنکه آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث ازدیاد حمی عفنیه نگردیده تسکین حدت حمی دق نموده بطریق استعمال مقدار شربت و اشل ماء القرع ست و صاحب قادری گوید که نا یکهفته از ابتدای تب نگذرد تا استعمال دهی بود و گر نه اکر طبیعت اثابت جائیست که ماده را خام کند بخشد جهت تفتیح سده و اعدار بول و بیرقان و مواد محترقه و امانت هضم باز هندی جهت مواد صفراوی جهت حدت و شکستن حمیات و اشل آن جهت تپهای حاده مدر نفخ غلط روی الکیفیت که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و ملطف تیز هضم و در طب بدن و مضر سپرز و سدد بارد و مصلح او گلقند و سکنجبین و اشال آن و تربوز بزهر چند شیرین تر و بهتر طریق گرفتن آب او آنست که تربوز کاردند مغز او را نرنجند تا آب از ان جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند **ماء اللحم بسیط** که ضعف قلب و تپ دق را نافع گوشت فربه و سخ را بچوبی جدا کرده و ورق ورق نموده در آب شیرین بپزند بحدیکه بگدازد و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق نشاسته را گرفته بعینه ادویه مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار شاهده نمایند اگر بطریق دیگر در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته آن را نفع آن نهایت یافته حال شود **معجون راحت** که در مرض حاره حمیات و تپ دق معمول ست و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنرا بارها آزموده و خطا نکرده و ندیده ام که حمیات حاده را بعد دیده و قدیم را قاطع تلمذ سیاه دق را کرشفای تام می نماید لیکن اگر مدتها سوداء تمییز نیافته شود خوف ایذان او م اسلا فائده نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی طباشیر قاقله صندل سرخ و کباب هر واحد یکدرم در صندل سفید تخم شاهتره بیخ انجبار مغز تخم خیارین مغز تخم هندبانه مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هریک سه درم آلو بخارا هفتی حب الآس تخم کاهو تخم خرفه صمغ عربی ریشک گل سرخ ربالسوس هریک چهار درم وزن جمیع شش درم تخم کاسنی کشنیز مشک هریک هفت درم مغز بادام کلاب بید مشک هریک هشت دانه پخته ربالشیرین هریک ده دانه پخته نبات سفید دوازده مثقال آب کدو تازه آب هندبانه هر واحد یکعدد آب عناب بست دانه ادویه خشک کوفته بیخته روب آبها و نبات را مقوام آورده آمیزند شربت **یک مثقال مفرح** بادرنجبویه و قرص بنفشه گلاب سوده طباشیر گل سرخ تخم خرفه مقشر بریان کشنیز مقشر بریان بسکدانه هر جمع

مرواريد سوده گلاب آبپوست بيرون پسته گل نيلوفر گاوزبان بهمن سفيد هر يک سه درم تخم خيارين مغز تخم کدو شيرين هر يک دو درم زعفران کافور هر يک دو دانگ ورق نقره يک عدد قند سفيد سه چند اوزن و اگر صفرا بسيار باشد صمغ عربی بهاء الصمغ هر يک دو درم احد يکدرم مغز تخم خيارين مغز تخم کدو شيرين هر يک دو درم زعفران کافور هر يک دو دانگ ورق نقره يک عدد قند سفيد سه چند اوزن و اگر صفرا بسيار باشد صمغ عربی بهاء الصمغ هر دو

اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر آبادین تب بغایت شکم باشد این قرص بهند صفت آن خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز هندوانه هر یک
هر واحد شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض اگاقیا قبرسی هر یک سه درم نشاسته دو درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم یا ریک سائیده بلعاب بزرقطونا قرص سازند بوزن
یک مثقال با آب سیب و آب امرود آب بهیدانه و بعد طلوع آفتاب آب آب پاسپت چوکه دران اندک حب الآس و قطعات پنیر تخته باشند و بران صمغ عربی و گل ارمنی
بقدر حاجت انداخته بنوشند صفت قرصیکه تب دق را نافع ست اگر بادی باسهال بدل گیرند مغز بهیدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی
و شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سرخ تخم حماض کهر یا حب الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد دو درم عدسا با ریک سائیده با آب پنیر شسته قرص سازند بوزن یک مثقال
برب سرو و آب سرو آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش قشر بریان یا خیچه بدهند و اما مکسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شود و ضعف
الا بحالی نرسیده باشد که دران صحت امکان نیست ایضا تدبیر نکند پرواز ندهد و سحرگاه قرص کافور یا بادرنگ شیر خربزه یا شیر زنان که کف آن از نیشه دور کرده باشند استعمال نمایند
اگر با وجی تب قوی حاد نباشد بعد ازان در آزمین نیمگرم در جای معتدل یا در خانه اوسط حمام قریب در دروازه بنشانند و اندک اندک مکمک دران نمایند پس بیرون آمده در آب
سرد شیرین در آیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیمگرم باید بعده روغن بنفشه خالص بدن مالند و اگر روغن آن بعمل نیاورند روغن بادام تازه باشد بعد ازان
اندک صبر کرده طعام شیر برنج خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت با زاعادهٔ دخول آبزن آب نیمگرم کرده دران بنفشه و نیلوفر بپوست کرده و پوست خشخاش و جوشانده
نیلوفر و گل بابونه تخم خطمی و بغ بازی و برگ کاهو وجی العالم و مانند آن جوشانیده باشد ربا یکرده دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین سیاب
سرد نباشد تا از ان بدن را تکلیف رسد و فراشکند بعد از آمدن بجای خارج شده بروغن بنفشه و نیلوفر الش کنند و پارچه پوشند و غذا بیچوچه مرغ یا تیهو یا ماهی با دام قرصی
و غیره از اغذیهٔ سریع الانهضام سازند و از غذا متلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسرعت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد جریره که بسرعت
هضم گردد استعمال نمایند و ازین جریره دیرین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بست درم نا قلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد
هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب پنیر تا پخته گردد صاف کرده آب کرده بران انداخته باره یگر خوب بپزند بعد به آب آن صاف نموده بوزن چهل درم
ازین آب بست درم آب انار بیخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان سپیده بقدر حاجت دران شکسته از چهار ادقیه تا نیم رطل ازان بنوشند و اندک صبر کرده غذا
نشینند و بدستور صبح دوان عمل نمایند و هرگاه ازان خارج شود معده خالی بود و هر چه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده متخدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار
و شربت خشخاش که مذکور شد بنوشند و اگر تب قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر تازه بجوشانیده بنوشند و اگر در ایام حرارت و تب ظاهر باشد نزدیک شیر نگردند
و روغ گاو بدستور یکه در سل مذکور شد بخورند و بر سینه قیر طی مصر وضماد کنند و اگر در بعض اوقات طبع قبض گردد و خیار شنبر و تخم کبین و لوف اجاص یا آلو تازه یا قوصی شربت
بنفشه تر کرده و بمانند آن بدهند و لازم ست که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض سمّ موم ست و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین بشربت حب الآس بدهند
و صمغ عربی و گل قبری بدهند یا قرص طباشیر قابض که مذکور شد باشد بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در شمار این مرض نافع ست صفت آن
مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قبری هر واحد کنیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر تخم حماض شاهبلوط
هر واحد دو درم صندل سفید کلیدم کافور نیم درم همه را با ریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند دانیک مثقال تا دو درم بر آب آس تخم زندو بدهند که بران کمک سوده انداخته
یا بزور کوفته معمول باشد قشر بریان طوع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غلاسازند شاهبلوط و غیره از عود کنار تشک سوخته و هرگاه امر صاحب
این تب بذبول سودمی گردد و بمیس بدن و جفات او مستحکم شود و رطوبات فانی گردد و تازگی حیات ازان بر دو دران طلی سودمند دارد و بشفای او سبیل نیست لیکن بر حال
منزوا رست که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند بر بدن شیر تازه هنگامی که معده شیر باشد نطول سازند و اگر ممکن
باشد که در آبزن شیر نشاند بعد آنکه از آبزن بیرون آیند بر بدن او آب شیر برن کرده دران تخته شیر نیلوفر خوش دلوده باشد بریزند بعده روغن بنفشه خالص بدن مالند
و قدری انجیر سپید با کیان و در یا و تیهو کوفته کرده دران قطعه سیب شامی دهی بوداند کی شراب انداخته باشد و اگر خواهند عوض او چینی قطعه عود خام نازند و شور بای آن بنوشند
و با ماء اللحم اگر گوشت بز نخاله که چک نبچه مرغ آب سیب دهی سازند عود اند کی کمک دران آمیزند که این حفظ قوت او نماید ماء اللحم باین نوع سازند گیرند گوشت بز نهد یک

دق کنند و در دیگ سنگین اندانته قدری گلاب بچکانند و سر دیگ پوشیده زیر او آتش ملایم کنند و چون آب بگذارد و ظرفی صاف کرده بگیرند و گوشت را با زبر آتش گذارند و هر چند که آب بر آید آن را صاف کنند و گوشت را بشفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پاتیله اندانته بچوشانند تا چون ترکر دو قدری نمک و کشنیز آسیخته استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کند از ان منع نکنند در وی هیچ خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور بیفزایند و مقطعات صندل و حب الصندل و گلاب و کافور نگیرند یا زند و در مسکن باحبین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل بنفشه و گلهای خوشبو که بیدمشک گرما باشد حوالی اطراف پرآب سرد و خالی خوشبو کنند و مسکن او چنان باید که در آن ادخالی آید و گاهی برچهره او گلاب سرکرده پاشند و باین حالت تدبیر کنند پس او باشد استعمال نمایند زیرا که از ان اندک مدت حیات او دراز خواهد شد و دوت بسوی آن سرعت نخواهد کرد و انشاء الله تعالی شیخ الرئیس متعرض آید که علاج دق تدبیر و ترطیب ست و هر دو احد ازین هر دو تمام میشود بتقریب اسباب و امراض اسباب او یعنی خوض و تخفیف و گاهی سبب یکی از ان هر دو سبب ضد دیگر میشود و مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تخفیف میگردد و آن ضد تدبیر ترطیب ست ماند تدبیر بادام و قوص طباشیر و امثال آن و ایضاً گاهی سبب ترطیب سبب تسخین میشود و آن ضد تدبیر یست همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز می نماید پس لازم ست که رعایت این امور نمایند و هر گاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد بآن بیس لیدهم او آن را پیش از پس از ان چیز که دران قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر و شیره خرفه و لعاب اسپغول و مانند آن دهند و همچنین اگر حاجت به ترطیب قوی سر زند افتد مثل ماء الرمان و شراب لازم ست که او هی را پیش یا عقب آن چیز که دران قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه هر یکی را نخم خرفه و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق حدوم یا الم در عضوی باشد معالج او اولاً واجب بود در هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود کسی را که تب بسیار باشد او را ماید پس واجب ست که ابتدا نماید او را قراص کافور مانند آن در کسنجبین و قوت دهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر و مدت با سرطانات اگر از ان کراهت نکنند یا جلاب یا آب انار و نیز در خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و تدبیر چه و چه است که معلوم شده او را شربت میره مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمده میره مثل صندل و گل ارمنی با آب برگ کاسنی کاهو و خرفه و میره مرطبات از موم و دهن بنفشه و آبهای میره مانند آن و تبرید هوای که در سرما و اگر احتمال آن کند بسبب ضعف مزاج پوشش خفیف بران کنند زیرا که تبرید هوای او بهترین اشیاست و مثل پوشانیدن لباس که بصندل دکافور رنگین و بوبا کرده باشند و اشعام چیزیکه دران گل سرخ دکافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان بران گلاب پاشیده و تبخیر بعرق و محاکم کنند و لازم ست که وضع اضمده بسیار سر و را بر اعضای قریب از اعضای تنفس طول دهند که گاهی او بفشرد آواز مضر عظیم سماند و واجب ست که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از هیچه غضب و حزن و غم و اندوه جوع و عطش طویل احتناب نماید و بر ایشان واجب بود که اضمده و میره خوشبو استعمال کنند که آن حاضر النفع اند و خصوصاً بر سینه و قریب او و سر که کرده باشند و دران قبض نباشد زیرا که قبض باوجود احداث تخفیف قوت دوا را زائل میکند و باید که مدام تبدیل دهند تا دواگرم نگردد و بدن و قلب را گرم نسازد و بام امراض شدت تبرید او نیز آگر سرد بسیار کند چنین نیست که عضو را ضعیف کند و چون قریب با عضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و خیره را تحدیر نماید و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و قتیکه بر مرطب منجمله آن اندیدینه و فاکهه یست و آبزیات و مروفات و ضماد و نشوقات و سطوحات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض فوکرادویه میره برای مدقوقین که بر ایشان غالب باشد یا با سرطانات امام مرطبه از آنها پس جمیع آن غذائیه ست یا آنکه بران غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ با سرطانات از جمله سرطانات باید که دست و پای آنها بکنند و دمها و حالا پیش آن بدور کرده آب سرد و نمک و خاکستر سرمتربا یا زیاده بشویند تا پاک و صاف از بوی بگردد و بعد از ان ماء الشعیر بپزند و مثل روغن گاو و رقیق همچون آب مثل آبهای بقول مذکور در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول و امثال در سرکه تخفیف شدید و قوت تحلیل ست پس اگر سبب ست از چیزیکه مقاومت هر دو خصلت یعنی تخفیف و قوت تحلیل نماید مثل آبهفتن او آب بسیا یا بسیفی مرطبات ملینه چون لعابات بنفوشه و شیر خرشک کرده اگر چه باوجود ترطیب او سبر دباشد حتی که قوی تبرید او را فضیلت بر تبرید مروغ گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بچوتپ دیگر نباشد و دماغ او فضلی صبا بصفوت نبود و لازم ست که از بستن شیره و عده حذر کنند و آنچه منع بستن آن کنند شکست ست چون خوف حدوث صفوت از شیر گردد اسهال برقی خانید و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و دران ایام معالجه بقرص کافور طباشیر و آب خولنجان آب انار سیب کنند بعد ازان عادت شیر کنند و گاه آرد یه بهر دو که دران ترطیب نیست مثل اقراص محلوم یا عنی قرص کافور و قرص مهند بارد و مثل این قرص طباشیر ست

فوائد الطب

صفت آن طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سرخ ششدرم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر کدام باهر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم باین سیاق نیکوست

ایضاً قریب آن با تنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش دو درم مغز تخم کدو دو خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بهدانه تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد نیم درم رب السوس دو درم بلعاب بزر قطونا قرص سازند و آما مرخات و اطلیه و ضمادات مبرده و منشوقات و معوطات بر زبده همانکه سابق معلوم شده و بستون مرخات بروغن کدو و خشخاش و نیلوفر بپزند و بنفشه هست و اما فرش سرد مرطب آنست که محرک بود از ادویه مگلاب پاشیده و یا کتان از جنس آنکه در طبرستان میسازند و میان او پرا از پنبه مسحون مثل پنبه و پشم نباشد بلکه از جنس کتان محلوج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از چرمی باشد که دران آب پر کنند و بران دوخته بنجی باشد که آب بنسبط گرداند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش آب و مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد و مرطب مثل بید و جی العالم و بقول طب دیاجین بارد مثل گل سرخ باشد و ایضاً برگ شجر بارد و شاخهای زمه انگور و مانند آن **ذکر ادویه مرطبه** برای مدقوقین اما انچه باید برید باشد ذکر او در ذکر ادویه مبرده گذشت والحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر مروغ در کیفیت استعمال آنرا بیان دهام و در استعمال مروخات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل و مبس سعده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر بز نیست و بعد ازین شیر بز نیست و باید که علف او از حشایش و بقول بارد رطب باشد چنانچه معلوم شده و آنها خصوصاً شیر خرقطع دق نماید اگر از اقالیم باشد و شیر باکی نیست مگر آنکه معفونت واقع یا متوقع بسبب مادهٔ حاصله در بدن باشد و شیر بزهای صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع ست و شیر زنان از پستان مکیدن موافق تر از حلب شیر باست و قانون در نوشیدن مروغ نیز قریب آنست و اولی آنست که ابتدا اندوه درم کرده تا سی درم رسانند و زیاده بران نباید اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید بادی مخلوط سازند و اگر بمقدار مذکور در ابتدای تشنج یعنی ده درم رسانند و آن کسی درم باشد زیاده نماید مختار اند بشربطیکه قوت بر هضم او اعانت کند **واما آبزن** پس از فصول آنست که نیکو گرم باشد و حرارت بسیار در ان نبود سعد نک دران قوت بقول دشقوریدس مبرد مرطبه بود و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جالینوس است که آبزن را تخار گرم باشد و اگر از استعمال آبزن بارد مانع نبودی بران اشارتی نبود و ممکن مانع ازان ضعف ابدان ایشان ست و سخافت آن و ما در ابتدای مراجعتشان بسبب عدم سخافت گاهی آبزن بارد شفا بخشد و اما ضعیف البدن را گاهی آبزن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد وا صعب کند و معالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود اگر ضعیف تر از ان باشد خوف وقوع آن از تبرید آبزن دقیق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد و لکن آن شخص را با وجود وقوع حادثه دران زمانه موت بطی مگر در دگاهی با وجود آن مدت مدید زنده ماند و بسیار باشد که نقل او باین دق نیکو تر باشد و اما اگر او را در ان زمان آبزن سرد صواب تر آنست که ابتدا با آبزنی نماید که آن اندک گرم باشد و بسوی بارد معتدل البرد که احتمال آن نماید مدرج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه المرء یرد و مخالفت در مزاج دفعهٔ میسر باشد و ایضاً بدن با آب گرم استفاده شیء بفرهی متحمل بارد می نماید اگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم ست که بر رفق استعمال نماید یعنی مدت طویل بدان کشت نماید تا سقوط قوت بتحلیل محفوظ نگشته و اگر آبا شیر وده ساعت قبل از آبزن تناول نماید صواب بود و اگر تقدیم آبزن بعد دو شیدن شیر سود کند تا مجاری غذا را فرو گرداند بعد ازان ماء الشیر و مانند آن از اغذیه مرطبه بخورند بعد ه زمانی بران صبر کنند بعد از آن آبزن استعمال نماید تا انبساط گرده و نیکو باشد و بعد آبزن دهلم مالش بدن برو غنهای سوزشی و روغن بنفشه خصوصاً معمول آنرا روغن کدو و همچنین روغن نیلوفر بود و روغن کدو بسازند اگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل تر سرد بود اندک که احتمال آن کنند نقل نماید بعد ازان روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش و روغن تعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد تر داخل شوند نیکو باشد و این مدخول در آب سرد بحسب احتمال قوت باشد و بتبدیج دران تا آنکه آب سرد تر رسند باک نیست و بهتر بدن او قات این صنعت بعد هضم طعام ست و اگر ممکن نبود که بعد آبزن گرم در آب سرد تر بکند کار دشوار نیاید بتبدیج پس آن از جهت علاج بالغ تر ست و از جهت خطر شدید تر و خوفناک تر آن آبا هستگی درجه خطر کمتر از درآمدن مریض یکبارگی اندر آنست و لکن در ضعف و لیکن بر دوست بقدر بود ست آب تابستان باشد که آن باین نمیگرم و شدید البرد بود و اگر تقدیم دو شیدن شیر بر اعضای او نماینده اگر ضعیف نبود و ایا آن ممزوج باب گرم بود اگر ضعیف باشد بعد ما آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن در وقت شدید البرد طیب بود و الا بان جید بای دوشیدن شیر زنان مرطوب بست و الا نعم ست که از پستان بدوشند و اولی آنست که وقت خواب مالش برو غنهای مذکوره بر همه بدن و مفاصل کنند **واما حمام** مدقوق را در دخول او در صحت نیست

حلب کلان بن قرشی فاضل آن ایشان سلطنت وجود بطلیموس گرفته اصطلاح مطلوبی دعوی کرده اند

الاعلی چون تبخیری باشد که عرق نیاورد و نه گرم کند و نفس را تغییر دهد پرسید آب و از هوای او گرم تر باشد و حرارت آب او نیکو بود و نیکو کند و در مسامات نفوذ کند و اندا تر سازد و عرق نیاورد و محلل بدن و موقوف ماده مهیا بعفونت نباشد و خصوصاً چون این مادهٔ مهیا بود طعام هضم نشده باشد و دران وقت نخست حمام نیست بلکه واجب است که حمام در هنگامی کنند که اراده منبسط شدن موضوم از حمام در بدن باشد و دران بث طویل کنند بلکه بسرعت بیرون آیند و بعد ازان چیزی از مرطبات غذائی و از حریفا که آنرا نفوذ کند و معمول از جوشانیده و چون مدوق بلد حمام تشنگی عارض شود و مارالشعیر و مارالرائب و شیره خرما تسکین آن نمایند و لازم ست که ادخال ایشان در حمام پس از خروج آنها نبوی باشد که بادی بالقعب سد قدر مواضع دیگر بدین فصول و ادویه ایم و ازان امکنی اعادهٔ یکنیم که بدل ما یتحلل معمول که دران فرش نرم گسترده باشد بسوی حمام بروند حتی که دران جا تا اول حمام بر بستر پس مضرج نم نفقل کنند از انجا حمام را صالح بود و دران خانه یا در خانهٔ او سط اگر گرم نباشد لباس خود بکنند و دیگری ازان در خانه لبث نکنند مگر بقدر نقل از محفه و انفاس قلیل و بقدر آوردن لباس بعد ازان در خانهٔ سوم که شدید الحرارت بود داخل شوند و بدان بقدر احتمال خود برای آنچه ازین مقام نمایند نیست انچه اطبا گفته اند در دس بهتر آنست که آنجا در خانهٔ او سط معتدل باشد و پس هرگاه بعد آنچه ازین معتدل آنجا در مفارقت کنند بمندیل یا بقوچیه دوته بپوشند و بفرش و محاذه خود نقل کنند و عرق بنادیل نشف نمایند و در عین جالنوس و فذاوهند

در تتمهٔ اصحاب دق

تفرق غذا بر ایشان واجب ست و یکبار بشکم سیر نخورند و بهترین اغذیهٔ ایشان ماء الشعیر چوست و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره ازان نباشد و روغ گاو کو آن کثیر الغذا ست ترک کرده و ماش و کدو و انار فواکه مهذبه ست و اگر باقبال طبیعت و شهوت حاذق و قوت معده احساس نماید بخوراندن پنیر تازه بی نمک باک نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیره با خوشبو بکشنیز تر مطبوخ بمثل ورنج و تیمو ضایقه ندارد و گاهی اصلاح پیشود بعد غرغره کردن شوربا بنوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و گاهی بخوردن بعضوصات انجکم زراح و تیمو و کبک و بچهٔ مرغ و بلاذ و تریش یا قوبص حاصل از بیخ بنفشا و تخم بقه جاجی اگر دراخلاط اقوی هضم باشد دخل مخصوص قویست برای ایشان نافع و مقوی دماغ و این حال است و گاهی نزدافراط ضعف زیاد اللهم فلوط بشربت فواکه کاباد و تریش یا از زرده بیضه کنجشک و گاهی ضعف شدید متلاشی گردد و احتیاج افتد بخوراندن آب گوشت ماخوذ از اصلاع بزغاله بنمک اندک که آنرا مدتها جوشانیده باشند و بچندین آن آب سیب و مثل هشتم حصهٔ آن شربت بجای آبی بران ریخته باشند و دیگ گرم نهاده فواما آب سرد کردن بسیار شدید البرد نباشد در آشامیدن ادویهای نباک نیست مگر آنکه مانعی باشد و این مانع یا دوم شکم و جهاب باشد و یا دوم بدن باخلاط عفن یا اخلاط عفن موجود ممتلی بتضیع باشند و علامت نضیع ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضیع ظاهر بود بشرب آب سرد عفونت کمتر باشد و چنین اگر دق انتقالی از سرسام یا برسام باشد دران منع نوشیدن آب سرد اغیر آن اولی ست زیرا که دق چون وارد شود بر امراض مضعف قوت داده و حتی در مبدل اعظم و محک ست بر ضعف، قوت مادهٔ گردد و پس هرگاه دق را با وجود اضعاف نوشیدن آب سرد مطابق شود ضرر در جنس دیگر از دق افتد و آن مشارکت این جنس ست در میزمحالف آنست در حرارت و بدرستی و دون بدان شود خوف دق الموت محل این ست که هرچند غرغرهٔ ایشان باطل شود و چندین آب بسیار سرد مفرط گاهی ایشان را در حال سرکند و حرارت غریزی اعضای اصلی نهایا فاسد کند و گاهی در دست ایشان سرعت نماید یا بقدر یکروز دق را تعجیل نماید و شخوخت ایشان را سرد

در تدارک احوال تابع دق

از انجمله غشی ست و تدبیر آن از روی تفصیل بتقویات و مفرحات ذکر کردیم و آن اجمالا اسهال ست و لازم ست که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که دران خطر عظیم ست و اندمعالجه او اولا اینست که مادهٔ الضعیر ایشان آب پست انار دانه زند یا دوجوبرای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس کهرجوش کرده و خل انگبین و یا خمیر مطبوخ بسنگ گرم یا آتش تنها تا آنکه بایست او برود و خصوصاً با جاورس و این قرص انگبین یعنی پنج درم شاهبلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم خاص خاص الاس تخم زرشک هر واحد شش درم آب بهی قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال آب مرد بخورانند و نگاه خواب اسپغول بریان با آب سرد و شربت سیب یا بهی بدهند همچنین سفوف طباشیر کهربا و ران مقل کی ست بسیار نافع ست و اگر بسیج مزوج دق رود معالجه بجمله‌ای او که مذکور شده باید کرد و آن از مشروب موافق تر ست **ابوسهل** گوید باوام که همی دق در مرتبهٔ اولی و ثانی بود معالجه او ممکن باشد در هرگاه در درجهٔ ثالث عنی نزول رسد لا عالج ست زیرا که بمنزلهٔ پیری گردد که علاج او نیست و ممکن ست که درین وقت تسکین حرارت او کنند و اندا ادراک بیماری البته ممکن نیست و علامات وقوع در نزول نیست و آن در تشخیص مذکور شد پس هرگاه بدن در لاغری ضعف بآن حد رسد البته علاج او نیست و اما ما دیکه در بدن خوف مرگ نیست و تازگی در رونق و قوت باقی و اغلب علاج او ممکن اصلاح او مرجو باشد و در اکثر اوقات علت زائل گردد و موافق ترین آشامیدنی برای ایشان شیر بز تر ست و چنین شیر ناقص در بدن ناقص

در هوای او نشینند بلکه در آب شیرین بهم متصل الحرارة مدتی صایغ نشینند بعده در آب سرد کیمکان در آیند بعد ازان بیرون آمده بدن بنفشه بمالند و بارد شیر نوشند و غذا بارد ها
مضراضی و تقول رطب سازند و راحت و سکون لازم گیرند زیرا که در زمی بسته ایشان مبالغ کنند و بر دن بنفشه و کره و روغن بنفشه و کره و شنشاق نماید و تا ممکن باشد خواب را طول دهند و از
بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر بسیار در مصابرت بر گرسنگی و تشنگی همچنین با تناول طعام ایشان را مضر بود اگر چاره و آرزو نماید
هر روزه دو یا سه مرتبه استعمال کنند افضل باشد خصوصا کسی را که در ان این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم ست که حمام نروند باشد که عرق نماید و در حرارت بدن البته نیفزاید و نه چنان باشد که از ان در بدن فراش افتد و سام بند گردد و چار شیر صبح نوشند و بعد دو ساعت در آیند و چون شوند پس ازان
خارج شده روغن بمالند بعده صبر کنند تا آنکه یا الشیر از معده هضم گردد و بعد ازان باز در آیند و همان آنقدر صبر نمایند که بدن بنفضج و مرخ گردد یا معتدل
پس ازان بیرون آیند در آب سرد کیمکان فرو روند و ازان خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند اگر حرارت قوی نباشد و نکایت پیش نیاید تربوز شیرین یا موفق
باشد و موافقتر می البان شیر زنان ست پس شیر خوب شیر بز در شیر اندک شکر اندازند معده بسته نگردد و چون شیر پدل ماء الشعیر نوشند و بعد ازان بخوابند و اگر شیر ازان
مستحیل گردد و یا بدن بعد تناول آن گرمی زیاده از امثال شود و یا کدر بدان و موضع تبرش کم مسکه او خوب در کرده باشد نوشند و یا ماء الشعیر عدول نمایند قرشی مینویسد
که علاج وقتی در ابتدا سهل ست اگر چه معرفت او صعب بود و چرا نباشد که در ان تاخیر انضاج بافضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا گو بحسب احتمال قوت معده و دران
کفایت میکنند تبدیر و تطیب با دویه و افذیه و مشروبات چنانچه رغبت کنند زیرا که ضرر ضعف آن عظیم ست و چرا نباشد که انچه اطیب ست محتاج تغییر
بدل باشد تا مفاد بافرط تحلیل کند و چون تب بادق تب عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برقوا سمال نماید تا حی عفنی زائل شود و علاج در سهل
گردد و هرگاه قریب نزول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک اینست که در ربع اخیر شب شیر تخم خربزه تخم خربزه کنجد بنیوفر قلما الحمص نوشند یا بشکر سفید و بقدر شعیر کافور بدهند و چون
آثار طلوع کند قدم از ماء الشعیر میزر بشکر و بهند و بعد دو ساعت اندر آیند کر دراب او خیارین کرده و کافور بوده و خورده و کافور بوده و نفشه و جوشانده مهیا باشد
جوشانیده تحمل کنند و تا دو ساعت میان نشینند بطریکه سر آن بلند و در هوای سرد باشد و چون ازان بیرون آیند روغن بنفشه یا کد و بمالند و در گوش و بینی و چشمها مالند پس بجای
آرام نرود به بشویای گوشت بز غاله یا بره یا کبوتر نشاسته یا بهای نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی هیضه گرم کرده یا خیر شست بدهند
و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب هضم شود شراب بیضی که نشف ساعت قبل از شرب او آب بسیار مخلوی کرده باشند نوشند و بران تنقل بقرص لعیر یا بنفر خیارین
یا بقرص کافور یا تخم خربزه شکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام یا مغز بادام القرع و بهند و انه و تخم خشخاش تخم خربزه و غیره تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی درین اندک کافور افزایند و بیشتر
بعد ازان بر فرش کتان نرم پیراهن پنبه بروی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش پرشبا کی موضوع بر حوض میسازند و در وقت عشا با غذیه مذکوره غذا سازند و در مجلس ایشان قریب
آب و فضای سرد کنند و دران هوای سرد بسیار آید یا انتیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و در بروی ایشان گلها و ملونات شمیم ایشان فرش کنند و در یک آن ناگهیر غنای ملایم و دلچسپ
و از فواکه سیب و خیار و امرود و سازند و بشقاقل لوز و خوبانی و آلو و بهند و انه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار بوینید ابن الیاس گوید که صحیح
جلاب از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شربت تخم خربزه بست درم با شکر سفید ده درم یا از آب بهند و انه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم نوشانند
و غذا را ماء الشعیر یا سمیذ کوچک ماکیان و ماهی خرد و ضراضی یا بارباد بهند و آبزن و تمرخ بدان مهل آرند و بعد چون خروج انجام ماء الشعیر کرده ازان بچیز مرغ بخته باشند غذا سازند
و با پارچه کتان بصندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ و رائب مسکه آن دور کرده غذا دهند
و اگر با وی تب ظاهر نبود شیرتازه بجوان دوشیده خرمغز معلوم بخشانش طلب بدهند و از سهال و عرق حذر کنند و از آب سرد نزدند الا اگر معده و جگر ضعیف باشد
و اگر صدرت دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب دیده باشد تسکین نفس بچیزیکه فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش مزیل هم و حزن و کلفت غم بهر قسام کلاه و حیلها
و ملاهی و لعب عجیبه و اداخال آبزن و استحمام آب نیمگرم نماید و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر دو اصده درم و مغز یا قوتی بادکنفال
بدهند و غذا را ماء الشعیر یا سفانا خ و کدو و قضیب صدر بصندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سر مفرط باشد علاج تقدم میدارد و فاتر بودن چشمها مالیدن پنبه
و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمرخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش

ده درم و یا شربت بنفشه با شیر بچیبن هر واحد دو درم بنوشند و غذا مزورگ باش و مغز بادام مر اسهال نافع دهند و انچه از اسهال قوی باشد که از آن حرکت روح یا حرارت غریزی مستولی غارض شود و علاجش حدوث دق عقب اسهال ست و علاجش حبس مسهل بقرص طباشیر قابض هر او به رب بهی و گلاب مسبت و سفوف حب الرمان و غدا مزورهٔ سماق یا بخه مرخ یا زد شک بچزه مرخ و تضمید سینه و معده با دوشیدهٔ قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و امثال آن و انچه از ضعف معده و گلاب و انچه از غلبهٔ صفرا و گرسنگی و تشنگی شدید باشد علاجش اینست که هر صبح آب دهند انسان که قیه باشکر سفید زده درم و یا شیره تخم خرفه بست درم در سیب و بهی و حامض هر کدام که نا شده دو درم گلاب بست درم بنوشانند و قدام الشیر بچزه مرغ یا ماهی کوچک ضراضی دهند یا مار الشعیر که دران سرطان پخته باشد بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول و صمغ دانه بشکر و روغن بادام یا بنفشه نافع بود و هر گاه تب ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیر کبد و قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول وغیره بدستور دهند اگر در معده ضعف نباشد و اگر دران ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری گلاب و عرق بید مشک هر واحد دو درم نمایند و تدبیر هوای نشان کنند حتی که در سرما زیر اکه تدبیر آن افضل از تسخین بست و شصت سیکدران گل سرخ دو گانو دو صندل باشد و ریحان گلاب پاشیده بپوشیده هر گاه در شب از خواب بیدار شوند جلاب بارد شکر مصری گلاب هر واحد دو درم و یا شربت عناب و لعاب اسپغول و همدانه یا شیرخرفه بدهند و چون صبح گردد بدستور رود اول نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ با دهان مرطبه نکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و کدو و اسفاناخ و مغز کاهو دهند و بر معده و سینه ضمده سرد چون صندلین و گلاب و جوارهٔ کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمده مبرده تا دیر نماند و نسخه قرص کافور همانست که در قول نکوره مسطور شد لیکن در اینجا مغز همدانه عوض مغز تخم خیارست و دوزن صندل یکدرم باقی بدستور و کذا اقراص دیگر و حریره و چون علامات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر شود که در آبزن شیر تازه در وغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوع بنفشه و نیلوفر بر بدن ریزند و بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر چرب کنند و اگر غذا بکمک سمید در دوغ تر کرده دهند نافع باشد و غذا از ماش نخود و کدو گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش هر دو درم شکر سفید زده درم در نیم پاو زدیان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این مار اللهم ایشان را نافعست بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک و در قدح چینی نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه او قیه بدهند و شربت حماض یا سیب بگلاب و بید مشک هر واحد دو درم با سفرجل یا توتی یا ریدک بمثقال نوشانند و غدا مار اللهم بقرع انبیق برآورده و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل گذشت چرجانی و مایلاقی ذخیره می نویسند که تدبیر این تب به تبرید و تطیب بود و آن از هیچ وجه باشد یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش و اوعیهٔ آن باید که در فصل گرما اندر خانه خنک که باد شمال اندران گذر باید هموار باشد و اندر و آگر در خانه آب جاری باشد و بستر بر لب آب گذارند یا سریر این آب نهاده هموار را بالای او دارند نهایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرداورد و یاسمین بارد رطب وغیره که در قول صاحب کامل گذشت پیش او نهند و باد کش از کتان ساخته و تر کرده آهستگی بجنبانند بتدریج از کتان غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و بابعد اتخاذ غذا از نرم معده بریسه و کتفهای او خرفه بصندل و گلاب و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آبی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آکوده بر نهند و چون گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی از دو یا سه بار زیاده نهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آنرا نیکو گرم کرده بر نهند و بشب روغن بنفشه و کدو بر ناف و کف پا دوست و یعنی بر گوش و معده بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بدست از کرباسهای شسته نرم پاید که پرانیه بسیار پرده و کسوت مریض بحسب فصول اختیار نمایند مثلا در گرما کتان و توزی باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم گشت دوم تدبیر حمام و آبزن و قمع باید که حمام و آبزن نیمگرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو بپزند سخت نیک باشد و اگر کدو بتراشند و اندکی کشک جوشیده در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن نباید از ان ندارند که پوست از آب نرم شود و تری پذیرد و آنرا کدو نشاید گوشت مختی برجای بود صواب باشد که اول در آبزن نیمگرم نشانند و بتدریج بمایل بسردی دارند تا که نوبت بآب سرد رسد و چون از آبزن فارغ شوند روغن بنفشه با کدو یا بادام بسایند کی آب بهم بزنند پس اندام او بدان چرب کنند و بحمام و بستر باز آرند باقی همانست که در قول شیخ گذشت سوم تدبیر شیر و دوغ و اولی و طریق استعمال این هر دو بحسب فصل مسطور شد و هر گاه تریسد که بسبب دوغ تبی یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و نوع قرص مذکور همان ست

که در قول شیخ گذشت لیکن بهتر نخاع بزرن گل یا سنی کهربا هر یک دو درم ست کوفته بخته با آب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال
چهارم تدبیر اشربه داده به نهند صبحدم قرص کافور با شربت خشخاش با همراه آبها که در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیخته بدهند وقت برآمدن آفتاب کشکاب
بسرطان پخته یا آب انار شیرین یا جلاب آمیخته نبوشانند بعد چهار ساعت از دادن مانا شیربست درم شربت عناب یا شربت خشخاش آب سرو آمیخته یا شامنده وقت تب
لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیر تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد از این شربتها هیچ تخم نرند بترآب انار شیرین
و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آنست که سوزنی دران فرو بندا گر رطوبتی همچون شیر ازوی براید نشان ماگی باشد و اگر سرطان بدست نیاید
عناب خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بران چکانیده بدهند **صفت** کشکاب کدر داول ذیول نافع بود گیرند ماء القرع و کشکاب جو دیر سرطان صاف کرده شسته
اندران بپزند و روغن بادام بار و غن کدو بران چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخه قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد **نسخه**
دیگر قرص کافور یکه مذکور شد با هر جفت درم گل سرخ پنجمین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خربز بادرنگ هر یک دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم
رب السوس سه درم کافور نیم درم کوفته بخته بلعاب اسپغول قرص سازند **نوع دیگر** طباشیر گل سرخ هر یک پنجدرم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید
هر یک سه درم تخم کاسنی هر یک چهار درم سرطان سوخته رب السوس هر واحد یکدرم زعفران کافور هر یک نیم درم تبرزد پنجمین ده درم کتیرا صمغ عربی هر یک یکدرم کوفته
بخته بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخها هم و خام و سنبل طیب هر یک یکدرم زیاده کرده اند و کافور یکدرم ست و اگر الطبع نرم باشد قرص
خشخاش بهندی و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بر بان
کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل سنی و یکدرم سرطان سوخته بارب بهی یا با شربت حب الآس بهندی تبریز اغذیه هر گاه شربت و کشکاب و شیر
و روغن و غیر آن که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند دیر تقدیر که غذا خواهند خورد آنرا اندک اندک بتفاریق خورند بچند نوبت فاگرانی نیارد و راست تب قوی نشود و از
اغذیه ماش مقشر که با کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با مدس مرغ و کدو و ساق کاهو یکجا پزند و بادرنگ بادام یا شیرهٔ مغز بادام
بدهند و طبیخ کدو و قلیهٔ خیار و قلیهٔ اسفاناخ دادن جائز ست و اگر نان با کیزه را در آب گرم تر کنند پس آب از نان بریزند و نان را در آب بیخ آغشته بخورانند حرارت تب
را باطل کنند و اگر قوت ضعیف باشد بدان آب سرد بشراب ممزوج تر کنند چنانکه شراب بگوید و آب سرد نیز نباشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قرص که در قول شیخ
گذشت موافق باشد و زیر پای اگر سخت ترش نباشد بدراج و چوزه مرغ خانگی و مغز بادام بپزد و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان نظیر نشاید خورد و آب بسیار سخت که
زیان کلی دارد و حریره که خداوند ذیول را سود دارد و طوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ما را اللهم بر ستد **ابو منصور** گوید که نرم ما الشعیر کنند و اغذیه معمول
از بقول با رد و طب مثل خرفه و ملوکیه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیه با رده مثل صندل گلاب و آب خرفه و کشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند
و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و مفان نباشد و لباس خفیف پوشنده و خاصهٔ سر ایشان پوشیده دارند تا زکام نزل پیدا نشود و دست و پا را غر ملایم کنند و اگر
روز طویل باشد در آبزن مرتبه سوم قبل از وقت عشاء اهل شوند و قرص کافور سر و قلب و کبد که حمیات محرقه را نیز نکو ست منسخ زاد و همانست که در قول حرجانی گذشت
الا در نخاع و زن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نه درم تخم خیارین پنج درم و تخم کاسنی دو درم زیاده شهریتی دو درم **صفت** سفوفیکه اصحاب دق را دهند چون طبیعت
ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل سنی صمغ عربی هر یک دو درم عصارهٔ زرشک عصارهٔ ساق هر یک سه درم تخم خافث شش گلنار هر یک دو درم
مقل کی یکنیم درم کشنیز سه کرکره بریان نموده دو درم کوفته بخته دو درم از ان صبح و شام و شب بارب بهی و رب ریباس ساده یا دهند و جالینوس گفته که اصحاب دق
محتاج بشرب آب شدید البرودة مقدار کثیر آن نیستند زیرا که با عضای اصلی ایشان بسبب الاغری و قلت گوشت و خون خود باضر میکنند و مرخ لحمی کثیر را در ابتدای قرح
ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و دران نشانیدم صحت یافتند و اهرن گوید که جمعی از دق محتاج باسهال نیست چنانکه حمیات عفنی بدان محتاج اند و نه محتاج بحجامت
ملطف و مفتح سدد ست چنانکه حمیات یومیه بدان محتاج اند ثابت گوید که اگر اصحاب دق از شرب شیر التهاب پیدا شود بسوی دوغ گاو نقل کنند و یک مثقال این قرص
بدهند با آب خیار زنهار و نسخه او همانست که در قول شیخ گذشت و دران بارتنگ ست لیکن بجای گل مرخ شش درم زیاده ست و وزن مغز بهدانه نیز شش درم ست و سپید

ساعتی ماء الشعیر سرطانی که دران قطع کدو نیز پخته باشند بنوشند و بکدو صرف و بقلهٔ یمانی و ماش مقشر پرغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان مشغل گردد عرض ماء الشعیر آبپاست جو که بران صمغ بریان یا خیسه باشند بنوشند و محمد بن زکریا گفته بهترین چیزیکه بدان تهیه قلب اصحاب ق کنند و تسکین عطش ایشان کند انیست که آب مصر مرا فشرده بر برگ خرفه انداخته بکوبند و آب آن افشرده بریرمسه سرکه کنند و دران اندک آب جو مخلوط کرده بپارچه بدان آلوده بسینه گذارند و چون گرم شود تبدیل آن نمایند تا مدتی که قوت مسلط آن بدن خود احساس نماید و قشنگی او ساکن گردد و بدان روغن گل مخلوط سازند اگر دشکوه رم جا باشد و تازه که بآب سرد شسته و در آب سرد کرده باشد بخورند و در حالت ضعف باید که از تهریه قلب باصندر بگریزند و همچنین از افادیه بارده و هوای سرد کردن و بقول مدوی منصور مینویسد که من شربت کدر را دقی نافع دیدم چون در ابتدا باشد و هیچ حمیات حاده و خصوصاً که با طفال باشد و اما بالغین و فاعتهٔ گهوال آنرا بغایت ضایط و حذر استعمال کنند و چند کس را دیدم که ایشان را بم حاد عارض شد و مبادرت بشرب شربت کدر نمودند و مقلوع گشتند و باید که هر کس بقدر قوت خود و مقدار مرض خویش تخم و صفت شربت کدر بگیرند آب آلو و آب ترشک آب توت سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکه هر یک ده استار کدر منقی ده استار گرفته کبوتر بود و در یک انداز دو پیمه من آب بران انداخته بجوشانند با آتش ملایم تا بدو رطل آید بعده این آب را با تمام سماهر یک جمع کنند و بران دو یم من نبات مفید انداخته بقوام آرند پس فرصی ملوجه دو آورده دو مثقال کافور خالص در پنج استار طباشیر سوده آمیزند و در ظرفی بردارند و استعمال نمایند و باقی معالجات که در اقوال سابق گذشت **فجندی** گوید که هر صبح شربت نیلوفر یا حماض شربت صندل فرشتیش شیر خرفه یا آب ترنج یا ماء الجبن یا ماء القرع هر کدام که حاضر باشد بنوشند و غذا ماء الشعیر مع گوشت بزغاله و بچه مرغ و ماهی که چک ضرر صنی ملوجه و اسفاناخیه و قرعیه با چربی بزغاله و روغن بادام تناول شود و قرب وقت خوردن و چون چپ ظاهر بود و بدن رو زبوال شروع کند آبهای نکوره یا آب انار یا دو مثقال از بن قرص کافور بدهند و نسخهٔ آن طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی کبیر اصمغ عربی هر یک دو درم اصل السوس صندل سفید زنجبیل نشاسته شکر طبرزد هر یک سه درم کافور عنقران هر دو احد یکدرم کوفته بحیث بگلاب بلعاب بسپغول قرص ساخته خشک کنند شربتی یکدرم و یا دو قرص کافور و دو قرص خشخاش که در قول صاحب کامل گشت بقدر یک مثقال با شیر خر یا شیر زنان هر کدام که خواهند بدهند و بجورانند. باقی تدبیر در اقوال سابق گذشت **انطاکی** گوید که با اکامر در تپ دق تبرید و توفیر رطوبات ست تا حرارت مشتعله از تحلیل بدان مشغول شود و الطف آن باندیهٔ مولد خون بود که التصاق و تشبث آن بسرعت گردد مثل شیرهٔ بادام شکر و شوربای بچه کبوتران و کدو و خرفه و از مجوزات نیست که مکیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده و شیشک کنند و سر او بنفوده در آب نهند و بپزند تا مدام اگر دو استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی و گلاب با شکر و مالش بر و غنهای مرطبه مثل نفشه کدو و کاهو و فاغیه و مورد و فرش گلها و تبریگرد اگر دیمار و نشستن در آبزن بفیریکت محل تعدیل هوا و تبرید او حتی الامکان و اسکان رجاء و التماس مخفف مثل شیر و موی و از قرب آتش و آفتاب نماند و سنزاو را رست برای ایشان ملازمت لعابات و روغنها و راحت روس معقول و کتان و شرب شیر تازه باشکر بسیار نافعست و از آنچه تجربه کرده ایم انیست که گیزه آب کاهو گلاب و آب بلیق هر دو احد یکچه آب لیمو نیم چند بدان صندل و آذ جو و سفیداب مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند تبکار یع ملازمت چیزها یکه مذکور شد و گاهی احتیاج میشود بزدن شدت اعراض بقطع زفر پس ازان هرگز چیزی نیست ولیکن غذا ماء الشعیر سبز بعناب و قطعهٔ سیبی دارد و سیب باشد همچنین آب خرفه بشکر ست و از استعمال مفرط اجتناب کنند تا قوتها بسرعت تحلیل نکنند و از اکثار از خاریدن پاپیها و شستن آنها با آب نیگرد مرغن گل لازم ست و هر تپ دق که در مرطوب باشد سهل تر بود و با لعکس و کذا اگر مرکب شود به نسبت باضافهٔ هر یک آن **ایضاً** در تپ گوید که همه آنچه در سل و قرحه گذشته و قرص گل و کافور و رینه و شربت عناب و طبیخ افتیمون و فواکه و شیر تازه بروغن بادام و شکر و گل مختوم و شوربای چوزه مع بانواع بقول استعمال کنند کیلانی در مجربات خود مینویسد که با قرص کافور خاصهٔ سپید هیم با شراب انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیرهٔ خرفه سپید هیم وقت طلوع آفتاب و غذا در چاشت سپید هیم گاهی بیک روز دفع میشود و گاهی تا سه روز سپید هیم و اگر بیمار قوی باشد بحمام سفیر بشیم که بتدریج در آب گرم در آید و چون خوب گرم شود فاغل او را در آب سرد بیندازند آب سرد چیقه کوزه غافل بسر او بریزند باین حیله چند دفعه تا قوق شفا یافته اند **صفت** قرص کافور خاصه که کافور خرفه زعفران چهار درم مغز تخم کدو پنج درم مغز تخم خیارین چهار درم خربزه سفید چهار درم کوفته بحیثیه بسل اقراص سازند باین سب بتدریج قوق زائل میکنند **صفت** سب مذکور زعفران یک انگ فیون زرد البیج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه گل بنفشه تخم خربزه تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین

هر یک سه مثقال کافور پنج مثقال کهربا بسپندل سرشته بقدر تخم دو جه ماسازند و هر صبح هفت حب با شیره تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر خشک ۱۰ عدد هر یک پنج مثقال بدهند و در نسخه دیگر بدین گونه نوشته مغز تخم خشخاش سه مثقال و تخم خشخاش سفید سه مثقال کافور دو مثقال ست و مر بعضی گفته اند مرکب داشت و معاد غلیظ نیز فی الجمله در بدن او بود و ازانوا ز دوچ مفاصل جنان بسته بود که اصلا حرکت نمیکرد و بنهایت بی قوت بود اول روغن شبت بدو زالو نمالیده شد بنهایت نافع آمد و اندکی تریاق خورانیده شد و اندک منفعتی کرد بعد ازان شیاف یکدرم مرکب از شبت و سعد کوفته و بیخ سوسن و بیخ سوسن کبود و بیخ سوسن سفید و بیخ سوسن زرد و بیخ سوسن سیاه و بیخ سوسن سرخ و بیخ سوسن سفید و بیخ سوسن کبود

اطبا تجویز شربت بنفشه و نیلوفر مصورت سفید و الا شربت لوز و لیمو و فواکه نموده اند لیکن انچه اخر تجربه یافته شربت عرقی را دین تپ حضرت بسیار ست و اولی آنست که مطلقاً
از ادویه استعمال ننماید شریف خان مینویسد که من علاج بدو قوتی که بدو جدوم رسیده بودم بشربت بنفشه و فوده و قرص قرص طباشیر قابض و گاهی
قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر و لا از هفت توله شروع نمودم و تا سه روز بر همین قدر توقف کنانیدم صداز ان هر روز یک یک توله افزودم تا آنکه باباد آثار
رسید بعده بر همین قدر وقفه نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که از اسهال و هضم و غیره عارض گردید از شرب باد و باز دهم و بعده بار دیگر داوم و جالینوس گفته که اگر تدبیر
آبزن و مرخ با آب نبودی علاج وقتی بسهیل نمی یافتم مولف اقتباس مینویسد که تدبیر بدو مطلب از انه وجه باید کرد اول در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش چنانچه
در خانه که آب راگذر نباشد و باد شمال را مرور نبود باید که طبقهای بسیار بر پاک گردانند و خیار با رنگ و کدو و ترنج و هندوانه پاره پاره کرده دران اندازند همچنین گلهای
بار خوشبو و غیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گزنبل و کدو و حاندنی و گل نرگس و سداسها گلاب و سداسها گلاب و سیمین و بیله و بار سنگهار و بید مشک و کرنه و نانخ و کاکنده ی
و دادودی پیش نظر دارند همچنین از گلهای دیگر هم سر تودده تودده گرداگرد دیوار نهاده دارند و لحه لحه بصندل و گلاب و سرکه و آب سیخ آغشته دارند و در شبانه روزی چهار نوبت
تجدید نمایند و زمین و در و دیوار های خانه را با آب گلاب و سرکه تر ساز ند و شاخهای تر مانند خرفه و بقله بیمانی و حاندنی و بید مشک و باقلا و کشنیز سبز مع گل پیش
بیمار دارند و در هر چند ساعت تازه ساز ند و تمام در و دیوار خانه را بگل سفید خوشبو که آزاسهندی بندول گویند و یا گل ملتانی و یا گل ارمنی و خشاپوری
تازه تازه بمالند و باقی همانست که در قول جرجانی گذشت دوم تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و خطمی و کاهو و کشنیز همه سبز هر یک
سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبزن باین طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و گزنبل و کاسنی و خیار سه اگلاب و باقلا و بار سنگهار و سداسها گل و حاندنی و کشنیز هر یک
پاو آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و کشنیز و گلاب و خطمی و خیازی هر یک نیم پاو چو بقشر نیم آثار خیار و بار و رنگ و کدو هر یک نیم آثار و پنج توله مغز تربوز سه پاو گلاب بهفت
شیشه آب شیرین بقدر حاجت برادهٔ صندل سفید شش توله همه را هر چیزی نیابد بدست آید بکار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبزن آتش چوبد بهند و اگر از یک ساعت
نجومی در آبزن نشیند بهمان یک باید که او را بر کرباس مفروش نشانیده بردارند و گوشه های او گرفته بآهستگی در آبزن فرو گذارند و دو سه مرتبه بردارند و بگذارند پس بیرون
آورده روغنهای مرطب الند و یک ساعت نجومی را ستراحت فرموده غذاهای تولید مرطبه مانند گوشت بره و بچه مرغ خانگی که دران جوهر تفسیر نخته باشد بدهند باقی در
قول شیخ گذشت سوم تدبیر تمریخ او همان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش سپهارم حصه شیر یزدیا زن و یا خر و مسکه گاو دیا بز و باید که بعد نیم ساعت
به پنبه نو مدوف تن را پاک نموده باز تجدید تمریخ نمایند و بعد از غذا تدهین چهارم تدبیر دران شیر خرفه بزوزن پنجم تدبیر دادن دوغ و طریق این هر دو در باب سل
مسطور شد ششم تدبیر استعمال مجوب و سفوفات و اقراص مرقیات و مار القرع و مار انجمار و آب هندوانه و این همه در ذکر ادویه نافع دق مسطور شد هفتم تدبیر استفراغ
و اطلیه باید که قبل از غذا بکار برند بدین صفت کشنیز سبز و گل نرگس و بستان افروز هر دو را سه یکتوله خشک تخم کاهو صندل سفید گل ارمنی هر یک هفت ماشه
کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و یا چه کتان بران چسپانند و نگذارند که خشک شود و ضماد را آرد جو باندکی کافور بسیار مجرب ست هشتم تدبیر تنقل بنیوز باره
مانند مغز تخم خیار و بار و رنگ و ترنج و کدو و غیره باید که بر برف سرکرده میان هر دو طعام بکار برند و اگر انگوری کافور نبات سوده بران پاشند بهتر باشد همچنین انواع
والاچی هر سه رسیب و زرد آلو و ناشپاتی و ترنج و عناب و انگور تازه در عرق بید مشک و برف پرورده نهم تدبیر اغذیه انچه در غیا سود مند ست لیمو ش مسلم یا عشر
که با پالک هندی و روحی و با برگ کاهو و با کشنیز و با کاسنی و با بار رنگ و با خرفه پخته باشند بانان تنک و با برنج پخته هندو یا کدو سفید و خیار و با بار رنگ و پرنده تو دری و بهیئه
دلمثال انچه استنا و یاد کرده شد پخته و هندو یا کله پاچه بزو یا چه مرغ و ماهی خرد و ماهی و ماشیر ساده و مرغابی دیگی بسبی نافعست فائده هر گاه که طبیخ زده شود
باید که پوست کنار و شاهبلوط و سنجد و عرعر و قرص طباشیر قابض لوزی هلیله سیاه و سفید و آملوی هلیله سیاه و سفید و قرص در ذیل ادویه مرکبه گذشت صفت
حب مذکور با شیر مادیان سرشته با بزشیم مقرض و ارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت زبانی و سلیمنی هر بهره خطائی انجبار و مرمکی مغز بهدانه شاسته سریشان
شاخ نیم مفسول عصاره لعیه النیس صمغ عربی حب الآس کتیرا رب السوس هر واحد یکدرم مغز تخم کدو و خیارین و کاهو هر واحد یکنیم درم سبد سوخته اقاقیای مسول مغز اشنان
گل ارمنی و قبصری و مختوم و داغستانی هر یک یکدرم زعفران افیون هر یک سه جبه کافور چهار جبه بلباب بهدانه یا ساز شتری یکدرم با عرق بید مشک و بهفت توله صفت

سفوف مفرح کرده مرواریدنا سفته بسائیده هر مهره صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر بیدمشک بیرون پسته دانه هیل کشنیز خشک انار دانه مساق هم ریزان کرده بامصطکی گل کاسنی هر یک یک مثقال ورق طلا عنبر شب هر یک دو دانگ ورق نقره یک مثقال دیکدانگ تخم شربتی هر یک سه مثقال شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با عرق بارتنگ و خذا آش جو بریان تا چهارم حصهٔ آن عدس مقشر سنجیده دهند و رازی فرموده که سبب الاس و مانند آن در آش جو پخته دهند و هر گاه که بیمار را ضعف غشی آید باید که ماء اللحم ساده و یا مزوج بشراب چهارم حصهٔ آن دهند یکبره نگذشت بزغاله از جربی پاک کرده بوزن یکنیم پاو در پاتیلهٔ قلعی دار نهاده کلاب و بید مشک و آب باران هر یک پاو آنگاه داخل کرده سر آنرا بپوشیده با تش ملایم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز نا پخته باشد از دیگ بردارند تا بهیچ ترسی در گوشت نماند پس آن آب را در پاتیلهٔ انداخته دراندکی روغن بادام یا گاو مطبوخ ساخته و اندکی کشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده بجوشانند که پخته آید بنوشانند و هر روز تازه تیار سازند ماء اللحم مرکب منقول از قوانین العلاج که درین باب بسیار مفید است گوشت بزغاله پنج آنار کشنیز خشک دانهٔ هیل آملهٔ انیسون هندی هر یک تولهٔ نمک لاهوری و پیاز در روغن گاو دیرپان کرده سیب والایی رده عدد کسر پیاز انا رصندل سفید سه تولا گل مینو فرنگل گاوزبان تخم خرفه هر یک شش تولا مغز تخم کدو پنج تولا برگ گاوزبان ابریشم خام خاکشی هر یک نه تولا آب ترنج و خیار و لیمو شتر تی هر یک نیم آنار گلاب و بید مشک هر یک یک آنار عرق گاوزبان و بید ساده هر یک دو آنار برگ ترنج و ریحان و پودینه سبز هر یک یکقبضه بدستور عرق کشند شتر تی اسفت تولا تا نه تولا و مختار این اهل فرموده که خاکشی مدیر باشیر نه درین باب اعظم الاثر است و طریق او اینست که خاکشی هر قدر که خواهند در پارچه سفت دوتا بسته در دریائی آب آن شیرین بود یکصد و یک مرتبه غوطه دهند و در سایه خشک ساخته باشیر نیز بهمین دستور

صمغ عربی که مفرزه معمول ست باید داد و غذا شوربا جی بچه مرغ و سنگواره و مغز غالی نان روغن تنوری مقرر کردم و گفتم که بعد هفته مرق آن شوربا بدستور یکپاره استخوان نموده بدهند بگویند بعد هر دو مضاعفت میدهند آنگفته نمیچیزی بگویند موجب بعمول دارد لازم این تدبیر مدت دو ماه صحت کلی یافت

وق الشیخوخة

یعنی وق پیرانه هر چند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن عارض اطبا بران جاری شده که گذشت بعد حمی وق ذکر میکنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون وقت هجوم و علاجی آن مشترک اند و انسان بصورت وق قوی می نماید و اگرچه میان اسباب این هر دو مناسبات ست و معنی وق الشیخوخت استیلای یبوست بمزاج ست بغیر تب و گاهی با وجود غلبه خشکی بر مزاج و حرارت بر بدوت معتدل بود و این کمتر ست و گاهی با خشکی بر بدوت نیز غالب و بعد این حال راق الشیخوخت و وق الهرم نامند که بدان راه پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از قبول و پس و خشکی بر اعضا عارض شود و در سن مرض پیران سریعتر از جوانان افتد و جوانان سریعتر از صبیان واقع شوند باآنکه گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع ست یکی استیلای بر بدوت از شرب آب سرد و غیر وقت او چنانچه بعد حمام هجوم و عقب حرکات سخت و ریاضت قوی و یا در حالت ضعف بدن در هنگامیکه مسام کشاده باشد و قوت تحلیل شود و اعضا که شیرین آب سرد بسوی اعضای رئیسه مرطوبات سرد کند و مدده و حرارت غریزی را ضعیف نماید بدان سبب قوت فاعله از کار خویش باز ماند و همچنین رطوبات که هنوز ماده خام باشد و قوت ها ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بغیر مزه قوتها از کار باز ماند چنانکه در آخر زمانه پیری باشد دوم خارات رديه اخلاط باردة که بجانب اعضای رئیسه صعود کنند حرارت غریزی را مستولی گردد و حرارت او ضعیف شود و مزاج او بسوی بیوست میل کند و جمیع اعضا را بیوست گرداند سوم حرارت که بسبب یاست یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن طولانی حادث گردد و بسبب فنای رطوبات حرارت غریزی بمیرد و عقب آن برود بس پدید آید و یا آن حرارت رطوبات را گداز داده این اعضا و حرارت غریزی را خشک و مغز زیره نماید و عقب او بیبوست حرارت و بیبوست عدم ورود بدل طبیعت ضعیف گردد و بر بدوت و بیبوست غلبه کند چهارم استفراغات قوی که روح و مادهٔ حرارت غریزی دران استفراغ خرج شود و قوتها تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود و خلط بلغم بسیار پدید آید و بر اعضا فرود آید و بارد و رطب گرداند و بیبوست و ضعف حرارت غریزی منضاف گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید تا بحدی که چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آثار اعلاج بودی پیری و موت را باز داشتندی و علامات این مرض آنست که بدن و چهره خشک و بدرنگ بود و باشد که رنگ ریسمانی گراید و بصورت مومیائی گردد و تشنج پدید آید و باشد بگذرد یا دیر شمال التهاب و تب نباشد بلکه اکثر طبس بارد بود اگر یابوست بر بدوت باشد و بعض مریض مثل نبض اصحاب حمی وق نبود بلکه ضعیف بطی متفاوت باشد مگر آنگاه ضعف اشتداد نماید که در آن هنگام نبض در تواتر شروع کند و خصوصاً در کسی که او را این مرض از شرب آب سرد بسیار رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال لطافت اعضا شابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هضم بود علاج تدبیر مزاج بسخن در تعدیل مزاج که شد تمام مرض مستحکم نشود مثل اجدرا خطائی گیاهی چهار مهره نیم ماشه و خیره گاوزبان عنبری نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بمرباندو شربت یاقوت طبرزدی دو قدح در عرق عنبر شش تولا حل کرده تخم شربتی ذرنجشک یک سه ماشه پاشیده بنوشند و بعد یکساعت بخوبی بیضهٔ مرغ تیز پخت خورانند و بالایش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد یکساعت حمام و آبزن سازند که مزرعیش گل یا بونه و گل خاشقانه و تخم گاوزبان و تخم انبوه هر یک دو مشت دران پخته باشند و بعد یکساعت ازان شوربای بچه مرغ یا بره یا مرغ دیگ بترپچه که دران خارخسک و خولنجان و زنجبیل مقل کرده باشند بانان بدهند و بخواب کنند و چون بیدار شوند غذا نیک هضم شده باشد رده غن گرگس موسن و خیری تنها یا بموم هم بدن بمالند و وقت شام ماء اللحم با شراب مزج املی بدهند و بعد صلاة نیم ساعت بخوبی دوای صبح نوشانند و بعد یکساعت غذا خورانند و بعد هضم دو لقمه غذا خورانند و بانان مزج بهندو خوردن سزای این مرض است و در تدبیر مزاج و اناس مشاقل که یا عسل ساخته باشند بسیار نیفتد همچنین بیسید عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سپستان چهار تولا و عرق گیاه یا روغن بنفشه هر یک شش تولا سفید و لازمی گفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه تولا قند سفید تا دو هفت خوردن رافع این جمله ست و باید که ابتدا بمسخنات قویه کنند و الا مریض تغیر مزاج و مفقة الاک گردد بلکه تسهل بتدریج استعمال نمایند از هر چه مخلل بود یا دارنده و ترک ریاضت کنند شیخ بفرماید که معالج علاج این مرض هنگام خواستگاری بر جای نماند که مستحکم نشود و نزد احکام برسیاسی تماید که زمانه بالاک اندکی دیر کند بدون آنکه شفا حاصل گردد و قانون در معالجه ایشان تغییر و تبدیل بست و از طبایعی حکمای چنانچه مذکور شد

و اندر استعمال نکنند مگر بعد هضم طعام زیرا که اگر اندر اثنای طعام استعمال نماید قوت را ساقط کند و هضم متعسر گرداند و معمول نکنند مگر بعد هضم تمام و بعد از آن بقدر حاجت و بعد از آن بقدر حاجت و بعد از آن بقدر حاجت

وگیرنست که انسانی راتب حاد باشد و آزار خشی سخت بر سد پس طبیب باید که مراد مصطرب بدون شراب بر دن شای سخته از خوف اختلال قوت حیوانی گرداند اگر چه شراب مرتب باشد لیکن غشی از روی خوف اعظم است پس بدین قیاس حکم باقی حمیات و اعراض متابعه آنها و سایر امراض که بادی باعراض رویه باشد باید کرد و چنانچه در اجماع قوانین گذشته و صاحب بدایه الاشیای مخدره مسکنه ادویه آورده اگر چه در سبب عرض افزاید و آزار اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی را غیر نیست که در قول شیخ مذکور شد سعید گوید که بعضی تبی که تابع اعراض غریبه باشد از استعفای اعضای رئیسه مشارکت بود و استدلال بران بغشی عظیم باقی متواتر یا بحال متلق یا عرق مفرط یا سهر مزمن ست بعضی متاخرین مینویسند چنداعراض غریبه که در حمیات حادیه پدید آیند اگر چه مهلک اند لیکن باید که در تدبیر هم گذارند آن تشنج یا بس دق الدم و نفث الدم و درد شکم و درد سر که بعد از نقیه افتد و حسین النفس مرکب و عسر البلع و احتلام و غیرآنست که در قول شیخ گذشت و ازاینها هم مهلک تر خصوصاً که بعد از نقیه افتد

تدبیر نافض و تشعریره و برد

یعنی لرزه و فراشاد سردی قی کردن آب گرم و بگذاشتن محرب ست و بعضی ادویه مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسطور شده و بقول شیخ آنچه درینها تابع اورق بود آن بسرعت صلاح باید و موجل تدبیر نباشد و بجرانی را واجب ست که معارضه ننماید بدفع ازادویه رادعه و حابسه و نه باچیزضعیف کند و غیرخوراکی را گاهی بسیار ست باید داشتن نرم گرم کردن پوشش مالیدن روغن شبت و بابونه اگر اضطراب افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیرآن لازم ست که دست و پا را دوده موضع کثیر بر بندند و بر روغن بابونه و اصل السوس بالند و بعضی تقویت این روغن بمثل قاقله و جندبیدستر و مساب و شبرم و بوره و بزرقطونا و غلفل عاقرقرحا می نمایند و گاهی این تجا فرمیکنند باستعمال لطوخات خردل و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قاقلتا آخر در آب می پزند بعده در ان روغن را جوش میکنند و آب جرجیر درین باب شهاتست اگر بر بدن بمالند دیا در روغن بپزند چنین پوشند و شتی و آب اوست **صفت** روغن جیدیرای این عوارض گیرند شبت خشک و مرو بوره و سداب و غلفل عاقرقرحا دوده شراب نیک مجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی در مثل این تدبیر سه روغن قسط و روغن قیسوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخست در یک یک وقیه روغن بقدر سه درم غلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده آمیخته در افسنتین و در روغن کنجد جوشانیده میانیت که در ان کرفس خته باشند استعمال نمایند و خوردن و زیت گرم بسیار نافعست و گاهی اعتیاد بشرب و بابت افتد و اکثر آنست که شرب آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین ابنماید و اگر ازین ساکن نشود و مادهٔ غلیظه تر باشد در آب انیسون و بوره و بزرقطونا تنکر کرفس و مصطکی و جرجیر و شبت و مانند آن بجوشانند و تدخیر بآنچه گذشت و انکباب بر ان و اگر ازین ساکن نشود و مادهٔ غلیظ

چرب کرده باشند اگرچه بلغمی و سوداوی قوی باشد دین روغنها اند که فاضل یا چند بیه عمل کنند و اگر غالب قوان یکبدره تا یک مثقال بخورند لرزه و احداث انا خلاط بلغمی نظر ان را منفعت بین نماید و همچنین پودینه نهری اگر با ماء العسل بخورند گویند که وقت لرزیدن بدن هر دو پای مریض را در آب گرم نهند و در روغن بشبت و در روغن بابونه گرم کرده بر مرهای پشت و بدست و پای بمالند قدری افیون و ورق الخیال یا با قوی معتدل یا حامرمیخ کرده بخورانند قبل از لرزه و عقبه بدن گلاب گرم کرده بپاشند.

تدبیر افراط عرق در حمیات

بقول شیخ عجز انی الامکان نباید کرد و چون ضرورت افتد و احد تجاوز کند باید که تدبیر بدسکان نماید و اگر کفایت نکند مریض ایمکان سرد در گهواره نشاند یا بهتابه و عرقی آید آنرا بازنشف نکنند که این سبب ازدیاد کثیر است و گاهی غشی می آرد پس نشف اور غشی افزاید و ترک نشف عرق را حبس کند و لازم است که مالش بدن بروغن گل قوی بهر روغن مورد بید بروغن بنفشه بهر روغن گلنار نماید و بانهی محت و سیب نرخت و گل سرخ و گلنار و دیگر قوابض در اب جوشانیده صاف کرده و دران روغن اندا خته بپزند تا آب فانی شود آن روغن را سرد کرده بمالند گاهی حب الآس و گلنار بکهربا مثل غبار سوده و با ندآن ادویه قوابض بدن می پاشند و حبس عرق میکنند گاهی حبس میکنند سرکه بمزج آب عصاره حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مازو و طبیخ مورد و آب بید عجیب ست و آب جی العالم همین اثر دارد و چون امر مشتد گردد دوا زین ادویه حبس عرق نکرده و طلا بلها بات بارده و بصفع نمایند و خصوصاً چون در امثال این صندل کافور آمینه ندر خصوصاً چون باین هر دو طلا کرده بهوای سرد تربیح نمایند و در اشتداد امر واجب ست که بهرف بردست و پا نهند و یا اطراف دران نهند و یا آب سرد غسل کنند اگر بران صبر نماید و حرارت شدید و ضعف قوی باشد عباس گوید که اگر عرق مغرط باشد و ضعف سقوط قوت بود بدن مریض بروغن مورد یا آب مورد و تبوتیا سوده یا گلاب و یا بگل سرخ مشک مازو سوده بر بدن پاشته و اگر بکان مریض گرم باشد بجای سرکه دران هوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایست حجر جانی گوید که تدبیر باید داشتن عرق آنست که چنان کنند بهوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی بر روغن گل بسحق شانند تا آب برد و در روغن بماند بپشت و فاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد برگ خشک و گلنار و گل سرخ و مصطفر و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن را نداخته بسحق شانند تا آب برد و در روغن بماند و اگر مازو نیز کوفته با ادویه مذکوره بپزند قوی تر باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد و اطبا بالسفیول و صدانه آب صمغ عربی آمینه طلا کنند بعضی متاخرین میتویسند که اگر عرق بحدی باشد و علامتش آنست که کید و پاس یا چهار پاس نهایت یکشبانه روز ماند و بهیچ بیمار را راحت و نفعت رد و بدل را هرگز بند نکنند بلکه چیزهای معرقه نوشانند تا طبیعت راحه کند و اگر از عرق ضعف و ثقل دم پدید آید ظاهر گردد چنان آن را حبس کنند و لا اقل بنیاد روغن حبس آن عجیب الاثر ست آب بهی و سیب هر دو بعضی آب طلما و آب گل سرخ مازه و حد الآس تا ده هر یک را بر هم آمیخته بسحق شانند که آسان سوخته روغن گلها بصفات نموده تجمع مورد و گلنار همچنان سفید بماند که باهر یک هفت ماشه سوده آمیخته آن آمیخته را بر بدن پاشند.

تدبیر جاف مفرط

تدبیر داطلیه و اضماده بارده کافوریه و انیسونیه استعمال نمایند و آب سرد بسر بدن و طلا و نشوق روغن بادام و گلاب و در مسکه افضل و در نبه نافع رعاف ست و بقول شیخ هم حبست که منع رعاف بچه ای میباید تا ممکن بود چون باز داشتن رعاف و حمیات حاده واجب گردد دست و پا ابر بندند و مجمره بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر یا طحال نهند بعد تدبیر آن موضع که ظرف ادخون آید باید کرد و حتی الامکان تا وقتیکه از تدبیر عاف نباشود محابج نباید نمود و در بعضی بعض تطورات مذکور باید عاف بچکانند و اگر باز نعی نباشد تدبیر بهر دو مذکور و صاحب آن نمایند و گاهی ارباب تجربه رعاف بهم رسد و احتیاج اعانت آن هر عفات معلوم افتد و دران شفای بلیغ باشد و اگر خوف افراط رعاف باشد انچه ذکر شد بعمل آرند چرجانی گوید که تخم برسر و پیشانی بمنه و بلیسه آب سرکه بین خرقه کرده در بینی بچکانند یا قطره ازان آب در بینی بچکانند.

دوشخصی را دیدم که بهیچ تدبیر رعاف او باز نمی ایستاد بهم انجانب قصد فرسوده بهم مقدار بست درهم خون بیرون کرده رعاف بایستاد

تدبیر قی مفرط

اگر چرجانی نباشد بزودی نباید نمود تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست حاق وطبا شیر نرشک هر واحد یکباشه سوده بشربت انار بین منضج دو تولا آمیخته بلیسانند و آب سیب شیرین و بیدمشک و گلاب هر یک هفت تولا پوست بیرون اپشته هفت ماشه بسحق شانند نا بهم آمیخته کرده بات سه تولا قبل از قی کرده نوشانند

از صندل سفید و تخم خرفه تخم مورد و گل سرخ هر یک نه ماشه در آب برگ مورد و سیب و بهی تر شش شربت بر فم معده نما ماند و بشاف تر مه را باسفل مائل ساختن نیکوست و اگر بقی سودا برآید اکثر اوقات سیب کنجبین مقطری هر یک دو تولد در آب برف نوشانند شیخ میفرماید که قی بحرانی را نمیتوان قطع کنند مگر بنزدیکی ضرورت یعنی خوف سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غثیان ایشان بقی منقطع میشود و بهوت چنین یکبار استفراغ خلط موذی از ان کند ش کنجبین ساده و آب گرم گاهی اصلاح افتد بقوی کردن تدبیر پس مبرل اسکنجبین سیاه کنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بسته آنست که اول نان مثل صبر بمغسول و ایارج کنند و اگر متشرب شاشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد کنجبین با آب گرم آنرا پاک کند و بعد ازان قدیل او بشرب آب انارین نماید و اگر آنرا قی کنند بارد یگر نوشانند تا اعتدال تو سکین یابد و چون شربت منضج نماید دانگاهی تسکین یابد و تبر بد معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای مقبض مسکن قی بعضوصت و مخصوصت خالصهٔ او از خلط متشرب قریب نماند زیرا که آنها ردی ست در تشرب خلط افزایند و ما خالط شربت را گاهی اشیای مقبض بقی دفع کند و اگر چه غلیظ مائی مائل باشد و گاهی معده را بر قی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض و خصوصاً اصلی ضائع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مانند و آن چون افاقیا و گلنار و گل سرخ بشراب ممزوج یا بسرکهٔ ممزوج و برای قی سودا مفرط اسفیدج در سرکه کرده بمعده مهند و اگر حاجت بادویهٔ قوی تر افتد ادویهٔ مذکوره در رباب قی استعمال نماید ایلیا قی و در جائی نمیتوانند که هر گاه مادهٔ تپ در حوالی فم معده باشد غثیان و تموع و کرب قریبی و قی کمتر کند پس اگر ارادهٔ قی کردن باشد بسکنجبین و آب گرم صواب باشد و اگر مادهٔ منتشب بمعده غلیظ باشد ایارج فیقرا کهٔ بمغسول دران باشد سودمند بود و باید صبر باید داد و بعد ازان آب انار تر ش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی اعتدادی کند و از افراط آن ضعفی گردد شربت انار کهٔ دران پودینه پخته باشند و آب سیب ترش یا آب بهی که پوست بیرون پخته دران جوشانیده باشند آنرا بازدارد و مجوبهی گوید که اگر آب قی عارض شود شربت انار منقع یا رب ریباس یا رب بهی یا رب غوره یا رب هندوانه پوست سیب یا آب سیب یا خوشاب پوست بیرون پخته نوشانند و بر معده ضماد صندل گلاب آب سیب آب برد و آب بید بماند کی را کم لادن نهند

تدبیر اسهال

که صاحبان تپ را عارض شود طباشیر کشنیز بریان کتیرا گل ریبی اسپغول مساوی سفوف ساخته و درم باشیره تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه شاه شربت خشخاش دو تولد بدهند و اگر با اسهال قرحه هم پیدا باشد قرص کهربا ساخته باشیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک نه ماشه شیره بهدانه ساخته لعاب ریشهٔ خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو تولد شربت حب الآس دو تولد سبوس اسپغول پنجماشه دهند و غذا بنوماش مقشر پاپتج بدهند بوعلی مینویسد که علاج این در رباب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و انجه بطریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان کشنیز ست هر کدام ازین هر دو بعد جوشانیدن در نخالهٔ آب ازدن بار دانه تر ش کرده بخورند ابن عباس گوید که اگر با تپ طبیعت نرم باشد آب پست جو بضع عربی دگل قبرسی هر دو را حد کنیده م بدهند اگر دران حب الآس یا قطعات بهی بجوشانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت بیاس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندکی صمغ عربی دگل قبرسی و طباشیر بدهند و غذا بره و زیرباج نرم بیب و انار دانه یا بخرفه یا حامض معمول اسماق یا غوره یا رشک سازند و اگر صلاح نیابد آب پست جو نوشانند پس قرص طباشیر قابض شربت سفرجل بخورانند و اگر ین طبیعت با خون باشد سفوف لطین یا سفوف کهربا با آب اسماق یا آب خرفه و غیره که در علاج آن مذکور ست بدهند و همذا باید که نظر کنند اگر اسهال بحران عارض شده باشد قطع او مناسب نیست بلکه آنرا ترک نمایند تا دام که قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس انچه بحبس طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیر خر بزر بار دانه خیارین و مغز تخم کدو و هندوانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر هار تولد و یا افشرهٔ مرهندی بگلاب دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک نه ماشه در گلاب نیم باز دهند دام بهدانه و بالنگو و یا بیخ نرجس و نشاسته بانها کودن نفع کثیر دارد شیخ میفرماید که واجب ست چوب کودن سرو بزعفرانی بار دشل روغن تخم کدو کا هو بسیار سرد کرده بر سر بزنند و بر تارک و نشانه گریانی مثل زلف و غیره نباشد و ایضاً آبهای سرد شش جرادهٔ کدو و خرفه و کاهو بار دانه و روغن گرفتن لعاب بهدانه مخلوط بروغن گل علی بانفوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس حب مرقوم در قرابادین برای تشنگی من از اشیای خایند و مکیدنی

تمر هندی سنا و عطش گاهی از یبوست بود و آنرا خواب قطع کند گاهی از حرارت باشد بیداری آنرا منع نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت را بخیزران یا بشاخ بید و روغن گل و شکر طبرزد آلوده بجوشانند تا آنکه پاک شود و یا با سفرج و اندک نمک و روغن گل نیز اکه از حک کردن بر مرض تخفیف بسیار شود و نیز خشونت او نیز لزوجت بالا بر آرد و یبوست باید که پستان یا تخم آلو و انبات مقدار قابل و در دهان گیرند بهتر است طبیب زبان و منع فشکی او کند و یا بگذاشته زبان سیاه گشته و در پشت خواب کلنند که این هر دو زبان را خشک میکنند و یا بگذارند بر زبان ایشان گذارند بلکه بجالیات علوه بجوشانند و الانجار خیز بسوی مصعود کند و مرض را مستحکم سازد

تدبیر سبات

که باصحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک جمالند و در باطن چاره مثل مرزنجوش و فرنگ مشک یا نند و بقول شیخ بکلام و آواز های بلند زیاد و عضلا او محکم نباشد زیرا که ازان الم یا بحسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف برازند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تب نایند فتره تب آلین نمه سیان کنند و نقار گردن صحبت تقا

تدبیر سهر

یعنی بیداری که از ادراق نیز گویند شیخ میفرماید که روغن خشخاش را با روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر کدو و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین و اکحل باجزو او دیه مرطبه و اشعام نیلوفر و انفاح و ریحان بکلاب باشیده از بعید و نطولات مرطبه جمله معلوم شده و چنین اگر غلظ ماده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق و حقنه و تبرید نهادن چراغ اعضا و بروی مریض و غیره و یاب سهر نه کور شده و چون خشت و سکون از نوبت یا از شدت تب زیاده مداومت نشستن رد آب طبیخ خشخاش سیاه با مکی سهر مرتع آن نمایند و گرد انجا خلط بورق باشد آب طبیخ تمام و اکلیل الملک و قرطان و خشخاش و نشستن و بر بخارا و اکلیل آب مزون نفع کند صاحب کامل گوید که هرگاه باتب سهر باشد باید که مریض الخشخاش تازه بشکند و بخورانند و بر روغن تخم کدو مربی یا بنفشه تر بنوشانند و بنفشه تازه بر سر مریض ضماد کنند و آب طبیخ خوبه بنفشه و خشخاش مع بوست و بنفشه تازه و گلاب و نیلوفر جوارش کدو و رانته آن تدبیر سهر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آید که سهر از علامات بحران نباشد و هرگاه سهر بسبب بحران باشد تدبیر مرض ننمایند و طبیعت او را بحال خود باز گذارند و باید که شیر از سر بیمار دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم میکنند و از ان خوف در مرض مانع بود از انکه در تشخیص علل قوی ست پس اگر در سر بیمار ماده باقیات گردد تحلیل آن نماید سعید گوید که مریض الخشخاش را با شیر خشخاش و بنفشه بنوشانند و انفیون بیویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی حضر عطاس شدید بایشان بسیاشود زیرا که کشیدن دماغ و اعضای صدر اینا را سازد و سر ایشان را از بخار مثلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند. و گاهی رعاف آرد پس واجب ست که پیشانی و بینی بمالند و دهنک بزنند و بسر گردن را بکشند و قلب وضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغنهای خیکم مایل بانمک حرارت اندازند و تر طبیب عضلات و فک بروغنهای طبیب زنند زیرا که گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیز که در بوی او مدت باشد احتراز نمایند دست و گل اکول و اسفیج بحری بوینداین عباس گوید که آنرا بسیار آورند و حصر نفس نخاینده اطراف و سایه بدان میدارند و بر دهنهای مرطبه شمل و غن بنفشه بمالند و اندک در گوش چکانند و نقره قفا تر تند گرم یا شیم تکمید نمایند و اگر عطسه محمود نباشد و سر بخار یمتلی گردد و اراده آمدن او کند فتیله کافند در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا بکشند و کند شن بوینند

تدبیر صداع و ثقل راس

تجارة بها تر نمایند و پاشویه بعمل آرند و شیخ میفرماید که در صداع ایشان وست و پا و خصوصا ساعدها بعضا بر بندند و کلت پا بمالند و بشیاف لین جاذبه بسوی اسفل بردارند و تقویت مبرات معلوم نمایند و اگر از نشله یا سر فرما نع نباشد نطول سر مطبوخ گل سرخ و بنفشه و جو در گ بپذیرد و مانند آن و چنین روغن گل در روغن بیدانه و اگر این کفایت نکند بخلول او یا مبرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بسر سر زده شد مگر ز زوال تب پس اگر قوت قوی باشد شیر نر بدوشند و اگر ضعیف شیر ماده و شیر زنان مداومت نمایند و شیر بدنی سبانی خدر کشند و همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و ادهان اجتناب نمایند و استعمال مرطبات

وقتی نماند که بخار رطوبانی و سر بالیس قلیل النوم باشد و چون با متلاء و سرازیر بخار رطب کثرت خماید جذب او بسوی اسفل بشیافات و حقنها و بستن اعضای ساقطه متحی تحصیص باید کرد و در نقل سر واجب ست که از دوشیدن شیر بسر بخصوص روغن بران یا نطولات سوطا اجتناب نماید بلکه تبخیرات بطولات با بونجی که دران بنفشه سپوس مانند آن کوبیده باشند یا قتصار رود زیرا که صداع عارض درتپ آنست که گلاب و سرکه و روغن گل را بر سر زنند و روغن گل را در بینی چکانند و گلاب سرد و سرکه بگیرند و باشد و اگر اندکی آب بگ عرفه یا آبغوره یا آب جزاره که دوباره مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر این قدری صندل گلاب و بنفشه تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد و همچنین گل بنفشه تازه بر سر نهند و اگر صداع بایستاکن نشود این ضماد استعمال کنند صفت آن افیون یکدانگ آب رجوخطمی هر یک یکدرم شیاف ماهیتا پوست خشخاش هر یک نیم درم همه را بایکدیگر بیامیزند و ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم کدو بینی چکانند و نیلوفر و بنفشه تازه بهم بسایند و ماء الشعیر و آب انار بخوش بنوشانند و اگر دانند که در معده چیزی از صفراست که بخار او بسوی دماغ برمی آید کشنیز بی آب گرم نوشیده قی کند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت فوفل و شربت نسترن یا آب بهی خوش اشتهاآن همند

تدبیر سعال

در سر فایشان لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه بشربت بنفشه یا خشخاش بنوشند و باین حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیار بن تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و آنرا جمع بشربت نیلوفر دهند شیخ میفرماید که سر فاکثر ایشان را از حرارت یا مبرعا عارض شود پس باید که حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب بمفرزات یاد و نشاسته و مانند آن در دهان زند و قیروطیات مبرد بر سر طبیعول از دهن و گل خالص و لعاب اسپغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند **مصنف ملکی** گوید که اگر باتپ سر فه باشد باید که در ماء الشعیر عناب و جعل السوس قشر کوفته بیزند صاف کرده خبیره بنفشه دران مالیده و بانشربت بنفشه حل کرده در روغن بادام بران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسپغول با مذک نبات سفید و روغن بادام یا هندوانه و خربزه معمول آن با سپوس معمول از آب خشک گرفته بشکر و روغن بادام هندوانه یا خربزه استعمال نمایند و تلطف و سرق و خبازی و جاشر مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت استعمال این سفوف دهند مغز تخم کدو خیار و بارنگ هر دو احد چهار درم صمغ عربی یک نشاسته کتیرا طباشیر هر دو احد دو درم مغز بهدانه یکدرم همه را با یک کیسایده بجریشه دو درم گلاب یا با مثل او شکر بدهند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از اضطراب صفرا بسوی معده میباشد پس اگر در ابتدای درد تپ عارض شود اندک شربت سیب با سکنجبین دهند و بعضی مقدار این هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشانند اگر سکنجبین تقاضی چهار توله و آلو بخارا ۱۰ عدد در گلاب نه توله بدیده بدهند و غذا شله اسفاناخ خورانند

تدبیر بسبب طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیره گل بنفشه کنیم دو توله آلو بخارا پانزده عدد گلاب پاو انار کلغند چهار توله و یا ملیه مبارک دهند و بقول صاحب کامل طبیخ خیارشنبر و تخم کدو و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر مصاحبت بدهند و الوقت خیارشنبر دهند و قبل غذا آلو بخارا آشیرین معمول بگلاب با شربت بنفشه تخم رانند و آب لیلاب با شکر سرخ و آب انار بی شیم آنها افشرده با شکر بدهند و اگر زین احابت نشود یا مرض از تناول غذیه ایذا یابد چهل مثقال روز تجاوز نکند حقنه لبن معمول از آب چغندر با فشره شکر سرخ و مری و روغن بنفشه استعمال کنند و یا حقنه کرد ایا چ مقشر کوفته بست درم و سه مثقال آب جوشانند تا بیک طل آید دوران بست درم خلوص خیارشنبر الیده صاف کرده هفت درم روغن بنفشه و مثقال مری داخل کرده باشند بعد آن روغن بادام یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیاف از نرگس استعمال کنند و غذا از فرزه لیلاب بروغن بادام و اسفیدباج بزیت سازند

تدبیر بطلان اشتها

چوارش فواکه نماشه با عرق زرشک شش تولہ بهندوانه و اگر انار یا ده درمعده دریافت گردد اول تقویه آن بقرص مسهل نماینه چنانچه بوجلی سینا نوشته که گاهی سدید خلط بصفرا و بلغم بهم رسیده و شناخته میشود از علاماتیکه در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا اسهال نمایند و اگر شربت بنفشه را بگلاب قی انتفاع یابند خصوصاً چون ماده لج یا ترش قی کنند گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجه سوزاقی که ضعف واجب کرده بضد آن نمایند بدانچه معلوم شده بطلان اشتها بدانکه مرکب است که قریب بفنا یا یکی از اشتها بر انگیزد مثل بوی بهست جو مسلول آب یا آب و سرکه بیزند و چوارش منسوب بصاحبان چپ پیش یا رد شل چوارش طباشیر و آملہ و اندرون شیرینی مربع آب یا گلاب آبیخ بهت

تواند که مفص خوشبو مثل بهی و سیب بابهند و مانند آن بلیسد و بعد از ایام اول اضعف مرتبه از خوراکه گذشت تناول نماید و بعد از آن بتدریج و قرضه قرضه بهی یا بزغاله

و آب او و آب بهی بنوشند دست و پای او به بندند و بمالند تا ماده را باطراف جذب کند و بسوی خارج سیر آن نماید و اگر آن غشی قوی باشد مریض قبل از نوبت سیب امرود و انار شیرین تناول کند تا معده بدان قوی گردد و حفظ قوت حیوانی نماید اما هر گاه که تب پائین آید و غشی عارض شود باید که صاحب او را نان مهالی بشیر اب گرم کرده بدهند تا نفوذ و سیری اعضا بسرعت گردد و در تطیب آن تنها باز دارد و سعید الحق هفت گوید که اگر غشی تابع اسهال بود حبس آن نکنند و اگر تابع افراط عرق باشد آب سماق بنوشانند و آب پنیر پنهان باشد و اگر منقطع نشود بر بدن کهربا و گل ارمنی و مرو مازو و برگ سومن و برگ طرفا کوفته بیخته بعد چرب کردن بدن بروغن بید یا روغن گل بپاشند و مسکن مصب شمال باغیوش سازند و غذا چون ماکیان آب هماق دهند مؤلف اقتباس مینویسد که فی الحال گلاب با عرق بید مشک بر بدن سر کرده بر رو و سینه نرنند مهابت بی شرط کنند و شراب ریحانی سرد و مزمزج آب سرد و حلق چکانند نان شرید و شراب آبپخ چند لقمه خورانند تا قوت تا باز آید پس جهت رفع حرارت شربت سیب و صندل تر ش در عرق بید مشک نوشانند و اگر مریض عادت غشی قدیم داشته باشد باید که آنرا قبل از شروع نوبت چند لقمه نان تنک در آب غوره و یا انار کوهی و یا سیب دیابهی ترش یا لیمون کاغذی دانه کی شراب ریحانی تر نموده خوراند

تدبیر ضیق النفس

تخم سپستان پانزده عدد آلوی سیاه پنج صد عدد عناب هفت عدد بنفشه نیلوفر عنب الثعلب هر یک هفت مانه با شربت بنفشه دو تولد بدهند و قیه جلی موم زرد سه تولد در روغن گل هشت تولد گداخته آب جراده کدو برگ خرفه هر یک یکنیم تولد صندل یکتولد کتیرا هفت مانه داخل کرده بر سینه مالند شیخ میفرماید که ضیق النفس ایشان عارض میشود یا بسبب تشنج و مبس فضلات نفس و یا بسبب مادهٔ خانقه نازل بحلق و یا بسبب ضعف مستولی بر عصب که بسوی عضای نفس آمده و معالجهٔ اول بر اهم مرطبه نماید و علاج دوم بمدرات مانع خناق باشد و علاج سوم بتعدیل مزاج و مانع و مالش گردن بچیزیکه مبرد و مرطب بود و گاهی بر معده نیز مثل جراده کدو و خرفه و صندل بروغن گل و مانند آن نماید تا شود

تدبیر شدت کرب

آنجا که کرب بسیار بود در گلوار و مشته بجنبانند و برگ بید ساده و سیب و امرود و ترنج و ریحان و گل سرخ و سداب گلاب زیاد و فرش نمایند و لحظه لحظه آب سرد کرده صندل سفید در آن بسایند باشند تر دارند و باد رنگ و خیار و سیب و بهی و کدو و ترنج بریده بجوانند و در ظرفی گلان گلی که پر از آب شیرین باشد انداخته نزدیک بیمار دارند و بگویند که چیزی نظر بران دارد و ما الوقع با شربت نیلوفر فوشانند و آب ماهی العالم سبز و روغن گل را بر آمیخته و صندل سفید و دو حصه افزوده بر تارک سر و معده و دل گذارند و حقنهٔ معتدل علویخان بکار برند و نگذارند که کرب مستمر گردد و بتجارت خبیثه آن بدماغ برآید و آذا مشوش ساخته هلاکت آنجا دبو علی مینویسد که چون کرب بسبب حصول خلط لاذع در فم معده و حصول اذیت او تقلب کثرت نماید تبرید معده اتا غذیه کند و ترویح هر دو حه نمایند و در موضع قریب حرکت آب فرو ش سبز گیاه و شاخهای سرد و یاحین بارده از نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و غیره بارده مرتب از فواکه خوشبو بارده و صندل سکوت در زنده و بسیار باشد که کرب ایشان را حقنهٔ بارد معمول از آب کدو و خیار و آب خرفه و ماء العالم بدهن گل نفع نماید

تدبیر عسر اللازوراد

برای دشواری فرو بردن طعام و شراب با مرو روغن گل بمالند و یا آب گل سداب و ریحان سبز هر یک هفت تولد روغن گل نه تولد بجوشانند تا همه آب بسوزد و در روغن گل بمالند گل ریحان و فرنجمشک هر یک نه ماشه آمیخته بمالند و حقنه بارد علویخان فی الفور نفع بین می نماید شیخ میفرماید که اگر عسر از درد و ترتب بطبقه عارض شود و قصد کنند و مایک خون برآرند و غذا بسرکه و کاهو و هندبا اگر اشتها دران اندک جید باشد و الا بماء الشعیر اقتصار و رزند و اگر قبض طبع باشد حقنه اول حقنهٔ دوم سیاه خوب

تدبیر برد اطراف

در سردی دست و پا اندکی جدوار و بسیاسه بمالند و جوارش هالیلنوس بخورانند و بقول شیخ اکثر حرارت ایشان بسبوی باطن ای حمایت اعضای رئیسه منعکس شده موجب سردی خود بحرارت غالبه تخمیر نمیرسد پس سر بیفاید پس دست و پا در آب گرم نمند و آب سرد نشنایند

تدبیر کثرت احتلام

باید که این موصوف بدهند تخم نیلوفر تخم کاردی هر یک یکنیم تولد طباشیر تخم خرفه گل نیلوفر هر یک یکتولد تخم باذرنج موروس دو تولد شربتی نه نخود آب برف

تدبیر تشنج یابس

باید که سینه و گردن را بقیر و حلی که از روغن بنفشه بادام هفت تولد و موم سفید سه تولد و تخم خطمی یک تولد سوده آمیخته مرتب ساخته باشند چرب سازند و از تراشه کرده و خیارشنبر گ خرفه و اسفاناخ و جعده مقشر هر یک یکمیثم تولد و روغن گل دهیم تولد بر گردن و سینه مضماد فرمایند و آبزن حلو یخان نافع تشنج یابس معمول آرند و غذای رقیق مرغ مانند شوربا بچه مرغ فقط نوشانند انتهی فواق وقی الدم و نفث الدم نیز از اعراض حمیات سخت تدبیر اینها همانست که در محل خود یک یک بطور شرح مع رعایت تب

ناقض بلاحمی

یعنی از رعایت تب پوشیده نماند که هر چند این مرض از اقسام حمیات نیست لیکن بعضی اطباء مثل سمرقندی وغیره بعد بیان حمیات بوجه کثرت عروض این حمیات آنرا ذکر نموده اند بالجمله گاهی لرزه بدون آنکه بدن را گرم کند بغیر آنکه سودی همی گرد و باد و ارحاض میفرماید و بسیش دیده اکثر بلغم زجاجی میباشد و از دیگر اقسام نیز گاهی الوقوع هست که بلا عفونت در بدن منتشر گردد و براد و ارتحرک شود و بسوی عضلات بریزد و ببرودت خود آنرا ایذا دهد و به تب نیاخامد بسبب خلو او از عفونت و علامتش نیست که بسبیل دوره تب بلغمی هر روز می آید بوقت معین بی تشنگی و بدون کرب عالج تا طیف تدبیر و اخراج بلغم باسهال و ادرار نماید و تعرق بحمام و ریاضت و تعب کنند و این از اسهال اولی بود زیرا که از و اسهال مواد در جمیع اعضا منتشر گردد پس بهتر آنست که در تعرق و تقیح مسام سعی بلیغ نمایند و این چنان باشد که قبل از نوبت لرزه بحمام روند تا در نیشته دارند و اگر حمام میسر نیاید این تجویز کنند اشنه سنبل الطیب برگ گز برگ نیشب برگ قنب برگ نی هر یک نیم پاو با دیان یک چهارنانک و در سه چوشانیده بکار برند یا برگ نیشب خشک و شاهتره و برگ گز خشک و شونیز تنها یا همه را بخار چرب نرمه بندی انداخته دخان گیرند که در دو سه نوبت رفع می نماید و کذا انجور کبریت و انجور موی انسان و انجور گاو نگاه و چون گندگرد و باید که تنقیه بدن نمایند بطریقیکه در حمای مواظبه گفته شد و اگر بعد تنقیه هم بماند و او را الحلیت قبل از نوبت بوزن یک بندقه بشربت انسنتین بشربت کشوث علویخان هر واحد یکتولد با بیست اند و بالایش شربت بزوری حار شربت با در نجبویه هر یک دو تولد در عرق بادیان و با در نجبویه هر یک هفت تولد عرق انسنتین سه تولد بنوشانند در دو سه نوبت رفع دوره می نماید همچنین چند بیدستر چار چغلل کرده یکمیثم ماشه در دو اوالمسک تلخ هفت ماشه آمیخته بخورانند و شراب ریحانی یکمیثم تولد عرق شاهتره چهار درهم تولد عرق انسنتین سه تولد آمیخته نیز شانند و ایضاً شونیز و تخم با در نجبویه هر یک یکمیثم ماشه در عسل دو تولد آمیخته و ایضاً گوشت خشک موشک بریان سه ماشه در عسل یکمیثم تولد و ایضاً گوشت خار شتر و ایضاً گوشت سم کوبکمیثم ماشه و ناخواه یکمیثم ماشه عسل دو تولد و ایضاً مغز بید سه ماشه بعسل دو تولد و بسته اطراف و مالش نرم و تبخیر و رعونی قسط در اوجه عظیم الاثر ست و همچنین خوردن قسط شیرین یکمثقال و نیده آن خارپشت با آب گرم

احکام نکس

بدانند که نکس باز آمدن مرض را گویند قبل از انکه بحال صحت اول از قوتهای بدن و غیره آمده باشد و نکس از اصل مرض بدتر بود بنابر انکه مردم اول صحت در مرض افتند و قوت کشیدن بیماری دارند بخلاف نکس که در مرض دوران ضعیف تر بود چه در حالت ضعف قوت می افتد و قوت او از مرض ضعیف شده پس طبیعت مقاومت معاودت مرض نتواند کرد و نکس سخت تر آنست که زود تر افتد زیرا که هنوز قوت مدبرین ضعیف باشد که مرض باز عود کند و نکس بر نوع ست یکی آنکه بسبب خطای مریض یا طبیب در تدبیر افتد و این سالم تر ست از انکه بدون خطای تدبیر پدید آید و خطا چنان باشد که در حالت نقاهت مریض سوء تدبیر نماید یا طبیب بنابر جودت هضم و قوت صفرای آمیزیا فوشد ارو یا گلقند عسلی یا قرص گل وغیر آن او دیه گرم و هوا زان گرمی داشتها افزاید و کثرت اکل باعث زیادتی مواد گردد دوم انکه بدون خطای مریض و طبیب و صواب تدبیر افتد و این نوع بتر از اول ست زیرا که دلالت بر بقیه مواد در ریه مرض بدن و حرکت او موجب مرض دارد و بقیه مواد مرضی که بعد بحران باقی ماند بر دو نوع ست یکی آنکه ادراک او نماید مثل بحران باسهالی یا ادراری و عرقی را با دار و عرق اعانت کنند و بهر مرضیکه قبل از نضج بحران کنند از امراض حاده و یا بحران ناقص بود و زیاده بالائق نباشد حدت قلت نضج پس بی نکس نباشد علامات نکس شیخ نمیفرماید کسی که تب او بحران تام و در روز اول سکون نشود بلکه چیزی باقی ماند یا خوف نکس باشد و ایضاً اگر سکون او بغیر بحران فی الجمله از نکس ستگاری نباشد و خصوصاً چون بحران ناقص مثل عهدی یا یرقان باجوع باشد و بالجمله بسبب جلد یکه مادهٔ مخاطه در جلد بماند و استدلال کرده میشود بر نکس از ضعف قوت و سقوط اشتها و غثیان و خبث نفس و قلت هضم و فساد طعام

در معده محسوس یا دفعانیت وانتفاخ شراسیف ونواحی کبد وطحال وفساد خواب وطول بیداری وشدت تشنگی وشدت تهیج روحی که علامت عظیم نکس ست وخصوصاً در پلک بالا وخاصة ورم آن وهجانی زن ست بخلاف تبیج وجه زیرا نچه بر نکس دلالت میکند اینست که بدن طعام را نیک قبول نکند وبدان لاغری زائل نشود وخصوصاً چون اعراض مذکوره ظاهر شده یا شدت کند مدة اوقات نوالیه مرضیه اولا بوده باشد نگاهی استدلال کرد میشود بر نکس از بعض چون دران تواند سرعت باقی ماند واز غائر شدن خراجات بحرانی وغریب گردیدن آنها واز بول چون دران بنگینی بسیار اندروی یا شقرت یا سرخی باقی باشد ویا آن خام بود ودران سبوب معلق وراسب نبود وچون بول مرض مشابه بول طبیعی او نباشد وبعض اعوال تبریز نکس بود مثل خوبت که دران نکس میشیزانند انا نکه در سائر فصول واقع شود وتقیضا جنس مرض عانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات ودیه چون حرارت وتلهب در احشا بعد آن بماند ومثل صرع وسدد واوجاع گرده وجگر وطحال شقیقه ونواذل وانچه از نوازل پیدا شود چون رمد وغیره وامراض نفس گویند که از جمله حمدات نکس هوای خویف ست واستعمال سخنات ومقویات هضده وطول واستلا وجماع وتعب ودیگر اسباب امراض نفسانی مناسب مرض علاج در سر دو نوع نکس بلاجی خفیف از اصل مرض بعد آن نبود لیکن در نجا دارد ودر وقتی بشیزا زسال گذشته ورشته پرهیز درست دارند تا بزودی صحت حاصل گردد ودر سبا باشد که بسبب کردن پرهیز جائی بعلاجی دیگر نیاز باشد وبا بجا اصل کلی تقویت قوت ست بحکمت عملی وتعدیل ماده علت بتقلیل یا سال نهاسب وتسکین وتفریح ورياضت معتدل وفعل هوا انجمندی گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته را می نست که در ان مبادرت بمعالجه نکنند تا آنگه وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد ومراد شیخ بمعالجه در نجا معالجه بمسهل وما نند آنست واما بمطفیات وصلحات فزاع از مبادرت چاره نباشد تا نکس سا نشکند جالینوس گفته که از پنج حفظ از نکس کند آنست که چون تب ساکن شود واعراض وزائل گردد وقتی بران پرهیز کرد رعالت تب کرده باشد قرار گیرد وکمتر مدت آن باشد که گفته پرهیز کند تا آنگه روز بحران بزرگ بران بگذرد وبعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز باید کرد وتدبیر بعد ای اول باید

احوال ناقهین

بدانکه ناقهین جمع ناقه هست وناقه کسی را گویند که از بیماری مخلصی یافته باشد وهنوز بحال صحت تام وقوت باز نیامده باشد واین را ناقه حقیقی نامند واگر از مرضی برخاسته بمرض دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرض دیگر انتقالی ویا غیر انتقالی ویا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود واو را بالجمله ناقه نمیتوان گفت حقیقی گویند وخصوصا رعایت شیخ میفرماید که گاهی ناقهین از نکس عارض شود چون ایشان را حالاتی دیده باشد که نکس گفته شد بسیاری پدید آید گاهی ایشان را اشتداد قوت وضعف آن بسبب آنکه در تدبیر ناقهین بباید عارض شود گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزیکه تناول نمایند انتفاع نیابند وبدان آنها بقوت رجوع نکند بسبب بقای سوء مزاج ومدم قوله خون صالح گاهی ایشان اخراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد بالستفراغ تام پاک نشده باشد وبقیه آن بعضوی ریزد وخراج تولد کند گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع مادهٔ فاسد بسوی آن گاهی ایشان را امراض عارض شود هضد مرضی که اول بوده باشد چون بر ایشان افراط در چیزی مضاد مرض آنها نماید یعنی او را طد تدبیر کنند ومرض را حاریود وبالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان وفالج وقولنج بارد وسکته وصرع ومصداع لازم وشقیقه ومانند آن چون بهر چند طبیعی باندازه تجاوز کند گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد واز آب خیگرم زائل کنند گاهی ایشان را حالتی عارض شود که بر سفید گردد بسبب هدم شعر ایشان در کثرت تناول غذای محلد بلغم یا بسبب تحلیل طوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنانچه زراعت را عارض شود که هر گاه آب نیابد خشک شود وسفید گردد وبعد ازان چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی موی آنها عود کند چنانچه زرع را نیز عارض گردد که گاه آب بتدریج میرسد باز

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجبست که ناقه در هر چیز رفق نماید بران افزوده تقلیل وارد نکنند ونه چیزی از حرکات وحمامات واسباب مفرحات حتی که اصوات وغیر آن که محمود ومهیج باشد وبتدریج بریاضت معتدل ملایم نماید کرد ان بسیار نباشد نه چیزیکه در خون او افزاید از غذیه لطیفه چون شوربای چوبرمرغ وغیر آن استعمال نماید وروزی دو سه آرام وفرحت وسرور او را انتهاز کنند واز استفراغات وخصوصاً حمام اجتناب نماید وشراب باعتدال آمرا نا فست وخصوصاً شراب لطیف رقیق ولولی ناقهین که را ایشان از توسیع در غذا منع نکنند کسی ست که بحران او منعی شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست ومثل او اکثر محتاج باستفراغ خوبست بقیه سواد وجز آن

اسهال مسهل لطیف باشد لاسیما چون برابر صفراوی باشند یا مائل بزنگ خلط وقوام او از اخلاط یکی از ان تپ عارض شده باشد و داشتها خللی یابند و چون اراده آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت هم او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد از ان استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد باستفراغ و تقویت هر دو و مخابانند یکبار گی استعمال ادویه صرف نیابند و درین هنگام اغذیه او ادویه مسهله سازند و باباوی قوای ادویه مسهله مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیر خشت و ترنجبین و مانند آن برای اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جانجبین و ترنجبین و گاهی ایشان را در انفع یابند پس عروق آنها بان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خار خسک و شراب ممزوج کنند و بدیگر ادویه خیر مشهوره حاجت نیفتد و آنا فانا فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیه تپ در عروق از نبض وقارورہ دریابند بشود زلبها پدید آید و گاهی بسبب احتیاج گرداند بفصد صاحب تپ روا بود خون او بنا بر بقیه یا رادیت اخلاط رویه دران پس لازم گردد که خون ردی او خارج کنند و دران باغذیه خون جیدا فزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعهٔ بعمل نیارند و چواب روز گاهی ناقه را ضرر رساند بازجهت او بدن آزا بسبب طوب حاصله از سوء هضم حادث از تحریک طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج و گاهی آزا نفع کند بآسایش او یا گرم کردن او بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیه مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تپ آورد بنا بر انکه خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع تامین که نقی از مواد موجبه حمی و غیر نقی از ان باشد آنست که امراضان بر تدبیر یکه در مرض بود از ضرورہ و غیره دو سه روز تا قریب او جاری دارند و باجمال مقداری که از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد ازان بتدبیر ما فوق او بر بندیعنی در غذا توسیع نمایند و واجب است که برای ناقه نقی او انکه تپ او سلیم باشد تلطیف تدبیر فرمایند یعنی غذا کمتر کنند تا بدن او گرم و صحال او بدگردد بحرارت گرسنگی و لازم هست که در بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام بسوی فربهی در اندک روز بکند زیرا که قوت او باقیست پس خون صالح بسرعت متولد شود و باخلاف او یعنی بغیر نقی و غیر سلیم الحی خلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چنان جاری دارند تا ناقه را استهانشه و بداند که در ان استلماست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا را بر نفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی برنهاده و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن نداره و بدیدن او اخلاط بسیار ست و طبیعت خواهان ان هست و باقوت معدهٔ او بسیار ساقط ست و باقی جمیع بدن از حرارت غریزی او ساقط است

(نسخه جدا)

پس اصالهٔ غذا لائق طالب تشکیک کردن طبیعت ازان غذا برای اعضا نیکند و امثال امینا ازنا قهین که در بدن ایشان اخلاط کثیره و قوت معده و بدن آنها ساقط بود اگرچه در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مودی بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط ردی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد بعد اشتها شود بسبب انتعاش قوت بهتر از انست که او را اشتها باشد بعد ازان اشتها نبود پس اگر اشتها دوام کند بدن بقوت و وهن نگراید قوت اشتها و آلهٔ آن یعنی عصبه حس فم معده هر دو صحیح باشد و قوت هضم آلا او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آنست که بتدریج کند ناقه از تهتو و بچه مرغ بسر غاله و بعد از رجوع کند و هفته در عروق او تنگی باشد از بقیه یا ماده یا از حصول مبین بسبب حرارت مرض و گنجبین گاهی ایشان را سریع پیدا کند بسبب ضعف اعضای ایشان و همچنین سایر نزشیها و از تدبیر نا قهین بقول ایشان بسوی هوای مضاد آنست که آبنا باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیزیست که واجب بود حذر کردن او در نوع مرض آن تا مقابله کند بدانچه امن بود از ان مثل صاحب سام که واجب بود بران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب نیست که ناقه در حمام عرق آورد چه گوشت او ضعیف ست تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید بدن او فضول باشد مزاشیدن نی سوسنی ناقه فربه کند بنا بر انکه مسام را نبندد و نزلها پدید نیاید خصوص در هوای سرد

تغذیهٔ ناقه

واجبست که غذای او در کیف حسن الکموس سهل الانهضام باشد و لازمست که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بسائل کردن کیف غذا بسوی طبیعت مزاج مرض سابق بسبب بقیه از او یا بنا بر احتیاط و بدانکه غذا بقیه رطبه سیاله در غذا شدن سریعتر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظه ثخینه بضد آن بود اطعمه باشد یا اشربه قوی جیدست که ایشان را بارداست خوراند اگر نی هرش بدان بقیه حرارت نکند بلکه لازمست که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او احرارت لطیف مع طوبت کامل سریع القبول برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که هضم و انفصال آن نیک گردد و آنرا بتدریج بفرایند اگر نقل در معده بینند و نه قرار کند و نه سرعت

استخوان و بسیار دراز ان کم کنند اگر از نقل و غیره چیزی زبون دانند و چون ناقه یکباره ی ممتلی شود و معده او کشیده گردد اکثر تب کند و همچنین واجب نیست که در قریه آب بخورد چه بیشتر دران فطر باشد و اما وقت غذای او وقت اعتدال هواست در اوایل شب تابستان یا نیمروز فرزمستان الا آنکه اشتهاء و غیره استعجال نماید و درین صورت واجبست که غذائی را که آن کمتر از پرکردن شکم باشد تفریق نماید و آب بسیار سرد از قبیل چیزیست که ناقه ازان اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی تشنج پدید کند و دیدیم شخصی را که باین هلاک شد و بعد از انکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعف یا اخلاط در معده و یا دی در اکثر مثل فشی بود بنابر انچه فاسده بسوی قلب و گاهی کم شود بسبب دیگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگ و از برازیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی بسبب ضعف قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصة باشد پس سیر هر واحد بانچه معلوم ست برفق ترکه ممکن بود باید کرد و دیدند که سکنجبین سفرجلی برای ناقه بین ترین دواست و خصوصا چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معدة آنها و از سیج درامان باشند و اما مقویات معده که گرمتر ازان باشند مثل قرص ورد و مانند آن گاهی بسبب عکس گردد **صاحب کامل** گوید که ناقه یکی از مرض آمنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و ازان خارج شوند پس ابدان ایشان ضعیف و خون در انها قلیل میباشد آما ضعف بدن بسبب انهاک مرض انرا و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل ابدان آنها بحرارت تب بود و اما قلت خون بسبب احراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین سبب ضعیف گردد فلذا محتاج بتدبیر لغاشق و زیادتی قوت میباشند و اول انچه سزاوارست استعمال او در ایشان اینست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان که در وقت مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود و مرض بدان ایمن باشند بعد ازان نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر ازان باشد اگر اندک بتدریج مثل گردنهای بچه مرغ و تیهو و رانها و بازوهای آنها بعد انتقال کنند تا سینهٔ آنها و تاهای رضراضی یا دل و جگر و نهری پس ازان بپاچهٔ بزغاله و بره و گردن آنها پس بلحوم آنها اندک اندک همواره برین زیاده نمایند در هر روز بمقدار یکه قوت ایشان متحمل باشد تا انکه بغذای رسند که عادت آن داشته باشند بتدریج و اگر شراب خوار باشد در ابتدا شراب بیض و قیق خوشبو و ممزوج بآب دهند بعده ازان ترقی بقویتر ازان نمایند تا انکه بمقدار عادت خود کند در وقت صحت او بود و رسد و استحمام بآب شیرین هنگرم در خانه وسط حمام نمایند هرگاه در اینجا حرارت ظاهر نباشد و دران قیام الطول ندهند و آدامتمادی غذا و شراب و اصبر بر جوع عوطش و ایضا اغذیه مسخنه و ریاضت تحت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار کثیر نمایند و بدانند قوت آنها ضعیف گردد و باید که تفقد در او ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از ارادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علامات ما تیکه این را بدان معلوم کنند آنست که صحت مریض بحوالی عنی باستقراغ یا دوم یا خراج یا غیر آن از اشیا یکه بدان جوان میباشد نباشد و با بیجوان غیر تمام و منضج غیر کامل باشد پس اگر در نبض سرعت یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب اینهمه دلالت میکنند بر انکه در بدن فضولست و آن محتاج بتنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای او دریابند توقع خروج خراج در ان عضو باشد و چون علامتی از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و مدبر ناقه مثل مرضی یا قریب ازان باستعمال اشیای مبرد که مطفیه تلطیف غذا و استفراغ بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتهای باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد بدن او فربه نشود که این دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی است چنانچه بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا نخواهد و یا ازان بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج بتنقیه باشد و چون این حال ببینند باید که تقلیل غذای او و تلطیف آن و تنقیه بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماند چنانچه بقراط گفته ابدا نیکه پاک نیستند هرگز آزار غذا نمیبینند شیر فزاید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات خون در ان ظاهر باشد فصد کشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و اگر اخراج او زیادتی نکنند زیرا که ناقه از مرض محتاج بزیادتی خون جدید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرائی ظاهر نباید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و با سهال دوای مسهلی بود مثل مطبوخ فواکه و خیارشنبر و تربخبین و لبلاب با بنفشه و خشکش با شربت ورد و تا بدین ازاد عود مرض ایمن گردد و بعد ازان در مدت چهل روز شروع نماید بس اگر بینند که ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نمیشود و طبیعت او نرم نشود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته که ناقه

ازمرض چون غذا بخورد و بدن او ازان قوت نیابد این دلالت کند بر آنکه او غذا زیاده ازان میخورد که بدن او تحمل آن نیست پس برای این واجبست که تقلیل از غذای او کنند و هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی یا نزده درم تا بست درم بنوشانند که این نزا نافعست و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند بحال صحت خود رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد چنانچه بقراط گوید باید انکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها ببسوی فربهی در زمانه اندک بود و آنکه در زمانهٔ طویل لاغر شوند بفربهی در زمانهٔ طویل رجوع کنند **ابو منصور** گوید برای کسیکه از حمیات حاده بیرون آید سزاوار آنست که از رجوع باغذیه صحیح مزاجان پرهیز نماید و غذا نیکه در حال مرض خورند و بران اقتصار نماید و یا آنکه اندکی قوی تر از ان باشد بعد ازان بتناول اغذیه صحاح اندک اندک تدریج کند و از تعب و تراکم بهم و سکون گرم و جمیع مستحکمات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد احتناب نماید و لاسیما کسانیکه از مرض بحران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس باقی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاویش در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر ایشان خاصه بتدبیر مرضی نمایند تا اینکه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعةً بسیار نباید نوشید و خاصه در فصل خریف و از آب بغیر سرد البته نوشند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف نبود بقدر اشتها تخورند بلکه بقدر هضم حتی که چون هضم حاصل شود غذای او تمام گردد بعد ازان بحرکات و مسارعات اعمال خود کرد عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند و در جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را غذیهٔ غلیظ و سریع الهضم نه بخشند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب ابیض رقیق یا مروق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که استمالی بدن از شراب بسهل تر از انست که از طعام متمثل گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که ناقه بهر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نمایند و از فکر و غم و هم و جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مرد و مرد محرر و صفراوی را آب بزور و شراب لطیف ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تب آرد و دوام اشتها بسبب غلبهٔ سودا و انصباب آن بسوی فم معده از طحال او بود و کثرت خواب ناقه بشب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آنکه طعام فزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله هست پس تدبیر او بریاضت و بتدبیر لطیف باید کرد و بقراط گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند بر آنکه صاحب او غذا را بیشتر از حمل بدن او بر بسیار دارد پس اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید بر آنکه محتاج باستفراغ است و نباید باشد که خلط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علاج آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت ننماید ضعیف بیفزاید و هر چند حرارت غریزی قوی تر شود تحلیل پوشیده تر باشد و ازینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده است یا انفتاح مسام یا عجز طبیعت از هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی **ابن الیاس** گوید که تدبیر ناقه ین ازمرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیماران است پس مبادا که صرف عنایت بتفقد امر نبض فاخر وره نمایند اگر علامات بقیهٔ ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مرض فی نفسه تقلب و خبث نفس قلت نشاط در یابد بدانند که در بدن او عرق و فضلات محتاج بتنقیه هست پس مبادرت نمایند به تنقیه آن از حسن تدبیر یکی تدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند لسبب ضعف قوت ناقه و قلت احتمال او و برای معالجه قوی و تدبیر بالغ در حفاظت پس هرگاه بنقای بدن او و خلو عرق او از بقیهٔ مواد فاسد یقین شود تدبیر آن بتدبیر مرض از تلطیف غذا و خوردن بارالشعیر یا مزورات نمایند تا آنگاه سه روز از تب و مرض او گذشته باشد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ تر باشد اندک اندک تدریج نمایند در اول روز چهارم از انقضای مرض گردنهای کبک مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازو های آنها و در روز ششم این هر دو را نهای آن و در روز هفتم اینها مع سینهٔ آنها هم نمایند بعده انتقال بیاپچه برده و بنرمالا و گردن آنها نمایند بعد ازان بلوم آنها اندک اندک تنقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط در یابند استحمام بآب نیگرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود تعیین بطبیعت و اسهال او بر فق نمایند بطیخی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش بتخمین پنج درشت و یا هر صبح سکنجبین بدیاده و گلاب هر واحده دو درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزورده از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ یا از تمرهندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد بتقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی

وگلاب هر واحد ده درم بنوشانند وغذا زیاپی بچه مرغ دهند وهمچنین اگر نافذ را عرق بسیار آید هر او تقلیل غذا ست متناول کنجبین مرطوب از نافع بود ومولف اقتباس مینویسد که در زاتین برغذا و شراب دو دوا نیکه مند مرض بود هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا مزاج بگردد و مرض هند بیماری اول پدید آید و هلاکت انجامد و بعد از گذشتن سه روز از تب شتو باپی گردنهای بچه مرغ کبابک رو غن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اول و کمنه و یا بنان تنگ که دران شربت کرده باشند بهند و قدری گوشت گردن هم دهند و هر روز به ستور یکه در اقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود با غذیه مرطوبه معتاده تحریک اشتها نمایند وجهت تقویت معده و برانگیختن اشتهای مرباپی سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش کاترین و جوارش عود ترش و انوشداروی لولوی صلوی خاص کنجبین تفاحی ایشان در گلاب قرنفل و یا با گلاب و عرق کیوتره و عرق بید مشک عرق عنبر بهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا چوجه مرغ در دران زیره وقاقله کباب و بلوبینه سبز و یا خشک و پیاز و انار دانه جمله باهم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده بانان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف سازند و عطر ها ی مناسب مزاج بپوشند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری معتدل و تنقیه بدن به دفعات بطیئات لائقه و مانند آن دفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب اتم عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند در چنین وقت محابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن و برگ مورد و بدن بمالند و چون خوابکتر آید بند بر سر بردارند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری برآید عسل دراب انداخته گرم بنوشانند و بجای آب برباء العسل اکتفا ورزند و یا العوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و تفسیدن بزرکتان بریان و گرسل نیز نفع میدهد و همچنین خوردن بادام هفت عدد با همین قدر مویز منقی همچنین خوردن لوز بادام و مویز بی تخم و یا سفوف زوفا تنها یا نبات دهند و یا مکپی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد و کاکرا شنگی هر دو برابر و نبک سنگ دو ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه اصل السوس پنج ماشه غناب هفت عدد مویز منقی یکتولا گاو زبان چار ماشه بنفشه هفت ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ بانان تنگ خورانند و همچنین سه چار بار بعمل آرند بعده لعوق بادام دهند و اگر سرفه بلغم آسانی برآید رب السوس تنها در دهن دارند و گاه اصمغ عربی و زوفای خشک سوده یا نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق با قلا دهند و یا دقوا و یا خمیره کوفتنی خاش و یا شربت بنفشه خاش در عرق گاو زبان و کلوه دهند و یا تنها بلیسانند که بسیار نافعست و همچنین داشتن کبتر او یا شیر خشت در دهان دناقه را بعد غذا انگی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح یکپاره ساعت روز برآمده و اگر اشتهای بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یکنیم تولا و یا کم و زیاده کشمش دو چندان آن بدهند و یا شالی بریان که بهندی پرمل گویند دو یا سه تولا با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک و متفرق دهند

بیان محبران

چون مولف همچو ران رساله محبران بتفصیل تمام و تبسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا در اینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسهل و محبران وغیره و علامات محبران و تدبیر در روز آن اقتصار و رزیده بدانکه محبران تغیریست که تاج مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آنست که قوت بامرض تنازع و محاربه را جتماع در قعر و غلبه خود و دفع مادهٔ مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض مقابله قوت و جهد در غلبه خود و ظفر بران مینماید پس هر گاه قوت بر مرض ظفر یابد محبران جیده یا ناضجه و مرض سالم ماند و هر گاه مرض بر قوت ظفر گردد محبران ردی بود و مریض هلاک شود پس هر محبران یا جیده باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد و یا ناقص و محبران جیده تام آنست که طبیعت غالب آید و مادهٔ مرض را یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض فی الحال صحت تام یابد و محبران ردی تام آنست که مرض غالب آید و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده واقع گردد مدت آن تا چار روز یا هفت روز یا چارده روز بود و محبران جیده ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید و محبران نیک کند لیکن جمله مادهٔ را یکبارگی دفع نسازد بلکه مابقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و محبران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و محبران بد کند اما یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد ازان اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع در امراض غیر حاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز نبود و مقبول قرشی محبران جیده تام گاهی بدفع کل و یا زاله مادهٔ مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا محبران استفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه یا زاله مادهٔ مرض از نواحی عضای کریمه

و شریف بسوی بعض اعضای خبیث و اطراف بود و این را بحران بانتقال گویند و بعضی تحلل و ذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود و آن در بحران جید ناقص تحلل ست و در ردی ناقص ذبول بدن و این هر دو در شمار بحران ناقص در ترتب آثار اند و از قسم بحران نیستند زیرا که شرط بحران آنست که دفعۃً بود و این هر دو تدریجی اند و ایضاً مسیحی گوید که از امراض بعضی تکنست که انقضای آنها بحران باشد و آن امراضیست که سریع الحرکۃ بود و بعضی آنست که انقضای آنها تحلل اندک اندک باشد و او آنست که بعلی الحرکۃ بود و انقضای این را بحران نگویند بلکه نضج و تحلل نامند پس هر مرض که زائل شود یا بنضج و تحلل بود چون مادۂ فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج خانی گردد و یا بحران پذیرد و این یا باستفراغ زایل بود چون مادۂ فاعل مرض بسوی خارج جامه یا دفع گردد و یا بانتقال فخراج چون آن مادۂ بعضو غیر شریف منضج شود اما امراض طویله مزمنه و مواد بارد بود اندک اندک مثل تب لشقه و ربع و مرض مزمن را علامات نامله و حرکات سمعیه نمیباشد و اما بحران باستفراغ زوال امراض قصیرۂ حاده باشد مثل حمیات صفراویه که در اثنای فترۃ استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا سهال یا عرق یا بادرار بول و یا بخروج خون از مقعد و یا بدرو حیض و انتقال آنست که طبیعت برماده مستولی شود و از اضعیف تر عضو دفع کند و در وی ازان ورم و خراج حادث شود و این را بحران انتقالی گویند و چنین هر مرضی که هلاک کند یا بر سبیل بحران هلاک نماید و یا بر سبیل ذبول و آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای مرض افتد قتال باشد و هرگاه در وقت منتهای او بود تمام باشد و در اثنای انحطاط مرض بحران اصلا نیفتد و وقت بحران او احد و آن وقت منتهی ست و وقت موت او احد ست یا لکه گاهی در ابتدا و گاهی در انتها بود و بحران تام در وقت منتهای مرض باشد و بحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزیید مرض بود بسبب محرک بدشل مرض فهیت سریع الحرکۃ و مثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج مادۂ مرض استعمال کند و بحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد و بحران واقع در تزیید مرض اگرچه و بسلامت بود بحران ناقص باشد و اگر ردی و بهلاکت بود دران مریض سخت بحال گردد و بردی ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام خواه وقت انتها باشد اگرچه یا نیک تام بود و بر استیلای طبیعت و قوت بر مادۂ ردی دلالت کند و اگر ردی باشد بر عجز قوت و هلاکت دلالت نماید **فائده** افضل بحران آنست که بعد نضج تام افتد تا مادہ بالکلیه بدان منفذ شود و ایضاً با وجود نضج تام طبیب بنقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازۂ مادۂ محدث مرض اندازۂ مادۂ منفذ باشد و ایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقیب او خفت ظاهر گردد و ایضاً سلیم الاعراض بود و چنان باشد که روزی از ایام اندر بدان خبر دهد پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم و چهاردهم و هفتم و نوزدهم و نوع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقه حاده و در قوت قوی باید کرد و امید بحران انتقالی در قوت ضعیف و مادۂ غلیظ باید داشت و ایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده دران شدید الرقۃ باشد بعرق بحران کند و اگر ازان کثر در رقت بود اگر بسیار گرم باشد بر عاف بحران نماید والا باد رار اگر رقیق نباشد با سهال و قی بحران کند **فائده** بداند که بعضی اعضا را بحران مخصوص آن بود پس بلغم بینی و ریه گوش بحران امراض سر باشد و حرکت چشم و اشک از بحرانات امراض چشم و نفث از بحران امراض سینه و همچنین خراج پس گوش از بحران امراض راس و خراج بغل بحران امراض قلب و خراج کتف بحران امراض جگر باشد و این اندفاعات بحرانی باشند اگر مواد سنه فعلیه بسیار و دفعۃً آید و در ایام با جوری بود و اگر مواد اندک بود و بدفعات بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیه تویه از لوازم بحران ست و کشادن خون بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست و بهترین بحرانات رعاف ست پس سهال پس قی پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالیست و بسیار باشد که بدین امراض یکبار گی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد و اگر ردی بود اعضا را میرانده و گاهی بحران تام با ناقص بحران کند و بعد از ان سوء مزاج حار یابس و ورم و صلابت و سرطان و برص و غدد و داء الفیل و رد والی و انتفاخ اطراف و غیر آن بود و بعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج مؤدی نگردد بلکه مثل لقوه و تشنج و استرخا و وجع ورک و پشت و زانو و ریقان پیدا کند و بهترین انتقالات آنست که بسوی اسفل باشد و بهتر خروج و انتقال آنست که بسوی خارج و بعد نضج تام و بعید از اعضای شریفه بود **فائده** طبیب بیندیشد که از احوال مشابهه مثل نضج بول و نفث و ضد آن بر بحران جید و ردی استدلال کند و هرگاه مرض علامات بحران را که مذکور گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند و اگر در انحاء اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید و اگر نضج تام باشد بر بحران جید تمام دلالت کند و بحران تام چیزی باشد ردی نزد منتهی بود گاهی نزد شروع و در انحطاط وارد گردد و بدین سبب بحران تام در سردی شدید بهوا در تنگ کند پس طبیب واجبست

که تلافی ضرر سردی هوا هنگام حدوث بحران بعرق نماید ومسکن مریض را گرم کند وبداند که بحران در وقت راحت واقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود ودر وقت تفتیه از شدت در حمیات لازمه بندرت واندک وبداند که بحران در امراض سلیمه که اشر تاخر نماید ودر امراض قتاله تقدم کند ومریض را عهده عرض والضرام نماید دفعة نه برسبیل تحلل مگر آنکه استفراغ محمود یا خراج محمود دافت وبه بحران که در ایام باحوری یا فتد امیدوار تر باشد وانچه غیر آن بود بر رداءت حال مریض دلالت کند وبسیار ردی باشد بهر آنکه ماده در غایت رداءت بود وطبیعت متحیر مضطرب ولهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آنکه طبیعت غیر مضطرب باشد وبالجمله حرکت بحران قبل وقت او یا بسبب رداءت ماده وشدت حرکت وحدت آن بود وچنانچه در امراض حاده ویا بسبب قوت مرض وعجز طبیعت از مقاومت او ویا بسبب امری خارجی محرک مواد وطبیعت مثل خطا در ماکول ومشروب وبسبب تحریک دوای مسهل وغیر وقت او ویا ریاضت ویا عارض نفسانی چون خوف نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او وتبدیل جانب اوست چنانچه فزع بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی میگرداند بعد از انکه اگر عرقی باشد وسرور وخضب آنرا عرقی میسازد بعد آنکه اگر بولی یا اسهالی باشد وچون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی ناوی ثابت نماند آن دلیل موت باشد وهرگاه قوت را قیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد وهر روز یکه دران وقوع بحران محمود باشد دوران روز علامات ردی پیدا شود آن دلالت بر انحطاط

تقسیم ایام مرض

بدانکه جمله ایام مرض سه گونه است بعضی ازان روزهای بحران باشد وازان ایام اجوری گویند وبعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد آنرا ایام انذار ومنذره گویند وبعضی روزها که نه ایام باحوری باشد ونه ازایام انذار اما بسبب انحراف بحران دران روزها واقع میشود وآنرا ایام واقع فی الوسط گویند یعنی متوسط میان ایام باحوری وایام منذره ومسمی بدان بهر آن شده که ازشان بحران ساقط چون تقدم یا تاخر وقوع او نماید دران روز افتد

ذکر ایام مسهل

بدانکه جهت دفع اخلاط در بدن عصر برای استعمال مسهل روز مقرر ست وآن ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد واین وقتیست که روز نوبت یا روز شدت درین ایام نباشد واما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم ویازدهم ومانند آن مسهل ندهند وبعضی اطبا استعمال مسهل در روز شش میکنند واین از خطر خالی نیست بنا بر بودن او روز بحران ردی بسیار وروز پنجم وچهارم اگرچه روز انذار ند لیکن رداءت در انها مثل ششم نیست پس اگر ضرورت از بیجا ماده دفعه واجب گردد ومهلت ندهد ومعلوم شود که درین هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی بمسهل از ششم باشد نزدیک بعض وبعضی بالعکس وچون تپ مواظبه باشد یا دوغب بطریق مبادله مرکب شوند در ینصورت احسن آنست که مسهل بعد رفع نوبت یا قبل از آمدن او بنحویکه عمل مسهل تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند ولهذا بعض اجیان در شب که ربع یا کسر ازان باقی ماند استعمال مسهل میکنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلا اگر در نصف روز بیاید مسهل بهر شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد واگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد وگاهی رای طبیب بحکم میکند باولویت این حکم که تپ روزی قوی آید وروزی ضعیف وروز ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم ویازدهم ودر روز قوت روز هشتم ودهم باشد پس درین هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی ازان باشد که مسهل روز ضعیف استعمال کرده شود واگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت وثوق بهشتم ودهم از هفتم ونهم بود واگرچه هشتم نیز روز بحران ردی میباشد لیکن دران بحران نمی افتد مگر در کمال ندرت وبهتر آنست که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند والا نشاید میبا اگر علامات بحران شروع گردیده باشد وبدانند که چون تپ عارض شود پس زائل گردد وبعد چند روز باز آید در ینصورت اولی آنست که مسهل در روزی دهند که روز بحران باعتبار مرض وبنکس هر دو نباشد واگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار بنکس بهتر باشد

ذکر ایام بحران

بدانکه اطبا ایام بحران را باستقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران امر مسلم و تقدیمه موقوفست اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز تب اکثر از نصف باقی ماند آنروز را بر اساس اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار بر اساس نمیکنند بلکه داخل در روزی مینمایند که این باقی جزو آنروز باشد بالجمله اگر تب مثلا در دو پاس اول روز شنبه آید آنروز روز اول تب شمار کنند و اگر بعد از دو پاس آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول را در دیگشنبه کنند مگر آنکه تب نائبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تب کرده شود و در انجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خون ظاهر شود و اما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و اندانند مریض خود را بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن بزاید بعده آنرا تب عارض شود پس حساب از تب کنند نه از زایدن و ایام بحران که در ان جمیع مستفرغات ممنوع است این سیزده روز است ۳ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتاد و صدم و اگرچه بعضی چهل و دوم و غیره نیز گفته اند و بقراط گفته که ازایام بحران باید طاق باشد قویتر از جفت در بحرانست و اکثر امر متجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام فصل یوم واحد را بحران گردد و این اکثر بعد ستم بود با استفراغ باشد یا بخرج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم بحران باشد لیکن بتنقیح و تحلیل و بدانند امراضیکه در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقه و سوفوخس بحران آنها سریعتر باشد و در روز طاق بود و اندا در غب انتظار یازدهم کرده میشود و انتظار چهارده هم میکنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و مریضیکه در روز جفت نوبت کند مثل ربع در سدس و ثمن بحران بطی تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتاد و دو و چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روزست ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۷ و ۲۱ و برای اینها احکام ایام بحران ست بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره بنا باید کرد و بقول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط ست و ایضا مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز از ین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه مراد با انذار در اینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل ست محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل ست چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شده مبدء بعض آنست چنانچه روز چهارم هفتم و یازدهم بچهاردهم و هفتدهم بستم و یالست و یکم و بست و چهارم بهست و هفتم و چون انذار یعنی خبر دادنست پس هرگاه مثلا بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد بحران روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود و یا مندر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصا در محرقه و نائبه و بحران در هفتم یا نهم یا در چهارم و رخ بسیار سیاه باشد و روز نهم نیز مندر باید روز دهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم یا هفتدهم یا بستم یا بست و یکم مندر بود و بستم بحیلو و اگر علامات نضج هر روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و امور که آن علامات برای وقوع بحرانست مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن از پهلو بپهلو گردیدن و گران سر و اختلاط ذهن و صداع و دور گردیدن و سبات و سدر و دوار و خیالات در خشم و ظلمت بصر و طنین در دو گی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه در عده و رعشه و تغیر نبض از حال خود با شراف یا انخفاض و عرق بارد و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعضی از و در شب پدید آید دلالت کند بر انکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید بر انکه بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود پس اگر با وجود این علامات نبض موجی مع تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول

نگین مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزه قوی و بعده تب باشد آن دکه دهد و اعیائی و قوت قوی و علامات جید باشد و لاسیما اگر براز و در و بول کم شود و لااقل بحران عرق کند **و اگر** نبض عظیم و شاهق یا صلب سریع و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و پره بینی دفعةً و تمدد در جانب چگر یا طحال بغیر وجع و دیدن رشتهای سرخ و تباریق پیش چشم و سیلان اشک دفعةً و شدت استعمال سر و صداع ضربانی و درد گردن و ترقوه و طنین و صمم و سدر و علامات باشد دلالت بر بحران رعافی نماید **و اگر** انضغاط نبض با انخفاض آن و سفیدی قاروره و ثقل او در دشانه و تنوی نماف و انتفاخ قضیب و حرقت احلیل و اعتاس براز و قلت عرق و صلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند **و اگر** ناریت بول و اختلاج لب زیرین و غشیان و ظلمت و غشاوه چشم یا تاریخ قلخی دهن و درد نخم معده یا سیلان لعاب و خفقان معدی و صداع بعده لرزه و سردی شکم و ضیق النفس و سقوط رنگ و زردی چهره باشد بر بحران تفلی دلالت نماید **و اگر** نبض صغیر مع قوت و عدم صلابت آن و منخفض قرار شکم و ثقل شراسیف و تمدد در ان و درد پشت و اختلاج در عضلات شکم و قلت بول و عرق و گرانی در سر اسفل شکم و انتفاخ در ان و کثرت رنگینی براز از سابق و آمدن او زیاده تر از عادت و بلندی و تنوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند **و اگر** سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نیابند دگرانی در رحم و در تهیگاه و در اعضا و درد و تمدد در انجا و اختلاج در فرج و کشادن فرج و فور تر آمدن آن در یابند حکم نمایند که بحران طمثی خواهد بود **و اگر** نبض عظیم مائل بقوت و فقدان سائر دلائل توجه ماده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد و ثقل و اختلاج در نواحی مقعد و درد در ملتقای و ضربان در حوالی میزه و پشت و نثار و اعضا شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد و خون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

و آن قوت تب مع ثبات وجع در موضعی از بدن و احتباس استفراغات از بول و براز و عرق مفرط و رقت و سفیدی بول و تاخیر نضج یا عدم او صحت قوت و جودت نبض و لاسیما در امراض سلیریه بطیه عدیم النضج باشد بعده وجع و انتفاخ عروق در مثل بغل و کنج ران و پس گوش و شدت التهاب و حمتی که در ان عضو ضعیف ست یا وجع مفاصل یا وجع متعب بر جهت انتقال اده دلالت کند پس عسر بول و گرانی سر و ثقل سمع و سبات و عروض ضیق النفس دفعةً علامت دال بر نقل ماده بسوی اعالی باشد و ثقل و درد در ناحیه اسفل مع التهاب و انتفاخ در کنج ران یا درد زانو و ورم خواز جنس تبخ در ان هر دو علامت انتقال ماده باسفل باشد و چون قوت صحیح و علامات جید باشد و رقت بول زیاده تر از دوام نماید این منذر بحراج بود و همچنین توجه مریض صحت بغیر بحران ظاهر بعده بود ان شریان صدغین شدید الانبساط کثیر الضربان و رنگ پژمرده و نفس متواتر و گاهی سرفه خشک و لیل عروض خراج در مفاصل ست و فصل زمستان و سن کهولت از دلائل وقوع بحران بحراجست بلکه از اسباب اوست و آمد دلائل قویه بر بحران خراجی تاخر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست و در ازی مرض حاد زیاده از نسبت روز و ایضاً انجو دتا خر آن بحرانات تام نباشد و فراجات در امراض مزمنه تا طوالت اکثر در اعضای سفلی باشد و در مرض حاد تر در اعضای علیا و در متوسط در بر در جانب زیر و بالا

علامات دالة بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نضج تام شده باشد بعده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم و چهاردهم و واقع شود و آثار روزی مناسب از ایام انذار مندر بود و باستفراغ باشد نه بانتقال و نه بخراج و استفراغ او از خلط فاعل مرض و در جهت مناسب باشد و بیمار احتمال او بسهولت کند و حال تحوت و حال نبض کمال وقات علامات صعب قوی متین باشد و خصوصاً چون هر دو در قوت از دیاد نمایند و اختلاف نبض کم شود و مستوی گردد و ایضاً اگر عقب اعراض مذکوره مریض راحت و خفت یابد و اعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد و حرارت ساکن گردد و رنگ بیمار نیک شود و نبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات دالة بر بحران ردی

اصول این آنست که مخالف علامات جیده مذکوره باشد و این بشمل آنست که حرکت بحران قبل منتهای مرض و نضج بود و آنکه در روز غیر یا حوری باشد و آنکه با وی نبض در صغر و سقوط اخذ کند و استفراغ از غیر خلط محدث مرض بود و آنچه که علامات بحران مع احوال متوسط میان احوال جید و ردی باشد

بحران ادراری و دلائل و علامات نضج و نضج و دلالت بر بحران و علامات بحران و دلالت بر بحران و علامات بحران و دلالت بر بحران

ظاهر شود بحران ناقص غیر تام باشد اعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضای او تا روز یا دوری که قریب او خواهد آمد تاخیر کند مثل آنکه بحران در روز نهم تمام افتد در ان روز مرض منقضی نشود بلکه بقایا از ان باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض انسان سالم ماند

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست که در روز بحران و انچه قریب آن باشد تدبیر مریض بتدبیر خاص بمرض و مسکن و مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدرو آوردن چیزی که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و تو فرقت و غیره حادث شود یا عارض نشده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضوی بعضو دیگر مثل جذب بحامج کنند و نه دران جذب بدوای سهل و نه بغیر آن از تنبیح مثل ترطیف و تعریق و قی و امثال ان نمایند بلکه بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کالمایوس و مادر بحران ناقص یا به که اعانت طبیعت نمایند بدانچه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت مادهٔ مرض را بسهولت ظاهر شود و قوت قوی نباشد و یا سده و ثقل در اعضا باشد دران هنگام باید که اعانت طبیعت بمنفع ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی و غیره میگویند که در روز بحران مریض را بسیج و به حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار بطبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالبست لیکن در اتمام کار خود محتاج باعانت ست میتواند که آنرا یاری دهند بحسب ارادهٔ او مثلاً اگر دانند که طبیعت مادهٔ را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت ست سر را گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و بردائی بسیار بر او پوشند مع ظروف آب و عرق را بسیار چنانکه همیکنند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند و اگر حاجت بتلیین داشته باشد تلیین طبع نمایند و اگر مقشر باید ارباب مدارات نوشانند چنانچه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و چون استفراغ بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران منقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضا مادهٔ منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد و یا که آنعضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر از دو خسیس تر بود در ریختن ماده بران کمتر مضر بود باز گردانند بطریقیکه سهل تر باشد و طریق باز گردانیدن ماده از عضوی بعضوی بر چند وجه ست **یکی** آنکه عضو که بر ابر او ست بر بندند چنانچه تا لم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو باز گردد **دوم** آنکه بر عضو که بر ابر اوست مججمه یا شیشه یا شاخ یا کدو گذارند یا دوئی جاذب گرم ضماد نمایند **سوم** آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کند و بار گران بردارد **چهارم** آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد باید که او دوئی مسکن در دو ران استعمال نمایند و پا سهار اسخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بر طبلها یا بهار ساق تا لک بر بندند تا ماده از بالا فرود آید همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد و در وی بعده و سینه آرد باز دمها و را نهاد قوی بر بندند تا ماطراف برگردد و آورا بر بول بتعریق باز مانند و عرق ما در ابول و اسهال بقی و قی با سهال تا بالجمله ماده را که از عضوی باز گردانند بعضوی مخالف باید گردانید بعضوی دور تر یا نزدیکتر مثلاً کسی را که از کام و دهان خون براید خواهند که بجای مخالف که قریب باشد باز گردانند بجانب بینی باز گردانند و اگر خواهند بعضوی دور تر باز گردانند از اعضای اسفل رگی گشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آنرا خواهند گردانید رگی از گدمای نیمهٔ بالا بگشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی باز دارند قانون کلی آنست که نخست در دساکن نمایند که بعد سکون آن باز گردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس و ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب تر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون باز گردانیدن ماده مطلوب شود تسهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود بجهت قلت ماده **پوشیده نماند** که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الکمیه تبود باز گردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن مستعلی و ماده کثیر الکمیه بود الزام استفراغ باید کرد تا بافتی دیگر نانجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شمانسند مثلاً اگر ماده بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس و اگر بجانب راست مائل بفوق بود از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع مادهٔ بحرانی از دست چپ باید زد و برای ارجاع مادهٔ دل و سپرز از دست راست و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت و اخراج مادهٔ احتراز بقدر یست که هنوز ماده در انصباب و ریزش باشد و الا نکه

ماده از نوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازالهٔ مرض بالطرف مقابل عضو مؤلف باید کرد و کذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام اماله او بیفائده هست بسبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم هست یعنی آماس و آن زیادتی غیر طبیعی هست که در عضوی حادث شود از مادهٔ فضلیه بمقدار بنهجیکه موجب ضرر گردد و درد آرد پس گوئیم او یا غیر پس و مواد یکه ازان اورام پیدا شود شش هست یعنی اخلاط اربعه و مائیت ریح و بهر ورم یا حار باشد و یا غیر حار و ورم حار یا ازخون باشد یا از صفرا و نزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر ازانست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر مادهٔ که حار بالجمله خود باشد چون خون و صفرا و یا حار بالعرض بود که آنرا حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود و سودا احراقی که حار بالجمله خود باشد و در ماده حاصل شود و در ان باقی ماند از حرارت چنداں که آنرا مدخل در اورام هست پس مادهٔ ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره نامند و اگر هر دو ماده مرکب باشد و خون غالب بود غالب را مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی گویند و آما ورم غیر حار یا از مادهٔ بلغمی باشد یا سودا وی یا مائیت یا ریحی و اورام بلغمی دو نوع هست اگر مادهٔ آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیر متمیز بود و رم رغو گویند و اگر خارج ازان و متمیز در غلاف باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حار ازان سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بحسب غلظ بلغم و رقت و حدت و رقت او حتی که مشابه مادهٔ سودا وی و ممی مادهٔ ریحی گردد و آورام حادث از مادهٔ سودا وی سه قسم هست اگر سوداداخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر رسا کن هادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو بحسب بلغمی و اگر خارج بود و مولم نباشد اقسام غدد بود که ازان جمله خنازیر و سلع هست و آما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خاص بود قیلهٔ مائی و ورم حادث در قحف از مائیت و مانند آنست و آما اورام ریحی دو نوع هست اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تنجع گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره هست و آن از جنس ورم بود زیرا که بثور از اورام صغار هست چنانچه اورام بثور کبار هست و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شرای دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و حمره و نار فارسی و مخلط مانند حصبه و نملهٔ سوداوی مانند کلف و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شرای بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثولول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات شیخ و شراح قانون مینویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم و هر دو احداز ین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی متکون از خون محمود غلیظ و این مختص باسم فلغمونی مطلق هست و این لحم و جلد هر دو را اخذ میکند و با ضربان میباشد دوم کائن از خون محمود رقیق و آن فلغمونیست که جلد را تنها فرا میگیرد و این شوکه و شرای دمویست و با ضربان نمیباشد بسبب غلظ ظاهر جلد از شرایین سوم حادث از خون ردی غلیظ و ازین انواع خراجات ردی حادث شود پس اگر ردادت و احتراق او اشتداد نماید حمره حادث گردد و احتراق و خشکریشه پیدا کند و بدتر ازان نار فارسی هست چهارم حاصل از خون ردی رقیق هست و این فلغمونی مائل بحمره بود مع ردادت و خبث پس اگر رقیق تر باشد حمرهٔ فلغمونی باشد و اگر ردادت او زیاده تر بود حمرهٔ ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشکریشه حادث شود و چون مادهٔ ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد ازان جمله اورام طاعونیه قاتله بود و این اصناف اورام ردیه و مانند آن در سال و با بکثرت مینامیند و ردی از اورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع او نرمی و کوچکی میباشد منتهی نشود و نه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد مادهٔ او باشد و گاهی بسبب عظم ورم و اتساع از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود چنانکه او اورام کمتر از مادهٔ مفرد صرف باشند و اکثر آنها مرکب بود از مواد و بدانکه هر ورم که در ظاهر بود با دی ضربان نباشد آن ریم نکند صاحب کامل گوید که ورم غلظ و انتفاخ هست که در عضو حادث شود از فضل مادهٔ که تمهید و ملای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر او را دفع کند و از نفس خود پاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب سته میباشد

زیرا که اطباء اعراض بسوی طرف مقابل منتقل میشود و بعضی اورام بسوی طرف مقابل منتقل نمیشود و بعضی اورام

یکی قوت عضو دافع ماده چون اعضای رئیسه و شریفین و اورده دوم ضعف عضو قابل ماده که اعضای قوی آزاد دفع نمایند و ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل علت و لحم غدی که در مخابن بست و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه بدان آفات رسیده یا در حالت حمل یا بعد آن سوم کثرت ماده فاضل در بدن بسبب سوء تدبیر انسان در صحت او مثل کثرت اغذیه پر ریه و قلت ریاضت و استحمام چهارم ضعف قوت غاذیه که در عضو قابل بست پنجم فراز بودن مجاری که دران فضول از عضو قوی بسوی عضو ضعیف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از موضع عضو دافع و اما توالد ماده در عضو بسبب ضعف غاذیه آنست که عضو بود پس لیف عنکبوتی بسوی آن آید انهضام تمام نیابد و فضله در ان باقی ماند و بعد آن اندک اندک زیاده گردد تا آنکه عضو مستعد و متهدد شود و دران درم حادث گردد پس هرگاه درعضو از اعضا درم یکبارگی پیدا شود آن از انصباب فضل ماده از عضوی دیگر بسوی آن باشد و این در اورام حاره بود و هرگاه درم بتدریج حادث شود و اندک اندک بیفزاید این یا از انصباب فضل اندک اندک و یا از فضول متولده در عضو باشد و این در اورام باردیه بود و چون واحد از اورام یا مفرد بسیط باشد و حدوث او از خلط واحد از اخلاط اربعه بود و یا مرکب باشد و حدوث او از بیشتر از خلط واحد بود و اصناف این اورام بسیار ست زیرا که گاهی از ذو خلط و گاهی از نسه و گاهی از چهار مرکب گردد و باز یا از اخلاط متساوی در کمیت باشد و یا یک خلط از ان بیشتر بلکه بود و اند و اورام مرکب بسبب زیادتی و کمی در ترکیب بسیار بهم رسد و شناخت این اورام از دلائل مختلطه بود پس اگر مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار و تمیز او صعب بود و اگر از ان مرکب از اخلاط مختلفه در کمیت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود و از ین اورام مرکبه بعضی را اسمی نیست که بدان معروف است و بعضی را اسمی نیست **جرجانی** و ایلاقی گویند که ماده اورام و بثور گرم یا خون بود یا صفرا و یا خون بطیبی از حال خویش متغیر نگردد سیلان نکند و یکجا جمع نشود و از ان آماس نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون سیاه زخون گرسنه شود و تیز تر گردد و سیلان کند و از ان آماس و بثور پدید آید و همچنین صفرای طبیعی که از زاجره گویند تا دام که بر حال خویش بود از ان آماس تولد نکند از بهر آنکه بس لطیف بود لیکن اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود با خون در آمیزد و بهمه اندام سدید قان زرد از ان تولد کند و اگر سخت گرم شود و در یک عضو گرد آید و بسبب لطافت و رقت در گوشت نیاید و بنا بر جلد آید از ان نماتولد کند گذر غلیظ تر بود و لختی در گوشت تیز بسازد از وی نماتا کثر تولد کند همچنین از خون طبیعی بر قان سیاه تولد کند و چون از حال خود بگردد از ان آماسها و ریشهای سوداوی تولد کند چنانکه گفته آید **انطاکی** گوید شک نیست که خلط منضج بسوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاحد مثل سرکه وصول او بجلد که بسوی آن متوجه شود بطریق نضج بود پس عرق و لحم را نکایت نرساند بلکه بسیاست کز ان اذیت مطلقا حاصل نشود و بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و منذر عارم گردد پس برین اصل دانستن کهر درم که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اخلاط بجلد بسرعت برتر آورد اگر حار باشد و منتشر شود بلا تاکل اگر لطافت او اشتداد نماید و انضجار او مسهل گردد چون از مدت خالی باشد والا منعکس شود همانچه گفته شد **مسیحی** گوید که ورم در دیکه بسبب حرارت ماده و بر دت او که زمزاج را متغیر سازد و یا حدت او که نخس و تاکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغط آرد و پس بعض این آلام بسبب سوء مزاج و بعض آن بسبب تفرق اتصال باشد و یا بسبب اجتماع این هر دو و ورم صفراوی بحرارت و حدت خود در دکند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال بحدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید و لیکن شدید التمکن و کد الآلام برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده در دکند و از صفراوی کم و تغیر مزاج و بضغط و تمدد الم آرد و ورم دموی تمدد الم بسبب کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او رد انطیوس گوید که سبب وجع در اورام تقیح آنهاست بهر آنکه خون اد ران حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض میشود پس وجع بیجان کند تا آنگه خلیان او ساکن گردد و درم کمتر بنزد بقاستر از احتراق چیزی و آماخر بان مخصوص باورامی ست که در قعر لحم باشند و انچه ازان در جلد باشد خربان نبود مثل ورم که آنرا حمره نامند **مصنف** خلاصة التجارب گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر بسبب جمع و احتباس خلطی یا ریحی یا نخاری یا مائیتی اندر فضل و یا تجویف آن عضو بود تا حجم آن عضو بیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد و بعضی بزرگتر و برآمده تر شود آنرا ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و بعضی خرد تر آنرا بثره نامند و از اینجا واضح گردد که بثره مطلقا آماسی باشد خرد و ورم مطلقا بثره بود بزرگ و اکثر اطباء بران رفته اند که ورم را عضا بغایت نرم چون جرم دماغ و در را عضائیکه بغایت صلب اند چون استخوان هرگز نیابد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و اصح قول شیخ ست چنانچه میگوید که ورم عارض میشود با عضای لینه و گاهی عارض میگردد چیزی شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد در طولست آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی بغذا فضول را قبول کند چون دران فتد گرد

بیان اورام

یا اندمال حادث شود و دیر آماسیکه مادهٔ غالب آن گرم باشد آزارش و رم حار گویند و اگر مادهٔ غالب آن سرد باشد آنرا ورم بارد خوانند و دیگر طبایع نسبت بجمیع فعلیات و کیفیات مذکوره

اسباب اجتماع مواد اورام وبثور

بقول میر بهاء الدین بسبب جمع و حبس مادهٔ ورم در اعضا یا سابق بود چون استلا و فساد خلط و دفع طبیعت بدان محل و ضعیفی و ذبولی عضو و قابلیت او مر قبول خلط فاسد را و یا لاحق و باری بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا ماسک خارجی بعضو و سبب جملهٔ بثور تغیر اخلاط بود از مجاری طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز او از تحلیل آن اولاً و یا مسارعت برفع و منع آن از داخل و بقول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس و مختصر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب ستهٔ انصباب مادهٔ ست که در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیهٔ مثل ضربه یا سقطه که بعضوی برسد و بجهت تواتر آن حرکت دران بسبب وجع و حدوث ضعف دران خون بسوی آن انصباب نماید و بنا بر امتلای آن ورم پیدا شود و بقول انطاکی از اسباب اورام هر حرکت سنجی است امتلا و بعد عهد بلا استفراغ و وضع مجوع بلا شرط ست و هم او گوید که بثره عبارت از تاکل جلد یا نتوا و بر اوضاع مخصوصه بهت مادهٔ او خلط فاسد بود و اگر چه بسیط باشد و سبب فاعلی او انفاع مادهٔ فاسد بحرارت بود بنوعیکه جلد را مس کند و غایت او افساد و تاکل جلد ست و صورت او مختلف بود

علامات اورام وبثور

باید که کیفیت وجع و لون و ملمس آنها دریافت نماید اگر در دمع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود ورم دموی باشد و اگر در دمع حرقت و التهاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردی و ملمس او گرمتر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر در دنبود و رنگ او سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد که دران نگشت فرو رود و رم ملغمی بود و اگر با نقصان حس باشد و رنگ او مائل بسیاهی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود رنگ و ملمس دو دران بحسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریحی باشد و انطاکی گوید که جمیع بثور اگر شاع باشد از رطوبت بود پس چیزیکه ازان ترشح کند اگر مائل بسفیدی باشد از بلغم بود و الا از نون و اگر غیر شاع باشد از یبوست سوداوی بود اگر صلب تیره و سبز الطراف باشد و الا صفراوی بود و برای مادهٔ مرکب از بثور حکم بسیاط است پس بصفراوی ترشح کند اگر یا یکی از دو خلط غلبه نماید و اگر یا مائل بسرخی باشد مع تنوع علامات صفرا از سرد و خلط حار یعنی خون و صفرا بود و علی هذا القیاس

معالجات اورام وبثور

در قانون در شروح آن مسطور ست که از اورام بعضی حار و بعضی بارد خوانند و اسباب آنها یا بادیه ست مثل ضربه و سقطه و نهشه و یا بدنیه مثل امتلا و دوم حادث از اسباب بادیه یا امتلای بدن و یا عدم اخلاط متفق شود و حادث از اسباب بدنیه و از بادیه موافی یا امتلای بدن خالی نیست از انکه یا در اعضای مجاور اعضای رئیسه باشد مثل مغز و ریه یا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنها نباشد جائز نیست که قریب آن را دعات کنند و اگر در مجاور آنها نباشد جائز نیست که چیزی از محللات قریب او بر ند را بتدا بلکه واجب ست که اصلاح عضو دافع کنند اگر او را عضوی دافع باشد و یا اصلاح همه بدن نمایند اگر او را عضو واحد نباشد و بعد اصلاح هر دو انیکه ردع نماید و بسوی خلاف جذب کند و قبض نماید بر ورم استعمال کنند بالجمله غرض باستعمال را دعات در ابتدای اورام منع مادهٔ از زیادتی تفوذ در عضو متورم ست و تکثیف عضو و تقویت او تا نفوذ مادهٔ را قبول نکند بسبب برودت یا قبض آنها و احتیاط از استعمال آنها در صورت بودن عضو و ورم قریب از اعضای رئیسه چون مغز و فضول آنها بر آنست تا آفت بسوی آنها بردع قبل اصلاح عضو دافع یا کل بدن عود نکند و در حکم امینست و رسیکه از دفع طبیعت مادهٔ کثیره یا رویه را بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع امتلا از عضوی یا از بدن باشد و آنکه از ورم حار حادث از اسباب بادیه بود و آنکه از اسباب سابقه باشد و بدن متحمل بود و منع از محللات بر آنست که جذب مواد میکنند پس گاهی بر تحلیل قادر نمیشوند و زیادتی ورم واجب میکنند و اصلاح بمثل معومات یا بفصد یا استفراغ بمسهلات و غیر آن نمایند و گاهی جذب بسوی عضو موضوع در جانب مخالف آن منصب باده واجب نیست که بدوای جاذب یا باستفراغ شود بلکه حاصل شود بمثل ریاضت عضو جانب مخالف یا برداشتن چیزی گران بران یا وضع محاجم و بسیار باشد که مادهٔ از دست متورم منجذب گردد چون بسبب دیگر چیزی گران بر دارند و ساعتی امساک آن نمایند و اما قابضات واجبست که قابضات را در عدد ادویهٔ ورم حارهٔ بارد مزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار یا باشند

وایضاً بارد بالفعل بکار برند در اورام بارده مخلوط بچیزیکه او را قوت حاره مع قبض باشد مثل انفروظفل الطیب باشند و واجبست که حار بالفعل اعمل آرند بقدریکه اورام حار وبارد در ترمیا معان نمایند واز ابتدا بعید شوند از قابض گرم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه باشتهار سند پس دران هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلط سازند و در اخطاط بر محلل و مرخی اقتصار نمایند و واجبست که در ورم حار بارد در خوانچه تحلیل او کند نشاف مبس بیشتر ازان باشد که در ورم حار بارد و آماورم حادث از سبب بارد یه کند در انجا استلاء از اخلاط نباشد یعنی انچه باعتدال اخلاط باشد و واجبست که معالجه آن در ابتدا بار خا و تحلیل کنند والا اگر در انجا استلاء باشد معالجه او بمثل معالجه اول نمایند یعنی تسمیک از سبب بارد یه یا دوی موافی باستلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو باید بست در ابتدا پس مخلط میان آنها و میان مرخیات پس اقتصار بمحلل و مرخیات

چون عضو متورم مقرح عضو رئیس باشد مثل مواضع غدد یه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کبد ران برای جگر البته جائز نیست که قدری ادویه رادع نمایند نه بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست غیر آنکه سپردی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جد نمائیم در زیادتی آن اورام وجذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از استتباع ضرر بعضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس و بسبب خوف این امر که چون رد ع ماده کنیم بسوی عضو رئیس باز گردد و ازان ضرری بهمرسد که تدارک او ممکن نباشد پس ما پیروی وقوع ضرر بعضو نمیسنیم میکنیم از جهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که تبدید میکنیم در جذب مادهٔ عضو رئیس بسوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمدهٔ جاذبهٔ جاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل ریم کند پس گاهی خود بخود بشگافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف هر دو افتد و انضاج تمام میشود بچیزیکه دران با وجود حرارت تسدید و تغریه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی طابخ منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسیکه طلب انضاج بمثل این منضجات نماید بران واجبست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی دران ضعیف باید و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات و مسدودات استعمال نکند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بران زند بعد از دو یکه دران تحلیل و تخفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که دوم غائر بود پس احتیاج بجذب او طرف جلد افتد و اگر چه بمحاجم ناری باشد و این جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویهٔ محمرهٔ بمقرحات جلد یه از باطن و محاجم ندی قوی تر ازان بر رو و تدبیر بست واین باید که بعد تنقیهٔ بدن باشد پس بهرگاه و رم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجبست و نصد و اسهال بسبب خوف رجوع ماده بسوی باطن جایز نیست و اما اورام صلبه سود او به مجاز و جد ابتدا قانون دران آنست که بکیار تلیین آن تمام بندهد بلکه اسخان او دک باشد تا اجزای کثیف او متحیر گردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد تحلیل گردد بعد ازان محلل قوی بران استعمال کنند بعده اگر از تحلل خوف تحجر باقی باشد بار دوم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همیان اعمل آرند تا آنکا و همه فانی شود در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اورام نفخیه یعنی ریحیه مثل تبخیر امعا لجه بچیزی نمایند که تسخین کند مدار وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام[1] و ایضاً واجبست که اعتنا بحسم مادهٔ محدث نخار ریحی نمایند یعنی تنقیه ازان ماده واجب بود اگر استلاء بسیار باشد والا واجبست که درین ادویه مذکوره قوت منفی و جرم مقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مستحفان محلل ریح و استعمال ادویه مفتحهٔ محلل مسام و وضع انمار زانی طویل بر عضو ست و استعمال حمام یا بب گرم و گاهی محاجم ناری و علاج باینها جائز نیست تا وقتیکه تنقیهٔ تام میدن از فضول حاصل نشود و آزاورام بعضی اورام قرحی ست مثل نملهٔ پس باید که تبرید او مثل تبرید اورام قرحی نمایند و لیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگر چه ورم مذکور اقتضای ترطیب مینماید بلکه میباید که تجفیف آن نمایند[2] انطاکی در ذخیره گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بضد او ست و اگر مستند بعضو رئیس باشد تقویت او بران مقدم دارند و انچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و در ان بوضعیات و غیرها و ارتنقیه سبقت کنند و در حقیقت گفته میشود که اورام را چهار زمانست بلکه هر مرض را آن ظهور ست و آغاز ابتدا نامند و نزدیک دو قوف و انحطاط و شک نیست که واجبست در اول اصلاح بتنقیه و در دوم رد ع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانهٔ اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض باشد و واجبست نظر در چیزیکه بدان علاج در ین وقت باشد بلکه واجب بود صرف همم انظار بسوی آن[3] و بالجمله قانون برای علاج مطلق در هم مبارت بقصد و تبرید ست و در هم حار مطلقاً برای اصلاح کیفیت بدان در خلط یا پس و اصلاح کیفیت و کمیت بهر دو در خیر یا پس ابعد ازان تنقیه بسیار للشعیر و جلاب و خیار شنبر و کدوی مشوی و مزاج اغذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل بقول و ماش و عدس و تبرید موضع

[1] زیرا که بسبب انسداد مسام تنفس مختل میشود و اعضا بهلاکت میرسند

[2] زیرا که در اورام صلبه تحلیل ممکن نیست و اگر ممکن باشد بسیار دیر میشود و در اثنای تحلیل اعضا بهلاکت میرسند

[3] زیرا که علاج مطلق بر اورام صلبه ممکن نیست و اگر ممکن باشد بسیار دیر میشود و در اثنای تحلیل اعضا بهلاکت میرسند

بمثل مورد وبنفشه وصندل وسرکه وکشنیز تر وخشک در ورم بارد بتقیه ودر حمیه اگر تکون داده وقرب اوان جلد ظاهر شود استفراغ بشرط سنا بدهند تا مرض وتعفین وفساد عضو وحرارت نگردد بعده اصلاح بشرط مذکوره این قانون عام است وآنچه تحلیل اورام حار میزوید نماید حنا ومورد دست هر دو بسرکه وآب کدو وکشنیز سرشته وکذا حی العالم وسفیدهٔ بیضه وآرد باقلا وآرد جو وسنجالات همه معاون خصوصاً سنبادج وبرای اورام بارده شیح وغار یقون وقطران وسعیه ساکله وزعفران وآرد حلبه وفرفیون واشق وسرگین گاو وبعسل یا زیت وبرای مرکب بدانچه ترکیب بانها کرده شود عبد العزیز گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه بهست ودر ترزاید طلای رودوع وآن هر دوای بارد قابض ست مثل صندلین ونوفل واقاقیا وآرد جو وگل سرخ وکاسنی وعنب الثعلب ودوقو بارد اوجع محللات وآن هر دوای حار رطب ملطف ست مثل اکلیل الملک وبابونه وتخم کتان وحلبه وقرطم وبیخ خطمی وموم وپیاز مطبوخ ودر انتها محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند منضج پرداز ند بدانچه در دمامیل بیاید ودوای مجرب برای ورم حار طلای شیرگاو وباسفیدا بست وکذا بومندزبر وصندل ودرای ورم حار ودرناک اسپغول وپوست خشخاش کوفته جوش داده بروغن گل آنیخته مجربست واز مجربات نامه برای اورام تخم خطمی ست یا دو چندان تخم خرما بسرکه واز مجربات کاملا برای تحلیل اورام پشک سوخته با جایه باقلاست وترک الحم وشاذنج جلد اورام وبثور مناسبست در ضرورت اصلاح لحم بموضعات نامبرده علاج اورام قسمام بثور در خوبی بسیط گردد

فلغموني

ورم غلیظ کثیر الانتقال هست که مادهٔ او خون باشد وشیخ الرئیس مینویسد که اولا اسم فلغموني را در زبان یونانیان بر بهر التهاب که در عضوی حاصل میشد اطلاق میکردند وبعد ازان هر ورم حار را میگفتند وبعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند وکم اتفاق افتاده که فلغموني بسیط باشد وآن در اکثر اورم حمره یا صلابت با تیج مقارنت کند وبدانند تا وقتیکه طبیعت مقتدر باده نگردد ازان ورم فلغموني در ظاهر حادث نشود وباید دانست که چون بثور دملی در مقدار تجاوز نکنند مندرج بدل عظیم جامع ریم گردند وبسیمی گویند که اسم فلغموني واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود وگاهی از سوء مزاج حار بلاماده بود پس اگر از سوء مزاج بلاماده باشد در عضو التهاب فقط شبیه بحمی که در اثر عضو تنها احداث کند حادث شود وهمچنین همراه داشته او نماید وازان در عضو فساد حادث گردد واگر از سوء مزاج باماده باشد در عضو التهاب وازان ورم معروف بفلغموني خاص حادث شود وصاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج وجوهر اوباشد وبعده حصول او در عضو عفونت حادث شود ازان ورم مسمی فلغموني خالص حادث گردد واحوال این ورم دموی بحسب عضو حادث دران مختلف بود پس هر گاه در سر وچهره باشد ماشرا نامند واگر در فضای دماغ حادث شود ازان سرسام گویند واگر در طبقهٔ ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند واگر در حنجره افتد خناق نامند واگر در فضای مستدیر طبل اضلاع پدید اشود آنرا ذات الجنب نامند واگر در ریه بود ذات الریه گویند واگر در حجاب حاجز حادث گردد برسام نامند واگر قریب ناخن پیدا شود داخس واگر در لحم خرد که زیر بغل وکنج ران در گردن وپس گوش ست پیدا شود دران بسرعت تولد کند آنرا طاعون گویند وچون غیر ازین اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغموني مطلق گویند وچون این ورم ریم کند آنرا انطمانا نامند

اسباب فلغموني

بقول شیخ فلغموني را اسبابیست که بعضی ازان سابق بود از امتلا یا رداوت اخلاط یا ضعف عضو قابل را اگرچه امتلا ورداوت اخلاط نباشد وبعضی ازان بادی مثل فسخ یا قطع یا کسر بارض یا طبع یا حرق نار یا تعب یا قرح که در عضو کثرت نماید پس بسوی آن میل کند بسبب مرج وضعف وگاهی بسوی آن مواد میل کند پس در مسالک ضعیف تر محتبس گردد چنانچه در قروح وجرب مولم اورام در مواضع خالی عارض میشود وانطاکی گوید که سبب ادکای را غذیه رطبه است مطلقاً واو حار رطب در سوء مزاج حار در آفتاب وپوشیدن پشم ودر داشتن چیزی گران وسکر بامتلا واو کذا احمام

علامات فلغموني

تمدد وضربان ومنتفاخ وحرارت ملمس وسرخی رنگ رم وتپ تفسنگی وگریه عظیم ونبض محرت بلوست شیخ میفرماید که از علامات او حرارت والتهاب در زیادت مجم وتمدد وقلق قبل برای انفجار ست وضربان اگر ورم فاتر یا در قریب شریان باشد ویا عضو عصب بسای حس او آمده باشد دهر قدر که شریانی بزرگتر وبیشتر در عضو متورم باشد ضربان در او شدید تر باشد وتحلل اگر قابل تحلیل بود بدیریم کردن وسریعتر باشد وچون فلغموني در عضو حساس باشد تابع او در رشد بدیر بود وهر چه زنگ باشد واو را لازم گردد که عرق وتبخار التهاب عضو که نخی باشد ظاهر شود

لم
بجهل الالتهاب
خارج ورم بسبب
احتقان خون
وانسداد مسامات

فلغمونی بتمیز مجموع متعدد ظاهر گردد و آشنای باب تهای این دو درین بنگام سیم کند اگر قابل بیم کردن باشد و احتیاط او بلیت و ضعف مرض آغاز کند و فلغمونی ردی است
گر باحتیاط شروع نکند و نه بیم کند و مثل این عمودی بموت مضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این بسبب عظم ورم و کثرت مادهٔ او بود و بساست که بسبب خبث
مادهٔ بود و اگرچه ورم کوچک باشد و بماند که آنچه تحلل پذیرد ضربان در خفت و لهیب در سکون شروع کند و آنچه بیم کند باز دیاد ضربان و حرارت و ثبات انها معلوم
گردد و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد در یافت گردد و تجسس گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجوهر باشد از ان فلغمونی در لحم
حادث شود و علامات مذکوره قویتر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر بود از ان فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره
دران ضعیف تر باشد و بادی ضربان نبود و چرجانی مینویسد که مادهٔ خون دار اورام رموی بیشتر با صفرا آمیخته بود پس گاه باشد که مادهٔ صفرا که با آن آمیخته بود
زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و الماس همچون تشنج نماید و برنگ سرخ و بملمس گرم بود و صلب نباشد و هر گاه
الماس بخبثه شد در دو ضربان آهسته گردد و حضر گوید که مال ورم رموی یکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد و درین زرد و ورم کم شود و اعراض او اندک اندک
خفت پذیرد آنکه بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند و خراج گردد و درین تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از انچه قبل این باشد و اعلای
او بنفوذ و تمدد اخذ کند و بنرمی و گرانمدگی اندک میل نماید و چون نرم شد در دو ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب گردد و این بسبب
تحلل رطوبت آن و بقیهٔ مادهٔ صلب بود و درین در دو ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت از دیاد پذیرد و گاهی صلابت آنچنان گردد که زائل نشود چهارم آنکه
عفونت و فساد پذیرد و این بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه اخوات عروق و منافذ در جلد است فاسد شود و تنفس عضو معتد و م گردد پس فساد و تعفن
بسوی آن سرعت کند و این فساد سمی لبغاتر یاست و چون عوارض آن مستحکم گردد آن سقاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و میر بهاء الدین مینویسد که
رنگ فلغمونی بسرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بران بسختی فشارند سرخی آن زائل نشود و اگر مادهٔ آن نیک بود زود پخته گردد و سر کند و دشوار آن
بزودی صلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته نشود در دو ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کنند و زالو بچسپانند
و تبرید لعاب بدانه و شیرهٔ عناب و عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب بر او رده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند
و آش جو مانند آن از شیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا بمسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول را دعات مانند صندلین و نوفل و گل ارمنی و گل سرخ
و عنب الثعلب در اب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد کنند و این مرهم را بسوت نیز درین باب مفید بود و بگیرند روست کبدرم موم سفید
دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن و موم را گداخته روست ساییده بیامیزند و اگر مادهٔ از دفع اعضای رئیسه بود و در پس گوش یا زیر بغل
یا بین ران ورم باشد همچنین اگر درد شدید باشد استعمال را دعات رطبه نبود بلکه مرخیات محلله چون موم و روغن گل بمحللات استعمال نمایند بستور یکه در اورام
مغابن مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که در باقی نمی ماند اگر نزد تر شدید و انتها بعمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر او دیه محلله
مرخیه مانند بزرکتان با بونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با را دعات بیامیزند و بعده در زمانهٔ انتهای محللات مسادی با را دعات کنند و در زمانهٔ انحطاط بر محللات قبض
اقتصار نمایند و هر گاه مادهٔ تحلیل نشود و پر یم کند و درد و تپ شدت کند آنوقت منضجات مانند بزرکتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو با روغن بابونه
جذرات با هم پخته از منضجات قویه ست و چون نضج یابد درد و تپ ساکن شود و اگر دست بران نهند فرورود آنرا دویه پنجره و یا آهن منفجر گرداند و هر گاه مادهٔ
بکلی مستقر گردد مرهم زرد یا مرهم عسل استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام حار اضماد عصارهٔ جراده کرده و شرب و ضماد خماهان کران حج صرف
محلوک برسن کی خضر اب و ضماد بیخ قاشر اکه آن کرنة البیضاست و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش بگلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آنرا بسمیم الماشند
و با گوشت پخته بسیخ زنند هر واحد مجرب سوید بست و ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و بسرکه و کذا تخم قطف و شاخ نرم او و کذا که دی خام کوفته و کذا ارگ یا
گل بنفشهٔ تازه کوفته با آرد جو آمیخته و کذا با بونه و آرد جو رب الغلوز که محللاست و کذا آرد ترمس بسویق و اب آمیخته و کذا اسفیدا ب ارزن با اب عنب الثعلب و کذا
گلنار و مغره بسرکه و کذا اعلا محلول با اب کذا لبنی غیر مقشر و کذا تخم حماض سواقی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب کشنیز سبز و روغن گل

وسرکہ وکذا گل نیلوفر بگلاب سرشتہ وکذا عصارۂ تازۂ او وکذا تخم اسفناخ بگلاب وکذا رصاص محلول بعض او بعض باکی از عصارات بارده وکذا آب کدو بسویق وکذا تخم او وکذا خطمی مطبوخ بروغن گاو وکذا منضج ست وکذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته وکذا گل خاسوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته وکذا آب خرفه بارد وجو سرشته وکذا دم الاخوین وکذا سیر وج بسویق وکذا بیخ او بگلاب وسرکه وکذا برگ سرو آرد جو وکذا گل سرخ تازه سوده یا خشک بآب پخته وکذا صندل سفید وطلب با کی وکذا صندل سرخ وآب غرفه وکذا آب گل سنی آرد جو وروغن گل آمیخته وکذا گلاب وسرکه رضا وکذا مرداسنگ با آب گل سنی وکذا عدس مقشر وسویق وکذا حب الاس سفید که قوی تر از سیاه ست وکذا قرظ داسفندا وکذا گل مختوم بسرکه وروغن گل وکذا شاه بیدنجیر بسرکه وگلاب وکذا آب بهی وسرکه وجو وکذا مازوی سبز بروغن گل یا بسرکه وکذا اسفیدج بیضه و اکلیل الملک وکذا زرنیخ بسرکه وکذا غبار آسیا بگلاب وروغن گل وکذا سماق بگلاب ابتدا و کذا پوست انار ترش وکذا حصفر وعدس مقشر بگلاب وسرکه سرشته وکذا بیخ نیلوفر وکذا برگ برنج وکذا روغن گل وسفیدی بیضه وزعفران که مسکن غلیانست وکذا شکر وترمس سوده وآرد جو آب سرشته وکذا گلنار سوده آب حی العالم سرشته وکذا شکوفۂ انگور وکذا حجر الیهود وذکر برای مرد وانثی برای زن **وشرب وضما دتخم** خشتیش وکذا گل بنفشه وکذا زنگ مطبوخ وکذا آب خارخسک وکذا آب شاخ انگور وخیوط وبرگ نرم او وکذا اهلیلهٔ زرد وکذا کافور وکذا زعفران کافوری وکذا عنب الثعلب وکذا آب کاکنج وکذا خولان **وشرب** عرق عناب بشکر وکذا تربخبین وکذا مقل مطبوخ بسکر وکذا نیل هندی ربع درم **واکل وضماد** بقدۂ قطف بروغن بادام وکذا کاهوی بستانی وکذا مطبوخ هوکذا لبقدۂ بیابانی وکذا عدس مقشر وکذا لبقلهٔ عنب الثعلب **وتعلیق** کهربا بر صاحب ورم حار **وتبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته وخلط ورم علیظ کثیر الاسف سود واضح نافع ورم حارست **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب النفع ست حنا صبر سقوطری از هر درم حار را سیا نفشه ۱۱ کا فور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست اهلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ امیشا هر یک پنج مثقال افیون پنجاه مثقال زرد چوب دو مثقال قیقوحه یارهٔ گرد دارا آب مامیثا ترکرده خشک نموده اقراص سازند **حب راوند** نافع اورام وشورگیر ورسوت اهلیلهٔ زرد اقاقیا بوسه انار فوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید بارگرفته جمله سازند وبآب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل اورام وغدد لوزتین کار تنزوی خطائی میکند جدوار صندل سرخ کریلهٔ خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خسته انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه اکلیل الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد زرد چوب هر یک یکدرم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند وبآب برگ مکوه سنبر یا سرکه ضماد کنند **دوا برای** درد مفصل دیگر ریوند چینی کات سفید گیرد عوض کریلهٔ خشک انبه وگل ارمنی وبابونه واکلیل وفوفل وزرنباد وزرد چوب وآرد داخل ست **دوا برای** درم دموی کلی در هوای سرد بعد فصد سر ودوار سال علق عناب چهار دانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه درعرق شاهتره جوشانده نبات یکنیم تولد داخل کرده بنوشند وعنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یکتولد تخم خطمی چهار ماشه درآب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل اکلیل الملک عوض مغز فلوس کنند اگر قدری گرد باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده شب درآب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو تولد داخل کرده بنوشند ومغز فلوس یکتولد عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه درآب مکوه سبز سابیده ضماد کنند **ایضاً** برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد قیقال در تبرید مذکوره تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند وضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند ودر ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند **ضماد راوند** محلل جدوار رسوت بآب کشنیز تازه ضماد کنند وگاهی صندل سرخ وگیر وافزوده بآب عنب الثعلب تازه بعجل می آمیزد بعده ریوند چینی افزایند واز آب برگ نیب مطبوخ بشویند **ایضاً** که تسکین وجع وتحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند وبا زبسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ وقدری زعفران سوده وموم صاف در روغن گل گداخته آمیزند وضماد کنند وگاهی برای فرط تحلیل بابونه وخطمی وحلبه وغیره افزوده میشود در سن پنجاه وچهل وهمچنین نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد واز فصد وتنقیه معجزهٔ اطبا انکار بود مؤلف همین ضماد

حکایت

بعمل آورد و دو استعمال دو سه مرتبه بعون سبحانی حقیق گردید و بعطای خلعت فاخره و اضافهٔ مواجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم دموی بایستی آبان کنند صندل سرخ زعفران برابر بآب کشنیز سبز و باشیاف امیثا و حضض و صبر بآب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتهاء کار آید سبوس گندم گل ختمی با بونه آب کنب طلا نمایند که سکر یچ در محلب ست و آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صندرم پخته طلا کنند **ضماد** که برای نضج اورام معمولست گل ختمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته بپخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند **ضماد مفجر** مستعمل در اورام حاره بعد نضج از روت تخم مرد کبیر اصل خشخاش مغز تخم خربزه مغز تخم پیه انجیر خبیثه خیرزمان برگ بنفشه کوفته بشیر گاو پخته زرده تخم مرغ روغن بید انجیر زیره گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد مسحوق نیلوفر گبوتر را بر آنجا پاشیده ضماد نمایند **ایضاً** سفپوردم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته نزول مرغ گبوتر دو هم آمیخته مثل مرهم سازند **طلای نردی** که در جمیع اورام حاره مجربست صندل سرخ گل ارمنی شیاف امیثا حضض لکی بوش در هندی سفیداب ارزیز نوشادر کهنی بزر البیج سفید مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یکجو و افیون بیخ الفاح از هر یک نیم جو کوفته بآب کشنیز تازه و گلاب و سرکه داشتا النبا سرشته اقراص سازند **مرهم حل** که درین باب مجربست مرداسنگ ده درم صلایه نموده باده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما** ابو سهل گوید که هر گاه حدوث فلغونی از سبب مادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استقراغ غلظ مجتمع دران و در تحلیل از مشایای مخی و محلل باسخان و ترطیب آن و باشیای جامع ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلاء دربدن که از آن چیزی بسبوی عضوی بریزد و ورم حادث کند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند و اولاً باستفراغ جمیع بدن بقصد بعد ازان معالجهٔ عضو وارم کنند پس اگر در دست دیده باشد استعمال نمایند از اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسبوی عضو بقبض خود و فائی کند انچه دران حاصل شده به پس خود و تقویت عضو نماید تلطیف حرارت او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو بدستور و اگر در دشدید باشد بعضو چیزی نهند که قبض دارد مانند اوشنه ید مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون دران پشم یا اسفنج آغشته بران نهند بارد در گرما و نیم گرم در سرما و بعد آن بالای عضو اند کی اسفنج پیدا بشراب قابض یا آب سرد ممزوج باند کی سرکه گذارند بعد ازان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند او دیگر که از نشان آنها دفع و تخفیف بقبح وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد یکه و مرتبه استعمال کنند و آن ضماد اشیائیکه دران قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا بسرکه ممزوج سست بعد ازان شگاف دهند و ریم که دران باشد خارج کنند بعد معالجه نمایند باشیائیکه دران تجفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر ضم پدید باشد بسرکه ممزوج یا بشراب بشویند و اگر دران نجاز حار نباشد ضماد مرتب بعدس و اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بران گذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت تا بسرکه ممزوج نزد فرط حاجت بتلطیف نهند و بهر دو رم از انصباب فضول سبوی یکی از اعضا و احتقان او دران میباشد و دلالت میکند بر انکه این فضول را استفراغ از ان عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلاء نباشد از ابتدای امر استفراغ او باشیای مرخی محلل و اشیای جمع کنندهٔ ریم و شطر بمثار یط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که ارادهٔ تحلیل فضله حاصل دران عضو باشیای مرخی نمائیم **ایضاً** سزاوار نیست که علاج او باشیای مانع دوافع نمائیم تا آن فضول سبوی عضوی سازا عضای رئیسه بجلیل الخطر ممتد نگردد بلکه سزاوار آنست که اولاً استفراغ جمیع بدن ازان خلط کرده شود بعد ازان اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند اما دوای دافع برای منع مادهٔ منصب سبوی آن عضو بود و اما دوای مجفف برای فنای ماده حاصل در عضو و اما دوای مقوی برای تقویت عضوست تا انچه دران حاصل شده از نفس خود دفع نماید و انچه بعد آن سبوی او بریزد آنرا قبول نکند و فلغونی را در ابتدا بعد تنقیه همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج باشیای دافع و مانع فقط یعنی راد عات نمایند و اما در صعود و در منتهی ازین جهت که این دو وقت بسط اند میان ابتداء و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قویتر و محلل در وقت انتهاء بیشتر و قویتر بود و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آنوقتی ست که دران علت فلغونی بالحقیقت نباشد پس باید که علاج باشیای قر

و محل نمانند و تنقیهٔ باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند **بوعلی سینا** مینویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آنکه یا ملاقی شود بعد تقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت تقاملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج مادهٔ غریبه محدثه و رم ست و این بمرخیات و محللات ملینه بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ بآب و روغن و گاهی شرط غنی کند و مؤنث را کفایت باشد خصوصاً چون ورم کثیر المادة بود و اگر با امتلای بدن ملاقی شود پس واجبست که ورم را بمرخیات مس نکنند که ضرب کند بسوی عضو زیاده از انچه تحلیل ان نماید بلکه لازم ست که تنقیهٔ ماده بقصد کنند و گاهی احتیاج باسهال افتد بعد از ان باستعمال مرخیات نمایند و قریب ست علاج این از علاجیکه سبب او امتلای بدن باشد و فرق انست که این محتاج بروع بسیار در ابتدا نیست چنانکه او محتاج بدانست بلکه گیتر از ان و اگر سبب سابق غیر بادی باشد واجبست که ابتدا باستفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت باستفراغ یا نباشد آنست که بدان غیر لقی بود و یا بهر آنکه مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او بسوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد عضو را زور ضعف حادث میشود پس مواد بدن بسوی آن متجذب میگردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازم ست که درین رعایت شرائط معلوم از فصل دسن و بلد و غیره نمایند و ابتدا بروادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد تجدده در تزیید با دخال مرخیات با روادع مقابله نمایند و همچنین در تزیید یا تلی نمایند مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی وقوف و رسیدن حجم و تمدد نهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و محفقات در منتهیات خلاص کننده ست و امام خیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین درد ست و محفقات بهر آنست که ریحی و منع بقیهٔ ماده از بودن ریح کند پس اگر بتمامه زایل نشود و چیزی باقی ماند که سبب آن آزار چیزیکه دران حدث باشد تحلیل نماید و گاهی از روح شدت درد بسبب اجتقان ماده و از گاه و عضو نباید تغلیظ بمرور ادع عارض شود و گاهی ازان ارتداد ماده بسوی اعضای رئیس گردد و گاهی صلابت و رم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی و سیاهی افتد که تنقیه حاصل چون معالجهٔ بران مذکور شد فراخرم و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت در طبیب را محتاج بادویهٔ مرخی ماده بغیر ضرب میگرداند و گاهی بادی تبرید ضعیف بود که نافع ارخا نشود و الا از ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه استفراغ این میسازد الا آنکه انچه از مواد موجب ورم ست از اعضای رئیسه بر سبیل دفع ازان آمده باشد و اعضای قابله ازان شمل مفرغ باشند برای آنها پس دران حالت بسوی دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان و رم بصلابت باشد مرخیاتی که دران تسخین و تطریق بقوت باشد استعمال نمایند **اما ادویهٔ راوعه** پس انچه متوسط ست عصارات بقول باردهٔ ست که اکثر در مواضع دیگر ذکر کردایم مثل عصارهٔ خرفه و کدو و کاسنی و عصارهٔ اجاص و غیر ان و عصارهٔ عنب الثعلب خاصةً و جرم او کوفته برای ضماد نیکوست و عصارهٔ برگ اسپغول نیز و قرطی با آب سرد گاهی دران اسفیج در سرکه و آب سرد تر کرده بر غفران کرده میشود و تر طیب را بسیار خطیر ست و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو فساد خلط محتبس بورم انجامد و رم در سبزی و سیاهی آغاز کند پس اگر خوف چیزی ازینها باشد ضماد آنموضع تارد وجود لیلاب چیزیکه دران ادخار باشد باید کرد و اگر ازینها چیزی ظاهر شود شرط بران موضع زنند و خوان گشاینده و انتظار ریم و نضج کنند و این انگاه ست که مادهٔ منصب بسیار مفرط بیند و گاهی عضو میبرد و از شرط بعضی غائرتر و بعضی ظاهرتر بود و این بحسب مکان درد محل عضو باشد و بعد شرط آب جای شور و سائر آبهای شور نطول سازند و بچیزیکه دران ادخار بود ضماد نمایند و اگر حاجت ترش و نطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند و بدانند که استعمال ادویهٔ قوی المرخ در اول و قوی التحلیل در آخر درست مهما امکن خدر کند و بچیزیکه از آب سرد خدر نماید مگر در مثل حمره و از تحلیل شدید درد حادث میشود پس اگر ارادهٔ تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم و در دغنهای مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه نگذرند و لیکن بگل ارمنی در آب سرد گداخته یا مع روغن گل اجازت دهند و افضل روغن گل آنست که از گل وزیت باشد چه در زیت اندک تحلیل ست و بعد س مطبوخ بگل سرخ و یا برد اسفنگ بروغن گل پس اگر این ادویه و امثال او فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدید الموافقت در ابتدا و انتهاست و سرقی و خارخسک و کرفس و بادرنج همین اثر دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکه عقید عنب الثعلب و اندک موم بر پشم یا صوف زوفادر گرما سرد کرده و در سرما بگرم نهند

یا اسفیج در شراب قابض یا سرکه و آب سرد تر کرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع داخل کنند و هرگاه ببینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبریه نرل نمایند و طریق تفتیح و کشادن انفتکنند پس هرگاه ورم بالتمام رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزرکتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از زمرهم داخلیون و باسلیقون و ورم هم قلقطار تخفیف بغیر وجع ست ولذا الاستعمال و نرد سکون اسهب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف اریسپل کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای او صوف در شراب قابض تر کرده نهند و لحم محتاج بتخفیف از عصب بیشتر ست و کمتر لحم از زردی حاجت بسوی تخفیف آنست که شراب این کمتر باشد و بباست که حاجت بشرط قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و انچه حاجت بتفتیح از اورام حاره افتد آنست که سر او را با سپغول و حوالی آنرا بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با برمغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد صاحب کامل گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند و او چنان باشد که بروغن بنفشه و آب گرم آنرا غرق سازند و بارچه و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بپزند تا ورم چیزی از خون در ورم جمع گردد باید که تشگاف و شرط بغیر خوف از انصباب باده استعمال نمایند مگر انکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از خلط ردی موجب ورم کنند یا بفصد یا بسهال و بعد ازان تشگاف دهند و اگر حدوث او از انصباب ماده باشد باید که اول ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق انعضو کنند یعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق ترقوه باشد فصد سر و نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند بعده بعضو ورم در او الی مرادام که ماده در انصباب باشد باشیای برده تحالیف برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و قبض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی و ماقاقیا و شیاف امبشا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی العالم و آب کاهو و جراده کوبیده و طلب و اسپغول مضروب بیکی از این آبها ضاد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند و بیکی از زین آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب ست صفت دواء نافع درین باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل ارمنی و فوفل هر واحد یکدرم همه را باریک سایده بحریر گذرانیده با آب کاسنی و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نرد زنند تا که ورم در تزید نباشد باید که با شیای قابضه مانعه اشیای محلله مثل بابونه و بزرکتان و خطمی مخلوط سازند و با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم منتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد پس انگاه باید که اشیای مانعه و محلله متساوی و در مقدار قوت باشند مثل طلای نزدیک بش عنب الثعلب با آب عنب الثعلب یا آب کاهو و آب شبت و مانند آن از انهای محلله و بایکه کنند پس اگر ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آنست که اشیایکه بآن قبض و انجماد استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از نرم و روغن گل با شراب شیرین و دوران پشم چرک آلوده کرده بر موضع لازم نمایند و مرهم دلک بالای عضو خورده کنان مماول بسرکه ممزوج بآب سرد گذارند و مرهم اصفیوس از چیزهای شیرین و تیز و از ادویه چاره پرسپنک کنند و بر مزورات معمول بکدو و بنوشاسف و اسفاناخ و سرمق و سرکه پر بنیت و مغز بادرنگ و خیارا قصار نماید و اگر حرارت قوی در دو اینجا تب باشد مار الشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار است کراشیای مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میاید که باشیای محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزرکتان یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر باین چیزها اندک نعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که با شیای مسخنه مثل تخم خرد و بزرکتان آب روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و اگر فصل را با شد با سپغول ضماد سازند و اگر این جمع و انضاج جمع ریم و مطبوع تا بد بروغن بنفشه زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم بایکه در انضاج باشد زیت مغسول چه شانیه باشد نظول نمایند و اگر بایکه زیت سفید ترشیرین و جوش کرده شیره و ابرار مذبدان تخم کتان و تخم خرد و حلبه بریزند و بایکه بزاید سبوس دار و بشیره انجیر و روغن بنفشه بریزند و بایکه بریزند شرش انجیر مطبوخ و تخم خرد و بزرقطونا و با هم سرشته بر ورم نهند و اگر این نضج بدو اگر شیره انجیر مطبوخ گرفته بزرکتان و حلبه و اصل کیخر و پرسیاوشان نیم درزوفا ربع جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز را نگسسته باریک سوده بزرکتان و وبج نسوس باریک کرده بدان آمیزند نضج بدهد و ریم کند و باقی در خراج مسطور آرد و پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و نکشاید تشگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاجش چنانست یابد

جرجانی و املاقی مینویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویهٔ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ بلیله و بنفشه و لبلاب بدهند و بعد ازان ادویهٔ رادع بکار برند و درمیان ادویهٔ محلل با رادع مرکب سازند و بآخر همه محلل بکار برند و ادویه را دفعه سابق مذکور شده و ادویه که در داوجاع مفاصل جارسطوریشه در پنجا سود دارد و ازین هر دو را بکار برند شیاف مامیثا و مضمض فرغفران و حماما و صبر کوفته بپخته با آب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صابون بکیوز و روغن بنفشه جزو گداخته با بونه باریک سود و بسرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و دران روغن گل داخل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا سیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر روز که گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره نباشد پس صواب آنست که اول تفتیهٔ بدن ازاده ردی کنند پس ادویه منضجه بر بندد تا قیوس گوید که اگر ورم عظیم و مضر بان صعب بود امید تحلیل نباید داشت و ادویه منضجه و محلله غیر مسخنه ضماد باید کرد صفت ضماد یکه ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد جالینوس آنرا وصف کرد آرد جو را بسرکه یا آب کشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول عوض نباید نهاد و هرگاه بینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که دربدن اسلاسی قوی ست و اخلاط ردی از عروق با عضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تفتیه بدن کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت بحلل قوی باشد بدان ضماد سازند و اگر بینند که ریش خواهد کرد ادویه مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که دران عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زود تر باید شگافت تا گرما و بنفشه را فاسد نکند و اگر دیر کند تا اتمام نضج نباید شگافت ابن ماسویه گوید که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف ست اگر سبب بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود با دویه محلله مثل موم و روغن و آب نیگرم کنند و بآرد جو حلبه و خطمی ضماد نمایند و بآب ریاحین بشویند پس اگر دران خوف فاسد شود شرط زدن و اخراج آن نمایند بعده با دویه منفتی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل ماوی باشد اول فصد نمایند ما دام که فضول در انصباب باشد از جانب مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویه را دهٔ فضول مثل صندلین گل ارمنی و سفیداب ازریون و شیاف مامیثا و آب کاسنی افتیمون و آب کاهو و آب جی العالم و الحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطهٔ شرایین و اطعای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زدن تا دیر نکند و تا خون ازان سائل گردد بعد ازان بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تب باشد مریض را غذا منع کنند و ماء الشعیر بنوشانند و بعد ازان کنجین و باید که شیرهٔ تخم خرفه با آب تر بهندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز گذرد ادویهٔ مبرده کم نمایند و اندک آب بشربت و آب کاسنی اضافه کنند و چون حدت مرض با نحطاط آید ضماد یکه دران پر سیاوشان ست و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر ورم بریم کردن مؤول گردد بقیه وطی نضج دهند و اگر نضج دشوار شود بچفند رور و غن کنجد ضماد سازند نیگرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بر روغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن باندمال آن پردازند ابن الیاس گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس هم ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق حیض و مغلظ ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بپخته با آب کاهو یا آب جی العالم ضماد کنند و اگر ورم شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رواضع بالا تر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بنفس و درم تیر وطی دارگوشت و شراب مریض حذر کند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا گیرند آب نارین مشموم هر واحد پنجاه درم بشکر و تبرخین هر واحد سه درم و یا کنجین سیاه ده درم با شیرهٔ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر بالا آن سر فربا شد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت ضعیف و خشکی غیر شدید بود مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفناج خورند و تلیین طبیعت بسماء الفواکه یا مطبوخ آن نمایند و اگر حدوث او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن حتمن حرارت غریزی کند و اخلاط رویه را سبب عرعت متعفن سازد بلکه علاج منضج کرد بادی تحلیل باشد مثل مغز نان با آرد جو مطبوخ با آب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آمیخته و ران حلبه و بزرکتان و تخم خطمی بر روغن زیت مفصول جوشانند باشند نطول سازند و با گیرند پر سیاوشان و انجیر لیم و زرفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و هم را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز

فائدہ جالینوس نے اس ضماد کو جو بیان کیا ہے اس کا مصالح یہ ہے کہ جو کے آٹے کو روغن بنفشہ اور آب کشنیز تر میں پکا کر ضماد کریں اور جب ورم کی گرمی کم ہو جائے تو اس ضماد کو چھوڑ دیں اور اس کی جگہ دوسرا ضماد کریں جو ورم کی گرمی کو کم نہ کرے اور اس کی سختی کو نہ بڑھائے اور اس کی سیاہی کو نہ بڑھائے اور اس کی سیاہی کو نہ بڑھائے

فائدہ ابن ماسویہ نے اس ضماد کو جو بیان کیا ہے اس کا مصالح یہ ہے کہ جو کے آٹے کو روغن بنفشہ اور آب کشنیز تر میں پکا کر ضماد کریں اور جب ورم کی گرمی کم ہو جائے تو اس ضماد کو چھوڑ دیں اور اس کی جگہ دوسرا ضماد کریں جو ورم کی گرمی کو کم نہ کرے اور اس کی سختی کو نہ بڑھائے اور اس کی سیاہی کو نہ بڑھائے

مطبوخ بروغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آماس تفیح دهد و چون تفیح یابد شق نماید باقی بحالست که در قول صاحب کامل گذشت **جمجندی** گوید که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمرهندی یا شربت آلو و نیلوفر خشک یا سکنجبین بمشربهٔ خیارین بعد از ان تلیین بطبیعت بجستهای لینه و فاتل خفیفه نمایند و اسهال مطبوخ فواکه شیرخشت و مرتبین و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص مسهل آورند و اشخه تسکین در نمایند سفیدی مدقیق بیضه بحال چون بروغن گل بر هم زنند و خرقه کتان بدان آلوده بر ورم نهند **ابو منصور** گوید که اگر ورم از خون و صفرا بات فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعید العدد از استفراغ نبود و مسهل نوشانند و ایضاً قی کنانند تا بدن او پاک گردد بعد هیل با غذیهٔ نمایند که اخلاط جیده پدید کند و اسهال مطبوخ بلیله یا مارا الفواکه نمایند و در ریق تاخیر کنند بعده در ابتدا بادویهٔ مبردهٔ مقویهٔ عضو مثل ادویهٔ مذکوره در باب قرقس حار طلا کنند و اگر فائده نکند در ان ادویهٔ مخدره مثل بزرالبنج و افیون و سیر و برج محلوط سازند و با ضماد از برگ بنج و مغز نان سفید بسازند و بعد سه مقشر با آب کشنیز تر سوده و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سر میشود و ریم نمیکند و اگر لیب و ضربان ساکن نشود و یا ورم در لحم خوب ریخ گوش و بغل و کتیف ران باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویهٔ مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرد و تخم کتان و سرگین کبوتر و همدا نرا بجمیع کرده ضماد نمایند و یا موم بمنقی از تخم بمثل او نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک رانتیج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر خشک را کوفته بروغن سوسن یا روغن کتان ضماد نمایند یا جریر و روغن گاو پخته ضماد سازند و ادویهٔ مبرده مذکوره استعمال کنند مگر بعد تنقیهٔ بدن و بعد استقصای شدید. **خضر** گوید که اشخه از دفع عضو رئیس در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و والیه استعمال کنند و گاهی بطول با آب گرم کفایت کند و انچه از ضربه و سقطه افتد دوای راده در ینجا نیز جائز نبود مگر انکه ضعیف بود مثل روغن گل بیگرم و انچه از سبب بدنی باشد رواع مسکن و منضج مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب کشنیز سبز بیگرم استعمال کنند و نزدقوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران دران افزایند و گاهی آب کاسنی و آب کشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بازنگ یا آب غرفه کفایت باشد و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و لینه مثل جلبه و تخم کتان بار و اع آمیزند بار دانیا کما در آب مطبوخ انها نطول و بثقل انها ضماد سازند و یا زردی بیضه و اندک روغن گاو کنند و زعفران و خمیر آرد برای تفیح ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر و کندر افزایند و استادمن برای ادرام جاده و ادرام صلبه از طلای خیارشنبر بروغن بادام شیرین می نمود که درین انضاج و تلیین و تحلیل ست و مرهم ذیلین تنها دران نتانیکوست **انطاکی** گوید که علاج خلفونی اولاً فصد ست پس تبرید و طول بمثل بابونه و اکلیل و خطمی و کشنیز بعد ازان این ادویه مبرده مثل صندل و نوفل و گل سرخ و مورد و سرو و مازو بعده در اخیر خاصهٔ چنانچه در قاعده در معالجات احرام گذشت و ازآدویه ابتدا گلنار بغوره ست و بنجشتخاش و کاهو و برگ کنار وحنا در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر ولکه اکدو و گل سرخ و انچه ازین هر دو ازروغن و غیره باشد **گیلانی** مینویسد در خلفونی که از سبب خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضاً در انجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا بموضعیکه دران ماده بهم رسیده و جالینوس ذکر کرده که شرط خفیف در خلفونی سبب فساد او و اهلاک عضوست و شرط عمیق سبب شفا و صلاح او ست[۱] و در ابتدا خوف از محللات بسیار میباشد بعد تحلل ماده و ازدیاد حجم آن پس ورم نیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت واسخان او و بدانند که سبب ورم اگر بادی باشد استعمال رواذع قویه دران البته جائز نیست و خاصهٔ اگر در شدید باشد[۲] فلهذا در بخالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج بمقویت موضع بود و اگر چنین نباشد لازم ست که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضج اگر قابل پختن باشد و بعد نضج مغلرات یا سکان یا بهن و امثال آن بمجل از دو عضو درین باب حفظ قوای عضای رئیسه و تقویت ارواح ست بمثل نفرحات یاقوتی تمع شربت گاوزبان و اگر خراج او موافقت کند اندکی از تریاق و هند بسی انتیه بیرانا استفراغ و اخراج خون بلکه روح نیز اگر واجب بود و خوف از غائل او نباشد غنی سازد و اشخه تسکین کلاب علی منفعت عظیم در منع مادهٔ کثیر موجب بسوی قلب شایسته که دایم و این مرازا سر ارست که عادت اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر برادلاد خود ها و مادر تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر منع ذلک بدن متحمل باشد احتیاج باستفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه مثل مذکورات دانند آن فتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح اغذیه و استفراغ واجب ست و اگرچه در بدن امتلا ظاهر نشود

[۱] حاشیه: صاحب کامل در اینجا
[۲] حاشیه: اشخه تسکین در اینجا

گرانکه بدن بسیار پاک باشد وجمله فصول همان باشد که مادهٔ ورم شده ولیکن این بسیار بعید است وآنچه ورم را در ابتدا شرط است که در معالجات کلی اورام ذکر کردیم از جمله اینست که ورم واجب بود وقتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس منبوسی معاین نباشد با آنکه درین نیز استثناست زیرا گاهی ورم در مثل این عضو جایز بود یعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد واین انگاه است که خطر ورم سریع تر منبوسی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که دران ورم جایز است واگرچه مادهٔ او از دفع دماغ باشد نظر خلاص مریض بالفعل عدم رجوع مادهٔ منبوسی دماغ در تقدیر رجوع گاهی قتیل کند در تقدیر قتیل دران مهلت بخلاف خناق صعب وآنچه وجوب تحلیل را فرا پیش از آن مادهٔ مورده بهت وخلط این هر دو میان این دو وقت هر آنست که از ورم دافع منع زیادتی واز محللات از آن مادهٔ ورم در عضو مانند اعضای عصبیه مانند آن باشد باید که استعمال ورم دافع نیکو نکنند بسیار حاروند یا بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش واگر چنان نباشد باید استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی بمعنی موت عضو است وآنرا العربی حیشه گویند واو نوعی ردی از فلغمونیست که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود وبسبب غلظم ورم وخبث در مادت مادهٔ باخلاط شروع نکند وبجمع ریم نرسانیده تا بحدیکه عروق وشرایین آن عضو را منضغط سازد واز انبساط وانقباض برای ترویح حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت فرو میرد وچون انطفای او بنهایت رسد خون عفونت وفساد پذیرد واز آن سیاهی وموت عضو وفساد جوهر او حادث گردد حتی که گوالی او از جلد وغیره متقشر شود وتقدم سقاقلوس را بر اوام که بعد فساد وتعفن عضو نرسیده باشد بلکه بزوال رونق ونضارت رنگ آن آغاز کنند حس آن عضو باطل گردد وضربان او ساکن شود آنرا غالغرانا مند وشیخ میفرماید که عضو را فساد وتعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر انست ویا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو ویا بسبب جامع هر دو معنی یعنی مفسد ومانع آنا مفسد مثل سموم حاره وباردہ مضاد جوهر روح حیوانی ومثل اورام وبثور وقروح ردیه ساعیه سمی الجوهر را آنکه بران خطا واقع شود چنانچه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد وبه تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود وآنا مانع سده است وآن سده یا عرضی باد وی بود مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی ازان یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی که در قلب از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد گشود وهلاک گردد وگاهی سدهٔ بدنی بود مثل ورم حار روی ثابت عظیم غلیظ المادهٔ مسدد منافذ وداخل نفس که بدان روح حیوانی زنده بود واین باوجود آنکه حابس نکند مزاج را نیز فاسد کند واینچه ازان در ابتدا بود در حس عضو ردی حس فاسد نشود غالغرانا مند وخصوصاً آنکه در ابتدا فلغمونی باشد واینچه را استحکام بود نیچو که حس عضو ردی حس باطل شود واین بفساد لحم وقریب او حتی که استخوان بود ابتدا از پاشنه وورم آنرا سقاقلوس گویند وگاهی غالغرانا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق بسوی ایشست وبه این عارض میشود در لحم وعظم وغیر آن وچون شروع کند که افساد او در عضو ساری گردد وانچه گردد فاسد بود ورم کند وگاهی مؤدی بفساد گردد در ان هنگام برای این جمله عارضه اکله گویند وبرای حال جز واز عضو یکه عضو شده موت گویند واگر ادهٔ این مرض غلیظ بود بسبب فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع میشد **انطاکی** گوید که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ مادهٔ ردی موسیست بنجو یکه حس را باطل کند بسبب خود وحرارت غریزی وآن طالب تکثیف ست واین بیرودت مفرط حاصل شود وسبدای این مرض را غالغرانا مند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود بدرجه تمام بر ورم شرط عمیق زنند چنانکه بجای مادهٔ فاسد برسد پس آب نمک نطول سازند وبعد اخراج خون اشیای مانع عفونت تجفیف وتقطیع وطبوخات مقشفه بران عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب وسکنجبین ساده سرشته وگاهی ارسنی ومازوی سبز وشب سیمانی باریک سوده بعسل آمیخته وهرگاه نوبت بامانت حرارت غریزی رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور قطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاور سرایت نکند وآنرا نیز فاسد نسازد وگل قطع ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم ماند وبعد قطع بسد ملات رجوع نمایند وهرگاه بدانند که مادهٔ این مرض ریم میکند بزودی آنرا بچه سبب گاه مرهم برای بختن محللات مرخیه بکار برند زیرا گر این ورم صلب شود علاج گشتن پذیرد پس اگر میل بصلابت نمود بمعالجات گاهی دوای ملین بران نهند وگاهی محلل تا باشد که صلب تر نشود وبا بطال عضو نگراید **انطاکی** در زمهریر میفرماید که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تمارک او نمایند یعنی چنانچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر اهمال نمایند یا دواع بعمل آرند ام عضو بفساد مؤول گردد واحتیاج بقطع آن افتد **شیخ** میفرماید که غغرانا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد واما

هرگاه فساد در گوشت عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد در بعضی صورت واجب است که مبادرت بقطع آن از دوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی وگل مختوم بسرکه پس اگر این فائده نکند از شرط غائر مختلف الوجوه در مواضع وچسپانیدن زلو وقصد گاهای قریب آن که کوچک باشند چاره نبود تا خون زدی برآید مع حفظ برای آنکه مطیف بموضع ست بمثل اطلیه مذکوره وبرنفس موضع مشروط چیزیکه تعفن را منع کند ومضاد او باشد از انچه آرائض قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصًا مخلوط بنمک بهند واز انچه بران طلا میکنند حلیت ست وتخم قرص نیز وزراوند مدحرج وآب برگ شفتالو لیکن جزو زنکنیم جزو آب بسایند تا بقوام عسل آید برقرحه دوحوالی آن طلا کنند وباقی ادویه در علاج فروج متاکله ودر علاج قروح متعفنهٔ خواهد آمد **گیلانی** گوید که در مغفر یا ادویهٔ مانع از تعفن اعضا باران گذارند وآن کرسنه بسکنجبین همچنین آرد سیکلی یا آرد باقلا قوتیرا زین آنست که با آن نمک امنیز یا قرص اندرون یا جوز نکنند وایضًا حشیش قرص وترمس تلخ آنرا پاک کند وبعضی اطبا علاج باین چیزها بعد قطع وتقویر واز الهٔ لحم فاسد یا حتیاط میکنند پس دران هنگام استعمال نمک نکنند وبرای او دواء مرکب سازند از آرد جو وآرد گندم با آب وزیت پخته در هم بسیقون یا مع مافیقون استعمال کنند واز پخته خشک ریشه راقلع کند امنیست که نان را بکرفس یا بیا درموج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند مدحرج هر دا حد از نیتا مجموع بسیل بسایند ودر ابدان نهم آرد کرسنه بسیل کفایت کند **صفت** دوای نافع غائر یا از صفات اورنبا سوس یکسیر زنگار عسل وشب مساوی با آب سایده ملطوخ بدان نمایند واز پخته قلع مغفر یا کند آرد بیخ سوسن ست چون بترب وسنک ضماد کنند وگاهی سرکه بان نیزمی آمیزند وایضًا آنرا قلع کند ضماد مغرشا بهلوط وچون برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند وایضًا ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند ماند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره وحمرهٔ فلغمونی وفلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراوی ست که بفارسی سرخ باد گویند واو دو قسم ست یکی آنکه ماده او صفرای صرف باشد واز احمرهٔ خالص نامند دوم آنکه ماده صفرای او مرکب باخون رقیق باشد واز احمرهٔ غیر خالص خوانند وعلامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد وچون بانگشت فشرند سرخی ازانجا متفرق گردد ومائل بسفیدی نماید وباز بسرخی گراید وساعی بیاض یعنی باعضای مجاور بسرعت متعدی گردد وبات وقشنگی والتهاب وقلق بود وغیر خالص همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود ونجز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد ودران رنگ ورم سرخ مائل بخلط وبول سرخ وغلیظ ونبض سریع مائل بعظم باشد **وشیخ** میفرماید که عادت اطبا ست که ورم دموی صرف را فلغمونی وصفراوی صرف را حمره نامند ومرکب ازین هر دو را بسهم مرکب ازان هر دو را غلبهٔ مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره واگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند وفرق در حمره وفلغمونی آنکه میان تمیز از فلغمونی آنگاه شود آنست که حمره بسخت سرخ ورنگ او ظاهرتر بود از بقایای صفرت در فلغمونی سرخی مائل بسیاهی باشد وبسرعت متعدی نباشد واکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود وسرخی حمره بنهادن انگشت باطل شود ومکان او سفید گردد بسبب لطافت مادهٔ حمره وتفرق آن پس سرخی او بسرعت عود کند وسرخی فلغمونی برخلاف این باشد ودر سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود واین در سرخی فلغمونی نباشد ودر ورم حمره در ظاهر جلد بود وفلغمونی غائر در گوشت نیز باشد وحمرهٔ خالص یعنی از صفرای صرف مثل ورم چشم دران میشود باطراف خود ورنگ موضع او زرد باشد نه فلغمونی وحمرهٔ صدیدیه در موضع ورم وحوالی او آبله پیدا کند واین در فلغمونی کمتر بود وحمرهٔ خالص دست را دفع نکند وفلغمونی دفع کند وهر قدر که زیادتی خون بر صفرا فزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مختلط باشد ورجع وضربان در فلغمونی شدیدتر بود ودر حمره تب شدیدتر ازان باشد وگاهی حرارت حمره بحدی رسد که جلد را بسوزد وپس سیمی بجا گرد ودر فلغمونی چنین نباشد والتهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه بیشتر بود لیکن تمدد فلغمونی ورجع او بسبب تمدد بسیار باشد ولمز او رجع حمره کمتر بود وحمره در رخسار بیشتر حادث شود واین معروف بساشراست واولا از سر بینی ابتدا کند ودر هم زیاد نماید ودر بیضه بیضه گردد وهرگاه حمره اذکسبن استخوان زیر جلد وکذا فلغمونی حادث شود آن ردی ست واختلاف میان حمرهٔ فلغمونی ومیان فلغمونی حمره معلوم شده و**مسیحی** مینویسد که ورم معروف بحمره یا از خون باشد که مرهٔ صفرا باری مخلوط بود وآن ردی ترست ویا از خون رقیق بسیار لطیف باشد که از حرارت ما وجوشش زند واین در رداءت کمتر از اول ست ومائل تر بسوی مواضع بدن بود وآنچه بعضی خالص بود واو آنست که در جلد افتد واز

تجاوز نکند و بآن از علامات حرارت و حمرت شدید تر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع الم لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود پس جمع کند و در دو ضربان و تمدد و ترضض او از فلغمونی کمتر بود و بعضی از ان غیر خالص بود و او آنست که از خلط غلیظ تر از خلط اول حادث شود و لمذا در آن شدید تر باشد و بسوی داخل بدن مائل تر بود و گاهی فلغمونی با حمره مخالط میشود و بتساوی و یا کمتر و بیشتر پس باسم مرکب از هر دو اسم نامند و چه گاه و رم حمره از خون گرم غلیظ چوشنده حادث شود و ران قرحه دی قشر صلب و رم حار موجع حادث گردد و بادی آلما نبود و چه گاه از مثل این خون پیدا شود الا بادی زرداب مخلوط باشد یا آن آلما باشد شبیه بآبله سوخته آتش و چون آن آبلها بشگافند از نجا قرحه بهمرسد که آن اقشر صلب باشد و مجوسی گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مخلوط گردد ازان ورم معروف بحمره حادث شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و المیب شدید و ضربان و وجع سخت و سائر این اعراض شدید تر ازان باشد که در ورم فلغمونی و حمره فلغمونی نبود و بهم او گوید که اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد ازان ورم سمی بحمره حادث شود و آنرا حمرهٔ خالص گویند و این در روایت کمتر از حمرهٔ مرکب از خون و صفراست و بطیری گوید که سبب فاعل مرض حمره فساد خون و احتراق او بصفرا است بنحویکه دران اندک صفرا آمیز حمی کرچوش زند و زیاده شود از مواضع فراخ تر از موضع او کبره و رق ست پس عرق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشگافند و باین جلد و لحم بریزند پس اگر خون اکمال شدید الحدت باشد در موضع عبیق گردد و لحم را اندکند و اگر حار باشد و اکمال نبود زیر جلد و غشا منبسط گردد و این حدت در خون از خون الحمره حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و جلاء و عسل و نوشیدن نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و آنرا هم او گوید که حمره منقسم میشود بدو قسم یکی منبسط زیر جلد پس در جلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بیخ کار قانمونی شهرت دارد و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بکشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت خوبت و صلاح آن در صورت حمره بنوع میباشد یا منقطع مستبعد و ذی خطوط و یا ملتام متصل و رنگ او حسب جوهر او بود و جرجانی و ایلاقی مینویسند که حمرهٔ وحشی ست دموی که از خون گرم مردی تولد کند و قوام خون رقیق بود و باشد که اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آنکه یا دهٔ او خون روی باشد و الوطاکی گوید که حمره بقول اصح وحشی ست که از خون باشد و نزد اکثر از صفرا بود و علامت حمره حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آنست و حمرهٔ کائن از خون بعکس این بود و مرکب بحسب آن علاج در صفرا وی خالص سوای فصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن درین بتبرید زیاده کنند و در فلغمونی تجفیف مفرط سازند و کدو برگ خرفه و کاهو بسایند و بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویه مبرده مرطبه طلا کنند و درین نوع حاجت باضدهٔ محلله نیست و در غیر خالص بعد فصد مسهل صفرا دهند بعده اطلیهٔ رادعه بکار برند و در تبرید و انتها محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی و ضماد اقاقیا صندلین گل سرخ گلنار مساوی آب کاسنی و کشنیز و کدو اصندل کشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ و اسپغول در ابتدا نافع ست و علاج فلغمونی حمره و حمرهٔ فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که دران استفراغ بدن باسهال صفرا نمایند و اگر حاجت بمعاودت اسهال افتد بعد فصد بعمل آرند و این بحسب مشاهدهٔ غلبه ازهر دو داده بود بعد ازان متوجه تدبیر او میباید مرقوم میگردد و زراب فلغمونی گردند و آب سرد بریزند چند انکه رنگ موضع او متغیر نشود و بالجمله تبرید در حمره واجب ترست زیرا که لهیب و وجع التهابی دران بیشتر بود ی استفراغ در فلغمونی بهر انکه ماده در ان عاصی تر و غلیظ تر باشد و واجبست که مبردات اورا در ابتدا قوی القبض باشند و قبض او بریزودت او غالب بود و امادر قرب انتها بزودت او شدید تر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضاً حذر نمایند تا عضو سیاه و تیره نگردد در طریق فساد آغاز نکند و هر گاه چیزی ازین ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی او دیه محللهٔ ملینه بکار برند پس اگر حمره روان بر جلد باشد معالجه بچرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا برگ چغندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچریکه دران تحلیل و تجفیف قوی مع تبرید باشد و آن مثل این مرهم ست بگیرند پشم کهنهٔ سوخته بدون شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل و موم زرد پانزده درم چرک رصاص نه درم پیه بز کهنه یا آب شسته پانزده درم روغن مورد بیخ او قیه و ایضاً خفیف تر ازین مرهم مرتب از چرک رصاص با آب سداب و روغن گل و موم ست و بهتر آنست که حمرهٔ حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج باشیای مرخی عضو مستفرغ مادهٔ آنست مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصةً بعد شرط موضع بسرکه

ضماد مرکب از حمره و صفراوی

و معالجه حمره حادث از سبب سابق اولاً باستفراغ بدن بدوای مسهل صفرا کنند و اگر بانعی از اسهال باشد بقصد نمایند بعد ازان علاج بدوای هر دو سبب نمایند مثل کاهو و حی العالم بعد ازان بحکام تسکین حرارت مثل علاج فلغونی بشرط زدن و بضماد او یه معالجه کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از غیر ورم باشد و حدوث او از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و صوت او از مخالطت صفرا با خون رقیق بود پس هرگاه حمره از غیر ورم باشد باید که تنقیه بدن بادویه مسهل صفرا مثل هلیله زرد و تمر هندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و با شیای سرد مطفیه مثل جراده کدو و وحی العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ و غیر آن که در ورم فلغونی مذکور شد بر موضع ضماد نمایند و اگر حمره با ورم باشد باید که مبادرت بفصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفل و مزاج بارد و غیره نباشد و اخراج خون بمقدار حاجت کنند و اسهال بحکم بمطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا از عضو اعلیه که در باب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتهاب ستور و باید که بهمین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمره و فلغونی با دویه مرکب از ادویه مواد فقد هر واحد ازان هر دو ورم نمایند و اغلب دوای مرکب موافق با قوی تر ورم از ورمین باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمره خالص اینست که هر صبح جلاب از غناب ده عدد آلوی سیاه بست عدد تمر هندی ده درم با شکر سفید و تر بخبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مارالشعیر مع جراده کدو دهند و بر موضع ورم شیای سرد مطفیه مثل جراده کدو و طحلب و آب وحی العالم و آب کاهو و آب بارتنگ ضماد کنند و قلیین طبیعت ما بین بمطبوخ نمایند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه و غناب هر واحد بست عدد آلوی کوهی سی عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید شیر خشت و تر بخبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز زبان صبر نمایند تا ناضفرا مقدار صالح اخراج نمایند بعده در آخر روز بمارالشعیر که دران غناب و بنفشه پخته باشند غذا سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده اگر چیزی از ماده باقی باشد نفوع شمش با شکر سفید و تر بخبین بنوشانند و اگر ورم حمره خالص نباشد مبادرت بفصد کنند و قلیین بمطبوخ فواکه و طلا بدستور فلغونی نمایند **نجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمر هندی ده ده درم آلوی سیاه و غناب هر واحد بست عدد آلوی کوهی سی عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید شیر خشت و تر بخبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز زبان صبر نمایند تا ناضفرا مقدار صالح اخراج نمایند بعده در آخر روز بمارالشعیر که دران غناب و بنفشه پخته باشند غذا سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده اگر چیزی از ماده باقی باشد نفوع شمش با شکر سفید و تر بخبین بنوشانند و اگر ورم حمره خالص نباشد مبادرت بفصد کنند و قلیین بمطبوخ فواکه و طلا بدستور فلغونی نمایند **نجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمر هندی خوشانند و غذا مارالشعیر با شیای ترش از قوانین طبیعه سازند و دو یه سرد مسکنه ضماد کنند و قلیین بشیر خشت و آب انار ین یا تمر هندی و شربت ورد و مکرر بهروب یا بشربت اجاص مسهل و بنفوع شمش و نیلوفر و بنفشه بار تخبین و شیر خشت و یا بمطبوخ هلیله زرد مع ریوند و تمر هندی و مانند آن نمایند و چون حمره بسعی اخذ کند بران او یه بارده مثل این دو اطلا سازند گبنیز خبث الرصاص و مبسانیدن و برگ چغندر مطبوخ بشراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند یا مرهم سداب که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **اطاکی** گوید که فصد کنند در حمره دموی مطلقاً و در صفراوی اگر در ابتدا شدت او نماید خلاف اگر اطبا بعد از ان رفع نمایند بحللات ممزوجه بعد تلیین بمارالشعیر و تمر هندی و خیار شنبر و هلیله و دواجبست شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بملعابات و انجربات اینست که قمیدیا و سفیداب و حنا با آب کشنیز و حی العالم بسرشند و طوخ مدلان سازند که این محلل و رداع ست پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب بروغن گاو سرشته پرسازند که این عجیب ست و شخصی خبر داده که باین مرهم چند بار مبتلا شده و شل او نیافتم و از خواص ست بقدر شرط زنند و خون که از ان خارج شود بر کبوتر سفید ران بطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرد اسنگ آب مورد و اگر الید ابشنگا فند در حمره نهند آنرا زائل کند و همچنین حرام مغز جعفر بقدر سر که ست و جوز السرو برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماداً و جوز السرو و آرد جو مجموع غایر مختص ست و آن دو ملیست و سحیق او با سحیق بیخ چون آب برگ قصب فارسی بسرشند حمره را نسعی و عود او بسیدان منع کند و در زینت گفته که علاج حمره بعد تنقیه خلط نماد اسپغول بسر که ست و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باید **گیلانی** مینویسد که اگر حاجت بفصد افتد فصد نیز کشاید اگر مانعی نباشد و حمره از خون رقیق بود یا خون با وی غالب باشد و هر قدر که ماده او رقیق تر باشد حتی که مائل بسیلان خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که ماده او غلیظ تر بود حتی که ورم خمیر تر باشد منع فصد کمتر بود بعد ازان تصفیه خون بمثل شربت آلو و عناب هر دو با بنفوع فواکه و بمارالشعیر و بمارالقرع مع سکنجبین یا با آب هندوانه و یا شیره تخم خیارین و خرفه بسکنجبین نمایند و بعد ازان تقصید با شیای سرد مطفیه مثل جراده کدو و آب خرفه و کاهو و بارتنگ و عنب الثعلب و صندلین و غیره کنشنیز و سرکه سازند و این قسم حمره با ضده محلله محتاج نیست و غذا یا حصرمیه بکند و داد گیه با سفاناج بروغن بادام یا شیره آن دهند **طبری** گوید که حمره سه نوع ست یکی اسلم و او آنست که منبسط از زیر جلد و رقیق و در خشنده و منقطع غیر متصل باشد و چون بران

انگشت بنهند سرخی ازان زائل شود و بعد زمانی عود کند و این نوع دریکروز زائل شود چون فصد کنند و شرط نکنند دوم همین نوع ست الا آنکه متصل غیر متفرق بود و این نوع محتاج بفصد و شرط و طلا بسرکه کهنه و گل ارمنی ست و گاهی احتیاج بادویهٔ قویه مثل شیاف امیشا و آب عصی الراعی و مانند آن شود سوم آنست که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی مائل بود و این نوع محتاج بشرط عمیق ست و این نوع ست که جالینوس بر طبیعی که رای بشرط خفیف داده بود تشنیع کرد و او را بشرط عمیق و فصد هر دو دست نموده و جالینوس درین علت و امثال آن از حیات دموی امر باخراج خون بحدی نموده که بر مریض غشی افتد و در ابتدای مرض تبریه موضع بتبریدهٔ قوی نمایند بعده طلا بشیاف امیشا و برگ سوس و آب عصی الراعی و گل ارمنی و سرکه کهنه و اغذیه درین همه باید که عدس مقشر مطبوخ بسرکه و شکر باندک عناب و سائر مزورات مسکنهٔ خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آنرا حمرهٔ فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجه او اینست که سیاهی آهن برگیرند تا بموضع صحیح متعدی نگردد و بعد اتقاد لحم علاج بر هم حمل نمایند و هم او گوید که علاج حمره فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز مریض از دوم اوار الشعیر و مزورات است و از اطلیه گل ارمنی و سرکه و گلاب و تبریه موضع بتجرید و مبلول در اب عنب الثعلب و آب حی العالم و عصی الراعی و آب برگ اسپغول و آب برگ بید و آب جزاره کهنه رو مانند آن و اگر زائل نشود بر موضع شرط غیر عمیق زنند که آن از شرط بسرعت زائل شود **بعضی** شراح قانون نوشته اند که مراد او از ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیماگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نبود هر رگ که ظاهر باشد بگشایند و اگر فصد مانعی باشد باید که دوای منفی استعمال کنند و اسهال مریض مسهل صفرا نمایند و میباید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند و با حقنهای تقویه بعمل آرند و لطوخ مواضع بادویه که برای حمره مذکور گردد باید کرد و در دفع ماده که بسبوی مواضع بریزد بادویه که جمع تحلیل آن باشد شیای سنجد مطبوخ کنند قبل از انکه عضو تیره رنگ یا سیاه گردد و باید که مدام دویه ملطوخه بران رطب باشد و لطوخ در هر اندک مدت کرده شود و اول فاول با سفنج لین رطب مسح کنند و انواع حمره در ابتدا محتاج باشیای میباشند که جامع رطوبت مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی العالم و خرفه و برزقطونا و عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب الثعلب و کاهو و شیاف امیشا و برگ عوسج **طلا** برای حمره و جمیع اورام حارهٔ ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف بامیشا و گل ارمنی مساوی و آب کشنیز طلا نمایند و الضیارا ایشان مرهمی که از موم و روغنها با آب سازند و بادی مانند کافیون یا شوکران یا بیروج آمیخته باشند نیکوست و ادویه مرکبه و مرهم مرکب از موم مصفی و روغن گل باید که روغن چاد چند موم باشد و روغن گل مرتب از زیت اتفاق بی نمک باید و موم در روغن در صلایه حل کنند و بران آب سرد اندک اندک بقدر یکقیر طی آنرا تشنج نمایند بریزند و اگر باآن اندکی سرکه سفید صاف مخلوط سازند دوا بهتر گردد و ایضاً سفیداب و گل قمولیا مع عنب الثعلب و یا مرداسنگ بروغن گل یا قلطار روغن و میفتح و سفیداب بسرکه و حضض و اقاقیا بسرکه تا آنگاه حرارت ساکن گردد پس میباید که ادویه ببسیطه مثل کهربت زرد بسرکه و روغن گل و یا سداب بسرکه و روغن گل و یا سداب بسفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ با آب کندنا و چقندر استعمال کنند و ادویه مرکبه مثل این قرص بعمل آرند بگیرند مرداسنگ و سفیداب و زعفران و گوگرد زرد میفتح و ایضاً ضماد مخبوط کرده و باطراف علیق و بسار تنگ نمایند بعد ازان عدس فرا نیذ و اگر آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب بشراب بسایند و بران قرص را لطوخ سازند سفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده بشراب و زیت پخته بسایند و بر قروح نهند و یا گل قمولیا با آب عنب الثعلب سوده لطوخ موضع بدان نمایند و بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه در اب گندنا و آب چقندر هر واحد یکرطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هنگاه این قروح مزمن گردد در حمرهٔ پا یعنی ساعیه که با آبلها باشد چرک رصاص بشراب غفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکاله بایستد قیروطی معمول بچرک رصاص استعمال کنند و عدس مقشر بعسل پخته بر موضع ضماد کنند و آماد حمرهٔ پا باید که از چلد باشد بگیرند خبث رصاص و آب سداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم شبرم کنند که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **دیگر** حمره که سبب فتاکل بسرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شش درم مرداسنگ شش درم پشم غیر منسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم دوازده درم سفیداب هشت درم کندر دوازده درم شب یکدرم و بشراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرهٔ اطفال

و آن سرخ باده معروفست باید که اول تنقیه و مضعه و تعدیل خلط نمایند و بلیلهٔ سیاه و چرایتهٔ و شاهتره و سرپوکه و عناب و برگ حنا و گل منڈی و کشنیز خشک و گلو

وصندل سرخ دو درهم بهره برم ڈنڈی وفیل کنٹھی وجاسه بیخ وچاکسو برگ نیم گل سرخ چوب کادی برگ گز بادیان کاسنی تخم خراسانی ریوت زرد چوب
بکند بابری گل مصطفر مانند آن مادویه مصطفی خون دهند ودرست صندل سرخ هر یک دو ماشه تخم چاکسو چهار ماشه افیون زرد چوب برگ حنا هر واحد
یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکابن هر یک پانزده عدد کوفته بیخته در آب جهاپقدر جاوارسن بسته وقت صبح کیجب باشیره مادرش میداده باشند اگر
حاجت باشد مجامعت وزلو بکار برند واگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب سفید وبثور سیاه وقرحی فتال باشد حب سرخ بادهٔ مجرب ومعمول پوست هلیلهٔ زرد
سر بموکه گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیز نیکوفته دهاپه صندل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹی هر یک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیرهٔ سفید فلفل سیاه گل کنجال هر واحد
یکماشه برگ بکابن نیم هر یک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته در آب حنا وتخم کشنیز کرشب در آب خیسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند دران جهاپقدر
نخود کلان بندند وغذا کچڑی وخشکاگم نمک وپرهیز از شیر یعنی وترشی وگوشت نمایند دوای سرخ بادهٔ برای کسیکه اطفال او باین مرض اکثر مبتلا شوند بایکه
یا در وقت طفل قبل از حمل چند روز برین دوا مداومت نمایند بلکه ادرش در عین حمل بخور عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹی
هر یک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل منڈی هر یک چهار ماشه سر بموکه پنج ماشه شکر سفید دو تولهٔ بطریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند
روغن که برای سرخ بادهٔ بی نظیر است چاکسو صندل سرخ کمیله هر یک سه نیم ماشه سپیاری چهالیه سنگ جراحت کات سفید لوهچون مرچ خراسانی هلیلهٔ زرد
پشکری خای خشک هر واحد پانزده درم دو ماشه دهاپه یکدرم برگ نیب یکدرم برگ بکابن دو دام نیله تهوتهه یکماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن شرشف یکسیر چٹانک
ویکپاو دل برگها بانصف لوهچون بسایند ودو قرص بندند وروغن را بر آتش نهاده دران قرصها بسوزند بعده همه را دوسوده واندا خته آمیزند وبکپاس بطرف آهنی
یا دستهٔ چوب نیم حل نمایند ووقت حاجت بمالند سفوف که درین مرض مجرب بلا تخلف ست تر کچور زیرهٔ سیاه برگ حنا برگ نیم تیلیں نیل کنٹی وچٹی پاپچری
سنس بید مجیٹھه پوست انار دهاپه یکسان رکت چندن اوجلا چندن سورا تیغ دهنیه دوای اول یکچهارم دوحصه دوم وسوم سه حصه جزو دوم وسوم سه حصه جزو دوای خیر یکهفتهٔ جزو
میشود گرفته بیخته نگهدارند ووقت حاجت طفل را از نیلا شه تا نه ماشه بحسب سن شب در آب تر کرده صبح صاف نموده بدهند ونماشه خوراک طفل ملاست
که قریب سن بلوغ باشد واگر طفل بسیار کوچک بود بدایهٔ طفل قدری میداده باشند واگر ازین مرض بدن طفل پر درم کرده ومتقرح شده باشد نقش این دوا در آب
برگ حنا سابیده ضماد سازند ایضاً اگر اطفال کسی ازین مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین میشود در حالت حمل بهادر طفل بدهند که
نفع کلی دارد ومجربست شاهتره اصل السوس کشنیز بادیان برگ حنا گیرو برگ نیب سر بموکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند
شربتی دو درم بآب بعد ماه بیچم تانهم دوا بتدای ماه هر روز تا سه روز خورند ضماد برای سرخ بادهٔ اطفال گل مصطفر برگ نیب صندل سرخ زرد چوب آبسابیده
ضماد کنند واگر نخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب بآب کشنیز سبز ضماد نمایند مطبوخ که برای فساد خون وسرخ بادهٔ اطفال مجرب صندل سرخ
برگ حنا کشنیز خشک هر یک چهار درم گل مصطفر دو درم هر را نیکوفته هفت خوراک سازند یک خوراک در نیم پاو آب جوشش داده هر صبح بنوشند ودر نقل آن
آب دیگر انداخته شام جوشش داده بخورند وآن ثفل را سوده بربدن بمالند وبآب گرم بشویند غذا نان گندم وروغن بی نمک دگاهی عناب شاهتره دهاپه برگ نیم
زرنباد پوست هلیلهٔ زرد عوض گل مصطفر افزوده وهر یک نیم ماشه برای طفل یکساله شب خیسانیده صبح جوشش داده صاف نموده داده میشود ایضاً
مسهل مغز فلوس خنیاشنبر گل سرخ عناب پستان چاکسو تخم صندل سرخ چکدانه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه بادیان جوشش داده بعمل آیند نقوع برای سرخ بادهٔ
سر بموکه پنج ماشه برگ نیم شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیرو برنگ کابلی برگ هر یک دو ماشه گل منڈی برم ڈنڈی چاکسو چرایته ریوت صندل سرخ زرد چوب پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه وپوست هلیلهٔ امله هر یکما شه جو کوبنموده قدر حاجت شب تر کرده صبح صاف نموده بدهند ایضاً نیل کنٹی بابری برم ڈنڈی سر بموکه هر یک شش ماشه سرخ بمقدار
پنج عدد شب آب خیسانیده صبح در دهانی آب شیره کشیده صاف کرده بدهند بالای ماوپوری گرم بخورانند در سه روز فائده بخشد برای جوان یک خوراک ست وبطفل حسب تنبیه

ماشرا

اسم سریانی ست وآن درم دو مونیست که در روده پیدائی ظاهر شود دگاهی ناسور مرتفی شود وبمدد دوسر اعمام گردد وبقول جرجانی ماشرا آسی ست سخت گرم وسوزان

ومادهٔ آن خون گرم باشد مخلوط باصفرای بسیار وحمرهٔ خالص بدان نزدیک باشد واکثر دینی ورود حوالی چشم پدید آید واز سر بینی آغاز کند پس چون حمرهٔ خالص کم شود این علت را هم دینی وزردی دیدم وممکن بود که در یک اندام نیز افتد وآنطاکی گوید که نوعی از عدم حارسمی بماشرا است ودر دوم پشت بران تقدیم نماید بسبب قوله مادهٔ او در شریان عظیم واقع بران ورم تقی شود تا آنکه ظاهر گردد در چهره وحلق بشدت سرخی والتهاب دکثرت خون وطبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر است زیرا که چون در روی استداد نماید مادهٔ او کثرت پذیرد گاهی بسبوی حنجره وآلات تنفس وعضلات داخله غوص کند ونفس منقطع گردد وبهر گاه ورم از چهره بسوی جلد سر صعود کند وعقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند وبرانکه دماغ سلیم ست وبرانکه ماده رقیق ست وآن در سطح رو ست پس اگر ورم ابتدا کند وبسوی سینه وحلق نازل شود دلالت بر فساد وخطر عاجل وگاهی ماده بسوی قلب نزول کند ودر یک روز کشد **بالجمله** علامتش سرخی شدید باخارش در چهره ست وانتفاخ پس دگوش ورخسار وبینی باورم شدید وتب حاد وتشنگی دلهیب وکرب وقلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد بعمل آرند وگویند که در بنجا اگر بانی نباشد چندان خون برارند که نوبت بغشی رسد واگر فصد ممکن نبود در ساق حجامت نمایند وبعد اخراج خون تلیین طبیع باب فواکه کنند واگر بعد فصد استعمال خون باقی بود بروز دوم یا سوم باز فصد کنند واشربهٔ مبردهٔ مغلظ خون مثل طبیخ عدس وکشنیز خشک یا کشک جو باعناب یا ماش مقشر موافق بود واگر عناب نباشد جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد وعلی هذا این مرض در امراض سرخ مسطور شده **اقوال جمره** ابن الیاس گوید که فصد سر وه نمایند اگر بانی از سن ضعف نباشد وخون بقدر قوت وواجب بیرون آرند وبر صبح جلاب از آلو وعناب وتمر هندی باشکر سفید وترنجبین بنوشانند وتلیین طبیع بمالوفه یا مطبوع آن بانبقوع وشمش نمایند وهنگام اسهال بر سینه وحلق باشیای رادیه مقویه مثل صندلین وفوفل واقاقیا ومامیثا ضماد سازند تا ماده در انجا نزرد وحمنهای لینه وشیافات غیر حاده بعمل آرند وبالجمله تلیین طبیعت برفق وملایمت نمایند بعده تبرید سر وچهره بصندل وگلاب وکافور کنند وغذا را شعیر وهندبا وبعد تنقیهٔ تام وخلو سر ورگها از اخلاط مشتعل فاسد هر صبح سکنجبین ساده وگلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر بلین یکمثقال بدهند واین قرص با آب برنج بست درم وآب هندبا باشیرهٔ خرفه هر واحد بست درم بخورانند وطبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند **حنجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب یا شربت ترنجبین هندبا وسکنجبین ساده بشیرهٔ تخم خیارین گربا آن تشنگی باشد وغذا آش جو با سفانخ وعدس با کشنیز خشک وعناب وجراده که دهند وغرارات ترش در بنجا اولی ست واز فواکه انار ترش سیب ترش ومبی وخیار وهندبا ونحو آن خورانند وتلیین بمقوع فواکه یا شربت آلو مسهل وشیر خشت وبخور دن شربت ورد وکبر سازند ودر ادائل استعمال رادعات خطر دارد وبعد تنقیه شربت انار بشیرهٔ تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از مرد وست وصافنین وحجامت بر ساقین نمایند وتلیین طبیع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو وتمر هندی کنند وتصفید صدر وحلق باشیای هضمه رده ومقویه نمایند پس تبرید سر ورو بپارچهٔ مبلول بگلاب واندک کافور کنند واگر چشم منطبق گردد بکشایند ودران شیر مادر فتر وآب کشنیز تر کرده سر مرحل کرده باشند بچکانند وازوم شرب ماء الشعیر خنک واز غذا برمزورات مرتب بعد مس مقشر اسفانخ وکاهو وکاسنی مسلوق ومطبوخ ومانند آن اقتصار رود واز زندوگاهی درین علت احتیاج بفصد افتد ومنخرین ورگ زیر زبان افتد وهر گاه قوت اطاعت کند بفصد این همه باک نیست واین ستیار امیگوید که عدس وکشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوش داده صاف نموده باسکنجبین بنوشند وبعضی اطبا در ماشرا این سفوف میخورانند نشاسته کتیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده اندکی کافور آمیخته بقدر واجب باسکنجبین بخورند وبعضی درین سفوف مغز تخم خیار ومغز تخم بادرنگ افزوده قرص میسازند واز اقراص کافوری نامند **ایلاقی** وجرجانی مینویسند که نزد ظهور ماشرا مبادرت بطلای عصارات باردهٔ چون عصارهٔ کاهو وعصی الراعی وحی العالم ونیلوفر وکشنیز تر وکاسنی وعنب الثعلب وتر اشه کرده واسپغول دمانند آن سازند واستفراغ صفرا بآب انار بن وطبیخ بلیلهٔ زرد نمایند وحقنهای قویه آنرا نافع بود وفصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد وعصارات مذکوره باموم روغن کهنه سفید ورو غن گل سازند آنرا سخته طلا سازند ودر آخر اگر بران موضع شرط زنند صواب بود وادویه محلله که دفاخمونی مذکور شد بکار برند وماشرا که بسبب بادی باشد واز قروح حاوث شود آرد جو وآب کشنیز تر ضماد کنند وشرط زدن واجب بود خاصه اگر زیل بسیاهی کند یا صلابت شود واز اطلیه عصارا بلعناع بروغن گل وآب سداب با سرکه وروغن گل وقمولیا با سفیداب وسرکه وروغن گل ومرداسنگ با آب برگ چغندر یا آب گشنا واگر آب هر دو یافته شود

سداب بقدر خشک بگیرند دوا برای ماشرای مذکور مرداسنگ وگلگرز برد وسفید اب وزعفران همه باهمچنه سرشته سازند ولا کنه مرهم نافع ماشرا و آنرا نیز حرق ناخن گیرند بقدر خشک بگیرند طل و در گلاب و در روغن کنجد بسرند و با چاروقیه روغن گل و دو نیم اوقیه مرداسنگ و دو نیم اوقیه سفیداب با آب کشنیز تر بیاب خرنه سوده قدری مغزشان یا دوی آمیخته مرهم سازند دیگر برای ماشرای مزمن روغن بید انجیر یکرطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چارا وقیه زنگار دو نیم اوقیه این هر دو را بسرکه کهنه و بار روغن موم گداخته بیامیزند الطائی گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آبه تربندی و وجود کدوی مشوی و خیاشتر و بایله و نهادن مثل فاغیه و اطریفل و انچه در جمله مذکور شد مع لزوم شرب عناب و کشنیز و معدل السر هندی گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شد و صعوبت او بحدی رسید که چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس بوقوع مشمش دادم که ازان هر روز یکدو بار اجابت میشد و بر روی او از شقیقه تا شقیقه دیگر و از نمی پیشانی تا نخدان بضماد هندی که در ان پلپاچر بست و دیگر از اجزای آن دو اما مرض سر در علاج ماشرا مسطور شد و در آب باریک سایبده بگیرند و هر دو از اول صحت شروع کنند تا انکه شفای کلی یافت و آن ضماد را یاد دارند که عمل شریف بجز بست اکثر ضمادات حاره و باروده شرب آب او وضماد بقل او استعمال کرده میشود و ده دوروز فائده مینماید

ورم رخو

گذر آزاد او چیزها مانند و آن ورمی ست بلغمی نرم سفید رنگ و با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بران نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی بهمان خاطر ماند الا آنکه از ریح بخاری بود که دران اثر انگشت نماند و بقول شیخ هر قدر که ماده این ورم رقیق تر باشد نرمی او افزون تر و نفوذ انگشت سهلتر بود و در جائیکه آز اغر گذشته مانع نباشد و هر قدر که ماده غلیظ تر باشد زایل بصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود پس آن از قبیل تهیج باشد و فرق او و میا و ادرام سود اوی بقلت سختی و قلت تیرگی کرده میشود و چون مضربه و مانند آن عارض شود ماده بسوی موضع او سوای بلغم جذب نشود و پس غیر ورم یعنی پیدا نکند و این کم باشد و از درد خالی بود و مسیحی گوید که ورم معروف به تهیج ورم رخوست که باوی الم نبود و حد ذات او یا از ریح بخاری بود و مثل آنکه از این در امد آن مستسقیان را باب اصل و کسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب بسیکی از اعضا و طبری گوید که این ورم رخوئی در بهر آن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین بسوی عضوی بود و چون با آن حدت و لذع نیست در نجا و جع نباشد بلکه عضو را از ضاد تهیج آرد و یا از ین رطوبت مذکوره باشد و یا از ریاح نفاخ غلیظه رطوبی مرتفی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم را نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این همه سلیم سریع الزوال مادامتا که از تغیر قوت محیله دم و برد کبد مفرط نباشد پس گر از تغیر قوت باشد آن مؤدی باستسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح سمجه مع صحت قوت بود آن سلیم ست و انطاکی گوید که سبب ورم رخو استعمال مؤلدات بلغم و شرب آب برشل شیر خصوصا فواکه تفه چون خربزه و خالب شش ست و ماده بلغم ست اگر از غمز فرو رود و عود او بسر باشد و الا ریح و بخار بود و همه مغیر لون و موجب وجع نیست علاج بعد از تنضیج بمنضج بلغم از مسهل آن و حب ایارج ستقیه کنند و یا از مطبخ تربد علوخان بسرداری غاریقون و ایارجات کبار تقیه نمایند بعده اضمده و اطلیه مجففه بعمل آرند خصوصا که پیش از ان عضو را بیارند خشن بسیار مالیده باشند و نظرون را با آب و سرکه سایبده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر کرنب و سرگین گاو و شبت و صبر و سرکه سایبده ضماد کنند و در نسخه نفیس خاکستر کرم عوض کرنب ست و مجرب و صبر و لوبیا و ارسی برابر الفچ و دیگر اضمده محلله مثل سرگین گاو و مرهم با سلیقون نافع و میکند بدخن گرم کرده مجفف سدها دن عضو را ب نمکین و آب کبریتی و آب بورق و شبی و شستن با آب دریای شور بسیار نافع بود و اگر مرض طول کند و بدل صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک و صبر و تخم مرو و سداب سوده با آب مرد و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جای قریب الفضج باشد گل ماء و نیه گل خطمی تخم کتان را کوفته بیخته با سرگین گاو و پخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج و مجربست و گر اورنیه نافع اورام بلغمی خوردن بیخ زرنب طیب بجز و نوشم و گرد یا و یا الطول با آب طبیخ او برای تحلیل این اورام مجرب ست و ضماد فاغیه مخلوط بمرهم خلیولون و گذا بیخ خطمی و بابونه و گذا بحمار تنها و با زد جوگذا سرکه بیشتر نیز سوده و گذا بابونه و تمر هندی سوده بقدری سرکه پخته کند تا مثل مرهم آن زعفران و گذا نمک و سرکه و صابون و گذا نمک و سیر بمثل و گذا برگ سوسن با بیخ او شراب کهنه پخته و گذا حرفه بمثل انداخسین مخلوط بسرکه و گذا برگ چغندر مطبوخ و گذا برگ نیل و گذا برگ خرزهره و گذا شاهسفرم سوده بسرکه و گذا انجیر کوفته تازه و جوز فت پخته که منضج ست و گذا سبوس گندم بشراب پخته و گذا نرا بند طویل و گذا

زراوند مدحرج بآب وکذا از زروت وشل وفطرون وکذا لادن وکذا کحل المیلک وکذا بیخ نرگس ودرخش آبی وکذا عکک البطم وکذا بسفایج وکذا آثار مشک سوده بآب سرکه وکذا اسگبین کهتر بآرد جو وزیت وآب آسیخته **وشرب وضماد اشق** وکذا احاشا بسرکه وکذا مقل ازرق وکذا اوده قورد برگ آن وکذا اگر توفع وکذا سعد وکذا سورنجان وکذا حرف وکذا نیل هندی وکذا شیح ارمنی وحبلی وکذا حب القلقل وکذا هوفاریقون وکذا راسن وکذا اصفر مکی وکذا اسفیذاج سوخته وکذا تخم انجره وکذا دفر وکذا کندر وکذا فاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تبخیر عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود وآنرا بالش بسرکه ودرخن گل ودنبک کفایت کند وعلاج تبخیر حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او با شیائی نماید که از شان آنها تشدید وتحلیل هر دو باشد وطلای مرکب بران اولا اسفیذاج در سرکه ممزوج بآب ترکرده نهند وهرگاه اسفیذاج جدید نباشد باید که بنظرون وآب خاکستر تشویند واگر بدان نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملایم استعمال کنند واگر سخت باشد غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قوی تر ازین افتد در وقت قابضه با خلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه ودر وقت محللهٔ با متزاج خاکسته بالآن بفزایند واگر تبخیر در دست یا در پای باشد واسفیذاج بران ننهند باید که بر باط بربندند بنحوی که از اسفل بندند وبسوی فوق آورند واز اسفل نرم واز فوق سخت بربندند تا عضو چربی را که بسوی آن بریزد با فواط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه با سهال کند وپرهیز از مولدات بلغم امر ضروریست وبعد ازان واجبست که ابتدا بدواء بگیزی باشد که جامع تخفیف وتحلیل بود ولازم ست که موضع را بحرقه در شت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند ومس کردن آب بران واجب نیست وازاده ویه جیده در ابتدا استعمال اسفیذاج جدید منحوس در سرکه ممزوج با آب یا سبلول در آب بورق وخاکستر بر انست در جبر اسفیذاج تخفیف وتحلیل ست وهرقدر که مرض در تزید باشد سرکه که دران اسفیذاج ترکنند اندک تیز تر گردانند ودر وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند وتنها محلوط بروغنهای شدید التحلیل با اسفیذاج استعمال کنند **وایضاً** در بنوقت اسفیذاج سبلول در انبغ کستر چوب انجیر وانگور وبلوط دانند آن استعمال کنند ولازم ست که اسفیذاج را بجمیع جوانب کشاده دارند تا ماده بجانب دیگر میل نکند واگر اسفیذاج یافت نشود عوض او پارچه دوتکرده بآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی را بعد دیگری بران ادامت نمایند اکثر کفایت کند وآب آهک با قیر ست **وایضاً** نفع کند روغن گل بسرکه ودنبک وکرنب سه حصه مهت وکرنب سه حصه تنها نیکوست وبجای آب کرنب عجیب ست وبعض مجففات مار بدیه مثل بورق وامثال اسفیذاج بسوی فمی نامیست اگر ماده غلیظ نباشد آب مورد نیکوست وابتدا وبعد آن اگر اوده یابدان بسرشند وچون این مرهم در عضو عصبی یا رباط یا وتر باشد در اوده یا دوجیزیکه از ان تلیین حاصل شود مخلوط سازند واگر مع ذلک دود باشد مسیبی که گفته شد واجبست که اول تسکین وجمع بمثل زوفای رطب ومیفچ وقیروطیات از زیت کنند ونطول بشراب مسود قابض نمایند وبعد ازان آب خاکستر وامثال آن استعمال کنند وآز اطلیه جیده اینست که بگیزند مر ومصطکی وسعد وصبر وزعفران بامذک اقاقیا وگل ارمنی وبسرکه آب کرنب بسرشند **وایضاً** برگ طرفا وذنب وزیت وگل ارمنی بسرکه ضماد کنند **وایضاً** برای کسانیکه با درد گیزند چرک حمام وجوش کرده بنوره بقوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا نمایند **وایضاً** موضع را بزیت طلا کنند وبران اسفیذاج بالشم بسرکه ترکرده نهاده بربندند دودوار الغیر نافع ست وآنرا بخواه را نافع بود از بیخست که برگ سوسن را بآب جوش داده بمیشرند وبران ننهند که این عجیب ست وهمچنین شبت ومصطکی در سرکه وآب خاکستر سوده وآز اطلیه قوی النفع سرگین گاو وکندر وموسیه واشنه وقصب الزریره وسنبل وفستین بسیار نافع بود وگاهی تر بهل عارض را در اقدام حوامل را نفاع بقصب کرانرا جارو بها میسازند سر کرده بران نهادن نفع میکند وبهتر آنست که آنرا سابیده ضماد کنند وگل قیصوم با سرکه وشب یمانی نافع ست وآز اطلیه آب هیضج کرنب با شبت یا طبیخ پوست ترنج نیست وبزل که تابع استقاء امراض دیگر باشد علاج سبب آنرا زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد درم خوانرا بریح بخاری باشد بانقضای مرضی که تابع او بود زائل شود واگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاجش باستفراغ خلط بلغمی از اده ویه مسهله مثل تربد وشحم حنظل ومغز قرطم وبصبایا رج وغیرآن از اده ویه مفرده ومرکبه بنماید وازانچه مذیه سوداء بلغم مثل ماهی وشیر وامثال آن مرضی پرهیز کنند وباده ویه که تشدید وتحلیل نمایند مثل سرکه وآب ممزوج باندک نطرون واسفیذاج نوشایند چرکه آلوده ترکرده برعضو نهند وباید که نگاه کنند اگر بدان درم مرضی که درمان درم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر ازسرکه ونطرون اندک گیرند واگر بدن سخت باشد سرکه غالب تر ونطرون مشیر کنند بسبب سردی بدن از حال طبیعی بزیادتی در آشامیدنی مجففه واگر بدن معتدل باشد سرکه وآب مساوی گیرند واگر بدن صلب بود دوا این دو اکفایت نکند اندک شب یمانی وقدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند واگر این هم فائده نکند بگیزند صبر وفستین مساوی

دبا یک سایه بسر که و آب سرشته بر عضو ضماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را بپوشند بطریقیکه در قول سیع گذشت اگر این ممکن باشد و ایضاً تمام جسم را بپارچه باریک سوده آب مورد و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند لاسیما در ابتدای صلب که این نافع ست **طبری** گوید که معالجهٔ درم رخو بحسب موضع مختلف بود پس اگر درم در تنبیج و چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفهٔ محدوده کنند مثل لحم تهیوا کباب یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از شراب آب بسیار و اندک آبیخ و برف منع کنند و بر آب محدود بسر و هوا بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آنکه نصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بجلنجبین و مصطکی کنند و باین جماعه بگیر عصیر و ماشه و مصطکی و سنبل الطیب مساوی و از موم و روغن بادام هر دو مرهم ساخته او به کوفته بیخته بر آن سرند و بر درم معده ضماد کنند و بعد از آن امر بریاضت بر اسپ و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب او باضت نمایند و ظرفه بریزی طبی و اندک عاقه قرحا کنند و در بعض اوقات و بعضی مصطکی و اندک صعتر آبی بدین مرهم بیامیزند و این تنها بار پیچ گاهی از غیر اضافی سازد **و اگر** تبیج در دست نباشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث شود بر معالجهٔ مذکور حامل طبیعت افزایند گاز اران بالقی بیاشند باین جب نارمشک و دارچین قلیطی و زنجبیل چینی و دار فلفل هر واحد یکدرم سرخ و عصاره سوس هر واحد یکدرم و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو ثلث درم ستوبنای مشوی دو ثلث درم صبر سقوطری هوزن همه را بدیاف این همه را بسایند پس بلیله سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او در شراب کهنه بجوشانند تا مهرگرد و صاف کرده او به بدان سرشته جهابقدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده و دو درم بخورانند و زیاده و کم بقدر قوت مریض باید و غذای او مثل غذای ول سازند و بدان طعام محمود اندک نبیذ کهنه سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که صاحب این مرض شراب سفید و خوشی و شراب تازه بنوشد و از جمیع فواکه رطب اجتناب نماید و تقویت جگر او باین ضماد کنند فوفل ماشه هر واحد دو دانگ پوست پسته ترنیم درم قصب الزریره یکنیم درم زرشک دو درم گل سرخ و سخص هر واحد یکدرم همه را بسایند و اندک در شراب جید و آب سیب بیجوشش آب مورد حل کنند و بر خرقه مقدار جگر تراشیده بران مالیده در بر روند یکبار بر نهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آنرا بردارند و از انچه بالش بر تبیج و مستها بدان نمایند این دوغن ست بگیرند روغن گاو کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن نارد بن بجوشانند دیگر از ند تا نیکو گرم بماند پس بر دست او بالش کنند پس اگر تبیج او بسبب محتاج گردانده بر کف و باطن او بمالند بسبب گاه خاکستر چوب انگور و روغن گل نهند و از ظرف انگشتان تا وسط ساعد بر بندند که این ازاله او و تقویت عضو نماید **و اگر** تبیج در پا باشد علاج نمایند و بقی کردن بدین طریق که ابتدا طعام او سالم و تر بسیار تیز کنند بعد از آن خشک و دران ترب بسیار و برگ سرخ پخته باشند از شوبا و ترب و سرخ بگذرند و بالایش آب گرم و بنبذ تازه بنوشند تا مستی گردند بعد از آن مرغ بروغن بادام چرب کرده با سیستگ و حلق اندازند تا آنکه بمالیخولیا نرسد و معدهٔ او باشد بهیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روز شش ساعت گذشته باشد و دران روز چیزی نخورند و نه دران شب و اگر تشنگی برخیزد اندک جلاب یا قدری شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون صبح شود باز دیگر بر نهار چنان معالجه نمایند که ترب بسیار بجوشانند تا هموار شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس برمرغ استعمال نمایند تا آنکه معده پاک گردد بعده مداومت نمایند بر اطعمهٔ ناشفهٔ مخصوصه و برگ تره مقدار آنها پنج ممکن باشد و اگر در سینه او خشونت و اضطراب او مانده باشد بموم و روغن بالش آن نمایند و بران آب گرم بسیار ریزند **و بعد از آنکه** بر بهیر و تقلیل طعام و تقویت معده از این مرض کند و بمعالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حامل طبیعت او بسبک دفع یاورد و دفع بجنب کور نمایند و تنقیه معده و جگر او کنند و از آن فهمند موقوف نکنند اگر بر طعام بود اندک بدهند تا قوت حرارت غریزی و تجویه بهضم نماید و اگر بعد بهضم طعام باشد زیاده ازان بدهند پس اگر هم ذرائل نشود دست و پای را این روغن بمالند بگیرند کرفس و شونیز در سرکه بجوشانند تا مهر شود پس آن سرکه بگیرند و مثل او روغن گل بران ریزند و با دیگر بجوشانند بعده دران اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و دران اسفیج پاشیم کرده دائم بر پای نهند تا آنکه تبیج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد بسختی بمالند و فراده دران دو تکرده از ظرف انگشتان تا وسط ساق بهند از این تدبیر از سیلان رطوبت باشد و اما هرگاه از اندفاع ریاح و رطوبت غلیظ باشد باید که فصد مریض کشایند و بصورت خون او نگاه کنند پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسبزی خالص و رقت بود از آن کم گیرند معالجهٔ او بهمان تدابیر مذکور نمایند و پرهیز از اطعمهٔ مولد ریاح کنند و این معفون برای او ترکیب دهند مرا خوز خشک و شقائق و برگ مرزنجوش و صعتر فارسی و زوفای خشک و زیرهٔ سیاه و کندر و مصطکی و عود خام و وج تر کی همه برابر سابیده در دانگ از آن بخورند و بران جرعه شراب کهنه بنوشند و این معفون تبیج را ببرد

بغیر تدبیر نگیرد چون از ریاح غلیظ باشد الا آنکه طبیب را در اجابت کردن رعایت مزاج مریض نماید تا عادت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات است چون با صحبت قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا نامذکور شد **بولس** در کتاش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج باصلاح مزاج کنند و بعد از ان تا عضو بدخون و نمک و سرکه و اگر سبب او ماده بلغمی باشد بعد نضج سه سال بلغم بایارج یا حب ریوند شاهسپرم و بعد از اصلاح مزاج بگلقند مسهلی و شکنجبین عسلی و شربت ادویه آب کاسنی دیابادیان بسکنجبین بزوری و قرص ریوند باک و این قرص افسنتین کنند افسنتین سه برنج تخم کشوث تخم ترب یک یک چوز و عصاره غافث تخم جرز و الکند مغسول یکچوز و گوشته بیخ آب مقل محلول در آب باریان رطب قرص سازند شربتی ازان دو درم باده درم سکنجبین بزوری و دوا الکرم خاصه در این مرض مفید آب برگ ترب سکنجبین بزوری و اصول فنیکوست و غذا نخود اب بازیرباج و قلایا و طبخات با انیسون حاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات و اجبست بعد از ان تقویت عضو بسرکه و آب نمرنج بنظروان کنند و یا گیزه شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه آب آبیخوه پشم پاره بدان آلوده بران نهاده بر بندند و دانش بنگ و زیت نفع کند و بیرگ طرفا و برگ آس یا برگ دلب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر مرداقا قیا و شاهتره با مایشا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت با ندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تبخیر بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه طلا نمایند و اگر درم در عصب باشد ببرگ کرنب و اندک کندش و سفید اب آب مورد ضماد سازند و در بخیتن آب سرد از افاده کند **جرجانی** گوید که این دارا طلاء الترنجبل گویند یکبار ندا جزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و بسرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون همره شطرنج و وقت حاجت بکار برند **دیگر** پودره ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیره سیاه و پشک گوسفند و قصب الذریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی و حضض سوده هر دو بسرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای تزمل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سازند طلا کنند و تبخیر عارض مهیجات و امراض طولیه را بسرکه و گلاب و روغن گل و آب مورد تر اسفیغ تر کرده بر موضع نهند و برگ طرفا و طلب و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن سود دارد و طاقین گرفتن آب خاکستر امیست بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب انگور خشک و سوخته خاکستر آن در آب کشیب تر کنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان آمیخته سازند یا خرقه تر کرده بر موضع نهند که همه آماسهای نرم و آبناک را سود دارد **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل السوس هر یک سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود اب و شیرهٔ مغز تخم دهند و بعد نضج تام تنقیه بدن از بلغم بحب بایارج یا همچون خیارشنبر مع سنا کنند و بزیت و شکر لک لک نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم بسرکه و آب سرشته ضماد کنند و یا گیزه هر دو حضض سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند **حجندی** گوید که هر دو شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحب یوب مناسبه ترتیب یه بطبوخی که دران تربد و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا و اوراما نافع ست سعد اشه مورد و شبت سنبل الطیب میعه آب خاکستر ضماد کند پس اگر درادویه ماده رقیق یا بچی باشد دویه قوی التجفیف آنرا نفع کند و یا شگاف دهند تا ماده او سیلان کند **النطاکی** گوید که علاج درم رخو تنقیه بقی و استفراغ غلط بمثل ایارج و معاجین مجللا چون فلاسفره و ترک مثل با قلا و شیر و نهادن جاور دبوبرق و طرفا و سرو و بالش او بزیت ست و بهم آگوید که این ورم مختص ست بمزنظولات در ابتدای او با دویه حاره مثل طبیخ اکلیل و با بونه و کمادات بسیار چه گرم و شنیز و نمک و سبوس جاورس پس هرگاه متوقف شود ضماد بمثل حضض و زعفران و اقاقیا و سلاقه سوس و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا انچه میسر آید بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد و مفرط نبود والا آب کدو و کشنیز سرشته و در انخطاط صبر مزوج کنند و صبر با حضض و روغن بادهٔ گاو و لعابیات نافع و کافیست و این تدبیر جمیع منع از مولدات غلظ و رطوبات مثل شیر و غیره باید کرد

سلع

ورم غلیظ است که از گوشت چه بود و بدان پیسیده نباشد و بهر طرف که گردانند زیر جلد در جای خود بگردد و در عظم از سقط زخم و با بعد غریزه مختلف بود و آن زیست باشد محتوی بر مادهٔ آن و مادهٔ این ورم بلغم غلیظ بود که زهم وض برد و میس غلظ او افزاید و سبب تولد او تخمه و سوء هضم ست و از اقرار بندی رسولی گویند و اگر در گلو باشد غرغر سند و تشنج و جرجانی مینویسند که سلع از جنس دمیلات بلغمی ست که احتوای اخلاط بلغمی نماید یا متولد از بلغم باشد و قوام

آن مختلف بود و بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی چون عسل و بعضی باشد که ماده آن خشک گردد و اگر بشکافند چیزی مانند زفت و امثال آن در بابد بسیار باشد که از چیزهای مفاصل مانند چون سلعه چیزی پیدا آید و چیزی صلب پیدا شود که بعینه خود وجوب الحاق دارد بسوداوی الا آنکه بغلی گرایند و گاهی تعقد مصبت بافتن گردد و شناسند سلعه را و دسلع نباشد و فرق میان سلع و آماس آنست که سلع از جهت طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت کند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از طرفی چیزی شبیه سیلاب خون شنیده شود پس گره را باصابع به بستن بران کرده شود و اگر گره بشکافند و بیرون کنند و بعد از آن بدوزند و بعد از آن بگذارند تا خوب شود و اگر گره را

تیزاب فارقی یا سبز درهم زرنیخ سرخ اصفر حکیم لقاخان بتسکین باید نمود و طلا از کچنه سوده و بنوشاش ریوند خطائی هر واحد یکتولا در روغن گل مسرکه سرشته بر توست
خوک بچه بقدر عظم سلعه آلا بیده بران گذارند و بمصابه بمحکم ببندند که حوالی بوسیده و رد و سه روز خود بخود جدا گشته سیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد
آنرا بآهن دیا روغن گاو داغ داده بر هم سیاه و بر هم انجار مندمل سازند و در حواشی العلاج مرقوم ست که طلای غوتا عنبا در بن باب اثری عظیم دارد چنانچه باز هم
باستعمال تیزاب اصلا نیفتد ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشاند و قدامزوره تخود و مغز قرطم و هندوانه چون
اثر تفتح در قارورہ بینند باید که تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا بمجون خیارشنبر مع ستتایا بطبیخ کردمان ترید باشد تا بزرگی زیاده
گردد و لازم موضع باضدهٔ محلله مشرم هم دیاخیلون کنند که آن گاهی تحلیل و زائل میکند در ابتدا اگر شیر از نیاشد علاجش بادویهٔ محلله و یا قطع و شگاف بست
فاچنین اگر عسلیه بود و چون شگاف ممکن نباشد بران ادویهٔ حادهٔ محرقه مثل فلفل فیفون و رگ برد گ نهند و اگر آرد ماله باشد در ان ادویه محلله نفع کند بلکه تحلیل
باد ویهٔ مفتحه یا قطع باشد و اگر شحمیه باشد در ان ادویهٔ محلله و مفتحه فائده کند و از سوای قطع و اخراج یا فیها علاجی نیست و چون بشگافند گیسه او متلاشی شده
واز علاج نافع عظیم برای شیر از اینست که مومیا دقیق و مقل و آماک و صابون بران نهند ابن بوخ گوید ادام که سلع کوچک ضعیف باشد بادویهٔ محلله که در باب دمامل
مذکور گردد علاج او نمایند و انا ادویه مخصوصهٔ ادامیست که اشق را در سرکه تند حل کرده بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب بنفت و زیت آمیخته و یا بدین مقشر
ضماد کنند و آبن مرهم با سلیقون درین باب قویست سوم را تیغ بیگاه و نرفته مساوی گرفته بدان ضماد نمایند اگر سلع بزرگ باشد و دران ادویه اثر نکند علاجش
بجز تقطیع او با دویهٔ معفنه و با بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک مستاصل نمایند بزرگ گردد و اما سلع که در مقدم گردن باشد در علاج او این دو اجتناب
گیرند فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و فلفلونیه و دار صینی و قرفه و خولنجان و زنجبیل و تخم قثای بری و افسنتین هم مساوی کوفته بیخته نیم وزن جمله شکر آمیخته بکشش
کوفته بسرشند و بنادق سازند و صبح برپشت خوابیده و سر بسوی خلف داشته بنهند قدری در دهن گذارند و بگوارانند تا آنکه حل شود بتدریج فرو برند نوبت بنوبت چنانچه
رسد کراین سلع را ببرد تا آنگاه چیزی از آن باقی نماند و محمد بن زکریا گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آنرا شق کرده چیزیکه در آن باشد اخراج آن نمایند پس آن روغن
یا دوای حاد گذارند تا در چند روز مستفرغ ساخته بیرون آرد حضر گوید که در ابتدا بعد تنقیهٔ بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قدره درم حلتیت پنج درم باقیه
هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چار درم مکمبیخ سه درم قنه را در سرکه حل کرده همه را با آب شنبر سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که
تفتح و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد در روغن خود دیگر اشق بیخ درم نیز داخل ست شیخ و جرجانی مینویسند که انچه از سلع غدری و صلب تر بود علاج او سوای قطع
و شگاف نیست انطیلس گفته که اولا پوست را که بالای سلع ست صاحب او بدست چپ بکشند یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع بخبرد و جدا
گردد پس آن پوست را تا هستگاه بشگافند و چون جلد شگافته شد و پوست سلعه ظاهر گردد کناره‌ای جلد از هر دو جانب بصنارہ کشیده دارند و کیسه سلعه از
گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و در بصورت آنرا بستگی از تمامی سلع کنند تا کیسه در دست باچیزیکه در وجوف آن باشد بیرون
آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگاف فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بسان اصل بشویند و بدوزند فروگذارند
روایتند گوشت بران نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بسان اصل بشسته
بدوزند و اگر سلعه قریب عصبی یا رگی بود و از ان کشط توان کرد بکشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلع بقا دارین باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد انچه از او
بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کهنه نیکو گرم یا دوای حاد نهند تا آن باقی بوپسیده گردد و بالهام او پیراز ند تا آنکه معلوم شود که چیزی از کیسه دران
باقی نمانده و چون سلع بزرگ را خارج کنند دران روز از پنبه آنرا پر سازند و معالجهٔ او بدو الکنده و چون شگاف دهند باید که کیسه را بتمامه بکشند و اگر بعضا
باشد و اگر سلع آن ممکن نبود و کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوای حاد دران گذارند پس بر روغن گاو الحاق نمایند تا اگر
قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاهداشتن کیسه بیشتر باید کرد تا ریده و منشور و بلکه حیله کنند تا بکیسه بیرون آید پس اگر فرق عارض شود

سهل الانست که آنرا بدوزند واستوار کنند وبرباطات ببرند و هرگاه چیزی بسیار ازان سائل شود وآن سبب ضعف بسیار گردد واجب است که مراعات صاحب را بمقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب حفاظت نمایند زیرا که گاهی بران غشی سرعت میکند و باید که معالجه نمایند کسی را که بران خوف غشی باشد و بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلع نباشند و نادر یه عارضه بسبب عظم مرض و ایضاً بسبب مزاج ایشان و سوای شگاف احتمال نمایند پس لازم است که در ایشان سلعه را بشگافند و انچه ازان بیرون توان کرد بیرون آرند و از برادردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج مادهٔ مجتمعه و ران روغن گاو و نیگرم بپنند که ازین کیسه بوسیده شده خود بخود بیرون آید و اما علاج سلعهٔ عصلیه شهد یه آنست که در ابتدا بچیزی حارّ تکمید نمایند پس موزنمقی ضماد کنند و ادویهٔ آنست که جلد را بشگافند پس بران مرهم نهند و گاهی دوای حادّ مثل آهک وصابون و مرداسنگ و غیر آن که در مفجرات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد کار آهن کند و ایضاً بگیرند آهک چهار درم دردی شراب سوخته دو درم مطرون دو درم مقیعه یکدرم مراب رماد جوش خفیف داده در حقه رصاص بدارند و همواره آب رماد تر دارند تا خشک نگردد و ایضاً این دوا که برای تآکیل وعدد و مانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه وزرنیخ سرخ هریک دو جزو قشور مس چهار جزو و بروغن گل لطوخ سازند و یا گیرند تخم انجره و قشور مس وزرنیخ و از لنج و احراق او بتر سند و بروغن گل ضماد کنند و از اقدهٔ جیده برای سلعیه و سائر نزجات حاره نیز و انچه دران غلظ لازم باشد استیت لادن قنه مقل اشق چرک خانه زنبور عسل ملک البطم مساوی و ازان مرهم سازند و از ندوبات ملاکرت لنج اینست بگیرند بورق و نصف او خربق و ازان سوم روغن بموم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک سنج جزو قلقطار یکجزو زرنیخ یکجزو سایده استعمال کنند و اما غذا که مشابه سلع بود و آن قسمی از تقدست اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب وغیره از عضو مجاور نباشد بشگافند و اگر در دست و پای در جائی متصل عصب دارد باید اخراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بگیرند و بران چیزگران بندند تا تحلیل شود و علامت مثل این است که خمیر بران تخمیر عضو کند طبری گوید سلع که در ان ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید غلاف تقیهٔ صاحب او دست اگر قوانین ازان مانع نباشند بمطبوخ افتیمون و ایارجات محمر بمقویات و صاحب او را باب ترب جوشکرده و سکنجبین و تخم سرمق و کنکر زد ام یقی در هر اندک مدت کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او بحسب بدن و مزاج او کنند تا آنگه در بدن او فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع دفع کند مفسدی نماند و گاهی معالجه باهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او بسه طریق ست

طریق اول آنکه ضماد برهم اسرنج کنند تا آنکه نرم کند پس برهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد بعده بسبوسی آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را با هن مس کنند و بران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود چنانکه نرم گردد و تحلیل نپذیرد بران اضدهٔ کشاینده بنهند تا بکشاید و انچه دران باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند و چیزی ازان بگذاشت چسپیده نماند بعده علاج موضع برهم منبت لحم که آن مرهم مرداسنج ست پس مرهم محکم که آن مرهم راتنج و کندر ست باید کرد و قبل ازین طریق دیگر مرا برهم و ضماد مذکور در بن باب بیان میکنیم **صفت** مرهم اسرنج بگیرند اسرب و بر سنگ خشن بآب بسایند و سوده آنرا خشک کنند دو درم ازان بگیرند و اسرنج سه درم بعده موم روغن بشحم بط و پیه ماکیان بسازند و قسقیه او ربتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده آرد آتش فرود آورده بران او دیه مسحوقه افاعیه در هاون بسایند تا نرم گردد و مخلوط شود پس برسلع ضماد کنند **صفت** مرهم دیاخلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان هر یک سه درم مرداسنگ خام صد درم زیت اصفر یکرطل صغیر و همه را برفق بجوشانند تا بغلظ شروع کند بعده بپیچ درم گل رفت که از گداختن زفت زیرا وباقی می ماند و اگر نباشد نصف وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور بپیچ درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صعد او الحدید یکدرم بران بیفزایند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع ضماد کنند پس اما غلب از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند و گاه از دو آهستاد من ابوابر علاج سلعهٔ صلب که زیر بالش نرانوظا شده بود و از مس او بحد یدی خوف و قوع ضرر بود مرین مرهم بعده مرهم اسرنج نمود پس سلعه بالکل زائل شد و باز عود نکرد و اما ضماد دیگر آنرا سفوف سازند و از آهن غنی گردانند اینست که بگیرند کنه مرکیک کبیر و برگ خرزهره یکدسته دهره را در شیر بجوشانند و بهتر شیر میش است تا آنگه میش خا گیند گردد پس بر سلعه ضماد کنند و اگر بسبب

ع
بنگاه توضیح در علاج
سرکنده و الله اعلم

صلابت جالینوس را بود شود اگر زود قدری اشق و اندکی قوابل مس سوده درین ضماد افزایند که آن بسهولت بکشاید بجهت این دو اکه در کشادن خراجات بعد نضج تجربه کرده ایم بهتر است که چرک خانه زنبور و برزکتان هر دو یکوبند بعسل آمیخته بسلعه ضماد کنند و چون آنرا بکشاید بران نگذارند تا غائر نکند و اما مرهم بهتر است که گیرند موم و روغن گل و بران اندک سفیدهٔ ازیزه قدری مرواسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در ماون انداخته بران آنقدر سفیدهٔ بیضه رقیق انداز ند و بسایند تا مخلوط گردد بعد ازان آب سرد بسر ان ریزند و بمالند تا مفصول و سفید شود بعده بدان علاج کنند بهر جراحت و هر خراج را که اراده آن نبات لحم آن باشد پس سر گاه سطح جراحت باسطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و بهم را بتیغ و کند و علاج آن نمایند و سنعهٔ او بعینه همین است و ران کنند در وقت تیغ بقدر واجب پاره کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بران قطعه پنبه نهند و بالای آن تاده انمک نرم بگذارند و پس از سه روز منع علاج کنند **طریق دوم** آنکه سلع را بسر مقصع معروف ببرده از موضع اتصال سلع تنگاف دهند بعده فتیلهٔ قوی از پنبه مفتوش الدران نهند و هر روز فتیله را در غلیظ و طول فزایند تا آنکه سلع بشگافد و ازان مادهٔ گداخته و ریم برآید پس غلاف او خارج کنند که آن بسهولت برآید چون موضع بپوسیده گردد بعده علاق نکند که خود شد علاج یابد **طریق سوم** آنست که نظر کنند بسوی سلع و بمقدار نشست او بموضع دیگر بهر عضو پس جلد او بشگافند اگر ازان مایعی بنا شد و شگاف صلیبی دهند و سلع را بمنده و بگیرند و از جائیکه بدان متشبث باشد بر فق جدا کنند تا مع غلاف برآید پس کم کم مسکن و مجمع منبت لحم کهنه مذکور شد علاج کنند و دران چیزی بنشجم و زیادت کنند که آن فی الفور تسکین او جاع میکند و معالج جهد نماید که جلد شگافته مشوش نشود و این طریقه را بعضی حذاق جنان اختیار میکنند که سلعه را چند روز ملکم می بندند تا آنکه در جای اندک زجلد مجتمع گردد بعده اخراج او بر ایشان آسان میشود و موضع اثر کوچک میگردد و بدانند که اخراج سلع و شگافتن خراجات و مداوای خنازیر آهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم مرهم پرهیز در مزاج مریض باعتدال او پس واجب است که طبیب ازین غافل نباشد **گیلانی** مینویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و استفراغ و تنقیهٔ بدن بانیطور میکنند که حیله برای اخراج او در فصل موافق نمایند و آنرا اصلیی یا بطول بشگافند و بصفاره برداشته بمشرطیا یا بسوک آنرا شگاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع که در حدود دیافوخ یا بقریب گوش باشد باید که از شگافتن شریان صدر نماید پس اگر از خطا نوک نشتر بشریان رسد آهن داغ دهند بعد ازان که بریدی که دران صنع صنور و اشق و کذر و مانند آن باشد علاج کنند و اما دوائیکه بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه در یکبار کفایت کند آن زور معروف بسر قولون ست و نسخهٔ او اینست که گیرند دقاق دو درم مصاف نیم درم کلنار سه درم جنبت بلوط یکدرم گل ارمنی هر واحد دو ثلث درم و همه را سا بیده بحریر بیخته موضع سلعه بدان پر کنند و ببندند بغیر آنکه آنرا آب رسد پس در یکهفته بصحت یابد و همچنین سائر خراجات شگافته را چون بدین زور در اول پر کنند در یکدفعه الزان آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعضی اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده ازان پیدا شود و بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اول ایام چنان بود که اگر بران فشار نمایند متفرق گردد بعد ازان عود کند و در اکثر گاهی عود نکند و بقول طبری بعضی ازغدد طبیعی بود چون غدد پیچ زبان و قریب او و غیبغب و گردن و بغل و بن ران و این نوع را احتیاجی لعلاج نیست و بعضی غیر طبیعی باشد که در بینجا مقصود ست و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود تا بجهه غدد جسمی ست صلب که در ظاهر بدن از ماده غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برد و نسیس منعقد گردد و گاهی زیادتی قبول کند و آنرا غدد سلعیه گویند و چون زیادتی قبول نکند آنرا اسم غدد نامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع ست لیکن فرق فیما بین هر دو آنست که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و او را اکیسه نبود بخلاف سلع و گاهی بشد غدد یکه چک عارض شود و آن جنس اورام غددی نوعی ست که آنرا فوجسلا گویند و گویا که مخصوص ست باین اسم آنچه پس گوش باشد و جرجانی گوید که نوعی از غدد ست که آنرا بسامیر گویند و آن با تباع شیخ جد اسطوخودس گردد **واما** عقد در نوعی ست **ملی** ریحی و این در موضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جمیع چون بندقه و جوزه و غیره پدید آید و در ابتدا جنگام عمر غائب شود و بعده بهیئت خود باز آید و آن یا باد و رباشد و یابی در و بود **دوم** لحمی یعنی آنچه در جوف او بود بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این بلمس صلب باشد و بعمر متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثالیل نهاده نامند بسبب صلابت آن و این در جمیع اعضا

ونزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند واکثر عروض این بعد خراجات بود ومیشتر در انگشتان پای در اسافل حادث شود واز قیام منع کند وگاهی عصب بگام لحوق تعب منعقد گردد واین مشابه سلعه بود وفرق آن در سلعه مسطور شد وگاهی بعد بریدن شق عصب وبتک او صلابت وعقده عارض شود وایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت وشدید پیدا شود **انطاکی** گوید که گاهی اخلاط بر کیفیات دیگر جمع شوند بعضی ازان مثل بندق باشد بهر دو جانب فقط حرکت کند واز اعقد نامند وبعضی ازان مخالط جلد باشد واصلا حرکت نکند واز اغد خوانند واین گاهی ریحی بود بغمز زائل شود وگاهی نکند وانچه ازین پس گوش باشد از اغد فوجیلا گویند واز عقد بعضی صلب بود بعد کسر یا شق پیدا شود واین را علاجی نیست **علاج** در عقد وما نند علاج ورم صلب کنند وبعد تنقیه قطر الفیل عقدی خورانند وبستن پایه اسرب بران مفید بود وچون اسرب دراب عنب الثعلب سوده طلا کنند وبالایش قطونا اسرب بندند در تسکین وجع وتحلیل عقده نافع باشد واوراق سوده طلا کردن نیز سود دارد وبقول بعض محررین در ازالهٔ عقد وسلعه چیزی نافعتر از بادیان وکندش نیست واز تناول اغذیهٔ غلیظهٔ مولد بلغم وسود احتراز کنند ودر شیر وغذای مرهم منضجه ومحلله بران نهند وبرگ خطمی را در نرم کردن اوخاصیتی هست چون بران بمالند برگ نیشکر واکاس پیل وبرگ سپستها بود واب جوشانیده با آن بیامیزند وضماد نمایند وبعد چند روز که نرم شود برگ پیل وبرگ کتانی کوفته نیکو نرم بمالند که منفجر گردد وزائل شود وعقد را بسالمه خوب بگیرند تا همین متفرق گردد بعده صبر وحضض واقاقیا وگلنار وعرعر السک ضماد کنند وبالایش قطونا اسرب ثقیل نهاده محکم ببندند وبعد سه روز بگشایند پس اگر عقد کند آهن بیرون آرند واگر نکند وی در وی باشد باید که قیروطی بمالند پس منظولات محلله مثل طبیخ مابونه واکلیل وشبت ومرزنجوش وخطمی واربعای خشک وپیچ سوسن وتخم کتان وقرطم نیکوفته لطول سازند وروغنهای محلله مثل روغن بابونه وشبت وزنگس ونسرین بمالند وعقد لحمی را ببروغنهای تیکرم وشحوم وامخاخ بالش نمایند واد امان حمام کنند واگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند واگر شق ممکن نبود مدام دست بکوبند ولزوم بستن اسرب نمایند ولسیار باشد که سالها بر عقد در عقد ریحی او دیه محلله ضماد کنند واد امان محلله بمالند واد امت حمام نمایند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که علاج غدد از جنس علاج سلعه ست وبسا ست که کفایت نماید اینکه بکوبند وبشکنند وبران اسرب ثقیل محکم ببندند پس آنرا تحلیل کنند وخصوصاً چون زیر اسرب طلای محال مثل دیاخیلون وامثال آن از اضمدهٔ محلله طلا نمایند وایضاً واجبست که بعد تحلیل واسرب بندند که این سبب منع معاودت اوست وعلاج مشوء غدد دیه شگستن او ست وافشردن چیزیکه اندران باشد وبستن اسرب بران وعلاج فوجیلا علاج اورام غدد واورام گوش ست ودوای مخصوص او اینست که خاکستر خرمهرهٔ شتر بیخ که غیر نمکین رسته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد وایضاً خاکستر اسو بقیر وطی روغن سوسن کهنه مخلوط ساخته استعمال کنند که خنازیر را نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون ست وپرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم وسودا واستفراغ بدن ازین دو خلط واگر این فائده نکند با بهام بران عرق قوی نمایند وبشکنند بعد ازان قطعهٔ اسرب یا دیگر چیزی صلب بران محکم ببندند گر ازین تدبیر زائل نشود وهم او گفته که عقد غدد یه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او علاج سلع نمایند واگر ازان جنس نباشد وآن تعقد صلبست علاجش بادویه مثل داخلیون وغیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بجرحی سخت برنند غیر متصل تا آنکه بشکند پس آن زائل گردد انشاء الله تعالی **ابو منصور** گوید که عقد عارض در قدم ودست کثیر الاستعمال که آن معروف بقردن ست علاجش آنست که اگر ممکن باشد قطعه از ان ببرند پس شرط از خنصر ویران دوای حاد بها شند یا عسل بلادر طلا کنند بعد ازان روغن گاو ونمک بران طلا سازند تا آنرا اصلاح دهد **داود** گوید که علاج غدد وعقد بر بط اسرب ومالش بادمان حاره کنند وصبر وحضض ومعضض وزیتون مجرست وکذا روغن آجر وطلای بارود وبورق وسندروس ودرخواست که اگر بجراحت علیحده از ما گیرند وبخته تنها مجورند انواع آن ببرد ومجربی مراجرابن داده وخاکستر حلزون وکرم شبرنج وزیت طلا کردن وکذا صبر نافع **طبری** گوید که اگر غدد زیاده نشود ودر موضعی نباشد که ایذا دهد وضرر بحرکت کند بر ای خراج او وهی نیست واگر زیاده شود وایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان باز یر عصب باشد واما چون اراده تذویب او باشد از ضمادات ومراهم که در سلع ذکر کردیم بعمل آرند واگر ظاهر بر جلده بود تذویب او آسان باشد بهم دیاخیلون مرکب یا غیر مرکب که در سلع بیان نمودیم ضماد کنند وبالای مرهم یا چیزی اسرب بشکل غدد نهاده محکم ببندند ولزوم این نکنند پس اکثر تحلیل شود وزائل گردد واگر تحلیل نشود ورزم وتنک شود

تبه پیش ستبه بر سلع بود باضعه محلله و در فرد و نوعی ست که در وکند سیما انچه در پیشانی ظاهر شود و دران نوعی ست که آنرا در دنباشد البته سیما انچه بر سه پدید آید پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلدا و صیلبی بشگافد نه غیر آن و علاج او بمرهم کند و حفظ جلد بش شده منجی نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد شگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد باخراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود و عقدی که بارد باشد بمرهم ضماد نمایند و انچه لغیره در دبود دران پارچه اسرب محکم بندند زآن بسرعت زائل شود و اگر بگرفت و قریب ازان باشد زود سمانه و بچه پی گران کوبند تا لم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد نیز انگشت دفع کنند تا آنگاه قریب انه مفصل گردد پس بران غمز کنند تا فرو رود و اگر باوی الم باشد بدوا و المش متعرض آن نشوند و گاهی از ترمج بقیر و طیات و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما انچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز و غوغ قیر و طی بسالند بعده امر بخول حمام و تمطی متمدد اعضا دران کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتقریح از شل شی تقبیل حادث شود و او متمدد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید بسبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن بفصد و دوا بود بعده بترمج و اما انچه از شق عصب تعقد افتد آنرا علاجی نیست و در تصنیف ترمج نمایند و اما انچه عقب تعب و اعیا و انچه از ادرام صلبه و ورم اذنین و غدتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع ادرام صلبه در خوه ذکر او خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغده دست که در لحوم مرخوی در گردن یا تحت ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا سه یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بسیار نامند که اکثر در گردن خنازیر میباشد و بقول قومی هرگاه که خنازیر کثیر الا ولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد بالجمله مادهٔ او بلغم غلیظ ست که از تخمها و سوء هضم و تخلیط غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و باعضای نرم ریزد پس صلب گردد نزد بقای او در ان لحم وصال او در اول امر قریب بحال طبیعی بود و اگرچه مادهٔ او باقی بود لیکن خالی از سودا و یتی هم نباشد و شیخ میفرماید که خنازیر مشابه سلع بود در تنو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نیاشد مثل سلع بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض شود و خنازیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و در بین مشابه ثالیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل سلسله حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله خنازیر عدد صغیر و کبیر دسی ست و بعضی خنازیر بادرد بود و بعضی بی درد و این را علاج دشوار تر ست و گاهی در علاج او احتیاج بشگاف و بوسیده کردن آید و در مردم شدید الاستعداد بخنازیر دنا چیه گردن و سرکسانی ست که گردن آنها کوتاه و امزجهٔ ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و مغبل ست و وجه تسمیهٔ او بخنازیر بسبب کثرت عروض او بخنازیر باشد بنا بر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه گردن خنازیر بود که بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و شوارتر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری مینویسد که خنازیر علتی ست که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بهیکل سوداوی الکیفیه و غلیظ گردد پس هرگاه که کمیت او کثرت نماید از گاهی باریک بیرون آید و در عضو بایستد و بسبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب سلعیه بهمرسد و حجم موضع بزرگ شود و عام او جنس واحد باشد و آن در ورم صلب سوداوی متحجر ست و او بر سه نوع بود یکی آنکه مثل غدد بسیار بمکان عضو تمیز باشد و حرکت کند حتی که تحلیل شود که آن میان جلد و لحم ست و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و ملمس آن ملمس گوشت چرب بود و این صلب را ملمس اولی عظم و عصب باشد و فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بعجز و عقد صلب ظاهر شود و سلع املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد دوم آنکه در شکل مثل نوع اول بود و سطح آنکه تشبث بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع و در سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع دران عروق سبز در اطراف او شبیه بپای سرطان معوج ظاهر شود و در خنازیر عروق پدید نیاید سوم آنکه منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر نگردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت انجیر حمار باشد چون شق گردد و این بدترین انواع خنازیر ست علاج جهت تنضیج مواد مطبوخ اسطوخودوس بسفایج بادیان بادرنجبویه پوست بیخ بادیان

حال از عقد و ورم خنازیر و علاج آن بیان میکند و این عقد گاهی بسیار میشود و گاهی کم و این عبارت از گوشت غده ها میباشد

شاهتره عنب الثعلب هر یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو تولا گاو شیر تولا بنوشانند غذا وقت نیمروز نخود اب مرغ تنها یا نان خشکار با شوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیرزان خورانند صبح مطبوخ مذکور برگ سنا یکتولا تربد سفید یولوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه بلیله سیاه یکتولا مغز خیار شنبر شش تولا ترنجبین چهار تولا شربت دینار شربت اسطوخودوس مسهل عاویخان هر یک دو تولا زرنباد بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوم بخودابه و وقت شام شلغم پخته مرغ و یا نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب نرگیاشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته دوا را یکعدد پخیده اول بخوراند بعده انیسون تخم کشوث هر یک سه ماشه بادرنجبویه با دیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوشانده صاف نموده شربت قند چهار سه توله تخم کنوچه دیا مرو پنج ماشه کف زده بنوشند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنا بر تعدیل مزاج الطریقل غذدی دهند و بهتر انست که قبل از توسیل منضج سه چهار روز بمقویات بلغم قی متواتر کنند **یا بحجا** اول تنقیه بدن از بلغم و سود اکنند بعد ازان پنج سوس سایبده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد نمایند و اگر تحلیل نشود آرد جو و تر مس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار زنند و اگر ازین تدبیر فائده نشود لنگا فند و بیرون کنند بعد آن ادویه مرطبه بکار برند و آنچنین ضماد اگر را بتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها متقرح ساخته به سیار و برگ خدای خشک و موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله نیلة توته سوخته یکتولا در سکنگبین میش سیاه آمیخته بعجن سازند و **دیگر** که در درد و هفته متقرح ساخته به سیاز و صابون آهک آب نادیده هر یک سه تولا قند سیاه کهنه سه ماشه شش تولا در اب شور حل کرده بکار برند و گاهی **مصطکی** در بوند پنیی و حلبه هر یک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود و قوت میگیرد و دست اکنده نوشته که ضماد بند ق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس با آب سایبده بقدر کفایت داشتی جهاسا ساخته هر روز یک نیشتر بخورند نیز نافع بود **ذکر ادویه نافع خنازیر اطریفل غدذی** که درین باب مستعمل است بلیله سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله تربد موصوف هر یک بیست درم اقحوان دو درم اسطوخودوس نغدوس گلوی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم عاقرقرحا نیم درم بسفایج سه درم انیسون سنبل الطیب قرنفل جوزبوا خیرپوا **مصطکی** هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته شربتی پنج درم در انسخه دیگر بلیله آمله تربد هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم بهت باقی بدستور **حب هندی** که جهت خنازیر و سلعه و غدد گلو مجرب حکیم شاه محمد سرست الایچی فرو پنج درم سونٹھ مرچ پیپل شیرمیٹھ آمله هر یک پانزده درم بسفایج خراشیده مغز اطماس هر یک دوازده درم دام پخته بگوساله کرده در پنج سیر آب شب تر کرده جمیع بکوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بست و پنج دام پخته گوگل کوفته دران حل کرده بازدانس نهاده و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود او یکرا اول کوفته بیخته نگاهداشته اندا خل کرده جهاسا سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بگورند **سفوف غدذی** نافع خنازیر غدد گردن گاو میش که بجانب زنج میباشد بست عدد خشک کرده قرنفل یکتولا جوزبوا چهار عدد بوب یاسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف سازند خوراک یکتولا وقت صبح در سرا استعمال کنند واز شیرینی و بادی پرهیز نمایند و اگر مزاج حار نباشد او تولا بخورند سه روز خورند و سه روز نگذارند همین طور تا چهل روز بعل آرند **ضماد مجرب** مجتمع حکیم اکمل خان صبر مر مکی نانخواه ایرساتم گستان هر یک دو ماشه زراوند مر مرحی فلفل سیاه فلفل سفید چراپته اشق مقل ارتنج حلیت قسط فرفیون قشنه هر واحد یکماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته دراب قرص سازند و وقت حاجت اندکی دراب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم است که در ظرفی که ارنج گرد بسازند آب وطعام خوردن مفید بود و مرهم داخلیون و مرهم رسل خصوصاً بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن نهایت نافع است وقیروطیها اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد **دیگر** بقول خضر اگر مار خانه را بسوزند و خاکستر او بزیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و هر دو مجرب صحیح است و چون از روطا بانگ نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند **دیگر** برگ اراک یعنی پیلو در بول شتر سایبده بپزند و بالایش برگ پان بندند مفید و مجرب است **دیگر** منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تانوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد نضج بادویه منفجر سازند **دیگر** سرگین گاو خشک بابونه اشق خطمی باریک ساخته بهم آمیخته ضماد کنند **دیگر** تخم کرنب تخم ملبه تخم کرنب سوده ضماد کنند **دیگر** تخم خلال مجوب

زراوند کند شهر گرام کبجزو اشق دو جزو باقدری عسل نرم گرداند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد نمایند **دیگر** مجب ایرسا سازاوند ذفت هر یک جزوی درم هم داخلیون مثل هر سه مزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته داخل کنند اولی ترست **دیگر** مجب اسحاق زفت بر آتش نرم بگداز ند و بیخ کلم سوخته بر آن بیامیزند و ضماد کنند **دیگر** منضج و مفجر تخم کنان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند

اقوال مهره شیخ الرئیس مینویسد که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر ست و از استفراغ فاضل قی ست و از اسهال بلغم غلیظ و خصوصاً بحب و اصلی چاره نیست و ایضاً بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این باوجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن ست و مسیح هم نیست و فصد نیز نافعست و لازم ست که لا محال از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید کرد اجتناب نمایند از اغذیه غلیظ و شرب آب بران و تخمه و املوه و هما لکن گرسنه نمانند و هر چه از اسمای سراز اده نماید ترک نمایند و واجبست که حفظ سر نمایند از انچه موادرا بسوی آن مائل گرداند از منتصبات مالیه مثل سجود در رکوع طویل و نشستن در سجده و از انواعی که جذب مواد را بسوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجرت و مجادلت ارباب خنازیر را در اکثر اوقات موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر یکه در دل ها و تحلل آغاز کند بسوی حال اول عود نماید و تحلل تدبیر بمقتضای حال تدبیر بمقتضای حال تدبیر مشاکل تدبیر بمقتضای حال تدبیر بمقتضای حال تدبیر بمقتضای حال

التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید کم استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه و عصب باحتیاط باشد زیرا که مردی در شکافتن بعض خنازیر خطا کرد و شعبهٔ عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی عصب را زخم نرسد لیکن بر هیئت بر کثیف گردد و مزاج او بد شود و بسبب فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و هاوداج درین آنست که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگاف دهند واجب است که انچه از خنازیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدوای حاد از باطل کنند و از جانب آفت تعرض نمایند مجوسی گوید که علاج خنازیر بمنقیهٔ بدن از فصول بلغمی یا دویهٔ مسهل بلغم و سودا و بفصد و پرهیز از اغذیهٔ مولد این دو خلط مثل اغذیهٔ غلیظه چون لحوم بقر و بزرگ بزو هریسه و میز و میغوشه و مانند آنست و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام با آب شیرین و اما ادویهٔ باید که در اول صدوث او ادویهٔ مفتته استعمال نمایند و با شگاف دهند و داغ کردن باشد بیرون آرند و دران هنگام بچیزیکه تخور و بوسیه سازد علاج نمایند و اما بر گاه بران زیاده از گرد و باید که معالجه باشیای ملینه محلله نمایند مثل مرهم و یا خیلون چه از اثر دارین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب ست و باین ضماد تقصید سازند صفت آن گیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحده درم و بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد نه درم ادویهٔ کوفتنی را بارنگ کوبند و به بوال طفل غیر ابن ثلاث سنین و گداختنی را گیرند زیت بیفاق کنند و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آنرا نافع ست صفت ضماد مفتح خنازیر آرد جوآرد ترمس مساوی باریک کوفته بیخته ببول کودک غیر متلم و زفت رطب بسرشند کذا این تحلیل و تفتیح آن نماید و چون تفتیح یابد و بگشاید دوای حاد مثل فلفیون بران استعمال نمایند و بعد ازان روغن گاو تا آنچه فلفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی ازان باقی ماند بران اعادهٔ فلفیون یا دیگ بر دیگ نمایند پس روغن گاو تا آنکه پاک گردد و چون پاک وصاف شود لزوم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد طبری گوید که علاج جمیع انواع خنازیر و احدست و زیادتی نکی بحسب رداءت نوع واقع شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او اگر ضعیف القوة حادزان باشد تعرض باستفراغ ادکنند مگر بسبار القوة که اصلاح اغذیهٔ او نمایند و بر جزوهٔ مرهم زیرباج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعاً منع کنند و با نک شراب جیه الجهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند قصد باسلیق از جانبی نمایند که دران خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد قصد هر دو صافن یکدیگر فیه یا دو قصب قوت گشایند و از انچه بران ضماد کنند براتی تلیین و تحلیل آن ضمادات ست که بسوی عضو خنازیر میل کند و تسخین و وضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید صفت آن گیرند زفت رطب بست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب دو درم گیرین گیاه ارای خشک کوفته و درم تخم حلبه شسته و درم آرد ترمس تلخ پنج درم صمغ ارمنی نشته دو درم هر دو را کوفته بیخته بسرشند و از پیه ماکیان یا بط و اگر مزاج مریض معتدل باشد از چربی شیر و پیه بلنگ و پیه خرس یا شتر آن را بچوب گرم بسازند بعد از ان موم روغن دو درم حوتا اندازه مخلوط نمایند و بدان اضماد کنند و چون باشد و این ضماد برای خنازیر جمیع اورام صلبه غایت حسن دارد و انچه بدان خنازیر را ضماد نمایند هر مرهم انخلیون و هر مرهم معروف بجوانی ست اما در خلیون غایات و در راسنگ نهایت گاهی دران تلیین و مومی اقرا نمایند اما مرهم حرانی زفت و اسرنج و اقلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن ست و گاهی دران بعد مرتب کردن سقمونیا آب کشمیر کرده میشود و از ضمادات خنازیر اینست که گیرند مکعبر زرا سبز گیجوز و هر دو را در بول شتر اغ بجوشانند و هنگام پختن بود ازنی دران انداخته مل کنند تا مخلوط شود بر خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفعه میباشد اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی از انچه تحلیل کند تمامه و ایضاً انچه بدان ضماد کنند اینست که گیرند سنگ پشت و آرد زوبخ کنند پس خون او گرفته با هم بکوبند بعد از ان شراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را سفنج کند و بساید که دراندک مدت آنرا تحلیل نماید و ایضاً از ضمادهٔ خنازیر اینست که گیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نرگاو و بسوزند و بزیت و سرکه آمیخته طلا کنند که انفجار و تحلیل دهد و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را سفنج و تحلیل سازد و ایضاً برای تخریب عظیم خاکستر گیل وارد با غلغل و آرد ترمس مخروق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قله آن نماید حتی که اثری ازان باقی نماند البته و در خریق تنها این قسم گاهی معالجه خنازیر باین طور میکنند که اسرب را بآب شیر محلول ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک مینماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد تا هن یا بودیه حاد

مثل دریگ بزدیگ ببرند وبعد ازان بهرهم مذکل علاج کنند مگر آنکه دران موضع خطر باشد مثل حلقوم ومنجره ومری دیا دربیخ گوش واکثر خنازیر در گلو ولهذا ظاهر میشود وممکن است که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد وسلع ظاهر شود وانواع متقرح را بستون عالج قلع او وآهن استیصال او ودواع موضع ست تا شدید ننگ از قبول فضول گردد واما هرگاه زیر عظام باشد اوگاهی استخوان را خراب کند وبشکند وگاهی صاحب درا هلاک کند مختنق نماید وچالینوس ذکر کرده که خنازیر وسقیروس در الفیل از یک ماده افتند خفیف تر وخشک تر آن ماده سقیروس ست پس ماده در الفیل پس ماده خنازیر وظر یقیکه در معالجه خنازیر ابو ماسر موسی بن سیار سلوک مینمود آن فصد باسلیق البطی واستفراغ بمطبوخی ست که مذکور گردد بعده لزوم پرهیز واقتصار بر مزورهٔ زیر باجات ومنع از استلای طعام وخوردن فواکه واز وم آن وصما خنازیر بدا خلیون ومرهم حرانی پس باین تدبیر تحلیل وتذویب او میگردید نسخهٔ مطبوخ مذکور علیلهٔ سیاه وکابلی وزند تخم ورکرده هر واحد هفت درم آملیلکه نما اسطوخودوس غافث قنطریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم مازریون چینی دو درم در بارچه صره بسته در حالت طبخ از اخته مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بزند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند وقبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند **نسخهٔ آن** خربق سیاه دو درم تازه جوش داده خشک کرده نیم درم تخم حنظل یکنیم دانگ حب الغار دو دانگ نمک نفطی یکدانگ سقمونیای مشوی سه طسوج همه را سوده بعسل سرشته حب کوچک پسن ساخته بخورند وبعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد وقوت مساعدت کند سه شربت ازین در دت بست ویکروز بخورند ومیان هر شربت فاصلهٔ هفت روز دهند وگاهی در معالجهٔ سلع وخنازیر وغدد اگر در مواضع صعب باشند وقطع آنها بآهن ممکن نبود ونه وضع دوای حاد بدان بارد میکنند وآن اینست که گیرند انبوه آهن وبعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیلهٔ پنبه کنند دران نهند هر قدر که آنرا بخورد فتیلهٔ پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بهرهم کنند واین طریق در علاج آن محمود ست جز آنکه ایام او طول میکند **جرجانی** وایلاقی مینویسند که از تر شیها پرهیز کنند واسهال بحب واصلی وحب خیزران نافع بود ودو جهای دیگر مخرج بلغم غلیظ وسودا چون حب افتیمون وامثال آن نافع وبالله التوفیق

صفت حب واصلی سنبل الطیب وسلیخه وحب بلسان وعود بلسان واسارون دوارچینی وسعد کی وزعفران هر واحد یکدرم صبر شارزده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم صبر بستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم **صفت** حب خیزران انافیقا سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل یکنیم درم از زوت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نمک شارد دو درم سقمونیا یکمثقال آب گندنا حب کنند شربتی یکدرم واول چیزهای که دهند طلا کردن سود مند بود چون پیه مرغ خانگی وپیه بط وامثال آن پس ادویهٔ تحلیل کننده بکار برند چون مرهم دا خلیون ومرهم رسل هر کدام این مرهمها حرارت غریزی را بدان موضع افزوده تحلیل بدین حرارت شود و در نسخهٔ مرهم دا خلیون درینجا اسپغول دا خل نیست باقی اجزا به ستور **صفت** مرهم رسل بگیرند مقل وکندر ربیک سه جزو اشق پنج جزو جاوشیر ومر وبازند دو زنگار روز راوند هر یک دو جزو مر دا سنگ چهار جزو راتینج چهار ده جزو موم بست وچهار جزو روغن زیت صد وبست جزو اد ویه خشک را بکوبند وصفعا بسر که حل کنند دبازرد وموم وروغن بگدازند وهمه با هم آمیخته بکار برند واگر خواهند که مرهم دا خلیون را قوت زیاده دهند زفت وزراوند مدرج هر یک یکمجوز بادوی بیامیزند هرگاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند وبرهم زنگار علاج کنند **صفت** مرهم زنگار بگیرند زنگار دو درم علک الانباط وموم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم ست مرهم سازند وبعضی اطبا درین پنج درم راتینج زیاده کنند وهرگاه که مادهٔ مرض بریده شود وگوشت بوسیده پاک گردد ادویهٔ ریا ننده گوشت بکار برند وروغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در مینی چکانیدن سود مند بود **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان وبادر نجبویه هر واحد سه درم وگلقند عسلی ده درم بنوشانند وغذا نخود اب بمغز خب قرطم وبرین مداومت نمایند تا آنکه نضج در قاروره پدید آید بعد ازان منقیهٔ بدن از فضول بلغمی بکنند باین طور که تخم شبت وتخم ترب وبرگ آن وپنج آن وبادیان واصل السوس در آب جوشانیده صاف کرده نمک وعسل بران انداخته بنوشند وبا مرمغ بریان روغن کنجد آلوده قی آورند وبعد قی ده درم گلقند عسلی خایسه فرو برند وغذا بخود اب باشد مغرطر سازند وتلیین طبیخ بحب ایارج یا بحب قوقایا یا بمطبوخی که دران تربد واسطوخودوس وغاریقون باشد ویا استفراغ بدن بحب صبر کرده در یا بان فالیج نمایند واز قدید وغیره اغذیه محلل بلغم وسودا پرهیز کنند وبگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاء الحمار برگ هار هر واحد سه درم علک الانبلم

نسخه از کتاب مخزن الادویه

چهار درم مازرد چرک خانهٔ زنبور عسل هر واحد سه درم همه را با یک سایبده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از آدویهٔ جیده برای این مرض پیه خوک و صمغ شجر صنوبر بر مساوی حل کرده هست تا آنکه یکدات شود و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی دو برابر بول نسناس اعرابی حل کرده ضماد سازند **حجندی** گوید که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حصمیه بلحوم طیور فاضلیا خرفان دهند و در دهای متقی هیچ خربزه عوض بادیانست و لحوم صید ترک نمایند و اسهال با یارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ در هر وقت ست و ضماد بسر محلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و انزک سرکه آمیخته و اطریفل غدی این مرض را نافع ست

نسخهٔ آن بوست بلیلهٔ کابلی ترید سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم بوست بلیلهٔ آمله افتیمون هر یک هفت درم سفیداج اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم عاقرقرحا بیخ خبر بواقرقوحا سنبل الطیب قرنفل جوز بوا زنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بسرشند شربتی ازان سه درم طلای نافع پشک بزنر کی ارمنی سا زفت آرد با قلا قدر مساوی زفت و قدر اگد اخته ادویه بدان بسرشند و طلا نمایند و بر موضع مبخخ و شحوم نافع ست و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پاهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله علاج بادویه بمفجره اولی از آهن بست و ثابت گفته که چون فتیله را بسول شتراعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر دران داخل کنند نفع عجیب بخشد و علی ابن عیسی گوید که مشاش شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد و این نوع گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل ست مرد اسنگ ابکسر بسایند و در پنجهٔ آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد بعد به پنجهٔ زیت کف خرول اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند و دیگر اشق بسر کرد تند حل کنند و بعسل بسرشند و آبی دبق مقشر را بمضغ نرم کنند و بار اتنج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی و بپزند تا مهرا شود بعده سایبده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز تکنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این ملیخ النفع ست و یا بگیرند تخم ترب و بمغز بادام تلخ بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا بگیرند بیخ کبر و کوفته بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چغندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکال او شروع کرد آنرا از ان بردارند و از نیشم سیاه در سرکه نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس بسکنجبین بسرشته ضماد نمایند **انطاکی** گوید که علاجش تلطیف غذا حتی الامکان ریاضت بر گرسنگی و تنقیهٔ اخلاط بقی و اسهال ست بعد ازان ضمده کرد علاج سلعه گذشت مثل داخلیون با خاکستر ابریسا و چون انجیر ابپزند تا آنکه مهرا گردد و با موی خاکستر پشک بز بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بمحل او داغ میدهند و درین خوف نیست مگر آنکه بشریان رسد میر عوض مینویسد که اولا نضج ماده وقتی نمایند بدستوریکه در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز از تقی بجب و اصلی تنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سگ گوز خرسوخته خاکستر آنرا با روغن بر سرشته طلا کردن ماده خنازیر را تحلیل کند و پشک سوخته با سرکه و مشمه سرشته ضماد نمودن فعلی عجیب میکند در ریشه بندی با سرکه سایبده مالیدن ازین قبیل ست و پیوسته این ندابیر بکار برند اگر تحلیل یافت فبها و الا پختنه گردانیده لشکافند و با دویه حاده گوشت فاسد بر بایند بعد ازان بمراهم مدمله علاج کنند **گیلانی** گوید که مرهم جیده که در مرهم ها در هفت تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل ادرام صلبه و غدد یه و سرطانیه عظیم النفع ست و در استعمال این بسیار آمده و ایضا این دوا خنازیر را نفع کند آهک بعسل با پنبه کرباس حمام یا نیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک بیجوز و حلبه چهار جزو و بعسل آمیخته بران گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند و اینچه لائق نضج باشد آنرا نضج دهد و دیگر برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلفونیا چهار اوقیه نطرون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را مقشر کرده چند روز در زیت ترکنند بعده بجوشانند تا سیر مرا گردد پس دور کرده اورا و یک گدا ضتی در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده نطرون سوده بران بیاندازند و این دوا مفجر خراجات عظیمه ست **ایضا** خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه صفت دوای محلل خنازیر بگیرند شب یمانی زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم تشور سماس دو درم زرنیخ زرد یک درم موم بقدر کفایت این دو یه را بر ذغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد ازان استعمال کنند

نسخهٔ ابن الیاس مذکور

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد است که در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع است یکی سقیروس خالص و آنست که بادی حس و الم نباشد و آن لاعلاج ست دوم سقیروس غیر خالص و آنست که بادی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوارست پس سقیروس یا از سودای غلیظ صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسرنجی بود و یا از سودای مخلوط بسیلغم و رنگ آن مائل بزرنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود بردالملمس و در صلابت از سودا وی کم باشد و خالص در اکثر اوقات مربرنگ اسرب باشد و صلابت شدید بود و گاهی بالای عادی و موی باریک که بعربی زغب گویند پیدا شود و گاهی بازان آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا قوتوس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که به نشود و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و او آنست که از اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا مستحیل از ورم دیگر باشد مثل قلعونه یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود چون بسیار استعمال نمودن جذابه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و در تعریف و بعد آن از سرطان بحسب کثرت التهاب دران و قلت آن و ظهور ضربان اندران و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و غیر ظهور او باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود **علاج** در سودا وی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم بمسهل مرکب هر دو خلط تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داطلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو داشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت ست و یا اولا بنجیار را شستر و روغن بادام شیرین و موم لطوخ سازند و الاکتیل نشود و مثل خطمی و بعده بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن در روغن یا بونه بگیرند و بطبوخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول سازند و اگر تحلیل نشود و بریکند علاج خراج نمایند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام صلبه ضماد بخرزهره مریم و کذا غالیه مجرب سوید ست **وضماد** جزالسرو کوفته بشیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و یا تنها مدقوق و مطبوخ و کذا برگ کبر یا پوست بیخ آن بسرکه و یا تمر آن و کذا اصابون و کذا اصابع ارمنی و کذا پشکنبه و کذا شوینز بسرکه و کذا برگ نسرین یا کل آن بسرکه پخته و کذا تخم فنجنگشت و کذا اسگرین کبوتر با آرد جو بکریت و آب و یا بسرکه و کذا اسرطان بحری زنده کوفته و کذا زوفای خشک بشراب کهنه و کذا بیازنرگس بریان کوفته روغن خیری آمیخته و کذا عدس مقشر بسرکه پخته و کذا مرداسنج و جزالسرو و برگ او و بطلا آمیخته و کذا نطرون و انجیر و تخم کتان کوفته نیک پخته و کذا ارسا بعسل آمیخته و یا بشراب پخته و کذا برزکتان با آب سوده و یا بعسل آمیخته و یا بفصل هریان و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه بگیرد و سرگین کبوتر و شلم نیم جوشیده و گذا پیه بز باده و خاکستر چوب انگور و کذا سنگ مرمر سوده با تیغ زفت آمیخته و کذا اطریون بتمامه کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل با آب پخته و یا زفت عوض عسل داخل کرده و کذا اصل السوس مقشر باریک سوده با آب پخته و کذا فراسیون و پیه گربه بزو کذا آرد با قلا و آرد حلبه بعسل و کذا انجیر خام کوفته نیک پخته و کذا زیت کهنه و سرگین کبوتر و آرد جو و کذا کندر و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر باشق محلول آمیخته **وشرب وضماد** مغاث و کذا مبیعه سائله و کذا مغز خرب الملک و کذا اشق و کذا اوپوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا جاوشیر و کذا سورنجان و کذا مصطکی و کذا جوز بوا و کذا قطران **وشرب** حرشف مطبوخ و آب تازه آن و کذا کرم هر دو اصل طین صلابت ست **ذکر ادویهٔ مرکبه** دوا لکیدر تلیین اورام صلبه نافع ست پیه بط پیه ماکیان مغز ساق گاو و موم زرد همه را برابر روغن بلدار نند و بر عضو نهند یکشبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تطیل کنند بطبیخ خطمی یا بآب صرف بنگرم و تصعید مکرر نمایند و هر بار نخست تطیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند **ضماد** که بورم صلب مجرب ست سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک شود از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بموضع ورم بندند **دیگر** خاکستر خرما و جزو خطمی یکجزو کوفته بیخته بسشند و با سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب نیگرم مرتخم بنگ نیز ضماد اورام صلبه بسیار نافع ست **دیگر** بحت اورام صلبه بسیار نافع ست زوفای خشک غب الثعلب تخم مرو کیترا انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته بشیر تازه پخته زرده تخم مرغ روغن گل داخل کرده درماون بدسته بمالند تا بحدی مرهم شود نیگرم ضماد کنند و گاهی نان خشک برگ چغندر نیز داخل کرده میشود

دیگر کہ اورام صلبہ را خشک کنند بیخ بادیانہ گل سرخ مزکن طلبہ بابونہ اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفتہ بگلاب سرشتہ ضماد نمایند **دیگر** پشک گوسفند تخم بنہ مقل داخلیون مزداوند مدحرج مساوی بشیرۂ انجیر خام سرشتہ بر پارچہ کشیدہ ضماد نمایند **دیگر** منضج ورم صلب و مغز توتیای سبز سماگ بریان سعتر هلیلہ هر واحد یکدرم سیدہ گندم تخم حلبہ ہر یک دو درم پنجاہ پیسہ روغن چنبلی ہر یک شش درم بجا جد الوفتہ ہیختہ در آبیکہ برگ سنبالو و برگ نیب جوش دادہ باشند آمیختہ ضماد نمایند

مرہم اشق کہ در تحلیل صلابات و خنازیر مسلمہ مجربات حکیم علی ست خردل لکف دریازاوند طویل تخم انجوبہ کبریت زرد مقل اشق ہر یک دو جزو زیت کنہ دو جزو موم یک جزو ادویہ را بغایت نازک بسایند کہ مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و دہ جزو موم زرد گداختہ اضافہ کنند و ادویہ را بران ریزند و بمالند تا مرہم شود و چون خواہند کہ استعمال کنند یکچیز از این مرہم و یکچیز روغن گل و یکچیز روغن زیت با ہم مخلوط کردہ ضماد کنند و احتیاط باز مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بسیار لازم ست و الله اعلم

این مرہم عظیم المنفعت ست در تحلیل اورام صلبہ و غدویہ و سرطانیہ و تخصیصی خصوصیت سالہ را در بعدہ او غدہ سقیروہی بشکل گردہ قریب بنصف قطعہ آن بود و قطر فاصلہ دراز تر از یک شبر بود و این مرض زیادہ از سی سال داشت پس علاج او بدین مرہم نمودیم و در مدت چہار ماہ صحت یافت و این مرہم نزد اکثیر الاستعمال ست و بطریق مخلف استعمال آن مینمائیم گاہی بطریق مرہم و گاہی بطور ضماد بطبخ و غیرہ چنانچہ ادویہ او مثل غبار سابیدہ در زیت و موم اضافہ کردہ و مقل و اشق را بسر کہ تند حل کردہ ادویہ مسحوقہ بدان آمیختہ ضماد کردہ میشود و غالص تر و سریع تر دفع میگردد و فائدۂ عظیم ترمی نماید لیکن گاہی براحت قلیلی میکند فاگر یوگ خطی السفید کوفتہ بگلاب تر کنند تا مثل خمیر گردد بعد بر ہم مذکور و مرہم و انطیون مساوی سرشتہ ببرورم گذارند دافتضاح و امیل و تحلیل اورام صلبہ حتی کہ مادۂ مختار بہ افعال عجیبہ و آثار غریبہ ازان بظہور میرسد **اقوال اکابر** ابو سہل گوید سقیروس کہ از بغدر غلیظ حادث شود علاجش باشیای بلین نمایند و اشیای میکند نرم کنند با یکہ مزاج آنہا از حرارت در درجہ دوم یا سوم باشد و باید کہ از یبوست در درجہ اول باشد و مع ذلک واجبست کہ مسدد و مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تخفیف و تصلیب او نماند و باید کہ یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند تا تلیین بکلیت نہ بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین باشیای قلیل الاسخان التجفیف حاصل شود و تا تحلیل بنا بر آنست کہ بدان چیز یکہ تلیین آنرا میسا ساختہ فانی گردد و تحلیل باشیائی حاصل گردد کہ تسخین و تجفیف نمایند **شیخ** مینویسد کہ از بواسیر انجیر خشک داشتہ باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیہ بدن بدوای مفرح خلط فاعل مرض کہ گاہی آن تنقیہ بفصد بود اگر خواہد سیاہ باشد بروائی بایکہ تحلیل و تلیین ہر دو نماید و بدوائیکہ محلل و مجفف بود علاج این نکند کہ او مؤدی بشدت تحجر خواہد شد بسبب تجفیف غلیظ و تحلل لطیف و واجبست کہ برای علاج آن دو دورہ مقرر سازند یکی در تحلیل بہ رات کہ دران تجفیف بسیار نباشد و دوم دیگر برای تلیین و این ہر دو دورہ متعاقب متعاون باشند و لازم ست کہ آنحضور را در دورہ تحلیل اگر نمایند و جذب غذا بسوی عضو مقابل او یعنی یک آن مقابل در یاضت آن و ایجاع آن کنند و در دورہ تلیین آنرا شکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند بسائش دہانہ آن و بطلای زفت و حجامت بقوت ادویہ محللہ و ملینہ و ضعف آنہا مخالف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و آنچہ ترکیب ادویہ چنان باید کہ جامع ہر دو قوت باشد و واجبست کہ کثرت حمام نکنند و ملینات کہ بآنہا انذک تحلیل بود آن مثل تخم ست چون بیہ مایکیان و مغز بادام و گوسالہ و گوزن خاصہ و مخ آنہا و پیہ بز نر و پیہ خرز آنرا نیکر ست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباہ و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم ست کہ بدان مثل اشق و مقل و قنہ و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواہند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و افضل شحوم مذکورہ پیہ شیر و خرس ست در امراض صلبہ و کلتان تحلیل و تلیین ست و باید کہ درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البتہ نباشد بلکہ واجبست کہ فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلیین نمایند و واجب باشد و بحدی نرسد کہ تجفیف نماید فاگر محللات کہ دران اند کہ تلیین باشد مقل صعتلابی و زیت کنہ و روغن حنا و روغن سوسن و قنہ و لادن و سعید و زوفای رطب ست و بہترین آنہا آنست کہ در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شبیہ تر بود و مصطکی نیز قریب ادویہ مذکورہ ست در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر پختہ در پیہ بحیثیکہ تلیین ہر دو موافق کفایت ست و از ملینات اینست کہ بگیرند دردی روغن کنجد و دردی روغن کنجد ہر دو را بجوشانند و بعد از انکہ تیک بجوشد چربی و پختگی دہند انداز ند و استعمال کنند و گاہی ادویہ مجیدہ برای او اینست کہ بگیرند قنا و انجمار و بیخ خطمی و از ان ہر دو لطوخ سازند و اگر با دوی مبعہ آمیزند بہتر باشد و چون اینست در ورم ظاہر شود لازم ست کہ باشش محلول در سرکہ کہنہ بسیار روز ہا لطوخ سازند بعد ازان معاودت تلیین نمایند و اگر قہ و باشیر گاو تر

ویا بگیرند قدری داشق و مقل و هم را بسایند و بر ورم بمالند و اندک لعاب حابه و تخم کتان لت کنند و مثل مرهم بسازند و چرک حمام از او دیه شدید النفع است چون در مرهم اورام صلبه افتد و اگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی و نظرون استعمال کنند و از اضمدهٔ جیده وقت تحلیل ضماد تیست که در خانه زود کردیم و ضماد نابر بیس و قوماد ون و چون ورم شدید باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجبست که استعمال سرکه داد خال او در اد و یه در اخرام باشد نه در اول آن و انگاه باید که بالغه در تلیین واقع شود و مع ادخال فترات تلیین و باستعمال سرکه آهستگی و ملایمت نمایند و اگر باستعمال ملایمت نکنند بعصب ضرر کند و متحجر نماید و طبیب استعمال سرکه بیشتر را نجا نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل انگه و طحال بود و گاهی طلائی موضع بسرکه کنند و تخمیر بدان نمایند بعده طلا بشل جاوشیر پس اشق و ابتدا بانذک قلیل کنند بعد ازان در قوت زیاده نمایند بعده تلیین تدریج کنند و واجبست که بر ورم روغن لین کردان قبض نباشد استعمال نمایند و آن موافق تر آب سست و خصوصا روغن شبت مرتب از شبت رطب و انچه از صلابات دراوتار و عصب باشد مداخله بقطعات نمایند و از مداخلات جیده بهر این تخمیر از سنگ گرم خصوصا سنگ آسیاست که بران سرکه ترش پاشیده باشند و بهتر چیزها که از ان تخمیر کنند ماء قشیاست و لازم ست که مبالغه در تخمیر و تدهین نمایند تا انگاه عرق طلا برگردد و گاهی طلا بسا قشیا بسرکه سوده میکنند و دفع میکنند و واجبست که در ینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا تفریق لطیف و تصلیب کثیف کنند و وقت عصب را بفولاذ فاسد نماید و آن در ابتدا در دیست پس بهر استعمال او فترات نمایند و در میان آن تلیین کنند و چون ابتدا نمایند تخمیر خصوصا بانچه ذکر کردیم و دران هنگام طلا با دویه موافقه نمایند و این در عضو لحمی اسلم ست **مجوسی** گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویهٔ مبرده قابضه بران و تحجر و تصلب ماده باشد پس علاج آن با شیای ملینهٔ مسخنه نمایند و آن اشیا تیست که اسنخان آنها در درجهٔ ثانی و ثالث و میں آنها در درجهٔ اولی باشد و از ادویه که چنین باشد مغز ساق گاو با سوم ورد و عن بنفشه ست و پیه گوزان و نرگاو و پیه خرس با مقل یکبار از ندوا استعمال کنند و یا مرهم داخلیون استعمال نمایند و یا گیرند مقل اذرق داشق هر دا حد پنج درم مزنجوش تازه یکبار که سوده سه درم پیه قازه درم مقل داشق را با آب گرم حل کرده با دویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب بدان ضماد نمایند و اما ورم صلب هرگاه از ماده سودا وی باشد که بسوی عضو بریزد یا دران تولد کند پس علاجش اشرب ادویه مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون و مشرب مار الجبن مرتب از پنیر مایه باین سفوف کنند **صفت آن** بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ کابلی هر دا حد هفت درم افتیمون بسفایج هر دا حد چهار درم نمک لفطی یکنیم درم همه را باریک کوفته سه درم بسا الجبن مقدار حاجت بدهند و پرینیر مریض انا غذیهٔ غلیظهٔ سوداوی مثل لحوم بقر و عدس و کرنب و نمکسود و لحم بز نزدیک آن کنانند و بر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند و یا باین ضماد **صفت آن** بگیرند اشق و مقل یا مازرد مساوی و در ناون یا بذک چربی یا کیان و بلوط و روغن بان و یا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بنهند و یا این ضماد بعمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین دو آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس بسان آرد بلعه دنبز کتان خطمی سفید مساوی انداخته در ناون بانذک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر ورم ضماد کنند که این در تحلیل و تلیین نافع ست **ضماد** محلل اورام صلبه بگیرند پنیر پیه و پیه خرس و پیه گوزان هر دا حد پنج درم مقل داشق و جاوشیر هر دا حد دو درم و شحم را بروغن گل بگدازند و صموغ را با آب گرم بسایند و همه را آمیخته بر ورم بمالند و ایضا میعه سائله بازیت کنند گرفته بر ورم بمالند **طبری** گوید که در ابتدا فصد باسلیق از نهرد و دست کنند و در میان هر دو فصد فاصله چند روز مساعد اقتضای قوت مریض فهمد بعد ازان اگر اثانی نباشد بحیکه در معالجه سرطان مذکور شد استفراغ مادهٔ نماید و چند روز بگذارند پس مطبوخ افتیمون که نسخهٔ او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند و از اغذیه بقلیل تر از لطیف ترحی الامکان اقتصار ورزند و از اغذیهٔ غلیظه بالکل منع نمایند تا خورش باشد یا میوه و امر بنشستن در چشمهٔ نظرونی و کبریتی و شرب آبهای آنها کنند که این استعمال او کند و بهبود میجوئیکه برای ابتدای این ورم ابو ماسرجویه بن سیار ترکیب داده است **نسخهٔ آن** عصارهٔ نافث خالص افتیمون بلیلهٔ سیاه و کابلی ایارج فیقرا هر یکده درم اسقولوقندیون دلکه هر دا حد پانزده درم افسنتین بومی اصفطری و گاو زبان هر یک پنج درم سلاج هندی و بلوزیدان و تودری و شیطرج و مصطکی هر یک سدرم همه را باریک سلیقه بموز منقی سرشته و پرنیج روزد و مثقال از ان استعمال کنند پس اگر احا طبیعت نمایند زین بلی شک صحت یابد و اگر حل کند بانذک سقونیای مشوی در سیب قندی تبدآ زا قوی سازند و همچنان تنها با پرنیان از استحمام این ورم هنگام ابتدای آن منع کند و آنرا بهبود پس اگر ابتدای این ورم در بلدی باشد که هوای او معین مرض بود بطریق تسبب

یا تولید سودا مرض بیلده و یگر هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زایل نشود بدوائی مذکور علاج کنند و در معالجهٔ او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم اسرنج که هر دو در معالجهٔ سلعه مذکور شده هر دو را صد

بسبب عادت در کیفیت خاصه و لذا گاهی فصد در سودا وی کرده میشود و در بعضی چیزی از مطبوخ افتیمون مشروبت فوائد کثیره نافعه تریت و گاهی حاجت بسل الجوز و امثال گردد پس هرگاه بقای ماده یقینیت شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غدار باکیاتی مثل آن و مثل بادام و مویز و قتصار و رز مداومی باشد در بعضی گفته که علاج باین هم بعلاج سلع نمایند والله اعلم

مسامیر

و آن جمع مسماریست و مسمار عقدهٔ مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در او گشت نشسته باشد و شکل او مستدیر هیچ بود و در رنگ آن سفید از بهر آن باشد که مادهٔ آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود و بعده در جسم کثرت نماید و اکثر آن در پای دانگشتان پای و در اساقل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثالیل ست و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنانچه جرجانی و الطاقی مینویسند که نوع دیگرست از غدد آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد هیچو ثولول یا گونسار یعنی چنانکه ثولول بیرون پوست باشد این اندرون پوست باشد این شبیه **علاج** باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن نباشد مدام بدست بگیرند و بمالند و لزوم بستر ابریشم بران کنند و از مزروت و نوشادر و زنگار با آب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته اند باقی علاجش از بحث غدد و ثالیل اخذ کنند و بسا ست که اگر علاج این نکنند سرطان گردد که قال الشیخ

سرطان

عبارتست از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مؤلم که تولد او اکثر از سودای محترق یا محترق از مادهٔ صفراوی صرف و یا محترق از مادهٔ بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و از سودای صرف در دی خون حادث نشود پس اگر مادهٔ او سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بسبب آنچه از احتراق بلغم قدری صفرا فت اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج ست و گاهی متقرح شود و اگر مادهٔ او از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و در ریش نگردد **فرق** درین ورم و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت از زیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشد چنانچه در قلعونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتدا گاه باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس در موضع متورم بود و از البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متحلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه قضیب و در امعاء و معده و ایضاً در روی و سایر اعضای رئیسه افتد و بر گاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود از مدت معرفت او شکل تر بود در اول کلهو اد و در اکثر اجزاء بعده علامات او پدید آید و در ابتدا بقدر باد ام یا ماقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود بعد ازان زیاده شود تا آنکه مثل خربزه گردد و چون چنگه زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه پای خرچنگ پدید آید و بشعله آتش مانند پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب ضربان بمقدار کم و بیشی آسیب تمام صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحهٔ سیاه بدان گونه ظاهر گردد و لب او غلیظ سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در ان شبیه بشحم بود و ازان زرداب بدبو سیلان کند و با درد و سوزش تمام متقرح شود و گاهی از سرطان بعضی شدید الوجع و بعضی قلیل الوجع و ساکن بود و بعضی متادی متقرح گردد و بعضی غیر متقرح باشد و گاهی متقرح بغیر متقرح منتقل شود و گاهی علاج او با هم بسوی تقرح میگرداند و لبهای او را غلیظه و صلب کند ذات آن ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر مشابه یعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کنندهٔ او و یا بسبب صورت او در استدارت آن در اکثر مع رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرفته **و بدانند** که مادهٔ این مرض مفسد حار غائص ست چون مستحکم گردد بنشود بخلاف مادهٔ صلابت و ایضاً بخلاف مادهٔ جذام که مادهٔ او اگر بر جاه مفسده ست لیکن باین مرتبه نیست و نقائص ست بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً باشود منسبت سرطان آنکه اصل سرطان مرضی ست بغایت صعب و خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز بریدند و تدابیر صائبه بکار برند میشاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و بعد تنقیه امتنع سودا بمسهل سودا و مازریون تنقیه نمایند بمثل گیان و چیزهائیکه دران حدت بود استعمال نکنند و خوردن الطریفل غدری مجربست و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن و اسرب با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز با هم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم را زیاده نشدن ندهد بعد ازان

سفیده از زیر گل ارمنی آب کاهو بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده با زرنیخ توتیای مغسول بروغن گل طلا سازند تا مدتها یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموع سوخته بروغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بعید لیست و در بیاض استادی مرحومی مسطور است که روغن سیاه را خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جمیع قروح را نافع ست و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته اند و بعضی اطبای هند مینویسند که برای سرطان که از اوهیت گویند آماسی منتن شب در بول مادهٔ گاو نازا پیده ترکنند و صبح سایبده طلا نمایند و بالایش برگ نیم نیگرم کرده ببندند و گویند گیاه که کندره پونجی که بطرف میوات میباشد اگر آنرا در بول گاو نازا پیده بسایند و بر سرطان طلا کنند آنرا زائل میکند و اگر برنج سرخ مقدار چهار درم در دوغ گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بهند پس منع کند آنرا از زیادتی در ابتدا و از تقرح بعد از ان و تنقیه دماغ متقرح نماید و بهترین ادویه استعمال گربه ست که آب هلیله و بلیله و آمله سوده طلا نمایند **ضماد** حکیم علوی خان که در از الهٔ سرطان متقرح از مجربات پوست انار عدس مقشر گل مغره هر دو اصل یکسان گرفته بهیخته در شش توله قند سیاه کهنهٔ سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود با هم آمیخته بکار برند و از خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد تمام دوا در قرحه میماند و چون دوا بقدر یکجو نیز از انجا نماند پس بداند که قرحه بصحت انجامیده و اگر کاملا قروح خبیثه را هم نافع ست و در بیاض حکیم جمل خان مسطور ست که دو به را مع قند مساوی گرفته تاب سخت کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دوا هیچ نیاید نهاد که باین نفع نمی بخشند **مرهم سرطان** مجهول و مجرب حکیم بقا خان تنگرف فلفل سیاه کاشنیز زرد چوب هر یک یکدرم تر پهله سه درم برگ بهی گشنیز شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بهیخته سیماب موم سفیده هر یک یکدرم روغن گاو یکقدر حاجت موم بروغن گداخته جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان دومل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرد اگرد سرطان دو قطعه اسرب را با یک گشنیز سبز و سرکه با هم سایبده طلا نمایند **ایضا** که در دهنشاند و جراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم بوش دهندی افاقیا هر یک دو درم شیاف امیثا موم سفید هر یک چهار درم سرطان سه خته یکعدد روغن گل قدر حاجت بدستور مقرر مرهم سازند و بعمل آرند **ایضا** برای سرطان و قروح پستان از بیاض مجربی منقول زبان گنگ سوخته یکعدد در سکپور سنگ جراحت تنزوی خطائی دانهٔ هیل از روت هر یک دو ماشه کافور بیم سینی شنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه ظفل گرد بست و یکعدد روغن گاو دو دوام **اقوال حذاق** شیخ میفرماید اینچنین توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که رجال قوت باقی ماند زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتد که سرطان ابتدی پیدا شود و اما مستحکم نشود و لیس باید که در ان سرطان خفی عارض شود و در ان اصلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند لیاست که مؤدی بهلاکت گردد و اگر ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی مدت طول کند مع سلامت و خصوصا چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه ببرند و تطبیب نمایند و مادهٔ ساکن سالم پیدا کند مثل مالشیر و امثال ان رضا ضی در زردهٔ بیضهٔ بی پشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در انها حرارت باشد دوغ گاو تازهٔ مسکه صاف کرده بدهند و بقول رطبه چنی که گه و بجز انسان و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکانست که باطل شود بقطع شدید الاستیصال متعدی بطائفه که قطع او از مطیف و رم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی گاز ان چیزی باقی نماند و بعد ازان خون بسیار ازان سائل گردد و تقدم تنقیهٔ بدن از مادهٔ رد یه تمام و فصد کنند بعده حفظا و بر بقای او با غذیهٔ جیده و کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند با وجود انکه قطع او در اکثر اوقات ثمر افزاید و گاهی نفع قطع بلاغ حاجت افتد گاهی در دماغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گویند که ممکن ست که پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و گمان ست که بسبب انتقال مادهٔ باشد و این ظاهر تر ست **ذکر ادویه موضعیه** برای سرطان که بدان اراده چیزها غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان یا صلاح این دو شوار ست و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس انکه بدان اراده ابطال سرطان کرده شود در ان مثل دوائی اختیار کرده شود که در روی تحلیل باشد برای آنکه از مادهٔ ردی حاصل شده و دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو از ان و شدید القوة و التحریک باشد

والهذا اوصیست کردران از اوده یعلذا عه اجتناب ورزند واز این جهت انچه ادویهٔ جیده دران از معدنیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول وگاهی بدران
ندروغنها مثل روغن گل ومرهم روغن خیری مخلوط کرده میشود واما منع زیادتی پس تر حاصل کرده شود بدان بجهم ماده واصلاح غذا وتقویت عضو بادویه را دعه
معروفه واستعمال لطوخات معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا وسنگ مسن ومثل لطوخ مرتب از حکاکی محرک از اصلایه ودست اسرب بر لوبت مصبوب
بر صلایه مثل روغن گل وشل آب کشنیز واینها تضمید بآب غوره کوفته جیدنافع ست تا آنکه بدان ارادی بمنع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع تقرح
ست اگر دران سوزش نباشد پس آن همه نافع ست خصوصاً چون بحکاکه مذکور ازدسته وصلایه اسرب آسیخته شود وهرگاه فی الجمله گل مختوم یا گل ارمنی
یا زیت انفاق یا آب حی العالم یا سفیداب اسرب باشد کراین ترکیب نیکوست وانچه بلیغ المنفعه ست تضمید پس سرطان نهری تازه بهت وخصوصاً ماقلیمیا
واما علاج متقرح پس انچه برای آن جیدست اینست که یارچه کتان در آب عنب الثعلب تر کرده مدام بران دارند وهرگاه قریب خشک شدن رسد بران آب اد
چکانند ویا گیرند مغز گندم وکندر وسفیدهٔ ارزیز هر واحد یکدرم گل ارمنی وگل مختوم وصبر مغسول هر واحد دودرم همه را سا سیده بر سرطان رطب بطریق زور
وبر یا بس بطریق مرهم مرتب بر روغن گل استعمال کنند ونفع میکند آزاد واء التوتیا یا توتیای مغسول تاب خرفه یا لعاب اسپغول **صاحب کامل**
گوید که سرطان چون مستحکم وبزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند وبعید ست که بشود وقوی قطع او بآهن میکنند چون در عضوی استیصال قطع
او ممکن بود حتی که از نیخ او چیزی باقی نماند اما هرگاه دران این ممکن نباشد پس مخاطره او را چند وجوه باشد یکی آنکه گاهی در عضو شریف عروق بزرگ بود
وازان خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد واگر عروق وشرایین ببندند آفت باعضای رئیسه رسد لازان این عروق وشرایین منشو
کرده باشد وایضاً ممکن نیست که اصل آن مقطوع باشد واما هرگاه این همه را در ابتدای او دریابند باید که اولاً فصد از عروق موافق عضو که دران مرض باشد
از جانب علیل گیرند چون قوت وسن ومزاج وفصل وما نند آن مساعدت کند واگر مرض بزن باشد می باید که اعتنا بدرار حیض نماینده تقیهٔ بدن باد و
مخرج مزبور سود اکنند مثل طبیخ افتیمون وغاریقون وغیره از ادویه که استفراغ خلط سودا وی نماید وباید که بر استعمال آن یکدو وعده اقتصار کنند بلکه بشیر
تا آنکه بدن ازان خلط پاک گردد واین جب موافق ست برای استفراغ خلط سودا وی ومرخ سودا انگیزند بلیله سیاه یکدرم افتیمون یکدرم اسطوخودوس مسپغل
هر واحد یکمیم درم شکر نطفی دو دانگ خربق سیاه نیم درم غاریقون یکدرم همه را بار یک سا سیده بآب سرشته جها سازند شربتی ازانه تا چهار درم وچون
استفراغ بدن ازان خلط نمودن می باید که تدبیر جها حب وبدبیر معتدل مائل بر طوبت مسکن حدت سودا نمایند تا انچه از بدن پیدا شود خون نیک باشد
ومسکن مریض درجای معتدل الهوا مقر کنند وباغذایه محمود الکیموس غذا سازند مثل لحوم بچه بز وجوجه مرغ وبچه میش وها ی رضا فی مرتب بطبیخ نیک با
بقلهٔ سا نی وکدو وقطف وانیضاً ماء الشعیر وماء الجبن ومسفوف مسهل سودا خورانند واما انچه بر عضو علیل گذارند باید که در اول وقبل استفراغ ادویه که منع
دفع ماده باعتدال نماید چون آب عنب الثعلب وآب کاسنی وکاکنج وکشنیز ومانند آن باشد وچون استفراغ بدن وتنقیهٔ او از خلط سودا وی کرده شد ادویه محلله
باعتدال استعمال باید کرد مثل دواء المرتب بتوتیا **صفت آن** توتیای کرمانی سوده مغسول دو درم اسرب یا ارزیز هر واحد یکمیم بزر خربق سفید اب
کوفته هیجده مثقال مرارد روغن گل گداخته اد ویه آمیخته مرهم سازند ودوای مرتب بقلقطار منسوب بحالینوس استعمال کنند ودرهم نیفتد درهم سد این را وسائر
ادوام صلبه را نافع ست چون سرطان متقرح گردد معالجه باین نهج باید کرد **صفت آن** بگیرند سفیدهٔ ارزیز وتوتیای مغسول مساوی دیروغن گل وآب
عنب الثعلب یا آب خرفهٔ سبز یا آب کشنیز یا لعاب اسپغول یا آب کدو یا آب خیار هرچه ازینها حاضر باشد سا سیده بر متقرح نهند وگاهی این دوا را قبل از تقرح
می نهند زیرا که از تقرح او منع میکند واین دوا آنرا نافع ست **صفت آن** بگیرند اسرب یا ارزیز دو دسته اسرب ودران گل ارمنی یا گل مختوم اندخته
باسرکهٔ ممزوج بآب ویا شیر شتر خوب بسایند تا آنکه سیاه گردد وبر سرطان متقرح طلا نمایند داگر بادی حی العالم وروغن گل بسایند نافع باشد باذن الله تعالی
ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد کنند وبهترین جلاب انجم کاسنی واصل السوس هر واحد سه درم با شکر سفیده دره درم بخوشانند وغذا مزورهٔ نخود وباشش
بفرند ادام وبعد ظهور اثر نضج در قارورهٔ تنقیهٔ سودا بطبیخ افتیمون وغاریقون نماینده میانغه در تنقیهٔ بدن ازان خلط کنند وبا این جب نخورانند ونسخهٔ این جب

گو در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن سنگ یکه انگ و خارپشت نیم درم و هلیله کابلی یکدرم عوض خربق ست و آب کرفس جهار سازند زیرا این کیفیت ست و یا مار الجبین با فتیون بدهند و بعد تنقیه بربیج کنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا زیرابج لحم تیهو و ماکیان و غیره که نکو رشت و اگر حرارت غریزه باشد غذا ماء الشعیر یا بیجه مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه او دیه محلله مثل توتیای مغسول بروغن گل و روغن خیری بروم نهند و از نهادن او در یه فضیه التحلیل و قوی میل بعضو مستورم خذر کنند و چون سرطان تقرح گردد و از ان زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او انافع بود توتیای مغسول گل ختوم و گل ارمنی و گل ارمنی و سای در ماون رصاص بسته آن بار و غن گل سحق تلیخ نمایند و طلا کنند و این دو ادویه نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نیری تازه و شسته کرده بران نهند هر روز یکبار تبه او دو تبه و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و بدستور مرهم استعمال نمایند **تجنبدی** والبومنصور گوید که در اوائل فصد الجمل در گاهای مناسب و ضع او کنند و خون بمقدار احتیاج بیرون آرند و از غذیه مولد سودا و صفرا مثل عدس و قلیه طبا و بادنجان و لحم وحشی و لبو و شراب سیاه غلیظ دامن آن که خون غلیظ سیاه گرداند و از جمله اغذیه داو دیه جاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت ارگاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر نوشند و غذا کاسنی یا مار الشعیر بغز با دام یا بیجه مرغ و لحم خرفان و بعد طهور آثار نضج و بول تقیه متواتر با دویه مطبوخه مسهل سودا مثل سنا و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس هلیله سیاه و کابلی و امثال آن کنند و مار الجبین بتربیجبین جا فتیمون از انفع کند و باید که در نضج و تنقیه مادهٔ این مرض مبالغه نماید زیرا چون عظیم و تمام شود نماز جا دبلایت نماید تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از مستحیین فی الحال از دویه و اغذیه و خیره حذر کنند و معقول باز به تبر بدین کنند و اگر متقرح گردد دین ضماد مودسی بکار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی بروغن گل مرهم سازند و بهند پس اگر شده الرطوبت باشد بران خشک پاشند و اگر خشک باشد طلا سازند و بسرایت بسیار از سودا اسهال نماید بعد ازان اگر متقرح باشد زنگار یا دوای جاودان بهند و با پاشند یا بچه آب بسیار تر کرده نهند و عضو را بر پنبه نوعی که ذیلا مسطور شود سیلان کند پس ممکن ست که اصول علاج متقابل گردد و داد و دهش بسوی آن مسائل نشود چنانچه مذکور شده اگر امید این دارم از قول اقراط و جمعی بزرگان که با این مرض فعل کنند و ایضاً قویتر از انست **ابن بیطار** گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استقراغ بدان بطبوخ افتیمون تمر ریکنند تا آنکه بدن پاک گردد و مریض را دوای بنوشانند که تسکین حدت نماید مثل مار الشعیر و شیره تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیه بکول سودا خذر کند پس آلت قوت ضعیف گردد یا بیجه الحمامکیان و بیجه آن و بیجه بزنخوانند و معالجه و رم را ابتدا با بیجه بانع و راوند باشد باید کرد و داد و بیکه دران مدت باشد البته استعمال نکنند و در آخر او دویه محلله باعتدال مثل هوم و روغن صبر استعمال نماید پس اگر و رم ریش گردد این مرهم مرکب علاج نماید **صفت آن** سفیده ارزیز و توتیای مغسول و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصاره باتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو او دویه اگر نوشته بهمه بران سوم و روغن گل انداز نه و حوالی ورم را بگل ارمنی مسحوق در ماون رصاص بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بعلاج او تا سه ال قدام نماید و قریب او شنوان بزرگ و عصب کلان نباشد باید که آنرا از بیخ بر کنند تا از ان چیزی باقی نماند و خون را بزودی بند نسازند بلکه گاهی گرداگرد او را بیفشارند تا خون غلیظ از ان بقدر ضعف بیرون آرند و از اغذیه مولد سودا و صفرا مثل عدس و قلیه طبا و بادنجان و لحم وحشی و لبو و شراب سیاه غلیظ دامن آن که خون غلیظ سیاه گرداند و از جمله اغذیه داو دیه جاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت ارگاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر نوشند و غذا کاسنی یا مار الشعیر بغز با دام یا بیجه مرغ و لحم خرفان و بعد ظ

وادویه معدنیه مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که بارونج گل طلا کنند ممکن بود که مادهٔ غلیظ سرطان را بتمامه تحلیل کند بهتر گفاصه کرده در باید و علاج ازین نوع کند و کمتر ازین آن کربران حال بماند و زیاده نشود و من بکار آبکاسنی یا کاهو بسایند و توتیا و سفیداب صبر یک اندکی در دسته و صلایه سرب سوده در ابتدای ظهور سرطان آنرا نمول میکند و گل مختوم وغیره که در قول شیخ گذشت بکار بردن علاج مشغول و دوسته صلایه سرب سوده طلا کردن بغایت سود مند شگرد و گرد شگرد و خوزه کوفته ضماد کردن سرطان تازه را بقلیا ضماد کردن سود دارد خاصه اگر حرارت و سوزش و ضربان باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن نافع و پرگاه ریش گردد ماکستر سرطان نیزی و اقلیمیا بسرکه بابرد رقیق طی روغن گل و بکار آبکاسنی سرب با آب برگ خرفه آبکاهو سوده بالعاب اسپغول طلا کردن سود دارد **طبری** گوید که نسوی مریض نظر کنند اگر آنرا قوت صالح باشد تنقیه بفصد کنند حتی که قریب غشی گردد و بر اغذیه مولد خون نیک مثل زیر بیا جات بلوم حبی یا حملان صغار و بچه مرغ و نرده بیضه نیم بریشت و نیمه خوض و مانند آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد از ان استفراغ باین حب کنند **نسخهٔ آن** بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده باهیزج حب الغار هر واحد سه طسوج حب النیل نیم دانگ شحم حنظل یکنیم دانگ افستین رومی غاریقون هر دو احد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم سکمونیا نیم واحد یک دانگ و دو شعیره کوفته بحریره بیخه با آب کرنب نبطی بر شند و چهار مثل فلفل سازند شربتی سه درم و ثلث بشورباى اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند بعد این حب بخورند و بعد آن ده روز صبر کنند پس ان یکشربت مطبوخ افتیمون بنوشند بعد از شرب دو اباز مانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت الطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او تحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بودن یکنیم درم کنند و غذا خفیف تر از پرین قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از قوا که نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند اگر انکا فی الزمان باشد پس اگر نیابند که این معالجه دران اثر میکند و انجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او با آهن دران خط سرطان و بعض اطبا ذکر کرده اند که عروق او بداغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز میکند بسوی او از داغ از عروق دقاق و از سائر اعضا در دست ست و اگر اراده عروق متشبثهٔ او کرده که متصل بداغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جسارت کند آنرا قطع کند بطوریکه شرح آن میکنم یعنی آنرا و حوالی او را نماند کنند بموم و دهن که تنقیه آن با سب ممکن و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آنرا شسته خوب حل کنند تا مخاط دارد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آنکه نرم کند بعد ازان پارچه در شست بمالند حتی که عروق حوالی او ظاهر گردد و غلیظ شود بعده ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و داغ طرفی کز ان آغاز کرده بعد ازان آنرا بضماره بگیرند و در قلع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد بعده موضع را بصوف که با بین هم آلوده باشند پر کنند بگیرند و فایز بعد ایشان بدهند و موم و دهن معمول بر دهن بنفشه بیامیزند در هاون کرده آب عنب الثعلب بران انداخته حل کنند آنکه نوب ازان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفیذج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند از خشک شدن منع نمایند و آنچه دران من تحریر کرده اند تا آنست که بر موضع هر روز شیر و خمیر از پستان بدوشند بعده آن هم نهند و بالایش آن اسفیذج تا آنکه موضع ریم کند و تحلل ابتدا نماید و بیوم و شبح لقایای او بگیرد از دو از ان پاک شود و موضع خشک گردد و خدر کند ازانکه او را مس نمایند بادویه مذکوره پس بر گاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکه زمانه صحت او بعید گردد تا آنکه اگر چیزی از عروق متصل آن باشد فانی شود و حوالی او گردد و بهترین چیز یکه بلیب دریں مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران با هیچ ست مگر هنگام ضرورت و آنچون سرطان مستحکم شود و در اعضا متشبث گردد و حس موضع باطل کند بسبب فرط صلابت و منع روح از سلوک دریں بقعه علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرضی چنان نیست که علاج نرود انتهای آن کرده شود و نه هر که نرود ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبول از انکه مستحکم گردد علاج او کنند مثل امراض سودا و یه و بعضی آنست که نرد استحکام او علاج کنند مثل نزول الماء و چشم و اشال این بسیار ست پس این جمله را چون در ابتدای علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و استداد نماید و علاج این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم ست و اقتصار بر اغذیه محمود و اکثر اطبا دریں مرض قطع میکنند زیرا که حدوث این و عدوت سلعه یکسانست و تسابل از معالجه این میکنند تا آنکه مستحکم گردد پس واجب ست که طبیب هشیار باشد نزد جمیع زوائد یکه در بدن ظاهر شود بنخوف آنکه سرطانی و داء الفیل باشد و گاهی سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض را بیقرار گرداند در ین صورت بتمام معمود بجهت سرطان

ضماد کنند نسخهٔ آن موم روغن بروغن بنفشه و پیه لطا سازند و بران اندک سفیداب و اندک آرد نرم بپاشیده بر هم زنند تا مخلوط گردد و این مرهم بقدر وطی سرطان آنرا نافع موم روغن بروغن بنفشه ساخته تا آتش فرو آورده لعاب بهدانهٔ شیرین و اندک پیه گرده بزی نمک و قدری زرنباد طرفا کوبیده بر سرطان بمالند یا سرطان را بر آن بندند بعد از زمان بسته بآب جراده که دیگر بآب برگ خلاف یا آب برگ خلاف بسازند و مخلوط سازند و خوب حل کنند بعد به بر سرطان بمالند هرگاه صاحب این علاج استفراغ و فصد کرده باشند تا موضع مستعد شود و جذب نماید و این دوا نیز کند و از تعدد منع نماید چون مکرر دوا این دوا نیز شود و صاف و بنیاد

اورام ریحی و نفاخات عضلات

بدانکه ورم ریحی دو نوع است یکی آنکه ریح مخالط و مداخل هر عضو بود و ملایم باشد و از اتیح گویند دوم آنکه ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای دو عضو بود و صلب باشد و از انفخ نامند و بقول شیخ از اورام ریحی آنچه از بخار لطیف غیر مستبد بود و مشابه تیج و مانند آن باشد و آنچه از بخار ریحی غلیظ بود و نفخ گویند و آنرا مدافعت بود و مثل نزق منفوخ باشد و گاهی بضرب دست آواز کند و خصوصاً چون در فضائی باشد که دران جمع گردد مثل معده و امعا و میان اغشیه و مجلل عضلات و میان استخوانها و اغشیه بطیف بعضلات و میان عضلها و همچنین آنچه لطیف باشد و تا رباشد و گاهی در اقضیه متحلل نشود بلکه اعضای متصل را تمزیق نماید و در آن داخل شود یا اندران متولد گردد و پس هیچ چیز باقی نماند و متحبس میشود و بسبب کثافت و غلظ خود و بسبب کثافت عضو که محیط آن باشد ضیق مسام او و گاهی انسان بعضوی مثل زانو توهم وزنی محتاج بشگفتن کند پس آنرا بشگافد و ریح صرف ازان برآید و از عجائب مشاهدات راقم اینست که حافظ فضل کریم ادام زانو عارض شد و هر بار که ورم را بخیش میکردند آواز بلندی می آمد بعد چندی باستعمال محللات آنورم زائل شد و آروغ نیز موقوف گشت و پس گویند که گاهی ریاح منفوخ زیر جلد تولدی یابد و گاهی زیر صفاقات که بالای استخوانهاست و آنکه محیط بعضلات ست میباشد و گاهی این ریح بر شکم میان لطف و صفاق جمع میشود و آنرا استسقای طبلی نامند و فرق میان این ورم و میان ورم خونمسی او ذیبا آنست که با وجودیکه دران انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند و ازان آواز مثل آواز طبل آید یا بجمله علامت نفخه سبکی ورم و عدم گرانی ست و آنکه مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و زود بحال خود باز آید و اثر او نماند علاج بعد از نضج بمنضج بملین مسهل ملین تنقیه نمایند و استعمال گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری حار نفع دارد و مجموعی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و نرگس و بهفت برگ بمالند و جاورس و ازن را گرم کرده بدان تکیه کنند و سور نجان تلخ زنجبیل بابونه نمک طعام هر یک شش باشد سوده در روغن بابونه و روغن نرگس هر یک دو تولا آمیخته نیکو گرم بمالند و ایضاً سنبل الطیب و بزر البنج هر یک نه باشد سابیده در روغن گل ستد تولا آمیخته و ضماد از عفران سه باشد از سفیدی بیضهٔ مرغ حل کرده و یا صبر کبقولا مغز خیار شنبر دو تولا در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و بالایش برگ بید اگر میسر نرخ بروغن گل و یا بابونه چرب نموده بر بندند و هر چه در علاج ورم نفخ برای تنبیه مسطور شد بکار برند شیخ الرئیس مینویسد که آنچه مشابه تیج باشد علاجش از جنس علاج او بود و اما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متحلل گرداند و آنچه اندران باشد از تحلیل نماید و آنرا بر موضع تا مدت طویل نگذ ممکن بود و آن مثل مراهم و ادهان و مانند آنهاست و گاه ازان سیاه سائکه و امثال آن نشست لابد است که در نهایت نظافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بر غوص سفرط متمکن بود و گاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند و آنرا دویه موضعه آن روغنهای گرم لطیف الاجزاست مثل زیت که دران چون سداب و زیره و بزر و مانند آن پخته باشند و رانیون و مانند آن پخته باشند و رانیون و مانند آن پخته باشند و رانیون

کرد را بتدا با بدا استعمال کنند چون رو غن بنفشه در دهن گل باید کی روغن شبت پس هرگاه اندک تفت یابند در اد ویه انچه دران قوت تحلیل زیاده باشد کمتر بنفشه مثل نطرون و سرکه پس مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره **ابن الیاس** گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم واز شکر سفیده دو درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و ماش بمغز بادام و یا بهر صبح سکنجبین بزوری زده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزورهٔ زیر باج بخود و کیان وتیمو واز منفجات حذر کنند و تلطیف تدبیر نمایند و در نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا انخواب و مغز قرطم و عضو معلول را بروغن بابونه و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و انخواه هر واحد ده درم در یک من آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته بملایمت بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و بر عضو بمالند **مجندی** گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و انخواه و تخم فنجنگشت هر واحد یکدرم بادزه درم گلقند بنوشند و غذا حمیصه بلحوم فاضله و برتناول معاجین محلل ریاح مثل فلافل و تریاق اربعه دو حرتا هر گدام که حاضر باشد بمقدار مداومت نمایند و روغن چندبیدستر و مانند آن بمالند و تکمید بآبرد جو و جارس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور یا آب برگ سرو و طرفا و اسپل بر شته ضماد نمایند و یا آب رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم خود در قول جرجانی گذشت **خضر** گوید که نطول با بیکه دران سبوس گندم یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهیج لطوخ بخولان در آب عنب الثعلب یا آب شنیز کنند و اگر از ضعف جگر باشد علاجش در امراض بحکم مذکور شد و عمده درین همه اصلاح غذا و تلطیف آن و ضرر و احتیاط از ردارت بضوم ست **بعضی** متاخرین مینویسند که اگر تهیج در آخر تبهای ملیقی افتد و بر رو و پشت چشم و یا بدید آید ماء الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی از هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس سقشر هر یک پنج ماشه عنب الثعلب با دریجبوبه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو تولهٔ مصطکی چهار ماشه گلقند عسلی چهار تولهٔ چهار پنج روز داده تنقیهٔ بدن نمایند و بعد تنقیه شربت بزوری حار چهار تولهٔ در عرق اذخر تولهٔ و مهند نا کیشته و غذای شوربای مرغ بانان خشکار و ضماد جدوار یا زنبار د در اب عنب الثعلب بسایند و اگر بشش سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند و اگر از بخار بلوسیر باشد بهبحی که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد و تهیج تمام بدن را شامل بود و فرق درین تهیج و استسقا آنست که در تهیج تشنگی لا صلا نمیباشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم ست اول تنقیهٔ بلیغ نمایند بعده علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند و شستن بمطبوخ اشتر خار و کذا با آب خاکستر چوب انگور یا آب فارونی و ایضاً طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافعست و بداند که این مرض لی خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهیج اندکی صلابت فم معده و قبض شکم و غلبهٔ خفقان و سوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند و روز دوم مغز خیار شنبر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام مهند و بعد ازان اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و شحاش برابر بر تارک سر مالند و آنرا که در بینی و گوش چکاند و ثمیره گاوزبان با عرق بید مشک و کیوده بهند و بخورند حریره امر کنند

دُبیله

عبارتست از ورم بزرگ حجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در باده یا باستعمال ادویهٔ ذی حدت و نزدیک کردن در داخل او بجائی باشد که دران مواد خبیثه جمع شود و طبری گوید که دبیله مثل دمل بزرگست مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن همرنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالفت از دمل بود و بر رنگ جلد باشد پس اگر باده حاصله دران حدت بود باظهور اوالم بود و اگر باده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله باده عفنه غلیظهٔ غیر نضیجه قلیل الحدت منسه ست متولد از فضا و غذا السبب سوء هضم و تخمه یا اغذیهٔ غلیظه که بهضم نشود بحیث قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و رداءت کیفیت آن پس متعفن و فاسد گردد و چون باده حاصله دبلیده باشد پس انچه ازان پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود یا مثل برلین که دران باشد و یا مثل عسل بود و بنا بر غلظ که اندران باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یابد و بریم سفید رقیق بهم رسد و بهمین جهت انچه ورم دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل رکال و صوف و سنگریزه و ناخن و اشیای سیاه و نیلگون و آهنی و آسیا شبیه بخرف و گل سیاه بدبو و مانند آن **ابو علی** و ابو ماهر زمن ذکر کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند و ازان قطع مشابه زرنیخ زرد برآمد و ازان قطعهٔ گرفته بر آتش نهادند و قطعهٔ زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان

بود و سیمیش آن بود که باده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه دران اثر کرده پس زرنیخ دران پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و هر چه در وسیله
انواع اجسام پیدا شود برین قیاس باید کرد اما تغیر مضم و سوء هضم و تخمر از اسباب بسیار بود و بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض
آن مخصوص بکمیت باشد پس انچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و انچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس
متغیر شود و انچه مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و انچه مذکور شد حادث گردد و
ازین نوع گوید که وسیله یا درم بلادرم بود و بیش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیهٔ غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا بکاطولی
که در مزاج قلب بر دوت پیدا کند و یا بسبب نم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمر رطوبات غلیظهٔ لزج در اعضوی پیدا شود و این رطوبات گرد آگرد آزار
اجسام فاسد کند و برای نفس خود موضع سبب طول مکث او در ان بسر ماند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی
و آنرا صلبه گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیده خوانند بعد ازان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد یا نه از جنس
اصناف اجسام صلبه باشد مثل ریزهٔ موی و پارهٔ استخوان و قطع خرقها و رگ دگ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شد چون ازین بشگافند در آن این اشیا
یافته شود و بعض آن بسیار بود و بعضی نی بود باشد و تجندی گوید که مادهٔ محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن وسیله ست یا چنین نباشد و آنرا
اسامی دیگرست و مادهٔ وسیله گاهی حار بود و آنرا خارج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم وسیله مخصص گردد و گویند که از خواص وسیله ست که باآن رد الیه تباشد
و در اجسام غریبه محتوی بود مثل بردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض
آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت وسیله آنست
که جای غمز او کمتر فرو رود و از جای غمز بر هم نخورد و مایل بصلابت باشد و الطاکی گوید که وسیله عبارت از اجتماع اغذیهٔ زیاده از حاجت ست میان صفاقات
و تجاویف و این مجتمع را بسبب حامی او وسیل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه بچه باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر
اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه نبود سرشته و غیر آن باشد سبب همه اختلاط اغذیه
و تناول اشیای خام و شرب بلای کاکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت ست و علامتش ظهور نوشت زیر جلد مع سلامت جلد و استدارت شکل
غالبا و نرمی او و قلت درد مگر آنکه بر او دهٔ اندراعیه جاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیهٔ بلغم کنند بعد ازان او دیهٔ ملینهٔ محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از
لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و بیه گوزن و بیه نرگا و دوغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشگافند و مواد دری را بیرون آرند بعده او دیه مدرا را
بکار برند و علاج این قریب از علاج خراج ست سوای آنکه اخراج چیزیکه در وسیله باشد در کید دفع نشاید بسبب کثرت آن و مخافت طفت روح میدان تا عشی نشود
باکاه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نضج بستانی بار دو چخته و کذا سگبین کبوتر بسرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته
وسیله را بشگافند و ضماد خطمی بسرکه یا شراب پخته و کذا بیاز نرگس و کذا پرسیاوشان و کذا آرد جو با آب بوذینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج وسیله کند و قطلا
قنه بعسل و کذا پشک بزدر شراب آمیخته تحلیل وسیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع
وسیله ست **ابن الیاس** مینویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاوزبان هر دو احد دو درم و از شکر سفیده دو درم مزمزه شند و غذا فرود
ماش مخورد یا مغز بادام خورند و تنقیه بدان مطبوع فوا نمایند که در ان سرد و با بیلهٔ زرد و خیار شنبر و گاهتد باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم منقعه
خشک و اصل السوس و پر سیاوشان هر دو احد سه درم تر بد خراسنیه کوفته دو درم با بیلهٔ زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد ازان بلطیف
تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوچه مرغ و مرزوره داخل کنند و وسیله را با دمان و شحم و العبه ملینه منضجه و بهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد با تیغی
بشگافند و انچه اندران باشد بدفعات پاک کنند و بعده از پنبه کهنه پر کنند تا تنقیه آن تمام کند بعد ازان الحام او و بر هم نمایند که برای او مال فروج مذکور گردد
و قولنجی از وسیله ست معروف بدیه له منکوسه و آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و انچه دران جمع شود در عمق جمع گردد و با آن دردی بالغ باشد

و علاجش علاج دبیله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استفصاد و معالجه و اسهال چنانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید **انطاکی** در ذخیره مینویسد که علاجش بسا اندیشه است بعده تلیین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگر چه بدفعات باشد بحسب قوت پس منقیات ازمراهم پس مدملات و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزرکتان و بزر قطونا و گندم خایسیده و انجیر و قرطم است و قسمی ازان دبیله منکوسه است که بحسب ظاهر نشود و کمتر آنست که مریض ازان سالم ماند و چون بشگافند مواد یکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگاف باستخوان نرسد و در نگرد که گویند که استفراغ خلطی نمایند که علیه او مجلوب شود و تحقیق گردد تولد ماده ازان بمناسب او و مرکب بحسب او و چون بتنقیه یقین گردد بقیح ماده او آنرا بمطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی کنند و عقب آن ادویه مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده هر تخم ذی لعاب چون اسپغول و بزرکتان بزیت برسند پس اگر منفجر نشود پیچ مرس بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر شگافند آنرا بهمین بشگافند و مبادرت باین نمایند کرد و بعده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در یکدفعه والا بدفعات متعدده زیرا که ماده خارج نمیشود مگر باقدری از ارواح و چون پاک کردند بسا العسل بشویند و بهم جاذب و منبته کنند بر کنند و مرهم داخلیون را در آن ملایند شان عظیم است و منظم فائده نهادن او و قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و آنست که بسوی باطن قریب تر باشد و این چنان بسوی باطن بشگافند هلاک کنند و گاهی باد و یه مذکوره علاج کرده شود و بکشاید و ایضاً مآل او بموت باشد از بعضو غیر مخوف بود بسبب غلبه سلامتی در بعضو مت و از عجرات حشو او بصبر و مر و اسنگ و روغن گاو دست دهد و چون این مبالغه در پرهیز از زفر و هر چیز سرد مثل خربزه و بعد کشادن جاذب شود با مضوصاً چرب بسبب تولید او ماده را و اجیست بعده اگر اراده دلالت بر وجود بلغم کنند مثل خروج او سفید مائل بغلظ و شفافیت تعاهد استعمال فاربقون بشحم حنظل و روغن بادام و عسل تنقیه دنیا برسود و مثل تیرگی و غلظ او دغرابت اجسام خارجه از دم حجامتی معجون اسطوخودوس نمایند که این را سر غریب بست و دیاسقوریدس زردی او رقیق حاد صبر و بلیله با آب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب مخالف کنند نه مقابل یا زردی خلاف و اهمین آن بخوف انجذاب ماده سمی بسوی بدن و از چیزیکه دبیلات را بشگافند اینست که دبیلات را بآرد جو بپزند تا مهرا گردد و بران بندند و گذارند کبوتر و پشک بزبعسل و زعفران بدهند که چون سنگی را ببوی بکشند و پیش از انکه بر زمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد **طبری** گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر ازان مانعی نباشد و استفراغ بدن او نمایند اگر قوت اطاعت او کند پس بطبوخ افتیمون یکدفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محمود کنند مثل تهیو و بچه مرغ در داج و اگر قوت نگذشته باشد مزورات معمول بسر که و شکر سفید و مانند آن دهند بعده نظر کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تصیید او جائز بود چیزیکه آنرا نرم کند مثل پیه بط و پیه مرغابی و ثرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه بز و پیه غنان اللارض چه گوینده که این حاد ترین شحوم است پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده ازان موم روغن سازند بعده آنرا تشق آنرا تسقیه دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه بهم تنند تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر با پین دوا نرم نشود بهم داخلیون که دران مر و اسنگ و اسرب محکوک آب شبت داخل کرده باشند ضماد نمایند و اگر این هم آنرا نرم نکند باین دوا ضماد سازند بگیرند مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان ضماد کنند که این خراجات صلبه را نرم کند و اگر بدین نشود بگیرند اشق و زفت و علک الانباط و هم را آتش دهند و شراب بگدازند بعده بر پارچه طلاکرده بچسپانند تا نرم کند و هر چه دران باشد بیرون آرد آنچه دبیله را ضماد کنند برای شیر زق فارسی مطبوخ بگیرند مع وجاورس مقشر ست و بعد از طبخ در هاون بکوبند تا مثل مرهم گردد بعده موم روغن بیضه شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزرکتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندک مر و اسنگ بران اندازند پس باگندم مطبوخ مع شیرزق جمع کرده باریک و نرم بسازند بعد ازان بر دبیله ضماد کنند اگر سرما باشد گرم کرده و اگر گرما باشد همچنان و تضمید او چنان باید که بروز ضماد نمایند و دیگر روز ترک کنند و اگر باید بر دبیله نرم نشود و متعرض شگافتن نشوند و نقل مریض ازان بلده و هوا بضماد آن از بلده و هوا کنند و باید ترک معالجه نمایند تا آنکه فصل مقابل آن فصل آید و بالجمله دبیله را باهن مس نکنند تا وقتیکه نرم شود و دریم بسطح جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هرگاه که شگاف او نمایند بسوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا خصیتین یا طحال یا معده باشد شگاف او بطول و هند از بعید ترین مواضع از عضو شریف

واپچه دران باشد یکدفعه خارج نکنند بلکه در چند روز دو دفعات بیرون آرند پس اگر اپچه ازان خارج شود شحمی باشد آنرا پنبه کنند تنها پر کنند اگر عسلی باشد آنرا پنبه سر کرده پر سازند واگر نطفی یا صدید سیاه باشد با پنبه و سرکه و نمک پر کنند و همواره آنرا پنبه نهند تا آنکه آنرا پاک کند و بمقدار خوراک نظر کنند و دریافت نهایند که آیا او بحجاب رسیده هست یا نه پس اگر رسیده باشد احراز نمایند و جهد کنند در نهادن زفاد و بستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید و بشکلی نهایند که ریم ازان سهلان کند و بند نشود و مراهم مناسب بکار استعمال نمایند اگر بحجاب نرسیده باشد امیدوارتر باشد و علاجش بسهم منضج و حالی کنند و موضع مطار انگذارند که ترسماند و یا چرک کند پس اگر چرک نماید بشتابند و اگر ترسماند بمرهمی که دران قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدا بتحتم کند مرهمیکه دران کندر و اقاقیا نکند استعمال نمایند چون هر دو لب او قریب شوند و الحم عصفی گردد در زرنشک که معروف بسرقولونست و آن گلنار و گل سرخ و دقاق کندر و مر باشد استعمال کنند کز این غشار اصلب کند و از انتقاض منع نماید و زیادتی وکمی در علاج بحسب رای طبیب ست و این علاج بر جنس دبیله هست و از دبیلات نوعی ست معروف بدبیله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته تنضیج نکند و اگر بشگافند سوای خون ازان بیرون نیاید و چون شگاف تا باستخوان رسد آنجا ریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود چه غائر بود و گاهی غشای موضوع عظم را بوسیده کند و بغشای مستبطن اضلاع برسد و منکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن میرسد و بسوی خارج او بیرون نیاید که بشاید و علاجش همان علاج ست که مذکور شد سوای آنکه واجبست که غایت بمالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبیله رخو باشد و دائم اپچه حوالی او ست آنرا متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را دائم متصل ملیغ دهند تا موضع سخت گردد و متعفن نشود و فرق میان دبیله و میان دماميل و خراجات بسیارست بعضی ازانست که مذکور شد و بعضی آنکه خراج بطول انجامد چون بشگافند دران کیسه نباشد و دبیله دعا کیسه یافته شود و لهذا آنرا دبیله نامند و معنی او نست که آنرا دو کیسه هست زیرا که دبیله یعنی کیسه هست پس در یکی از دو کیسه آن مذرور آب فاسد متعفن بود و در کیسه دیگر اشیای غریب باشد که مذکور شد مثل چوب و فز کال و ریزهٔ ناخن و پشم و مو مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات ندبه علاج آن مگر آنکه چون صاحب او را جود قوت و صحت بیند و حسن قبول برای معالجه دریابد و در مقالهٔ بعض اصحابنا خواندم که واجب ست که مجویی بشرطیکه موضوعه بر دبیله نهند پس اگر بر مریض ازان غشی نشود و امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محجم مادهٔ را بسوی خارج بیرون آرد پس شگاف سهل بود و گمان من آنست که امر بوضع محاجم وقتی کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و آنرا بمعالجهٔ دبیلات تسلیمین و تحلیل می نمودند و ندیدم که او اشارهٔ بشگافتن البته کرده باشد

خراج

عبارت ست از ورم حار کبیر الحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و بقول بعضی فرق میان خراج و دبیله آنست که در خراج مادهٔ اندک بود و در دبیله مادهٔ بسیار باشد و شیخ الرئیس وغیره مینویسند که خراج از جمله دبیلاتست اپچه از ادوام حار ریم کند و اسم دبیله واقع میشود بر ورم که در باطن او موضعی فارغ باشد که بسوی آن مادهٔ بریزد پس بر مادهٔ که بباشد دران بماند و خراج آنست که از جملهٔ این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی بدرم حار تبدیل کند بجمع ریم و تفرق اتصال با طن و گاهی چنان ابتدا کنند بلکه ابتدا کند بابتدای ادوام حاده صحیحه که اوقات اربعه او دران متمیز بود و چون فلان بعده امر او نزد منتهی تحول گاه بریم یا بانحذاء اخلاط مخاطبه و صفراویه و سوداویه و غیر آنها و با وجود این بعضی الطباء می را که دران اخلاط باین جنس باشد بابسم دبیلات مخصوص کرده اند و حق این خراج اتمادهٔ غلیظه بود که بطبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و بطریق بخار یا عرق ازان تحلیل گردد و نیز ایضاً ظاهر است که تحلل بذیرد چنانچه در استسقا بلکه باتصال عضو متفرق گرداند بسبب غلظ خود بتفریق ظاهر رود و خلل آن بتفرق ساکن گردد و در اکثر اوراسر تر ظاهر شود و خصوصاً اگر مادهٔ حاد باشد پس آن خراج آغاز بتعفن کند و لحم حوالی خود را بسبب حدت و عفونت خود بوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن ریم تنضیج یابد پس منفجر گردد بافساد و جلدی که بر انست و تاکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار بمنضجی و مفجری و گاهی حاجت آن نیفتد و بهر قدر که خراج را در انتفاخ شدید تر و سراینده تر بود در سرخی دگرمی سخت تر بود غلظ محدث او در حرارت شدید تر و آن در تنضیج و تحلیل و انفجار سریعتر باشد و خصوصاً بلند بلذ صنوبری شکل مثل دل بزرگ و اپچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود آن غلیظ الماده ردی مائل بسوی باطن قلیل الوجع ثقیل الحرکة باشد

ودیر پخته شود وچون سر کند زخم آن گشاده بود واکثر آن باشد که چند جای سر کند وبا خرکی شود و در دی تر از ین آنست که نفخ او بسوی باطن شود و این بعضو که بگذرد آنرا فاسد کند و از ین قبیل ست که بسوی جانبین ممتنع شود و هر عضو قابل آن نیست که در ان خراج حادث شود چنانچه در فصل خروج خراج مادر باب پس اگر در انجا خراج بر اید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث ترین خراجات آنست که بر اطراف عضلهٔ کثیر العصب قوی الحس بر اید که الم او اقوی و بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و بحسب فصل و سن و بعضو و خراج نضج نیابد و مادهٔ که از ان رانست مستحیل بریم گردد و بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر مادهٔ وگاهی در باطن بگشاید بحجب ظاهر نشود بسبب غائر بودن ریم در گوشت و یا غلظ جلد یکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شود بسرعت و گاهی واقف نگردد بحجب جوهر او در غلظ پس بسرعت هم نشود و اگر چه نضج یابد و در رقت پس بسرعت نرم گردد و بحجب لحم کرسیار یا اندک بران باشد اسباب خراج وقوع بسوی ریم استلا و کثرت ماده و فساد آنست و اسباب این اسباب او تخمر در ریاضات ردیه ست و امراضیکه باستفراغ ظاهر بحران کنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و انواع مزاجاتست که آنرا طرمسوس خوانند و آن خراجیست که منفجر شود در زیر و شبیه بلیم جیدیرون آید بعده ازان ریم بارد یگ ظاهر گردد و قسمی از خراجاتست که آنرا تین گویند و آن خراج قرحی ست مستدیر سرسخ که صاحب او زیت خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و بسیش خون سودا وی کثیر المقدار ست که طبا بغلبهٔ بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع و ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس تمدد مفرط ست **دلائل** نضج کامل مادهٔ خراج پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن از ریر انگشت و قلت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اثر فارش در او

احکام ریم

بدانکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت ست و هموار ی قوام دلالت کند بر انکه طبیعت در بر فعل مستوی و متصرف تمام کرده و آنرا نیک پخته و ریم متفق الافعال از قوت ماضمه ست فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید بودن او از عفونت قویست و ریم ردی آنست که بد بو باشد دال بر عفونت که آن ضد نضج ست و دلالت بر اشتداد حرارت غریبی و عصیان مادهٔ از قبول نضج متساوی کند و چون ریم مختلف الاجزا دلالت کند بر اختلاف اجزای مادهٔ که از ان حاصل شود و آنرا لابد ست از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ مادهٔ و دیر و یا تیز بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم صدوع حرارت غریبی در ان در زمان متطاول مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحالهٔ بنوع دیگر مسمی گردد خراجی که جمع شود در ان مبائن گردد از اجزای عضو که با هم متصل بود حتی که فیما بین آنها فضائی پیدا شود و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا غیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فالغونی مفرد و یا فالغونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نزد تولد مادهٔ در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که در ان فضا پیدا شود و در ان آن مادهٔ جمع گردد و آن مادهٔ اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند بانواع مختلفهٔ متغیر گردد و در ان جسام شبیه بسنگ و در دی زیت و در دی شراب و غیره کدر و دیر مسطور شود و اگر خراج که جمع گردد اگر در باطن بدن باشد لابد یا از اعضای معونهٔ و دشوار ست و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود بدانچه محس او را کاوند یا از خاص ملمس او چون بران عمر کشند و گاهی جای عمر خراجاتی که جمع گردد مختلف بود بحسب نوع رطوبتی که در ان مجتمع شود مثل رطوبت رقیق در یم و خلط لزج مخاطی و عبیط و دم و علقه و هر واحد ازین بجمیع عمر مدرک گردد مؤلف خلاصهٔ التجارب مینویسد که هر خراجیکه بدید آید و باز گردد و نکو نباشد و هر خراج که بر محلها گوشت دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن گشاده تر شود اولی بود جهت تمام آمدن مادهٔ مرض مقدم و هر خراجیکه بعضو بهتر باشد وزود تر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بارد دهند اگر خراج در اطراف بود و الا مغنی از قی نباشد قی بهتر از مسهل نوشته اند و از ادویه که ملوث نماید طبیعت را پرهیز کنند و بتقویت قوت پردازند و نضج و جمع شدن ریم تصفید بمنضجات خفیفه که در ان با وجود حرارت تغریه نیز باشد مثل خطمی و بزر کتان و تمیر دانجیر نشاسته و موم و زیت و کندر و عفران نمایند و نطول آب گرم سازند و نضج ظهور علامات نضج و نرمی ورم اگر از خود نشگافد فاد انفجار او بادویهٔ مفجره اولی ست

والا تنگاف دهند واسپغ دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعد از پنج کنند و بملهم مدمل مرتب با مثل مقدار آب و تتیای کرمانی وگلنار ماز و دوم الاخوین المزروت مندمل سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که چون خراج بجمع رسیم ابتدا کند باید که از نظر کنند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بران طبع در سیع او از بودن ریم باشد استعمال تشیاتی تحلل کند و اگر طبع در تحلیل ماده ناشد تشیاتی قبیحه استعمال نماید و چیزها که در تحلیل او در منع او از ریم استعمال کرده میشود آن ضماد معمول از نان گندم هست چون طبیخ او بکمتر نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ بالطبیخ انجر خشک پس اگر باو جود استعمال این اشیا جایگاه موضع متمدد شدید باشد بران شرط غیر عمیق رسیده بعده بران ضماد یکه دران آرد جو مطبوخ افته نهند و اگر نه بینند که درم کمتر از انچه باید تحلیل میشود باشند که آن محتاج تحلیل بیشتر ازین مقدار ست پس با نجیر او دیگر تحلیل آنها بیشتر باشد مثل زوفا و پودینه کوبی و نمک بیزند و اگر بینند که درم مثل بصلابت کرده باضماد بیخ قطار الحمار و بیه لبط و مالکیان بیخ خطمی آمیزند و اگر تحلیل او طبع نباشد او گلا اشیای مسکن مع جمع مثل قرطم و طرخ مول بعقب انگور استعمال کنند بعد ازان اشیای مجمعه اند نطول آب بگیرم روغن و ضماد مرتب از آرد گندم مرآب زیت با حتدال بخته استعمال نمایند و چون ریم کامل گردد خراج ایشگافند پس ایلا با شیا نیکه تنقیه و غسل نمایند مثل مالعسل علاج کنند بعد ازان بحسب ملاحظه حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد اگر زخم سیار زخم حار باشد باید که در علاج جنبش هم کمی که تجفیف نماید بغیر سوزش و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب بشیر خشت استعمال نمایند یوحنی مینویسد کرا ما استه افات و انچه بدان علاج او ادرام دراوائل آن نمانند مگر آنکه خون جوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کردیم و چنانچه جوال الوان خلطی میکند پس مریست که دران خراج حار او ادرام حار یا غیر خراجیه مشترکست و از تدبیر یکه بدان مخصوصست آن تحلیل ماده ایست که دران جمع نشود و این بردو وجهیست یکی از ان بیه جاری بر صوابست چون مرض بسیار خارج از معتاد نباشد و آنست که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود مجاوز از معتاد و خوف استعجال امر در انتظار ربع انضاج ندران باشد و یا اشتد که قوت با نضاج چه لازم آن دفع نکند و اگر تدبیر انضاج کنند آن مؤدی بتاثیر غیر انضاج خواهد شد پس از تنگاف چاره نباشد مع احتیاط در رسیدن آهن با عضای کریمه قریب خراج که در مس جدید بدان خطرست و همچنین هرگاه معلوم گردد که ماده چنان غلیظ ست که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل ست که نضج نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن بسبب قلت خود احالهٔ ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصلهٔ آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج یا دویه منضجه یا مضغه کنند بعید نبود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کنند و منضجه حرارت ضعیف را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو اعانت نمایند پس در امثال این امور لابست از شرط فائر و تنگاف عمیق بعده عقب آن او دیه که در غایت تحلیل و تجفیف باشند بکار برند و واجبست که تنگاف و شرط در طول لیف عضو عضو باشد مگر آنکه اراده ابطلان فعل آن عضو از خوف وقوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم ماند از انچه خوف بود و اگر شرط طول لیف یا طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیر بغل و کنج ران که بعرض واقع ست و همچنین اگر طول لیف با چیزها ئی که ممکنست یا نه میشود مگر در اعضای مخصوصه مثل پشانی و زیر یک عضو تنگاف داده و شرط زده و چیزیکه دران تنگ باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن بآب و عسل یا آب بتراب یا بسرکه ممزوج بشویند پس اگر مرهم والتهاب بعد تنگاف استمداد نماید بعد مس مقشر شاد کنند و اگر احتیاج باشد ملهمان و مرهم استعمال نمایند و بداند که اینگونه تنگاف مولد زرداب و چرک ناصورست و لیکن چون ازان تنگاری شاد چاره نیست دیده آنست که بران اصرار کنند تا آنگاه موضع یعنی قلیل العضب و عرق تنقیح یابد و بداند که خراج صنوبری مرتفع تیز سر محتاج بتنگاف قبل نضج است و اگر نه بیان بود

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب ست که حرارت او دیه منضجه او قریب از حرارت بدن باشد و آنرا اندک تغیر بود و ازین راول درجات نطول آب بگیرم ست و تضمید آرد گندم با چوگندم مخلوط دیرین بهتر ست نان آب زیت یا بهوم و زعفران و دقاق کندر و زفت بروغن گل یا بیه خشتر بروغن خطمی و بزرکتان و الصاق ضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با بعضی ازین و خصوصا چون دران زوفا و صعتری داخل کنند یا با بیکه دران این هر دو با ندک نمک پخته باشند سیا میزند و گاهی دران پیه یا روغن زیاده کرده میشود و قوت ازین حرف با علک البطم ست و آو دیه مرکبه از موز و سعد و قشه و مرداسنگ در اتیاخ و صمغ و مصطکی در زفتهای طبیخ بیخ قطار الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بروغن بید انجیر مرهم وخصوصاً چون نرهم رامذیت بگذارند وهمچنین دیونوس ومرهم باسلیقون وانزبتر اردیدرین بابچه ای سنگ تراشیده باشق بهمت که بران نهند تا آنکه از خود بیفتد

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود وباوجود نضج امید انفجار او نباشد وزنزدیک آن وقت واو تار وعصب باشد پس واجبست که شگاف دهند وشدیدترین آنست که وسیب مفاصل باشد وبرای شگاف موضع ریم را بجویند وجهد کنند که شگاف باسفل واقع شود اگر آنکه ممکن نبود واگر بزخراج سمین باشد بقدر یکدرم ازان برآید بشگاف فند ناسمین بسوای خود ملتزق نگردد واگر موضع خراج خفیف باشد جلد آنرا در طول بشگافند وبدانند جائیکه دران ریم باشد بس ظاهر شود وخصوصاً چون بانگشت بجنبانند ولاحظ بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از بخش مندفع میشود وموضع ریم ظاهر گردد از نیل رنگ وابسفیدی ونا که نضج نیابد مائل بسرخی باشد وجای سرخی بزردی وسبزی بود اگر ریم جید نباشد ومعتمد لمس ست نه بصر لیکن ابصر معین او بود وواجبست که در شق خطوط طبیعی را ازچپ ناراست نکنند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیف آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر روا فتد بلکه این محتاج آنست که مخالفت چنین نمایند واما در مثل بن ران واجبست که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند وچون خراج اشگافتند واخراج نمودند چیزی را که اندانست باید که مبادرت بالصاق جلد بلحم نکنند تا خشک مثل خرق وصلب نگردد وچنان شود که ملتصق نگردد ودران جای نقاحات شود که آن همواره متسلی گردد مثل خراج اول عود کند وهر قدر که پاک کنند باز متسلی گردد ودر حقیقت از بخش تا صور شود وقبل از آنکه الزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند واگر حاجت آید که بر سر سیل خرقی گذارند پنبه در ان داخل کنند ودران پاک کنند وبخارند پس الزاق او نمایند وبعصابه ببندند بنحویکه در رباط کموف وقروح غائره مذکور گردد وصواب چنین باشد وواجبست که در شگافتن رعایت مشرطی کردیم مرعی دارند بعده شگاف از تنضیج نرموضع ولحیم تر وبعید تر از عروق وشرایین اقتدار نمایند وبدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه اطبای گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شگاف نمایند یا راستی بیخ نبات شعر واگر در موضع چشم باشد مؤدی به مشابه وضع چشم واگر در بینی عارض شود مستوی بقدر طول بینی واگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال وکجی او بسوی اسفل بود واگر در فکین وپس گوش باشد مستوی هلالی طول واگر در ساعد ومرفق وبازو واگشت ودران وساق باشد همدر طول وهمچنین در عضل شکم وپشت ودر کنج ران وفخل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کنند تا ناصور نگردد واگر قریب ران یعنی در سرین باشد مستدیر مؤدی وهمچنین اگر قریب مقعد باشد در پهلو واضلاع بورب واضلاع هلالی مشکل مقرن[1] واما در خصیه وقضیب مستوی در طول بشگافند مدام حریص باشند بانکه شگاف متابع مشکل کیانی باشد اگر چه قدرت بران باشد وحفظ از مسیدن او بعصب کنند وایضاً واجبست که مدام تفقد وضع لحم موضع ولیف عضله نمایند زیرا که ما حرهیس تیم برا نکه شگاف باستماع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود ولیکن موضع التحام وغیر عرضی باشد لیکن در هر حال امکان نمایند که شیران یا گرگ یا غیر آنها عصبیا لیه عضله قطع نشود

شگاف بجهت خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کند پس شگاف در موضع نمایند اگر بزرگ باشد شگاف بین مرهم بندند بعد از گشت سبابه چپ در ان داخل کنند وآنرا بشگافند بنحویکه تا بسر او منتهی گردد بعده ایضاً در شگاف ثانی فاصل نمایند وعلی هذا حتی که بران آید واگر خراج را صفح مستقبل باشد وممکن بود اخراج چیزیکه دران باشد شگاف دران موضع دهند واگر مستدیر باشد وارا سکلی او را که اندران باشد از یک شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در دو یا سه موضع نمایند بقدریکه بدانند که هر چه دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند بعضی گفته اند که اخراج خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب استخوان یا عشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او عجلت کنیم الکریم چیزی را از اعضا فاسد نکند مگر دیگر که آن چیز قیمت یک یا چند اعضا نباشد پس اگر امید باشد که آن خراج بخود بشگاف نیفتد نیز همچنان اگر امید باشد که آب او در دو یا سه مفجره گشاید بمساسکه آلات دو یا سه مفجره دران یافته شود که قائم مقام شگاف باشد بسیار باشد که جلد را بشگافند ویا از کنار آن هر دو مفجره نشنند تا که خالص قرباشد وتا مداخلت سلیمه که دران سیار دراست نباشد مثل آنرا آب گرم نضج وانفجار نمایند واما خراجات مفضا از ان ضرر شدید یا به سبب آنکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید وچون بینند که خراج مداوا بآب گرم اصلاح داده پس فی الفور بخود رو کنند

مفجرات ظاهری

بدانکه تضمید تخم نرگس سرخ ورم صعب را بنشاند وخصوصاً با آب عسل وروغن سوسن مالش داده یا تخم بابونج بسیار پخته مسحوق سرشته با زفت خشک بکوفته با نبوره عسل یا مرهم او با سوس

[1] مقرن

وبیگیزند موم مرد اسپاغ مرد و مغز گاو مرد واصد کبوتر نفت مشک عسل مرد واحد نیم رطل نرگس را سه اوقیه زیت قدر کفایت دو دوام الثوم سیار نیکوست و بیگیزند اشق مقشر چهار مثقال الکبر چاکبریت زرد سه طرون سه جزو ازانچه هم سازند و آنچه تر به کرده ایم نیست که بگیزند مغز پنبه بلا بوجوز بیدمشک پخته و پیاز پخته و خرول مرسگوش مرتروازان ضماد سازند پس بر عضو بگذارند و ایضاً داخلیون در لعاب خرد گل گرا خته و صابون با نجیر پرشته و آرد ویه بفجره قائم مقام نگان اینست که مرهم مرتب الاصل بلادر و زفت رطب مساوی برانش جمع کرده بر خراج تا نیم روز دارند پس آنرا بگذاند و ایضاً انچه قوی تیست بگیزند اشنجار و آبک آب نارسیده پس در آب چندانکه آبدیسر اید بیندند و جوش دهند تا او صاف نماینده و درین آب سه بار تکرار اشنجار و آبک نمایند پس بگیزند و زفت بر نگ نفته گردد و بگیزند زین نگ اعلی و چهارم حصه او نوشادر در لعاب حرف و شیره عسل بلادر آمیخته استعمال کنند و یا بگیزند زراوند و سلیمه یا زیت که آمیخته با زفت طلایم کمال نمایند تا بمثل گل گردد پس مرهم سازند و نهاده نمایند خصوصاً بون را نخال یا زگین کنجشک یا سرگین بلد داخل کنند و بعضی الجبا کبیج ذکر کرده اند و ازادویه محلله بر دوای حار محلل را بر عضو دیر کار دند و مرتبه تکرار نمایند مع تخفیف عضو و تخلی او بکلیات فاعل آن از پخ دوران رطوبت حار باشد و بقدر کار تحلیل شود تکرار وضع دواو تمکید کم کنند و احتیاج نکند تدبیر شد ادویه ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او نرم شود اگر سپید گردد و ریم منجمد نگردد پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویه ملینه تنها واجبست و ادویه ملینه ریم ادویه محللا آنست مثل بوره و خرول و سرگین طیور و زرنیخ و آبک و قرطاسا و بثل کنند و علک البطم و مصطکی و دبق آمیزند با سرکه و زوجت کمنه جمع کنند و دوام مرتب شود و دوام مرتب با قوان قوی و دوام مرتب از ما قر قرحا و مویز بج و بلوط بعسل مقبل هر دو اصد از بن موضع را با آب گرم صاف کنند و دوای مار قشیثا و سنجه آن اینست بگیزند تخم بارشیشا دوا زده درم اشق مثل او آرد با غلا شش درم و در اسپاغ رطب آمیخته بر جلا طوخ سازند و بریسم بندند و بگذارند تا آنگاه که خود بیفتد و باید که قوی المزاج استعمال کنند که آن زود خشک گردد و آب دوای مرتب از نوشادر بگیزند نوشادر یکجزو و بابزرد بیجزو مرداسنگ یکجزو و ثلث جزو و زیت کمنه یکجزو و دو ثلث جزو از ان بطوخ سازند چون بیفتد و نقیع نکنند اصتیاج بشگاف یا داغ افتد چنانچه سابق ذکر دیم **جرجانی** گوید که اول استفراغ باید کرد و داده را بجانب مخالف جذب نمایند چنانچه در علاج حار دام علوم شد و لیکن صاحب باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف بازنگردد و بعد ازان تدبیر زائیدن ماده باید کرد و حفظ قوت باغذیه مستوده کنند و دوای مرتب انعاقر قرحا و غیره و کذا دوا مرتب از نوشادر با قی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید از بیرون طلا کنند بهر دو در قول بوعلی گذشت و کذا و گیر تدابیر **ابن الیاس** گوید که در اول امر فصد و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند بعد ازان تنقیه بدن و استفراغ مادهٔ محتقنه آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش مقشر با دام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از غلظ موجب او نمایند و نزدیج تمهید بمنضجات کنند پس بشگافند **مجوسی** گوید هر که تصمید خرد بخیرای مطبوخ بارزن گا و کند نضج نیک نماید و ایضاً انجیر بروغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم بنجیر و کنجد هر یک سوده با آب سرشته بخراج چسپانند پس اگر ورم عسر النضج معلوم شود چقندر مطبوخ بروغن گاو گرم ضماد کنند و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج دهد و بهمین مثال تدبیر سائر اورام که محتوی بر سواد باشند و آنرا البطا نامند جاری میشود و حضرت گوید که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین آن نماید و استادمن گفته که چون صاحبان اورام را ببینند که از اورام ایشان ریم میکند پس بگذارند تا هر چه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده شود و ریم جمع گردد و چون ببینند که ریم نمیکند بلکه تحلیل شدن گرفت پس پرهیز کنند و بدپرهیزی نکنند تا ماده زیاده نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضاً گفته که کثرت شوربا ها و سموما ی تر در قروح نکند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یکبار بکلام متوسط باشد و ایضاً گوید که استعمال مسهل بعد انضاج ورم یا اراده انقی ضعیف است پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد بحقنه لین تلین نمایند نه با دویه مسهله بهاء الدین مینویسد که بعد تنقیه پرداند ماده مشغول شوند و چنان عادت کنند که عرض دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج بهمین نشود و جای بسیار پخته خراب نکند و میانگاه و محل برادهٔ خراج را سعی باید کرد تا زود تر پخته شود و در اثنا راه ادویه با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد ازان منضج بغیر راضع بکار برند و اگر ورم بعد تنقیه مداومت حب الشفا یا حافظ الصحتی نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آنرا منع کند و قوت را نگاهدارد و الورم را کم سازد و صاحب آنرا زان آگاهی نباشد بهبود

نسخهٔ دوای قاروره شناسی

نسخهٔ دوای مار قشیثا

نسخهٔ دوای مسهل بعد انضاج ورم

نسخهٔ دوای مسهل بعد انضاج ورم

بلکه واجب باشد وگاه باشد که مادهٔ غالب پخته باشد در محل علت وجای آن وصلاح پرانیدن آنجا شد اگر لختی صبر پاکی آنرا شرط زند چنانچه در جراحات میکنند تا اندک مادهٔ آن بی جذب دفع گردد آنگاه مراهم محلله نسند مناسب بود وزلو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید وآنجا که محل علت از زنگ مقرز نگردد جز زالو انداختن دوستکاری چاره نباشد وتحفی نماند که خراج بحقیقت از اصناف ظاهری نیست ومراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف واسباب سابقه وبادیه وغیره مذکور شد جملهٔ ابادستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت واینجا اهتمام در پرانیدن بیشتر باید کرد وآنجا اهتمام در تحلیل وعلامی راتب گرفت حضرت استاد ابراز نامشتا حب الشفا داب معصور انار دادند ونیم شب عرق آمد وخراج برساق او ظاهر شد وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند وآن بلخه بزرگ تر شد چنانچه در ساعت بقوی مقدار نیم آماز مجوزی بر آبله وتکرار تر بابه ستور کردند در ساعتی دیگر بیفتاد خونی چرکین بسیار بیرون آمد وبهبود عارض لایل شد وآن احت را بهم اصلاح فرمودند

دمل

وآن بثره بزرگ صنوبری شکل وداکثر وملم در ابتدا بود واین نیز از جنس خراجات ست وابتدای خراج بود ومادهٔ آن خون حادست که بآن رطوبت غلیظ فاسد آمیزد تولد او از زیادت هضم وازحرکات وریاضات وجماع وسواری وکثرت حمام بر استلاء خصوص مردم فربه را واکثر اوقات یبوست خون مثل گوشت وشیرینی وایضاً عدم جماع بسبب تو فر ماده باشد ودلیل بر ابدان دملها مانند بخراج بود وبدترین دمل آنست که غائر تر باشد وبقول طبری علت او یا از کیفیت باشد یا از کمیت پس اگر از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد وخون را فاسد کند واز فساد آن کیفیت حاده پیدا شود ورگ متحمل آن گردد ومیان جلد ولحم افتد ودمل حادث گردد وگاهی عمیق شود واگر از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد واز مقدار خود غلیظ شود واگر مقدار غذا بیفزاید وعروق ممتلی گردد واحتمال دارد که دمل بسوی عضو افتد واین نوع عمیق کم شود وسلیم ست وبقول نجمندی دمل که در عانه افتد مذر بصحت باشد ولقراط گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یازدهم تب کند آن ببا شد علاج ماند ظاهری علاج آن نمایند ومبردات خصوصاً مبخوش ومصفیات خون بنوشند وتقلیل غذا وترک لحوم وحلویات وشراب کنند وایضاً از روز اول تا سه روز دروادعات مثل صندل وخولفل واسپغول بگلاب بر هم زده وبمانند آن ضماد کنند وبرگ نیم دراب پخته بران بستن برای تحلیل وانضاج مادهٔ نافع بود وبجز برگ نیم بارگ سپستان نیز محلل ولرام ست وهمچنین برگ پیوتن در برگ عباسی بهمگرم کرده بستن مفید ست وچون آرد جوبرا در حبرات بیزند وآنرا بمانند ریوند چینی سوده آمیزند وطلا نمایند در پختن ارام نهایت سود مند ومعمولست وتخم کنوچه وتخم ریحان دکذا انجیر زرد در شیر وعسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می پراند وهمچنین ضماد آرد گندم با مانک بورق ودرونغ بزکتان واگر بعد پختن مازخود منظر نشود برگ نیم وسنک هر دو را باساییده بران نهند وخمیر ترش در شیر گاو بجوشانند وتخم کنوچه وآهک آب نارسیده در زردی بیضه وعسل حل کرده ضماد کردن نیز مفجر قویست ویا آهن بشگافند وبعد بر ابدان ریم بهم رساند مجرب

از گلند دوم الاخرین وماند واقلیمیای فضه بموم ودرونغ علاج نمایند واگر قرحهٔ طرب پر چرک ویا سیلان زرداب باشد در دورات مثل دزدورات مذکور ازگلنا ومرصوص زرد چوب سوخته داسرخ وخولفل سوخته وکات سفید بکار برند وکسی را که هر سال دمل برآید تنقیهٔ بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان واکله وجذام ایمن ماند ذکر ادویهٔ یونانیه نافع دمامیل اگر بازدی سبز هفت عدد در نگذ صاحب دمامیل بجوند صحت یابد وازمجربات مکرره سودیه ایست وضماد نصف برون وشمل یا موم زرد برای نضج دمل نیز مجرب اوست وکذا تخم آرد گندم وکذا شجرهٔ ابی مالک وکذا گندم خایسیده روزه دارد وکذا کنجد بریان کرده ترتیب بسوختن رسد بارگ چقندر وکذا موم ودرونغ بوتن زرد وکذا چکنی دنبه کوفته برای صلب هر واحد بر نضج آن مجرب اوست وبستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای دمل در تحلیل وتسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته وضماد علک البطم بسرکه سوده یا بموم زرد آمیخته وکذا تخم خطمی وبرگ وبیخ آن تنها یا با شراب پخته وکذا زیت وسنک با عسل ویا بموم بنفشه وکذا تخم انجره کوفته با آب دهن روزه دار سرشته وکذا قرد با سرکه وکذا اصل السوس کوفته پخته وکذا رب السوس وکذا پیاز کبیر تنها یا بریان کرده سوده ودرونغ خیری آمیخته ویا عسل ورسنه وکذا چرک چراغدان وکذا بیخ قثاء الحمار مثل الاصبع بطم ویا پیه بز وکذا لعصارهٔ قثاء الحمار وصمغ عربی وکذا انجیر در شراب پخته ویا مطبوخ با برسیاوشان ودلفران وکذا مقل وزعفران وکذا ابورق وعلک البطم وکذا میعهٔ یا لبسه مخلوط بادویهٔ دمامیل یا میعهٔ سائک وکذا ذوق با شیر یا لمنا صفه پخته سوده وکذا موز واگیر مساوی وکذا آرد باقلا وآرد علبه بهموزن وکذا خردل کوفته لبسر اکبه سرشته وکذا زرنیخ سرخ وپیه بز وکذا آرد جو در حرف

سلح زرنیخ سرخ وروغن زیتون بهم سوده گرداگرد دمل طلا نمایند وچون بخشکد دیگر بار طلا کنند تا دمل بشکافد

گرداگرد دمل بصابون سوده وبرگ انجیر طلا کنند تا دمل بشکافد

بدین مضمون مستعمل است بشکافد

وسرکه وکذا آرد جو وپوست بیخ کبر وکذا انجیر خام وفطران وکذا کبریت وعسل وپیاز سرکوفته وکذا عصاره گندنا با نمک وکذا بزر کتان شویم وسرگین کبوتر وکذا زعفران المسک بسرکه وعسل گداخته وکذا زوفای رطب وکذا گل زوفا وآن خراست وکذا اموم زرد وروغن کنجد وآب چغندر وکذا استقودونیا بعسل وزیت وکذا برنج سوده پخته وکذا پیه بقر با نمک آمیخته وکذا زباد هر واحده منضج ومفجر دامیل وخراجاتست **وشرب** شقایق النعمان منع خروج دامیل کثیر وتعدیل مزاج واستفراغ مادهٔ آنها کند وکذا اهلیلهٔ زرد استفراغ مادهٔ دامیل نماید وکذا انزروت که منضج ست وضماد آن نیز وکذا رخام هر روز یکمثقال العسل بر ناشتا سه روز متوالی مزیل دامیل صعب ست **واکل** ریباس بکثرت نافع صدوث دامیل ست وکذا آشخیکه بران دمل کثرت نماید وکلیه عمل نخورد پس خلف کند که بعد ازین کلیه دیگر نخواهم خورد جمله دامیل ازان دور شود **وضماد** کندش وآرد جو وشراب کهنه را بتدا تحلیل دمل کند وکذا ابوغست بیخ کبر محل اورام خبیثه است وکذا آب کشنیز سبز وآرد باقلا را بتدا تحلیل دامیل وخراجات کند وکذا بیخ درخت گل سرخ **دوا** روز یکه دمل ظاهر شود آب روغن کنجد یا بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند زیاده نیکند وهیچ نمی پذیرد **ایضاً** که درمنضج وتفجر دامیل مجرب وعجیب ست تخم کتان طبیه مساوی کوفته در آب بپزند وقدری قمنه حل کرده فرود آرند وضماد کنند **ایضاً** که دمل وسائر اورام را منضج دهد جلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته با آب وشیر بپزند وکمر ضماد نمایند **ضماد منضج** که در دامیل واورام صلبه وخراجات از عجوبات واد حکیم علی بخاست از زروت تخم مرو کتیرا خسته تمر هندی مغز تخم هیدا انجیر تخم کتان هر یک یکجزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر ماده گاو بپزند تا مهر شود پس زرده تخم مرغ یکعدد زنبه گاو ویکتوله صابون عراقی یکتوله داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند ودر نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان وروغن گل وروغن بابونه عوض زنبه گاو ودو صابون ست ونوشته اند اگر صلابت دمل زیاده باشد بزر کتان آرد حلبه بابونه کلیل الملک زوفای خشک برگ چغندر گل خطمی مقل از هر یک یکجزو داخل کنند وبجای روغن گل روغن سپند انجیر نمایند واگر بسیار سخت باشد مغز خب السلاطین ربع جزو داخل کنند وچون نضج یافته باشد وبسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی درسرگین کبوتر درسرگین بز از هر یک جزوی آب زنبه گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند واگر این هم منفجر نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز ماده صلبه می برآرد **ضماد مفجر** که در دمل دامیل یکشاید خمیر نان سه جزو دو برهٔ ارمنی نمکسا سرگین کبوتر سرگین خر دس هر یک یکجزو با هم سرشته ضماد کنند **طلا** مفجر دامیل ومجرب بسعیدیل وسریع الاثرست وکار نشسته مینماید آب آب نادیه پوست بیخ درخت ذات الذنب که بهندی بڑه گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی بآب ساییده بر دمل بوضعیکه دانمودن خواهند بگذارند **مرهم شمانیه** که جهت منضج دامیل وخراجات از عجوبات است کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سرشش هر چه گل خطمی از هر یک مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیکوگرم استعمال نمایند **مرهم جهت** پر کردن زخم دمل وغیره معمول روغن کنجد چهار دام داغ کرده سیندور یکدانگ انداخته بسوزانند تا یکه سیاه شود پس سوم سفیده دو درم انداز ند بعده سنگ بصری مرد اسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند در نسخه دیگر نیله تو تیا هم یکماشه عوض سنگ بصریست **ذکر ادویهٔ مفیده دمل** گوند هیول دراب حل کرده بر آتش بپزند وبرپارچه طلا کرده بردمل بچسپانند نوبتا استعمال سه مرتبه زسد که دمل وخیار ک دفع گردد وبهترین ادویه ست **دیگر** محلل ودرهم ومسکن ورودست اجزاین بار یک ساییده در آب لیمو واگر نباشد در سرکه بپزند دیگرم بر دردم گذارند **دیگر** اسگند نا گوری در آب ساییده هر روز دوبار طلا کنند **دیگر** از بیاض استاوی مرهم پوست اریطه تخم دو درکرده بار یک بسایند وبرچه بپزند نموده بر دمل چسپانند وضماد اکاس پیل گوارخام ساییده نیز برای دمل دیگر اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خسته انبه آب ساییده نیگرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار جدوار میکند **دیگر** که در دمل را تحلیل کند پوست بیخ ارنده بیخ بسکپیره وسونف ساییده نیگرم طلا سازند وبستن برگ هتورهٔ سیاه نیگرم وکذا برگ سرس وکذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیگرم بر دردم نیز محلل ست **دیگر** بسکپیره کچلو کالی زیری مرچ برگ نیم زسبی برابر آب ساییده طلا نماید **دیگر** که در دمل را در ابتدا فرو نشاند وبعد از ان نضج دهد وبکشاید وکشاده را از ریم وچرک پاک کند وخشک گرداند بالجمله را وع منضج مفجر دمل ست وبعد یل گوگل مین بهل هر دو بار یک ساییده بر پارچه نهاده بچسپانند وضماد بیخ بسکپیره آب ساییده نیگرم همین عمل دارد وعجیب النفع ست **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهمنیه وایلوه وآنب بلدی هر سه را بار یک ساییده در آب لیمو با آتش نرم بپزند وبچولی بگردانند تا ماسته سرشش شود فرود آورده بدار نرد طلا می نموده باشند **دیگر** برگ گولر با آرد جو ضماد کردن محلل ست وکذا کاپنبل گچرو زنجبیل کشنیز هر یک یکدرجزو بسر

سایبده گرم گرده دیگر گرم را بسرشاند پوست پیپل سایبده ضماد نمایند و یا تخم تمهندی کوفته را بسرکه یا سرکه عسل دیگر برگ کنگنی برگ تمهندی بیخ عوش داده سایبده بالای دوم بندند در یکروز پخته کند دیگر برگ سداگلاب برگ نیم برگ انار برگ سپستان توتیا سوخته در یا بیه پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعد بر آورده دیگر گرم بر دمل بندند و برای سرعت نضج پیاز پخته داخل نمایند و دیگر برگ سرو دال مونگ پیخال کبوتر بر سه سایبده دیگرم بندند که منضج گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در اب پخته ضماد کردن همین عمل دارد دیگر گوند سمجه تر سیاه کهنه بر سه دار و ۲۰ گیو بند که مثل سجون شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بطیا سید انجیر یا برگ پیپل گرم کرده ببندند که برای گشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تمام ست بدر قرحها و تنگ زیبی نیز ضماد این کثیر المنفعت ست دیگر برای دفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس اجوا مین هر واحد یکدرام آهن کهنه دو ماشه نمک شش ماشه همه را در لوبیا پخته نیگرم ضماد نمایند و دیگر سیده لکڑی گوگل سماگ در اب سایبده بر یا چه طلا کرده بر دوم چسپانند ضماد کردن انفجار دمل تو تیا ست تخم سرس مین پیپل زنگار هر واحد نه ماشه یونه یعنی پانزده گرم هر یک یکتولہ ایلیه تخم جلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته بشراب تند آمیخته نیگرم ضماد نمایند ایضاً صابون روغن حیوانی مقل مین پیپل سایبده بر یا چه طلا کرده نیگرم بچسپانند ایضاً برای کشادن دمل چونه آب زیده در صابون آمیخته در یکروز سه چهار بار طلا نمایند و ببندند ایضاً جمال گوته سنگ نارجیل یا ریک سایبده بر دمل گذارند زود بکشاید ایضاً مفرح تخم تمهندی پنج مثقال کوبند و چرک چراغ نیم مثقالی در آب گرم نگداز ند و با هم آمیخته نیگرم بندند ایضاً منضج و محلل اوام صندوار نخیل پوست کالیسر فلفل سیاه کالی زیری مساوی کوفته بیخته در اب گرم آمیخته بهم زنند و بر آتش پخته ضماد کنند ایضاً منضج و مفرح نال مکمانه با بٹنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری کهنه بپزند و بر پارچه مالیده بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز ایضاً آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرو هم برابر بسرکه و آب پخته بردم دمل ضماد کنند مجرب ست و مسکن درد ایضاً کف مغز دام دود امیل ست گل مصطکی پوست قلقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ کیکوار پنه نرم تا یقوام آرد بر برگ پهل انجیر چسپان کرده ببندند و بعد یکشبانه روز تبدیل نمایند دوای مفرح چونه تکی آب نارسیده یک پهلوی بیخ نیم پهلوی خاکستر پوست درخت پیپل نیم سیر شاهی با آب خمیر نموده استعمال نمایند باین طور که اگر دمل یا دردی دیگر یافته شود و جای نشستر دون نباشد اندکی ازین دوا بر سر آن گذارند تا خشک شود بعد بپارچه درشت مالیده بران عصابه ببندند که در یکپاس باشگافد و گر بر بواسیر کاز مقعد برامده باشد ازپارچه درشت اندک خاریده بمالند چون خشک شود بر دارند و هر روزی سه چهار مرتبه همچنان زدوده بر دارند و باز همین طور بمالند بطرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد مکرر بمالند طلا نمایند آبش جاری ساخته بطرف نماید جهیری معمول الصبای هندکه در پختن اوام شرشام دارد آرد جو بریخ یا آرد جوار چهار دام در یک آنار خرات یا دو نخ بطور فرنی بپزند تا غلیظ گردد بر بندند و اگر تو تیز خواهند آرد جلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ایلیه سوده نیم دام اضافه نموده بدستور بپزند بعد آرند و گاهی بشکر کوسفند سوده درین پخته بعل آورده م و سیع الاثر یافته داخل نمودن دیگر اده ویه منحصر برای طبیب ست مرهم مجرب برای پنا نیدن دمل زفت روغن زنگار اجوا بن بزرکتان جلبه را بتیخ بهروزه جوز القی مقل مرکی توتیای هندی زنجبیل بونه یعنی شیر پلشیر زنجبیر شیر الاله اده ویه را کوفته بیخته در شیر یا سایبده م و روغن الگداخته مرهم سازند مرهم رال که برای زخم دامیل مجرب رال بست و پنج مثقال سنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نشادر توته یکدرم سیندور هر چهار دام مرداسنگ هشت درم سایبده موم پنجاه مثقال بر دو من کنجد بنقاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که چون دمل ظاهر شود علاجش تا قریب سه روز علاج اوام باشد بعد ازان بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی بنضج باید و واجب ست که از علاج دمل غافل نشوند زیرا که بسیار باشد که خراج عظیم انجامد و ازین استفراغ بقدر واجب از فصد یا اسهال امین گردانند و چون با دمل ضربان و قاعده اصل باشد از تنضیج چاره نبود پس اعانت بران باستعمال منضجات کنند و تبتلا بکثرت خروج دامیل را اسهال و طلایم کردن جلبه بجمام مستعمل علی الدوام در یابند ازان خلاص نماید و آنرا منضجات او تخم کنوچه کوفته بیخته ست و انجیر و خرد ل و عسل یا انجیر تنها بعسل و گندم خایسده برای انضاج او نیکوست همچنین مویز بیورق سرشته یا انجیر بخورد ل طلا و بر دو من سوسن دوای دمل معروف بدوا از الخمیر دو دوا باین صفت انضاج بر فق کنند روغن گاو یکنیم اوقیه غیر تر ش اوقیه

جراحه کنند **طبری** گوید که علاجش فصد مریض ست و استفراغ خون اندک و انواع صفرا بادویه که مخرج صفرا می صرف باشد مثل سقمونیا و انسنتین و شربت ورد و کمر بعده لزوم مریض بماء الشعیر و حریره حریره بی از نشاسته و شیر نیز و اگر فصل ربیع باشد مالا بعین بروغن بادام نپوشند و غذا از بحمد ماکیان طبیب و باقچه بر ساز ند و مریض جمیع تدبیر او مسلک ترطیب و تعدیل حارت مسلوک نمایند و دائم بر عضو مریض روغن کهنه زرد غن اندک زده ای طبیب نافع باشد بالجمله و اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک بود بسوی بلدی که هوای او بارد و طب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بر لب شیدن آب و باد کش فرش برگ بید خوش سازند و دائم شستن نفتشه و نیلوفر نمایند و هرگاه مریض اراده پیچیدن از شستشو رون آمده خواهد بر موضع روغن بمالد پس آهستگی آنرا بپیچد و علامت خروج و انقضای او ظهور خارش در موضع ست و علامت ابتدای خروج او نیز خارش موضعست و فرق میان اول و دوگفته ست که خارش اول بالم بود و خارش دیگر بالذت باشد پس هرگاه رشته بگسلد بحیله یا بسحال طبیعی موضع آن دهن کشاده ماند از اسفل صلب متر شح بریم متصل گردد یا کلاوسکین خشک ست پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضاً بعد زمانی بشود و منقطع گردد و مادامیکه دهن کشاده باشد و ریم کم نشود رشته در عضو دیگر ظاهر نشود و یقین کنند که در بقیه بدن است و جراحت ملتحم نشود و آنگاه طبیعت آن فضله را تحلیل کند یا رشته از موضع دیگر بیرون نماید و اما چون منقضی گردد در موضع او بوثر باقی ماند علاجش آنست که ترالله یا ریف آنرا بخار ند تا منبسط گردد و از آن خون برآید پس ترک نمایند آن خشکریشه کند و به شود و همچنین اگر چه در ملک جرجان ظاهر میشود علاجش همین ست و بهترین ادویه در معالجه نوشیدن مار ماهین و تطیب بدن باغذیه ست پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او باشربة خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بروغن بسیار باشد **مجوسی** گوید که هرگاه علامات این مرض ظاهر شود جائی از عضو آبله کند و احب بست که ابتدا بتدبیر ترطیب بدن کنند باغذیه محمودة و خوردن محموم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم رجای مرض از خوردن بقول جریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیه غلیظه و حریفه مثل کوامیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و غیر ما و مانند آن پرهیز نماید و صاحب صبر ستر طی هر روز یکدرم سنجد رد و بر موضع بصبر طلا نماید که این از صدرت او منع کند و آنا چون ظاهر شود باید که لطف کنند اگر صاحب والتهاب و تپ باید طبیعت معتدل باشد ابتدا بفصد یا سلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تپ باشد اسهال بماء الفوا خانیدند و با دوی اشیای سبر نده مرطب مانند ماء الشعیر و غیره استعمال کنند و اگر در بدن تپ نباشد و حرارت و رجای خروج رشته بود باید که صاحب در اوقع صبر آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه از ان ظاهر شود آنرا بقطع امر ببندند و بران بپیچند و هر قدر که از ان بیرون آید بران بپیچند و اندک اندک باهستگی بکشند تا منقطع شود و چون بیرون آید در بدن چیزی از ان باقی نماند و این ضماد کنند موم ربع رطل روغن کنجد یک رطل مرداسنگ خاکستری هر یک سه درم بپزند درم موم را در روغن گداخته اورده بدین اندا خته مرهم ساز ند و بر موضع طلا کنند و ایضاً با سپوغل و روغن بنفشه ضماد کنند و اگر رشته بگسلد بر موضع را در طول سوی ناحیه که از ان رشته آمده باشد بشگافتا از بها و که در انجا باشد خالی گردد و در ان روغن زرد و بنیه که نه نهند تا ما بقی آنرا بخورد بعده با دویه ئیست لهم علاج کند **منجدی** گوید که بعد فصد بر حسب مزاج مضجعات فصول خلیطه بنوشانند تا آنکه آثار نضج و قاروره ظاهر شود بعده نقیه مطبوخ افتیمون و حبوب مطبوخات مخرج سودا کنند و اطریفل صغیر مخلوط بسنا و شاهتره آنرا نافعست و هرگاه حادث شود و طبع قابض باشد حقنه لینه با مطبوخ فواکه و بلیلجات قابض نباشد و غذا ماء الشعیر و اش مغز بادام و مهند اگر با آن تپ باشد و الا گوشت طیور فاضله و محلوان خوراند و از گوشتن رشته احتیاط نمایند و قطاعی را دیدم که از انقطاع رشته بعد چهار پنج روز ضماد خاکستری و غیره کرد که آن در ذیل علاج گذشت امامت بر خروج رشته می نماید باقی مهانست که در اقوال سابق مسطور شد **ابن نوح** گوید که آنچه منع حادث او کند انست که طب مخیقون یا قوقایا یا آبن مجون بخورند بگیرند بلیله و بلیله و آمله مذ خجبین و تربد و قنبیل هر واحد یکجو و کوفته بیخته با مثل آن فانید سرشته ده درم از ان بخورند و این مجون را اخاصیتی ست در منع این مرض و ترک محم و شراب البته نکنند و از خوردن بقول و فواکه در بلا دیکه عادت تولد این مرض دران باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب آبله ابتدا کند صبر تا سه روز بخورانند و طلا کنند و چون رشته برآید بقطاسرب بگیرند هر بیخ بعده ضماد کنند و روزی سه بضد و روغن گل بر موضع نمایند **گیلانی** گوید که رود ع و منع رشته از خروج بعد تکون ماده وجهی از وجوه جائز نیست و اصل درمان این علت دوام مسئت یکی حقنه که بزبان از مواد رویه کند از این مرض پدید امیشود دوم تصفیه خون بمسک طب مزاج و حفظ طبیعت بر طوبات عذبه که در ان حدت و لذع و حرافت آن نباشد و ماء الشعیر بنبات با آب خیار استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد و الا ماء الشعیر ساده با قرص و امثال آن بدهند و اش عضو بر غذهای مرطب کنند و هم طلای عضو با طلیه مرطبه و بگیرند نظر الات مرطبه از مشائش مرطبه نزیل حدت ما خلاط مهذب آن

کتابخانه تخصصی تاریخ پزشکی
کتابخانه دیجیتال تاریخ پزشکی ایران

نمایند و مجموع قنبیل سه اوقیه آن نباصبتی ست و مادهٔ آنرا و مدت ده روز مستاصل گرداند و نسوغ آن در قول این نوع گذشت و ضماد مجرب اینست که در سرکهٔ کهنه پیچ بپزند و موضع را بدو غن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ بصر را بکار دارند و بموضع بندند در هر وقت که اشد اجزاء دو معالجات بر موضع علتی مجربست گر یا کمیان این هر دو عمل و صبر مرا فعت و مقابا کیست خاصیت مست و چون رشته بگسلد از ان او جماع شدید و احوال با لکه از ان بر مریض خوف باشد حادث شود لهذا اشارت کرده اند که عضو را که دران رشته بر آید در آب گرم غرق کنند تا جوارت آب بیرون آید بعده با گشت اذکر لاندک دفع کنند و در طبیعت نرفت جذب ست بهر وقت که خواهند استعمال کنند و سر رشته را که از سطح پیدا باشد بسازند و تا گاه بسنبل متب کنند و بیرون آرند و ایضاً بگیرند اشق و سایه بمس سر رشته بران موضع ضماد کنند و این دو دیگر اگر مقرر تعیین نهند نیز نفع بخشد و بعد شگاف و الم عرض رسل مصدر هم حدوده تالیف مرا ستعمال کنند خصوصاً گر سود که استفراغ اده نمایند اگر سود اوی با فد بیش شربت شاهترم بر بایند و بایلهٔ سیاه و مجمر ارمنی و اگر از بلغم قصور بود با غاریقون و بایلهٔ کابلی آمیزند و اقیمونیا و مطبوخ شل مالیکان فربه بشور با های چرب و مربربهٔ بوقتم فیار و سفرجل مکرر دهند میر عوض میدهند که درین زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر تمام و رم رشته همی مالند بعد ازان برگ عشر بستانند در روغن بران مالیده گرم نمایند و بر تمام و رم تکمید کنند بعده شهد بی کرد ای هندی ست معروف با مک سوده با بایل آدمی سرشته قرص سازند بر سوراخ نهاده ببندند از پیچ بیرون می آورد اگر عوض مذکور آرد ماش هندی با مو ثمر چلد ام اگذرو یکبا نک رو اند کی آب سرشته قرص ساخته ببندند بعد باش روغن بکمید بدستور هم نافع بود **مصنف اقتباس** گوید که از اکابر نصد صافن، دیا با سلیق از جانب دیگر گشند و تنقیه بمسلات بلغم و سود ا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و قوع صبر با آب کاسنی سبزه روز و یا هفت روز بدهند که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یکدرم و روز سوم یکدرم و نیم و روز چهارم دو درم و پنجم نیم درم هر روز بکاهند و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح باشکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و مضور دم کند انقطور را در آب شور یا در آبکیکه شب یمانی در نمک طعام و شکر دران جوشانیده باشند بدارند و اضاده و اطلیهٔ الکه ده و نطولات جاذبهٔ منضجه مدر نمایند تا باز بزودی پدید آید آنچا را نشتر شگافته تمام بر آرند و هم اجاز و غیره مندیل سازند و خوردن اطریفل قنبیل علویخان که قاتل بدیان است دیا طریفل باهان منع از حدوث آن میکند و در دفع این مرض عظیم الاثرست **صفت** اطریفل باهان گمیز پوست بلیلهٔ کابلی بست درم پوست بلیلهٔ آملا افتیمون هر یک ده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی زد فاط تلخ هر یک سه درم سانج هندی دو درم اسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم خاریقون نوشادر سوسم یکدرم و نیم درم هر روز چهارم بر دهند پنجم نیم درم هر روز بکاهند و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح باشکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و مضور دم کند انقطور را در آب شور یا در آبکیکه شب یمانی در نمک طعام و شکر دران جوشانیده باشند بدارند و اضاده و اطلیهٔ الکه ده و نطولات جاذبهٔ منضجه مدر نمایند تا باز بزودی پدید آید آنج

برابر پس فقیمالا بصابون آهوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بعد نگردد و دهان آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و هم چنان آن برابر بعد از ابرهم مناسب

ملتیرسا: طریق استعمال منضجات و مسهلات درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر افتیمون صرف بست هر یک درمثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرشک مغز صفل اصفهانی پیستان هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه تمر هندی نرشک هر واحد دو مثقال ادویه را سوای افتیمون شب در آب دور طل خیسانیده صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صفل افتیمون را انداخته بگذارند و جوش دیگر داده فرو آرند و افتیمون را بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده بگنجبین افتیمونی پانزده مثقال داخل کرده بیاشامند در روز دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه یکدانگ هر یک دو مثقال در طبیخ دو جزء بجوشانند و مثقال بعد طبخ اضافه کنند در روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال بفلوس خیار شنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا قوقایا و یا حب صاره بنوشند هر کدام که مناسب باشد بجز اینکه روز چهارم این مسهل اصل کامل جامع بدهند و بطریق مذکور تا دو تنقیح تخم کاسنی گل سرخ هر یک پنج مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب بیخ بم عناب ده دانه پوست بلیله کابلی بلیله سیاه هر یک دو مثقال سپستان بست دانه مویز منقی پانزده مثقال روز اول سوای انزو و بنفشه و بیشتر مثقال صفاهانی و قدری هندی در شک و مغز خربزه سوم و شب لیکن در زمستان افتیمون چهار مثقال و پستان بست دانه کنند و در رصه حل آب شب تر کرده صبح بدستور بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک ده مثقال بر اجزای مسهل ساق افزوده بگنجبین مذکور کرده روغن چینی یکدرم سوده بران پاشیده و خمیر نموده در روز نهم تخم خربزه تخم خیارین هر سه یکدانگ هر یک مغز بادام شیرین شش مثقال بلیله مربی بگلاب شسته با یکدانگ حجر ارمنی مغسول آن مقدار تخم در عرق بید مشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و شب مغز بادام شیرین شش مثقال در روز هفتم تسعیر روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در اثنای حاره اسطوخودوس و قطونا بیرون آن داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویه منضج و مسهل بحسب مزاج و سن مریض موقوف بر رای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان بنجوشانند بسفایج تمر هندی آلو بخارا خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بست عدد جوشانیده صاف کرده در افتیمون گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبر اصل السوس هر یک دو مثقال بفرانید روز سوم فلونیا شنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده بنوشند روز چهارم اسطوخودوس بادرنجبویه گل سرخ هر یک پنج مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال بر ادویه داخل کرده تر بسفید هر یک دو دانگ بگنجبین فاریقون صحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یکدانگ سوده بروغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد بچه به وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و یا ایارج فیقرا فاریقون نرم سفید یونه چینی تربسفید هر یک نیم درم شحم حنظل نیم دانگ سقمونیای شوی یکنیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر الاجر دنیم درم مصطکی مقل ازرق کتیرا تاب هندی هر یک دو نخود بادام شیرین نه دانه شرشت سپستان بست عدد بگلاب حب ساخته بورق طلا سه عدد بچه به وقت خواب فرو برند و صبح روز اول دوم و سوم سوای روز اول و دوم و سوم اسطوخودوس افسنتین هر یک بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست بلیله کابلی پوست بیخ کبر فلس گل سرخ هر یک پنج مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال بر ادویه داخل کرده تر بسفید موصوف دو مثقال بران پاشیده بنوشند در روز نهم بلیله مربی یک عدد شست مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادنجبویه هر یک ده مثقال شربت بنوشه بنوشند در روز ششم نسوز روز اول در روز هفتم نسوز روز سوم و شب هشتم ایارج لوفا یا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب نیمگرم بنوشند در روز هشتم نسوز روز چهارم بنوشند و فاصله این ایام میان روز نخورد آب گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک شب پلاو از یکی ازین گوشتها در روز نهم نسوز روز پنجم بنوشند بعد پنج شش روز دیگر بلیله مربی مصطکی بالشربت اسطوخودوس پنج مثقال و عرقیات مذکور و تخم خربزه خشک یک مثقال بخورند و اگر اراده سودا و یبوست داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه خوشانیده صاف نموده و تخم خربزه تخم خیارین افتیمون هر یک پانزده مثقال حل کرده بازصاف کرده نیمگرم بنوشند در روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در رصه بسته هر یک دو مثقال اضافه نموده بطریق مذکور در روز چهارم هر یک یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده بجوشانند و مثقال سرشت حب ساخته بورق نقره خوابانیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و صبح پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شمشیر اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بست عدد فلوس خیار شنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال بادام دو مثقال عوض هر سیاوشان بیخ کشوث در نسخه مذکور فرد هم بیخ کبر اصل السوس هندبا در دوم و سوم افزوده مسهل بلیله مربی یکعدد گلقند شسته لاجورد مغسول یکدانگ آمیخته در روز طلا

دو عدد برگ چغندر با عدد آن تخم بالنگو یک مثقال شیرست گاو زبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند در روز ششم دوای روز اول تا در هفتم نوشیده روز دوم مجلل آرند در شب هشتم دوای شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای جوان بخورند شب پلاو و قلیه چلاو و عدس چهار روز مداومت بخورند لیکن بی گلاب نشست و شربت از نبات و گلاب و عرق گاو زبان و عرق بید مشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال باشد باید کرد و گاهی این مرض را و جاع مفاصل باشد و مضجعات و سهلات آن سودمند آید و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سودا وی تخم کشوث و خسکه اند و مشکطراشیع اند و در بلغمی جلبه و تربه کرفس اند و مشکطراشیع و کمافیطبوس و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در مضجعات و سهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از سهل عدد مداومت باطریقات مذکوره و معجون قنبیس نمایند

سعفه

و آن بقول شیخ از جمله شور قریحی است که اول به شور مسخ خفیفه متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بران خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مایل سرخی باشد و تبر سر کودکان بسیار عارض شود و آزار بندی کمتر نماند و صاحب را گرچه زنده بلوغ زائل گردد گاهی بر ریش و گاهی در سایر بدن افتد و آن دو نوع ست یکی طلب کاذان زرد آسیلان کند و آذاشیر نیچه در سعفه طلبه نامند و دوم با بس این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید ازان جدا شود و بقوبائیت یا بس ابتدا کند و بسیار باشد که در سر اثوران کند بسرعت و در گرمابا زائل شود و بسبب سعفه طلبوت رویه عادة اکثر السست که باخون آمیزد و ایضاً اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظه ازان زیر جلد محتبس شود و درم و شور پدید آید و در تفریق ازان متفتشر گردد و بعد ت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و ازان زرداب لذاع سیلان نماید و بسبب نوع یابس آن خلط سودا وی ست بسیار که طوبت حریفه یا وی آمیز پس سوی جلد صنع گردد و آذا فاسد کند و بخورد و فشور ازان جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی ست که در سر حادث شود و آذا خشکریشه بود و آن انواع ست نوعی را ازان شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور بود و علامتش آنست که او قروح بود و باوی در جلد سر سورا خهای باریک شود و در سورا خهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از آنست که آذا تینی نامند و آن قروح مستدیر صلب ست که بالای آن سرخی باشد و در حوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و گویند ست که آذا را جود خوانند و آن نیز قروح مستدیر صلب بود و باوی در سر سورا خهای باریک بود الا سورا خهای بن کمتر از سورا خهای سعفه شهدیه باشد و ازان رطوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر را نان بشور کوچک سرخ ست که در شکل بن پستان مشابه باشد و ازان رطوبت شبیه بجانیت خون برآید و نوعی ازان یابس سفید رنگ شبیه بشوره است کاذان پوستهای سفید جدا شود و آن الیاس گویند که حدوث سعفه شینجی از مضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر صبیان حادث شود خصوصاً صبیان فربه را بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت صعود بخارات و ضعف اعضای ایشان و قوع سعفه شهدی نسبت اشعار افاسد کند و نوعی دیگر از سعفه ست که برؤس الابر سوروس ست در سام و در جع سوداوی شود و ازان رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول جلبی مادهٔ مولد این فضول غلیظ مع کیفیت حارهٔ عرقیه بود و گویند ست دیگر که آذا سعفه محرانا مند در جلد سر حارث شود فاصته و هرگاه موی سر تراشند جلد سر سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او سیاهی مائل بود و صاحب وا در اس دست وجع در یابد و جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب وا ان شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی باآن خارش اُلم بود و گاهی ازان پوست باریک جدا شود و تجمدی گوید که مادهٔ سعفه مرورث بر مُسل بر صفراوی حاد بود در صنفی دیگر از سعفه ست که آذا سعفه سودا گویند و آن مائل بسیاهی باشد و در جائی و ایالاتی میزند که سعفه وشیریه یعنی شیر بخش شیر بالوده که بر سطح بدن برآید و در گوشت فائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و در درد و خارش و سوزش کمتر بود و سعفه میتیقه بر جلد سر برآید شبیه بر سوزدری و دیگر اعضا برآید و سوزش شبیه بآبله از سوزش سعفه دسائل تر از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید ریحی بود غلیظ و لزج که قوام او چون قوام انگبین بود و باشد که رقیق تر بود و باشد که خشک بود و بیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید چون نمک و آنچه از شبیه سائل گردد رقیق بود و آنطالی گویند که سعفه قروحی ست در اعضای رامش از نفس اخلاط پدید شود و باوی در موضع فاسد گردد گاهی باوی در م باشد و علامات او آنست که اگر بسبب یکی از دو خلط طلب یعنی خون یا بلغم باشد سعفه رطب باشد پس اگر از بلغم بود سواد او سفیدی مائل باشد و اگر از خون بود سرخی زند و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش تقشف و یبس و تیرگی سوداوی ست و زردی صفراوی و خروج پوست مثل سبوس از هر دو گاهی با صفراوی رطوبت مراری بود و در حال صفر سر سبب طلبه بیاراند

علت نوعی از سعفه که سرخی در او بود و بدین نوع علامت کمتر بود و آن را سعفه سرخ گویند

علت نوعی از سعفه که سیاهی در او بود و بدین نوع علامت بیشتر بود و آن را سعفه سودا گویند

و این مرض را بیخ و قرنام مانند و صحت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی منابت سودا نیز فاسد شود پس بگردد و موی نرویده و بعضی ازان شدیده باشد و در جلد سر سوراخهای مثل سوراخهای قرص شهد گردد و بعضی ازان مشابه انجیر و تشقیق و تنبر بر آن بود و بعضی ازان آنست که بادی جلد بسیار را مسخ گردد و خون سیلان کند نداد الا سود و حسب نسان دانند و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفتیم بدان عود میکند و تدبیر همان الدین میتوسید که قمع آن زود کلی و کلی گویند نوعی از سفعه بود و بسیار باشد که بر پوست را بخور دو مسامار پایه نبود و هیچ محل بیاض نماید چنانچه بعضی کلان راه واقع میشود و قسم دیگر سفعه متقرح بود و آنرا شدیده گویند این بر دو دیگر اندامها بیشتر ازان افتد که بر سر و باشد که بر پوست سر ا بخور دو مادهٔ این خلط اکثر بلغم شور و حابری گوید که فرق میان شدیده و سفعهٔ علیه آنست که بالای سفعهٔ طبه باریک طب نماید و زیر ادریم بود و آن قطعهٔ متصل باشد چنانچه گاهی در بقعهٔ سر مقدار چهار انگشت یکقطعه بود و شدیده بکشوف باشد و در سوراخهای او صدید واقف نماید مثل و قوف عسل در شهده و خلط بالاتر ق بالاتر قطعه واحد بود و سوراخها کشاده باشد بخلاف سفعه و ازین مرض نوعیست معروف بمجر و آن شبیه بدامیل و خراجات است که در جلد سر ظاهر شود و صحت باشد و ریم نکند و مثل خود باقی ماند بعد مدهٔ محل متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر دیده ام که این علت بادولاد صیادان ماهی حادث میشود و بدین قبیل ایجاد کرده بسوی آنکه این علت از انجارات خلیه نازله بتحیه میباشد علاج اگر طفل شیرخواره باشد تنقیه مرتضه کنند بعصه سر رود و اسهال از طفل نیز خون بگیرند بحجامت و چسپانیدن زلو و در مریض جوان تنقیه او بعصه سوهل حب غلیه خلط نمایند و بر اندیه تنقیه مثل قلیه کمد و اسفاناخ و روزند تخم مرغ اقتصار و روزند و بعد تنقیه رم اطلی خون باطلیه معصه طلا نماید مثلا زند و چوب خرنوا دام تلخ گلنار را نیز کاغذ سوخته مازو بزرگ بورد بیخ سوسن اقاقیا قبیل جمله یا هر چه ازینها بهم سد بار یکسا ساخته بسر کرده روغن گل آمیخته طلا کنند و در سفعهٔ بسته تنقیه خلط سودا وی نمایند و تر طیب مزاج باقی نیز مرطبه و محام و غیر آن انتما بیه مرطب کرده ام اعراض سوداوی سطبر ست ابعد ازان آب گرم و دعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کتان بر سفعه بریزند و قیر ملی و شحوم و روغنهای بارد مالند و همان روغنها در بینی چکانند و اگر سفعه غلیظ صلب باشد آهن بخوا شند تا خون آلود گردد پس سرکه و نمک آب صابون بمالند و یا از آن نرو چسپانند بعده مدهای سفعه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند بیان ادویهٔ مفرده نافع سفعه اگر مریض ادرحمام غسل نماید و کان سفعه را بمنشاقه موی سر و سر ریشو نید تا آنکه پاک گردد و خشک شود جدا شود و سر را بنشقه غوشک کرده بعد غسل گل چوب نمایند و برگ سوسن کوفته بخته بران پاشیده چسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و چنین سه یا چهار مرتبه عمل آرند مریض صحت یابد و بعجوب سود مند ست و اگر فاکستر بروی سوخته نزدیک خروج از حمام و بعد چوب کردن بروغن گل بسفعه کبوس نمایند نیز مجرب و ست و اگر در جائیکه سفعه باشد سگی نزدک تقص خایند فصد او کرده خونی کزان خارج شود بر سفعه طلا نمایند با خاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل خبار سوده بسر که طلا کردن مجرب ست و سکه خوردن و طلا کردن سفعه را بس مجرب ممدوح الیه ست و ضماد خای قرنش بر سفعه مجرب نوشته و کذا ضماد ایر ساد اگر کنار بروغن کنجد بر شیشه اندا خته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند مثل روغن گل سبا زند و سفعه را مکرر بدان چوب نمایند با خاصیت مجرب ست و طلای روغن گل شفتالو سوم زرد و کذا طلای خرزهره بقر آب و کذا استعوان فیل سوخته و کذا آب ترشی ترنج مجرب آمیخته تلکار نیز از مجربات او ست و ضماد بول انسان بزبت یا نخاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر بآر دجو و کذا قسط هندی سوده بآب یا بسفل اسمک بسر که حل کرده و کذا کرویا یا قرنا سوده بسر که سرشته و کذا دبق بسر که سوده و کذا مغز تخم بید انجیر و حب بلسان و زنجبل زند و حدا حدا سوده مساوی بسفل سرشته و کذا حلیله کوفته بسفل بیخته و کذا آرد جلبه بورق و آب چغندر و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و کذا سفید اب بروغن گل و کذا تخم تنور بسرکه و کذا سکبینج بسرکه و کذا افیون و نمک بزاز سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت بآب سرد شستن مجرب ست و کذا تخم شفتالو سوده و کذا خون روباه و نمک و خرزهره بقر و کذا آب کرفس و آب بادیان مذرنج زرده و کذا سرشن سوخته بسر که هر واحد نافع سفعه ست و اگر مریض هنگام غسل کند و خشک شود از سفعه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سفعه را برد روغن گل چوب کرده بران قطن طلائی خشک بچسپاند و یا پارچه پوشیده از حمام بآید و سه مرتبه این فعل کند سود مند بود و چنین کبوس کاغذ سوخته زنبور و یا بسرگین فیل سوخته و کذا اقحوان بروغن زنبق و کبوس سم بزه سوخته و بعسل سفعه بطبیخ کیکر و برات و کذا آب کبر تی ذاکل و ضماد حب الصنوبر کبار و طلا و سعوطه رته و دعای کذا تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده ساییده باشند تر شیخ طلای درس و کذا سکبینج بآب خام تعلیق علق بر صاحب سفعه و اقتطاط زمرد مثل غبار سوده با دویهٔ سفعه نیز مفیدست و بقول اطبای هند گل بنفشا کوسوده و یا پوست تفاش کنند سوخته بروغن شرف آمیخته و با برگ ارند نرم کوفته بقدری نمک ساییده و آنگاه کوکه چیزی سرخ ست ساییده باجزات سوخته و یا خرول نصف بریان نصف خام ساییده

بروغن سرشف آمیخته و یا سم اسپ سوخته بدهن نخود آمیخته و یا تأثیر بکاین نمیکنند مرروغن سرشف سوخته و یا برگ فراش سابیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته صان کرده و یا کلونجی بسرکه و یا برگ چتدنه خام سوده و یا سرگین بز سوخته بر سفعه طلا کردن هر واحد نافع است **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سفعه**

دوا انیکه جهت سفعه طفال بهر بست نیلة تخم نیلوفر کبود دهنا انیکسی که تخم دریان میکنند دو دام دروغن سرسون بریان نمایند پس بچه آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند ادویه اند کی سوزش میکنند بعد ساعتی ساکن شود و اگر آبله سوخته نیم پاذکونا رسوخته ربع پا دهنا کیله هر واحد دو دام سهاگه بریان خاکستر گهن هر واحد نیم دهم زیاده کنند و وزن تو تیا دو هر یک نیم دام کنند و در روغن مذکور حل کرده بکار برند مفید تر باشد **روغن اوراق** که نافع سفعه است و مجرب برگ یاسمین برگ نیلوفر برگ بیکهپو برگ بید انجیر برگ بکاین هر واحد پو دو دام سابیده قرص نموده در پاو آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود صاف کرده کیله مرداسنگ برگ حنا سهاگه بریان زند چوب سوخته کات سفید با بچی سوخته آمله سوخته مغل گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تخم تخم نیلوفر م سابیده در روغن انداخته بچوب نیم حل نمایند و بعد تراشیدن موی سر بالند **ضماد** مفید سفعه و مجروحهای خشک کیله چوبری هر یک یکدام نیله تخم تخم نیلوفر دام کنه شش دام کوفته بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب بنشینند و اگر آبله نشود و اندکی نیله تخم تخم سوخته بار یک ساخته در جزات ترش آمیخته کف مال کنند تا ماند نیز شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافعست **ایضاً** هلدی سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک دو تولة سهاگه بریان کیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یکتولة نیله تخم تخم نیلوفر کوفته بیخته بروغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند مجرب ست **ایضاً** که در سفعه رطب و یابس و مجرب مجرب گوگرد سیماب توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تخم تخم نیلوفر یکمیز تولة کهرل کنند که سیاه شود در روغن تلخ آمیخته بمالند و بعد یکپاس سرگین گاو بیش مالند و بعد خشک شدن مالیده در کنند و بآب سرد بشویند سه بار کافی ست **ایضاً** برگ حنا چار تولة انجبی مرداسنگ کیله کهنه سهاگه هر یک دو تولة نیله تخم تخم سه ماشه کوفته بیخته بار وغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سفعه یابس قوی را مجرب ست مغز تخم کرده جزو توتیای مغسول دو جزو شنگرف هفت جزو بشیر تازه ضماد کنند که در سه بار زائل کند **تضمید** نیل با سرکه بدیل ست **طلای سفعه** که همواره معمول ست آمله سوخته نیله تخم تخم سوخته مرچ سیاه سوخته پوست فخ خاش سوخته مرداسنگ بریان هم یکبار یک سابیده در روغن زرد کهنه یکصد و یکمرتبه از آب گشته باشد آمیخته طلا کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سفعه و شوره سر اطفال مجرب ست کیله گیر و کات توتیای سبز شوره قلمی هر یک یکجزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک جزو برگ حنا چار جزو سابیده بروغن تلخ رائج کرده آمیخته بعد طرق سر **ایضاً** که برای سفعه رطبه شدید العفونت کثیر الصدید بی نظیر ست نیله تخم تخم برشته فلفل سیاه سوخته هر یک نیم تولة عدس بدست سوخته آمله پوست انار گوگنار کیله سوخته هر یک یکتولة سابیده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** قلیل تنکار زرد چوب با بچی در روغن تلخ ندپاس کهرل کرده بکار برند **مرهم سفعه** که قروح سر لاعلاج مجربات ست کیله خام مرداسنگ زرد سبز پوست انار زرد چوب جمله برابر یکپاسه موم را در روغن گل گداخته بسرشته سرکه انگوری قدری اضافه کرده بر هم زنند و موی سر تراشیده بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سفعه مجرب ست کافور باجی شش مرغ زرد چوبه گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یکدرم گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بسیت درم بهم سایند **اقوال اکابر** ابو سهل گوید که سفعه سرگر در بدنی باشد که خون بران غالب بود باید که معالجه بفصد قیفال کنند بعد چاست بریکی از دو صدع نمایند اگر فصد کفایت نکند و فصد گاه پیشانی کشایند و اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدن بدوائی سهل آن مخلط نمایند و اگر در بدن استلا باشد و مرض سعیت بود در آن از تنقیه بدن چه تنها باشد و باطیه از ادویه مقطع و ملطف و محلل و معدنک بالادغ کفایت باشد و این فرض حاصل شود دیگر گاه ادویه محلله را بطریق روغن در سر که مخلوط سازند **مصفت** دواء القرطاس نافع سفعه قابل سر اطفال سر سوخته مغسول انزروت کاغذ سوخته هر واحد دو جزو گوگرد دو جزو غیر سوخته یکجزو بسرکه سابیده طلا کنند **دیگر** گوگرد خاکستر کندر شحم حنظل هر سه را تنه سابیده طلا نمایند **دیگر** صمغ صنوبر گلنار مساوی بسرکه در روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** خاکستر چوب بانگور زرد انار مغز درخت صنوبر گلنار مساوی در سرکه در روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** مرداسنگ زرد چوب مساوی بسرکه در روغن گل سرشته و **دیگر** کشنیز خشک سوخته نرم روغن تلخ بسرکه در روغن گل طلا کنند **دیگر** برای صبیان مازو خام روغن زیت بسوزند و سابیده بادی خمیر آمیزند و استعمال کنند **دیگر** برای پریشان مرداسنگ بادام تلخ سوخته مازو زرد چوب مساوی بسرکه در روغن گل طلا کنند **دیگر** برای سفعه رطبه طبیخ غرغره بجوشانند پس این طلا کنند تو بال تحاس مقبل هر واحد دو جزو خاک کندر شب یمانی هر واحد چهار جزو زراوند طویلة خاکستر چوب انگور سبز

بگیرند و سه درهم گل طلا ساز مذکور شیخ میفرماید که علاجش قریب علاج قرحه است و مقرب ذکر کنیم لیکن الآن میگوئیم که سعفه یابس نفع میکند استفراغ خلط صفراوی و سوداوی و بلغم شور مثل طبیخ هلیله با افتیمون که در آن صبر و حنظل خیار فاصل کرده باشند و بعد آن استعمال کنند چیزی که تنقیه باتی باتر طبیب کند مثل ماء الجبن یا شبارقه و طب بگیرند از هلیله کابلی و هلیله سیاه و زرد هر واحد سه درهم افتیمون دو درهم نمک نفطی دو دانگ بکوبند و بعد از آن بر ماء الجبن یا افتیمون اقتصار نمایند اگر طبیعت تحمل باشد و الا نکنند و یا بر چیزی که احتمال آن کند و از هر چیزی که در آن شیرینی مفرط باشد خصوص صلخ ماء و یا تخمی یا تیزی یا شوریت بود اجتناب نمایند و بر اشیای قهقهه مولد خلط سالم که در آن الذع نباشد اقتصار و رزند و قرطب بدن بر طوبت معتدل از حمام و غیره کنند و فصد از عروق دستها گیرند اگر حاجت بدان باشد و یا از رگی که آن عضو را غذا میرسانده مثل رگ پیشانی در سعفه حادث بر سر و رگی که در جلد سر باشد و رگ پس گوش آن در اکثر امر بر سر میباشد و ایضا حجامت هر گاه در سر باشد و اگر در اعضای سافله بود فصد صافن بشایند چون این فعل کنند سعفه را خوب بخارانند تا آنکه خون آلوده گردد و بعد از ان نمایند تا خون بسیار از ان سیلان کند بعد آن علاج باودیه مفرحه نمایند و خصوصا چون بعد سائل شدن خون نمک و سرکه بمالند و سعفه یابس را حمام متواتر بغیر اطالت جلوس در ان و نهادن مضوبه بخار آب گرم و تیمگرم در روزی چند یا دو روز نگذرد و قرب سعفه بلغ دهند و بعد از ان مسوحات نفع کند و در استفراغ آن احتیاج بود باودیه که جذب سودا بقوت نماید و استعمال آن کنند و بعد آن ماء الجبن بدستوریکه مذکور شد استعمال کنند و بچسپانیدن زلو قریب سعفه باک نیست بعد از ان بخارانیدن و روغن آلوده کردن چاره نیست بعد آن ادویه مفرحه استعمال نمایند و قوی زعفران که خون فصد از گرد سعفه مثل سرگین گوش بره برای سعفه سر علاج اوست باید که آنرا طلا نمایند بعد از آب چند روز اخ بشویند و اما ادویه موضعیه برای سعفه رطب پس برای بهتری و آنکه بر بدن رطب و ابدان اطفال باشد مثل حناء و مثل سعد با زوفه سعفه بروغن چنگیلی دنبه بست که این بغایت مجرب است و مثل ادویه مرطبه از قوابض مجففه چون پوست انار بسر که در روغن گل و گاهی دران مرداسنگ داخل کرده میشود و گاهی احتیاج باستعمال دوائی افتد که دران جلا نیز باشد مثل زاج سوخته باشد که سعفه مستوصله را مانند بسر که و نمک اشان سبز صحت بخشد و خشک شده خشکتر بشیاند آن سعفه قطع گردد و از آن دو ادویه دیرین مرتبه توتیا و اقلیمیا و کاغذ سوخته بسر که است قوی یا گیرند مرداسنگ و چرک نقره و بادام تلخ سوخته و زرد چوب هر واحد یکدرهم بسر که در روغن گل و همچنین تبخ سوسن آسمانجونی و عود و بلسان و کور سلی محلول حب الاثل سوخته و ایضا حد سق مغره بسر که و ایضا بادام تلخ و مازو بسر که هر دو سایيده از ان طلا بسر که سازند بعد تواتر کردن با قاب آب ایضا گویند که گیرند سرطان زنده با مغز خرچنگ کوفته بیفشرند از بدان سعوط کنند و بر طوبت سعفه سرطان تنها و آما سعفه مزمن آنکه در ابدان صلب باشد و در ابدان احتیاج بود بمثل قلقطار و قلقند و سوری و زاج سبز و نمک و کبریت و خاک سیماب زرد چوبه و دواء القرطیشا و بال نحاس و دخان تنور و نمک اندرانی قوابض مجلله سعوط و ایضا مثل مرداسنگ و سفیداب و املا خرد و نمک و قوابض و سرگین کبوتر از محللات شدید الجلا و تخفیف سعوط و همچنین سرگین سوسمار و سرگین زرد و خصوصا خوزیدا و بیخ و تخم زرد چوب جمیع سعفه را نفع کند و مرهم مخصوص از زرد چوب و سرگین کبوتر از محللات شدید الجلا و تخفیف سعوط و همچنین سرگین سوسمار و سرگین زرد و خصوصا خوزیدا و بیخ و تخم زرد چوب جمیع سعفه را نفع کند و مرهم مخصوص از زرد چوب و مغز بلوط و سرگین کبوتر تا آنکه بگوشت صحیح رسد بعد از ان معالجه بمرهم زرد چوب بر داسنگ و سرکه و زیت کنند و سعفه یابس که متوازن باشد معالجه آن چنین کنند بدان علاج سعفه مزمن اول مذکور میکنند باید که در قرطیس بدن باندیه و منشوقات و حشاء و غیر آن نمایند و دوائی چیدن برای سعفه رطب یا یبس مغز بادام تلخ و روغن خردل هر واحد نیم مثقال سکر چه بسر که یک مثقال شیاف مامیثا و مازو هر واحد سه مثقال فیلزهر یک مثقال زرد چوب و بورق هر واحد نیم مثقال دو دیه را سایيده و بهر دو روغن و سرکه بر طرف حل کنند پس بر هر سعفه و جرب و قمل قرباد قرطه شود و از اشتعمال کند صاحب کار گردد یا صاحب سعفه را می باید که بر نقره حجامت کند و اگر از کسانی باشد که در ایشان فصد ممکن نبود خون بمقدار معتدل از رگ قیفال بیرون آرند و همچنین اگر از شریان ای سهل ممکن باشد مطبوخ شاهتره و هلیله کابلی و سیاه و بنوشانند و از گوشت و شیر بزی پرهیز کنانند و باشیای مطفیه تدبیر نمایند و غذا بعد از بعد می گوشت طائری که ضعیف و لطیف باشد و بهای ضرر اعضی سازند و بعد از ان بدنس سعفه طلا کنند صفت قرص سعفه زرد چوب مغز هر واحد یکجزو بار یک سایيده معقل دو جزو بعد از سرکه یکشبانه روز تر کرده و ماون سرو بهم بسرشند و اقراص ساخته در سایه خشک سازند و وقت حاجت بار یک ساخته آب کافی بدسر که و روغن گل مرهم استعمال کنند و ایضا این طلا بکار برند صفت آن نطرون و زنجبیل و اقاقیا و گلنار سمادی کوفته بیخته بار یک

فائده

روغن گل وسرکہ حل کردہ استعمال کنند و دیگر بروغن کنجد بر سر مالند و بران برگ سوسن باریک سودہ و پانج سوسن آسمانجونی سودہ بپاشند و دیگر ماند سبز و مورد خشک مساوی کوفتہ بحریر بیختہ رو مرد ہلیلہ درم مرد سرو دو درم مرد روغن کنجد بگداختہ و موم بران انداختہ مرہم سازند و بران مجبب صالح برای ابدان نرم ست و اما برگاہ بدرفت سخت و درشت باشد این مرہم استعمال کنند بصفت آن بگیرند مرد سنگ مازو اقاقیا گلنار و برگ سوسن و برگ خوزہرہ و برگ حنا و پوست انار ترش و طین مختوم مغسول وزرد چوب و اقلیمیای فضہ و چک آن ہمہ مساوی باریک سایند بحریر بیختہ و در ہاون بسر کوزہ نیت حل کردہ وقت حاجت استعمال کنند و دیگر نمک و زراج ہر دو سوختہ با مرد وزرد چوب و چک نقرہ مرد سنگ و خاکستر سپاب و زراوند طویل مساوی باریک سایند بروغن گل و سرکہ در ہاون حل کنند بر سفعہ کثیر الرطوبت کہ مداوا بران نیاشد طلا کنند و دیگر غرغرہ متنور و سرگین کبوتر خشک مساوی باریک سایند بزیت سرشتہ بر موضع طلا کنند و دیگر تنزوت سراج اخضر کہ زمانی طویل استعمال کردہ باشد باریک سایند و دخان تنور بسول اطفال نابالغ بر شدہ در طشت برنجی طلا کنند و میکشانہ روز گذارند پس نمان خراشیدہ بروغن گل سرشتہ بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این ادویہ فائدہ کنند بہتر والا فصد بہر دو رگ پس گوش خارپشت بخونی کہ ازان برآید بر سفعہ طلا کنند و انچہ در سفعہ نفک کند انست کہ بگیرند خاک سیاہ کان نقرہ باریک سایند بروغن گل خمیر شدہ و بر سر طلا کنند بعد حلق ہزہ و دیگر زنجبالیون بگیرند کاغذ سوختہ و اسرب محرق مسحون مغزیت ہر واحد یک دقیقہ گوگرد چہار درم باریک سایند بہ سرکہ سرشتہ استعمال نمایند و یا بگیرند قرطاس سوختہ و بسرکہ سرشتہ بر سفعہ طلا کنند کہ آنرا بسازد و ہر گاہ سفعہ بایس سفید باشد کہ ازان بپست سفید جدا شود باید کہ تدبیر صاحب باذنہ بر طلا کنند بروغن گل و شیر زن و روغن تخم کدو یا روغن فرفخہ شستہ طلا کنند و ایں مرہم نیز بسیار مجربست و اگر سفعہ صلب باشد لازم ست کہ نزاع آہن تجارتی تا آنگاہ خون برآید بعد بفلد فیون باسرکہ طلا کنند و بعد ازان بر ہم ہم مرہم سازند و آب سرطان کوفتہ مع روغن فیلو و سعوط کنند و چون سفعہ در رو عی عارض شود باید کہ بگیرند برصد سقطری بگوزد و مرداسنگ تیم جزو و مرداسن و روغن گل اندک سرکہ بسایند و طلا کنند و اگر سفعہ در رو بہ یابس باشد بگل ارمنی و کافور و زعفران ہر سہ کوفتہ طلا کنند کہ اثر نافع ست جلبی گوید کہ از علاجات سفعہ طلا بسقفرست اگر ممکن باشد بدانکہ مقشی مانع مسعہ بود بعد از استعمال طلا دارئی جالینوس کہ کردہ آن بازہ معالجات بالغہ است و گفتہ کہ گاہی مبادی بود سفعہ صبیانی بقرطاس مصری سوختہ مع زیت کردہ و قاطاجانس طلای بالای این مرض ذکر کردہ و گفتہ کہ این بالغ النفع و کافی ست و آن اینست بگیرند کاغذ سوختہ دو درم رسیخ یکنیم درم اقلیمیای فضی ذوہبی ہر واحد دو درم زرد چوب شش درم شوک قتاد سوختہ سہ درم عنز ردت دو درم کوفتہ بیختہ بسرکہ بسر شند و اقراص ساختہ خشک نمایند و ہر گاہ ارادہ استعمال او کنند بسرکہ حل کردہ طلا کنند جالینوس گفتہ کہ این طلا بالغ کافی ست و اما در قرابادین شاپور بن سہل قرصی باین نسخہ ذکر کردہ و شاپور گفتہ کہ اہل مارستان بر بین اتفاق دارند زرد چوب و رد درم رسیخ یکدرم زرنیخ زرد درم صبر خرج ہر یک نیم درم اقاقیا یکدرم آہک آب نادیدہ یکدرم پوست انار سہ درم کوفتہ بیختہ بآب بیخ حماض سرشتہ قرص سازند بزیت و سرکہ بقدر امکان استعمال کنند کہ این خطا نکنند البتہ و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعب عروق راس کنند و بر گوش او شرط زنند و حجامت بر نقرہ نمایند و لازم ست کہ دران کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد بخاریدن آن و اگر بعد این طلا درم در حدقہ و بیخ گوش حادث شود طلا را ازان دور کنند و بآب چشمہ بشویند بعد ہم مرہم بر داسنگ و سرکہ بکار برند و ترکیب او نیست کہ بگیرند بیخ درم داسنگ خالص و باریک سایند بحریر بیختہ در ہاون کنند و بران اندک زیت و سرکہ بقدر کفایت حل کنند تا نرم گردد پس ظرف او در آب سرد نہند تا بالفعل سرد گردد بعد بر سر علل کنند چنین گفتہ کہ من علاج سفعہ طلبہ باین مرہم کردہ و صحت یافتہ زائل شدہ و بعد آن بر خلق تجربہ کردم و بدران انتفاع یافتند و این ماسیہ گفتہ قوی را در جران دیدم کہ علاج سفعہ رطب پوست انار این سوختہ در سرکہ گداختہ میکردند و در دران اثر میکرد و غیر آنکہ موضع سفعہ را میسوزد و در مارستان بصرہ دیدم کہ برگ عنبر طبوخ با چقندر بر موضع طلا استعمال می نمودند و تشور جلد جدا میشد تا آنکہ مثل آہن سوختہ میگردید بعد علاج بمرہمی کہ مذکور شد میکردند و صحت تمام می یافتند و در اہواز مردی را از خداق الطباء دیدم کہ سفعہ را از سر طفلی با آہن خراشید و بقرص مروف بشاپوری طلا کرد و در سر پیدا شد و بانجا مہی ہلاک آن طفل گردید و این بہ آن ذکر کردہ مرد خراشیدن بہ مبالغہ نکنند و خصوصا در سر و در اطفال کہ اکثر شروی ہلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بعد از سفید اب فقط و از مس حذر کنند و سفعہ شدیدہ در معالجہ قریب بہ یبست الا آنکہ علاج شدید صعب تر ست بسبب کثرت زرداب رطوبت او و احتمال علاج بالا ستقصا مثل سفعہ نیکنند و محتاج بعلاج زیادہ تر بود و انچہ واجب ست زیادتی در معالجہ شدید آنست کہ اسکندر دیدکناش خود معروف براحت طبیب گفتہ کہ سوراخہای شدیدہ بزنگار داغ کنند و داغ او اینست کہ شخص زند اب انار

سوده‌های او کنند پس بزنگار پرنمایند جالینوس در تقاطا جانس گفت که بهترین زنگار رومین باآب است که از مس گیرند واین نوع سفعه را باین قول مخصوص کرده و گفته که بعد ازالت این مرض در روئیدن موضع نباید دشت بهر آنکه جلد او قاسی میکنند بعد حکایت کرده که او صاحب سفعه شصه بیرا دو حمام وبید دا زمال او سوال کرد او گفت که این بر اصل است هرگز مارفع مے شود در سرما رجوع میکند پس جالینوس مطلوم کرد که آن مختل بنشست ست وآن مرد را از حمام بجاره بر دو آنرا امر بافقصار بر افقیه تا شفه کرد و فصد وتنقیه سر او نمود و در زمانی قلیل از ان صحت یافت وقلاع سفعه معروف بود پس الباستعمال قوانین آنچه بامکان بست نزد استعمال قوانین آن بعده موی را بموجینه بکنند تا بر اصول آنها ظاهر شود بعد آن محاجم مغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از ان رداب شبیه بروغن برآید بر هر گاه از رداب هیچ نماند بارد پگیر محاجم بسر کنند تا هیچ موا سفید گردد و گاهی براهی آن باین دوا میسازند و لا روغن گل باین طریق سازند که گیرند مرکه یکرطل و در دیگ سفین بیندا ختند بست درم روغن گل بران ریزند و چوش دهند تا آنگاه که سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند این روغن بست درم و فرفیون یکدانگ نفضه و شیطرج هندی و کهربا آن صنع خوزهندی ست و رانتیج آن صنع صنوبر ست هر واحد یکدانگ کاغذ مصری سوخته و مرداچینی دشمشاد پلیله سوخته و روغ سخته هر واحد نیم درم تخم ترنج سوخته یکدرم وبیخ اصل معروف بدادی دو نفس ست وحنین بن اسحاق گوید که درین موضع سوخته و زنجبع افزاید واین سیارگوید که بدان زنجبع را تجربه کردم و نفیسا فتم این همه ابسایند و دران روغن حل کنند و بر سر صوفی که مجلل ازان جدا کنند طلا نمایند که دو بار یا دو بار هوا علاج این مرض بعلامات بسیار غیر از کنند بدین موضع و نه زند و دران علاج سود نکرد و هر گاه طول سود نکرد و مے گاه کنند بده علاج کردم جاذان صحت یافت غیر آنکه بعد ازان دو بدم که موی او بسیار ضعیف شده و قلاع سفعه معروف بجر کرسنه و شتر بها حب دست و اصلاح غذای او دو بسیار آب مطبوخ حشائش محلله بزیند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن این زائل میشود و دران هوا و این چاره را دیدم که این مرض بپس اصلاح غذای او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت مدرم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثری افتد و گمان میکنم که شرط اذین دران مفید باشد لیکن دیر کتابی ندیده ام و حنین ابن اسحاق بن مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف بفیل گوش چون بزند و آب او بیفشانند بر سر صاحب مجرز بزند آنرا تحلیل کند و علاج عام سفعه همرا بعد استعمال قوانین فصد و اسهال بر قطع چهار رگ و فصد بیشانی و طلا باین طلاست بگیرند آب که دو آب بهرگ بید و آب برگ خبازی و برگ خطمی و مهد راسج کنند بعده موم و روغن بر روغن بنفشه ساخته بان بیا امیزند تا آنگاه از ان بسیار تشرب کند بعده در بان اندا خته بران قدری زبد البحر و سیاندک دوع سوخته اندازند و بسفیدهٔ بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمر اطلای شخین بران نمایند سه روز بدارند بعده آب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد بعد از ان صحت داده بهمین طریق بر فعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر والا بگیرند برادهٔ مس بران آب پاشیده در موضعی که آنرا باز دسد بگذارند تا زنگار کند بعده بگیرند زنگار آن در سرکه حل کرده اندک روغن گل بار روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرب کردن حذر نمایند و هر گاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت متحرک نماید ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعادهٔ آن کنند و بهر وقت که استلاشود و تنقیه نمایند و چاعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ مخرون و اقین کرده اند و ازین مرض صحت یافته اند ابن الیاس مینویسد که علاج سفعهٔ شیر بنج انیست که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلد را بآب مهاب ده عدد و شکر سفیده و درم بر هند غذا مرغ بریان شده با مغز بادام واسفانج سازند بعد ازان تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از عدسیه با گوشت بچه بهرغ قذا بعهند و بعد تنقیه قرص سفعه طلا نمایند در ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن در بیخ جاوزن زند و چوب سرو با ولم تخم هر یک بست درم سنت درم و مثقال بنج درم ست و با طلای زراوند طویل امر غیر کرده در همان قول مذکور شد بکار برند و صاحب سفعه را هی باید که حجامت بر نقره کند و اگر آنرا عرق غالب باشد و فصد ممکن بود فصد بسر بگیرند و در سفعهٔ بتدی و خصوصاً کودکان زرچوب و پوست انار و مرد سنگ و خبازی گل بسر کوفته کنند و قلاع سفعه را بسرکه نشست که شیر زنان و روغنهای سرد بدین چکانند و هر صبح شربت بنفشه و زنجبین هر واحد دو درم بنوشانند و غذا لغرد که مذکور شد دهند و آب گرم و لعابات بادره مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سفعه صلب غلیظ باشد باهن خارند چنانکه خون برآید و بران زراوند اندصبر هر واحد یکدرم و هر سنگ هر یک پنج درم بروغن گل اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و قلاع سفعه شدی این ست که تنقیهٔ بدن اذا اطلاء فاقیه سدیه بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله یا بحب حیقون کنند و موضع او را بزنگار پر کنند بعده هر اشچه دران باشد نشست نمایند قلاع سفعه معروف بر کوهل الابر آنست که صبح جلد را بآب اصل السوس سه درم سکر سفیده دو درم بهند غذا خوردا بمغز بادام سازند و بعد از نضج تنقیهٔ بدن از صفرای محترقه دیه بمطبوخ هلیله

فی قروح رطوبات بدنیه

یا بسبب فضیون کنند بدان مجمعه گذارند هرانچه دران باشد استصاص نمایند تا انکه ازان رطوبت ماند درغن بپاید بعد ازان گل ارمنی و مرداسنگ هر یک سه برسر که در روغن گل طلا کنند و علاج سعفه همرا فصد قیفال اخراج خون بقدر قوت و حاجت مست و تنقیه بدن بطبیخ افتیمون یا هلیله و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته از هر دوا هر یک سه درم کهربا سه درم بسر که سرشته استعمال نمایند و یا طلای خرنب تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسر که استعمال کنند و یا بقیر وطی معمول مرض و روغن بنفشه که دران باندک کف مرد یا خوره و صدوف سوخته داخل کرده بسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند این نوح گوید که چون سعفه غلیظ باشد گاهگاه کند اگر مریض قوی و بدن متمثل بود اتمد الفصد سرو نماید بعده فصد پس گوش کشایند بعد ازان فصد بعض عروق سر از پیشانی طاهر تا خون بگیرند و حجامت بفرق کنند بعده دوای مسهل حسب وجوب صورت بنوشانند و اغذیه مثل لحوم بقر و جزو روشکار و قدید و مالح و تر و اغذیه بسخونه مرتب از جزه پیازه کنند یا پرهیز کنند و نجوم طیور زرده بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد ازان بعلاج سر قصد نمایند و سر را بر روغن کنجد چرب کرده بران عود بلسان سوده بپاشند و موی بسر که حل کرده و یا حب الیان بسر که سوده طلا کنند و با آب بموس گنده بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده با آب چغندر بشویند و اگر سعفه خرمن شود و دوام کند این طلا بکار برند نمک مزاج هرمزه سوخته و گوگرد و زیره و طلائی که دران نمک فزون است و در قول صاحب کامل گذشت بسر که و روغن گل کنند و سعفه را بدان طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده بر سر بخورش بکوبند و افشرده در بینی چکانند و اگر سعفه یا طفال باشد بر گوش آنها شاط زنند و روغن آن بر پشت طلا نمایند و مرغ سعفه را سفوف لبلیه و افیسون بشکنجبر انند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اصطمیقون حب ایارج بدهند و امر پرهیز و ترک جماع و استعمال ریاضت کنند و این طلا سعفه صبیان را نافع زرد چوب و مازریون و مرداسنگ پوست انار بسایند و بسر که در روغن گل آمیخته طلا کنند اگر سعفه زردی باشد و همراه او نفع میکند و آنرا دامان همامه و اکباب برآب تیمگرم هر روز فصد پیشانی بعده چپاندن زلوبران و یا خوب نخارند تا خون ازان سایل شود پس نمک و سرکه بمالند و بران مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع میکند از اطلای صابون و نهادن آن تا آفتاب امس کند پس با آب گرم شستن و بمرات اعاده این کردن و یا بطلای عصاره خرفه مداومت کنند و آنچه از اودیه مفرده سعفه را نفع کند چون بران مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو حمض و زرد چوب و بورق و روغن بادام تلخ و سرکه و مرگوگرد صمغ و مرداسنگ و موم سفید هر زرده بیضه و بول گاو و زرنیخ و زنجبار و نوشادر و شحم حنظل و جوسوخته مویز کبود بر گ انجیر خشک مویز خشک و شب یمانی هیر و لبان و برگ زیتون و قطران مست تو گویند که سعفه رطبه را به کند چون کاغذ سوخته بسر که سوده بران طلا کنند محمد بن زکریا گفته که این طلا برای سعفه رطب مست و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند روغن تنور کهنه دو جزء نمک یک جزء با یک سایبده بسر که طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح رديه و در حصف و جرب که آن تخلف نمیکند اعتماد بر سرکه و نمک کند که چیزی بهتر ازین در تخفیف ماده نیست مع امن از درم ابن بیطه الله گوید که علاج سعفه جلسه گذشته ازان زرداب مایل شود فصد قیفال مست اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف باشد و در گ سرشان گ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی گشایند و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن ردی باشد و قوت متحمل تنقیه بود مستفراغ بدن کنند اگر غالب صفرا باشد بطبیخ هلیله یا قرص نفشه و اگر غالب بلغم باشد بحب صبر و مریض را از اغذیه غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیر بزن چون حلوا پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و سهل الهضم مثل بچه مرغ و به هند قصد راس بزد و غن آس و روغن گل یا برگ علیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول یابست و علاج این مرض ادویه حلقیه بغیر آنکه همان حرارت کند موافق یابد بصعوبت حلقا برای سعفه رطب حادث یا بدان صبیان زرد چوب دو درم و خار خام و کشنیز سوخته هر واحد سه درم مرداسنگ یک مثقال سه بوند کبد ر پوست انار یخ درم مازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم اقلیمیای نقره فرنگ نارد دو درم الاخوین و رصاص محرق هر واحد دو درم مرداد یه کوفته بیخته بروغن گل و سرکه بر پرده بر سر کند طلا نمایند که تخفیف و رفع آن کند و علاج سعفه یابس ستر طبیب بدن از اغذیه مرطبه مثل ماهی صحری و ماکیان و زرده بیضه کنند و موم و روغن بیضه ماکیان بر سر طلا نمایند و مریض اهر روز چند نوبت در حمام داخل کنند و بر سر شش آب تیمگرم ریزند و اگر مریض جوان باشد از جماع آنرا منع کنند تا اگر این مرض باطفال باشد بزرگ بگشایند و زخون آن بر سر طلا کنند و بعد ازان بهم اجو طلا ساز ند و سر را با آب چغندر و سبوس طبیخ با آب و سرکه بشویند چرچانی و ایلاتی مینویسند که سعفه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور زردی تولد کند و اما انچه از خون صفراوی تولد

شود بعد ازو قرقی وصوران بود و بعد ازو لعلم شود تولد کند بعد ازو علیظ باشد پس استفراغ صفرا بطبوخ بلیله و انسنتین مسقیه بلغم بحسب بسر و قوتا یا کند پس مرطبات کریه دایمن طلا کرده مکان را سود دارد و لاغه ضماد بی صوف بروغن گل بریان کرده و بسا سه و بسر کرد طلا کنند بعد ازو سیاه سه روز از ان روغن دریغی کودکان بچکانند و بعضی طبا مشورت خشک و بعضی آب انبار و آبی میزند سعفه که بر روی باشد بشرایی سرخ بود علاج آن حمام ست و روی بر بخار آب گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و دیر چیلاندافتن گل ارمنی و کافور با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد **نجیدی** گوید که علاج سعفه از ان زرداب سیلان کند و از شیر پیچ گویند اگر با وارت بود و جماست ست و شربت شربت عناب سکنجبین و قدری لغروره ماش یا هر بقول دام و اسفاناخ و کدو و بای رصر فی و تنقیه بدن بطبوخ شاهتره و بلیلیات و بعد تنقیه طلا بقرص سعفه و طلاج سعفه مبادرت نمایند که هر جمیع شربت نیلوفر یا بنفشه یا تخم جمین بخار الهین نوشند و استفراغ خلط سوحب کنند و ترطیب مزاج بافته یه رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و قرعیه و علاج سعفه اسود و قصه قیفال ست و اخراج خون بقدر قوت و حاجت و فصد و استفراغ بطبوخ افتیمون و طبوخ بلیله بعد از نضج و طلای دواء القرطاس آنرا نافع بود و گذاشتیر طی کرد در قول ابن ماسه در علاج سعفه گر اگذشت **انطاکی** گوید که بعد تنقیه حجامت کرد کنند در سعفه رطبه ترطیب و در سعفه یابس مثل العبد و شحم مواد مجربات برای سعفه رطبه ایست که مرد مقول و صبر حب الیلمان و زرد چوب بعد که دیوال انسان سرشته بر ات طلا کنند و بعد ان بطبوخ ترمس شسته و بای سعفه یابس آرد جو سوخته و سرکه بموم طلا و گاو روغن و حنا بعد از کردن او از دست طلا یا پیه بز و بز خ زرد و بعد ان بروغن بلم چرب کنند **گیلانی** مینویسد که چون این مرض از هوا مختلفه میباشد لابد ست در علاج او از اخراج آن مواد و آن بشل طبوخ افتیمون و غیره اگر مخرج صفرا و سودا و بلغم شود هر سه سودا و صفرا باشد یعنی از شان آن مواد در وقت این هر سه غلط بود مثلا پوست بلیله ریاد هفت ساده مثقال با افتیمون سه درم شب در آب تر کنند و صبح جوشی ضعیف داده خوب مالیده مصافت کنند پس صبر سقوطری و نیابقر حاجت سایه ده آب آن بطبوخ حب بسته بخورند بعده طبوخ بنوشند بعده تنقیه باقی مع ترطیب مثل ما الهین شاهتره تر چنانچه در قول گذشت باید کرد بعد ازان بر بار الهین بی درم و افتیمون کمینه درم اقتصار ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و افتیمون برای سعفه که بر روی باشد میکشانیده لیکن سعفه که بر دیوار افتد کم صعوبت یابد و قرار انند که در وقت مضیقه مستعمل سعفه و حب را نه بر قسم که باشد باید که از چیزی گوگرد و از قبیل ریحه سائل خالی نباشد که این سری از اسرار اطباست لیکن می باید کرد استعمال آن بمقدار هوائی بود که بار و نباشد و باید که استعمال بعده موضعیه مطلقا بعد تنقیه و استفراغات باشد و از علاجات سعفه یابس استفراغ ماده ذا الطاء دوست بطبوخ مرکب از افتیمون و بلیلیجین و تخم کاسنی و شاهتره و گل سرخ و تخم هندی و ترنجبین مع ترطیب مزاج باشربه مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت **مصنف** خلاصة التجارب گوید آنچه که قرحه وسیع نبود در و کند و بر هم رقیق و سوزان تر آید اول تنقیه صفرا کند آنگاه ابراض کند و اگر خون غالب باشد اول بختی خون کم کنند بقصد قیفال یا بشرط گوش و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت بر سر روی و حوالی آن باشد و اگر باعضای پایین باشد فصد صافن یا باسلیق نسب بود آنگاه مسهل در هند حجامت حوالی مرض هم نیکو بود بعد ازو بر مرض چسپانیدن تهدیری بطبوخ فصد بعد تنقیه گر ایش فراخ شود و بطوبت غلیظ از ان ظاهر گردد اول استفراغ بلغم باید کرد آنگاه طلاهای مناسب و حق آنست کسی را که برداشت سوزش سر کرده نمک باشد الرتیناب فارونی بالد و بعد از جمع مر غوش بالد چند انکه یکبار چرک آن کشیده شود پس چند روز بر آساید و بار دیگر مداومت تیناب در روغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهتر من علاج برای طلاق سعفه بود و این بس عجیب ست و مداومت طلای موم روغن فلفظ و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیناب نباشد علاج بی بدل ست و سعفه اطفال را زود باصلاح آورد و کف گوشت جوشیده در بن مرض مکرر مالیدن بس مجرب ست و آنجا که ریش شنیعه باشد تیناب یکا یکی موم روغن فلفظ هر دو باید و بسیار آمیزه ست و آنجا که خشکی سعفه غالب بود بحمام و بخار آب گرم در آن محل سازم باید داشت و نرم شدن آن محل و خون آن بیرون کردن بعده مرهمی که از مرداسنگ و زرد چوبه و روغن بنفشه و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین مفرشقاقل نوشته سایده الیدن و مغز بادام تلخ و شحمش همچنین مکرر دارد لیکن اگر مرداسنگ تو دال مسوخته و اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش تخت گرم و عفن باشد گل ارمنی و کافور در سرکه گلاب حل کرده طلا کردن و ضمادهای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار و زرد چوبه بریان با دو چندان حنا کوفته بیخته در سرکه گلاب حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را نافع بود و سام ابرص را خشک کرده سخ نموده با روغن زیت طلا کردن مفید بود و حق آنست که هر خوک را بسل طلا کردن و سعفه مورثی علاج

سعفه یا زکه بر روی باشد
سرکه اصل آن بود و بلوله
کرسنه طلا کردن سعفه
علاج از کاوهای مختلف
بروی و قرق طلا کردن آن نوشته
از سر مولف

روغن حل

واصلاح تام نپذیرد مدتی دراز کاری را اندران اثری نیک بود و مخولفت اقتباس نوشته که سعفه را بپس اکثر در صبا افتد باشد که تا بهاری دیسنه و دستها بسد پس اهل لنگ سه روز نشند و بقیا صلاء سه چار روز رگ بپشانی نزنند و بعد از بقیا صلاء سه چار روز رگ پس گوش گشایند تقیهٔ بدن چار گانه چون مسفوف بالا جرد و رحب آن شربتی علوچیان فرایند و بعد از تقیه تنقیه تنبین برگ خاص هر روز سه خوشه بورق بریان هر یک تولد در روغن سرشت سرشته طلا کردن فیست و چهارمین مغرض یاسمین و کذا سه گلاری و صفرا و تخم ریحان سه درم روغن سیاه و مرکیفته بپیمایند و سعفه را طلب کرانند شده گویند اکثر زنان بسبب احتباس حیض افتد با سیلان رحم از هر دن بود و صنیش و شدت حدت باشد و دران مضمضه قبال گیرند و بقیا صلاء سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چار روز تقیه نفص صعوق نمایند بلغم اشتن زلوقه تقیهٔ بدن روغان انقیون اسطوخودوس علوچیان کنند و حب تسکین و دواین بخور بکار برند بره برگ قنب منبوز برگ گلاب برگ انار و برگ انار و برگ نیب و پوست و خت ابنه کنه هر یک سه تولد اعد الثعلب فیج تولد هر روز صبح و شام آبی بشوینند کهدان برگ نیب و برگ هبت و برگ انار سبز چوشانیده باشد بعد بایان مرهم منذل سازند مرداسنگ منسول زرد چوبه بال من سوخته گرمانی خنک تنبیل هر یک سه باشد موم سه تولد روغن گل گداخته مرهم سازند مصر هندی گوید که نوعی از شوره سرست که شوره کوچک سفید بهتر آشیدن سوی سرپید آید و بعد چند پشوده دان مصر الملح ست و بمرارت دیده که بایان تدبیر منقطع میشود یعنی حلق راس کنند و قمر نهند تا که لیموقطع کرده تدوصل حلق سرخایند که این منع صدوث آن مطلقای کند

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ دگرگونی بسیار یا بی کاهی مائل بسرخی او در اکثر سطبر و سرخ باشد و قوبا بخارسی کبری گویند و بهندی راد گویند و اکثر صدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مرّ سودا غلیظ مخلط گردد گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این قوبا مزمن بود که از ان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این شبیه ترین قوبا بسعفه یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث نودی پخیدار و آن قوبا سای بود و قوبا کاس میفزاید که مادهٔ از سعفه یابس اخبث و اردا و اکعل بسیار غائر بعید نیست و سبب قرب باقوبا یابسه سبب سعفه رطوبت و سرایت قوبا از روی صحت آنست که مادهٔ رقیق و غائب باشد و بعضی از قوبا بطیء روی ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سیالتر ست و بعضی ازان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که با حراق متحیل بسود اگردد و بعضی از قوبا منتشر بود بسبب شدت خشکی و کثرت عروق آن بشل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی ازان غیر منتشر و بعضی از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و دانست که مادهٔ حادّ و رقیق ردان غالب تر باشد و بعضی واقف بود و دانست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا قوبا بود و بعضی ازان مزمن روی و قوبا بمرض خبیث یعنی سُست و طبری گوید که قوبا شبیه به ثبور منبسط مستقشره بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مسته بر الشکل یا شد و گاهی بر استدار منبسط شود حق که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت بشکل مستطیل یا شد و قوبا سه جنس ست و انواع آن بسیار بود و سه جنس اول نوعی ست و انست که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم طوبی ست و آن از فساد و رطوبت و رخوت و غفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از غلظ سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحالهٔ انها سوداوی الفتد در رنگ سوی سُرخ بود در رنگ طوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی سیاه یا قوابود و باشد پدید بود و گاهی انتقاط صفرا با خلط موجب ابود و دران حدت حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بتبار مخالطت خلط حرافت باسبب فاعل او باشد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه انچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حادست و آیا لاقی گوید که سبب این مرض و چیزست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت کم آخلط را بتبار اشفاق بر اعضای رئیسه سوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش غلش و فذف دسوزش و سیلان ست یا غلیظ سوداوی تحقیق باخون و علامتش خشکی قوبا و عدم غلش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی می نویسد که قوبا حاد از ست و بعضی اطبا تخصیص نمازند بخون در سر باشد که دوا نند و قوبا بنفسه آن دو هر گونه باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حلاز م شود و جمع کند در اغلب از مقدمات جذم و بود سبب آن فساد مادهٔ دو حافت اقتدر دادن اشیای سفلاطه مثل لحم تقر و یا دخان ست و علامت آن بود نقش تنگ خلط ست و خروج رطوبتها از طبع آن خشکی او از با بس آن علاج حاد ابتدا اگر کم باشد علاج خفیف چون روغن کدو م تخم خربوزه پوست خیار چنبر و چوب شیرخشت پخته کشتی ور دغن گل بادام تخم خیار شنبر و مغز تخم خربوزه و مغز تخم کدو م و مغز

در سرکه سابیده و یا روغن بابونه مالند و کذا آب قطر لوبان دست آن و یا آب برگ سیم و یا برگ ہار سنگار و یا آب برگ کاه بندریا که در تخم برشکال می روید تنها و یا با سہاگہ یکساعتی و یا بورق در آب برگ ملتاس بمالند اگر گرمنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا با سلیق هر چه مناسب باشد تنقیه مطبوخ افتیمون و یا شاهتره کنند و ما الجبن هندوستانی بسیار خفیف جذام بکار برند و مرق شاهتره کذا الفرع برای تشیش با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات ست و اطلیه قویه چون طلای سعد مطلا نمایند و باید که پیش از طلا از توچپاتند و یا از چیزی بخارند خون فاسد از ان برآید و اگر قند سیاه کمنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع داغ چپاتند بردارند و تا یکپاس همچنین کنند همه ریش او بسیار بعده اگر خواهند شربت انجبار طلا کنند کذا در وقت آن از مجربات است و اما حوه مرست و گیاه لثوپرسی که نبات تیزست جهت قوبا و برص سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا و دیه راه چند روز طلا کنند تا عود نکند و آثار که بدو باقی نشود شق نماید اگر ممکن بود پس دمای حاد نهند تا گوشت فاسد را بسوزد بعده بر هم سفید اب و مالند آن جراحت را مندمل سازند در قوبای متقشف خون افصد کنان یا بالسلیق کنند و اگر زبن باشد هر دو صافن کشانیده و بضبع سودا یا مطبوخ افتیمون فتیح داده تنقیه بسهل سودا و حب لاجرد و مطبوخ افتیمون غاریقون علویخان کنند پس پرمایزن انجبن با جب چینی خورانند و خوردن اطریفل افتیمون علویخان باین عرق نیز مفیدست شاهتره نیم آثار سرو که برگ گزد گل سیب و گل بجایین گل کاسنی و تخم کاسنی و گل کاسنی ریشه و افتیمون هر یک بست تولد برابر و شیشم رآنبوس هر یک سیزده تولد منذری بابیخ و برگ کل یک آثار عناب کلان کنیبه پانزده سفیاج هفت تولد ریوند چینی چیار تولد گل بنفشه نیلوفر یاد آثار شب خیسانیده صبح بشیشه عرق کشت شستی از نه تولد تا بست تولد با شربت عناب سه چهار تولد روغن گاو گوشت بزغاله شیر خواره و هر چند مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر دهیان طعام آب دریا بهند و کراوه یه مفرده نافع قوبا خصاء و پانزده زرانند و خرق سیاه و بادام تلخ کرمجر بست و حلتیت مذبره دسرشش و کرد و بیخ کرمجر بست و دوع بیخ قثاء الحمار و قرفه الدارچینی و سرکین خرگوش و خرق سفید هر و احد بسرکه سوده و کذا نمک بسرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا احاض خام یا شراب پخته بقدر مسل موضع بسرکه و نطرون و کذا بیخ آن بسرکه سرشته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرکین گاو تر با وجود کذا کبریت زیت و یا بروغن بادام و کذا هوف مهسل تنها یا بسرکه نیز و کذا خرمه سوخته و کذا کاف دریا تنها یا بشراب کنه و کذا عصاره قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم پیه انجیر و زنجبیل و زرد باسان سوده مهسل آمیخته و کذا شیلم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا تیم و پوست ترب و نمک و کذا شاه انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم تنجبین و قوبای رجه و کذا قشار کندر پیه بط و کذا گل شقایق النعمان و کذا آب شبت تازه مهسل جوشانیده تا وام آن غلیظ گردد و کذا شبت و سلب و مهسل کذا دارچینی بسرکه و عسل و کذا سرکین فاخته آب ترب و کذا تخم شدانج بگوگرد آمیخته و کذا کندش تخم ترب و کذا اصله زمن بتاسه کوفته و کذا حلیه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر نطرون و کذا شب یمانی مهسل و کذا برگ همیز کذا روغن گاو و سداب عسل و کذا اسفوخ تخم پیه انجیر و شاخ گوزن سوخته و تخم گندنا و کذا خاکه زنبور عسل و چوک بدن کشتی گیر کرمجر بست و اکل وضماد و خرق سیاه و کذا جوز بندم و کذا تخم خطمی و کذا مسکه تازه و کذا تراشیدی تربخ و در قوبای مفرط و کذا دارچینی و کذا نسرین و کذا سیم بسوخته و کذا سرکه عنصل و کذا لعاب کذا گاو زبان سلوق بروغن بادام تا چهل روز در آفتاب سر ایبون گوید که علاجی نافعتر در قوبا از مداومت استعمال آب گرم نیست ذکر ادویه مرکبه در قوبا تعمل حب طلا که برای قوبا بعمل مؤلف و عجیب الاثرست مرداسنگ گوگرد آمیسار نوشادر سهاگه بریان فلفل گرمانه رکات سفیده صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تومه نصف کچور کوفته بیخته آب لیمون جهاسازند وقت حاجت قوبا را خاریده با آب لیمو یا آب ساده سابیده طلا نمایند اگر بجای تخم ترب انیسون داخل کنند بهترست ایضا مجرب گوگرد کتیرا پاپڑ یا نیله تومه سندروس مرچ سیاه سهاگه تیلیه مرداسنگ هر و احد یکدرم سیماب دو درم اول گوگرد و سیماب را بجا کهل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویه دیگر کوفته بیخته خوب بسایند و با آب جهاساخته وقت حاجت بسرکه سابیده بمالند ایضا که اکثر برای غربا تیار می ماند مجرب ست باجی گوهنگی سرسون هر یک دو درم تخم پنوار چهار درم نیله تومه دو ماشه کوفته با آب لیمو سابیده بقدر کفاف روشنی جهاساز ند وقت حاجت یکعب بسرکه یا آب ترب سوده ضماد کنند دو سه نوبت گوگرد عوض نیله تومه است وزن هم برابر دو برابر ترش سرشته بکار برند که جهت گچ داد معمول و مجرب ست حب قوبا که در بین باب مجرب ست پلاس پاپڑه گندنا سهاگه بریان افیون برابر گرفته با آب لیمو کهل کرده جهاسازند دو بار خاریده با آب لیمو مل کرده طلا سازند ایضا سنجد بیخ چوبکه آنهم معمول ست چینی گوندکات سفیده مازو عوض پلاس پاپڑه ست ایضا مجرب سهاگه نوشادر پیشکی تخم پنوار افیون هر یک دو ماشه چهار یک ماشه دو آب لیمو چاشنی مل کرده حب بندند و قوبا را خاریده با آب لیمو و اگر نباشد با آب ساده سابیده بمالند ایضا مجرب سهاگه خام زال گندنا بیخی سیماب هر یک چهار ماشه

قسم

آب لیمو حب بسته بدستور طلا نمایند و دو روز بخورند دیگر قوتیای سبز صندل سفید عوض سال و بابچی ست وزن همه برابر ایضاً برای داد و مجرب است حقر العباد فوشارد گفت یک توله آب هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده سماگ هر یک پنجماشه خیلة تموتسه از یکماشه تا سه ماشه دارلیمو سه وزن حل کرده حب بسته بدارند وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری داد و اغاریده طلا نمایند **دوای قوبا** یعنی داد مقول از ریاض استاد ملیحه الاعتماد سندور سه مرغ هر دو باسه چوب پنبه صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی مازو سبز کوفته در سرکه حل کرده طلا سازند و یا شورة قلی برگ گل بنگجا برابر داب لیمو سوده طلا نمایند و یازده چوب چوبندان آب سایده بمالند **ایضاً** گدر ازاقوبا مجرب برگ نورسته خیاشنبر بگیرند و ترشی انبه بگیرند و شاهتره نرم نرم کوفته موضع قوبا را خارایده ضماد نمایند و دو سه بار اینگونه شود **ایضاً** ترشی انبه و دو توله قوتیای سبز شش ماشه هر دو را باریک سایده دیگیم با آب آمیزند و شیشه کرده در افتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خاشیده با مرهم آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحه اورنگ یا بی نهایت مجرب است **ایضاً** مفید قوبا لوبان کوژه شکر سفید آب لیمو سایده طلا کرده باشند **ایضاً** مجرب تخم نیلوفر زرد چوبه سماگ کات سفید افیون برگ صدبرگ در آب سایده جهار بسته آب لیمو یا آب شبنم سایده ضماد نمایند **ایضاً** آهک صندل سرخ گوند چینه ال سماگ کات مساوی آب سایده قوبا را خارایده بمالند و دو سه روز دیگر گندک نوله سماگ تخم نیلوفر عوض صندل و گوند را ست **روغن گندم** نافع قوبا و سفعه و محل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید او ام صلب گندم صاف شب در آب ترشوده صبح در شیشه کرده بطریق دوم جنبزه روغن برآرند و یا گندم را شسته شب در هوا دارند صبح بتخته سنگ یا صفر آهن گرم نمایند و از بالا قطعه آهن بغایت گرم گذاشته بچشانند چون سیاه گردد و گرد او را بسته باشند و همچنان گرم بمالند **روغن پوست ناجیل** از معجونات والد مرحوم پوست جوز هندی را دو سیر بابچی یک سیر گوگرد شتری یا دو سیر اشنان چغدر یم نیم کوفته در شیشه پر نموده بطریق چوبه بجکانند موضع دار خارایده بمالند **نوع دیگر** از معجونات احقر پوست ناجیل تو تیای سبز نوشادر آهک آب مادة هر یک مادة هر دو را جمع نیم کوفته در شیشه پر نموده بطریق مذکور کرده در شیشه آتشی یا دزطرفی کنند بطریق پنجال جنبزه روغن کشند **روغن پابچک دشتی** که خشونت جلد و قوبا می نمی را دفع کند گیرند پابچک دشتی و در دیگ گلی بسازند چندانکه چهار انگشت کناره دیگ خالی ماند و سبوچه پر پنبه پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش و بر آتش پابچک دشتی که برشتن روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ مذکور را برابر دیگدان نهاده زیر آتش چوب کنند و ساعت بساعت سبوچه را که بالای دیگ ست بردارند و انچه عرق مانده بته سبوچه جمع شده باشد بانگشت شبانیده و دزطرفی گیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند همچنین کنند تا انکه هیچ عرق بنماید پس مغز دل را که در ظرف گرفته باشد قدری بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن **پابچک دشتی نوع دیگر** برای هر قسم داد و اگر نتواند **پابچک دشتی** یک آنار و هر تال پنج دام سخته در روغن کنجد یک آنار و هر تال را در روغن حل کرده هر چند پابچک را زین روغن خلاف کنند در ظرفی گلی ته نهاده دگل حکمت نموده بطریق پنجال جنبزه روغن گیرند غلب کاز دو سه بار زیاده حاجت استعمال نشود **روغن بختی** که برای قوبا و جرب بهمت سود مند است زنبق ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنجتولة روغن زرد یک آنار شاهجهانی سیماب را بگوگرد بسیار تا سیاه شود آنگاه زنبق را حل کرده در پاو آنار روغن بانگشت خوب مالت کنند و بر پارچه آب نارسیده بمالند و بر سبع آهنی پهپیده بر شته محکم کرده طشتی پر از آب بیاویزند و آتش هفت در روغن مانی را اندک اندک بر آن پارچه می زنند و در روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل میکند **ضماد** که برای داد و الاق صاف ست سیماب دو توله گندک یک توله سارو گندک لوتیه مرداسنگ هر دو را شش ماشه سوای سیماب هر سه دوا را باریک سایده دو توله روغن زرد و اغ نموده در تهماتی کانسی دو سیر سیماب را زکتوره کانسی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند چون قوبا یا الاق پابچک دشتی بخارانند که سرخ شود پس دوا بمالند تا یک گهڑی که ماهل الشفا ست **ایضاً** که برای قوبا و جرب و قروح نهیشه از معجونات حکیم علویخان ست بابچی کالی زیری تخم نیلوفر گندک آنماده سارساوی کوفته شب آب خیسانند و صبح در کهرل همالند تا زرد گردد روغن کنجد را مثل روغن مذکور بموضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو ساعت آب گرم در سرکه دو سبوس گندم بشویند و آنرا بمالیدن بر جرب نشود هر روز تا سه روز نشانهای یک بیماری ماست خوری از آب آن نبوشند انشاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد بر طرف گردد **طلا** که برای داد معمول ست تخم نیلوفر آماده لاکه را بر کوفته موضع او را بچوبه جوب بمالند بعد از ان دوای مذکور را با آب طلا کنند دو روز دیگر گیری بابچی مرقوم ست **ایضاً** معمول مازو سماگ بریان گندک چهار چه کته پاپڑا هر دو اصد کتیرا مرسیاه شش ماشه خیلة تموتسه بریان سه ماشه در عرق لیمو سایده جهار بند دو وقت حاجت طلا کنند **ایضاً** مجرب سماگ تخلیه گندک شکسته سفید بر بار کوفته بیخته آب طلا کنند **ایضاً** معمول او مجرب گندک آماده سارساگ گندک چهار چه کته سفید رال کوته بابچی هر یک کته تو تخم نیلوفر پوست شش تولة کوفته بیخته آب شیشه مشرت

بکار برند ایضاً کہ جہت قوا مجرب وبی نظیر ست سہاگہ بریان فلفل سیاہ ہلیلہ زنگی پوست بیخ پالک جملی ہر جزو بہ آب یموسخی کردہ بر موضع قوا طلا نمایند در سہ روز ستا صل گردد انجیر یکہ مجال مرہم دہاند دو انجیر دیگر بر سند در عوض فلفل ست و درخت پالک جملی نیز گویند ایضاً از بابا فضل ستادہ مرہم تخم بنوا۔ آنمین پیل لول سُرخ برگ سنا ہر واحد یک تولہ کوفتہ بیختہ بگاہا ہار زند وقت حاجت بقدر کفایت دو جزات آمیختہ طلا نمایند اگر قوی باشد بکتولہ مصطگی نیز افزایند و در نسخہ دیگر سعد بر برگ آگ زیادہ ست و نوشتہ کہ مجموع را ساییدہ در روغ قرش آمیختہ یکروز در آفتاب داشتہ بر موضع داد طلا کردہ بگذارند تا خشک شود و طلا بطلا کنند تا سہ بار پس بشویند ہر مرہم برای داد دیوست مجرب حکیم علی ملک المبطم اشتق مقل زراوند مرچ ہر یکسہ ماشہ در روغن گل چربی بزموم ہر یک یکتولہ بدستور مرہم سازند اقوال مہرہ سیحی گوید کہ اگر قوا بی از اخلاط حادہ لذا عبث شاید کہ معالجہ باشیاہی کہ تلطیف کنند و اگر ازاخلاط غلیظہ بود باید بہ قوی التلطیف و تحلیل نمایند داولا استفراغ مادہ باسہال کنند و تا بیر بایچہ یکہ مضاد علت باشد مائل گردانند و مداومت استعمال آب شیرین گرم کنند بعد استعمال ادویہ موافقت استعمال کنند پس اگر قوا کثیر الرطوبۃ باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد بچیزیکہ جلا باتجفیف کثیر نماید و قوی باشد بانچہ آنچہ جلا بغیر تلذیع نمایش آرد و مرہم و باطلا و آب چقندر بطبوخ و سبوس میدہ و تخم خربزہ مقشر استعمال کنند و اگر بالجم نباشد آرد ترمس نخود و تخم خربزہ بیشتر است بسر کار استعمال نمایند و برای قوا بانصعف قوی عظیم نماید اگر روغن گندم برب ترشی تر بخ طلا کنند و اما قوا بای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دہن قبل از خوردن چیزی و آب شقائق النعمان و آب عناص و ایضاً مازو و ہلیلہ سیاہ اگر ہر دو بسر کہ پنیر کفایت باشد تواما قوا بای کثیر الرطوبت محتاج باد ویہ قویہ باشد ہمچو خرق سفید و سیاہ و کبر و برگ فنجنگشت و تخم آن ہر چہ بعضی از نہا یا ہمہ با موم در اتبخ آمیختہ طلا نمایند و اما قوا بانیکہ از اشیای حارہ ہیجان کند باید کہ دران اشیای قوی بلادع استعمال کنند یا مثل کندر و یا کف دریا و کثیرا و یا گوگرد و قفر البوم و یا توبال مس بصعع پس اگر قوا بانرم و متعفن گردد احتیاج باد ویہ قویہ مکرر نیفتد مثل این دو دا خرق سفید چہار مثقال آرد ترمس صعتر مختوم نظرون ہر واحد سہ مثقال ساییدہ طلا نمایند و یکبار اشق آرد ترمس ہر واحد یک مثقال بورہ سُرخ دو مثقال بسر کہ تند حل کردہ طلا کنند و بعد اندک زمان آب گرم بشویند و سہ روز این عمل کنند و اما قوا بانکہ در ان جلد متقشر گردد و باخارش باشد آن بصل سود مند می باید کہ دران اخراج خون کنند اگر ہمہ بدن ممتلی و متصل بعضد باشد بعد ادویہ مسہل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیہ بدن کردند طلا بخرق سفید و سیاہ با سرکہ مغسول و یا انزیخ کبر و صبر بسر کہ شقاق النعمان مینج کم ابیض بسر کہ نمایند و اگر در انجا خارش باشد بگیرند برگ خرنبر یہ سبز در روغن شیرین سبز تا مر اگر دو در بسر کہ ساییدہ بران روغن کنجد و موم سُرخ گداختہ انداز ند و حل کنند بعد بران گوگرد غیر سوختہ پاشیدہ بر ہم زنند تا ہموار گردد و در آفتاب دارند و بعد اصل علاج محتاج بادویہ جامع تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و تجفیف باشد اول زین ہر دو بحسب مادہ غلیظ بود و ثانی بحسب مادہ حار رقیق و بحسب غلبہ یکی از دو امر محتاج مقلب یکی از دو تدبیر باشد و چپانیدن زلو بہتر ین علاج ست و احتیاج بود در امر تنقیہ و اتباع آن بمارا لعین بطریقیکہ مشاہدہ واجب کند و تنقیہ و ترطیب و تدابیر مطلب بچیزیکہ بعضد بدان محتاج بود و ہمچنین حجامت بزرگترین معالجات اوست و گاہی احتیاج بمفارقت ہوای خشک افتد بقوی گفتہ کہ انچہ منع حدوث قوابی کند و حادث آزا صحت بخشد انیست کہ کمک مغسول کہ غسل او بصبر باشد یکدرم با سہ اوقیہ مطبوخ ریحانی خورند چون قوا بانتقد شگیرد و کثرت پذیرد علاجش علاج عارضہ است

معالجات موضعیہ

اما برای قوابی ملوتہ متوسط الحاد یہ مفردہ ترشی تر بخ ست و برای قوی نیز مرہم عربی بسر کہ و صمغ بادام آلو بسر کہ و میعہ سائلہ بسر کہ و غرول بسر کہ بغایت مفید و آب کبر تی و آب خور و زبد و کف دریا و سرشیر چرم و آب دہن انسان روزہ دار و چوک زندان او تخم خربزہ و صمغ عربی و آب اسارس ست و روغن بادام تلخ نیکوست و سنگ سبویہ و برگ کبر بسر کہ و سنگ سبویہ ہر قوا بانجا خاصیت نفع میکند و اقاقیا و مغات و روغن گندم قوابی عارض ہر بدن ضعیف و قوی را صلاح تخم خشخاش و زرچوب و برادہ قوابی مبتدی سہ اوست ریختن آب گرم بران بیدہ مالش مرہم و روغن بنفشہ کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاہی طلای ماء الشعیر آنزا بسر و خصوصا با کف دریا و صعتر و عصفر و عدسہ را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز آن و آب خرفہ و صمغ آلو نافع برای قوابای صبیان ست بگیرند صمغ بادام و سرشیر چرم و میعہ سائلہ و بسر کہ آمیختہ طلا کنند جایگیر سرشیر نجاران و کندر و گوگرد و سرکہ بحق کردہ استعمال نمایند اما قوابای نرم بدی محتاج باد ویہ قوی تر بود مثل عصارہ ترشی تر بخ

سنہ ۱۲۹۲ کہ آن کرامت خصوص فتوح سلام و تلطیف مادہ و تحلیل و اصل التحلیل مادہ و تلطیف قوی و تقلیل طلا و ادی کند ۱۲ منہ

مقوم بطی و مشل روغن نخود و روغن بزرک و روغن گندم خاصتهٔ و صمغ بادام تلخ و گوگرد و پشک بز سوخته و کف دریا و قطران و زفت هر دو عجیت آنچنان اهمیت طلا بنقط سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سفه و فحجکشت و اکبر اشق و خربق و حب البان و شافیا خاصهٔ لا سیما چون ازان قیر حلی بروغن نخود ازان ساز نیک بهره داشق بسر که رقوما نا و کندش و فاکستر کهنه ترو روغن چوب و خردل و حرف و تخم جوجیر و عسل بلادر نهایت مفید و ازین کبات نیست که پستانند قرد ماناو سیاینده و بارچ و گندم بیامیزند خاکستر سرگین گوگرد بصمغ بطم و شجر حب البان بسر که بسیار قوی است و برای قوبای مقشر نیز و بایگیزند کندر و زاج و کبریت سوخته هر یک صمغ کهنه و مرکب طلا کنند تا بگیرند بورچ آرسنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی تربح نفر المود و هر یک دو درم تخم جوجیر شونیز خرق سیاه زاج سوخته هر واحد یلیخ دو درم ازان طلا سازند دیاشک سوبه یکجا بکنند و بسر که طلا کنند تا بگیرند زاج دو مرکندر و شب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند دوای جید حب البان ۱۰ جوز گوگرد و زر دچوبه ریزند شاه بگجزو باریک سایده بسر که روغن طلا کنند تا بگیرند کبریت و دقاق کندر و اشق و درسر که گداخته بکار برند تا بگیرند سرگین سگ و اشنان گاذران و کبریت بیض و سداب و دخان تنور و پوست انار و خاکستر حلم و زنجبیل زند دو سرخ و کبریت صفر مساوی و در سرکه ذریت حل کرده طلا نمایند مجوسی و صاحب جامع گوینده که عدرث قوبا از مرهٔ سودا میشود چون کثرت اغذیهٔ مولد آن کنند و از انچه دران انتفاع یابند فصد و شرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیهٔ مولد آنست و ادا نچه بدان تطلیهٔ موضع نمایند سنگ سوبه بسر که سرکه و دلیله زند و باریک سایده بصمغ آلو سرشته بسر که حل کرده بموضع طلا نمایند و یا علک السط باندک موم و زیت که گداخته و بران گوگرد باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا گیرند سرگین زنند و سرگین سوسمار و باریک سایده بسر که سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم و برقطعهٔ آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بران بخشش نمایند و مطبق کنند که ازان سیلان کند بگیرند و بایگیرند تخم بنگشت و باریک ساخته بسر که طلا نمایند و یا گیرند سرش چرم نچیدرم کنند و درد و درم سوده بسرشیش دراب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و افق علاج در قوبا که بار با آزموده ایم استعمال ما را بحبن بحسب افتیمون ست طبری در علاج قوبای سر گیدکه علاج عام قوبا متفرغ بدن ست بحسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سودا وی ست و اکثر انچه در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون و مطبوخ افتیمون بهترین بهت و این نسخه اوست بگیرند بلیله سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم بعد دور کردن هستهٔ آنها افتیمون سی درمی ده درم شاهترهٔ خشک سه برنشتی هر یک پانزده درم سنای مکی پنج سوسن آسمانجونی یا میران چینی هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم همه را بطریق مطبوخ پخته یکشربت ازان مقدار یک رطل بستد و درم گرفته سه سلسبین مقشور یا دیگر درم غاریقون دران حل کرده نیمگرم نوشند اگر یکشربت کفایت نکند معاودت آن نمایند و بر خلقی تجربهٔ این کردم و ازان مع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عباد دیدم که در اکثر ایدان ایشان قوبای سیاه بود معالجهٔ آن بشرب نقوع صبر نمودند و برای علاج او بصیره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و ازان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که دران مقام میکنند معروف است و برای ایشان در انجا مکانات مرتب شده اگر نه بسر سقوطری خالص نخاه درم و زند چوب نه درم و مایه ران چینی پنج درم و ازبا موزیم تخم راب کاسنی گرفته بسند و در آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز ازان یک قوع مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام خوشند کسی را که ازایشان بوا سیر باشد درین اجزا مقل زیاده کنند و بدین خوشه مشغش نوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و بدین ده روز تا بست روز قائم بامند و در هر دو روز یکبار در حمام غسل شود بدین علاج ازین صحت یافتند و باز نگشتند و اکثری را ازایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم جواب نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و بنوعی از بای شود تعرض نمیتواند آنرا این حادث نمیشود و هر کرا آن بای را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و ادا نچه انواع قوبا را در ابتدا بدان طلا نمایند و جالینوس آنرا ذکر کرده چرک و دندان اطفال ست چون بر با شند و روغن گندم در آخر آن چون طول کند مهل کوفته باز بدد بسر که حل کرده ست و اهل هوا زین حمل را سوخته و غیر سوخته بسر که استعمال میکنند و آنرا دواء الخفس نامند و این دران حسن التاثیر ست و آنرا بسرعت تعلم میکنند و ما اهل عراق آنرا بصمغ آلو محلول بسر که طلای نمایند و آنرا قطع و زائل میکنند لیکن الم شدید می آرد و بدین جهت راو ندیم که چون قوبا با طفال حادث میشد فرو نمیگرفت و آنرا شل معجون ساخته مدام بر قوبا بخور بدان میکرد و قوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد و دران سوزنها مثل فرو بردن سوزن ظاهر میگردید و ازان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب را فشف میساخت تا آنکه پاک میشد و سوراخ فارغ ظاهر باقی می ماند بعد بروز گفتم و یا نخود یکبار طلای نمود و قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و دمن این را در مرهم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و آزا طلیه قوبا نیست که زیت چراغ روشن کرده

دهان او گیرند شیر بز بیرون آمیخته بر قوبا مالند تا ورم کند و نضج یابد پس اعمال آن نمایند و اگر از استعمال این ادویه خارش پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بر آن گل چرب بکشند که از این خارش ساکن شود و چند پیه زنان را دیده که معالجه قوبا بادویه پوشیده میکردند از ایشان در انجمن اعدای حمیدی فرنگستان آن را بسرکه لغه ست دور استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب الحل قریب الصلاح می یابد بعید الصلاح بتسریع میکرد و بعد فصد و استفراغ بدان زلو چسپانیدن بدفعیت تا خلط راکه خارج از عروق دران وقت سبب تصاعد آن قوبا عارض بود و کثیر المدد باشد و ازان صفاق مثل تقشور جدا شود و گاهی ازان خون سائل گردد و این بسیار دشوار است و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بجمیع ابدان آنها عارض گردید و بجذام مبدل شد و این بعض علامات جذام است پس مرا عجب ست که علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر ست و نوعی از قوبا صفار اشکال عظیم الحجم ست و این علامت میکند بر آنکه خلط سوداوی ادویه طریق نوع ست و این نوع بقوبای جربی معروف ست و این اکثر در خصیتین و در کمر و عارض میشود و انسان بخارش آن ایذایی یابد و از آنرا بخون آب میکرد و علاج جرب کتاب الحکا ست و سوای این در بارستان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران میکردند و آن اتر نیک می نماید و محکم افی الحال زائل میکنند و ایضاً دیدم که درمان دلاش با ناخنه خیتی فی الفور اثر میکنند و عقب او در عرض گل جالند و نوعی از ان صغیر شبیه به جنوب ست و آن جوبای مشتاثر معروف ست و این بعد استفراغ و پرهیز بستر بسیار بس گندم و تخم خربزه و بادیان گرم و بادلش بر عرض گل زائل میکنند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفاده آن کرده ام در کتابی از کتب ندیده ام راست ست که بسرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یکدو دفعه آنرا زائل میکند و اگر اصل عرق چینی بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند در بعالتی می ماند و زیاده و فراخ نمیشود و ایضاً او گوید که علت معروف بجکاک جبهه مرضی ست که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود و خیز آنکه رقیق بود مانند پوست باریک جدا گردد و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آرد ماهی ست که آنرا بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق بنماید و شخصی را دیدم که بر جبهه بدین او این مرض عام شده بود و بسبب فاعل در طوبت رقیقه فاسده متغیر الکیفیت ست که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود پس طبیعت بنابر تنقیه دماغ از اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه ست دفع کند بعد بران منجمد و خشک شود و بشکل مذکور گردد و با آن خارش بهم آن باشد که دران خلط فاسد ادراک حرارت بود پس ذیع مسامکند دین ملت عسرت علیل ازان صحت نمی یابد مگر بسیر بسیار تمام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان ست و فصل اولی استفراغ بسرعت بچیزی که مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون ازان فارغ شوند مداومت شستن پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن بهم و در عرض همان کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات متواتر طلا نمایند و بهر گاه دو روز بدین طلا کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد با قلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب طبیخ زنده ای سعتری بخته همان کنند آن ازال کند بعینه گوید که علاج قوبا او لا بفصد بعده با سهال مره سودا دادن خال مریض حمام و تعدیل خلط سودی بشرب آب نار و آب آلو بجلاب کنند بعد از ضرورة بزیرا باچه سرخ مرتب بآب خورده دهند و بعد بتقدیم تحامل تعدیل فضول اگر قوبا تمکن لایح در جسم بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط تقشور غلیظ و شدت خشونت بدان استلا کنند و این را بطلای جرب طلا نمایند صفت طلا یکه این نوع قوبا را نافع کند شیاف مامیثا دو درم زعفران و آرد نرمس کندش و کف دریا دو برگ کوفته بسرکه محرکه بر موضع طلا کنند و ایضاً دیدم بدان انتفاع یابند انست که تشریح تریخ و یا ترب و سرکه بالند و بآب چند بار آرد جو و نخود و تخم خربزه و سپوس آب گرم بشویند اگر قوبا نافع نگردد البته مثل موم و روغن و کثیر الاستعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و آب گرم بشویند و اگر حادث در بادبان صبیان باشد آب در دهن رنده دار و یا بصمغ آلو و سرکه طلا نمایند ایالاقی دیوجانی مینویسند که نظر کنند که اگر اخلاط مرکب بود در استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود تدبیر استفراغ آن خلط نمایند از خلطهای دیگر غافل نباید بود و اگر خلط تیز و رقیق بود در استفراغ باید کرد که در علاج جرب مذکور شد و استفراغ خلط غلیظ بدارو ها باید کرد در علاج امراض سودا وی چون بالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن و بآب گرم شیر گرم شستن بهتر بود و بعد حمام طلا یه استعمال نمایند تا اگر قوبا زیاده بر بخصف باید گذاری اندک بود بادویه جالبه یا بدو ادویه قوی یا بعلاج قطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبه بود در گوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ مالیدن سودمند و خامنه اگر آرد جو و آرد باقلا بدان بسته شوند و چند دو سپوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با نان بسته

حاشیه

بیاله از نقرس سام طحال خلط غلیظ و گرم و خشک طحال از نقرس سام و خلط غلیظ

دو بسر کرده طلا نماید در روغن گندم با ترشی تریخ آمیخته طلا کردن سود دارد و باید از دو بسر کرده سود نافع بود و کوکنار طلای چرک دندان بر ناشتا سود دارد
وصفع تند آلود کنید با سرکه با ترشی تریخ حل کرده دوای مجرب ست قوای غیر کشنده از مثل کندنه یا زوبسر کرده سوده و رانک بسر کرده حل کرده و اندران طاق بار بطوخ بیشتر ریزه محض
و مازو و ضعف و کتیرا و شیاف ماهیتا و قلقطار قریا مس و سنگ سبوسه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین اندوده زائل نشود اول نرم بپسایند تا خوش روی راهذب کنند بعده بران
مجمر نهند تا خوش آگاز نرم باقی ماند باشد خارج نماید پس سومر و روغن کاز در روغن گل ساخته باشد طلا کنند و یک شب بماند و روز دیگر آرد جو در آرد تخم خربزه و سپوس
گندم بکشند در آب پخته طلا نماید و شب رها کرده دیگر روز بطبیخ بابونه و بیخ خطمی و حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دو چیز بران انداز ند و همین علاج را دیگر بار
اعاده نماید و اشق بسر کرده حل کرده قوای کهنه را سود دارد و یا کندش و زرد چوب نیز افزایند صفت دوای قوی تر گیرند زاج سبز و بار و غن گاو سوده سه روز دگر زنم
پس روغن ازان صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوا بماند و رکند و گوشت پدید آید پس مرهم علاج کنند و یا مازو خام را سوزانم بخمیر نرم در بول گاو یک سکوره و سرکه
یک سکوره بیزند تا نرم شود و سایه طلا نمایند و دیگر سرشم های چهار درم کندر دو درم بسر کرده حل کرده طلا کنند و دیگر از بسر کرده حل کرده طلا کنند و دیگر
برای قوا بگیر خصیه باشد سفید اب هشت درم گوگرد دو درم مومیز یج یکدرم بسر کرده طلا کنند و هر گاه قوا از علاج پاک گردد بران ادویه را عه کردان وضع را قوت دهند
طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نماید و بعد نضج ماده تنقیه بدن ان بطبوخ افتیمون یا بطبوخ اهلیله یا بقوی تر تنقیه کنند
و بعد تنقیه تا سه اهلیله زرد مصفی آلود و صبر مساوی ساییده بسر که کهنه ورد روغن گل آمیخته طلا نماید اگر قوا بارقیق مبتدی باشد مورد و مغات مساوی ساییده بسر که
تنبسر شته طلا کنند و اما هر گاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا کار بندقه و ماش مویزی هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی نگو گرد زرد هر واحد پنج درم نرم
پشک بز هر واحد شش درم همه را با یک پیده بسر که کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعده اطلیه مناسب مثل شاهنجیر طرون
و پست و شب دیو زنده عصفر و نمک و شونیز و تخم خطمی بسر که برای حار و بصل برای بارد بکار بندند از آزمجربات من برای جمیع انواع ادامین دواست مرکبی شکر
کف دریا گوگرد شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی مینویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال باید
دافع سوداوی اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و بطبوخ افتیمون را مدخل تام ست در نفع قوبای طویل و سوداوی و قوبا یکه ماده او رسوی باشد و فصد دیرین بهتر ست
و علاج موضعیه مستعمل هر قوبا بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب رداءت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بران دار
جهت موضع مرض و غیر اینها بحسب این امور اورده میشود علاج قوبای نرمن علاج قوبای سوداوی ماده است و اگرچه ماده او در اصل رسوی باشد مثلا از آنرو که
کثیر المنفعت در قوبا یکه قوی الماده نباشد روغن پوست ناجیل ست و طریق ساختن آن اینست که پوست تخت ناجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند
و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و بسیار چه صاف کرده در شیشه مطیبن انداز ند در دهن او شیشه ای کاه یا نی نهند و در وسط
طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه از ان سوراخ واژگون بیرون کنند و زیر او بقابله آن در دیگدان قدح نهند و بطبق آتش ملایم روغن کنند پس
روغن سیاه حاد که از ان بگلد نگاه دارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین بمرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید
و کذلک طلای لبان مصعد که از نفع بخشد باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده بر وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ نظر فی وصل کنند و از اطراف
را با آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس ان ندی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد تند بوجمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و زخم را حاجت چنین استعمال
کنند که بگیرند از جوز مصعد مذکور دو درم بسطوراکه شده چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید از عادت ماست که هر گاه میگیریم او لا باشبرز بر روغن زرد یا مسکه در آب
گداخته بطریقیکه ظرف آنرا در آب گرم نهند تا گلد از روغن صاف کرده نبوشند و یا روغن بادام بیاشامند و این اعمال ست هر روز مقدار سه درم را بعد از نبوشیدن بعد از ان
تاوه درم یا زیاده از ان بیفزایند و بران بنوشند ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج تنقیه شود بسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست ناجیل با لبان مصعد
با آب مقطرا استعمال کنند که از ین هر دو تیر قوبا باقی نمی ماند خصوصا اگر رعایت تدابیر دین مدت و بعد ازین کنند و سیل آن تبطیب گرداند بولس گفته که معالجه
قوبا باد و یه قوی التجفیف نماید و استفراغ بدن باسهال کنند و بران ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و هر دو خربق و حرکه که بسنجور باشد چون نرفت با سم

یا رقیق آمیزند و بر بل بندند زود برکند آنرا بزنج تنها خورانیده باشند و اکثر قوبائی گذرد ریش و دهای دیگر باشد باین علاج تنها و بدرو غن گندم صحت یابد و اگر قوبا مزمن باشد بر گیاه بنفشه سرکه ساییده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند و اما دو سیر که لیسه کند بگیرند سر ریش شجاران نیم او قیه کندر کنیم درم سرکه نیم او قیه بکوبند اورا بر اورسرکه گداخته بر قوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند تلخه طار یک او قیه صمغ یک او قیه گوگرد زرنیم او قیه بورق نیم او قیه قاقله شصت عدد سایده بسرکه سرشته طلا کنند بر جای صحیح آنرا نسازند چون خشک شود آب سرد بشویند و ایضاً بگیرند تلخه بیس گبریت زرود نطرون و کندر سادی و برای قوبا بر سر کرد و برای حکه و رشراس شتر بکار برند و از علاجات قوبای مزمن دیری بعد تنقیه بدن و اصلاح طعام آنست که بران دوای حاد بیاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد بعد هر یکم ملاح کنند تا آنکه صحت یابد و این طلا قوبای دیری مزمن را نافع ست راک کثیر اتخم خربزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند ابو الحسن گوید که قوبای دیری نزائل میشود بفصد و سقوط دم و طلا باشیای مسالک که جلا کنند بمثل مغز خربزه و تخم آن و اشنان و آرد باقلا و آرد تخم دهن یا نیاده حمامه بدقعات بشوند پس این طلا بران نهند بگیرند صمغ عربی صمغ فارسی دکثیرا مساوی و اشق نصف کیجوده و در سرکه تر کنند تا همه گداخته و بعد بقعات بران مالند که آنرا تا مل کنند و در ابتدای او روغن گندم نفع کند اگر بران دوسه بشند از سر که و دهان مالوده کرده باشند قوبا متقرح و فراخ نشود و اگر بفصد و استفراغ و طلا استعمال کرده بران زالو چسپانند که استیصال او غاید و اما علوی را نوشیدن مطبوخ افتیمون دم تمثال مطبوخ فیقرا و غرغره بهویج و عاقرقرحا مالعسل حل کرده زائل کند و اگر بعضی حادر اض باشد بفصد او پاک نیست و باو یج یا شفه و اشیای غابضه طلا کنند مثل اطعمیای فواهی و زنجبار بدان طلا کنند و گل مختوم سوده همه بحسب حاجت بسرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روزه بران اندافتن نافع بود و چک دندان او بران مالند و زنجبار بدان طلا کنند جرمل و کندش و سکه سوده بسرکه حل کرده ست و ایضاً آنرا تنزیع بسوزن کشاون عیون آن بسوزن و مالش بسرکه و نیچ بجلوزان نفع بخشند و اما سودا دی بطی الزوال عسر البرء بود و علاجش فصد با سلیق و شرب مطبوخ افتیمون و نوفاذ یا با آب اهلیله سیاه و مویز ست و طلا بشوم بطرد غابی و چزء صوم و بدهن طلا نهایند و جمیع انواع قوبا را شرب آب چغندر کبر تی و جلوس دران و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع ست و در همه لزوم اصلاح اغذیه و قتا بهم در ادویه محمود نمایند و هر نوع آن که متعسر گردد در گوشت عمیق شود و نیچ کند یا سفید گردد دوای حاد بران نهند تا آنرا ستاصل گرداند و بخورد و بعد از آن علاج او بر هم کنند و مالش جمیع انواع او بحسب جلی که موصوف بحسب تنقدی ست و اما وجه آنست که چون حیوان دران سیر کند بدان متعلق گردد فاصله بصوف اغنام آنرا بالفیل آن تعلق شکل ست و بران خارک چک بود و ازان آب بسیار آید چون بیفشارند پس با آب و یا آب برگ دقوبا را با مالند در یکروز آنرا به کند و ایضاً این قولیل را نفع کند اگر بدان بمالند و اما انواع قوبا بسیار ست بحسب تبک با متزاج آن بحسب اخلاط و انواع قوبا بحسب آنها و نوع سوداوی ازان چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و بر هیئت گشته و دی بعد آلم گردد و اعضا را بر نیاند پس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالج او بعالجها و اول خذ بالم کنند در ابتدا سر که حل کرده بر قوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و عدد کراجی از کتب آنرا یافته الا آنرا تجربه کردم و سر به القاشیر یا فتم حتی که آن گاهی نازالا و در یک طلا کنند محمد حسین مینویسد که پوست بیخ پالک جوهی و اهلیله سیاه هر یک دوازده مثقال نکا رانشته چهار یک مثقال مازو سنبکات هندی هر یک شش مثقال آب یکموی کافته هشت پاس آب یکموی کافته هشت پاس اقراص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نوزده حاجت بآب ساییده طلا نمایند بعد از انکه موضع قوبا را بخورند و شست و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک ریشه آن خود بخود بعد آگرد و دا گر احتیاج باقی باشد باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را آب برگ یا آب جوهی تازه بسایند بمالند بهتر و قوی تر گردد و چند فند بعون الله تعالی زائل میگردد و نیز الید آن اصلا بعون سوده بازنگشته محرق مفید ست و اگر بدین تدابیر اصلاح نیابد محتاج بجراحت نمودن و اخراج عوا د باشد بران سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس ان مرهم سفید اب یا غیر آن گذارند

تالیل و سمار یه و عقصه قرنیه و امثال آن

بدانکه تالیل جمع قولول ست که بفارسی نزع دهندی سه نامند و آن جوهر صلب مستدیر ست که در بدن در دیده شش نوع بود یکی منکوس و آنست که غیر منبسط بود بلکه شکل او شبیه بشره صلب باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در طرف مرکوز ست و گویند او آنست که بیخ او دو شظایا باشد و همه متینی متشقق بزرگ مستدیری شظایا نه در لیس جوهر متعلق چارم سماری که سر او چون سر بیخ بزرگ پهن بود و بیخ او باریک اندرون بدن فرو رفته همچو سمار یعنی سیخ خونبست سفیدی مائل باشد عجم قرنی و آن در از عقصه میلی تخی کی بجانبی بود و شش طرف سر سوس که نزدیک دیده باشد از ان چرک دیده بالا ید و سبب تولد قولول خلط غلیظ خشک طبعی ست که در

امتیاز سل و در گاهی کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سوداء و بلغم که طبیعت بقصد اظهار هیضه و فع ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این هر دو طبیعت
و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سوداء از بلغم یا بس بسیار کدر خون کثرت پذیرد تحیل گردد و گاهی نفس خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم سیاب
تعفن استحالهٔ یبوسی خشکی و سردی عارض شود خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون بسهولت بپوشود بسبب قلت او و قرب او از اسباب فاعلی که آنها مستعد تعفن
از تعفین میباشند لاسیما چون خون در جزء خود حار یبس بالقوه باشد گاه باشد که قوای او بسیار زیاده از اندک قوی در عضوی پدید آید و گاهی از ان یکصد جزء یک جزء
شود و هر گاه آن قوای مذکور از اتعفن یا ملل کنند بهتر چنین که باشد دیگر ان ساقط شود زیرا که تألیل تفرق برآیند و بهمنصور گوید یک تألیل دو نوع است یکی از دون
طب لین و دیگر صلابتی و آنرا اساسیر گویند و سبب طب بلغم مشتبه بسوداست و سبب یابس سوداء بود و آنطاکی گوید که تألیل سیاه منخطاط مانده آن طبیعتی ست که از
سوداء تحجر شود غالبا انواعش ذوی طول و قصر و فروه و شقوق که هیچ آن باریک باقی غلیظ او بود و گاهی بسبب خبث ماده در دک علاج شوند یا بسرکه و نمک
یا سرکه بر سود ذکر عالنوشه یا بیدان روغن گل و بربی بطبخ و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا بمسهل کنند بعد آن حب اقیمون خورند و اگر این هیچ نیفاید
نشود بآهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلفیون بمالند و هر گاه گوشت زیاده خورده سوزش کند هم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و اتوتیا و زنگار آب سیاه و ابوت
سرشته طلا کردن نیز تألیل ساقط کنند و همچنین مرارالشکنه انگریزی که کاشنگ گویند در آب سایبه طلای ترتیق ساختن بدر اسقاط آن مجرب ست و اگر تألیل
را بناخنگیر تراشیده نمونیا و شیره درخت انجیر سود و نمک اندک و دیگر روز نفع میدهد و یا از زرچوب سایبه در کاغذ چیده بطور تقیلب ساخته سر آنرا سوزانیده تألیل را
بآن داغ کنند و از دست برکنند و گویند که کشنیز خشک در آب سایبه ضماد کردن مجرب ست در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سر گین بالوس بسرکه طلا کردن
و یا حدوه سوخته بسرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرزهره بران مالیدن مفید بود و اگر تألیل را از بیخ کشتی خایده چنانچه مجی در آب مل کرده بمالند در دو سه روز
بیفتد و اگر از پارهٔ شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بسرکه سایبه طلا کنند و یا سهاگه تیلیه نصف بریان و نصف خام با سایبوی کاغندی
سرشته بمالند و یا با بیخ بسرکه سایبه بر بدن بمالند و یا چوکه در آب لیمو سایبه طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر خود خشک را در اول هلال بعد د
تألیل گرفته هر یک آنرا یک عدد نخود و الیه مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع تألیل بطرف
روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چندبیدسرخ و کذا آب بسرکه روزیت هر واحد در قلع تألیل مجرب سویدی ست و ضماد بیخ مودخت خلاف نوشته
و کذا برگ آن بسرکه و کذا مرسلیون و عسل و کذا اسگرین کبوتر با آب دهن و کذا حلتیت بشیره انجیر یا بعسل و کذا آخم بید انجیر یا بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام نظر دوغ آرد
گندم پخته و یا تنها پخته بموم زرد آمیخته و کذا لاش بسرکه و کذا فلفیون بزیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او و بزرگتان دو برق و کذا بیاز عنصل بریان و کذا
خاکستر شاخ انگور بسرکه و کذا آوه سوخته و کذا گل سرخ پخته یا خام سوده و کذا اسگرین گاو بسرکه و کذا سداب و نطرون و کذا اسگرین گنبشک با آب دهن بدزه دا
و کذا اصداء سدیر بشیراب و کذا مرتیشا و راتینج و کذا خون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر پا بزبان بسرکه سرشته و کذا مرکه را تر کیبی نموده
بسرکه آمیخته و کذا سرطیغ سوخته و کذا خون بز و کذا خون خرشه نیز آمیخته و دلک بالا جرده شب آن و کذا خون شاهی تازه و داغ بشاخ آهن تمرات و کذا
بفتیله پنبه کهنه سه چهار مرتبه هر مرتبه در ماده تألیل ست اقوال حکما ابوسهل گوید که تألیل را باین طور قلع نمایند که بگیرند مازو شب یمانی و هر یک را بطرف سرشته طلا کنند
و یا تخم چغیر بسرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز دو مرتبه بران کثیره طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا بسرکه کهنک و کذا مازو بسرکه سوده و خروب نبطی سوخته
بسرکه بمالند و هر دو را زین در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا اصول باشد آنرا و حوالی آنرا شرط کنند و بر آن شیر انجیر بچکانند یا دوای عاد اکمل مثل ریگ بره یک و غیره
بران نهند پس هر گاه سیاه شود و متاکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقطع گردد و داغ نمایند و بدین تدبیر ثمرات کشند تا آنکه تمامی تألیل خشک
و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیهٔ بدن باید و بهر چیز که سودا نماید مدبر باید بر انچیز که ترطیب تألیل نماید اکل گردانند شیخ میفرماید که اکل المالیخولیا یقلیل خون افضل

حب سهر نگار و فلفیل کبیر و صعتر
جوارش دوسرسی و فلفیل و زنجبیل
داروی شیر و سرکه و روغن بادام
خشک سر سرکه و سرکه و روغن بادام
تألیل کشت نمایند فلفیل

و باستعراق سودا می‌ست که از آن چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از اقتصاد و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مواد غلیظ سیک و غیر آن الا آنچه ذکر او بر اثر گذشته و اما علاج موضعی باید که در آن تلخی قبض بود و چیز خفیف از آن برای ثولول خفیف استعمال باید کرد و مثل مالیدن روغن پسته دائم و طبیخ گندم صفی بجوش بعد سه رفته آب گندنا بسماق عدس روغن بان و ایضا آب سیر کبر جوز السرو و زیتون خام و کزبانج نیز خوب ست و برگ مورد تر برای خفیف و قوی بر پوست جوز تر و خشک و غرغره با وجود قلت اذیت او برای ثولول عظیم قوی نیکوست و پوست بیخ غرب و خاکستر او بسرکه و انچه جیده و بانع التفتح ست انیست که بگیرند مرمل و حناکوفته بخته با آب سر طا کنند و اما قوی از آن برای ثولول قوی بکار برند مثل طلای مرتب از نوره و زنجبار و انشار و خصوصا با سیماب کشته لاسیما نخاکستر بلوط و زیت و نمک با آب پیاز و بلیوس و پشک بز و ایضا ذراریح بز زنجبار و ایضا عسل بلاور در اسقاط او قوی ست و شیر تین چون تبکر ایران مالند ساقط کند و دیوسقوریدس گوید شیر تین نیز اسقاط عظیم او ست و شونیز بجول چون ضماد خایند عجیب ست و زبرهٔ بز ایضا و حلتیت و مرهم حاد و نمجر و بیلات کلآن مرهم بلاور ست ترکیب مفتل گوید جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد بگیرند کوفته بخته بران نهند و دیگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شنبلید م بورق ششدرم نوشادر چهار درم اشغار و زنجبار هر واحد هشت درم زهر گاو ششدرم ان شادر نارسی هفت درم کوفته بخته بآب صابون طلا نمایند و آنرا محاجات قلیل قلع او ست و این گاهی با نبوبه پر پلیوس زنگ و یا فقره و یا آهن بود که تجویف او مقداری باشد که در ان ثولول با ندک شواری در آید و چون او را حد قطاع باشد پس سان ثولول با ندک زور در آرند و بران چمچه نزدیک آن اندک بفشارند کز آن مستاصل کند یا بصناره ثولول را بکشند تا آنگه زیر او کشیده گردد بعد به آلتی که تلخ او رسد قطع کنند و بعد تلع آن روغن زرد بران نهند و ایضا هرگاه روای حاد بران گذارند زرد و قلق آرد و دوای حاد بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اقدام او کنند تا آنگه سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن باین طور میکنند کز انچه متصل ست با آهن لطیف مقور جدا میسازند بعد به بران دوای حاد میگذارند و چون برگ لم قطع آن باستره عمیق تر حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعد به مالش موضع بصابون و سعد گل سُرخ تا خونیکه از ان سیلان کند سائل گردد و متحبس شود و بعد آن ما بقی ساقط گردد جلبری گوید که علاج ثولول حادث در پیشانی و روی بهمه انچه در علاج عدسیه و عظیمه بیاید باید کرد و گاهی امر مقلع او میکنند که این اصل اقلاع ست باعروق او بر اید و انچه بدان طلا کنند و در یکروز آنرا زائل کند برگ سک جبلی رطب ست این سیاه بران مالند تا آنرا خشک کند و میگذارند و ایضا بعضی در سر که حل کرده طلا کردن آنرا زائل کند و من در این دو استعمال نمیکنم بگیرند بورق یکدرم برگ مورد تر سه درم نمک طبرزد یکدانگ و بسایند و بران یکی را بعد دیگری بمالند تا آنگه خون برابد بعد ترک آن کنند و ایضا بعد روز بمالند پس بقیه زائل شود و این را در عهد کلیه فعله استعمال نکنند هر گاه بزرگ و شدید بصلب گردد و روغن رطل ساعتی بر آن بمالند تا آنگه دران خون ظاهر شود بعد به بشویند و بر روغن چرب کنند که خشک کند و بگذارند غیر آنکه واجب ست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ دارند و باب گرم بشویند اگر موضع متقرح گردد مرهم کافور دران استعمال نمایند و نوع ثولول تینی را که بتر ین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران فائده نکند اولی آنست که دوای حاد بر روغن نوره بران نهند تا آنرا متاصل گرداند و بدین روغن نوره منقلع شد بیخ او مثل دو درهم مرد ظاهر شد بران هم دوای حاد نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت محکم گذاشتم تا آنکه اصلاح یابد و از بافته ترین چیزیکه در تآلیف استعمال کنند نیست که بگیرند مرهم پر آب سرطب و یکطرفه در آتش نهند تا گرم شود بطرف دیگر خویش دور تر بدارند بگیرند از ان آب و بر ثولول مالند این دو سه روز بعمل آرند و در شب بهر دو فنی که خواهند بهتر آن روغن گل ست چرب سازند که آن بغیر حد بپذیرند باز عود نکنند ایضا او گفته که علاج ثولول متشقق ذات شقاقا یکسب فاعل او غلط یا بان بغی سودا وی بود نوشیدن ما الاصول بعد روغن بادام تلخ ست بعد شرب طبوخ افتیمون و دلک آن با آب برگ سک جبلی یا آب بورق بر گ مذکوره نیز بورق داگر متقرح و صلب گردد بران روغن نوره چنانکه سابق مذکور شد و انچه بدان علاج ثولول کنند بجهت تنقیه و اصلاح غذا الشل در روغن گل موم و شحم بست و اگر تا چهل روز بهر روغن و بهتر آن روغن گل ست بمالند ساقط گردد و بعضی از دلائل مذکر که علاج ای را باب ظهر کبیر یاد کرده فعله مشک کنند بپذیرند این دو را کز هجو یا آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران کز دران آهن گرم سرد میکنند و دران بورق مصبوغ مرحل کنند و بمالند تا علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعد به از روغن نوره بران آرند بمالند تا دران خون ظاهر شود بعد از ان بسرکه بشویند و بر روغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هر گاه مگر گردد مرهم کبیر علاج کنند و بدین نوع چون دانه او بزرگ شود و بر بینی مشرف

اندیدن یا قریب یا زعفرانی شیر بعید بود پس واجب است که بدان مرهم را طیلون چند قرار نهند که یا از تحلیل کنند و یا تفریق کند و فضلات او را مالی گرداند پس بعد از نشستن بگشایند تا اگر اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع تآلیل متعلقه حسابی متقشد شده مکرر استعمال نمایند این دو است و این مشهور ترکیب این است بگیرند مرکبوگو و زرنیخ زرد و فلوس نوشادر از هر یک مساوی پس بعضی را بعضی کرده بعضی او نفت سرشته بر تآلیل طلا نمایند هر تآلیل و هر جا سامیر که باشد از این کم شود و زائل گردد و دیگر این تقدیر مستمر نیست چه مجرب است و بعضی مردم برای این عمل بلاد و بیان کرده اند و این خطای بزرگ است لاسیما در بلاد گرم که مورث سامیه میگردد و گاهی صحیح بدن تعدی میشود و گاهی از ان مرض صحت می یابد و باز بعد یکسال عود میکند و شخصی را دیدم که قریح متواتر از عمل بلاد برآمد لزوم فوت حتی که آن را بطریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب است که انسان از استعمال عمل بلاد در عذر نماید و ادامتوعات مثل شیر انجیر و شیر بادنجویه و شیر خرنج قوت در استعمال آنها نماید خلاصت و سالکترین چیزی که استعمال نمایند همان است که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه متغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن نورد است که مذکور شد مجوسی گوید که حدوث تآلیل در مسامیر از غلظت خلیطین بلغمی سودا وی میباشد و جواب علاج آن استفراغ بدن آن بطبوخ خیقون و غاریقون یا حب خیقون معمول بانیقون است و بهترین چیزها از سوداین هر دو غلط و انچه از ضمده قلع آن کند پشک بز باریک سوده بسر که سرشته بر تآلیل نهادن است و مالش موضع در روزی بمرات با سر که خرمونک قلع آن نماید و یا گیزه قشور رس و بار یکسا بیده و بسر که بسرشته و لزوم موضع کنند و یا گیزه نیز قطار یون و بار یک سوده بثلث سرشته بر تآلیل نهند و اگر این ادویه فائده نکنند دواهای حاده مثل فلفیون و دیگ بر دیگ نهند که این او را بخورد و بسوزد و بعده بسرچ او روغن زرد گاو از بدحتی که نشکر بشه را قلع کند بعده اعاده دواهای حاده کنند بعد آن روغن زرد تا آنگه جمله متاصل گردد بعد از ان معالجه او بدوای بنسبت بحم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ فلفل و اشنهار و اشنان فارسی و بورق مساوی بار یک سوده با آب قنا بری یا آب حسابون بسرشته و تآلیل را بدوی بربندند و بدین دوا پاشند که در روز سوم از ان ساقط کند صفت ضماد یکه تآلیل را قلع کند بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل اورق نوشادر اشنهار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد بگیرند و آبک آب نادیده غیر جزو بار یک سوده با آب حسابون یا آب افشن سرشته بر تآلیل لزوم نماید بعد از انکه بیخ او بوبسته باشند و دیگر آبک آب نارسیده و دردی شراب بار یک ساخته آب دهن بسرشته بر تآلیل ضماد کرده باشند که این خشک نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکنند باستره قلع کنند بعده بدوای حاده و بمرهم زنگار و بسوزه باید که از ته آن را آهن قطع نکنند مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ ابن فوج گوید که گاه آن را داغ نهند تا از ته ساقط گردد و بسوزه و

شربت از بابونه یان و اصل السوس و گاوزبان بشکر مطبوخ شوند و غذا از حمیصه خورند و تنقیه بدن مصفی بمطبوخات که در بیان غارقیون باشد باید کرد و بعد تنقیه تمام اضمده و اطلیه استعمال نمایند و حق آنست که بران اودیه جاده و کاکالنده تا آنرا سیاه کند پس آن رو غن زند و ضمد انطاکی گویند کا تبا بتنظیف بدن کنند و اگر چه بعد از ان قطع نمایند چه سیاه نخواهد کرد بیخ با قلا داغ دهند کا این عجب ست و همچنین پیاز نمک در سرکه و سرگین کبوتر و کشنیز و مشک بهم بیامیزند و آب بدهن رنده دارو خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شترو حمه انچه در قرقبانا مذکور شد گیلانی مینویسد کا از غرائب چیزیکه دیده ایم اینست که یکی را از صبیان که سن او قریب بست سال بود تألیل سیاه در جمیع بدن او عارض شد و در وی باوی طاق شد و او را مرکوکه کف کبیر از موضع باد و دم تبدیل خانق سفید و آب خفیف شد و صاف کرده سه گاه بنوشید و از حسب گفته مشخص عمل کرد و در مجالس مداجابت شد و در شب دوم از ان مرض تبدیل زائل شد و این از عجائبات ست و گاهی از تألیل فومی باشد کا نبات ساقط شود و اگر بیخ تألیل باریک تر باشد بقطع اورا زائل دارند و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن بزنند و بران ادویه حاد بیاشند و اگر بقطع بعید بود بعد از قطع حاده و داغ استعمال کنند اولی بود و اگر آلات داغ از طلا باشد بهتر ست و اگر چه این امر منافی مراعات سطح جلدست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند این حق نیست زیرا کا بعض مردم از خوردن عسل بلادر بلس و نیز ضرر نمی یابند و لیکن چون آزا بمزه جوز یا روغن آن مخلوط کنند اصلاح او تمامه غایده گاهی مخرم قطع قطع میکنند باین طریق که گیسوی قوی یا رشته ابریشم خوب بافته و میان بیخ تألیل محکم به بندند کا آن ساقط کند لیکن قطع آن بآهن بسرعت سبب دوا دن خون گردد اند باید چه گاه خطرناک بسیار ست اگر در وقت خود واقع نشود اعنی هرگاه بدن محتمل باشد و وای بحرب بگیرند زود رایح و قلقد بین جنبید سبب تسرسام و موت مالک الطبع مخاط سازند تا مش مرهم گردد و بر سامیه نهند بعد از انکه تنقیه او کنند و یکبار بگیرند رشته از سنگار و آب و سنگار هر دو احد یکجا بجوشانند و آب باد یا سیوال طفل نا بالغ سه شبه روان مالش کنند که آن نافست هر هم که قطع تألیل و سامیه کنند زنگار و کاغذ سوخته هر دو احد یکدرم آب عروس آب صابون اول هفته در عسل شست درم فرفیون شش درم بپزند تا هر شود و بر دارند مهار الدین گوید که تخم خطمی با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن مغز تخم بنی آدمی بعد از انکا ثولول رنجی خراشیده باشد و حلاب آنرا اندکی در کرده نافع بود و طلای نورة محمول چند ساعت هم نافع آید و نمک طبرزد با مویز کوفته طلا کردن قوی بود و ثولول را در اوائل آبهن تابیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سرو رس نافع و مجرب ست و سمار یه را اگر توانند بدست بکاری بیرون آورند والا آنرا بحزاشت و بعضی گویند که چک از سر خالص بران بسته دارند تا بافتی آنرا تحلیل کند و اگر نشاد و انزروت و غیره کرده بر ذیل علاج مسطور شده بران بندند عظیم نافع آید و تیزاب الزاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و نمک چنین میباید کشته و خاکستر بلوط و نمک طلیات را با آب پیاز سرشت طلا کردن بیک شبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر شرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض شتر زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و خطیه

و آن شوری ست که اکثر بپشانی و دری حادث گردد و شبیه بتألیل بود و غیر آنکا الملس چهیده بود شکل اول شکل عدس و شکل ثانی بشکل گندم در مقدار طول هر دانه از انها باشد و عدسیه زرد رنگ چهیده پس بود و خطیه شبکل گندم دراز تا مل سرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و خطیه زرد بود سبب اول طوبتی ست که با مخاط اصفرا فاسد شود و غلیظ گردد سبب ثانی طوبتی که خون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بعکس این گفته اند و آن اقرب بصواب ست علاج تنقیه بدن بادویه منقی طوبت و اخلاط غلیظه فاسده مکنند تا آنکا معلوم شود که بدن پاک شد و آنرو م پرهیز از جمیع طعام غلیظه نمایند بعده تقطیا و باین طلا کنند گیرند صمغ بلوط با موم در روغن گل زرد و سر با و ان اندا خته بران اندک صمغ آمونیاق و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود بعده مرهم تجدید بران کنند تا آنکه بزیر دو خشک گردد و بعد از طبا زفت مخصص را برقرقه الیده بران می نهند و آنرا هم در نگذاشته جدا میکنند پس گاهی در یکدفعه خارج می نماید هر را انچه برچیره آنان باشد و انچه آنرا بسر دا نیست که خاکستر فی و شطرج سوخته باندک سرشش گیرد انخته بران چسپانند تا خشک شود پس سخنی جدا سازند و دگر ره متواتر تا حل آن آنچه منقلع گردد از لطیف اده و یکدیگر دان استعمال کنند ا زست که از روغن حب الخار و موم و پیه بط و پیه غرابی و پیه کایان قیر وطی ساخته هر بار خفیف یکبار در شب بر موضع الزدم نمایند کا این آنرا ساقط کند و بیرو شخصی را این علت بود کا شروع اضع از بدن او بود و این دوا را تا چهل روز دز استعمال کرد پس آنچه بنیرو داد استفراغ

سلخ سیه و خطیه از اوائل بهار تا اواخر تابستان و در زمستان نیز تا اواسط جدی

در تألیل عکس نیز بهمین ست

دائل وساقط شده و طلا به کند تش گو گرد و پورق بسکر کنیز نافست و اگر گز انبج بار یک سوده بسکر بشر بران نهند و چند نوبت آن بیخ برکنده شود ابن الیاس گوید که علاج عدسیه فصد دست اگر خون غالب باشد بعد تنقیه بدان بطبوخ هلیله آنرا بسرگ کبر و خرنوب و مرورد آب شونیز هالله و یاصعتر بنج وسعه آلوده کند تش هلیله بورق بسکر بنا

توشه

بشرة متقرحة مستدیرة غیر مستوية الخ گوید که گاه باشد که در اکثر اندام و عمق رخسار حاذق کند گاهی در متعدد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او غلط غلیظ بود که در ان حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترق سع صفرای محمه باشد و گاه سلیم بود گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر دو باخراج خون بحسب قوت و سن فصل کنند بعد تنقیه بدن بطبوخ هلیله یا بطبوخ فواکه مع تردد شاهتره و هلیله خانید و بعد تنقیه ملهم مرهم زنگار و مرکبا دویدها وه که در تکمیل گذشت بران نهند تا آنکه فالی گردد و هم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بحراشیدن از آهن یا بنات گفتند تا آنگه خون و زرداب از ان سائل شود بعد علاج بمرهم احمر اسود منبت کهنا خانید و صاحب الوار تناول گوشت و شیخی با کلیه دار انا خذیه حریفه و بقول که بدان حرافت باشد مثل سیر و بیاز ته رب خردل و باقلا آن حذر کنند و جلو خوذی شرب اشیر بطفیه سکنجبین تلیین بطبیعت بطبوخ هلیله مقوی بهر بود و قوع فواکه و آب شاهتره مرق نافع بود و حدیدی گوید که ضماد پشک گوسفند بسکر و یا عسل بلاصه یا شیر بخر مرا یا شیر خام مجنیسوده و یا زهره بز نه یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا عاشا نال قوته است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبلها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه باد سوخته یا آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون ست بحرارت نار یحی که از زمان مایت جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد مندفع و در انجا محتبس گردد و نفاخات آنست که درون بجز بیخ هیچ نباشد و ماده آن بیخ بود در جلد مکتسب گشته و شراسی قانون میگوید که گاهی این هر دو لفظ را یک معنی اطلاق میکنند و گاهی میان هر دو فرق می نمایند و این بهتر ست پس نفاخات را آبلهای هوائی و نفاطات را بخاری مخصوص گردانند و لابد مایت و قوام غلیظ تر از هوائیت باشد و این دو نوع بود یکی آنکه بسبب مایت مندفع از غلیان اخلاط باشد که از ان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کند و بسبب فرط کثافت جلد از نسبت باو در ان نافذ نشود و بکلیه نفاخه مائیه باقی ماند دوم هوی یعنی آنکه بدال مایت خون باشد و از انچه اول حادث شده عارض شود لیکن مائیه این غلیظ تر از اول بود و در ین خون بیشتر از مایت باشد و از تحت جلد منفتح شود علاج نفصد کنند و اعاب بهدانه شهر و عناب عرق شاهتره و عرق اشنیب برآورده شربت بنیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه بسهل یا رد و کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عناب پخته سفید بود و هر چه مسکن حدت خون باشد محافظ آن باشد از اشربه بحوزند و دوا دل ظاهر و عدس مقشر بسرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و حنا بستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن بشگافند و چیزی شاز ند بعد از ان مرهم سفید اب نهند و یا سفید اب از زیزو یا مرداسنگ مدبر بگلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل خام و افگیای خضه بر فن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نافعی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از هر چه داغلیون و امتدان کنند چه بعد از سپوس گندم و نمک نیز نافع بود هر چیز های محلل ریح باید خورد و نفیخ مسام کنند از مولدات ریاح حذر نمایند و اگر اخلاطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد و اقوال اطبا شیخ و گیلانی مبنویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر بر غذا بطریقیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس بطبوخ آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن بطبوخ آب بکدنه نرم شود و خیگرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم یا آنکه خروج او مضر تر از بازگشتن ماده بود بسوی باطن ست بعمل آرند و الا در ان هنگام اولی آنست که ما هنت بدر ابزاد که کند و آب خیگرم بر جلد ریزند تا بسهولت بر آید پس اگر نفاطات بر آید اراده علاج نفس او کنند بغلیظ کامل صدکنند باید که از سوختن بشگافند و اخراج اندران باشد سائل گردانند و رقیق از جلد گاهی بنفسه بشگافد و فعلیه که حلمت دهند بلکه آنرا نیز بشگافند و چیزی که اندرون آن باشد آب جوشکی اندک اندک بیفشانند و اگر سوختگی بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبه دوم و سوم علاج کنند و جلد بر نضج شدن نهند تا آنگاه جراحت زیراد بدل گردد بعد از زوال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمراهم سفیده ابیضه و مرده و تتبیه و مانند آن نمایند خصوصاً چون اندران مثل ابریسا و خال شده مرهم حمره نظیر چون سامی بود مثل گرد و سائر انچه اجناب کوفته شد بکار بندابن الیاس گوید که علاج جراحن هر دو تنقیه بدن از اخلاط بود بعد از آنکه اخلاط بود

والاجماع خون بقدر قوت وسن و باید که هر صبح جلاب نزدیاب ۵ صد درم بنوشند و غذا عدسیه دهند و هر سه خلط خون باشد مثل شربت کدر که آن کاوی ست و شربت خاب و شربت انار و سیب و سرکه و بهی هر کدام که باشد ۵ درم بگلاب ۵ درم بدو بهند و آب انارین نفع کند و بطبیخ شیل غذا سازند و اگر تقرح شود در اعضای باطنه کدر و عالجه او تخفیف تغییر حاجت بود و بر هم خلط و خلط بس صالحه فرماید تخفیف می گوید که فصد از رگ مناسب مضور و اخراج خون بقدر قوت و سن کنند و اغرغره قابضه خلط مثل شربت انار و شربت حماض سرکه بآب بنوشانند و مزورات ترش مثل حماقیه و زرشکیه و حصرمیه بعد پس نهند و بعد شکمان چون اصلاح بتخفیف زیاده باشد سفید اب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بران باشند حکیم علی مینویسد که این دوا نافع ست پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر بار چه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند و یکمرتبه مرداسنگ دگو گرد زرد ساوی مبسر کرده روغن مورد حل کنند تا غلیظ گردد و با نیت طوخ آن خانیده و اضافه این دوا برای آنکه بذاکیه دراب مانند آن افتد و با عجاریه اعضا نیکه دران حاجت تخفیف شدید تر بود تا نفست گیرنده تا خلط طارد و قلقد میس هر یک احد شست جزو بورق دو جزو باید استعمال نمایند و همچنین پشک بهسل و وای جدید مجرب قدما که بعض متاخرین بهبت آن تجربه کرده اند بگیرند از هر دوا سه جزو و سفیداب مساوی و همچند هر دو گل ارمنی و از هر یک نباتی دو سرکه داب حل کرده بر موضع طلا با لایه طلا میکرده باشند حتی که دمان تقبض شده بحارث شود و حشکر بشه گردد و پس آن یا خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگذراندن خشکر بشه و سقاط آن افتد و همچنین بعمل آید حتی که جلا ساقط گردد و مجوسی گوید که علاج تقاط نیست که در تقاط سوراخ کنند و زراب که اندران باشد بیرون آرند و بعد از مطبوخ خمار کنند و شماغ انار را در آتش مشتعل گردانند و بدان داغ دهند و هر گاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند۔

ثور صغار

جالینوس گفته که گاهی شیرابی کوچک اندر طوبات ریه منبع فی بسوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود و خصوصاً در ابدان جلد لطیف الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد ثور از بدن بلند و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد و یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود علامی اگر مادهٔ حار باشد تنقیهٔ بدن بفصد و اطعان جایز است و اسهال مطبوخ یا نقوع فواکه مقوی مهیلهٔ زرد و کابلی و سیاه و تربد کونته نمایند و اگر غلیظ باشد مطبوخ مقوی تر بود و صاحب ایارج کنند و از اغذیه مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را با آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد مجتمعه را از هم بسوی ظاهر جلد خارج کنند پس زهره و سداب هر یک احد کنجد و باریک سائیده بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت آب گرم غسل نمایند و یا بگیرند و باریک ساخته بنیت سرشته طلا سازند و آن را که ماده گرم بود آب کشنیز تر سرکه در روغن گل طلا نمایند و از اغذیه گرم پرهیز کنند و زیرپای چوبین مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیهٔ بدن حذر کنند تا ماده بسوی ظاهر بدن نجذب نگردد و ثور کثرت نیابد نمایا اقوال اکابر ابن سینا گوید که هر صبح جلاب با اصل السوس سه درهم گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا فرونه کنجد با سفرباد ام خورند و تنقیه بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی با مهیلج تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند تنقیه بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی یا هلیلهٔ سیاه و کابلی هر دو هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر دو احد سه درم بقدر نقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک طل آید دران فلوس خیاشنبر ده درم ترنجبین ده درم الیده صاف کرده هر گاه بنوشند و از اغذیه غلیظه و تناول فواکه حذر کنند سنجدی گوید که در حالا گر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر احتیاج خانیده بعد تنقیه بدن باریچه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما و باید هر صبح مطبوخ اصل السوس گاوزبان با گلقند شکری یا عسلی بنوشند و غذا حصه خورند بعد خلوص نضج در کار دو تنقیه بدن بمطبوخی که دران سنا و هلیلهٔ کابلی تربد بود خیار شنبر تر ترنجبین و گلقند و خیره باشد باید که دو اگر خواهند با ایارج یا بنا بر یقون مقوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی ثور از قصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعلای جلد بود و بسبب تکاثف آن پس کسانی را که این اکثر کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولا باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس باشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال دقی بسوی عمق منجذب نگردد و دو تنقیه با واز جلد بگماوات و اشیای تخیین کننده باید سیما اگر ثور عرضی باشد کذا آن از کیموس بسیار بارد و غلیظ بود پس درین صورت برگ خار تر سداب و دونا کنند و ساوی بگیرند و با زیت سائیده لطوخ خانیده و یا ثور را بکندر مع نیت طوخ کنند و برگ چغندر تر گرفته سوده همناد خانیده و یا بگیرند سوم هشت درم کبریت

این کتاب از آرشیو کتابخانه ملی ایران اسکن شده است

مثل او خاک یکدرم و ادویه خشک را سابیده برجمیع زیت نیم توطوی انداخته بپزند چون سرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بشور لبنیه

اکثر درسن شباب بر رخسار و بینی بشور سفید مثل نقطه شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد مجمد برآید و آنرا فارسی روغاره و هندی مهاگ گویند و سبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق تجارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از بطری نقل کرده که این مرض معروف بزیروان ست و وجه تسمیهٔ او بدان بهر مشابهت او بدانهای کهون ست که آن زیره باشد علاج تنقیهٔ بدن و داغ بفصد بسر رود و سیون جلاب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و روی را بحالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت نکند چیزی که دران تجفیف و تحلیل باشد مثل خرق سفید و نصف آن ایر سابسر که رشته ضماد سازند و یا زرکتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند

ذکر ادویهٔ یونانیه مفیده بشور لبنیه ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی ست ضماد سلیخهٔ محلول بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه رشته و کذا عصفر و سرکه و کذا پشک گوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد مهر سوخته با آب رشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا سفیداب برده غن گل و کذا سیسه سوخته و کذا سیخام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا گرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا نخود تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا نوح بشراب کهنه و کذا نخود خوکوش گرما گرم و کذا بزرکتان دمرد نطرون هم سوده و کذا ابوش و رمنبدی و کذا مرو سداب و برگ فلی مساوی و کذا پیه یا کیان مسلی و پیاز کوفته عسل

وذرور سلیخه و کذا سم خرد حنظی سوخته بعد چرب کردن بشور بروغن گل و کذا دم الاخوین **وشرب** و ضماد بلیله زرد و کذا دار صینی هر واحد نافع بشور لبنیه است آیین طلا جهت بشور ردی مجرب ست کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب دسرکه انگوری سرشته طلا سازند و اگر بشور رطب شبیه مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری زنجبار هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته برده غن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب تخم خربزه هر یک یکتولا آرد باقلا دو تولا در سرکه تند کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند کسوفه مطبت **ایضاً** کف دریا زرد اندرج تخم ترب هر یک سه تولهٔ اسپغل یکمثقیم تولهٔ اسپغول سوس آسمانجونی نیم تولهٔ کوفته بیخته آب قرص سازند وقت حاجت آب سایبده بر رو بمالند مجرب ست **ایضاً** مجرب کف در مغز بادام تخم خربزه هر یک یکدرم سایبده شب بر رو بمالند و صبح آب گرم بشویند **ایضاً** از علویجان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخی گل ارمنی هفت عدد لعاب کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته آب کیله و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب بر رو بمالند و صبح آب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب ملیه بشویند بهتر باشد **ایضاً** از روت رومی آب لیمو سایبده شب طلا نمایند و صبح آب بشویند و یک هفته از مهاسه غافل نباشد **فوائد ادویهٔ هندیه نافع مهاسه** سنگ گوش گنجی سفید بر و غن گنجی سرشته اندک اندک شب بر روی بمالند و صباح بشویند چند روز مهاسه و کلف را زدوده گردد **نسخهٔ دیگر** نمک سنگ عوض روغن بهت و **دیگر** جوانه در آب جوش داده از آن رو بشویند **دیگر** تخم خرما سایبده بشیر گاو اندک سازند و یا از زنبار کف دریا با آب سایبده اندک نمایند و یا خونهرهٔ زرد کوفته برق لیمو در پیاله چند بار تر کرده و خشک نموده سایبده صبح و شام بمالند چهره را هم صاف کند **و دیگر** کلونجی بسرکه سایبده شب ضماد نمایند و صبح بشویند **دیگر** ناخنه و دیگر اشکار روشتی سوخته خاکستر آن با آب طلا سازند (ناتمام) بکابین خشک کرده بسایند و با آب روغ آمیخته بر رو ضماد نمایند **و دیگر** زرنیخ را با نه هلدی یا تنگ در آب سایبده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود **و دیگر** اذخر مهاسه مغز تخم ریشه کوفته بیخته بشیر لاره گاو سرشته مالیده باشد **و دیگر** پوست درخت سرس کنجی سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند **و دیگر** بیخهٔ صندل سرخ عدس بوده کونیل تر کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند **و دیگر** مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی با آب سوده بر رو طلا کرده باشد و بعد نسخهٔ دیگر قند سیاه نیز داخل ست و جهت زود برآوردن کمیل مهاسه قرنفل با آب سوده طلا کردن نافعست **و دیگر** از بیاض الدرهم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس آهار مالیده طلا نمایند **و دیگر** پوست درخت سرس پوست درخت خیار شنبر پوست درخت انار دار هلد بوده ناگرفته برگ تنبو قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود با آب گرم بشویند **و دیگر** که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب ست آرد نخود در بیان مغشش شماشه مرداسنگ سه ماشه سفیده کاشغری چار ماشه آبپیاز تازه بر رو بمالند و بعد خشک شدن با آب برگ نیم بشویند **و دیگر** صفائی چهره برد غن بلیمو آمیخته بکار برند **و دیگر** خوبکلان صندل سرخ صندل سفید گلاب

سایده بر رو و طلا نماید و دیگر زرد چوب بقدر سه چهار ماشه و قلم ساق گاو نماوه تخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد سوده ضماد نماید و بعد دو سه گهری بسبوس نخور بشویند اقوال حکما طبری گوید کار او لا استفراغ بدن بمطبوخ افیمون نمایند بعد تنقیه این شرط و قوانین استفراغ استعمال کنند بعد ازان لزوم شستن سر بآب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر ثور زائل شود و ورم و قصلب و وال نپذیرد و لزوم نماند نماید خلی سخته ورم بر علاک الانباط بعد حل کردن آن بسر کرانداخته بسرشته و اندک زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر این نمائل نشود دیگر نیز خاکستر چوب انگور و درسر که حل کرده رقاده بدان لت ساخته بر رو نهاده تر شود خواب بر بندند و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بر بخش آب گرم میسا رامر کنند بعده از ما احفظ دارند تا آنکه عرق در تری بدن خشک گردد و زنان پیرا زاد بعد ورم دیدم که درین مرض رو غن فلوق و دلک براحت استعمال میکردند و دران اثر میکرد بلکه آزا زائل می نمود گیلانی از یونس نقل کرده که چون ثور در چهره ظاهر شود بگیرند آنرا الطوخ نمایند و بآهستگی آنرا جان و طوخ آن بشب یعنی مع علک البطم و بادام تلخ بسر که سایده و باید کرد و اگر ثور غلیظ گردد گیرند صابون کهنه بقدر چهار درم و کندر یکدرم و اشق یکدرم و آب سوده بنرمی با ایدان لطوخ سازند و بعد ساعتی بشویند غمره برای ثور عارض در چهره گیرند بورق ارمنی دو درم محتوم یکدرم کافور نیم دانگی عفران نیم درم و با یک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر ثور رطب باشد گیرند آرد تر مس و آرد باقلا هر دو اجا کیجد و آرد عدس نخ خرد و شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز با نیجه زدین بعل آنند غمره دیگر مجرب گیرند جوشانده شیر تازه دو رطل بران ریخته بهمزنند تا شیر فانی شود بعده برآورده خشک کنند و دیگر مذرو چوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نماید و آب سبوس بشویند ایضا اگر ثور باخشونت بود نفع کند بگیرند موم و علک البطم هر یک دو درم و مرو درم زنجبار گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و صبح کنند که این قلع آن کند چنانکه عمه حشیش اعنون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او با نمک و سرکه بسایند ایضا گیرند زعفران و لحلب و فوه و کندر و مرسا وی و بابونه گوسالد و روغن مصطکی بهایند و بدان لطوخ سازند و یکساعت ترک کرده باسفنج نشف نمایند و این دوا برای رد و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره خصوصاً رنگ چهره را سریع رد کند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افیمون باید کرد آن کنند و تنقیه دماغ عجب ایارج نمایند بعده با بیک دران بابونه و نفته و کاهیل تشبت جوشانیده باشند رو بشویند و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور خرمره هر واحد سه درم شونیز یکدرم ریسا هفت درم زیرکتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بخته بسرکه کهنه سرشته طلا نماید خضر گوید بعد تنقیه بدن تنقیه بحقنه و تناول تریاق کنند و انچه درین تجربه کرده شونیز و ورق بسرکه سرشته است و ضماد نبوشادر سوده مجرب گردن عضو بعد آن بروغن گل رو غن حناو جاعتی باین تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل مُرخ آزا نافع ست انطاکی گوید که سبب ثور لبنیه را غلیظه ملتهبه است و علاجش اولا تنقیه رگ بنی ست بعده استعمال چیزیکه در ثور مجربات دیگر طبق ثور خصوصا سنبله شونیز و ورق و نوشادر بسرکه کنند عجیب الدان عمل

شیلم

و آن ثور بشکل شیلم ست که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و رداءت خالی نبود و از جمله علامات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او بمقدار درهم سُرخ شود و او لی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند در مرض تساهل نماید عمیق شود و جلد روی را در گیرد گاهی جلد رو ساقط شود و دران هلاکت علیل باشد و بسبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال ست کاز عروق باریک خارج شود و بدین موضع برید و متمنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود مخصوص آنکه اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله ثور غریبه شمرده و گفته که آن ثور صفاصلیست که گاهی متقرح شود و گاهی بلا آن حکه و الم باشد و انطاکی گوید که ثور شیلم کوچک ستطیل سیاه بصورت شیلم بود و الا مخصوص بر خساره باشد پس اگر تریک نمایند بر همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او واجب کرده اند که شق نمایند و ازان خون منعقد غیبت الا الحجامت اخراج کنند خصوصا اگر گرد اگرد آن سُرخ گردد و مثل درهم مستدیر شود و نوعی ازین در لب دیدم و آن شق گرفته و ازان خون غیبط سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کردم و در اصل آن مثل دانهٔ خشخاش دیدم و هنگام رفع او التهاب یافت و سبب او خون سودا وی ست که حرارت غریبه آنرا منعقد ساخته علاج نصد سر رگ کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی همچو خون منعقد شبیه بعدره یافته شده و آنرا ببرون آرند

وبچیزی علاج کنند که سیاه نشود واوفق چیزیکه بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب ومرهم رصاص محرق ست هرگاه این کفایت نکند آن موضع را بانواع بلیغ رهنده وبرهم خل علاج کنند تا اثری که باقی ماند شرح یابد اگر بعد ازهمه سفیداب علاج کنند اثر او سفید شود واین مرض بیشتر بلیغه بصر عارض شود بسبب خوردن خردل وماهی شور واهل اورام را قبل استفراغ وشکافتن موضع استعمال نکنند ابن الیاس گوید که در اول مرض قصد قیفال اخراج خون بحسب قوت وضرورت کنند واستفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ خلیله نمایند ودر صبح جلاب از آب انار بین بشهر آن افشرده با شکر وشیر بین هر کدام ده درم ویا آب هندوانه بقدر سه اقه شکر ده درم بنوشند وغذا مزورة ترخینی ومغز بادام واسفاناج بخورند وگاهی بین معالجه تحلیل نشود باشق واخراج مادة محتاج گردد بعد ازان هر سه روز علاج کنند مجمد گوید که علاجش فصد ست وترک اطمعه حریفه ولحوم شدید الحرارة وحلاوی کثیره وبایدکه این شرابات را بشکافند بعد به معالجه برابر نکنند گیلانی گوید که در روز عارض شود وعلاجش اول فصد قیفال وتنقیه بدن بمطبوخ افتیمون وغاریقون وشب سناد بلیله کابلی ومویز منقی وشب ماء الجبن یا سفوف منقی سودا باشد واین سفوف دهین باب نیکوست بگیرند بلیله کابلی هفده درم وسیاه هر واحد دوازده درم مسقولیا هیج دو درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون ده درم نمک هندی دو درم همه را بآب کوفته سه درم ازان بانیم رطل ماء الجبن دو درم شکر طبرزد نیم رطل این تنقیه بدن را سود دکند وهرگاه بدن پاک گردد بر موضع قرحه آبجه پاشند که آن هیچ قرحی از موضع متصاعد نماید پس آن موضع را بخوب نیک شسته پاک شود بعد به بران مرهم اعتماد نمایند ازمرارسنگ زرد وچوب سرکه زرد زیت طلا نمایند ومعالجه بعلاج قروح کنند که منفعت میبیند ۱۲ منه

بخیه

بخور مع قرحه وخشکار هیچ سیلان وزرداب ست وآن از جنس سفرا ردیه بلیغه خبیثه ساعیه بود واندا احوالی خورد الصبب فساد بخور ودر اکثر اوقات آن خفقان وغشی او بود وگاهی بسبب گزیدن جانوری مثل پشه خبیث در تیلا عارض شود وبسبب کثرت حدوث آن در بلاد بلغ مسمی بلیغی شده وابو منصور گوید که بخیه قرحه منبسط در عمق وآن از عمق بسیار نباشد ومدرس وشر این متهم دساز دوا آن تب بود وچون نضج یابد سود اخما وسرایسار مدرک گردد وسبب او خون حادفاسد بود وابن الیاس گوید که بخیه از نوع ردیه خبیثه ساعیه ست وحدوث او از اختلاط محرقه فاسده از صفرا ودم بلغم یا سودای محترق بود وانطاکی گوید که بخیه نشوریست که ولا بلغ یافته شده بعد مثل بلاد بلغ منتقل بیلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساخته وسبب آن حرارت غریبی ست که غریزی از اثر قلب دفع کرده پس انچه حوالی او از غشاها ضلاع وصدریست قرحه کند واز این جهت غشی وخفقان بادی بود وگاهی ازان هجاب صدر متاکل شود در قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج پذیرد علاج بقول شیخ علاجش مثل علاج سعفه ردی نمایند انچه خاص باین نفع کند طلا بگل ارمنی ودرسرکه است بدوام حتی که آن از خشک کند واز ان تشنر یا ذوالقده بگوشت صحیح رسد واز ان عفونت وفساد زائل کند ویا این دوا که قوی مجرب شیخ ست بکار بندزراوند مدحرج وزنگار داشق ومقل وخردل وزاج مساوی بروغن گندم ودرسرکه دارند که مسل مرهم ساخته طلا کنند ویا نخواشند تا گوشت فاسد بزداید وچون گوشت صحیح پدید آید مرهمی که از دم الاخوین ودرانگ دکندروسفیده ساخته باشد جراحت را مندمل سازند ابو منصور گوید که والد فصد کردند وسهل صفرا دهند ولزوم ماء الشعیر وبا غذیه بارده نمایند ومعالجه قرحه بامضمضه بارده مثل مرهم سفیداب وامثال آن کنند واگر امر دشوار باشد آبهای مجاکه ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش وآب سیب وریباس شکر با دشت صندل نوشانند ودر قلب وضماد گل سرخ وصندل وخرنهای سرد نهند وقرص کافور آب سرو وگلاب دهند ومقام او در موضع سرد وهوای بارد سازند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غلیظه فاسده بمطبوخ افتیمون یا بحب آن یا مطبوخ خلیله کابلی توتی بنفشه افتیمون کنند وفوشیدن مارملا اصول وزوراشیان را نفع کند واز تناول گوشت شیر یا وغذیه سریعه هضم کنند ودر هر سه معمول از مقل زراوند مدحرج وزنگار وخردل ومویز در اجتماع مساوی کوفته بحبه بسر که وماند که وغن زیت عسل سرشته طلا نمایند انطاکی گوید علاج بمطبوخ افتیمون بکیست ونقیع صعتران بنفشه وشیر خشت پخته مانند

بلغم

بثره سیاه بزرگ بقدر حب البلوط وخرد وبیشتر سه که در ساق عارض شود ومتقرح گردد واز ان زراب سیاه سیلان کند وسبب حدوث او خون فاسد محترق سودا وی ست وشیخ در مقامی نوشته که بلغم شور سودا وی ست که در ساق مثل شطر فایا بلخضری کیسه نظیر ظاهر شود ومعالجه دیگر گفته که آن قروح سودا وی ست وادکا او بعینه ماده دوالی ست وعلاجش از جهت تنقیه علاج سودا وی ست وقروح سودا وی که قانون علاج آنها ذکر کرد در دو طبری گوید که بثور ساق بثور اسود کبار ست وآن عسر البرء ست واز ان نسان

مرضست یا بدو اتفاقی گوید که بطریق شبیه بطبع باشد و این دلالت بسبب آن نماید هر دو خلط بارد معاً مع غلبهٔ سوداوی و مختص بساقین باشد و مزاج آن در رطوبت روز چهارم هلاک کند و ذوی امراض مایوس البرست علاج فصد بایلیق کنند و بعد ازان بمرارت قی نمایند و هر صبح شربت عناب یا خیارشنبر با گلابین بنوشند و بعد از طبیعی ساقین بپیمایند و حمامات باشد که کنند و سایر قروح خبیثه معالجه فرمایند **جلبی** گوید که علاج این فصد بایلیقین و اطلیین و حمامات مع استعمال قوابض مقصود است قوت بعد آن تنقیهٔ معده بقی باختراع و اصطیاط از افساد چشم مایوم معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بران نوالهٔ از نند دو سه دفعه و ایضاً در میان شربت مصطگی شراخ حمامات استعمال نمایند و از انچه معالجه بدان کنند رطوبت فجوره است که ازان بر هر شبره این بثور نقطه دهند بران لحظه صبر کنند بعد به بسته که بغوشند و بر دو فن گل تغرق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک گردد و این از بالغ ترین چیزی ست که بدان معالجه این بثور نمایند و آنچه این بثور را بدان طلا نمایند و نیست خاکستر قیسوم خاکستر چوب انار و مغز میان پنبهٔ و زراوند طویل و پوست پیچ کبر دهنای سوخته مساوی همه را باریک سوده بسرکه و انگ زیره حل کنند و ایضاً صندوس سوخته و مر و صبر مساوی سایبده بسرکه حل کرده طلا نمایند و ایضاً گیزنده پیچ بروی طلب کوفته آب آن بپیشند و چوشن بهند تا غلیظ گردد و صبره برین قرحه طلا کنند و یا سقوریدیس ذکر کرده که این هر پنج عضو ازائل کند و بعضی متاخرین ازاهل جرمان نگر کرده اند که شستن این بثور بآب محاض تجربه کرده اند که ازان مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شدند و ایضاً از اطلیهٔ این بثور اینست که صمغ فارسی و عربی در سرکه تر کنند تا آنکه بگدازد بعد به بدان طلا نمایند و بعضی از اطبای ناقص شرحی کرده اند که محل بود مشعبی از وند و ساقین او دم کرده بران امر عظیم وارد شده و ازان هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ و تنقیهٔ ساق و رو فض ذکر کرده کسی که مسهل در بیاسموس و بثور ساقین استعمال کرده حیاتی نمودی بهلاکت نبود چون این بثور منفجر گردد و در شیح وزند راب و خشت نمایند باعث مرهم طلا کنند بگیزنده گان دستنج بسرکه و قلقطار و خاکستر اشنان هر واحد بجزو پوست مرمان روغن بهار اندر بران انداخته حل کنند بدان طلا نمایند تا آنکه زرداب او زائل شود و موضع گرم گردد گوشت صحیح پدید آید بعد به و در دو نوبت بین که در ان اندک زردی بیضه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد ازان بر هم مصلح قروح عفصه علاج کنند و چون ابتدا باندمال کند بر هم وسیع معالجه فرمایند ابن الیاس گوید که علاجش فصد بایلیق ست و اخراج خون بقدر قوت و واجب قاعاتی بسکنجبین و آب گرم و هر صبح جلاب یا زعناب ده عدد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید دو درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و سمنو بادام خورند و استفراغ بدن کنند طبیخ الیلیه یا مطبوخ فواکه که دران ترید و شاهتره اندازند باید که رد و یا لیمین طبیخ باین مطبوخ کنند ستای کی بالیلهٔ زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بست عدد تخم شاهتره گل سرخ هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم ترید دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بدوران خیارشنبر قرنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده بران سکنجبین یا شوی نیم دانگ انداخته محکم بنوشند و بعد تنقیه تمام بران زلو چسپانند و یا شرط زنند و بحاجم استصاص نمایند و در امراد اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد و بران مرهم شاکستر قیصوم و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

بثور اصداغ

بثرائیست که بر بنا گوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بداسیل کوچک بود و بریم کند و سرخ شود و رنگ او براق بدستر خی گردد و چون طبیب حس او نماید گمان کند که ملوبریم ست و اگر بشگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی ازان بر نیاید و اکثر احوال ناصور گردد و التهاب نماید و خام نماید و بغده و در سر او ریم سفید ظاهر شود و بیخ او غلیظ بود و بقول انطاکی مقرح ازان مایوس از صحت ست و خروج آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف در سجوان کند هرگاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید طالت بر سلامت کند گاهی از صدع مرتفع شود و انا محاق فسخ یابد و بناصور و غرب ملحق گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند بالجمله سبب آن مادهٔ غلیظ ست که از مسرنائل شود و مع طوبتی کز خون فاسد بدان مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام باشد علاج فصد بر و تنقیهٔ بدن و سر کشند بعد ازانه و مراضع شیه نمایند دشل آرد جو و خلی و آرد باقلا در مسوق کرسنه بآب یا دیان و سرکه کهنه و ایضاً بیوم روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود و بشگافتن او متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل بشگافتن او اقدام نماید مرهم روغن کنند قبل ازانکه ناصور گردد و این بثور معروف ست اکثر بلاد شام تا حدود موصل متولد میشود و بعد از استفراغ بهتر

از ترک او وه اصلاح غذای مریض علاج او نیست مجامعت کبریتی برای او شدید بالموافقت ست چنانچه اهل مصر گویند که آن تحلیل نمیشود مگر در بین مجامعت و افتد فاضله و مفسد خون ترک نمایند و آنطاکی گوید که قانون در علاج او ازالهٔ موی ست هر قدر که طول کند در تعمیق او بشق و بر کردن بکمر پس قرحه

بثور قفا

و این شبیه بهثور است صداع در پس سر و گردن حادث شود و گاهی با آن تپ دلسیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر عظیم و قاتل بود و کسی که او را این بثور برآید کم خلاص یابد بدان شبیه بدبل بزنگ باشد و بسبب افضول موی حادث ست که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ و از غرفهٔ معروف بود تر که بران سر موضوع ست قبل کند و آن درد شدید کند چنانچه گاهی دماغ از ان دردم کند و مودی بهلاکت گردد علاج فصد کند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند و بهتر بدن تطیب دماغ روغن بنفشه مثیر زنان و بر بینی چکانند و بر سر مالند و بهتر بدن بر موضع برگ بیدمول و برگ بادرنگ بلحاب اسپغول و تخم خیار شنبلید پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و با هن بس تکنند که دران خطر ست و نظری گوید دیده کسی را که این بثور بر آمد قبل از نضج هلاک شده اگر این و بثور صدفین را در علامات موت سریع داخل کنند چنانچه بقراط در سائر علامات دیگر نموده جائزست و آبن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر کنند و اخراج خون بقدر قوت و اجب نمایند و بهر صبح کشنیز سیاه و گلاب هر دو اعده و درم بنوشند و قدار مرهٔ ماش مغز بادام و اسفاناخ خورند از هر دم و علاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع بر گ اسپغول و برگ بادرنگ و برگ خلاف وکاهو یا آب جی العالم و عصی الراعی سازند و تخمیدی گوید که علاجش ترک غذا دیدیه و ادامهٔ حادوه است و فصد باسلیق و ترک کحوم و رائل و تقلیس طبیعیست بطبوخات الهلیلج و تضمید بسرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افروخورون

و آن تورم جلد شبیه بآلیل مستدیر ست مربع او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا شبیه بطرف وتر باشد و اندکی مسامیر نامند علاج آنچه دین نفع کند فصد ست که عصارهٔ قثاء الحمار و نمک بران نهند و یا دقاق کندر بسر که و آرد و نطرون و یا شیر آنچه بران الطبخ کنند و یا شیر علیسته و یا سرهای شور که سرایس گویند سوخته و زنگار بگو گرد زرد سوخته و یا برگ بادرنج بقلقدیس و یا آب سائل از چوب انگور تر کنند و سوختن او برآید و یا پشک گوسفند بسر که و یا الطبخ زهر بزر و یا اضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون با بول طفل نابالغ و یا بسر گین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جدری و نام فارسی نزدکر وه گوید که ظهور بثور دانواع دالوان آنها بحسب ظهور آن ماده پس اگر ماده شدید الفساد حادر دیف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلجی بود و شدیدترین آن سیاه ست پس نیلجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هر گاه بثور زائل شود اصول آن نما سیاه یا نیلجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید باطاق باشد و این دلالت میکند بر بقای ماده در عضو علاج او اصلاحیست که معالجه بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند بر موضع شیاف ما شیا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید او چند روز نمایند بعده آب تمر هندی بران زیزند و اعاده به تبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت و نیلجیت زائل شود پس هر گاه رقت جلد محسوس شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد استعمال شرط ضعیف بر قبعه باک ندارد تا باقی ماده از تنا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این مرهم بکار بندیگیر ندارد سعتر و آرد باقلا و در سرکه و آب عنب الثعلب بسرشته بر موضع طلا کنند و لزوم رقبه خرقه مبلول دران باید کرد تا آنکه تحلیل گردد و روز زائل شود

بثور عربی

یعنی ناشد الورع بدانکه بعضی آنرا از جمله جدری و حصبه و غلبه و جرکه عوام آنرا نا فارسی گویند و گفته که علامت و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کردیم و هر نوعی ازین انواع اربعه باقسام بسیار مختلف بسبب اختلاف مواد و امزجه بدن منقسم میشود و آنرا نسبت بانواع باقی که ذکر آنها بر اطبا مشتبه میگردد **اول** معروف بجدرات الاصل ست و آن بثور صغار سفید رنگ مرتفع قلیل الالم باشد بعده اصول او صلب گردد حتی که صلابت در اصول او شبیه بنبد محسوس شود و این بدترین انواع بثور ست و منقسم بدو قسم می شود یکی ازان منقلب میگردد و دشمل و مآل عظیم می شود و این بهل ست و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تمدید و امتداد بود و این صلابت بیشتر

نضج نمی یابد بلکه بتدریج متورم میشود بحجمه بقیه آن صلب منعقد باقی می ماند و نیز ماده در تحلیل می یابد بتسب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست که از اخراط رطوبت متولد شود و پشیمهای مابین جلد و لحم آنرا بپوشانند دوم از این انواع فریه نفاخات سست که در اعضای لحمی امثال لوکه چک ظاهر شود بحجمه فراخ گردد بسبب غلیق شود بسبب فاعل این رطوبتی ست که از بسردت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او حاصل باشد ازان نفاخات بهر سه سوم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک ست که غیر المدر موضعی ظاهر شود بعده مختفی گردد بعد ازان در جای دیگر ظاهر شود و زمانی طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شرای دموی حادث گردد و اگر قلیل بود ازان این بثور بهر سه متقدمی وغیر هی انواع بثور غریبه پانیج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل و بثور سرخ صلب که چرعده قول اطبای گذشت بغیر هم و بثور اصداع بثور نفاخا که سابق مسطور شد و انطاکی گوید که بثور غریبه اعنی قلیل الوجود که معروف بذات الاصل ست بسبب فساد سوداست اگر مائل بمرارت بود و هر دو نوع مختلف و تیز ست بخلاف غیر آنکه سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و مکرر شود و استحکام شراست و السفید گاهی تنرخ کند باوجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست و گاهی نضج و شود اگر در سبب احتراق علاج بدانکه مابین جمیع اقسام تفریقیست بفصد مسهل حسب اخلاط و اطلبه و اضده حسب هر واحد ازان چنانچه در اقوال اطبا مسطور گردد و اگر بعض اورام مخصوصه بثور یکدر موسم گرما و بعضی از آنها در زمستان منکوب و مخیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک خلیانی سودا وی بود اولا بهمرسداول نصد کنند و شیره عناب شیره کشنیز خشک تر عنب الثعلب ق ش اهتره شربت نیلوفر خاکشی و هندبه بعده منضج از عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر و بنفشه و خطمی و خبازی و غیر هادده فلوس خیارشنبر و بسنای مکی و غیره افزوده مسهل و هندبه را برای مادر سودا و لیمو ترش پوست لیله زرد لیله سیاه مساوی هر یک چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد موصوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته با آب حب ساخته آفتاب شب چهارم عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورانند و صبح بدرقه مسهل بهندبه بعد فراغ از مسهل ما از گل منفی شاهتره هر یک پاوا نار صندل مسرخ چرایته پوست لیله کابلی هر یک نیم پاو نیم کوفته دوازده انار آب عرق هفت انار گشیده نیم پاو ازان با شربت عناب بنوشانند ایضا برای بثور سرخ اطراف وجثمای سرخ بعد فصد و تنقیه مجون مصفر همراه این عرق منفی بهندبه منفی یک انار پوست نیم چرایته نیم انار سرمو کوچک پوست لیله زرد هر یک پاوا نار صندل مسرخ عنب الثعلب سفاجع هر یک نیم پاو عناب پنجاه دانه اذوده گوفتی کوفته همه را در دوازده انار آب تر کرده صبح عرق کشند و نیم پاو با شربت بنفشه سه تولد بنوشند ایضا اگر بثور هر هر سه بدن شود و در گردد بسبب غلیان خون بعد فصد عناب شاهتره چرایته پوست لیله زرد خیسانیده با شهد و هندبه بعده منضج ازگل بنفشه شاهتره خیارین کوفته هر یک نیم پاو شاهتره کاسنی گاوزبان هر یک شش ماشه عنب الثعلب چهار ماشه مویز منقی ده دانه پسته ان بست دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانده گلقند داخل کرده بهندبه پس مسهل بعد آن بند ایضا بعد تنقیه شاهتره لیله زرد پرسیاوشان هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده و هندبه بثور حدت یابد از تحلیل گریز و سوت مساوی باب عنب الثعلب تازه سوده خمار کنند ایضا برای بثورات از فساد خون عناب پنجدانه شاهتره شش ماشه سرمو کوچک هفت ماشه سنڈی شش ماشه شب دو آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو تولد داخل کرده بنوشند حب نافع بثور هوبوشش که بر بدن شود گریز و سوت لیله زنگی مروا سنگ کمات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و آب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند حب کرامات که برای جمیع انواع بثور و خصوص سودا وی معمول مروا سنگ پوست لیله زرد قنبیل یک آب نادیده کمات سفید هر واحد یکچو نیله تو تیا نیم چرخی آب حب سازند و وقت حاجت بر دمن زند و سوده طلا نمایند حب نافع بثور کمات مروا سنگ نیله تو تیا نیم بیان بیل گزی مساوی سایبده حب بند زند وقت حاجت آب سایبده طلا سازند و نیز این حب نافع سته برای قروح کهنه دران سوراخ مثل عزال میباشد مشهور به قرص اورنگ زیبی ست ایضا نافع بثور کمات سفید نیله تو تیا نیم بیان بیل گزی سوخته مروا سنگ پوست لیله زرد ریونند طائی مساوی آب حب سازند وقت حاجت طلا نمایند دوائیکه جهت بثور کهربینی و سرد موسم هر شکال بهمرسد مغیر ست خته آبنه کشنیز صندل سفید آب سایبده طلا کنند دیگر اورام و بثور اکه در ایام برسات بسبب طوبت ظاهر شوند نفع دارد زرد چوب سوخته چوبکلی هر دو برابر یک ساخته بروقن نیکوگرم مل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند دیگر تشوردال عدس سوخته آمله سوخته برابر حنا کیله قدری دانه کی نیله تو تیا بیان باروغن سایبده بر دانها بمالند ایضا برای دفع و رهم و بثور و سوزش آن خصوص شبرکه گرمی

پدید می آید و دوم و سوم رقت از حد می فزاید نهایت مفید و مجرب ست بکمان بیدار آب گلو سبز سایبده ضماد نماید و آنجا که شدت درد و ضربان زیاده باشد زده فصد سر و گیرند و مقداری هر دانگ با یکمان بیدانفزوده بگلاب سایبده بکار برند ضماد کنند شور تقرح دافع مجتمع شده روغن گل ستوده در سر کرگلدی بریخته تولد باشش علایم بحر شاشند تا سه کرت در روز روغن بماند پس دانگ دو ماشه برگ حنای خشک تنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته بآن خوب حل کرده ضماد نماید ضماد هول الطبای هندی برای شور که زیر گردن هر سینه میشود زده آنرا کشته ملاگونید تخم سمجه جو شعیر تخم ترب تخم سمجه جو شعیر شعیر برابر کوفته بیخته بروغ گاو سایبده ضماد میکرده باشند ایضاً که دمین باب آزموده ست آبنه بلدی سه درهم باشد الون نیلته تو تیا هر یک دو درهم ماخه او در سایبده در دو روغن شرشف بقدر شش قولا آبنه ته طلا کنند ایضاً برای هرش مکور سپاری چهالیه باوام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پاچه بست بالای آن گل طلا کرده در آتش پاک شتی بسوزند بعده برآورده در روغن السی حل کرده دارند دو بشور مالیده باشند ضماد برای شور که زیر بغل میشود صندل سرخ دو سفید و بیخ آگ زند دو چوب سایبده ضماد کنند ضماد و نافع شور که بسوزش شاشد گیرد مازوکات سفید بسر که ضماد نماید ضماد و نافع شور کرانه بالیدن عکبوت بر بدن میشود مشده که فلد میشود ست باب سایبده طلا میکرده باشند و دیگر گانا ترش هر یک تر هندی در آب کیله سایبده ضماد نماید و دیگر اچهر سایبده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می آمیزند و دیگر کنجی در شیر نر سایبده طلا کنند و بآنبه بلدی بآب سایبده و یا چوبچینی سایبده بمالند و یا چوبه آب اهیر یا روغن سرشف یا بروغن کنجد سایبده طلا نماید و دیگر گل ورنر دو چوب آب سایبده یا آصندلین دو سرا سنگ بسر که سایبده یا آبنه بره سفید تخمیل آب سایبده یا روغن بادام سازند اقوال اطبا طبی گوید که در شور زات الاصل تنقیه بطبوخ افتیمون کنند و فصد بایسته نماید بعده تعدیل طعام کنند و لزوم شوربای زیر باجی یا اسفید باجی مالیان نماید بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور مدام باسپغول مغیر روغن کنند تا آنکه نرم کند پس هرگاه دردش کمتر شود و ریم بهم گردد این ضماد بکار برند بگیرند تخم خوبه و اسپغول هر واحد یکچو بعده برگ چغندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجی بجوشانند تا نرم مثل مرهم گردد بعد ازان از آتش فرود آورده بران کنوچه و اسپغول ناکوفته و اندک زره بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و دران براقیت ریع ظاهر گردد بعده بشکافند و ریم بیرون آرند و اگر ریم از آهن بتر سد گیرند نار اشق و در زره بیضه آمیخته بر سر شره گذارند که این با عتدال بشگافد و بهر گاه ریم خارج گردد از پنبه کهنه اثر پرسازند تا زخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و لذا آب خفظ آن نمایند تا آنکه خشک گردد و علاج نفاخات بسوزاغ کردن از سوزن نمایند و در داب ازان خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین ضماد کنند. بگیرند مصطکی دو نار بشک دو فول دو مر سنبل الطیب سادی بعده موم زرد روغن زرد دو روغن نارین یا روغن بلسان حافظ از آتش فرود آورده دادویهٔ مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز دو یا یکشبانه روز ازین ضماد بعمل آیند بگیرند گل سُرخ و قصب الزیره هر واحد یکچو دو بوست بیرون پسته و مصطگی هر دو گل حنا اگر میسر آید دو الاضای سوخته بهر سادی و با آب مورد طبب آب سیب بخوش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا هر هر یک بنحو مل گردد زیرا که اسهال جوارد نوعی از هلاکت میگرد و چنانچه فاضل جالینوس گرگرده که مردی از ارباب اسلس تعرق کبد متورم بود روغن گرد و با شیای مرخیه بران ضماد نمود پس مریض را عرق لزج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم شور غریبه نصد صافن ست و بعد فصد استفراغ بطبوخ افتیمون و القصار اندنیه محمودهٔ مولد خون رقیق باید مثل تخم جدی و تخم مرغ طبب و مرتک و کاهو پخته و مانند آن و این علاج اهل آن اند بگیرند برگ اسپغول ان برگ بات تنگ و جزاوه کدو و مهه با بار یک سایبده اندک آرد جو بران اندازند و با هم آمیخته بر شور ضماد کنند که آن ظاهر شود و موضعی که پیران ضماد کنند قوی گردد ابن الیاس گوید که علاج نوع سوم شور غریبه فصد و اخراج خون بقدر سه درهم صبح خمیس سیاه و گلاب هر واحد دو درهم یا آب ترهندی و شکر سفید دو درهم یا آب انار این شیم آمنا افشره هر واحد سی درهم شکر سفید و شخمیس هر واحد دو درهم بهم بهتر و غذا لغر مثل ترهندی یا انار دانه بزر یا دام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد دو درهم شکر و شخمیس هر واحد دو درهم خوشانند تا لیمین طبخ بادا الفواکه یا آب نقوع شمش کنند افطاکی گوید که در اقسام شجر ابته ابصفصه کنند تر و ظهور علامت خون پس ادویهٔ سهله پس ادویهٔ منضجه از مضمضات پس محلل بکار برند هر گاه منضج گردد بعلاج قروح معالجه نمایند این همه مع تلطیف غذا و بس مناسب دور شور سودی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز بیکهزه عناب بیتا منضج گردد بعلاج قروح معالجه نمایند این همه مع تلطیف غذا و بس مناسب دور شور سودی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز بیکهزه عناب بیتا

یا خرفه یا بهندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسپغول و خاکشی سنگ شو یا بندک قند یا شربت کدر یا عناب و اگر الینت باشد با شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکر گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب بهندوانه رسیده شیرین و امثال اینها و اگر بسیب بواژدگی باشد تدبیر آن نمایند و بستور اهل بنگاله در باب خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانها رو بخشکی آورند زرد چوب تازه یکوزن علف سبز یعنی دو برگ نیم تازه هر یک عشر وزن بیخ سفید سدس وزن همه را آب بار یک سایبه و قدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن با هشتک یا چوب مرغ بمالند که معین مرخشکی در بخش خشکر یشه بهت بزودی واین در صورتیست که اندک نمی بر دانها باقی باشد و اگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور چهار روز یکبر تبه بمالند تا پوست دانها ریخته شود و درین ایام تبرید باید داد از شربت جات وغیره که سابق مسطور شد و از ادویه داغذیهٔ حاره اجتناب فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد یا چرب بروغن گل تر کرده بران موضع اندازند و یا پر اهن بروغن گل تر کرده پیوشانند و دوام آنرا برقرار تا زمان الفتیام باید و یا مسکه گاو تازه یکصد و یک آب شسته کرده بمالند و اگر این الفتیام نیابد بهمان طریق که مذکور شد عمل نمایند و صبر بران ورزند و پس هر هم علاج کنند

تدبیر ازالهٔ خشکی ریشه

بقول جرجانی خشکر یشه آن پوست را گویند که بر روی ریشها پدید آید یعنی گاه آبله خشک شود و خشکر یشه بماند بنگذ اگر خشکر یشه خشک و بار یک باشد و زیرا و بیچ تری نباشد روغن بنفشه مالند یا روغن چکانند تا زود بیفتد و بهترین روغن از بهران کار روغن کنجد تازه است اما اگر بروی باشد روغن نسته بمالند و روغن کنجد ازان دور دارند و اگر خشکر یشه سطبر باشد یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا با هستگی بر روغن بردارند و رطوبت ازوی بچینند پس بنگذ نه اگر عمق دار د یعنی پوست فرو رفته باشد زرد از صبر و مر و زرد چوب و مرداسنگ دا قلیمیای نقره و سفیدهٔ از ریزد اسپرچ بران پاشند و اگر عمق ندارد و با پوست برابر بود شب یمانی و سنک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکر یشه آرد و دیگر بار آهستگی برداارند و بنگذ نه اگر در زخشکر یشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکر یشه بردارد بروغن چرب کنند تا بقدر مجوسی گوید که چون جدری در جفاف آخذ کند تلمیخ بنگ سوده بروغن کنجد استعمال کنند و آنرا بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سرد نرسد و با یکه دران مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر مقشر نگردد بار دیگر اعادهٔ تلمیخ بعد سه روز نمایند **النطاکی** گوید که اگر صحیح بودن صحت و وثوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند و آنرا بر مرغ طلا نمایند و یا جامه بر روغن تر کرده بپوشانند و الا حذر ازان کنند **بعضی** گویند که در اواخر که خشکر یشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خذف یا رنا که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب بیفتاند برادرده سایبه بمالند و ضماد سبوس جو با آب برگ کاسنی بسیار مفید و مجرب است و سبوس جو و تخم خیارزی و تخم خطمی کوفته باشیر بز بخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بز بدست نیاید با آب برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب یا آب خالص نیز مفید است و ایضاً ضماد کنند جو با نصف وزن آن اینوند چینی نافع و مجرب است از تنها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضا یکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم است و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل از بهر آنکه بمصرت ایراد اعظیم باشد و منقرع شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا ایران بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی دران قروح عارض شود و مجرای هوا بسته گردد و گاهی قوت شامه زائل شود و اما حلق گاهی دران خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فروبردن طعام و شراب گردد و گاهی با کلا قتال آنجا نمود می شود و اما ریه گاهی از بثور جدری و حصبه دران ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل بماند و چون قرحه کند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرمی و اما امعا گاهی دران سحج و قروح عارض گردد که علاجی او دشوار باشد و اما مفاصل بساست که بسبب بزرگی دانها و خباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

نسخهٔ تدبیر ازالهٔ خشکی ریشه بعد از بروی

بقول شیخ بهتر آنست که مری جو و آب کشنیز در چشم کشند و گلاب بران سماق و کافور داخل میکنند و خصوصاً در اول روز نظر روی تنها نیز نافع و بعضی
سرمه با آب کشنیز و آب سماق پرده دران کافور داخل کرده در چشم کشیدن دایضاً آب شحم انار نیکوست و خصوصاً در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه
بگلاب و کافور موافق تر باشد و ایضاً گویند که استعمال لفظ سفید بسیار خوبست و زمان در بلا دابعه جدری و حدوث آفت در چشم رو غن پسته استعمال میکنند
اگر غمامه باشد آنرا قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور ریشه و شیاف ابیض نیکوست و صاحب کامل گوید که عنایت باصلاح چشم از ابتدا باید کرد تا در دران ریشه
ظاهر نشود و پس آب کشنیز تر و آب انار چاشنی دار اندر چشم بچکانند و هر گاه دران ریشه ظاهر گردد کحل اصفهانی مزی با آب کشنیز تر در چشم کشند و با گلاب که
دران سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل از انکه ریشه دران ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین سرمه میکشند و این قطور بچکانند دیگر نرم آب کشنیز
و آب عصی الراعی و هر دو بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوذی با این آب خوب حل کنند و دران اندک کافور یا حی داخل نمایند بعد مدام در چشم او این آب
بچکانند تا حفظ مزاج چشم کند و از خروج ریشه منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هرگز بدان در وقت جدری التحال نمود و در
چشم او ریشه برآمده باشد ملح حجازی یکدرم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور انگ باریک سایبده با آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی
و آب کشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعد ده در چشم کشند یا بپاشند و یا بگیرند قطعهٔ اسرب صاف نرم و بردست
بمالند تا انکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کاردبردارند بعد از انکه کاردبدست را بگلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود
اندک کافور بران آمیخته در چشم کشند و حجر جانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور بران حل کرده
شبانه روز چند نوبت در چشم بچکانند و آب کشنیز تر و آب انار نرش در چشم بچکانیدن چشم را از آبله بردارد و اگر بازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد صفت شیافیکه از بیرون
چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف ماميثا و اقاقیا هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و با آب کشنیز تر سایبده طلا کنند آبله را از چشم باز دارد و هر گاه
که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور انار و گلاب حل کرده بچشم بچکانند و هر گاه اندر سیاهی چشم آبلهٔ بزرگ برآمده باشد سرمهٔ اصفهانی و کافور با آب کشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم بچکانند
و اگر سرمه بگلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس فاده بر پشت چشم و تخمهٔ اسرب باندازهٔ چشم بالای فاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بگشایند و با
بربندند و هر گاه ببینند که این تدبیر سود دارد و چشم سرخ باشد آبگاه نبطی که ترش نباشد بچکانند و انطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و مصفر
و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و ذکر التحال سرمه خاکستر برگ زیتون بگلاب گویند که تعلیق عین هرهٔ معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و انطاکی گوید
برگ بهی و زیتون نیز مجرب است و تسویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و دانهٔ شب آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری جهت مجرب من ست و چون
سرمه را بسایند و آب ترشی تریج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد ازان در چشم کشند نظر را از جدری و حصبه ضعیف نشده باشد قوی گرداند
و حکیم شریف خان مینویسند که والد ماجد سرمه آب خالص سوده در اول ظهور حمای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که از چه تجربه کردم و نافع یافتم
بلکه هر کسی که قبل ظهور جدری و حصبه استعمال و ذکر چشم آن از وی سالم ماند ایست که گیرند آب کشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق و اندکی کافور
سایبده در چشم بچکانند و التحال لفظ سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زرد چوبه در آب لیمو سایبده و مداومت بران مع لزوم پرهیز
دافع بیاض و راجع بصر ست و امیران عوض زرد چوبه بهمین حکم دارد کذا قال ابن بیطار و انطاکی گوید که پوست آبله سوده التحال نمودن رفع بیاض
عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع بابلیه و آمله نافع ست و هر گاه آبله در چشم پدید آید باید که خشکریشهٔ جدری با آب حلزون که بهندی گونگا
نامند سایبده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفید ست و اگر برگ کشنیز حاضر نباشد کشنیز خشک را جوشانیده در آب ترکرده آب صاف آنرا در چشم بچکانند

حفظ گوش

نجندی گوید که در گوش او شیاف ماميثا بصبر کرده و آب سوده و با آب بادیان تر باندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف ماميثا
و آب غوره سایبده چند قطره در گوشش بچکانند و فتیله نیز بدان تر کرده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد با ندکی کافور در گوش فتیله آلوده

بآن نیز مفید است و همچنین بچکانیدن آب مطبوخ پوست انار مفرد و مرکب اگر شره اندرون گوش برآید شیر فرخ بچکانند و اگر فائده نشود روغن گل آبکی بچکانند

حفظ منقد بینی

بقول شیخ اطلاء زمامیثا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت ست و حرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی بکشند و یا انار مبتا و غیره که گوید شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از ان بچکانند و روغن مورد و مازکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سود مند باشد و گویند که صندلین آب کشنیز تازه یا آب بقوع کشنیز خشک یا آب انار شحم آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند اگر شره بر آید شیر خرتنها و یا روغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر خران یا بز یا آب خالص مفرد و مرکب و با مازکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند اگر عاف عارض گردد از افراط او ضعف رو نماید ادویه مقابله آن که در علاج عاف مفصل مسطور شده بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بمثل مکیدن انار و خایدن تخم آن و رابند کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره بر ب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت درد حلق نافع و ایضاً دران هنگام واجب ست که رب آن اندک اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده و آب آن غرغره کنند سخت سود مند باشد و غرغره آب سخت سرد هم مفید بود گویند که غرغره آب آب شیای باردهٔ قابضه مانند انار خام و یا گلنار دو یا مازوی سبز و یا پوست درخت مفیلان و غرآن خیسانیده نافع ست اگر سرفه نباشد و بشیرگاو و یا بز که دران مغز خیار شنبر حل کرده چشانند مفید و حکیم شریف خان منیلسند که بهتر ز دمن آنست که عناب یکی بعد دیگری در دهن دارند زیرا که با وجود نفع او برای جدری جهت او جماع آن کثیر المنفعت ست و در ریاض الموحوم قوست که پوست درخت گوندی نیم درگ تنبول و بقدر دو چهار برگ سماگه بریان کوفته و پارچه صوف بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگردانند در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از مدین با تخم خشخاش نعمت و حرجانی گوید که هر گاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه در روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق مدرین باب نیکو باشد معتدل کدوی شیرین دو حرز مغز بادام مقشر کرتیکرا بهر دو احد بکوبد و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول بسرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسپغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گرگین و یا بهدانه در دهن نگاه دارند اگر سرفه عارض گردد و بلغم تا پخته شود پس آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بدانچه در علاج نفث الدم ذکر شد

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و طبری گوید که خرقهٔ مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این اگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی در یابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر ازین تسکین نیابد صندل سائیده اضافه کنند و بلخمه بپوشانند و مروارید ناسفته سوده یکماشه فاذزهر معدنی سوده چهار سرخ یا عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوبست و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید برابره کرده و برگ گاوزبان بهریک دو تا در عرق تیکه حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فاذزهر سابیده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

بقول شیخ اگر حفظ آن بعد ابتدا واجبست و آن بقولنج مغرب بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسپغول و چون اسهال در آخر مرض ابتدا کند معالجه باقراص طباشیر قابض بر سبیل یاس و قرص تخم حماض نمایند و حرجانی گوید که تدبیر نگاهداشتن رده آنست که چون جدری ما غذا بخط طا افتد شربت الآس

و قرص طباشیر و رب بهی دامنذ آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و از ان خفت و راحت حاصل شود زود متوجه حبس آن نشوند والا باغذیه بود و دیگر سایر مقوی حابس نمایند و اگر بطئ گردی با نبات از سه ماشه تا یکتوله بخورانند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یکدرم نرم کوفته با ماست چکیده آمیخته مفید و دیگر سفوف مناسب با شیره بهدانه بریان و خشخاش و جوهقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر پیچش عارض گردد سفوف الطین با لعاب بهدانه و اسپغول و تخم خطمی و شیره تخم خرفه و خشخاش و بابونگ و پوست بیخ انجمار اگر خون آید و الیضا که یاد و م الاخوین و گل ارمنی و زهر مهره و حظائی با لعابات و شیر جات مناسب باید داد

حفظ مفاصل

بقول جرجانی صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور بگلاب سائیده و قدری سرکه بروچکانیده بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی اخراجی بزرگ برآید زود بشگافند تا مادهٔ مجتمعه دران خارج گردد پس تدبیر درست کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد بکار برند تعلیم اکثر کسانیکه در معرض هلاک میشوند بعد از به شدن علت خناق و سرفه شدید و ذات الجنب و ذات الریه و سوء تنفس و سعج یا سهال و موی موی و زحیر و سقوط اشتها عارض میشود و بسا است که آبخر قلعنوی و یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی بهمان شره قرحه خبیثه پیدا کند و منجر بناصور گردد پس هر مرض که دران یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نمایند بتدابیر یکه در باب هر یک مسطور شد لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چند روز در بدن میماند باید که دوای بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیه گرم نیز باز دارند و انچه که بعد زوال جدری و حصبه تب و سرفه باقی ماند بایکه جهت رفع آن شربت نیلوفر و تولد در عرق گلوه و شاهتره هر یک شش تولا خاکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چار ماشه در شربت نیلوفر یکتوله آمیخته ملیسا شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک دو تولا در عرق نیلوفر و گاو زبان هر یک شش تولا خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع زمه بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و یا شربت حب الآس و تخم شربتی ماشه

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکه بقول گیلانی تا وقتیکه بر نشان آبله یکسال نگذشته باشد دران علاج اثر میکند و بعد آن علاجش عبث است و گفته که درین باب از مجربات من این نمره الیست که آثار را قلع میکند و میان زنان مشهور شده و آن اینست که گیرند پنج نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ پنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود و مغز پنبه دانه تخم خربزه هر یک هفت درم کرسنه سرگین کبوتر هر یک پنج درم مقل و مرداسنگ هر یک چهار درم مایر ساوقسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نطرون هر دو از ده طویل و برادهٔ عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر یاریک بسایند بعده روی با یکدگر بشویند و دیگر سه درم ازین دوا گرفته با آب آمیخته بروی طلا کنند یا بمالند و بگذارند همچنین هر شب بعمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در هر عضو که اراده ازاله آثار جدری و غیره ازان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ میفرماید که انچه آثار جدری قلع کند پنج نی خشک کرده آرد و با قلا و حکا که چوب بید و حکا که بیخ عنبر روت و تخم خربزه و پوست خشک آن و بیخ شسته و مارالشعیر و سفیدهٔ بیضه و طین مختلط و مرداسنگ و دبات سفیده و نشاسته و بادام شیرین و بادام تلخ و آرد غنهار و غن بنفسه سوسن بست و روغن پسته و پیه خربزه و غن گل و مانند آن و آبی که از نسم شتر وقت بریان کردن آن بگیرند نهایت نافع و آرد و یه قویه کف دریا حب فلفل قسط اشق کندر صابون بورق استخوان سوخته استخوان بوسیده تخم ترب آرد ترب خشک کرده زراوند ترمس بست و از مطبوعات جدید محسن لون انار شیرین ترش و شراب خوشبو و زرده بیضه نیم پخت و شوربای ماکیان و کبک و دراج و ترح و تدرج فربه بست و لازم بست که صاحب اعداوست حمام نماید و از مرکبات اینست بگیرند استخوان سوخته و پشک گوسفند کهنه و خزف نو نشاسته و تخم خربزه و بیخ منعسول و نخود بر اجزاء ده جزو حب البان و ترمس قسط و زراوند طویل هر واحد پنج جزو و بیخ نی خشک بست جزو و ازین طلا با آب خربزه یا آب خیارشنبر و مارالشعیر یا آب با قلا مرتب ساخته شب بر عضو گذارند و صبح با آب مطبوخ بنفشه شویند و دیگر تالیف حکیم قریطن خزف جدید استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم خربزه بیخ شسته حب البان قسط مساوی گرفته ازان نمره سازند و ایضاً تر مس نخود سیاه جرجانی و ایلاقی مینویسند دوا ئیکه در طلا کردن لطف بکار آید و نشان آبله بر دا مینست مرداسنگ سفیده کرده و بیخ نی خشک و استخوان بوسیده و کف دریا و قسط و از روت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

وتخم ترب وتخم خربزه وتخم کنکر ۵ وله با قلا و برنج وترمس وسفال بنو نشاسته وتخود و لوبیا و پشک گوسفند کنه وحب البان را ب مصفر طلا کنند صفت طلای دیگر آرد با قلا آرد تخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم مغز تخم خربزه پنج درم خشک سه درم همه را یکوبند و بکشکاب سرشته طلا کنند دانش ازحمام بیرون آیند بعده پوست خربزه و بنفشه و سبوس و تخود همه کوفته در آب بجوشانند و دری بدان آب بشویند و دیگر بار تازه طلا کنند صفت طلای دیگر آرد با قلا پنج درم تخم کنکر ده درم و نیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دو نیم درم بدستور سابق بکار برند صفت طلای دیگر قوتیر سفید اب مرداسنگ سفسول ترمس برادهٔ جاج هر یک سه درم پنج فی خشک آرد استخوان بوسیده آرد پنج مغز تخم خربزه حب البان مقشر قسط هر یک چار درم همه را یکوبند وبلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند وبامداد بنفشه و با بونه در آب بجوشانند و دری بدان آب بشویند مجوسی گوید که چون آبله مقشر گردد طلا کل کرکس سفید با ندک نمک نمایند و تا پنج ساعت بگذارند پس با بیکه دران مورد و انجیر جوشانیده باشند بشویند بعده دو یا سه روز ترک نمایند بعد ازان با آرد پنج سفید و جاورس و اندکی زعفران طلا کنند و بیکشبانه روز بران بدارند صبح با بیکه دران سبوس و انجیر جوشانیده باشند بشویند مجمد وغیره مینویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب تخم خربزه هر یک واحد یکجز و سائیده طلا سازند و با پنج فی خشک و آرد با قلا و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو از هر یک مقداری نرم سوده بسفیدهٔ تخم مرغ طلا سازند و اگر آثار آبله شبیه بشند باشد پیه بط و مرهم داخلیون ضماد کنند و یا مرداسنگ سفید آرد تخود پنج فی خشک استخوان کمنه قسط حب البان آرد پنج تخم خربزه کوفته بیخته با آب خربزه یا لعاب جلوه تخم کتان سرشته طلا نمایند و یا مرداسنگ را سفید سازند و بروغن گل آمیخته طلا نمایند و بدانند که مرداسنگ را سفید کرده بر آن درین او دیر داخل مکسند که جلد را جلا میدهد و سفید ناکرده سیاهی می آرد و طریق سفید کردنش آنست که مرداسنگ و نمک مساوی سوده در ظرفی گذارند و بر سر او آبخته در آفتاب نهند چون آب گرم شود آنرا بریزند و دیگر آب بران اندازند و همچنان تجدید آب میکرده باشند تا آنکه سفید گردد الطاکی گوید که اینچنین آثار جدری را زائل کند طلای صدای حدید بسرکه سهت و همچنین دوغ مطفی در آب لیمو و گذابورق بآب با قلا اطبای هند مینویسند که برای ازالهٔ نشان چیچک آبنه هلدی پنج سرکنده خرمهرهٔ سوخته مساوی کوفته بیخته بشیر میش آمیخته شب بر رو و طلا سازند و صبح بقوع سبوس بشویند و یا استخوان آدمی یا آهو بآب شیشه سوده طلا کرده باشند و یا خوبکلان در شیر گوسفند سوده مالیده باشند

حمیقا

بفارسی خلک و با دآبد و کور آبد و آبله پوچ و آبله پوک و پوکک گویند و بسندی پیناه و در افغانی را کرطاکا کرطا و در ملک مالوه کنکر بهتر نامند و آن نوعی از جدری سلیم ترست که دانهای او بزرگ سفید متفرق بود و زیاده از صد دانه نمیباشد و از قلت عدد او شمار میتوان کرد و از خواص اوست که بی تب بود و جمیع حواس و عقل و نفس مریض برقرار ماند و شیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری و حصبه و ازین هر دو سالمتر ست یعنی مادهٔ او از کثرت مثل کثرت مادهٔ جدری نیست و نه دران حدت و فساد دست مثل حدت مادهٔ حصبه و گویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانها آبدار میباشند و بتدریج تا سه روز تمام پر آب میشوند و بکمال میرسند و بعد ازان رو بانحطاط و پژمردگی می آورند و تا سه چار روز دیگر تمام خشک میشوند و این را نیز از جملهٔ امراض و بایه دانسته شمرده اند و هر شخصی را دو مدت العمر یکمرتبه برمی آید و تا سه مرتبه نیز گفته اند و صاحب خلاصة التجارب تا هفت مرتبه نقل کرده بشیر حدوث آن بعد جدری دکمتر دانست که اول حمیقا بعد ازان جدری و اعراض و علامات آن قریب باعراض و علامات جدری و حصبه ست لیکن در جمیع وجوه اسلم از انهاست و مدت مکث این کمتر و اندر هوای خشک مولد حصبهٔ طفال مرطوب و کسانی را که تدابیر رطوبت افزا از خوردن میوه ها و غذاهای تر دارند فقد دانند هوای مولد آبلهٔ طفال صغار اوی و آنها که تدابیر خشکی فزا دارند پدید آید و گویند که انواع کلی آن دو نوع بمشابهه در اندهٔ یکی آنکه دانهای آن بتدریج ظهور میکند لیکن بهمان قسم از ابتدا آبدار و میان تب خفیف و خارش بدن و بیخوابی تا دو سه روز و بعد ازان رو بتخفیف می آورد و تمام دانهای آن آب برنمیدارد بلکه بعضی دانها سرخ باخارش بر می آید و باز فرو می نشیند فذائل میگردد دوم آنکه دفعة همان قسم آبدار بری آید و زود دبلند بر آب مے شود

و یا آن تب و خارش کم بسیار و بزودی خشک میگردد علاج این نوع محتاج بعلاج نیست انقدر تأمل شود و اگر حاجت افتد بسکنجه گوئیم که علاج جدری گفته شد و گوئیم که علاج حصبه از ابتدا خواندیدن مبرد است دانه زبده سوم یا چهارم غسل الخودن با آب سرد و بعد از یکروز و نیم میان و غذا بمرور دولت بارد مانند دوغ یا چلاو و مدس مقشر و ماش مقشر پخته با چلاو و یا کدو و یا پلو یا اسفاناخ پخته بارغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی روغن باشد بهتر بلماء الشعیر یا لذتی نبات یا لکی یا از شربتهای مناسب مثل شربت کادی یا جوهر یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و اما خمیرمایه مزمومان بمرورات نکرده در جدری دانچنده حصبه بیاید و احیانا اگر محتاج یا عانت شود و بتدابیر خفیفه جدری یا عانت نماید بشل خرما نیدن مطبوخ اجیر زرد یکعدد و زرد کی سمد و نخود با پوست یکتولا لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیرهٔ تخم هندوانه و یا شیرهٔ تخم خربزین و یا شیرهٔ تخم خربزه مقشر که لدام کرده باشد یکتولا خاکشی سنگ شونه ماشه یا مطبوخ خفیف هر گاه دو سه روز دهند دافع برای رفع خارش صندل سرخ ساییده بر بدن بمالند و بگذارند تا خشک شود پس بآب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیر که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثور است سرخ رنگ متفرق بقدر دانهٔ جاودس و چون شروع کند اول در هم گیرد در خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزندین که بدندیزه و بعد ازان در میان موضع دانها طور نماید و پخته نشود و ریخته نکند بلکه خشک ریشه بار یک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و آماده او دخون ردی صفراوی داند که دست و میل بخشکی دارد و دیرین سبب بثوراو کوچک تر باشد لیکن حصبه کشنده تر است و ازین هم از جمله امراض بابائی است و هر گه مستعد حصبه باشد خشک و لاغر و صفراوی مزاج خصوص که تدبیر صفرا فزا زاد و یه و اغذیه و خوراکهاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هر گاه که زمستان خشک گذرد و سرما بحادت آن ولایت نباشد و تابستان گرم و خشک باشد مادر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصهٔ حصبه آنست که تپ اگر مرتد و ثالثیه باشد یکروز و یا سه روز تپ جدری باشد و غلیان قلق بیحد بود و در بیشتر حالها یکبار گی بیرون آید و جدری در یک هفته و زود تر اندر سه روز بیرون آمده و بشرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و تشنج میفرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی است و میان بهردو اگر اختلاف حال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفرا ویست و در هجوم کوچک تر و گویا از جلدتجاوز نمیکند و بادی بلندی معتد به نمیباشد و خصوصاً در اوائل اقدام در اول ظهور او تورم بلندی بسیار نباشد و از جدری که تورم و دشیم را تعرض از جدری کمتر بود و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدریست لیکن تنوع درین اکثر و کرب و اشتعال اشد و در پشت کمتر بود و علامات سلامت ازین علامت سلامت جدریست پس حصبه سریع الظهور و نضج سلیم است و صلب و اخضر و بنفسجی ردیست و انچه بطی النضج متواتر الغشی و کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً انچه یکبارگی غائب شود ردی بغشی ست و مجهود گوئیم که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث آن از خون رقیق بسیار تیز میباشد حمی که مرة صفرا سیگردد و علامت حصبه تپ محرقه و کرب و سوزش و خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث نفس و خارش بینی ست و اسلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمرة ست و تجهدی گوئیم که حصبه سلیم آنست که تا روز چهارم و قریب آن برآید و از آن پس کرایه کرده که چون جدری و حصبه با ینند که خروج او دشوار گردد و تب و کرب با کن نشود و تخفیف نیابد و بادی غشی و خفقان هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضاً مراعات چشم و باقی اعضا ازان واجبست زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان درین مرض زائل شد و میر سپاه الدین مینویسد که سبب این مرض رفع طبیعت بود مرخون صفراوی حادرا که غلیان عفونی یافته باشد و از جملهٔ امراض افتاده و وارده ست یعنی چون در هوائی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بمجرد مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدیدی آید و بیشتر افتد این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدیدی آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده ازین نادر بود و انچه طبیعت قوی بود اندر سه روز تب بروز کند والا در هفته بهلیده و انچه از هفته در گذرد و هنوز هیچ بروز نکرده باشد اکثر باخطر بود و دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز از ندک تسلطی بود و در روز سوم از سر تا پا حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدم چند کس را که اندر تپ گاهی فراشا میکردند سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبه سرخ بروز کرد بسود و سلامت یافتند و هیچ مخصوب از درد پشت و پا بیا خالی نباشد و در بلدهٔ ری باجت مناسبت هوا و تدابیر شکل کثرت تناول انگور شیرین و دوشاب خرما و سرکه و شیرینهای دیگر و بهبودی درگذرد و این روز این مرض بسیار افتد و تجربه چنان یافتم که بول مخصوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون لحظه بهتر دیده شود و چون بول از تب

وسلامتی نفس مع آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر و جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال مهلک باشد یا بتشنج خصوصاً که رنگ آن بنقش بود و هر گاه تشنج و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه سیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و بسلام مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از روز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و در قوت و بعد از یازدهم اکثر آن بود که بحران ثانی باشد مجربست و رعاف بحرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هر گاه مصوب را اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود اگر قوت بجای باشد و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در اسنجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر از بخیرهای قابض علاج کنند و احشا و رحم تولد کنند و هلاک گردانند و آنرا که اسهال خونی نباشد امید وار تر باشد اگر چه از خط خالی نباشد و بعضی گویند که انواع روی حصبه را از جمله طواعین برانند و درین قی اکثر کرائی و رنگ سیاهی و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بتر ین انواع این نیز آنست که با ورم و نفس مشهور و میل بر غفا و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی مرتفع نگردد و در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود و خشک نشود آرد و تا هفتم و نهم صحت باید و خلاف اینها بد باشد و اعراض بد بود و اگر آنست که با خط باشد خصوص آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا غلیظ بسیار و با ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و انچه اورده روز تجاوز نکند ممکن ابرسد صلاح انچه در علاج جدری مسطور شد حسب حالت بعمل آرند چه علاج این قریب العلاج آنست بهر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بالفصد و اسهال در ابتدای این مرض مکرر کرده اند و اسهال بعد روز ششم از مرض جایز داشته اند و بقول ابن الیاس فجندی حق آنست که این هر دو غیر جایز ست بر آنکه ماده این مرض صفراوی در غایت روانی و فساد و بعد اسهال از نضج و صلاح ست بلکه تدبیر صواب درین آنست که تسکین اخلاط و تغلیظ آنها مانع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب با آب صاف جوش کرده بغیر شکر و بران مانند خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت انار و متدل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا مالشعیر باعدس باشد و حق آنست که این مرض حذاق و نقاسی را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد بسوی دماغ بود و شدت سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد بالجمله ماده اورا اصلا حرکت ندهند و از لینت طبیعت حذر کنند خصوصاً بعد روز هفتم چه اسهال دران خطرناک ست و هر صبح شربت عناب و یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار شیرین بکند و غذا یسه تورباق بود و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیر خشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار نقیض شود کدران هنگام در دماغ شعیر نفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و با مداد شربت بنفشه بست درم در آب گرم بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد انار شعیر کدران حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی بازفرص طباشیر قابض باده درم رب حب الآس بده بند و سبی و امرود بکند **صفت** قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر سرخ هر یک سه درم همه را با رب سایبده بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند و با رب بهی یا رب آس هر گدام که حاضر باشد مقدار ده درم بخورند و غذا جاودس بریان با مغز بادام و جوه و خشخاش بریان و با یکه خاکشی مقدار یک کف در فرش صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول چوزه مرغ و مانند آن حذر کنند تا آنکه تب آن تمامه منقضی گردد و تا روز چهاردهم در روز بروز مریض اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفا شاخ انگور و انار و انجیر را زین معالجه تجاوز نکنند ایلاتی و جرجانی سپنوسیند که چون ماده حصبه تر و تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای ضاده حصبه را زود تر بایستی تا شکستی و تیزی صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسپغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را با آب غوره یا آب انار ترش یا مانند آن باید آمیخت تا بایستی کرشمال ماده حصبه بهیچ آب ایستاده مباشد که مقی در از اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت ازوی برده باشد پس هر گاه

آب ماکیزه و بسیار بارآن نیز نداده و کمتر شود پیچیدن بگاه که تشنگیهای سرد تر خداوند حصبه بنوشند و اندر معده و جگر او رود و در گرما بگذرد و با خون بیامیزد خون او مضطرب آید با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از خداوند آبله و پست باب سرد و آب جو بقره و آب نیم پاس قلیه آب ترشک خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماء الجبن و آب خیار تر ش نیز صاحب حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تب سخت گرم باشد بدین شربتها حاجت آید و بدانند که طبیع خداوند آبله و حصبه یگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصه اندر آخر حصبه سخت بدباشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت بتلیین طبیع افتد از بهر دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی بتلیین طبیع و تقلیل ماده آنست که گرما ممتلی باشد و نگ بدی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تب گران باشد و سخت فرودآن نباشد و آنچنین تب را بتازی بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد بفصد حاجت نبود لیکن باسهال حاجت باشد پس هلیله زرد مقشر را در آب جو شانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب اندرین ناجوشانده نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه بکار بزنند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند دآلو تر کرده چند دانه بخورانند وقت حاجت کم کردن ماده آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را بیشتر مضرت عسل باشد بر مردم محرور و بسقراری و غشیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منش کشتن و قاسه زیاده کند و همچنانکه اندر آبله اولی تر آنست که اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی تر آنکه نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس بتسکین مشغول شوند خاصه اگر تب سخت گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنرا که طبیع نرم باشد هیچ و جه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا بعد از بیرون آمدن طبیع نرم نشود خاصه اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبیع احتیاط کنند کشکاب از پست جوسازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبیع نرم نشود و اگر زیادت ازین حاجت آید پست انار دانه و کشک جو بریان کرده بیامیزند چنانکه رسم ست و اگر طبیع سخت نرم باشد صمغ عربی و طبا شیر بران کشکاب الفکنند و اگر بدین کار را نشاید پیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفوف الطین با رب بهی تر ش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند **صفت** سفوف الطین گل سرخ طباشیر تخم خماص ساق زرشک گل مختوم هر یک بکجز و پوست خشتخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو اگر کار دراز گردد دو جزو اگر ترش یا لوده و مسکه را ازان جدا کرده با کعک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آنست که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود ابن نوح گوید که ابرن گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیا نست هرگاه با اسهال باشد و همین ذکریا نوشته که حصبه خبیث تر از جدری ست و میباید که در حصبه اخراج صفرا بر فق بغیر اسفیدان کنند بمثل آب آلو و انار ترش شجم کوفته با شکر و ماء الشعیر و آب بهندانه و ماء الخیار و ماء القرع و لعاب بزر قطونا و مانند آن و اگر عقب شرب ایها غم و کرب بهم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش بدان کنند و بجامه بپوشند تا بدان تسکین یابد **مصنف** خلاصة التجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک بهلاک رسید حضرت استادی او را سه عدد انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاج چنین بر مصوبان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست که در اوائل فصد و تقلیل دم فرموده ایم و بعد ازان جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندران عناب و اندکی شنبلید سبز جوشیده باشد داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده بربنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و بآب سرد و آب عناب جوشیده و اندکی بنفشا لو تسکین حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا آب عناب غلط کرده ایم و گاهی که ذهن سخت خشکی کرده بهندوانهٔ شیرین سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده منع عمل نموده ایم و آلو و بهندوانه نداده ایم آن هنگام قثا مانش بربنج اندر آب جو پخته فرموده ایم خصوصاً بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ مصوبی را خطائی نرسیده و بسیار از حصبهای بد بدین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر میشود و ناقص بالمزاج ست و طبیعت را بیاری دادن احتیاج بیابد که تن او را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شب جامه او دارند تا بخار آن اندک نرم و مسام او را کشاده سازد و اصواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم مدبر و زبود و اگر قبل از بروز طبیع نرم باشد منع نکنند

سبب بخار حصبه و آبله و ماده و ایام بروز آن و علامات آن و تدبیر آن

آن بخار که سبب حصبه و آبله می شود و علامات آن

وبا بیم صدوث اسهال باشد مزبدن بسی ترش ورب آن ومزبدن انار دانه وزبرشک موافق بود قبل از غذا بوسیدار وبدم که در یخ وترشی مبالغه کردند حصبه بگرد مست اما گرانی در زبان وبادر گوش پیدا کردند ویران ماندند واشخاکر گرانی سر وصداع وبا بیهوشی وغفلت بسیار شود واشتهای خون باشد وقصد نشده وحصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر انسان هیچ تدبیری مفید نیاید واگر امتلای دم نباشد وبا قصد وراو ائل شده باشد اورا از دماغ باز باید داشت بحقنه وشیاف وبپاشویه وبوبانیدن کافور ولخلخهٔ بارد ومالیدن تیزاب بر کفهای دست او وبعد بروز آنرا که ضعفی باشد وغذایی قوی تر خواهد چون مرغ باید داد پخته یا کباب کرده وبتقلیل وی اندرزی هوای مولد حصبه شد در اطفال وکودکان وجوانان بود که سرد سخت وتملی پیدا کرد وبعد یکروز تب مطبقه قوی پدید می آمد وبوقت شب هنگام سرفه تب بیشتر میشد واکثر را آواز گرفته بود ودر وقت پختگی حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد وچنان تجربه شد که اگر بجهت سرفه میداد نذ نافع بود وبر روز حصبه را نیز مدد میکرد وتر شیها مضر بود وهم سرفه را وهم تب را وغذای نافع بعضی باشد شوربا برنج بود وگوشت گوسفند اندران جوشیده وحلیم گندم گوشت اندران جوشیده وبعضی را آش جو ساده وبعضی را لوفان برنج وبعضی را ماش برنج ودیگر چیزها وترشیها وسرد یها وشیر بهیچ نمیدادند وبعضی کودکان معتاد میوه را انار المسی انگی میدادند وبدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در هفت روز ودوازده هم بحران تام بالغرق بود وچون مرض هوائی وضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد وبیشتر احتیاج بتنقیه کودکان سخت فربه ومردم رسیده را باشد جهت قوت سبب تخصیص که تدابیر اکمل وشرب ایشان بدو بوده باشد وحضرت استادی هیچ مصوب را نمیگذاشتند که خانه پاک بپوشد جهت آنکه گزیدن پیش برای بروز حصبه نیکو باشد بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه ودیا قی ودر طبیعت نیز نقص باشد بزودی طبیع را زم نمایند بسلیمات مناسبه دافع صفرا مثل ماء الشعیر یا شربت آلو یا تمر هندی یا آب انارین مصور با سکنجبین وشیر خشت یا باین نقوع فواکه تمر هندی یخ تولا آلوی بخارا ودرد آلوی ترش هر یک پانزده دانه سپستان عناب هر یک سی دانه ودر عرق کاسنی یا آب مروق آن بقدر یا وسیع تر کرده مالیده ودو تولا تا چار تولا شیر خشت حل کرده بنوشند یا مغز خیار شنبر وتمر هندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده یا شیر خشت وروغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد والا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یک بست دانه خوبانی موبز منقی هر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر یا گلوه تر کرده با چار تولا شیر خشت بخورند یا مغز فلوس وسپستان را در آب هندوانه خیسانیده صاف کرده با شیر خشت وروغن بادام ویا مغز فلوس را در لعاب بهدانه واسپغول در یشه خطمی مالیده با شیر خشت وروغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد جوان محرور المزاج را فصد اکحل یا باسلیق ذخیره نمایند بعد ازان مطفیات ومسکنات صفرا وخون بدهند مثل اشربه که سابق مذکور شد وشربت ناریخ وترنج ولیمو ورب سیب وغوره وتوت وآلو وزرشک وسکنجبین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی وخاکشی سنگ شود یا اسپغول پاشیده پس اگر غلیان وحدت ماده قوی ورقیق باشد متوجه تغلیظ آن شوند بمبردات محلظه بمقدار یک غلیان وحدت آن گم گردد نه بسیار از حد بماند شیره تخم خیارین یا مغز تخم کدو یا مغز تخم هندوانه شربت عناب یا نیلوفر یا کاسنی یا چار تخم وازین همه بهتر قرص کافور است آب انار ترش یا شربت آن یا شربت بهی ترش وسماق وامثال آن اگر سرفه نباشد واما اگر غلیان وحدت چندان نداشته باشد احتیاج بتغلیظ نیست که آن بسیار ضرر دارد بلکه اگر ماده غلظتی داشته باشد ترقیق آن نمایند وامانت طبیعت بر بروز بمثل آب برگ بادیان وبرگ کاسنی وبرگ عنب الثعلب یا خاکشی سنگ شود وعرق کاسنی یا چار تخم وشربت آن کنند واگر بگرمای مذکوره نباشد شیره تخم آنها یا خاکشی وشربت کاسنی وعرق گل وبرنج آن بدهند ومحافظت بعضی اعضای شریفه بتدابیریکه در صدری گذشت باید کرد وازمالیدن روغن بر بدن باجتناب نمایند این همه تا بیرقبل از بروز حصبه بهتر است اما بعد بروز مغلظات ومبردات البته نباید داد ولاحظهٔ غلبهٔ صفرا وحدوث ثوران آن از نیز از دست ندهند ومعینات بر بروز می باید خورانید مثل آب بادیان وغیره مسطوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها باضافهٔ یخ کاسنی ویخ بادیان وگل نیلوفر هر یک یکدرم تا یک مثقال یا یکی از شربتهای مناسبه دسه درم خاکشی سنگ شود اگر حصبه در بردن دیر کند سه عدد انجیر دسی عدد سپستان دوده دانهٔ آلوی بخارا دران

نسخهٔ نقوع فواکه

نسخهٔ نقوع حلو

مطبوخ اضافه نمایند تا گاه که دواها تمام بپزند و اگر این کفایت کند یکی از ظبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند ثانی الجمله عرق آید لیکن باشرائط مسطوره در جدری بی نجال بودن نفس و حواس و غیره و اگر خشکی دماغ یا سینه ابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و یا چیه بدان ترکرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و پا بچاپای دیگر چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدهین نمایند و غذا بمزورات بی گوشت و روغن مثل آش جو باندک نبات یا شربتی ترش مناسب یا بی شیرینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا پلو بعدس مقشر یا ماش مقشر و توری باندک سمک و روغن بادام پخته همه چاشنی دار با آب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد والا بی چاشنی با چلاو و نان در جمیع اوقات موافق و مناسب ست و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه برف و شوره بدهند و اسپغول بران بیاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو مسکن عطش ست و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقداری شیر بخورانند و قی فرماید که بسیار معین بر تسکین تشنگی ست و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در آواخر بعد ریختن فشکر بیشه اندر مکان سرد هوادار نشانند و میوه جات مثل شیره تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا مالشعیر با یکی از شربتهای مناسبه و یا اسپغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانه رسیده و مغز تخم خیارین و کسیر و یا دوغ گاو مسکر گرفته که بسیار ترش نباشد و یا میوهای بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد والا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و کیسستان تازه و مانند اینها مناسب ست و آب سرد اگر غسل کرده باشند بکر و زیاد و در روز در میان و بدانند که اگر اسهال در اواخر این مرض عارض نزود متوجه جلس آن گردند بتدابیر یکه در جدری ذکر یافت و صحافظت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوهای سرد مثل صندل بگلاب سوده و بید مشک و کافور نیلوفر و مانند اینها و خوراندن مروارید سوده و فادزهر معدنی یا عرقیات مناسبه مثل عرق بید مشک و بها بید و نیلوفر و گلاب و اشربه مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچه تر کرده بسرکه و جگر و تارک سر بسیار مفید ست و اگر در ابتدا اتفاق تلیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی الا مسهلات قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که دران خطر از ملینات زیاده ست و از خوردن گوشت و روغن و چیزهای گرم و چرب و خوشبوهای تند و بدبو مستفن و از مکان گرم مستفن و از کثرت تناول غذا و سور هضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل مستفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و سبب صعود انجره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلیین بحکم ملینات مذکوره و یا بحقنه لینه باید کرد کند بالجمله بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب ست اگر دراواخر طبع نرم شود بشربت حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهرهره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بهی و مانند آن باز دارند و اگر اسهال دموی بود بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر بر عاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود فی الفور بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و دوا دوئیه حابس آن در علاج عاف بتفصیل گفته شد و از اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفه شدید را بلعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر عرض را با دوئیه مناسب آن تدارک نمایند و الله تعالی هو الشافی فی الصعاب هو الکافی

سکسرا

بشود رهین مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعة حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ تر و گرمتر بود و بسرعت ظاهر شود و در رد شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت ازان سیلان کند و در اکثر امر کرب بود و محکه در شب

نسخه اگر نسخه ی چاپی نیست بلکه نسخه ی خطی است که در آن زمان چاپ نبود و بنابراین نسخه ی خطی بسیار نفیس و ارزشمند است و بنابراین نسخه ی خطی بسیار نفیس و ارزشمند است

استند و نمایند و سبش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شرا موضع فراخ در گیرد اگر فصد نکنند خوف صدوث تب غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا دران تهاون میکنند چنانکه در صداع خبطه تهاون نمایند و از تهاون در خبطه زکام پیدا میشود و از تهاون در زکام نزله تولد میکند و از تهاون در نزله ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد و همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد بسوی آن و از انصباب مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاهی بسقوط اعضا می انجامد و شری یا از خون گرم حاد بود که دران حرافت باشد و چیزی از رطوبت فاسدهٔ غلیظه یا وی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بثوریت حدت یابد و انچه از رطوبات مالحه یا وی آمیزد از سرزدن شاید و گاهی یا رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیته آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس انچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در جمره و نملة میباشد صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و یا وی کرب و قلق و حالت شبیه بحمی باشد و انچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفید رنگ بود و با آن غثیان و تهیج باشد و گاهی یا وی قذف رطوبت بود و گاهی یا نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزدیک دفاع خلط بسوی سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ او یا برد و یا شد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و انچه خارج شود مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود بسبب حرافت و ملوحت که در خلط است و تجمدی گویند که نوعی از آنست که هر دو نوع شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا و سودا بکثرا فتد بسبب قلت تبخر بنا بر یبوست آنها

علاج شرای دموی

فصد هفت اندام کنند و لعاب بهدانهٔ شیرهٔ عناب شیرهٔ صندل در عرقیات مارد برادرده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و دیگر دو بشکری هر دو سا بیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سا بیده مالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفید ست و آب نیگرده بر بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب بیخ دانه شاهتره شش باشد در عرق شاهتره ده تولة جوشانیده شیرهٔ تخم کاسنی شش باشه سکنجبین دو تولة داخل کرده بنوشند دگیر و نمک سا نبهر و سبوس نا نخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح مسام و تحلیل بخارات کنند و تلخین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس آب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و کشنیز خشک بر آنش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والدم مرحوم ست و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن وجعی که در علاج باشد اگر شت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود نضج ماده از منضج بارد نموده تنقیهٔ صفرا بمسهل بارد کردن با ید داخل کنند با ید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند ذکر ادویهٔ نافع این نوع شه اشرب و ضماد عصارهٔ بارتنگ و کذا عصارهٔ کشنیز بسبز بعسل و اگر مویز منقی و یا زیت غوشبود داخل کرده ضماد نمایند نافعتر باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا چار تخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بدن مریض در حمام و طلای بدن او با آب بید در حمام و کذا شرب کشنیز خشک و شکر هر یک دو درم هر روز و کذا برادهٔ آنبوس مثل غبار سوده که بسکن غلیان نوشند و کذا نقوع تمر هندی و کذا آب لیمو و کذا نیل هندی نیم درم که بسکن جوشش خونست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد شبنگ گوسفند یا بز مثل غبار سوده بسرکه آمیخته و کذا بان گندم با آب کشنیز و کذا برگ خیار بعسل آمیخته و کذا عصارهٔ برگ آس یا حب او تنها یا بشراب در روغن گل پخته و کذا سماق با آب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو دو تخم گندنا مساوی و کذا مغره بسرکه یا آب حل کرده و کذا آب کاسنی در روغن گل و کذا برگ توت با ریک سوده در حمام و کذا صبر بسرکه و غبار آسیا بسرکه و غسل و کذا لقوه کذا اخلاق

آب مل کرده هر دو اصداع نافع ست و اگر دو مغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای ماشراهم مفیدست
صماد شرای حار از بیاض و ستاد مغفور **ضرب الثعلب** کشنیز کالنج قدری آرد جو باهم آمیخته طلا نمایند و لباس سرخ قطعاً نپوشند
طلا حضض مازوی سبز صندل سفید زرد چوبه برابر کوفته بیخته لبسرکه و گلاب طلا نمایند **عرق صدبرگ** برای شرا اگر با حرارت
و سوزش باشد بسیار مفیدست گل صدبرگ زرد یا دو آثار در آب بیخ کیله دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند دو دو تولچه صبح و شام بنوشند
و اگر با قرص کافور دهند بهترست **اقوال حکما** بوسهل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سختونت پذیرد باید که فصد کنند بعد آن مطبوخ
تمرهندی و آلوی بخارا و هلیلهٔ زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انار بن با تمرهندی بیاشامند و یا گیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
و بسکنجبین سرشته بخورند **شیخ** میفرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب ست بعد اسهال صفرا نمایند اگر قوت
متحمل باشد بمثل هلیله دو جزو و ایارج یکجزو و شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او بمثل تمرهندی و آب انار بن و آب انار میخوش و نقوع خوبانی
و مارالرانب و قرص طباشیر کافوری آب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آنرا نفع بخشد و تلیین طبیعت صاحب او کند و نقوع
سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و انا غذیه طفشیل و سرکهٔ زیت بروغن بادام و سرکهٔ زیت با آب غوره و دوغ باشد
جرجانی و ایلاقی مینویسند آنرا که علامات خونی ظاهر بود در حالیکه بدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره با آب سرد دهند
تا ساکن شود و هر گاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد
و بنقوع تمرهندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
کتیرا یکدانگ و با آب کرفس جوشانده بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار دوغ و غیر آن با قرص کافور یا قرص طباشیر باید داد و اگر مدت
دراز گردد و نقوع صبر با آب کاسنی یا با آب **عنب الثعلب** بدهند و اگر اثر غثیان بود برقی باری دهند تا بخوبی قی کند **ابن هبته الله** گوید
که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمرهندی بسکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد
رب سیب یا آب بهی یا شربت سیب بدهند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد آب انار بن بشکر اسهال آورند و اگر کرب آنرا لاحق شود شربت خرفه
بسکنجبین یا اسپغول بجلاب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا بسماقیه و حصرمیه سازند و بدن را بآب **عنب الثعلب**
و آب کشنیز و کالنج و قدری آرد جو و سرکه طلا کنند و در رابیکه بنفشه و نیلوفر ران جوشانیده باشند **ابن الیاس** گوید که اگر مبادرت
بفصد نکنند خوف غبران باشد و بقدر قوت و فصل و هوا خون برآرند بعده تنقیهٔ بدن از صفرا بمطبوخ فواکه مقوی بسقونیا و یا
بمطبوخ هلیلهٔ زرد بفلوس خیارشنبر و یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انار بن بشجم آنها افشرده هر واحد
بست درم با ترنجبین یا شیرخشت ده درم بنوشانند و یا هر بار اداب هندوانه یا ماءالخیار یا سکنجبین ساده یا ماءالرانب هر کدام که باشد
ده درم شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ آب انار ترش یا آب غوره بمغز بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بهمان الوان
بست مثقال ایشان را نافع بود **طبری** گوید که علاج نوع دموی بفصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و ماءالشعیر و سکنجبین ساده
بنوشند و اقتصار بر مزورات معمول با آب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند اگر زوال او
دشوار گردد و قوت اطاعت کند حمل طبیعت با این مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ زرد منقی بست درم آلوسی عدد عناب پنجاه عدد تمرهندی
منقی از لیف و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ **عنب الثعلب** کشنیز خشک قوت سیاه خشک کرده هر واحد
پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده یکصد درم مگر فرقه هفت درم فلوس خیارشنبر را بدو بار دیگر صاف کرده نیم دانگ انطاکی شوی
انداخته نیکرم بنوشند و اگر از این تدبیر زائل نشود دفاروره حاد باشد سفوف کافور بخورانند تشنه آن گیرند تخم کاسنی تخم کشوث

تخم خرفه هر دو احد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر دو احد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر دو احد یکدرم پنج کرآن شیشهٔ سفید رنگ ست سه درم بازوی سبز یکدرم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند واگر قرص بندند بهتر بود دو هر روز سه درم با دوا و قیه سکنجبین ساده بخورند وغذا کدو تربت دال نمایند پس هرگاه قارورهٔ او بحالت طبیعی عود کند وشری زائل نشود آب کاسنی وآب عنب الثعلب وآب کشنیز سبز وآب انار میخوش گرفته پست جویا آرد آن یک شبانه روز دران ترکرده برهم زنند تا لزوجت دران پیدا شود وبهم بدن ضماد نمایند وهرگاه که خشک شود اعادهٔ او کنند ویک شبانه روز این عمل کنند بعد ازان در حمام داخل شوند واگر باین تدبیر زائل نگردد سرکه بگلاب در روغن گل در حمام بمالند که ازین ضرور زائل شود واز طلای عجیب این نوع که بعد تنقیه بعمل آرند اینست که در آب برگ مو وآب برگ بنفشه قدری صندل وبونشر حل کرده بکار برند این فی الفور یا دیگر وزا زاله آن نماید وگاهی درین نوع تقوع مذکور در علاج صداع حار نوشانیده میشود خضر مینویسد که علاجش فصد واسهال صفرا بر فق بمثل تقوع مسهل یا آب انار ین بهلیله بهت واستعمال تقوع حلو وحامض وتغذیه بمزورهٔ انار دانه وسماق وملوخیه وخرفه فرمایند ودر طعام وتقوعات کشنیز خشک زیاده کنند واستادن امر میکرد وبنوشیدن شیرهٔ تخم خرفه وتخم خیار هر واحد سه درم شکر یکدرم در آب برادورده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها یا با کشنیز تر بران نهند ویا میز با تخم بکوبند وبر خرقه مالیده بران نهند وباید که از اخذ اشیای حریفه یا مضه ومالحه واز حمامات وآفتاب وگرمی التش پرهیز کنند وبر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند ورگ زیتون با آب خوب بجوشانند وسر کرده بر بدن بطول سازند واگر مریض را این دوا بخوراند نفع دهد بگیرند پودینهٔ نهری وجعبیر هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته با آب انار ترش یا آب خیار ببهند وگلاب ورو غن گل بیصارد کرفس وکشنیز تر بمالند وتسکین لعیب بتقوع سماق یا تمر هندی یا شربت حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند وخون بمقدار معتدل برآرند واگر مع ذلک مرض در تزید باشد وقوت قوی بود فصد از دست دیگر بگیرند وخون مقدار کثیر برارند اگر قوت مساعدت کند ومار الشعیر با آب انار چاشنی دار بدهند وغذای مناسب وقت شام دهند وگلاب سرد کرده وصندلین وآب کاسنی وکشنیز وآب خرفه وآب حی العالم وآب کاهو وآب عنب الثعلب وکانج همه یا هر چه ازینها حاضر باشد طلا کنند وتدبیر مبرد ومطیب لازم گیرند مثل مار الشعیر وغیره وحریرهٔ معمول از آب سبوس گندم وشکر وروغن بادام ومانند آن دهند وتلیین طبیعت بمار الشعیر کنند واگر بعد از فصد عود کند حسب صبر بخراند ومدار دست بمار الشعیر مرکب با لو یا شربت بنفشه یا مار الفواکه تر بنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد وغذا مزورهٔ معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو وسماق ونحو و سازند النطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب مار الشعیر وتمر هندی بشربت انار وشربت ورد وشربت بنفشه بهت وطلا با طین واسپغه در علاج نارفارسی بیاید ودر خواص آمده که صاحب شراحون جوخ احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد وکذا لباس حایض وکسیکه غسل کند بآبیکه آفتاب او را ندیده باشد از شر اشفا یابد وچون سماق بجوشانند وبعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آزا ببرد مؤلف اقتباس مینویسد که در شرا کر از بخار خلط حادخونی یا صفراوی باشد اول فصد بهفت اندام کنند ومطفیات خون ومسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب برادهٔ شیشم گل سرخ برادهٔ آبنوس گل نیلوفر هر یک یا دو آثار صندل سفید تخم کاسنی عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم یا دو شب دراب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی ازنه تولا بست وپنج تولا وبدهند که در مرض تقیح مسام وعرق آوردن بحمام بسیار مفید ست واین چنان بود که از برگ شاهتره وبرگ گز براگنده تازه بجوش کرده واز چاه در بدن را بپوشند سوای رو وهمچنین بخور خاکشی وکذا بخور چوب گلاب وهمچنین غسل کردن با بیکه دران ناشکوفه وبرگ شاهتره وبرگ گز وسبوس گندم ونمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند ومالیدن خاکشی سوده در روغن گل عظیم الاثر ومجربست وهمچنین

نسخه خرقی

غسل تا بیکه دران سبوس گندم دو قبضه خاکشی یک قبضه ونمک طعام نیم قبضه پخته باشند ومار الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای سبلغمی

گلقند وسکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب وعرق عنب الثعلب خورند ودر حمام روند وآرد جو وتخم کرفس سرکه سا لند ویا نمک ومیده بر بدن سا لند واز شکر واجوا ین تحذیر کنند وتنقیهٔ بلغم نمایند ویا سکنجبین ساده دو تولد بعرق شاهتره وعرق عنب الثعلب وعرق بادیان هر یک پنج تولد حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند وعود وعنب الثعلب هر یک دو ماشه کشنیز خشک سه ماشه برا غذا گذاشته دود آن بر بدن گیرند وانخواه دیگر ودر سر کرسوده مالیدن نافع بود وگویند کر ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته وکذا قنبیل وکذا اهیل وکذا انجیر خام سوده بنمک ودر سرکه آمیخته وکذا آب برگ انجیر وکذا آب گندنا وششم حصهٔ آن نمک وکذا فا وانیا وا مصطکی وسیعهٔ سائلهٔ مساوی باب بادیان سرشته وکذا برگ سعد تازه وکذا مرداسنگ یکجزو گوگرد نصف جزو بسرکه ورو غن گل سوده وکذا سیر ونمک وکذا فلفل ونمک باب کرنب سرشته وکذا زنجبیل سرخ بروغن گل مخلوط کرده وکذا کندر سا ییده بزیت آمیخته وشرب کبابه یعنی یکدرم سوده باسه درم شکر ومسر وضماد اشق باب حل کرده وکذا مرزنجوش پنج درم وکذا کرنب وکذا تودری هر واحد نافع ست ودر بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که پشکری در آب سا ییده گرم کرده بر بدن مالند وشکر در آب جوشش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند واهیل هفت عدد وآب نیمگرم خورد ن مجربست وتخم شبت قریب آنست وملیتت عجیب ست وزیرهٔ سیاه سالم وکذا فلفل کوفته باب مفید وبخور زرد چوب نیز نافع وکذا اشیرهٔ تخم قرطم دو تولد آب سا ییده خوردن وبعده آب گرم غسل کردن فوراً زائل میکند ومجربست لیکن عند استلا تنقیه ضرور وسبوس جوا ین بسیر سا ییده وکذا حب السمندگیرو مالیدن نافع ومالش عاقرقرحای سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب وآبن حب از بیاض هالد ماجد منقول ومفید ومعمول گیرو مویز منقی زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه بقدر کنار صعرائی حب بندند هشت عدد دیکی بیند از نند واز هفت حب باقی هر روز نهار یکحب آب فرو برند واین ضماد نافع ست مغز بادام تلخ بورهٔ ارمنی تخم ترب سا ییده بلعاب حلبهٔ آمیخته بعد از تمید آب گرم یا بعده خروج از حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جوز السرو رطب بمقدار یکه در قول شیخ بیاید یا صبر بخورند ویا تخم کشنیز سه درم بلیمن حامض خورند ویا گبر بند پودینه دو درم طبا شیر گل سرخ هر واحد نیم درم وآب انار ترش بدهند ویا سماق را در آب تر کنند واز نقوع او سه اوقیه گرفته دران یکدرم اهیل سوده آمیخته بنوشند ویا خشت نو در آب تر کنند وآب او صاف کرده مقدار چهار اوقیه ازان با یکدرم کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس** مینویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیهٔ بدن کنند بهلیله اگر نصف وزن او تربد باشد شربتی سه درم در آب جوز السرو تر یک اوقیه با یکدرم صبر بدهند وعصفر سا ییده بسرکه ترش بزنند وسه درم بدهند وآب مغره ویا خشت نو در آب تر کرده بنوشانند **ایلاقی** وجرجانی گویند آزاکه علامتهای بلغمی ظاهر بود هم اولاً اندک خون کم کنند بعده تنقیهٔ بلغم باین دوا نمایند پوست بلیله دو درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا نیسون کتیرا هر واحد یکدانگ باب کرفس جهار سا زند از این یک شربت بود وهر صبح ده درم گلقند عسلی باده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند واگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند رو ابود وحمام وعرق آوردن ومسام گشادن هر دو نوع را سود دارد ودسه درم تخم خنبشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند **سعید** گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین وسکنجبین مصلح بخورند واسهال بابایرج آورند وبا ید که کبابه نیم مثقال ودو اوقیه سکنجبین خورند وغذا مسخن بدن مثل قلایا ومطنجات سازند وبرنهار در حمام بنشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی وه درم بدهند ویا گبر بند بادیان واصل السوس هر واحد سه درم وبا شکر سفید ده درم جوشش داده بنوشند وتنقیهٔ بدن بطبوخ هلیلهٔ مقوی تربد کنند ومالش بدن با پسته وآب کرفس تمام بند **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض ست باین جب اگر قارورهٔ او سفید باشد گیرند مصطکی یکدرم سنبل الطیب

غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هریک دو دانگ شحم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را بار یک سا ییده در سکنجبین شسته جماسازند شربتی ازان سه درم و ثلث و دو شربت ازان بخورند و بشرب سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع ازان نباشد و امر بدخول حمام در هر روز دو مرتبه و بخایند ان مصطکی و انداختن آب دهن نمایند و ازاغذیه بر مزورات معمول بسر که و شکر اقتصار ورزند اگر باین طریق زائل نشود و بقدر ده سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فضهٔ ایارج فیقرا بخورانند و اگر باین دو انیز زائل نگردد این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم ماهیران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بران آب کاسنی مروق بمقدار یک آنزا بپوشانند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم ازان باسه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مریض را بواسیر باشد درین نقوع قدری مقل داخل کنند و تکمید مقعد او بروغن گل نیمگرم کنند و این هفت روز بنوشند و غذا دران ایام مزورات شیرین بروغن بادام مفرط باشد و اگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند **نسخهٔ آن** بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم پنج نکور درنوع اول چهار درم تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم همه را سا ییده سه درم بر نهار بخورند و بالایش بست درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال بلیلهٔ مربی درین علت نافعست پس اگر چیزی ازان ماند در حمامات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان کهران باد ام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاد درخت پخته باشند تا انکه غلیظ گردد بر مواضعیکه باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغز اواگر فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه درین نوع که در یکروز زائل میکند تخم آزاد درخت سوده طلا کردنست و این مجربست دران شائبه کذب نیست و دیدم اطبای شام را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربه آن کردم و نیک یافتم و هرگاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد از رنگ و صورت او ظاهر شود ازین هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و دران تلطف نمایند و دیدم شخصی را که شرای دموعی عارض شده چیزی شبیه بعرق بدو ازان ترشح میکرد و دانستم که این از بقیهٔ خلط محدث مرض ست که اندک اندک منحل میشود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم حمام نمودم و ازان پاک شد و دیدم که امر شری بمجرب مودی گردید و مکث او طول کرد و بغسل کردن در چشمه کبریتی زائل شد **گیلانی** و مجوسی مینویسند که سکنجبین عسلی دو او قیه با آمله نیم مثقال تا یکدرم و یا با کبابه نیم مثقال تا یکدرم سوده و یا با یکمثقال پودینهٔ نهرسی سوده بدهند و بآب کرفس و سویق شعیر بریدن طلا کنند و انچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد اینست پودینه دو درم طباشیر دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و یا اهل بر نهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ بهلیله و بقوا که بنوشانند و تربد و ایارج قوت دهند و اگر نفع نکند مار الجبن باین سفوف نوشانند **صفت آن** بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه هر دو احد پنج درم تربد سه درم بادیان و غاریقون هر دو احد دو درم همه را سا ییده سه درم با نیم رطل مار الجبن ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز مار الجبن اندک اندک بیفزایند تا یکرطل رسد **الطائی** گوید که علاجش یکلفند عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقونست و طلا با آب کرفس و بورق و کبریت و طبیخ سبوس و با بونه و کاه گندم و کشنیز و کرنب اکلا و طلا و انجر بست و در بلغمی بزیت و عسل و کذا گند ناوی العالم با آب قصب طلا کنند **مصنف خلاصه** وغیره مینویسند که سکنجبین مفصلی بنوشند و غذا بغیر فتق دهند و اندکی گرسنگی کشیدن مناسب بود **شیخ الشفا** بالای طعام بسیار نافع آید و اگر با شراغثیان بود با آب گرم و غیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود و بعده طبیخ را زم باید داشت و در جمله احوال زم دادن طبیخ اولی بود و عورتی باستعمال اصندهٔ قابضه بر کرگاه بقایای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد در روزه گرفت بعد یکروز این مرض پیدا شد اول رواع از خارج بدن بکار برد پس مسهل صفرا و بلغم خورد اند نفع کرد لیکن مرض باقی بود هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده ترشدی و ما سخت مضرت کردی و هرگاه طبیخ نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت باز حیض او کشود و بآن صحت یافت و طوائفی نیز بچنین کرده اند الحق هم سود مند شد و تا یکسال احتباس حیض و شری میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شراپه میآمد حکیم بازید مرحوم اول الصدف

کوفته چندان خون گرفتند که بیهشی انجامید بعده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند وبخور از برگ گردو گل فنجکشت وبرگ داؤدی داشتند وخاکشی هر دو احد یکیشت دظرفی گلی جوشش کرده هر روز وشب بقدر هشت نوبت دادند وغذا شوربای لوبه وابوفضل بنان روغن مقرر نمودند وغسل بمطبوخ برگ فنجکشت وخرزهره وگز وسنبل الطیب هر یک دو قبضه وحمول الخبث توتیای علویخان کردند روز دوازدهم حیض گشوده وخون بسیار آمده وغشی افتاد ربعد بستن اطراف وپستان خون موقوف شده وبهوش آمد وصحت یافت وایضاً نوشته اند که غسل کردن با بیکه دران برگ فنجکشت ببزرالبنج وبرگ گنهره واحد یک قبضه یا افسنتین وافتیمون هندی ودسداب یک یک سته اجوشانیده باشند وکذا بیخ سرکنده وکذا برگ نیم وگزد بلغمی وسوداوی مجرب است

علاج شرای سوداوی

اگر بانفی نباشد فصد کنند وبعد نضج از منضج سودا بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون یا شاهتره اهلیلجی علویخان وحب افتیمون تنقیه کنند وبا لمجبن تنقیه کنند وبا اطریفل شاهتره وافتیمون علویخانی یا هرق چوبچینی دهند واگر ازین تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند ومرآتشکی را ازین نوع شرا عارض شد ومقدوح بالمجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک مخ سودا امر کردم وازان نجات یافت وعرق گل نیلوفر مرکب نیز درین باب مجرب است ودر بیاض استاد مرقوم نوشته که در شرای بالیدن سه روز دو سه مرتبه در آب گرم یا مطبوخ ادویه مناسبه نیگوهر بنشانند ونفوع عناب وآلو وکشنیز وشاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد اگر علی الدوام بنوشند وهر کرا اکثر اتفاق این مرض افتد فصد واسهال بکرر یابد کرد از موکلات مادّه اجتناب لازم دارند وحکیم شریف خان سنبوسیند کرگاهی شراد غایت ندرت از سودا حادث شود وچون بگیرند تخم مرو یکدرم تا یکمثقال دریک سایه بران اندکی آب بریزند والعاب ادویه ران اندکی وغن یاسمین بکانیده برنا شته تا سه روز فرو برند شرای سوداوی را زائل کند وگویند که مجرب است واز ادویه لا الله درین مرض مار الجبن با ادویه مناسبه است وآب شاهتره مروق وآب کاسنی مروق باتراکیب مناسبه آب برگ نیشه وآب وچوبچینی وتراکیب اینها

نمله

بقول شیخ یک نبره یا بثور صفراویست که خوانی خود انگ درم پیدا کنند وساعی ومتجاوز از مکان خود باشد وگاهی قرصه گردد وپوست را اندکی بخورد جهت تیزی وتشنگی مادّه صفراوی آن دگاهی تحلیل شود وبی آنکه ریش گردد از جهت قلت ردات ورقت مادّه وقوت طبیعت ورنگ نمله مائل بزردی بود وباحدت والتهاب باشد مع قوام تولولی مستدیر وبیخ آن در اکثر عارض نباشد گر متسعی ازان کرافرخورد ون مانند بیخ او باریک تر از سر او بود گویا که معلق ست ودر بر نمله مثل گیدن مورچه محسوس میگردد وبالجمله هر دو جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود لیکن بعضی ازان جاورسی ست وبعضی کالاوچون قروح گردد ومتعفن شود وبهم تعفن مخصوص گردد وایضاً بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفرا لبسیار لطیف حاد حریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد ازان نمله تولد کند پس اگر لطیف تر ودقیق تر وحاد تر باشد ازان نمله سادجه حادث شود واین زیر جلد بود واگر ماده ردی تر وغلیظ تر باشد چنانکه دم حاد محترق یا صفرای سوخته آمیز نمله کاله حادث گردد واین جلد را بخورد در لحم غائر شود وقر حاند از د وجر جانی گوید که نمله بثور خرد بود وبتدریج بیکدیگر نزدیک وبا هم پیوسته گردد وجای سیاه از حوالی خویش فراگیرد وبا سوزش وخارش باشد ولمبس گرم بود وسوزش او مثل سوزش گیدن ورچه بود ولمذا مسمی بنمله شده وبعضی گفته اند که نمله روان وساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد بخلاف روانی مورچه واز بنجاست که او را نمله گویند وگاهی عقبها وتپ وتشنگی شدید پیدا آید واکثر بثرانی که بر جلد پیدا آید وبپن باز شود ومتقرح گردد وخارش زیاده نباشد واز خارش وسوزش خالی نبود آنرا از نمله شمرده اند وساعیه نیز گویند وبعضی گفته اند که نمله مادّه اوصفرای خالص بود واز نمله ساعی گویند واین در ظاهر جلد ساعی میباشد فقط ودر آنکه مادّه او صفرای محترق حاد مختلط بانک خون حاد محترق باشد واز نمله متاکله خوانند پس زشش جلد وزردی رنگ آن علامت نمله ساعی ست وسرخی رنگ وخارش وسرعت تقرح وآنکه در ظاهر جلد ساعی باشد نشان نمله متاکله بود واز علائی گویند که نمله بثوست وظاهر آنست که از لطیف صفرای حاد افتد که حرارت آنرا دفع کند پس گاهی کثرت تبخیر بجسب یا ده وگاهی تجاوز نکند ومتقل گردد واز اساعیه نیز گویند ولا بد ست که متقرح شود وگاهی مستدیر شود واز اجاویر گویند وگاهی نخیته شود چنانکه آینده ازاجاویر مفصل خواهد شد واز علامات کبیر چند منزل تواند بکان دگیر قرار کند واز همین حد باشد وابل زرد واز اخلاط نامند بجهت بعد عمل آن حیوان ازین علاج در نمله ساعی تنقیه صفرا کفایت نکند

مبرده مجففه مسهل یا ضماد صندل و اقاقیا و سوت و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب ضماد کنند و اگر اراده شدید بحدت ساکل باشد بعد تنقیه بطبیخ بلیله و تمر هندی حمل الی آن بطلائی طلا نمایند و طلا کردن گل ارمنی و سوت و کافور سفیدی تخم مرغ مفید بود بعد از سهول اگر حاجت باشد فصد کنند و بزیادة و یحتوی التخفیف استعمال باید کرد و مداراک جراحت بر هم سفید اب فرمایند

ذکر بعض ادویه نافع نملہ گویند ضماد جوز السرو با برگ او با رد جوز و کذا ناک طعام و زد فای خشک سرکه و کذا آب کشنیز سبز تنها و با نان گندم و با آرد جو و کذا جعضر گل کذا آب عنب الثعلب بسفیداب و روغن گل و با ماست جو و کذا سماق و کذا آب برگ مورد و روغن گل و شراب و کذا مورد خشک سوده با آب و زیت اتفاق و روغن گل آمیخته و کذا اقاقیا کستر بید بسرکه و کذا برگ خلاف و کذا اقاقیا طباشیر با آب کشنیز سبز و کذا روغن گندم و کذا مازو بسرکه سوده و کذا انجیر بسرکه و نمک کذا اسپغول بسرکه و روغن گل کذا بستان افروز بسرکه و کذا احجر البقر با آب کاسنی و کذا پشک بز سوخته بسرکه سرشته و کذا آب سداب سفیداب سرکه و روغن گل و کذا زعفران و پوست درخت توت و کذا عصاره مقشر اکلیل الملک عسل و پوست انار آب پخته و کذا سوم نرد و روغن گل و شراب و ضماد جمیع العالم هیزم کذا خولان و کذا آب عصی الراعی و اکل و ضماد خبازی و مغسل نملہ بنمک سرکه بمرات هر دو اصد نملہ را سود مند ست و ضماد کذا فیطوس بعسل و کذا آب کنتیون بری و کذا پوست درخت توت مزدف رطب و کذا سوم سبز تنها یک سود هو زفت و رطب و کذا پوست درخت صنوبر کبار با قلقند سوده و کذا سوی انسان سوخته بسرکه و کذا ضماد و اکل سرکه هر دو احد نملہ را زعمی باز دارد **اقوال حکما** مسیحی گوید رسیکه سعی میکند و آن نملہ ست محتاج بود از جهت حدوث او از سبب جاری عنی مرّه صفرا بسوی اشیای مبرده مجففه مسهل و اشیای مطلوب اگرچه مادّه او با بس ست و با جوان معالجه این مرض مکرر باشیای مبرد و مرطب کردیم فائده نکرد و سبب صعبی بت علت بران قهر مرض سبب بجهت شدت و قوت او شی گردانید و اثر نکرد آنرا ترک نمودیم و در علاج او اشیای سخن و مجفف استعمال کردیم و بنا بر مقتضی بحسب سبب بست ترک نمودیم صلاح پس اگر این نیز نجات نبخشید و مرض آنرا قهر نمود گوید باستعمال اشیائی که در غایت تسخین و تجفیف ست مثل زنجبیل و فلفل طارمائل شدیم و اگر این هم فلاح حاصل نشد و مرض آنرا قهر نمود ساخت با ستعمال اشیائی که در نهایت حرارت و یبوست بالفعل بود و آن آتش ست ما مرکردیم آن موضع را بدان داغ نمودیم نملہ بست قسم ست و نوع او از ان در ظاهر جلد حادث شوند و آن نملہ بسیط نملہ ساکل و مستدیر و قسم سوم غایة ساکل ست و آنست که در جلد بخار نشود گوشت زاغور رود باید که معالج هر دو قسم اول از دو گونه قلیل التجفیف کند و علاج قسم اکال مختلف بود بحسب بست و رسوخ مادّه و ضماد او طلای سبز و مجفف گوگرد نیکو لازم نیست که در تجفیف و تبرید قوی باشد و طلای مفید آنگو را با شراب مالی که در ان اندک قبض باشد کنند و ضماد او چوب انگور و علیق با رد تنگ باشد و بعد از ان باشیائیکه در تجفیف شدید باشد ضماد کنند مثل ضماد یاد ران باد هوا دانه مذکور عسل با عدس بست جو آرد او یا ضماد مرکب از پوست انار و مغاق و شراب و پوست جوز پس اگر مکث نملہ طول کند اشیائیکه در تجفیف شدید تر باشد استعمال نمایند و در سرکه که تیزی او اندک شکسته باشد یا بشراب قابض حمل کنند و آنرا نیکو در ظاهر جلد باشد علاج او در ابتدای او باشیای معتدل التجفیف مثل میتاب که داخته باید کرد و اگر فائده نکند باید که آنرا در سرکه یا آب عنب الثعلب یا آب با رد تنگ حل کنند و آنرا نیکو در ظاهر جلد باشد علاج او در ابتدای او باشیای معتدل التجفیف مثل میتاب که داخته باید کرد و اگر فائده نکند باید که آنرا در سرکه یا آب عنب الثعلب یا آب با رد تنگ حل کنند شیخ میفرماید که در علاج نملہ اگر استفراغ فلط بحسب واجب نکنند بلکه علاج قرح نمایند چه بیکبار آب کند از موضع دیگر قریب و یا دور آن موضع عود نملہ دهد و همواره در جلد را تبدیج کند و دهان لبسیار استفراغ مادّه نملہ نافعست و اما طریقیکه معالجه نملہ کند آنست که در نملہ ساکل از مرطباتی که جرم را تحلیل میکنند اجتناب نمایند در ابتدای او مثل کاهو و حی العالم و نیلوفر طلب خرفه استعمال نکنند بلکه اگر ضرورت بود مثل عنب الثعلب خصوصاً خشک سوده بکار برند مگر دران تجفیف ست و مثل با رد تنگ علیق و عدس بعد ان و پست انار و شاخ انگور پس اگر بران خوف تاکل و تقرح باشد بایرمبرات چیزی از عسل با آن یا وفاق کنند بر سبکه استعمال کنند از قبیل انگور رطب و سوختن آن سیلان کند نیکو ست و پشک بز عسل و یا سرگین گاو بسرکه و چون تاکل و تقرح ظاهر شود فراقص اندرون بشراب قابض با سرکه ممزوج آب یا عصاره تفاح و الحار با نمک زهره بز نرو سداب بنطرون یا فلفل با نطرون بهوال طفل استعمال نمایند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث نملہ از مرّه صفرا میباشد لهذا در علاج او اصلاح بشر بروجهی سهل صفرا مثل طبیخ فواکه مغوی بسقمونیا و آب لبلاب بفلوس خیارشنبر با آب لبلاب و تمر هندی میشود بعده بران اشیای مبرده مجففه طلا کنند و بحسب سبب محدث این مرض که آن مرّه صفرا ست و واجب آنست که علاج با شیای با رد رطب باشد لیکن چون نملہ قروح ست و قروح محتاج بادوای مجفف او بود بسبب طوبتی که دران میباشد لهذا مقاد ست سبب محدث مرض ترک کرده شد و بسوی عرض قصد کرده شد و ازین جهت واجب بود که طلا با دویه مجففه استعمال کرده شود الا آنکه او دویه که در نملہ حادث و در ظاهر جلد استعمال کنند در تجفیف کمتر بغیر لذیع باشند

مثل شیاف ماهیشا واقاقیا وخصفر آب کاسنی جداب عصی الراعی آمیخته ودعدس مطبوخ تسوق بگلاب یا گیزنگبل قرص دارمنی وقیمولیا هرواحد یکدرم واقاقیا نیم خروبه همه را در آب شاخ خرفیا یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ آمیزند واقاقیا نوعی از نخله است که آن خلط تا کالبست باید که در آن ادویه تخمیف قوی تر باشند مثل قیمولیا بسر کرگلاب استعمال کنند وبا موی سنوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکنند باید که تقرص معروف بادزون طلا کنند وتسعوله آن در علاج جرب در تقویل مدوم الیه مسطور شده باید که از اخشک کرده وقت حاجت باریک سوده وبجریزه خته بگلاب آمیزند وبحثی کنشل چرب تمام گرده در موضع طلا نمایند صفت مرهم نافع طلا نمایند که مسارع قروح متخلخ تخمیف بگیرند مازوی قام یکنوبه مورد وخشک یکی وبا ریک سابیده درروغن گل کرد انجم مقدار اشانات اوگذاخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد بر موضع طلا نمایند واگر دران برگ آس یکجوز افزایند بهتر باشد نوعی دیگر بگیرند مرداسنگ وزرد چوبه هرواحد یکجوز انار دنه تنبول هرواحد یکنوبه همه را بکسان سابیده موم درروغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود وبر بغله طلا کنند ابن الیاس گوید که هرسه جلاب تر هندی وشکر سفید وزنجبین هرواحده درهم هنوشند وباگیزنه عناب آلوسیاه هرواحد بست عدد وشکر بیخ بین هرواحد ده درهم وباگیزنه تخم کاسنی وبنفشه هرواحد سه درهم باشکر سفیده دوم نوشانند بعد ازان تابین بطبیعت مطبوع فوا کرده باشیر خشت وزنجبین یا با فلوس خیار شنبر کنند وباگیزنه یا بلیله زرد قرص هندی وآلو بخارا وشیر خشت وزنجبین مقوی یسقونیا وبنوشند بعد ازان اطلیه مبرده محفظه استعمال کنند ودر اطلیه اوازهر دوات اجتناب نمایند نیز اگر قروح ست بارتنگ وعلیق ودعدس واقاقیا وصندل وخصفر آب کاسنی یا آب عصی الراعی طلا کنند وباگیزنه گل ارمنی وگل قیمولیا هرواحد سه درم اقاقیا وصندلین هرواحد یکنیم درم وهمه را باریک سابیده آب بارتنگ آب نخوزه بسرشند وبعد از علاج نوع متا کا آن بمحفظات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا وگل مختوم هرواحد سه درم کوفته بخته آب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند واگر متمادی دفرمن گردد واین دوا نافع نکند تقرص اندرون وطلای نرد طلا نمایند طبری گوید که علاج خلله واحد ست غیر آنکه عنایت بنماید اجتناب ست که مؤکد تر باشد وعمده وعلاجش فصد ست در استفراغ بابن مطبوخ اگر قوت اطاعت کند وقوانین اطلاق آن نماید پوست هلیله زرد بست درم تمر هندی از لیف وتخم او پاک کرده بست درم آلوسیاه عدد کشنیز خشک چنگ یک قبضه عناب سی عدد توت سیاه خشک کف تر نجبین از خار پاک کرده یا نزده درم تخم کاسنی بکشوث هرواحد پنجدرم همه را آسیب داده بپزند وصاف کرده وزن سه طبوخ سقمونیای شوی دران حل کنند ومن سقمونیا را دران داخل نمایند وازین کشربت یاد نوشند ولزوم شربت بالاشیر نجبین سیاه کنند واگر معده او متحمل شرب آن باشد واالا نجبین بآب کاسنی آب مختلب دهند واگر معده او تحمل این هم نباشد آب عنب الثعلب بشربت سیب گلاب بدهند ودر معالجه او طریق تلطیف حتی الامکان بتقدیم رسانند وضعیف گردد سلوک نمایند ودر این شربتی ست که اهل حران ترا کیب بارده واستعمال نموده اند وآن تا ثیر نیکی دارد دیگر نبات آب ریباس آب غوره وآب توت سیاه وسرکه کهنه هرواحد صدوم درمدران پرست بیخ کاسنی وبیخ عنب الثعلب وخشوث هرواحد پنجدرم بکوبند تا مرگرد وداقشل صاف کرده شکر نبات دو چندان کنند آن آب اندازند وبقوام شربت آرند وجاذبه قطیفی درین اندک کافوزده وچیزکه درین مرض بدان طلا نمایند انست که بگیرند گل ارمنی وصندل سفید وگل سرخ وجلنار وآب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند وگاهی آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود وچنین ابن سحلی طلائی برای حمره وخله تالیف نموده آنهی بنرمساخته وتجربه کرده شد ونیک یافتم گل ارمنی وصندلین لوشن وخیار ماینتا وتخم کاسنی ودران طباشیر وکافور وخصفر افزوده ومتاخرین دران اندکی افیون زیاده کرده اند ومن افیون را دران داخل نمیکنم این همه ابسانیا ودر آب عنب الثعلب سرشته نباقی دران شل نرد باریک سرانرا مضبوط بهم سازند ودرین مشکل بهر آن میسازند که در سایه بیدن آسان باشد آب عنب الثعلب گلاب بسیار اندک سرکه گیرند بسایند ودر بغله وحمره طلا کنند ونگذارند که خشک شود وبچیزیکه اطباعی بصره ونمله وحمره را طلا میکنند نیست که برگ عصی الراعی حی العالم برگ اسپغول ودبرگ بارتنگ ودبرگ بید بگیرند وبا ریک سابیده بران اندک آرد جو اندافته مخلوط میسازند ودر بر موضع حمره ونخله طلا میکنند ودر یکروز صحت می یابد وبتحلیل میشود وبعضی اطباء در معالجه این مرض تغلبی در روغن استعمال میکنند ودر صحت او تاخیر میشود ودر مدت دراز به میگردد ودر حمره ونخله را چون التیام میشود اثر آن باقی می ماند واگر باند دراندک مدت زایل میگردد ایضاً در مقام دیگر نوشته که گاهی حل طبیعت صاحب نخله با آب لبلاب مقوی یسقونیا کرده میشود وبعد بر موضع آن در موم این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی باندکی سرکه وآب عنب الثعلب حل کرده بکار برند والبته روغن بدان مس نمایند وشرطی که سابق مذکور شد دراین صاحب حمره ونخله استعمال کنند وبعد استفراغ فصد کنند وفرق در معالجه حمره ونخله اگر قوی باشند همین ست که در معالجه حمره ابتدا بفصد کنند ودر نخله بسال آخر وندرد در نخله بسال ابتدا کنند وبعده فصد نمایند ابن سینا

فروشگاه اینترنتی کتاب

که علاج این باستفراغ بدن بود اگر نخاله سافرج باشد بچیزیکه اخراج صفرا بسهال کند مثل آب تمرهندی و فانوس خیال شنبلیله و الغوا کثیفه نخانیده و بعد سهال بر خصوص دو دیه بهر دو تجویف مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و گل ارمنی و طین خام و حضض و آب کاسنی و آب بی العالم و عصاره راعی و گلاب طلا کنند و غذا مزوره آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ و سکر یا آبپه مرغ معمول بسکر سازند و اگر نخاله شوب بخون تبق باشد علاج اولا بفصد کنند پس سهال از چیزیکه اخراج صفرا کند و شرب سکر دات و طلا از ادویه بهره قابضه که مذکور شد در ابتدا نخانیده در آخر دویه مطلقه و مجهین علاج ماشرا نخانید زیرا که از خون حاد صفراوی حادث میشود و اگر نخاله متاکله باشد علاج بش باید که در تجفیف قوی باشد باید که در صفت مرهم که نخاله متاکله را نفع میکند مازو سنبر مرداسنگ وزرد چوب هر واحد یکجزو گلنار و مورد و عصاره با بنگ هر واحد دو جزو سماق دو جزو بهم کوفته بموم و روغن ورد مرهم نماید چنانچه جابانی و این نوع و ایلاق مینویسند کلاول تمکین حرارت باید کرد بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کنند و اگر خون سخت غالب بود و از سرخی و عظم مفرط در یافت گردد اول رگ زنند پس سهال مستفرغ دهند و گرد آن اگر در موضع مصدل مرخ و فوفل شیاف مامیثا و سفیدا لایزنند و گل ارمنی هر واحد یکجزو پوست بیرمرخ را نیلوفر هر یک نیم جزو مرداسنگ هیده گلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب سوده طلا کنند و گر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بران موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش و سوزش بود در ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند همچنین موضع خارش هم مرکبرد و اگر دران وهم وقت که بشویند برگ بید و اب آب بشویند بدان آب مصدل مذکور با آب خوره و امثال آن بشویند و قرص و اصر سرد باشد افطاکی گوید که علاج نخانه صدد تنقیه و ترک هر چیز شور و شیرین و تخم و ریاضت ست و اکثار شرب اللبن مطبوخ هلیله و فوفل و اگر باقی او صبرست و مرکباتی که ازان ترکیب یافته باشد و ادویه باطیان و کشنیز و ادویان مرخ طلا کنند تا آنکه التهاب تمکین یابد بعد ازان مثل خولان و مامیثا و اقاقیا و انجه در ادویه حارد کر شد و خاکستر شود و کرم و برگ قصب سنبر و آهن سفیداب و سرکه ادویین مزید نقصاص حرمت منع سعی و غیر یوست و کذا از بثور اکفا و طلا

جاورسیه

بثور خود و مستدیر شبیه بآبله کوچک کاورس ست که سر او سفید و بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن درم و سوزش شدید و سیلان زرداب بارد بود و بخارش ابتدا کنند مثل جرب و سبب او صفرا غلیظ تر از مادهٔ نخاسه ست و کمتر در حرافت و حدت مخالط باقدری بلغم مائی کدورت داخل جلد محبتش شوی و ولایتهای دشمنا کل نگردد بخلاف نخاله که آن سائع باشد تنقیح و طبری و غیر آنها جاورسیه را از اقسام نخاله شمرده اند و جرجانی و ایلاقی گویند که کاورسیه شبیه بود و بسیاری و اندکی سختی و نرمی آن باندازهٔ ماده بود و باجمال بسهال بدان ماده دهند و صاحب خلاصة التجارب مینویسد که این موسوم بجاورسیه بجهت مشابهت آن در غرد می دگر دمی بدانه جاورس شده و رنگ آن از زردی بسیاهی گراید و قولم آن سهال بدان نسبت جنداحت اختلاط مادهٔ صفرا ای این بالبلغم بسوداء هم بدین سبب گرمی ملمس و سوزش و خارش این کمتر بود و تحلیل او دشوارتر از نخانه بود علاج فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله با ترنجبین و پوست انار و گل ارمنی بسکر و گلاب طلا نخانیده و اگر رطوبت بلغمی فزون تر بود آن از قلت شرب توان دانست باید که مجففات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ صفرا و رطوبت بلغمی بیرون آرد و پوست هلیله زرد تر مفرنجبندی عنب الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی اصل هریک بقدر حاجت گرفته بجوشانند و صاف کرده بحسب سبب تر نجبین مقشر فیاد تر بدار کرده بهم بدهند و چون علاج آن بعلاج نخله نزدیک ست حسب حاجت از انجا برگیرند اقوال کاسنی شیخ میفرماید که جاورسیه مشابه نخله ست در علاج لیکن از ان نیست که در مسهل مثل تر بد باشد باوجود آنکه اسهال صفرا کنند و اگر دران قوت باقیمانده نباشد بعد ازان بگیرند مازو و کرمانج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و عدس هر یک بسر کرده گلاب بمقدار یکسوم شیاف نیاز دآمیخته بپیه مرغ بران لطوخ سازند و شیر تازه در علاج آن نیکو موافق تر ست و چون از ابتدا اتجاذ کنند معالجه مثل سرخاهی شود سرخه شراب مقبض نخانیده قوی تر ازین هرگاه اقتضای تجفیف بلیغ اقتدا نیست که گیرند برگ بارو درج و بکوبند و دران قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی تر ازین زنگار و گوگرد زرد سوخته ست ازان لطوخ بشراب یا آب جوپانگو که قوت تسع قضیل هم بر آید بکار گیرند محمود گوید که علاجش قصد ست و سهال بچیزیکه اخراج صفرا و رطوبات کند و هر صبح جلاب با تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم و آلو سیاه سه عدد و شکر سفید دو درم بنوشند و غذا مارا شیر گرگ قوی باشد اگر ضعیف بود و مزوره از آلو کوهی و قرمزندی یا ماش مغز بادام و اسفاناخ و کدو تربه بدهند و باقی علاج مثل علاج نخله خضر گوید که علاج این قصد و تنقیه بدن ست مثل نخاله در ان مثل غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره سنبر و شربت شاهتره مرکب اقتد و بعد تنقیه بدن آبیکه در ان مویز و بابونه و برنج جوشانیده باشند بنوشند و بحمام در سرکه سرشته و آب کاسنی بعد غسل آب کبریتی لطوخ سازند بگیرند و گلنار و گل ارمنی و کاسنی و عدس مقشر و کدو تربه و خیار و خربزه و بادرنجبویه و گلاب و آب لیمو و آب غوره و آب انار و آب سیب ترش و آب بی العالم و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب ترنجبین و آب سکنجبین و آب بنفشه و آب نیلوفر و آب کدو و آب خیار و آب خربزه و آب بادرنجبویه و آب

طلا نمایند و تلطیف غذا بسیار کنند بلکه غذا از لحوم لطیفه سازند و هم آنچه در اکله سیاه بکار برند باید لازمست حمام نمایند از انواع اشیائی که در این مرض مست شریف خان مینویسد که از مجربات والد من مصوف چوب گزست برای خروج مواد فاسده و فخر از شمل این امراض اگر گاهی منضجات و سهلات دگاهی هم با هم باهم استعمال کرده میشود و معجون عشره از خواص من نافع جمیع علل مذکوره است مؤلف اقتباس خلاصه گوید که تنقیه بمطبوخ فتیون تهیه ی نافع و اگر در ابتدای خلوه شود زلما باید و سپس بر سر هر دانه مقدار عرض آن قیر از فارقی نهند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که قیر اب از غیر سر و اند باطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع نیکو کند و غذا در حاد سپس از تریاقی چاشنی دار باید و با

جمره

دانها نیست که بر بدن ظاهر شود و متفرق یا مجتمع همین بسیار شرح دهد زیرا که او قطع نظر از کتابان در گیر و در گوشت غالبا صل گردد و در داشل و در سوزش نهادن فکر عضو و از ان مرض اقلق و بیخوابی شود و گویند که بحجت همین در درد سوزش او سنجی محرق شده و باده او یرقان میگردد و بلکه خشک لیشه گشته پوست از ان فروی آید و بسبب صفرا غلبه شدید بلحاره و رداوت ست که در ان خون حاد یا میزند و بقول جرجانی و ایلاقی دهبا الدین محرق بتوبر سخت گرم و سوزان باخارش صعب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشک لیشه سیاه بر آرد چون خشک لیشه جا یکه داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و طبیعت دارد و باده او بسود ا مائل بود گاهی از یک شبره بیش پدید نیاید و گاهی بشود سند و متفرق بر آید و ابتدای آن باخارش سخت باشد اندان محل بزرگی مطلع ظاهر آن اولا مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگ آن اقصد نخود بود و یا بزرگتر از ان لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر شود گاه باشد که هیچ شبره از او پدید نیاید لیکن تا ان محل نخست بخارد و بسوزد و سخت مرخ شود پس از ان بزنگ صاعی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده در درد حوالی آن بهمی صعب گیرد و ابا شد که هلاک کند و در سالهای دبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و مادهٔ این شبره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و شیخ سیفر ماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق کرده میشود بر هر شبره اگالی بلد آور سوزان محرش خشکر یشه مثل مضوسوخته از آتش یا دراغ و گاهی هم جمره اطلاق میکنند بر شبوریکه مکان را سیاه کند و عضو را مثل انگشت گرداند بغیر طبوبت و کثیر السودا و یت خالص و شبوراو قلیل العدد کبیر الجرم تر مسی باشد و گاهی در انجا شبور نبود البته بلکه در اول بسرخی و تکلکه مثل جرب ابتدا کند و گاهی آبله کند و از ان چیزی که از هایی سوخته داغ سیلان کند تکلکه و موضع دارای الوان یا اسود بود و گاهی صاعی باشد و سوزش شدید دارد و بآن بود بغیر حرمت صادق بلکه با عالم سیاهی یا سیاه بود و جمره طبی تر دور ظهور و غائر تر از نار فارسی یا شبره او ماده او بشتر او قو با بود و از صفرا محترق مخالط سودا باشد و لهذا از ان خشکر یشه سیاه پیدا شود و جمره بسود ا و یت شدید تر از نار فارسی باشد و در هر دو فی زیاده شیت و گاهی با دی و با صناف نظیر حاد و سیکه رد ی حمیات بقاله بود و از ان بسبب با باشد بسبب که شبانه غلغوفی گردد و مائل بسود ا و یت بود در ابتدای امر و خصوصا در سال با و آن الیاس گوید که جمره حبات بمن شدید الحرقه مثل جمر بود و گاهی با دی تب شدید و التهاب و خشکی آرد بمن و تشنگی سخت بود و اگر بسیار مائل با شد با آن غشی عارض گردد و از انطا کی در تذکره مینویسد که جمره مسمی بجمره از صبت تشبیه ا سبسوز ش اعلام آن در عضو بهیچ آتش شبانه و آن فی الحقیقت صعبت نوعیه ماده میبولانی او صالح برای شبدر و غله و نار فارسی و حسب فرنجی معروف در مصر مبارک با عتبار آنست که هر اعداد آن در محل خود مذکور گردد و پس آن شبره و ان بود یا اکثر فاعل او حرارت مضفه هست و ماده او انچه احتراق یابد با غلیظ گردد خصوصا از خلط بار بایس و صورت ما دخشکر یشه غائر سبسوط بود یا احتراق سوزش آرد و تخر در دو غایت او تسوید جلد و تفتیح آن و تخر عظام و صعوبت امید بعجارات ست که قرب بزاکله بود و از ان در داب سائل شود و اکثر از خون سوداوی بود و اسباب و غالبا او مان مثل لحم لقر و باد بخان و سیر ست مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از دوای سمی مثل زنجفر و فتح و از عدد و خصوصا از قبل جماع و خوردن چیزیکه نفوذ نماید بالای فاسد الکیموس مثل شراب لحم لقر و نقاعت سابق او حرارت بدن بلا عفش و تغیر نفس بلا ذیت در و بجارهی خصوصا کف سیاه در بول بدیهی بر از زیاده از عادت ست پیش گاه ماده بسوی او موضع خروج متوجه گردد و در ان هنگام علامات او حرقت عضو ست حرارت آن تفصل حساس آن و سیاه شدن جلد آن و ظهور دوا لمختلف رنگ طبیعی صحوب بعلامانی که مذکور شد گویند که هر گاه خروج او در محلی باشد که صاحب را نظر نباید مثل بینی موت گردن دلالت بر موت کند و صحیح آنست که چون احتراق اثر نکند در نبض بران نهند و خورا و زیاده گردد جای طلع و صحت و نباشد و ایضا در نزهه می گوید که جمره و رم شد بلا حرارت فاسده او از ابرد مشابه حرق نار بود مستدیر گردد بلتصب باشد و بلکه شاید بخشکر یشه و غالبا قتل کند چون غائر شود و یا محاذی قلب باشد و یا سیاه گردد و صاحب را قتباس نوشته که علامت

جره ظهور شرات متعدده متفرقه در جمیع بدن و یا بر یک عضو خاص بود چنانچه دست و پا و چهره و باعم آنکه سابق مذکور شده و میشتر تخمهای پر آب باشند و چون آب تنها بر هر جا که برسد برآنجا شره و یا بثور و یا بحاله یا سوزش پدید آید منع اختلاف رنگ چنانچه اول سرخی شدید بود و در تزاید مائل بر صاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند و خشکر بشه سیاه برآید علاج اول تفتیه بقصد منبت اندام نماید و اگر ایامی بود و جماعت باشد طبر بر ساقین کنند و خون در هر روز بسیار گیرند و مار الحبن نوشانند و الا مطبوخ فشاهتر و افتیمون و فواکهی ملوخیان دهند بعده نوشیدن نقوع حضض و طلاکردن آن خیلی مفید ست و باقی علاجش بطلاج نماید الا آنکه در بینی گاهی بشرط عمیق بر موضع جره و حاجت آید و در اطلیه نماکافور افزوده در بینی بکار برند و ادویه خاص که بیان معالجه جره نماید انیست که هندی سرکه بر گل خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده طلا سازند و اگر گل ارمنی با گل ملتانی فراینه بهتر باشد و اولی آنست که مقدار بقدر ثلث آن موضع باشد طرز تند و بالایش نو گذارند و ضماد از گل ارمنی و سرکه سازند دیام دراصناف بگلاب سوده گل ارمنی و دو تولد کافور سه ماشه در سرکه نگاری که بست دیگر تیز در آب شیرین شسته باشند آمیخته بکار برند تا اگر جره در پای و ساق افتد واز دیوچه و ماء الجبن فائده نشود ضماد بر هر دو صاف کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بنشی رسد پس فشره انناس نیم یا دو عرق کیموه سه تولد شربت یاقوت ملوخیان سه تولد تخم خربزه خشک بهت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر و غذا دادن مونگ مقشر خشک و نان سمید و قورمه جلوان مقرر سازند و حب قیامای ملوخیانی که در آبادی فرنگ بیاید سوده در روغن گاو بست و یکتیر شسته آمیخته بران طلا نماید و روز چهارم وقت صبح حب مذکور بکهید در بالائی جمرات سه تولد آمیخته و هندبا و بالایش نان سمید بورن سه تولد همین قدر روغن و قند سفید بهم بالیده خورانند تا یکهفته و غذا و طلا بدستور و وقت شام دوای فشره مذکور دهند که روده هفته صحت میشود اقوال خذاق شیخ میفرماید که در علاج جره و نار فارسی للابد از فصد ست تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض اکال باشد چندان خون بر ارند که قریب بغشی شود و گاهی در جره حاجت بشرط عمیق افتد تا خون زمی متحقن آن در طبیعت هم ست خارج گردد و این وقتی بعمل آرند که مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع او پیش علاج جره ضرور ست لیکن اجب نیست که ضماد شدید البتبرید باشد چنانکه در جره گوزه و ایضاً تحمل امتداد انزک مادهٔ این بسوی باطن نشود چنین چه انچنیست که ضماد شدید القبض استعمال تمام و جائز نیست استعمال محللات نه در اول ظهور او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب ست کلا دو بمجفف که در ان انزک تبرید و تحلیل مع وقف باشد استعمال تمام مثل ضماد معول از برگ بارتنگ عدس مقشر نان بسیار بسوس و ایضاً مازو بسرکه خمر و آرد او یا بیضه و در وقت ابتداء او بعد آن نیست که بگیرند انار میل و شق کنند و در سرکه بجوشانند تا آنکه نرم گردد پس بسایند و پر خرقه نهاده بران محل بگذارند کاین در هر وقت نیکوست و این مرض قاطع نماید در ابتداء او انتهاء گاهی در اوده به این وقت و بعد آن این افتد که بگیرند جره تازه و با بست بسایند و موید و انچیز شراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آنست که از نین هم ضماد بسایند بدان و بینکو و اگر اثر قوت انیست قیروطی اقاقیا و زاج سوری و قشور سیب ترست انار هر واحد دو درم زهره گاو سی گیرم بزر البنج یکدرم و امثال این دوا به بران نهند که متقرح نشده باشد و امار متقرح لا بد ست او بمجفف قوی مثل دوای اندرون و اقراص سیدون و اقراص مر و دار الشقیشور شیاف حلوا یا مفتوح و سایر انچه در علاج جره متقرحه و نمله و جاوه سیه کرده شد و واجب ست که بران ضماده در روزی دو بار و در شب یکبار یا دو بار ضماد نماید و حتی المقدور در مضغات استعمال نکنند و لا آنم ست که انچه محیط موضع بود و موضع احتراق را بگل ارمنی مع سرکه و آب سایر انچه هر دو را دفع باشد قصد نماید و نیز قریب انیست صعوف زوفا در شراب تر کرده ست پس هر گاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند علاج مثل مراهم راسیه و مرهم دیاباطون و سایر ادویه قروح متقاربه باید کرد و ایضاً این دوای مرکب مرطان سنگ که طلای بیت کنند کنیم طل زنجبار یکطل هر اسنگ سه رزنیت بیز ند تا بقیه چسپید و بعده بران زنجبار بریزند و ایضاً این مرهم ابرای جره که بر بناکیر و لب و مانند آن افتد و باجمله بر اعضائیکه در تجفیف او حاجت شدید تر باشد نافع بگیرند قلقطار و قلقند یس هر دو احد شست درم موره ارمنی دو درم و آب سیاه یدم استعمال نماینده همچنین شپک نبعسل ست پس هر گاه خشکر بشه و محل فاسد ساقط گردد و هم صحیح ظاهر گردد معالجه بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشکر بشیات و محل رمی زاله و دیگر عضو ساقط نکنند و در روغن اقحوان و بر ای ساقط او نیکوست و باجمله استعمال ساقط خشکر بشه علاج باقی بعلاج جراحات صحیحه بسیار صواب ست و دوای جید مجرب برای قدر اکه بعض متاخرین نسبت آن جوذکر کرده بگیرند عنزروت و صبر و کندر و زنگار و صفیدآب ساک و همچند جیه گل ارمنی بادزان بنادق سازند و در سرکه آب حل کرده بران موضع علاوه طلا نمایند تا گرد بران تقبض شدید پیدا شود و خشکر بشه گردد پس پاک نفسه ساقط شود و اگر زیر لبه رطوبت باشد و یا محتاج گردد تا که خلع او کنند و ساقط نمایند و همچنین بعمل آرند تا همه ساقط گردد جره جانی و ایاقی مبنویسند که اگر قوت قوی باشد و بهم نمی نرسد

اول کرنند وخون سیار بیرون کنند چنانکه نزدیک غشی رسد وگاهی برجایگاه مرض شرط باید نمود وخون زدی بیرون کردن وضماد ها چنان باید کرد ران با قوت بود
قوت تحلیل تضعیف باشد چون ضماد برگ با تنگ خیره کرده قول شیخ گذشت همه اینها نمود وضماد کنند وطعام چیزی باید که بسردی وتری میل دارد سعید گوید که اگر خون
غالب باشد فصد مریض کنند واصلاح مزاج بشرب مارالشعیر وکنجبین نمایند وشیره وتخم فرفد وجلاب بدهند وعضو با آب جی العلم وآب عنب الثعلب وشیاف ماميثا طلا کنند
و اگر صفرا غالب باشد تنقیه بدان مطبوخ فواکه نمایند و مارالشعیر نوشانند وبعد دو ساعت سکنجبین بارانی دهند وتعدیل طبیعی نمایند اگر قبض گردد آب ترنجبین وشکر وعضو
را بگل ارمنی وآب با تنگ وگلاب آب کشنیز طلا سازند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر وتخم کاسنی هر واحد سه درم وشکر سفید وترنجبین هر واحد دو درم با آب
انار بن مشجم آنها افشرده هر واحد بست درم بشکر وترنجبین بمقدار سابق بنوشانند وضماد انار شیرین دهند تعدیل طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع منشش بمطبوخ بلیله تقوی مشجوبا
کنند وباقی علاج او بعلاج اورام جمره کرده نمایند لیکن در طلا بلیموای شیرین نباید واز خاصل اوصیه که بدان معالجه این نمایند آنست که در دهی سرکه بر گل برنهند
تا بجوشد وبران افاقیا پاشیده طلا کنند فصد گوید که فصد واستفراغ صفرا کنند ودر اعراض سودا نمایند ولیکن بایدکه بعد تنقیه بچیزی که ترقیق خون وتر طیب آن نماید
و در رعایت آن افزاید مثل حساي شعیر مربه بنات تخم خیار این بشربت نیلوفر مشغول شوند واز غذیه بر فورات مثل جاعصیه وقرا صیه وقرا صیا قصد نمایند وچون
قشنه شوند آب آلو وآب خیار وآب بهدانه ولعاب اسپغول بنوشند وشربت آلو بشیره تخم خیار دهند وچون مرض بانحطاط آید چوزه مرغ بچه بپزند بهند
واز اوده بیه موضعیه بر سکه وآب کشنیز اقتصار ورزند وبر موضع جمع ریم نهند تا بکشاید پس مومن قرحه اندک سکه بروغن گاو بنهند وحوالی آن غرقه بمبول بگلاب
وآب کشنیز سبز گذارند وچون پاک شود برهم سفید اب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد وگذارند که ماده البته جمع شود واگر ریم باقی باشد وحرارت معاودت
کند بران پارچه مبلول بگلاب بگل ارمنی نهند ومخصص دکانور ولعاب اسپغول طلا سازند انطاکی در تذکره مینویسد که اولا بدایت بشرط واجب بود وعمیق ننهند
براجی خروج ماده نبوعی که متاصل گردد بعد ازان انبجه را خارد تر طیب وجذب نماید چون حرام مغز وپیه وپیچ مرغ بر آن نهند پس گاه گاه ماده زیاده گردد فصد کنند
والا شرب مارالشعیر بشربت ورد سکنجبین سه روز کفایت باشد واز تبرید باطلیه قبل تنقیه حذر کنند تا ماده بسوی باطن منعکس نگردد واگر ماده نزدود شرط بر جلد صحیح سیلان
کند بر آن شبر پیدا کند واگر قبل شرط فصد کنند جذب ماده بسوی دماغ نماید بعد ازان این حب هر روز دو مثقال بر بهند که آن سریع العمل حسن الفعل مشتمل بر صحت
اثر ترکیب مجرب من ست صنعت آن صبر یک اوقیه بسفایج نیم اوقیه سقونیا پوست هلیله صعطکی هر واحد سه مثقال مجرا رنجی یک مثقال با آب کاسنی خیسانند
وچون تنقیه ظاهر گردد وصفیعات نهند وبهترین آنها دوی سرکه ست بگل خالص وسفید اب سرشته بعد ازان انار ترش مازو هر دو بسر کوخته وپنجمین عدس مقشر
پس اگر سوزش گرمی داشته باشد نیلوفر بعد از انعکاس ماده امن گردد مورد وکافور با شیل سوده بر نهند واگر در انجا دوکردن لحم فاسد واجب گردد شکر تنها نهند اگر هم نارسیده
نباشد والا باندکی زنگار نهند بعده مبرم از سنگ وغن گاو دایمن همچنین اصلاح اغذیه حتی الامکان می باید در جمله انجه در کلیه ذکر غذا مذکور ست میتواند بود وعلاج او دیه ناچه
در علاج این قبل از شگافتن گذارند وضع مسکه ست وهمچنین بعد آن برای تطفیه آب کشنیز نرم وقوت لعیب شرب آب سیب بعنبر وآلوشیره تخم خیار ومروارید محلول
شربت باید واگر از سرعت صحت بخش بود در تبرید بغته گوید که خون خروس بر گ بید انبوه پوست انار واجزای سرو را انجه را اختصاص عظیم ست بهمراه الدین گوید
که اگر چه غلبه خون نباشد فی الجمله خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص حوالی جمره اگر ما نعی نباشد وبعد ازان تنقیه صفرا وسودای احتراقی کنند بسهولی که دران تباینی
نیکو بود وچون تقلیل خون ما نعی باشد بسهولت اقتصار لازم بود وگاهی احتیاج افتد بانکه محل مرض را شرط زنند نافع بود وزلو چسپانیدن بسی مفید آید واگر کسی اطاعت
سوزش دماغ با همن نباشد او لی آنست که انتیه اب قرابوری آزاد اغ کنند چندان تیز اب بگرم کرده بران نهند که دران محل سوزش دماغ شود وبچرخد اینها آید وانجا که این مرض از بحران انتقال
افتد این علل احب بود ومرهم کونه دفاع طلا کردن عظیم مفید آید وبه محلول رم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن سخت مفید باشد وپوست تازه خرگوش هم باده بر گل
حرض بستن عظیم نافع بود وفالیج مزمن نخجیر پیدا شود وتمام نخجیر حلق او ورم کرده بادبر دسوزش عظیم وتپ کرده حضرت استادی او را از چیز بهای گوشت پرچیز مرغ مرده غذا های
ترش دلوند وبوقت خواب معصورکانا رش شربتی نام ومالای آن حب الشفای بزرگ سیدانوند وجعدار آب با تنگ سوده وشبانه روزی چندین نوبت بر محل مرض
وحوالی آن طلا فرمودند همین علاج اعراض آن درسه روز بر طرف شد بعده بمرهم سفید اب جراحت آنرا با صلاح آورده نزدین علاج بسیار چیز چیوست وانفع از نخجیر و

نارفارسی

بشرمی باشد و پر آب قیق با سوزش شدید و خارش بسیار و در دو دم حوالی و چون برآید بزودی خشک گردد و قبل از ظهور شیر بدن خطوط سرخ و طاسی پدید آید تمثل یابد آتش و اندر انبار فارسی مسمی شده گویند که چون درین سوزش آبلها ظاهر میشود همچنانکه از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص بفارسی غالباً بحسب آن کرده باشند که والا این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس از جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند و اندر حوالی این شجره بشره‌ای خود از جنس و از غیر جنس او بسیار پدید آید خصوصاً رطوبت و عفونت آن هر جا یکه رسد و خشک ریشه سیاه کند و حوالی پوست را مختی مجرد و بسود و طدک بهین شود و این شجره نیز در سالهای وبا و قرب آن بسیار اقتدر بر اثر این نیز تبهای گرم مهلک پدید آید لیکن بادهٔ این بدن گرمی و سودا دیت و عفونت نباشد که اندر چهره و بعضی این بسیار چهره را نار فارسی و آتشک گویند و هر دو را مترادف دانند و این صادق گفته که این مرض بسبب حدوث او ببلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکه هر کرا اول علاج او اخذ کرده از فارس بوده بسمی بنار فارسی شده و قرشی نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس زمانه قدیم عبادت آتش میکرده‌اند و دائم آتش آنجا مشتعل میماند آن لامحاله قوی باشد بسبب اشتعال الی النهایه پس این مرض را بدان بقوت آن تشبیه داده‌اند و بآن مسمی ساخته‌اند و شیخ الرئیس میفرماید که گاهی هم نار فارسی طلاق گرده شیوع بهم رساند و جنس غلبهٔ اکال محرق محدث آبله بود و در ان بسی رطوبت باشد و مادهٔ او صفراوی باندک سودا بود و غور او کم باشد و شور بسیار و کوچک بود و گویا که در او خلط حاره کثیر الغلیان و شر باشد نار فارسی از چهره و در ظهور و حرکت سریع تر میباشد و مادهٔ او حاد بود و اگر چه در هم ازان عارض شود در تحلل سریع تر باشد و اگر چه بعضی عارض گردد ثابت تر و بطی تر در تحلل باشد و آن قریب با چهره است الا آنکه مادهٔ این صفراویت شدید تر و مادهٔ چهره سودا ویت شدید تر است و گیلانی از طبری نقل کرده که نزد اطبا چهره و نار فارسی در صورت یکی است و نزد یک بعضی آن نار فارسی و چهره و غلبه در صورت واحد است و ام چنین نیست زیرا که نار فارسی دانهای بزرگ مانند و الم او شدید تر و در هم خاکر دود غلبه چنین نیست و ام چهره محتاج بشرط شود و آنرا بعد زوال اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال اثر باقی نمیماند الا اثر بادنجانی و قیحی سیاه باقی نماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر است و اگر چه این هر جنس را حد اند و اما صورت نار فارسی آنست که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او در بدن شوالیط مثل زبان آتش باشد چون بلند شود و زیر جلد بنسبط نگردد و الم او شدید بود و اخلاص اعراض او نیست که آن در جائی که ظاهر شود تمیز نگردد و نار بقایای آثار آن بعد زوال آن مؤلم قطعاً گوید که این بسمی بنار فارسی شده بسبب کثرت او در فرس و بسبب آنکه آثار و بثور حارث در ان مشابه سوختگی آتش صرف میباشد و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تاکل نماید و بسرعت ظاهر شود و مادهٔ او خلط صفراوی مع اندک خون قیق باشد و اسباب او دامان اکل اشیای حاد لطیف مذموم مثل ثوم و خردل است و بسیار آفتاب و قلت استفراغ علاج هر چه در علاج چهره گذشت بعمل آید و بعد باید که در نیخا بعد فصد و اسهال مایشیای که زنون مارفتق حد طب گردانند و در رائیت او افزایند تا حرارت محترقه از ان زائل گردد و متوجه شوند و مثل آب شاهتره تازه مرطوب و آبکلی سنبر و رق بادویه مناسبه استعمال نمایند و ایضاً جهت تسکین و تلیین شربت عناب شربت کند و آب تمر هندی و آب انار بن هم هندباز و در سرکه سوده طلا کنند تا منع نکرده و منع تحمر شفته الوسوخه و سفال آبخوره طلا کردن هم مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کهنه چوب برای نار فارسی بعد سکون التهاب باقی ماندن قرحه نیکوست و بقول ابن بطلان و رانی و غیر وضماد آب زنبق بسیار جو و نمک و کذا تخم زنبق نمک کذا بازنگ کذا کندر کهنه بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نار فارسی ست قال الطبائی گوید که علاج این علاج چهره و احدست از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مرض بشعیر و شربت ندکور در غلبه نیست که بگیرد بعضی بگوزد و کافور بگلنجبین و سپستان لعاب تخم بازنگ کذا سیب زند دران غرقه کرده بران موضع تا زمانی بدارند که مریض خوش آید و حرقت زائل کند و هر گاه دردان بسردی این کم طلای آن بکار برند مجوسی گوید کذا نار فارسی گاه مضر پدید آید گاهی در بعض اوقات باجدری ظاهر شود و علاجش و احدست الا آنکه می باید که مواضع آبله ها را ثقب کنند و بر آن سفیداب مرداسنگ صندل سفید و کافور بگلاب سوده و دران پنبه ترکرده بنهند و موضع را هر وقت بدان تر دارند و اما چون نار فارسی مضر باشد باید که صاحب او بملازمت بفصد خامیدن و خون بمقدار حاجت بحسب احتمال قوت و غیر آن بر آرد بعد ازان آبلها را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب و سیلان کند بعده بر هم سفیداب کوفته آنگاه کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که دران چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده بهمان مرهم طلا نمایند و بعد ازان گل ارمنی با آب سرکه طلا کنند ایلاقی وجرجانی میگویند

ل نسخه بدل ابن سینا

ل نسخه بدل ابن سینا

ل نسخه بدل ابن سینا

کراول فصد کنند بمطبوخ بابونه وقرنفلی تنقیه نمایند وبعد از هضم ادویه مسهله بادام تلخ سیزده عدد با مغز خیار شنبر ده عدد با شیر تازه گاو بقدر کفایت نرم کرده بدهند وبعد از ساعتی آب گرم بقدر کفایت بنوشند وبعد از ساعتی آب گرم بقدر کفایت بنوشند وبعد از ساعتی آب گرم بقدر کفایت بنوش

او آنست که ابتدا از مذکیر و مغابن کند و جمله اطبا ابتدای آن بمراحم مدله نمایند پس متحجر گردد و بدبن بمیرد و ازان حذر باید کرد **عماد الدین** محمود شیرازی مینویسد که مرض معروف بآتشک در قدیم الایام نبوده و از امراض جدیده است و دانمارکیان و کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از آنجا بملک فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آنرا آتشک نامند و از بلاد من بهم رسیده و از آنجا ببلاد دیگر انتقال یافته ازینی دانه خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن بامراضی که در کتب قدما مذکور ست اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این بدان و بعضی از جمله افاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جدا ئی ست لیکن باستقرار انچه یافته اند از اقسام جرب نیست **سبب** و مادهٔ فاعل آن سودای محترق و یا بعضی ست که دران غلیان و تموران صفرا بسبب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و ازان در قوهٔ باطله بهم رسد و یا نه زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای غلیظه سودا و به از لطیفه و رقیقه و صویه ست خواه آن و رم متقرح گردد و یا نه و بدین تقریر یا هیچیک از امراض سوداویه منطبق نمیگردد زیرا که هیچیک آنها بالطبع از دفاع سودای مذکور بواسطهٔ غلیان منجر مذکر نیست و باجدری نیز زیرا که در جدری غلیان ست و بواسطهٔ آن انفصال می یابد باجزای رطوبهٔ فاسده از اجزای صحیحه و درین علت انفصال اجزای سوداویه از دویه ست پس سید که این مرض غیر امراض مذکوره است **و علامت** آن بوجه مطلق ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل ست بنوعی که از بردا شتن اندک چیزی عاجز شود و بی تپ که باعث آن باشد و در بروز دانها احساس سوزشی نماید که گویا آن موضع را آتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بسودت میباشد و در دانهائی که بر آینده نیز حدت و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و در شب از وجع مفاصل بخواب بیقرار و آرام نباشد و گاه بسبب آن مادهٔ ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند و در اندر مواضع مختلفه باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بحدی رسد که بانبدک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست چپ و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین بهمه جا انتقال نماید و در ایام اول بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانها برو بتمام یا بند و بعد از برو دیر یا صلاح آیند و از خصائص این مرض ست که اوجاع آن باطلا و ضماد و مستفرغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات باشتداد عظیم می نماید و محرمان این مرض هر چند که بمعالجات مقرره در کتب باصلاح نمایند مانند صداع و مرمد و درد گوش و دندان و امثال انها که باسهال غیر آن زائل نگردد معالجهٔ آن بادویهٔ مقرره مخصوصهٔ این بخش نماید جهت آنکه امثال این اوجاع اکثر بواسطهٔ مادهٔ سوداویه عسیر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصهٔ این مرض است یصال آن عمده اند و نفع کلی می نماید و العذا جزم میکنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آنند نیز زائل میگردند و نیز از خصائص بعض این مرض ست که گاهی دانهای که چک صلب بر سطح بدن بی رود و حرقت برمی آیند و چند گاهی مانده پس ناپدید میگردند و **علامت** دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق آنست که مدی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر برآمده و بشره متنفخ باشد و غیر آن که در قول اطفال گذشت و تدبیر سابق و فراخ و سن و سخنه و فصد اکثر بلد و خیره و سهل قشت **و علامت** صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد سرخ و پر آب و علوم حمرت قوی و همواری حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح و خروج مرد اب غلیظ از آنها با حدت و دوارت بهر جا که برسد متقرح سازد و دانهای بر پشت بچه و نمله و سائر شری صفراویه باشد بانمک سیاهی و تیرگی و تدبیر سقوط قرح و خیره امور مذکوره شاهد آنست **و علامت** بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت حدت و جود و برزگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت لعاب و مائل بسفیدی بودن شور باشد و تقدم تدابیر و خیره امور مذکور گواه آنست **و علامت** سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد دانها و تقطیع و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و تنک سیم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام مده و دیر یا صلاح آمدن آنها بود و سائر امور مذکوره از تقدیم و خیره دلیل و گواه آنست **و بدانکه** اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سوء مزاج است که احتراق بود یا تعفن و یا حدت یافته باشد چه هیچیک از انواع این علت خالی ازین نیست لیکن گاه مادهٔ آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس انها چهار قسم شوند زیرا که مادهٔ محتقن از انها میباشد یکه بایجاد اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تمام نیافته گاه ریاح میباشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و سر طوبت گاه نهایت میباشد و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار ست **و بدانند** که این مرض از امراض سریعه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می نماید و قوی تر انواع

سرایت آنست که از مباشرت بازنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود بعد ازان آنچه در حمام واقع شود که نزدیک شخصی نشیند که او را این مرض باشد و یا در جمعی که صاحب این مرض نشسته باشند نشیند و گاه از موا کاه و ملابسه و مجانسه نیز واقع میشود مثلا در یک طرف دیگ کوزه با هم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا یک فرش با هم نشینند و هم چند گفته اند که این مرض از جمله امراض متواریثه نیست که از والدین با اولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن بعضی اطفال صاحبان این مرض دیده شده که سرایت نموده بهمان الدین گویند که زنی دانه که از مادر خراسان با یا فرنگ مشهور است بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بود بهیئت نه و جمیع اعراض مانند آن پدید آید بعضی را آبله های بزرگ و غالب هم پوسته بیکبار پدید آید تاب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش کند و بجارد و درد کند و بعضی را درد و دانها که باشد و بعضی را در اول حال شبیه بنملهٔ ظاهر و هیچ آب نگیرد و همچنین خشکریشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست را تخمی سخود و بعضی را اندک آب گیرد و ریش گردد و محل آن سوزش و درد و حرارت عظیم کند و هیچ چره و گاهی بسفته خشک اکال باز گردد و گاهی بمثله بعد بیشتر ظهور آن او لا در پوست سر بود یا بزند اگر به گاه باشد که اکثر اعضا را بر آید بتدریج و آنچه اول بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه لکه یک نوبت بر آید و گاه باشد که بعضی اعضا غالبه کند مخصوص بسر و بعضی نباشد و بالکتر بود و بشخصیص پیدا نباشد که بشرات اندک و شقی بود و اعراض آن غلبهٔ حرارت مزاج است و ماندگی و فاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت بشکل تواند کرد در شبهار درد مفاصل بیشتر شدت کند آگر دانه که تر بر آید جمیع مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که ورم خاتب بود چنانکه بیما خواهد که خود را هلاک کند گاه باشد که زمین سازد و یا بیما بیکار شود و هیچ مفلوج گاه باشد که با وجود درد مفاصل پا بیما درم کند و جمیع در شبیت بیشتر و وردی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد گاه باشد که از دانها خاتمه غالب آید و تا آخر وجع نباشد و بحران نام آن چنانچه بعضی صریانه اند چون تخلیطی نشود در مرتقده او بود و قبل از ان چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بابد دیگر دانه بر آید و درد و رم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود در اغلاط بدر تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور شبر هوا تی و تب سوختی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی که تشنج و غلبه کند پیش از گاه بثره ظاهر شود و یا حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و در یوم نزلی بالکلی نگوئی او در و بسیکرد و گاه آبله رنگ بر آرد و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود و آنگاه ازین اعراض بعضی یا همه پدید آید و بدانند که این مرض از جمله امراض میسری بود لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت با آتشک اندوه تر از مصاحبت پدید آید و از رسیدن بمخارتر از بوسیدن و گیرد در حمام و با رسیدن عرق دادگاه اش فوطه و لباس او زودتر از طاقات دادراک نفس او پدید آید و تر از این مرض غلطی بود عفن کم پدید آید و لیکن بالنسبت دسودا و یت احتراقی بران غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر غالب تر باشد آغاز عفن بثره و بجنس خود تسهیل گردد و گاهی فساد ماده بجدری رسد که ریش او آنقصور و آخیر و تباه کند و بسیار باشد که بشرات آن با اعراض پدید آید و بشرات بر طرف شود و در دم و درد هر هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسی که از دین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو سه چهار سال این بیشتر اندرین مرض غایه و لیکن بی دانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور در گذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اغلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پدید کند و علاج نیک نیابد زود هلاک گردد و علاج چون مادهٔ این مرض خبیث متعلق باعماق بدن است لهذا معالجهٔ آن با دو به سیمیه نفاذه کرده میشود با آنکه دران خطر است بسبب احداث آنها ضرران مفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی است مگر سبب باضطرار بحالت قوت مرض بعبثه تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که دران هنگام آنها اکثر ادویه زهریه جماده بشرط توافق مزاج بسرعت نفعی بخشند و بعض تراکیب ادویه هندیه شل سکپور و غیر آنرا خصوصیت عجیب باین مرض هست و اگر چه در نظر اطباء غرب بود لیکن مجربین ما ازاستعمال آنها نه بدیده ادویه یونانیه بدین نفع میکنند لیکن آن سالم از ضرر نیست اما کثرت تبر بدین مرض تقصان کلی دارد که در مرض مفاصل می آرد بالجمله اگر مریض محرور مزاج و یا نازک طبع ضعیف باشد علاج باد و یه یونانی کنند مثلا عناب شاهتره سرسبز چرایته بابلیه سیاه یکدانگ صندل سرخ یک مثقال نشاسته آن شربت آب گرم تر خانید و صبح آنرا لال آن گرفته شهد سفید و خل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام با با سلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج تنقیه صفرائی سودا وی بمثل هلیله کابلی صفراوی نمایند و مارا بجین و شیر نیز بکار برند و آب شاهتره سبز مروق دادن نیز بسیار فاده میکند و استعمال عرق گل نیز بمرکب شکر با پاوسات و عشبوده معاجین مناسب نیز معمول ست و در حالت عدم حدت ماده بنضج تنقیه آن بدستور بالعنبر لیای بالغی و سودا وی کنند و بعد ازان عرقیات صفی خون و معاجین عشبوده جوینی استعمال نمایند و اگر مریض غیر محروری مزاج و قوی باشد اگر غلبه خون بینند ماولا فصد کنند والا مسهلات هندی مثل سهوب و سلیطین

وغیره و سقوف صب الفیل و سقوف سهل سیاه و غیر آن تقیه نماید و بعد ازان حب توتیا یا مرارسنگ و بارسکیه و یا بلاذر و غیر آن حسب ضرورت بکار برند و بدانند که چوب چینی عشبه بدین مرض فائده بالغی نماید خصوص بعد تنقیه و طریق استعمال چوب چینی در شربت جدا مم سطور گردد و طریق خوردن عشبه در جای مرقوم شود

طریق خوردن عشبه بدانکه عشبه بیخ یاسمین صحرائیست و چون از طرف مغرب می آرند یا آنکه اولا اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد ازان در سایر بلاد اشتهار یافته عشبه مغربی نامند و مزاج آن گرم در اول و سط در دوم و در آخر آن یابس ست و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته اند و بهترین آنست که یا دیگ سنگ باشد و چون بشکنند از ان غبار ظاهر گردد و منفر او سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست مگر در امراض دماغ و حار و سوداویه که چوب چینی مفید و این دو امر مستثنی و در بعضی امراض باید بلغمی سوداوی فی الجمله این زیاده از چوب چینی ست مثل اوجاع مفاصل نقرس و ورد اعضا و ضعف معده و نوشته اند که برای بواسیر نقاعت مفید ست و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوب چینی مضرت اورد نفاعه نمیکند و در استسقای زقی تشنگی توان داد و در سوداء فصد و تنقیه قبل از استعمال آن و طریق طبخ و شرب و اختیار اقدنیه و اشربه دران و احتیاط از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و جز آن بدستور چوب چینی بود حاصل آنکه در عشبه هم چیزها واجب ست غیر واجب شان چوب چینی ست مگر در عشبه خود دران تفاوتها نوشته اند و در مرض مزمن بیخ یا از و برگ آن گرفتن تمام بدن یا بعضو مؤثر بدستور نافع دانند و بعد از فراغ چهل روز پرهیز بترین دوا اخیر را واجب ست مدت دوا دن این دوا نده روز یا پانزده یا بست یا چهل سفوف مقوی برای طبیب ست دیگر گاه آب عشبه از برای شربت دفائله در عشبه تقلیل باشد تفل آن را جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط ست که سر نوشنده اگر در گلاب مخلوط کرده بنوشند نیز دانست و هر گاه این دوا بطریق مسطور و مجبون استعمال نمایند باید که از سفوفها و معاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته باهمان ادویه ترکیب نمایند و بدان نیز میل فرمایند تحکیم از انی مرحوم نوشته که یعنی ادویات هر مرکبیکه شامل عشبه کوفته بیخته با هیجده آن نبات سوده تا ست روز یا بیشتر یا کمتر حسب حاجت و ضرورت با گلاب داده شده باز تر شهاد لبنیات و نواله تلذذ سر دوران غذای خوردن و بعد فراغ نامزد اوده و روز پرهیز نموده از تمام عشبه دگاهای عشبه را با انصاف و نبات کوفته بیخته در سه روز اول هر روز یکنیم **مثقال** و در مرتبه ضعیف و در سه **مثقال** در مرتبه دوم و نیم **مثقال** و در مرتبه سوم و سه روز دیگر دو نیم **مثقال** تا سه نیم **مثقال** یا سه نیم **مثقال** تا سه نیم **مثقال** تا چهار **مثقال** با گلاب نامزده روز داده آب پاپر چیز نفع تمام

ذکر بعض ترکیبات از مطب ساتذه برای آنشک یا تپ غیره عوارض گر یا تپ باشد شاهتره چهار پانه هر یک شش ماشه اصل السوس چهار پانه جوشانیده شهد یک نیم تولد داخل کرده دهند دگاهی عناب دهما چه صندل مُرمخ تخم کاسنی نبات عوض اصل السوس شهد کرده دگاهی دردین آلو بخارا نیز افزوده میشود دگاهی شاهتره و همایه صندل مُرمخ هر یک شش ماشه جوشانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو تولد فاکشی بیخ ماشه گل بنفشه گل مُرمخ عرق شاهتره و بجای صندل در جوشانده و شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه بجای خیارین و شربت نیلوفر کرده میشود دگاهی کاسنی کوفته افزوده میشود دگاهی اخراج مواد نیز منظور باشد چوپانیه شاهتره صندل سرخ گل نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو تولد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر زاد آنشک در ایام سیچ گرانی کوش طبیعی و عسر حرکت و رشی و نفس عارض شود شاهتره پوست بلیله زرد هر یک شش ماشه اسطوخودوس چوپانیه هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو تولد حل کرده دهند بعد تعدیل و نضج ماده این معجل دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب پوست بلیله زرد و بلیله سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاو زبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه بیخ خطمی نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو تولد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر زاد آنشک در ایام سیچ گرانی کوش طبیعی و عسر حرکت و رشی و نفس عارض شود شاهتره پوست بلیله زرد هر یک شش ماشه اسطوخودوس چوپانیه هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو تولد حل کرده دهند بعد تعدیل و نضج ماده این معجل دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب پوست بلیله زرد و بلیله سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاو زبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه بیخ خطمی نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو تولد داخل کرده دهند **ایضاً** برای شوزات و دردهای مخصوص شاهتره چوپانیه پوست بلیله زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو تولد داخل کرده دهند صندل سفید برگ حنا

مرد اسنگ هر یک یکماشه بروغن خاصه اضافه فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و در دو اعضا بود بلیله سیاه چهار ماشه دهمایه شاهتره چریته تخم کاسنی صندل سُرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص دو تولد بهند و کیله برگ هنا هر یک چهار ماشه نیله تخم سه وقیه یکماشه گاشغری مرد اسنگ هر یک پنج ماشه بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر خورش بقدر عدس تمام بدن زفصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دهمایه کشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو تولد مالیده دهند روز دوم صندل سُرخ تخم کاسنی کوفته هر یک چهار ماشه روز سوم بلیله سیاه افتیمون هر یک شش ماشه افزایند بعد ده بازده در برای تنقیه بنج خطل نه ماشه دهند **ایضاً** شاهتره دهمایه صندل سُرخ بلیله سیاه هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد دو تولد شامل کرده روز دوم چریته شش ماشه افزایند بعد ده روز بنج خطل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** شاهتره دهمایه چریته بلیله سیاه کشنیز خشک جوانسه هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو تولد شامل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی هر یک شش ماشه افزایند بعد هشت روز بنج خطل شش ماشه برای تنقیه شامل کنند **ایضاً** اگر از سکپور زغیره دهن آمده باشد پوست بنج جمهیری چهل کچنال پوست کوکنار چهل سرس جوشانیده مضاف داده مضمضه نمایند یا شیره عناب پنج دانه شیره تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره دکره کاسنی ده تولد شربت بزوری دو تولد تنبوشند **ایضاً** برگ چنبیلی کوکنار ماروسنبر هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چریته هر یک شش ماشه صندل سُرخ پوست بلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده شامل کرده دهند **ایضاً** اگر باتخاله دهن و در گلو و سرفراز نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر مهدانه اسطوخودوس کشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه خاکشی شامل کرده بنوشند روز دوم شیره گاها هوافزاید چون همامت حرارت داشته باشد لعاب بهدانه شیره گاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه که در مرض آتشک معمولست **دوائیکه** جهت آتشک مجرب و مکرر بعمل آمده باد بان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند دو تولد سه روز این منضج بنوشند بعده بگیرند حب الیل بقدر نه ماشه تا یکتولد کوفته بخته شکر تری انچندان آنرا بخته بقدر شش ماشه باگلاب نیگرم یا آب گرم تخم زرد بعد اسهال غذا کچری ملایم بخورانند روز دیگر تبر یلا زا سپغول و شربت دهند روز دیگر در میان بستور سهل دهند و اگر قوت ضعیف باشد دو سهل دهند و اگر تخم نباشد عوض این سهل سفوف حب الیل بخورانند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یکدام شنگرف نیم دام هر دو را بآب بیده ده قرص سازند یکی را دو ذمنوده قرص که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی کرده ران آب هم باشد با تش چوب کنار بطور تنباکو کشند یک قرص بستور وقت دو پهر کشند و یک قرص شام بهمان سبق بعمل آرند غذا فقط دو میان یا نان بخوبی تا حاف بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند اچهال کچنال ضمضمه کنند **سفوف حب الیل** که بعد انضاج تنقیه سپید هندحب الیل هشتاد دانه بادام مغز سی دانه هر یک نیم مثقال زود انگ ریوند چینی نیم درم گل سُرخ کوفته بخته آب بیگرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف عشبه** که برای آتشک و جمیع قروح خبیثه موثرست عشبه مغربی چهار تولد پوست بلیله زرد صندل سُرخ سنای مکی هر واحد یکتولد کوفته بخته سفوف سازند و بعد انضاج تنقیه تا نه ماشه آب بیگرم یا عرقهای مناسب بعمل آرند و بعضی درین سفوف تخم گل عباسی و سرپهو کوبابچی و گل سُرخ هر یک نیم تولد نیز می افزایند و بعمل حکیم ارشد نیست عشبه دو خرده سنای مکی کچور شکر یرا بسفوف کرده یکتولد آب بیگرم بچور ند غذا دو پیازه گرنیک خورند سفوف چوب گز کرده بحث چوب بیاید نیز بتدریج تنقیه بمواد این نوع فهمیده کنند و همواره معمول ست **نوع دیگر** که آبا تشک و دیگر امراض سوداویه جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مادهٔ فاسده معمول ست عشبه مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو نیم مثقال هلایا انگبزی یک مثقال یا بالا برگ سنا پنج مثقال پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله گل سُرخ هر یک یک مثقال بلادبالا برگ شاهتره گلقند گونه بخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمده سفوف سازند هر روز بقدر یکتولد همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین بوزیدان بقدر دو مثقال فزایند و اگر در مزاج مریض طبوبت غالب باشد اسطوخودوس هم مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی دافع آتشک عشبه مغربی سه تولد چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه برادهٔ صندل سفید و صندل سُرخ دو انسه برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بقیسار هر یک دو نیم درم شب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یکرطل مربع شامل کرده بقوام شربت آنند **نوع دیگر** که برای تصفیه خون و دفع مواد آتشک معمول و دیگر اقسام شوره و قروح و اکلهای حلق را بسیار نافع عشبه مغربی بهشت درم الوبخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره بنفشه هر یک سه درم ازده درم برادهٔ چوب شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هر گاه نصف بماند صاف نموده با یکرطل شربت بنفشه و یا قند سفید بقوام آرند دوازده درم صبح دهند چون قدری

باعرق شاهتره وبید مشک و گلاب خیلی گرم تا بست مدد بخواند و غالب آتش جوش بجای آب عرق چوب گذ بلد بگرق مناسب بدهند و اگر قوی مزاج خواهند زن عشبه
بست درم نماند و دو درم سنگ ذکا الله خان وزن عشر چهار درم مجموعه نقشه بست درم و شاهتره و نیشه هر یک دو درم ست و چوب چینی چهار درم مغز تخم کدو مقشر تخم خربزه
هر یک ده درم عوض چوب شیشم داخل شربت پاوسات که بزبان اهل فرنگ شیشم را گویند جهت اصلاح قروح خبیثه و آتشک و جرب و قوبا و غیره امراض سوداوی
مجرب ست و این نسخه قوی تر و انفع از نسخه متعارف است برادهٔ چوب شیشم یا دسر برادهٔ چوب چینی نیم پاو در آب گرم سه آثار کشیب در روز تر دارند بعده جوشانده یا پیوه
صاف نموده عناب بست پنج عدد صندل سفید صندل سرخ هر یک سه تولد شاهتره و پوست بلیله زرد افتیمون بسفایج گل نیلوفر هر یک دو تولد گل سرخ گل بنفشه
هر یک سه تولد جراب مذکور یکشبانه روز تر داشته بعده جوشانیده صاف کرده نبات سفید یکپنج آثار داخل کرده بقوام شربت آثار پس نصف آن جدا کرده دارند و در نصف
باقی سنای مکی ده تولد سورنجان شیرین دو درم تولد بار یک سوده آمیخته نگاهدارند طریق نوشیدن این هر دو قسم شربت آنست که برادهٔ شیشم بقدر نیم پاو یک تولد
در یکنیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت غیر مسهل آن بقدر شش تولد داخل کرده بخورانند وقت صبح و هیچ طور وقت شام و بعد پنج شش روز
شربت مسهل آن بقدر ده تولد همراه جوشانده مذکور وقت صبح میداده باشند استعمال آن تا دو هفته یا بست و کم و زیاد چهل روز موقوف برای طبیعت بست غذا در
حین استعمال این قلیه دنان و پلاو در هند و از محصولات و لبنیات پرهیز نمایند و روز استعمال شربت مسهل از ان هم اجتناب اولی ست **شربت چوب چینی**
مسهل سواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفایج سنای مکی سنبل سرخ صندل سفید یا دیان هر یک چهار درم نبات یا پاو آثار بدستور مرتب ساز و در هر روز
دو تولد تخم خربزه تخم کدو مغز بادام شکسته و کچوری مواد سودا وی دفع نماید **نوع دیگر** نافع مزمن و نافع آتشک چوب چینی دو تولد عشبه مغزی سه تولد برگ شاهتره یا برنجبویه
یا دهٔ چوب شیشم گل منڈی برگ گاو زبان تخم شاهتره افتیمون در یا چه بست تخم کاسنی یا دهٔ صندل سرخ هر واحد نه ماشه شب دراب چهار طل خیسانند صبح بجوشانند
که یکنیم طل باقی ماند صاف نموده بقدر سفید یکنیم طل بقوام شربت آثار شربتی سه تولد **عرق گل نیب** که دافع فساد خون و نافع جذام و مجرب بست یا دهٔ صندلین عنب الثعلب نیلوفر گل خیر هر یک پاو آثار گل سرخ بنفشه گاو زبان اهلیله سیاه نیمکوفته هر یک نیم پاو خس هندی نیم پاو چهار دام
تخم کاسنی یکنیم پاو اسطوخودوس گل گاو زبان گل مصطگی هر یک چهار دام الاچی خرد نیمکوفته دو دام شاهتره سرخچه هر یک نیم آثار گل کیوره دو تولد چهار عدد عناب
سپستان هر یک پنجاه دانه مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سه صد عدد گل بنفشه یک آثار نبات دو آثار همه را در اب بشست پاس کنند و هفت آثار عرق کشند
خوراک روز اول چهار تولد تا سه روز بعده پنج تولد تا سه روز بعده شش تولد تا هفت روز بعده نیم پاو مداومت نمود اگر خواهند درین عرق چاسی خطائی جوش داده طیار
قهوه خورند **عرق شاهتره مرکب** دافع آتشک اوجاع مفاصل ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش قوبا و کلف و جهاجن
واستعمال این بعد تنقیه در امراض مذکوره همراه معجون عشبه یا چوب چینی یا اطریفل شاهتره بمعمول ست شاهتره و پوست بلیله زرد و پوست بیخ نیم کریگل باشد قدر قبل
دو خت مکوه سر بچوبکه هر واحد یکدو آثار چرایته نیم آثار بیخ یا همین گاو زبان گل سرخ صندل سفید دسرخ هر واحد یا دو آثار بدستور معروف عرق کشند و شش تولد با شهد دو تولد
بخورند بر نباشتا یک چله **عرق چوب چینی** نافع شخصی از عادی شراب بود و آتشک برآورده باشد و مفرح و مسکر ست برادهٔ چوب چینی گل سرخ برادهٔ چوب شیشم
سرخچه شاهتره هر یک نیم طل خارشک یکدو طل پوست اهلیله کابلی گل منڈی هر یک یک نیم طل پوست غیلان بشش طل قند سیاه بدست آثار عناب صد عدد عمده برادهٔ
خمر انداز نرد و قیقه کلاهن تیار شود عرق سبک کشند وقت دو آتشه کردن گل سرخ نیم من برادهٔ مسهل سفید دو سرخ هر واحد شش تولد خس هندی ده تولد عرق نیلوفر عرق
گاو زبان عرق کیوره هر واحد یک مینا آمیخته عرق کشند **منضج و مسهل** که هر مل آتشک معمول ست بعده قصد باسلیق یا هفت اندام و اخراج خون فاسد بمجست طافت
عناب آلو بخارا هر واحد پنج دانه پستان یازده دانه تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم خلنجی بارنجبویه منڈی برگ شاهتره چرایته سرخچه کتیرا تخم کاسنی
پنج بادیان تخم خربزه بسفایج افتیمون در یا چه بست هر یک شماشه گل گاو زبان برگ گاو زبان هر یک چهار ماشه مویز منقی یک تولد شب دراب عرق کاسنی عرق شاهتره
عرق منڈی هر یک نیمه تولد اخشه صباح مالیده صاف کرده یکلقمه دو تولد داخل کرده نوشند تا پانزده روز اما اگر حرارت مفرط نباشد آلو بخارا گل نیلوفر تخم کاسنی
خیارین حنظ کتیرا بهیدان افرودن بعطل دو تولد بچسب مزاج مریض محول بر فکر معالج ست بعد ازان تمر هندی پنج تولد گل سرخ مغز خسکدانه بعد النضج ریشه خطمی

بیخ خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش تولچه تخم بین چار تولچه شیر خشت دو تولچه در منضج افزوده داده آنرا بهفت عدد مویز منقی دو تولچه و عرق کاسنی عرق گاوزبان نخودچه دوزن عرقیات هر یک سی تولچه گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرهٔ مغز بادام شیرین هفت عدد بالا گرفته بنوشند اگر سه دو عاصی باشد در بیست و سه مثقال جابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه افسنتین رومی اضافه کنند اگر سه دو عاصی زیاده شود بعضی از دو بیست و سه مثقال کم نمایند و در دیگر این تبریدهٔ هندی هلیلهٔ مربی یک عدد و شش شش خسته در کرده بورق نقره یک عدد گرفته اول نخورند بالا پیش شیرهٔ عناب چهل دانه شیرهٔ تخم کاسنی نیجانه و عرق منقی عرق شاهتره هر یک واحد و ده تولچه بر آورده شربت نیلوفر فال کرده تخم ریحان نیجانه یا اسپغول اسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب اسپغول خطمی پنجاه ماشه باید افزود بعد انقراع از دو مثقال باز در منضج بدستور سابق نوشیده دو مثقال حب لاجورد باید داد و این طور که حب لاجورد میکنیم همراه عرق منقی عرق شاهتره نیم تولچه یا دو تولچه بین دو تولچه یا سی از شب مانده بخورند و بچسبی مرهم برغاشه سه مثقال عناب شاهتره منقی تخم کاسنی چراتیهٔ گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفایج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد خیاشنبر تنکبین شیر خشت گلقند عرق منقی عرق شاهتره شیرهٔ مغز بادام بدستور معمول مثقالی بنوشند این طرق بعض متاخرین بست و متقدمین در بدو قوصیح باجوب خیاشنبر شامل نمیکنند این امر در رای طبیب است روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل جوب بدستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیاشنبر دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند و بعد پانزده روز مطبوع که دوران پوست بیخ نیشکر است و در اداویه هندیه مذکور گردد تا هفت روز نوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بالا در بعد نهایت چهارده روز بخورانند و اگر از حب مذکور رهن بجوشد حب لاترک نموده داده گندم همراه جزات خورانیده شود و غرغره کردن اول معمول ست اجمل آنست و اگر دام زیاده شود و شکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و تدبیر وی حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه ازین نجات یابد داغی از قلاع و درم لثه و بیخ دندان و جویان رطوبت باقی مانده انگاهند و دران مضمضه بکار برند سوای آن هر علتی که از اکال دوم آتشک مانده رفع و تدبیر مسیح وغیره حادث شود بعلاجش توجه کنند

صفت حب لاجورد که هفته پیش ازین معمول ست ایارج فیقرا یونس غاریقون جلابا اگر بزی شحم حنظل هر یک یک مثقال تربد موصوف دو درم پوست هلیلهٔ کابلی یکدرم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری ریباسوس هر واحد یک ماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یک ماشه در عرق بادیان حل کرده دران جمله قدر سونگ بند قدر شربت بنفشه همراه مسهل مذکور **مطبوخ** که برای رفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو تولچه سنای مکی شاهتره هر واحد یکتولچه گل سرخ نیم تولچه تربد چهار درم کتیرا آب بجوش نیم گاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بنخورند بعد از دو هر آب سونگ شامراز ال خشک و درشت دیگر پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه آمله صندل سرخ خارشتر عوض شاهتره و سنا و گل سرخ هست وزن هر یک یکتولچه **معجون عشبه** تالیف حکیم شریف خان بجهت آتشک اخراج مواد سودا دی و بلغمی و وجع مفاصل معمول ست پوست هلیلهٔ زرد چهار درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ شاهتره بسفایج مسقطی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبهٔ مغربی پنج تولچه وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدرام صبح و یکدرام شام با آب مطبوخ عشبه که بگیرام عشبه را با هفت آنار آب خالص جوشانیده هر گاه ثلث بماند صاف نموده قدری از ان بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب بگیر نخورند اگر با عشبه یکدرام جوشانند بهتر و قوی تر بود و در نسخه دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفایج چهار دام و مسهل قدر سفید سه چند این و قید استعمال آن با آب عشبه نیست غذا گوشت بزیاد راج یا مرغ با نان خمیر **نوع دیگر** برای آتشک مواد سه هفته بعد تصفیه خوش و نفع تصفیه خوش رنگ شود مجرب عشبهٔ مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفایج مسقطی شانزده درم صندل سرخ چاپده درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل مقوم لازم در ریباضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفایج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاو هست و تربد سفید شش درم سوده خوراک یکتولچه

تا یکنیم قوله زنوشته کاین معجون متقیه مواد آتشک را زبدن بالکل نماید و نطفه تقوالد و تناسل را صاف کند دفاعش و چهارمغز و کلفت را دور سازد و در رسوخ اصل خشکی دماغ و جمیع امراض سوداوی را نافع **نوع دیگر** مرخ مکیم بهرمنجان برای استیصال مادهٔ آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی مواد صیر و تصفیه خون معمول است عشبهٔ مغزلی هفت نیم تولچوب چینی شش تولهٔ اسپغایج برگ حنای کلی هر یک سه تولهٔ بادیان یازده چوب شیشم برادهٔ آبنوس چهار تولهٔ بلیلهٔ سیاه هر یک پنج نیم تولهٔ گل سرخ برگ شاهتره برگ مصطکی برگ خاعب الثعلب هر یک یک تولهٔ گلوانیسون گل بابونه گاوزبان گل گاوزبان هر یک نه ماشه خربق بیانی دوازده عدد شهد خالص نیم وزن همه ادویه بدستور معجون ساخته چهل روز در غلیچه بدارند بعده مذکوره تا دو نیم تولهٔ بخورند بغایت قوی رسودان روبان نمک بارکر نمک **نوع دیگر** معمول حکیم ذکاءالله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل و اوجاع مفاصل که بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یک درم مویز نجان بویزیدان هر یک یکنیم مثقال عنبر اشهب دو درم کهربای شمعی بزیم مقرض گل سرخ تخم خشخاش اسپغایج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال **لوست** بلیلهٔ کابلی کشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربز هر واحد سه مثقال عشبهٔ مغزلی بست تولهٔ اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب دو عرق گاوزبان دو عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر واحد یک آنار گلاب نیم آنار ترکرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده قند سفید نیم آنار عسل نیم پاو داخل کرده بقوام آورند مادهٔ سوده آمیخته معجون سازند دو دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند گاهی کاهو کنیم مثقال دو برین نسخه افزوده می شود بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد فائدهٔ عجیب دارد **معجون چوب چینی** که مسهل اخلاط محترقه و مصلح خون فاسد و مجرب ست بادیان یکدرم صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یکدرم پوست بلیلهٔ زرد بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ کابلی شاهتره پوست بلیلهٔ چراپته تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار درم عشبهٔ مغزلی دوازده درم چوب چینی نیم پاو قند سفید یک سیر مل دو سیر بدستور مقرر معجون سازند **نوع دیگر** بمجمت بادفرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقاخان چوب چینی بهمصفت بوصوف نیم پاو سنای مکی هفت تولهٔ اسپغایج نخستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه تولهٔ بادیان دو تولهٔ شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آنار اول هیده و بیهدانه جدا جدا کوفته بیخته نگاهدارند و نبات و عسل الیقوام آورده ادویه را اندک اندک دران انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چهار تولهٔ وقت شام دو تولهٔ بخورند روز نخست روز یکم وزن اسپغایج چهار تولهٔ اسهال سبکی لاحق غذا زیربریانی و پلاو مرغن گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم گل سرخ بلیلهٔ سیاه آمله پوست بلیلهٔ شاهتره صندل سفید کابلی مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک دو درم هر یونه خطائی یکدرم عسل سه حصه ادویه شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک مستعمل بعده تقیه پوست بلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله گل مصطکی صندل سرخ تخم گاو چراپته اسپغایج گل سرخ تخم گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم گاوزبان دو درم چوب چینی نیم پاو قند سفید چند درهم **سفیده** جهت آتشک و سوزش آن دو گیرد راحت و تسکین بود داند مال عجیب الاثر ست سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنج درم تتیای سفید افیون یکماشه سرسوخ یکدرم کاوزبان دو ماشه موم سفید پنج درم روغن گل بست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن موم را گداخته فرود آورده ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بکار برند **مرهم فرنگ** برای جراحت بادفرنگ و هر زخم تپه و تفنگ و غیره قرص مقول زیاط شاه مرهم کافور سنگ جراحت هر یک دو ماشه مرداسنگ یکماشه توتیای کرمانی یکتولهٔ کتم سفید چهار ده ماشه رال یکتولهٔ موم سفید یکدرم روغن گاو پانزده درم ادویه سایبده از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه دران حل کرده از نبات آب بشویند و در ظرف چینی نگاهدارند بر زخم کهنه گذاشته بر زخم نهند **مرهم را** تالیف حکیم علیخان کو بحمت قرصه تصنیف نظیر و مجرب ست رال اسفید اب تلعی م الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی نوشادر هر یک یک برز موم دو برز روغن گاو یانزده درم موم اول توتیای هندی را در ظرف سفال آب نادیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم و روغن گداخته سازند ادویه بالحاظ سازند و بالحاظ گنان مالیده بر زخم گذارند و هر زخم که تپه زخم را با آب گرم خیار با آب چوب چینی بشویند **مرهم چوب چینی** جهت جراحت آتشک نافع فتاده از دیرگاه نهانی آنست مرداسنگ شسته هر یک پنج مثقال کمات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید نیم مثقال مسکه گاو یک مثقال مستعمل مرهم سازند اگر نصف کمات را سوخته داخل سازند بهتر خواهد بود

ذکر بعض ادویهٔ هندیه که در مرهم جراحات آتشک محدث معمول ست بخور که جهت زخم آتشک نواصیر و ناسیه مفاتیح نافع و مجرب ست اجوائن خرد اسانی

نانخواه هر یک یکشانک شنگوف زغال هر یک پنج نیم مانک هر یک کوفته بخته سفوف سازند و از مجموع چهارده پڑی بندند بهمت زخم بر کرسی نشسته و خود را بجاروبی پوشیده و یک پڑی از این سفوف بر آتش افگنده زماده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر نواصیر باشد یک چتری خرد کنند و از آن با فگر بر کرده و از این سفوف بالای آن بگذارند و از مقعد بدان چتر زماده دود بستانند و اگر بسبب جاری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که زود این سفوف بطریق تنباکو کشند و بقوام بعضی مجربین همچنین کشیدن و دندان شستن خشک گذشته و رخت انبه زود از اله سوراخ کام می نماید **ایضاً** برای تشنگ بجر بالنفع رسکپور شنگوف هر واحد شش ماشه توتیای سبز سه ماشه مومیائی سفید دو دام روغن گاو چهار دام یکپارچه بافته بیع درع یکنیه برگ نیم و روغن مذکور سوخته روغن نماینده وصاف کرده موم اندازده بهرگاه گداخته شود کز فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده شنگوف سوده اندازند پس نیلته تخته بعد از ان از پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله با نگشت چوب کنان بجوف گیرند خود را از چار پر پوشیده تا سه روز غذا لبن و شیر

حبوب حب السلاطین منفی نماند که درین مرض اسهال این حبوب افتر از مسهلات دیگر است اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حاد نبود در استیصال ماده این علت بهتر از این مسهلی نیست و تدارک آن بسیار است اما در غیر آنچه معمول بدیگر امراض است حوالة قلم میشود و چیزی که برای تنقیه درین مرض مجرب ست غافل سیاه مغز گوکنار مغز بهمان گوته مدبر زنجبیل هر واحد پنجاه شقد ار تخم دحب بندق و پنج شش حب بنده بهمراه آب گرم مذور بر غذا وقت سه پهر انچه از حبوب نامبردن سه روز نخورد باصلاح گیرند یا بالفاصله استعمال کنند و در بیاض او بستا در مرقوم ست که اگر یک حب صبح دیکشاه تا سه نیته بخورند بهر روز یکان دست می آرد و برای قروح دانه اصبه نافع بود

ایضاً معمول شنگوف مدبر که از اداب آب لیموشیرگاو یکروز بسایند و خشک سازند سه ماشه زنجبیل از غافل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گوته مدبر دو سرگرس هر یکنیم دام بهمراه گاو بسایند و بقدر تخم دحب ساخته سه چهار عدد یا زیاده بدهند غذا جزارت و پنج خورانند **ایضاً** زنجبیل غافل گرد میاب مدبر که صد بار چه بیفشرند تا آنکه سیاهی او دور شود و با نمبر کلوا کمرل کنند گوگرد مدبر که آتراسوده و کرنجه آهنی نماده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گداخته شود و در شیرگاو انداز ند سه ماشه هر پنج دو بار بر مغز جوز بشیرگاو سایده مقدار دو حب حب بندند خوراک دو سه حب با آب گرم غذا شیر و پنج یا جزارت و پنج **ایضاً** از ریاض الدر مرحوم شنگوف یکدام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام در آب لیمو چهل دو پاس کمرل کرده جهاسازند و بقدر چهار رتی در قند سیاه بچیده بخورند و بغاصله سه روز این سهل داده بعده حب توتیا بخورانند **ایضاً** شنگوف مغز جوز الته هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کمند یکتولا خربا یکدرم بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باهم کیسا بیده حب بقدر کنار رشتی ساز د نخوراک کحب غذا کچری مرغن بخورند

ایضاً از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین مدبر مصفی نیچبید مدبر اکیلا کرده خوب بکوبند هفت حب بندند یکی از ان پس سه از اندرون شب غذا کچری خورده صبح یکحب از ان باعرق بادیان یا آب تخم زغذا خشک و شکر درون غذا بخورند آخر روز دو اگر حرارت محسوس شود در اسهال مفرط آید جزارت خورند و با غذا هم آمیز ند و روز دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب بیضه خطمی پنج ماشه نبات سفید دو تولہ اسپغول مسلم شش ماشه با پنبه دو شنند و آنروز غذا کچری مرغ و غذا درون رود جزارت باشد همچنان هر شش حب بقاصله یکروز باید خورد **ایضاً** مغز مجوز گوته نیلتخم گوته کتکی هر واحد یکماشه سایبده سه حب سازند و هر روز یکحب در پوست بنبا اچار پچیده بخورانند سه چار دست و یکدو بار قی خواهد شد و در سه روز استیصال ماده مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود و مجرب بلا تخلف ست لیکن شرط آنست که در و قلوس ای خربزه او دیده یکبند هر قدر که از خربزه آن باقی ماند بتاسه آن خربزه بران فاتحه جناب سرور کائنات داده باطفال تقسیم نماید **حبوب توتیا** دم داسنگ زنگبار با نگه حبوب بن چنه یا در اکثر بعد تنقیه مفیده می الفور و جایکه باده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع نبخشد و از این حبوب نه اسهال میشود و نه دهن جوش میکند لیکن بعضی رافقیان میشود و پس بعد خوردن حب دو سه لقمه نان برو غن بالیده خورند و یا قدری بالای شیر بالایش بخورند و این حب توتیا هموارہ معمول ست هلیله زنگی یکتولا طباشیر شش ماشه نیلہ تخم تخمه سه ماشه در آب لیموی کاغذی یا و آنکار کمرل کنند هر گاه آب خشک شود مقدار کنار رشتی حب سازند یک صبح و یکی شام بخورند از شیر بنی پرهیز نمایند **نوع دیگر** پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام مدر آب لیموی کاغذی در اندازه عدد سایبده بدستور حب سابق بخورند از شتی او بهای نیز پرهیز کنند **نوع دیگر** که قرص حلق بعنی را نیز نافع هلیله سیاه پنجدرام نیلہ تخمه تخمه غافل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته آب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کمرل نموده بدستور حب ساخته بخورند و نسخه دیگر زن هلیله چار دام و غافل یکدام و توتیای سبز پنج دام ست غذا دال مونگ **حب مرداسنگ** کرده از اله این مرض بی نظیر ست مرداسنگ

کافور هر دو مثقال مثقال مرارب برگ تنبول کیا بصلح دو بقدر نخود باشد چهار پاس کهرل کرده شربت هر دو سه بندند یک صبح و یکشام خورند غذا شیر برنج یا آب
سونگ بانان در وقت خوردن غذا خواهند خورند و بعد نه روز که آنشک رفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسه روغ گاو که دران زیره سفید بقدر دو سه ماشه سایده آمیزند
دو سه روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفرانله که درین باب بسیار ست اجزاین خراسانی اجوان دیسی اجمود جوانی هر یک یکتوله مرا سنگ سه ماشه تمدسیاه
کهنه سه تولد مرارب برخت بسکهیه که شیاف داده شود خرچ باشد هشت حب بندند یکی بیندازند روز هفت حب یکی صبح آب برنج پخته بی نمک بخورند روز انه فخشن نمیدهند
غذا برنج بی نمک و دیا نان گندم بی نمک و دیا بارغن بسیار بخورند دیگر از همه اشیا پرهیز ندو غلبی این حب آنست که از دهن آب بسیار بدرون چشد ش دهن خارج شود و مادهٔ مرض
بالکل منع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود الا کسیرا که آتش سوداوی رحمة الله تعالی علیه زنگی سوداکه کشیا پر یا هر دو احد یکتوله مرا سنگ
ششماشه نیلتهوتهه سه نیم ماشه همه را در آب لیموی کاغذی سه روز کهرل نمایند بعده حبوب بقدر کنار رشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد نظر غذا برنج جوار
بی نمک و تا هفت روز بخورند بعد ازان تا سه روز دیگر این غذا بخورند و اگر مزاج قوی باشد وزن مرا سنگ نیز یکتوله کنند **حب زنگار** که برای آتشک فائست کذا سفید
دو تولد زنگار چهار تولد هر یک سه ماشه افیون سیاه ری کمنه هر یک دو ماشه کونپل پیدانجیر چوگیا دو تولد ملائی شیر یا دو آتا همه را سایده مع ملائی دو ظرف بهول از دسته پهول سرخ و سفید
سحق کرده سه حب از ده گز خرچ یا دام سیاه مثل دانه باشد بران طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل نمایند و در دو مثقال را
هم دفع می نماید لیکن در استعمال این شرط ست که از رشتی خصوصا از دال مونگ بسیار پرهیز نمایند و الا ضرور وجع مفاصل بشدت پیدا شود و بهترین نسخ آن اینست
سم الفار نیم ماشه نیلتهوتهه دو ماشه کتهٔ سفید بست ماشه مغز تخم تربز چهل ماشه همه را سه روز کهرل کرده بقدر نخود حبوب بندند صبح یک حب دو ملائی شیر
یا در کهوه پیچیده بخورند از رشتی پرهیز کنند **ایضاً** برای رفع آتشک او جاع مفاصل سم الفار یکتوله کتهٔ سفید چهار تولد آب لیموی کاغذی دو آب کتائی خرد و آب
کتائی بزرگ که آتر استیاناسی گویند هر یک سه پاو کهرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یکشام در اجار انبه یا ملائی جزات گاو یا فقط ملائی نمایند پرهیز
از شیر و دال مونگ ضرور ست دیگر هر چه خواهد بخورد **ایضاً** مجرب برای آتشک مغز سمندر سیم الفار که پیرپیه سماگ هر چهار برابر کوفته بپخته آب لیمو کهرل کرده حب بسته بقدر
دانه مونگ و زاول یکحب صبح و دو حب آخر روز تا هفت روز بخورند و بعد ازان یک حب اضافه نمایند و دو حب صبح هم بخورند و آخر روز برای دفع گرمی خشکه یا ماست بخورند
ایضاً که عجائش نیز نافع سم الفار یکماشه کتهٔ سفید کافور چینه دانه الایچی سفید هر یک سه ماشه ادویه را در شیر پودینه تنبول یکصد عدد دحل کرده بقدر مونگ موٹه حب بسته
یکحب صبح و یکشام خورده بالایش پیڑوپان بخورند تا چهار ده روز با ست و دیگر روز غذا نان نخورده بی نمک و دیا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضاً** مجرب ان سیماب
مصطکی عاقرقرحا هر یک بست ماشه سم الفار یکماشه لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب سم الفار را در اندکی آب لیمو کهرل کنند تا سیماب کشته شود بعده ادویه دیگر کوفته بیخته
بآن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایه کرده بقدر مونگ حبوب بسازند و صبح بانبوای چرب کوشت بزدیک حب شام همراه بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت
نبردنان دگوینده اگر اگر کسی از شدت این مرض موسی تغیر پذیرد دست و پا و کمر بیکار گردد و یا دکام و قضیب بسوراخ شود و این حب بخورد و از رشتی پرهیز داشته سر نو جوان گردد
و درد ها بالکل برطرف شود **ایضاً** که در افنای مادهٔ این مرض خیلی مفید سم الفار گل تیمبولیا یعنی کهرپای دانه هیل کات هندی کافور تصوری هر را حد یکتوله گلاب خالص
نیم آثار اول ادویه را حد احد اصلایه کرده مخلوط سازند و قدری بگلاب انداخته کهرل نمایند تا همه گلاب جذب شود و همه را بر سونگ بسته خشک نمایند و بعد بکعب
باسه چار تولد گلاب تنها یا شهد خالص یکتوله آمیخته نیمگرم کرده بنوشند تا بست و دیگر و از استعمال نمایند و اگر یک چله بخورند دیگر فواید مثل تقویت باه و زیادت
اشتها و سرخی رنگ و دفع فتق آبی و دم حصیه حاصل شود در غذا دال تور و گوشت بز مدهن بانان گندم هر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بصرف
قوی و مزاج حار کنند برای تبرید شیره تخم خربزه و کاسنی و غیره و عرق کیوڑه و شربت انار و عرق شاهتره دهنه **حبوب سکپور** سیماب بلادر بداگه حبوب این اشیا
جوشش دهن و دراکثر پیدا میکند و مادهٔ علت را بطرق آبی بدهن بر می آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد و ضعفا استعمال ننماید کیونکه این حب سکپور
برای آتشک انفع و مجرب ست سکپور دانه الایچی سفید قرنفل عاقرقرحا هر یک شش ماشه کونپه پخته باب سرشته جمها مقدار دانه قرنفل گردنند بدهن بیکعب ملائی شیر
هر صبح بخورند **نوع دیگر** سکپور مرچ سیاه هر یک سه نیم ماشه بیخ اندران هفت ماشه قرنفل بست و یکعدد در آب برگ پان حب بقدر نخود بسته یکی صبح و یکشام

خورده باشند غذاشان بی نمک با روغن بسیار نوع دیگر پیرای باد فرنگ زیاض استاد مرحوم سرکپور نیم دام قرنفل شانزده عدد فلفل گرد بست و یکعدد اول سرکپور را در روغن گاو بریان نموده فلفل قرنفل اطلی سوده بآن آمیخته در بست برگ تنبول تبر تیب سحق نموده مقدار گنار دشتی حب بسته بکعب هر صبح بخورند غذا شیر و برنج اگر دهن بجوشد پوست کمچال پنج دام پوست اهلیله زرد نیم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و در نسخه حکیم الممالک که برای آتشک سائر قروح خبیثه عجوبه دلی مثل ست وزن سرکپور یک مثقال مربع و قرنفل بست و یکعدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط در شدت کمتر دو نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از سرکپور و همان نسبت یعنی حسن قرنفل و فلفل کم نمایند نرم سوده با سفیدهٔ تخم یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر نرم بخورند و در باقی روز ها صبح یکعدد و فریبردن کافی ست و اگر مرض کامل و مزمن مستحکم شده باشد حب مذکور را با آب عشبه مغربی بدهند و اگر مرض اصداث زخم و قروحات در شانه و مجاری بول قضیب نموده باشد با آب ریوند چینی بدهند باین طور که دو درم ریوند چینی را دو نیم من تبریزی آب صافی مقدار بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح و عقب حب و نصف شام یا شامند و اگر در سر حوالی آن جوشش ها بسیار و جرکات از ان جاری باشد نیز آب مذکور بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب طلبه یابس نیز با آب عشبه بدهند و باید که در ایام شرب حب و دو روز قبل و بعد از ان از نمک و ترشی و ماست و تقول و امثال آنها اجتناب نماید و بغیر از نان گندم و روغن گاو دگوشت بره تناول نماید و اگر بسبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشد از آرد گندم و بیچه مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نماید و مصالح گرم و فعل توان کرد اما پیاز و سیر و تقولات و امثال اینها و ازدواج بهما اجتناب اولی است و اگر جوشش دهن زیاده باشد با شیر برنج و پوست خیلان و مکات هندی مضمضه نمایند و هر چند ابدان بشویند و اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد مرغ را کشته آلات اندرون آنرا برآورده با پر و بال هر دو یک کرده با آب جوشانند تا پخته شود آب آنرا صاف کرده بآن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن دهنها و جوشش آن باید که این مسهل دهند تا اثر حکایت سیماب از بدن خوب دور شود سنای مکی هلیله سیاه گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو نیم مثقال آنرا با عسل سرشته بخورانند غذا شوربای قیمه و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوص از اجماع حب سیماب که بعجب باد فرنگ مجرب سیماب است باشد ناشخواه هشت مثقال باشد قند سیاه بیست مثقال باشد اول ناشخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود بعد از ان سیماب را نداخته بسایند تا حاصل شود و مدتک آرد گندم انداخته هفده حب سازند و یک حب با آب سرد بخورند غذا کهچری دوان بی نمک روغن بر بدن هرگز نخالند که بسیار مضرت دارد اگر دهنش نماید شوربای گوشت نمک در بدهند و چمال کمچال پنج مثقال خبر پرهیز جوشانیده ازان مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد چهار بند کنند و بزخمها مرهم سیماب استعمال سازند و دیگر نسخ او در اقوال مسطور گردد حب بلادر که بعد تنقیه استعمال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد بزر البنج سفید ناشخواه یک سیاه هر یک هفت باشد مغز نا چیل تازه کیتوله سیماب چهارده باشد طباشیر سفید شش باشد قند سیاه کوبنده چهار تولد او به باریک سائیده پس بلادر بعده سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده چندان بکوبند که گلیات گردد پس بست و هشت حب سازند یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده بلع نمایند و احتیاط دارند که جرم حب بکام و دهان لمالت نرسد غذا شیر و برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشود گوشت بزی مرچ دریا یا دو بخورند اگر تا چارده روز بخورند بسیار مناسب است آنست که یکوقت صبح خورده باشند چه هر کس که دو وقته بخورد بلا شک دهن میجوشد و بسیار میجوشد که کار مشکل می شود و این امر در استعمال هر حب بلادری یاد دارند ایضاً از بیاض استاد مغفور اجوان خراسانی اجوان هندی کنجد سیاه عاقرقرحا سیماب بهلاتوکلاه دور کرده هر یک هفت باشد قند سیاه کهنه بقدر دو دو فلوس همه ادویه کوفته بعده سیماب و قند سیاه داخل کرده تا دو اندازه پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گرده و رنگ گرفته پیدا کند بقدر کنار دشتی حب بندند و بگیب ثابت یا پاره پاره نموده همراه جرات بالائی دور کرده زیر بدر بالا جرات نموده مطلق در حلق فرو برند بالای آن نیم پاو جرات بخورند و قت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از دال مونگ و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیز نمایند و دال ماش همراه نان گندم یا کهچری ماش یا بره ماش یا کهچری ماش که در روغن کنجد تر تیب داده باشند و اچار انبه در روغن دار و هاضم و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسهل دهند باین طور جمال گوته مقشر نموده در روغن زرد تر کرده چهار رتی کتیرا دو عدد مغز نا چیل یک فلوس همه کوفته سه پڑی تیار سازند یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال مربع با جرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از مسهل حب مذکور استعمال نمایند و در نسخه حکیم غزالدین خان امجد و عوض اجوان هندی دعاقرقرحا مسطور بود و ازان قند سیاه ندارم باقی همه بستور ایضاً در نسخه نواب کریم الله خان عاقرقرحا هلاتوه

تنقیه

گل سرخ

اجوائین خراسانی اجوائین دیسی ماز و سنبل جمیع سیاب یکنخود سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه نه مثقال روغن بنفشه قدری سرشته ساخته ماجزات بخورانند و قیکه مهن آید از پوست گوندی و پوست کچنال برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و دوز نسخهٔ دیگر مغز نارجیل یک فلوس عوض ماز و دست و زن گنجد سیاه و قند هر یک بقدر یک فلوس ایضاً از حکیم صادق علیخان اجوائین خراسانی اجمود اجوائین ساده گچلا بهلانوه هر یک چهار ماشه سیماب سیاه شده در کهرل اندافته دو پهر کهرل کنند بعد ازان کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بلوبند بعد ازان بهلانوه را کلاه دوده کرده چهار گهڑی دیگر کهرل نمایند و باد و زن اودیه قند سیاه کهنه بیامیز نموده شانزده حب بسته یک صبح همراه جزات که بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دو غ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ ترب و شیر و شیرینی نخایند و اگر خورده این حب جوشش آهن شود از پوست کچنال و پوست کنار دشتی و بابلیله بلیلهٔ آماده در آب جوش داده مضمضه کنند دوایکه بجهت خشک کردن زخم آتشک مجرب است شنگرف بریان کرده زنگار مرداسنگ بریان کرده نیلا تهوتهه بریان کرده هر یک دو ماشه خرمهرهٔ زرد سوخته چهار عدد سپیدای چهالیه سوخته یکعدد داول شنگرف و مرداسنگ نیلا تهوتهه هر سه را بسایند بعد ده خرمهره و سپیدای بسایند بعد نگار دران دو باهم آمیزند خوراک ازینهم مُرغ تا دو نیم مُرغ باین طور کداول نان گندم بوزن چهار درام روغن زرد خوب مالیده اندکی ازان گرفته دو ادران انداخته غلوله بسته بخورند بعد ازان باقی نان بخورند دوای مسهل که خیلے سودمند ست نا کهوره چهاره فلفل سیاه هر یک هفت نیم ماشه مغز حال گوته مکینهر عدد کوفته بیخته سه چٹکی بند بند نیم نیم مغز حال گوته سوده در هر چٹکی انداخته بوزن ده ده ماشه چٹکی بندند و سه روز بخورند بعده حب بلادر خورند تا پنج شش روز قیکه دهن آید دو سه روز آب دهن بر افتن و بعد بعده الایچی گل مُرغ سنبل الطیب تواکیر مسلوچن سوده در دهن بپاشند و چهال ببول و مهر پیری و کچنال برگ چنبیلی سپیدای چی شواده مضمضه کنند نوع دیگر که برای آتشک اقسام بخور و حب مجرب ست بیخ خطل فلفل سیاه هر یک چهار درم جدا جدا سایده باز باهم بسایند و سه حصه نموده هر حصه نفاصله یکدو روز بخورند گاهی دو حصه کفایت می کند فدا فهور بای کلان نخورند دوای حقنه که آتشک نوازل متقرحه یعنی پنسی و قرحهٔ حلق و خنازیر را از سر اسر مجوبه لوشته پوست بیخ آک سی و پنجدرم مرداسنگ هر دو اجدا یکدرم شنگرف دو درم باریک سایده چاره قرص سازند و دخان یک قرص قلیان خالی از آب قت عصر کشند بطوریکه هوا از سد پس غرغره روغن زرد کنند و غذا نبان مع سرسم طلای گوگرد نخایند فاحفظ و اجعله ذخیرة فهون الاسرار المکتومة ایضاً دافع آتشک شنگرف تو تیای سبز هر یک دو نیم درم بای برنگ پنجاشه پوست بیخ آک ده ماشه را گرفته نرم قوی باشد بست ماشه از جمله شش قرص ساخته در حقهٔ بی آب از آتش کنار دشل تنبا کو کشند و دو در بزخم دهند و گل او که شل خاکستر شود بلعاب بهن بر زخم نهند این عمل سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا مرغن باشد اول سهل بگیرند بعد ازان این عمل نمایند ایضاً شنگرف عاقرقرحا مبیضه سهاگه اجوائین نیلا تهوتهه هر سه جو کوب نموده چاره پڑی ساخته قرص بسته یک صبح و یکی شام در چاهٔ گلی نهاده از آتش چوب کنار مشل تنبا کو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب نموده کشند و اگر درین ضمن قی شود مضایقه ندارد غذا حلوا اما چوره گندم خاکستری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشیدن سه روز نهایت هفت روز کافی ست و اگر دهن جوش کند برگ یا سمین آب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بعضو دیگر دمل برآمد جوش داده بخور کنند ذرور مرکب مجرب اعتقر برای خشک کردن زخم آتشک کتیرا سفید سپیدای سوخته سنگ جراحت بلدی سوخته سیندور دم الاخوین حاصل السوس مغشر ریار باریک سایده بعد استعمال مرهم سفید سه چهار روز اندمال زخم قدری ازین خرد در چهپانیده بر بندند و هر قدر که دوا بچسپد دور نسازند و از جائیکه جدا شود دیگر ازین ذرور بر روز بچپانند تا آنکه زخم خشک شود دیگر پودار سه شش خرمهرهٔ زرد سوخته پنج عدد فوفل سوخته یکعدد نیلا تهوتهه بریان کیمانه مرداسنگ کته سفید سنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند دیگر نافع قرحا تنجیب کیمخت چرم بودار کاغذ خرمهرهٔ زرد سپیدای چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن پشکری هر دو احد سوخته کات مرداسنگ کندر بابلیله زنگی سفید سوخته سیندور دال مانده گل ارمنی صبر گلنار انزروت مرکی ازین ادویه هر چه مناسب اندیا مجموع کوفته بیخته بعد چوب نمودن زخم بروغن گل پاشند دیگر مجرب چرم کفش کهنه مدبس نخود سوخته سایده بپاشند و بدانند کادویه ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی تر میشود دیگر که جراحت قضیب و جذام و بواسیر و هر جراحت را فتک کند آملا سوخته لوده چهانی پشکری سوخته دانه کی نیلا تهوتهه در روغن بریان کرده جلد را باریک سایده اول بر جراحت اندک روغن گاو مالیده بالایش این دوا بپاشند دیگر صاحب تکمیل نوشته که استخوان کاسهٔ سر آدمی سوخته زبان سگ سوخته کته سفید سرسر اکرده بر زخم پاشیدن برای التیام زخم و تسکین درد آبحیات ست

روغن برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته که دوای موروف ست هفت دانه ریژه پاو سیر کهنه را جوکوب سازند با ربع پیمانه ثابت آمیخته هر دو را در لگنی آب شب تر نمایند تا نرم شود صباح روز شیشه گلاب حکمت کرده اندازند چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد و بطریق پنبال چنت بگذارند قدری بر سوراخ کام هر روز دو بار از دست نگذارند **سفوف** مسهل سیاه که بگالاجلاب معروف ست در اخراج سودا و بلغم و تنقیه دماغ بی نظیر و مجرب بمرات کثیر ست بگیرند سماب که هر دو را یکدیگر را کشند و هر چند زیاده بسایند بهتر باشد بدقی مترخواهد آورد ربعده برابر هر دو جزو حب السلاطین افزوده هر سه را خوب بسایند بعد ازان سنگ بصری مساوی هر دو اجزاء سماب گذارند که آمیخته باشد تا حتی نماند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در ظرف گلی ریخته اند که کهل شش سه آب آن در ظرف نکوبند اندازند چند انگشت بر دو اجزاء مقدار دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و منبوذ قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند در سایه ته و بالا کرده نگاه دارند که خشک شود پس در ظرف شیشه یا چینی بر دارند و چهار مثرخ نهایت تا یکماه در دهن انداخته همراه شیشه نیمگرم از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا رود مسهل سواء شیره پنج دیگر مخور نهند و قدری مخرج بادات وزن سماب گذند یک آمله سایر مواد مجموعه مجرب السلاطین سه درم و عوض سنگ بصری گه پنج درم قیمت جزو ست **نوع دیگر** که مواد ایجوبی بر آرد سماب آله گورد آمله هر دو اجزاء یکدرم سنگ شبه طرح سیاه گه جیلی هر دو اجزاء سه درم مجرب السلاطین سنبری دو درگرده یازده درم درآب باسی یکپاس کهرل نمایند و نگذارند خوراک تا دو مثرخ همراه شربت بنات مضماد بحمت شود آتشک را ربط آمله نیله تخم سوخته بلیله سیاه گشته سفید کیله برگ ضامر اسنگ سادی سوده مضماد نمایند و یکه کیله مزاسنگ حضض مکی رسوت گیرو هر دو اجزاء یکدانه شاه ترهٔ خوش مضماد نمایند **فتیله** که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم بست و یکدانه هر دو اجزا سوده در موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچه باریک طلاکرده هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو روبری بیمار بقدارت یکدر عه بسوزند تا هفت شب و گرد دهن بیمار چوش کنند برگ چنبیلی چو شانیده مضمضه نمایند و غذا شیر داده گاو با خشکه و پرهیز از شیرینی نمایند **مضمضه** ناسخ جوش دهن کهٔ خوردن سیماب و سکپور و غیره هم ست پوست بلیله از رد پوست بلیله آمله موچرس کونار تنترک شاهتره سادی و رانجی شانیده مضمضه کرده باقدر ری روغن گاو شیر گاو و مخلوط کرده مضمضه کنند و دو روز متواتر کونار تنترک مطرح ست و مضمضه از پوست فیلان و پوست جهر ری دپوست درخت تم هندی و پوست درخت کچنال جوشانیده نیز خوب ست **هر هم سکپور** که جهت ازدیاد نیتم آتشک و قروح خبیثه و تسکین ریح متحول ست دم الاخوین سه ماشه سکپور شش ماشه باهم سابیده در روغن زرد که یکصد و یکپاو باب خته باشند ممزوج نموده بکار برند و آنچه بایست ازدو اجدا شود و در گرده باشند و بعد روییدن گوشت صاحب ازین هر هم زرد رمناسب معمول آرند **مرهم شنگرف** که جراحت بازدو باصلاح آرد و مجرب ست شنگرف نیم درام زال یکدرام نیله تو تیا چهار مثرخ زیربان کرده روغن کنجی یکپاو ام اردو بار یک سابیده روغن آمیخته ده باب شویند و بکار برند **مرهم سنگ پلیته** که در اندمال قروح آتشک غیر آن سهیل ست سنگ جراحت پکمان پهن سنگ پلیته هر یک شش ماشه مرد سنگ یکمنیم ماشه سکپور دو تولهٔ مهر بار یک سابیده در روغن گاو سه تولهٔ که آب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند **مرهم سیاه** که برای آتشک معمول ست روغن زرد نه هفت تولهٔ موم نصف سه و نیم تولهٔ زال هفت تولهٔ نیله تو تیا سه و نیم شاخ پز سوخته چرم کهنه سوخته سماب هر یک یکتوله دنه ماشه اول برگ نیب را با سماب بسایند تا آنکه برگ نذکر سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب را دو به انداخته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب بسایند پس بعد سه بار آب شیر من شسته نگاه دارند **مرهم چوب چینی** که برای آتشک بی نظیر ست چوب چینی یک تولهٔ سپند و رسفید هر یک شانزده ماشه مرد سنگ سنگ بصری چندر س سماب هر یک سه ماشه کاث سفید نه ماشه سماب را با دو به سایه هر یک شش ماشه آب آن برآرند سوده آب آن برآرند صاف کرده بار و غن گل نیم پاو نیم سفید چهار دام پز نه هر گاه آب شیر جذب شود دو به آمیخته مرهم سازند **مطبوخ هندی** که جهت آتشک زائل کردانند و سامان خون را باصلاح آرد خصوص گاه بعد از تنقیه استعمال کرده شود در اثنای آن احتیاط پرهیز بهتر ست و اگر خواهند قلیه بخشکه بخورند گویند که برای این مرض بهتر ازین دوا کم دیده شده و بارها تجربه در آمده پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ اندرین پهلی بهول کٹائی خرد با برگ بیخ و پوست قند سیاه که نه هر یک نیم پاو در ساتا را آب کهل شود خانه گاهی هم حصه بماند صاف نموده و شیشه نگاه دارند همه هفت خوراک ست کپخورانک هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند ترتیب دوم مرتب کنند و بعضی شربت پارسا ست سهل نه تولهٔ باین همه کرده مینوشاند و انفع میشود **اقوال متاخرین** انطاکی گوید که برای قسم حارهٔ فرنگ چیزی راجب تر از لاانفصا بسلیق نیست بعد ازان تنقیه بخلط

غالب پس فصد و هفت اندام پس باقی علاج در بهترین ادویه موضوعی نست که این مطبوخ سه مرتبه متواتر نوشند صفت آن سنا خوه عاسول هر واحد پانزده درم بیخ ختمی بهاریه درم گل سرخ هفت درم بهدانه پنج درم کوفته در شش چند آن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده برب خرنوب نوشند و در صفراوی گل بنفشه بست درم بیخ خطمی پانزده درم زیاده کنند بعد ازان بکبجیین شربت ورد بهار الجبن تا هفته نوشند بعده خیار شنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند پس معجون لذوی یا انچه از سقونیا و مرارید مرکب باشد بدهند اگر برآن قادر باشند والا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک شود سبر کرده صابون بشویند و بخاکستر بید و صفید اب و صبر و آب بهی که دران قدری نزگار حل کرده باشد طلا نمایند و در قسم بارد دران ابتدا قبل از طبیخ قبضه قبضه ترب دیو رق کنند و در سود ا بشیرو پورق روغن گاو و کنجبین نمایند بعده اسهال بلغم جدید شحم حنظل خارقیون و اسهال سودا بلا جود و افتیمون کنند دمرمرارید هر چونکه استعمال کنند ازان خلاص نماید مطلقا بعده تمهید کنند چنانچه در قسم حار گذشت و انچه درین علت نفع عظیم نماید جوب چینی ست لیکن بعد تمهید بسیار کند مذکور شد استعمال نماید و اصل استعمال او کم فائده بسیار دارد و نست که ده درم ازان کوبنده در شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده و طعام و شراب استعمال کنند و بخارا و کبیزه همچنین تکرار نمایند تا آنکه صحت تام حاصل شود و اهل مصر کذاره و عسل و اهل کرده استعمال می نمایند و آن نیکو نست و انچه آزار نفع کند طبیخ عذبه بسناست و اما در استعمال زهر که بخطرست و همچنین خوردن سیماب معمول نیاورده گذشت و اگر کم و کبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطور حب مثل نخود و کذا تدهین باطراف ایشان باین نیز کرانین همه بسیار خطرناک ست و گاهی نجات بخشده فائده ده و اگر با قوت مذابح ملاقی گردد و بساست که عقب و تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود و بهاء الدین گوید که تخست تنقیه باید کرد و نقای ترياق فاروق بکار برند و تسکین چون اثر بکار فوریات و غیره نماینده هرگاه که ترشی و سردی خوردن در رد اعراض دیگر را فزاید باید دانست که خلط بلغم محض نبوده و اشباه آنست و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفرای محترق است و ترشیهای ترياقی بکار برند و آنجا که شرارت یکبک پدید اید بتیز اب مدبر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و مداومت خوردن و بوییدن ترياقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بوده و در اثر شیر تیها و گرمیها که خلط را تیز کنند و بجوش آرد لازم بود و همچنین از هر چه باد انگیز بود و شراب درین مرض عظیم بود و در هر واقعه چند نوبت ملینات قوی مثل غلوس خیار شنبر در رطلی مناسب یا انشیرشت اند معصور لازم و قطوع مناخل کرده باید داد و بلیلجات نیز مناسب بود و در سیاه و حامات برسا قیون عظیم نافع بود و تیزاب مدبر زمرد مجرب و در مفاصل مالیدن مفید بود و مهیه تیزاب روغن مورد که مرکبی اندران حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بخشد و در ها رو روغن منتن تلخ شقاقل و زرد آلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ مورد و گز و صندل و انگور و در هر هفته چند نوبت زیره دان مرض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید محل مرض بالطبیخ اشتر خار و گل سرخ و مورد و گز کرکه اندک سرکه اندران باشد بشویند خصوص در گرما مفید بود و جدوار گلاب سایيده بر محل زخم ها و ورد طلا کردن نافع بود و چون از مباشرت عارض شده باشد بشب جدوار سایيده با آب در اهلیله باید چکانید و با مرغ اندر فرستادن و بزغیصها مالیدن و در دمرمرا نه زده و آرد آب سایيده مالیدن بر اندام و در هفته یکنوبت یک مثقال در دو مثقال انجمل سرشته بخورد اشتد قی و اسهال چند واقع میشود و عظیم مفیدی آید و اکثر اباین نوع علاج کنند و مداومت خوردن جدوار هر صباح در گلاب سایيده و همچنین فارزجه و روغنی و گل مختوم و گل رمنی در شربت بهی زیاد و ایامی مناسب بوجب الشفاء در معصور انا حل کرده و حافظ الصحت و تریاق کامل و اشباه انها بهیچ این علت را نبکنند و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلا حاصل نیکو کنند و لیسانیات اکثر آبله دران را مضر بود الا در خارش و گرمی مزاجان را و سیر و کندنا و پیاز بند طعام بسی نافع آید جدایرا و اکثر انچه در بهدری نافع بود اینجا نیز نافع آید چه بیهاو گوشت نازکی اینجا بسیار مضرت نکنند و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت بقایا شت و اسود ای این مرض بود و با محمامه بدین تدابیر تعدیل و مزاجات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت سهل همیپال داده و بسی نافع شد و بعضی را بعد سهل مداومت مجون سیماب فرمود مصحت یافتند مدت این مرض چون درازست برفق و مدارا تنقیه بدرفعات و پرهیز نیز از مقویات قوت واجب بود و السلام مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن بفصد کحل بر بسلیق حسب حال هر یک کنند و بقاصا یکهفته بسهلات مناسب بمطبوخ شاهتره و یا کلونجی و یا افتیمون فواکهی علوی خان و یا افتیمون تریدی والدایشان نمایند و این معجونها نبر نواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید است و چنانچه بدون تنقیه در سه روز همه را نماخشک شده صحت یافتند سهل گوشت هر دو بر ابر در موم زرد اقراص ساخته و یا در پارچه لفافه قلیه ساخته دود آن گیرند و حب همیپال و تنقیه مدام

آتشک اشری عظیم وارد بعده این جمله قیای نواب علیجان غورانند گزان جوشش من هن هم نشود و مکرر تجربه درآمده دگاهی تخلف نکرده قوتیای سبز هریان مجهول بلیله سیاه سه تولد کوفته و غلاف آهنی بدر شیوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب جوی کاغذی تا چهارانده پاس سایند و بقدر نخود جهاساخته وقت صبح یک عدد در بالای حضرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان مید هوزن سه تولد همین قدر روغن گاو در هندو تا یکهفته برابر خوراننده و بعد آن چهار روز قاصله داده اگر زخمی و یا واده باقی نمانده باشد که یا تا یکهفته بستور بدهند از دال ماش گوشت بز پرمیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی بخورند و اگر تبدار شود که بر نشود اگر نه مناسب حال هیا بودهاز انجا بهتر پیش نوشانند و بعد تشفیه بجب چهال مداومت بمجون سیماب و سوفوت و نخود کنند قرابادین کبیر مرقوم است بکار بردن فصد عظیم الاثر است و همچنین حب سیماب بلادر و سیکبور و غیره که از ان دهن بهوش می آید نافع آید در هرگاه دهن از خوردن جوب ناکرده آمده باشد و درم دهن ورد بجدی بود که تا دو سه روز نه یازیاده هیچ قسمی از آب طعام در دهن نرفته باشد پس باید که فصد سر و کنند و خون داگر نزند و غرغره بطیخ کله یا پنج تر کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ و گل پیاز نیز مجرب است اگر اخوان محترق باشد فصد کنند و بدفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد مبقط نرم با سلیق فصد رگ سر و یا صافن نفع تمام دارد و آذرا که جوشش و سر دردی بود فصد رگ پیشانی سود مند است و طفل و حامله را بجای فصد مجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تم هندی و شربت لیمو و ربب یا سرشربت ترشک بحسب تقاضای حال بر هند و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند و او به برآیند این مطبوخ سنا فائده کامل دارد سنای مکی چهار درم شاهتره سه درم تم هندی بیست درم پوست بلیله سه دوم پوست بیخ کبر یکدرم عناب پانزده عدد العنب الثعلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک کینم دوم جمله را بجوشانند و شیر خشت بقدر حاجت داخل کرده بگیرم نوشند و کمی و زیادتی و زن ادویه موقوف بر ای طبیب است و بجون شاهتره مشغال بطبیخ عناب هر صباح خوراندن و بست روزیاده او را خشک میسازد و هرگاه جراحت در کار شود و تحصیه سرایت کند این مرهم شاذنج بکار برند شاذنه عربی و کندر و انزروت هر یک مشغال روغن گل دو ازده درم موم سفید کنیم و درم آبین در انزروت شاذنه اقاقیا گلنار هم آمیزند جمله را برابر یک ساخته بر جراحت پاشند و اگر نرهم فوند و کو کرده نشیف نگرده و این علاج استعمال نمایند زیاد طویل و دو درم کندش یکدرم مغز زردآلو تخم دو درم سیماب کشته دو درم هم بهم راسا بیده بسر کرته نمایند بر روغن گل حل کرده در حمام بمالند و اگر از صفرای سوخته باشد بجهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تم هندی دکنجبین هندو بعده اگر نافع نبود فصد نمایند و الا جاست فرمایند و این مسهل در نیخالف دارد و پوست بلیله زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تم هندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی هیکوفته تخم خطمی عناب الثعلب از دنه هیکوفته گل سرخ هر یک یکدرم عناب بیست دانه شیر خشت یا تنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیر گرم بنوشانند و آب تم هندی مکرر ساخته یا یکه انگ سقمونیا صاف سوخته می برآرد و نفوع صبر کرده علاج جرب ذکر یابد انجا نمایند جلیل الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر حب شش در روی و سرمه بید آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم کافور نیم دانگ عنزان نیم درم مرداسنگ مشغال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و انچه جراحت را زنده و خشک سازد و گوشت در حال بروباند زور کندر دو درم وانزروت دو درم الاخیرین ست و طریق استعمال او آنست که اول مریض انجام بر هند و جراحتها را نیک بشویند و بعده ذرور فرکوبران افشانند و اگر از بلغم عفن عارض شود تنقیه بلغم بحب صخیقون و حب یارج و حب توتیا بلوا نند آن نمایند و در سر هفته یکبار تا چهار تا فرمایند و غرغره سکنجبین زنجبیل و اکاکیا که دران عاقرقرحا سوده آمیخته باشد نفع دارد و صندل گل سرخ عصاره عنظل در آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل با بونه دمنه ساق گاو دو پیه بط دو درم قیروطی سازند و عاقرقرحا و قسط بار یک ساخته آن میزنند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر دو درم وانزروت دو درم مرداسنگ دو درم الاخیرین دصبر هر یک برابر یک سوده بران پاشند و هر چه بلغم افزاید خاصه گوشت گاو منع نمایند و این طلا نفوذ دارد کندش دو درم زرآوند مدحرج دو چوب سه مشغال سیماب کشته دو درم مویز هفت عدد بسر کرده بر روغن گل حل کرده در حمام بمالند و اگر از سودا بسیار سودا نمایند و مطبوخ افتیمون و حب سودا سودا نمایند و مطبوخ شاهتره و بلیله مزل و آملج مری نفع دارد و غرغره سکنجبین عسلی که دران پوست بیخ کبر بجوشانند یا آب جغره اگر بعسل حل کرده باشند آب گرم سود مند است و این طلا فائده دارد کندش اقلیمیای فضه مرداسنگ هر یک دو مشغال سفال مشورکنه سه مشغال گوگرد یکدرم زرچوب یکدرم زرآوند دو مشغال سیماب کشته دو درم روغن گل حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ کندر و گل سرخ وانزروت باریک ساخته بر جراحت پاشند تنقیه تا امکان بود دارد وی قوی نمالند و تنقیه بدن کوشند اگر ضعف لبود یا حامله بود دوا تنوانند خورد بدین معجون ملاومت فرمایند که [illegible]

ماده را ساکن کند و بتجربه پیوست پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله تربد نخجیل شاهتره هر یک پنج مثقال فتیل چاپ مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته بعد
و بیست مثقال فانیذ و ماشمش کرده چند اده بوبلسر شسته دو درم تا دو مثقال بخورانند فائده آنجا که آبله فرنگ تازا غلاظ و کرب باشد بحسب ابی در تنقیه و اشربه و غذا
تصرف باید کرد و بدانکه فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود بمرض عوض گوید که در نوع حاد تخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهنده عناب شاهتره آلو بخارا گل بنفشه
و نیلوفر موز منقی پستان پرسیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه چند تخم بادرنجبویه عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب
شربت دینار خیر و بنفشه حل کرده نبوشند و بعد از ظهور تنضیج در جمیع انواع مسهل باین نوع دهند غاریقون از غربال مؤنینه گذرانیده یک مثقال با یخ فیقرا و دو دانگ
با شربت بنفشه سرشته جما ساخته با آب گرم فرو برند و چون سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفایج تیمکو فته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ پرسیاوشان
شاهتره هر کدام دو درم مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همرا در یک کاسه آب بجوشانند چون پانزده صاف نموده شیر خشت پانزده مثقال حل کرده نبوشند چون
عمل دو اقطع شود شربت قدد و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخواب **صفت** جی که درین کار مجرب و معمول ست و جمیع قرص خبیثه مزمنه را سود مند ست سه
سه درم مقل کثیرا صمغ عربی از هر دوات ربوند چینی تربد سفید بیدستر هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک
سه درم کافور تقوینیای شوی جدوار بر کدام یکدرم سیماب را با آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته با آب لیمو سرشته جما بقدر نخود سازند و یکدانگ آب لیمو
بدهند بعد از تقیهٔ کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حسب سیماب مداومت نمایند باین نوع فلفل سیاه چاپ مثقال بلیلهٔ زنگی سه مثقال بلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال
سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو سه برابر یک شش مثقال همه را باهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود انگاه مجموع را چاره بخش
سازند هر روز ده بخش گرفته ازان دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خورا با عتدال بپوشند غذا شیر و برنج بی نمک بقدر سیر و نان خمیری بی نمک
و پاچه بز و بز غاله بی نمک **صفت** سفوف سیماب که بهمین حکم دارد بلیلهٔ زنگی پوست بلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شنگرف
شانزده مثقال همه با هم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود بیست چهارده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را
باعتدال بپوشیده دارند و بعد از استعمال این دو اگر چه شش سه بیختگی آرد بسرکه و صابون بشویند و بخاکستر فرفیون وغیره که در قول ابطال گذشت طلا کنند و اگر باصره
بسبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زرکوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح میل زرد چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را
بحال آرد و دلیل دانند این قسم طی سیماب برای بقیهٔ این مرض سخت سود مند ست موم نیم مثقال و سه مثقال روغن ماده گاو دو سه مثقال روغن بید یکدو دانگ بر یک
آب شصته باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ خاسود اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود انگاه بیخش کنند و هر روز یک بخش تمام
و بعد لیس گوشت زیر ناخن را سائده خود را با عتدال بپوشند اگر چه شش دانگ بیان تشویش دهد تحمل نمایند چند روز بصحبت تسکین دهد آنکه خبازی یا نفطه و اقع شده باشد
صاف کرده زبان زبان دهد بیان گیرند و در آخر که اعاب فتق کمتر شود دفع خوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جا نگاه خوشش باشد و اگر جراحت
آبله مزمن شده باشد این مرهم نوره صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن گنجو یا روغن گل ده مثقال حل کرده آک بسه آشیت در سایه خشک کرده
و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال گیرند اسفید سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکهای سفید رنگ بشکل قو بابر دست و پا بعضو
دیگر جاوث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو مسقوف را بدین آب مزاج بدارند بدانکه آب مزاج نباشد کم بعد از ین علت اندر دست و پا غفاق فاحش هم صعوبت پذیرش
بدستور یکدو علاج غفاق بیاید عمل آرند **صفت** روغنیکه آبله فرنگ را سود مند ست تو تیای سبز بیدستر سکبوه قرنفل فلفل سیاه آمله قشر سپیداری دهنی الایچ فرفیون گلوی
گوزر آله سار بهر کدام یکدرم سیماب کشته بیخته کوفته بیخته آب لیمو می کافتدی حل کنند تا سیاه شود انگاه بقدر نخود زبرگ جما ساخته در حب آب لیمو وقت صبح در حب آب لیمو وقت شام نخورند
و یک حب آب لیمو سایه بر نخود اطلاق کنند تا چاره در روز و اجب چیز پرهیز نمایند اگر دهان آید برگ چنبیلی چوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم سخت نرمهای آتشک مجرب ست
کات سفید فوفل کهنه هر یک دو درم مال پنج درم موم سفید شش درم تو تیای سبز بقدر نخود سنه دیکیا شه روغن ماده گاو سه دام همه را بطریق مرهم ساخته بلنگ نهاده مالیده بر نرمها
گذارند تا هفت روز **صفت** تو بره آتشک سود مند ست شنگرف یکدام بیخته پوست بیخ آک خشک کرده نکهت چوب کنار هر کدام دو دام بیخته همه را چاره حصه ساخته

یک سیر و یک مثقال سعادت بالا کشیده مثل تنباکو در حقه بکشند غذا شیر برنج بی نمک در کیفیت شفا باید عبد العزیز گوید که محافظت دندان نزد شرب بسمیات و حفظ بینی و چشم هنگام خمر آنها واجب است و با الفه در سایدن مشروبات سمیه چون شش دهن کمتر آزرده و مضمضه بروغن گرم و دریا بطبیخ پوست کنار یا بآب آهسین آنرا دفع کنند همچنین فرزرزاد و برگ مورد و کندر و سعد و سنبل السوس و دم الاخوین و مازو مساوی آنرا کاهی مخلص میشود و سیماب در بدن و در دم اختلاط می آرد و از تجربات برای امراض آن انفست که سنا تر بتر پیله گوگرد آمله ساجرا کهار برنده خطائی مساوی بسایند خوراک شش درم با جلاب سرد شب پرنج بخورند و در روز شوربا بنوشند بعضی مینویسند که در ابتدا بهتر عن عدالبصر اصلاح غذا و تولید خلط صالح است هر گاه ماده آن موهی باشد بقصد استفراغ تمام نشود و اگر بعد از قصد زیادتی در خلط یا بقی مضمحلات مناسب آخر خلط نضج و بعد از آن مستفرغات لائقه استفراغ نمایند و اگر سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ خیلو فرم با سوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و غیارزی هر یک سه درم آلو سیاه ده دانه با نخجبین ده درم قاسه روز نبوشند و بعد از آن تقیه بمسهل مطبوخ با لیله زرد شاهتره با فتیمون در صورت بسته بسپاغ خشتی تر بدسفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم سنای مکی بیخ درم شانیده مالیده صاف نموده دران مغز نارمیل خیار شنبر و شیر خشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بریان چکانیده نیم گرم نموده بنوشند و تر بدر کوفته مطبوخ مسهل صفرا است و اگر مجدد مسهل بار دیگر همان منضج با لیله باشاسند پس آن مسهل را و بعد از استراحت در روز آخر خوب از بایخ فیقرا و فارغون تر بدر و ریوند چینی و شم خفش مقل و کتیرا و محمودا از هر یک دو دانگ کوفته جمله با آب سرشته جوب سازند و فردا نیم گاه حل کنند سنای مکی تر بدر موصوف کوفته افتیمون گل بنفشه بادیان هر یک سه درم شانیده مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر نخجبین هر یک دو مثقال دران حل کرده باز صاف نموده روغن بادام دو درم بریان چکانیده بنوشند و غذا حسین بایام خواب گوشت حلوان و مرغ فربه بازیره و دارچینی و آخر روز شربت بنفشه و گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و اگر ماده آن سودا نبود استوداز منضجات آن قرنیب منضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک مسهلات آن باشد و لیکن در بسفایج و لیله سیاه کمتر اندر اسهال سودا بیشتر باشد و مجوارش دارچینی و دارچوب و دانگ تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز دین بدستور مذکور و از اشربه موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان و بنفشه و طوخ و گاه سکنجبین افتیمونی ست اگر در ماده آن سودای ملتهبی باشد و اگر سودای موهی باشد شربت عناب یا شربت بنفشه و یا گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بید مشک و رازیانه طفیلان علت غذا لش مقشر و بیخ مشیر و بیخ سوسن و اگر بیخ مرغ و گوشت گوسفند و خل کنند هنگامیکه که دفعه از ان مرض و ضعف قوت باشد نیست و حمام گاه گاهی مضر نیست لیکن بسیار گرم نباشد و دران توقف بسیار ننمایند و از تشیما البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد که دیگر طاقت سازد اما علاج باد آشنک آنست چون ماده باد آن خلط سودا دی ست علاج اصلی آن دفع ماده آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصه که ذکر یافت و بعد از ان تناول ماندجدوار گلاب سوده بقدر دو دانگ و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زنبادو از بیسون هر یک نیم درم با نبات سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دوا المسک مرخص اکبر تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و شربت بطیوس ست از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا سه حصه نموده روزی یک حصه را فربزیاد و عقب آن بسنبل الطیب و زرنباد و مصطکی بگلاب جوشانده با نبات سفید بنوشند و مالیدن موم و روغن جدواری نافع است حکیم عماد الدین محمود شیرازی بسیار نافعست این را خصوصاً بعد از تنقیه ماده صنعت آن جدوار خطائی دو مثقال کندر مصطکی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم مثقال برگ خاسنه شقال آب بلیو بقدر حاجت سورنجان قسط مغات زراوند طویل حب الغار مرصاصا مقل حکیمیخ جاوشیر زنباد هر یک مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه روغن سوسن روغن نیلوفر کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد صاف ده مثقال بیه گرده بز بست مثقال موم را با دو غنها بگدازند و بخیها را با گلاب میمالند و همه را با سرکه حل کنند و همه را با هم مزج نمایند و سیماب را پاپیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری ازان نماند داخل دوا نموده نمایند پس خوب صلایه نمایند که سیماب مانند مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب تراجع کند و بعد ازان سه حصه نموده هر حصه بمالند و ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت پهنا بمالند و بر تمام مرهای پشت و سر گوش مرفق مسح و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه خاصه عرده و میان ناف تا سر عرده بمالند و بر مقابل دل و جگر زیر بغل نمالند که بد ست و بعد ازان رختهای گرم بپوشند و از هوای سرد اصلا حراصه اجتناب نمایند و غذا شوربای بچه مرغ دماش مقشر و بیخ سوسن و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیمگرم بنوشند و جلاب قند و بانبات و گلاب و عرق گاوزبان و بید مشک و تخم شربتی

علاج تبلد فرنگ

و نرم خشک بنوشند و جهت دفع مضرت سیماب از نوشادر امتناع دارند و سیماب را با سرکه و گلاب و آب برگ کشنیز تازه مضمضه کنند و از سموم مجلبنیه احتراز نمایند و اگر ضرورت سیماب را بخواهد و بدون آن امتناع نماید و اگر بدین امتناع حرق بسیار آید و دندانها تمام ریخته شود و داء جاع بالکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند والا حصه دوم را نیز بخورند و پرهیز باید و مستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بصابون بشویند اولاً و بعد از ان بآب سبوس گندم و کل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی نکرده باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصه سیوم را نیز بدان بستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد دو یعنی آنها باقی باشد بران الان موم و روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب را میتوان الی فرد و پنج شش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده از این و مالیدن آن بالترتیب مذکوره مهلک بود و این موم و روغن باین ترتیب بهتر بن ترکیب بسیقه است و من آنرا تجربه نموده ام و بخیاله بانفتام از مجربات من ست و خوردن ترکیب زیبق خصوص بهلیلهای در کمال مضرت ست و اگر باادویه سهلة الاستعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آنکه ادویه سهله بزودی زیبق را اخراج می نماید اگر وزن زیبق و مقدار شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر و بین مرض چوب چینی ست بطریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی گروه بندی گجلی و کهاج نامند شور کوچک ست که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه بریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پاها و میان انگشتان و شکم و پشت و نحیه و کبور ان ظاهر شود و گاهی در سار جسم عارض گردد اگر باده بسیار بود در علاج ادا اجال نماید و شب خصوصاً وقت خواب شدت نماید و از امراض متعدیه است که از یکی بدیگر انتقال کند و در فصل بهلیدی که اندر وها عفونتی بهم رسد در ان بلاد بسیار افتد بالجمله سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا بسبب مخالطت صفرا قریب باستحاله سودا یا سودای محترقه و یا بلغم شور که باخون آمیزد و بحسب اختلاط این اخلاط باخون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب و اختلاف اعراض آن ظاهر شود و خارش و غیره با شد چنانچه اگر خون رقیق بود و احتراق اخلاط کثرت تناول اغذیه حریفه و غلیظه محلله مثل ماهی شور و گوشت خشک کردن و کثرت استعمال ادویه گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرین و شراب تیز کنند که خون را فاسد کنند و در ان بین اخلاط غیر طبیعی متولد گردد و قوت دافعه آن را بعرق یا بسیک دفع کند و جلد بسبب ضعف خود آنرا قبول کند و در ان محتبس شود و جرب حادث گردد و بقول جرجانی جرب یا از خون غلیظ و عفص تولد کند که برگ مازو آمده باشد و طبیعت آنرا بظاهر بدن دفع کند و بقول مخبندی ممکن نیست که جرب یا سودای صرف خالص افتد چو گوید که جرب دو نوع ست یکی خشک که ریم نکند و از ان وقت خاریدن رطوبت سائل نشود و دگر اندک تری ظاهر شود و شور ان خشک ریشه گردد و این از الت بغلظ ماده و یبوست او کند و صحت او بدین باشد دوم ترکه از ان ریم روان سیلان کند و گاهی از ان خون سیاه سائل شود و گاه با شد که در ان حیوان مشابه بقمله متولد گردد و این از الت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن بمکان واسع افتد کند آن نیز از جمله جرب بحسب اختلاف مواد مستعده او در کثرت و قلت و حدت و مدارات و سباطت و ترکیب مختلف الصور و الاعراض میباشد مثلاً آنچه بران صفرای حاده غالب بود سرخ شود تیز و سرخ رنگ و بارد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تب عارض گردد و از ان زرد اجابه اید چنانچه بران خون غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیاناً از ان خون برابد پس اگر با سودا دیت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بران سودا غالب باشد جمیع آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی در از نماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد شور سفید رنگ و منبسط و بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی بر آید و ایضاً شیخ میگوید که اگر بخشد و انفجر از جمیع سر انجمیع شود بود و غلظ آن حاده و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدید تر باشد و آنچه عریض تر و در اطمینان شدید تر بود و غلظ آن در حدت کمتر باشد و اسباب قوی جرب قریب اسباب تولد قمل سفعه و حزاز قوی یا بود و قریب بمناسبت در علاج و جرب متقشر خشک قوی و در خریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت ها آرد و در بقوبا و تشنج منتقل گردد و انطباقی گوید که جرب با زمام امراض عامه ظاهر در سطح جلد ست ماده آن جمله رقیق و مائی ست با دمان مثل سیر و نگسوده و آنچه خون را غلیظ کند اگر چه حاد باشد مثل بادنجان و خواه از اعظم اشیاء که آنرا پدید کند لحم بقر ست و فاعل آن حرارت ضعیفه ست و حصول آن جز مختلف در کیفیت ست مصحوب بخار شر مطلقاً و قرح غالباً و غایت آن فساد جلد ست و اقوال اطباء مثل اخلاط با فراط و ترکیب ست و ممکن بود بتحقیق حاصل و کسی را که اندکی وقوف بر صناعت باشد پذیرد که الوان مذکوره حاصل مادهٔ او بود و آنچه از ان از صفرا باشد با وجود زردی رنگ تیزی سرخ او تلهب زیاده باشد بسیار و مواد سائله بود و جرب طب باشد خون اگر سرخ بود و التهاب کند و الا از بلغم باشد و او التهاب

و جانبین و برای هر یک حکم آنست که غالب در رنگ ماده بود و مع هذا تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بادرطب حادث مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا بسیار افتد و ایضاً کسی که از بدو حال بیمار مایوس مثل چاره سوی طب مثل مصروع در وم انتقال نماید بسبب تحصاف ماده اولاً و لین مسام ثانیاً و در رنگ و حبش یا تفته شود و سبب تحلیل کردن حرارت او چیزی که در سطح جلد باشد و نه در عمق الاب و چین بسبب تکاثف ظاهر بسردی و قوت حرارت غریزی و اصل مواد بسوی اقالیم سوم و چهارم نقل کنند جرب بایشان مبادرت کند و مثل بصره و انوار هند کثرت نماید خصوصاً چون هوا خراب گردد و اکثر انچه جرب را واجب کند قلت ریاضت مست مع تناول اشیای رومی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنست که جرب مست و قولنج در مردان و کثرت رحم در فرج بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب رقت آن و الصاب مواد بسوی آن و ایضاً در بزمیت مبتلا بسیار که حکه جرب بثور در فرج مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست شکم است غالباً و گاهی عام گردد بحسب ماده و انچه عظیم الفتنه شامل بر شکل ذرات باشد جرب مست و انچه از جلد ظاهر نشود و بباطن اوندت یا بد حکه مست و گویند که رقیق الکیفیه حاد قلیل الکمیته حکه مست و صدد آن جرب و با متقاوم و جرب و حادث حکه در هر جا که باشد ماده علاج هر دو واحد مست و همچنین اسباب و آن ادهان حریف بالغ و قلید و حلاوات مع شراب مست پس خون فاسد شود و جوش کند و بسوی جلد منصرف گردد پس محدد الراس حار قوی المحرکت باشد موجب بارد و نزلف رطب و بالعکس و بهار الدین گوید که ماده جرب تر بلغم شور لزج دیر که با خوان آمیزد و اندر جلد متحبس گردد و از این جهت متقرح بود و ماده جرب خشک مدتها بدایت محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و از این جهت تری و قرحه نکند و چون حدتی در هر دو ماده واقع است بدانجهت خارد بدین مرض عظیم باشد و اندر هوای مفن و مشاک و تکاثر دیاد این مرض بسیار افتد و بر پیچیدن از بسیار خوردن چیز های شور و تیز خصوصاً در مزمن عفص چون دوشاب انگور و فرفاد و اشباه آن و از خوردن مغرجات تنها و با دو شاب بجرب و جوشهای بد بسیار پدید آید علاج او در بصفی خون بنوشاند و تنقیه بفصد و سهل سودا را بر این کند چنانچه در علاج آبله فرنگ مسطور شد و در غایت خلط غالب خانیه و همگی توجه بتصفیه خون و تلطیف آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره ششماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیار بن یا کاسنی ششماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا بنات دو توله داخل کرده بهر هفته دو یا گر حرارت روز افزون زیاده باشد سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر قبض باشد خاکشی نیم ماشه یا شیره بهدانه ماشه صندل مزمن کوفته سه ماشه بلیله سیاه کوفته بهفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده نبوشند و در مزمن و سرکه و گلاب هر یک یک تولد یا هم آمیخته دو گهری بر از بعده بر بدن بمالند و بعد دو سه گهری آب غسل کنند و یا شاهتره چوانیه کشنیز خشک هر یک شش ماشه پوست بلیله زرد یک تولد جوشانیده صاف نموده شهد خالص یکنیم تولد داخل کرده نبوشند و اگر خارش باضعف قلب باشد شیره عناب پنج دانه شیره صندل مزمن سه ماشه در عرق شاهتره گاؤزبان شربت نیلوفر دو تولد داخل کرده نبوشند و اگر با تهیج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره تخم کاسنی بعرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بهندا گر با سرخی چهره باشد بعد فصد با سلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب ترهندی رشهند داخل کرده نبوشند و با عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه کشنیز خشک عدس سه گرم هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله بهندا و باز بلیله سیاه چوانیه کشنیز خشک پوست بلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده بهندا گر با انتفاخ بدن انخارش شود عناب شاهتره چوانیه همانیم کاسنی کوفته بلیله سیاه کوفته جوشانیده کنجبین حل کرده نبوشند باز پسا و شان گاؤزبان بادیان بیخ بابونان شهد نالص غرض همانیه بلیله و کنجبین کنند و اگر انها نیابد بتمام بدن بخارش سوزش باشد بعد فصد با سلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیره گاؤ با هو نبات داخل کرده رهنهد و صندل سوخت آرد جو با آب کشنیز تازه و روغن گل بمالند تا اطراف بخارش کشنیز ی یکتوله بخورند بالایش شاهتره گل نیلوفر خیار بن کوفته هر یک شش ماشه عرق شاهتره یا آثار خرجوشانیده نبات دو توله داخل کرده نبوشند و اگر با تب باشد شیره گاؤ بمیا چهار ماشه شیره خیار بن شیره شاهتره هر یک شش ماشه شیره عناب پنج دانه کنجبین سیاه ده توله رهنهد بعد آب کاسنی عرق شش توله شیره خیار بن شیره تخم شاهتره هر یک شش ماشه کنجبین نیم درمی دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه یا شیره دو رهنهد گر با سر فرو باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه عدس بست شش ماشه عرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دو رهنهد یا تنقه کند صاحب تجربه را شیر جات مطبوخ خوش تر آب کاسنی تازه و آب شاهتره سبز داد دن معمول ست و اگر ماده ذات الجنب بظاهر جلد آمده جوشش حکاک بهمرسانده عناب شاهتره عرق عناب الثعلب جوشانیده شیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی یا شیده نبوشند روغن دو مغز خیار بن افزایند یا عناب شاهتره کشنیز خشک عرق شاهتره جوشانیده شیره تخم خربوزه

شیر گاو کاسنی شربت بنفشه فرخاکشی هندبه مرسیفیدباب گاوزبان مرکبات سفیدسا ختمیا خایتقا اگر خارش شدید باشد شک باشد بعد فصد تجویز بسهل کنند وعناب بیخ عدد ۱۰ شاهتره ۲ تخم کاسنی گوزه سرخ هریک ۶ شماشه گاوزبان افتیمون انیسون بنفشه فرهریک چهارماشه شب در آب گرم منجه ساند صبح جوشانیده صاف نموده گلقند ده تولد داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز زوفای افتیمون بصر و بسته ۶ شماشه کنند و چرایته و هایه یا دیان کفنیه خشک اسطوخودوس هریک شش ماشه آلو تجارا مفت دانه عوض گاوزبان و انیسون داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست بلیله زرد ۱۰ شماشه داخل کرده فلوس خیاشنبر بخشونده بیجیدن چهار تولد روغن بادام نخجانه از دوده ۲ مثقال بدهند و بعد بیسه سهل اطریفل صغیر کتولا خورده شیر گاو عناب نخجوانه شیر گاو کاسنی هریک شماشه سکنجبین افتیمونی ده تولد داخل کرده بنوشند و دوهی دلش خارش بکار برند باز شاهتره چرایته صندل سرخ پوست بلیله زرد هریک شماشه خاکشی چهارماشه در آب گرم منجه سانیده صبح صاف کرده شهد دو تولد داخل کرده بنوشند باز شیر گاو خیارین شیر تخم شاهتره هریک شماشه عرق شاهتره ده تولد داخل کرده بنوشند بعد سه مارکین تجویز نمایند و اطریفل شاهتره باز سانند. **ذکر ادویه مفرده** تافی چرب حکمه سودیمی گویند گاو زرد بسیس تلخ سه دبابک سوده بسرکه سرشته طلا کردن مجرب من ست و گذا اسبوس گندم بسرکه پخته و گذا روغن شیطرج بلیله جامعی گویند کرضماد شب بعالی یا سرکه و عسل و یا برگ کرم و عسل پخته و یا با عصاره برگ کرم و حمام و گذا پشک بز سوخته بسرکه سرشته در حمام و گذا پیه کهنه و سعد و سرکه در حمام و گذا روغن گندم و گذا مومیز بزیتون مخرج زوزیت و یا بسرکه و گذا امیران و گذا شیطرج بسرکه و یا بروغن گل و گذا کبریت بهمک البعلم و سرکه و یا بنطرون مساوی و سرکه و گذا کندش بزیت و یا بسویق و سرکه و گذا شونیز بسرکه و روغن گل و گذا زاج سوخته بزرد چوبه بسویق در روغن گل و یا بسرکه و آب کشنیز و گذا شیر انجیر بسویق سرشته و گذا برگ زرنیخ بزیت سه دانگ و گذا مرتک شنیلوف بسرکه و گذا سیماب بسرکه و زنگ و یا مرداسنگ و گذا مرتک شنیلوف بسرکه و یا بروغن گل و گذا مرداسنگ و گذا مرتک شنیلوف بسرکه و گذا سیماب بسرکه

سه قوله بست وکیار شست حل کرده ببدن بمالند وچهار گهری در آفتاب نشینند بعده آرد نخود وضا لبده غسل کنند وسه روز متواتر بعمل آرند دگاهی وزن نیله تهوتهم هم شاه کرده بیشود ایضاً از مجربات حکیم علی که بریت زرد صاف ده درم بار یک بسایند وبا صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند ودو درم سیله سائلها ضافه کرده ببدن بمالند کرجب متقیح را ایچ چیز مثل این نیست وجرب کهنه دریکهفته زائل میشود واگر زیخ در روغن کنجد بپزند وآن روغن بمالند نیز این عمل کند ودر جرب خشک نیز نافع بود ودمیه سائله برای دفع بوی که بریت ست ایضاً معمول حکیم علیوخان برای جرب وقوبا تو تیای کرمانی تخم خرزه مغز تخم خرزه مغز تخم خیارین کالی زیری هریک درتوله درسه پوره روغن گل هریک چهار درام کهرل سازند تا مثل مرهم شود وپس بمالند وغسل فرمایند دوائی که در جرب طب ویابس عجیب التاثیر ومخفی از سائر است پیه سگ ندماک چک مرداسنگ سهاگه کلیکه کاته سفیده بیضه یکدگری مثل مرواحد شش ماشه نیله تهوتهم سه ماشه همه را با یک سایبده در روغن سرسون حل کنند وببالند وبعد دوسه گهری از آب سرد غسل نمایند ایضاً نافع برای خارش بدن وخصیه وقضیب اثار ترش یک عدد در سرکه انگوری بطرز مسمی بقلی بپزند تا مغز شود پس در کمال اندافته گوگرد زرد بیوست بلیله توتیای کرمانی مغز تخم خرزه بریان مغز تخم خیارین بریان مغز تخم نیلوفر بیوست کدر سوخته حصف کی هر واحد یک مثقال کوفته بیخته حل کرده خوب حل کنند پس روغن تل تقدیر حاجت انداخته در هم سازند تا مانند مرهم شود بدن بمالند ایضاً سفیده کاکنزی ششماشه شاهتره هفت ماشه دانسنگ بلیله زنگی هریک چار ماشه چوک دوماشه کافور یکماشه همه را یک سایبده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند ومحون شاهتره باعرق شاهتره بیخوده باشد غذا کم نمک ایضاً گوگرد دو درم توتیای سنبریان سیماب سهگه هریک نیم درم در روغن گاو که بست وکیار نشسته باشد آمیخته ببدن بمالند وبعد دو گهری غسل کنند وتبدل نکند اگر برگ نیم نخم آثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چهار یک صاف کرده ازان آب روغن کرده را در وی خارش می آمیزند بشویند بعده با دویه آمیخته بکار برند سیار مفید ایضاً گوگرد زرد دو درم پیه گاو نیم ماشه کبریت توتیای هندی هریک هفت ماشه سایبده با روغن گاو پنج شش تولد در ظرف آهنی با دسته چوب نیم تا چهار گهری بسایند بعده سوای سر وگردن ودنبل ومنبع ران بدن مالیده در آفتاب نشینند بحیکه سر تا بگردن در سایه باشد وبعد یکپاس گل زرد کنجار روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند وبعضی اوقات تماسح الفا بقدر یکدرم سوده در روغن روغنه آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را یامنود مرده عمل کنید باصحت کلی حاصل شده روغن که برای خارش بهیدیل ست باسچی یکتوله هر مثقال زنجبیل ششماشه سنگ چهار ماشه جداجدا سایبده آمیزند پس روغن سرسون یا دو آثار در کوزه گلی کزیره گلوی چسپانیده وگلوی او در چوب دوشاخی بسته باشد انداخته برآتش گذارند چون روغن خوب گرم شود او به سحوقه انداز ند وقتیکه خوب سوخته شود آن روغن را در طشت پر آب ریزند واز بالای آب روغن بدست بردارند بطور یکه مسکه از دوغ برمی آید وقت صبح ببدن بمالند وبعد چند ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند واگر سیر عقشر پشت نه جوده برگ کنیر سبزی دیک عدد عوض بابچی بایکدیگر سوخته واز آتش فرود آورده حل کرده بکار برند جرب سه صفحه وقوبا وسائر شوره که آب زان جاری باشد جرب وبقا لست نوع دیگر برای جرب طب وآبله که بسبب فساد خون باخارش شدید باشد واکثرت خارش وطول مدت جلد سیاه وسطبرش جلد فیل شده باشد از جربات دالد مرحوم ست برگ کنیر سفید سه آثار خرد خرد کرده در اب یک سبوی کلان تاسته پاس پنج بزند بعده روغن کنجد یا دو آثار در ان انداخته سه چار جوش داده فرود آرند ودر ظرفی پر از آب سرد آن آب ودرگ در روغن بریزند چون روغن بالای آب آید آنرا از دست بر کنار جام جمع کنند بدستور یکه روغن از ماست میگیرند ودران روغن توتیای سبز یکدرم سفیده قلمی ردد درم شب یمانی یکدرم وانسکه کشتگی ریسکپور دو مثقال هاریک سایبده مخلوط کرده مالش نمایند اگر ازان آب وبرگ بدن را بشویند نیز فائده بخشد سفوف که برای جرب سه صفحه وسوزاک آتشک ودمر قسم آبله که باشد بسیار مفید ست وقتیکه صاحبان جرب کهنه را بعد از تنقیه وبا هاجره رسیده پوست بلیله زرد چار ماشه پوست بلیله کابلی سی ماشه پوست بلیله چوب گز هریک یازده ماشه آمله بلیله سیاه هریک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ ششماشه همه را بیخته بیخته بسرکه بیخته بموزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند خوراک یکتوله یا نه ماشه صبح آب بگرم اگر مزاج مساعدت نماید علی التواتر بخورند وتا دو سه روز غرغره موقوف نمایند وبازشروع کنند وصفیر السن ضعیف المزاج را کمتر ازین مقدار بایداد شربت شاهتره مدر بلیغ از نرم کند واخلاط بلغمی وسوداوی محترقه برآرد وجرب وحکه وجذام را نافع وتسکین اخلاط صفراویه کند تخم کشوث سه درم گل سرخ زرشک بیدانه هریک پنج درم گلنیلوفر شش هفت درم پرسیاوشان اهل السوسن بسفایج سنبلهای کلی گاوزبان اهلیله سیاه پوست اهلیله کابلی هریک بست درم پوست بلیله زرد تمرهندی هریک سی درم آلو بخارا گل نیلوفر تازه هریک سی عدد عناب پستان هریک پنجاه عدد آنچه نوشتنی ست نیکوفتنی ست نیکوفته در ده آثار آب شاهتره کیشابده

آرد اند پس بجوشانند تا آنکه سوم حصه بر وجه صاف کرده نگهدارند مقدار نیم نقت ده تا بیست درم با مقدار انجیر گاهی مغز خیار شنبر و تخم تربز و تخم خربزه اضافه می سازند و در سحر دیگه انشته بین روی مریض طلیه شربت و ایلیق نیز برای خارش نافع ضماد گوگرد که جزو جرب بار آزموده است گند بک آرد اسفانیه تخم کیلد مرداسنگ زهره احد کتیرا همه را باریک ساییده سه حصه خایند یک حصه در روغن زرد که سه چار تولد باشد آمیخته بر بدن مالند و سه چار گهری در آفتاب نشینند بعد از آن حنا آرد نخود و آب آمیخته بروی مالیده غسل نمایند سه روز همچنین کنند و گاهی برای تقلیل حدت دوا و رفع بوی گند بک کافور یکدو ماشه و سعد سائله سه ماشه افزوده میشود و ایضا بنسخه معمول آب هلدی گند بک آمله ساکیله بابچی سیماب ظفل هر یک نیم تولد تو تیای سبز سه ماشه اوریه گوفته خیسانیده سیماب که هر دو خایند تا رنگ نوشادر و آهن گون شود بعد ازان روغن چنبیلی نیم یار دانه خته تخم بابنج نموده بکار برند ایضا معمولی برای خارش کبریت سیماب بزر البنج شنگرف هر واحد چهار ماشه ساییده سه حصه کنند و هر روز یکحصه در روغن گاو که کهنه و کهار شسته باشند گداخته حالند ایضا اگر مکرر بعمل آید و گند بک مالسا نیلا تخم سوخته سیماب پنجمک بریان نمل هر یک شش ماشه سوده در روغن زرد که کهنه و کهار شسته باشند شش تولد آمیخته طلا نمایند بعد دو گهری با آب نیمگرم غسل کنند و سه روز خارش رفع می گردد ایضا گه برای جرب بهتر ازین نسخه نیست تخم نیوا بابچی تخم تربز گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ خاره یک دنجمانه ماشه سیماب سه ماشه شنگرف دو درم مازو دست مغز تخم نیب دو درم مازو دست سماگر بریان هر واحد یکدرم روغن گاو دو درم همه را در ظرف کانسی مخلوط کرده طلا سازند و بعد سه گهری با آب نیمگرم غسل کنند ضماد شنگرف گه برای جرب در مالیست شنگرف بشت ماشه نیلا تخم تربز مرداسنگ کیلد هر واحد شش ماشه سیماب سه ماشه حنا دو درم روغن زرد نیم پاو دال سیماب سه ماشه مغز تخم نیب دو درم مازو دست مغز

طلا کنند دیگر کندش مغز هردو سایيده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر زرنیخ مُرّ وزرده دو سنگ سیماب کشته هر دو ق الصبا فیون کندش اشق مغز بادام تلخ بگیرند مغز بادام تلخ بگیرند مغز بادام تلخ بگیرند

هر واحد دو درم بلیله زرد چهار درم ترنجبین مغسل دو مثقال همه را آماده و به موضعیه برای جرب همه آنست که دران جلبا شد و گاهی کفایت کند انچه دران جلابی او با تقویت جلد و اصلاح خراب آن باشد مثل آب ملوکیه و محامض و چند روناند و شل سوس سپیده و آرد هدس قشر و ایضاً افاقیا بسر که و تخم و جوف خرزه و نشاسته عصفر و آب کرفس و طبیخ حلبه آب پوست غرب و گاهی اصلاح افتد بچیزیکه چران تعلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط آب فنجاء و راتینج بسر که ذراریح بریان و خصوصاً زرد بسر که در روغن گل همچنین فلفله و انواع آن و خرزهره بسیار قوی ست و گاهی کفایت کند سر گاه و دران بهگ و راتر کنند پس بار و غن کنجد بپزند و گاهی با دویه حاده مثل روغن گل مخلوط بسازند تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی برای قبض تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویه حاده قبول نکند و از انچه تجربه کرده شده تخم جرجیست که روغن آن بگیرند و جرب را خاریده در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون بنشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکوست **دوای جید** بگیرند مرداسنگ و زاج سیاهی و باسمر که هر سه را بسایند و در کوزه نو گلی کرده در جای نمناک تا یکماه دفن کنند و بعد ازان بطریق طلا استعمال کنند که این بالنفع ست با وجود ثقلت لازم تر کنند شش زیره تر مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قلمیای اشخار دمس سوخته و مغناطیس نوشادر و مدهس تلخ و تخم مرجان اشق و زنگار و اشنان قصارین و سگرین سگ و مگینهای مذکور در باب دیگر و قشار الحمار را ایضاً پوست چوب انگور سوخته به موضعه جرب بیاشند بعد جرب کردن بسکه پس ازان بر بندند و تجدید آن نمایند تا آنکه زائل شود و گاهی قرد مانا بسر که و علک الانباط بسر که نفع بخشد و اما ازادویه مرکبه جیده انست که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و اقلیمیا و مرداسنگ و بسر که در روغن گل طلا نمایند شب و بران خواب کنند و صبح در حمام بدن را دلا بسر که داشتان سبز آب گرم بشویند بعده آب سرد بعد ازان بر روغن مالش نمایند **دوای سهل** مرداسنگ زاج سیاهی مساوی بسر که بگیرند در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و میعه سائله در روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً سیماب کشته و میعه سائله و نیز الینج و قسط اجزا مساوی و ایضاً گندش بگیرند و مغزه سرخ و بسر که طلا کنند و چون ادویه قویه مجففه محلله و یابسه مقشفه استعمال کنی حسب آن روغنهای معروف مثل روغن سعد و بید و نیلوفر بنفشه و مانند آن بمالند و خصوصاً در جرب یابس قلیل الرطوبت و در جرب طب چیزیکه در تجفیف شدیدتر باشد استعمال کنند و در جرب یابس چیزیکه در تجفیف کمتر بود مثل آن زنده و انچه اندران زیبق مقتول افتد تا حتی القدور از نواحی معده و اعضای کریه دور دارند و علاج جرب یابس و حکه قریب یکدیگر ست بتحمامات جرب و اغذیه صاحبان جرب در علاج حکه مذکور گردد و چون بانتکه حمامات ساقین در جرب فاحش نفع میکند **صاحب کامل** گوید که هرگاه جرب پیدا شود باید که مبادرت بفصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیخ بلیله و سنا و موز بنوشند و صفت آن اینست پوست بلیله زرد کوفته پنج درم موز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم ولیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند با آتش معتدل تا آنکه یک رطل آید صاف کرده یک مرتبه گرم نوشند و یا گیرند آب شاهتره افشرده از سه روز تا پنج و زرد هر روز نیم رطل باشکرده درم منوشند بعد ازانکه قبلا و صبر مقرا هاری باریک ساخته یک مثقال آب بادیان سرشت جهابسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آز ابان حب بدهند منفعت بین نماید **حب برای جرب** و تخم این همانست که دران کتیرا و غیره یکدرم ست در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته برنا شتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشرده شاهتره صاف کرده یک رطل بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب ست اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یکدرم تا یک مثقال بگیرند و زدیان بخورند پس گاه بدن از غلط ردی پاک شد باید که ادویه مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویز خ قرد مانا هر را صد دانه درم بسر که بپزند هر چه ابا یک سایه بسر که در روغن گل سرشته درحمام بدان طلا نمایند و یا گیرند زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای نضده درم مرداسنگ کندش و اشخار مساوی با یک ساخته بسر که در روغن گل سرشته درحمام طلا کنند و یا گیرند گوگرد زرنیخ ترنجبین قسط و کندش هر واحد دو درم سیماب سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بر آن خواب کنند و صبح درحمام باشنان فارسی بشویند و یا گیرند اسفیدول بسر که سایده درحمام طلا کنند و یا گیرند برگ خرزهره و خای مکی هر واحد صد درم زراوند طویل یا دلمرجح و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را با یک سایده در روغن گل و سرکه سرشته درحمام بادر آفتاب طلا کنند بعده با یک دران مورد دیگر سوسن جوشانیده باشند و بعد ازان بگل سرخ و صندل غسل کنند و یا گیرند کندش کبریت ابیض زنجبار مساوی خاکستر چوب انگور همه را با یک سایده بر روغن گل طلا کرده در آفتاب یا درحمام بدان طلا کنند و با آبطبیخ مورد و گل سرخ غسل نمایند و یا گیرند عروق بنج دم زراوند طویل یا دلمرجح هر واحد سه درم برگ خرزهره و برگ سوسن هفتاد هر واحد سه درم همه را با یک کرده بر روغن گل سرشته درحمام استعمال کنند پس اگر بایل دو یه صلاح یابد بهتر

و الاماء والعجين هر يو دو زانيم طل تا يكروطل باد و اوقيه آب شاهترة تر ديك مثقال صبر سقطرى صبر سقطرى ساخته قبل از خورده نوشتن و گاهى امر جرب و حكه بودى بحدوث احتراقات و قروح عسر المدمل ميگردد و در ان هنگام تناول مطبوخ افتيمون و خارقيون و بعد آن باد انجبن و راجب ست و بيچيزى از اقراص سعفه و بادويه كه در باب سعفه مذكور گردد و طلا كنند بد اگر جرب خشك باشد صحت او در شود بود پس اين طلا بكار برند **صفت آن** زاج و مرداسنگ سنائى يكى دو مثقال هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را با يك سايه بسر كوبند و روغن گل سرشته بعد تنقيه بدن بدان طلا كنند اين الياس گويد كه در ابتداء فصد بكحل نمايند و هر صبح جلاب با عناب پستان هر واحد ده عدد بنفشه خشك تخم كاسنى هر يك سه درم با شكر سفيد و نرنجبين هر واحد سه درم بنوشند غذا از مرغ و ماش و نخود و با شير بره و بادام و اين جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقارده و نظر كنند اگر دران تنضيج پديد آيد تنقيه بدن بمطبوخ بليله مقشوى يا صبر و ترنجبين بنمايند و يا اين مطبوخ سنائى يكى هفت درم پوست بليله زرد پنج درم سوز طايفى ده درم شكم هفت اگر تر باشد يكدسته و اگر خشك باشد پنج درم از تخم آن ترنجبين بست درم بنفشه و نيلوفر هر يك سه درم آلوسياه و الوكوچى و عناب پستان هر واحد بست عدد همه را با آتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا يكرطل آيد در آخر جوش افتيمون هفت درم در صره بسته دران اندازند بعد از آنش فرو آورده صاف كرده دران فلوس خيار شنبر تر ترنجبين هر يك سه درم با سه درم گل آميخته سحرگاه بنوشند و بران صبر كنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقيه يابد و در آخر روز نرده باش و نخود و مقر باد ام غذا سازند و كبد را راحت دهند بعد ازان بگيرند آب شاهترة افشرده سه اوقيه در ان شكرده درم حل كرده بنوشند تا هفت روز متواتر و اصحاب شاهترة بخورند كه آن نفع بليغى نمايد **صفت آن** بگيرند بليله زرد و سياه و كابلى صبر سقوطرى هر واحد يكدرم سقمونياى مشوى در حوالت سفرجل نيم درم انگ شاهترة و يكدرم مقل يكدرم انگ همه را با يك سايه بآب شاهترة سرشته جهار سازند دران يك شربت مست و سحرگاه بدن از اخلاط فاسده پاك گردد و اطباء بنفشه و جرب استعمال نمايند آن در قول صاحب كامل مذكور شد دران طلا از همه قوى تر مست بگيرند بورق مفسول و كبريت زرد و كندش قسط و سگ خزنده هر يك سه درم و مازو اندك طوول و سليخا جهار سايه بسر كه كنند و راتب در روغن گل آميخته در حمام بدان طلا سازند و يكساعت بران صبر كرده بدن را بآب مطبوخ آس و برگ سوسن و بعد آن بآب گل سرخ و صندلين بشويند و پاكيزه خاكستر جربا نگور بست درم گوگرد زرد پنج درم با يك سايه بسر كه و روغن گل آميخته و آفتاب طلا كنند و مداومت حمام نمايند اگر جرب باشد برادعسر بود پس بايد كه بهر دفعه بدن را روغن بنفشه و روغن كدو و روغن بادام شيرين طلا كنند و بهر روز در حمام آيد شويند و بيرون آيد جوارش افتيمون و مفرحات مذكوره بر بدن طلا نمايند و خوردن مارالجبن با افتيمون ايشان را نافع بود و بر بدن اين طلا كنند مغز بادام تلخ سنائى مكى مر يك سنگ هر يك سه درم مغز پنجدرم همه را با يك ساخته بسر كه كنند و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب ده عدد در آب خوب جوش داده صاف كرده بنوشند و بعد از دو ساعت ناشتا غذا از مرغ و ماش و نخود و بادام و شير بره و بادام و روغن گاو و زبان بسفاج و طرفاء و عرق بيد و گلاب و سكنجبين ساده و ترنجبين و شكر و سيب ترش و بهى و هندوانه و خيار و بادرنگ و مانند آن تناول كنند **تجربه** گويد كه نوعى از جرب خشك ست و آن اگر اندك تخفيف باشد و مزاج آن تغير نشود و قاروره رنگيرو نگردد و در نبض تغير نبود و بسا ست كه دران كفايت كند و باش بردو غنهاى مر طبيعش و روغن بنفشه و كدو و بادام و سكنه تازه و استحمامات خفيفه با آب شيرين و داك با آب خود و سبوس گندم و بورق و غسل با آبهاى گرم و اقتصار بر اغذيه مرطبه مثل اطباء اشيريه شير بره بادام و اذا شيايى كه مثل مايى شوربه گوشت خشك كرده و شراب صرف و استعمال اغذيه سريعه و حلويات اجتناب نمايند تا آب كاسنى باندك آب بادايان بنوشند و ماء الجبن بگرتر يا با شير بره مرطبه مثل شربت نيلوفر و بنفشه بيا شامند پس اگر بسيار قوى باشد و دران اين تدابير اثر نكند و آثار غلبه صفرا ظاهر گردد اگر احتياج افتصاد بود فصد بسيار كنند و صحيح شربتى از شربت ديناري يا شربت نيلوفر يا شربت بنفشه يا ترنجبين بجاء الجبن بنوشند و تلبينيه جلبسيه بمطبوخ كه دران بليله زرد و سنا و شاهترة و كاسنى و افتيمون بنهند بكار برند **صفت** مطبوخ مسهل كه براى اين نوع نيكو ست پوست بليله زرد و بليله كابلى و سنائى مكى و تخم كاسنى و بنفشه و نيلوفر هر يك سه درم افتيمون بگاو زبان بسفاج و طرفاء و بيد هر يك دو درم شاهترة پنج درم تخم ترنجبين پانزده درم سوز منقى ده درم فلوس خيار شنبر ده درم عناب ده عدد مقل نيم درم انگ غاريقون دو درم انگ حجر ارمنى گيرند انگ سه درم روغن بادام دو درم صبر سه درم مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا مرتب زرد روغن گل و گلاب و آب كرفس و سكر خشخاش سوده بسر كه و قيروطى و محمول زرد روغن بنفشه دوسوم كه دران اندك كافور باشد نافع ايشان ست و تسكين حكه نمايد طلا نافع اين نوع عروق بورق قسط فيسرين كندش هر يك مدكدم سيه سائل ششدرم بسر كه و روغن گل و حمام طلا كنند و سه ساعت بران صبر كرده بشويند بعد ازان روغن گل بمالند و يكدرم انواع جرب [illegible] و برگ خرزهره و حناباقى

در قول صاحب کامل گفته شد دو نوع میکرا جرب بتست پس می باید کرفصد کنند و استفراغ بطبیخ افتیمون با یک مثقال ایارج نمایند بصفت مطبوخ این نوع بپوست
هلیله زرد هفت درم بنای کی پنج درم افسنتین دو درم شاهتره یکقبضه افتیمون دو درم تمرهندی پانزده درم کلقند بغدادی پانزده درم تمر بدکیه درم مجرالجوز دیکدانگ
محمود ده نیم دانگ فلوس خیاشنبر ده درم عناب ده عدد در روغن بادام یک مثقال حب نافع جرب هلیله زرد بدکیه درم سقمونیا سه درم گل سرخ سه درم دوا بن یکشربت بست
و آنچه از افتیمون مانده طلا بر زیتج ترکی مسمی بسهم الغار یعنی تراب الماک بروغن گل مسه سوده بران طلا کنند نوع دیگر از جرب بست که در اجتماع اشکال بیچ قفل بتولد شود و آن مختلف الصور
بود من انما مشاهده کرده ام علاجش تنقیه بدن باز اخلاط فاسده بتست و تفتیح بسام و استعمال طلیه که در علاج قمل و صیبان ذکر خواهم کرد و تحمیر ذکر یاگفته که چون جرب برای
تا تمین عارض شود لزوم حمام غیر چار کند و از اطلیه حاره حذر نمایند که خلق کثیر درم کرده بلاک شده و گفته که انجو جرب را نفع بخشد آنست که بر اراضی هته و بجوشانند پس شیر آن بر قشعه
ابو منصور گوید که در علاج جرب یا بر کفایت میکند حمام دائم و دلک بدن لیکن آنکه عرق آید پس اگر لازم شود ترباشد اخراج خون بقصد حسب قوت جرب کنند و در هر بار چاچار
طبیخ بلیله بنوشند و لزوم ماء الجبن نمایند و با طلیه مرتب از میعه دکندش میسماق کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل با شیای چرب نمایند و شراب آب بسیار ممزوج کرده
بنوشند و آماد جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و با طلیه مرتب از خرنوب دکندش و بورق صناعت مرداسنگ قسط هر کی نقره طلا کنند و در اغذیه عبر شهاییل سازند
صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد پانزده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم ماهیران چینی دو درم افتیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ دو درم تخم کاسنی سه درم
همه را سوا ای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل بماند بران افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درم تربخبین و فل کرده بجوشانند و از این شربت
متواتل بنوشند و آب افشرده شاهتره تنها با شکر چند روز بیاشامند و حسب نافع جرب در قول شیخ نمحمد بن گذشت و حب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال
تا دو درم سقوف نافع برای جرب پوست هلیله زرد را چوکوب کنند و در یکنیم غره آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب وقت گرمی نهند تا آنکه قوت او در آب آید پس صاف کرده
قفل او در نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد از آن پنج درم تا ده درم بشکر مثل او بجوشانند گاهی مثل این هلیله و افتیمون در اسطوخودوس اسپغایر می سازند
و برای جرب و جمیع امراض سودا وی نفع میکند و ایضاً گاهی از هلیله کابلی قدر مساوی افتیمون همچنین مرتب میکنند پس آب را صاف کرده صبر و غاریقون در آن داخل می نمایند
و هر گاه قریب بخشک شدن رسد از ان اقراص مجوب می سازند و تنها و با مطبوخ و با ما الجبن برای جرب که منجر انند صفت نفوع نافع جرب چون مزمن شود
بعد فصد و اسهال بگیرند بانزده عدد آلو بخارا و ده درم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بران انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر چوشم نهند بهتر باشد
و گاهی دران سنا و شاهتره می افزایند و از ان هر روز چهار دانه می نوشند صفت معجون برای این هلیله زرد بکجوشاهتره و سنا هر یک نیم جزو شمش بمقدار یکدرم ان را چه
سرشته شود و هر روز بقدر بیضه بجوز ندو لزوم ماء الجبن هلیله بشکر آنرا نافع بود و قرص ریگی نافع جرب در قول شیخ گذشت و انچه جرب کهنه را سامل اصل گردانند صبر در آن کاسنی
ترکرده است سه روز بجوز ندو سه روز ترک نمایند پس اعاده کنند و همچنین تا آنکه ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یکدرم تا یک مثقال باشد و اگر ممکن بود دران اندیک
بادیان اندازند بهتر باشد و اگر عقب ایسچ افتد در مقدار و نهیت زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه منسوال نبوشند و چوب اسهال کثرت نماید و بشود هر روز لزوم
شربت پوست گندم و شکر یا آب بسیار دوغ ترش کنند و مقدار دو کوچه جرب اهل الانهضام سازند و شراب آب بسیار ممزوج گرداننده و از اغذیه عبر مالی و حریفه و قوابل هضم کرب
و بادنجان و قدید و کشمکاش حاضر کنند طلا برای جرب طلب بن سرابین ذکر کرده که این بنظیر او رسیده ایم لیکن او را قابلیت خایبت الحدیه یکند شش و مرد و شک زرداو و طوطیا
و اشنان و مس سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین کلب که سفید بود و مرداسنگ و روغان و کبریت سبز و زنجبار زرد و سُرخ و مازو و زنگار و سفیداب و حب الباس سودای
سوده بر روغن گل زیت و روغن نارسته تا عمال کنند و اگر قرص شود حسب الامکان پوست انار و تخلقند بسر که در روغن گل سرشته طلا کنند و یا برگ مرد و رشونیز زنجبیل مقشور کسر
و روغن گل طلا نمایند و یا برگ دفلی در سه کرکفشانده تر کنند پس آب بجوشانند تا آنکه سه قوت او بگیرد صاف کرده با شمل بر روغن کنجد بپزند تا سه گر فانی شود و در روغن بمالند صاف نموده
بدان الش نمایند و یا گیزنمایند ران و پرک نقره و قلیمیا و مرداسنگ عرق و دکندش سه را حد یکجو زعفران سه درم با سه گر سرشته طلا کنند و ثابت گویند شخصی را دیدم که جرب داشت و روغن گل بسیار
بشکنبه چون بدن او طلا نموده بود نوشید و صحت یافت و آن را نگر گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شده که جرب بسعفه منجر باشد سرین کردن خوان اند و این را غذیه نظفه میشود و
جرجانی و ایلاقی می نویسند که اول فصد باید کرد پس مطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و تمرهندی استفراغ کردن و بر ایا استفراغ قرص شفته سهل ممانعت است و بعد

استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیله زرد و با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند نقوع صبر کرا کنند و تا یک مثقال در آب کاسنی یکشبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا مخرج
دو روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آنکه دو درم یا نه مثقال خورده شود و باقی خون را صاف کنند و جوب کنند را نیست گردانند صفت طبیخ شاهتره بسفوف این
همان طبیخ هلیله است که در قول ابو منصور نگر شد لیکن بجای وزن شاهتره هفت درم و شیر خشت سی درم عوض تربجبین سیت حسنا
جرتب با سود دارو و جوب شاهتره دو درم قول شیخ گذشت شرحی ازان دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم ریوند چینی یکدانگ
چوب کندر دو درم یکوبند و بشمش سرشته سه درم آب فواکه و قرص برنگی مصاحب کرتر را سود دارد سخت آن نیز در قول شیخ مسطور شود و بعد ازین تدبیر با دو درم طلا
کردن استعمال نمایند دیگر نیز مایران دو چرک نقره و نبیل مرداسنگ وزن چوبه برابر بسرکه در روغن گل طلا کنند دیگر اقلیمیای نقره مرداسنگ زند چوب خاکستر بلوط کشش سعال
تنور کهنه گوگرد را بر بر روغن زیت طلا کنند دیگر کچوب تر و خشک را سود دارد دیگر بیخ کندش دو درم زراوند چهار درم مصطکی نیم درم زنجبیل سه درم سیماب کشته سه درم
بسرکه در روغن گل طلا کنند دیگر تخم بولج بست درم مغز تخم زرد آلو سی درم نمک طعام دو درم همه را کوفته بسرکه تر کنند و یا جزات طلا نمایند و حمام و اگر
بارد کنجد طلا کنند روا باشد دیگر کرخشک را سود دارد قسط شیرین کندش هر دو احد یکدرم سیماب روغن گل هر یک پنج درم در گرما بطلا کنند دیگر خشک را سیماب کشته سوداء
روغن گل در هاون مالند تا چون مرهم شود در گرما بطلا کنند و دیگر خبث الفضه مرداسنگ کشنیز سوخته گلنار بقبیل هر یک پنج درم کندش سه درم بروغن گل طلا کنند دیگر شب
دو بار ابن ماسویه گوید که علاج چوب رطب و یابس نصف بالسویق و قرطیس نرم و سکبین احتراق خون شربت میرات و اصلاح غذا نماید و بعد چند روز اسهال مطبوع فرماید
و شرب آب شاهتره ترمیلید و شکر و در آخر جاوشیر کنند و بعد ازان اطلیه استعمال نمایند صفت طلا برای چوب یابس زهره چوب بورق نمک زاج قسط کندش هر چهار
یکدرم سیماب سه چند همه ساییده بروغن گل آمیخته بدن طلا کنند دو آب گرم غسل نمایند بعد ازان مالش بدن بروغن کافور کنند صفت طلا برای چوب رطب برگ
خرزهره کندش و سیماب کشته دو اشخار و مرداسنگ و چرک نقره و نمک طعام و نوشادر مساوی ساییده بسرکه در روغن گل سرشته بدن طلا کنند و با خفان سپر غسل نمایند
و بعد بدن آب بسیار بریزند بروغن گل و گلاب مالش کنند حضر و قرشی مینویسند که ابتدا بفصد کنند و استفراغ ماده بطبیخ هلیله کابلی یا طبیخ افتیمون یا سفوف سوداجاوشیر الحبین
یا شیر یا فتیمون و شکر یا آب شاهتره که دران هلیله زرد و سیاه و کابلی هر دو احد چهار درم ترکرده باشند و شربت شاهتره مذکور بریزند و مجرا رینی دم استعمال صبر و پوست هلیله زرد هر دو صد
یک مثقال آب یا کاسنی در علاج آن بغایت نافع ست و در هر دو ما الشیر شکر یا آب شاهتره تسکین عجیبین یا شربت لعبود شربت شاهتره یا افتیمون حلو و یا محض بشکر استعمال کنند
و شربت سکنجبین عسلی برای بلغمی نیکوست و این سفوف مبدل مزاج ما و الجبن جدیست دیگر نیز طباشیر و زرشک و گل سرخ خرد بزر قطونا و تخم تنج با ورنگ و خیارکوه و شیرین
و تخم خربزه خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر ما باستعمال نقوع زرشک آلو بخارا گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در ان شیره تخم خربزه شکر
می افزایند و استعمال میکنند و اگر آب شاهتره تر و آب کاسنی بشکر نبوشند از انفع بخشندگاهی دران مثل هلیله سیاه و گاه زبان تر میکنند و ازاغذیه سیر خرفه بدهند
مثل بقول یا ارز رطب چون کاسنی و بقلهٔ یمانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه و ریا میوه حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و سکبر بره یا بانا ترش و سکبر بره سرخ و ما مکن
بود تقلیل محرم کنند و دکتر خوردن کاهو و کاسنی بسرکه شکر نمایند و حریره های چرب و سفید با جات ساده چه اطعمه حامضه و اکثار از سمم و لاسیما روغن کهنه و باد ام
و روغن گاو و مانند آن از آنچه دران کمیفیت حاده نباشد و کثرت شرب آب سرد شیرین و ارباب چوب را نافع ست و از مجربات اینست که آرد زنان ایشان هر قدح شاهتره
سرشته بنیم درم بروغن یا رام و مغز فندق نخود بزرگ برای ایشان علاجی نافعتر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن بآب گرم مس نمک ولیمو و عقب او تدهین بروغن
بنفشه و روغن حناو مالش دران بروغن گل و سرکه باندک آب کرفس قلیلی از بورق نیست و بعد خروج از حمام با پرهای نرم از کتان نظافت بپوشند و بعد استفراغ بالغ
و نقای تام و سواد محرقه بکلیت و دریق مقتول و کندش و اشق و زرنگار و نوشادر که با نصف آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آن نمک اندرانی و مثل همه انار دانه بریان
باشد روغن گل سفید و روغن بنفشه و گلاب و آب کشنیز سرسرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد مازاد و بر نافه زنجبه و برگ خرزهره سوده و سفید سائد و سرکه مروه جمع
بروغن کنجد سر شستن و طلی قطران نافع بود و غسل آب سرد با آب حمامات نافع ست و آرد ترمس آرد باقلا و مغز تخم خربزه با یک ساییده بگلاب و سرکه آمیخته بر
بدن طلا نمایند و یکساعت خشک شود آب گرم کند و بدن بپوشند و رخت انگور و آس و طبله و سپوس تخم خیاری جوشانیده باشند فطول کنند و مضاد با سپوس گندم یا گشنیز

نافع حرب ست انطاکی در تذکره گوید کراوه الاکثار شیر باشد بگنجبین حرب دموی صفراوی کنند بعده مقصد با سلیق دموی پس شرب مطبوخ خواکاه
واگر ستهاوی گردد فصد اسلیم کنند گاهی حاجت بفصد وصفراوی بسبب ارت کیفیت داعی گردد چنانچه در جذام و انچه از صفرا باشد مختص بمطبوخ باید تقوم صبر باشد و علاج
حرب کراز بلغم بود مطبوخ افسنتین ست و خوردن ایارج که بدو دشل آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج حرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا جا، ابخین و طبیخ
افتیمون بسطین و مصحت نه انکه اطبا اجمال او در نیجا گرده اند و انچه مرکب باشد باصول او در باید کرد و در همه از چیزیکه شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند
مطلقا و اگرچه واجب زیادتی مبالغه در دموی ترک شیرین ست و در صفراوی نمکین و در سودا وی ترش و تیز و بهتر بین اغذیه انچه آنست که تفه باشد مثل کدو و هندوانه
و اسفاناخ و خوقطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیحه کندی ست اگر یک مثقال از سرگین سفید کلب با پنج مثقال کهربت بروغن کنجد بسر شته بخور و حرب و حکه عاصی را
قلع کند و اگرچه کهنه باشد و احتیاج تکرار این نشود و قریب اینست شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی را اکثر تکرار این تا هفت بار بود و هر گاه نقاظ شود و ان
پاک گردد او دیه و ضعیه استعمال کنند هر انگه قبل آن چائز نیست و انفضل آنها سیماب کشته بکربیت و عنک سوخته و زنگار روده داسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و خاکستر
سعف نخل و اشق و برگ زیتون و آب او و گلاب و اب کشنیز و کرفس ست مجموع یا مفرد و الش بار و مغز خربزه و برگ مورد در حمام و مطبوخ مقام و آب گرم در روغن بنفشه و انجه
بدن را بسیار پاک کند انیست که برگ خربزه را بپزند تا جامه گردد و بعد ازان آب او بزیت و سعد بپزند که این روغن عجیب ست و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکه شبک نیز
ایضا در زیت مینویسد که علاج حرب و حکه عاصی ست طلقا پس تیر بدر جا با آب طین شویند بر علاج حرب و قطران و صمغ صنوبر بلیع مزوسفیداب مرا و نشاسته
سعد و اصل السوس و اصل الکبر یا این هر دو مرکب را کفایت گردد و قصد استعمال نماید هر گاه در خون کثرت بسیار باشد و خاصه در حرب
یا بلس و ایضا حاجت درین مرض تطریف کاسر صورت داده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد سبب حدوث حرب گردد بلکه بیشتر عقب فصد بکیارگی حادث شود و حمی
اولی از فصد ست چون حاجت باخراج خون باشد و قیساست که در حرب خاصه قرطبان کرم کوچک سفید سیاه سرخ پدید شود و حکه کثرت می نماید و در علاج امراض
بچیزی مخرج آن کرم می افتد بمثل تخم زراوند و تخم ابنج و از غرائب مشاهده درین باب آنست که در مرض انین تعمیل استاکنند و آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور بود و عدد انها
بسیار بود و چون یکبار او را ناخوش ست و آن دو مرا خور و رحم بود کرم در غایت صغر بود و ندر بهترین چیزیکه از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب صبر ست این
بنا بصیتی که اندر انست نفع میکند و نسخهای او بسیار ست و بهتر بن انها انیست که مینویسیم و در غایت جودت و نفع ظاهر شده بود می که ده مثقال او دو نیم بقریب ظرفا نیم
و نسخه او اینست که گیرند صبر فائق مغسول و مجرا زنی مغسول هر یک چهار مثقال غاریقون تخم حنظل مقشور نیمی سقونیای شوی هر یک دو مثقال و دو مثقال بادیان نیم مثقال مصطکی
یک مثقال روغن بادام شیرین بقدر یکه مجرا زنی و حنظل مقشور نیا اندک چرب گردد و بعسل خام مخرج بگلاب بسرشند و در زن عسل چهار مثقال و وزن گلاب شش مثقال
باشد و شربت نام دو مثقال ست بران زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا کمتر بیم شقاق کفایت میکند بعد الانضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور رد ی الغذا
بغایت نماید و اگر بعد یکهفته از خوردن این مسهل مالش بدن با روغن حرب بسیار استعمال کنند نافع تمام بود بعد ازان بعلاج دیگر اعتنا نکند و این صفت روغن مذکور بدو صفت رد غن زرد فائق و دیگر بسیار پخته و بدو روغن چکنی و نه کهنه باید و روغن گاو خوب است کنند و باید که گوگرد و کهربا و روغن گاو خوب لت کنند و باید که گوگرد و کهربا و روغن ده جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت نخت شوند
و انگشت زنند تا گلان شود و گوگرد سوخته گداخته شده مالیدن با انگشت آنست که گرمی بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود و با هم گرد و بعد ازان سه یک مالیده
بقصبه نیم گرد و بدان ما خرانیده پس مالش بدن نماید و از سوی هوا اجتناب ورزد و تا سه روز صبر کند و هر روز تجدید مالش ان نماید لیکن تجدید قسمیکه روز اول

پوشیده باشند نباید کرد و باید کماین دوا بسر و مقابل آن از سینه و پشت و بر فرق معده و بعد از طعام و حمام مسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام بیرون آید جرب بمالند و خصوصاً از جرب بطرب سیما اگر بران یکهفته صبر نماید لیکن بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر دران هفته سه مرتبه یا زیاده از آن مرخات یا توتیه بچیزی از اشیر موقوی قلب نشود شربت گاوزبان و شربت سیب و بهدانه و یکبار یاده و بالنگی از تریاق فاروق دهند حتی اگر اعضای کرمه از رئیسه و غیره قوت یابند و مولد الاقرب خود را بظاهر دفع کنند اولی و اتم باشد و اگر این سه خوف بدهند جایز است نسخه آن بگیرند اگر نگوگرد خام ده درم شکر سفید پنجاه درم کوفته بیخته هر روز نیم چمچه درم بنحو مذکور این دوا تا وقتی که دهند آید اگر بسوی اجابت افتد و عزمین از خیر بچه مذکور شد حاجت بنقاد و این دوا نیز جرب را نافعست بگیرند مغز دو عدد و در سرکه بسیار تر غرض بنجیسانند تا آنکه پوست آنها نرم شود پس جان سرکه بجوشانند و زرده یک تخم مرغ با نرم سرکه بسایند تا اوراق دست شود بعد آنها و ایضاً مرداسنگ بسرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شده یدالحده را بدان طلا کنند تذکیند که علاج جرب بسطاس و لاغصه و اخراج خون ست پس اسهال بسحب فیلطفالب و اگر غالب بصفرا باشد اسهال باده یصمل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تسلیین طبیعت بدین نفع کنند آلوچه بخارا و تمر هندی هر واحده ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس بالیده صاف کرده ده درم مربات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبع این مناوشاهتره نفرده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد یا معجون هلیله زرد و آن در قول ابو منصور نافع بود و آن در قول شیخ گذشت در حمام عالند و اگر حاجت بقوی تر از ان افتد آب گوشت سگ جوسازند و بعد تنقیه اطلیه کنند که دران هلیله زرد و آب حامض و غیره کرد در قول شیخ گذشت در حمام عالند و اگر حاجت بقوی تر از ان افتد آب گوشت سگ در روغن گل استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و تطبیب مزاج نمایند و یکهفته راحت داده شود آنگاه مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مانند ان نوشانند و بجرب مرتبا صبر و افتیمون و هلیله و بسفایج دم سطوخودوس و تربد کردن صبر و غاریقون عمل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن رسد پس الوان محبوب سازند که جامع النفع گردد و آنرا تنها یا بمطبوخ فوه و اخیار الجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق سطور شد و اما طلیه باید که قوی تر باشد از آنچه مذکور شد و طلا که دران کندش دو درم رست ست و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خز بره که در قول ابو منصور سطور شد قوی و باطل النفوذ ست و ایضاً مالش بادهان معدنیه مثل روغن فوه و روغن نیلوفر و روغن کبر بیت و روغن گل بنفشه و طلا بمک لاغ نباید محلول آب نعنع و سرکه جرب کهنه را نافع بود و اگر غالب بلغم باشد یا بود آنرا سهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و چند طلیه که دران روغن بنفشه غالب بود و آنها جرب یابس که علاج آن بشکل ست معالجه آن اولا باغذیه و اشربه طبیعه و تسخیم با آب شیر بز و زیادتی در غذای جرب مثل شوربای که دران روغن کنجد و روغن بادام مسکه تازه منسه اید ماند آن بود و آنچه دران کیفیت عاده نباشد باید که کرده و سه گاه جرب طب گردد تنقیه بفصد و اسهال بطریقی نماید که مسطور شد سپس اسهالی بین مینویسد که نخست اسهال صفرای محترقه و بالغم شور باید کرد و سهالی که دران صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب الیل که ذکر داد دن هم سخت نافع بود و مجرب ست و نسخه آن در علاج آتشک مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق نمایند بطریق آن بنقل هوا ست و اصلاح هوای مسکن بضد طبیعه ماده و ترک جمام و چیزهائیکه معده ماده باشد و استعمال غذا با شیر بهائی که غلط و طعامهای که نمک جرب بگوشت مرغ و گاهی با نار دانه مناسب بود و گوشت بز غاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام یک نافع عظیم آید و مداومت حب الصفا نافع بود و ملازمت صبر مانع جنون نیز یک عظیم نافع بود و گویند که تقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سود مند باشد و در کرمان الاف آید و اگر از برای کریمان نرنگذشت و انگشت شهادت بست از هر دو دست بکیلبا فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کس بهمین صحت یافته دیدم که برگ شاهتره را کوفته دو سه روز نگذاشتند و بعد از ان در حمام بخود مالیدند هر جا که کرم بود مدتی باین طور بماند تمام بآب گرم شستند صحت یافتند و بعضی دیگر کردند تمام اصلاح آمدند و اگر بدین تدبیر بازماند فصد شود بعد از انا که یافته شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود ادویه بران نمالند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوء القنیه دوم پدید آید و این تجربه کرده شد و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضله ایست که از جگر دفع میشود و بنابر مناسبت تمام میان جگر و رست بیشتر پوست و میان انگشتان او الظاهر شوربا که گرد و سیماب کشته و زراوند طویل پر ابر کوفته بیخته در ساک گاوی میشته طلا کنند و دیگر زنجفر زرد و زراوند و مرداسنگ و کندش و دیا مام تلخ مساوی گرفته بیخته بارو غن زیت یا کنجد بهم سازند و طلا کنند میر عوض گوید که اگر مانعی نبود فصد کنند پس از ان بر طبق قبله بهم خلط ادویه مناسب آن بدهند و بدن را بک

سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر را در هر یکی از انواع لازم دارند هر سه قسم را در ۱۰ مثقال جرب ۳ مثقال و مدار تمام است و طریق استعمال آن چنین است که کتیرا را نرم متواتر هر روز یک مثقال با بیدانجیر و بعد از آن بگیرند زمونوت دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطعمه مناسب بکار برند **صفت** طلا نیکه جمیع انواع جرب و حکه را سود مند است مرداسنگ سیماب سرب هر کدام دو مثقال سرب را بگدازند و فرو آورده سیماب را در آن انداخته حرکت دهند تا منعقد شود پس بام در اسنگ در هاون باریک بسایند بعد با دو استار سر کرده و استار دوم روغن گل سرشته طلا کنند و دیگر تو تیای سبز نیم دام کهربیت آمله سار یکدام کافور چینی دو درم کوفته بیخته سه حصه نموده یکی از ان در یکدام روغن بادهٔ گاو آمیخته بر بدن مالیده دو ساعت بآفتاب نشینند بعد از ان گل آرد بخو آب سرشته بر بدن مالیده بآب سرد غسل نمایند و یکروز در میان توقف نموده آن دو حصهٔ دیگر را نیز اگر حاجت افتد استعمال کنند **مولف** اقتباس گوید که اول رگ هفت اندام را زنند و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و یا نیشتین و یا میران نواب علویخان نماید و غذا کم نمک تقه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زائل شد فهماء الاماء ابهن و یا آب شاهتره و یا چوب چینی حسب حال بعمل آرند و طلای حب تو تیای علویخان که در آتشک گذشت در روغن گاو بسوده و یکدرجه در آب شسته حکه و جرب کهنه را نافعست و مکرر بجهت پراقرحه دامه **ضماد** که بعد از تنقیه بدن هر دو کوفته جرب را نافع است آب برگ مکوه مع تخم و آب خاوانا تر شرخام مع تخم و شحم و سرکه هر یکی پنج تولد روغن گل چار تولد در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب بسوزد و مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین در تبر بهره احد کنند تخم نیلوفر انیجا شته انداخته بجوشانند تا دو سه بعد دو مرتبه دو مثقال سیماب یکدرم تو تیای سبز منسوخ کنند قبل سفیدهٔ کاشغری یکتولد آمیخته بکار برند و دیگر کهنه را در سه روز ریشه ساز و آنبه هلدی تو تیای سبز کهربیت زرد هر یک دو مثقال سیماب یکتولد را کثرهٔ روغن نیم تولد را در دو تولد کوفته بیخته با تو تیا و غیره سوده در بیضهٔ مرغ سه چهار عدد مع سفیدهای زرد روی پر کرده بخمیر آرد گندم مع پیچیده در تنور نهند تا خوب پخته گردد و بر آورده اندکی در سایه گرداند که بسته و یکبار بلکه چهل یکبار بر بدن شسته آمیخته بکار برند **مزراعلی شریف** در معمولات خود مینویسد که در جرب دحکه غالباً شاهتره گاو زبان گل خفشه گل نیلوفر گل مرسخطی خیاری چرایته کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلو بخارا رشک هلیله سیاه گلقند با مقدار آب انارین بیخ بیخ تولد بهندبه بزند سوم بسفایج و برادهٔ جو یکجا بتوتیای سبز مسهل سنا و هلیلجات غاریقون برنگ کابلی تربد بنجبیل خیارشنبر روغن بادام بیفزایند چون کهنه نه باگرد مرطوبه داخل شود مسهل اخلاط مجوف است و اگر سرداروم بنجبیل نموده شود مخرج بالبخوست و درین مسهل کهنه نیز داخل کرده میشود و بعد تنقیه برگ حنای تازه برگ بان بنگدانه هر یک دو خروبه سیماب کجزه با هم صلایه کرده تو تیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه تخم نیلوفر اسالجی سنا در یکجا چوک هر یک نیم جزوه آمیخته کرل کنند و روغن گاو یکصد و یکبار شسته هفت جزو روغن کنجد سفید ده جزو آمیخته بمالند و این طلای جرب نیز نافع بود مرداسنگ برگ حنا شحم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب با باید کرد اول سیماب را با سه قسم روغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز برای جرب و آبله با حجرب ست مرداسنگ برگ حنا قبیل نوره هر واحد یک مثقال تو تیای سبز نیم مثقال کات یکدانگ باریک سایده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و ساعتی در آفتاب نشینند **طبری** گوید که انواع جرب بسیار است و کثرت انواع او بحسب اختلاف اخلاط موجب او بحسب تمیز بعض از بعض بود و من آنچه یاد دیدم باب ذکر میکنم و اگرچه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع از ان مشروحاً بیان نمایم **نوع اول** آن دانه کوچک خشک ست که ریعم نکند و آذار یق و اقلا ظاهر نشود و ازان جلدة منقشف گردد و بالآن خارش لذیذ بود و گاه عقب او وجع و حرقت باشد و سبب موجب او خلط حریف لذاع ست که آنرا چیزی از احراق خون مختلط شود و آن غیر متحرک بود و معنی این آنست که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذاع بخاری باشد و اندک متحرک بود حکه پیدا کند و اگر خلط بارچ صورت باشد و بسیار بود حرکت بقشعریری احداث نماید پس اگر زیاده شود تپ پیدا کند و اگر خلط بارچ صورت باشد و غیر متحرک و اندک بود حکه پیدا کند و بثور کوچک احداث نماید و اگر متحرک باشد و غلظ او زیاده شود و جرب یابس مختلط بحمکی مع لذع پیدا شود و این خلط بوصفی که مذکور شد بهم میرسد از افراط کردن انسان در خوردن میوه و باقلا و شور و بقول حریف دکل الطعوم حاره یابسه و مورث جرب گردد و هر نوع که باشد علاج این آنست که استفراغ مریض در اول ظهور این نوع از جرب نباید کرد بلکه اصلاح اغذیه نماید و اقتصار کنند بر اسفیدباجات معمول باز گردن بره و بچهٔ مرغ و حلوان و اگر مریض بدان ضرر یابد ضرورات معمول باشد و اسفاناخ و کدو و خرفه و بقلهٔ یمانی با چربی مرغ از نخشتاسه و دران عوض روغن بنفشه مقشر بریان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آنکه بدن او تری یابد و امر بآبزن و دخول حمام کنند بعد فصد نمایند اگر ممکن بود از کحل و انواع خون بجسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بران صبر نمایند و پس از ان نظر کنند پس اگر تغیر نشود و استفراغ باین مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ زرد منقی بست درم

وهلیله سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه از هر یک پنج درم افسنتین رومی پانزده درم افسنتین رامع سه درم مایران چینی و کلدرم ریوند چینی هر یک دو کوفته در پارچه صوریه وقت طبخ در اوبه انداز ند بر گ عنب الثعلب خشک بست درم اگر تر باشد باقی کبیره و تمر هندی از لیف پاک کرده بست درم عناب سپستان هر یک سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی پانزده درم کشنیز خشک کف کبیر همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و از ان یکشربت بحسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند و بر آن پانزده درم شکر سوده انداخته نیمگرم بنوشند و این مطبوخ و مدت پانزده روز سه شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند و اگر تحمل نباشد بر یکشربت اقتصار کنند و بعد ازین تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یکدفعه صباح بر نباشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند کز بدن او سیلان نکند و بدن او ترگردد و عرق بسام متعلق شود پس بپارچه پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه او سط بنشینند بعد مهر بدن آب گرم بریزند و با شنان سبز شدید الملوحت مالش نمایند چون اغسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب مقدار صباح و مخزج نموده بمالند و بسوی خانه سرد بروند آیند و ساعتی توقف نمایند پس بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هر گاه لازم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شده باشد لازم شرب ماالشعیر سکنجبین معمول باصول گاسنی و بادیان صرف بغیر آنکه دران تخم بانج کرفس باشد باید کرد تا آنکه مزاج او باعتدال طبیعی عود کند و اگر مزاج او متغیر نشود و جرب بر حال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده باستفراغ بار دوم و سوم کند و ام بلزوم حمام و پرهیز نوعی که مذکور شد باید کرد تا آنکه نقصان در جرب آغاز کند پس هر گاه که شود علاجش بدو طریق بود یا صبر بران معین تدبیر تا آنکه گم گردد و زائل شود یا تلطیف او باین طلا نماید تا بسرعت گم شود طلای اول نزدیکتر بسرعت صفت طلا گیرند خاک سماق بکوفته و اقلیمیا ی فضی مثل او نوشادر یک جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم خرد همه را بیک بساینده بعده سیله سایلی بکوفته و روغن گل ده جزو گرفته باهم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن بنفشه کنند بعده بران تدبیر سرکه بزنند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند و در یکحصه سرکه آمیزند دو حصه دیگر بغیر سرکه بگذارند بعده چهار روز متقوا تر بدان مریض طلا نمایند یکروز بحصه که دران سرکه باشد و روز دوم بحصه بغیر سرکه روز پنجم در حمام داخل کنند و بسبوس اشنان بدن او را خوب بمالند قبل از انکه عرق کند بعد از ان عرق آورد بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن با شنان تخم خربزه یافته مالش نمایند پس هر گاه از حمام خارج شوند انچه بر جلد باشد زائل شود و حکاک گردد و چون جلد پرستر تمام ماند روغن بادام تلخ از مسکر و روغن بادام شیرین و اگر خواهند موشی هر روز بمقدار یکه بدن او گرم و گرد و بعد از ان جلوس در آب سفر و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمود است غیر انکه انچه وصف آن کردیم احمد و اسلم است و ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمی کنیم هر آنکه در مقدار یکه ذکر کردیم کفایت ست انتباه گیلانی مینویسد باید دانست که اینها امور خطیره و علاجات بعید از صواب اند و اولی در علاج این قسم جرب انست که مریض را مدید روغن گاو در آب گرم حوشنده گداخته یا سکه بهمین طور گداخته هر روز یکبار قیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آنکه بدو یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض مزاج او بدین ترطیب یا بدیعده اگر خواهند مسهلات بنوشانند و بهترین آنها حب صبر مذکور ست و دایم مزه جرب یعنی کبریت در روغن بنفشه گداخته باید که میعه که مذکور شد بمالند و بالا تر طوس و آب چشمه گوگرد نمایند اگر میان این همه تا بیر پرتر تیب مذکور جمع کنند اصل ست که ازان اثری باقی نماند نوع دوم جرب معروف بجرب دودی ست و این در اطباء بیشتر از نوع اول ست و خارش این قدیمتر عجب الم الشدید باشد چنانکه قریب بود که مریض کریه کند و صورت او بخست و انبوست و ابتدای آن در جائی از جلد بدن کند بعده انچه دران باشد بسیلان آغاز نماید تا انکه اخلط کند از جلد مسافت بقدر یکدانخا دانه دیگر بگزد از دانه اول پدید آید میان هر دو خلطی و صل شود دکه از دانه اول سیلان کند پس خارش لذیذ در دانه اول دالم در دانه دوم بود و همه بدن باین صورت باشد و چون دانه چندین یکی از خلوط کف دست واقع شود انچه از ان سیلان کند ساختی از جلد بسیط تر اخذ نماید همچنین تا

بر مفاصل واقع شود و پیچ سیلان کند زواده اول تا زواده دوم ازان حیوان نافذ در سام تولد کند و حیوان شبیه بپیچ پیش پیدا شود و از زواده اول رفتار کند تا آنکه بزواده دوم برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن برابر شود و چون بر ناخن نرمنده پیش و شبی آفتاب یا گرمی آتش کشد بر ناخن حرکت نماید و هر گاه در میان دو ناخن فرع کنند ازان آوازی مثل آواز پیچ پیش شنیده شود و این نوع جرب دو معالجه سهل ترین انواع ست بهر آنکه چون استفراغ بدن بچیزی کنند که اخراج خلط موجب او نماید بچیزیکه قتل این حیوان کند طلا نمایند زائل شود و هر گاه خلطی در معالجه این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع باطریق آن گروانند که بدن تنقی گردد و خلط جرب این نوع جرب خلط مرکب ست که ملان سوزش و تیزی بود و دران طوبت نمسئه دسمه باشد و آن طوبتی ست که چون در اسعابود ازان دیدان دجب القرع تولد کند و هر گاه بادی خلط دیگر مرکب شود و مثل سخاریت غلیظ گردد و بسام مزبر جلد در آید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب گفته شد که بدن مدتی بحسب امکان نماید تا غنی بحسب اطلاق قوانین باین حقنه خارشک با بونه اکلیل الملک حلبه هر واحد یک کف شحم حنظل کوفته سه درم هر واحد یک کف شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر سیاه ایرانی چینی سه درم خربق سفید خشک کدا خراسان می آورند سی درم حلتیت سبز سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا تمام شود و مثل حریره گردد پس صد درم ازان صاف کرده یکدرم بورق و پنج درم نمک کوفته جدا جدا سی درم روغن گنجد و هفت درم شکر حل کرده همگی حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در روز یک هفته بتعجل آن دهند اگر قوت او متحمل آن باشد بعد به تا یکهفته ترک نمایند و از افراط و غلیظ پرهیز کنند و بر زیر جامات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر ضرورتی باشد دخول حمام افتد جلوس در آن طول ندهند بعد ازان این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیله کابلی سیاه و پوست هلیله زرد و پوست هلیله رونده کوفته شاهتره هر یک پنج درم خشخاش غافث و قنطوریون هر سطوخودوس غاریقون سفید تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد هفت درم سایه ایران چینی کوفته کنیم و درم موبز نقی بست درم همه را بهتر مطبوخ بپزند و یکصد درم ازان صاف کرده پنج درم شکر سوده و دران آمیزند پس عسل خیار شنبر طلخه برآورده پانزده درم دران مالیده همگی را مطبوخ نوشانند و ازین مطبوخ نه شربت نوشند اگر قوت متحمل آن باشد زیاده شربت دادن احتمال این کند لایکثر شربت بران اقتصار ننمایند و لازم پرهیز نمایند و امر بخروج دجاجتین در هر روز کنند و اگر در مزاج او حدت شود و تسکین بسکنجبین کند نوع اول بذکر شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر زیاده شود یا بر حالت واحد بایستد اعادهٔ استفراغ نمایند و اگر قوت او متحمل آن نباشد در ملاطفت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ مکمل گردد و پس استفراغ یا روم و سوم نمایند تا آنکه جرب کم دیده شود بعده او حلا کنند بگیرند سیماب جراح که استعمال نمیکنند و بنجا کستر و بخت انگور ریز روغن گل قتل کنند پس کبیر کنند شش برگ زهره و سایه ایران چینی و قلیلیای فضه نه قوتال سماق هر واحد یکدرم همه را بریک سایده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش و نه در دوازده روز یکبار وقت شب صبح در حمام داخل شوند و بابشنان دانکی سر که مالش نموده بدن را بسرگ کتار یا خطمی یا بهره و بشویند و بدن را بکدام روغن مس نکنند و طلا را ترک نمایند تا آنگه همه از جلد فرو ریزد و صاف گردد و چون این اعمال بر پرهیز زود که بهترین اشیا جمیع انواع جرب پرهیز صادق ست نوع سوم جرب معروف بجرب ناری ست و صورت این جرب بصورت خمال باشد و فرق میان هر دو آنست که این بخار و دخان اندک دردخارش نماید و رنگ نمالک اشرائل بزردی و سفیدی و یا سرخی بود و زنگ این نوع جرب شدید الحمره باشد و خارش او لذیذ بذی الم بود و در هنگام نهادن دست بران نجارات حاره برخیزد و دیر کند دران جمع شود و حار رقیق باشد و این نوع جرب با کثرت و تکاثر جاذب شود و سبب وجب و خلط دموی حار و رطوبت ست که از مجاری رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد مرفق از بیرون دست و پا و صافون از بیست اگر قوت را امکان این باشد و اگر استفراغ او بمطبوخ هلیله زرد نوشانند و بعد ازان مرتبه و الوکوذکر او در مواضع کثیره نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد ازان بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن گردد و کم گردد و این نقوع بنوشانند تمر هندی از لیف و تخم او پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا غناب هر یک پنجاه عدد کل سرخ شنبر خشک شوث بنفشه ای هر یک کف کبیر هر گ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد کف متوسط ترنجبین بست درم همه را در ظرف آگینه یا چینی سبز کرده بران آب بقدر واجب اندازند و دو روز در آفتاب دارند بعد ازان هر روز یک قدح ازین آب با پانزده درم کنجبین ساده بنوشند و هر گاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا بکار برند گیرند سه درم روغن بران نمک سایران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکه غیر گرمه اندانته کیما حل کنند و شب طلا نمود صبح در حمام داخل شوند بدن را غلیظ و لک بآب الخلاوه وجود بوس کنند بعد ازان بشویند بعده بر روغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند و فسل کرده بیرون آیند و دخول حمام یکبار بر نباشد و بار دیگر بعد مدتی باشد و استعمال روغن گل نیز بصفت طلا برای این نوع نیکوست نوع چهارم جرب معروف بجرب طلب ست و صورت او آنست

صبر دو درم تخم نیلوفر یکدانگ فرانیون دو درم شیرست را بیخ بنفشه ساخته بشکر یا عسل جوشیده صبح بنهار فرو برند بالای آن ماء الجبن مصاف کرده بنوشند یک
ارغن با دام شیرین حاصل کرده بنوشند واین را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه سهال افراط نماید که در آن حالت چار روز یا سه روز محتبانی طبیب اقتصار نماید که آلات
در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت ادمستعمال کنند نوع ششم جرب معروف بجرب جذامی ست وگاهی جرب سودا وی نامند و صورت او آنست که زاویه
بزرگ متفرق در بدن بود چون بکشاید از آن خون سیاه یا دهم زهر دابی سیلان کند و اخاش نماید مرکب باورد و سبب فاعل او خلط سودا وی ست که خون فاسد غلیظ
با وجی میشود و این غلظی ست که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون زائل نشود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی نسمان باین جرب هلاک گردد
و این نوع جرب با قبل بصه بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک و طعام غلیظ شود و شکل کوه اسپ حرفه اعلاجش بحسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین
باشد بصحت و بسرعت علی نبود و چون گاهی بدن باشد شفا بی دهد پس بهتر آنست که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سال ربا باشد البته تعجیل
او نکنند و اگر وقت گرمای شدید باشد ایضاً معالجه او نباید کرد و چون گاه وقت ممکن مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد بسلم هر دو صافن
کشایند و میان هر فصد فاصله ایام چندان باید که اسن از سقوط قوت بود و تغذیه بغذای قوی حرکنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ و از
بقول کاهو کاسنی و ارشاد ابیض جبلی الجوهر هر دو مزمور بنوشند بعد ازان این مطبوخ بنوشند بگیرند عنصب الثعلب و کاسنی هر یک احد یکدسته روازان آب چندان بازند
که این اجزا دران آب جوش کرده شود افسنتین رومی خالص سه پانزده درم شاهتره بست درم حشیش فاخت و تنظور یون هر واحد یکدرم اسطوخودوس صغای کی هر واحد
سه درم اسقولوقندریون ده درم کمافیطوس کماذریوس هر واحد پنج درم افتیمون شصت درم صبر صبرت بست درم مایه ران دو درم ریونه هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا دریک
سبی بعد و مناب دبی دانه آلوبخارا و منقش پنج درم قرنفل بست درم مایه ران سیاه و کابلی هر واحد ده درم اندازند و در بیخ طلا صفیر آب بهی شانند تا بیک طلا آید صاف کرده هم
غار لقیون دو دانگ سقمونیا دو درم تربد نیم درم الجور دو درم مغسول و کیدانگ سقمونیای مشوی در دو دانگ مایه ران فیقرا بریک سوده بهم شکر کنند لکین میان این تخم تیز در وقت شربت مطبوخ مصاف
دوازده ساعت باشد بعد هر ایام دران جمانند بدان نرم نمایند و یک دانگ تمک نفطی سوده و هفت درم شکر سفید اندازند بنوشند و ازین شربت سه شربات در وقت صبح
بیاشامند مگر آنکه ازین ما فی الضمیر قوت باشد یا صعف یا تب حاد یا تشنج و بدان اعتبار جرب در زیارت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد دو دانگ او بیفزایند تا بشش دانگ
ازغنا بهای او کم کنند و دو اوبچوزهٔ مرغ یا بیضهٔ مرغ خایند و انچه درین جرب بدان طلا کنند این طلا ست بگیرند گز پنج و کندش شش مایه ران همچنین بهورهٔ اهلیلج سیاه و هم اندر سرکه
بجوشانند تا هم اگر دد بعد به گیرند خاکستر افسنتین و خاکستر قیصوم و خاکستر بوجاع که آنرا بدالقوا بر گویند و خاک سیماب هر یک بقدر مناسب اجزای مطبوخه باشد بعد
این همه بسایند و بر آبیکه جوشانیده اند اندازند بعد ازان روغن گل یا روغن کنجد و روغن دیگ مضاعف بیفزایند و بر مرهم اندک کبریت و قدری نوشادر تا آنکه روغن قوام
اخذ کند و کبریت گداخته گردد بعد ازان روغن بران اورده بریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه چنان شنند تا مختلط گردد و پیش هر بار این جرب جدا جدا طلا
کنند و اطبیعت این جرب نیست که منبسط شود و یکباره تصل گردد بلکه بر اندک اندک جای نخوابیده شود و طلا در شب کنند و صبح بر حمام دخل شوند تا آنکه منخسف کردد
و بریزد و بر اندازان که متمسر شود و منخسف نگردد بران زنو چسپانند بعد قدم این همه تدابیر و لازم ست که ابتدای مرض قبل استفراغ بود و از خپیانیدن زنو قدر کنند
و از انچه معالجه این نوع جرب بدان می کنند قرب آب چشمه کبریتی ست و نشستن دران و چیزی قریب بدان مثل شیر ازین آب و جلوس دران ندیدم و نگاه ها این جرب را
بعد فصد و استفراغ جوابین معجون زائل می کند گیرند اهلیلج سیاه سی درم افتیمون ده درم مایه ران چینی ده درم بابریک سایبده بقشمش شاهتره سوده نقی سرشته
هر روز یکدرم بخورند و بیان پس در هر روز سه درم کنند و چیزیکه بدان تمام میشود علاج این نوع جرب شرب ماء الجبن بروغن بادام و انگبین و شیر ست
اگر فصل ربیع باشد پس اگر تنقین ازین جرب باستخوان سد علاجش اصعب باشد از نهادن دوای حاد و بعد ازان علاج بهر هم نوع هفتم از جرب معروف
بمتمع ست و این دو انها نزدیک بود که اصول او صلب چندان نباشد جلد باشد که بحس خلاف ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود چون انسان بدانها ازان
نظر کند چنان ظاهر شود که گویا بر دو نصف مقسوم ست نصف علامای و پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سخ رنگ چون ریم بر آرند نصف ثانی جلد بشکل ثولول صلب
که ازان آب بیچکد باقی ماند و این نوع خایش کم دارد سبب فاعل او خلط غلیظ سودا وی ست که از فساد بلغم بهم میرسد اما بود سودا وی اگر در علاج تاخیر نرود شیدن مطبوخ افتیمون

صبر دو درم مقرونا کیدانگ فرو ببندد این دوا شربت سازند هر شربت را پنج بندقه ساخته بشکایه جیره صبح بنهار فرو برند بالای آن ماء الجبن صاف کرده یک سکنجبین یک
ارغن یا دام شیر بن داخل کرده بنوشند واین را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه سهال افراط نماید که در آن حالت چار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند که آن
در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت استعمال کنند نوع ششم جرب معروف بجرب جذامی ست وگاهی جرب سودا وی نامند وصورت او آنست که اول
بزرگ متفرق در بدن بود چون بگشاید از آن خون سیاه یا چرک رطوبی سیلان کند وانتشار نماید مرکب باشد از دو سبب فاعل وخلط سودا وی ست که خون فاسد غلیظ
یا وحی میشود واین غلظی ست که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند واین چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده وگاهی نسیان باین جرب هلاک کردد
واین نوع جرب بابل بصه بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک در طعام غلیظ شده ومثل کوه اسپغ حریف در علاجش بحسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین
باشد در صحت دیر تر علم شود و چون گاهی بدن باشد شفائی بسهل تر بود پس علاج عام او نیست که نظر بمزاج مریض بحسب فصول سال کنند اگر فصل سرما باشد البته تعجیل
او نکنند و اگر وقت گرمای شود یعنا شد ایضا معالجه او نباید کرد و چون گاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق وفصد باسلم هر دو صافن
کشانیده ومیان هر فصد فاصله یا یام چندان باید که اعضا از سقط قوت بود و تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ واز
بقول گاهو وگاهی وارشراب بیض جیره الجوهر هر روز مزج نوشند بعد ازان این مطبوخ نوشند پگیرند عنب الثعلب وگاهی هر دو احد یکدرم را اسطوخودوس سنای مکی هر دو احد
گاه درم اسقولوقندریون ده درم گاه فطوس گاه ذریوس هر دو احد پنج درم افتیمون شصت درم مرصع دسته باسه درم مایه ران در دو درم ریوند هر دو کوفته وبعد جمیع اجزا در یک
سی عدد عناب دهی دانه آلو بخارا دو بخشنیز تر دو درم تمر هندی بیست درم بلیله سیاه وگابلی هر دو احد ده درم انار ده درم پنج طلا صفیر آب هر دو شانند تا یک طلا آب صاف کرده هم
غار القرحین و دو ثلث درم تربد نیم درم مغسول وگیاه انگ نقره یا هر دو یک انگ یا سی شعیر دو انگ یا سی عدد بسفر کنند لیکن میان این تخم تربد وقت شربت مطبوخ
دوازده ساعت باشد بعده این دارو را مانند دیگر داروها بسفر کنند نقوع سوده بیست درشکر سفید باندازه دو نوشند واین شربت سه شربات در بیست شبانه روز
بیاشامند مگر آنکه این ما نعی اضعف قوت باشد یا معدل یا تب حادث شود یا بالجمله در زیادت ونقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد دو دانگ او بیشتر بدهند اگر
از نشانهای اول کنند و دو دانگ بچوشانده مرضع دو عدد نمایند و آنچه دربن جرب بدان طلا کنند این طلا است بگیرند گز نبین و کندش مایه ران هر چندین بهوره اسای سادی و همه را در سرکه
بجوشانند تا نیم گردد بعده بگیرند خاکستر انغیزه ن و خاکستر قصعو و نمک جاج کوه تراز بد القلا بگیرند خاک سیماب سادی بقدر یکی مناسب از جزای مطبوخه باشد بعده
این همه را بسایند و بیزند یکی چوشانیده ان اندازه بعده رغن گل یا رغن کنجد یا رغن کل یا رغن بنفشه یا رغن بید مشک اضافت نیز مرهم اندک کبریت و قدری نوشادر تا آنکه رغن قوام
اخذ کند و کبریت گداز دو سوخته گردد بعده این رغن بران اودو بریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه را بهاون کنند تا مختلط گردد پس این جرب جدا جدا طلا
کنند و اطبیعت این جرب نیست از منبسط شود و یکباره زائل گردد بلکه بدان در بجای خود نیت شود و طلا در شب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه مخشف کردد
و بریزد و بعد ازان که متمیز شود و نمخشف نگردد دیگر بار چنین زنو چپانند بعد بعد قدم این همه تدابیر و لازم ست که در ابتدای مرض تحمل استفراغ بود و اگر چنین نبود نخست
واز آنچه معالجه این نوع جرب بدان می کنند فرب آب چشمه کبریتی ست و شستن بدان و چیزی قریب بدین تاثیر این آب و جلوس دران ندیدم و نگاهی این جرب بلا
بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زائل می کند گیرند بابونه سیاه سی درم افتیمون دو درم مایه ران چینی دو درم بابونه یک سایبده بقشمش شیرینی سرشته
هر روز یکدرم بخورند و پرهیز بدان پس در هر روز سه درم کنند و چیزیکه بدان تمام میشود و علاج این نوع جرب شرب ماء الجبن بروغن بادام و بنفشه و شیر
اگر فصل ربیع باشد پس اگر تعفین این جرب باستخوان سد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد ازان علاج بهرهم نوع هفتم از جرب معروف
بقمع ست و این دانها بزرگ متفرق بود که اصول او صلب چندان بلند جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود و چون انسان بدانه ازان
نظر کند چنان ظاهر شود که گویا بدو نصف مقسوم ست نصف علامی و پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سخن رنگ چون ریم برآرند نصف ثانی چلبش ثولول الصلب
که ازان آب تیره چکد باقی ماند و این نوع خارش کم دارد سبب فاعل و خلط غلیظ سودا وی ست که از سیاه بلغم پیدا شود و سودا وی گردد علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون ست

اگر قوت متحمل باشد بجده قصد باسلیق و پرهیز از غذیه غلیظه و اقتصار بمزورات تا آنکه در اثنای او تکشف ظاهر شود و بعد ازان این معفون هر روز دو بند بر گ فیلگوش خشک
هلیله سیاه و کابلی تودرین هر یک پنج درم هلیله زرد سه درم شکر سفید مثل همه پس بکنجد مکنجبر بریان جلد را بار یک سابیده با هم آمیخته صبح بر نهار سه درم تجویز نمود
و غذا سر کوه و روغن کنجد و شکر بکار کرده بدهند و هر گاه دانها تکشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدوام انجامد یا آنکه دهلش در هیچ دانها دایر باشد که بکلی
ازان زائل شده و التفاخات که از رطوبت بود تحلیل شده باقی انان حدت و رقت یافته پس علاج بچیاندن زلو یا شرط بهتر دانند لیکن وجوب نیست که البته طلا کنند چون
دران درد حادث گردد بلکه بالش و غیره در دهل حمام استعمال کنند یا آنوری بجدوث حکه مستلذه بنیز الم دران گردد و دلیل بر دلالت کند بر آنکه باقی ازان غلظ حریف لذاع است و علاج
او درین هنگام آنست کزین طلاها بکار برند کندش مورم هر یک پنج درم برگ فاخته هلیله سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول فاکسته هر دو هر ده درم سیندان سابیده با هم آمیخته
بسر که رزیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام دهل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد دیگر بند سیماب مقتول یکنیم دو نوشادر سه جزو تیتر طی بر روغن گل خته
سر کرده دران حل کنند بعد ازان بردانها تدریج طلا کنند و بر بدن او بیکدو نعد یاد و دفعه طلا نمایند پس اگر بازین زائل نشود و متعسر گردد و ترشیحه کهربتی و نوشیدن آب آن
بی شک زاله او نماید **نوع هشتم** جرب مروف بتند قوست و او منست که انسان بدن خود را بخار دبس زیر جای خاریدن تکشف خط ظاهر گردد و هر جا که این خط بگذرد بشود
و یا دران سوزن بخلانند ازان خون نمیاید سیاه غلیظ القوام برآید جمیع مویها که بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او بالم اندک باشد و بحسب فاصل آن خون سیاه
محترق حریف الکیفیه لذاع محض بود بود و علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیه او بدواوا بتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا آنکه دران اثنا
در جلد ابتدا نماید خارش کم گردد بعده اعادهٔ تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل یاین نسخه نمایند هلیله جات ثلاثه هر واحد ده درم بعد درکردن خشکهٔ آنها هلیله آمله
منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم جمله را سابیده بموزیر منقی بیشتر دو روز دو درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت او ازین منحل گردد و بسر صحت
یابد و اگر منحل نشود و بزمانه دراز بشود و ازین معجون را در آخر امر بهند دام بر خول حمام تکنند مگر بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل و دخول حمام کنند
تا آنکه خارش او زائل شود و تکشف و آثار باقی نماند و دران هنگام ماء الجبن و روغن بادام تلخ و شیرین و سکنجبین با هم متوالی بنوشند که تکشف زائل نماید و هر گه گردد و بشب آن و درین وقت
اگر ارادهٔ نوشیدن دوا برای استیصال تکشف نماید مطبوخ افتیمون بنوشند بعده لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل بچه ماکیان و پای بچه بره کنند و بعد تکشف مرخ نوشند تا آنکه جلد
او صحاح شود و تکشف بالکل زائل گردد **نوع نهم** جرب مروف بتبوث ست و صوت تفش انیست که دانها متفرق پهن با جلد بود و با آن خارش غیر لذیذ باشد و چون آن را غرز نمایند
ریم بر آید گویا کاز عمق بدن برمی آید و دانهای او باستدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت مفن بست که از آمادی اصعر انحلو طرد و بدان
تیز و محض گردد علاجش این سفوف ست بگیرند صبر مقل مری زنجاه هر دهست الحدید هر یک سه درم گل سرخ پنج درم زرد چوب سه درم مامیران دو درم
هلیله سیاه سه درم همه را سابیده و صبح بر نهار سه درم ازان بجوزند و غذا شوربای بحم بغاله یا بزه شیر خواره دبرین مداومت نمایند تا آثار ریم او کم گردد بعده تنقیه بفصد یا بحلیون
کنند و فاصله میان فصد و شرب دو اده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بست روز نمایند چون فصد درین وقت نمایند تا بتعشر و خشف رطوبت او کند پس طلا استعمال
نمایند برگ خرزهره بسر که بزند تا مرهم شود بعده این سر که گیرند و بر روغن گل خوب برهم زنند و بر هر پنج توز یکدرته بالش این نمایند که این نوع جرب را خاصه تکشف زائل کنند و از بهترین
اقسام برای این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب سرست مگر آنکه در آنجا سببی مانع از شرب او باشد مثل آنکه در آنجا حمیات مزمن باشد پس کسی را که حال او چنین باشد بدل الفوح طبرزد یا کهربا کنند و مقوی نیلوفر یا قسطین
و یا هر دو بران اضافه نمایند و هر نوع از انواع جرب که باوی فعل بیش باشد و استفراغ صاحب او بیشتر کرده باشد بعد آرام او بعد از چهل روز بفصد آرام او بعد چهل روز بفصد آرام او بعد چهل روز بفصد آرام او بعد

عجیب بایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن میشد و وقت نیز فرا رسیدن میشود و جلد منتفخ میشد تا آنکه در چشم ایشان تورم ظاهر شد و ذکر میکردند که اجوف آنها خارش می نماید و این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا با دمی آمیخته و از ان بجا غلیظ که در ان حدتی ست پیدا شده آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکند و تهیج حادث میگردد بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ دقا ست و خارش می آرد و از تهیجی که از بخار دمی آمیخته در ان حدت و حرافت ست و دیدم که ایشان معالجه آنرا بقی کنانیدن و انرا مالیدن جمیع بدن بجا که ستر جرب است با نگو مخلوط بروغن گل معمول بزیت انفاق و سکر میکردند تا آنکه شروع تململ تهیج و میکرد و بعد و بصورت ما بقی از جرب نگاه می نمود و پس از گرشح نیکو در بین بجا که آن قی و طلای مذکور ست ادامت میکردند تا آنکه شرع میکرد و استفراغ او بدو ایام باین نقوع می نمودند افسنتین بومی یا نزده درم سنای مکی بست درم ترنجبین سی درم فلوس خیار شنبری دو درم انیسون ده درم مایه ران چینی سه درم صبر سقوطری بست درم مویز منقی سی دانه هر یه او ظرف چینی یا دو چند آن آب نیمجوش کنند دیگر روز در اقاب دار نده هر شب دو سه ساعت دم ازان با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج شیرین معمول باطراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد مدتی از تریک نماید بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در سه پنجوز تازه گردانند که آن قوی گردد و چون زیاده ترازین گذارند ضعیف شود و در هنگام شرب باین مطبوخ طبیب واجب ست که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج او حدت پذیرد بسوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کنند و این نوع جرب را کم دیدم که بعد شرب این نقوع باقی ماند در هنگاه استفراغ مریض آن کیبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و در هر جای بدن را که بخارد و شرح نماید و چون استفراغ باین نقوع تدریج نماید تلطیف حادث نشود و بسهولی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد بنسبط گردد لعاب استعمال سوم و مخرض و دخول حمام کنند که بوی ریخته بر وید و این نوع جرب نادر ست و ایضا جربی را دیدم که بعد از حادث بیفتاد و آنا او آنست که صفاحیح سیاه و بعض لقاع بدن میباشد و صورت بقعه مثل سوختهٔ آتش او بپس تنگ و سیاه گردد و الشدید آرد و اطباء حذاق میدانند که این از خلط سوداوی لذاع حاد و محترق ست و اختلاط او از سودته بسیار خوردن ماهی و صحناء نان برنج و بقول حریفه محترق میگردد و نوعی از سودای محترق حادثه یا بسبب بهم رسیدن گاه بسوی جلد سیر نزدیک آنچه مذکور شد پیدا میگردد و دیدم که علاج این نوع با بین دو اسیکردنه و آن غریب ست تصحیح بعض او بطریق قیاس ممکن ست و بعض او از حد قیاس خارج لیوسوای آن تجربه او کردم بعد از انکه ایشان را دیدم که بران حسارت می نمایند پس آنرا حسن التاثیر قریب النفع یافتم و آن این نوع جرب را در سه چهار روز زائل میکنند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خورده و زائل نشد میگیرند مرا سنگ خام دو درم کهربت آب نارسیده ده درم مایه ران چینی دو درم شکر سفید پنجاه درم هر یک را بقدر کفایت نرم بسایند و بران نارنج تازه می نوشند و خلط سیاه مثل قیر قی میکنند و مرهمهای خلاصی مع روغن بادام بران میزنند و از شر آب سرد و قرص برف میکنند پس از جمیع این نوع جرب را در چهار روز زائل میکنند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست و ایضا اهل شام را بدو چیز میدیدم که هر یک از هر نوع که میشنوید خیر آنرا بهتر شاهد و نامیده اند بعد استفراغ و قصد و اصلاح غذا میدهند تنبول سفوف نارکیل و عنبر میگیرند برگ شاهترج خشک دو درم فتیل سه درم قلقند کشنیز خشک بست درم مایه ران چینی پنج درم همه را سابیده سه چندان آن شکر سفید بران می اندازند پس جریره از نشاسته ساخته بران این سفوف سه درم و چهار دانه نارنج بقدر قوت مریض انداخته سیده بدو این دو جرب را خیر محمود میکنند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این علاست میگیرند نوشادر دو درم کندر سفوف ده درم صمغ عربی پنج درم سیماب مقتول پانزده درم این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس احراق عجیب می نماید و آنرا تاثیر نفع ظاهر ست و چون بر ایشان صعب میگردد بقایای جرب باقی میماند مریض را روغن کنجد چند روز متواتر می نوشانند بعده رایحه تازه بام متوالی و از انچه استعمال میکنند چیانیدن زنو لجه یا بر بقایای جرب ست و بدان انتفاع می یابند چون این بعد تنقیه مطبوخ و قصد باشد این غریب از معالجات ست و ایضا اهل طبرستان در جمیع انواع جرب پا پس بعد استفراغ مطبوخ کنجد بریان کوفته بشکر استعمال میکنند و بدان انتفاع می یابند و در جمیع انواع جرب طب استعمال می نمایند جلوس در چشمه که بر تنگ که اندک نظر دران آن آمیخته باشد و جلوس بسیار دران طول جلد بعد از آن می نوشند و ادابدان ایشان جرب بکیارگی میرود و این ادابهای که بر تقویه جمیع انواع جرب دفع علو و ایضا از غریب او دیدم که استعمال آن میکنم و از او اخذ کردم عام و آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن النفع سریع التاثیر ست و بحسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن مریض بعد استفراغ و قصد و اصلاح غذا خوردانیده میشود و نخست از آن نیست بگیرند آتش نادیده ده درم مایه ران سه درم تخم بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه و درم این همه بوزن یکصد و سیزده درم شده هر یک را از آن پنج درم بدهند و متناول جلاب این تمام میشود که ریا بلبته زائل میگردد و هر نوعه باشد و دوا یام متناول این ادویه سکنجم بدخول حمام و مالش روغن گل و آنکه اقتصار نماید بر خوردن مفردات و گاهی اضافه میکنم بر اجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کاهو بوزن نیم درم و عصاره رشک مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تاثیر او محدود است یا بر دوا جب نیست که طبیب باستعمال دوای مذکور نگردکه چه من آزادم که نگردم الا بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که دران شراب و دوا منع میکنند مثل وقتی که دران آفتاب منقلب باشد قبل آن پنج روز و بعد آن سه روز بعد از استعمال و امتناع نیست از غریب ادویه که استعمال آن بطریق علاجی کنم نسخه آن نیست که بگویم آنرا مدهست و بلیدن روز دست هر واحد بست و درم نوشادر بتق مقتول هر دو را صد و سه درم و این همه را در نیم سیر روغن کنجد بجوشانند مدار بخار یکه از ان برآید خورد اگاه بماند پس آن روغن را صاف کرده بدان مواضع جرب را بمالش نمایند و بمثل آتش نشینند اما میکه خوش آید و هر گاه از گرمی آتش الم احساس نماید ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد اگر بر عمل این در یکشب قاصر باشد جرب مذکور بدین نسخه زائل شود و همان شب بعده و حمام داخل شود و هم بدین روغن گل مالش نماید چون این همه ذکر کردم سر علاج کلی جامع بالغ در حصل نهایت در نوع ادویان می نمایم بعد قصد استفراغ و اصلاح مقدار و آغوجه نه در اول آن استعمال کنند این نسخه اوست کنند شش درد و درم مرنج خلافا درم مرنج زرشت ا دو درم مرنج عنب الثعلب پنج درم مرنج خاص دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریاس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته نخاکستر انگور یا خاکستر حریسه روغن بنفشه هم اقلیمیای نصف درم میعه یا بیش صبر هر واحد یه درم جوز سوخته پنج درد م بدهنج قوبال صدیه هر یک دو درم نوشادر سه درم عاقر قرحا بیخ اشنجان هر دو سوخته هر واحد نه درم همه اسا یده با نیم مثقال بیا میزند بعد ازان بقطران لت کرده و ریگ سنگین سنقلیس الجوانب همه اینه از ند بعده بران طبق سفالین محکم کرده و در تنور گرم شب گذارند و صبح از تنور بر آرند و بگذارند تا آنکه سرد گردد بعد ازان همه را بر آرند اگر مثل حمیه گردد بهتر والا در تنور باز نهند بعده سا یده بقدر چهار حصه آن نمک آمیزند و بعد اندر روغن گل و سرکه حل کنند چندانکه قریس ماند پس ان یک نصف ان را طلا کنند در جای دیگر طلا کنند تا آنکه جای دیگر طلا کنند و باک شود و کسی که بسوزشش او صبر کند طلا را و بگیارند گی مضایقه ندارد و این طلا موروف بسیاری ست بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیاربن موسی حرانی بوده و آن نادطلاست و تجربه و استعمال آن کرده و از استعمال آن منفعت دیده

حکه

یعنی خارش این مانند جرب بود لیکن بدین شور نمیباشد و بسبب حکه بخارات حریفه حاده و لذاعه ساکن نه چلبست و اخلاط حاده مثل خوت عقیق حاد و مخالط خلط صفراوی لذاع و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و ازان حکه سریع الورود شود بنا بر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و ازان حکه بطلا و الی الیر جا دث گردد بسبب بطیء تحلل و اندفاع آن و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی گنده شور و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جز دالبان و کواسنج و مانند آن هر چه خلط ردی پیدا کند و از قلت استحمام و کثرت حرکت بر بدن و کسانی که بعد از جماع آب گرم غسل نکنند و مالش بدن نمایند بیشتر در بن مرفق افتند و این سبب قوی ست بر وجود غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه بیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در اجسام ایشان بنا بر سوء هضم و حرارت غریزی و ضعف قوتها و تحلیل بخارات مختقنه در جلد خصوصا اگر از اغذیه مولد خلط ردی مایع پیدا کنه مکرر شد کثرت نماید و صحت ازان دایشان دشوار ست و هر گاه ماده حکه بغلظت مائل بود با سبوسه میباشد و تشبیع میفاید که اسباب تولد ماده حکه ست لیکن آن قوی یافته و فرق در جرب آنست که بارها که در اکثر شود نبود چنانکه در جرب میباشد و صبر از وزیر جلد بعد دفع طبیعت و نیز با بسبب فساد مسام و کم پاک داشتن بدن ست و یا بسبب ضعف دافعه چنانکه پیران و بعضی جوانان را در آخر امراض و در لقاومت عارض میشود خصوصا چون ماده سیار یا غلیظ باشد و یا بسبب اغذیه ردیه که ازان خلط ردی حریف پیدا شود مثل غذای نخلین و تیز مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا هضم گردد حکه گاهی خالی نبود کدام جنبی اخذ کند حکه سن پیری کمتر علاج پذیرد و تدبیر و مداوای آن کرده شود و با جمله ماده حکه میان جلد جمع میشود و اگر ازان چیزی و بدن با شد آن چه باقی بود و شنیده نمیاید مولدات حکه و خوراند و آنطا کی گوید که حکه تنیسی جلد در لمس سست مع لذع مستلذ چون بخارند دبسیار دردم میان و جب فرق نمیکنند و فرق میان هر دو اندوه بود اول آنکه حکه از سطح جلد نتر نمیکند بخلاف جرب دوم آنکه از ان ده کیفیت ردی تر دود کیست کمتر میباشد سیمی دصه سوم ذکر کرده و او انست که حکه قرحه نمیکند و جرب بعبارت از کهنه شدن حکه است

و ایضاً بعضی حکه بمثل الش و استحمام منحل گردد مانند آنکه سردی عارض شود در آسباب حکه بعد عمداً از استحمام و بیرون شدن جایگه درشت حابس و مکفت ست و اکثار اشیای حریفه معالج و قدید و مرارست غبار و دهان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و مانده آن اخلاط رقیقه ست و صعودت آن شور خفیف الادراک غالباً و خشونت اکاله فاعل آن حرارت ضعیفه یا حریفه ست و خارجی انتشار شور و فرط تقریح و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس ست در دوسوی بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و آن تهیه الشد گوید که گوله حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیر جلد ست که بسبب طحال ابست خود متصفن گشود و قوت الدفع ضعیف و عاجز گردد و بآسبب خلط لزاج محتبس زیر جلد یا نماط خون محتبس در عروق و استرخای لال بر خلط غلیظ بیرون مزاج پدید آید و بر حلد و شدت سوزش نماند علاج باستعمال هر چه بطلاج کنند و آنچه اخراج مواد کند نیز نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعد از تطبیب خلط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بتوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد ازان اصلاح غذا و ادامه آن نمایند بسوی چیزیکه ازان رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندران لازم گیرند و جماع بالکل منع کنند و تدبیر حکه پیران اصلاح غذا و مداومت حمام و خشستن بدن بمطبوخ سپستان مورد و گوشت خرنیز مست و اگر حکه مزمن مزاج سودا و بلغم باشد شاهتره و حرابنه حمام بپیوندند و بر هر یک شش ماشه سعد شاهتره یا دو آنار خیسانیده ملوک کرده شهد یکتوله داخل کرده بدهند و مرداسنگ سفید اب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده در روغن گل آمیخته ضماد سازند بآنجا و اگر غلبه خون بینند اول نصد کنند مناسب حال و ماء الجبن و مقوت لاجورد و حب آن بدهند در روغن یاسمین سه تولا آب لیمون کاغذی یکنیم تولا مرداسنگ نه ماشه بماند و بدو بعضی گلاب و قدری کافور عوض مرداسنگ میکنند و در شیشه یک آتار گلاب دیگنیم تولا سوده آمیخته ضماد مانند و سکه آن گرفته بماند که در سه روز حکه را دور برکند و اگر بر بالائی شیاده گاه دوات دو تولا قدری گلار قیسی اول خلط کرده هر هفته یکبار تجدید کند از بالائی و گلاب قدری سپستان و کمی کافور بدهد بیاض الیدان سودند و قدری باضافه جوهر مرقوم تا که اگر دو سکه میشن نیم یا کوکه آب یکصد بار شست باشند سیماب شش ماشه کیلة دو تولا حل کرده مالش نمایند خارش رفع کند و خارش تخم خشخاش آب لیمون سایده و کذا حبه یا شور و قلمی در روغن تخم آمیخته و کذا صابون آب سوده و یا افیون در روغن کنجی سوخته و یا خاربروغن گل هر یک سرشته و یا تخم بالنگ و تخم خشخاش سادی آب لیمو سایده و بدو بار آن آب گرم غسل کردن نافعست و یا سیماب با برگ خدا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا بحدی که شود پس در روغن گل آمیخته بماند و بعضی گلاب در روغن یاسمین عوض روغن گل نوشته اند و آن حب نیز بهبودیت خارش نافع ست افیون کیدام سه ماشه نصف سه ماشه بریان کنند و نصف خام دارند پس هم خوب حل کرده مثل کندر کشتی جمعا بندند و عند الحاجت حب را در اجل کرده بموضع خارش خوب بماند در دو سه روز فائده میکند و آن دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود و اسگند شش درم خبیث سه درم فلفل چهار درم هر چهار خورا کل سازند و آن بهمان برای خارش خشک بی شور مفید ست تمخ خشخاش کنجد متقشر برگ خدا سه ماشه مرداسنگ هر یک شش ماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سایده قدری که افیون آمیخته بماند و بعد دو گهنی غسل کنند ایضاً مرداسنگ کیتوله سیماب چهار ماشه آب ریحان روغن ماده گاو گلاب هر یک چهار تولا روغن را با آب شیر زن بست و چهار ماشه آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند ایضاً که برای خارش خشک مجرب ست هر گاه کبر بمالند گل رنبی کیدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو تولا سر که دو آب گل کافیشه ده تولا سایده بمالند فائده در بیاض الدمغز بخط ایشان مسطور ست که گاهی خارش شدید از حد گذشته بدن پیدا میشود و کنیکه کرمی ست مشهور پس گاهی عنیت دود آب سایده بران موضع خوب بماند و بشویند و یا چوبه آب سایده مالش نمایند فائده یا چرچ گلیم بشدت بماند و یا قند سیاه کمنه و یا برگ کنیر تازه بماند فقط اقوال حکما ابو سهل گوید که حکه اگر از خلط حادرد می متبس سرد و رقیق باشد علاج باخراج خون نمایند اگر بدن تحمل آن نباشد بعد استفراغ نماده بدیه سوافته مثل پلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند بعد بتنقیه بدن بمراهم سرد تعدیل نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه در بیرون جلد باشد فقط نصد را استعمال نکنند لیکن اکتفا بامسال کنند بصرف عنایت فرماید باستعمال ادویه که جلاء و تنقیه از خارج نماید پس ابتدا کنند بمسهل از آب گرم بعده آب چغندر و آب جاوشن سوسن بعده سرکه سرشته و آرد باقلا و بعد ازان خربزه آب کرفس بهدی و آب جلبینج باقلا مالش فرمایند و اگر تولد جلد از خلط شور باشد باید که مالش بدن بآرد جلبه و عسل و عصاره قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکسی و مطبوخ حنظل کنند قوام او بعد از انفع کنند بگیرند و بگل سرخ و یاسر که تهدید نماید آنرا تعدیل قوام بهم رسد بعده نصف وزن گل سرخ بیرند سوده مخلوط سازند در وقت حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ کرده آنرا بدو چیز مذکور ضم کنند و بعد از انقطاع کنند بگیرند و آب سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حمام نماید بپیچ صورت باشد باید که در وقت استحمام نماید آب شیر بدن گرم کرده بدن مورد و شاهتره

وجوف خربزه پخته باشند بوعلی سینا مینویسد که علاج حکه بایسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد بادویه که در علاج جرب بعلوم شده مثل نوشیدن روغن گاو ترتیب دهند و مثل استحمام بآب نیمگرم و استعمال بالش از روغنهای بارد و خصوصا چون دردان آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابس قریب بکدیگر است و ادویه لینه دردان مخلوط کنند سودمند است و ایضا سرکه سوسن و ایضا صبر با آب کاسنی و ایضا نشاسته و ادویه مذکوره میشود و آب کرفس و سرکه و گلاب نیکوست و از ادویه قویه قیروطی است که در مدان افیون باشد بالش بدن بدان حکه راساکن کنند و ادویه قویه آنست که از ادویه اولی ترکیب دهند عذران نوشادر داخل کرده بسرکه طلا نمایند خصوصا بخصیه و ایضا شب بریان و قطران و این حکه باطن بره و فرج را نیز نافع کند بجزئه حمول سازند و پسران در علاج حکه ایشان را عاض شود و بطلای دردی شراب باندک شبت رطب انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار است و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید و خون نیک پیدا کند و اغذیه بالش بسیار رودت و حلوت و حکوم معتدل و اصحاب حکه قشفیه الابد ست از استعمال و غذاهای نرم و رقت و ادویه مثل و عرض و بادام کهنی و مانند آن

عجوبی گوید که حکه عارض میشود از غلظ شور کرا تر اخون رقیق آمیزد از غلظ صفراوی از زاع چرکی گاهی عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماء الفواکه مقوی تهیه نماید از ادویه و کوشیج ها شور و اشیای مالحه و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آب کدو دران پوست درخت انگور پخته باشد بریزند و افراط استحمام آب شور نماید و دوام آن مطبخ پوست کرم و پخته و بر کوفته و جلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده بروغن گل بر بدن طلا نمایند و چنین آب مطبوخ نشاء الحمار و مالش بدن باندک زدن مسل و با طلا و ضمخ ضخیره باریک سوده بروغن گل نافع باشد و اگر حکه از غلط غلیظ بود و مدت او دراز گردد و در حمام آب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک جوز بالش بدن نمایند که تسکین آن کند و اگر نه زیاده بر قی و افیون و باریک سا بیده بروغن گل و موم گداخته آمیخته و شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن بواسطه حرارت آن کند و بیده سا لطه و روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر بهوا طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام آب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود و شیاف مامیثا بکیزه بورق نیم درم و قسط تلخ سدس درم و مر را با یک سا بیده بسرکه ممزوج آب بسر شند و در حمام بدن طلا نمایند و اگر از غلظ رقیق باشد گلاب و سرکه را مخالب کرده و محرخ خربزه بروغن گل و آب چقندر طلا کنند و خاصه حکه را باید که بر خار بدن اوماس نکنند و بر ان صبر نمایند و باید که از دامت پاک گردن بدن از چرک و اخلاط تنقیت آن نماید و پاره چهای کتان پاک بپوشد بلزوم تدبیر و ذکر کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی **ابن الیاس** گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن بطبوخ فواکه یا بطبوخ اهلیله است و هر صبح شربت بنفشه و شربت نیلوفر بهوا فصد و درم و در آب گرم حل کرده نوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره و ماش و مغز بادام و اسفاناخ و کدو تر خرنده یا تر هندی و شکر سفید بپزند و دو درم مویا بکنجبین ساده بگلاب هر یک دو درم خورند و با هر صبح نقوع شمش سه اوقیه گیرند خشک و نانخ ان حل کرده بیاشامند و غذا مزوره و حلوا تر هندی یا زشک یا آلوی کوهی یا منزوه بادام اسفاناخ و کدو و خورند و دوا استحمام نمایند و بر ان بروغن بنفشه و در روغن گل و بالش کنند یا تخم خربزه با لعاب گیرند آب چقندر و آب خیارین و بر بدن نطول کنند و اگر سبب حدوث حکه طعم بوری غلیظ باشد نقوع هلیله مقوی بجرید و صبر نوشند و در حمام بالش بدن با آب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه بمالند یا بورق کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیف بود که بسوی جلد آید و آنجا منعقد شود و بوی بدن بدبو گردد و ملاحتش بالش بدن با آب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه را آب نرم پاکیزه تر دی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و مغشاش مساوی و بسرکه سابیده در حمام بر بدن طلا کنند **جبری** گوید که اگر بشابع عارض شود لاعلاج است سوای انکه طریق در معالجه ایشان باصلاح اغذیه و شرب بنیه متوسط در قوت و لزوم داخل حمام و بالش بدن و عرض گاهان سرکه است و اما دخول علاج ایشان فصد و استفراغ بطبوخ افتیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماء الشعیر و اصلاح اغذیه حتی الامکان ست پس اگر زائل نشود و معاودت بالاستفراغ فصد و نوشیدن ماء الجبن و شربت خیار شنبر و امر بمالش در حمام با آب تخ کرفس و سرکه و روغن گل و بورق را مر نمی کنند بعد در حمام داخل شوند و عرق آورند و نشف عرق بپارچه نمایند پس بالش بدوای مذکور کنند و در خانه خود بنشیند تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتفع شود و اگر عرق نکند بر بدن ایشان انداخته بمالند بعد ببوس هیده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن گل بر بدن مالند و آمار جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ بابن بطبوخ خربزه کنند آب شاهترج مروق کنند گل و بران سه درم بستر قطری دو درم با میران و پنج درم با هلیله زرد سه مطبوخ تخم زباهی شوی کوفته پخته انداخته نوشند و ازین سه شربت نوشند بعد بدانچه مذکور شد از آب کرفس و غیره در روز و بروغن گل و شب بالش نمایند و لزوم پرهیز و صلاح غذا کنند و کسی که مزاج او صدت باشد ماء الشعیر و ماء الجبن یا شربت خیار شنبر نوشانند و در صبیان شرط ازین و وضع محاجم

قابل دانلود است

میان کفتین و پیه بینی از اندیدرویه و مالش بخوری که ذکر شد کفایت کند و گاهی بغرغره گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد و چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس علاج کل برای حکه میانی کنیم که هرگاه در جیب و جنوب نباشد فصد صاحبان حکه واستفراغ ابدان ایشان باد و نه لکن مخرج احتراقات بود باید کرد و هاین کرد کر میکنیم نافع اصحاب حکه است بگیرند آب کاسنی هر وق و دران فلوس خیار شنبر انداخته بجوشانند تا بحالت ماز ان شربات مهوا لیه بنوشند و چیزی از اودویه بجورد و انفصل و احسن اثر در استفراغ اخلاط محتقنه از خیار شنبر نیست و اگر بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکنند و در یکروز غالبا که اند انیست که بگیرند برگ تنبول و هر سه برگ بجوشانند پس سر که بعد اندک زمانی بر آتش اندک خاکستر سیماب و قدری روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند بزری سنبر که بنور خشک نشده باشد و آب او برانند و خشت بلیه سوخته دران آب جل کنند پس بران اندک سر که در روغن گل و قدری کندش انداخته با تش ملایم بجوشانند بگذارند تا سرد شود بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده بدان مالش کنند و این اینع النفع ست در اصحاب حکه را در گذند بر خول حمام و صبر در خانه گرم تا آنکه بدن ایشان گرم شود پس بیرون آمده با آب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان کنند بعده در آب سرد بنشینند و بر خود از ان آب بسیار بریزند و این در یکدفعه بسیار بریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام بسیار خورند و از این چیزها که ذکر کردیم بسیار خورند تا آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خواسته بیرون آمده بخ

آن کبریت دربیان آن مصطکی روشن آن صمغ وعشقران صبر سنبل جهاسازندو تادو مثقال بخورند گیلانی از بولس نقل کرده که حکیم معارض مشایخ از کبر سن تجاربه نیفعود لیکن تخفیف میدهد بود وا حاکمه در غیر مشایخ از دوارت خلط باید که بعد از استفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم قلیل یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود وبدین از سن بعرض وفراخ او وتدبیر اوقصل وطلا وامتداد آن شناخته میشود پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق باخون ست ابتدا بفصد عرق قیفال باید کرد وچون خلط بکیفیت متنه اید یا باید که استفراغ آن بکنند وداده بدیه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند مثل حمامات بر نهار وبعد تناول غذا استعمال کنند دراغات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باید که با بیکه دران چشمه باشد یا حلبه یا سبوس یا خبازی یا جو شانی یا جو شعیر سخت باشند مشغل نماید و بعد از آبدو یا طلا یا آرد نرس یا بدوانی که از خربزه یا مالش کنند واگر مرض طول کند امعان در دخول حمام نماید و با بیکه بدان بود نه بهبلی و برگ خار و بیخ قثاء انجار و کبر و آب خاکستر یاسر کره فنک تمیک کنند بعده بران نطرون خشک مع دردی شراب پاشند وده روز الا بتوبق یکبار طلی وکندر یکبار طلی کبریت زرد یکبار طلی گل تمیله لیانیم طلی مرکب از سه درا گر خواهند که عرق فشاند نمک بران پاشند نیز جائز بود و باید که لطوخ بسمک و زیت یا موم چیلی یا با کبریت زرد و یا با زنجبار سرخ یا با ایتمد کنند و یا بخردل مع اندک جوز الطیب و سکوتریت یا بحلزون سوخته سوده بعسل و یا بخ حماض یا با شیای نفیه لطوخ سازند واگر در دواضح قرحه شود مرهم طب که با سفیدوس میسازند استعمال باید کرد و یا موم بقدر دو قیه بیرو غن حنا کنیم او قیه گداخته گوگرد زرد یک اوقیه آمیخته بعمل آرند و دیگر بگیرند داخل چوبکبار یک وقیه وباب کرفس سابیده در حمام استعمال کنند در کرفس تنها اگر بکوبند و بدین در حمام افتسال نمایند منفعت عظیم نماید بهمار الدین گوید که اگرچه حکماء از قسم شربت نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار ست تدابیر جرب ذکر میکنند و تدابیر هر دو در تنقیه و تلذیه یک دیگر نزدیک باشد و ادویه استعمال در ادویه از خارج در حکه اقتدر بما نوشتا یکرد اگر از جرب و بدو ادویه ای حاد و اصلاح منفعت و آب انار تریش و بخوره بروغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و شستن بموم روغن گل جرب و شستن کافی بود و تیزاب فاروقی لزم ساخته بدان شستن و بعد هر روغن گل جرب کردن انفع علاجا بود جرب وه که را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت خلط بود بتنقیه و التیام چرک و حکه بحرانی را زود علاج نماید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هر گاه مزاج بقوت آید جرب و حکه رو بهبودی نهد و بهتر شدن بیمار علاج به تیزاب اولی بود و حکه ما در زاد و حکه پیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسبی مجرب ست در علاج مطلق جرب و حکه منه غسل ست با آب حدید بن گوگرد و ذاک آن آب پای شود

حصف که آنرا بهندی لهوری خانه

شتر گوید چیک مثل گاورس ست که بر ظاهر جلد مغز شتر پیدا شود و با خارش باشد و چون خلیش و شل خلیدن سر خار بود و لهذا بشتر شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و شدت گرما و بلاد آن حصاری که عرق بسیار کند و کمتر بشویند و چرک آن نزا خوب دور نکنند اکثر عارض شود و خصوصا چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد ازان جمله کثیف و سام بنه شود و سبب او رطوبات ردیه حاد صفراوی ست که باخون آمیزد و بقول شیخ سوادی ست که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید بسبب ثقل خود از تحرق عرق سریع الخروج بسبب قت ماده پس در مطح جلد محتبس شود گویا که از نفل عرق ست که لطیف آن ترشح کند و آن فضل از تبرشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و بابخارات گرم غلیظ ست چون تحفض شود و از خروج باز ماند هنگام انسداد مسام سبب دری در سطح جلد محتبس شود و در اثنجا طوبات رقیق گردد و شتر شود و گاهی هیچ شود بلکه خشونتی مثل خشکریزه مخاط هیچ سوزش ندارد و جلد پدید آید چون ماده در نهایت غلظ بود و عرق آمده باشد و آنطالی گوید که حصف رطوبت حاره ست که باقی ماند بعد ترشح عرق در بلاد حار نزد سر دی هوا پس مین سبب کثیف گردد و مثل فرده و کوچک از ان برآید بانرک خارش و در رد و در رصر حمر الدنیل نامند سبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب سالها و قلت تنقیه و کثرت آب سرد ست و بعضی گویند که حصف چیزی ست شبیه بتمله که چیک مثل ذره بزرگ تر و مثل دانه جاورس که در بدن مردم نزد زایستان ظاهر شود چون عرق بسیار کند و در آب سرد رآید و هوای بارد و نشیند و سبب می جب آن رد سبب ست یکی هوای حار جنوبی بود مع تجارات بسیار که از خلط حاصل گردد پس اما سبب که از انسان تعرض هوای سرد نکند و در آب سرد غسل نماید و در عرق آید تقبیض باشد میل خود نشف کند آن از حصف سالم ماند اگر آب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن تجارات حار متوسط در خلط اخراج باز ماند شود چون چرک بحسب تنگی مسام و صفراوی پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بران صفرا باشد سوزش و تخلیط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف باخارش بسیار نباشد در رنگ و مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ و مائل بسفیدی بود و کم درد و خارش ضعیف باشد و با سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب

سبب اگر خلط غالب بر بدن بیمار باشد و حکه مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ و مائل بسفیدی بود

سود باشد حکه وسوزش ورنگ غیر مبید از مجرای عتدال و متوسط بود **علاج** آب سرد غسل کنند وصندل سفید بگلاب سوده و یا گل سرشو ولباب تخم خطمی آمیخته با گل سفید که هندی پنڈول نامند و یا حناو آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر رفع چرکش تقنیح مسام آب گرم کردان سهوس گندم و بابونه واکلیل جوشانیده باشد غسل کنند وبعد ازان سرکه وگلاب بمالند واگر از اکل خشونت منقیه بفصد و مسهل باز کنند و طعامات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه اغتسال بعمل آرند و دیگر اسکوبا مرهم حصف نمایند وبدن را خنک ارند ومنع عرق کنند باستعمال ادویه وغیره وطلا کردن روغن گل بامور دو یا سرکه تازه باکثیرا آمیخته سخت نافع آید وگاه باشد که مرض قوی تر افتد پس دهلیا سرکه در روغن داخل باید ساخت **اقوال اکابر** شیخ الرئیس فرماید که قطع ماده او کنند بفصد و اسهال اگر در بدن زیاده باشد و مجهنین واجب ست که معتاد آن هر وقت ملتظر باستفراغ اخلاط حاده نماید و انجا از باز دارد و از اکل آن کند **تتمام** و پاک کردن بدن از چرک ست بعده اغتسال آب سرد و مالش در حمام گوشت خربزه مع آرد عدس بعد عرق آمدن ایشان را نیکو سوده بعد آن بشاهسفرم بعده ایضاً هم خربزه بعد سوده آرد با قلادا ما صندل الحاصل کند باوجود یکه او خارش پیدا می نماید پس اگر با کانو باشد این قبیل نکنند و ایضاً حنا اگر رنگ او را مکروه ندارد ازان انتفاع باید و نیچه مشابه آب انار و حامض و عدس و آلو بخارا و تمر هندی باشد بتناول کنند و استعمال هر چیزیکه عرق را منع کند مثل طبیخ سماق و آب کشنیز و گویند که آب گرم که رده از آن نفع کند و حیله آنست که طلای قبض شانیه باشد و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آور و طلب مکان نمایکه دران باد بسیار آید و تبریح بیاد کش بسیار در اغتسال آب سرد از اسنع کند و ایضاً مسوحات مثل سرکه و روغن گل و دیرین مسکه را فاصیت عظیم ست خصوصاً با کثیر وصنع و ایضاً مسوحاتیکه دران قوت مرد اسنگ خبث و قوتیا باشد خاصتاً و فاکه تر برگ مورد و زیره و برگ آس و برگ غار تازه و سداب و دقاق کندر و گاهی حصف اطلای عرقی السمک در آب گداخته نفع کند و گاهی در مرض قوی اجتماع بعرق نمی کند و گه بر بیت افتد و اما اگر انجا زدان قرحه کند معالجه آن بمثل زرد چوب و مازو و گل ارمنی و سفیداب بسر کنیم اند و مرهم سفیداب آنرا نیکوست و گاهی آن قروح بغساد عظیم برسد و علاجش علاج حرق نار باشد و اگر آن متحکم گردد علاج بسعد نمایند **جلبری** گوید که علاجش فصد بست اگر ممکن باشد و نوشیدن مادالشعیر و اقتصار بر ضرورات حصریه و زیره با عبیه و مالش بدن در حمام باین دو اگر نیز آرد جو بحریره پخته و آرد باقلا با عبه و برگ شقاقل تر یک کف کبیر گرفته باریک سائیده آمیزند بلعاب اسپغول بر هم زده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانی صباح و دران نشینند بعد ازان بدن را بسهوس میده مجانه که ازین نشف حصف و تجفیف او نماید و آنرا از جلد بریزاند و آنچه برای حصف بر بدن طلا کنند مغز خربزه با آب او ست و ایضاً تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شقاقل تنها طلامی نمایند و کسیکه بسرکند بیش ستر بن اشیا برای حصف نیست که گبرند سرکه و گلاب و اندک کافور در شیشه بخبانند بعده در حمام رفته عرق آورند و آنرا بر پارچه نشف کرده بدوای مذکور مالش نمایند کذا و ساعتی **احوال حمام** باید بود دران غوص کنند و قطع بخارات و انداز حصف همان روز نماید و بعضی سه اروایام کرده حصف بهمرسیده بر بدن روغن بالیدند و حصف باهم چسپیده و مثل قوباگردد بعد بیست ستر معالجه او آنست که بر روغن مس نکنند البته و لابد ست از استفراغ بدن بحسب امکان و مردی از اطبای اهواز بمن بگیفت که اگر حصف را بمغز تربیخ مخلوط بمغز خربزه تر بمالند در یکروز آنرا زائل کند و باکلی بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان را حصف بمن گرداند چون اشتداد نماید بصحت و دشوار گردد و شبیه بجرب شود پس بهترین اقیا آنرا آب چشمه کهر تیی ست **صاحب کامل** گوید که گبرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در حمام بعد عرق طلا نمایند که کثرت استحمام آب گرم مطبوع اکلیل الملک سهوس کنند و از سخنی آب سر بر بدن منع نمایند و ایضاً مغز خربزه با روغن گل سرشته طلا کنند و بیاگیزند سرکه و سنای مکی و خنک جریش و در حمام بدن مالش نمایند که نافع بود یا گبرند بادام و زرچوب مساوی باریک سوده و در سرکه و روغن گل سرشته و حمام بعد عرق طلا کنند و ساعتی بران صبر کرده بسهوس مذکور بشویند و آرد باقلا و ترمس آرد جو اگر بسر کنند در حمام طلا نمایند حصف را نفع دهد **ایلاقی** و جرجانی مهنویسد که ابتدا بفصد کنند پس استفراغ بمطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام آب کشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای خاصه سرکه در حمام نافع ست و اگر مورد را بپزند و آن آب بسر که و گلاب طلا کنند سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که هر جمع جلاب با تخم کاسنی و صمغ السوس هر واحد سه درم مشک سفید ده درم نوشند و غذا مرزه و نخود و مالش مغز بادام خورند و اگر آنا خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون بحسب قوت و واجب کنند بعد آن مالش بدن بمغز خربزه یا تخم آن کوفته در حمام و یا گبرند اندک سهوس حدرش و دیدان مالش بدن نمایند و بکثیره تحمام کنند باب گبرند که دران تخم خربزه و سهوس اکلیل شست جوشانیده باشند و یا گبرند سرکه و خمر و حنا و خنک جریش در حمام مالش فرمایند و با حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدن بمغز خربزه یا تخم او مع روغن گل سرشته

مسئول از مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
بهره‌برداری از این اثر فقط برای مقاصد غیرتجاری و در چارچوب قوانین مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی مجاز است

و یا طلای بدن بآرد جو و آرد باقلا بسر که و حمام کنند تخم چغندری گوید کاین دو لوک آن را نافعست جاورس سبوس گندم تخم خربزه ماکلیل الملک مساوی سابیده و در حمام بمالند بعد غسل کنند و مالش نمک و بآرد عدس و اشنان و سبوس و حمام آنرا نافعست و بگذارند تا عرق آید و اگر حدت او بسبب سیدن سفری بدن و بند شدن مسام باشد بوصیح حنائی کرده قول ابن الیاس گذشت باضافه گاو زبان و تخم خشخاش البوعنصور گوید که جهت ضعف شوری عرق ست مع قلت انفعال و علاجش اسهال صفراست و مقوی جزوه را طلا کردن بابا بحصیت و دین نافع و اگر وقت او نباشد و نه تخم آن باندک سرکه طلا نماید و موضع را بسرکه بشوید و نوشیدن آب شاهتره آنرا نافع ست و آب طبیخ هر گرا سیر بدان بنید و یا بآرد عدس و اشنان کافور با آب خشنیز تر شربت طلا کنند سعید گوید که طلا بصندل یا مازو و زرچوب سبز کرده و بیخ خرفه گل طلا نماید و با بیکه در ان برگ سرو و گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشوید. اندماکی گوید که خفیف تا وقتیکه عظیم نگردد طلا بارد جود سفیدا ب آب لعبو سبز کرده گل رنی و درخ

در حمام شنیده بهر روز بعد از ان بآب گرم سرکه در رفتن گل طلا کنند مفلها ی مفتح و جالی مهند قیفیه از علاج جرب و حکه کابرند تجربه نا قبل گفته که جهت تفتیح مسام و حمام مفید و مرهم ها و ضمادها ی که در نشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر شوکونه خاکستر بآب برگ دیان سازند و مدتها داشته خارند و کوه هر کیرا قبضه الفیل الملک نصف چقندر با برگ کیا نا با آب گفته بزنند بعد از شستن بعد از رفع سبب

عرق مدنی

مقارسی رشته در هندی تارو گویند داو هشت که اولا بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود بعد از نجا بزیر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد بعد به سوراخ شود و ازان چیزی بشکل کرم باریک سرخ رنگ مایل بسیاهی شکل کرم اندک اندک بیرون آید بهیئت دراز گردد و بمقدار درازی او بحسب مقدار و فصول منعقد و گاهی که بیش از حد فصول بسیار بود و طول کشد تا دو دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و نادر یک و حبب بیرون آید و گاهی قبایل متعدد بیرون آید و گاهی قبایل متعدد بیرون آید و گاهی قبایل متعدد

بیرون آمده بعد ازان نپسنده در روغن زرد تر نموده دران موضع نهند تا بقعر آنجا خورد بعد ازان مرهم مدمل بکار برند و اگر شیشه سوده آرد ماش زرد چوب سوده سرگین مرغ پاک یافته مغز بادنجان پخته روغن چراغ همه را درهم نموده ظرفی پخته نیکو گرم نهند برای روزیکه بعد از گسیختن شیشه حادث شود مجرب است **و گر بعض اوعیه** نافع عرق مدنی **چون** که شیشه بدین کلفت بروی آرد و اگنز دیگر شیشای تند سیاه کند چهار سر شاهی از هر هفت حب بند و هر روز یکی باسفوله روغن گلو بجوزند **ایضاً** سماها گه بریان کنجد قند سیاه شش درم پخته هر روز بقدر نیاشتی نخورند **و دوای مجرب** بعض اصحاب سواسنگ یکماشه سوده و چهار نخود زرد آهیخته همراه کچری بجوزند و ابتدای مرض که شروع آبله ظهور کند بدین هندکه همان روز زائل شود **و دیگر** سماگه نیم درم زرد روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد و گویند که هرگاه علامت خروج رشته معلوم شود روغن مرچ سیاه طلا کنند که بر نیاید و اگر بیاید و اورا تحلیل گردد **و دیگر** حنا و سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یکبار برآمده زائل گردد و یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا زنجبیح و سعد و یا تقل و اشخار طلا نمایند **و دیگر** برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار دانگ روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کنند پس صابون اندا خته بسیند و حل کرده بلادر را بر پارچه مالیده بپیچانند و از آب محفوظ دارند و این دو ادویه ابتدای ظهور آبله نیز مفید و ترا قم پیاز را بریده عوض بلادر در روغن سوخته بدستور ساخته اکثر بعلل آورده و خیلی مفید یافته **و دیگر** افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بر بدن نارده حوالی آن ضماد کنند و هنگام تیاری دو انجار آن بموضع رشته بدهند پس ضماد کنند و قبض صابون دو تانگ آب پیاز در روغن کنجد بهر دو حل کنند و بطرف آهنی می پزند تا سخت شود پس کرده همه بر ناردی بندند در چند روز دفع میکند **و دیگر** ابرک سیاه یکتوله کوفته رشیه اگر یکتوله قرص بسته زخم را بشراب شسته بر بندند و بالایش برگ تنبول نهند و از صبح تا شام بسته دارند در چند یا تمام بیرون آید و اگر بهر تال را در شیر برگ آک ساییده قرص ساخته بموضع آبله بندند و بالایش برگ آک نهند نیز نافع بود **ضماد** نافع عرق مدنی **لال** کیدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک ساییده در روغن کنجد شست دام پخته مخلوط سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام بندند **ایضاً** مجرب اسپغول تخم نوشه مرداسنگ سوده در سرکه جوشانیده موضع را بروغن گل چرب کرده بر آن بندند **ایضاً** اسپغول تخم ریحان و آب لیمو ساییده ضماد کنند و در هر پاس تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافعست **ایضاً** گاه بنابت سفید و مجرب است بخیال کبوتر صحرائی هشت جزو تنکار یک جزو هر دو را ساییده بر دوا آمدی پخته ضماد نمایند سه روز بسته دارند بعده وا دارا جاد اگر ده سه رشته باهستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر تمامه باز بیاید **طلا** برای شته پیه بزیکنیم تولیه سرخه باشکنج سه توله هر سه را بهم ساییده بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده و اگر ده تمام رشته را برآرد **اقوال حذاق** شیخ الرئیس سفرماید که حفاظت از عرق مدنی در بلاد که پیدا می شود دو از اغذیه که متولد سگر دو بمضارت سبب دخامند و آن باستعراض خون ردی از نصد با سلیق یا صافن بحسب موضع و تنقیه خون بمثل شربت هر دو اهلیله و طبیخ افتیمون و شرب حب قوقایا خاصه و استعمال طریفل مرتب با نسناع و شاهتره و تر طیب بدن با غذیه مرطبه تحمام و سائر تدبیر مرطب معلوم باشد و هر گاه اثر اوطاء شروع صورت آنست که تبریه عضو یا عضده مبرده مرطبه مثل عصارات بارد و معروفه بصندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و ایضاً استطعام آبگینه یا دن نارنج موضع آن کنند و از اطلیه جیده طلا از صبر و صندل و کافور ست و یا مرد و نیز رقطونا و شیر تازه بقبول اگر فائده نشود و آبله کردن آغاز نماید بساست که آنرا منع کند و بگرداند و تخفیف امر دران کند اینکه صاحب او سه روز متصل هر روز یکدرم و نیم صبر بخورد و دران صبر طلا کند و یا بر دهن او طوبت از ج صبر تر طلا نماید و همچنین در ابتدای آن که خارج گردد و اگر ازین علاج متاثر نشود و بیرون آید صواب نیست که برای او چیزیکه بدان بر بندند بدان باهستگی اندک اندک بپیچانند میباید تا بدان تا بالکل خارج شود بنیه منقطع و جسم مرد پاره اسرب ست که بدان به پیچند و بر ثقل او در جذب رشته اقتصار نماید که باهستگی منجذب شود و منقطع نگردد و در تدریج سهیل خروج آن جهد کنند بدین طور که در تسخیف و تخلخل عضو طول از آب گرم و لعابات سبز ده و ادهان لینه بارده و لطیف الحرارة و مانند آن مداومت نماید تا خروج او سهل گردد و گاهی بدین آسان نگردد بلکه احتراق بمثل تطریح بر روغن شیری بدل نبق هال یا مانند بدان مرهم رفت استعمال کنند و اگر حدس صاحب گردد که آبله شکافته و بالکل بیرون آرند و مانعی نباشد بشکافند و اخراج نمایند و از استعمال ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی باکلیه میرود و هرگاه برادوا خراد و مان دگر اندک اندک کنند از خلف باهستگی بالعدد از مخرج او بلطف بکشند بالکل خارج شود و خصوصا چون بعینه تر از خلط دیگر باشد و دران اخیرا نمایند زیرا که میل دارد بجانب آنها نمایند و دفع کنند و دوا مدت مسح کنند تا آن بمخرج اندک اندک و باهستگی بیرون آید و هرگاه این عمل بدان کنند بالکل خارج گردد پس اگر منقطع شود و به پوسیدگی گردد و یا نقی او چاره نباشد تا اگر بار دیگر گرفته شود بعده باهستگی بیرون آرند و معالجه موضع بعلاج

جراحات کنند **طبری** گوید که علاجش نصد مریض ست و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا بادویه که مخرج صفرا بی صورت باشد مثل سقمونیا و انسنتین و شربت ورد مکرر بعده لزوم مریض بمار الشعیر و حریره مرتب با نشاسته و شیر مرغ و اگر فصل ربیع باشد ما را بجبین بروغن بادام نپوشند و غذا از بچه ماکیان طبوخ با چه بره سازند و جمیع تدبیر او مسلک ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم عضو مومم بروغن گاو زرد و غنفشه ساخته و بران اندک زوفای طبرستانی پخته باشند بالبنه و اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک بود بسوی ماکیه هوای او وارد رطب کثیر الرطوبت باشد تلقی کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بیاشامند آب باد کشن و فرش برگ بید خوش سازند و امر شمیدن بنفشه طری نمایند هرگاه مریض اراده چیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بالد پس آهستگی آزا به پیچد و علامت خروج و انقضای او ظهور خارش در موضع ست و علامت ابتدای خروج او نیز خارش موضعست و فرق میان اول و دوم آنست که خارش اول بالم بود و خارش دیگر بلذت پس هرگاه رشته بگسلد یا بسبب الطبیعی موضع آن دهن کشاده ماند لذا اسفل صلب مترشح ریم متصل گردد یا کار او سر کین خشک ست پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع بر گردد و اگر منقضی گردد ایضاً بعد زمانی به شود و ملتحم گردد و اما هیکه دهن کشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند در رشته در عضو دیگر ظاهر نشود و یقین کنند که در بنیا بقیه آنست و جراحت ملتحم نشود تا آنکه طبیعت آن فضله را تحلیل کند یا رشته از موضع دیگر بیرون نماید و اما چون منقضی گردد و موضع او بوجه صحت باقی ماند علاجش آنست که بژاله یا برف آنرا استجار ند تا منبسط گردد و دران خون بر آید پس ترک نمایند تا آن خشک شده کند و به شود و بچنین انچه در ملک جرجان ظاهر میشود علاجش همین ملاج ست و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن مار ماهین و ترطیب بدن با غذیه است پس اگر در بدن او مثلا ظاهر شود مستقراغ او باشربته خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بروغن بسیار باشد **مجوسی** گوید که هرگاه علامات این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند و احب آنست که ابتدا بتدبیر ترطیب بدن کنند باغذیه محمود و خوردن لحوم مستمل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم جای مرض و اکثر خوردن بقول حریفه مثل پاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیه غلیظه و مریفه مثل کوامخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب الصبر سقوطری هر روز یکجو در دو موضع بصر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و آما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب والتهاب و تپ یا بد طبیعت معتدل باشد ابتدا بفصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت مختبس و تپ باشد اسهال عما الفوا که نماید و بادوی اشیای سهر وه مرطبه مانند مار الشعیر و خیره استعمال کنند و اگر بدن تپ نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را لقوا صبر با آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه از ان ظاهر شود آنرا بقطع اسرع بر بندند و بران به پیچند و هر قدر که ازان بیرون آید بران پیچند و اندک اندک با هستگی بکشند تا منقطع شود و چون بهم برآید و در بدن چیزی ازان باقی نماند و این موضع او نخست کنند و غذا مار الشعیر و باش مغز بادام دهند اگر با آن تپ باشد و الا گوشت طیور نضا و حلوان خورانند و از گوسفند رشته احتیاط نمایند و فلاحی را دیدم که از انقطاع رشته بعد چهار پنج روز ضماد خاکستری و خیره که آن در فیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد **ابن نوح** گوید که اگر منع حدوث او کنند انیست که احب منحقون یا قوقایا با آبن جوین بخورند یا گیرند بلیله و بلیله اد کله در نخیل و ترید و قنبیل هر دو اصل یکجا کوفته بیخته با مثل آن فانید سرشته ده درم ازان بخورند و این مجوز اخاصیتی ست در منع این مرض و ترک لحم و شراب لعبته نوشیدن و از خوردن انقول و فواکه در بلاد یکه عادت تولد این مرض دران باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب آبله ابتدا کند صبر تا سه روز نخورانند و طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه کاسب یکدرم بر بیچند بعده ضماد آرد گندم و زردی بیضه و روغن گل بر موضع نمایند **گیلانی** گوید که روز سا منع رشته از خروج بعد تکوین ماده بوجهی از وجوه جائز نیست و احتمال دارد که ازین عایت دوام مرست یکی تنقیه بدن از مواد و دیگر آنکه ازین مرض پیدا میشود و دوم تحصیل خون نیکو طبیعت مزاج و اخلاط مرطبه و مرطوبات مذبه که در دران حدت و لزوج و حرافت و مانند آن نباشد و مار الشعیر عنابی و آبنجار ا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد و الا مار الشعیر ساده و با فرفخ داشائل آن بدهند و الش عضو برو فهای مرطب کنند و استعمام مرطب طلای عضو با طلایه مرطبه و ریختن نطولات مرطب از حشائش مرطبه مزیل حدت یا خلاط مذب آن

این کتاب از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران اسکن شده است

نمانند و مجون قتیبل ۱ ادویه مطبوخ آن خاصیتی ست و ماده آنرا در مدت ده روز مستاصل گرداند و نسخه آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجربه بنست که در سرکه تخم کرچ پزند و موضع را بروغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر را بکار دتراشیده بر موضع به بندند در هر وقت که اشد از اجزاء معالجات این مرض مطلق مجربست گواکه میان این مرض و صبر منافعت و مقابلت چنین خاصیت ست و چون رشته بگسلد از ان او جاع شدید احوال ها لک از ان بر مریض خوف باشد حاذق شود امهذ الشارات کرده اند که عصفر را که دران رشته برآید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده با نگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت رفت جذب ست بهر وجه که خواهند استعمال کنند بسهولت که از خطبه بسازند و انگه از سنبل مرتب کنند و بریض عرض نیکوست و ایضاً نیکو نرداشق و پیاز نرگس و سیخ نی و سایده و بسیس رشته بران موضع ضماد کنند و این دوا یا گر مفرد بسیس نهند نیز نفع بخشد و بعد شگافتن دانه عصر سهل عده مرهم جراحه تالیف مارستعمال کنند خضر کوبند که استفراغ داده نماند اگر سوداوی باشد بشبل شهرست شاهترا و مربا بریوند و هلیله سیاه و هجرا رمنی و اگر از بلغم خمور بود با غاریقون و هلیله کابلی آمیزند و اندکی مطبوخ شبل مالیدن فربه و شورباهای چرب و حریره و جوجم خیار و مغز تخم کدو در دهند میعوض عوض میدهند که درین زمان بطبع اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد در تمام و دم رشته همی مالند بعد ازان برگ عشر پستا نند و در روغن بران مالیده گرم نماند و بر تمام و دم تکمید کنند بعده شهدیی که دوای هندی ست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بر بندند از پیچ بیرون می آورد و اگر عوض معدای مذکور آرد ماش هندی یا موثمه چاردام انگذد یکسانک دراند که آب سرشته قرص ساخته بر بندند بعد باش روغن گنجد بدستور هم نافع بود و مصنف اقتباس گوید که اگر ال نصف صافن و یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سوداوی بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و قطع صبر با آب کاسنی سه نسر روز و یا هفت روز بدهند که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و در روز دوم یکدرم و در روز سوم یکدرم و نیم و در روز چهارم باید دو درم و در روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح با شکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آنعضو را در آب شور و یا در آبکیه شب یمانی و نمک طعام و سرکه دران جوشانیده باشند بدارند و باضعاده و اطلیه که در نطولات جاذبه مفصح مذکور نمایند تا بازیر و دی پدید آید و نیز آنرا بتشگافته تمام بر آرند و هم عجاز و غیره مندمل سازند و خوردن اطریفل قتیبل علویخان که قاتل ریدان است طریق اطریفل هامان منع از حدوث آن میکند و در رفع این مرض عظیم الاثر ست صفت اطریفل هامان بگیرند پوست هلیله کابلی بست درم پوست بلیله آمله انقیمون هر یک ده درم زنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی زوفا قسط تلخ هر یک سه درم سانج هندی دو درم سعفایح اسطوخودوس هر یک هفت درم مرغ یقون پنج درم مصطکی انیسون قرنفل خیر بو اکند جوبو اهر یک دو درم فلفل دارفلفل نارمشک حاشا هر یک چهار درم عسل سه اچار وزن ادویه شربتی از سه تا چهار دو درم مؤلف جواهر گوید که علاج آن اطریفل عموماً نست که اهل مکنه بلده که دران این مرض عام باشد و خصوص مکانین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیه بدان نمایند از فصد و مسهلات مصفر او بلغم مانند جوب تمر هندی و صبر و قوقایا و نقیع صعتر یا مطبوخ افتیمون و یا بلیلجات و سنا با منفلوس خیاشنبر شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا تنجبین. روغن بارهنگ و دواالمسک و حب عصاره ریوند و مارانجین مثال انها بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفل چندروز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قتیبل و معجون قتیبل که قامع مادهٔ نست و کثرت آنجا نمایند و دوای مزاج را تصفیه خون و فصد و حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد از ان اشیای معدله مزاج خون از اشربه و ادویه مناسبه بجا شامند و اندیه لطیفه بر ولوله خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مولد آن مثل پنیر خشک شور و گندنا تره تیز کم و گوشت گاو و مزمع پیر و نیز پیر و خوری تجربه آشامیدن آبهای غلیظ را کدنماند و بعد از ظهور رشته قدری چاپذ را کو بیده آب از ابران بفشارند و آهسته آهسته آنرا بکشند تا بر آید و بنگسلد و آب پیاز بران بیفشرده باشند اگر تمام آن بیکبار فعه بر آید بتر بر زدی دهن آن زخم را بند نمایند که هوا آب داخل آن نگردد و اگر قدری بر آید و باقی بآسانی بر نیاید از انجال خود بگذارند و بران آب پیاز بفشارند و قطعه پیاز را بران گذاشته انچه بر آمده آنرا بچوب بابیل سرب پیچیده بعصا به بر بندند و بعد از زمانی کشاده بر آن آب پیاز بفشارند و بعلامیت آنرا بکشند تا بر آید اگر بتمام بآسانی بر نیاید بدستور بر آن آب پیاز افشرده و قطعه پیاز گذاشته به بندند و بعد زمانی بدستور بکشند همچنین بعمل آرند تا تمام آن بر آید و اگر رشته بگسلد و در هم کند و در د شدت نماید و ازان تب بهم رسد و مریض بی قرار باشد این همه از کشنده نسخه آن همانست که دران روغن چراغ یعنی روغن زنگ کنان و خیشه و غیره است و در ذیل علاج مسطور شد بر پارچه مالیده و بدم گذارند و هر روز تبدیل نمایند سه چهار روز نخفته گردد و پس اگر خوره بخچه منفجر گردد نشتر زنند و بعلامیت بفشارند که چرک آن

بزایند پس قفیله بصابون آلوده و با برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بیفتد نگردد و بران آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و همچو چرک آن برآید بعده آنرا بمرهم مناسب
ملتیم سازند **بطریق استعمال منضجات و مسهلات** درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایح اطلوخ دوس با درنجبویه گل بنفشه
گل بنفسج افتیمون هر صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه نجبر یزد بشکفش اصفهانی بیستان هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه تمر هندی نرشک هر واحد دو مثقال
اورده را سوده با افتیمون شب در آب دور طل خیسانیده صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صره افتیمون را انداخته یکدو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را
بمالند و فشرده دور کنند پس صاف نموده بنجبین افتیمونی بانزده مثقال داخل کرده بیاشامند در دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه بمکوفته هر یک دو مثقال در طبیخ دو نرنجبین
و شقال بعد طبخ اضافه کنند در سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و خلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک
مثقال داخل کرده بیاشامند در شب حب مقوی نیا یصبر با توقا یا و یاحب عصاره ریوند هر کدام که مناسب باشد بخورانند صبح در روز چهارم این سهل کامل جامع بدهند منظور آن
دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیبه دو من عناب ده دانه پوست بلیله کابلی بلیله سیاه هر یک دو مثقال سع اورده منضج روز اول سوای آلو
و انجیر صبوح بدهند شمش اصفهانی و تمر هندی در نرشک و سع اورده روز دوم و سوم لیکن در روز اول افتیمون چهار مثقال و پستان بست دانه کنند در سه رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده شیر خشت گلقند هر یک ده مثقال برای مسهل سابق افزوده و بنجبین دو من کرده بدهند یعنی مکیدم سوده بران پاشیده خیگر منوشند در روز پنجم یک عدد
بلیله مربی گلاب تسعه اگلد انگ مجرا منی مغسول آن سیخته بنجوشند و بالایش شربت گاوزبان ده مثقال مدعرق بید مشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند در روز ششم
منضج روز اول و روز هفتم منضج روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم چوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در اثر چهار اسطوخودوس مذکور بران مواد بخوبی
ذهل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان اورده یعنی محسب مزاج و سن مریض موقوف بر رای طبیب است **واگر** اورده ملیفیت داشته باشد روز اول منضج اگر گاوزبان و بنجبویه
بسفایح قنطوریون دقیق روغنهای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان ... وس انسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بست عدد چوشانیده صاف کرده شیرخشت
گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ ... پرسیاوشان هر یک دو مثقال بنفشه انجیر زرد سوده فلوس خیارشنبر پانزده مثقال
روغن بادام یک مثقال بیاده کنند شب چهارم بابیخ فیقرا کید مرم پوست بلیله کابلی بیخ سفید هر یک دو انگ بهمین قرار شمش مغسول مقل ازرق کتیرا هر یک یک انگ سوده بروغن بادام
چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد بپیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب بیخمگرم بنوشند و یا ابارج فیقرا خاریون ... ریوند چینی تربد سفید هر یک نیم درم منضج مغسل
نیم دانگ سقونیا مشوی یکنیم دانگ عجرا منی مغسول و یا عجرا جود نیم درم مصطکی مقل ازرق کتیرا آمک هندی هر یک دو نخود یا بادهٔ مثقال ... نفشه سرشته صبح بخورند و یا ابارج
و صبح اورده روز اول و دوم و سوم سوای زنداد عنب الثعلب پرسیاوشان دو من انسنتین بیخ انجیر و بیخ کاسنی و اریر ساگرفته پوست بلیله کابلی بیه
گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال ابارج افضل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بران پاشیده بنوشند در روز پنجم بلیله مربی یک عدد
شسته مصطکی سوده نیم مثقال آنرا سیخته بنجوشند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادنجبویه هر یک ده مثقال شربت نوده بنوشند در روز ششم نسخوذ روز اول و روز هفتم
نسخوذ روز سوم شب هشتم ابارج لوفا زیا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب بیخمگرم بنوشند در روز هشتم نسخوذ روز چهارم بنوشند و غذا در این ایام میان روز نخورد و آب
گوشت مرغ جوان یا اندراج یا کبک شب پلاو از یکی از این گوشتها در روز نهم نسخوذ روز پنجم بنوشند بعده منج ششش روز دیگر بلیله مربی با شربت اسطوخودوس پنج
مثقال و عرقیات مذکور و تخم خربزه مغز تخمک یک مثقال بخورند **و اگر** ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایح با درنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان
اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده تنجبین کنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده بازده مثقال کرده
بیخمگرم بنوشند در روز دوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب ابارج
یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده بمجون نخاع دو مثقال سرشته ساخته بورق نقره بپیچیده وقت خواب فرو برند عقب آن آب بیخمگرم بنوشند و صبح پوست بلیله زرد پوست
بلیله کابلی بلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بست عدد فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت دو مثقال روغن
بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان بیخ کشوث در نسخ مذکور دوم و سوم فرزوده سوم روز زیر بلیله مربی کنند و گلاب سته الاجود منسول یکدو انگ آنرا سیخته در ش طلا

دو عدد بران چیده بخورند بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند در ششم دوای ردغ اول تا در هفتم تسهیل نمایند روز دوم مجال آن ندهند شب هشتم دوای شب چهارم در روز هشتم دوای ردغ چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای قیمه با نخود آب گوشت مرغ جوان بخورند شب پلاو و قلیه چلاو و بعد این چهار روز مداومت بخوردن هلیله سرخی بگلاب شست و شربت از نیلوفر و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یکه مثقال باشیده باید کرد و اگر صاحب این مرض را ادوجاع مفاصل باشد روغنهای مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سودای تخم کشوث و شکر ابو شکوفه اشیع و در بلغمی جلیه و خرک اند و شکوفه اشیع و کمازریوس و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها و روغنهای مسهلات آن استعمال کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ استعمال مداومت باطریفلات مذکوره معجون قنبیل نمایند

سعفه

و آن بقول شیخ از جمله شوری صعب است اول به شور سنگی خفیفه و متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بران خشکریشه بود تقرح و ریش گردد و دائما مسری باشد و در بسر کودکان بسیار عارض شود و از اینهندی گنج نامند و صاحب اوگنجور نند بلوغ زائل گردد و گاهی در سر و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوع ست یکی طلب که از زان زردی سیلان کند و آنرا شیر نیچه و سعفه طلبه نامند و دوم یابس و این نوع بنهایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید از ان جدا شود و بقوت یابسه ایجاد کند. بسیار باشد که در سر اطفال دران کند بسرعت و در گرد ما زائل شود و بسبب سعفه طلبوت رویه جاده کاله است که با خون آمیزد و ایضا اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظ ران زیر جلد محتبس شود و در رم و شور پیدا کند در ترتیق ازان منتشر گردد و در جلدت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و ازان زرداب لذاع سیلان کند. و حسب نوع یابس آن خلط سودا وی است بسیار که طوبت حریفه بادی آمیز د پس بسودی جلد منفذ گردد و آنرا فاسد کند و بخورد و قشور ازان جدا گرد. ... صاحب کامل گوید که سعفه قروحی ست که در سر حادث شود و آنرا خشکریشه بود و آن انواع ست نوعی را ازان شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور ... و در سوراخهای او طوبت شبیه بشهد بود و نوعی دیگر آنست که آنرا یعنی نامند ... مرخ مستدیر صلب مست که بالای آن ... خی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر تو بر دگی است که آنرا جو دخوانند و آن نیز قرح مستدیر صلب بود و ... سوراخهای بین کمتر از سوراخهای سعفه شهدیه باشد و ازان طوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر ازان شور ... مرخ ست که در شکل سرستان مشابه باشد و ازان طوبت شبیه بمائیت خوارز بر آید و نوعی ازان یابس سفید رنگ شبیه بشوره است که ازان بوی ... حید جدا شود و آبن الیاس گوید که حدوث سعفه شیر نیچی از فضلات عفنه در طوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصا صبیان. ... جب کثرت طوبت ابدان و کثرت صعود بخارات بضعف اعضای ایشان و قوع سعفه شهدی بنهایت اشتداد فاسد کند نوعی دیگر از سعفه ست که بر بالای اندام عروف ست و در رسام در ذیل مویها حادث شود و ازان طوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول جلدی مادهٔ مولد این فضول غلیظ مع کیفیت حادهٔ حریفه بود و گاهی ست دیگر که آنرا سعفه حمرا نامند و در جلد سر حادث شود و خاصه در هرگاه موی سر سترد باشد جلد سر سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب او از دست وجع در باید و جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب او ازان شفا نیابد و اگر تقرح نگردد و در بعلاج موافق مطاوعت نماید بسحت باید و گاهی با آن خارش اندک بود و گاهی ازان پوست باریک جدا شود و تجندی گوید که مادهٔ سعفه مورث بروص است و صفراوی حاد بود و در صفی دیگر از سعفه ست که آنرا سعفه سودا گویند و آن مائل بسیاهی باشد و در جرجانی و ابلاتی مینویسند که سعفه شیر نیه یعنی شیر نجی بشر باشد که بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و در و خارش و سوزش کند بود و سعفه بیشتر بر جلد سر برآید شیر نیه بر سر بروی و دیگر اعضا برآید و سوزش شیر نیچه زیاده از سوزش سعفه و سائل تر از سعفه بود و انچه از سعفه برآید رمی بود و ثبات خط و لزج و کم قوام او چون قوام انگبین بود و باشد که رقیق تر بود و باشد که خشک بود و بسیج از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید چون نمک و انچه از شیر نیه سائل گردد رقیق بود و اندکی گویند که سعفه قروحی ست در اعضای راس و از فساد خلط پیدا شود و بادی بود و ضع فاسد گردد و گاهی بادی و رم باشد و علامات او آنست که اگر بسبب یکی از دو خلط طلب یعنی خون یا بلغم باشد سعفه رطب باشد پس اگر از بلغم بود سواد و سفیدی مائل باشد و الا اگر از خون بود بسرخی زند و انچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش تقشف و یبوسی و تیرگی سودا وی ست و زردی صفراوی و خروج پوست مثل سبوس از سر و در گاهی با صفراوی طوبت مرایی بود و در حال صفر سر بسبب طبع بسیار تهم

طلب دوم الجنبی سعفه ... قرحه بدن را ... آنرا گویند ... ابتدا شود بخورد ... سودا ... سودا

واین مرض رابنج وقرم مانند وصحت هنگام بلوغ مفارقت کند وگاهی مناسبت سوداوی پس بگردد ومورند ید وبعضی ازان شهدیه باشد ودر جلد سر سوراخهای مثل سوراخهای قرص شهد مگرود وبعضی ازان مشابه انجیر وتشقیق وتمیز بر آن بود وبعضی ازان آنست که بادوی جلد بسیار سرخ گردد وخون سیلان کند ونزوالا له سود بحسب سنان وبلدان وفصول بسیار مختلف بود ودر آنچه گفتیم بدان عود میکند وتمیز بها والدین مبینوسید که قرع آنرا کچلی وکلی گویند نوعی ازسعفه بود وبسیار باشد که پوست را خورده وسام ابه نبذه وهیچ محل بلغ نماید چنانچه بعضی کلان راواقع میشود وقسم دیگر سعفه متقرح بود وآنرا شدیه گویند واین بر زردی رود یگر اندا عما بیشتر ازان افتد که بر سر وباشد که پوست را بخورد ودامنه این خلط مخلوط از صفرا ولغم شود وخلطی گوید که در قرن میان شهدیه وسعفه رطبه آنست که بالای سعفه رطبه پوست باریک رطب نماید زیرا دریم بود وآن قطعه متصل باشد حتی که گاهی در بقعه سر مقدار چوا نگشت یک قطعه بود وشهدیه یکشوف باشد ودر سر سوراخهای او صدید واقف نماید مثل وتوت مسل ومشده وغیر آن بالزاق قطعه واحد بود وسوراخها کشاده باشد بخلاف سعفه ازاین مرض نوعیست معروف بمجر وآن شبیه بدامیل ومزاجات ست که در جلد بر ظاهر شود وبسخت باشد وبریم کلند ومثل مذ وباقی ماند بعد منحل مثلاشی گردد ودر انواضع دیگر ظاهر شود وجالینوس گفته که اکثر دیده ام که این علت بادلاد صیادان ماهی جاری میشود وبایشان قبول ایجاد کرده بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظه لازجه تحجیه میباشد علاج اگر طفل شیر خواره باشد تنقیه سر مشعه کنند بعصه سر رود اسهال از طفل نیز خون بگیرند بحجامت وچسپانیدن زلو ودر بعض جوان تنقیه ادویه مسهل حسب غلبه خلط نماید وبرا غذیه تنقیه مثل قلیه که رواسفاناج وزرد بخم مرغ اقتصار وزرد بعد تنقیه در اصلاح خون باطلا بسعفه طلا نماید مثلا زرچوب بفزاد اسم تلخ گلنار را تبخ کاغذ سوخته مازو برگ مورد بیخ سومن اقاقیا قنبیل جملا یا هر چه ازینها بهم سد بار یک ساخته بسکر ده در روغن گل آمیخته طلا کنند ودر سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند تر طیب نرخ بادنبویه مرطبه وحمام وغیر آن تا ابر مرطبه کردد ادرام سوداوی مسطور ست بعد ازان آب گرم ودلعابات مثل لعاب تخم خطمی وبنفشه وتخم کتان بر سعفه رنند وقیر رطبی وشحوم ورودغنهای بارد بمالند وبهمان رودغنها در بینی چکانند اگر سعفه فیلیه خصاصا باشد آهن بخواشند تا خون آکوده گردد پس سرکه ونمک آب صابون بمالند یا بران زرچوبها بندند بعده مدادی سعفه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احو طلا کنند بیان ادویه مفرده نافعه سعفه اگر مریض اورحمام غسل هند وسکان سعفه را بمنشفا مهیی سر وسر ریشو بنید تا آنکه پاک گردد وخشک شود جدا شود وسر را بمنشفه خوش شسته کرده بروغن گل چرب نمایند ودر برگ سوسن کوفته بیخته بران پاشیده پس بلباس پوشانیده ازحمام بیرون آرند همچنین سه یا چهار مرتبه عمل آرند مریض صحت یابد وبحسب سودیست اگر خلاست بروی سوخته نرم خروج ازحمام وطبه چرب کردن بروغن گل بسعفه کبوس نمایند نیز مجرب ودست واگر در جائیکه سعفه باشد سگی بزرگ تمعص نماید وفصد او کرده خونی کازان خارج شود بر سعفه طلا نمایند با خاصیت مجرب نوشته دیگذارند ریند مثل قبا بر سوده بسکر طلا کردن مجرب ست وسکه خوردن وطلا کردن سعفه با پوست انجیر ممدوح الیست وحضا دهای قرنیش بر سعفه مجرب نوشته وگذا اضعا دایر ساوا گر کنار بروغن کنجد بر شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند مثل روغن گل بسازند بر سعفه را مکرر بدان چرب نمایند با خاصیت مجرب ست وطلای روغن گل شفتالو موم زرد وگذا اطلای خرزهره بقر بآب وگذا استخوان فیل سوخته وگذا آب ترشی نرخ بطان آمیخته تیکرا نیز از مجربات ادست وحضا بدول انسان زیت یا نخاکستر چرب انگور وگذا سرگین لبوتر بار جوده گذا اقسطا هندی سوده بآب یا بسمل وگذا غربی السمک بسر که حل کرده وگذا کرد یا ویا قرقا ما سوده بسر که سرشته وگذا دینج بسر که سوده وگذا مغز تخم بید انجیر وحب بلسان وزنجبار زرد جاجد اسوده مساوی جمله سوخته وگذا حلیله کوفته بعسل بخته وگذا آرد حلبه وبورق وآب چقندر وگذا نرمس تلخ بسرکه وعسل وگذا سفیداب برروغن گل وگذا اخوت تنور سرکه وگذا سکبینج بسرکه وگذا افیون ودنگ بزاج سرشته ضماد کردن ودبیر سیماد ساعت بآب سرد شسته وگذا تخم شفتالو سوده وگذا خاکستر روباه ودنگ وخرزهره بقر وگذا آب کرفس آب بادیان مذرنج زرده وگذا سرشیر سوخته بسرکه هر دو احد نافع سعفه است واگر مریض سعفه غسل کند وخشک ریشه از سعفه بشوید وهنگام بیرون آمدن ازحمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بر اقماع قنبیل طلائی خشک بپیچاند ودیا چه پوشیده ازحمام برآید وسه مرتبه این فعل کند سود مند بود وچنین کبوس کاغذ سوخته زیت ویا بسرگین فیل سوخته وگذا تهرین بروغن زنبق وکبوس سیم زنجوسوخته وگوسفند بطبیخ کنیکبر برات وگذا آب کبریتی وگذا کل وضاد جبل الصنوبر کبار وطلا وسعوطه رقه دوزحنائی گه تمام شب بدان مخضاب کرده خشک نموده سایه باشد تدریج طلای درس وگذا سکبینج بآب نامه تعلیق ملق برصاحب سعفه واختلاط زرمو وشل غبار سوده بادویه سعفه نیز مفیدست وبقول اطبای هند گل تنبا کو سوده ویا پوست تنکفش کنهنه سوخته بروغن سرشته آمیخته وبا برگ ارنڈ نرم کوفته بقدری نمک سایده وبا کوکو که چیزی سرخ ست سایده اجزا سابیخته وبا خرول نصف بریان نصف خام بنا

بروغن سرشف آمیخته و یا سم اسپ سوخته بدهغن کنجد آمیخته و یا تار بکار می‌کنند در روغن سرشف سوخته و یا برگ فراش سابیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته صاف کرده و یا کلونجی بسرکه و یا برگ چغندر خام سوده و یا سرگین بز سوخته بر سفعه طلا کردن هر دو احد نافع است **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سفعه**

دوا الثعلب جهت سفعه اطفال مجرب ست نیلة تحقه تو تیا شه دود ه خاکستر کسی که تخم دیبان می‌کند دودام در روغن سرسون بریان نمایند پس بچه آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند و اگر اندکی سوزش میکند بعد ساعتی ساکن شود و اگر آماسی سوخته نیم پاو کونار سوخته ربع پاو خاکستر گلخن هر دو احد دو دام سه‌گانه بریان خاکستر گلخن هر دو احد نیم دهم زیاده کنند و وزن تو تیا دو هر یک نیم دام کنند در روغن مذکور حل کرده بکار برند مفید سفعه ست و مجرب **روغن اوراق** کنافع سفعه ست و مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فراش برگ بیکه مهره برگ بید نجیر برگ بکاین هر واحد دو دام سابیده قرص نموده در پاو آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود صاف کرده کیله مرداسنگ برگ حنا سه‌گانه بریان زرد چوب سوخته کات سفید با بچی سوخته آماسه سوخته **خلفل** گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تحقه تحقه نیم درم سابیده در روغن انداخته بپوشند بعد حل نمایند و بعد تراشیدن موی سر بمالند **ضماد** مفید سفعه و مجرب **خاکی** کیله چونه بری هر یک یکدام نیله تحقه تحقه نیم دام کته ششدام کوفته بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی دع تا فتاب نشینند و اگر آرد نخود بیشتر و اند کی نیله تحقه سوخته باریک ساخته در حدات ترش آمیخته تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافعست **ایضاً** **بادی** سوخته آماسه سوخته برگ حنا هر یک دو تولة سهگانه بریان کیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یکتولة نیلة تحقه تحقه کنند بیخته بروغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند مجرب ست **ایضاً** که در سفعه رطب و یابس و مجرب مجرب گوید و سیماب تو تیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تحقه یکنیم تولة کهرل کنند که سیاه شود در روغن تلخ آمیخته بمالند و بعد یکساعت سرگرین گاو میش مالند و بعد خشک شدن مالیده و در کنند و بآب سرد بشویند سه بار کافی ست **ایضاً** برگ حنا چهار تولة با پچی مرداسنگ کیله کته سهگانه هر یک دو تولة نیلة تحقه سه ماشه کوفته بیخته بآروغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سفعه یابس و تو با مجرب ست مغز تخم کدو ده جزو تو تیای مغسول و دو جزو شنگرف هفت جزو بشیه تازه ضماد کنند که دو سه بار از اس کنند تضمید نیل یا سرکه بدیل ست **طلای سفعه** که همواره معمول ست آماسه سوخته نیلة تحقه سوخته سرخ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سابیده در روغن زرد کهلیده و کریته آزاب گشته باشد آمیخته طلا کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سفعه و خصوص سر اطفال مجرب ست کیله گیرو کات نو تیای سبز شنگرف قلمی هر یک یکجزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک هنا چار جزو سابیده بروغن تلخ دافع کرده آمیخته بعد حک سر مالند **ایضاً** که برای سفعه طائفه شدید العفونت کثیر الصدید بی نظیر ست نیلة تحقه برشته فلفل سیاه سوخته هر یک نیم تولة عدس بدست سوخته آماسه پوست انار کوکنار کیله سوخته هر یک یکتولة سابیده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** تنبیل تکار زرد چوب با پچی هر دو بروغن تلخ دو پاس کهرل کرده بکار برند **مرهم سفعه** که قروح سر را مجربات ست کیله خارمرداسنگ نار زرد سبز پوست انار زرد چوب جمله را بر بار یک ساخته موم را در روغن گل گداخته بسرشته مرکه انگوری قدری اضافه کرده بهم زنند و موی سر تراشیده بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سفعه مجرب ست کاذر یای شش مرغ زرد چوبه گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یکدرم گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بیست درم بپوستور هم سازند **اقوال اکابر** ابو سهل گوید که سفعه سه اگر در بدن باشد زه خون بران غالب بود یا یکه معالجه بقصد قیفال کنند بعد چهاست بریکی باز دو صد نمایند اگر فصد کفایت نکند و قصه گرگ شیطانی کشانید اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدن بود انچ سهل مخاط نماید و اگر در بدن استلا نباشد و مرض ضعیف بود در لان از تنقیه بدن هم استغنا باشد با طلیه از ادویه قطع و بلطف و محلل و معدنک بالذع کفایت باشد و این غرض حاصل شود هر گاه ادویه مطلقه را بروغن و سرکه مخلوط سازند **حصقت** دوا الثعلب نافع سفعه قوبال مس مرسوخته مغسول از روت کاغذ سوخته هر واحد دو درم گوگرد یکدرم سرکه سابیده طلا کنند **دیگر** گوگرد خاکستر کدو شهم حنظل سرکه تند سابیده طلا نمایند **دیگر** صمغ صنوبر گلنار سادی بسرکه در روغن گل سرشته طلا کنند **دیگر** خاکستر چوب انگور زرد و مغز کدو روغن گل سرشته طلا نمایند **دیگر** مرداسنگ زرد چوب سادی بسرکه در روغن گل بسرشته طلا کنند **دیگر** کشنیز خشک سوخته خرفه تخم خطمی بسرکه در روغن گل طلا کنند **دیگر** برای صبیان مازو خام مغز بیت بسوزند و سابیده بادی خمک آمیخته استعمال کنند **دیگر** برای بادشان مرداسنگ بادام تلخ سوخته مازو زرد چوب مساوی بسرکه در روغن گل طلا کنند **دیگر** برای سفعه طلیه طبع خرزهره بپشوند پس این طلا کنند تو بال نحاس مرقنبیل هر واحد چهار جزو خاک کندر شب یمانی هر واحد چار جزو زاوند طلقه طارخاکستر چوب انگور هر یک

یکجو وسبکه ومغز گل طلا سازند شیخ میفرماید که علاجش قریب بعلاج قوبا است ومنقرب ذکر کنیم لیکن الآن میگوئیم که سعفه یابس نفع میکند استفراغ خلط صفراوی وسوداوی وبلغم شور مثل طبیخ لیلیه بافتیمون که دران صبر وشقوتیا داخل کرده باشند وبعد آن استعمال کنند چیزیکه تنقیه باقی باتر طیب کند مثل ماراجبن بشاهتره طب بگیرند از جمله یکحلو بلیله سیاه وزرد هریک سه درم افتیمون دو درم تمام نطولی بعد از ناک بان هر یک درم آمیزند وبعد از ان برادجبن افتیمون اقتصار نمایند اگر طبیعت متحمل باشد وافراط نکنند وبا چیزیکه احتمال آن کند واز هر چیزیکه دران شیرینی مفرط باشد خصوصاً خرما ویا تمر یا تینی یا شوریت بود اجتناب نمایند وبه اشیای تفهه ومولد خلط سالم کردان اقدام نمایند اقتصار روزند بر طیب بدن بطبوخ معتدل از حمام وغیره کنند وفصد از عروق دستها گیرند اگر حاجت بدان باس بود ویا از رگی که آن عضو را غذا میرساند مثل رگ پیشانی در سعفه بحاوث بر سر رگ که در جلد سر باشد ورگ پس گوش آن در اکثر امر بر سر میباشد وایضاً حجامت بر گاه در سر باشد واگر در اعضای سافله بود فصد صافن بنمایند چنانچه در فصل گفته شد سعفه را خوب بخارند تا که خون آلوده گردد وچند دران نمایند که خون بسیار ازان سیلان کند بعد آن علاج بادویه موضعیه نمایند وخصوصاً چون بعد سائل شدن خون نمک وسرکه بمالند وسعفه باپس را حمام متواتر تغیر اطالت جلوس دران ونهادن عضو بر بخار آب گرم تیمگرم در روزی چند بار دران بکوبند قدیر مرطب بغذا وند هند بر موضع سعوطات نفع کند ودر استفراغ آن احتیاج بود بادویه که جذب سودا بقوت نماید واسهال آن کند وبعد آن ماراجبن بدستوریکه مذکور شد استعمال کنند پچاپیدن زلو قریب سعفه باک نیست بعد ازخاریدن دغون آلوده کردن چاره نیست بعد آن ادویه موضعیه استعمال نمایند وقومی زعم کرده که خون قصد از رگ قریب سعفه مثل رگ پس گوش برای سعفه سر علاج اوست باید که آنرا طلا نمایند بعده باب چشند روغ بنوشند واما ادویه موضعیه برای سعفه رطب پسر بای بهتری وآنکه بر بدن رطب وابدان ما طفال باشد مثل حناو مشاو سعد وبابازو سوخته بروغن چمیلی زنبست که این نبایت مجرب ست ومثل ادویه مرطب از قوابض مخففه چون پوست انار بسرکه در روغن گل وگاهی دران مرداسنگ داخل کرده میشود گاهی احتیاج باستعمال دوائی افتد که دران جلا نیز باشد مثل زراوند تیوبا باشد که سعفه متوسطه را مانش بسرکه ونمک انسان سبز سحت بخشد وخشک شده خشکتر بیشه آن سعفه قطع گردد واقرا دیه درین مرتبه قوتیا واقلیمیا دکاذ سوخته بسرکه است جو بابگیرند مرداسنگ وچک نقره وبادام تلخ سوخته وزرد چوب هر واحد یکدرم بسرکه در روغن گل همچنین بیخ سوسن آسمانجونی وعود بلسان وکور بلوط حب الاس سوده وایضاً حد مل مغز بسرکه وایضاً بادام تلخ ومازو بسرکه هر دو سایده ازان طلا بسرکه سازند بعد قوام کردن بآفتاب ایضاً گویند که بگیرند سرطان زنده وبامزنجبل کوفته بیفشارند بدان سعوط کنند وبطبوخ سرطان تنها وآما سعفه مزمن که آنکه در ابدان صلب باشد در ابدان هیتاج بود بشل قلقطار وقلقند وسوری وزاج سبز ونمک وکبریت وخاک سیماب زرد چوبه وزوار القرا طیشتر بال نحاس ودخان تنور ونمک از قوابض محلله ست وایضاً مثل مرداسنگ مسفیساب واما خوف خشک شدن از صفات قویات وسرکه بین کبوتر از محللات شدید الجلا وتجفیف ست وهمچنین سرگین سوسمار وسرگین زرد وروغن صفا خرند بیخ وتخم زرد چوب جمیع سعفه را نفع کند ومرهم مُرّ نیز از زرد چوب وحناو زراوند بپوست انار ومرداسنگ ودوا ایکه در سعفه یابسه ذکر کنیم وابن دوا جیدست قیمولیا وگوگرد سبز خاکستر کرده وشحم حنظل مساوی بسرکه یا دوای کشنیز سوخته وغیره یا دوای خاکستر چوب انگور وغیره ویا طبیخ خرزهره وغیره که همه در قول ابوسهل گذشت ادویه موضعیه ای سعفه یابس پس مزمن قوی ازان محتاج بتدابیر حاذ نبود که آزار بخورد تا آنکه بگوشت صحیح برسد بعد ازان معالجه بمرهم قروح مثل مرهم زرد چوب بدرداسنگ وسرکه وزیت کنند وسعفه یابس که کمتر ازان باشد معالجه آن بچیزیکه بدن علاج سعفه مزمن اول مذکور میکنند باید گرد وتر طیب بدن بافذریه ونشوقات وحقنها وغیر آن نمایند دوائی جید برای سعفه مطب یابس بیخ بادام تلخ روغن خردل هر واحد نیم سکره بسرکه یکدرم سکره جد شیاف مامیثا وزانه هر واحد مثقال فیلزهر یک مثقال زرد چوب وبورق هر واحد نیم مثقال ادویه را سابیده بهر دو روغن وسرکه گرم حل کنند پس بر هر سعفه دو بار بقدر وقوت بادام تطرد شود واستعمال کنند حماحب کالمأمون بدیه صاحب سعفه را هی باید که بر نفره حجامت کنند واگر از کسانی باشد که ایشان فصد ممکن بود خون بمقدار معتدل از رگ قیفال بیرون آرند وهمچنین اگر آزار شدید نباشد سهل ممکن باشد طبیخ شاهتره وبلیله کابلی وسیاه هندی شاهتره رگوشت وشیر بزی پرهیز کنانند وباشیای سفنیه تدبیر نمایند وغذا بعد سوگ بگوشت طائری که خفیف ولطیف باشد بهای ضرر صابی سازند وبعد ازان بنوشیدن سعفه طلا کنند صفت قرص سعفه زرد چوب مغز بادام تلخ هر واحد یکجو باریک سایده مقل رود خوبه در سرکه یکشبانه روز تر کرده در هاون سنگ بهم بسایند واقراص سازند وقت حاجت باریک ساخته آب کاسنی وسرکه ودوغن گل سرشته استعمال کنند وایضاً این طلا بکار برند صفت آن زراوند طویل را قطع نموده اقاقیا گوگفا رسامدی کوفته بیخته بابادبک

فائده

نقطه

روغن گل وسرکه حل کرده استعمال کنند و دیگر روغن کنجد بر سر مالند و بران برگ سوسن باریک سوده و بایخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند و دیگر ماند سبز مورد خشک ساوی کوفته بحریر بیخته رموم مغیر درهم سرشته و درگرداوده و درم روغن کنجد گداخته اوبیه بران بگذارند و بران مرهم سازند برای مراجعت صالح برای ابدان گاه بدان سخت و درشت باشد این مرهم استعمال کنند صفت آن بگیرند مرداسنگ مازو و اقاقیا گلنار و برگ سوسن و برگ خرزهره و برگ حنا و پوست انار تر شش درایخ گل وزد چوب و اقلیمیای فضه و چرک آن همه ساوی باریک سایند بحریر بیخته و در سرکه اندک حل کرده وقت حاجت استعمال کنند و دیگر تنگ و زراج هر دو سوخته با روغن وزد چوب و چرک نقره و مرداسنگ و خاکستر بهمه باز و زراوند طوال ساوی باریک سایند بروغن گل و سرکه در سایه بر سفعه کثیر الرطوبت کهدار اندرین سپاشند طلا کنند و دیگر زوف تنور و سرگین کبوتر نمک ساوی باریک سایند بزیت سرشته بر موضع طلا کنند و دیگر خرزوف مرداسخر کرمانی طوال استعمال کرده باشد باریک سایند و دوخان تنور بسوال اطفال تا بالان بسترند در طشت برنجی طلا کنند و دیگر شبانه روز بگذارند پس نان خراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این ادویه فائده کند بهتر والا فصد بهر دو رگ پس گوشش نماید و بخوئی که ازان برآید بر سر طلا کنند و انچه در سفعه نفع کند اینست بگیرند خاک سیاکان نقره و باریکسایند بروغن گل خوب بسرشند و بر موضع طلا کنند بعد حلق تبره و دیگر زنجبالنیون بگیرند کاغذ سوخته و اسرب محترق مفسول عنزروت هر واحد یک وقیه گوگرد چهار درم و باریکسایند بسرکه سرشته استعمال نمایند و یا بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سفعه طلا کنند که از آبله سازد و چون آبله پدید آید بشکافند و سفعه را بس شنید باشد که ازان بیرون آید بعد ازان بپوست سفید بعد ازشود و باید که تدبیر صاحب این ناحیه مرطوب کنند بروغن گل و روغن بنفشه مخلوط کنند و بران ضماد نهند بر سفعه بر سینه بمالند و اگر سفعه صلب باشد لازم ست که تا زمانی بسیار بمالند تا آنگه خون برآید بعد ازان بفلد فیون با سرکه طلا کنند و بعد ازان بلیم طلا سازند و آب سرطان کوفته مرغ نیلوفر سعه طلا کنند و چون سفعه در روی عضو مرض شود باید که بگیرند بر سر سقطری بگیرند و مرداسنگ نیم جزو و مازو و روغن گل اندک سرکه بسایند و طلا کنند و اگر سفعه در وجه باشد بسرکه شاهتره و کافور و زعفران بسرکه کوفته و گلاب حل کرده طلا کنند که ازین نافست جالینوس گوید که از علاجات سفعه رطب استقبل است اگر ممکن باشد بدانکه منتقی دماغ سفعه بود بدو سه استعمال اطراف ازین جالینوس گوید که آن از معالجات بالغه است و گفته که گاهی باشد سفعه صبیان بقرطاس مصری سوخته مع زیت کردم و در قاطاغاس طلای ابی ثابت مرهم ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی ست و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم سرسنج بکنیم و درم اقلیمیای فضی دو هبی هر واحد دو درم زرد چوب شش درم نشتین دو درم شوک قتاد سوخته سه درم عنزروت دو درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هرگاه اراده استعمال کنند بسرکه حل کرده طلا کنند و جالینوس گفته که این طلا بالغ کافی ست و اما در قرابادین شاپور بن سهل قرصی باین نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل پارستان بدین اتفاق دارند زرد چوب و درم سرسنج بگیرند درم نرنج زرد و سرخ هر یک نیم درم اقاقیا یکدرم آهک آب نادیده یکدرم پوست انار سه درم کوفته بیخته بآب بیخ حماض سرشته اقراص سازند و بزیت و سرکه بقدر امکان استعمال کنند گویند این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعب عروق راس کنند و بر گوش او شرط زنند و بجامست برفقره خایند و لازم ست که در ان که دعای از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا درم در صدقه مرتبع گوش حادث شود طلا را ازان دور کنند و بآب چشمه رشویند بعد ازان مرهم موقوف بر مرداسنگ و سرکه بکار برند و ترکیب او اینست که بگیرند بیخ درم و مرداسنگ خالص و باریکسایند بحریر بیخته در سایه بگردانند و بران اندک زیت و سرکه تند کهنه قدری قیروطی اندا خته حل کنند تا نرم گردد پس طرف او در آب سرد نهند تا بالفعل سرد گردد بعد بر سر طلا کنند چنین گفته که من علاج سفعه رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت زوال شد بعد آن بر خلقی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و باین ماسیه گفته قوی را در حران دیدم که علاج سفعه رطب بپوست انار باین سوخته در سر گرداخته میکردند و در ان اثر میکرد و غیر آنکه موضع سفعه را میسوزد و در بارستان بصره دیدم که برگ عليق مطبوخ با چندین موضع طلا استعمال می نمودند و قشور جلد جامیشد تا آنگاه مثل آتش سوخته میگردید بعد علاج بمرهمی که مذکور شد میکردند و صحت تمام می یافتند و در اهواز مردی را در مذاق الطاد دیدم که سفعه را از سر طفلی با آهن خراشید بعد بقرص معروف بشاپوری طلا کرد و در سر پیدا شد و بایخ دمی هملاک آن طفل گردید باین سبب ذکر کردم مکرر خراشیدن سبب مبالغه نکنند و خصوصا در سر در اطفال که اکثر شری هملاک میگردد و اگر از خراشیدن آذیت رسد طلا نکنند مگر بعد از نرم ساختن بسفید اب فقط و از مس آن آب حذر کنند و سفعه شدیده در معالجه قریب اینست الا آنکه علاج شدید چه صعب تر ست بسبب کثرت زرداب رطوبت او و احتمال علاج بالا ستقصا مثل سفعه نمیکند و محتاج بعلاج زیاده تر بود و انچه واجب ست زیادتی در معالجه شدیده آنست که اسکندر رد کناش خود معروف بدراحت طبیب گفته که سوراخهای شدیده بزنگار داغ کنند و داغ او اینست که نشف زرداب از

نسخه خطی

سوداهای او کند پس بزگار پرنیان جالینوس هر قاطاجانس گفته که بهترین دنگار دین بابا آنست که از مس گیرند و این نوع سفعه را باین قول مخصوص کرده و گفته که بعد زوال این مرض در روئیدن موضع نباید داشت بهرنا جلد را قاصد میکنند بعد حکایت کرده که او صاحب سفعه شهد یه را در حمام دید و از حال او سوال کرد او گفت که من اصل است اگر مارفع سمی شود در سر باز جوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج بفشست است و آن مرد را از حمام جدا داده بر دو آزاد مر باقتصار باقته یه ناشفه کرد و قصد و تنقیه سر او نمود و در ندای قلیل از آن صحت یافت و علاج سفعه معروف بر ئیس الاطباء بسیار مستعمل است و قوانین آن بعده سوی را بر چنین کنند تا بر اصول آنها ظاهر شود و بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از ان زدن شیب بر دفن بر اید و بر گاه از نرواب مبیح نا غذ بارد و گیر محاجم بسر کنند تا بیخ موا سفید گردد و گاهی برای آن این دو امیسازند و لا دفن فعل باین طریق سازند که گیزند سرکه یکرطل و در دیگ سنگین بیندازند چوش بدهند تا آنگاه سرکه فانی شود و در دفن بماند پس گیرند از ین دفن بست درم و دفن چون یکدانگ نفضه و شیطرج هندی دهم باک آن صمغ خوزهندی ست و انیخ آن صمغ صنوبر ست هر دا حد یکدانگ کاغذ مصری سوخته ده دا رچینی دخشه ۱ هلیله سوخته در دسنجق هر دا حد نیم درم تخم تربنج سوخته یکدرم و این ۱۵ معروف بدوای فرس ست و حنین ابن اسحاق گوید که دین دوع سوخته و زربنج افزایند و ابن سیار گوید که دران زربنج را تجویز کردم و ضعیف یافتم این همه ایسانید و دران روغن حل کنند و بر مصر قی که مجمله ازان عبد الکند طلا نمایند که در یکرتبه کفایت کند در پرداز اهواز علاج این مرض بطلاجات بسیار غیر از کندین مونو زند و دران علاج سود نکرد و در بر گاه طول کشید ی او کنند یده علاج کردم و ازان صحت یافت غیر آنکه بعد ازان دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سفعه معروف بجمر گرسنه و شتر صاحب دست و اصلاح غذای او در ابو آب بطبوخ حشائش محلله یزند و حمامات بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن زائل میشود و در اهواز بجاره را دیدم که این مرض را بصلاح غذای او کردم و آن بانداک سعی زائل شد و این علت بر مردم کبار کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثری افتد و گمان میکنم که شرط ازین دران مفید باشد لیکن من کتابی ندیده ام و حنین ابن اسحاق این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف بفیل گوش چون بنیزند و آب او بیفشارند و بر سر صاحب جمر بزنند آنرا تحلیل کند و علاج عام سفعه جمر ا بعد استعمال قوانین فصد و اسهال و قطع چار رگ و قصد پشانی و طلا باین جلاست بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ خطمی هر چه اجمع کنند بعده موم و دفن بر روغن بنفشه ساخته باین آمیزند تا آنگاه اندک سیال گردد پس بر مواضع جمر اطلای شخین میدان نمایند و سه روز بدارند بعده آب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد بعد ازان مرهم داده بهمین طریق بافعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر والا بگیرند برادة مس بران آب پاشیده در موضعی که آزار ناید و سه بلدارند تا زنگار کند بعده بگیرند زنگار آن دو در سرکه حل کرده اندک دفن گل یا روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و بر گاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت تنقی کند صاحبه ترک نمایند تا مستقر شود و بعد آن اعاده آن کنند و هر وقت که استلذ شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ شخون و مافین کردند و ازین مرض صحت یافتند ابن الیاس مینویسد که علاج سفعه شیر بنج ابست که اگر با حرارت مزاج صبح جلاب با زعناب ده عدد و شکر سفید ده درم بر هند غذا مزه ماش بمغز بادام و اسفاناج سازند بعد ازان تنقیه بدن بطبوخ هلیله با بطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از عدس با گوشت بچه مرغ قدا دهند و بعد تنقیه بقرص سفعه طلا نمایند و ترکیب او در قرابادین صاحب کامل گذشت لیکن من نیخواهم زن زرد چوب بدو دام تلخ هر یک بست درم و مقل پنج درم ست و طلای زرد او طوای خیر کاو در همان قول بند کور شد بکار برند و صاحب سفعه را می باید که محاجمت بر نقره کند و اگر آتا غرون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رو گیرند و در سفعه مبتدی و خصوصا صبیان زرد چوب و پوست انار و مرداسنگ خبار و روغن گل و سرکه نفع کند و علاج سفعه یابس آنست که شیر زنان و روغنهای سرد و بنی بکانند و هر صبح شربت بنفشه و تخم خیار حین هر دا حد و ده درم بنوشانند و غذا لعدس و کوفته و بند و آب گرم و لعابات با دنه مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سفعه صلب غلیظ باشد آهن محماز چند انکه حوالی برابید بران زنوا نداز ند و صبر سقوطری مرداسنگ هر یک پنج درم روغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سفعه شمدی آنست که تنقیه بدن از اخلاط و قاسه یه بطبوخ افتیمون با هلیله یا جب الباریج با جب الصابون خیقون کنند و موضع او را بزنگار پر کنند بعده هر اینچ و دران باشد نشف نمایند و علاج سفعه سوء مزاج دل الاسر آنست که هر صبح جلاب با زاصل السوس سه درم شکر سفید ده درم و هند و غذا لخواب مغز بادام سا زند و بعد از تنقیه بدن از صفرای محترقه و یه بطبوخ هلیله

یا بسبب اغثیون کنند و بران مجمره گذارند و آنچه دران باشد امتصاص نمایند تا آنکه ازان رطوبت ماننده دخن بماید بعد ازان گل ارمنی و مرداسنگ مدبر بسرکه در دخن گل طلا کنند و علاج سعفه جرب قیفال مزاج بخوان بقدر قوت و حاجت مست و تنقیه بدن بطبیخ اغثیون بمایلیه و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته از هر یک ماصه و درم کهربت سه درم بسرکه سرشته استعمال نمایند یا طلای خرف تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسرکه استعمال کنند و یا بقیر طی معمول از سرگ و روغن بنفشه که دران اندک کف دریاه خرچه و صدف سوخته داخل کرده بسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند این نوح گوید که چون سعفه غلب باشد بگاه کنند اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدا الفصد سر و نمایند بعده فصد رگ پس گوش کشایند بعد ازان فصد بعض عروق سر آنچه ظاهر تر باشد بگیرند و حجامت بفرق کنند بعده دوای مسهل حسب وجوب صورت بنوشانند و اغذیه مثل لحوم بقر و خروس و شکار و قدید و ماهی و تمر و اغذیه بسمخوره مرتب از جزء پیازه گندنا پرهیز کنند و ملجوم طیور زرده بیضه دواهی کوچک غذا سازند بعد ازان بطلای سر قصد نمایند و سر را بر دخن کنجی چرب کرده بران عمود بلسان سوده و مقتل بسرکه حل کرده و یا صاب لبان بسرکه سوده طلا کنند و آب سوس گندم بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده به آب چشمه بشویند و اگر سعفه قرمز شود دوده ام کندین طلا کار برند نمک زراح هر دو سوخته و گوگرد و دیگر اودیه طلائی که دران نمک نوشادر است در قول صاحب کامل گذشت آنچه بسرکه و روغن گل طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده یا مار زنجوش کهنه بدهند و افسرده در دینی چکانند و اگر سعفه با طفال باشد بر گوش نما شرط زنند و خون آن بر سعفه طلا نمایند و مرهم راسفوف هلیله انیسون و مشک بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و صاب المیعون جوب ایارج بدهند و امر بهر هیز و ترک جماع و استعمال ریاضت کنند و این طلا سعفه صبیان را نافع زرد چوب و ضاد روند و مرداسنگ پوست انار بسایند و بسرکه در دخن گل آمخته طلا کنند اگر سعفه بر روی باشد و هم ابو نفع میکند و آنرا دمان حجام و انکباب بر آب بیگرم هر روز دو فصد پیشانی بعده چسپانیدن زلو بران و یا خوب نخاردن تا خون بسیار سائل شود پس نمک و سرکه بمالند بران مرهم احمر موصوف طلا کنند نفع میکند از اطلای صابون و نمادون آن تا آزار مص کند پس آب گرم شستن و عبرات اعاده این کردن و یا بطلای عصائ خرف مداومت کنند و آنچه از ادویه مفرده سعفه را نفع کند چون بران مفرد یا مجموع طلا کنند بیاض مامیثا و مازو و حضض و زرد چوب و بلوط دخن بادام تلخ و سرکه و مر و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زرده بیضه و بول گاو و حرمل و نیلج و زنبار و نوشادر و شحم حنظل و جوسوخته مهیج کبریت کهنه مهیج فی خشک و شب یمانی جبر و لبان و برگ زیتون و قطران مست و گویند که سعفه را طبیه را بکنند چون کاغذ سوخته بسرکه سوده بران طلا کنند محمد بن زکریا گفته که این طلا برای سعفه رطب بست و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند خرف تنور کهنه جزو نمک یک جزو با یک سایبده بسرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح رویه دور صمت و جرب که آن تخلف نمیکند اعتماد بر سرکه کنند که چیزی بهتر ازین در تجفیف ماده نیست مع امن از ورم ابن ماسویه گوید که علاج سعفه رطب که ازان زرداب سائل شود فصد قیفال مست اگر مریض قوی باشد و احجامت اگر مریض ضعیف بود رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش بار رگ پیشانی بگشایند و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن روی باشد و قوت متحمل تنقیه بود مسهل تنقیه بدن کنند اگر غالب صفرا باشد بطبیخ هلیله یا قرص نفسه و اگر غالب بلغم باشد بحب سبر و مریض را از اغذیه غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیر عز چون حلوا پرهیز کنانند و قلیل غذا کنند و مسهل اهضم مثل بیخ مرغ دهند و قصد راس بزوغن آس و روغن گل بار رگ علیق و برگ حناو پوست صنوبر و مدرس کنند و چون انصباب فضول بایست در علاج این مرض اودیه علاجیه بغیر آنکه بسیار حرارت کند موافق باشد صفت طلا برای سعفه رطب حادث بابدان صبیان زرد چوب دو درم حناو نخام و کشنیز سوخته هر واحد سه درم مرداسنگ یک مثقال ریوند یکدرم پوست انار نیم درم مازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم اقلیمیای نقره دو درم گلنار دو درم الاخوین و صاص محرق هر واحد دو درم مم اودیه کوفته بخته بروغن گل سرکه پرورده بر سر کرده طلا نمایند که تجفیف و دفع آن کند و علاج سعفه یابس تر طبیب بدن از اغذیه مرطبه مثل ماهی مطبوخ و ماکیان و ذبیحه بیضه کنند و موم و روغن بیضه ماکیان بر سر طلا نمایند و مریض را هر روز چند نوبت دو حمام داخل کنند و بر سر شرشر آب بیگرم ریزند و اگر مریض جوان باشد از جماع آنرا منع کنند و اگر این مرض با طفال باشد رگ پس گوش بگشایند و بخون آن بر سر طلا کنند و بعد ازان بمرهم احمر طلا سازند و سر را با آب چشمه دو سه روز بشویند چرچانی و ایلاقی مینویسند که سعفه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور روی تولد کند اما اگر خون صفراوی مجرد تولد

نخاردن ۱۲ م

یا بگیرند و روغن بنفشه اگر نباشد روغن بادام و بگذارند تا بجوشد و بعد ازان بگیرند و بسرکه مدبر سازند و بر سر بمالند

شود بیارد ترتیق وسوزان بود وانچه از بلغم شور قدر کند بریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا بطبیخ هلیله وشستین مسهل تنقیه بلغم بحب صبر وقوقایا کنند پس سر وبدن طلا کردن واین طلا کوکان را سود دارد ناخنها پی سوراخ برده رغن گل بیان کرده بسایند وبسر کچلها کنند مدتی سه روز ازان روغن در بینی کودکان چکانند وبعضی طبا شور خشک وبعضی آهک بازمین الهی نیز تدسعفه کچلی بری نافته بترتیبهای مزبور خوب علاج آب گرم وشستن وگرگ پیشانی زدن ودریوچه انداختن وگل ارمنی وکاکنج یاسمن کرده کچلها طلا کردن وباقی در اقوال سابق مسطور شد نجندی گوید که علاج سعفه کودکان زنداب سیلان کنند وآنرا شیر پیچ گویند اگر باحرارت بود مجامعت مست وشربت عناب کنجبین وغیره دهند اگر ورم باشد اسفاناخ دکدو وهای هندی وشربتی دیگر تنقیه بدن بطبیخ شاهترہ وهلیلجات وبعد تنقیه طلا بقرص سعفه وعلاج سعفه بابیل نیست که هر جمع شربت نیلوفر یا بنفشه یا نخجیوان چاره انجمن نوشند واستفراغ غلط سوجب کنند وتر طبیب مزاج باقدیه رطبه مثل ملوخیه واسفاناخیه وتر غیره وعلاج سعفه اسود فصده آبیفال سعفه اقتیقون بقدر قوت وحاجت وفصل استفراغ بطبوخ اقتیقون بطبیخ هلیله بعد از تنقیه طلای دهاء القرطاس آنرا نافع بود وگذاشتن طلای که در قول ابن بیطار در علاج سعفه مجرب گذشت انطاکی گوید که بعد تنقیه مجامعت مکنند در سعفه علاج ترطیب او در سعفه یابس مثل الجدری وشوهم واز مجربات برای سعفه رطب اینست که مزه مقوی صبر حب الجبان وزرد چوبه کرده بدان طلا کنند وبعد آن بطبیخ ترمس بشویند وبرای سعفه یابس آرد جو سوخته وسرکه بدهم طلا کرده گاهی فوره دهنا بعد بکردن او از دوست طلا یا پیه نیزه زنخ زند وبعد آن بر روغن بلغم چوب کنند گیلانی مینویسد که چون این مرض از مواد مختلفه میباشد لابد است در علاج او از اخراج آن مواد وآن بشکل طبیخ اقتیقون وغیره آنچه مخرج صفرا بود واو بلغم شود هر سه مواد معا باشد یعنی از شان آن مواد دفع این هر سه غلط بود تنقیه اول بایدت ساده بالاقتیقون سه درم شب در آب تر کنند وصبح بوشتی ضعیف داده خوب مالیده صاف کنند پس سه برابر تقریبا بقدر حاجت سایه به آب آن طبیخ حب بسته بگذارند بعده طبیخ نوشند بعده تنقیه باقی مع ترطیب بشکل مار الجبن بوشاهترہ آنرا چنانچه در قول شیخ گذشت باید کرد وبعد ازان بر بار الجبن سی وهم اقتیقون کنیم وهم تقصا ورزند وگاهی فصد رگ منخرین وقاین برای سعفه کرده رود باشد میکشانیه لیکن سعفه کهربا قدم صحت باید تا بدانند که دویه موضعیه مستعمل در سعفه وجرب زنهار نباشد باید که آنچه چیزی گوگرد وانقدیه میعه ساذاج خالی نباشد که این سری از اسرار اطباست لیکن می باید که استعمال آن نهار در موالی بود که بارد نباشد وباید که استعمال ادویه موضعیه مطلقا بعد تنقیه واستفراغات باشد واز علاجات سعفه یابس استفراغ ماده فاطا بود است بطبوخ مکرس از اقتیقون وهلیلجین وتخم کاسنی وشاهترہ وگل سرخ وتمر هندی وتر نجبین وتر طبیب مزاج باشربت مرطبه وغیره آن که در اقوال سابق گذشت مصنف خلاصة التجارب گوید آنچه گرم وسیع نبود ودر دکند وریم رقیق وسوزان تر آید اول تنقیه صفرا کند اندگاه قوابض ومسکن ورم وغن گل حل کرده طلا کنند واگر خون غالب باشد اول سختی خون کم کنند بفصد قیفال یا بشرط گوش درگ پس گوش ورگ پوست سر ورگ پیشانی اگر علت بسر ورم وی حوالی آن باشد واگر باعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق نسب بود تا گاه مسهل بوهند ومجامعت حوالی مرض نکنند بود در علاج سعفه یابس چیزیاند تر بسری بس بایج خصوصا بقیه اگر پیش فراخ شود ودر سوطت غلیظ لزج ازان ظاهر گردد اول استفراغ بلغم باید کرد وانگاه طلاهای مناسب وحق آنست کسی را که برداشت سوزش سر کرده نمک باشد الزینت اب فارونی هلیله وبعد از نع سعفه رغن مالند چند انکه یکبار چرک آن کشیده شود پس چند روز برآساید وباز دیگر مرهم است تیزاب در روغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهتر بن علاج برای مطلق سعفه بود واین بس عجیب است ومداومت طلای سوم در روغن بغط وبصابون وآب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل است وسعفه اطفال را زود باصلاح آرد ودر کف گوشت جوشیده در بن سر محل مکرر مالیدن بس مجرب است وانجا که ریش خبیثه قدر باشد تیزاب کاری موم روغن بغط بر روغن باید بسیار آزموده است وانجا که خشکی سعفه غالب بود بجامه بخار آب گرم آن محل آنرا هم باید داشت وخارا شیدن آن محل وخون آن بیرون کردن بعده مرهمی که از مرداسنگ ودر دچوبه وروغن بلوط وسرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد وهمچنین هم شفا انواع سوخته سایه مالیدن ومغز بادام تلخ ودشمش همین حکم دارد ولیکن اگر مرداسنگ توبال مس سوخته ومغز بادام کهر کنند بهتر بود وانجا که ریش گرم ورم باشد گل ارمنی وکافور در سرکه وگلاب حل کرده طلا کردن وغذای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود ودر داسنگ وپوست انار ودر راه نا طویل ودر دچوبه بر ابر یاد وچند آن حنا کوفته بیخته در سرکه در روغن گل حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را نافع بود وسام ابرص لغشک کرده سخی نموده با روغن زیت طلا کردن سعفه بود وسحوق آزاد اگر در روغن بیان کرده طلا کنند بهتر بود وسرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود وهمچنین پر هوک را بسل طلا کردن وسعفه مورثی علاج

سعفه یابس را بعد تنقیت کرده بسیار مالیدن مفید بود

روغن بل

واصلاح تمام نپذیرد و معذلک نیز اب کاری را اندران اثری نیک بود و مؤلف اقتباس نوشته که سعفه یا بس اکثر در سالخورده باشد که تا بزودی در سینه و دست ها پدید رسد پس اول بگ سر روز نند و بقیه اصلاح سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بقیه اصلاح سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تقیه بدن بمار اکبن سفوف بلاجرد و حب آن شرح علی علوی خان فرمایند و بعد از تقیه قنبیل برگ خاطمی و زرد سوخته بورق بریان هر یک سه توله در روغن بهرشف سه تولا کرفته قنبیل و بچندین روغن بادام سیمین و کذا اسکلکای دماغی و تخم بدرشن از هر یک یک تولا روغن سیاه در یکهفته بپیسانند و سعفه بطب کرانا شود یه کویند اکثر چنان بسبب اختباس حیض افتد با سیلان رحم از همین مود سوزش و شدت حرارت باشد و دران مضیقه قال کیرند و بقیه اصلاح سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چهار روز تقیه نفص عضو نماید کذا شتن زلو و تقیه بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون اسطوخودوس علوی خان کنند و جهت تسکین درد این بخور بکار برند برگ قنب سبز و برگ کلاب و برگ تاروبرگ نیب و پوست درخت انبه کنه هر یک سه تولا عند الثعلب نیم توله هر روز صبح و شام بآبی بشویند کذلک برگ نیب برگ بهك و برگ انار سبز هر شانیده باشد بعد بیان مرهم مندل سازند مرهم سنگ مسول زرد چوبه بلیله مس سوخته برگ حنای خشک قنبیل هر یک سه باشه موم سه تولا در روغن کل کداخته مرهم سازند مرهم هندی کویند که نوعی از شپر درست که شپر کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر برآید و بعد چند روز بشود و آن مسر العلاج ست و بمرارت دیده کم باین تدبیر منقلع میشود یعنی حلق راس کنند و قدری روغن مالک لیمو قطع کرده متصل حلق سر نماید که این منع صدوث آن مطلقا می کند.

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ کاهی مایل بسیاهی کاهی مایل بسرخی و در اکثر سطبر و مسرخ باشد و آنرا بفارسی کرمک کویند و بهندی داکو نیده و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود کاه آنرا مره سودا غلیظ مخلوط کردد و کاهی از مخالطت طوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این قوبا مزمن بود که انسان پوست ماهی جدا شود و این شبیه ترین قوبا بسعفه یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث موذی بکذارم آن قوبا ساعی بود چنانکه از اسمش میفهمد که از سعفه یابس انبعث و ابداء و اکمال بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا بقریبا بسبب سقم سدت و سریعتر قوبا از روی صحت آنست که ماده رقیق و دعائی باشد و بعضی از قوبا بطئ بوی ست که هنکام خارش تری ظاهر شود و این بیماری مسری ست و بعضی از ان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که با حراق مستحیل بسودا کردد و بعضی از قوبا متقشر بود بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن شل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی از ان غیر متقشر بود از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و دانست که ماده حادره رقیقه دران غالب تر باشد و بعضی دانف بود و دانست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا نوبود و بعضی از ان مزمن دری و قوبا بامرض خبر یعنی شست وطبری کوید که قوبا شبیه به بثور منبسط متقشره بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مسته یر اشکال کاهی باشد کاهی برابر استدارت منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد در کیرد و کاهی بندرت بشکل مستطیل باشد و قوبا بحسب ست و انواع آن بسیار بود و پس جنس اول آن موی ست و دانست که از فساد خون و مخالطت طوبت فاسد بود و جنس دوم طوبی ست و آن از فساد طوبت رخوتی و غفونت ابود و جنس سوم سودا دی ست و آن از خلط سودا دی هنکام احتراق اخلاط و استحالهٔ انها سودا افتد در رنگ موی سرخ بود در رنگ طوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و در رنگ سودا دی غبر تیره باشد و کاهی با قوبا بود شدید بعد از هنکام انحلال صفرا با خلط موجب ابود و در ان حدت حادث شود و کاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این تبعیر مخالطت خلط حریف باسبب فاصل و باشد و اکر خارش مستلذ نباشد بلکه موجب ایذا بود دلالت کند بر اکثر آنچه بران مخلوط شده خلط لذاع حادست و آیا لاقی کوید که سبب این مرض دو چیزست یکی خلط زردی در بدن دوم قوت طبیعت که اخلاط را بنابر اشفاق بر اعضای رئیسه سوی ظاهر بدن دفع کند و خلط زردی دو کونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و قذف و سوزش و سیلان ست و یا غلیظ سودا دی مخلوط باخون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش ست و اکر مرکب باشد از اخلاط کی می نویسد که قوبا حار زرست و بعضی اطبا تخصیص حرارت بدن نچه در سر باشد کرده اند و قوبا بغیر آن و هر چونکه باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث کردد آنرا حکما لازم شود و سبق کند در ارتفاع از مقدمات جذام بود سبب آن فساد ماده و حرافت اهذیه و داد ان بسیار باشد مغلظه مثل تخم بقر و بادنجان ست و علامت آن بودنش سنگ خلط ست و خروج طوبت از طب آن و خشکی او از بابس آن علاج حوالهٔ ابتدا اگر کم باشد بالیدن اندک خبیث چون روغن کندم و روغن بوست ناچیل و چوب شیشم و پاچاک شتی و روغن کل و بادام تلخ مفید و ایضا مالیدن صمغ مانند صمغ بادام تلخ و شتی و صمغ بطم و شعم مانند چربی بطم کیان نافع بود و یا سکم که آنرا بیهوتماد یا سنکماره خشک تخم بهدانه بیخ پالک بوی بیخ کسوندی تخم ترمندی هر سه حد سه آب بیهوده مدیا صابون در سرکه و بلیله و هر یکی ۱۰ دانق هر چهار

در سرکه ساییده و یا روغن با عسل و کذا آب قطر لوبان و دست آن و یا آب برگ سیر و یا برگ هار سنگار و یا آب برگ کاه بندر یا که در موهم برشکال می روید تنها و یا با سهاگه سایی و یا بورق در آب برگ ملتاس بمالند اگر گرنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا سلیق هر چه مناسب باشد تقیه بمطبوخ افتیمون و یا شاهتره کنند و ماء الجبن مهند و تدبیر خفیف جذام بکار برند و مرهم شاهتره و کذا القرع برائه و شیشم با شتر خناب عناب با تمام اسفرزه نوشیدن از نجو بات ست و الطیه قویه چون طلای سعفه طلا نمایند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی بخارانند خون فاسد ازان برآید و اگر قندیا سیاه کمنه قدری گرفته بدست زنم کرده بموضع داغ بچسپانند و برو اندونا یکپاس همچنین کنند مهر ریشه او برآید بعد ۴ اگر خواهد شیر انجیر طلا کنند کرد موضع آن از انجیر ابات استاده مرغ دست و گیاه لعوبر پی که نجابت تیز دست جمت قویا و مرهم سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا او و یه راوعه چند روز طلا کنند تا عود نکند و از آنرا که بدو اپاشنو شق نمایند اگر ممکن بود بپس دوای حاد نهند تا گوشت فاسد زایل شود بعده برهم سفید اب و ما نند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز ادویه فصد کحال یا با سلیق کنند و اگر زبن باشد هر دو صاف نمکشانیده بنعنع سودا یا مطبوخ افتیمون نضیع داده تنقیه بمسهل سودا و حب لاجوردی و مطبوخ افتیمون غاریقونی علوخیان کنند بسه یار لجین یا چوب چینی خورانند و خوردن اطریفل افتیمون علوخیان با بین عرق نیز مفید ست شاهتره نیم آنار سرکوبه گرگ گزو گل سیب و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و کوه و افتیمون هر یک بست تولہ برادر شیشم و آبنوس هر یک سیزده تولہ منذری با بیخ و برگ گل یک آنار عناب کلان کیفیه یا دسفایج هفت تولہ درنج عنقرن چهار تولہ گل گاوزبان نه تولہ گل نیلوفر با آنار شب خیسانیده صبح بشیشم عرق کشند شتر بتی از نه تولہ تا بست تولہ باشربت عناب سه چهار تولہ وغذا گوشت بزغاله شیر خواره و چوزه روغن گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و میان طعام آب دیا دهند ذکر او و یه مفرده نافع قوبا سماء دیا سنه و زاندو در خرق سیاه و بادام تلخ کجوب ست و حلیتیت دنیزه و سرشیش و کرد و رنج کجوب ست و وزع دیج تشار الحار و قرفه الدار چینی و سرکین خرگوش و زراق سفید هر دو احد بسرکه سوده و کذا نمک سرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا احماض خام با شراب پخته بعد غسل موضع بسرکه و نطرون و کذا بیخ آن بسرکه پخته و سرکه و کذا سرکین گوسفند تر با روجود و کذا کبریت زیت و یا روغن بادام تنها و کذا حرف معسل تنها یا بسرکه کنیز و کذا خردهٔ سوخته و کذا کلف دریا تنها یا بشراب کهنه و کذا عصاره قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم پیه انجیر و زنجبیل و رد و بلسان سوده معسل آمیخته و کذا شیلم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا شلیم و پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا قشار کندر و پیه بطه و کذا گل شقاق النعمان و کذا آب شبت تازه بعسل جوشانیده تا قوام آن غلیظ گردد و دو کف شبت و سلیخ و عسل و کذا دارچینی بسرکه و عسل و کذا سرکین فاخته با آب ترب و کذا تخم شهدانج بگو گرد آمیخته و کذا کندش تخم ترب و کذا حلزون بتمامه کوفته و کذا حلبه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و نطرون و کذا شب یمانی بعسل و کذا برگ همیزک کذا روغن گاو و سداب عسل و کذا اسفرزه تخم بیدانجیر و شاخ گوزن سوخته و تخم کندنا و کذا خانه زنبور عسل و برگ بدان کشتی گیر که مجرب ست **واکل وضماد** خرق سیاه و کذا جوز جندبه و کذا شحم حنظل و کذا سرکه تازه و کذا ترشی تربخ و قوبای صغیر او کذا دارچینی و کذا نسرین و کذا سم بنوشته و کذا سرکه فصل و کذا مغاث و کذا گاوزبان سلوق بروغن بادام تا چهل روزه آهن سرا بیون گویند که علاجی نافعتر و قویا از مدار دست استعمال آب گرم نیست **ذکر او و یه هر کبه** که در قوبا استعمال حب طلا که برای قوبا معمول مؤلف و عجیب الاثر ست مروارید سنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه بریان فلفل گرد مازو کات سفیده صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تو تهه نصف کجوده کوفته بیخته آب لیمون جهانسازند و قت حاجت قوبا را خاریده با آب لیمو یا آب ساده سایده طلا نمایند و اگر بجای تخم ترب لیمون دخل کنند بهتر ست **ایضاً** مجرب گوگرد کشته اپاژه یا نیله تو تهه سنگ مرمر سیاه سهاگه تیلیه مرارید سنگ هر واحد یکدرم سیماب دو درم اول گوگرد و سیماب بیجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس او دیه دیگر کوفته بیخته خوب بسایند و با آب جهانسا خته وقت حاجت بسر که سایده بمالند **ایضاً** که اکثر برای غرباتیار می ماند مجرب ست باکچی گوندنی سرسون هر یک دو درم تخم بنوار چهار درم نیله تو تهه دو ماشه کوفته با آب لیمو سایده بقدر کنار دشتی جهانسازند وقت حاجت یکعب بسرکه یا آب ترب سوده خمار کنند و در شیشه دیگر کوتهه عوض نیله تو تهه است و وزن همه برابر و بدوع ترش سرشته بکار برند که جمت گچ دا معمول و مجرب ست **حب قوبا** که در بن باب مجرب ست پلاس پاژه گندک سهاگه دا بریان افیون هر اگرفته با آب لیمو کهرل کرده جهانسا زند و قوبا را خاریده با آب لیمو حل کرده طلا سازند و در شیشه دیگر کرا آنهم معمول ست چنی گوندکات سفیده مازو عوض پلاس پاژه ست **ایضاً** مجرب سهاگه نوشادر پنکدی تخم بنوار افیون هر یک دو ماشه چونکه یکا شده در آب لیمو چهار گهری حل کرده حب بندند و قوبا را خاریده با آب لیمو و اگر نباشد با آب ساده سایده بمالند **ایضاً** مجرب سهاگه خام راک گندک باکچی سیماب هر یک چهار ماشه مازو چهار ماشه

قوبا

آب لیموب بستد بدستور طلا نمایند و دو نسخه دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض سال دو بابچی ست وزن همه برابر ایضاً برای داد مجرب باحقر العباد نوشاد و گندک آن تولا هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده سه ماگه هر یک پنجاه نیله تنوهنه از یکماشه تا سه ماشه دارالیمو بزرگ مرکب کرده حب بسته بدارند وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری داد را خایده طلا نمایند دوای قوبا یعنی داد منقول از سیاض ستاد علیه الاعتماد سند در سپرغ هر دو بار شش چوب نیم صلایه کرده بمالند و با آصمغ عربی بماند سبز کوفته در سرکه حل کرده طلا سازند قدیا شوره قلمی یک گل بگیاه برابر دارالیمو سود طلا نمایند دیگر بماند ایضاً گه دوا را قوبا مجرب برگ نوسته خیاشنبر بگیوز ترشی انبه بگیوز شاهتره نوم نوم و جزو بار یک سایبده موضع قوبا را خایده ضماد نمایند و دو سه بار زائل شود ایضاً تر شی انبه دو تولا توتیای شسته شاه هر دو را با یک سایبده در کنیم با دو آب آمیزند و شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خایده شسته با پر مرغ آلوده بمالند و این ضماد را صلاح قرحه اور تنگ زبی نیز بهست ایضاً سفیده قوبا لوبان کوچک سفیده آب لیمو سایبده طلا کرده باشند ایضاً مجرب تخم پنوار نرو چوبه سه ماگه کات سفید لیمون برگ صد برگ در آب سایبده جهار بسته با آب لیمو یا آب شبنیم سایبده ضماد نمایند ایضاً آله صندل مسخ گوند چنبیدال سه ماگه کات مساوی آب سایبده قوبا را خایده بمالند و دو سه نسخه دیگر گندک آن را سه تخم پنوار عوض صندل و گوند و را ست روغن گندم نافع قوبا و سعفه و محلل ولین و مسکن سوزش و حرارت و عفیدا و را صلبه گندم صاف شب در آب نموده صبح در شیشه کرده بطریق دول جنبر روغن برآرند یا گندم را شسته شب در هوا دارند صبح در تخته سنگ یا صفحه آهن گرم نمند و از بالا قطعه آهن بغایت گرم گذاشته پیش کنند انچه طوبت سیاه گردد اگر داور باید بستانند و همچنان گرم بمالند روغن پوست ناجیل از مجربات والده مرحوم پوست جوز هندی دو سیر بابچی یک سیر گوگرد شری یا سیر اشنان یا چند درم تیمکوفته و شیشه پنبوده بطریق چوه بپچکانند و موضع دار خایده بمالند نوع دیگر از مجربات اخقر پوست سخت ناجیل کچلا توتیای سبز نوشاد را هر یک یک نادیده نکار یک مثقال درم جمله را تیمکو فته ریز و غن کنجی بست درم مزج کرده روشنایی آتشی یا در ظرفی که بطریق چنال جنبر روغن کشند روغن پاچک دشتی که خشونت جلد و قوبای مزمن را دفع کند بگیرند پاچک دشتی دو دیگ گلی پر سازند چند انکه چهار انگشت کنار دیگ خالی ماند و سبو چه پر سوراخ بآب پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سر پوش بر آتش پاچک دشتی که در تن روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند یا دیگ نو کور را بر دیگ دان نهاده زیر آوا تش چوب کنند و ساعت سبو چه را که بالای دیگ ست بردارند و انچه عرق مانند بته سبو چه جمع شده باشد بانگشت شبلیده در ظرفی گیرند و باز آن سبو چه را بر دیگ گذارند همچنین کنند تا انگه هیچ عرق برنیاید پس عرق را که در ظرف گرفته باشد قدری برتوبا بالمند بعد خاریدن آن پاچک دشتی نوع دیگر برای هر قسم داد و کوتنه ناف ست بیارند پاچک دشتی یک تا نادیده هر تال پنج دام پخته و در روغن کنجد یک آنار و هر تال داد روغن حل کرده هر جزو پاچک را زین روغن غلاف کنند و در ظرفی گلی ته بته نهاده دگل حکمت نموده بطریق پتال جنبر روغن بگیرند غلب که از دو سه بار زیاده حاجت استعمال نشود و روغنی که برای قوبا و جرب سخت سود مند ست نه بیخ وه دوم گوگرد پنجدرم سیماب پنجتولہ روغن زرد یک تا شا شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسایند تا سیاه شود انگاه نه بیخ را حل کرده در پاو آثار روغن با گشت خوب بلت کنند و بر پارچه آبنا رسیده بمالند و بر سیخ آهنی پیچیده بر شته محکم کرده بر تشتی پر از آب بیاویزند و آتش زنند و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه همی رسانند و روغنی که یکبار از روی آب بگیرد و حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل میکند ضماد که برای داد لائق صاف ست سیماب بقدر تولہ گندک آن تولہ سار و گندک دو پیه هر دو اسنگ هر دو اماشه شش ماشه سوا ی سیماب هر سه دوا را یک سایبده دو تولہ روغن زرد و اغ نموده در تهالی کانسی دو پیه مع سیماب از گوگرد یکانسی خوب حل کنند تا گه سیاه شود و نگذارند قوبا را از پاچک دشتی بسیار ندگه مزاج شود پس دوا را بمالند تا یک گهڑی که عاجل الشفاست ایضاً گه برای قوبا و جرب و قروح خبیثه از مجربات حکیم علیخان ست بابچی کالی زیری تخم پنوار گندک آله سار ساوی کوفته شب آب خیسانند صبح در کهرل بمالند نارم گرم و روغن کنجد و غل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو سه ساعت آب گرم و سرد بسوهنس گندم بشویند و اگر بالیدن بر طرف نشود هر روز تا سه روز نه اضافی یکسیاه ماست خوری از آب آن بنوشند که انشاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد بر طرف گردد طلا که برای داد معمول ست تخم پنوار آله لاکه را برابر کوفته موضع را و انچه جرب بمالند بعد از ان دوای مذکور را با آب طلا کنند و در نسخه دیگر کات عوض لاکه و دو دیگری بابچی مرقوم ست ایضاً معمول مازو سه ماگه بریان گندک چهار چه کته پاپڑیا هر دو اصد کیتوله مرچ سیاه شش ماشه نیله تنو هر یک سه ماشه در عرق لیمو سایبده جهار بند روقت حاجت طلا کنند ایضاً مجرب سه ماگه علیحده گندک شکر سفید بریز کوفته بیخته آب طلا کنند ایضاً معمول مجرب گندک آله سار گندک چهار چه کته سفید رال کوچک بابچی هر یک کیتوله تخم پنوار شش تولہ کوفته بیخته آب شبنیم سه روز

بکار برند ایضاً اگر حبت قوبا موجب دیبی نظیر ست سهاگه بریان فلفل سیاه هلیله زنگی پوست بیخ پالک جوئی هر چهار برابر برابر بوزید بیلموسق کرده بر موضع قوبا طلا نمایند در سه روز ست اصل گردد انجوخه کیه مجال عود نماند در نسخه دیگر شدد بر عوض فلفل ست و درخت پالک جوئی را گل بگاینز گویند ایضاً از بیاض استاده حوله تخم نیلوفر آملج بزن بهل بجوال شرخ برگ سناهر واحد یک تولد که کوفته بخته بگاه ابازند وقت حاجت بقدر کفایت در حقنات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد مکیوله مصطکی نیز افزایند و دو زشعر دیگر سعد بر برگ آگل زیاده است دو نوشته که مجموع را سابیده در روغ فرش آمیخته بکیرد و زود آفتاب داشته بر موضع دار طلا کرده بگذارند تا خشک شود و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند مرهم براى داد دیوست مجرب حکیم علی علک ابطم اشق مقل زاوند وچوچ هر یک سه ماشه دوغن گل چربی بزموم هر یک یک توله بدستور مرهم سازند اقوال مهره سیمی گوید که اگر قوابی از اخلاط حاده لذاعه باشد باید که معالجه باشیاء تی سکنه تلطیفه کنند و اگر از اخلاط غلیظه بود باید نوعی التطلیف و تحلیل نمایند و اولا استفراغ داده بعد از اسهال کنند و تدبیر اینچنین که مذهاد علت باشد مائل گردانند و مداومت (استعمال آب شیرین گرم کنند) و بعد استعمال اطلیه موافقه استعمال کنند پس اگر قوبا کثیر الرطوبة باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد بچیزی که جلا بدهد تجفیف کثیر نماید و در قوبای ابیض آنچه جلا بدهد تلذیع نماید شل آن روغن و باطلا و آب چندبر سطوح و سبوس میده و تخم خربزه مغشر استعمال کنند و اگر بارد نباشد آرد تر مس نخود و تخم خربزه بخیاسته بسرکه استعمال نمایند برای قوبا بمنعفت قوی عظیم نماید اگر روغن گندم بر آب ترشی تریخ طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقاقل النعمان و آب عناص و ایضاً مازو و هلیله سیاه اگر هر دو بسرکه بسایند کفایت باشد و اما قوبای کثیر الرطوبت محتاج بادویه قویه باید چو سفید و سیاه و کبر برگ فنجنکشت و تخم زوان چوبین بعضی از نیها یا همه را موم در اتفیخ آمیخته طلا نمایند و اما قوبا یکه از اشیای حاره و یبوسه ان کند باید که در ان اشیای قوی بالذع استعمال کنند مانند مازیشا بکنند و یا کف دریا و کتیرا و یا گوگرد و زاج و غیره الیهود و ماتوبال مس بصیغ پس اگر قوبا مزمن و متعفن گردد احتیاج بادویه قویه مر کبا فقه مثل این دوا در حق سفید چهار شقال آرد تر مس صیغ شقه نطرون هر دو احد سه شقال سابیده طلا نمایند و یکر اشق آرد تر مس هر دو احد یک شقال بوره مرخ دو شقال بسرکه تدحل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان با آب گرم بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبا یکه در ان جلد متقشر گردد و باخارش باشد و آن برصل اسود ست می باید که در ان اخراج خون کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل بفصد باشد بعد از ادویه مسهل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیه بدن کردند طلا بحرق سفید و سیاه با گل مغسول و یا انبج کبر و صد بسرکه شقاقل النعمان و بیخ کرم ابیض بسرکه نمایند و اگر در انجا خارش باشد بگیه بند برگ خرزهره سبز و در روغن خیری بپزند تا صرف گردد و در سرکه سیاه به بران روغن کنجد و موم مرخ گداخته انداز ند و حل کنند بعده بران گوگرد و غیر سوخته پاشیده بر هم زنند تا هموار گردد و در آفتاب دارند طلا کنند بو علی سینا امینویسد که قوبا در اصل علاج محتاج بادویه جامعه تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین مع تطبیب باشد اول این هر دو بحسب ماده غلیظ بود ثانی بحسب ماده حار رقیق و بحسب غلبه یکی از دو مقتضی تغلیب یکی از دو تدبیر باشد و چیانیدن زلو بهترین علاج ست و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن بمارا کهین بطریقیکه مشاهده واجب کند و تقذیه و ترطیب و مدابیر بحسب بچیزیکه سفعه بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قوبی گفته که انچه منع حدوث قوابی کند و حادث آنرا صحت بخشد اینست که کمک مغسول که غسل او بصبر باشد یکدرم بالسه اوقیه مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد علاجش علاج جذامست

معالجات جمیعه

اما برای قوبای نوعی مفرده ترشی تریخ بست و برای قوی نیز موضع عربی بسرکه و موضع آلو بسرکه و سیدنه سائلا بسرکه و غرول بسرکه بغایت مفید و آب کبر تی و آب شور و زیر بکف دریا و سرکه پیش چرم و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان و تخم خربزه و تخم خشتی و آب اسارش ست و روغن بادام تلخ نیکوست و سنگ سبوسه و برگ کبر بسرکه و سنگ سبوسه هر قوبا را بنجاصیت نفع میکند و اقاقیا و مغات و روغن گندم قوبای عارض هر بدن ضعیف را قوی را صلاح بخشد و زرد چوب و برگ قوبای مبتدی را مداومت ریختن آب گرم بران بعده الغرض روغن بنفشه کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای ماء الشعیر آنرا بسود خصوصا با گز مانج و سعفه رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز آن و آب خرفه و صمغ آلو نافع برای قوبای صبیان ست بگیرند صمغ بادام و سرشش هر چهار مثقال بسرکه آمیخته طلا کنند و یا گیرند سرشش بنجاران و کندر و گوگرد سرکه محق کرده استعمال نمایند قوبای نرم بدنی محتاج بادویه قوی تر بود مثل عصاره ترشی تریخ

سابقه بر نوشتن آن بر صفحه نوشته شد مراجعه فرمائید

مقوم بطئ وشل روغن نخود یا روغن بنفشه یا روغن گندم خاصتهً و مغز بادام تلخ و گوگرد و پشک بز سوخته و کف دریا و قطران و زفت هر دو بحسب اجسام ملا بنفشه سفیده مرکبین حیوانات مذکوره در باب سفه و فتنگشت و کبر اشتق و فرق و حب البان و انیسا خاصهً الاسما چون ازان قیر طی بروغن خردل بمانند سنگ بهره واشق بسر که و قوما نا و کندش و فاکستر کهنه و زرد چوب و خرنوب و تخم جغیر و سمل بلادر بغایت مفیده و آنرا مرکبات نیست که بستانند قوما نا و سیاه و بارنگ گندم بیامیزند و خاکستر سمل آرگوگرد بصنع بطم و شجر حب البان بسر که بسیار قوی ست و برای قوبای مقشعه نیز و بایگیزند کندر و زاج و کبریت هر یک را صد یکدرم صمغ دو درم بسر که طلا کنند و یا گیزند بورق ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی تریخ تفر الیهود هر یک دو درم تخم جغیر شونیز خرق سیاه زاج سوخته هر دو احد عشر درم و ازان طلا سازند و یا شنگ بوبه کهنه بزر و بسر که طلا کنند و یا گیزند زاج و مر و کندر و شب و کبریت و صبر و بطلا آشته طلا نمایند **دوای جید** حب البان ۵ درم گوگرد و زرد چوبه هر یک ۴ درم بکجور باریک سابیده بسر که روغن طلا کنند و یا گیزند کبریت و دقاق کندر و اشق و زرسر که گداخته بکار برند و یا گیزند بزر سرگین سگ و اشنان گاذران و کبریت بیض و سداب و دوخان تنور و پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و مُرّ و کبریت اصفر مساوی و در سرکه زیت حل کرده طلا نمایند **مجوسی** و صاحب جامع گوینده مر دش قوبا را مرهٔ سود ابیشود چون کثرت افیذیه مولده آن کنند و از انچه دران انتفاع یابند فصده و شرب دوای متقی سود او پرهیز از افیذیه مولد آنست و اما انچه بدان تطلیه موضع نمایند سنگ سوبیا بسر که رست و هلیله زرد را باریک سابیده بصنع آلوبسر خته بسر که حل کرده بر موضع طلا نمایند یا علک البطم را بدک موم و زیت گداخته و بر آن گوگرد و بارنگ سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا گیزند سرگین زرنیخ زرد و سرگین سوسمار و باریکسابیده بسر که سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیزند گندم و بیرقطنهٔ آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمقدار بران بخش نمایند و طوبتی که ازان بسیلان کند بگیزند و یا بتخم بخشت و باریک ساخته بسر که طلا خانید و یا گیزند سر پشن چرم بخبد رم و کندر و درم سوده بسر پشن در اب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بار ۱۱ آموده ایم استعمال بارنجبین بحسب اقتیمون ست **طبری** در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن ست بحسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سودا وی ست و اکثر انچه در استفراغ بدن هنگام صدوث آن استعمال کرده میشود و مطبوخ افتیمون ست و این نسخه اوست بگیزند هلیله سیاه و کابلی وزرد هر واحد دو درم بعد از کردن خستهٔ آنها افتیمون بیست درمی ده درم شاهترهٔ خشک سونیز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجونی بامیران چینی هر واحد پنج درم افتیمون نهصد درم همه را بالطرق مطبوخ پخته یکشربت ازان مقدار یکصد و بست درم گرفته سلسوج سقونیا و یکدرم خار یقون دران حل کرده بیامزند اگر یکشربت کفایت نکند معاودت آن خانید و در خلقی تجربه این کردم و ازان منع لزوم پرهیز صحت یافتند و قوی را از اهل عباده دیدم که در اکثر اوقات ایشان قوبای سیاه بود و معالجه آن بشرب نقوع صبر نمودند و برای علاج او مبصور نگشتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و ازان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که دران مقام میکنند معروف و برای ایشان در انجا مکانات مرتب شده اند بگیزند صبر سقوطری خالص پنجاه درم وزرچوب ده درم و امیران چینی پنجدرم و آنرا با سونیز مع تخم دراب کاسنی تر کنند و در آفتاب سه روز بدارند بعد هر روز از ان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام تو شند بر کسی را که از ایشان بواسیر باشد درین اوقات اقل زیادت کنند و بروغن خشک مشمش بنوشند و قدری او شور بای گوشت فربه باشد و درین ده روز تا بست روز قائم نمانند و در هر روز یکبار در حمام داخل شوند بس بانیم طلا ازین صحت یافتند و باز گشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم جواب نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و بنوعی از انحای شرب تعرض نجاید آنرا این حادث نمیشود و هر که آن ماءی را ثانیاً مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و از انچه انواع قوبا را دارد ابدان طلا نمایند و حالیه نوس آنرا ذکر کرده چرک و دران اطفال ست چون برنشنا باشند روغن گندم و در آخر آن چون طول کند مرهم کوفته باز بدهند سر که مرهم کرده ست و اهل هوا ازین مرهم راسوخته نمیگیرند سوخته بسر که استعمال میکنند و آنرا در الخنفس نامند و این دران حسن التاثیر ست و آنرا بسرعت تعلم میکنند و اما اهل عراق آنرا بصنع آلو محلول بسر که علامی نمایند و آنرا قلع و زائل میکنند لیکن المرشد یدی آرد و بلبن راویدم که چون قوبا باطفال حادث میشد خرمانیگرفت و آنرا مثل معجون ساخته بدام بر قوبا بغمز بدان میبکرد و قوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد و دران سوء اثرها مثل فوز بدن سوزش ظاهر میگردید و ازان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب قطعت نمیساخت تا آنکه پاک میشد و سطح زاخ خلع ظاهر پاقی می ماند بعد هر روز نگنم و یا خود یکبار طلای نمود و قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و آنرا طلیه قوبا نیست که زیت جزاع رشون کرده

دهان او گیرند شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تکرار کنند و قضیع یابد پس اندمال آن نماید و اگر از استعمال این خارش بسیار رسید شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل چرب کنند که زین خارش ساکن شود و چند پیراز راه دیدم که معالجه قوبا باد و به پوشیده میکردند و از ایشان در یافتم که بعد ابی مدید فرزنگا آن بسر کرده است و در استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب بالعهد اصلاح می یابد و بعید العهد گاهی متعسر میگردد و بعد قصد و استفراغ بران زلوچسپانیدن بدنیست تا خلط را که خارج از عروق و بان واقف ست متقاص نماید و رنگ آن قوبا عریض بود و کثیر المدد باشد و از ان صفاع لحم مثل قشور جدا شود و گاهی از ان خون سائل گردد و این بسیار دشوار ست و جاهتی را دیدم که این نوع ایشان را حارث شد بجمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام سودی شد و این از بعض علامات جذام ست پس واجب ست که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر ست و نوعی از قوبا صغار اشکال عظیم الحکه ست و این بر دلالت میکند بر آنکه خلط سوداوی ادریریف اوفر ست و این نوع بقوبای جربی معروف ست و این اکثر در خصیتین و در کمر حارث میشود و انسان بخارش آن ایذای بادی یابد و آنرا بچوب میگردند و علاج چوب کثیرا لحکا نیست و سوای این در بارستان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران میکردند و آن اثر نیکی می نماید و حکه افی الحال زائل میکند و ایضاً دیدم که دران بالش آبله نا خیر پخته فی الفور اثر میکند و عقب او دو عرض گل بمالند و نوعی از ان صغیر شبیه به ثور ست و آن بقوبای ستمار معروف ست و این بالعکس استفراغ و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و بالش پر و غن گل زائل میکند و آنچه از خادم سقلابی بدر علاج قوبا استفاده آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم آن ست که بسرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یکدو دفعه آنرا زائل میکند و آنرا موصل مرا در چینی بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند و بر حاقی می ساند و زیاده و فراخ نمیشود و ایضاً او گوید که علت معروف بکلاک جبهه مرضی ست که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود و غیر آنکه رقیق بود و ازان پوست ابریک جدا گردد و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آرد بالم ست که از آرد چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق نماید و شخصی را دیدم که برجهه بدن او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقه فاسده متغیر الکیفیت ست که در هوای دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود پس طبیعت بنا بر تنقیه دماغ از اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه ست دفع کند بعده بران منجمد و خشک شود و بر شکل مذکور گردد و با آن خارش بهر آن باشد که دران خلط فاسد اندک حدت بود پس ذی نوع مسامات کند و این علت عسر ست علیل ازان صحت نمی یابد مگر بسر پیر شدن تمام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که ازدماغ متزشح شود عسر البرء بود و علاج او این استفراغ بدن بحسب امکان ست و فضل و اولی استفراغ مسرت بچیزی که مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون ازان فارغ شوند مداومت شستن پیشانی باب گرم خانیده عقب آن بوم ورد و غن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات متواتر طلا نمایند و هر گاه دو روز بدین طلا کنند روز سوم با آب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو با آب طبوخ زنده فای سعتری بپزند ضماد کنند آنرا ازالت کند بعید گوید که علاج قوبا در ابتدا بصد باسهال مرّ سودا و ادخال مرهمین محمام و تعدیل خلط سوزی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند بعد از ضروره زیرا که مزمن مرتب باب غوره و بهدنه و بعد تنقیه و استحمام تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لاحج در لحم بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بران استیلا کنند و این را باطلیه چرب طلا نمایند بصفت طلا که این نوع قوبا را نفع کند شیاف مامیثا و مویز غفران و آرد ترمس کندش و کف دریا و بورق کوفته بسرکه تر کرده بر موضع طلا کنند و ایضاً از انچه بدان انتفاع یابند اینست که بترشی تربیح و یا ترب بسرکه بمالند و با آرد جو و نخچه و تخم خربزه و سبوس با آب گرم بشویند اگر قوبا رقیق متکاثف باشد ملینات مثل موم و روغن دکنیر استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا سکه بمالند و با آب نیمگرم بشویند اگر حارث در ابدان صبیان باشد آب دهن روزه مار و یا بصمغ آلو و سرکه طلا نمایند و ایضاً قی و جرجانی مینویسند که فرنطس گفته که اگر اخلاط مرکب بود بسبب استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود تدبیر بسیار استفراغ آنخلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود باستفراغ باید کرد و در علاج جرب مذکور شد و استفراغ خلط غلیظ بدارو باید کرد و در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن و با آب گرم شستن بهترین علاج آنست و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند تا اگر قوبا تر باشد با دوائیکه مجفف باید دگفته شد اندک بود باد و یه جالیه باید و اگر فربه بود ادویه قویه محلله بر قطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبه بود و در گوشت فرو رفته نباشد کشکاب غلیظ الیدن سود دارد خامنه اگر آرد جو و آرد باقلا بدان بسرشند و چقندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته

قوبا

بیاض نوشته شد فصل خلط غالب و مرکب و خلط رقیق و غلیظ

در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی تریخ آمیخته طلا کردن سود دارد و هلیله زرد بسرکه سوده نافع بود در کوکنار را طلای چرک دندان بر ناشتا سود دارد
وصفع زرد آلو که تازه بسرکه با ترشی تریخ حل کرده و مومیائی محرق بست قوبای عجیب کند مازو بسرکه سوده و مالک بسرکه حل کرده و مانند آن ماگر از قوبا بطوبت بیشتر آرد بعضی
و مازو بوضع و کتیرا و شیاف ماهیشا و عقل و تبال مس و سنگ سوده با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زوال نشود اول زلوچه پانند تا خون زدی را جذب کنند بعد ازان
مجوزه نهند تا خونی که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس سوم روغن گل را از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب با گندم و روغن دیگر آرد جو و آرد تخم خربزه و تخم
گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب بر ما کرده دیگر روز بطبیخ بابونه و بیخ خطمی و حمام بشویند اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دو چوبه بران انداز ند و همین علاج را دیگر بار
اعاده نمایند و اشق بسرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و دیاکنیش و زرد چوب نیز افزایند صفت دوای قوی تر گیرند زاج سبز و بار و غن گلو سوده سه روز بگذارند
پس روغن ازان صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس مرهم علاج کنند و دیگر مازو خاصی سورانج پنجبرم در بوان گاو یک سکوه و سرکه
یک سکوه بپزند تا نرم شود و سابیده طلا نمایند دیگر سرشم های چهار درم کندر دو درم بسرکه حل کرده طلا کنند و دیگر مازو کهنه ترا و روغن بنفشه بسرکه حل کرده طلا کنند و دیگر
برای قوبا که تحصیه باشد سفیداب شصت درم گوگرد دو درم مومیائی یک درم بسرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بران او ویه زاد عه که آن موضع را قوت دهند
طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد تنقیه بدن از خلط حدت آن بطبوخ افتیمون یا بطبوخ هلیله کابلی مقوی تر کنند
و بعد تنقیه تمام هلیله زرد و صبر مساوی سابیده بسرکه کهنه در روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغات مساوی سابیده بسرکه
تند سرشته طلا کنند و اما هر گاه زمن شود و جلد بالا آن متقشر گردد این طلا بکار برند قرو مانا مومیائی هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد نیم درم نخود
پشک زبر هر واحد شش درم همه را بایک سابیده بسرکه کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعد اطلیه مناسب مثل شاهیسفرم نطرون
و بست و شب و ریوند و عصفر و نمک و شونیز بجمع خل بسرکه برای حار و بسل برای بارد بکار برند و از نجر بات من برای جمیع انواع این دو است روی را بسرکه
کف دریا گوگرد و شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی مینویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال باید
دانع سوداوی اخلاط سوداویه امتیاج می افتد در مطبوخ افتیمون زاد خل است در نفع قوبای طولی و سوداوی و قوبا یکه ماده او رموی باشد فصد مدین وجه بهتر است
و علاج موضعیه مستعمل در قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب بداءت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بران و از
جهت موضع مرض و غیر انها بحسب این امور اورده موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی ماده است و اگر چه ماده او در اصل رموی باشد بمثابه او از آورده
کثیر المنفعت در قوبا بانکه قوی الماده نباشد روغن بوست نارجیل ست و طریق ساختن آن اینست که بوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند
و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان ترکنند که نم بردارد و سپارچه صاف کرده در شیشه مطین اندازند و در دهن او سبزهای گاه یابی نهند و در وسط
طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه ازان سوراخ واژگون بیرون کنند و زیر او بقابله آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش ملایم روشن کنند پس
روغن سیاه حاد که ازان چکد نگاه دارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین بمرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تمام نماید
و کذلک طلای لبان مصعد از انفع بخشد باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی و وصل کنند و ازاطراف
را بآب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد تند بوجمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزدو حاجت چنین استعمال
کنند که گیرند اندکی از هر یک مصعد مذکور و در آب سطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تمام نماید و از عادت بست که امر میکنیم او را بانبر بیخ غن زرد را بسیار به آب
گداخته بطریقیکه ظرف آزار در آب گرم نهند تا گداز او صاف کرده بنوشند و بار دوغن بادام بیاشامند و این امر مستحب * هر روز مقدار سه درم را ابتدا بنوشند و بعد ازان
تا ده درم بیازایند ازان بیفزایند و بران شش ماه مداومت نمایند بعبه اگر اعتیاد بتقیه شود سه مثقال سود دارد استعمال کنند بعد به روغن بوست نارجیل یا لبان مصعد
یا آب بقطر او استعمال کنند که ازین هر دو تدبیر قوبا باقی نمی ماند خصوصا اگر رعایت تدابیر دیرین مدت و بعد ازین کنند و میل آن تیز طبع گردانند بولس گفته که معالجه
قوبا بادویه قوی التجفیف نمایند و استفراغ بدن باسهال کنند و بران ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و هر دو خربق و حرارکه بصخور باشد چون بزفت یا موم

یا بتنبیخ آمیخته مدرنبل عطایه وزبل نرزور که آنرا بیخ تنها خوانده باشند و اکثر قوبالی گذرد ریش ودهای وی گیرد باشد باین علاج تنها مدبره وعن کند صحت یابد و اگر قوبا مزمن باشد برگ بنفشه خشک شده بسرکه سایده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند و اادویه مرکبه نیست که بگیرند سرتیش نجاران نیم اوقیه کندر نیم اوقیه کنند و درم سرکه بنج قوبا را دویه را در سرکه گداخته بر قوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند تلقطار یک وقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرنیخ اوقیه نیم اوقیه تا قدر نصف عدد سایده بسرکه بسرشته طلا کنند بر جای صحیح آفتاز ساعتی بگذارند و چون خشک شود بآب سرد بشویند و ایضاً بگیرند تلقطار یس و کبریت زرد نطرون و کندر مساوی دوبرابر سرکه دوبرابر همه در شراب شسته بکار برند و از علاجات قوبا ی مزمن روی بعد تنقیه بدن و اصلاح حال او آنست که بران دوای حاد بیاشند تا بخرد و گوشت ظاهر گردد بعده مرهم طلا کنند تا آنکه صحت یابد و این طلاقوبای ردی مزمن را نافع ست سالک کبیر اتخم خرزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند ابوالحسن گوید که قوبای دموی زائل میشود بفصد و استفراغ و طلا باشیای غسالی که جلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن داشان و آرد نخود و چون اینها نرم شده باشد بشویند پس این طلا بران نهند گویند صمغ عربی و صفح فارسی و کثیرا مساوی دانق نصف کبوتر دودرسرکه تر کنند تا هم بگداز د بعده بدهنات بران مالند که آنرا زائل کند دوده ابتدای او رو غن گندم نفع کند و اگر بران داره بکشد از سرکه که دران مازو تر کرده باشند قوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ طلا متعسر گردد بران زاج پیاز بندند که استیصال دنماید و اما طولی انوشیدن مطبوخ افتیمون و استعمال ایارج فیقرا دو غرغره بهوبنج و عاقرقرحا بالعسل حل کرده زائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد بفصد و با کل نیست و با شفه و اشیای تابضه طلا کنند مثل قلمیای فی و بنج بگلنار و گل سرخ سوده هر بحسب حاجت بسرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار و آخر روز بران انداختن نافع بود و چرک و مدت او برون بیاورد زانچه بدان طلا کنند جرمل و کمنش و سکه سوده بسرکه حل کرده ست و ایضاً آزاتیریون بسوزن و کشادن عیون آن بسوزن و مالش بسرکه و بنج بخدان نفع بخشد و اما سوداوی بطی الزوال عسر البرء بود و علاجش فصد با سلیق و شربت مطبوخ افتیمون و لوغا با آب هلیله سیاه و مویز ست طلا بشحوم و بطرد مرغابی و چرز مسموم و رو غن طائم نماید و جمیع انواع قوبا را شرب آب چشمه کبریتی و مجلوس دران و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع ست و در همه لزوم اصلاح اخذ به و تعاهد و ترفق محمود نماید و سر نوع آن که متعسر گردد و گوشت عیق شود و بنج کند یا سفید گردد و دوای حاد بران ننهند تا آزاست اصل گرداند و بخورد و بعد ازان علاج او بدهم کنند و مالش جمیع انواع او بحسب جبلی که مروی بحسب قنفذیت ست و او آنست که چون حیوان دران سیر کند بدان متعلق گردد و خاصه بصوف اغنام و اذناب الفیل کذلک و حوالی شکل ست و بران خارکوچک بود و ازان آب بسیار بر آید چون بیفشاند پس بآب دیا با آب برگ او قوبا را بمالند در یک روز آنرا به کند و ایضاً این قولول را نفع کند اگر بدان بمالند و اما انواع قوبا بسیار ست بحسب تر کب و امتزاج آن و بحسب بدان و نوع سوداوی ازان چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و بر میزکند بودی بجذام گردد و ایضاً را بر بزند پس هر گاه اتفاق این حال شود باید که معالجه او معالجه اوائل جذام کنند و رایک درسرکه حل کرده بر قوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کرامی از کتب آزر نیافته الا آزا تجربه کردم و سریع التاثیر یافتم حتی که آن گاهی نازالا و در یک طلا بسیکند محمد حسین مینویسد که پوست بنج پالک جوهری و هلیله سیاه هر یک دوازده مثقال مکلخ کرده چهار و نیم مثقال مازو سبز کابل هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس آب لموی کاغذی بسایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک نمایند در وقت حاجت بآب سایبه طلا نمایند بعد ازانکه موضع قوبا بخوبی برداشت و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک پیشه آن خورد بخوبی دهد اگر دوا گر احتیاج بمالش یابد باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را آب برگ پالک جوهری تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد و چند دفعه بعون الله تعالی زائل میگردد و نیز الیصفا بون سوده بامزنگوش محرق مفید ست و اگر بدین تدابیر صلاح نیابد محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بران سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس ان مرهم سفید اب یا خوان گذارند

تألیل و سماریه و عقصه قرنیه و امثال آن

بدانکه تألیل جمع قولول ست که بفارسی زنخ و بهندی سسر نامند و آن شور صلب ست در بدن و در عدد شش نوع بود یکی منکوس و او آنست که غیر منبسط بود بگاه امش شبیه به بشره صلب باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در رحم مرکوز ست و گویند او آنست که دیخ زاده و شطایا باشد و دوم تینی متشقق بزرگ مستدیر بزی شطایا باشد یا لیس سوم متعلق چهارم سماری که سر او چون سر بنج بزرگ پس بود و بنج او باریک اندرون بدن فرو رفته همچو سمار یعنی میخ سفید بی مائل بانفوخ تجم قرنی و آن دراز و عقصه یعنی تخی کج بجانبی بود ششم طرسوس که نیز او ده باشد ازان چرک و ریم بالا باید و بسبب تولد قولول خلط غلیظ خشک ملحی ست که زود

اعتبار اس او در گیاهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سوداوی بلغم که بطبیعت بظاهر شیره وغیر ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این همه وغیر طبیعت و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گیاهی سوداوی یا بلغم یا بس بسیار کرده خون کثرت پذیرد تحیل گردد و گیاهی نفس خون را بسبب اختناق و کثرت او و عدم سباب تعفن مستحاله بسوی خشکی و سردی عارض شود و خصوصا در وقتی صفار که در امثال آن خون متعفن نمیشود بسبب قلت او و قریبا و ازاسباب خارجی که آنها در تخفیف بسیار از تعفن میباشند لاسیما چون خون در جزء خود هاربسیار نباشد و گاه باشد که تولول بسیار در او پدید آید و گاهی از آن یکی بجزء دیگر بدید آید و بسبب آنچه شود در هر گاه آن تولول بزرگ اتصف یا مطل کند بهتر بسیر که باشد دیگران ساقط شوند و باشد که تالیل متفرق پدید آید و بهمین صورتی که تالیل در نوع سبب یکی از آن طب لیس و دیگر صلابی و از اسامیر گویند و سبب طب بلغم مشتبه بسودا است و سبب یابس سودا بود و در اعطای گوید که تالیل بیشتر خطا نامند و آن طوبتی است که از سودا متجمد شود و غالبا مختلف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیچ آن بار یک باقی غلیظ بود پدید و گاهی بسبب خبث ماده و در دکند علاج شنیز را بسرکه و نمک یا سرکه هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از تنقیح تنقیه بلغم و سودا بمسهل کنند بعد آن حب اقیمون خورند و اگر از این چیزها فائده نشود باهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلفیون بمالند و بهر گاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و فوشاد و انزروت و زنگار با آب ابورسر شته طلا کردن نیز تالیل را ساقط کند و چنین دوا را شکنانگیزی که کاشک گویند در آب سایبه طلای بتریق ساختن در اسقاط آن مجرب ست و اگر تولول را بنا خنگیز خراشیده تمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند در یک روز نفع مید هد و یا زرچوب سایبه در کاغذ چیده بطور فتیله ساخته سر آزار سوزانیده تولول را بآن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که کشنیز خشک در آب سایبه ضماد کردن مجرب ست در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سر گین چاوس بسر که طلا کردن و یا صدوف سوخته بسر که ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرزهره بران مالیدن مفید بود و اگر تولول را نیز با چک شتی خایند و بهمی در آب جل کرده بمالند در دو سه روز بیفتد و اگر از پاره شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز بسر که سایبه و طلا کنند یا سماگ تیله یک نصف بریان و نصف خام با آب لیموی کاغذی سرشته بمالند و یا بهی بسر که سایبه بر بدن بمالند و یا چوکد در آب لیمو سایبه طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر تخم خشک سه را در اول هلال بعد تالیل گرفته هر یک آن را یک عدد نخود مالیده مجموع را در لقد بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لقه را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع تالیل بطرف میشود و بعضی گویند که این عمل تجربه در آمده و اگر برگ پان گلگیری بگیرند بران چونه بمالند و فقیدا آن ساخته در زانگشت و سبابه گرفته بر مسه بمالند چنانچه از زانو خون نیز خراشیده شود و در اندک مدت بهمی منقلع گردد و اگر مسه کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا بتمامه منقلع شود در بین باب مجرب ست و کراد و یه نافع تالیل طلای روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چندر مرغ و کذا کندر بسر که در زیت هر واحد در قلع تالیل مجرب سویدی ست و ضماد بیخ درخت خلاف سوخته و کذا برگ آن بسر که و کذا مرسلیون و مسل و کذا سر گین کبوتر با آب دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بسل و کذا تخم بید انجیر بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام بنظروح آرد گندم پخته و یا تنها پخته بهروم زرد آمیخته و کذا اشق بسر که و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او در بزکستان دیوسق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا خاکستر شاخ انگور بسر که و کذا اوبع سوخته و کذا گل سرخ پخته یا خام سوده و کذا سر گین گاو بسر که و کذا سداب و نطرون و کذا سر گین گنجشک با آب دهن بدنه و آن و کذا اصداء حدید بشراب و کذا مرقیشا و را تنبج و کذا خون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر پا بخان بسر که سرشته و کذا تم سوخته بسر که و کذا ترکیب فته بسر که آمیخته و کذا سرطیخ سوخته و کذا خون بز و کذا خون خروس و شیر آمیخته و دلک بالاجر دو شب آن و کذا از خوب شامی تازه و داغ بشاخ آس ثمرات و کذا بقیه پنیر کهنه سه چهار مرتبه هر واحد را فع تالیل ست **اقوال حکما** ابو سهل گوید که تالیل ایاین طور قلع نمایند که بگیرند از دو شب یمانی و بچربی بط سرشته طلا کنند و یا تخم چرمیه بسر که روز هره گاه بساینده تا مثل مرهم گردد و هر روز مرات کثیره طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا سر کنک و کذا مازج بسر که سوده و خرنوب نبطی مسحوق بسر که بمالند و هر دو را زین در روزی چند بار بمالند و اگر نه از اصول باشد از دو حوالی آن را فرطر نند و بر آن شیر انجیر بچکانند یا دوای حاد اکال مثل دیگ بهمک و غیره بران نهند پس هر گاه سیاه شود و متاکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و او حاد و این تدبیر مرات کنند تا آنگاه تمامه زائل شود و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیه بدن باید نمود و بعد از آن بچیزی که تطبیب و تلیین نماید مائل گردانند بشیخ میفرماید که از مبادرت بتقلیل خون از حصه

سه بهر کار نخواهد بود مگر بعضی جاها که بعضی از آن خون را بسوی خود میکشد و بعضی را بسوی خود میکشد و بعضی را بسوی خود میکشد

و باستفراغ سودا امری ست که از ان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از اقتصاد و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر سودا خلط نیک و غیر آن از انچه ذکر او رفته و اما علاج شوهی باید دید که در ان تخمی و قبض بود پس ضعیف ازان برای ثولوا خفیف استعمال باید کرد و مثل مالیدن روغن پسته دائم و طبیخ گندم صفی بزرک بعد سه روز و تاب گندنا بامساق در روغن بان و ایضا بیرک کبر و جوز السرو و زیتون نخام کرکار نج نیز خوب ست و برگ مورد تر برای خفیف و قوی دیوست بوزیدن خشک و خرنوب با وجود قلت اذیت او برای ثولوا عظیم قوی نیکوست و پوست بیخ غرب و خاکستر او بسکر و انچه جدید و نافع النفع ست انیست که بگیرند جرمل و حناکوفته بیخته بآب سرطا کنند و الماقوی ازان برای ثولوا قوی بکار برند مثل طلای مرتب از فونه و زرنیخ و اشخار و خصوصا با سیماب کشته لاسیما نخالست یا بلوط و زیت و نمک بآب پیاز دلبوس و پشک بز و ایضا ذاریخ با زرنیخ و ایضا عسل بلادر در اسقاط اقوی ست و شیر عروچون تنکار بران مالند ساقط کند و دوسه کرت طبیخ بیخ انزروت دشونیز بهل چون ضماد نمایند عجیب ست و زهره بز زرا ایضا و حلتیت و مرهم حاد و فجر و بیلات کرآن مرهم بلادر ست ترکیب مرهم مشتمل بر پوست جوز رطب و زنجار و آبک زنند هر دو را یکجز و کوفته بیخته بران نهند و یا کبیر نزدیک کاغذ سوخته هر دو را هم پنج درم شحم حنظل شسته درم بورق شسته درم نوشادر و چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر دو را هشت درم زهره گاو شش درم ارسنان فارسی هفت درم کوفته بیخته بآب صابون طلا نمایند و آنرا محاجات کلیل قلع اوست و این گاهی با نبوه پر طبیور یزدگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که دران ثولوا باندک فشواری در آید و جرم او حاد قطاع باشد پس دران ثولوا باندک زور در آرند و بران چمچیده نزدیک بیخ آن اندک بفشارند کز آن هستا صل کنند یا بصنارہ ثولوا را بکشند تا آنگه بیخ او کشیده گردد و بعده بآله تیز که تا بیخ او رسد قطع کنند و بعد قلع آن روغن زرد بران نهند و ایضا هرگاه که دوای حاد بران گذارند و تعلق آرد دوای حاد بر دارند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده او کنند تا آنگه سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن باین طور میکنند کز انچه متصل ست با هن لطیف مقور جدا میسازند بعده بران دوای حاد میگذارند و چون بگرد لحم قطع آن باستره عمیق تر حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعده مالش موضع بصابون و سعد گل سرخ تا خونیکه از ان سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن باقی ساقط گردد جطرسی گوید که علاج ثولوا حادث در پیشانی دروی همرا نچه در علاج عدسیه و حنطیه بیاید باید کرد و گاهی امر مقلع او میکنند کز این اسهل انقلاع ست باعوق او بر اید و انچه بدان طلا کنند و دیگر روز یا بعد دو روز آنرا ازائل کنند برگ حسک جبلی رطب ست این را بران بمالند کز آنرا خشک کنند و میفگنند و ایضا بصعتر سر کرده حل کرده طلا کردن آنرا ازائل کنند و من درین این دو استعمال میکنم برگ مورد تر سه درم نمک طبرزد یکدرم انگ و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری بمالند تا آنگه خون بر اید بعده ترک آن کنند و ایضا بعد دو روز بمالند پس هفته دو ازائل شود و دران راه دو سه بار فعد استعمال کنند و هر گاه بزرگ و متشدد و صلب گردد روغن نوره و قلی ساعتی بر آن بمالند تا آنگه دران خون ظاهر شود بعده بشویند و بر روغن چوب کنند که خشک کند و بفگنند غیر آنکه واجب ست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محترز دارند و بآب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود و مرهم کافور دران استعمال نمایند و نوع ثولوا تعنی را که بدتر بین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران فائده نکند اولی آنست که دوای حاد بر روغن نوره بران نهند تا آنوقت حاصل گردانده و دیدم که جعاب و بزرگ نوره منقلع شد بیخ او شل و مرهم مذکور ظاهر شد و بران هم دوای حاد نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت لحم گذاشتم تا آنکه اصلاح یافت و از بافته ترین چیزیکه در تآکیل استعمال کنند شیست که بگیرند چوب آس رطب و لیکه فرا و در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر نفیش و تر بر نهاده گرد و دیگر بر از این آب بر ثولوا بمالند و این در روز بعمل آرند و در شب بهره دهنی که خواهند و بهتر آن روغن گل ست چرب سازند کز آن هیچ حرکت نکند و باز عود زنند و ایضا او گفته که علاج ثولوا متشقق ذات شقاقا یا کسب فاعل و غلط یا بران رضی سودا وی بود نوشیدن ماء الاصول بروغن بادام تلخ ست بعده شربت مطبوخ الفیطون و دو لک آن با آب برگ حسک جبلی جاب یا بورق و برگ مورد کوفته بیوری داگر متقرحه و صلب گردد بران روغن نوره چکانند چنانچه سابق مذکور شد انچه بدان علاج ثولوا کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا الشراد بروغن گل مومر و شحم بست و اگر تا چهل روز بهر روغن و بهتر آن روغن گل ست بمالند ساقط گردد و بعد چند ائل مذکر کرده اند که طلای او با آب ظفر یکی بعد یا دو نوعه خشک کنند بران نهند و دو اکه بر آن کرده ام استعمال کنند گیرند آب آهنگران که در ان آهن گرم سرد میکنند و دران بورق بصر بوه حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که تقرح گردانده بعد فصد استفراغ عمده از روغن نوره بران آبا لغلند تا دران خون ظاهر شود و بعد از ان بر کرشونیز و روغن گل چرب سازند کز آن زائل شود و هر گاه تر گردد و مرهم کبیر علاج کنند و بدین نوع چون دانه او بزرگ شود و در نبوی نقصان

از بدن یا قریب از عضوی شریف بود و پس واجب ست که بران مرهم داخلیون چند رفرزنند که یا آنرا تحلیل کند و یا تفریق کند و فضلات او را مائی گرداند پس بسر نشتر بگشایند تا آنرا اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع تألیل استعمال کنند و مسایر متشبثه منکوسه استعمال نمایند این دواست و این مجموعه بدین بسیار ست بگیرند مرگوز و زرد زنجبر زرد غونیه خاکستر غرب مساوی پس بعضی از بسر کرده بعضی از نفت سرشته بر تولول طلا نمایند هر تولول دو هر مسایر که باشد ازین کم شود و زائل گردد و بدین قدر دیستمار و نیست چه مجرب ست و بعضی مردم برای این محل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ ست لاسیما در بلادگرم که صورت ساعیه میگردد و گاهی بحیح بدن تحدی مینمود و گاهی از ان مرض صحت می یابد و باز بعد یکسال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از محل بلادر آخر الامر موجب نموده تا آن را بطریق یا سقاط قوت و ایراث عیات مطبقه بلاک گردانید پس واجب ست که انسان از استعمال محل بلادر حذر نماید و اما بتوتیات مثل شجر انجیر و شیر ماذریون و شیخ قوت در استعمال آنها نهایت خطرست و سلکتر بن چیزیکه استعمال نمایند همان ست که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه مثیر آن کند پس بهترین چیزها رو غن نوره ست که مذکور شد مجوسی گوید که چون تألیل و مسایر از قطعیین فیلیطین بلغمی سود اوی میباشد و صواب علاج آن استفراغ بدن بطبوخ افتیمون یا حب طبخ تعدون معمول با فتیمون ست و پرهیز از مولد این هر دو خلط و انچه از خضره قلع آن کند پشک بز بار یک سوده بسر که سرشته بر تولول نهادن ست و مالش موضع در روزی بمرات با سرکه خرونک قلع آن نماید و یا گیرند قشور سیب و بار یک سائیده و بسر که بسرشند و لزوم موضع کنند و یا گیرند نطاریون و بار یک سوده بثلث سرشته بر تولول نهند و اگر این ادویه قادره نکند دوای حاد مثل خلفیون و دیگ برد یگ نهند که این او را بخورد و بسوزد بعده هیچ او و رغن زرد گذارند حتی که خشک بشیه را قلع کند بعده اعادهٔ دوای حاد کنند بعد ازان رو غن زرد تا آنگه جمله بستاصل گردد بعد ازان معالجهٔ او بدوای نسبت محم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ فلفل انتخاب و اشنان فارسی و ورق مساوی با یک سوده با آب قنابری یا آب صابون بسرشند و تولول را بدوی بر بندند و بران این دوا بپاشند که در روز سوم آنرا ساقط کند صفت ضماد یکه تألیل را قلع کند بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق اشنان زرد زنجبر زرد هر یکی را دانگ آب آب نا دیده نیم خرد با یک سوده با آب صابون با آب اشق سرشته بر تولول لزوم نماید بعد از انکه پخته و بوسته باشد دیگر آب نا رسیده و زردی شراب با یک ساخته با آب دهن سرشته بر تولول ضماد کرده باشند که این خشک نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکنند باسته قلع کنند بعده بدوای حاد و بر هم زنگار و بسل بلادر انع دهند تا آنرا ساقط گرداند و بسوزد و باید که آنرا با آهن قلع کنند گر بعد استفراغ بدن از غلط غلیظ این فوج گوید که نگاه کنند اگر باد و اهویه از قطع خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطبت لین از بلغم آنرا در صلب جای سی از سود باید اندازان علاج رطب نمایند باین طور که بگیرند رطبت بخ نوب بطی که این قوی ست بمالند و میل بافذیه لطیف مولد غلظ محمود مثل اسفید باجات و تخم مطبوخ و مملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق مزج آب بسیار نوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد بپوزند کوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بشویند انچه برآرد و اگر چیزی باقی ماند اعادهٔ او نمایند و یا بپوست صفصاف بسر که سرشته طلا کنند و بعد ازان بمالند و بران نهند که آن قلع او نماید و الی او شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند و بر گیاه سیاه شود و رو غن زرد بران نهند تا آنگه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و حمایی بدین گفته که اصل یعنی گرم سرگین را با آب بسایند و بر تولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و تو بار انیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن چه جانی و اماقی سینوسیند که اول استفراغ سود باید کرد و تدبیر برای تری او کنند و استفراغ بحار الجمین کردن صواب تر باشد و از چیزها یکه درین باب بکار آید انیست که ماذو شب یمانی با شحم حنظل ضماد کنند و بر گرنب تر مالیدن نافع بود و کوزماذو بکوبند و بسر که سرشته ضماد سازند از نخ بر آرد و با آب صابون و اشنان و آب اشنان زرد آرا بشویند اگر ماذو سوده بسر که سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین بر خیزد و منی طلا کردن مجرب ست ابن الیاس گوید که هر صبح طلا با تخم کاسنی و بادیان هر دو سه درم و شکر سفید ده درم نوشند و غذا فرو نخورد و بعد از و بدم ساز ند و بر تداول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هر گاه نضج در قارورهٔ خاهر شود استفراغ بدن بطبوخ و جوب مذکور و در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه بحبیز یکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام با شیر خانیان بران چکانند و یا گیرند فطافیلون و بابلک سائیده و بسر که سرشته طلا کنند و یا بر هم زنگار طلا نمایند و یا گیرند زمین دو کرا از هر قوی تر در قلع او ست اشنان سبز فارسی زهر گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر گاو آب نامهٔ مساوی هر دو با یک سائیده بآب اشنان بسرشند و بر تولول طلا کنند و باید که آهن قطع نکنند مجوسی گوید که علاج او فصد ست اگر اعتیاد آن باشد و هر صبح

شعر بت از باد بیان و اصل الیوس و گاو زبان بشکر بنوشند زود آنچه صید خورند و تنقیه بدان بعد تنقیه مطبوخ افتیمون و مطبوخات که در ران خار یقون باشد بکرد و بعد تنقیه تمام اضمده و اطلیه استعمال نماید و رعی آنست که بران ادویه جاذبه اکاله نهند تا آنساید که پس آن ردفن نرود نهند انقطاعی گویند لکه بتدابتنظیف بدن کنند اگر چه مقصد باشد بعد ازان قطع نماید بچوب انجیر زکر بیخ باقلا داغ دهند کران بچوب بست و بچنین پیاز بنمک و سرکه و سرگین کبوتر و کنجشک بورق و آب مرجن رنده دارد خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه در قرطا باذکور شد گیلانی مینویسد که از غرائب چیزیکه دیده ایم اینست که یکی را از صبیان که سن او قریب بست سال بود تالیل بسیار در جمیع بدن او عارض شده و مرضی باوی ملاق شد و او را مرکوکف کبیر از مویز بادوده مرتبه فاتق سفید در آب جدید نیمرو صاف کرده نگاه بنوشید و او سبک گشته شخص عمل کرد و در مجالس ها اجابت شده و شب دوم سان مرض بتمامه زائل شد دران اوقات بست و گاهی از تالیل نومی بایند که بمباشرت ساقط شود و اگر بیخ تالیل باریک تر باشد بقطع اولی تر باشد و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط نتند بدان نوعی حاد باشند را قطع بباید داد و داغ استعمال کنند اولی بود و اگر آثار داغ از طلا باشد بهتر است و اگر چه این مرهمنافی مراعات سطح جلدست و بعضی از استعمال عسل طلا در منع کلی نموده اند دران حق نیست زیرا که بعض مرهم از خوردن عسل طلا در ولیس او نیز ضرر نی یابند و لیکن چون آنرا بمزه و زیاد غن آن مخلوط کنند اصلاح او بتمامه فاید و گاهی بخرم قطع قطع میکنند باین طریق که گیرند موی قوی یا رشته ابریشم خوب بافته و بدان بیخ تالیل محکم به بندند کان ساقط کند لیکن قطع آن باهن بسرعت بهتر و ایمن گرداند باوجود یکه آن خطرناک بسیار ست اگر در وقت خود واقع نشود یعنی هرگاه بدن محتمل باشد و وای مجوب گیرند ذرایح و تلقد رین چند بید ستر سادی هلک الاعظم مخلوط سازند تا مثل مرهم گردد و بر سایر نمند بعد ازانکه تنقیه او کنند و دیگر گیرند شخار و آهک و زنگار هر یک را حد یکدیگر و در آب باران یا سبوا طفل تا بالغ رشته بدان علیحده تنند که آن نافست هر چهار گانه قطع تالیل و مسایر کنند زنگار و کاغذ سوخته هر یکدرم آب عروسی آب جدا بود ده درم عسل هشت درم فرفیون شش درم بنیز تمام مرهم شود و بدارند و بهار الدین گوید که تخم خطل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن نمی آدمی بعد ازانکه قولولن را بخی خراشیده باشند و صلابت آنرا اندکی دور کرده نافع بود و طلای نوره معمول چند ساعت هم نافع آید و ذرایح با سوپز کوفته طلا کردن قوی بود و قولولن را در اوایل آن تا بیده و انع کردن عظیم مفید آید و مداومت سرو رس نافع و مجرب ست و سماریه را اگر توانند بدست کاری بیرون آورند و الا آنرا بحزاشته و صفوره کوچک از سر خالص بران بسته دارند تا بحدی آنرا تحلیل کنند اگر نشاید و ماز زدت و عجوه کوفته بر ذیل طلای مسطور شده بران بندند عظیم نافع آید و تیز اب فاروقی نهادن بسیار مفید بود عدسل طلا در هم قوی بود و ذرایح همچنین سیاه کشته و خاکستر بلوط و نمک طلیات را با آب پیاز سرشته طلا کردن یک شبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بشرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض شعر زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و حلیه

و آن شری ست که اکثر بپیشانی و روی حادث گردد و شبیه بتالیل بود و غیر آنکه املس و پهن بود بر شکل اول شکل عدس و شکل ثانی بشکل گندم در مقدار طول هر دانه از انها باشد و عدسیه زرد رنگ پهن بود و حلیه بشکل گندم و دارای نمل باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حلیه زرد بود و سبب اول طوبتی ست که با مخلوط صفرا ناخالص شده و غلیظ گردد و سبب ثانی طوبتی که مخلوط غلیظ گردد و بعضی بر عکس این گفته اند و آن اقرب بصواب ست علاج تنقیه بدن باد و یه منقی علوبت و اخلاط غلیظه فاسده کفته تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد بلزوم پرهیز از جمله غلیظه نماید بعد از تطلیه او باین طلا کنند گیرند صمغ بطم با موم و روغن بلسان زده مدهاون اندافته بران اندک صمغ آلوده مویز یخ و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود و بعد مدام تجدید بران کنند تا آنکه بریزد و خشک گردد و تجنب از طبارزت و ضم زبر خرقه مالیده بران می نمند و آنرا دور نگذاشته جدا میکنند پس گاهی در یکدفعه خارج می نماید بعد از انچه بر چهره ازان باشد و آنچه آنرا بسر و انیست که خاکستر فی شیطرج سوخته با ندک سرشش گذاشته بران چسپانند تا خشک شود پس بسختی جدا سازند و مکرر بدین متوالی تا بحدی آنرا منقلع گردد و از ظهور او یکه بدان استعمال کنند آنست که از روغن حسب الفاره موم بیضه بط و پیه فرخی و پیه پاکیان قدر حاجی ساخته هر روز یکبار و در شب یک بار بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و سبز و شحمی را این علت یکباره شود اما در اول این دوا را تا چهل روز استعمال کرد پس آنرا نه بگذارند و او استقرع

سه کلمه پیش از اول الف ظاهر شد و نقطه ندارد و نقطه نون ظاهر شد و نقطه ندارد و نقطه نون ظاهر شد و نقطه ندارد

زائل و ساقط شود و طلا به کند ش کو گرده بورق بد کنیز نافعست و اگر گزانج باریک سوده بسر که سرشته بران نهند و چند نوبت از بیخ بکنند شود ابن الیاس گوید که علاج عدسیه فصد ست اگر خون غالب باشد بعده تنقیه بدانج مطبوخ باید و آنرا بسرکه و خربق و مورد و آب شونیز حاقند و یا صمغ بلوط و صمغ آلو و کندش و کبریت بورق بسرکه کنند

قوشه

بثره متقرحه خبیثه رخشه خوه است انگه کدر اکثر اوقات در عرق رخساره افتد کند و گاهی در متعدد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او غلظ غلیظ بود که دران حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترق یا سوده و یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای عجمه باشد و گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر و دواجراج خون بحسب قوت و سن فصل کنند بعده تنقیه بدن بمطبوخ باید یا مطبوخ فواکه مع ترید و شاهتره و باید نماند و بعد تنقیه تمام مرهم زنگار و دیگر ادویه که در تقلیل گذشت بران نهند تا آنگه خالی گردد و هم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بحز اشیدن از آهن یا نبات کنند تا آنگه خون و زرداب ازان سائل شود بعده علاج بهم اجر و اسود منبت کهنه نماید و صاحب و از بتاول گوشت و شیرینی بالکلیه و از اغذیه رجیعه و بقول که دران حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و ملتقه آن حذر کنند بقول نخجوانی شرب اشربه عفیصه کنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ باید که مقوی بعد و نقوع فواکه و آب شاهتره مفرق نافع بود و سویدی گوید که ضماد بشک گوسفند بسرکه و یا عسل بلاصه یا شیر بخر یا شیر بقوع و گیر یا شیر خام عجیز سوده و یا زهره بزنر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشا نافع قوته است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبلها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و شابه آبله سوخته یا آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون ست بحرارت نار یه حتی که ازان مائیت جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد مندفع و در انجا محتبس گردد و نفاخات آنست که دران بجز بیخ هیچ نباشد و ماده آن بیخ بود در جلد محتبس شده و شراسی قانون میگوید که گاهی این هر دو لفظ را یک معنی اطلاق میکنند و گاهی میان هر دو فرق می نمایند و این بهترست پس نفاخات را بابلهای هوائی و نفاطات را جائی مخصوص گردانند و لابد مائیت در قوام غلیظ تر از هوائیت باشد و این در نوع بود یکی آنکی بسبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که ازان ماده یکپارگی زیر جلد تصاعد کند و بسبب وخامت جلد از نسبت ماتحت او در ان نافذ نشود بلکه نفاخ مائیه باقی ماند دوم دموی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و ازانچه اول حادث شده عارض شود لیکن مادهٔ این غلیظ تر از اول بود و در بن خون بیشتر از مائیت باشد و از بیخ جلد منفصل شود و علاج نفاخات نیز نافع بود و علاج نفاطات از هر دو اخلیون و مانند آن کنند و تکمید بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بتوشند و بعد از نضج تنقیه بسهل بارد کنند و خوردن اثار و کاهدن مقشر با سرکه و عناب پخته سفید بود و هر چه مسکن حدت خون و مغلظ آن باشد از اشربه و اغذیه بجز زند و راول ظهور عدس مع قشر سیب سرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و ضماد بستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن بشگافند و بمیفشارند بعد ازان مرهم سفید اب نهند و یا سفید اب از زیره و یا مرو انسنگ مدبر بگلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مروانسنگ مع گل خارم و قلیمیای نفضه بر دفن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از هر دو اخلیون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل بیخ باید خورد و تنقیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنچه اخلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد و اقوال اطبا شیخ و گیلانی میتوانند که تنقیه بدن و نه صدد آن و استعمال تدبیر و غذا بطریقیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس مطبوخ با آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ با آب که نرم شود و بگیرد بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم با آنکه خروج او مضر تر از بازگشتن مادهٔ او بسوی باطن ست بعد از آن و الا دران هنگام اولی آنست که اعانت بر ابراز او کنند و آب بگیرد بر جلد زیرا که بسهولت برآید پس اگر نفاطات برآید و ارادهٔ علاج نفس او کنند و غلیظ جلد کنند باید که از سوختن بشگافند و بانچه اندران باشد سائل گردانند و در تقیق جلد گاهی بنفسه بشگافد و نفتاید که مهلت دهند بلکه آنرا نیز بشگافند و چیزی که اندرون آن باشد آهستگی اندک اندک بیفشارند و گاهی سوزن بند شود و نفاخه پر شود و باید که مرتبه دوم و سوم سوزن کنند و جلد منضم شدن ندهند تا آنگه جراحت زیر اندمال گردد بعد از دو حال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج برابر اهم سفید اجیه و مرهم زنجبیه و مانند آن نمایند خصوصاً چون اندران مثل ایرسا و خل باشد و مرابر هم جرم و غله چون ساعی بود متاکل گردد و سائر انچه در انجا نفاخه کور شده بکار بندد ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنهاست فصد

والاخراج خون بقدر قوت و سن و باید که هر صبح جلاب از عناب ده درم خشکیده و خدار و سیه دو هندبه هر چه غلیظ خون باشد مثل شربت کدو که آن کاری ست و شربت عناب و شربت آلو و سپ سیب و سپ بهی هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدو هندبه و آب انار بین نفع کند و بطبقیل قدما ساز ندو اگر تشنج شود در اعضای باشد که در صالح او تجنیف چیزی حاجت بود و بر هم فاطر و قلقد بس صاحبه فرماید تجنیدی گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون بقدر قوت خوب کند و الغرغره قابضه غلظه مثل شربت اناروشربت سماق و سپ بیاس نبوشانیده و مزورات ترش مثل سماقیه و نذر شکیه و مصریه بعد بس و بعد شکاف جوان مصلح تجنیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بران باشد حکیم علی مینویسد که این دفع نافع ست پس بط بگداز ندو با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصول السوسن آب سوده با روغن زرد حل کرده بران نهند و یکی مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی بسر کرده بر غن مورد هاکنند تا غلیظ گردد و با قیت طوخ آن خانیده و ایضاً این دو ابرای آنکه بهذا کیر مراهم مانند آن افتد و با هم بیا به اعضائیکه دران حاجت تجنیف شدید تر بود نافعست بگیرند تلخ طارد قلقد بس هر واحد شصت جزو بورق دو جزو و باسپیدها ستمال خانیده پنجمین پشک بزمیل و وای جید مجرب قدما که بعض متاخرین نسبت آن بجز کرده اند بگیرند زرنیخ و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و پنجمین هم گل ارمنی و اذان بتاوق سازند و در سرکه داب حل کرده بر موضع طلا نمایند طلا با ایم علما میکوید هاشند متی که دران تقبض شده یا حادث شود و خشکریشه گردد پس آن یا خود بخود ساقط شود یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگرد انیدن خشکریشه نباشد تا آن افتد و بهوا رد پنجمین بعمل آرند حتی که جلد ساقط گردد و مجوسی گوید که علاج تحفظ انیست که در نفاطه سوراخ کنند و زو داب که اندران باشد بیرون آرند و بعد بس مطبوخ صعتر کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل گردانند و بدان داغ دهند و هر گاه منفجر شود مرهم دانساک یا بیه خمیر سپید و بدان نهند.

ثور صغار

جالینوس گفته که گاهی شرایی کوچک از رطوبات ردیه منبع بسوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان صبلکه کثیف الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد ثور از بدن بلند و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود علاج هر گاه حار باشد تنقیه بدن بقصد اکحل و حجامت و اسهال مطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد مطبوخ مقوی بتربد و یا حب ایارج کنند و از اغذیه مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند و بعد تنقیه یا رچه را با آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا رحمام دخول نمایند یا موا فتحه را از نجم سپوسی ظاهر جلد خارج کنند پس چربرهم و سداب و هر هر واحد یکجزو با ریک سا ییده بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت با آب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کنده و با یک ساخته نیم پشت سرشته طلا سازند و آنرا که ماده گرم بود با آب کشنیز تر سرکه تر و روغن گل طلا نمایند و از اغذیه گرم پرهیز کنند و بزیرباج بچه مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیه بدن حذر کنند تا ماده بسوی ظاهر بدن نجذب نگردد و شور کثرت نخماید اقوال اکابر البیان گوید که هر صبح جلاب اصل السوسن سه درهم گلقند شکری ده درم هر نوشند و غذا فوره مخ بز با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بحب بایرج یا مطبوخ مقوی بایرج حقه کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم نوشند و تنقیه بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله سیاه و کابلی هر واحد دهت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوسن مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم عبهر از سه رطل آب بجوشانند تا یک طل آید دران فلوس خیار شنبر ده درم تر نجبین ده درم الیه صاف کرده هر گاه بنوشند و از اغذیه غلیظ و تناول فواکه حامضه حذر کنند تجنیدی گوید که در هر اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر احتمال خانیده بعد تنقیه بدن بازنچه مقتضی غلظ غالب باشد بعد نضج کنند اما بدانه هر صبح مطبوخ اصل السوسن و گاو زبان با گلقند شکری یا عسلی نوشند و غذا حصیه خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بمطبوخی که در ان سنا و هلیله کابلی و تربد و خیار شنبر و تر نجبین و گلقند و غیره باشد باید کرد و اگر خواهند با یارج یا بنا بر قول مقوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی شور از اقصا حد کمیوسات غلیظه در جلد ادوین اکثر و اعلای جلد بود و بسبب تکاثف آن پس کسانی را که از کثرت کمیوس در عمق جلد حادث شود و باید که او لا باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کمیوس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال وقتی بسوی عمق منجذب نگردد و بعد تنقیه بطلا از جلد بگدازند و اشیای محقن کنند و باید سیما اگر شور عریض باشد که آن از کمیوس بسیار بارد یا غلیظ بود پس دین صورت برگ خارتر و سداب و دفلی کنند و بسادی بگیرند و بازیت سا ییده لطوخ نمایند و یا شور را کلند و مع زیت لطوخ کنند و برگ چغندر تر گرفته سوده ضماد نمایند و یا گیرند موم هشت درم که بر بیت

مثل او نمک یکدرم واود یه خشک را سابیده بر جمیه زیت نیم توطولی انداخته بیزند هر گاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر درس شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطهٔ شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد برآید و آنرا در فارسی روغاره و بهندی مهاگ گویند وسبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق تجارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از بطری نقل کرده که این مرض معروف بزیروان ست و وجه تسمیهٔ او بدان بهر مشابهت او بدانهای کمون ست که آن زیره باشد **علاج** تنقیهٔ بدن و مراغ بفصد بسر رود و سپس جوارب مناسبه کنند و بسه تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و روی را بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت نکند چیزی که در ان تجفیف و تحلیل باشد مثل فرفیون سفید و نصف آن ایر سا بسر کرسنه ضماد سازند و یا بزر کتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند

ذکر ادویهٔ یونانیه مفیدهٔ بثور لبنیه ضماد برگ سوسن مطبوخ مجرب سویدی ست ضماد سلیخهٔ مخلوط بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر وسرکه و کذا اشک گوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد مهسوخته با آب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا سپیداب برد غن گل و کذا سپر سوخته و کذا سپر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنهٔ بقسل و کذا اقاقیا و کذا لخرف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا زاج بشراب کهنه و کذا خون خرگوش گرما گرم و کذا بزر کتان و مرزنجوش و مرو نظر و دن همسوده و کذا ابوش در بندی و کذا مرو سداب و برگ فلی مساوی و کذا پیه ماکیان مسلی و پیاز کوفته و عسل **وفرور** سلیخه و کذا سم خره حشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گل و کذا دم الاخوین **وشرب** و ضماد بلیلهٔ زرد و کذا دارچینی هر دو نافع بثور لبنیه ست آیین طلا بهمت بثور رودی مجرب ست کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بخته بگلاب و سرکه انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور بر طب باشد مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری دو نخ درم کوفته بخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب تخم زرنیخ هر یک یکتولا آرد باقلا دو تولا در سرکه تر گرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک تیمار هر یک شش ماشه کوفته بخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند **ایضاً** کف دریازدا وندر جوز تخم ترب هر یک سه تولهٔ اسهل یکمثقیم دو تولا نسترن سوسن آسمانجونی نیم تولهٔ کوفته بخته با آب قرص سازند وقت حاجت با آب سابیده بر رو بمالند مجرب ست **ایضاً** مجرب کف دریا مغز بادام تخم خشخاش برابر بزم سابیده شب بر رو بمالند و صبح با آب گرم بشویند **ایضاً** از علویجان برای رفع مهاسه و صفای رنگ تخم ترب بیخ نی گل خشخاش عنب الثعلب کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بخته با آب برگ خناو سرکه سرشته شب بر رو بمالند و صبح با آب گرم بشویند و اگر از آرد خنور و آرد آمله بشویند بهتر باشد **ایضاً** از نزوت رومی با آب لیمو سابیده شب طلا نمایند و صبح با آب بشویند و یک هفته اثر از مهاسه نماند **فوراد ویهٔ هندیه نافع مهاسه** مغز گوسپندی سفید بروغن کنجد سرشته اندکی سازند و شب بر رو بمالند و صباح بشویند و چند روز مهاسه و کلف را رد کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن ست و دیگر جوانسه مداب جوش داده از ان رو بشویند و تا تخم خرا سابیده بشیر گاو اندک سازند و یاز نبا و کلف در یا با آب سابیده اندک نمایند و یا خرهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو در پیاله چند بار تر کرده و خشک نموده سابیده صبح و شام بمالند چهره را هم صاف کند **و دیگر** کلونجی بسرکه سابیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا ناخواه با کنار رشتی سوخته خاکستر آن با آب طلا سازند و تا سه بار بکار بن خشک کرده بسابند و با آب برنج آمیخته بر رو ضماد نمایند **و دیگر** نرگچور یا آبنه هلدی یا نمک سنگ و آب سابیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود **و دیگر** برای مهاسه مغز تخم ریگ کوفته بخته بشیر بادهٔ گاو سرشته مالیده باشند **و دیگر** پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند **و دیگر** بیخ صندل سفید عدس بوده کوبیل تر کوفته بخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند **و دیگر** مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی با آب سوده بر رو طلا کرده باشند و روغن گل **و دیگر** قند سیاه نیز از اصل ست و جهت زدودن کبیل مهاسه قرنفل با آب سوده طلا کردن نافعست **و دیگر** از بیاض الدرهم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس تا هم سابیده طلا نمایند **و دیگر** پوست درخت سرس پوست درخت خیار شنبر پوست درخت انار دار بلد بوده نا گرته بر گ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود با آب گرم بشویند **و دیگر** که برای مهاسه و صفای چهره مجرب ست آرد تخم دریان نقش شش ماشه مرداسنگ سفیدهٔ کاشغری چار ماشه آبیاشیر تازه بر رو بمالند و بعد خشک شدن با آب برگ نیب بشویند **و دیگر** صفای چهره بروغن بابونه آمیخته بکار برند **و دیگر** خوکبلان صندل مسخ صندل سفید گلاب

سایه و بر روطلا نمایند و بگذرند و چوب بقدر سه چهار ماشه و قلم ساق گاو نماوه بخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود بردارده و آب سرد سوده ضماد نمایند و بعد دو سه گهری بسبوس نخود بشویند **اقوال حکما** طبری گوید کلا دلا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه سر باستعمال این جوب یعنی حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر طبیب جالم از این جوب جهی ترکیب و بدو بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد از ان لگدوم شیرین با آب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه بسبوس کنند پس اگر شور نزائل شود و م و تصلب و ال نپذیرد لزوم این ضماد نمایند خلنجی پخته دو درم بر ملک الظباط بعد حل کردن آن بسر کرباند نخته بسر شنه و اند ک زیت بران ریخته بر بدن ضماد کنند و اگر از این نزائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه حل کرده ریخته بدان لت ساخته بر دو نهاده تر دو خواب بروند و صبح بشویند و در حمام داخل نمایند و بر بدن آب گرم بسیار سر کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق دتری بدن خشک گردد و دران پیراهن پوشند و دیدم که درین مرض، و غن خلوق و دلک براحت استعمال میکردند و دران اثر میکرد و بلا آنرا ازال می نمود **گیلانی** از یوسس نقل کرده که چون شور در چهره ظاهر شود بگذین آنرا لطوخ نمایند و با هستگی آنرا بمالند و لطوخ آن بشب یعنی مع ملک الظبط و بادام تخ بسر کند سایده باید کرد و اگر شور غلیظ گردد بگیرند صابون کنا نند بقدر چهار درم و کندر یکدیگر سم و اشق یکدرم و آب سوده بشر با رابدان لطوخ سازند و بعد ساعتی بشویند غمره برای شور عارض در چهره بگیرند بورق و ارمنی دو درم مکل مختوم میکردیم کافور نیم درم با یک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر شور رطب باشد بگیرند آرد جو با قلا هر دو اهیخ بآرد عدس نیم گرم و در شب بر روطلا کنند و صبح بشویند سه روز پیاپی نجوز ذرین مکل آرند غمره دیگر مجوب بگیرند جو مقشر کوفته در پاتیله انداخته شیر تازه در و حل بران ریخته بجوشانند تا شیر فانی شود بعده بر آورده خشک کنند و دیگر نذر زد چوب و کتیرا هر واحد سه درم همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سر شتر بر روطلا نمایند و آب بسبوس بشویند ایضا اگر شور با خشونت بود نفع کند بگیرند دو م و علک الظبط هر یک ده درم نگار دو درم مرد نزیت گداخته بر روطلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند کراین قلع آن کند جایلگیم حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و بانمک و سرکه بسایند ایضا بگیرند زعفران و لحلب و فوه و کندر و م مساوی و با پیه گوسالد و غم مصطکی بیامیزند و بدان لطوخ سازند و یکساعت ترک کرده با سفنج نشف نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصا رنگ چهره را سریع کند.

ابن الیاس گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند بعده با یک دران با بونه و فنقد و کاپل تسبت جوشانیده باشند روغن بنفشه و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمهره هر واحد سه درم شونیز یکدرم را بسرکه سرشته درم همه را کوفته بیخته بسر که سرشته طلا نماید **خضر** گوید که بعد تنقیه بدن تعمید بخفات و متناول تریاق کنند و انچه درین تجربه کرده شده شونیز و ورق بسر که سرشته ست و ضماد نبوشادر سوده و چوب کردن عضو بعد آن بروغن گل روغن حنا و جاعتی بابن تدبیر صحت یافته و تخم کتان با کل سرخ آزا نافع ست **انطاکی** گوید که سبب شور لیخ اعضا یا دو غلیظ است و علاجش ادویه مسهله رگ بنی ست بعده استعمال حبی که در شور یاد نموده گورت و اخراج مجربات در مطلق شور خصوصا در سینه شونیز و ورق و نوشادر بسرکه کلیات مسکن الدین عمل

شیلم

دان تور بشکل شیلم ست که در رخسار یا دیگر روی ظاهر شود و از خبث ماده و در دارت خالی نبود از جمله علامات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او بمقدار درم سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نماید چه اگر بگذارند بمرض تساهل نماید عمیق شود و جمله روی را در گیرد و گاهی جلد روساقط شود و دران هلاکت متلیس باشد و سبب آن خون حار حریف فاسد الکیفیت اکال ست کاز عروق باریک خارج شود و بر بین موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود و گر آنکه اکثر این در روی پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله شور نهاده گفته که آن گاهی صلب ست که گاهی متقرح شود و گاهی بآن حکه و الم باشد و از طاکی گوید که شور شیلم کوچک ست طلیل سیاه بصورت شیلم بود الا مخصوص بر خساره باشد پس اگر ترک نماید در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و از این جهت در علاج او وجوب کرده اند که شق نمایند و ازان خون منعقد ذمیت الراحه اخراج کنند خصوصا اگر گرد اگرد آن سرخ گردد و مثل درم مستدیر شود و نوعی از این در لب دیدم آن شق گریه و ازان خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کردم و در اصل آن مثل انگشتانه خشخاش دیدم و هنگام رفع او التهام یافت و سبب او خون سودا وی ست که حرارت غریبی آنرا منعقد ساخته **علاج** قصد سر کند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع راشق کنند گاهی انجا خون منعقد شبیه بعدسه یافته شده و آنرا بیرون آرند

وبجیری علاج کنند که سیاه نشود واو فق چیزیکه بدان معالجه نمایند مرهم سفید اب ومرهم رصاص محرق ست مکرر این کفایت کنند آن موضع را واو رم بلیغ ورهند ومرهم ذخل علاج کنند تا اثری که باقی ماند مندمل بود چه اگر بعد واو رم مرهم سفید اب علاج کنند اثر او سفید شود واین مرض همیشه در بلیه بصره حادث شود بسبب خوردن ماهی شور واهل او واو رم را قبل استفراغ دم شکافتن موضع استعمال نکنند ابن الیاس گوید که در اول مرض قیقال اخراج خون بحسب قوت وضرورت کنند واستفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله نمایند ودر هر صبح جلاب از آب انار این بشجم آن افشرده با شکر وبنفشه چنین هر کدام سه درم ویا آب هندوانه بقدر سه اوقیه شکر دو درم بنوشند وغدا مرغ بریان ومغز بادام واسفاناج بخورند وگاهی بین معالجه تحلیل شود واخراج مادّه متعلق گردد بعد ازان بدرهم مدار علاج کنند چنبدبیدستر گوید که علاجش فصد ست در ترک اکله حریفه وحمم شدید الحرارة ومحلل کثیر وباید که این تغرات را بشکافند وبعد معالجه بمرهم کنند گیلانی مینویسد احتراقات که در رو عارض شود علاجش ولا بالفصد تبقال وتنقیه بدن بمطبوخ افتیمون وغاریقون وشربت سکنجبین ومشروب ماء الجبن یا سقوف منقی سود ا باشد واین بغوث دین باب نیکو ست بگیر هلیله کابلی وزرد وسیاه به واحد ده درم سپستان هم کوفته افتیمون هم واحد پنج درم اطریفل دوس چهار درم غاریقون سه مرتک هندی دو درم همه را باریک کوفته سه درم از ان با نیم طلا ء الجبن ده درم شکر طبرزد مخبز کرده این تنقیه بدن را مسهل کند وبگاه بدن پاک گردد بر موضع لوبیا چنانکه آن بخمیر مخبز می از موضع استعمال نماید اگر این موضع را نخست شسته تا پاک شود بعد ه بران مرهم مرهم اسنگ زرد چوب سرکه زیت طلا نمایند وبدین معالجه بعلاج قروح کنند که منفعت بین باشد

بلغمیه

بثور مع قروح وشکر یقیات وسیلان صدر واب ست وآن از جنس سفید روید ه بلغمیه ساعیه بود واندا حوالی خور در السبیب فساد بخور ود ر اکثر با آن مختقان وبنفشی وبگاهی بسبب گزیدن جانوری مثل پشه بغیبت در تیلا عارض شود وبسبب کثرت حدوث آن در بلده مالج سمی بلغمیه شده وابو منصور گوید که بلغمیه قرحه منبسط در مجرم وآن اعمق بسیار نباشد وشرایین رقیقه دساز د وبا آن تب بود وچون نضج یابد سوداخها وسر بار بسیار مدرک گردد وسبب او خون حاد فاسد بود وابن الیاس گوید که بلغم از بثور ریه خبیثه ساعیه ست وحدوث او از اختلاط محترقه فاسده از صفرا و بلغم یا سودای محترق بود ورا نطاکی گوید که بلغمیه ثعلبیست که اولا بلغم یافته شده بعد ه مثل آبله منتقل بلاد ویگر گشته پس بدان موسوم ساخته شد ه بسبب آن حرارت غریبی ست که غریزی آنرا از قلب دفع کرده پس انچه حوالی او از غشای ضلاء وصدر ست قرحه کند وبازین جهت عشی بختقان بادی بود وگاهی ازان حجاب صدر متاکل شود وقتل کند پس هر گاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج پذیرد علاج بقول شیخ علاجش مثل علاج سفید روی خواهد وانچه خاص باین نفع کند طلا بگل ارمنی ودر کراست بدوام حتی که آنرا خشک کنند وازان قشر ها فرو افتد وبگوشت صحیح رسد وازان عفنه رفت وضماد الکل کنند ویا این دوا که قوی مجرب شیخ ست بکار بندزاروند مدحرج ورنگار داشق وقلی وخردل ونراج مساوی بروغن گندم ودر سرکه داند که عسل مرهم ساخته طلا کنند وبا نجا رشند تا گوشت فاسد بزداید وچون گوشت صحیح پدید آید مرهم کهنه در مرهم اسنگ کند ودر سفیده ساخته باشد چراحت را مندمل سازد ابو منصور گوید که اگر فصد کنند چه مهمل صفرا و بلغم را بشدید ولزوم مادّه اغذیه بارده نماید ومعالجه قرحه بالضده بارده مثل مرهم سفید اب وماند آن کنند واگر امر دشوار باشد آبهای فواکه ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش وآب سیب ودریاس شکر یا بشربت صندل نوشانند وبر قلب وضماد گل سرخ وصندل وخرفه های سرده نهند وقرص کافور آب سرد وگلاب رهنده مقام او در موضع سر وجوای بارد سازند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غلیظه فاسده بمطبوخ افتیمون یا عجب آن یا بمطبوخ هلیله یا بنوشی بغاریقون کنند ونوشیدن ماء الاصول وبزوراسیان را نفع کند واز تناول گوشتها شیرینها واغذیه حریفه حذر کنند ودر هم عمول از مقل نرد اوند مدحرج ورنگار وخرفه ومویز بریاچای مساوی کوفته بیخته بسرکه کنه واندک روغن زیت عسل سرشته طلا نمایند انطاکی گوید که علاج بلغم طبیعی افتیمون بسکبیست ونقیع صبر بران بخصوص بیخته بدان

بلغم

بثره سیاه بزرگ بقدر حب الجلم وخورد ه پیشه ست که در ساق حاصل شود وتقیح گردد واز ان نزدیک سیاه سیلان کند وسبب حدوث او خون فاسد محترق سودا وی ست وشیخ در مقامی نوشته که بلغم شود سودا وی ست که در ساق مثل شرطرفا یا بخضری که ظاهر شود در مدتها بیگیرد گفته که آن قروح سودا وی ست واو ا و بعینه او ه دوائی ست وعلاجش از جهت تنقیه علاج سودا وی ست وقروح سودا وی که قانون علاج آنها نه گور گردد وجابری گوید که بثور ساق بثور اسود کبابست واین عسر البرء ست واز ان نسلان

کثرت صحت یابد و انطاکی گوید که بطلیشبیه بطلم باشد در لمان و استدارت و سبب آن فساد بهر دو خلط بارد معا مع غلبه سوداوی و در مختصر بساقین باشد و خروج آن در پنج تا روز چهارم هلاک کند و ذوی مادهٔ سالگان مایوس البهرست علاج فصد بایلیق کنند و بعد ازان ببرات قی نمایند و هر صبح شربت عناب یا خلو فرمینا یا مارا لحبن نوشند بعد زلو بر ساقین چسپانند و حجامت باشرط کنند و بعلاج سایر قروح جثیه معالجه فرمایند **جطری** گوید که علاج این فصد بایلیق الطیبین و حجامت مع استعمال قوانین فصد بالقوت بعد آن تنقیهٔ معده بقی باحتراز و احتیاط از افساد چشم تا فم معده پس چون هضم معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف نشود درمان زلو انداز ند و سه رفعه و ایضا درمان شرط و مرض بشاخ حجامت استعمال نمایند و ازانچه علاج بدان کنند روغن نوره است که ازان بر سر شره این شود نقطه و هندبا بران بخته کنند و بعد سه که بشویند و بر و غن گل تعلوق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک نگردد و این از بلغ ترین چیزی ست که بدان معالجه این شود نمایند و آنچه این شور را بدان طلا نمایند انیسوت خاکستر قیصوم و خاکستر چلب خاوه و میران چینی و زراوند طویل و پوست پیچم کبر و غنای سوخته سایری همه را باریک سوده بسر که و اندک زیت عاقل کنند و آنچه اصدف سوخته و مرصه سایده بسر که حل کرده طلا نمایند و ایضا بگیرند پری طب کوفته آب آن مفشرند زرجوش هند تا تیغ طلا کنند و بعد بدین قرحه طلا کنند و یا سقوطیدس ذکر کرده که این شره عفن از انامل کند و بعضی متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که کشتن این شور بآب حاض تجربه کرده ایم از امین مریض انتفاع یافت و اکثر شور را اندک زمانه زائل شده و ایضا از اطبای این شور انست که صنف فارسی و عربی در سرکه ترکنند تا آنکه پاره اند بعد بدان طلا نمایند زود زائل شود و ایضا از اطبای ناقص شرحبی که دران شحم حنظل بود و شحم حنظل را بکنند و ساقین او در هم کردند و بران ایرعظیم وارد شد و ازان هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ و شور ساق و روغن گرکره کسی که مسهل دیگر یا سموس و شور را قوی یا مستعمل کرده و جنابتی نمودی هلاکت نمود و چون این شور نه گرد و در شیر و زرداب و کثرت نمایند با من مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مستحق بسر که و قلقطار و خاکستر قشران هر واحد یکجزو نیم مرهم بسازند و بران این اندا خته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آنگه زرداب او زائل شود و مرهم گردد و گوشت صحیح پدید آید بعد از دو روز بعینه داخل کرده باشد ضماد کنند بعد ازان بهر هم مصلح قروح عفنه علاج کنند و چون ابتدا بازمال کنند بر هم وسع معالجه فرمایند این الیاس گوید که علاجش فصد بایلیق ست و اخراج خون بقدر قوت دو احب تعاهدی تا بکلیه بین آب گرم و هر صبح جلاب یا زغناب ده عدد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید دو درم بکوبند و غذا از زردهٔ ماش و نخود و مغز بادام خورند و استفراغ مذکور مطلوب هر لیلی یا مطبوخ فواکه که دران ترنجبد و شاهتره اندازند باید کرد و یا لیمون طبیع باین مطبوخ کنند سنای مکی لیلیه از زهر واحد هفت درم آلوسیاه بست عدد تخم شاهتره گل سرخ هر واحد سه درم نفشه خیلو فرهر واحد پنج درم تر بد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سر طل آب بجوشانند تا یک طل آید دران خیار شنبر تر بخبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده بران شقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته محکم کاه بنوشند و بعد تنقیهٔ تمام بران زلو چسپانند و یا شرط زنند و بحجامت مصلح امراض نایند و در امراد اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر جثیه آنجا مد و بران مرهم خاکستر قیصوم و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

ثبور اصداغ

بثر اینست که بر بناگوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بدامیل کوچک بود و دیر یم کند و مجرح شود و رنگ او براق و سرخی گیرد و چون طبیب حس او نماید گمان کند که مملو بریم ست و اگر بشگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی ازان برنیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التحام نیابد و خام باشد و در سر او دیر سفید ظاهر شود و چون او غلیظ بود و بقول انطاکی مفرح ازان مایوس ازصحت ست و طریق آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف در بحران کند و هر گاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صرع مرتفع شود و از عاقل نفیع باید و بناصور و غرس ملحق گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند باکجا سبب آن مادهٔ غلیظ ست که از سر نازل شود و مع طریق که خود را بناگاه بر مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام باشد علاج فصد سر و تنقیهٔ بدان و سر کشند بعد ملزوم اضمده مفتحه نمایند مثل آرد جو و خلمی و آرد باقلا و تر مسوق کرسنه با آب یا جوشانده و سرکه کهنه و ایضا بوم و غن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود بشگافتن او متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل بر شگافتن او اقدام نماید مرهم کنند قبل ازانکه ناصور گردد و این شور معروف ست اکثر و بلاد شام تا حدود موصل متوله میشود و بعد از استفراغ بسته

اثر ترک او و اصلاح غذای مریض علاج او نیست و محمات کبریتی برای او شدید الموافقت ست چنانچه اهل هرمس گویند که آن تحلیل نمیشود مگر درین محمات و افقد غلیظه و مفسد خون ترک نماید و انطاکی گوید که قانون در علاج او از الاموی ست هر قدر که طول کند و تعویق او بیشتر دیر کردن شکر پس قوی علج

بثور قطا

و این شبیه بثور است صداع در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تب و لیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور برآید کم خلاص یابد و آن شبیه بدمل بزرگ باشد و سبب او فضول موی حادست که از دماغ و صعابی نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ واز غرزهٔ معروف بوتد که بران سر موضوع ست قتل کند و آن در رشدیه کند چنانچه گاهی دماغ ازان ورم کند و موذی هلاکت گردد علاج فصد کشتند و مسهل و هندبا و اصلاح غذای مریض نمایند و بهتر بدیه تطبیب دماغ رغرغ بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر اللندو بهتر بدیه بر موضع برگ بیفول و برگ بادتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و آهن بس نگفته که دران خشونت و تطهیری گوید یدیم کسی را که این بثور برآید قبل از نضج هلاک شود اگر این و شبود صدفین را در علامات موت سریع داخل کند چنانچه بقرط در سائر علامات دیگر نموده جائز ست و آهن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر دو حد واحد و در سه نوشند و غذا از زوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از محرم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ اهلیله بطبیعه نوکه نمایند و تضمید موضع بر برگ بیفول و برگ بادتنگ و برگ خلاف و کاهو یا آب جی العالم و عصی الراعی سازند و تجدید می گوید که علاجش ترک کردن غذیه رديه و اطعمهٔ حاده است و فصد باسلیق و ترک محرم و اوائل و تلیین طبیعت بطبوخات اهلیلی و تضمید بر برگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افروخوردون

و آن تودهٔ جلد مشابه بآلیاس ست بدرست و ضیق او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه بطرف و تر باشد و اما قسمی را ازان مساعیر نامند علاج آنچه درین نفع کند آنست که عصارهٔ قثاء الحمار و نمک بدان نهند و یا دقاق کنند و بسر که و آرد و نطرون و یا شیر آنچه بدان اطلع کنند و یا شیر حلتیت و یا سر اهی شور که بمارس گویند سوخته و زنگار بگور در سوخته و یا برگ بادروج بقلقدیس و یا آب سائل زیوب انگور تر که نزد سوختن او بر آید و یا پشک گوسفند بسر که و یا الطوخ زهره بزر و یا ضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون بسول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده و گوید که ظهور بثور و انواع و الوان آنها بحسب جوهر ماده پدید آید اگر ماده شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی نیلجی بود و شدید ترین آن سیاست پس نیلجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود اصول آنها سیاه یا نیلجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید یا قلق باشد و این دو آلت سیکنه بر بقای ماده در عضو علاج او اجست که معالجه بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند بر موضع شیاف ماشیا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید او چند روز نمایند بعد آب خیگرم بران ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت نیلجیت زائل شود پس هرگاه رقت بقدر محسوس شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد استعمال شیاف خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده از اعماق خارج گردد و آگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند بگیرند از آرد جو و آرد باقلا و در سرکه و آب عنب الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقهٔ مبلول دران باید کرد تا آکله تحلیل گردد و در زائل شود

بثور عجیب

یعنی نادر الوقوع بدانکه طبری آنرا هفت نوع بیان نموده چهار از ان جدری و حصبه و حمله و جمره که عوام آنرا نار فارسی گویند و گفته که علامت و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کردیم و هر نوع از این انواع اربعه باقسام بسیار مختلف بحسب اختلاف مواد و امزجهٔ بدن منقسم میشود و آنرا نوع باقی گوئیم اما بر اطباء مشتبه نیگردد **اول** معروف بذرات لا اصل ست و آن بثور صغار شبیه بترفه قلیل الالم باشد بعد از اصول او صلب گردد حتی که صلابت عدد اصول او شبیه بعقد محسوس شود و این بدترین انواع بثور ست و منقسم بدو قسم می شود یکی از ان منقلب نیگردد و شاکل مل عظیم می شود و این مهمل ست و قسم دوم بصلابت خود باقی میماند و تمدید او ادرک می بود و این صلابت بحسب

تنضج نمی یابد بلکه تبدیر متشرح میشود بعده بقیهٔ آن صلب بنعقد باقی می ماند و بنرمائه دراز تحلیل می یابد و سبب فاعل آن غلظ سوداوی ارضی ست که از اخراف رطوبت متولد شود و پشیمهای مابین جلد و لحم آنرا بیفگند **دوم** ازین انواع غریبه نفاخات ست که در اعضای لحمیه لاکوچک نظا هر شود بعده فراغ گردد پس رقیق شود و سبب فاعل این طوبتی ست که از بیرودت حگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او حاد باشد ازان نفاخات بهم رسد **سوم** از انواع مذکوره شور سرخ صلب کوچک ست که بغیر الم در موضعی ظاهر شود بعده مخفی گردد بعد ازان در جای دیگر ظاهر شود و زمانی طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شرای دموی حادث گردد و اگر قلیل بود ازان این شور بهم رسد و تمیز قندی و نجفندی انواع شور غریبه رابنج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل و شور سرخ صلب که هر دو در قول اطبای گذشت و شیلم و شور اصداغ و شور نفاخ که ازانها مسطور شد و افطاکی گوید که شور غریب اعنی قلیل الوجود که معروف بذات الاصل ست سببش فساد دست است اگر بائل بسیار باشد و فساد فون اگر بائل بحرت بود دو نوع سخت و تیز پیدا شود غیر آنکه سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکم او حکم شرا ست و الا سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست و گاهی نضج و شوار گردد بسبب احتراق **علاج** بدانکه معالجهٔ این جمله اقسام تقریبست بقصد سهل حسب اخلاط و اطلبه و اضده حسب هر واحد ازان چنانچه در اقوال اطبا مسطور گردد و اکثر بعض ادویه مخصوصهٔ شور یکدیگر دروسوم گرما و پشگان انچه از مالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف شور ات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف بهم رساند اول فصد کند و شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک و عنب الثعلب و عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی و هندبه بعده منضج از عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر و سپستان و خطمی و خبازی و خیرو داده فالوس خیاشنبر و سنای مکی و غیره افزوده سهل و هندوانگ خورانند برای اخراج سوداو البته از پوست بلیله زرد بلیله سیاه بسفایج هر یک چهار ماشه فاربقون سه ماشه تربد بدو صوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته بآب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورند و صبح بدرقه سهل هندبه بعد فراغ از سهل ها از گل منفی شاهتره هر یک پاو انار صندل سرخ چهار پوست بلیله کابلی هر یک نیم پاو نیکوفته در دوازده آثار آب عرق هفت آثار کشیده نیم پاو ازان با شربت عناب بنوشانند **ایضاً** برای شور سرخ اطراف و چلهای سرخ بعد فصد و تنقیه معجون مصفر همراه این عرق منفی بهمین منفی یکی آثار پوست نیم چهار پیته هر یک نیم آثار سرمهوکرا پوست بلیله زرد هر یک پاو آثار صندل سرخ عنب الثعلب سفایج هر یک نیم پاو عناب پنجاه دانه زوفا دو گوشه نشتی کوفته همرا در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشنده و نیم پاو شربت بنفشه سه تولد بنوشند **ایضاً** اگر شور سر بدن شود و در گرد و بسبب غلیان خون بعد فصد عناب شاهتره هر پیته پوست بلیله زرد نیمه یا نیمه باشد و هندبه بعده منضج از گل بنفشه شاهتره خیارین کوفته هر یک پنج ماشه خ کاسنی گاوزبان هر یک شش ماشه عنب الثعلب چهار ماشه موز منقی ده دانه پستان بست دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل بعمل آرند **ایضاً** بعد تنقیه شاهتره بلیله زرد سیاه و شاهتره هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و شور جدا رنجبیل گرفته و سوت مساوی با آب عنب الثعلب تازه سوده ضماد کنند **ایضاً** برای شورات از فساد خون عناب پنجاه دانه شاهتره شش ماشه سرمهوکرا هفت ماشه سنای مکی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو تولد داخل کرده شور بشیند **حب نافع** شور و هیچ نیست که بر بدن شود گیرد سوت بلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و با آب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند **حب کرامات** که برای جمیع انواع شور و خصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست بلیله زرد تنبیل آبک آب نادیده کات سفید هر واحد یکچو نیله شهوتره بیخ بنفشه با آب حب سازند و وقت حاجت بر وفن ندر سوده طلا نمایند **حب نافع** شور کات مرداسنگ نیله شهوتره بیخ بان بیل گری مساوی سایبده حب بندند و وقت حاجت با آب سایبده طلا سازند و نیز این حب نافع ست برای قروح که دران سوراخ مثل غربال پیدا شده مشهور به قرحهٔ لور اگر زیبی ست **ایضاً** نافع شور کات سفید نیله شهوتره بیخ بان سپیاری سوخته مرداسنگ پوست بلیله زرد ریوند مساوی آب حب سازند و وقت حاجت طلا نمایند **دوائیکه** جهت شور کر هر بینی و سر در موسم هر شکال بهم رسد سفیدست خته آب کشنیز سفید صندل سفید آب سایبده طلا کنند **دیگر** ادرام و شور اگر در ایام برسات بسبب طوبت ظاهر شوند نفع دارد زیرا که چوب سوخته و چونه کلی هر دو برابر یکسان ساخته بروفن نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند **دیگر** تشور دال عدس سوخته آمله سوخته برابر حنا کمیله قدری دانه کی نیله تخم بان با روغن سایبده بر دانها بمالند **ایضاً** برای دفع ورم و شور و سوزش آن خصوص شر کر بینی

پدید می آید و ورم و درد و حرقت از حد می فزاید نهایت مفید و مجرب ست بگمان بید را در آب گلو سبز سایید ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زیاده باشد زود قصد سر و گیرند و قدری مرداسنگ با گمان بید افزوده بگلاب سایید بکار برند ضماد دیگر شبوز سرخ را نقیع بنشسته روغن گل سه تولد در سرکه انگوری پنج تولد با آتش ملایم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند پس مرداسنگ و دماشه برگ حنای خشک تقسیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته بآن خوب مل کرده ضماد نمایند ضماد دیگر الطباشیر هندبرای شبوز که زیر گردن برسینه میشوند و آنرا کمنشه ملاگویند تخم سنجد جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بروغن گاو سایسیده ضماد میکرده باشند ایضاً که درین باب آزموده ست آبنه هلدی سه درهم ماشه بالون نیلة توتیه هر یک دو نیم ماشه او در سایسیده در روغن سرشف بقدر شش تولد آمیخته طلا کنند ایضاً برای هرمز مذکور سپاری چمالیه با دام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پاره پنبه تا لای آن گل طلاکرده در آتش پاک شتی بسوزند بعده برآورده در روغن بادام حل کرده دارند و بر شبوز مالیده باشند ضماد دیگر برای شبوز که زیر بغل میشود صندل سرخ بفشید و دیگ آگل زرد و چوب سایسیده ضماد کنند ضماد نافع شبوز که با سوزش شدید گردد مازو کات سفید بسرکه ضماد نمایند ضماد نافع شبوز که از مالیدن عنکبوت بر بدن میشود سنڈوه که غلاف شهورست آب سایسیده طلا میکرده باشند دیگر برگ نارتر ش برگ ترمندی در آب کیله سایسیده ضماد نمایند دیگر اصل سایسیده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر کنجد در شیر نیز سایسیده طلا کنند دیگر آبنه هلدی با آب سایسیده و یا چوبنی سایسیده بمالند و یا چوبنه آب لیمو یا روغن سرشف یا روغن کنجد سایسیده طلا نمایند دیگر گیل وز رد و چوب آب سایسیده بسرکه سایسیده بآبنه سفیدز صیلی آب سایسیده یا جاورگیرد و آب کلوه طلا کنند دیگر پتنگ نیم پاو اصل السوس ناگلیس هر یک نیم دام سایسیده هر روز وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود دیگر خاطین سوخته یا گل پس انگلنده آن ضماد نمایند هرهم نافع برای شبوز یکه بطوبت آن هرجا که بسد شبوز دیگر پیدا شود و دیگر بعمل آمده روغن تخم خشخاش دام کیله با بچی سوخته هر واحد یکدام صابچی دو دام فلفل گرد سه نیم ماشه مرهم ساز ند اقوال اطبا طبری گوید که در شبوز ذات الاصل تنقیه مطبوخ افتیمون کنند و فصد با سلیق نمایند بعده تعدیل طعام کنند و لزوم شوربای زیره باجی یا اسفید باجی نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور بدام باسپغول مغیر روغن کنند تا آنکه رم کند پس هرگاه در رم شود و ریم جمع گردد این طعام را بکار برند گیرند تخم خربق سفید دام سپغول هر واحد یکمثقال بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا رم مثل مرهم گردد بعد ازان از آتش فرود آورده بران کتیره و سپغول ناکوفته و اندک زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و دران برابر قیمت ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند و اگر ریض از آهن بتر سد گیرند انداشق در زرده بیضه آمیخته بر سر شبوز گذارند که این با عتدال بشگافی و مهر گیاه ریم خارج گردد و از نیفتد که مهنه آنرا پر سازند تا رخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آنکه خشک گردد و علاج نفاخات بسوزانم کردن از سر سوزن نمایند و زر ناب ازان خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن ام نمایند بعده تقویت جگر باین ضماد و کنند گیرند صطکی و نانه مشک و نوفل و مر و سنبل الطیب ساوی بعده موم روغن نارد روغن نارد روغن بادام قسط بار و غن بلسان ساخته از آتش فرود آورده و بدو یه مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا کشانه روز ازین ضماد بعمل آرند گیرند گل سرخ و قصب الزیره هر واحد یکجزو و بیدمشک بیرون پسته و عسالیج کرم و گل حنا اگر میسر آید و الا حنای سوخته بهمه ساوی و با آب مورد رطب آب سیب بخیر شش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جو هر کنید نخل مگرد زیرا که اخلال جوهر او موذی ست هلاکت میگرد و چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب ماسلس تفریق کبد متورم بروغن گرد و با شیای مرغیه بران ضماد نمود پس مریض را عرق لزج آمده هلاک شد علاج نوع سوم شبوز غیبه فصد صافن ست و بعد فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اندیزه محمودی مولد خون رقیق با شکل لحم جوی و بجز مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و با نند آن و این طلا العمل آرند گیرند برگ اسپغول و برگ بادتنگ و جرارده کدو و مهم را با ریک سایسیده اندک آرد جو بران بپاشند و با هم آمیخته بر شبوز ضماد کنند که آن ظاهر شود و موضعی که بران ضماد کنند قوی گردد ابن الیاس گوید که علاج نوع سوم شبوز غیبه فصد و اخراج خون بقدر قوت و هر هفتم نیمین سیاوه و گلاب هر واحد سه درم با آب ترمنجی و شکر سفید ده درم یا آب انار بین بشیم آنها افشرده هر واحد سی درم بشربت سفید در نیمین هر واحد ده درم مزید بهشت و غذا فرموده ترمنجی و با دام و اسفانا ج و یا جلاب از عناب و آلوسیاه هر واحد ده عدد و شکر تر نیمین هر واحد ده درم نوشانند تلیین طبع بادام الفواکه یا آب بقوع شمشک کنند انقطاعی گوید که در اقسام شبوز ابتدا بفصد کنند تر ظهور علامت خون پس ادویه سهل پس ادویه منضج از منضجات پس محلل بکار برند هرگاه منفجر گردد بعلاج قروح سه الجه نمایند این همه مع تلطیف غذا و بس مناسب و در شبوز سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز کجزو عناب بیست تا

بسفایج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در دوه چند آن آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تابکیفیت خیلکم استعمال نمایند بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از ان شب و روز بسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه زیره شود بجلابه آرد باقلا داشق و زرده بیضه متغیر سازند بعده پاک کرده مندیل نمایند و معالجه بشود صفراوی بشرب این دوا کنند **صنعت آن** گل بنفشه تنظر دیرین عناب هر واحد یکجزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ تخم خرفه هر واحد ربع جزو و اگر در انجا آب باشد جوشل همه افزایند و بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد و پس ازین حب استعمال کنند و هر سه روز دو مثقال **صنعت آن** صبر بلیله سقمونیا هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو آب کاسنی جهاسازند و بسکه بهیئت استعمال کنند مفرد اگر ماده ورطوبات بیاباشد والا مخلوط بافیون و اگر خلط غلیظ گردد لزوم طبیخ برگ عناب کنند بعده آبیکه دران صبر مانده و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند شبوبند و بران سندروس تنها یا باشند اگر دران گوشت زائد نباشد والا باشکه بعده هر هر ابیض مندمل سازند و قبالی شود یکه از نخم باشد فتی کردن ست تا آنکه نقاطا هر گردد بعده استعمال معجون سنجاب و تریاق عدده و فائق کنند و این حب مجرب است **صنعت آن** شحم حنظل و مغز آن خارپقون انزروت هر واحد یکجزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع جزو بآب بادیان جهاسازند و شربتی یکنیم مثقال در هر چهار روز دو اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن بادیان مسلم کنند و الا شیرگاو بقدر علم بعده تحلیل آن بروغن بابونه جاماهم تلخ و قسط غالیه کنند و چون ماده خارج شود اطعام و بصبر و مرداسنگ روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و جوشانیده با حبوبات ماست صفت حلا که سائر انواع شوره را نافع ست گل خرزهره و انسیون صابون اشق بزیت و پیه ماکیان پختن تا یکدات شود استعمال کنند **صفت ضماد منضج** که انواع شور و سرطانات را حلل گرداند چغندر مغز شلغم کشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یکجزو آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زرده بیضه بیزند بعد انار کله بادنک زعفران و نوشادر سکر بهم زنند تا اجزا با هم بیامیزد پرپاچه پشمی در بلغمی و پرپنبه در سودا وی و بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای شوره پس افضل آنها خاد و مورد و نطرون و خمیر سرکه و بزرکتان و سپیدمهره ست ضماد آرد بابونه مطلقاً و اما در ضماد تصعد الزیره حدیث صحیح ست و گذاردن خاله سکن حدیث تصعد الزیره صحیح نیست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم بمعنی قطع ست و بمناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض اداء السبع و داء الاسد نیز نامند و وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد پس میگوید و از آنجا بحنجه شیر گرداند و گویند سبعی اگر این مرض در گیرد و شکار نکند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آنرا هلاک می نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند و گاهی آن و صاحب آن زمانی در از باقی ماند و اهل اندلس این مرض امرض کبری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست رد می که از انتشار سودای غیر طبیعی در تمام بدن حادث شود و مزاج او شکل اعضا را فاسد کند و بمباست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل جذام طلتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن ست و آنطاکی گوید که جذام عبارتست از فساد اعتدال غذا بنوعیکه هیچ چیز را غیر سودا بخلط دیگر تشابه نیافت اگر چه شور باشد مانند مرغ و انگور یا شبه دارا نیچنست که بعد از پختن طعام علاج نپذیرد بسبب انتقاد او بکثرت او و به وجع طبیعت او زان

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت سفیر و بود که در رحم ست هرگاه این از بودت و یبوست و از غلبه خلط سودا وی بر خون و فساد او باشد پس آن خون برای تغذیه سائر اعضا سزاوار نیست تجفیف و افساد آنها نماید و معدلک خلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض منسل سعدی گردد و از آبا بفرزندان حادث شود و ابو منصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و نتن و دست حتی که صالح برای غذا بی اعضا نبود و از آن فساد از غذا بغلیظ متولد سودا باشد پس طبیعت را وقوف او بسوی اعضای ضعیفه بسبب بی اوت و خبث او در بدن ممکن نبود و تشبیح الرئیس و قرشی بمنوسینه کند که سبب فاعلی از قدم جذام یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون البسوزد و سودا وی احتراقی گرداند و یا کثرت بروت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد سازد و سودا وی جمودی گرداند و بسبب مادی او اغذیه مولد سودا ست و ایضاً اغذیه مولد بالغم چون دران تخمها متواتر افتد یا دران حرارت عمل کند و اغذیه لطیف

آنرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سود اگر واند و امتلاء آلات و تنا ولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بهمت مذکور میگردد و اسباب معینه او کثافت جلد و انسداد مسام ست پس حرارت غریزی محتقن و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد و خصوصا چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیه خون ازان باشد و بقوت دافعه احتیاج افتد خون در عروق متعدد یا سم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه در بشدت حرارت خون را سوزانیده یا بسبب برودت خونرا منجمد و یا بضعوفت خود انجزای لطیف خون را متعفن سازد و مزاج او باقی ماند و خواه بسبب مجاورت و مجالست مجذوم نیز اگر این مرض معدی ست بسبب آنکه بخاری از بدن آن مشعل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید گاهی جذام بارث واقع شود و بسبب فساد مزاج نطفه که ازان پیدا شود و گاهی مزاج مستفاد در رحم بحالی که اندران باشد مثل آنکه اتفاق بود که طمثی در حالت حیض شود و هر گاه حرارت شدید هوا مع رداءت غذای غلیظ مولد سودا از جنس باهی متعدد و منکسود و لحوم غلیظه مانند گاو و نر پیر و لحوم مرغ وحشی بود عدیم کرنب و باقلا مجتمع شود و سر جذام افتد چنانچه در لسکند ریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیزد قلیل او بر تولید کثیر او اعانت کند زیرا که لا محاله خون را غلیظ کند بدو وجه یکی آنچه بغلیظ خود دوم بهروزت مجمد خویش پس این حاله بار و بطبیعت خود چون غلیظ گردد حلاوت او منقصان یابد و تعفیف او بحرارت بدن مستحیل تر باشد و هر گاه خون که در بدن ست سودا وی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جمله مایل بسوداویت گردد و گاهی غلظ خون در مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته برآید و سودا گاهی صلب شود و بصوی یک عضو پس صلابت یابد سپرسان بسرطان بسبب اورام خورد حادث کند و اگر رقیق خالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد رسد دفع شود پس دشش بعض سیاه و کلف و قوبا مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود پس اگر بعضی گردد سوداوی پیدا کند و اگر بسترا کم شود و تعفنی نگیرد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام کل غذای بایس ست بادت و شش کم تر و بزر مدرس و یا حار لیکن غلیظ که دران مضعوم عمل کنند الا باذ زرا حراق مثل بادنجان و خرفا و انچه بحرارت و یبوست میل دارد و بشرب آب عقب خوردن چیزی بایس بالفعل و اگرچه زمان بمقدار مضغ نگذشته باشد تا محترق نگردد و یا محرق بحرارت خود مثل ثوم و خردل بسعد و سبب فاعلی او افراط میل از حرارت یابرودت ست و کذا از اسباب بدن خصوصا از جگر چه آن بالذات مبدی غذمت و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی ست و سبب غائی او فساد اوست تقاضای او تولد سودا ست پس اگر دقیق باشد در ظاهر بدن منتشر گردد و یقان سیاه پیدا شود و یاد باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود و ین صورت سرطان پدید آید و یا عام بود پس جذام افتد و انوجهت قدمایین را سرطان عام نامیده اند در حال رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود ازان قوبا تولد کند و از خاصیت گرفتاندگی شود قوبا مقدمه جذام ست و اگر مخصوص بباطن بود قروح متصله حادث شود و هم او حدر در موضع خود ذکر یست و جذام را سودای اصلی انگذد و آن در علاج مسل ترست خصوصا در ابتدا و از استحصاف سودا افتد و آن در خطوط و کاهت شدید ترست و از اسباب و فساد هوا ست بشل مرداد و مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی ماده او اهلیلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس نطفه بقیه خون حیض که در رحم با هم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و آن اسباب جمله اجتماع بعد خوردن چیزی حریف و مایع مثل خردل و فجل و کواهه و خشک کرده ست چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبه مع برودت مثل شیر و خرزه و کدو پیدا شود و تبعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر خلطی که باشد در همه بدن و اکثر مشاهد عدد آمده که از اسباب غیبی افتد او آنکه بمصاحبت مجذومان که تخارات فاسد که از ابشان چون بهوا رسد و بجوار و خلاط رسد خلط ما را تحیل بسوء مزاج خاص خود گردانند دوم آنکه بمیراث رسد سوم آنکه مزاج نطفه مجذوم مقتضی آنست چهارم آنکه کسی که خلوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسیار خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا مانند گوشت گاو میش و بز و بنجان و گوشت آهو و قدید او و نقد بیاده و سرکه و امثال انها بود هفتم بسیار خوردن نوبیاوه عدس و قلقاس و نخود و خصوصا و تنکیدن گرسنگی بیش از اندازه باشد هم از عنف تناول

انواع جذام و علامات آنها

بدانکه بقول طبری و مجوسی و دیگران جذام دو نوع ست یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن مردی خون و تفل او باشد و ازین نوع اعضا فرو ریزد و گوشت در آفتو بلکه حس آنها باطل گردد و موی بریزد و ین نوع معدود بداء الاسد است و گاهی بدین علاج سود و هر صاحب دانان شفای تمام یابد چون داء الفیل حدوث

و اخلاق گردد و هم تکلم صدر و شارد نفهم و سودا حادث از احتراق صفرا باشد و باین نوع تا کامل اضطراط آن بود قریب بیست کس صاحب یا بدآنجا رجوع یا بدآنجا رجوع مستفاد میشود و کمتر آن سه نوع مست چنانچه میگوید که جذام گاهی از سودای صفراوی باشد تا کثر تردد در اعراض صعب تر تردد در سوزش و تقریح شدید تر بود و لیکن قابل تر برای علاج مست و گاهی از تفل و دردی خون یعنی سودای طبیعی سالم تر و ساکن تر بود و تقریح نکند و گاهی از سودای محترق فی نفسه در اعراض خود مشابه سودای صفراوی بود لیکن در قبول علاج بطی تر باشد و آنطاکی گوید که جذام از قمیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فروریختن موی بسبب کثرت رطوبت مست و آنه احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال مست و از سودای محترقه اصالتا و علامتش بیس مفرط قرمط شعر و غلظ اطراف و کم شدن انگشتان و کج تا خناست و علامت این سه نوع تقدم قوباء سرخی با تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آواز مست و سهل ترین انواع نوع اول مست و بعید ترین آنها از صحت نوع ثالث مست و بالجمله قابل علاج است نه قتیکه اطراف از هم فرو ریزد و تجندی گوید که نوعی از آن از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودای بلغمی یا از سودای که آن وردی خون و تفل و مست راقم گوید کلا از اقوال مسطوره مفهوم میشود که انواع جذام از روی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اغلاط اربعه و هم اکثر مست

سوداوی طبیعی که آن وردی خون مست و ششم از سودای محروی هذا ما یخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقة الحال

علامات جذام مطلقا

شیخ میفرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن مزج مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت رسیدن قصبه الریه بدید آید و علاس کثرت نماید و بینی غنه ظاهر گردد گاهی سدد و خشم بهم رسد و خیاشیم خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه چهره ظاهر شود و عرق زبلن غلیظ گردد و بوی بدن و خصوصا عرق و بوی نفس بدل گردد و اخلاق سوداوی زهر عجیب بهم رسد بدید آید و در خواب ابهای هولناک بسیار مشاهده شود و در خواب چنان محسوس گردد که گویا به بدن او باگران نماده و بعد ازان رنجیدن موی و مژه طردان ظاهر شود خصوصا موی چهره و ابرو و گاهی بیوست جای موی منقطع شود و ناخنها شق گردد و چهره زشت و منتفخ شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل بجمود و عفونت آغاز کند تنگی نفس از دیاد نماید حتی که با عسر شدید در عرق علیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لب ها بسطبر گردد و رنگ سیاه شود و در بدن زرد اندر غدد شبیه بحوالی گردیونانی ساطوس گویند ظاهر گردد و تبدل ازان بدن در قرح افتد کند بگاه جذام غیر ساکن باشد و ظهر ورم بینی متاکل شود و تبدیه بینی درست و پاازهم فرو ریزد و ازان زداب بدبو سیلان کند و آواز بانخناموکند و موی باقی نماند رنگ بسیار سیاه شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آنکه مریض بارست و بطی بحرکت میرسد بباشد بسبب ضعف و بردت و از تواتر لابد باشد زیرا که نه سرعت مست دران و نه عظم و انطاکی گوید که علامت او براقت سفیدی چشم مائل بسرخی ست و این اول علامتی ست که بتدا نماید حتی که گویند این علامت پیش از صحت سال بدن تقدم نماید استدارت چشم ها و سرخی بدن و طول امده و سیاهی آن هر دو بعده و عرق کثیر رنگین بدبو پس تغیر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بوی نفس پس گشیدن بینی و استدارت چهره پس ریم کردن بدن اگر جذام مقرح باشد و کمی درست و با پس سقوط آنها و درین وقت استحکام او گردد و از صحت او یاس بود و نبض و سایر ادلهٔ سریع متواتر صلب باشد گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس هر گاه مرض توسط نماید تواتر سرعت کند پس نمل پس التوی تشنج گردد و ما غنه رسد در غلظ لب گاه بادی ابتدکند و گاهی تدافع حادث شود پس اعتماد بر سیل تنها و ابنود بکلا محمد و دران تفرق اتصال و تمخش تغییر هیئت و شکل ست و الجمله این مرض خطرناک ست و الامور روشی نشد نی و نبض او در نفطه سرایت نکروی و معدی نبودی و قدیم او از عدویت صحیح ثابت شده و مؤلف اقتباس گوید که چون آثار مزمن خوش تمامه نیک ظاهر شوند پس جذام را از میان مردم بیرون کنند چنانچه سبروص بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست که اول رنگ رو و چشم و سرخ شود و سیاهی گراید و گوشها و خصوصا نرمهٔ گوش و اجزا و بینی و مرض خفیف و تیرگی مائل سیاهی پیدا کند و آواز سطبر گردد و سوهی گنده از بینی و دهان و بدن برآید و با شنهای با بشقند و همچنین ناخنهای دست و پا بلکه کوزبدبهیئت شوند و چهره او مانند چهرهٔ شیر و نبض مجذوم در بعضی اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی تواتر مائل گردد و بول نیلجی مستقی بود اسحاق بن عمران اطبا اتفاق نموده اند بر انکه جذام از جمله امراض معدیه سریعه سرایت ست و بقول شیخ ضعیف ازین مرض عسر العلاج ست و قوی یا یوس از علاج و بمقتدی قلیل تر از روی خلط سست و در زمن حاصی تر و این مرض علام مزاج اعضا را فاسد کند بسبب عفونت کیفیت او کیفیت محرافق حیات یعنی حرارت و رطوبت یعنی که

با عضای رئیسه رسد و دران هنگام قتل کند و الا فساد اعضای نزدیک اطراف و اعضای نزدیک و دران وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی تقرح نشود بعد از ان درهم بدن سایری گردد اگرچه اول تولد او در احشا بود لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف تر اند با وجود آنکه گاهی صاحب او قبل از عکس غالباً ظاهر بود بر اعضاء رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و با شد بسبب سوء مزاج او باشد بتوجه عالی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان همه تن ست بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوار است علاج جذام دشوار تر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن دران یکسان گشته ست علاج آن یک نوع باشد و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین رو طریق علاج آن یکسان نبود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج دیگر اعضا بود و با علاج از مراعات احشاء و دیگر اعضا غافل نشاید بود و طریق علاج آن ازین رو عسر تر بود و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرست و چون این مرض مستحکم شود صحت او ممکن نیست و علاج او دران هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزاید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقاء بر صن با تمان بسیار اند که طبیعت را مقاومت بآنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند بگمان این هم پذیرفتنی نزد او دان بعلاج و پرهیز باشد و آین نوع گوید که شریرترین جذام آنست که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاق شود ممکن ست که بشود و از تزیید یابیست روز بهر گاه نوبت تقرح اعضاء رسد و شکل او فاسد گردد و بیدست که صحت یابد و تجنیدی گوید چون آنست که علاج این مرض صعب ست و مبتدی دران بسیار عسر البرست و قوی تر ممکل از ان البته امید صحت او نیست و فرض در معالجه این مرض دو مرست یکی آنکه بر حالتی که او باشد از ان زیاده نشود دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و اطبای گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود چون کشیر او هم باشد شش شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آنکه از ان هبوط باشد مثل مصر و قوع او در روم نادر بود بسبب غلبه سردی رقتی در جنس و زنج یافته شود بسبب فرط حرارت محلل اخلاط کثیفه و لامادر هندگر تقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و منزل او ست کسی را که احساس بی رحم طعام خود نماید مبادرت بعلاج آن کند و الا در جذام افتد بسبب نوشیدن خون نزد ضعف طعام از جذب او و کذا ضعف بهر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد روحی بلکه مفسد اعضاء محرث تشنج و قعد و انچه مورو ثی بود و خلقی و یا بجرانی اصلاح علاج نمی پذیرد و انچه مهنوز کهنه نشده و مادهٔ آن سخت گسسته و قلیل بیش ممکن العلاج بود علاج فصد باسلیق و صافن و اسیا کنند و خون و افر گیرند و شاهره چراتیه سر بر که را بسیاه و سیاه تر و اند آن او در یه مصفی خون چند روز به هند بعد از ان تنقیح مادهٔ حسب انواع سودا نموده آید مسهل سودا و ما را بجین تنقیه کنند بعد به حسب ماده او در یه مخصوصهٔ آن بکار برند شاذ و سودای احتراقی معاجین و عرقیات و غیره و اقوی مطفی و مصفی خون بعمل آرند و در سودای جوشی در یه مرقق خون و ترکیب جند بیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ما را بجین ساده نافعترین اشیا سست و خورد ن شیر بز جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و بربیع مسهل قوی مذهند و از جمیع محللات حرارت غریزی محترز باشند و روغن کرد و شیر فرخ تر بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کرد و بعد از حمام مفید بود و روغن زرد را گرم کنند و دران بنشینند و در هفته یکبار تنقیه کنند و چون سبوس از بدن نخذود جدا شود علامت صحت ست و اگر قوت قوی باشد روان شود بانی رقیق و گوشت آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه خیرانیق نیز فائده میکند و حب هم الفار معجون استمیل از عجربات ست و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار خوردن سعد و کذا کند رد جذام می اندازد و گر او و یه مفرده و مرکبه یونانیه نافع جذام نوشیدن ما را بجین بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث از صفرای محترقه بجوب سویدی ست و کذا خوردن ورق طلا در بیع مثقال بعسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب ست و هم او گوید که اگر شجره ابلیله هر روز بجهانند و بر روغن کنجد تازه آزاد مطیب سازند و بنوشند در جرم او گاه بر روغن کنجد تازه گاهی بر روغن بادام مخبوز تا سی روز متصل صحت تام یابد و مجرب صحیح من ست و یگر سعوط زهر هٔ روباه و آسوب آب کرفس هر دو روز یکبار نافع ست و مداومت شرب کادی هر روز دو درم استیصال جذام کند و خوردن تخم قنفذ خشک کرده و شرب زهر هٔ او نیز نافع و آدمان اکل خرزل و خلط او با درینه نیز سود مند بود و دیگر بوینهٔ نهری سوده بشراب سرشته بر بدن بمالند که نفعه او در یه مخذوم ست و کذا حقنه بعصاره او تا بست مرتبه نافع بود و دیگر ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و تجربه کرده اند و دیگر تخم حنظل که چهیده نامند بر کف پای مخذوم در حمام با لیمون نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این قی بسیاری آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم

عقل مالیدن باخاصیت مجرب نوشته اند و دیگر بلیله سیاه پنج درم تر دو هفته کیرتا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند و گاهی صحت بخشد و دیگر خوک نهری بپزند تا آنکه مهرا گردد و شوربای او نوشند که فاذهر جذام است و چون زیت و نمک سخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته اند و دیگر برادهٔ عاج یکدرم با آب پودینهٔ نهری دو درم تا یکماه کامل خوردن جذام را زائل کند و دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر دو را چهل عدد درم با کبیر اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع عظیم بخشد و بعضی عسل خیار شنبر ده درم درین ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بست درم و دو را بجهل کلیل فرشته اند و دیگر بلیغ دانهٔ سی دوم تا سی روز متواتر قلع دم سیصد صاحب جذام کند و دیگر بعد تنقیهٔ بدن با دو پیمانه نهری مروق و کبنیم مثقال تریاق فاروق بدو هند تا ده روز بعد ازان تریاق فاروق در اب پودینهٔ نهری حل کرده بدو بدن لطیع سازند دو سه ساعت در آفتاب نشانند تا خوب عرق آید پس پارچه پوشانند و دیگر بگیرند تخم افتیمون را کوفته دو پارچه ابریشم صوف بسته در دو قلت طلا شراب کهنه شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صوف را بجانند و با یک دفعه جلاب شیرین کرده برانشانند و همچنین هفت روز متواتر استعمال کنند که مخدوم را نفع عظیم و هر دو از تجارب ابن خزارست و دیگر تخم بادرنجبویه و تخم شاهتره و تخم شقاقل هر سه را بستانی تا چهار مثقال هر سه را کف گرفته نادرست بخورند روز متواتر هر روز یکبار خوردن نفع عجیب غایه و دیگر شراب دطلای خولان و کذا حضض کل و کذا اعصاره فراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا اشا بعسل و کذا جذبیه بستر و قطایه آن بر دغن کنجد و کذا خود سیاه و کذا خطمی و کذا ابوبنهٔ نهری مطبوخ بشراب و شرب گل یا تخم فرنجشک و کذا گل بابونه و کذا زوفن هیدانجیر چهار روز سه درم تا پانزده و کذا طبیعی شاهسفرم و کذا اثمر خذبه برگ او در سرکه خیسانده و کذا پوست بیخ زیتون هر روز یک مثقال بحجاب تا یکماه کامل متصل و کذا ابوبنهٔ نهری و کذا کبیرا هر روز دو درم بشیر تا یکصد روز متواتر و کذا برگ دیو خ قتاد الحار کوفته جوشانیده و کذا تخم بادرنج و کذا شاهتره خیز بره و کذا خاکستر سنگ پشت سلم اندک بشراب کهنه حل کرده و اکل کنجی بقشر نشکر مدام و کذا طاووس بطریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم کذا تخم آن در چهار ماه گیرند که آمن از صدوث او تمام عمر ست و کذا لحم مالکیانی که پانزده روز تخم قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم هیدانجیره عدد یا دو درم تا چهل روز متواتر و کذا اسطوخودوس تازه غیر خشک هر دو را سفید جذام ست و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل در سرکه نافع قروح جذام ست و کذا زوفا و سنبلطیخ و کذا پودینهٔ بری و کذا یاقوت و سنبلاج هر دو باریک سوده بر بدن قروح آنرا خشک کند و کذا طلق محلول در فیل شاهتره کرخاریش سفید را سود هر دو در جذام و خدر معمول پوست بلیله زرد چهل درم پوست بلیلهٔ کابلی سی درم پوست بلیلهٔ آمله منقی هر دو احد بست و درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم دگاهی بنابر فرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده بیشود و مهرا کوفته بیخته بر طریق ادام چرب کرده باشد بسرشته شربتی چهار درم تا پنج درم حب سم الفار کرد جذام محمودی مجرب و معمول ست سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کند شش درم ریوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زیر بیخ کوسفند یکدرم حب مقدار مونگ بندند و بکجب صباح دیگر شام تخم نیم پز هر هزار شی ضرر ست نوع دیگر از مجربات بعضی جبار در وقتیکه ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند مازیاسیاه کرشته سر آن در زمزمه نوشت از ان استعمال جدا کنند و سه ماشه سم الفار با گوشت نکور کهل نمایند تا آنکه سیاه شود پس جهابقدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در سکله گاو آمیخته دهند تا سه روز متواتر غذا جو دهند دیگر هیچ غذا نباید داد و دوائیکه در وقت استحکام جذام بکار آید بلیلهٔ سیاه پوست بلیله زرد افتیمون هر یک پنج خرد با موزه منقی بانزده خرد سوده بیخته هر روز یکبار تا بخورند و این قرصها طلا کنند شیطرج هندی زاج سرخ هر یک یکنیم درم سرمه مازوی سبز روناس خربق سیاه استخوان ماهی شبوط آهک یال هر یک سی درم عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکه انگوری قرصها سازند و هر روز بسر که ساییده طلا کنند عرق تالیف حکیم علوی خان که در جذام بسیار نفیع معمول ست و از بیاض استاد مرحوم منقول برگ شاهتره نیم آنا سر سوکه چراپته چوب بچیسا گل مندی تخم نیم تخم بکاین پوست بلیله زرد بلیلهٔ کابلی بلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله دو جایه زرد چوب هر یک نیم با دو تخم کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکاین نیل کنتهی تخم مولہ کشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکاین گل سرخ هر یک پا و آنا گلو سرسه پا شیطرج هندی گل بنفشه برگ گاؤزبان هر یک دو دام بیخ سه برگ حنا پوست گنجال هر یک چهار دام نیمکوفته ربست آنا آب دو شبانه روز تر نموده عرق کشند بهر روز نیم پاو همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاؤزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره گل گاؤزبان هر یک یک توله بسپاغ نستقی افتیمون تخم کاسنی مونز منقی هر یک دو توله عناب لایتی بادیان خطائی چای خطائی جدوار خطائی سنبل الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه دو نسخه دیگر هر دو احد بست که توله تخم بالنگو